نعم المولی و نعم النصیر
در مطبع تصویری باهتمام حاجی غیاث الدین لوطن طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعز العلم والعلماء واذل الجهل والجهلاء وبین فی محکم تنزیل قوله تعالی قل هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون وارسل رسوله محمدا صلی الله علیه وسلم حتی نشر العلم ومدح الناس علی طلبه وذم من
لا یعلم حیث قال علیه السلام الناس صنفان عالم ومتعلم وسایر الناس کالهمج لا خیر فیه ورغب فی طلبه اما بعد
چنین گوید جمع کننده این مسایل شیخ فقیه زاهد مسعود بن محمود بن یوسف سمرقندی غفر الله له ولاسلافه که ماموریم
بطلب علم که آن علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصین قال رسول صلی الله
علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة قال رسول علیه السلام من اغبرت قدماه فی طلب العلم حرم
الله تعالی جسده علی النار قال رسول علیه السلام العلم عمارة القلوب والعمل کفارة الذنوب وقوله علیه
السلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة ایام حیاته لقوله علیه السلام من احب العلم والعلماء فهو رفیقی
فی الجنة اما اعتقاد باید داشتن که جمله علوم شرعیه اموختن فریضه است بعضی فرض عین است وبعضی فرض کفایت
وانچه فرض کفایت است چون بعضی بیاموزند یا بجا آرند از گردن دیگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز
فریضه شود چون جواب سلام وجواب عطسه ونماز جنازه وعیادت بیمار وامر معروف ونهی منکر وجهاد کردن
با کافران چون نفیر عام نباشد وانچه فرض عین است از گردن مخاطب بهیچ عذری ساقط نشود وآن چهار علم
است اول علم توحید است دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم علم حیض ونفاس اما علم توحید اموختن فریضه است

تا بدانی که خدای عز و جل یکی است نه از روی عدد و پاکیست و منزه از صفات ناسزا و صفاتش قوله تعالی
قل هو الله احد الله الصمد فرزند کسی از کسی و نه کسی از وی نزاد قوله تعالی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خدای
تعالی منزه است از زن و فرزند و ویرا شریک نیست چنانکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفته اند قوله
تعالی و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و خدای عز و جل با
هیچ کس نماند و هیچ کس بخدای تعالی نماند قوله تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول است اول او را بدایت نیست
و آخر است که آخرش نهایت نیست ظاهر است که کسی را در هستی وی شک نیست و باطن است که کسی را با چون و چرای
وی کاری نیست قوله تعالی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم خدای تعالی بر مکان نیست
و از مکان نیست و در مکان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست
نیست و مقدم نیست و موخر نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز نباشد که او نباشد همواره بود و همواره باشد
خدای عز و جل بود و هیچ چیزی نبود و خدای عز و جل بماند و هیچ چیز نماند مگر آنچه خدای تعالی خواست بخواست
قدیم خود و خواست خدای تعالی قدیم است مانند بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح اما
خواست را نو پدید آورد چون دنیا نبود و نماند و عقبی نبود و بماند و بهر صفتی که خدای تعالی خود را ستوده است
ما بهمان صفت ایمان می آریم و بهر صفتی که خدای تعالی را انبیا و رسل علیهم السلام بدان صفت ستوده اند ما بهمان
صفت ایمان می آریم و هر ناسزای که جمله ناکسان گفته اند ما مومنان از آن بیزاریم و هر وهمی که بخاطر آید
که خدای عز و جل آنست و مانند آنست بدانکه خدای عز و جل جز آنست که خدای عز و جل آفریدگار آنست
و ما ایمان می آریم بجمله فرشتگان که ایشان آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از صغیره
و کبیره و بعضی را بر بعضی فضل و فضیلت است چنانچه جبرائیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و ما را بکیفیت
و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست و بعضی از ایشان عاصی شدند چنانکه عزازیل توبه وی جایز
نیست و ماروت و هاروت عاصی شدند توبه ایشان جایز است و دیگر باید دانست که خواص مومنان
فاضل تر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضل تر اند از عوام مومنان و عوام مومنان از اتقیا و صلحا
فاضل تر اند از عوام فرشتگان و ما ایمان می آریم بجمله کتابهای که خدای تعالی بانبیا علیهم السلام فرستاده
است همه حق است و راست است و درست است و هیچ کتابی را بر کتابی فضل نیست از راه کلام اما
مامور یم بعمل کردن قرآن و بدیگر کتابهای عمل منسوخ است شیخ محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که آنچه
در میان دو لبست کرامه نبشته شده است چون آن بخوانی قرآن او در گوش آید و از وی معنی معلوم
میشود و آن سه حالت است نبشتن است و نبشتگی و نبشته نبشتن بفعل کاتب است نبشتگی آنچه پدید آید

ونبشته آنچه مفهوم آید حال مقام مصحف است و آنچه در وی نبشته شده است مخلوق است قرآن کلام الله
تعالی است قایم بذات باریتعالی نامخلوق است ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران علیهم السلام که ایشان
بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی نبی اند و
بعضی مرسل اند و نبی آنکه وی را وحی بالهام آمده باشد و یا آوازی شنیده بود و یا خوابی دیده باشد که خواب انبیا نیز
وحی است و مرسل آن بود که جبرئیل علیه السلام نزدیک ایشان وحی آورده بود **قوله تعالی** وما کان
لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی را بر بعضی فضل است **قوله تعالی** تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض اما بکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران
که اول ایشان آدم صلوة الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد رسول الله را بر همه فضل است
قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و خوف خاتمت جایز است مر جمیع مومنان را جز انبیا علیهم السلام و دیگر کسانی
را که بشارت داده شده اند به بهشت چنانکه عشره مبشره و آن کیانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و
علی و سعد و سعید و طلحه و زبیر و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین و دیگر باید
دانست که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و بعد وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و این همه در مدت سی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود و بعد از آن ملک شد و امارت شد همچنانکه
خلافت ایشان بترتیب بود فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز بترتیب بود *

مسئله سوال گور حق است مومنان را از راه کرامت و کافران را از برای عقوبت
و عذاب گور حق است کافران را همیشه باشد و یا کافران را عذاب گور نی و عاصیان
در قبضه قدرت اسیر اند اگر بیامرزد بر ایشان فضل کرده باشد میل نی و اگر عقوبت
کند بر ایشان عدل کرده باشد ظلم نی و برخاستن از گور بقیامت حق است **قوله تعالی**
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی الصدور و رنگ روی از دو بیش نیست **قوله تعالی** یوم تبیض
وجوه وتسود وجوه و راه از دو بیش نیست فریق فی الجنة وفریق فی السعیر و سرای از دو بیش نیست

قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و وزن اعمال حق است قوله تعالی فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة و خواندن نامه حق است قوله تعالی
اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نامه مومنان بدست راست دهند قوله تعالی و اما من اوتی
کتابه بیمینه و کافرانرا بدست چپ بود قوله تعالی و اما من اوتی کتابه بشماله و بعضی را سینه شگافته دست
چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامه بدست چپ بنهند قوله تعالی و اما من اوتی کتابه وراء ظهره
ایشان کافران باشند که هستی خدایرا منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه و سلم حق است
و لسوف یعطیک ربک فترضی و دیگر شفاعت حق است مر کسانی را که مقام ایشانرا شفاعت بود بامر خدا
تعالی قوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کوثر حق است و بهشت
حق است و در آمدن دوزخ حق است قوله تعالی و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین بسیار گریستند
و زاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد قوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی نجات
یابند متقیان و متقیان کیانند حق تعالی در کلام مجید خود و پیغمبر باید که متقیان آن بندگان اند که از شر
پرهیز کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی للمتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی
الکذب و الغیبت و یدع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی
هر متقی را سه نشانی است اول پرهیز کند از همنشین بد و دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سیوم
از لقمه باشبهه و از پاره حلال دست بازدارد از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شرک پرهیز
کرده باشند قال علیه السلام ثمن الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله
قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل مولی است و در
درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است قوله تعالی و الذین اوتوا العلم درجات قوله تعالی
جزاء بما کانوا یعملون اما دیدار پروردگار حق است قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة قوله
تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة پس بینیم مر خدا را عز و جل چنانچه نماید مومنان در بهشت باشیم و خدا تعالی
منزه است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا تعالی است و بنده مختار است مجبور نی تا اگر
بنده طاعتی کند بفرمان خدای عز و جل بود و آن بتقدیر خدای عز و جل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر
بنده معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق نی اما بشناسیم مر خدا را چنانچه
ما را شناسا گردانیده است بخود و اگر کسی گوید خدایرا چون شناسی گوییم که بیچون و بیچگونه شناسیم چونی

و چگونگی رسن نبود در آید و چونی و چگونگی در صفت پاک خدا تعالی عز و جل در نیاید اما خدا تعالی خالق است مخلوق
را از قسمت مرزوق بخشید و خدا تعالی عز و جل آمر است مامور نیست و خدا تعالی ناهی است منهی نیست و قادر است با همه عاجز هم هر که خود
بعاجزی شناخت خدا تعالی را بقادری شناخت قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف
ربه قطعی ایمان زیادت و نقصان نپذیرد قال النبی صلی الله علیه وسلم الایمان لا یزید و لا ینقص
ایمان ما و ایمان جمله انبیا علیهم السلام یکی است از راه گروش اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان اقرار است
بزبان و تصدیق بدل قال علیه السلام الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که همه را میداند است و تصدیق نمیکرد و اقرار بی تصدیق ایمان نیست
باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان هست یا نی از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که ایمان
و فتوی خواجه امام حسن منصور ماتریدی رحمة الله بر این است که ایمان نیست اکرامیه گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست خوارج گویند که بنده بگناه کافر شود و مرجیه میگویند که با ایمان معصیت زیان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید
جاودان در دوزخ بماند و منزل لا بین المنزلین گویند اما امام اعظم گوید که این مذاهب باطل است چنانچه روایت میکند
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال خط رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط
خطوطا عن یمینه و شماله و قال هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه و قرأ ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الایة و بخوانند بسوی راه خود آن شیطان ذکر فی
المصابیح محیی السنة ذکر ایشان در کتب از برای آن آورده اند تا سنیان راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خطی را پس گفت این راه
است راه خدا تعالی پس خطها کرد خطهای بسیار از راست او و چپ او و گفت سرور علیه السلام این است راههای
دیگر بر سر هر یکی از این راهها شیطان است بخواند شما را بجانب او و بخواند هر اینستی این است راه مستقیم
پس پیروی بکنید آن راه مستقیم را و پیروی مکنید راههای دیگر پس جدا میکند شما را از راه آن راهها راه حق
از راه باطل معلوم شود مذهب سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بخوار داشتن گناه کافر شود
و خوار داشتن گناه آنست که دروغ گوید و لغو گوید و غیبت کند و حرام خورد و مومنان را بیازارد و در دل
نشود هیچ ترس و پشیمانی و متقاضی و نهی کننده نباشد و بسا کسی که ایمان خود بباد داده باشند و بیا
خبر نبوده و ازینجاست که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که اکثر ما یسلب الایمان عند النزع یعنی
بیشتر کم ایمان ایشان ربوده شود در وقت نزع پدید آید چنان بود که آن وقت کسی ایمان بباد دهند

که آن وقت همه کافران ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشان را سود ندارد و اما بشنوی معصیتها
بسیار و خوار داشتن گناهان ایمان بباد داده باشند و ایشان را آن وقت خبر شود که علم الیقین
عین الیقین شود بدانکه ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که در اینجا سود
داشت و در آنجا نیز سود دارد و آن ایمان مؤمنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که درین
جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد و آن ایمان منافقانست علیهم اللعنة چون درین جهان
ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آید و تیغ از ایشان برخاست
و آن جهان در درکه اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود نداشت و در آن جهان سود دارد و آن ایمان سحرهٔ
فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنة ایشان را بکشت و ثمرهٔ آن ازین
جهان بایشان نرسید اما در آن جهان صد بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست
که درین جهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان یأس کافرانست و ایمان یأس
ایمان نیست اما توبه یأس توبه است هر که بحلال کرده‌های خدای عز و جل بحرام کرده‌های خدا تعالی ایمان داشت
وی مؤمن است و مستدل و مقلد فی و ایمان مقلد ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام
در مسجد نشسته بود جوانی خوبروی برشبه اعرابی بیامد از در مسجد بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام کرد و رسول
علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود در آی
در آمد و هر قدمی که می‌نهاد از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله
دستوری باشد که بنشینم رسول علیه السلام فرمود که بنشین بنشست چنانکه زانو اش بزانوی رسول
علیه السلام می‌سود گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سؤال کنم رسول علیه السلام فرمود که بگو گفت
یا رسول الله ما الایمان و ما الاسلام و ما الاحسان یعنی ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست قال
النبی صلی الله علیه و سلم الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شره من الله تعالی
و البعث بعد الموت و هو خالق کل شیء رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی
و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و پیغامبران وی و بروز قیامت آخر و بدانی که تقدیر نیکی و بدی همه از خدای است
و خدای عز و جل آفریدگار همه چیزهاست اما اسلام آنست قال النبی علیه السلام الاسلام ان تشهد ان
لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و الغسل
عن الجنابة رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بنای مسلمانی بر پنج چیز است اول کلمه شهادت بزبان

راندن دوم پنج وقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان داشتن پنجم حج
اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و دیگر آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان نسبت
قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود احسان
آنست که بپرستی خدایرا عز و جل چنانکه گوئی مر خدای عز و جل را می بینی که اگر تو ویرا نمی بینی بدرستی و راستی
که خدای عز و جل ترا می بیند چون این سوالها کرد و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا باز گردیم رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که بلی باز گشت و همچنان بتعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که یک کس بیرون روید و این سائل را طلب کنید یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جائی ندید باز در آمد و
گفت یا رسول الله سائل را هیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود بدرستی
جبرائیل علیه الصلوة والسلام بتعلیم کردن شما آمده بود و بنا بر آن بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند
اعرابی وار در آمدندی و از رسول صلی الله علیه وسلم بی ادب وار سوالها کردندی رسول علیه السلام گفت
که بتعلیم شما آمده بود تا بدانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بداند که چگونه باید
نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانید که جواب چگونه
باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه وسلم با موختن علم حاجتمند بودند اکنون درین وقت بطریق
اولی بود که با موختن علم محتاج باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا کما
بدا فطوبی للغربا رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و با خر غریب خواهد شد پس خنک باد
مر غریبان را اما مذهب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه بیاید دلیل بر حکایت جبرئیل
علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزدیک رسول صلی الله علیه
وسلم نشسته بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن
چهارم ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از نزدیک رسول علیه السلام
سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم ما که بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دید گفت نعم
دید عبد الله رسول صلی الله علیه وسلم گفت مژده مر ترا که پسر تو فقیه خواهد بود که مرا برادرم جبرئیل بود دیدم
پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه بیاید بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان که مومن چیست
قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی للمومن ثلث علامات الصلوة والصیام والصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی
مر مومن را سه نشانست نماز گزاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین روزه روزه ماه رمضان
است و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام اید

مسلم چیست قال النبي علیه السلام المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه رسول علیه السلام فرمود که
مسلمان آن بود که مسلمانان دیگر از دست و زبان وی در امان باشند علامت احسان اید چیست و محسن
چیست قال النبي علیه السلام یا علي وللمحسن ثلث علامات یبادر في طاعة الله تعالی ویجتنب من محارم
الله تعالی ویحسن الی من اساء الیه رسول علیه السلام فرمود یا علی مر محسن را سه نشانست پیش دستی کند
در طاعت خدا تعالی و دور باشد از نهی کردهای خدا تعالی و نیکوئی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرده
باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا رمی آورد وی مسلمان اید باشد باید که بدین پنج
خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود قال النبي صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال عند
الله تعالی التواضع عند الدولة والعفو عند القدرة والسخاوة عند القلة والعطیة بغیر المنة والنصیحة
بین العداوة رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی آنست که تواضع کند در وقت
دولت و عفو کند در وقت قدرة و سخاوت کند با چیز اندک و عطا کسی را که دهی و بر او منت ننهی و چون در میان
دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح انگیزد و چون بنده بدین منصب رسد مومن محسن
شود و علامة محسن چیست قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین تم قسم التوحید بحمد الله والتوفیق
والمنة والله الهادی والیه الرشاد باب اول در بیان مقدمه نماز و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
و در سبب ولادت او و در رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل
بر چهار فصل است فصل اول در بیان مقدمه نماز ابتدا کرده شد در نماز و شروع کرده آمد این کتاب صلوة
بتوفیق و تائیدات خدا تعالی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا
و بصلوة رسول علیه الصلوة والسلام تقرب نمودن مثلا قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی
النبي یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه نماز بنا را ایمان است و نماز جفت ایمان است و نماز
شعار اسلام است و نماز فریضه است هم با یه و هم با خبار و هم با جماع امت اما آیه اینست قوله تعالی
الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة و جای دیگر میفرماید واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و جای دیگر
میفرماید اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و جای دیگر میفرماید قوله تعالی واقم الصلوة لدلوک
الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر و جای دیگر میفرماید واقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من اللیل
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون واقم الصلوة لذکری تاویل این آیه را روایت میکنند
خواجه امام زاهد فخر الدین از خواجه اجل سرخسی و وی از خواجه امام شمس الدین حلوائی و وی از قاضی
ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمهم الله باسناد درست که وی راست تا برسول صلی الله علیه وسلم

که از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند که اقم الصلوة لذکری را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند
عزوجل همه نماز را بر زبان جمله ذکر فرموده و در جمله کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید هیچ عبادتی را چندانی ذکر نفرموده
که هر نماز را و از اینجاست که مادر مومنان عایشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کردند که از چه معنی که خدای عزوجل
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده مادر مومنان عایشه رضی الله عنها
را رسول علیه السلام فرمود قال علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرمود هر که چیزی را دوست دارد
ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عزوجل با کمال بی نیازی خود هر نماز را دوست داشت ذکر آن بسیار فرموده
را باید که با کمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و بگذارد تا بقیامت در نماز هیچ آفات نبود و گفته آمد اما حدیث
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام
فرمود که نماز ستون دین است هر که وی را بر پای داشت پس حقیقت راستی دین خود را بر پای داشته باشد و هر که وی را ترک
آورد پس حقیقتی که دین خود را خراب کرده باشد قال علیه السلام الصلوة وجه دینکم فلا تشینوا رسول فرمود علیه السلام
که نماز روی دین شماست پس روی وی را زشت مکنید قال علیه السلام موضع الصلوة فی الدین کموضع الراس
من الجسد رسول عم فرمود که جای نماز در دین همچو جای سر است مر تن را قال علیه الصلوة والسلام الصلوة للا
بمنزلة الراس من الجسد رسول عم فرمود که نماز مر ایمان را بمنزله سر است مر تن را قال علیه السلام الصلوة معراج
امتی رسول علیه السلام فرمود که نماز معراج امت منست قال علیه السلام الصلوة نور رسول عم فرمود که نماز نور است
قال علیه السلام علم الایمان الصلوة قال علیه السلام المصلی یناجی ربه رسول عم فرمود که نماز گذارنده با خدای
خود راز گوینده است اما اجماع امت آنست که هیچکس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد
از برای آنکه خدای عزوجل مر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است قوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
تا اگر ذمی جمله خیرات بجا آرد چنانکه اگر روزه ماه رمضان دارد و حج اسلام رود و غزا آرد
و زکوة مال بدهد و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بیارد و مناره و رباط بیارد و شریعت حکم نکند باسلام
وی و جزیه از وی ساقط نشود و گر این همه نکند اما همین که بصف جماعت درآید و خود را تشبیه کند
بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیه از وی ساقط شود و تا اگر پیران باشد
کند و باز مرتد آید والعیاذ بالله شریعت حکم کند بقتل او و گردنش را بزنند که ترک فریضه خدای
عزوجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال
اول ما یحاسب به العبد بعد التوحید یوم القیامة الصلوة فان اصلح فقد افلح وانجح وان افسد فقد
خاب وخسر ابی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام اول حساب اعمال

که خدای تعالی باشد و کند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و هر که از عهده نماز بیرون آید امید بود
که حسابهای دیگر بروی آسان شود و نجات یابد والعیاذ بالله اگر از عهده نماز اندر ماند حسابهای دیگر
بروی دشوار شود و بماند در دوزخ قوله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین معنی این آیه را مفسران چنین گفته اند که هر نفس گرو
کرده شود بدانچه کسب کرده باشد یعنی باز داشته شود در دوزخ مگر اصحاب الیمین ای دست راست که
ایشان در بهشت باشند و آن بدکرداران را می بینند آن بدکرداران در دوزخ از ایشان سوال کنند شما را چه اندر دوزخ آورد
ایشان گویند ما نبودیم از جمله نماز گزارندگان عبدالله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکند
که ایشان مومن بوده اند و مسلمان که بشومی بی نمازی و خواری بی نمازی بعذاب اندر گرفتار
شدند اگر کافر بودندی از کفر شکایت کردندی اکنون بی نماز کیست و خوار نماز کیست بعضی مشایخ گفته
اند که بی نماز کسی است که گاه نماز میگزارد و گاه میگزارد و بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که کار
دنیا را بر دین مقدم دارد که پیغامبر علیه السلام فرمود که بنده باشد که در دوزخ هزار سال بماند از خوار نمازی باز
بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که علم نماز نداند و بی نماز کسی است که علم طهارت نداند که
بنا نماز بر طهارت است عبدالله بن عباس گفته است که مراد از آن مجرمان بی نماز هستند
اما بعضی گفته اند که آنها کسانی باشند که بی توبه از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله تعالی گفته است که آنها کافران باشند اما این آیت دلیل میکند که چون ایشان که
جواب نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال و جواب ایشان از
نماز بود اما از شومی گناهان بسیار و خوار داری نمازی و بی نمازی ایمان را باد
داده باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند والعیاذ بالله منها و از اینجاست
که امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله گفته است که کودک مومن که بالغ شود همین نخستین چیزی
که بروی فریضه شود نماز بود از برای آنکه تا مال نشود زکوة فریضه نشود و تا
استطاعت نبود حج فریضه نشود و تا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود
و تا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما همینکه بالغ شود بروی نماز فریضه شود و هم از اینجاست
که محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که نخستین استاد من در ادب ابو یوسف القاضی
بود رحمه الله علیه و آنچنان بود که شبی باول شب نماز خفتن گزاردم و باخر شب بالغ شدم
که بامداد برخواستم و غسل آوردم و نزد ابوحنیفه رحمه الله [illegible]

ابو یوسف بانگ زد بر من که ادب نگاه دار ای کودک و اشاره کرد سوی ابو حنیفه رحمة الله از وی سوال کردم و گفتم ای امام
مسلمانان چه گوئی در حق کودکی که باول شب نماز خفتن گذارده باشد و باخر شب بالغ شود قضا بر آن
نماز خفتن بروی بود یا نی امام اعظم رحمة الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد ایستادم
و آن نماز خفتن را قضا کردم ابو حنیفه رحمة الله علیه بنباله چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کودک رشیدی
می بینم که وی روزی مقتدای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را یاد گرفت و بدان
عمل کرد ببرکات لفظ مبارک امام اعظم رحمة الله و همت استاد وی محمد حسن را خداوند عزوجل بمنصبی رسانید
که تا قیامت هر که میگوید محمد حسن میگوید **فصل دوم** در مناقب امام اعظم رحمة الله تعالی علیه اورده اند
که در زمان امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس
بن مالک بود دوم رافع بن خدیقه بود و سیوم عبد الله بن جزء و ده کس از کبرای جمع وی بودند
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجامعی
و اسد بن عمرو یعقوب بن حفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم اجمعین مرویست که امام
اعظم ابو حنیفه رحمة الله شب بر دست راست بیا سودی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ
گشتی همه را جوابها گفتی بامداد بمسجد آدینه کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بدست راست وی بودندی نشسته و بجز
و اصحاب اخبار بر دست چپ وی بودندی نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بود
نشسته امام اعظم رحمة مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران بتفسیر بازگشتندی و اصحاب اخبار باخبار
بازگشتندی و کبرای جمع وی باجتهاد خود بازگشتندی و انچه وی گفته بودی هم بآیه و هم باخبار و هم
باجماع امت ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت و هم
باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمة الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر موافق
وی تکبیر گفتندی و آواز تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمة الله
مسئله وضع کرده است که هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر موافقت
ایشان تکبیر گفتندی و ازینجاست که امام شافعی رحمة الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو حنیفه
رحمة الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
مذهبی خواست تا در حق امام اعظم رحمة الله طعنه کند شافعی مذهبی دیگر وی را منع کرد و گفت که شرم نداری
که در حق کسی طعنه میکنی که رسول صلعم در حق وی این تشریف فرموده است **قال** علیه السلام فهو
سراج امتی معنی حدیث آنست که رسول صلعم فرمود که ابو حنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ بزبان

مبارک رسول علیه السلام رفت خدائی عز و جل ویرا چهار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چه بایستی که کل علوم ویرا
مسلم شدی و ویرا هیچکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال النبی علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه وسلم العلم خزائن الله تعالی و مفتاحها
السوال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانهاست پروردگار است و کلید وی سوال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفة رحمة الله تخریج وی آنست که مسئله از هشت تیر بیرون نه
آنچه سوال است چهار تیر است و آن مر ابوحنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است و دو تیر دیگر
نیز ازین چهار تیر جواب مر ابوحنیفه را مسلم است و کسی مر ویرا خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مر ابوحنیفه را مسلم آمد ماند دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مر ابوحنیفه را درین دو تیر خلاف کرده اند
و وی مر ایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر درمیان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مر ابوحنیفه را
مسلم شده دیگر یک تیر مر جمله علماء عالم را پس از هشت تیر هفت تیر مر ابوحنیفه را مسلم شد و یک تیر مر کل علماء را
و یک از هشت قسم زنانرا باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال لابی حنیفة رحمة الله
علیه اما باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است مر ابوحنیفه را مسلم
است و آنچه جواب است دانگ نیم مر او را مسلم است و در دانگ نیم دیگر ویرا خلاف کرده اند و وی نیز
مر ایشانرا تصدیق نکرد اتفاقست که جمله سوالاتی که کرد امام اعظم ابوحنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
ویرا مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و دوم آن نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش همه علماء متفق اند
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه اما در دانگ و نیم دیگر بعضی قبول کرده اند میگویند جواب
همانست که وی فرموده است می آرند روزی در جمیع امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله دانشمندی اهل مرغاست و گفت
ای امام مسلمانان شما هر که مسئله فرموده اید که گفتن ازان شما را پشیمانی افتاده باشد امام اعظم رحمة الله علیه
گفت بلی گفته ام و آنچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آوردند که زنی حامله وفات یافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد حکم من جواب آن نوشتم که پهلو چپ ویرا بشکافید و آن فرزند را بگیرید من نمیدانم آن فرزند
بقا یافت یا نی من باری فرمودم تا ضرری بدان میت رسانیدند همان دانشمند گفت که مباد هرگز شما را
درین پشیمانی آید که آن فرزند من بودم به برکات لفظ مبارک شما خداوند عز و جل مرا بدین منصب رسانید نقل آورده اند
که چون مهتر عالم صلی الله و آله بمعراج بردند شنید آنچه شنوانیدندش و دید آنچه نمودندش مناجات کرد الهی پروردگارا
در امتان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتندی
اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود

نام وی نعمان بن ثابت است و کنیت وی ابوحنیفه و مولد وی از کوفه باشد وی علم بیان کند و هر یک مسئله
از علم بیان کند ناقص نیست تا قیامت پیش ازان شود که بیابا نهایت از حکمت آن زمان که رسول علیه الصلوٰة والسلام فرموده
باهم بخیر ... این لفظ بر زبان مبارک رسول رفت خداوند عز و جل چهار ... تعلیم علوم و ... اسلام کرده باشید
بیان طریق که یاد کرد چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد انس بن مالک رضی الله عنه طلب کرد و فرمود
یا انس سیاتی من بعدی رجل اسمه نعمان بن ثابت فهو سراج امتی و کنیته ابوحنیفه یا انس بعد از وفات من مردی
خواهد بود که نام وی نعمان بن ثابت باشد و کنیت وی ابوحنیفه و مولد وی از کوفه وی علم بیان کند و تو از کار وی
برادر باقی سلام من بوی رسانی و امانت من بوی بسپاری یک روایت است که لقمه بکزید و بانس داد و دیگر روایت است که خرما
بکزید و بانس داد و دیگر روایت است که آب دهان مبارک خود در دهان انس کرد و آن امانت در دهان انس رضی الله عنه گذاشت
تا بروزگار ابوحنیفه انس رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کودک را کجا بینم گفت که تو بر
خانه کعبه نشسته باشی و احادیث من بیان میکنی که کودکی نزد تو بیاید ... آید نام وی ... کنیت وی ... سلام من
بوی رسانی و امانت من بوی بدهی **فصل در بیان ولادت** امام اعظم رحمة الله ولادت امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله در
بود که روزی خواجه ثابت پدر امام اعظم در طلب ... نشسته بود ناگاه سیبی آورد خواجه را بدان سیب نگاه
افتاد خواجه آن سیب را بگرفت و پاره بکند و بخورد خواجه را بخاطر آمد نمیدانی که این سیب از کجاست و ملک کیست از باغ
کیست همچنین ... خاطر تو میخوری اگر بقیامت ترا از برای این گزیده سیب سوال آید چه جواب گوئی خواجه ثابت طهارت
تمام کرده آن سیب نیم گزیده را بگرفت و لب لب آن آب بالا میرفت تا بجائی رسید که این آب ازان باغ بیرون
می آمد خواجه ثابت بان باغ درآمد مردی را دید که میگرداند از وی سوال کرد که این باغ ملک شماست گفت نیست
گفت این سیب باغ شماست گفت هست خواجه ثابت گفت من این سیب باغ تو گزیده خورده ام
اکنون بفروش یا بخرم یا بحل کن آن مرد باغبان دید که این مرد بزرگوار است سیمای صالحان دارد و
مرد فرد یگانه زمانه است گفت نفروشم گفت من شرطی دارم اگر آن شرط بجا آری من ترا بحل کنم خواجه
ثابت گفت شرط چیست گفت دختری دارم بهر دو گوش کر و بهر دو چشم نابینا و بزبان گنگ و بهر
دو دست شل و بهر دو پای مفلوج اگر این دختر مرا بزنی قبول کنی من این گزیده سیب ترا بحل کنم
و اگر قبول نکنی بحل نکنم خواجه ثابت با خود تامل کرد که از برای گزیده سیبی من چنین شخص را چگونه
بکردن کنم باز گفت که در دنیا وی را بکردن کنم بهتر ازان باشد که خصمی گزیده سیب را
بقیامت با خود برم خواجه گفت که چنین کنم دو گواه بیاوردند و عقد کردند چون شب در
آمد خواجه نماز خفتن گذارده بخلوت جای رفت جوانی خوبروئی صاحب جمال نزدیک

نزدیک خواجه درآمد خواجه از وی تحاشی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا تحاشی میکنی که من عیال حلال توام
خواجه گفت پدر تو همچنین با من گفته است جوان گفت همچنانست که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل است و در
وی آنست که بهره گوش کرم تا از مادر وجود آمده ام هیچ نا شنیدنی نشنیده ام و بهره چشم کورم تا از مادر وجود آمده
ام غیر از شما و پدر و مادر خویش دیگر کسی را ندیده ام و بهره زبان گنگم که تا از مادر بیامده ام هیچ ناگفتنی نگفته ام و بهره دو دست
شلم که تا از مادر بزاده ام هیچ نگرفتنی نگرفته ام و بهره دو پای شلم که تا از مادر زاده ام جز از این خانه بیرون نرفته ام انگاه جوان
از خواجه سوال کرد که شمار عقل چند است و شهوت چند خواجه گفت مرا نه تیر عقل و یکی تیر شهوت جوان گفت مرا عقل
چند و شهوت چند خواجه گفت عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل پای بر سر نه تیر شهوت
نهم و بعبادت حق مشغول شوم شکرانه این که خدای عز و جل همچنین جفت حلال بتو رسانید خواجه گفت که من نیز
با کمال نه تیر عقل پای بر سر یک تیر شهوت نهم و بعبادت حق مشغول شوم که خدا تعالی همچنین جفت با رسانید
هر دو بعبادت حق مشغول شدند تا آخر شب ایشانرا دخول افتاد بسبب آن دخول ایشانرا فرزندی متولد شد ابوحنیفه
رحمة الله علیه پس پاس لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابوحنیفه رحمة الله بود. **فصل در بیان سبب رسیدن امانت**
رسول صلعم آنچه بعد وفات رسول صلعم که بصد سالی انس بن مالک رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه کعبه بیامدی
و نشستی و احادیث رسول صلعم بیان کردی ابوحنیفه رحمة الله خورد سال بود پدر وی را با خود بسفر قبله برد چون حج
سلام گذاردند ابوحنیفه رحمة الله انبوهی را دید بر در خانه کعبه از پدر پرسید که آن چه انبوهی است پدرش گفت یاری
است از یاران رسول صلعم عمر فراوان یافته است و سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که هر سالی
می آید بر در خانه کعبه احکام شرع و احادیث رسول صلعم بیان میکند ابوحنیفه رحمة الله پدر را گفت مرا بر تا ببینم پدر
وی را گفت مرا در هوا کن تا وی را ببینم پدر وی را در هوا کرد انس بن مالک را دید و لیکن سخن او را نمی شنید پدر
را گفت مرا در جمع انداز تا پیش او فرود آیم پدرش وی را در انداخت پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
کرد کودکی را دید در پیش خود انس رضی الله عنه احادیث رسول صلعم پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من
یکی کودکم از مومنان گفت نام تو چیست گفت نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست گفت ابوحنیفه گفت
مولد تو کیست گفت از کوفه پس انس گفت که لبهای من بگیرید و در هوا کنید لبهای وی را گرفتند
و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات و حاجیان شما گواه باشید که من امانت و سلام رسول صلعم بدین
کودک میرسانم و آن امانت بیرون کرد و بوی داد و بگیرد آنچه گفت انس رضی الله عنه بابراهیم
نخعی داد و ابراهیم نخعی بحماد داد و حماد رحمة الله علیه نگاه داشت تا بنزد
ابوحنیفه رحمة الله انگاه بوی تسلیم شود آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه مشهور شود

سال بود که بعضی بسیار فتوی بغداد و بانرا خطا میگرفتی و جواب باصواب میگفتی تا روزی فتوی آوردند
نزدیک حماد رحمة الله علیه حماد جواب نتوانست داد فرمود که آن کودک را طلب کنید تا این فتوی را جواب گوید
ابوحنیفه را طلب کردند حماد گفت ای کودک بسیار فتوی بغداد بانرا که بر خطا گرفتی و جواب با صواب گفتی
اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابوحنیفه گفت که ای استاد بزرگوار جواب گویم بشرط
آنکه منبری بنهید تا من برآیم برآنجا سخن گویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری نهادند ابوحنیفه رحمة الله
برآمد و خطبه بلیغ کرد و استاد را دعا گفت آنگاه گفت که ای استاد بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت
از برای من داده است و آن امانت بشما رسیده است امروز در جمع برخیزید و کرم کنید و آن امانت را بمن
رسانید تا بهمت شما شادمانه گردم حماد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال دریای علم
در باطنش بجوش آمد چنانچه آب بچشمه بجوش آید و آن از معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا بقیامت
و هیچ طالب علمی نبود که ویرا همین اثر این معجزه نبود که امروز یک خط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و در روز
دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فایده بمسلمانان رساند آنگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند در
فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمه الله گفت که از آن روی که توفیق
تاثیر خداوند است آن نامخلوق است از آن روی که تصدیق و اقرار ماست مخلوق است همه این جواب را
آفرین کردند و امام حماد در حال او نظر کرد امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در عهد امام
اعظم رحمة الله علیه مردی بود که ویرا ابوجعفر منصور گفتندی و او از کسی چیزی نمیخواست و ویرا بران دوانقی گفتندی
تا از هر خانه دانگی بستاندی اسم ابومنصور از وی برداشتند و اسم دوانقی بروی نهادند یعنی دانگی [illegible]
دوانقی مر ابوحنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری وی نمیکردندی و این دوانقی خلیفه
ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه برجای بودند و لیکن وی بظلم خلافت را گرفته بود ابوحنیفه رحمة الله
در روزگار ابوجعفر دوانقی بود بروی شدید شد که ابوجعفر دوانقی خلیفه بود و ابوحنیفه رحمة الله را
هر کاری که ابوجعفر فرمودی نکردی بنا بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود بعد از آن
خلیفه بحق شد و ابوجعفر مر ابوحنیفه را گفت قضا بگیر امام اعظم قضا نمیگرفت بحکم حدیث رسول عم
من اعطی القضاء فقد ذبح بغیر سکین رسول عم فرموده است که هر که قضا را گرفت خود را کشت بی کارد و دیگر رسول
عم میفرماید قال عم ان فی النار طواحین لا یطحن فیها الا راس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا
سنگهائی هست آتشین که سرهای قاضیان را آس کنند مراد از آن قاضیان اند که در دنیا میل کرده باشند و حجت
شرع بر سیده و حق را پوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و بحکم حدیث قضا نمیگرفت و ابوجعفر بروی طعن

پیوسته شدید شده بود تا عالمان آن وقت مر دوانقی را گفتند که روزی جمع شویم و ابوحنیفه را بطلبیم تا قوم را
اندکی کار فرمائی تا او بکند تا از وی خوش دل شوی تا روزی جمع شدند و مر امام اعظم را طلب کردند چون ابوحنیفه
بیامد دوانقی کاردی پیش ابوحنیفه داشت امام این کارد را بگرفت و قلمی تراشید و در دست وی بنهاد و چون
آن قلم را بگرفت به نیم چشم در ایشان نگاه کرد یعنی امام مامور من شد کاری من کرد و گفت ابوحنیفه را نیکو
تراشیدی ابوحنیفه گفت به از این تراشم دست دراز کرد و قلم بگرفت و بر زمین نهاد و بشکست و گفت
تراشیدم مامور امر تو شدم اما روا نداشتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابوجعفر دوانقی شدید شد
و ابوحنیفه را باز داشت و جلادی را که نام وی مهردانی بود او را فرمود که مر ابوحنیفه را چوب زن وی
چوب نزد و ابوحنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا مغ و جهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
دیگر گفته بود که عوانی که توبه کرده بود خطر دارد که کافر شود ابوجعفر گفت که یافتم از ابوحنیفه حجتی که ایشان دشمن
دارد که وی را چوب زنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابوحنیفه را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهیم
و ابوحنیفه را چوب نزنیم جهودان را طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و مغان نیز همچنان گفت بعد
از آن روزی عوانی توبه کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابوحنیفه را چوب زنی در آمد و ابوحنیفه رحمة الله
علیه را چندانی زد که از خود بیخود شد آن وقت بیرون آمد مر ابوجعفر را از این بوسه کرد و چنین می آرید تا
دو هفته بزدند چون هفته سیوم شد بیرون آوردند روی سوی مهروان کرد و گفت ای مهروان آخر
چه جنایت داریم باری چندانی بباید که جراحت نیکو شود آن وقت بزنید آن وقت دل مهروان بسوخت
و او را چوب نزد و بخانه در آورد و خبر با بوجعفر رسانیدند که مهروان او را چوب نزد ابوجعفر گفت مهروان را
باید که از پیش تخت من دور شود و مهروان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عز و جل
بعد از آن ابوحنیفه رحمة الله را پیش خود در آورد و قدحی پر از زهر بداد و او تا بخورد ابوحنیفه را معلوم شد
برخاست و روان شد ابوجعفر گفت که یا ابوحنیفه کجا میروی گفت آنجا که فرستادی اما تو باری چه کرد
تا بیائی چون بخانه در آمد حماد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه بنه چندانی که گفت
دکوی فروشند چون ابوحنیفه وفات یافت حماد همچنین کرد و در خانه بنهاد و شبی که [illegible] خاک برفت
باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابوجعفر را نباید که از این پشیمانی آرد و بر ما شدید شود پس
تدبیر کردند که میرویم و خاک ابوحنیفه رحمة الله را بجا دهیم و او را بگیریم و سگی را در خاک نهیم همچنان کردند چون
برفتند خاک ابوحنیفه بکاویدند ابوحنیفه را نیافتند سگی را اندر آن خاک بنهادند و بازگشتند چون بگذشت روز ابوجعفر
از آن کار پشیمان شد ایشان گفتند چرا پشیمان میشوی از جهت کسی که وی در خاک سگ شده است او را عجب آمد و او را

و او را خواستند هست ایشان گفتند اگر خواندید کسی با ما بفرستید تا ببینید چون برفتند و بکاویدند دیدند
سگی اندرون خاک یافتند حماد را که پسر ابوحنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو چه خصلت داشت که در خاک سگ
گشته هست حماد گفت رحمة الله [illegible] کسی که بر یک طهارت چهل سال نماز خفتن و نماز بامداد را بگذارد
و در پهلوی راست که خسپید بنزد این مسئله وضع کند و بر پهلوی دیگر و بنزد این مسئله را جواب گوید چنین کس در خاک چگونه
سگ شود حماد گفت پدر مرا شما هم دیده بودید چگونه سگ گفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون ببینید بشناسید گفتند
بشناسیم دست ابوجعفر را بگرفت و در خانه تاریک در آورد و چادر شبی که بر روی ابوحنیفه رحمة الله علیه بود برداشت
همچنان که در خانه آفتاب افتد چگونه روشن شود چون آن چادر شب را از روی ابوحنیفه برداشت خانه همچنان
روشن شد و جمله مسائل ابوحنیفه رحمة الله وضع کرده و در میان شاگردان یعقوب بن ابراهیم بن حفص الانصاری بود و کنیت
وی ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن الحسن الشیبانی و عالم زاهد داود طائی و عافیت القاضی و نوح بن مریم
الجامعی و اسد بن عمرو ابراهیم بن یعقوب بن حفص و حسن بن زیاد و زفر و مالک و ابوحنیفه مردی بود که سه کس را
از اصحاب دریافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبدالرحمن و دیگر عامر بن طفیل را هر یکی از اینها سه کس [illegible]
کرده و از وی هزار حدیث که فعل وی منسوخ شده است یا دو است تا ناسخ بپیدا بودی و ابوجعفر را وزیری بود دشمن
دانا و دوستدار امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدرس سبق امام اعظم رفتی تا روزی بدگویان ابوجعفر را از وزیر
خبر رسانیدند که وی دوستدار امام اعظم ابوحنیفه است رحمة الله و پیوسته بدرس سبق وی میرفتی تا روزی بدگویان
ابوجعفر را از طرف وزیر سخن بد رسانیدند که وی دوستدار ابوحنیفه است و شما را ندیمی پیش شما کنید یعنی نزدیک شما
زیاده از وزیری کاری ندارد و اگر نه رجوع خاطر کل ابوحنیفه بود همه بخاطر او با ابوحنیفه هست ابوجعفر وزیر را طلب
کرد و گفت که ای ابله چرا با کسی دوست داری که وی را شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و
بود و تقوی بود و زهد بود وزیر گفت ای امیر المؤمنین این همه که شما گفتی در ابوحنیفه رحمة الله علیه جمع است
اگر شما را ملامت نیفزاید گوش دارید تا یکان یکان با شما بگویم از شجاعت وی آن بود که روز
در مسجد نماز میگذارد و ماری عظیم سهمگین از سقف مسجد فرود افتاد جمله نماز بر
خود تباه کردند الا ابوحنیفه رحمة الله که نماز بر خود تباه نکرد و آن مار را به نعلین متفرق بزد
و در سر کشتن مار سست نشد چون نماز تمام کرد مار را تمام کرد و در صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که آن مار را بر کشیدند سیزده من بود بسنگ ری نام ملک و در صلوة خواجه
امام تکبیر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که آن مار را بر کشیدند سی و ده من آمد بسنگ
نی که هر یک من از ایشان شش سیر بود و نه در هر سنگ هست این بود شجاعت امام اعظم رحمة الله

وازسخاوت وی آن بود که روزی بسفر دریا میرفت بازرگانی جوانمردی نزدیک امام اعظم بیامد گفت
ای امام مسلمانان بدان و بیار که شما میدانید من چند نقره وام کرده ام و خطها داده ام مرا آن نقره حاصل نشده است
والحال [illegible] باز شما مرا حاصل نمیشود لحظه توقف کنید تا من آن نقرها را بیارم تا شما از قبل من بصاحب نقرها
رسانید و خطهای مرا بستانید و بیارید امام گفت همچنین کنم آن جوانمرد بطلب آن نقرها رفت باز امام در کشتی
نشسته بود و کشتی بانان بی رضا امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله کشتی را [illegible] کردند چون امام اعظم رحمة الله
بران دیار رسید بازرگانها [illegible] نقرها حاصل کرد و نقرهای وی داد و آن خطها را گرفت و بیاورد و چون
امام اعظم رحمة الله از آن بازرگانی باز آمد همان جوانمرد باز آمد و گفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نفرمودی
تا من آن نقرها را بیاوردمی تا شما با خود بردی و دادی تا وام من گذارده شدی امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
گفت آن از قبل من نبود از کشتی بانان بود که ایشان [illegible] بی ادب [illegible] باشند [illegible] اندیشه بود که من خطهای
ترا بستانیدم و آوردم چون خطها بیرون کرد بوی داد آن جوانمرد رفت و آن نقرها را بیاورد امام اعظم رحمة الله
نگرفت آن نقرها را از وی و گفت من در کتاب [illegible] مسئله [illegible] صحیح کرده ام که هر که دین کسی را بی اجازت وی
گذارد آن از وی تبرع بود و شرع را حق طلب نبود و این نقرها مرا نشاید گرفتن [illegible] سرمایه خود را بیک مسئله
بباد داد این بود سخاوت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و علمش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما نشده بودم شما
وزیری بود ظالم و بر همسایگی من خانه بود وی بطرف دیوار خانه خود چاه آبی کنده بود و هر چند روزی
نم برسید و سبب آن نم دیوار فرو میرفت وی را میگفتم که این دیوار که مشترک است و من [illegible]
رفع وی نمانده بود و هم مبالغه [illegible] این چاه چرا کرده مرا میگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم
رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود در موازی چاه وی چاهی کن
و اندر آن مبرز کن تا از آن مبرز بچاه وی سرایت کند و آبش متغیر شود و چاه خود را انباز و تو از ظلم وی خلاص یابی
و اگر گوید چرا کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم آبش متغیر شد آن چاه را
بانباشت من از ظلم وی خلاص یافتم این بود از علم امام اعظم رحمة الله علیه و از علمش آن بود که همسایگی
وی جهود ویرانه بود و آن جهود علیه اللعنة را مبرز بالا بود ویران شده و از آن مبرز بطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه
سرایت کردی و ابو حنیفه رحمة الله شب طغاری نهادی آنچه سرایت کردی صبح هم بدست مبارک از وی بیرون
انداختی روز را نیز [illegible] نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی
و آن جهود را خبر نکردی تا یکروز [illegible] طغاره را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
آن جهود ناگاه از خانه بیرون آمده بود بدید که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه آنرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان سالهاست که شما را در خانهٔ من بز[ر]گی نیست گفت سبب آن چه بود که امام اعظم رحمة الله با وی گفتی از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام میفرماید اکرموا الجار ولو کان کافرا همانا که از خانهٔ تو سرایت میکند جهود گفت و براست که همچنین است یا امروز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما بلا نیست سالهای شد که من این واقع یافتم جهود گفت یا امام مسلمانان من شما را آزموده ام که در دین خود صبر و تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این دین تو جز دین حق نیست که از برای جهودی چنین بزرگی سالها در رنج من بود و با وی نگوید امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله اسلام عرض کرد وان جهود اسلام آورد ببرکات حلم امام اعظم رحمة الله و از راستگوئی وی آن بود که شما در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین کز و بدین صفت من از شما شش ماه امان خواستم از زرگاه بزرگ و شام و همچنین فرستادم نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمة الله مشورت کردم وی گفت که مرا همچنین دیبا است رفت و دیبا بیاورد دیدم که بر از آن بود که شما خواسته بودید گفتم ای امام مسلمانان می باید که این را بسرمایه بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقداری باید گفت یک دینار گفتم ای مسلمانان بر من فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که با هیچ کافری فسوس نکنم خاصه برادر مسلمانان فاما من از این دیبا ده خریده بودم نه را باز فروختم و این یکی مرا بیک دینار مانده است از من همان یک دینار گرفت نه کم گرفت و نه زیاده این بود از راستگوئی امام اعظم رحمة الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرا بیرون رفته بودم وگرما گرم حجاز بود ما همه در سایهٔ درخت آسودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایهٔ این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است نمی باید آسیا و که رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربوا هر که از غریم خود بهر وجهی که چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایهٔ درخت وی نیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمة الله علیه و از زهد وی آن بود که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و آنگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را شبی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان ما کلید این خانه را بکسی نداده ایم اما حق شما بزرگ است کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جملهٔ خانه بمحاسن مبارک خود جاروب داد و پاک کرد آنگاه میان دو ستون بایستاد و دو رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد و چون چون نماز تمام کرد صبح دمید آنگاه گریست و مناجات کرد الهی ما عبدناک هذا العبد الضعیف حق عبادت

عبادتک ولکن عرفک حق معرفتک فبسبب نقصان خدمت لکمال معرفته فهتف هاتف من جانب البیت یا ابا حنیفه

قد عرفت فاخلصت المعرفة وخدمت فاخففت الخدمة فقد غفرنا لک ولمن اتبعک وکان علی مذهبک الی

قیام الساعة یعنی مناجات کرد که الهی پروردگارا ابو حنیفه ترا بسزا شناختن بشناخت ولیکن بسزا پرستیدن
نتوانست پرستیدن ناگاه آوازی آواز داد از چهار کنج خانه کعبه که هم بسزای شناختی و هم بسزای پرستیدی
ترا امرزیدیم و تا بقیامت هر که بر مذهب تو رود و بر آن بمیرد امرزیدیم این بود از برای امام اعظم رحمه الله قال
علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هر که امروز وی با دینه وی برابر است
وی مغبون است یعنی زیان کرده است و هر که امروز وی کم از دینه است وی ملعون است و هر که امروز
وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علما درین تأمل کرده اند که چه کار
کنیم که امروز ما به از دینه شود هر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز دو رکعت نماز گذاریم
روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم پایان ندیدند بعضی
گفتند صدقه دهیم این را هم پایان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را پایان ندیدند و بعضی
گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علما بدین افتاد که همین علم آموزیم که امروز چیزی
بیاموزیم که دینه آموخته نباشیم پس امروز ما به از دینه بود نقل است که از امام اعظم رحمة الله علیه
سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را بعلم فقه صرف کردی در آموختن و استخراج مسایل وی
مبالغت نمودی و در علمهای دیگر نی گفت رسول علیه السلام فقه را دوست دارد من بدان سبب در علمهای
دیگر شروع نکردیم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون تأمل کردم در هر یکی آفتی دیدم اول در علم
طب شروع کردم که دوری تن آسانی و منفعت دنیا است چنانچه العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان
چون تأمل کردم گفتم که اگر بیماری بود که در اقتضای اجل نزدیک رسیده باشد هر چند که من وی را دارو دهم
هم هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر آنکه طب حرفت ترسایانست مرا
آمد از حرفت ترسایان مبالغت کردن که هم کار حرفتکاران من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب دنیا
شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیا است علیهم السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی
یبغض الشاب الفارغ رسول علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل خشم میکند جوان فارغ را و روزگار فسق گذرانند را
دشمن دارد قال النبی علیه السلام ان الله یبغض الصحیح الفارغ رسول علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل تندرست فارغ را
دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند نه کار دنیا کند و نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بغفلت گذراند من
جهد بسیار کردم و کسب حاصل کردم تا از این در گذشته باشم چیزی دنیا دوست داشتم ولیکن دل بدی تنها ماندم

که دوستی دنیا پس همه خطاهاست قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس
کل عبادت و دیگر در علم اصول مبالغت نکردم که در وی لغزیدن و یا لغزانیدن هست ترسیدم که کار صعب
است از راه باریک لغزیدم و جهد و دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که بسیار است در وی خطا بود و بسیار
آزردن آورده اند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت بسوالی چون
نزدیک رسول صلعم آمد آن سوال بر وی پوشیده شد حضرت رسول صلعم بنور نبوت بدانست گفت یا علی چه
آوردی امیر المومنین علی گفت یا رسول الله صلعم بسوال آمده بودم اما آن سوال از من پوشیده است رسول
علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه در وجود آمد گفت یا رسول الله صلعم از من چیزی در وجود نیامده است
رسول صلعم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله صلعم در راه جهودی پیر پیش
از من میرفت من از وی بتعجیل درگذشتم رسول صلعم فرمود یا علی بی ادبی کرده برو از آن پیر بحلی بخواه
امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک آن پیر جهود آمد و از وی بحلی خواست پیر جهود گفت تو چه بی ادبی
کرده که از من بحلی میخواهی امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه از تو بتعجیل درگذشتم مرا رسول صلعم
نزدیک تو فرستاده است تا از تو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا بحلی کنم بشرطی که مرا نزدیک رسول علیه السلام
بری تا حلیه مبارک او ببینم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه جهودی را نزدیک رسول صلعم آورد چون
نزدیک رسول صلعم رسید گفت یا رسول الله صلعم مرا اسلام عرض کن که این دین تو جز از دین حق نیست که
از برای من چنین بزرگی را نزدیک من فرستادی تا از من بحل خواهد رسول علیه الصلوة والسلام بر وی اسلام
عرض کرد پیر جهود اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان آورد ببرکت گفتن دم مبارک صلعم و قدم امیر المومنین علی
رضی الله عنه چون دانستی که پیر جهود را نمی باید آزردن پس مسلمان بطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت
دارد بسیار از بسیار از علم و عمر خود بهره وری نیابد و دیگر در علم قرائت مبالغت نکردم که هر چند مبالغت کنم قرا خوانند
مرا و دیگر در علم ادبی مبالغت نکردم هر چند مبالغت کنم ادیب خوانند مرا و دیگر صحبت بالودگان نکردم زیرا که
رسول صلعم فرموده است که چند چیز دل را تباه کند صحبت کودکان و صحبت زنان و صحبت توانگران و صحبت احمقان و جواب
احمقان باز گفتن آورده اند که روزی جوانی پیر را اندک دشنام داد پیر گفت صدقت یا رسول الله صلعم الاحمق السکوت جوابه
گفته است رسول علیه السلام که جواب نادان خاموشی کردن است جوان گفت احمق خود هزار بار تویی پیر گفت این هم
در حق همه خاموشی باشیدن است نزدیک تو آمده است احمق من بودم که جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش
باشم اگر یکی گویی هزار تو باز گویم پیر گفت اگر تو هزار گویی من یکی باز نگویم پس امام اعظم رحمة الله
تعالی علیه گفته است که همه عمر در علم فقه مبالغت کردم که در وی همه نفع دیدم هیچ ضرری

بود جواب گوییم اگر خطا بیرون آید یک ثواب بود و اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و بیک روایت ده ثواب
بود پس همه عمر در همین علم شروع کردم که از خطای وی یک ثواب است و از صواب وی ده ثواب است قال

النبی علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین الفقه قال النبی علیه السلام لکل شیء آفة و آفة الدین ترک الصلوة
رسول علیه السلام فرمود که هر چیز را آفتی است و آفت دین ماندن نماز است روی عن انس بن مالک انه
قال علیه السلام من صلی الصلوات الخمس فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک روایت کند
از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجماعت بگذارد خداوند عز و جل ثواب هزار شهید در دیوان وی
ثبت کند چهار خلیفه بحق چهار سخن گفته اند که بهتر از دنیا است و آنچه در دنیا است امیر المومنین ابابکر صدیق
رضی الله عنه گفت که هر که یک ختم قرآن کند بعدد هر حرفی که در قرآن است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من فوت شدی چندان
بر دل من رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که
هر که گرسنه را یا روزه داری را طعام دهد بعدد هر ذره که در آن طعام باشد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که همه گرسنگان و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن
همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه گفته است که هر که بدنه قربانی کند بعدد هر مویی که بر آن بدنه باشد خداوند عز و جل امر فرماید تا
بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله بدنه های عالم را قربان کردمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفته است که هر که کافری را در معرکه کشد بعدد هر مویی که بر اعضای آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در معرکه کشتمی و
آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که یک تکبیر اول بجماعت از من فوت شدی
بنا بر آن اصل است که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
وما فیها رسول علیه السلام فرموده که تکبیر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیا است پس معلوم است که
فضیلت نماز بی نهایت است مسئله بنای نماز بر افعال است یا بر اذکار ابو بکر رحیم گفته است
که بنای نماز بر افعال است نه بر اذکار و حجت قول وی آنست که خداوند تعالی میفرماید قوله تعالی
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة بر پای دارید نماز را و بپای داشتن نماز بتن تعلق دارد اما این مذهب
باطل است و مذهب اهل سنت و جماعت آنست که بنای نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار و هم آیت

و هم با خبار و هم با جماع امت اما آیه آنست قوله تعالی وربک فکبر و جای دیگر میفرماید قوله تعالی قد افلح
من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است و نیز رسول عم فرموده است که تکبیرة الاولی خیر
من الدنیا و ما فیها و در حق قراءة میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر خاصه است
در نماز است زیرا که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست قال علیه السلام لا صلوة الا بالقرءة رسول عم
فرموده است که نماز نیست بیقراءة و رسول عم در مدة عمر خود بیقراءة و بی تکبیر اولی نماز نخوانده است و صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین بی تکبیر اولی و بیقراءة نماز نگزارده اند پس معلوم شد که بنا بر نماز هم بر افعال است و
هم بر اذکار است و هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع است مسئله نماز فریضه بر کیست بر مومن عاقل و بالغ
و پاک و بر جنب نیست اما بر حایض و نفسا نیست بر دیوانه نیست و بر بیگانه نیست و بر مرده نیست و بر کودک
نیست همچنانست که ادا بر نماز بر ایشان نیست قضا بر نماز نیز بر ایشان نیست و هر مومن زنده که اهل است
مر وجوب نماز را و نماز نگزارد وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نیاید جنب هم
اهل است مر وجوب نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گزاردن همچنانکه
محدث را موقوف است به طهارت کردن مسئله به نارسیده نماز هست یا نی اگر کم از هفت سال است
بر وی اتفاق است که نماز نیست و چون هفت ساله شود بر وی نماز هست از راه استحباب اما از راه فرضیت نی
و دلیل بر حدیث رسول عم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول فرموده
عم که کودکان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند اگر گزارند نیکو و اگر نی بمانید و اگر ده ساله شوند و
نماز نکنند بزنید ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرموده تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده است
الخیر عادة والشر عادة والنفس معتادة رسول عم فرموده که خیر عادت است و شر عادت است و تن
آدمی خوی پذیر است خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب تر را چون بجنبانی فرمان کند
و چوب خشک را بجنبانند فغان کند اگر نارسیده نماز گزارد وی را ثواب بود مادر و پدر وی را نیز ثواب بود
بحکم فرمودن و اگر وی نماز نگزارد وی را وبالی نبود اما مادر و پدر وی را وبالی بود بحکم نافرمودن علما رحمهم الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل و سماع و اسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد
مدتی بر آمد و ادا امر بجای نیاورد قضاء آن ادا امر گذشته بر وی بود یا نی بر قول زفر رحمة الله قضاء آن
ادا امر بر وی بود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله بر وی نبود اگر یک کس وی را خبر دهد که چون اسلام آوردی
ادا امر را بجای آر وی نیاورد قضاء آن ادا امر گذشته بر وی بود یا نی اگر آن خبر دهنده معدل است
باتفاق بر وی بود و اگر معدل نیست بقول ابی حنیفه رحمة الله نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله

بروی بود و اصلی است مر امام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواه بود و یا عدد فایده این خلاف چند
مسئله معدود پدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آمد و همسایه وی را خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و وی
خاموش کرد بعد ازان شفعه میطلبد تواند یا نی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست
بر قول امام ابوحنیفه رحمة الله تواند و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله نتواند دیگر بکر بالغه را ولی بشوی داد و بی
اجازت وی یک کس وی را خبر کرد که ولی مر ترا بشوی داد و وی خاموش کرد بعد ازان خود را اختیار میکند
تواند یا نی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله تواند و بر قول
صاحبیه نتواند و دیگر مسئله عزل وکالت است یکی دیگری را وکیل کرد که فلان کار از برای من کن باز وی را معزول کرد
یک کس وی را خبر کرد که موکل تو ترا معزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است باتفاق معزول شود و اگر عدل نیست
بر قول امام اعظم رحمة الله معزول نشود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهم الله معزول شود و دیگر عبد ماذون را
خواجه وی محجور کرد و یک کس دیگر وی را خبر داد که خواجه تو ترا محجور کرد محجور شود یا نی اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاق محجور شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمهم الله
محجور شود دیگر جنایت عبد است غلام یکی مرد دیگری را کاردی زد همچنان که ارش لازم آید یک کس خواجه
وی را خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاقست که ارش بر خواجه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و بر قول صاحبیه
بر خواجه بود اگر خواجه غلام را آزاد کرد درین باب خواجه مخیر است اگر خواهد غلام را بآن مجروح بدهد و اگر
خواهد ارش قبول کند **مسئله** اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و اوامر بجای نیاورد
قضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی حسن زیاد رح گفته است که بقیاس دار حرب بروی نبود اما ظاهر
روایه آنست که قضاء بروی بود زیرا که اینجا شنود که مومنان بانگ نماز میگویند و اقامت میگویند و نماز
بجماعت میگذارند و زکوة مال میدهند و غزا میروند و حج میروند و روزه ماه رمضان میدارند این
همه وی را در معنی سماع بود پس قضاء این اوامر بروی بود **مسئله** اگر کافری بر کفر از دنیا بیرون
رفت همچنان که عقوبت کفر بود وی را عقوبت بازماندن اوامر باشد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باشد
که وی عمل را از ایمان میدارد و بر قول علماء ما رحمهم الله عقوبت کفر بود وی را اما عقوبت بازماندن اوامر نی
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خیر دارد در معنی
سراب است قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء همچنانکه عقوبت کفر بود
شان اتفاقست که عقوبت گناه کبیره بود ایشان را از برای آنکه طاعت جز از مومن جایز نیست اما ترک معصیت

از همه جاها نیست مسئله اگر مسلمان رده آورد والعیاذ بالله عز وجل اعمال وی حبط شود یا نی بر قول
شافعی رحمة الله علیه تا بر مسلمان رده نمیرد اعمال وی حبط نشود و وی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی ومن
یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم اما علمای ما گفته اند که همچون که رده آورد اعمال وی
حبط شود قوله تعالی ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الاخرة من الخاسرین فایده این خلاف جای
پدید آید که مسلمانی نماز پیشین بگذارد و رده آورد والعیاذ بالله عز وجل هنوز وقت نماز پیشین باقی است و وی
باز اسلام آورد آن نماز را باز گذارد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باز نگذارد که اعمال حبط نشده است بر
قول علمای ما رحمهم الله باز گذارد که اعمال وی حبط شده است مسئله رده از طرف زن فسخ است باتفاق
اما از طرف مرد بر قول امام اعظم رحمة الله علیه و ابو یوسف فسخ است و بر قول امام محمد رحمة الله طلاق است
جماعتی از نابالغان در آخر نماز دیگر یا در آخر وقت دیگر اهل شدند چنانچه نارسیده رسیده شد یا زنان از حیض پاک شدند
یا از نفاس پاک شد یا دیوانه بهوش آمد یا کافر اسلام آورد قضای نماز پیشین اندر بر ایشان بود یا نی بر
قول علمای ما رحمة الله بر ایشان نبود از شافعی رحمة الله درین مسئله پنج روایت است یک روایت آنست که اگر
طهارت ساختن میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر یک رکعت نماز گنجد بر ایشان بود و یک روایت
دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر گنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و یک رکعت نماز
میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و پنج رکعت نماز میگنجد بر ایشان بود چنانکه
چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر بنا بر این
اصل است که شافعی رحمة الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یکوقت نماز دارد و وقت
نماز شام را با وقت نماز خفتن همچون نماز یکوقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است
میان کرخی و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحابان شافعی اند رحمهم الله اما بر قول علما
ما رحمهم الله قصر و جمع روا نبود جز در عرفات که آنجا حاجیان را سنت است از برای اقامت سنت
را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت ببرد و یا و نماز را آنجا گذارد که روایت میکند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه از رسول صلعم من جمع بین صلوتین فی وقت واحد فکانما زنا مع امه سبعین مرة فی
الکعبة روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغامبر فرموده است صلعم که هر که جمع کند و نماز را در
یکوقت گویا که زنا کرده است با مادر خود هفتاد بار در خانه کعبه و هر که یک بار با مادر خود زنا از روی وبال
چنان بود که هفتاد با دختر خانه را بزنا بکارت زایل کرده است و هر که یک دختر خانه را بزنا بکارت
زایل کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شوئی کرده را زنا کرده است و گفته یکبار با زن شوئی

کرده نماز کند چون بی توبه از دنیا بیرون رود همین که در گور نهندش سه صد در از درهای دوزخ بسوی روی
گشاده شود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبایر الجمع بین الصلوتین
فی وقت واحد رسول علیه السلام فرموده است بزرگترین کبایر نزدیک خدای تعالی آنست که دو وقت نماز را در یکوقت
گذارد مسئله اگر نارسیده در میان نماز رسیده شد اگر بحیض بود یا باحتلام باتفاق نماز تباه شود و اما اگر بسال تمام
رسیده شود دیگر کرده نماز را تمام کند بر قول علما رحمهم الله بطلوع شود فریضه باز گذارد و بقول شافعی فریضه
باز نگذارد و از فریضه نیابت گیرد مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است با آب منی یا کسی
از ایشان بار گیرد یا بسال رسیده شود و علامت بلاغت دختران چهار چیز است حیض است و احتلام است
و حمل است و حول مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبین پانزده سال تمام شود و شانزدهم
شانزدهم در آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که هفدهم
سال در آید دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هژدهم سال در آید پسر را اما بروایة صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله پسر را هژده سال تمام شود که نوزدهم در آید و بروایت شرح طحاوی رحمه الله
نوزده تمام شود و بیستم اندر آید آنگاه حکم بلوغ ثابت شود **باب در بیان احکام نارسیده** نارسیده که وی عاقل نیست
باتفاق اقوال و افعال وی را اعتبار نیست اما نارسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار هست
یا نی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علما رحمهم الله اعتبار هست فایده این خلاف آنجا پیدا آید
که نارسیده کافر عاقل اسلام آورد اسلام هست یا نی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام نی و کفر وی کفر
نیست بر قول علما رحمهم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که
وی هفت ساله بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا نی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف رحمه الله
کفرش کفر بود چنانکه اسلامش اسلام بود و بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام است اما کفرش کفر نبود که
اسلام در حق وی نفع است و کفر ضرر در حق نارسیده نفع روا داریم اما ضرر روا نداریم فایده این خلاف آنست که اگر کودک
نارسیده مرتد شود و او را حبس کرده شود و اگر نارسیده فرزند کافر باشد در تابع مادر و پدر باشد و اگر در نارسیدگی بر همین حال
بمیرد در روز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بر حسب اختلاف مسئله نارسیده را اقوال است افعال و
و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علما رحمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله در کلمه
شهادت نیز معتبر نشود تا اگر نارسیده زن را طلاق دهد طلاق واقع نشود و اگر بنده را آزاد کند آزاد نشود و اگر
سوگند خورد و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر چیزی کسی را هلاک کند
تاوان واجب شود و تاوان بر که لازم شود تا اگر مال باشد ازش انفاق در مال او بود و اگر مال نباشد ولی وی بود

وبعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که آن خصومت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود وآن خصومت برو
کند تاوان از وی ستاند مسئله در مال نارسیده زکوة واجب شود یا نی بر قول شافعی رحمة الله
واجب شود وجه قول وی آنست که عبد الله عمرو مادر مومنان بی بی عایشه رضی الله عنهما روایت میکنند
این حدیث را از رسول عم قال النبی عم حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا امراضکم بالصدقة رسول عم فرمود
که مال خود را در حصار ورارید بدادن زکوة وبیماران را دوا کنید بدادن صدقه ودیگر نیز شافعی رحمة الله میگوید
عشر وخراج ونفقه مادر وپدر ونفقه اقربان درویش ونفقه زن در مال نارسیده واجب شود زکوة نیز
واجب شود بر قول عبد الله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود لیکن ولی
ووصی ایشان را نشاید که بدهند باید که مال را نگاه دارند وسال را حساب دارند تا هرگاهی که وی بالغ شود
گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدهد واز عهده خود بیرون آید این
قول ابن ابی لیلی رحمة الله علیه گرفته است وبر قول عبد الله عباس وامیر المومنین علی رضی الله عنهما
در مال نارسیده زکوة لازم نشود ووجه قول ایشان آنست که خداوند عز وجل میفرماید قوله تعالی
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة نخست نماز فرمود آنگاه زکوة چو بر نارسیده نماز نیست زکوة نیز نبود واین
قول را علما ما گرفته اند رحمهم الله مسئله اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است وبی اجازه
ولی وی را در خانه کار بفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود واگر استاد دبیرستان استاد پیشه نارسیده
بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در آن کار هلاک شود کل دیت بر ایشان لازم آید اگر نارسیده را کسی کار
فرماید بی اجازت ولی ووصی بر کار فرماینده اجرت لازم آید واگر از وی دیناری بنان وجامه در حق وی
صرف کند آن همه تبرع بود ویرا حق طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند
واگر اجرت میدهد باید که ویرا نه دهد بولی وی دهد واگر ویرا ولی نبود بقاضی دهد مسئله از دست نارسیده
وبنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب برگیرند آن حق ولی وخواجه ایشان بود
چون تو بی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود مسئله چنانکه نارسیده را نانی داده اند
که بدبیرستان ببر هر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان ویرا داده اند ملک او شده واو را بملک خود
تصرف نمی باید کرد چون نان بدهد وهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود واگر کسی دیگر
خورد آنکس را نیز مباح بود واگر نارسیده بر سر درخت توت میخورد دیگری آمد وگفت بیفشان تا بخوریم
افشاند وافتاد وهلاک شد کل دیت بر فرماینده لازم شود واگر گفت افشان تا بخوریم افشانید و
افتاد وهلاک شد نیمه دیت بر فرماینده لازم شود واگر گفت افشان تا بخوری افشاند وافتاد وهلاک شد

برو فرماید چیزی لازم نشود والله اعلم **باب دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان راند تا این
کفر لازم شود الله تعالی همه مومنان را از آن نگاه دارد که پرهیز کردن و زبان نگاه داشتن واجب است
چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاه دارد و عزیز دارد و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان
بترسد و بر یافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید مر خدای عز و جل را و شب و روز بخواهد تا ایمان بر وی نگاه دارد
از بهر آنکه عزیزترین چیزها مر مومن را ایمان است بدانکه هر چه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و
بازی کردن بدان کفر است و بر وی هزل و فسوس‌ها کردن و بر وجه نقص و عیب نکوهش کردن کفر است
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و آن را بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدای و صفات او
و نامهای او واجب است و ایمان آوردن به پیغامبران علیهم السلام و بقرآن و بوعدها از ایزد تعالی واجب است
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفتی از صفات او یا نامی از نامهای او را بر وجه
هزل و فسوس‌ها بر وجه نقصان و عیب یاد کند کافر شود چنانکه اگر کسی گوید که اگر بدین کار مرا خدای امر دهد یا خدای چنین گفتی
این نکنم هر که این گوید کافر شود بیشک اگر چه داند یا نداند که این کفر است و اگر چه قصدش بدین کفر باشد یا
نباشد و اگر مردی گوید یا زن گوید نکاحش باطل شود و کشتن بر وی واجب شود و هر چه طاعت کرده باشد همه از او
مقبول نشود و اگر پیش از آنکه ایمان آرد بمیرد کافر بمیرد و جاودان بدوزخ بماند و هرگز بیرون آمدن نباشد
چنانکه خدای عز و جل گفت **قوله تعالی** و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
فی الدنیا و الآخرة و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی گوید فلان کار کن گوید نکنم و اگر خدای عز و جل
پیغمبر باید هم نکنم در حال کافر شود و اگر گوید بقیامت مرا بی تو بهشت فرستند من نروم و اگر گوید فلان قبله
من گردد پس روی سوی وی نکنم کافر شود و اگر کسی گوید رضای تو بهتر مرا از رضای خدای تعالی خواهم
کافر شود و اگر گوید از خداوند عز و جل بترس گوید نترسم یا گوید از خدای تعالی شرم دار گوید ندارم یا گوید ندانم
که این را خدای چرا آفریده است یا این را چرا یاد کرده است در حال کافر شود و گوینده مرتد شود و اگر گوید
کسی اگر با خدای بنان چاشت خورده یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای است من از وی کینه بکشم یا گوید اگر وی
پیغامبر است من وی را طاعت ندارم و یا گوید اگر وی خدای است از وی کینه بستانم و یا گوید اگر وی
پیغامبر است قبول وی رضا ندهم این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران فریضه است
و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا را نیست شنونده
گوید من حکم خدا چه دانم این کفر است و اگر گوید خدا داند که کرده ام او سید اند که کرده است و یا گوید که خدا
که ترا از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس بیگانه را از فرزند خود دوست تر

ندانسته است و هر که خدا را گواهی دروغ خواند کافر شود از بهر آنکه و من اشهد الله تعالی باطلا فقد کفر و اگر کسی گوید
غیب میدانی گوید میدانم کافر شود از بهر آنکه غیب را جز خدا تعالی کسی نداند اگر مردی گوید که خدا چهار زن حلال
کرده است مرا از زن گوید من این را نه پسندم یا گوید این نزدیک من ظلم است کافر شود از بهر آنکه فرمان
خدا را رد کرده و اگر گوید تا دو درم ندهی رضوان در بهشت نگشاید کافر شود و اگر گوید نماز کن گوید نماز کرده
خود یابم و یا گوید مرا نماز نمی شود و یا گوید نماز کن گوید برای که کنم نه زن دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود
و اگر کسی گوید خواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من هر دو یکیست این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر
رضا دهد کافر شود و اگر کسی گوید در دعا که خدایا ایمان از فلان کس بستان کافر شود و اگر کافری مسلمان شود
کسی گوید کاشکی مسلمان نشدی تا نخست میراث پدر برداشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی به ازین کار کنی
این سخن کفر است و اگر کافری گوید ایمان بر من عرض کن تا بگروم گوید باش تا فردا یا گوید برو فلان را گوینده
کافر شود و اگر کسی گوید او مسلمان نیستی گوید نیستم کافر شود و اگر کسی کلاه مغی بر سر نهد و یا چیزی زرد در
برگردن نهد و یا رشته سیه میان بندد و خود را بمغان و یا جهودان و یا ترسایان مانند کند بهر دوی هزل و یا جد
کافر شود و اگر پیغامبری را افسوس کند چنانچه عیسی پیغامبر را علم ربازیها الکندی نماید که بیماران را به کنم یا مرده را زنده کنم
گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فلان و یک قل هو الله احد را نخست و یا گوید فلان قل هو الله احد را پوست
باز کرد کافر شود از بهر آنکه استخفاف کردن باشد بکلام خدای عزوجل و اگر کسی گوید فلان کس یس را پوست
باز کرد از بسیاری خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بدان هزل و افسوس خواهد هیچ خواستی ندارد
و غرض در دل نیز ندارد و زبان گوید کافر شود از مسلمانی بیرون آید و از همه طاعتهای چنانکه موی از خمیر بیرون آید
نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان و من الضلالة بعد الهدایة خدای عزوجل عصمت خویش را بما ارزانی دارد و توحید
و شهادت و معرفت بر ما نگاه دارد آمین و رب العالمین جواب و سوال جهود با رافضی روزی جهودی رافضی
گفت که مرا اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم و لیکن بدانکه دین ما این دین است که عامه خلق
میدانند جهود گفت پس دین حق کدام است رافضی گفت آنست که علی پیغامبر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
گفت که پس در بانگ نماز اشهد ان محمدا رسول الله و در اقامت و خطبها چرا میخوانند رافضی گفت
از بهر آنکه جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی پیغامبر بود جبرائیل سوی محمد چرا آمده
بود گفت بره غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خدای عزوجل همه چیز را داند رافضی گفت داند جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود چرا او دیگر بار نکرد
تا براه راست یافتی رافضی درماند را و سطی جهود را گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من بر مسلمان

کلم نحسنت رافضی بدست جهود مسلمان شد بعد از آن جهود ایمان آورد خداوند بر نویسنده رحمت کناد
که نوشت **باب سیوم در بیان** دوازده مسئله دانکه نماز دوازده مسئله فریضه است که اداء ی
نماز بوی باز بسته است هر که ازین دوازده مسئله یکی را بالعمد ترک کند نماز وی روا نبود و بعضی ازینده بعذری
ساقط شود و اما نیت و وقت بهیچ عذری ساقط نشود و خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود وی استشهاد می آرد سه مسئله از
سه کتاب یکی از بیوع و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما انچه از بیوع است آنست که یکی مر دیگری را گفت که یک خروار
گندم بتو فروختم بهمین شرطها سلم وی گفت من خریدم این بیع درست نبود از برای آنکه بیع سلم را شرطهاست
که هر صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و بچند و راس المال در مجلس این بیع شرط
اتفاق است مکان تسلیم و عدد درم و دینار بقول امام اعظم رحمة الله شرط است و بقول ابو یوسف
رحمة الله و محمد رحمه شرط نیست و انچه از نکاح است آنست که یکی مر دیگری را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام مرا
بچندین کابین بنکاح بحضور مسلمانان بتو دادم بزنی وی گفت من پذیرفتم این عقد درست نبود از برای آنکه
اسم غایب در مجلس شرط است و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد تا نام پدرش و جدش نگویند عقد درست نباشد و انچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر
دوستی داشته اند سالها و دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند
که آن دوست شما کجا است وی سوگند خورد که وی دوست من نیست بسوگند حانث شود یا نی اگر نام
وی میداند بسوگند حانث شود و اگر نام وی نمیداند بسوگند حانث نشود که کمال معرفت را دانستن نام
شرط است تا معرفت درست حاصل آید خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که چون در معرفت
دانستن نام هر یکی می باید تا درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جفاست یکی آنکه هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد جفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز تحیت وضو نگذارد جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا
نگوید جفا کرده است و چون دعا گوید ابتدا از درود نکند جفا کرده باشد و چون بمسجد اندر آید و نماز نگذارد
نشیند جفا کرده است و چون مصحف باز کند قرآن ناخوانده فراز کند جفا کرده باشد و اگر مادر و پدر و استاد را بنام خوانند
جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید بروی سلام نکند جفا کرده است و اگر بدعوتی خوانند وی اجابت
نکند جفا کرده است دیگر آنکه چون نام من بشنود یا بوی گل یا بوی خوش مشام وی رسد و صلوة نگوید جفا کرده است و
دیگر آنکه بر پای ایستاده بول کند جفا کرده است و دیگر آنکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نپرسند جفا کرده باشند

خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم آمد که کمال علم معرفت چیزی و دانستن نام آن چیز باید
تا معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئله باید تا نماز روا بود و خواجه امام شرف نواجری و خواجه
امام ظهیر الدین اوزجندی رحمهما الله گفتند خواجه ابو حفص را وجه فقه درین مسئله آنست که هر که نام دوازده مسئله
نداند یعنی فرق نداند میان فریضه و واجب و سنت پس مبادا که اگر فریضه را اعتقاد فریضگی ندارد و وی مومن
نبود و هر که مومن نبود نمازش روا نبود اما ظاهر روایة آنست که چون مسلمانی بافعال بجا آرد نمازش روا بود و
نامهای نداند و این خواجه ابو حفص رحمة الله از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله و خواجه ابو حفص و خلف
ایوب و خواجه ابو سلیمان جوزجانی رحمهم الله هر سه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هر چه ایشان بماهی
یاد گرفتندی خواجه ابو حفص بهفته یاد گرفتی و هر چه ایشان بسالی یاد گرفتندی خواجه ابو حفص بماهی یاد گرفتی
و هر چه ایشان در هفته یاد گرفتندی خواجه در روزی یاد گرفتی و ایشان در جایی می نوشتندی و خواجه
ابو حفص نمی نوشتی ایشان خواجه را گفتند چرا نمی نویسی خواجه گفت که علم چنان آموزم که مرا بر کاغذ نوشتن
و بکتاب حاجت نباید من بر سینه نویسم گفتند همچنانست که شما میفرمایید اما اگر شما را سفری آید و شما نوشته
نباشید هم چنانرا از شما یادگاری نماند خواجه گفت مرا ببرید و آب دریاست ایشان می ترسیدم که نباید در کشتی
آب در آید و کتب مرا تر کند اما چون خواجه را الحاح بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتابها سینه نوشت
چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله باز گشتند خلف ایوب رحمة الله به بلخ رفت
و خواجه ابو سلیمان جوزجانی رحمة الله بسمرقند آمد و خواجه ابو حفص رحمة الله علیه بکشتی در نشست و بطرف بخارا
بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود آب در آمد و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه اسکافی خواندن
نبود الفال علی ما جری والنوم علی ما عبر چون خواجه از آب بر آمد بلب آب فرود آمد و کس را به بخارا می فرستاد و
و حال خود را عرض کرد تا از شهر ساختگی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بیاد نوشت چنانکه الفی و واو
تقدیم و تاخیر نیفتاد الا مسئله و بروایت پنج مسئله که اختلاف افتاد میان خواجه ابو حفص و خواجه ابو
سلیمان جوزجانی رحمهم الله **حکایت** آورده اند که در بخارا قحط سالی شده بود چنانکه خروار
گندم بصد درم نقره رسیده بود خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله خزینه دار را طلب کرد و فرمود که مالها بیرون
آرید و گندم خرید و انبارها پر کنید خازن مالها بیرون آورد و گندم خرید و انبارها پر کرد اهل بخارا زبان طعن
دراز کردند که خواجه انبار داری خواهد کردن که هرگاه که قحطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد خواجه خازن را فرمود
تا در انبار گشادند و ندا دادند که خواجه در انبار گشاده است و خروار گندم به دو درم نقره میفروشد
اهل بخارا می آمدند و خروار گندم به دو نقره میخریدند تا چندانی که خروار گندم به دو درم نقره قرار گرفت

باز فرمود خواجه تا گندم خریدند باز انبارها پر کردند و در انبارها گشادند باز آن فروخت که بر هشتاد درم
نقره قرار گرفت و ندا دادند که خروار گندم به هشتاد نقره میفروشند همچنین میخریدند ده ده درم نقره
کم میکردند و باز می فروختند تا چندین که خروار گندم به ده درم نقره قرار گرفت آنگاه خواجه خازن را طلب کرد
و گفت بیا تا ببینیم که سود ما را چه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه تهی شده که خروار گندم از صد درم نقره
به ده درم نقره رسید خواجه خازن را گفت تو ندانسته که خزینهٔ آخرت است تا خزینهٔ آخرت را پر کردیم از سخاوت
وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون فتوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
خواجه درخواست کردند می باید ما را اندکی گوئی و وعظ گوئی خواجه از ایشان سه روز امان خواست چون
بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کنم اهل خواجه از خواجه سوال کردند که یا خواجه در چه اندیشه
فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ گوئی و من سه روز امان خواسته ام نمیدانم
که از کجا آغاز کنم اهل خواجه گفت سهل است این آیه عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است **قوله تعالی** یا
ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون در آن ثبات نامی خواجه گفت ای مستوره صالحه چون حال این
نسق است بدانکه من در وقت خوردگی در کوشک مجوسی یک برگ گندنا خورده ام باش تا بروم و از آن مجوسی بحلی بخواهم تا سخن
من در حق دیگران موثر افتد خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی پیر را دید نشسته بود سوال کرد
که این کوشک شما از آن کیست پیر مجوسی گفت که از آن من خواجه گفت پیش ازین از آن که بوده است مجوسی گفت
از آن پدر من خواجه گفت من در وقت خوردگی از آن کوشک گندنا برگی خورده ام مرا بحلی کن یا بفروش تا بخرم
مجوسی گفت فروشم اما بحل نکنم اما بخر تا بفروشم خواجه گفت چه مقداری باید داد مجوسی گفت یکدرم نقره
خواجه گفت بدهیم مجوسی گفت دو درم نقره خواجه گفت بدهیم مجوسی گفت سه درم نقره خواجه گفت بدهیم تا ده درهم
نقره رسانید خواجه گفت بدهیم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من امشب با عیال خود مشورت کنم اگر باید
بشما بفروشم خواجه باز گشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را گفت که این دین خواجه ابوحفص بجز دین حق
نیست که از برای یک برگ گندنا ده درم نقره میدهد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
مقصود من آنست که از دین مغی بیزار شویم که دین مغی جز باطل نیست و بدین خواجه در آئیم عیال وی گفت
که همچنان کنیم هر دو ایمان آوردند و اتباع ایشان را از آن حال خبر شد بنزدیک ایشان آمدند گفتند شما
چرا از دین مغی برگشتید ایشان گفتند راه راست اینست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند بنزدیک خواجه
رویم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و در مسجد ایستادند خواجه در مسجد بود چون از مسجد بیرون آمد دید جماعتی مغان
ایستاده و آن مولی پیر با اهل خود ایستاده است خواجه از ایشان سوال کرد که بچه آمده اید ایشان گفتند

ما حمل تقوی را در تو یافتیم اکنون اسلام می طلبیم اسلام عرض کن خواجه اسلام عرض کرد همه اسلام آوردند به برکات تقوی
خواجه ابوحفص آنگاه اهل بخاری باز درخواست کردند که ما را وعظ کن باز خواجه اجابت کرد آنگاه خواجه فرمود تا منبری نهادند
خواجه بر منبر برآمد تا ایشان را وعظ کند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمایی در حق کسی که دعا قنوت
نمیداند و قل هو الله احد میخواند در وتر از عهده بیرون آید یا نی خواجه گفت بیرون آید و بعد از آن خواجه را قصد
سفر از قبله افتاد و چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قفص سوره قل هو الله احد و دعا قنوت را
درست میخواند چون خواجه ابوحفص آن حالت بدید آن مال را که با خود برده بود بر حاجیان صرف کرد و گفت
ای یاران من در شهر بخارا بازمیگردم که مرا مهمی دیگر افتاد خواجه باز گشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
خواجه آمد جمله استقبال خواجه بیرون آمدند و سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خیر است که سبک بازگشتی گفت
بلی خیر است مرا مهمی افتاد و بازگشتم پس بفرمود تا منبر نهادند خواجه بر منبر برآمد آنگاه خواجه گفت آن سائل که از من
سوال کرده بود که اگر مسلمانی دعا قنوت نداند در وتر قل هو الله احد بخواند از عهده بیرون آید یا نی من گفته بودم
که آید آن مرد در میان شما هست یا نی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نمازها که گذارده روا بود اما
اکنون جهد کن و دعا قنوت را بیاموزی تا در نمازی خیری خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بغداد
طوطی در قفص سوره قل هو الله احد و دعا قنوت را درست میخواند پس طوطی که مخاطب و مکلف نیست و معاقب نیست
برامید شاخی شکر جهد میکند و سوره قل هو الله احد و دعا قنوت می آموزد و تو که مومنی و عاقلی و مخاطبی و معاقبی
برامید بهشت و وعده دیدار خداوند و رستگاری قیامت چرا جهد نمیکنی و جهد نمای تا دعا قنوت بیاموزی که خیری
خوانی که در محل باشد طریق اولی بود این خواجه ابوحفص که ذره از نعت و صفت او شنیدی با چنین زهد و تقوی
و علم و سخاوت میگوید که هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجای آرد نمازش روا نبود اما ظاهر روایة
آنست که نمازش روا بود چون فعل بجای آرد اما بدانکه ازین دوازده مسئله شش درون نماز است و شش بیرون
نماز آن شش که بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین بفتح لام نیز میخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک قدیم و پادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان گزیده و گردن نهاده بر یگانگی خداوند چون
برخیزید به نماز پس بشوئید روها را خود را از سر موی تا زیر گوش و دیگر و بازو را بشوئید تا از آرنج با آرنج و بر سر مسح
آرید و پایها را بشوئید تا شتالنگ ها اگر موزه پوشیده باشید مسح کنید اما خبر آنست **قال** النبی صلی الله علیه
وسلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور و لا صدقة من حرام الحرام ابدا **قال** علیه السلام لا ایمان لمن لا امانت له و لا
صلوة لمن لا وضوء له الوضوء مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است که نشنید خدا تعالی

نماز بی طهارت و صدقه که از مال حرام بود نپذیرد و ایمان نیست هر که را امانت نیست و هر او را دین با امانت نماز است
و نماز نیست هر که را طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است دوم جامه پاک داشتن
فریضه است قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة قوله تعالی وثیابک
فطهر این امر در حق رسول عم است اما قیاس این همه مومنان را جامه پاک داشتن فریضه است زیرا که امر پیغمبر عم
امر است بر امتان و قال علیه السلام لا یجوز الصلوة الا بثوب طاهر رسول عم فرموده که نیست نماز مگر با جامه پاک
معلوم شد که ستر عورت فریضه است چون جامه پاک داشتن فریضه است سیوم پاک داشتن جای فریضه است قوله تعالی
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود اما این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این همه زمین مسجد را پاک داشتن فریضه
است قال علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا وطهورا اینما ادرکتنی الصلوة تیممت و صلیت رسول عم
فرموده است که خدای تعالی زمین را مسجد من گردانیده است و وی پاک است هر کجا که مرا نماز در یابد
اگر نیابم آب باشم تیمم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فریضه است قوله تعالی اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل قوله
تعالی فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون و این سه آیت در حق شناختن وقت است و چند
آیت است قال علیه السلام افضل الصلوة عند مواقیتها رسول عم فرمود که فاضلترین نماز آنست که در وقت
گذاری پنجم روی بقبله آوردن فریضه است قوله تعالی فول وجهک شطر المسجد الحرام قوله تعالی
فاینما تولوا فثم وجه الله قال علیه السلام طهر نفسک کما امرک الله واستقبل القبلة وقل الله اکبر
رسول علیه السلام فرموده است پاک گردانید تن خود را چنانکه خدای تعالی فرموده است و روی بقبله
آرید و بگویید الله اکبر ششم نیت هر کدامی نماز کردن فریضه است قوله تعالی وما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین جماعه بیشتر ائمه تفسیر رحمهم الله که مراد از مخلصین نیت است از برای آنکه
تا نیت نبود اخلاص نبود قال علیه السلام الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی رسول عم فرموده که کارها
به نیت است قال علیه الصلوة والسلام لا عمل لمن لا نیة له رسول عم فرموده که نیست عمل بی نیت و نیت
آن بود که بدل یاد کند و قصد بآن یاد کند که چه میگذارد و بگذاردن نماز و آن اندیشه از وی با قصد نیت است
و باید که نیت نماز کند که آن نیت در دل او باشد چنانکه میان نیت و تکبیر اول هیچ چیز دیگر در دل او در نیاید و اگر چیزی
دیگر در دل او بیاید نیت باز گرداند بعد از آن تکبیر گوید و این ششم مسئله که درون نماز است اول تکبیر تحریمه
اول فریضه است قوله تعالی وربک فکبر قوله تعالی قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است قال
النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها رسول علیه السلام فرموده است

که تکبیر اول نیکوتر است از دنیا و آنچه در دنیا است دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** وقوموا لله قانتین یعنی بایستید
نگاه داشتن و برپای داشتن این پنج نماز خاصه مر نماز وسطی را که خداوند عز و جل در حق وی دیگر بالتخصیص
فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی اما در صلوة وسطی مر علما را اختلاف است
خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانسته است که علما را در وقت
استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین علی است رضی الله عنه
و فقه در وی آنست که دو نماز است مر روز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مر شب را نماز شام و نماز خفتن
پس صلوة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه امام منهاج الدین را درس
میکرد و روایة بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام
شافعی گرفته است و فقه آنست در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را
نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز بامداد بود اما بقول زید بن ثابت و ما در مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها صلوة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گرفته است رحمة الله فقه در وی آنست
که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز
وسطی نماز پیشین است و ما ثابت میکردانم که صلوة وسطی نماز بامداد نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار
نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد رسول علیه السلام آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را
در وقت گذارد و دعا هلاکت مر کافران را گفت که ما را از صلوة وسطی محروم کردند عن علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق حبسونا عن الصلوة صلوة العصر ملاء الله بیوتهم
وقبورهم نارا و اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد نبود و ما را از فعل رسول علیه السلام چند مسئله معلوم شد یکی
آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمة الله شرط نیست و دیگر
صلوة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هرکجا که دو امر پیش آید چنانکه نماز گزاردن و با دشمن حرب کردن
باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا که در آنجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام
و نجات اهل ایمان است و رسول علیه السلام فرموده است من قدم المقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم موخرة فهو فی الدارین
موخر رسول علیه السلام فرموده است هرکار مقدم را مقدم داشتن را مقدم دارد خدا تعالی وی را در هر دو سرای مقدم
دارد و هرکار مقدم را موخر دارد خداوند تعالی در هر دو سرای وی را موخر دارد و ما این پنج وقت نماز را باین
ترتیب که میگذاریم ما این را آنچه دانیم بافعال دیگر دارا نبیا را تقدم علیهم السلام خداوند این عالم را در
شش شبانروز آفریده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام

ثم استوی علی العرش ابتدا از روز یکشنبه کرد و ختم بروز آدینه کرد روز یکشنبه آسمانها و زمینها را آفرید و روز دوشنبه
آفتاب و ماهتاب و ستارگان فلک را بیافرید و اینها را در فلک مرکب کرد و در روی گردان کرد و روز سه شنبه
خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمانها و ساکنان دریاها و فرشتگان
آسمانها و زمینها و روز چهارشنبه آبها و عالم آفرید و دریاها را مسخر گردانید و رودها را روان گردانید
و چشمها پدید آورد و درختان را برویانید و نباتها از زمین برآورد و روزیها را قسمت کرد و تقدیرها بر ایشان
قوله تعالی وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ آفرید و فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آدینه بود که آدم علیهم السلام
را بیافرید و جان بقالب آدم مبارک عم اندر آورد چون روح بدماغ آدم رسید بنشست و عطسه زد و توفیق یافت
چون گفت الحمد لله پس ما را معلوم آمد که عطسه نعمتی است و بر او حمد لازم آمد و هم روز آدینه بود که ملایک را فرمان
آمد تا آدم را سجده آوردند قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس و هم روز آدینه بود که آدم را
بهشت اندر آوردند و هم روز آدینه بود که حوا رضی الله عنها را از پهلوی چپ آدم عم در وجود در آوردند و هم
روز آدینه بود که آن زلت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آدینه بود که ایشان را از بهشت بدنیا
آوردند و تسبیح آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس
ما را بر سنت پدر باید رفت و هر کجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هر کجا که زلتی در وجود آید استغفار باید گفتن و در خبر است
چون آدم عم را از بهشت بدنیا آوردند آدم عم در بهشت شب ندیده بود اینجا نماز شام اندر آمد و هوا تاریک شد
آدم عم اندیشمند شد گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح دمید و عالم روشن شد و برا معلوم گشت که این دو امری است
رونده و آینده شکرانه این دو حالت را دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز وجل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید
و آن دو رکعت فریضه بامداد بود پدر ملت ابراهیم خلیل الله چون بخواب دید که فرزند را قربان کن و خواب انبیا
علیهم السلام همچو وحی بود و در تسبیح را ببرد تا آنجا که فرمان بود خداوند عز وجل بدل فرزند فدا فرستاد و [illegible]
قوله تعالی وفدیناه بذبح عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعنة نجات یافت و از خوف منجنیق خلاص یافت
و آتش را خداوند عز وجل بروی بوستان گردانید و از دست نمرود علیه اللعنة نجات یافت شکرانه این
چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عز وجل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت
نماز پیشین و تسبیح او این بود الحمد لله قبل کل احد والحمد لله بعد کل احد والحمد لله علی کل حال و استغفر الله من
کل ذنب واتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال را که بعدد
هر چیزی که در آسمان آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرده اید و چون گوید الحمد لله بعد کل احد امر آید

از خدای عز و جل مر کاتبان اعمال وی را که تا نیکی در دیوان وی ثبت کردانید که بعدد هر چیزی که در زمین آفریده
شده است نیکی بنام این بنده نویسید چون گوید الحمد لله علی کل حال امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال
وی را که شما ثواب این بنده مومن نتوانید نوشتن من دهم جزای وی چندانکه خواهم چون یونس پیغامبر
علیه السلام از خوف زلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة ایمان
قوم شنید شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و بر ما فریضه
کردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
قال عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون انروز که ترسایان علیهم اللعنة با عیسی عم مجادله کردند و
ثالث ثلاثه گفتند آسمانها بحضرت پروردگار بنالیدند که ما را فرمان ده تا بر سر ایشان زنیم و زمینها هم
خواست تا ایشانرا فرو برد خطاب آمد که شما برقرار باشید جزای ایشان من دهم انچه خواهم عیسی عم
شکرانه انرا که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبر نی و خداوند عز و جل مرا از مثل چنین
قول گفتن نگاهداشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و
بر ما فریضه کردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک
فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و چون موسی علیه السلام از مدین بمصر میرفت و صفورا که دختر شعیب
پیغامبر عم بود وی را درد ولادت گرفته و هوا تاریک شد و گرگ در رمه موسی عم افتاده و ابر باریدن گرفت
و برق جستن گرفت و رعد غریدن گرفت و گرگ در رمه موسی عم افتاد هر چند موسی سنگ را بر این زد آتش
پدید نیامد سختی و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی هر دو را با وی بسخن در آورد
گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فرمانیست تا ترا آتش دهیم ما مأموریم پروردگارم موسی عم امید منقطع کرد در روی
کردانید نگاه کرد از دور بر طور سینا نوری پدید چنان گمان برد که نار است قدم در نهاد و روی بدان جانب
نهاد و بیکروایتی الست کرا ز انجا کردی بود تا آنجا که نود سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی
کوتاه کردانید و وی را در ساعتی بدانجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بگیرد آن نور بپایان درخت آمد وی فرود
آمد تا بگیرد نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که هفتاد بار نور از سر درخت بپایان درخت آمد
باز بر سر درخت میرفت موسی عم متحیر شد ندا در داد انی انا الله لا اله الا هو شنید از انجا بازگشت با بشارت
پیغامبری هوا صافی شده بود و گرگ از رمه بیرون رفته بود و صفورا بابله بر زمین نهاده بود شکرانه
این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت
نماز فریضه خفتن و دعای وی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

يفقهوا قولي چون نماز وتر ختم نمازها است و رسول عم ختم همه پیغامبران است چون رسول عم از معراج باز آمدند
حدیث فرمود **قال** عم ان الله تعالی امدکم بصلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن فان الله تعالی
وتر یحب الوتر وجعل وقتها بعد العشاء الی الصبح رسول عم فرموده است که خدای تعالی نماز بر شما زیادت
گردانید و آن نماز وتر است و وتر طاق بود ای اهل قرآن نماز وتر گذارید که خداوند تعالی وتر است
وتر را دوست دارد و وقت وی بعد از نماز خفتن است تا بصبح دم **بی بی** حفصه رضی الله عنها
که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه و عیال رسول علیه السلام روایت میکند از رسول
عم که هر که بعد از نماز وتر سه بار این تسبیح را گوید که توکلت علی الحی الذی لا یموت فسبحان الله
والحمد لله رب العالمین هر آینه خداوند عز و جل ثواب هشتاد ساله عبادت بنویسد و در دیوان
وی ثبت گردانند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آید و صد قبا سر از خاک تیره بیرون آرد
براقی بیند نورانی بر سر خاک وی ایستاده وی را گوید که بر من نشین که من ثواب نماز بامداد توام
بر وی نشیند می بردش تا نزدیک آدم صفی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا درگذرد براقی دیگر
پیشش آید همچنین نورانی و گویدش که بر من نشین که من ثواب نماز پیشین توام بر وی نشیند می
بردش تا نزدیک پدر ملت ابرهیم خلیل الله عم از آنجا براقی دیگر پیشش آید از آن نورانی تر و گویدش بر من
نشین که ثواب نماز دیگر توام بر وی نشیند می بردش تا نزدیک یونس عم از آنجا براقی دیگر پیشش آید
همچنان نورانی و گویدش بر من نشین که من ثواب نماز شام توام بر وی نشیند تا می بردش تا نزدیک عیسی عم
از آنجا براقی دیگر پیشش آید همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز خفتن توام بر وی نشیند می بردش
تا نزدیک موسی عم از آنجا براقی دیگر پیشش آید همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز تهجد توام
بر وی نشیند می بردش تا نزدیک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تا مقام شفاعت باید و بگذرد در بهشت
مهمانی ها است روز اول مهمانی آدم عم باشد دوم روز مهمانی ابرهیم خلیل الله عم باشد روز سیوم مهمانی یونس عم و روز چهارم
مهمانی عیسی عم و روز پنجم مهمانی موسی عم روز ششم مهمانی از آن ابد الآبدین و دهر الداهرین رسول عم است مصطفی محمد
مجتبی صلی الله علیه و آله وسلم این همه تشریف از آن بنده بود که پنج نماز را بوقت بجماعت گذارد و ابد الآباد بهمه انبیا حشر
و مکرم گردد اللهم ارزقنا فی الدنیا والآخرة [illegible] البشارة هر که را خلعت باید خدمت کند و هر که را بهشت باید طاعت کند تا این
نماز را بدین تمام در رکوع و سجود میگذارم فایده وی چیست خداوند تعالی فرشتگان آسمانی را بعبادت معین کرده است فرشتگان
آسمان اول همه در قیام اند و فرشتگان آسمان دوم در رکوع اند و فرشتگان آسمان سیوم در سجده اند و فرشتگان آسمان چهارم در
قعده اند و فرشتگان آسمان پنجم در تسبیح اند و فرشتگان آسمان ششم در تهلیل اند و فرشتگان آسمان هفتم در تحمید اند بس

مومن چون دو رکعت نماز کذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعده و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
عز و جل بعدد فرشتکان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در
خصایل آورده است که زمینها نیز بدین قیاس اند آنچه درختان و منارها در قیام اند و چهارپایان
در رکوع اند و خزندکان در سجود اند و دیوارها و کاهها و کوهها و تلها همه در قعده اند و مذهب سنت و جماعت
آنست که هر شی که هست در تسبیح است و همه مسبحه اند مر واجب الوجود را **قوله تعالی** وان من شیٔ الا
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز کذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعده
خدا تعالی امر فرماید تا بعدد هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کردانند
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل الله عم بنا کرد جبرئیل عم از پنج کوه سنک می آورد و باسماعیل میداد و اسمعیل
با براهیم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین تسبیح نماز روی بکعبه آرد خدای عز و جل مثل آن
پنج کوه نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و از ثواب جبرئیل امین و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح الله علیهم السلام
با نصیب باشد قرایة فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امة **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القران اتفاق است
که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قران خواندن فریضه نیست **قال** النبی علیه السلام لا صلوة الا
بالقراءة رسول عم فرمود که نیست نماز بیقراءة رکوع و سجود فریضه است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عز و جل میفرماید که ای کروندکان رکوع
و سجود آرید و پروردکار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستکاری یابید و در حق رکوع
رسول عم نهی فرموده است نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن تسبیح کتسبیح الحمار رسول عم نهی فرمود که در رکوع
سر خشک فرو میارید همچنانکه بهایم چیزی از زمین میخورد **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول عم فرمود که چون بنده مومن سجده آرد مر پروردکار
خود را باید که بهمه اعضا آرد همچنانکه هیچ عضوی از اعضا روی از قبله تافته نبود تا بتواند قعده از نشستن
فریضه است **قوله تعالی** وقیل اقعدوا مع القاعدین **قال** النبی علیه السلام یا ابن مسعود اذا رفعت رأسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول
عم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برآوری و قعده اخیره مقدار قعده و رسوله رسانیدی
نماز تو تمام شد خواه برخیزی خواه بنشینی **مسئله** بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کذارنده بقول ابی حنیفه
رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبیه رحمهما الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
بعضی از مسایل آنست که اکر در میان نماز حدث پدید آید باتفاق نماز تباه شود و اکر بعد از نماز پدید آید باجماع

نماز روا بود و اگر بعد از قراءة تشهد پیش از سلام پدید آید بر قول امام اعظم نماز تباه شود و چنان بود که در میان
نماز و بر قول صاحبیه روا بود دلیل برین مسایل تا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش
از سلام باد شش آمد که نماز خفتن بر عفت باوتر بر صفت یا آفتاب بر آمد درین همه صورة بقول ابی حنیفه رحمه الله
نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا بود مسئله مسلمانی نماز فرض قضا دارد بوقت
ضحی میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال را ست ایستاده به قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود
و بقول صاحبیه نماز روا بود مسئله جماعتی نماز عید میگذارند بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال آفتاب
ایستاد به قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبیه روا بود مسئله جماعتی نماز آدینه میگذارد
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد یعنی نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبیه روا بود مسئله اگر مسلمانی را نماز پیشین بر وی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میگذارد و بعد از
قرارت تشهد پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبیه
نماز روا بود مسئله اگر تیمم بعد از قراءة تشهد پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمه الله علیه
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود مسئله عریان بعد از قراءة تشهد پیش از
سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود
مسئله صاحب جرح سایل را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد بر قول امام اعظم رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول صاحبیه روا بود مسئله ماسح موزه را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام مدت
مسح به سر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبیه روا بود مسئله صاحب جبیره را
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جبیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبیه روا بود مسئله بیماری با یما نماز میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام صحت یافت و
قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبیه روا بود مسئله کسانی
که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراءة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن فریضه شد
چنانچه دختر نارسیده رسید و یا کنیزک آزاد شد و همچنان بمقدار رکنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد روا بود مسئله مسلمانی بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبیه روا بود مسئله
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبیه
روا بود مسئله مردی نیت امامت زنان کرد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زنی آمد بوی اقتدا کرد

و بعضی امام نیست بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** جماعتی
در کشتی نماز میگذاردند جماعتی دیگر از بیرون کشتی بر ایشان اقتدا کردند بعد از قراءت تشهد پیش از سلام
کشتی روان شد بر قول ابوحنیفه انبهانی که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول صاحبین
نماز روا بود و درین جمله مسائل که گفتیم بر قول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بقول صاحبین روا بود بنا بر آن
اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام اعظم رحمة الله فرض است و بقول صاحبین فرض نیست
خواجه امام اجل حسنی رحمه الله گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نمازگزارنده فریضه است باقی گویم
شرط روای نماز است فریضه نیست که فریضه چیزی بود که بنفس خود عبادت بود و چیزی که بخنده قهقهه و بحدث عمدا
از نماز بیرون آمده شود وی فریضه نشود **فقیه مسعود** مصنف این کتاب از خواجه امام قاضی احمد زاهد و بعضی
از مشایخ رحمه الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخص دو صفت
جایز است همچنانکه یکی را هم مطیع توان گفت و هم عاصی بصورت **مسئله** چنان بود که مومنی در زمین
غصبی یا جامه غصبی نماز میگذارد و از آن روی که نماز میگذارد مطیع بود و از آن روی که در زمین غصبی است
یا در جامه غصبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت مسئله دیگر
مختلف فیه میان او شافعی رحمه الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از موسم حج
احرام گیرد بقول علما ما رحمهم الله علیهم روا بود و بقول شافعی تا بمیقات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
توان گفتن و هم با طهارت صورت مسئله چنان بود که مردی با طهارت باشد دست بر اندام نهانی خود
نهاد یا زنی را بسود که وی را در عقد شاید بقول شافعی طهارت تباه شود و بر قول علما ما رحمهم الله تباه
نشود این مرد را هم محدث توان گفت و هم با طهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
چنان بود که مردی از بالا فرود جهید یا بار گران بر پشت گرفت یا چیزی را بر پشت وی زدند که از وی آب منی
بی شهوت ظاهر شود بر قول شافعی رحمة الله غسل واجب شود و بر قول علما ما رحمهم الله غسل واجب
نشود این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
میان دو خواجه مشترک یکی از این دو خواجه قسمت خود را آزاد کرد بر قول امام اعظم رحمة الله همی آزاد
نشود و بر قول صاحبین کل آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد اما بر قول امام اعظم
رحمه الله دیگران مرد آزاد نا کننده را سه اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بنده ثواب
شود و اگر خواهد نیمه قیمت بنده از آن آزاد کننده بستاند و اگر خواهد غلام را کار فرماید تا چندانی که
نیمه بهای خود را کار کند آنگاه آزاد شود اما بقول صاحبین او را دو اختیار بود اگر خواهد از آن شریک

نیز بتبعیت غلام را شناخته و اگر خواهد غلام را انکار فرماید چنانکه در بهای خود را انکار کند غلامی خود از دست یکی را
هم مقیم توان گفت و هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواجه مشترک و هر دو خواجه مسافر اند یکی ازین
دو خواجه نیت اقامت کرد این غلام را هم مقیم بتبعیت خواجه مقیم توان گفتن و هم بتبعیت خواجه مسافر مسافر
هم توان گفتن یکی را هم خفته توان گفتن و هم بیدار چه صورت مسئله چنان بود که یکی در خانه خفته باشد
مردی را با زنی عقد کردند و بدان جا شد و در آمد بعد از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن
زن را قبل الدخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خفته را حکم بیدار است تا همه کابین مرد را لازم شود والله اعلم

باب چهارم در بیان واجبات نماز

در نماز و چه واجب است که بترک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود چون
بقراءت مشغول بود اما اگر بعمدا ماند نماز روا بود و لیکن بزه کار شود چنانکه اگر کسی با خر نماز سجده سهو بیاید و آن سجده با
سهو نقصان نماز و پیرایه نگیرد و لیکن بزرگی گناه را قال علیه السلام خمس من الکبائر لا کفارت لهن الاشراک
بالله و عقوق الوالدین والفرار من الزحف والیمین الفاجرة وقتل المومن بغیر حق و در روایت دیگر قتل نفس
بغیر حق رسول علیه السلام فرموده است که پنج گناه کبیره اند که در دنیا کفارت نیست شرک آوردن بعد از ایمان
و آزار مادر و پدر کردن و در حرب مسلمانان از دو کافر روی گردانیدن که غالب هلاکت نبود و سوگند بدروغ خوردن
یعنی یمین غموس و خون بناحق کردن همچنان که این پنج گناه کبیره را در دنیا کفارت نیست هر که در نماز و آنچه را
بعمدا ماند اگرچه در آخر نماز سجده سهو بیارد آن سجده سهو نقصان نماز و پیرایه نگیرد و از بزرگی گناه را
زیرا که گناه بقصد کرده است **مسئله** در فریضه چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن
خواندن فریضه است اما در دو رکعت اول واجب است **مسئله** فاتحه پیش از سورت خواندن
واجب است و سورة با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علماء ما رحمهم الله و بر قول مالک رحمة الله علیه
فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندنی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندنی
آهسته خواندن واجب است این دو مسئله در حق امام آمد اما تنها گذارنده را در نماز نرم خواندنی
نرم باید خواند و در نماز بلند خواندنی مخیر است اگر خواهد بلند خواند و اگر خواهد نرم خواند **مسئله**
بلند خواندن در نماز بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت اما سنت در حق نماز شب است باید که در تطوعات
نرم بسیار نیک نخواند و نیک بلند نخواند میانه خواند بحکم حدیث مهتر عالم قال علیه السلام خیر الامور اوسطها
آورده اند که شبی رسول علیه السلام روزگار صحابه را مطالعه میکرد چون در حجره ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز
بود و قرآن نرم میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا بگذشت و بدر حجره عمر رضی الله عنه
رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است

از آنجا برگذشت بہ حجرہ بلال سید رضی اللہ عنہ وی نیز در نماز بود از سورت بسورت نقل میکرد چون بامداد
رسول عم نماز گذارد و بنشست مبارک بر مسند رسالت باز داشت وگفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن
نرم میخواندی گفت بلی یا رسول اللہ با ملک بی نیاز راز میگفتم رسول عم گفت ہمچنانست کہ تو میگوئی اما پارہ
بلند تر خوان و این حدیث فرمود قال عم ارفع صوتک قلیلا رسول عم فرمود کہ پارہ بلند تر خوان تا مستمعان
موانستی باشد وانگاہ گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلی یا رسول اللہ
دیو ازامی راندم رسول عم فرمود کہ ہمچنان است اما پارہ پست تر خوان تا خفتگان را ضرری نرسد یعنی
ایشانرا بیدار نکنی قال علیہ السلام اخفض صوتک قلیلاً انگاہ فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی
و از سورہ بسورۃ نقل میکردی گفت بلی یا رسول اللہ از بوستان ببوستان نقل میکردم رسول عم
فرمود ہمچنانست کہ تو میگوئی اما ہر سورتی کہ آغاز کردی آنرا تمام کن وانگاہ سورت دیگر آغاز کن قال علیہ السلام
اذا افتتحت سورۃ فاتمہا بنحا میر فرمود عم کہ ہر سورۃ را کہ افتتاح کردی آنرا تمام کن آنگاہ دیگری اغاز کن چون
رسول عم مر صدیق را فرمود کہ بلند تر خوان و مر عمر را فرمود کہ بلند تر خوان پس معلوم آمد کہ میانہ باید خواند
قولہ تعالی ولا تجہر بصلوتک ولا تخافت بہا وابتغ بین ذلک سبیلاً و واجب در حق امام است باید کہ چندانی
بخواند کہ صف اول را بشنواند و فریضہ در حق ہر نماز گذاری آنست کہ چندانی خواند کہ نماز بوی روا آید و آن
مقدار کہ نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صلوۃ خواجہ امام بکر خواہر زادہ ابو الحسن کرخی
روایت کردہ کہ ادای حروف بسندہ است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخہا از خواجہ ابو الحسن نوری
رحمۃ اللہ علیہ ہمچنین روایۃ است کہ ادا حروف بسندہ است حاجت صوت نیست می آرند کہ دو کس
از شاگردان امام اعظم رحمۃ اللہ درین مسئلہ مباحثہ کردند بہ پیش بشر حافی باز گشتند بشر گفت کہ قاری
باید کہ چندانی بخواند کہ اگر مستمعی گوش بر دہان وی نہد بداند کہ چہ میخواند اما صحیح و درست تر آنست کہ
خواجہ ابو بکر فضل بخاری و فقیہ ابو جعفر ہندوانی و خواجہ امام اجل سرخسی رحمہم اللہ گفتہ اند باید کہ
چندانی بخواند کہ خود بشنود یا دیگری را بشنواند و ہر چہ کم ازین بود آن ہمچنین بود کہ ہمچنہ با دہن جنبانیدن
و ہمچنہ نماز روا نبود مسئلہ ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان باتفاق واجب است
چنانچہ قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعدہ تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی
رحمہم اللہ فریضہ است و بر قول ابو حنیفہ و محمد رحمہم اللہ واجب است و وجہ قول ابو یوسف و شافعی آنست
کہ رسول عم در مسجد نشستہ بود کہ اعرابی درآمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل برخیزہ نماز بگذار کہ تو نماز نگذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

دوم تعدیل ارکان را بجا نیاورد باز فرمودش که قم فصل فانک لم تصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را
باز گذارد و تعدیل ارکان را بجای نیاورد رسول علیه السلام هم این حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی
عجز ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من بیش ازین نمیدانم گذاردن رسول علیه السلام تعدیل ارکان در آموختش
بعد ازان نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا آورد آنگاه رسول علیه السلام ماندش تا برفت پس معلوم آمد که
تعدیل ارکان فریضه است وعن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
من صلی صلوة ولم یتم رکوعها وسجودها لا تجوز صلوته جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه روایت
میکند از رسول علیه السلام که هر که نماز گذارد و در رکوع و سجود تمام بجا نیارد نماز وی روا نبود پس معلوم آمد
که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است
از راه فضیلت و کمال را نه از راه فرضیت را دلیل بر آنکه فرموده است قال علیه السلام لا صلوة
لجار المسجد الا فی المسجد رسول علیه السلام فرمود که نیست نماز همسایه مسجد را جز در مسجد قال علیه السلام لا صلوة
للمرأة اذا سخطة رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر زن خشم گرفته را قال علیه السلام لا صلوة للعبد الآبق
پیغامبر فرمود که نماز نیست مر بنده گریخته را قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
فرمود که نیست نماز در زمین غصبی قال علیه السلام ولا صلوة فی الثوب المغصوبة پیغامبر فرمود که
نیست نماز در جامه غصبی قال علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پیغامبر فرمود نماز نیست
مر آنکه در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این جمله نماز گذارنده از عهده نماز بیرون آیند و
از فرضیت ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز
گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان
بجای آورده باشد دیگر آنکه رسول علیه السلام اعرابی را امید داد تا نماز تمام میکرد آنگاه میگفت که برخیز نماز گذار که تو
نماز نگذارده اگر نماز اعرابی نا روا بودی رسول علیه السلام رنج و مشقت بر وی روا نداشتی هم از ابتدا او را فرمود
که همچنین گذار چون بیاموختش تا نماز تمام میکرد آنگاه فرمودش که نماز همچنین گذار پس معلوم آمد که تعدیل
ارکان فریضه نیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشهور است واجبی تقاضا کند و حدیث
جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سنتی تقاضا کند و فریضه رکوع و سجود بآیت ثابت شد قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا و تعدیل ارکان را بحدیث اگر گوییم که تعدیل ارکان فریضه است زیادة
کرده باشیم حدیث را بآیت و اینچنین نشاید و همچنانکه حدیث روایت میکنند ما نیز حدیث را روایت میکنیم
در حدیث آمده است که رسول علیه السلام در مسجد نشسته بود با صحابه کرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل

ارکان بجا نیاورد و چون وی نماز تمام کرد از مسجد بیرون رفت یکی از صحابه بنوده است که تا در حق وی طعنه کند که این شخص نماز نیکو
نگذارد و رسول علیه السلام فرمود که در حق نمازگذارندگان طعنه مکنید یک کس بیرون رود و بیاید نماز از وی خریداری کنید
ابوهریره رضی الله عنه گفت من بیرون آمدم و آن نماز را از وی خریداری کردم از ده درم نقره آغاز کردم تا به هزار درم نقره
رسانیدم اعرابی گفت نقد دراز کنی که اگر همه دنیا و آنچه در دنیا است به من دهی من ثواب این دو رکعت نماز نفروشم ابوهریره
گفت در آمدم و آنچه اعرابی گفته بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم باز گفتم رسول علیه السلام فرمود که من نگفتم که در حق نمازگذارندگان
طعنه مکنید چون رسول علیه السلام بر این نمازگذارنده فرمود که وی تعدیل ارکان بجای نیاورده بود پس معلوم شد که تعدیل ارکان
فریضه نیست **مسئله** تعدیل ارکان چیست ابوالحسن کرخی رحمه الله گفته است که اتمام رکوع و سجود و تعدیل ارکان واجب است
خواجه عبدالله جرجانی رحمه الله گفته که اتمام رکوع و سجود سنت است که بدانکه تعدیل ارکان از عدل گرفته اند هر که در نماز تعدیل
ارکان بجا آرد از عدل بیرون کار این شود و مستحق فضل و رحمت گردد که نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که هر که نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیارد اولیتر آن بود که آن نماز را باز گرداند برای آنکه اعرابی را رسول علیه السلام سه بار نماز
باز فرمود گذاردن که وی تعدیل ارکان بجا نمی آورد **مسئله** تمامیت تعدیل ارکان چند است بر قول ابویوسف
و شافعی رحمه الله تعدیل فرض است و بر قول محمد رحمه الله اگر ترک کرده شد سجده سهو است از امام اعظم رحمه الله درین مسئله چهار روایت است
یک روایت آنست که اگر ترک کرده شود سجده سهو بکند که وی از رکنی برکنی نقل میکند پس وی تعدیل ارکان نکرده و اگر ترک کرده شد شک نشود اگر از
رکنی برکنی نقل میکند باقی این روی تعدیل ارکان نبود و یک روایت آنست که اگر از رکوع بقومه نشد یکبار است از سجده بقعده نشد
نیست این روی تعدیل ارکانست در منتقی از امام ابوحنیفه رحمه الله روایت است که مسئله اگر مصلی سر بر نهالین یا بر بالشت سجده کرد
اگر آن نهالی یا آن بالشت را از زیر سر وی بکشند وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم وی نیابت دارد و از قعده بیرون
اما این قول ضعیف است و بدین عمل نشاید کردن و یک روایت آنست که چون سر از سجده اول بردارد چندانی که تیغ در میان
فاصل شود آنگاه وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم نیابت کند و امام در صلوة خواجه امام ابوبکر رحمه الله آورده است
که مراد از حاصل شدن تیغ آنست که قبضه بر زمین بود و نوک تیغ بر پیشانی **مسئله** سجده یکی چرا کردن فرض
است اشکال آید که قیام و رکوع یکی و سجده دو حکمت چیست مشایخ رحمهم الله تعالی درین سه قول گفته اند یک قول آنست که
قیام اقرار است بر شکستگی و رکوع اقرار است بر فکندگی و دو سجده گواه داشتن است بر بندگی این جواب حکایت خواجه ابو
القاسم حکیم رحمه الله گفته است که هر که چیزی خرید بها خواهند که خریدی دعوی کند گواه خواهند و چون دعوی بندگی کرد
آن سجده ها گواه داشتن است بر بندگی و جواب اهل اصول آنست که چون امر الله از حق سبحانه و تعالی بر ملایک رفت تا آدم را
سجده آرند **قوله تعالی** واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ملایک همه سجده آوردند مگر ابلیس علیه
اللعنه که سجده نیاورد و چون سر از سجده اول برداشتند متکبری و گردن کشی عزازیل را دیدند همچنان بر پاست

ستاده شکرانه از ایشان سجدهٔ دیگر آوردند پروردگار عالم از ایشان قبول کرد و بر ما فرض گردانید و این سؤال
از امیر المؤمنین علی روایت کرده اند رضی الله عنه و او حکمتی چنین گفته است در دو سجده که در سجدهٔ اول سر
بر زمین اگر بر خاک نهادی دلیل و اشارتست بر آنکه مرا از خاک آفریده است و سر برآوردن اشارتست که مرا
بر خاک داده تا زنده ام و در سجدهٔ دوم اشارتست که بازگشت من بخاک بود لقول خدای عز و جل قوله تعالی
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاک باید ار باشی
خاک بودی خاک گردی در میان هشیار باش چون از علی رضی الله عنه جوابی آمده است علما را دیگر نیز
اندر حکمتها دیگر بیرون آورده اند جواب دیگر بسیار داده اند و آغاز کرده اند یکی حکمت آنست که مشرکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آوردند مر موحدان را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان یک سجده
می آوردند و شما دو آرید تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و در رکوع یکی آمده است چه ایشان رکوع
نمیکنند تا همین یک سجده مؤمنان را مخالفت فعل ایشان آید بدین صفت دیگر حاجت نیفتاد مر مخالفت را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق بلی گفتند فرمان آمد که دعوی راستی را باید سجده بیارید بعضی سجده آوردند و بعضی
چون آن کافران سر برآوردند دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند بسیار و بعضی را توفیق سجده شد خدای عز و جل را شکر کردند
باز بسجده رفتند آنکسانی که سجدهٔ اول نیاورده بودند بعضی از ایشان پشیمان شدند سجدهٔ دوم آوردند هر که هر دو سجده آورد
مسلمان بود و مسلمان آمد چون پیغمبر مسلمان [illegible] هر که هر دو نیاورد کافر بود و کافر شد و هر که اول آورد و دوم نی
مسلمان بود و مرتد شد و باز کافر شد هر که اول نیاورد و دوم آورد کافر بود و باز مسلمان شد چون در روز میثاق دو سجده
دو سجده آوردند فرمان آمد که شما هم هر دو سجده آرید تا عبادت حال موافق بود مر روز میثاق را شکر بود و نعمت را بر آن
لقا و توحید را حکمت سیوم آنست که آدم معصوم را از بهشت بی نعمت بدنیا بر تخت فرستادند سیصد سال بگریست و عذر
خواست در سجده بود و دعا میخواست که جبرئیل امین آمد و بشارت قبول توبه آورد و گفت سر برآر تا بشارت بشنوی آدم چون سر برآورد
بشارت شنید باز بسجده رفت شکرانه آن حال را دو سجده آورد یکی از جهت عذر را و یکی از جهت شکر را امد فرمان شد که پدر را
موافقت کنید و در نماز دو سجده آرید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت اعلی را آرزوی مصطفی صلی الله علیه وسلم بود
وی را معراج بردند تا اهل آسمان وی را ببینند ملائکه در قیام و رکوع و سجود و قعده بودند و وی را دیدند و آنها که در سجده بودند فرمان آمد
که سر برآرید تا وی را ببینند سر برآوردند و او را دیدند چون بازگشت ایشان بسجده بودند بازگشتند همه را در یک فعل دیدند
ساجد از آن با در سجده و بر فرمان آمد که ای محمد هست را انگو قیام و رکوع و قعده یکی از دو سجده چنانکه [illegible] یکی دیدی تا ثواب
عبادت همه ملائکه ایشان را کرامت کنم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که منقاد فرمان خداوندیم و
سجود گواهان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی یکی بود و گواهان دعوی دو گواه اند در نماز حکمت چنین است

حکمت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قربت است قوله تعالی واسجد واقترب که قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرب
ما یکون العبد من ربه اذا سجد و خدمت از بنده است مر خدای را عز وجل و قربت از خداست مر بنده را آنچه از بنده بود و دیگری
بپسندد گیرد از بهر اظهار بی نیازی برا و آنچه از وی بود مر بنده را او کرداند از جهت اظهار بنده نوازی اما بعضی از علما اصول
گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مر ملایک را که سجده آرید مر آدم را همه امتثال نمودند و فرمان بجا آوردند و سجده کردند و ایشان
را معلوم نشده بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و هر چند می باشیدند چون سر از سجده برداشتند عزازیل را دیدند
استاده مانده شکرانه آن حال را یک سجده دیگر آوردند خداوند عز وجل از ایشان قبول کرد و بر ما فریضه کردانید این دو سجده
و آن سجده حق را بود یا آدم را خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آن سجده حق را بود و آدم بر معنی قبله بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله گفته است که آن سجده تحیت بود و بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای
آنکه امر بود مر ملایک را از خداوند عز وجل باوردن سجده مر آدم را صلوة الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقها آنست
که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که سجده تعبدی است محض در وی حکمت نشاید طلبیدن دلیل برانکه اگر مسلمانی مر دیگری را
قیام آرد و رکوع آرد و حلال دارد کافر نشود اما اگر سجده آرد و حلال دارد کافر شود مسئله آوردن سجده مبارک
است و دلیل بر سجده ساحران فرعون که یک سجده بیاوردند خداوند از برای طهارت و بجای مخس روی بنعیم قبله سجده بهشت
یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که یک سجده نیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن
از ترک سجده نبود از ناکردن فرمان بود و عمر بن عتبه رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده آرد مر خدای را خدای تعالی وی را
بقیامت یک کافر را فدای وی کند تا در دوزخ اندازند و خود نجات یابد و بر این سخن نظر بکوید که چون پدر ملت ابرهیم
خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه خواب دید که فرزند را قربان کن ذبیح را برد تا آنجا که فرمان بود ذبیح را که
بر زمین نهاد آن صورت سجده بود نه حقیقت سجده خدای تعالی فدا فرستادش قوله تعالی وفدیناه
بذبح عظیم سجده مومن چون سجده آرد خدای عز وجل را اگر خداوند تعالی کافر را فدای وی کند بقیامت با در دوزخ
اندازد و خود نجات یابد هیچ عجب نبود مسئله سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر فعل زاهد صحابه عبد الله عمر
و فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنهم که ایشان چون بسفر دریا میرفتندی خاک با خود بردندی و در کشتی بنشستندی و بر خاک
سجده می آوردندی از ایشان سوال کردندی که ای یاران رسول علیه السلام چه معنی است که بر خاک تقرب می نمائید ایشان
گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیت را برخواندی قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاک با بیدار باش ✽ خاک بودی خاک گردی در میان هوشیار باش ✽ پس
معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر است مسئله در ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی بر قول امام اعظم
رحمه الله و ابو یوسف بر سر دو رکعت نشستن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمه الله فریضه است

وجه قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله آنست که هر شفعی نماز است علاحده پس هر دو رکعتی نماز است علاحده دلیل
بر آنکه قرائت شفع اول از شفع دویم نیابت نکند و قرائت شفع دوم از شفع اول هم نیابت ندارد پس هر شفعی نماز علاحده
باید که بر سر هر دو رکعت نشستن فریضه بود و امام اعظم و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی به یک قعده
روا می آید سنت و تطوع بطریق اولی بود که به یک قعده روا آید و اگر گوییم هر دو نماز سنت و تطوع را بر هیچ نهاده باشیم
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل بر آنکه اگر مسلمانی سنت را بماند مستحق عقوبت شود و لیکن قضای آن سنت بر وی نبود و اگر
فریضه را بماند قضای آن بر وی بود و اگر قضای بر خود نه بیند کافر شود مسئله در فریضه چهار رکعتی بر سر دو نشستن
امام کرخی از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که سنت است و لیکن در معنی وی واجب است و بسیار جائی اسم سنتی بود در وی
معنی واجب بود و بسیار جای که اسم واجبی بود و لیکن در وی معنی فریضه بود و چنانکه گویند نماز سپیده سپیده شد بر وی نماز واجب شود
و چون مال باشد گویند زکوة بر وی واجب شد و چون حال شد گویند حج بر وی واجب شد و چون ماه رمضان درآید گویند روزه
بر وی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد این همه را اسم واجبی گویند و لیکن در وی معنی فریضه است اکنون
باسم سنتی است و لیکن در وی معنی واجب است هر سنتی که مضاف بود به یک رکن نماز بماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه تسبیحات
رکوع و سجود و هر سنتی که مضاف بود به سوی کل نماز بماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه قعده اول چون نشستن شفع اول تمام
شود و چون تحریمه ابتدا از شفع دوم شود پس وی مضاف آمد بکل نماز بماند او و باز او سجده سهو واجب شود شیخ الاسلام
علی اسبیجابی رحمه الله علیه گفته است که مسافر را بر سر دو نشستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود و فقیه جعفر رحمة الله علیه گفته است
که قعده آخر نشستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله علیه گفته است که این نماز در
دو رکعت بوده است مقیم را بسبب اقامت چهار شده است و دلیل بر آنکه مسافر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت میگذارد از
نماز بیرون آید و از فرضیت بر وی چیزی باقی نماند باید که مقیم را بر سر دو نشستن واجب بود تا فاصل شود در میان
اصل و زیادت مسئله مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میگذارد و بر سر دو بقدر تشهد نشست به قیام
سیوم برخاست یادش آمد باز گردد یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله باز گشتن بدعت بود و بقول ابو یوسف رحمه الله
باز گشتن مستحب بود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله فریضه بود اگر باز نگشت و همچنان نماز تمام کند نماز
بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمة الله نمازش روا بود و سجده سهو واجب شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمة الله
نمازش روا نبود و اما استادان متاخران گفته اند که باز گردد و نماز را به وجهی تمام کنند که اجماع روا آید و اولیتر آنست
که بر روای همه اختلاف بود مسئله در فریضه چهار رکعتی در دو اخیر فاتحه خواندن را اختلاف است حسن بن زیاد
از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که
سنت است و محمد حسن رحمة الله گفته است که مخیر است اگر خواهد وجه قول حسن بن زیاد رحمة الله آنست که بنا بر این چار رکعت

التسلیم رسول عم فرمود که تکبیر اول حرام کننده کارها دنیاست و سلام حلال کننده کارهای دنیا است
چون رسول عم تکبیر اول را بسلام تمام فرمود پس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آمدن نماز بود و این بیرون آمدن نماز اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم

قوله تعالی وربک فکبر وقد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول اما سلام
را آیتی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه اعرابی بحضرت رسول عم اندر آمد و گفت یا رسول الله مرا
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول عم آداب طهارت و نماز آموختش و چنین گفت که چون نماز گذاری
و قعده آخر مقدار عبده و رسوله رسانی نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و اعرابی سوال کرد از رسول عم
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا نی رسول عم فرمود که نی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول عم در تبلیغ آن تقصیر نکردی وعن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی عم انه **قال** اذا رفعت رأسک

من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک چون سر از سجده آخر برآوردی و قعده آخر مقدار
عبده و رسوله رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و پس دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول عم گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا نی خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله
گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکنی را نیت علاحده شرط نیست و سلام را نیت علاحده شرط است
پس باید که از نماز نبود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بتاخیر وی سجده
سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول مالک رحمه الله یکی و بقول زهری رحمه الله سه و بقول علمای ما
رحمهم الله دو وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل ساعدی و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول عم در نماز
یکروی سلام بیش نگفت علمای ما رحمهم الله گفته اند که سهل سعدی خورد سال بود و مادر مومنان عائشه با زنان
بودی و سنت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و بروزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکروی
سلام بلند گوییندی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گوییندی اندی که رسول عم بلند گفت ایشان
شنیدندی و آنروی که نرم گفت ایشان نشنیدند چنین دانستند که رسول عم یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمه الله آنست که چون بر یمین سلام گفتی و بر یسار سلام گفتی به نیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام دو بیش نیست
و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضلتر بود و سلام شش صفت دارد سلام قرآنست سلام تحیت است سلام
واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست **قوله تعالی**
سلام قولا من رب الرحیم و سلام تحیت آنست که در التحیات میخوانیم که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

و سلام واجب آنست که بعد فراغ نماز دهی اما سلام سنت آنست که سلام دهی و سجده سهو بیاری اما سلام نسیان آنست
که سلام بفراموشی دهی این پنج سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه چیزی بر من باقی است
تواند که بنا کند اما هر که سخن دنیا گفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
است و محمد حسن رحمة الله برین اصل مسایل بنا کرده است تا اگر مسلمانی نماز ظهر میگذارد و بسهو سلام داد
به پنداشت آنکه جمعه میگذارد یا سنتی دو رکعتی نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** مسلمانی
نماز شام میگذارد و بسهو سلام داد به پنداشت آنکه سنت میگذارد نمازش تباه شود و نتواند که بر آن نماز بنا کند
مسئله مسلمانی وتر میگذارد و بسهو سلام داد به پنداشت آنکه تراویح میگذارد نمازش تباه شود و نتواند
که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافر نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود و بسهو سلام داد به پنداشت آنکه
همچنان مسافر است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبوق سجدهای سهو امام را متابعت کند
لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد و چنان دانست که همچنان می باید کردن نمازش تباه شود
نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته آمد **مسئله** بیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
رسول علیه السلام که ثواب سلام را با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرین کرد **قال** علیه الصلوة والسلام
افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا بالليل والناس نيام تدخلوا الجنة بالسلام رسول علیه السلام فرمود
که فاش دارید سلام را و درویشان را طعام بدهید و قرابتی پیوسته دارید و شب نماز گذارید وقتی که مردمان خفته
باشند تا بسلامت در آیید در بهشت **قال** علیه السلام ابخل الناس من بخل بالسلام رسول علیه السلام فرمود که بخیل ترین مردمان
آنست که بسلام بخیلی کند **قوله** علیه السلام السلام ثم الكلام ثم الرفيق ثم الطريق **مسئله** بر زنان سلام نباید
گفتن یا هر زنیکه عقد وی بر تو حرام آید بوی نشاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک جواب بر زنی که عقد وی بر تو حرام آید نبود بر وی سلام نشاید گفتن
و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید آنهایی که عقد ایشان بر هر مردی حرام باید بود کیانند خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده است **قوله تعالى** حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم الى آخر الآية
ایشان جمله یازده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن پدر
و زن پسر را بهیچ سلام باید گفت و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید **مسئله** بر مردان سلام
نمی نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید **مسئله** در استحسان آورده است که اگر کسی بر کسی
بطمع چیزی سلام گوید علیک واجب نباید **مسئله** توانگر را برای مال وی عزیز نشاید داشتن و سلام نباید
گفتن که رسول علیه السلام فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی عزیز دارد و سلام کند چهار دانگ دین خود را خراب
کرده باشد **قال** النبی صلی الله علیه و سلم من تواضع لغني لاجل غناه ذهب ثلثا دينه و اگر توانگر سلام گوید

علیک واجب آید و اگر توانگر را سلام گوید برین نیت باید گفتن اگر از تو کلان تر بود پروردگار را عبادت بیش از تو
آورده باشد و اگر از تو خورد تر باشد باین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کمتر کرده باشد **مسئله**
دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی نوشتن و خطیب را وقت خطبه خواندن
و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام گوید بر ایشان علیک واجب نیاید **مسئله**
اگر جماعتی فساد میکنند بر ایشان سلام گفتن نشاید یانی بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحبین نشاید
وجه قول ایشان انست که این جماعتی عاصی اند و مستوجب عدل و عقوبت پروردگار اند و سلام رحمت پروردگار
است پس بر ایشان نشاید گفتن اما امام اعظم رحمه الله گفته است که ایشان عاصی اند و سلام رحمت پروردگار است
رحمت از برای عاصیان است وجه دوم انست که چون بر ایشان سلام گوئی ایشان بجواب سلام
مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود و سلام بر
شش وجه است بر پادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با اقربان
پیوستن رحم است و بر کودکان آموختن است و بر اهل خانه سنت است و خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه
حدیثی روایت کرده است باسنادی درست از رسول عم که هر که از بامداد از خانه بیرون آید و بر ... مومن را سلام
گوید خداوند عز و جل ثواب آزاد کردن بنده در دیوان وی ثبت کرداند در **وصایا** امیر المومنین علی
رضی الله عنه آورده است که اگر یک بر یک مومن سلام گوید خداوند عز و جل ثواب ده بنده آزاد کردن در
دیوان وی ثبت کرداند و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که سلام گوینده را بیست ثواب دهند و علیک
گوینده را ده ثواب دهند بروی اشکال گوید که سلام گفتن سنت است و علیک گفتن فرض کفایت از چه
معنی است که مر سنت را ثواب بیشتر از فریضه بود و گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است **قال النبی**
علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین آورده است **مسئله**
سلام چگونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام علیکم و بقول علمای ما رحمهم الله السلام علیکم و رحمة الله وجه قول
شافعی رحمه الله انست که خدای تعالی میفرماید **قوله تعالی** سلام قولا من رب الرحیم اما علمای ما رحمهم الله گفته اند
که سلام گفتن سنت الهی است که در شب معراج خدای تعالی بی کام و بی زبان برسول عم گفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی زاید السلام علیکم گوید تنوین با الف لا جواب لازم نشود اگر کسی گوید السلام علیکم
باجماع علیک واجب آید شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام گوید که السلام علیکم جواب باید
گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و اگر وی گوید السلام علیکم و رحمة الله جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اگر وی
این جمله گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و [illegible] علی عباد الله

الصالحین وازین زیاده نکنند مسئله اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند و سلام برد و معا اتفاق از علیک نیابت دارد یالی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته که اگر تعقیب و تاخیر اتفاق افتاده باشد از علیک نیابت دارد و اگر برابر فتاده باشد نیابت ندارد مسئله جماعتی یکجا نشسته اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بر همه علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود ولیکن ثواب همان علیک گوینده را بود و اگر یک کس را تعین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سنت سلام آنست که کلان تر بر خورد تر گوید که پیغامبر عم بر صحابه سلام کردی و هیچکس از صحابه بر پیغامبر علیه السلام نتوانستی که در سلام پیش دستی کردی هر که پیش گوید بر دیگری سلام آن از روی افکندگی و شکستگی بود و هر که توقف کند تا دیگری بروی سلام گوید آن از روی تکبر بود و خویشتن بینی در حدیث آمده است که نشان آخر زمانه آنست که تا یکدیگر را نشناسند سلام نکنند و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک نشاید هر شاگرد و هر که بجاه و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول عم فرموده است که من این ادب را از پروردگار خود را در آموختم که خداوند عز و جل در شب معراج بر من اول سلام فرمود که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مسئله چون بمسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی مشایخ بلخ رحمه الله گفته اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه گفته است که نشاید و مشایخ ماوراء النهر رحمه الله گفته اند که نشاید خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمة الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا تسبیح گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول شوند تا در عین معصیت عبادت کرده باشد و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود مسئله چون سلام گفتی دست باید دادن که دست دادن سنت است ولیکن کف در کف باید نهادن و سر انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود بافعال رافضیان مسئله بحدیث آمده است از رسول علیه الصلوة والسلام که چون دو کس بیکدیگر سلام گویند و کف در کف نهند و جنبانند گناهان از ایشان همچنان فرو ریزد که برگ از درخت ریزد خواجه امام ظهیری اوزجندی رحمة الله علیه حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا رسول علیه الصلوة والسلام که چون دو کس بیکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر نهند و یکبار صلوة گویند از گناهان همچنان پاک شوند که گوئی همین ساعت از مادر آمده اند مسئله چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست کتف و پیشانی قبله شاید دادن یا نی بر قول ابو یوسف رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید وجه قول امام ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون جعفر طیار رضی الله عنه از حبشه نزدیک رسول عم آمد رسول علیه الصلوة والسلام بر میان دو ابروی

وی قبله داد و دیگر روا نبود وی را متر تا لم علیه الصلوة والسلام عمل نکرد وی و امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که آن ابتداء اسلام بود باخر رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرمود و آن منسوخ شده است والله اعلم باب

پنجم در بیان سنت های نماز بدانکه موجب مذهب سنت و جماعت نیست که معنی مذهب راه بود
و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
بران رفته باشند و جماعت جمع مومنان باشند چنانکه امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه و صحابه وی رحمهم الله و امام شافعی
و اصحاب وی رحمهم الله اجمعین این است مذهب سنت و جماعت بر سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام مواظبت باید نمودن

حدیث قال النبی علیه الصلوة والسلام من واظب علی سنتی اکرمه الله تعالی باربع کرامات المحبة فی
قلوب البررة والهيبة فی قلوب الفجرة والسعة فی العیش والثقة فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هرکه بر سنتهای من مواظبت نماید خداوند عز و جل وی را چهار چیز کرامت کند اول دوستی وی
در دل بزرگان دارد دوم هیبت وی در دل بدان دارد سوم روزی را بروی فراخ گرداند چهارم
وی را در دین فقیه گرداند **قال** علیه السلام رحمة الله علی خلفائی قیل من خلفائک یا رسول الله **قال** علیه السلام
الذین یحیون سنتی و یعلمونها عباد الله من جاءه الموت وهو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام بینه و بین الانبیاء درجة واحدة رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خدا تعالی عز و جل بر خلیفتان من باد سوال کردند از رسول علیه الصلوة
والسلام یا رسول که خلیفگان شما کیانند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان اند که سنتهای مرا زنده دارند و
دیگرانرا بیاموزند پس هر کرا مرگ بیاید وی در جستن علم بود تا زنده کند بدان مسلمانی را میان او و پیغامبران یکی درجه است
و آن درجه نبوت است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من قبلی
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه
پیغامبران که پیش از من بوده اند **قال** علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة
ومن سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة رسول علیه السلام فرموده است که هرکه سنتی نهد در میان
امت من سنتی نیکو وی را ثواب بود تا قیامت و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز ثواب بود و در ثواب هر دو
شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هرکه سنتی نهد در میان امت من سنتی بد وی را وبال بود
تا قیامت و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز وبال بود و در وبال هر دو شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی
کم شود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من احب سنتی فهو من الفائزین ومن ترک سنتی فهو من الخاسرین رسول علیه السلام
فرموده است هرکه سنتهای مرا اجابت نماید وی از جمله رستگاران است و هرکه سنتهای مرا بگذارد وی از جمله زیانکاران
و عن عائشة رضی الله عنها عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال من واظب علی سنتی اثنی عشر رکعت

في كل يوم وليلة بنى الله تعالى له بيتا في الجنة ام المؤمنان عائشه صديقه رضي الله عنها روايت ميكند
از رسول عم كه هر كه اين دوازده ركعت سنت شبانروزي را بگزارد خداوند عز وجل امر فرمايد تا ملائكه براي اين
بنده در بهشت خانه بنا كنند و مراد از اين خانه كوشك است **مسئله** هر كه سنتهاي
رسول عم ببيند بر خود و بجا آرد وي مومن است يعني هر كه بر خود ببيند اما بشومي غفلت نگزارد و بجاي
نيارد وي مومن عاصي بود و هر كه ببيند بر خود نه بيند وي مبتدع بود و هر كه در اصل نه بيند وي كافر است
كه رسول عليه الصلوة والسلام را بر خطا دانسته بود و هر كه رسول عم را بر خطا داند وي مومن نبود
و پيغامبر عم در حق وي وعيد ميفرمايد **قال** النبي عليه الصلوة والسلام من ترك سنتي لم ينل شفاعتي
رسول عم فرموده است كه هر كه سنتي را از سنتهاي من ترك آورد از شفاعت من محروم و بي نصيب ماند
اما مراد ازين ترك ترك اعتقاد است نه ترك بافعال يا فعل نيز نشايد ماندن كه بشومي ماندن بفعل بود
كه باعتقاد سرايت كند و هر كه تارك بفعل بود وي صاحب كبيره بود و رسول عم نويد فرموده است در حق
صاحب كبيره گان كه شفاعت از براي گناهگاران بندگان از امت من است **قال** عليه الصلوة
والسلام شفاعتي لاهل الكبائر من امتي رسول عم فرموده است كه شفاعت من مر اصحاب كبائر را
از امت من است **مسئله** سنتهاي رسول عليه الصلوة والسلام بر دو نوع است يكي آنست كه
اگر بيارى ثواب يابي و اگر نيارى گنهگار شوي و آن سنت موكده است چنانكه بانگ نماز و اقامت و نماز بجماعت
و سنتهاي شبانروزي و سنتهاي كه در نماز است و مسواك و مسح موزه و بترك مسح موزه گنهگار نشود اما منكر
مسح موزه گنهگار شود و مسح موزه جايز است وليكن بايد عمل كردن فاضلتر بود و اين سنت موكده است و ديگر
آنكه اگر بيارى ثواب يابي و اگر نيارى گنهگار نشوي چنانكه نماز تطوع و روزه تطوع و صدقه تطوع و نماز ضحي
و نماز شب و چهار ركعت پيش از نماز ديگر و مانند اين **مسئله** هر چه در نماز سنت است بترك
و تاخير وي سجده سهو واجب نشود اگرچه بفراموشي بود و اگر بعمد بماند گنهگار شود و هر سنتي كه در ابتدا و آخر
صحابه متفق بوده اند انكار وي كفر بود و هر سنتي كه در ابتدا صحابه مختلف بوده اند و باخر متفق شده اند
انكار وي بدعت بود **مسئله** هر چه در نماز مرد را سنت است زن را نيز سنت است و هر چه
زن را سنت است مرد را نيز سنت است اما اين در افعال باشد اما در اذكار همه برابر اند **مسئله**
تكبير اول گفتن فريضه است و در وقت تكبير اول دست برآوردن سنت است چون دست برآرد تا كجا برآرد
بر قول طاوس يماني رحمة الله عليه تا بسر و بقول مالك رحمة الله عليه برابر سر و بقول شافعي رحمة الله
عليه تا بكتف و بقول علماء ما رحمهم الله تا نرمه گوش و وجه قول مالك طاوس يماني [illegible] اما وجه

شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه
نماز گذارده وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و علما را رحمهم الله گفته اند که روا بود که رسول علیه
الصلوة والسلام را ضعفی ظاهر شده بود یا خود را آسایش داده یا از برای تعلیم احکام را تا اگر کسی
در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآورده اند که نماز اندر آمده میشود اما اگر کسی را که ضعفی نبود
باید که دست تا نرمه گوش برآرد که روایت میکند انس بن مالک و وائل بن حجر و براء بن عازب
و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه در وقت
تکبیر اول دست را تا نرمه گوش برآورد و امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که هرجا دو حدیث
معارض افتد تا توانیم بهر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول ابن عمر کسی عمل کنیم بهر سه قول عمل کرده
میشود چنانکه بر قول مالک رحمة الله علیه سر انگشت برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
ساعد دست تا بکتف و بر قول علما رحمهم الله کفها دست تا نرمه گوش و امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوارم چنانکه فردا قیامت اینها
بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد فرشتگان عذاب ویرا سوی دوزخ می برند
خطاب از حضرت عزت در رسد که دست از بنده من بدارید که ویرا در خزانه من طاعتی است که ویرا از آن
خبر نیست فرشتگان دست از آن بنده باز دارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که الهی پروردگارا آن
چه طاعت بود که از آن خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسد که بنده از بندگان من در دنیا نماز میگزارد در وقت
تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و تو ورا امر معروف کردی که دست تا نرمه گوش برآرد این ثواب آن امر معروف است که ترا
ببرکات آن از آتش دوزخ نجات دادم پس معلوم شد که دست تا نرمه گوش برآوردن اولیتر بود **مسئله** در وقت
تکبیر اول دست بر نهاد باید شستن و انگشتان را بهم و کفها دست سوی قبله و کف را آزاد دارد و سنت آنست که
دست از برابر سر و سر برابر دست نهاد که اگر برابر دست آرد این بدعت بود و اگر کسی بکتف را بدوی باید کند حج
امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود که آن رخصتی در رکوع باشد شود شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر بر رکوع نزدیک است بنماز اندر آمده نشود و اگر بقیام نزدیک است بنماز اندر
آمده شود **مسئله** طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت تکبیر اول دست گشاده باید داشتن و مراد از
گشاده داشتن انگشتان است چنانکه مشت بر نیارد و بند بر نیارد و پشت فرو نیارد چون پای نقط برآید چون
گشتی فرو دارد و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که در گشاده داشتن انگشتان چندین تکلف نکند چنانکه معهود است بر دارد ابن
رحمة الله علیه گفته است که بدو جای تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از نماز بقعده دوم

تا خشم از زبان بیرون برد و نیز خشم از دستها بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان بهشت شفقت دارد تا سر هر
انگشت وی سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی ﷺ اذا سجد العبد المؤمن سجد کل عضو منه
فلیوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول ﷺ فرموده است که چون بنده سجده آرد مر پروردگار را باید که همه
اعضا سجده آرد یعنی که سوی قبله آرد از اعضای خود تا هیچ عضوی از قبله تافته نشود تا تواند مسئله ما مور هم
به بست و یک سر سجده آوردن خداوند عزوجل را دو سر انگشت دست و دو سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی بیست
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو مسئله سه جای دست بر سینه داشتن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست برادر مسلمان نهد ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه گفته
است که من این سه سنت را اقامت کردم پروردگار مرا سه چیز کرامت گردانید یکی آنکه در جمله خلایق عزیز شدم دوم آنکه
توانگر شدم سوم آنکه مقتدای عالمیان شدم مرویست که بعد از وفات امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند
که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بوده است در عهد وی ظالمی بود وی را بند کرد
و با وزجند فرستاد در راه چون وقت نماز در آمدی بندها را از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی و اگر نیافتندی
آب بودی تیمم کردی و بانگ نماز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن موکلان جماعتی سبز پوشان دیدندی
که بیامدندی و بخواجه اقتدا کردندی چون نماز تمام کردی خواجه موکلانرا گفتی بیائید و این بندها را باز بر نهید
ایشان گفتندی ای خواجه ما کرامت شما را دیدیم پس در حق شما پیش ازین معاملت نمیکنیم خواجه مر ایشان را گفتی
من با مسئول مر پروردگار را ایم هر چه خداوند عزوجل را بجا آوردم تا روز قیامت در نمانم شما مامور بامر این ظالم آید
امر وی بجا آرید تا از ظلم وی خلاص یابید آن بندها را بر خود نهادی همچنین میرفتند چون بگورستان رشدان رسیدند
خواجه آنجا توقف بیشتر کرد خواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
گورستان خواجه آسوده است که هرگز هیچ خطا ننوشته است خواجه را گفتند که خواجه غیب میگویی گفت و العیاذ بالله
اما بحکم حدیث رسول ﷺ میگویم که این بنده بزرگ همیشه مربی علما بوده است و دانشمندانرا تعظیم کرده است
چنانکه پیغامبر ﷺ فرموده قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة فی ایام حیوته
رسول ﷺ فرموده است که هرکه دوست دارد علم و علما را بروی هیچ خطا ننویسند تا مادام که زنده بود و این خواجه
دوست دار علم و علما بوده است قال النبی علیه الصلوة والسلام المرء مع من احب رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که بقیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواجه با وزجند رسید و در آمد موذن اقامت گفت جماعت
همه پای شدند خواجه اندر آمد تا نماز گذارد امام تکبیر گفت دست در آستین بود خواجه از آخر صفها آواز داد که تکبیر باز
گوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود خواجه باز گفت که تکبیر باز گوی هم دست در آستین بود خواجه باز

گفت همچنین تا سه بار تا آنگاه بار چهارم امام روی باز گردانید و گفت یا ما گوش باید تا خواجه امام اجل شمس الائمه [illegible]
گفت بالای امام سنت که در تکبیر گفتن خلل هست گفت نی او سنت در استقبال [illegible] و تکبیر [illegible] امام گفت دست برآوردن
سنت است و اگر دست بر نیارم به نماز اندر آمده نشود خواجه گفت در آمده شود ولیکن دست در [illegible] داشتن و تکبیر گفتن
سنت زبان است و هر آنکه آید بکسی اقتدا کردن که بسنت زنان به نماز اندر آید مسئله در وقت تکبیر اول نخست دست
برآرد و آنگاه تکبیر گوید آنگاه دست برآرد بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست برآرد آنگاه تکبیر گوید وجه قول ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون هر دو چیز در
آمده میشود باید که هر دو برابر بود اما وجه قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست برآوردن نفی است
و تکبیر گفتن اثبات همچنانکه کلمهٔ شهادت اول نفی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی چنان باشد که خداوند
عز و جل بزرگ تر است از هر چه هست و باشد و عبادت و طاعت او بزرگ تر از همه کارها چون تکبیر گفت دست زیر
گیرد یا آویخته دارد اوزاعی رحمة الله علیه گفته است که مخیر است خواهد پیش گیرد خواهد آویخته دارد و اگر آویخته دارد
رنج بتن وی بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر یابد و دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و اشقها علی البدن رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فاضلترین اعمال آنست
که سخت تر بود بر تن یعنی چه از آن رنج بتن بیشتر رسد اما علما رحمهم الله گفته اند که دست آویخته داشتن عرف و عادة
بیرون نماز است و لیکن سنت پیش کردن تعظیم نزدیکتر است و این سنت است دست در پیش گیرد و یا نهد بر قول شافعی رحمة الله
علیه پیش سینه نهد و بر قول مالک رحمة الله علیه در زیر ناف گیرد و بقول علما رحمهم الله هم نهند و هم تکبیر در زیر ناف وجه قول
شافعی رحمة الله علیه آنست که خداوند عز و جل میفرماید فصل لربک وانحر مراد ازین وانحر آنست که در نماز دست بر سینه نهد علما
رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمة الله علیه تاویل این آیه را غلط کرده است تاویل این آیه اینست والله اعلم فصل لربک صلوة
العید وانحر بنحر الجزور یعنی چون نماز عید گذارده باشی قربانی کنید و این اختلاف را از صدر افتاده است که در ابتدای اسلام
ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهادی و بدل مناجات کردی که خداوندا سینه مرا از کینه پاک گردان هر یکی را
از ایشان حقی مخصوص بود نیت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای پروردگار آنچه در سینه منست
و آن ایمانست و معرفت است بر من نگهدار و امیر المومنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهادی و بدل مناجات
کردی که خداوندا باطن مرا از حرام نگهدار و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهادی و نیت وی
آن بودی که ای بار خدایا فرج مرا از حرام نگهدار و امیر المومنین علی رضی الله عنه دست پایان زیر ناف نهادی و نیت
وی آن بودی که خداوندا علی [illegible] مناجات کردی که خداوندا دست [illegible]
مرا از دنیا آزاد گردان این همه در ابتدای اسلام بود در آخر رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود

قال النبی علیه السلام ثلثة من سنن المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین تعجیل الافطار و تاخیر السحور و وضع الیمین علی الشمال تحت
السرة فی الصلوة رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که سه چیز از سنت پیغامبران مرسلان است در روزه
گشادن تعجیل کردن و تاخیر کردن در سحور خوردن و دست راست بر دست چپ نهادن در نماز در زیر ناف
دستها را زیر ناف بگیرد و یا بنهد در شرح امالی از امام محمد رحمة الله علیه روایت است که بگیرد و این قول امام مالک رحمة الله
علیه است و در محیط از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت است که بنهد و این قول را امام شافعی گرفته
الظاهر روایت سنت که در زیر ناف هم گیرد و هم نهد و چون بگیرد چگونه بگیرد قاضی احمد زاهد رحمة الله علیه گفته
که دو انگشت را حلقه گیرد و سه انگشت بر ساعد دست نهد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که سه انگشت را
حلقه گیرد و دو انگشت بر ساعد دست نهد امام شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که یک دست ابهام
و یک دست بند دست را حلقه گیرد مسئله دست پیش کردن سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام
اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله سنت قیام است و بر قول امام محمد رحمة الله سنت قراءة است فایده این
خلاف جائی پدید آید که در وقتی که سبحانک اللهم و بحمدک میخوانند یا تکبیرات نماز جنازه میگویند یا تکبیرات نماز عید
میگویند یا وقتی که دعاء قنوت میخوانند یا وقتی که سر از رکوع بر آید دست پیش گیرد یا نی بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله دست پیش گیرد و بر قول محمد رحمة الله علیه پیش نگیرد مسئله انی وجهت
وجهی للذی خواند یا نی بر قول امام اعظم و محمد رحمهما الله نخوانند که سنت لازم نیست و بر قول ابو یوسف
و شافعی رحمهما الله خوانند که سنت لازم است اما چون خوانند چه وقت خوانند بر قول ابو یوسف رحمة الله پیش
از تحریمه خوانند تا دل پیش در نماز حاضر آید و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیک روایت پیش از تحریمه خوانند و بیک روایت
بعد از تحریمه خوانند پیش از سبحانک اللهم مسئله سبحانک اللهم و بحمدک خواندن سنت لازم است و تسبیح جملة حاملان
عرش است خداوند عز و جل عرش را بدین عظمتی بیافرید و بر کتف چهار فرشته نهاد فرشتگان بخود عجبی آوردند که عرش را
بدین عظمتی ما بر میداریم خطاب حضرت عزت در رسید که تحت خود نگاه کنید چون تحت خود نگاه کردند هیچ خود را زیر دیدند
هیچ رکوی قندیل در هوا دیدند که می جنبید خطاب حضرت عزت در رسید که ای بندگان محترم اگر عرش را شما نگاه دارید
شما را که نگاه میدارد فرشتگان بسجود باز گشتند یکی گفت سبحانک اللهم و بحمدک دیگری گفت و تبارک اسمک دیگری گفت و تعالی
جدک آن دیگری گفت و لا اله غیرک چون بنده مؤمن در ابتدای نماز سبحانک اللهم و بحمدک تا آخر بخواند خداوند عز و جل ثواب جمله
حاملان عرش در دیوان وی ثبت گرداند و چون سبحانک اللهم تمام کند جل ثناؤک گوید یا نی بر قول امام اعظم و ابو یوسف
رحمهما الله نگوید و در جامع الصغیر از محمد رحمة الله علیه روایت است که گوید و این جل ثناؤک [illegible] که از برای اهل مدینه ساخته اند
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که در فرضها نگوید اما در سنتها و نفلها [illegible] مسئله [illegible]

قرائة آغاز کند دعا دیگر خواند یانی بر قول شافعی رحمه الله این دعا را خواند که رب انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا وعملت
سوء فاغفرلی مغفرة من عندک فانه لا یغفر الذنوب الا انت اما علما رحمهم الله گفته اند که این دعا خواندن رست
ولیکن در آخر قرائة تشهد خواند که روایت میکند ابوبکر صدیق و ابوهریرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام
ما را این دعا در آموخت و وصیت کرد که آخر قرائة تشهد در هر نمازی این دعا را بخوانید تا هم بهمی که افتاده باشند خداوند
خداوند عز و جل آن همه را بکفایت بکند مسئله اعوذ گفتن در نماز سنت است و در خواندن وی قرا را
اختلاف است هر کسی چیزی اختیار کرده اند اختیار ابو عمرو و عاصم و ابن کثیر رحمهما الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زادة الحفص فی طریق هبیرة اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم
و اختیار حمزه چون جمع باشند نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذار باشند استعیذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفتیم روایت است الصحیح انست که مردی نزدیک کسائی اندر آمد
و چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم کسائی گفت که ای اعمی بخوان
که این اختیار سنت که من روزی پیش ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرد و گفت چنین بخوان
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام اعظم
ابوحنیفه رحمة الله علیه گفت مرا استاذ من حماد رحمه الله مرا چنین در آموخت و حماد رحمة الله علیه مرا گفت مرا استاذ من ابراهیم نخعی
چنین در آموخت و ابراهیم نخعی رحمة الله علیه گفت که مرا استاذ من علقمه رحمهم الله چنین در آموخت و علقمه رحمة الله علیه گفت
که مرا استاذ من عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین در آموخت و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة
والسلام چنین در آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا برادر جبرائیل همچنین من رسانید و جبرائیل علیه السلام
فرمود که مرا برادرم میکائیل علیه السلام همچنین بمن رسانید و میکائیل گفت که برادرم اسرافیل بمن
هم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید
داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حدیثی روایت کرده است از خواجه
امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه و خواجه امام فخر رحمة الله علیه با سناد درست تا به رسول
علیه الصلوة والسلام که بنده مومن چون بامداد به خیزد و ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل فرشتگان فرستد تا آن بنده را از شر دیوان نگاه دارند
و آن فرشتگان دیو را از دل آن بنده چنان رانند چنانکه در بادیه شتران بشکند را از آب و آن

اعرابی را بخوردن آب ندادن اعرابی با چوب دستی آن شتر را از آب خوردن زنند فرشتگان دیوانرا از دل
وی همچنان رانند خواجه امام صفی الدین حمامی رحمة الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بامداد برخیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران
در عسل در افتند چون ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز وجل
فرشتگانرا فرستد تا دیوانرا از دل آن بنده برانند چنانکه باد بزن عسال زنبور و مگس را از
عسل دور کنند واعوذ گفتن قرات مر قرآنرا چنانست که طهارت در نماز است **مسئله** اعوذ گفتن
در نماز سنت قیام است یا سنت قراة بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سنت قراة است و بر قول
ابویوسف رحمة الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جائی پدید آید که مقتدی در قفاء امام اعوذ گوید یا نی
بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نگوید و بر قول ابویوسف رحمة الله علیه میگوید که وی هیچ ثنا ر
میخواند اما چون مسبوق بقضاء مشغول شود برخیزد اتفاق است که اعوذ گوید بر قول ابویوسف رحمة الله
اشکال آید که انجا بقضاء امام گفته است اینجا باید که نگوید اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است
که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منفرد آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم انفراد گرفت
باید که بگوید چون اعوذ گوید پیش از قرائت گوید یا بعد از قراة بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بعد از قراة
گوید وجه قول ایشان آنست که حق تعالی میفرماید فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایت
آنست که پیش از قراة گوید که اعوذ گفتن پناه گرفتن است بخدای عز وجل از شر شیطان پس نخست استعاذه کار باید
ساختن انگاه بکار در آمدن چنانکه نخست طهارة باید ساختن انگاه بنماز در آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفتن
در نماز بر قول مالک رحمة الله علیه مستحب است و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت است
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که روایت میکنند از ام المومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام نماز فاتحه
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی پس مالک رحمة الله علیه گفته است که بسم الله اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی
رسول علیه الصلوة والسلام بگفتی وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکنند از ابن عمر رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام در نماز فاتحه خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله کرد و از انجاست که شافعی رحمة الله علیه گفته است که بسم الله از
فاتحه است و فاتحه هشت آیه است و خواندن فاتحه با بسم الله در نماز فریضه است و این شافعی رحمة الله علیه قول است
اما صحیح قول وی آنست که فاتحه هفت آیه است اما بسم الله از فاتحه است اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که نفی نگوییم همچنانکه مالک
گفته است و اثبات نگوییم چنانکه شافعی گفته است ولیکن گوییم سنت است که روایت میکنند انس بن مالک رضی الله عنه که
من در قفاء رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذارده ام و در قفاء کبراء صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده ام

وشنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند و من نیز در قفاء ایشان نرم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند
وگفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن سنت است ولیکن نگفتند که فریضه است پس اگر فریضه بودی در تبلیغ تقصیر
نکردی و دیگر آنکه بسم الله از فاتحه نیست و فاتحه هفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر آنکه روایت میکند
امام انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند خدای عز وجل
بروی هفت طبق آسمان و زمین نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و هفت در دوزخ بروی بسته کرداند و هشت
در بهشت بروی گشاده شوند و هفت اندام وی برآتش دوزخ حرام کرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
فاتحه را هفت آیه فرموده هشت نی اگر بسم الله از فاتحه داریم هشت آیه شود و هشت را میانه نبود و هفت را
تا که آیه میانه بود که همچنین روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال خبراً عن الله
تعالی ان الله تعالی یقول قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول
الله تعالی حمدنی عبدی و اذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی اثنی علی عبدی و اذا قال العبد مالک یوم الدین
یقول الله تعالی مجدنی عبدی و اذا قال العبد ایاک نعبد و ایاک نستعین یقول الله تعالی هذا بینی و بین عبدی
ولعبدی ما سأل پس معلوم شد که بسم الله از فاتحه نیست و گفتن بسم الله در نماز فریضه نی ولیکن باید که بگوید هر [illegible]
مسئله چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمة الله علیه در نماز بلند خواندنی بلند گوید و در نماز نرم
خواندنی نرم گوید و بر قول علماء ما رحمهم الله بهمه حالها نرم گوید و حجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که معاویه
رضی الله عنه مر صحابه را رضی الله علیهم اجمعین را امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از فراغ نماز وی را ملامت کردند
که یا معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چه کم کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم
بایستی گفتن صحابه ملامت وی را نکردندی علماء ما رحمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش نکرد
جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قفاء کبار صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز گذاردم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر آنکه پسر
عبد الله بن مغفل رضی الله عنه مر صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز پدر پرسش گفت ای
پسر در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
پدر اتفاقاً یعنی ناگاه بر من رفت بعد از این نگویم بنا بر آن بود که وی از جوانان صحابه بود که کبار صحابه
بروی اعتماد کرده بودند و وی را امامت کردن نخستین بود و برادهشت ایشان بروی فرو گرفت بروی
[illegible] رفت که بلند گفت و اگر کسی را همچنین افتد از فراموشی بلند گوید باک نبود اما باید که بعد از
[illegible] است عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ بالله و بسم الله و قرات تشهد و آمین و بروایتی ربنا لک الحمد مسئله بسم الله که بر سر سورتها میگویند
و مینویسند از سورتست یا فاصل کننده میان سورتین از اصحاب شافعی رحمة الله دو روایت است یکروایت
آنست که از سورة است و یکروایت آنست که فاصل کننده سورة است و بر قول علما رحمهم الله فاصل کننده
سورة است از سورة نیست دلیل بر آنکه سورة انا اعطینا را در همه مصحفها سه آیت مینویسند و بسم الله الرحمن الرحیم
با وی مینویسند پس اگر بسم الله از سورة بودی بایستی که چهار آیة نوشتندی و دیگر عبد الله عباس رضی الله
عنه از امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المومنین از چه معنی است که بر سر سورة برائت
بسم الله ننوشتی گفت ای عم زاده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سورة یسئلونک عن الانفال آیتی مشتبه است
و بر من روشن نشد که اینجا فاصل کردنی است یا نی پس بسم الله ننوشتم که نباید که اینجا فاصل کردنی نباشد و من
فاصل کرده باشم چون جمع کننده قران بسم الله را فاصل کننده سورة فرموده است پس معلوم شد که فاصل کننده
سورة است نه از سورت اما اتفاق است که بسم الله از قران است قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
الرحیم آیة تمام است یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه آیة تمام است جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علما
رحمهم الله آیة تمام نیست تا اینجا نخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم مسئله ابتدا قران خواندن را
نشاید یعنی جنب را نشاید که بنیت قرآن خواند اما ابتدا کارها را شاید خواندن چون نیت وی قرآن خواندن نبود
و ابتدای کارها را بسم الله باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة و السلام قال النبی علیه الصلوة و السلام کل
امر ذی بال لم یبدء بذکر الله فهو ابتر رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که هر کاری که با خطر بود که ابتدا وی
از ذکر نام وی نبود آن کار ناتمام بود مسئله در نماز بسم الله چه وقت گوید حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله علیه روایت میکند که در قیام اول گوید بسنده بود و ابو یوسف رحمة الله از امام اعظم رحمة الله علیه روایت میکند
که هر قیامی که نو شود باید که بگوید تا بیقین از عهده بیرون آید این رجا از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که در میان
سورة و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ رحمهم الله در وی فرقی گفته اند که اگر امام است و نماز بلند خواندنی است در همه
قیام اول گوید بسنده بود و اگر تنها گذارست یا نماز نرم خواندنی است باید که بهمه قول عمل کند تا یابنده ثواب باشد و
اختیار شمس الائمة الحلوانی آنست که تنها گذار باید که با اول بگوید و میان سورة و فاتحه بگوید و بر سر هر قیامی
بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید داشتن بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باید گفتن که روایت میکنند
خواجه امام محمد طیار رحمة الله علیه که فردا قیامت امناء صمد فا اهل عرصات مستوجب عقوبت شده باشند و فرشتگان
عذاب ایشان را سوی دوزخ می برند پیران جوانان را گویند که شما پیش باشید که حال شما قوی تر بوده است و در عبادت
و جوانان پیران را گویند که شما پیش باشید که در دنیا شما مقتدیان ما بوده اید باز پیران زنان را گویند که شما پیش باشید

فریضه است اما عدد ذکر نکرده است وجه قول علما که فریضه میدارند آنست که قیام رکن است از نماز قراءت
در وی فریضه است رکوع وسجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیحات نیز در ایشان فریضه بود که هم بایست
و هم بجز اما علما رحمهم الله گفته اند که تا خواندن قراءة را در قیام بایست دانسته ایم قوله تعالی فاقرؤا
ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
بایسته است ولیکن تعین در نماز بامر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فریضه
بود دلیل برانکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم وبحمدک در وی سنت است و قعده آخرین فریضه
قراءة تشهد خواندن در وی واجب است رکوع وسجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیحات در وی سنت است
فریضه نی مسئله چون سر از رکوع برآرد سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نی نزدیک شافعی رحمة الله علیه
هر نماز گذارنده هردو باید که بگوید و حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذارنده هردو باید
که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار یکی گوینده بود مسئله چون
یکی گوید کدام گوید تا فاضلتر بود خواجه امام زاهد فخره رحمة الله علیه جامع صغیر و مبسوط را درس کرد در روایه بیرون
آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضلتر بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هردو را بگوید و بر قول امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی
گوینده نا کننده شود در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و دیگر
آنکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل برانکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز کسی نیست
پس حال امام قوی تر آمد از حال ایشان پس بباید که ذکر وی بیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که
چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد
از گفتن مقتدیان افتد پس در هر یک حال هم مقتدا بود و هم مقتدی روا نبود زیرا که موضع امامت نشود و رسول
علیه الصلوة والسلام دو حدیث فرموده است یکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
فرموده است اینست قال النبی علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس و دعویهم لادعی الناس دماء قوم واموالهم لکن البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر [illegible] علیه الصلوة والسلام که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر این حدیث مشهور
است هر که منکر شود کافر شود و پیغامبر علیه السلام چنین فرموده است که هر بیماری که این حدیث را بر خواند
اگر در اجلش تعجیل بود ختم کار آن بیمار بر مسلمانی شود و اگر در اجلش تاخیر بود خدای عز وجل وی را شفا دهد و رسول
علیه السلام فرموده است که اگر این آدمیان را [illegible] بدهیم دعوی بسیار کنندی بخون ها و مالها ولیکن [illegible]

پنهان باید و بر منکر نکند و این حکم اندر وقت داود پیغامبر علیه السلام بوده است و باقی ست تا قیامت پس رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده است که بر سر بالین هر بیماری که این حدیث بگویند خدای عز و جل آن بیمار را شفا دهد آنچه در عز
امور دنیا فرمود حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه فرض نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است
مشترک و متساوی میان امام و مقتدیان رسول علیه السلام خود قسمت کرده است میان امام و مقتدیان قال
النبی علیه الصلوة والسلام واذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لک الحمد و از فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت آمده است که امام چهار چیز باید که نرم گوید اعوذ و بسم الله و آمین و قرات تشهد و بروایتی ربنا لک الحمد ضعیف اند
بروایتی فرموده است پس امام را نشاید که گوید مگر در نماز آدینه که آنجا توقف میسر میشود تا بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه
عمل کرده شود و بدین روایت دلیل میکند که بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو بگوید مسئله چون
بسجده رود آنچه بزمین نزدیکتر است باید که نخست آنرا بر زمین نهد که نسبت همچنین است چنانکه زانو و دستها و بینی
و پیشانی ابن سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها نهد آنگاه زانو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گزیده است
رحمة الله وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام همچنین بسجده رفته است اما علما رحمهم الله گفته اند که آن
در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام را ضعفی بوده است که خود را آسایش داده است یا خود از برای
بیان احکام کرده باشد تا اگر کسی را ضعفی بود همچنان بسجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی را که ضعفی نبود باید که آنچه بزمین
نزدیکتر بود نخست آنرا بر زمین نهد مسئله در سجده دستها کجا نهد بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
علیه برابر گوش نهد چنانکه در وقت تکبیر اول که اگر در گوش وی درّی بود بر پشت دست وی افتد و بروایت صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله تعالی علیه دستها بیرون تر از گوش نهد تا زیر بناگوش وی آزاد ماند تا فوت نشود افتد
مسئله در سجده چشم باز باید داشتن که سنت است و فراز داشتن بدعت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن بقیامت
از خاک تیره برآرد نظرش بر نوک بینی بود و ببینند که وی از خاک تیره سفید انگیخته شده است یا سیاه بنده مومن چون این
سنت را اقامت کند خداوند عز و جل بقیامت وی را از خاک تیره سفید برانگیزاند و عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد
خداوند عز و جل چشم وی را از درد نگاهدارد روزی اعرابی نزدیک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد گفت که رسول
علیه الصلوة والسلام ما را فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد خداوند عز و جل وی را از درد چشم امان کرامت کند
عبد الله مسعود گفت بلی اعرابی گفت من این سنت را اقامت کردم و هر دو در چشم [illegible] عبد الله مسعود رضی الله عنه
[illegible] گفت یکی آنکه روا بود [illegible] از ازل [illegible] سبحانی [illegible] رفته بود وی بسر
[illegible] سنت [illegible] باشد [illegible] واجب [illegible]

مسئله در سجده پست نشاید خفتن چنانکه روباه خسپد که رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است
لان النبی نهی عن افتراش کافتراش الثعلب چنان باید که شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین جدا بود که
روایت میکنند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود را از زمین
چنان باز داشتی که اگر بره یا بزغاله از ینطرف اندر آمدی راه یافتی که بطرف دیگر بیرون رفتی و در ادای سجده شتاب
کاری نشاید کردن چنانکه مرغ دانه چیند که رسول علیه السلام از آن نهی کرده است نهی رسول صلی الله علیه وآله
وسلم عن نقر کنقر الدیک قال علیه الصلوة والسلام العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن رسول علیه السلام
فرموده است که شتابی کردن در کارها از کار دیو است و آهسته کاری در کارهای از تاثیر رحمت پروردگار
است مسئله چون سر از سجده برآرد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست از آن باید که برآرد چنانکه پیشانی
و بینی و دستها و زانو در میان دو سجده نشیند که هر دو دستگاه خود را بر هر دو کف پای نهد
که سنت اینست و چون بقعده نشیند همچنان نشیند که سگ نشیند نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن اقعاء کاقعاء الکلب در قعده دستها را کجا نهد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند چنان باید کرد
سر انگشتانش با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو لقمه گیر دو زانو دستها را بر روی ران نهند
باتفاق مسئله در قعده چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم بردارد بر قول
شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند آنگاه بقیام رود بر قول علما رحمهم الله هیچ توقف نکند زود بقیام رود وجه
قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شما را اتفاق است با من که چون سر از سجده اول برآرد اندک توقف کند
و آنگاه بسجده دوم رود اینجا نیز توقف باید کردن و آنگاه بقیام رفتن علما رحمهم الله گفته اند آنجا تاخیر
کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت
میکنند ابوبکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآرد زود باید که بقیام برخیزد چنانکه کسی سنگ
تفشان برخیزد و لیس انتهی و نسبته که تاخیر کردن روا نیست مسئله در قعده چگونه باید نشستن
بر قول مالک رحمة الله علیه هر دو پا را بیک روی فرستد و بسرین بر زمین نشیند و بر قول علما رحمهم الله پای چپ را بگستراند
و بر وی نشیند و پای راست استاده کند و پنج نهد بیچ کند و سر انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمة الله
علیه قعده اول همچنین نشیند که علما رحمهم الله میگویند که اینجا بدین سان نشستن حاجت است و قعده آخر را همچنان
نشیند که مالک میگوید که اینجا بدین سان نشستن حاجت نیست وجه قول ایشان آنست که روایت میکنند ابو حمید ساعدی و
عبدالله بن عمر رضی الله عنهم که رسول علیه السلام قعده همچنان نشست علما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیره و کبیره که هرگز گناه نشده اما با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود

که اینستهها پایهای مبارکش ورم آورده بود نتوانست همچنین نشستن بضرورت همچنان نشسته اگر کسی را ضرورت باشد

همچنان نشیند باک نبود اما اگر کسی را ضعفی نبود نباید که همچنین نشیند که علما رحمهم الله گفته اند که روایت میکنند امیر

مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که روزی رسول علیه الصلوة والسلام بحجره اندر آمد یکی از عیالان رسول

علیه الصلوة والسلام همچنین بقعده نشسته بود که پای چپ را گسترانیده بود و بروی نشسته و پای راست را

سیخ نهاده رسول علیه الصلوة والسلام وی را منع کرد که همچنین چرا نشستی که اینچنین قعده نشستن سنت

مردانست و سنت شما آنست که هر دو پا را بیک طرف بیرون فرستد و ابست بر زمین نشیند که بنا بر کار شما بهتر پیدا

است و ما در باب اول گفته ایم که هرچه مردان را در نماز سنت است زنان را بدعت است و هرچه زنان را سنت است

مردان را بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مردان را بدعت بود لشتاید مسئله

قعده آخیر نشستن فریضه است قرارت تشهد خواندن بقول علما ما رحمهم الله واجب است و بر قول شافعی رحمة الله

علیه فریضه است و در خواندن قرارت تشهد مر صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از اقاویل

ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرارت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار

کرده است و قرارت تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرارت تشهد ابو موسی الاشعری

را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرارت تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علما ما رحمهم الله اختیار کرده اند

و قراره تشهد امیر المومنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی واو است و قرارت تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله

مسعود رضی الله عنهما با واو خوانند و قرارت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحیات لله والصلوات

الطیبات النامیات المبارکات الزاکیات السلام علیک الی آخره و این قول را مالک گرفته است و قراره تشهد عبد الله

عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحیات لله الصلوة الطیبات النامیات المبارکات اما لفظ زاکیات در روی اندر

نبود و این قول را شافعی گرفته است رحمة الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند

که التحیات لله والصلوة والطیبات باقیها دیگر همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را اهل شام گرفته است و قرارت تشهد

عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را علما ما گرفته اند رحمهم الله حنیف رحمة الله علیه

گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود و ابو موسی الاشعری نیست و دلیل بر آنکه علی بن

مر رسول علیه الصلوة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابه را اختلاف است با

کدام قول کیریم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود را رضی الله عنه خوانید که در وقتی که ابو حنیفه

رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود سائلی اندر آمد و سوال کرد که بو او و بلا واو دین امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه فرمود که

بود این سائل گفت بارک الله فیک کما بارک فی الاول چون این سائل بیرون رفت اصحاب ابوحنیفه که
حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام مسلمانان ما را نه از سوال سائل معلوم
شد و نه از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرائت تشهد با یکی واو است یا بد
و واو من جواب گفتم که با دو واو وی برمن و ما را گفت که خداوند عزوجل بر تو برکت کناد همچنانکه بر درخت
زیتون برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولاغربیة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه
گفته است که مرا او ستاد من حماد قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و حماد رحمة الله علیه گفت مرا او ستاد
من ابراهیم نخعی رحمة الله علیه قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و ابراهیم نخعی گفت مرا او ستاد من علقمه
رحمة الله علیه گفت که مرا او ستاد من عبدالله مسعود قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد و عبدالله مسعود رضی الله عنه
گفت که رسول علیه الصلوة والسلام دست مرا بگرفت و قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد همچنانکه کسی سورت
از قرآن در آموزد که الف و واو و تقدیم و تاخیر نکرد آنگاه دست مرا گرفت و گفت همچنانکه در قرآن کم و زیادت
نشاید کردن همچنین در قرائت تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة والسلام در حق عبدالله مسعود
رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله** رضیت لامتی بما رضی بها ابن ام عبد و نیز
باید که کسی قرائت تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند پیش از آنکه قرائت تشهد آغاز
کند باید که این دعا بخواند بسم الله و بالله خیر الاسماء را با خلاف هر روایت است که ابتدا از التحیات کند که شب معراج رسول
علیه الصلوة والسلام ابتدا از التحیات کرد و چون قرائت تشهد را مقدار عبده و رسوله برساند انگشت برآورد شهادت
یا نی خواهد امام زاهد صفار رحمة الله علیه گفته در متن مکی روایت بیرون آمده که بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهم الله بنیاد
دلیل میکند که بر قول ابویوسف رحمة الله علیه پیدا و روانی است چون برآرد چگونه برآرد و فقیه ابوجعفر رحمة الله گفته است
که ابهام را با وسطی حلقه گیرد و مسبحه را برآرد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه گیرد اما این سنت علما متقدم است
متاخران با خبر نهی کرده اند و منسوخ شده بنا بر آنکه این قول را رافضیان گرفته اند چنانکه در ابتدا انگشتری بر دست راست
داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة والسلام انگشتری در دست راست داشتی و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین در دست راست داشتندی چون رافضیان دران غلو کردند سنیان در دست چپ کردند از برای نفی تهمت
ایشانرا و دیگر آنکه شافعی مذهبان عراق کوسه را سامی وار ساختندی چون رافضیان دران غلو کردند ایشان
از آن ماندند همچنین طیلسان زدندکه و شهرها طیلسان زدند و دیگر در ابتدای سفره داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة
والسلام سفره داشت ما شومی رافضیان علیهم اللعنه در میان آمد سفره داشتن بدنام شد سنیان کم کسی
خود را ساختند از برای تهمت ایشانرا این انگشت نیز برآوردن در ابتدا بر او روضه نبی بود

اما چون رافضیان دران غلو کردند سنیان ابرا ماندند از برای نفی تهمت ایشان و الله اعلم مسئله
صلوة گفتن در نماز فریضه سنت است بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بقول علما رحمهم الله سنت است
وجه قول شافعی آنست که خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما قال النبی صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافعی رحمة الله
علیه گفته است که آیه است و حدیث باید که فریضه بود و علما رحمة الله میگویند که صلوة گفتن ثابت است
ولیکن تعین در نماز یا غیر نماز نیست علیه السلام آنچه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است از راه فضیلت و
کمال فرموده است دلیل بر آنکه فرموده است که نماز نیست همسایه مسجد را جز در مسجد قال النبی علیه الصلوة
و السلام لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد قال النبی علیه الصلوة و السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة رسول
علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین غصبی قال النبی علیه الصلوة و السلام لا صلوة للمراة الناشزة
رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که نماز نیست مر زن خشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند روا بود
این نیز همان حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نگوید نمازش روا بود اما آن فضیلت و کمال نبود که صلوة
بگوید و صلوة گفتن در مدت عمر یکبار فریضه است چنانکه کلمه شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد از ان سنت است
ولیکن باید که پیوسته بگوید قال علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوة
و السلام فرموده که هر که یکبار بر من صلوة گوید باقی نماند بروی از گناهان ذره وی مسئله جماعتی یکجا
نام رسول صلی الله علیه و سلم میگویند یا می شنوند هر باری که میگویند یا شنوند صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم
گویند یا نی ابو الحسن کرخی رحمه الله علیه گفته است که سه بار گویند بعد از ان اگر نگویند بزهکار نشوند اما ظاهر روایة
آنست هر بار که گویند و یا شنوند باید که صلوة گویند زیرا که رسول علیه الصلوة و السلام چنین فرموده است قال علیه
الصلوة و السلام من سمع اسمی لم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من شنود و بر من
صلوة نگوید جفا کرده است بر من قال علیه الصلوة و السلام من شتمنی و لم یصل علی فقد جفانی رسول
علیه السلام فرموده است که هر که او بی کلی مستام وی رسید بر من صلوة نگوید بتحقیق جفا کرده است بر من خبر آمده است که
روزی رسول علیه الصلوة و السلام بمنبر بر آمد تا صحابه را وعظی کند چون قدم بر پایه اول نهاد گفت آمین و چون قدم
بر پایه دوم نهاد گفت آمین و چون قدم بر پایه سیوم نهاد گفت آمین و بنشست یکی از صحابه سوال کرد که یا رسول
الله صلی الله علیه آمین گفتن شما شنیدیم ولیکن دعا گوینده ندیدیم بهتر عالم علیه الصلوة و السلام فرمود که برادرم جبرئیل علیه السلام
حاضر آمده بود چون من قدم بر پایه اول نهادم گفت هر که دولت ماه رمضان دریابد و در وی چندان طاعت و عبادت نیابد
شاید که آمرزیده شود خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون قدم بر پایه دوم نهادم گفت هر که دولت حیات مادر و پدر را

و ربا ید و خدمت نکند ایشانرا چندانی که ایشان از روی حشو و شنوند خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون
قدم بر پایهٔ سیوم نهادم گفت هر که نام تو بشنود و صلوٰة نگوید خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین **مسئله** در
هنگام نام رسول علیه الصلوٰة والسلام میگویند صلوٰة گفتن شاید یا نی نرم شاید گفتن بلندی از برای
آنکه ایشانرا نیت عبادت نیست مراد ایشان گرمی هنگامه است چون تو نرم گوئی خداوند عز و جل ثواب عبادت
در دیوان تو ثبت گرداند **مسئله** حق تعالیٰ بر رسول علیه الصلوٰة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
بگوئی بر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را و اولادش را دعا گوئی خداوند عز و جل را حمد و ثنا گوئی و آنگاه نخست خود را
دعا گوئی تا تو آمرزیده شوی دعا تو حق تعالی بگران مغفرت اند آنگاه مادر و پدر را دعا گوئی و استادرا دعا گوئی
و بقیت مومنان و مومنات را حسنت دنیا و آخرت خواهی و نجات عالم بالا و از برگزیدگان حضرت ربانی گردی و هر که مهتر
ازین دعا گوید ثواب نمازش کمتر بود **قال** علیه الصلوٰة والسلام کل صلوٰة لم یدع فیها للمؤمنین والمؤمنات فهو خداج فهو خداج رسول
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در روی مومنین و مومنات را دعا نگوئی آن نماز ناتمام باشد آنگاه سلام دهی
بگروهی آنست که سلام دادن سنت است و بگروهی آنست که واجب است **مسئله** چون سلام دهد نیت کند چه نیت کند
محمد حسن رحمة الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فصل داد خاص فرشتگان بر خواص آدمیان و عوام فرشتگان
بر عوام آدمیان یعنی سلام بر فرشتگان و بر آدمیان چون کتاب صلوٰة التصنیف کرد فضل داد خواص آدمیان را بر خواص
فرشتگان چنانکه انبیا و عوام آدمیان را بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام بر آدمیان و فرشتگان با حاجت
امام اجل شمس سرخسی رحمة الله علیه گفته است و اینها را بزبان گفتن حاجت نیست بدل نیت کند که سلام به اهل اسلام میکند
بود تا اگر بزبان گوید یاد آیدش که از نماز بروی چیزی از فریضه باقی است نمازش تباه شود نتواند که برآن نماز بنا کند و
در آمدن بنماز که فریضه است چون بدل نیت کند روا می آید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیت کند بسنده بود
چون سلام دهد ابتدا از راست کند **قال** النبی علیه الصلوٰة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی النعل والتمشط و بروایتی والترجل چون سلام دهد روی خویش بگرداند نیز آمده است که سنت نیست که چون
رسول علیه السلام سوی راست سلام گفتی رخساره چپ مبارکش را دیدندی و چون سوی چپ سلام گفتی رخساره راست
مبارکش را دیدندی و در هدایه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آورده است همان بودی که سلام دادی همان روی دیدند
طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کتف داشتن سنت است این صفت نماز خاشعان
از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان و تمامت خشوع در نماز چیست امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله فرمود که خاص میخواهید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که بگفتن کم شود هر دو وجه را بگو
گفت عام آنست که چون بنده مومن نماز شروع کند بداند که بیمین و یسار وی کیست و خاص آنست که چون نماز شروع کند دل وی

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که ویرا از هیچ چیزی دیگر خبر نبود و نماز بندگان سه نوع است خاص الخاص و عام
اندر رغبت آیند و بهیبت بنشینند و باخلاص گذارند و بصدق بسپارند و بخوف باز گردند هیبت صفت خاص خاشعان و
عام بعادت آیند و بغفلت بنشینند و بکسل گذارند و بسهو بسپارند و بامن باز گردند و وعده خاشعان اینست **قال**
الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون **مسئله** هر نمازی که بر اثر وی سنت آوردنی است
زود بر خاستن بگذاردن سنت است و دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغامبر علیه الصلوة والسلام
میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام ایعجز احدکم اذا فرغ من الصلوة ان یتقدم او یتاخر رسول علیه السلام
فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پس تر آید بنا بر آن اهل سنت که نو عهدان
بودند در جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون فریضه گذاردندی بگذاردن سنت
برقرار استادندی از آن نو عهدان در آمدندی و چنین دانستندی که ایشان فریضه میگذارند با ایشان اقتدا
کردندی چون ایشان را معلوم شدی که فریضه نمیگذارند سنت می گذارند خاطر ایشان مشوش شدی رسول
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز تمام کند چرا عاجز آید که از نماز فارغ شود پیشتر رود و یا پس تر آید
و دیگر لطیفه آنست که دو مکان را گواه گردانیدن بود بر خود بر آوردن سجده مر پروردگار را جل جلاله و سنت نیست
که قوم پیشتر روند و امام پس تر آید اما چون سنت بر خاست باید که بر دست راست محراب ایستادن او تیمن بود که ابو بکر و عمر و
علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهم همچنین کردندی و دو مکان را گواه کردانیدی بر خود باوردن سجده مر پروردگار
را و هر نمازی که بر اثر وی سنت نبود دو دست بدعا بردن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام
صادق القول از خلافند صادق الوعد خیر سید **قوله تعالی** فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب **قال**
بعد کل فریضة دعوة مستجابة رسول علیه السلام فرموده است که پس هر فریضه دعا مستجاب است **قال** علیه
الصلوة والسلام اذا فرغ العبد المؤمن من الصلوة یجب علیه ثلث الشکر علی التوفیق والعذر علی التقصیر والخوف عن
الرد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب آید یکی شکر بر توفیق
دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از رد والحمد علی التوفیق واستغفر الله علی التقصیر اعوذ بالله من الرد بعد از فریضه
این دعا خواندن واجب است **مسئله** دعا بر سه نوع است دعاء رغبت است و دعاء رهبت است و دعاء
خفیه است آنچه دعاء رغبت است باید که در وقت دعا کف های دست گشاده دارد و برابر سینه دارد
و دستها باید که جدا دارد و ایمان خود را شفیع آرد و حاجت خواهد چشم را در آسمان ندارد که رسول
علیه السلام یکی را دید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت وی را منع کرد که چنین مکن تا کسی در دل شبهه
نیارد که خدای عز و جل منزه از مکان و زمان و از امکان حاجت نیست تا خداوند عز و جل حاجت او را

بزدوی بروان کرده اند و آنچه دعا رغبت است کفها را روی دست بروی وارد و گوید اللهم انا نسالک الجنة وما فیها و آنچه دعا
خفیه است باید که دستها را پشت کند و کفها را روی دست فرود دارد و انگشتان مسبحه را راست کند و در حاجت خواهد
بگوید نعوذ بک من النار وما فیها و این روایتها در صلوة خواجه امام منهاج است رحمة الله تعالی والله اعلم بالصواب باب
ششم در بیان نماز و چیزها زیادتی که در نماز بیارند و یا بنهند با وردن آن کراهیت است بنا بر حدیث رسول علیه
الصلوة والسلام آنچه در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که در نماز با موی روی خود بازی میکرد
رسول علیه السلام این حدیث فرمود که قال النبی صلی الله علیه وسلم لو خشع قلبه لخشعت جوارحه که اگر باطنش ترس کاری داشتی ظاهرش
برقرار ستی طحاوی رحمة الله علیه گفته است که چون تفحص کردند آنکس منافق پدید آمد پس نشاید مومنان را در نماز فعلی بجا آوردن
که مانند شود با فعال منافقان خواجه امام ابو الفخر رحمة الله علیه در کتاب کشف درس کرده روایت میکند آمده که یکی با ریشه [illegible]
بازی میکرد در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس کاری داشتی ظاهر تن برقرار ستی رسول علیه الصلوة بنبوت
دانست که وی منافق است مسئله بباید دانست که انبیا علیهم السلام را چهار چیز نبود یکی احتلام دوم قهقهه سوم خمیازه
و این سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار خوار نبوده اند که بسیار خوردن اسراف کردن است و اسراف کردن حرام
چهارم خشم زیرا که انبیا هرگز از فساد و شقاوتی نبود و انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره و کبیره مسئله اگر کسی را
در نماز خمیازه آید یعنی فازه آید باید که دهان استوار کند یعنی بعضی گفته اند که دست بر دهان نهند و بعضی گفته اند پشت دست
اما دست بر دهان نشاید زدن زیرا که افعال اهل ... است حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که بدندان
زیر لب را بگیرد و این دلیلتر است تا هر بار دست از موضع برداشته نشود دست بر دهان نهادن سنت قولی است و دست
پیش گرفتن سنت فعلی است و دهان استوار کند و فرو خوردن تا آن مقدار که بتواند دهان را گشاده ندارد که دیو در دهان وی
در رود و اگر چه که وی در نماز بود هم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام اذا التثاءب احدکم
فی الصلوة فلیکظم ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فازه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خوردن تا بتواند
قال علیه الصلوة والسلام اذا تثاوب احدکم فی الصلوة فلیغط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده است
که چون یکی از شما را فازه آید در نماز باید که دهان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو دشمن فرزند آدم است همچنان اندر آید که خون
اندر رگ وی رود قال علیه السلام ان الشیطان یجری فی عروق ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو دشمن فرزند آدم همچنان در آید که خون در رگ تنگ پس تنگ کنید آن
راهها بروی بگرسنگی و تشنگی یعنی روزه دارید خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که شکم پر سیر دان
دیو است و شکم تهی زندان دیو است ... مردگی خلق زندگی دین است ... و آنچه گفتیم شعر نیست مسئله [illegible]
را در نماز آب بینی ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند نگاه کردن هم سنت است ولیکن درست تر آنست

ازنگاه کردن وی واجب است تا اگر حدثی بوده بنا نماز کرده واگر نگاه نکرد و همچنان رکعتی گذارد و بعد از ان
معلوم شد که حدث بوده است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنا کند و زمین مسجد را از آب دهان و بینی نگاه باید
داشتن تا بهر زمین مسجد بچکد قوله علیه الصلوة والسلام ان المسجد لینزوی من النخامة کما ینزوی الجلد من النار رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دهان و بینی چنان اندر کشد که چرم خام را آتش
اندر وی جمع شود و الشیخ نجم الدین عمر نسفی رحمة الله چنین میگوید که در بلغم بر آوردن تکلف با آستین گرفتن که مبادا
فرموده که اگر بلغم بر آید در نماز در وی از بهر حرمت مسجد را فرو خورد دلش منور شود و گناهش آمرزیده گردد و حکایت
آمده است که چهل گام نزدیک مسجد آب دهان و بینی نینداختندی از برای حرمت مسجد با از بزرگان الدین نقل کرده اند
که روزی شیخی از نزدیک مسجد میگذشت سگی را دید که بر دیوار مسجد بول کرد منع را در دل آمد که این سگ دیوار خانه
خدای را پلید کرده باشد تا این پلید را بشویم با مدد دیوار مسجد را تر شده نقصان دیوار مسجد پدید آمد منع گفت
باشد تا این نقصان را برابر آب و خاک آورده گل کنم و نیکو کرده زمین بود که ناگاه کلاه منع از سر بیفتاد و جدا شد
و بچپ و راست نگاه کرد هیچکس را ندید کلاه را دید که به هوا میرفت منع را از ان حال عجب آمد تا قفی آواز داد که ای
بیچاره تو با لیمی خود و بیچارگی پلیدی را بر دیوار خانه ما روا نداشتی با کرمی خود پلیدی و نجاست کفر را در دل تو چگونه
روا داریم زهد و بنهر و یک مسلمانی آمده و سلام آورد و بس کسی که در مسجد آید و خدا را عبادت کند و از خداوند آمرزش
خواهد امید بود از کرم وی که گناهان وی بیامرزد و دیدار چون بیچگونه خود را روزی کند بمنه و فضله **مسئله**
در نماز یمین و یسار چپ و نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دیو پاره نمازش برباید **قال** علیه السلام
تلک خلسة یختلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دیو پاره از
نمازش برباید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من کرا می طلبی بار دوم چون نگاه کند
خطاب عزت در رسد که بنده من به از من میطلبی این تصور ندارد بار سیوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار مر ملائکه را
که در بچید این نماز را و بر روی وی باز زنید که از راه بی حرمت در خدمت ما آمده است و لی نمازی صفت
ما است این وعید در حق کسی بود که روی برگرداند و نگاه کند اگر کسی پیش رویه یا بدنباله چشم نگاه کند باکی نبود اما
ثواب نیز نبود که رسول علیه السلام چنین فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان الرحمة لواجهة العبد
ما دام فی الصلوة فاذا التفت اعرضت عنه رسول علیه السلام فرمود که اثر رحمت پروردگار روی با روی بنده
است مادام که در نماز بچیزی التفات نکند اما که همین که روی گرداند یا بچیزی التفات کند همچنان بود که روی از
اثر رحمت پروردگار گردانیده است **قال** علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت رسول
علیه السلام فرموده است که اگر نماز گذارنده بدانندی که با که راز میگوید هیچ جز التفات نکنندی بعضی گفته اند

که مراد ازان التفات التفات دل است اما ظاهر روایة آنست که مراد ازین التفات التفات چشم است از برای
آنکه هر کسی بحقوق آن شود که چشم برود و دل را تواند بجای داشتن چون چشم بطرف برود دل نیز برابر وی برود
پس معلوم شد که مراد ازان التفات التفات چشم است خواجه ابو القاسم رحمة الله گفته است که دیده را
نگاه داری تا دل بجای ماند و زبان را نگاه داری تا سر بجای ماند و این سخن در صلوة خواجه امام حجاج علیه الرحمه
مذکور است **مسئله** موی در پس قفا گره زدن کراهیت بود که بخبر آمده است که حسین بن علی رضی الله عنهما نماز
میگذارد و گیسوان مبارک را در قفای مبارک گره زده بود همچنان نماز شروع کرده بود ابو هریرة رضی الله عنه بیامد
گیسوان وی را بگشاد حسین رضی الله عنه بدنباله چشم در وی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریرة رضی الله عنه
گفت ای مهتر زاده در من بغضب نگاه مکن که من شنیده ام از حدیث محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که هرکه
موی در پس قفا گره زند آن نشستگاه دیو شود من روا نداشتم که چون تو مهتر زاده در نماز بود و دیو در قفای تو
بود امیر المومنین حسین را خوش آمد و شادمان شد و ابو هریرة را دعا خیر کرد و این روایة در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله علیه است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه این روایة از رفیع بن رافع است
مسئله تارک سر ستردن و گرد بر گرد موی ماندن و یا گرد بر گرد سر ستردن تارک سر موی ماندن کراهیت
است و دستار بر بعض سر بستن هم کراهیت بود یعنی آورده اند که وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را
بغزوی یعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بفلان دیار رسی با ایشان حرب کنی که ایشان رافضیان اند
معاذ جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من ایشان را بچه شناسم گفت تارک سترده باشند و گرد بر گرد موی مانده یا
گرد بر گرد سترده باشند و تارک سر موی مانده یا دستار بر بعض سر بسته باشند و میانه سر را گشاده ماندن آن جمله نشانها
رافضیان است پس نشاید مومنان را فعلی بجا آوردن که تشبه بود بافعال رافضیان و در حق دستار کراهیت جائی بود
که کل دستار را بر بعض سر در بندد و تمام تارک سر را گشاده دارد اما اگر اندک گشاده مانده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار
بندانرا ازان فرجه اندک گشاده ماندن چاره نبود و سنیان سمرقند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن کراهیت برخیزد
نه از برای صرفه دستار را **مسئله** دستار سپید باید بستن و درازتر برای اقامت سنت را نه از برای تکبر و حاجی و اگر چندیکه
دستار درازتر بود ثواب نماز بیشتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام رکعتان بالعمامة خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة رسول علیه
السلام فرموده است دو رکعة نماز که با عمامه بگذارد بهتر از آنست که هفتاد رکعت نماز بی عمامه گذارد و در مناقب العلوم
آورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام که همیشه می بست هفت گز بود و دستار که روز عید می بست دوازده
گز بود و سنت است که دنباله دستار فرو گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بدست و بعضی گفته اند مقدار آنکه
که بنشیند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فش دستار کوته

در میان دو کتف **مسئله** چون دستار ویران شود بی ادب وار بر زمین نشاید زدن **قال** علیه الصلوة والسلام العمائم
تیجان العرب رسول علیه السلام فرموده است که عمامهها تاجهای عرب است پس تاج را بی حرمت وار بر زمین نشاید
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بنهد و ته از ته باز کند و نیکو در بندد و محمد حسن در کتاب سیر کبیر در باب العمائم آورده
است که دستار نشسته نشاید بستن که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان من حجب
الفقر تکویر العمامة جالسا رسول علیه السلام فرموده است هر که دستار نشسته در بندد واجب گرداننده باشد بر خود
درویشی را و همچنان که دستار نشاید نشسته بستن ازار پای نیز نشاید استاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرول قائما او تعمم قاعدا عاقبه الله تعالی ببلاء لا دواء له رسول علیه
السلام فرموده هر که ازار پای استاده پوشد و دستار نشسته بندد خداوند عز و جل عاقبت او را ببلا مبتلا کرده اند که
آن بیمار را هیچ دوا نباشد **روایت** میکنند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه غایت اندیشه مند گشته
با خود تامل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من ازار پای استاده پوشیدهام و دستار را نشسته بستهام پس
معلوم شد که نشاید **مسئله** دستار طیلسان کردن کراهیت بود محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که رسول علیه السلام
و الصلوة دستار طیلسان نکرده است و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دستار را طیلسان نکرده اند که عرب دان معنی
طیلسان کردن آن بود که دستار را بر زیر گلو اندر آرد و بر روی دیگر بیاورد ای دستار بر سر بندد و پیچ دستار را از زیر گلوی ببرد
و از جانب دیگر می آرند آن در معنی مجوس شود و رسول علیه السلام از ان نهی فرموده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
نهی عن الاعتجار رسول علیه السلام فرموده است که بدترین و شوم ترین مردان آنست که خود را بزنان مانند کند چنانکه جامه
ابریشمی دارد یا پیراهن پیش حبیب دارد یا ازار فراخ پایچه دارد رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عز و جل بر چهار مرد و
بر زنان بر پنج فرقه لعنت کرده است یکی بر مردی که خود را بزنان مانند کند و دیگر بر زنانی که خود را بمردان مانند کنند
و دیگر بر کسی که وعده خلاف کند و دیگر بر کسی که نابینا را بیم کند و ضرر رساند و دیگر بر کسی که زن نخواهد و کنیزک نخرد و مرد و [illegible]
ولیکن مرادش آن بود که فرزند نتواند نشود و **مسئله** بایکی جامه نماز روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید
روا نبود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل بیاید روا بود کراهیت بود یا نی **آورده** اند که ثوبان رضی الله عنه از رسول
علیه الصلوة والسلام سوال کرد که یا رسول الله بایکی جامه نماز روا بود یا نی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا ثوبان که باید از شما دو جامه
ایجد احدکم ثوبین و از عبد الله عمر رضی الله عنهما سوال کردند که بایکی جامه ها نماز روا بود یا نه پس عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود
که شما بایکی جامه نماز روا بود یا نه گفتند بلی گفتند پس قدر نماز باید که بیشتر از رفتن قدر بازار بود آنچه رسول علیه السلام فرموده
در حق درویشان صحابه فرموده و آنچه عبد الله عمر رضی الله عنه فرموده در حق توانگران صحابه فرموده است و در **صلوة** خواجه [illegible]
[illegible] امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت است که با یافت دو جامه بضرورت بایکی جامه نماز کند از ان علامت

و با دو جامه نماز گزاردن رفع جفا است و با سه جامه نماز گزاردن از اخلاق کرام است محمد حسن رحمة الله علیه در کتاب
سیر کبیر آورده است که هر که یابد دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز گزارد بعد التفتیش ساقط شود یعنی فاسق شود
گواهی وی در شرع نشنوند مسئله اگر شخصی جامه بر کتف نهد و تا نکند اند و یا دست در آستین نکند نماز میگذارد یا
قبا میان بسته نماز میگذارد کراهیت بود یا نی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه آورده است که کراهیت بود و این اختیار
خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین آنست که کراهیت نبود که ما بسیار بزرگان را
دیدم که همچنین کردند کراهیت نگوییم اما گوییم که دستها در آستین کردن اولیتر بود آورده اند که قاضی امام صدر الدین
بخارایی از شهر سمرقند آمد به مسجد آدینه حصار در آمد و یکی را که جامه بر کتف نهاده بود و نماز میگذارد و گفت ای شیخ این
نوع مکن که کراهیت بود آن شیخ نماز تمام کرد و گفت از کجا میگویی که کراهیت بود گفت من در نسخه دیده ام که این
نوع کراهیت بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک امیر رفت و با امیر حکایت کرد جمیع امیر سوال کرد
که از کجا میگویی که تو مردی مناظری و این مسئله بفقه تعلق دارد گفت من در نسخه دیده ام اما بر من پوشیده شده
اینهمه بشنید شیخ آمدند در کوی جولاهکان به در سرای خواجه امام ابو الخطاب در کتاب خانه خواجه امام علی [illegible] در تجرید
محمد حسن رحمة الله علیه در اوائل باب کراهیت آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اختیار شیخ
الاسلام برهان الدین است رحمة الله اما خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله علیه در تجرید خود آورده است که باید که
دست در آستین در آید و میان کشاده نماز گذارد که جهودان جامه بر کتف نهاده نماز گذارند و ترسایان دست
اندر بنهادند و میان را بربندند پس ما را باید که دست در آستین در آرند و میان کشاده دارند تا هر دو گروه را
خلاف کرده باشند و اگر میان بسته نماز گذارد فضیلت حاصل آید چون به رکوع و سجود رود از اندام او طهارتی [illegible]
حاصل شود پس باید که میان را کشاده دارد تا فضیلت حاصل آید مسئله در نماز چشم در سجده باز داشتن علامت
[illegible] است و چشم فراز داشتن علامت جهودانست اگر کسی گوید که من چشم فراز میدارم حضور دل می یابم شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه ترک سنت باور کردن هیچ
کسی را حضور دل حاصل نباید چنین آورده اند که مهتر عالم صلی الله علیه وسلم از غزوی باز گشته بود وقت نماز آمده

مهتر عالم علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
باز گشتیم از حرب خورد بسوی حرب بزرگ ترا با دشمن ظاهر حرب خورد تر فرمود و با دشمن باطن حرب بزرگ فرمود پس او ازین حدیث
آنست که چون چشم باز دارد چشم به دو دل بنگرد اگر وی برود جهد کند و چشم دل را آنجا باز آرد تا ثواب مجاهدان یابد و اگر چشم
فراز دارد ثواب مجاهدان نیابد مسئله در نماز دهان بسته داشتن کراهیت بود که آن علامت مجوسیست علیهم اللعنة
چون ایشان آتش کده در آیند دهان بر بندند تا دم دهان ایشان آتش نرسد پس نشاید مسلمانان را فعل مجوس آوردن که

که نشسته شود با فعال مجوس **مسئله** حاقن را در نماز آمدن کراهیت بود **قال النبی** صلی الله علیه
وسلم لا صلوة للحاقن رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر حاقن را یعنی حاقن آن باشد که بول را بزور
نگاه دارد و اما اگر مسلمانی در میان نماز حاقن شده باشد باید که بدل بخواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
آن بلا دفع شود بزرگان تجربه کرده اند و همچنان یافته اند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که
نماز را بر اندازد و برود و استبرا دارد و باز طهارت سازد و نماز از سر گیرد تا بحضور دل نماز گذارد که وی در
فراغت جای بود و لیکن در نماز فاضل‌تر از آن بود که وی در نماز بود و دلش بفراغت جای و حد حاقن آنست
در نماز که پای بپای گذارد و بر خود حق پیچد که در نماز پای بپای کند ازین کراهیت بود آورده اند که نوح پیغامبر
صلوات الله علی نبینا و علیه ابلیس علیه اللعنة را دید گفت ای ملعون تو بچه کار ملعون شدی گفت بسه کار شدم یکی آنکه
در سجده چشم فراز داشتم دوم چون بقیام رفتمی قدمها بجای سجده نهادمی و سیوم در قیام پای بپای بهم کشیدمی
بنشستمی این سه کار بود که بسه خصلت ملعون شدم تکبر و بخل و حسد تکبر آن بود که انا خیر منه در خود دیدم و از
حسد شیطنت آن بود که خواست آدم شود و از بخل آن بود که با آوردن یک سجده بخیلی کردم با ملعون شدم و ان
علیک لعنتی الی یوم الدین بر پیشانی وی نهادند **حکایت** خواجه محمد منکدر از جمله صحابه کرام بود پسری داشت
بسر خود نماز میگذارد و بهر سه در نماز میگریستند چون فرزند پیر شد پسران از پدر سوال کردند که در پیش نماز گذارده
چندین چرا میگریستی پدر گفت ای بابای آنکه روزی بصحرا رفته بودم گرما گرم بجهاز خیر البقره کندم پیش آمد یکی خوشه
گندم یافتم بر گرفتم و در یکی کشت زار انداختم من نمیدانم که آن حق مستحق سیدیانی دیگر و اینست که گفت دوشنبه
زاری بود در میان آن و کشت زار یکی خوشه گندم یافتم بر گرفتم و در یک کشت زار انداختم من نمیدانم که حق مستحق سیدیانی
یا من یاری ضامن آن خوشه گندم شدم از آن میگریم و میترسم که اگر فردا قیامت مرا از آن سوال آید چه جواب
دهم آنگاه پدر پسر کلانتر را سوال کرد که تو چرا میگریستی گفت من روزی بکوچه زنان بیرون رفته بودم در گلها شگفته
بود بوی گل بمشام من رسید مرا خوش آمد استاده و ساعتی از آن بوی گل بهره گرفتم از آن میترسم فردا قیامت همانا
در حق من سوال آید که از ملک مردمان دیگران چرا بهره گرفتی من چه جواب گویم بعد از آن پسر خورد را سوال کرد که تو چرا
میگریستی گفت در مدت عمر خود در نماز یکقدم مقدار رکنی تاخیر کردم از آن میترسم که فردا قیامت اگر آن یکبار پرسیده
کنند که چرا مقدار رکنی چرا تاخیر کردی من چه جواب گویم **مسئله** در نماز تثاؤب است و دهان زدن آن از
... بزرگان است آورده اند که ابلیس علیه اللعنة چون از حضرت رانده شده است در میان وی ابلیس حلول شد که
... افعال بجا آورد که نشسته شود با فعال معصیت زدگان **مسئله** اگر مسلمان نماز میگذارد و
... تسبیح میگوید و با انگشت حساب میدارد کراهیت بود بنا بر قول امام اعظم رحمة الله علیه

کراهیت بود و بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله کراهیت نبود وجه قول امام اعظم رحمة الله علیه آنست که رسول
علیه الصلوة والسلام یکی را دید که نماز میگذارد و سورتها را بانگشت حساب میداشت فرمود تب ولا تحصی نسبح
و تحصی یعنی گناه میکنی و شمار میکنی و تسبیح میگوئی شمار میکنی اما وجه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آنست
که رسول علیه السلام فرموده است اعددنها بالانامل فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة و رسول علیه الصلوة
والسلام فرمود که شمار کنید بانگشتان خود بدرستی که آن شمار بانگشتان نگاه میدهد شما را روز قیامت از سوال کرده
شدن یعنی بعضی گفته اند که همچنان است بر جای نهاده انگشت را استوار تر میدارد و می فشارد هم منصور بجا حاصل اید
و هم کراهیت بخیزد و بعضی گفته اند که اگر از برای آن حساب میدارد تا زیاده خوانده نمی شود کراهیت بود اما اگر از
برای آن حساب میدارد تا کمتر خوانده نشود کراهیت نبود **مسئله** چون بسجده رود جای سجده پاک کردن
کراهیت بود یا نی **آورده اند** که ابوذر رضی الله عنه بسجده رفت و جای سجده را پاک کرده در آن مبالغت
نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا اباذر مرة او ذر یعنی یکبار پاک کن یا همچنان بگذار و معاذ بن حبیب
از فاطمه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که ماندن آن یکبار نزدیک من فاضلتر است از
که کسی انگشتر سرخ موی بخرد و در راه رضای خدای عز و جل صدقه کند **چنین** آورده اند که روزی صدیق
رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام در مسجد در آمدند تا نماز گذارند باران آمده بود و در وی کوچ باران
باریده بود و پیش محراب تر وتری شده صدیق گفت یا رسول الله دستوری باشد تا ترتری را پاک کنیم رسول
علیه السلام فرمود بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم هر بر رو و کار خود ابس معلوم شد که پاک نکردن
اولیتر بود **مسئله** چون سر از سجده بردارد پیشانی را پاک کردن کراهیت بود یا نی از محمد رحمه الله علیه سوال
کردند گفت باکی نیست اما دوی گفت که مرا معلوم نیست که ماندن را الفت یا پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله علیه
سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواجه امام اجل شمس سرخسی رحمة الله
علیه گفته است که اگر چیزی است که دل را مشوش میدارد باید که پاک کند تا بحضور دل نماز گذارد بدلیل آنکه رسول
علیه السلام در نماز خوی از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود درست کردند و نعلین از قدم بیرون آوردند
و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ به دست راست آورد اما اگر چیزی نیست که دل را مشوش
نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اربع من الجفاء ان یبول قائما
و یسمع النداء ولا یجیب و ان یصلی فی الصحراء لیس امامه شیء و ستره و ان یمسح جبهته قبل الفراغ من الصلوة یعنی
رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از جمله جفا است ایستاده بول کردن و بانگ نماز شنودن و جواب ناگفتن و در صحرا نماز کردن بی
ستره و پیشانی پاک کردن پیش از فراغ نماز **مسئله** اگر مسلمانی در نماز گاهی

مثل کیک و بیش و مانند اینها چه کند محمد رحمة الله علیه گفته است که بکشد و ابو یوسف رحمة الله علیه گفته است که بحال
و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که از سی تا چهل برساند امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است
در هر رکنی که باشد تاخیر کند تا چندانی که سجده رود و چون بسجده رود بر خاک نهان کند زیرا که عبد الله مسعود
رضی الله عنه همچنین کردی و آیه این بر خواندی **قوله تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاءً و امواتا** **مسئله** نشاید
که کرم را باتش اندازد که رسول علیه السلام نهی کرده است **قال علیه السلام لا یعذب بالنار احدکم احد الا رب**
رسول علیه السلام فرموده است که عذاب نکند یکی از شما هیچ جانور را باتش مگر خداوند عز و جل **مسئله** هر ذکری که
بر رکنی معین است آن ذکر باید که در میان رکن تمام کرده شود چنانکه قرائت را در قیام تمام کند و الف الله اکبر را از قیام
آغاز کند و حرف با و را اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمع الله لمن حمده را از رکوع آغاز کند و دال و ها را در قومه تمام کند
و تنها که ربنا لک الحمد در قومه تمام کند و الف الله اکبر را از قومه آغاز کند و حرف با و را را در سجده تمام کند و الف
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حرف با و را را در قعده تمام کند و قرائت تشهد را در قعده تمام کند و هر که پیش از این
کند و یا کم از این کند وی تعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بغیر محل **مسئله** اگر مسلمانی
خرقه می افکند و بر وی سجده می آرد کراهیت بود یا نی اگر خاک سوزان است یا ریگ سوزان است یا سنگ تفسان است
و یا خسک و خار است یا از برای صیانت داشتن دستاری افکند کراهیت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
علیه همچنین کرده است اما اگر از برای تکبر و خواجگی میکند کراهیت بود **مسئله** مسلمانی بقعده می نشیند و کفها پایهای وی
برهنه می‌نماید شاید که دست پیش کند و کفهای پای را بپوشد یا نی بعضی از مشایخ رحمهما الله گفته اند که باید که دست
پیش کند و کفهای پای بپوشد که بی ادبی کند کفهای پای برهنه در روی مومنان داشتن اما بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر در صف آخر است باک نبود گشاده ماندن و اگر در صف اول است یا در میانه است باید که دست را
پیش برد و کفها خود را بپوشد که در قفای پای وی مردمان دیگر باشند بی ادبی بود و پای را گشاده ماندن اما شیخ
الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که دیده ام در قعده دستها بر زانو نهادن سنت است و ابزار در عقب پای
چشم و کنار داشتن سنت است باید که با هر دو سنت عمل کند تا باک نباشد و یابنده ثواب شود **در خبر است**
که هر روزی که نو در آید و هر آید از پروردگار مرتع فرشته را تا بهیچ مکان ندا کنند یکی بر بام خانه کعبه گوید ای کسانیکه روی
از فریضهای خداوند عز و جل گردانیده اید روی از رحمت پروردگار گردانیده آید یکی بر بام روضه رسول علیه الصلاة و السلام
گوید ای کسانیکه روی از سنتهای رسول علیه السلام گردانیده آید روی از شفاعت وی گردانیده آید یکی بر بام مسجد
اقصی ندا کنند گوید ای کسانی که پوشش هست و روزش از حرام است یکی فریضه و تطوع شما در محل قبول نیست و دیگر
بر کوه بستانها ندا کند گوید ای کسانی که سستی ولیکن نمیتوانید و آن وقت می توانستید اما نمی آنستید ای کسانی

که پند نشنوید ولیکن نمیدانید طاعت کنید پیش از آنکه درمانید و پیکر و بازار یابند اکنید و کوبید ای کم بهانه کان ای افزون ستانندگان
اکنون اگر به ترکاه این را کنار من بسپارید این بیزار شما رسیدگان چهارپایان را اگر به آتش آمدستی همه را سوختی و این بلا را
همه آفریدگان شنیده اند الا آدمی و پری که غفلت بر ایشان غالب است خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله میگوید که بندگی است
یکی آنکه پادشاه زنده باشی و همیشه پیش مرده باشی و بخلق مرده باشی خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که از پنج چیز
پنج چیز دیگر پیدا شود از نادیدن آن در اصل کفر است یکی کاهلی کردن در عبادت از نادیدن وعید خیر و نادیدن وعید در اصل
کفر است و دلیری کردن در معصیت از نادیدن وعید خیر و نادیدن وعید در اصل کفر است و حسد بردن از نادیدن
قسمت خیر و نادیدن قسمت در اصل کفر است و حرص از نادیدن حساب خیر و نادیدن حساب در اصل کفر است و رضا
نا بقضا دادن از نادیدن حکم خیر و نادیدن حکم در اصل کفر است و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید
که چهار چیز را نگاه دار تا چهار چیز ترا نگاه دارند چشم را نگاه دار تا دل را نگاه دارد زبان را نگاه دار تا سر را نگاه دارد طهارت را
نگاه دار تا نماز را نگاه دارد نماز را نگاه دار تا ایمان را نگاه دارد و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چون
راه روی چشم را نگاه دار و چون به مجلس نشینی حلق را نگاه دار و چون تنها باشی سخن با حق گوی و چون با خلق نشینی
بعلم از حق گوی و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز مر چهار چیز را ماند عجب بود اگر بماند که ماند
عجب بود اگر بماند ملک را سلامت نماند عجب بود اگر بماند خدمت کار مخلوق را دین سلامت نماند عجب بود اگر بماند هر کسی که
درجوع خلق است بی‌رنج نماند عجب بود که بماند و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که چهار چیز سبب هلاک آدمی است یکی
آنکه نعمت است و شکر نکند دوم آنکه محنت است و صبر نکند سیوم آنکه معصیت است و توبه نکند چهارم آنکه نیکنامی در میان خلق و قرآن نخواند
و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میگوید که نعمت بی شکر ضایع نعمت است و محنت بی صبر عقوبت و جهانی است و طاعت
بی اخلاص ضایع کردن روزگار است و علم بی عمل خراب کردن مسلمانی است فقیه ابواللیث سمرقندی رحمة الله علیه در تنبیه
الغافلین آورده است که روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرموده که هرکه پنج
چیز را از خود باز گیرد خدای تعالی از وی پنج چیز را باز گیرد هرکه زکوة مال باز گیرد حفظ از مال باز گیرد و هرکه عشر
باز گیرد برکات از زمین وی باز گیرد و هرکه صدقه باز گیرد صحت از تنش باز گیرد و هرکه دعا را باز گیرد اجابت دعا
از وی باز گیرد و هرکه نماز باز گیرد در آخر ایمان از وی باز گیرد و خدا عزوجل بموسی کلیم امر فرمود که چهار چیز را در چهار
نهاده ام ایشان را جای دیگر میطلبند نیابند من صحت بدن را در کم خوردن نهاده ام ایشان در بسیار خوردن می طلبند
نیابند من عزت را در تقوی نهاده ام ایشان در مخلوق میطلبند نیابند من توانگری را در قناعت نهاده ام ایشان
در حرص میطلبند نیابند من بهشت را در بهشت نهاده ام ایشان در دنیا میطلبند مسئله در نماز ادب سنت
نگاه باید داشت که ادب بعضی سنت است و بعضی واجب است و بعضی فریضه است و فرایض بعضی

وخواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد
تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان
وی نکند عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که جمله کتب را در سینه محفوظ دارد
مرا در دل هیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که فلان بنده ایست که آداب و احکام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد
جهد میکنم و بروم و خدمت وی را دریابم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که بتر بیش تا مهتر بیش شنوانند و ادب
نگاه دارنا از در رانندت قال علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تأدیبی یعنی پیغامبر فرمود ادب آموخت مرا
پروردگار من پس نیکو آموخت ادب مرا و در امثال آمده است که حسن الادب یستر قبح النسب قال علیه الصلوة
والسلام اکرموا اولادکم و احسنوا ادابهم مسئله در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که مهتر عالم علیه السلام
در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده است یا علی ان اخبث اسرق الناس سرقة من یسرق من نفسه فقال
علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یتم رکوعه و سجوده فهو سارق صلوته محقوق عند الله
دینه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود یا علی بدترین دزدان آن بود که از تن خود دزدد گفت یا رسول الله که بود
که از تن خود دزدد گفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجای نیارد وی دزد نماز بود که بر کند از دین خود بهره از حق
خالق و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند وی چیزی باقی می دزدد و دزدان دیگر بهره دنیا می برند وی بهره دین
میبرد و دزدان دیگر ضرر با مردمان میرسانند وی بخود میرساند و دزدان دیگر خزینه بندگان میشکنند وی خزینه
رحمان میشکند و دزدان دیگر را خوف قطع بود وی را قطیعت از رحمت بود لاجرم بدترین دزدان بحضرت پروردگار وی
است چون بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و هم در خلا و هم در ملا که اگر در ملا نیکو گذارد و در خلا نیکو نگذارد وی مرائی
بود و مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده است قال النبی علیه السلام یا علی
للمرائی ثلاث علامات یتم رکوعه و سجوده مع الناس و یقصر اذا صلی وحده و ینشط اذا مر یثنی علیه و یذکر الله تعالی فی
الملاء و ینسیه فی الخلاء رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون به سر جمع بود رکوع و سجود تمام
آرد و چون تنها گذارد چنان گذارد که مرغ دانه چیند و چون بر سر جمع بود و خواهد که با نشاط بود در کار با ثبات کند تا مردم بروی
ثنا گویند و چون تنها ماند فراموش کند این است صفت مرائی و مرائی را هیچ جزا و ثواب نیست مسئله چون
بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و تمام ارکان را بجا آرد که خداوند عز و جل نماز را بلفظ جمیل یاد کرد و رسول علیه
الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمیل یاد کرد قال علیه الصلوة والسلام الصلوة مکیال من وفی وفی له و من طفف
طفف له و قد علمتم ما قال الله تعالی فی محکم تنزیله قوله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستو
فون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون پس رسول علیه السلام فرموده است که نماز چون پیمانه است هر که راست بپیماید

ثواب راست و راستی یافتن بد شود و هر که کم بجا آید ثواب کم یافتن بد شود بر راستی و راستی که معلوم شده است که
خداوند عزوجل در حق کم بجا آرندگان در قرآن مجید وعید فرموده است قوله تعالی ویل للمطففین الذین الآیه
و این ویل وادی است از وادیهای دوزخ که هر روزی چند بار درکات دوزخ بحضرت خداوند عزوجل از هیبت وی
بنالند و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین چنین آورده است که بنده مومن چون نماز گذارد و نیکو
آن نماز با بشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را باسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میگوید
حفظک الله کما حفظتنی خداوند عزوجل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نمیگذارد آن نماز ظلمانی
بود و فرشتگان با کراهیت آید آن نماز را بر آسمان بردن نتوانند و آن نماز بر نماز گذارنده دعاء بد گوید که ضیعک الله
کما ضیعتنی خداوند عزوجل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و نشاید نماز را ضایع کردن و پس شهوت
رفتن که خداوند عزوجل در حق ضایع کنندگان نماز و روندگان پس شهوة وعید فرموده است قوله تعالی
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وامن وعمل صالحا چون
توبه کنند و عمل آرد صالح امید بود که خداوند عزوجل وی را نجات دهد قال علیه الصلوة والسلام من اقل ماله
وکثر عیاله وحسن صلوته ولم یغتب لسانه فهو معی فی الجنة کهاتین واشار الی السبابة والوسطی رسول علیه السلام
فرموده هر کرا مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز نیکو گذارد و زبان خود از لغو و غیبت نگاه دارد پس آن مرد
با من در بهشت بود همچون این دو انگشت چفسیده یعنی سبابه و وسطی و این بشارت است بقرب و درجه و
زیادتی منزلت و یافتن مراد و گشادن ابواب سعادت زهی بنده بسعادت که این اعمال صالح را بجا آرد و ما
ازین درجها محروم شود و بالله العون والعصمة والتوفیق

باب در بیان طهارت

اعلم اسعدک الله فی الدارین که طهارت فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امت و طهارت بر پنج نوع است دو نوع از کفر و بدعت است
الحمد لله رب العالمین یکی سه نوع است و وسطی و صغری کبری بزرگ بود و آن توبه کردن است از معاصی این کار شایسته
و امری بزرگ است مر بنده را زیرا که در هر دمی توبه کردن از معاصی فریضه است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا قال النبی علیه الصلوة والسلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له و وسطی میانه بود و آن غسل
آوردن است از جنابت و آن هم فریضه است قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا قال علیه الصلوة والسلام بلوا
الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده است که در جنابت بهر پوستی و بن هر موی آب
رسانیدن فریضه است که در زیر هر پوستی و بن هر موی جنابت است و صغری خوردتر بود و آن طهارت است از حدث و این
هم فریضه است هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت اما آیة اینست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین الآیه و حدیث آنست

قال عليه الصلوة والسلام لا يقبل الله تعالى صلوة بغير طهور ولا صدقة من الحرام ابدا قال عليه الصلوة والسلام لا ايمان
لمن لا امانة له ولا صلوة لمن لا طهور له الطهور مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول عليه السلام فرموده است
که نپذیرد خدای عز وجل نماز بی طهارت و صدقه را اگر از حرام بود و ابدا و ایمان نیست هر کرا امانت نیست مراد از این امانت
نماز است و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است و اجماع امت آنست که هیچ کس
مر فریضت طهارت را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود و اهل ظاهر گفته اند چنانکه داود و علی اصفهانی و اتباع ایشان
که هر باری که نماز خیزد طهارت باید ساختن زیرا که نص مطلق است و حدث در وی علت نی و علمای ما رحمهم الله گفته اند که نص
مطلق نیست اما حدث در وی کلام مضمر است زیرا که در مصحف عبد الله مسعود رضی الله عنه همچنین آورده است قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة من مضاجعکم وانتم محدثون فاغسلوا وجوهکم و این قراءة عبد الله مسعود است رضی الله عنه
و در محراب همچنین خواندی و رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده است که هر که خواهد تا قرآن را همچنانکه نازل
شده است بخواند بر وی باد بقراءت عبد الله مسعود رضی الله عنه این قراءة عاصم است امام کوفه رحمة الله علیه و دیگر
معقول آنست که هر شفعی نماز است و هر رکعتی نماز پس اگر گوییم که هر باری که برخیزد طهارت سازد حرج شود و در دین حرج
نیست پس نماز را چه در وقت گذارد و دلیل آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
پنجم در آمد طهارت ساخت و آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
یا رسول الله از شما امروز چیزی دیدم که پیش از این ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
الله بیک طهارت پنج نماز گذاردید قال عمر رضی الله عنه یا رسول الله صنعت شیئا لم تکن صنعته قبل ذلک فقال
علیه الصلوة والسلام یا عمر عمدا صنعت لئلا تحرج امتی رسول علیه السلام گفت یا عمر از عمد گذاردم تا بر امت من
حرج نشود و آنکه هر نماز را طهارت میسازم می آرد نور بر نور است در روز قیامت قال علیه الصلوة والسلام
الوضوء على الوضوء نور على نور في يوم القيامة قال عليه الصلوة والسلام الوضوء مما يخرج والفطر مما يدخل رسول عليه
السلام فرموده است که طهارت به بیرون آمدن چیزی و حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام لا وضوء
الا من حدث رسول علیه السلام فرموده که طهارت نیست مگر از حدث مسئله طهارت چهار چیز است که
فریضه است دست و روی و مسح سر و پای هر یکی را حدی معلوم است حد روی از رستنگاه موی است تا به زیر زنخ
و از بن نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر هر چه در میان این هر دو است آب رسانیدن فریضه است چون موی بر روی
بر آمد امام ابو یوسف رحمة الله روایت است که شستن بن گوش ساقط شود که وجه قول وی آنست که روی
نام چیزی بود که اگر کسی بنگرد بتواند که ببیند چون موی روی حاجب شود مانع دیدن شود و نظر ناظر از وی
ساقط شد شستن نیز از وی ساقط شود اما امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که اگر حاجب را

شستن فریضه نبودی همچنان بودی که تو میگوئی اما چون شستن حاجب فریضه است آن حکم باقیست اگر ریش
کوش و آب سیلان نرساند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که درین قول ابو یوسف برفته است در صمد و صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمة الله علیه
همچنین آورده که حسن بن زیاد از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که ازان قول رجوع کرده با امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله پیوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند که چون موی روی برآید شستن پوست بموی آید و این چنانی بود که موی روی انبوه بود
چنانکه اگر کسی بنگرد نتواند که پوست روی ببیند اگر موی روی تنک و خالی بود چنانکه اگر کسی بنگرد پوست را تواند که ببیند
اکنون آب به پوست رسانیدن فریضه بود برخلاف ابروان که ابروان خلقی است و موی زیر عارض است
موی لب را پست داشتن سنت است و دراز داشتن بدعت است و دراز نشاید داشتن که بنشوی بدعت بود
که آب بحرفهای کناره لب نرسد طهارت درست نبود و نماز روا نی قال علیه الصلوة والسلام من قص شاربه
اعطاه الله تعالی اربعة انوار نورا فی وجهه و نورا فی قلبه و نورا فی قبره و نورا فی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده است هر که موی لب پست دارد خدای عز و جل وی را چهار نور کرامت کند یکی نور در روی دیگر نور
در دل یکی نور در گور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد چندین است سرخ موی خریدستی و در راه
رضای خدای عز و جل همه را صرف کردستی قال علیه الصلوة والسلام من طول شاربه عوقب بالثلث لم ینل
شفاعتی و لم یشرب من حوضی و سلط الله منکرا و نکیرا بالغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که
موی لب دراز دارد خدای عز و جل وی را سه عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب ماند و از حوض من آب نخورد
و منکر نکیر را بروی گمارد بغضب الا در حق موی لب پست داشتن وعده می فرماید قال علیه السلام والصلوة
من قص شاربه فکانما اعتق الف رقبة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
مومن موی لب پست دارد و کلمه شهادة گوید این کلمه شهادت هفت آسمان را حجاب نکند همچنان میرود تا بساق
عرش چنانکه زنبور عسل غونده می شود تا خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن نمی باشی مناجات کند ای پروردگار
من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامرزی امر آید از پروردگار که گوینده ترا آمرزیدم انگاه ساکن شود تا اگر موی لب
دراز دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه گرد دهان او بر میگردد و بیرون نیاید تا کاتبان اعمال او نزد گوینده
چرا بیرون نیائی تا ثواب ترا بنویسیم گوید چگونه بیرون آیم چون این پرده پلید در راه است در رسول علیه السلام
فرموده است که فردا قیامت صد قبا اهل عرصات سجده ازند مر پرده گاه را تحیت بکار فرمان
ایشان سجده آوردن نتوانند و سرهای ایشان هیچ بیرون کاو راست مانده باشند و گمهای گرده سیاه

موی لب او دراز داشته اند آن موهای ایشان در زمین استوار شده باشند همچون نیزها و ایشان را مانع باشند
از آوردن سجده تا اهل عصر صحابه فرق نتوانستند کرد میان ایشان و میان کافران و سید امام ناصر الدین رحمة الله علیه
در سیر کبیر آورده است که اگر در معرکه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بچه طریق فرق کنند مومنان را
بچهار چیز فرق توان کردن بموی روی رنگ کرده و سنت فرج و موی لب پست بود و جامه سیاه تا اگر یکی را سنت فرج
نبود و موی لبش پست بود و برا حکم کنیم با سلامی وی و در گورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب وی دراز بود و لیکن
بسنت فرج بود و برا حکم نکنیم با سلامی وی بلکه دفن نکنند و شستن پاها فریضه است تا آرنج با آرنج زفر رحمة الله گفته است
که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید وی قیاس میکند با روزه قال الله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل اما علما
رحمهم الله گفته اند که این کلمه الی را در عرب استعمال کرده اند در خروج حد در معنی تا که یعنی تا شب چون شب اندر آید بی فعل
فاعل روزه گشاده شود زیرا که شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید قال علیه الصلوة والسلام اذا
اقبل اللیل و ادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون شب روی بشما آرد و روز پشت بشما آرد روزه گشاده شود
پس بی فعل فاعل علت بیاید زیرا که شب محل روزه نیست اما دست محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر این کلمه الی نبودی
قیاس آنچه وی گوید دست ها را تا ابط شستن فریضه بودی چنانکه زهری در سیم میگوید اما از کلمه الی معلوم آید که دست را تا آرنج با آرنج
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده اند در دخول حد در معنی که با آرنج الی در خروج مسئله مسح سر فریضه است
قوله تعالی وامسحوا برؤسکم اما مسح سر چندین می باید آوردن بقول شافعی رحمة الله سه آب سه بار می باید کشیدن و بر قول علمای
ما رحمهم الله یک آب بسنده است و حجة قول شافعی رحمة الله علیه آنست که در حجر ابن شجاع که از شرح حسن زیاد ساخته است روایت
میکند [illegible] مسعود بن عفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علمای ما رحمهم الله
گویند ما کیفیت طهارت را بآیه دانسته ایم و ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و اقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
و استدلال ما بروایتی میکنند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بغزوی رفته بود و در صحرا خیمه زده بودند از ادهم
طایفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا دامنهای خیمه برابر اندر چسپند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام
طهارت میساخت و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گرد بر گرد استاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام مرتبت می نمود
چون [illegible] سر مبالغت کرد و هرگز نبودی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آرنج ها را مبالغت نفرمودندی
پس معلوم شد که چنانست که زفر رحمة الله میگوید که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
تمام کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام بروی خود میمالیدند از برای تبرک را
تا کسانی که دور بودند تری از روی آنکه یکدیگر میگرفتند و بر روی خود می مالیدند و از اینجاست که محمد حسن رحمة الله
گفته است که آب طهارت ساخته پاک است که اگر پلید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع بکردی و دیگر روایت میکنند

عوف بن جحیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری رحمه الله بیمار شده بود و در آن بیماری بیهوش شد رسول علیه السلام
به بیمارپرسی وی رفته بود و آب خواست و طهارت ساخت و آب طهارت را بر وی او پاشید و در حال صحت یافت امام محمد رحمة الله علیه
میگوید که اگر این آب پاک نبودی رسول علیه السلام بر جابر نپاشیدی پس معلوم آمد که آب طهارت ساخته پاک است اما
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که اتفاقست که آب طهارت مکفر گناه است و رسول علیه الصلوة والسلام معصوم بود
از صغیره و کبیره طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام باید تا آب طهارت ساخته وی پاک باشد و دلیل بر آنکه ابو طیبه حجام
رضی الله عنه رسول علیه السلام را حجامت کرد چون شیشه برگرفت رسول علیه السلام نگاه کرد و در شیشه چیزی خون ندید گفت
یا ابا طیبه چه کردی آنچه از تن من جدا شد گفت یا رسول الله روا نداشتم که بر خاک ریزم در میان جان خود جای کردم یعنی بخوردم
رسول علیه السلام گفت یا ابا طیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد ازین نشاید که هیچ مومنی خون دیگری را
بخورد و در حال بوی مشک از دهان ابو طیبه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
هر فرزندی که از نسل ابو طیبه بیاید از دهان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام پاک بود
میخورند اورا منع نکرد اگر آب طهارت وی را در روی مالیدندی منع نکردندی هیچ عجب نبودی [illegible] همین
جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورده دیگر آنکه
ابن عازب رضی الله عنه از جمله مقربان حضرت رسالت پناه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به بیمارپرسی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما
کسی نو عهد است یا نی گفتند بلی هست براء بن عازب فرمود تا ایشان را طلب کردند بعد از آن آب خواست
و طهارت ساخت و هر عضوی را سه بار شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن و [illegible] تبلیغ احکام
بود اگر سه بار بایستی بر تبلیغ تقصیر رفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه
به منبر مهتر عالم صلی الله علیه وسلم بر آمد تا صحابه را وعظی گوید خطبه بلیغ گفت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار گریستند و زاری کردند بعد از آن گفت شما دانسته اید ای مومنان [illegible] طهارت ساختن
رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابا بکر صدیق [illegible] طهارت ساختن رسول
علیه السلام شرح بیان داد و هر عضوی را سه بار فرمود شستن و مسح سر یکبار فرمود و دیگر روایت میکنند حمران
از ابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که در مسجد طهارت میساخت و هر عضوی را سه بار شست
و مسح سر یکبار آورد بالا است کرد گفت و دیده طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش ازین بود و کم ازین [illegible] عبد الله جبیر رضی الله عنه روایت میکند از امیر
المومنین علی رضی الله عنه [illegible]

یکبار آورده چون بالا راست کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المؤمنین گفت این بود طهارت
ساختن رسول علیه السلام پس ازین نبود و کم ازین نی روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام
طهارت میساخت و من آب میریختم چون قدم مبارک بشست و باز راست کرد یاد آمدش که مسح سر نیاورده ام یکی
دست ترکرد و بیک دست عمامه گرفت و در هوا کرد و بیک دست بر سر مسح آورد و اصحاب ظاهر از دور دیدند تصور کردند که مگر
بر عمامه مسح کشیده اما مغیره بن شعبه رضی الله عنهما روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن دست که بعمامه بود دست
ماسح نبود دست ماسح زیر عمامه بود پس روایات این چند مرد گرفتن فاضلتر از آن بود که روایت یکی زن را و در صلوة
خواجه امام خواهرزاده رحمة الله علیه از همان زن روایت کرد که از آن قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام مسح سر
یکبار آورد پس معلوم آمد که یکبار بسنده بود از سر چند بار مسح آرد بر قول مالک رحمة الله علیه همگین سر را وی قیاس میکند با
اعضای دیگر بر قول خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر سر را مسح باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه چون سه تار موی تر شد بسنده بود و از مسح سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید و سه بار را ما علما رحمهم الله گفته ایم
که چنان نگوییم که مالک میگوید همگین سر و چنان نگوییم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه تار موی تر شود و سه آب و
چه اگر تابستان بود و گرما بود و اگر زمستان بود سرما بود و دماغ محل سمع و عقل و بصر است نباید که در دماغ مومنان
خلل افتد و مسح بر تخفیف است در آسانی و قیاس چنانچه در تیمم و در مسح سر از علما رحمهم الله روایت است یکروایت مقدار سه انگشت
و یکروایت مقدار موی پیشانی و یکروایت مقدار چهاریک را که چهاریک را حکم کل است در بعضی احکام چنان که مسئله
مسافر چهاریک از جامه پاک بود و باقی پلید و با آن جامه نماز روا بود چون ضرورت بود اینک چهاریک را حکم کل
و اگر مقیم یا مسافر چهاریکی از جامه نجاست غلیظه آلوده بود و با آن جامه نماز روا نبود اینک چهاریک را حکم کل است
و اگر محرم از چهاریک دست و پا یکی را ناخن چیند یا چهاریکی از سر سترد دم لازم آید درین صورت چهاریکی را حکم کل است
و دیگر کعبه را چهار جهت است ما روی بیک جهت می آریم نماز روا می آید اینک چهاریکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چهار
جهت است یمین و یسار و قفا و پیشانی اگر یکی سوگند خورد که من فلان را ندیدم اگر ازین چهار جهت یکی را دیده باشد
سوگند حانث شود اینکه چهاریکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهاریک را حکم کل است اکنون چهاریک آلت می باید
با چهاریک محل که سر است بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله تعالی چهاریکی سر می باید و بر قول محمد رحمة الله علیه
چهاریک آلت بسنده است و آلت مسح دست است در هر دست سه پاره ده انگشت است چهاریک از ده دو و نیم بود
ابن سماعه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سرش نیابت دارد
و یکروایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار تر کند و بر سه جای نهد از مسح سر نیابت دارد
خواجه امام محمد سلم بلخی رحمة الله علیه گفته است که اگر یکی انگشت را تر کند و بر چهار پهلوی بر سر کشد از مسح

مسئله اگر نخست مسح گوش کرد و گردن آنگه و بهمان دست استعمال کرده مسح سر آورد روا نه ز سبب تری نهایت دارد روا باشد نه که اگر مسح گوش
کردن را بسر های انگشت آورده باشد و بکفها دست تری باقی است ازان مسح سر آورد روا بود اما اگر بکف دست تری
باقی نیست روا نبود اما اگر نخست مسح سر آورد و بهمان دست استعمال کرده مسح گوش و گردن آورد روا بود که از فریضه
بسنت و مستحب رود اما از سنت و مستحب بفریضه نرود **مسئله** در باب مسح سر از ابوحنیفه رحمة الله علیه سه روایت
است یکی روایة یکی آب و بکمین سر و این قول را مالک رحمة الله علیه گرفته است و یکی روایة آب و سه بار و این قول را شافعی
رحمة الله علیه گرفته است و یکی روایة یکی آب و بکمین مسح و این قول را علما رحمهم الله گفته اند و ترتیب مسح سر ابوحنیفه
رحمة الله علیه آنست که هر دو دستها را تر کردی و از هر دو دستی سه انگشت جدا کردی و بر پیش سر نهادی و بکشیدی بر وی باز
کفها دست بر بعض سر آوردی و سبابه را درپیش گوش آوردی و ابهام را بپشت گوش مسح آوردی و تری که بپشت
باقی بودی بر گردن مسح آوردی تا هم بفریضه و هم بسنت عمل کرده بود و این بود ترتیب مسح ابوحنیفه رحمة الله علیه محمد رحمة الله
علیه گفته است دستها را تر کند و میانه سر نهد و پیش آرد و باز پس برد در **صلوة** خواجه امام منهاج رحمة الله علیه از ابوهریره
رضی الله عنه روایت آورده است که وقتی که پیغامبر علیه السلام طهارت کردی انگشتان کهین را در باطن گوش کردی و بجنبانیدی
چنانکه کسی گوش خارد و خواجه حسن بصری رحمة الله علیه و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه این قول گرفته اند و میگویند که این قول
احسن است اگر از آب تاک مسح کرد روا بود یا نی در **جامع الجوامع** از ابو یوسف روایة است که آب تاک چون آب مطلق
است **مسئله** اگر مسلمانی بر کلاه یا بر دستار مسح میآرد به نیت مسح سر روا بود یا نی بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
که روا بود و قیاس بر مسح موزه وجه قول ایشان آنست که روایت میکند بلال رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام
که رسول صلی الله علیه وسلم طهارت ساخت و بر عمامه مسح آورد و این قول احمد حنبل است اما ظاهر الروایة آنست که روا نبود زانکه
برای آنکه آنجا مسح بر پشت پای موزه میباید و اینجا بر عین سر **قوله تعالی** وامسحوا برؤسکم و آنچه بلال میگوید رضی الله عنه
روایت میکند مغیره بن شعبه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت و من میدیدم چون قدمها از شست و پا را است کرد یاد
آمدش که مسح سر نیاورده ام یک دست تر کرد و یکدست عمامه را در هوا کرد و در زیر عمامه بر سر مسح آورد و صحابه بسیار بودند پیش رسول
علیه الصلوة والسلام استاده و بلال موذن بود و وی دورتر بود استاده میدید چنانچه گمان برد که دست عالی آنست که بر عمامه اما ظاهر
روایة آنست که دست عالی آن بود که در زیر عمامه بسر مسح آورد **مسئله** اگر زنی سر بسر معجر مسح آورد روا بود یا نی اگر معجر
تنگ است و سپید چنانکه چهار یکی از سرش تر شود و از مسح سرایت دارد اما اگر بسط است چنانکه تری بر سرش نرسد یا کم بود
چنانکه رنگ آب بیرون آید روا نبود که حکم آب مقید دارد و به آب مقید مسح روا نبود **مسئله** رنگ چندین باید تا حکم
آب مقید دارد و بر قول محمد رحمة الله علیه هرچه اندک آب متغیر شود حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمة الله
علیه رنگ چندانکه غالب شود باید حکم آب مقید دارد و فایده این اختلاف جای دیده آید انشاء الله تعالی که نخست اند اسپرک و معصفر

حصولہ خواجہ امام منہاج الدین رحمہ اللہ از خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ اگر مسح را یکبارگی موزہ از پا
بیفتد مسح باطل نشود اما ظاہر روایۃ آنست کہ در مسح سر ہمچنانست کہ در پای خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ میگوید در پای
ہمچنانست کہ ابراہیم نخعی در مسح سر میگوید **مسئلہ** اگر مسلمانی طہارت ساخت و مسح سر فراموش کرد یا خود ندانستہ
است کہ مسح سر فریضہ است و نماز گذارد حکم نماز گذاردن چہ شود اگر روی بسنت شستہ باشند نمازش روا نبود
واگر بہ بدعت شستہ باشند نمازش روا بود و چون جایی یکی از سرش تر شدہ باشد **حکایت** روزی مر خواجہ ابو حفص
رحمہ اللہ نوبت تذکیر بود و آن روز باران بود و تری و بشریت خواجہ را باران داشت کہ تذکیر نبود باز گفت کہ برایم
و این خبر را الشکنیم چون خواجہ بہ منبر آمد باب طہارت آغاز کرد چون بمسح سر رسید گفت کہ مسح سر فریضہ است پیر
روستایی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح سر من ہرگز فریضہ ندانستہ ام و نیاوردہ ام حکم نماز گذاردہ من
چہ بود خواجہ گفت روا نبود پیر گفت من این مسئلہ را از امام دیہ خود سوال کردم مرا ہمچنین جواب فرمود کہ شما فرمودید
پس چہ فرق باشد میان شما و امام دیہ من خواجہ گفت کہ پیش من طہارت ساز تا ببینم پیر پیش خواجہ طہارت ساخت و روی را
بہ بدعت شست ہمچنانکہ جایی یکی از سرش تر شد خواجہ گفت کہ اگر ہمہ طہارت را ہمچنان ساختہ ہمہ نمازہا تو روا بود و لیکن
بعد از این بکوش و ادا و مسح سر بیار تا بہ علم کردہ باشی کہ مسح سر فریضہ است **خواجہ** امام ادیب مرغینانی رحمہ اللہ را روزی
کہ نوبت تذکیر بود باب غسل میگفت و آن مشایخ بہ مسایل فقہ گفتندی چون این مسئلہ گفت کہ اگر زنی از حیض و یا از نفاس
پاک شود و یا در جنابت باشد غسل آرد سر تن بروی شستن بروی فریضہ بود و اگر یک موی بر اعضای وی خشک ماند غسل وی
تمام نشود چون نماز گذارد روا نبود زنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من ہرگز نشنیدہ ام کہ زن از حیض و نفاس
پاک شود و بر اندام آب رسانیدن فریضہ بود من ہمین سر از تن می شستم و بن آب نرسانیدہ ام حکم کار من چگونہ بود
خواجہ گفت اللہ اکبر گویہ سست عمر و این فایدہ بجا حاصل آمد کہ جاہلہ از جہل رہا بید مرا بسندہ بود گفت ای زن عمر را
جاہلیت گذراندہ توبہ کن ہمچنین عمل مکن کہ من فرمودہ ام تا خداوند عز وجل از تو گذراند **مسئلہ** پا بہا شستن فریضہ
است تا کعب اما در کہ ای کعب مر علما را اختلاف است بہ قول امام اعظم ابو حنیفہ رحمہ اللہ و ابو یوسف کعب آن
استخوان کہ برآمدہ است و بہ قول امام محمد رحمہ اللہ در زیر ساق استخوان یک استخوان ہمین است کعب آنست و در فقہ گفتہ است
کہ کعب ہمانست کہ امام اعظم ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم اللہ گفتہ اند اما آب رسانیدن بانجا فریضہ است کہ محمد رحمہ اللہ گفتہ است

باب ششم در بیان استفراغ و آداب استنجا چون خواہی کہ استفراغ جای اندر آیی بگو اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم بسم اللہ
الرحمن الرحیم **قال** علیہ الصلوۃ والسلام خمسۃ یورث النسیان الاکل من سورۃ الفارۃ والبول من مستقبل القبلۃ والبول فی الماء
الراکد والبول علی الرماد والمشی بین المقابر رسول علیہ السلام فرمودہ است کہ پنج چیز سبب فراموشی است یکی خوردہ موش خوردن
و روی سوی قبلہ بول انداختن و در آب ایستادہ بول انداختن و بر خاکستر بول کردن و در میان گورستان گذشتن **مسئلہ**

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند و بول بقیه هوشی می اندازد و چون یادش آمد باید که روی بگرداند که وی در بول انداختن بود
خداوند عز و جل گناهان وی را آمرزیده کرداند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که توانگری بی مال است و گشتن بیکاره
و آمرزش بی توبه و پاکی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که توانگری بی مال این بود
که مسلمانی بود که وی را اندر دنیا نبود چیزی چون یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم خداوند عز و جل از عرش تا ثری از نیکیها این بنده پر کرداند این است توانگری بی مال و گشتن بیکاره
آن بود که اگر شیطان مومن را در دل وسوسه میکند باید که بلعنت وی مشغول نشود و کلمه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید که اگر بلعنت وی مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منع کردمش اما چون کلمه لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم گوید پشیمان بود که وی را گشته باشی بیکاره و بزرگان دین چنین گویند که هرباری که بنده مومن لا حول
ولا تا آخر بر زبان راند بخشاید [illegible] آمرزش چه باشد و گشتن بیکاره این است و آمرزش بی توبه آن بود که بنده مومن
روی سوی قبله نشیند به بول انداختن بقیه هوشی یاد آیدش بروی بگرداند وی در بول انداختن بود که خداوند عز و جل
وی را بیامرزد بی توبه آمرزش این بود و پاکی بی آب این بود که مسلمانی طهارت میسازد پیش از آنکه بطهارت مشغول شود
باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل هفت اندام وی را از گناهان پاک کرداند این بود پاکی بی آب چنانکه روی
سوی قبله نشاید بول انداختن بروی سوی آفتاب بر آمدن نشاید یا لی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه [illegible]
دو روایت است بیک روایت شاید و بیک روایت نشاید که بزرگان گفته اند و این قول درست تر است **مسئله** در راه
بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که بر راه بول اندازد از برای آنکه چون بر راه بول
اندازد گل شود بر راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد مسلمانی در تاریکی بیرون آید پای آنجا زند پایش بیالاید
و یا جامه اش بیالاید وی آنرا بر گل پاک حمل کند و بیجان نماز گذارد و نماز وی روا نبود بقیامت عهده در گردن آنکس
بود که بر راه بول انداخته باشد **قال** علیه الصلوة والسلام اتقوا الملاعن [illegible] رسول علیه السلام فرموده
است که از جای لعنت بپرهیزید و کلوخ استنجا آماده دارید **مسئله** بروی آب ها نشاید بول انداختن که قطرها
بیو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که قطرها بیو باز آید و بزرگان عصای پاسبانان از برای آن با خود داشته اند تا آنجای را
نرم کنند و اگر سگی یا حیوانی ظالمی قصد ایشان کنند دفع کنند و اگر توانند بکشند و بر درخت بالا نشاید بول انداختن [illegible]
باید **مسئله** در بوستان در سایه بول نشاید انداختن که مسلمانان را [illegible] باشد و در زمستان به آفتاب نشاید بول انداختن
که مسلمانان را [illegible] زمین نرم [illegible] تا آنجا بول اندازد و از راه [illegible] نشاید انداختن و کلوخ استنجا آماده باید
داشتن **حکایت** آورده اند که خواجه ابوالحسن [illegible] رحمة الله علیه [illegible] کلوخ استنجا آنجا با خود [illegible]
سوال کردند [illegible] کلوخ [illegible]

فردا قیامت آشنا و صد قیامت شینی عظیم بود که من سر از خاک تیره برآرم و خصم کلوخ استنجا خیک در دامن
من زند گفت خواجه را حج را بطاعت میگذاری خواجه گفت زمین ما ورا النهر را بمعصیت ما گواه کرده ام
و زمینهای عراق را بر خود بطاعت ما گواه کنم چون بفراغت جای خواهد اندر آمدن باید که آنجای این دعا
بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم آنگاه پای چپ بفراغت جای در نهد
بعد از آن پای راست را و ازار بند را بدست چپ کشاید و بر پای چپ تکیه کند تا سبک فارغ شود و چنان نشیند
که پهلوی چپ وی سوی قبله بود و آب دهان و بینی در آنجا نیندازد که سبب بوی دهان و فراموشی است و لقمان حکیم
پسر خود را همچنین وصیت کرده است مسئله در فراغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باز دارد از حاجت
آمده آورده اند از سلیمان پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه که هرگاه بفراغت جای حاجت آمدی کرسی ساخته بود
دیگر از زر یکی از نقره هر دو بر در نهاده وقتی که بر زر جوستی در آمدن فرمودی تا آن هر دو کرسی را بنهادندی
گاهی گرامی مقربان حضرت الهی شما اینجا باشید که من قبول کردم که تا از اینجا بیرون نیایم هیچ سخن نگویم با شما را باید که
حاجت نباید و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز همچنین کردی مسئله در اندام نهانی خود بی عذر نگاه نشاید
کردن که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بی عذری نگاه نکردم
مسئله استنجا بدست چپ باید داشتن که بدست راست بی ادبی بود حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است
که تا من اسلام آورده ام پیش دست راست من اندام نهانی نیامده که دست راست من بدست رسول علیه السلام
در آمده بود که بیعت و ما هم امید میداریم که دست راست ما بدست رسول علیه السلام در آید بحکم شفاعت
و دیگر سنت آنست که استنجا با سنگ مستحب دارد مسئله استنجا چگونه باید داشتن در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمه الله
همچنین آورده است از ابو هریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوخ را در زمین مالد و برابر نهد و بیارد تا میانه و باز
بر زمین مالد و برابر نهد و بیارد تا میانه باز بر زمین مالد بار دیگر برابر نهد و بیارد تا میانه و باز بر زمین مالد و بار دیگر برابر نهد
نهد و بیارد تا میانه تا داد ام که هر کلوخ تری می بیند در زمین مالد و خود را خشک میکند و دیگر یاد دادم که در دل قصد معصیت
نیارد باید که توبه میکند و روی خود را بر خاک می مالد و چون کلوخ وی را پاک کرد وی نیز کلوخ را پاک کرده نهد تا کسی
دیگر را بدان کلوخ حاجت آید و بر او دل گرانی نیاید و کلوخ در چاه نشاید انداختن که چاه سنگ انباشته شود مسئله استنجا
بچها باید داشتن علما رحمهم الله گفته اند که جز سنگ کلوخ نرم بچیزی دیگر نشاید استنجا داشتن بگیاه نشاید که علف ستور است و باستخوان
نشاید داشتن که غذای ستوران پریان است و بشیشه شکسته نشاید که جراحت شاید و بخرقه نشاید که سوختن را شاید و بهیزم نشاید
که رستن را شاید و بچوب نشاید که سوختن را شاید و بانگشت نشاید که سیاهی آخر آید بروث خشک شاید یا نی بر قول علما رحمهم الله
نشاید بر قول شافعی رحمة الله علیه شاید وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که مراد از وی ازالت نجاست است و آن بوی

حاصل می آید علما رحمهم الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که از حبس بجا سه سنگ نشاید با چهار
و بجا مالیدن سته بر قول علما رحمهم الله نشاید و از شافعی رحمة الله دو روایت است یکی آنکه نشاید و یکی روایت نشاید و جز
روایتها در صدر الصلوة مذکور است نخست بجهت و سنگ نیز اجماع نشاید که حجت افزاید مسئله عدد در کلوخ
استنجا شرط است یا نی بر قول شافعی رحمة الله شرط است سه کلوخ باید و یا یکی کلوخ سه پهلوی و بر قول علما رحمهم الله
عدد کلوخ استنجا شرط نیست اما پاکی شرط است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که رسول علیه السلام شب وعده با جن
سر بر جمع صحابه کرد و گفت که در میان شما کیست که در سر وی مقدار سپیده دانه کبر نبود برخیزد و سه بار رسول علیه السلام گفت
که مجلس سر بر نیاورد تا بار چهارم رسول علیه السلام فرمود که برخیز ای پسر مسعود عبدالله مسعود رضی الله عنه برخاست بنا بر آن
که در آن جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین حاضر بودند نیز ایشان بودی که در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
کبر بودی اما هر کس خود را استحقاق آن نسبید و رسول علیه السلام بار بار برخیزی شنود بود و عبدالله مسعود رضی الله عنه را
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام فرمود که برخیز ای پسر مسعود عبدالله مسعود را با خود برد رسول علیه السلام را بقضا
حاجت انسانی حاجت افتاد گفت ای پسر مسعود چیزی بیار تا بدان استنجا کنم عبدالله مسعود رفت و یکی کلوخ و یک
روث و یک استخوان و سنگ و یا دو سنگ و یک روث یا دو کلوخ و یک روث آورد و بر روایت دیگر آنست که دو
روث یا یکی کلوخ آورد و آن روث باری آورد شافعی رحمة الله علیه گفته است که عبدالله مسعود فقیه است اگر بودی و اگر عدد
شرط نبودی وی آن سه چیز را نیاوردی پس معلوم شد که عدد شرط است علما رحمهم الله گفته اند که اتفاق است که
رسول علیه السلام آن دو چیز را که سنگ و کلوخ است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت انه رجس و دیگر نخواست اگر عدد شرط بودی
رسول علیه السلام دیگر خواستی معلوم شد که عدد شرط نیست پاکی شرط است مسئله چون شخصی از قضای حاجت فارغ شد باید که
نخست پای راست بیرون نهد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی ما یؤذینی و امسک فی ما ینفعنی سبحانک غفرانک ربنا والیک
المصیر که این دعا را عادت دارد که همچنین کند که در وقت این دعا بخواند خدای تعالی عز و جل وی را از بیماری کلان نگاه دارد و اگر بدان رنج
در مانده شود خدای عز و جل صحت کرامت کند مصلی پیش از آنکه دست را و ظرف آب را در دست پاک شود آنگاه دست در آب
جام در آرد عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی
الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده و مصنف کتاب فقیه مسعود رحمة الله علیه گفته است لان البلة
التطهیر چون مسلمانی بکلوخ استنجا داشت باب استنجا کردن سنت است یا نی در صلوة خواجه امام اجل حسین رحمة الله
از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که مردان را مستحب است و زنان را سنت که ایشان را الا این بیشتر است
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام
والصلوة از قضا حاجت انسانی فارغ شد بسنگ و کلوخ استنجا داشت و بآن مقدار بسنده کرد و با سه

چهار اندام نشست و نماز گذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بکلوخ استبرا داشتند و باب چهار اندام شستند و نماز گذاردند پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که در آنها سنت نیست که اگر سنت بودی بعد از استبرا بسنگ و یا بکلوخ باب ایشان شستن ایشان عمر
کردی و در روایت الست که مردان را سنت است و آن آیه که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول
علیه الصلوة والسلام بدر مسجد قبا رسید جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد قوله تعالی فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله
یحب المطهرین رسول علیه السلام فرمود تا اهل قبا را طلب کنند و از ایشان سوال کرد که در شما چه خصلت است
که در حق شما این آیه نازل شده ایشان ترسیدند و چنین گفتند که مگر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که تفسیر
این آیه رحمت است گفتند یا رسول الله هیچ نمیدانیم مگر اینکه چون از قضا حاجت انسانی فارغ میشویم باب استنجا میکنیم رسول
علیه السلام فرمود که شما مستحق این رحمت و ثنا خداوند عزوجل بهمین باشید که خداوند عزوجل بر شما ثنا گفت مسئله
جنب را باجماع استنجا کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست هست یا نیست اگر هست
زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنب را بر پوستی که بن مویی آب رسانیدن فریضه است قال علیه الصلوة والسلام
بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة مسئله اگر نجاست کم از درمی بر جامه است و کم درمی بر تن چون جمع کنند
زیاده از درمی شود روا نیست نماز باز دارد و اگر کم از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص ایشان را جمع کنند یا نه بر قول
امام اعظم ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله جمع کنند و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمه الله جمع نکنند مسئله مسلمانی در میان
دو فریضه مبتلا شد چنانکه ستر عورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نگرند کاترا گوید که شما روی بگردانید که
من فریضه میگذارم و وی کار خود را کند اگر روی ایشان بگردانند نه گناهکار نشوند و اگر ایشان نگردند نه گناهکار شوند مسئله
بدانکه استنجا کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط و بدعت و آنچه فریضه است
آنست که زیاده از درمی بود و جنب و حائض و نفسا را فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابر درمی بود و آنچه سنت است
نجاست کم از درمی بود و اگر شخصی بول انداز و سر اندام را شستن مستحب بود و اگر بعضی یعنی باد برآید که خطر تری میدارد استنجا
کردن احتیاط بود و بر هر پا ور نیست چنانکه فصد و حجامت و مانند اینها استنجا کردن بدعت بود و بدعت چیزی بود که
در شریعت نبود و وی نو کرده باشند مسئله اگر چهار اندام شست بعد از آن بیاد آمدش نیت استنجا کرد شستها باطل شود یا نه
بر قول شافعی رحمه الله شستها باطل شود که وی بسودن اندام را حدث دارد و بر قول علما ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است
اگر کسی استنجا بسنت کرده باشد از وی حدثی صادر نشود شستها باطل نشود و اگر بدعت کرده باشند باطل شود مسئله
تسمیه گفتن در طهارت بر قول اصحاب ظاهر فریضه است و ایشان تمسک بدین حدیث میکنند قال علیه الصلوة والسلام
لا وضوء لمن لم یسم رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مر آنرا که نام خداوند عزوجل نگوید یعنی بسم الله الرحمن
الرحیم نگوید علمای ما رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

نه از برای فریضت را دلیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوة والسلام من توضأ وسمّی طهر جمیع اعضائه
ومن توضأ ولم یسم طهر اربعة اعضائه رسول علیه السلام فرموده هر که طهارت سازد و بسم الله گوید جمله اعضاء وی از گناهان
پاک شوند و هر که طهارت سازد و بسم الله نگوید همان چهار عضو پاک شوند چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود
و اثر را نفی نفرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فریضه نیست ولیکن باید که بگوید و چون گوید چگونه گوید
پیش از استنجا کردن و یا بعد از استنجا کردن بگوید بعضی از مشایخ گفته اند که پیش از استنجا کردن گوید دلیل میکنند که استنجا
از طهارت است اما ظاهر روایت آنست که استنجا از طهارت نیست دلیل بر آنکه خدا وند عز و جل آیه طهارت فرستاد
و موضع استنجا را ذکر نفرمود و اگر استنجا از طهارت بودی خدا وند عز و جل در آیه موضع استنجا را ذکر فرمودی خواجه
امام شمس الائمه حلوائی رحمة الله علیه گفته است که از استنجا و بعد از استنجا بگوید تا اگر استنجا از طهارت بود در ابتدای
طهارت گفته باشد و اگر از طهارت نبود ابتدای طهارت وی هم از بسم الله بود قال علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال
لم یبدأ بذکر اسم الله فهو ابتر او قال فهو اقطع **مسئله** نیت در طهارت بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول
علماء ما رحمهم الله فریضه نیست و حجت قول شافعی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید انما الاعمال بالنیات و لکل
امرء ما نوی و لا عمل لمن لا نیة له علماء ما رحمهم الله گفته اند که نیت در چیزی فریضه که آن چیز بی نیت عمل نکند اتفاق است که آتش
بی نیت بسوزد و کارد بی نیت ببرد و آب بی نیت بشوید و پاک کند چون شستن با نیت(?) حاجت نیاید که خدا وند عز و جل آب را
پاک کننده آفریده است و نان بنفس خود سیر کننده نیست دلیل بر آنکه اگر کسی را بیماری جوع البقر رسید با آنکه نان بسیار خورد سیر
نشود و دیگر آب بنفس خود تشنگی را شکننده نیست بر آنکه اگر کسی را بیماری استسقا بود هر چند که آب خورد تشنه بود و
خاک بنفس خود نگاه دارنده نیست خدا وند عز و جل هر روز قارون را فروتر می برد و آتش بنفس خود سوزنده نیست
که ابراهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه نمرود علیه اللعنة در آتش انداخت آن آتش وی را ضرر نکرد خدا وند عز و جل
آن آتش را بوستان گردانید و دیگر سمندر جانوریست که در آتش می باشد وی را ضرر نمی رساند از آتش و شتر مرغ جانوریست
که آتش میخورد و وی را ضرر نمی رسد و آب بنفس خود غرق کننده نیست که موسی صلوات الله علی نبینا و علیه قوم خود را از دریا بگذرانید(?)
و هیچ ایشان تر نشد فرعون و جمله قوم او در آب غرق شدند و هلاک گشتند پس بدین اشارات معلوم شد که نفع و ضرر
رساننده خدا وند است عز و جل **مسئله** ستر نگاه باید داشت تا شائسته طهارت شوی طهارت نگاه
باید داشت تا شائسته نماز شوی و نماز نگاه باید داشت تا شائسته بهشت شوی بزرگان دین گفته اند هر که طهارت
پیش از وقت سازد نماز در وقت گذارد و هر که طهارت در وقت سازد نماز بیرون(?) وقت گذارد قال علیه الصلوة والسلام عجّلوا
بالصلوة قبل الفوت و عجلوا بالتوبة قبل الموت مراد ازین شتافتن طهارت است و در حدیث آمده است هر که با
طهارت میرد شهید میرد و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در امان خدای تعالی عز و جل بود

عز و جل بود **باب** در بیان سنتهای طهارت سنتها بسم الله گفتن و نیت کردن و ترتیب نگاه داشتن فریضه نیست بقول
شافعی رحمة الله علیه **مسئله** ترتیب در طهارت بر قول علما رحمهم الله فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله علیه
فریضه است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که آیه بترتیب است که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین
آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق الآیة امام شافعی رحمة الله علیه میگوید که شستن نیز باید
که بترتیب بود که این واو واو عطف است علما رحمهم الله گفته اند که این واو واو جمع است و اگر ابتدا بر آیه عمل کنی
خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی وایدیکم الی المرافق دستها را بشوید تا آرنج و اتفاق است تا که امام شافعی را
و اگر از آرنج فرو تر شوید طهارت درست نبود و نماز روا نبود و لیکن ترک سنت بود و آوردن بدعت و دیگر آنکه رسول [illegible]
چون تیمم کرد نخست دستها را تیمم کرد و آنگاه روی را و دستها را باز تیمم کرد اگر ترتیب در طهارت فریضه بودی رسول علیه السلام
دستها را باز تیمم کردی اگر کسی گوید که زید اندر آمد و عمر اندر آمد و بکر اندر آمد مراد از آن نبود که ایشان به ترتیب
اندر آمدند مراد از آن جمعیت بود که ایشان جمع اندر آمدند و دیگر آنکه خواجه غلام را بسیم و زر داد که نان بخر و گوشت
بخر و حبوب و هیزم بخر مراد از آن ترتیب نبود و مراد جمعیت این اجناس بود و این نیز همین حکم دارد و دیگر روایت
میکند مغیرة بن شعبة رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و من آب میریختم چون دستها و بازوها
را بشست و بالا راست کرد یاد آمدش که مسح سر نیاورده ام دست [illegible] کرد و دست بر [illegible]
مسح آورد و پایها را بشست [illegible] از فعل رسول علیه الصلوة والسلام چند مسئله معلوم [illegible] یکی آنکه
ترتیب در طهارت فریضه نیست که اگر فریضه بودی رسول علیه الصلوة والسلام اول دستها را باز شستی و دیگر
آنکه بر کلاه و بر عمامه مسح روا نیست بعضی از اصحاب ظواهر گفته اند که روا بود و آنرا بدین روایت ثابت کردند و
نبود که پیغامبر علیه السلام طهارت ساخت و پایهای را بشست و بالا راست کرد یاد آمدش که
مسح سر نیاورده ام دست آب گرفت و دست بر عمامه بر فرق مبارک خود مسح آورد و اصحاب ظواهر [illegible]
تصور کردند که بر عمامه مسح کرد [illegible] مغیرة بن شعبة رضی الله عنه روایت میکند که ایشان [illegible] ندانستند که بر عمامه بود و مسح سر بود و
ماسح آن بود که در زیر عمامه بود [illegible] از این حدیث چند مسئله معلوم شد یکی آنکه مسح بر عمامه نشاید دوم آنکه [illegible] مسح [illegible] فریضه نیست چنانکه
مالک میگوید سوم آنکه ترتیب در طهارت فریضه نیست چنانکه شافعی میگوید که پیغامبر علیه الصلوة والسلام مسح سر کرد و پایها را بار [illegible]
پس معلوم شد که در طهارت ترتیب فریضه نیست و دیگر موالات فریضه نیست بر قول علما رحمهم الله و [illegible] موالات فریضه است
وجه قول مالک رحمه الله آنست که آیه عقب یکدیگر است شستن بترتیب باید که عقب یکدیگر بود و موالات آن بود که اعضا که شستن
آن فریضه است در طهارت باید که همه در یک مکان بود و در میان تأخیر نکنند و عقب یکدیگر شسته شود تا اگر کسی طهارت بسازد
و بعضی از اعضا را بشست و در میان تأخیر کرد آنگاه باقی را بشست بر قول مالک شستها باطل شود و از سر باید [illegible]

از علما رحمهم الله روایت میکنند که قیاس قول مالک رحمة الله درست نیست طهارت باید که حاصل آید چگونه
که شوید روا بود و سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضا را بشوید و بر آب نماند تا خشک شود و تر
بود و در جست و جوی آب بود و از وی حدثی ظاهر نشده باشد چون آب یابد اعضاء باقی را بشوید از عهده
بیرون آید اما دلک آن بود که هر کجا که آب رسانیدن فریضه است دست با آب رسانیدن فریضه است و
بر قول علما رحمهم الله دلک فریضه نیست چون آب رسیده باشد بود وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که نجاست
حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل بر آنکه با نجاست حقیقی کم از درم نماز روا بود و اگر آن نجاست را
بشوی دست مالیدن شرط است اینجا نیز همین حکم دارد و از برای آنکه اعضا که شستن وی در طهارت فریضه است
اگر پایان موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود پس این قوی تر از آن بود اینجا دست مالیدن
بشرط اولی بود و علما رحمهم الله گفته اند وجه مالک رحمة الله علیه درست نیست از برای آنکه رسول علیه السلام [illegible]
بیقین فرموده است که [illegible] موی پاک بیقین فرموده است که [illegible] و اگر نجاست [illegible]
آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را بیک آب مستعمل آب را در دهان و در بینی کردن قول مالک رحمة
الله علیه فریضه است هم در طهارت و هم در جنابت و بر قول شافعی رحمة الله علیه در طهارت و در جنابت سنت است
و بر قول علما رحمهم الله در طهارت سنت است و در جنابت فریضه است و بر قول شافعی رحمة الله علیه سه آب
شش بار استعمال کردن سنت است و بر قول علما رحمهم الله شش آب شش بار استعمال کردن سنت است وجه
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که دهان حکم ظاهر دارد دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب در دهان آرد و باز بیرون آرد
روزه تباه نشود و بینی را همی توان دیدن اگر نجاست بود بایستی اگر نی پاک بود و ابو حنیفه رحمة الله علیه
در جنابت فریضه میداند و در طهارت نیز باید که فریضه بود قول شافعی رحمة الله علیه آنست که دهان حکم باطن دارد
دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب در دهان جمع آرد و فرو برد روزه تباه نشود و بینی را نجاست نتوان دیدن ابو حنیفه رحمة الله علیه
در طهارت آب در بینی کردن سنت میدارد و در جنابت نیز باید که سنت بود و علما رحمهم الله گفته اند که دهان دو حکم دارد
حکم ظاهر و باطن از آن روی که روزه دار آب را بدهان اندر آرد و باز بیرون آرد روزه تباه نشود حکم ظاهر دارد
از آن روی که روزه دار آب دهان را جمع آرد و فرو برد روزه تباه نشود حکم باطن دارد پس چون دهان را حکم ظاهر دارد و چنانکه
دهان اندر آگند حکم باطن دارد و [illegible] اصمعی رحمهم که ایشان از اهل لغت اند و درین فن صاحب کمال بوده اند گفته اند
که دهان از پوست است دلیل بر آنکه [illegible] که دهان [illegible] از گوشت [illegible] دهان از پوست است
[illegible] محل [illegible] در جنابت [illegible] آب رسانیدن [illegible] حدیث رسول صلعم قال علیه السلام بلوا الشعر وانقوا
البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام [illegible] که هر کجا [illegible] آب رسانیدن فریضه است که در زیر هر موی جنابت

و دیگر آنکه ثابت شد که نماز درست است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نشاید آمدن اما جنب را
قرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نشاید آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و اینجا که ضعیف تر است سنت
داریم مسئله آب در دهان و بینی جداگانه باید کردن بر قول شافعی رحمة الله علیه سه کف آب بستانده است هم دهان را
هم بینی را و بر قول علمای ما رحمهم سه کف علاحده دهان را باید و سه کف علاحده بینی را باید تا از عهده بیرون آید والله اعلم بالصواب

باب [illegible] در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام لعلی رضی الله عنه یا علی
علیک بالسواک فیه اربع عشرون خصلة فی الدین والبدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که مسواک
کنی که در وی بیست و چهار خصلت است در دین و تن قال النبی علیه الصلوة والسلام طیبوا افواهکم بالسواک فانها طرق
القرآن واکرموا ظهورکم بالاستنجاء فانها [illegible] الذریة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پاک کنید دهانهای خود
بمسواک که وی طریق قرآن است و پشتهای خود را اکرام کنید بجای بار نهادن بدرستی که وی جای فرزندان است
و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام السواک مطهرة للفم ومرضات للرب ومفرحة
للملائکة ومسخط للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دهانست و سبب رضاء رحمن است و شادی
فرشتگان و سخط شیطان قال النبی علیه الصلوة والسلام اربع من سنن المرسلین صلوة الله علیهم اجمعین النکاح والحیاء
والطیب والسواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیا که پیش از من بوده‌اند
از مرسلان نکاح کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوة والسلام السواک یزید الرجل
فصاحة قال النبی علیه السلام رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک قال علیه الصلوة والسلام السواک
شفاء لکل داء الا السام قیل ما السام یا رسول الله فقال علیه السلام الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
شفای جمله بیمارهاست الا سام را سوال کردند که یا رسول الله سام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام
فرموده است که برادرم جبرئیل علیه السلام مرا در چهار کار چندانی مبالغه فرمود گمان بردم که بر امتانم فریضه شد
یکی در حق نگاهداشتن اهل پرده چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که طلاق بر امتانم حرام شد و دیگر در حق نگاهداشتن
همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث خواهد برد و دیگر در حق نماز شب چندان
مبالغت فرمود که من گمان بردم که پارسایان امتم نخسپند و دیگر در حق مسواک کردن چندان مبالغت فرمود
که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد مسئله مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده
بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر روایت آنست
که سنت علاحده است که روایت میکنند از مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام مسواک
مسواک زیر فراش داشتی و هر زمان مسواک کردی [illegible] مسواک کردن نشایدی تا بوقت [illegible]

کردن روا باشد از زوال بقول مالک رحمه الله خشک شاید و تر نی و بر قول شافعی رحمه الله نه تر شاید و نه خشک
اما بر قول علماء ما رحمهم الله هم تر شاید و هم خشک و وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست قال النبی علیه السلام لخلوف
فم الصائم اطیب عند الله تعالی من ریح المسک رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دهان روزه دار
بحضرت پروردگار قدر بیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی نماند و آن قدر نیز نماند
علماء ما رحمهم الله گفته اند که خدای عز و جل منزه است از حاجت و بوی ناخوش و ما ماموریم بامر پیوسته مسواک کردن
حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام خیر الخلال للصیام السواک رسول علیه السلام فرمود که بهترین خلالها
روزه دار را مسواک کردن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اتفاق است که هر چیا دلی که نهفته تر
باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دار باشد آدمیان ندانند که وی روزه دار است تا نگوید اما فرشتگان
از بوی دهان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بوی نماند فرشتگان نیز معلوم نکنند که وی روزه دار است
این پسندیده تر باشد دیگر باید دانستن که رسول علیه السلام آخرین تسبیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد
و آخرین فعل چه کرد بدانکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و آخرین این دعا گفت که اللهم هون علی سکرات الموت و بروایتی دیگر آمده است که چنین گفت اللهم هون علینا سکرات الموت
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز را بر پای دارید و زیر دستان را نیکو دارید و آخرین فعل مسواک کرد
که روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سکرات الموت پشت مبارک
خود را بر سینه من نهاده بود که برادرم محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما از در حجره اندر آمد مسواک در سر دستار بسته بود
رسول علیه الصلوة والسلام در آن مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بدان مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة
والسلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دهان مبارک رسول علیه السلام کردم در دهان مبارک رسول
علیه السلام آب نمانده بود که مسواک تر شدی عائشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دهان خود تر کردم و آنگاه به پیغامبر علیه السلام
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقا رحلت فرمود و جان بجانان تسلیم کرد و از اینجاست که مادر مومنان
عائشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فخر کردی بدو فایده یکی آنکه آب دهان من در دهان رسول علیه السلام اندر آمد
و دیگر آنکه مهتر عالم علیه الصلوة والسلام جان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه
هر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فراموش میشد شبی رسول علیه السلام را بخواب دید و از احوال خود
بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یاد نمیماند رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بجا آر یکی خورد
و اندک خسپ و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بعد نمازی طهارت میساز و بهر طاعتی مسواک کن ابراهیم
نخعی رحمة الله علیه گفت چون از خواب بیرون آمدم و این وصیت رسول علیه السلام را بجا آوردم در میان اندک مدتی کامل شدم

وازایشان سه روایت است بیکروایة همه فریضه است وبیکروایة سه یکی و بروایتی چهار یکی آمده است و از ابو یوسف
رحمة الله دو روایت است بیکروایت فریضه دارد و کل را مسح کشیدن باید و بیکروایت فریضه نیست و محمد رحمة الله
علیه گفته است که مسح با غسل جمع نیاید اما در کدامی موی روی مسح کنند علما را اختلاف است خواجه امام ابو فضل کرمانی
رحمة الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه معلوم آمده است که موی روی آن موی زواید است که بر زنخ
است که وی گفته است که مسح با غسل جمع نیاید زیرانکه تا به تیزی زنخ آب رسانیدن فریضه است پس دانستیم که مراد
ازین موی روی آن موی است که بر زنخ است حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست
حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که موی روی این موی است که بر زنخ است قال علیه الصلوة والسلام
المؤمن کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة اناخ قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفته است که این موی زواید
که بر زنخ است حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله تا بیخ
موی آب رسانیدن فریضه است مسئله خلال موی روی در شرح آثار از محمد رحمة الله روایت است که متوضی مخیر
دلیل میکند که مستحب نیست که اگر سنت بودی محمد رح مخیر نگفتی اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف
رحمة الله علیه روایت است که سنت است و به قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
که رسول علیه السلام موی روی خلال میکرد چنانکه سرهای انگشتان مبارک از میان موی محاسن چنانکه دندانه
شانه از موی بنماید پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر برآرد و از بهر آنکه انس رضی الله عنه
از سر انگشتان حکایت کرد که اگر آن زبر بایستی فرود آوردن انس بن مالک رضی الله عنه از پشت
دست حکایت کردی مسئله مسح گوش اتفاق است که سنت است مسح کردن بظاهر روایة مستحب است اما در مبسوط
شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمة الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث روایت
میکند قال النبی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امنه الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بر گردن مسح آرد ایمن کرداند خدای تعالی وی را از غل روز قیامت قال النبی علیه الصلوة والسلام
من نفع مسلما بقدر خلال وجبت له الجنة پیغامبر فرموده است که هر آن کس که مسلمانی را بمقدار دندان خلیل نفعی رساند او را بهشت
واجب شود چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه شادمان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گریان شد صحابه گفتند
یا علی چرا میگریی که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود حدیث بشارت فرمود گفت شما یکروی می‌بینید من بدو روی
می‌بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل مسلمانی نفع رسانی بهشت واجب شود و اگر چنانکه بمسلمانی بمقدار دندان خلیل
ضرر رسانی ترسم که دوزخ واجب شود مسئله خلال انگشتان دست و پای بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت
داخل فریضه است آنست که اگر انگشتان نزدیک یکدیگر چسپیده بود ازو خلال کردن فریضه بود و اگر شگفته گرفته باشد

بعضی یکدیگر پیچیده باشند آنرا خلال کردن واجب بود و اگر از یکدیگر جدا باشند آنرا خلال کردن سنت بود قال
النبی علیه الصلوة والسلام رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است رحمت خدا بر خلیل کنندگان
باد هم در طهارت و هم در طعام قال علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخللها نار جهنم رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است خلال کنید انگشتانرا پیش از آنکه با آتش دوزخ خلال کند مسئله در طهارت ابتدا کردن
از دست راست سنت است قال النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی التمشط والتنعل و هر خدمتی که بر سوی ناف است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است
و هر خدمتی که فرو سوی ناف است آنرا بدست چپ کردن سنت است قال علیه الصلوة والسلام الیمین للوجه والیسار
للمقعد رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست و دست چپ مر مقعد را یعنی
استنجا مسئله در طهارت تقصیر نشاید کردن در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول
فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نیمه ایمان را حاصل کند قال النبی علیه الصلوة
والسلام یا علی استقص علی اسباغ الوضوء فانه شطر الایمان واذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده است
که یا علی مبالغت کن در تمام کردن وضو که پاره ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی قال
النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر مرة یعدل القدمین یکتب
الله تعالی لک بکل طهور عبادة خمسین سنة رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ
شوی بخوان سورة انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بعد ازان که قدمها شسته باشی خدا عز و جل بر طهارتی را تو ثواب پنجاه
ساله عبادت در دیوان تو ثبت گرداند قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ ماء جدیدا وامسح
بیدک قفاک وقل سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفرک واتوب الیک ثم النظر الی الارض
وقل اشهد ان محمدا عبدک ورسولک فانه من فعل هذا غفر الله تعالی له کل صغیرة وکبیرة رسول علیه السلام فرموده یا علی چون از طهارت
فارغ شوی آب نو گیر و به پشت دست مسح کن بر گردن و این تسبیح بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
واستغفرک واتوب الیک و بگو اشهد ان محمدا عبدک ورسولک بدرستی که هر که همچنین کند حق سبحانه وتعالی جمله گناهان خورد و بزرگ اورا
بیامرزد مسئله خرقه داشتن در طهارت سنت نیست یا خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه شیخ درس میکرد در روایت بیرون آمد از
میمونه و عائشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد ما خرقه دادیم و او نستد تا خویشتن را خشک کند
قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطا رضی الله عنه غسل آورد و درخواست که خود را
بخرقه خشک کند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آنجا حاضر بود وی را منع کرد که خود را بخرقه خشک مکن بسبب آنکه
داشتن ناظاهر روایت است که نشاید داشتن که سنت است و تاویل آنکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است از ابو حنیفه رحمة الله علیه

روایت آمده است که اندیار گرم بود که اگر نماندی تا تری بر اعضای ایشان خشک شدی ایشان را از سرما ضرری رسیدی
و اگر همچنان با اعضای تر جامه پوشیدندی اگر جامه ایشان تر شدی ایشان را از سرما ضرر رسیدی اما اگر دیار ما بود
که هوای سرد بود اگر بمانند تا آن تری بر اعضای ایشان خشک شود ایشان را از سرما ضرر رسید بدین جهت گفتیم که شاید
دیگر روایت میکند سعید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بحجره ما آمد و اگر جبه کرباس غسل آورده و سیاه و سبزی بود
برنگ معصفر کرد پیش رسول علیه السلام و گفتم رسول علیه السلام انجا در شب با بخود در گرفت و خود را خشک کرد
چنانکه اثر رنگ در جبه او نور داد و در زیر اشکم رسول علیه السلام باقی مانده بود و پس معلوم شد که خرقه داشتن سنت
است و ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوار از حضرت رسول که فرو افتا
امنا و صد هنا بود که طاعتش سبک آمده باشد و پله معصیتی بر پله طاعتش گران آمده بود و تشکان عذاب
خبات روی زده باشد و بر انسوی دوزخ می برند که ناگاه از هوای جوی کاغذ پاره بدید آمد و در آن پله طاعتش
نشیند پله طاعتش بر پله معصیت چیره آمده چنانکه بنده نجات یابد پس این بنده مناجات کند که الهی درو کار را
این چه طاعت بود که مرا از آن خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسید که این آن خرقه است که در دنیا در وقت طهارت
سید استی امروز سبب نجات تو شد پس چیزی که سبب رستگاری شود بقیامت شاید داشتن آب طهارت را بدست خود او
سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام پیوسته اسباب طهارت بدست خود آوردی تا روزی رسول علیه السلام طهارت
میساخت جهودان اندر آمدند و سؤال کردند رسول علیه السلام بجواب ایشان مشغول شد انس بن مالک رضی الله عنه فرصت
یافت آب جام رسول علیه السلام پر کرد و بنهاد چون رسول علیه السلام فارغ شد بطهارت حاجت آمد دست تا
جام دراز کرد تا آب جام پر کند آب جام را پر دید گفت یا انس تو جاه آب جام را تو پر کرده گفت بلی یا رسول الله علیه السلام
وی را دعا کرد گفت که خداوند عز و جل بحرمت برکت کناد در مال تو و فرزندان تو و ترا بیامرزد و انس بن مالک رضی الله عنه
صد و بیست سال بقا یافت ببرکت دعای رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه هر سالی خرماستانهای او
یکبار بار آوردی و خرماستانهای انس رضی الله عنه دو بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل مر عیال انس را رضی الله عنه یکی شکم و دیگری پوست
برد و هشتاد و سه پسر داد ایشان را در طشتی می نهادندی و شیر در روی پخته شدندی تا ایشان میخوردند تا آنگاه که بستان
پیر شدند آنگاه بیکان ایشان را داد خداوند عز و جل بر هشتاد و سه فرزند ایشان کمال رحمت خود و بدو ارزانید و بزرگ
کردانید بعد از آن یکان دو دو کان شدند تا صد و بیست پسر راست شدند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه
گفته است که خداوند عز و جل مر عیال انس را رضی الله عنه ده پسر داده بود انس رضی الله عنه هر پسری را دیگر
دیگر آمده بود بعد از آن همچنین یکان دو دو کان بیکبار آمدند تا صد و بیست پسر راست شدند در روزی انس رضی الله عنه

در بهشت بر من گشاده گردان آب نهم که بریزد و بدل بیندیشد که بحرمت نه رسول عیان علیه السلام که بر ماه رحم رحمت کن
که نه ماه بار من کشیده است آب دهم که بریزد و باید که بدل بیندیشد که عشرهٔ مبشره را به قیامت شفیع جرم من گردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را با یازده برادران شفیع من گردان دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که آنچه درین دوازده ماه که سال تمام است بحضرت ذو الجلال خود از عمل من دیدی و نه پسندیدی
بفضل و کرم درگذار آب سیزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از کافر مردن امان کرامت گردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد از کافر بودن امان کرامت گردان آب پانزدهم که بریزد و بدل بیندیشد که از آن هفت برهان و به بهشت
برسان و آنگاه برخیزد و خود را بپوشد و این دعا بخواند اللهم طهر جسمی من الذنوب وطهر قلبی من النفاق وحصن فرجی من الفجور
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
آنگاه چهار اندام شستن آغاز کند و روی سوی قبله بنشیند که این شرطی است از شرایط نماز و همچنانکه در نماز سخن گفتن
حرام است در طهارت نیز سخن گفتن حرام است بسبب فقر و فاقه و درویشی است و سلف بستم آوردن و آوردن بلغم نبود ور
نشاید بجا آنجا که استبراء را و باید که خود را از آلایش تمام پاک کند و آنگاه طلب آب مسئله در طهارت باید که آب اسراف
نکند و پریشان خرج نکند که رسول علیه السلام فرموده است که هر که در طهارت آب اسراف نکند و پریشان خرج نکند بفضل حضرت
پروردگار هیچ بنده از وی پسندیده تر نبود و اگر پریشان خرج کند و اسراف کند خدای تعالی عز و جل در حق اسراف کنندگان
این وعید فرموده است مسئله قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضوی را که میشوید دعا که در حق
آن عضو آمده است بخواند چون دستهای شوید گوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دهن کند بگوید اللهم اعنی علی تلاوة
القرآن وارزقنی حلاوة ذکرک وشکرک وحسن عبادتک و چون آب در بینی کند گوید اللهم ریحنی من رائحة الجنة وارزقنی
نعیمها والقذنی من النار چون روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک ولا تسود وجهی بظلماتک یوم
تسود وجوه اعدائک چون دست راست بشوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا چون دست چپ بشوید بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تحاسبنی حسابا شدیدا و چون مسح سر کند بگوید اللهم اغشنی برحمتک وقنی من عذابک
وانزل علی من برکاتک و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون مسح گردن آرد
بگوید اللهم اعتق رقابنا ورقاب آبائنا وامهاتنا من النار واحفظنی من السلاسل والاغلال و چون پای راست بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی وقدمی والدی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین علی الصراط چون پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل
سعیی مشکورا وعملی عملا صالحا مقبولا وذنبی ذنبا مغفورا وتجارتی تجارة لن تبور بفضلک وکرمک برحمتک یا عزیز یا غفور
خواجه چون از طهارت فارغ شود بگوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واستغفرک
ذنبا واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک امام عمر نسفی رحمة الله علیه گفته است که

که مارا شک است که این چهار باجابت مقرون شود یانی اما اتفاق است که کلمه شهادت مکفر گناهان است که گفته هفتاد
ساله را به کبیره دلیل بر آنکه کافری با کفر هفتاد ساله یکبار کلمه شهادت بگوید خداوند عز و جل همه گناهان وی را در میگذارد
بنده مومن با وردن طهارت طاعت و ترک معصیت کلمه شهادت گوید اگر خداوند عز و جل گناهان وی را در گذارد
هیچ از کرم او عجیب و غریب نبود چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرو در روی آرد
که از آن بنده صالح حضرت خضر صلوة الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند که وی همچنین روی شوید و اگر دست
بر روی سوی پیشانی برد باکی نبود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت و چون دستها شوید آب باید که از سر انگشت
دست به بن آرنج آرد و اگر از بن آرنج بسر انگشت دست برد طهارتش درست بود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت بود
چون طهارت تمام کند یکبار انا انزلناه بخواند و آنگاه این تسبیح بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و آنگاه از آن فضاله آب طهارت
بخورد و ایستاده خورد یا نشسته بر روایت آنست که نشسته خورد اما فقیه ابو اللیث رحمه الله در **فتاوی** خود
آورده است که اگر ایستاده بخورد باک نبود که سه جای آب ایستاده خوردن باکی نبود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقایها
سیوم فضاله آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در رحبه مسجد آدینه کوفه طهارت ساخت
و فضاله آب طهارت را ایستاده خورد و این حدیث روایت کرد که هر که فضاله آب طهارت را ایستاده بخورد خدای
عز و جل از علاج بیماری کرده اند که جمله اطبا از معالجت آن عاجز آمده باشند دفع کرداند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت
میکنند که با من داشتن شتران صدقات نوبت من بود گفتم بچاه زین روم تا نماز دیگر در قفای رسول علیه
السلام نماز بگذارده بود و پشت مبارک بمحراب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر کرا حدث رسد و طهارت
سازد و دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل گناهان وی را آمرزیده کرداند گفتم اینست خوش حدیثی و بشارت
آسان و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا عقبه بچاه زیر چه بودی تا حدیث از این آسان تر و بشارت تمامی شنیدی
گفتم یا عمر چه فرمودی گفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد روی
بگیرد و به پشت دست بر گردن مسح آرد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک و استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک خداوند عز و جل همه گناهان خرد و بزرگ وی بیامرزد گفتم
بحمد الله امت محمد را صلی الله علیه و سلم یعنی خوشی و راحت باد امت محمد علیه السلام را که این عالی تشریف است
بگویم جای **مسئله** چون طهارت تمام کند آب چاه را چه کرده نهد از برای آنکه ابلیس علیه اللعنة هیچ وقت چنین
غمگین نشود که بنده مومن طهارت سازد و از برای زعم و برای آب حمام را باز بر کنند که این استعداد و ساختم با چنین که هرگاه
حدث رسد بسبک طهارت سازم و آب حمام را سر پوشیده نهد تا مدام که آن آب بجای سر پوشیده باشند آن آب حمام

استغفار بکوید و آن بنده را از حق عز و جل آمرزش خواهد و دیگر آنکه چون آب جام سر پوشیده بود و از جمله جانوران رنج و ضرر
رسانند و در امان بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که من یک روز چند معجزه دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام
و آنچنان بود که روزی با رسول علیه السلام و الصلوة بصحرا آمدیم بیرون رفته بودیم و گرما گرمای حجاز بود و تشنگی بر من
غالب شد گفتم یا رسول الله من تشنه شده ام رسول علیه السلام فرمود که برو سلام من بآن کوه برسان و بگوی که مرا آب
دهی یا در آبی [illegible] با مر رسول علیه السلام رفتم و سلام رسول علیه السلام بآن کوه گفتم از هر سنگی آواز جواب سلام
باز شنیدم گفتم که مرا آب می باید تا بخورم با مر رسول علیه السلام آمده ام از آن کوه آواز بر آمد که یا علی برو سلام من
علیه السلام برسان و بگوی که از آن روز باز که این آیه نازل شده است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة چندان گریسته ام که در وجود من هیچ آب نمانده است بیامدم و این سخن با رسول علیه
السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابه رضی الله عنهم گریستند چون پاره بیشتر رفتم رسول علیه السلام
بقضا حاجت آدمیان آمد فرمود یا علی برو سلام من بدان دو درخت برسان و بگو تا بیایند و مرا سایه داری کنند
تا من از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم رفتم و سلام رسول علیه السلام بدان درختان رسانیدم از هر شاخی و برگی
جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که بیائید و مرا سایه کنید
تا از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم درختان از بیخ بسیار بجنبیدند و در هوا شدند و بیخ و ریشه در زمین کشیده کرده
بیامدند تا نزدیک رسول علیه السلام و شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه از هیچ کردند تا چندانی که
رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی
مشک [illegible] از آن شدی و زمین آن را بخود گرفتی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان باز بجای خود باز رفتند
[illegible] از جای خود بجنبیده اند آنگاه رسول علیه السلام نزد تیمم کرد چون صحرا بود و آب حاضر نبود امیر المؤمنین
[illegible] رضی الله عنه گفتم یا رسول الله اینک آب نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا [illegible]
[illegible] اندیشه تا آب [illegible] بیشتر نیست گفتم یا رسول الله این توقف کردن شتابی حکمت [illegible] رسول
علیه السلام فرمود که ثواب ختم قرآن حاصل کردم [illegible] یا رسول الله درین لحظه چگونه ثواب ختم قرآن حاصل کرده رسول علیه السلام
فرمود [illegible] سه بار قل هو الله احد بخواندم آنگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که یکبار سوره قل هو الله احد بخواند از روی ثواب
چنان بود که گوئی دو دانگ قرآن بخوانده است و چون دو بار بخواند چنان بود که چهار دانگ قرآن خوانده است و چون سه بار
بخواند چنان بود که کل قرآن را ختم کرده است آنگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که را بلا رسد و وی بطهارت با
[illegible] الا نفس خود [illegible] قال علیه الصلوة والسلام من اصابته بلیة وهو محدث فلا یلومن الا نفسه [illegible] علیهم
[illegible] فرموده است قال علیه الصلوة والسلام الملائکة یستغفر [illegible]

للانسان ان دام علی الوضوء و لم یحدث رسول علیه السلام فرمود که ملائکه مر آدمی را امرزش خواهند تا مادام که با طهارت
باشد و حدث نکند **حکایت** چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بحبشه میرفت در راه گذرش بر کلیسیا ترسایان
نظر افتاد گفت بنگریم که رهبانان بر چه عمل است برفت و در کلیسیا بکوفت آن رهبان ساعتی توقف کرد آنگاه در بگشاد و چون
جعفر طیار رضی الله عنه بدان کلیسیا اندر آمد از آن رهبان سوال کرد که این چندین تاخیر چرا کردی بگشادن گفت ما در کتب
خود چنین خوانده ایم که هرگاه شما را با یکی از سلطانیان تعلق شود و اگر بی طهارت باشید طهارت سازید تا المی از ایشان
بشما نرسد من بی طهارت بودم گفتم باش تا طهارت سازم تا از ظلم وی المی بمن نرسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو
مردی با صلاح بوده چرا دین اسلام قبول نکردهٔ گفت پیغامبر شما فرموده است که الامور مرهونة باوقاتها کار با وقت
موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام آرم آنگاه جعفر طیار رضی الله عنه احکام مسلمانی با وی بیان کرد آن
رهبان در حال اسلام آورد به برکات اقامت آن سنت **روایتست** چون مهتر عالم از معراج باز آمد بامدادی بود
رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در تو چه خصلت است که من آواز کفش تو در بهشت شنیدم یعنی
خیال ترا گفت یا رسول الله در من هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون مرا حدث میرسد طهارت میسازم و
دو رکعت نماز گذاردم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر همین عمل باش که خیریت دنیا و آخرت را درین می بینم
قال النبی علیه السلام خبرا عن الله تعالی من احدث و لم یتوضأ فقد جفانی و من احدث و توضأ و لم یصل رکعتین فقد
جفانی و من احدث و توضأ و صلی رکعتین و لم یدع فقد جفانی و من احدث و توضأ و صلی رکعتین و دعا و لم اغفر له
فقد جفوته و لست برب جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسیست که هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد
بدرستی که بر من که خداوندم عز و جل جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز
نمیگذارد بر من جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا
نگوید بر من جفا کرده است و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا گوید
اگر خداوند عز و جل دعاء وی را اجابت نکند و وی را نیامرزد و این از حضرت عزت جفا باشد
و این جایز نیست و خداوند عز و جل جفاکار نیست و درین هیچ شکی نیست دنیا و دینی
بیامرزد و این حدیث بر طریق وعده است نه بر طریق وجوب که اصلح بنده بر حق واجب نیست
و حکم حق بر بنده در اجتبائی **حکایت** خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه آن بزرگی
که از دار دنیا رحلت میکرد وی را عارضه شکم بود و هفتاد بار وی را اقتضا حاجت افتاد و هر بار که حاجت
که بر وی طهارت ساختی وی را گفتند ای بزرگوار این چه رنج است که تو چندین بر خود می نهادی گفت ما را که میشنیدید دنیا صحبت
رفت با طهارت می باشم تا اگر مرا قضاء اجل در رسد با وی با طهارت باشم **قال النبی** علیه الصلوة و السلام من بات علی الوضوء

رسول علیه السلام فرمود هر که با طهارت بمیرد شهید بمیرد و دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز مومن و بی طهارت
نباشد جز منافق با امید این وعده و از بیم این وعید طهارت بسیار م خواجه چون از دنیا برفت یکی از مریدان خواجه را
بخواب دید که در عرصهٔ عرصات ایستاده بود و بعضا برق از نور وی می افشانیده اند خواجه از براقی به براقی میرود وی خواجه را
پرسید که ای ولی درگاه خدای این چیست کدام عمل شماست خواجه گفت این جمله آن طهارت هاست که در دنیا ساخته‌ام هر طهارتی
براقی کرامت کرده‌اند جزای اعمال دیگر هنوز بمن نرسیده است **حکایت** خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة الله علیه را ظالمی
بند کرده بود و با وزر چند فرستاده خواجه را در چاهی باز داشتند خواجه در آن چاهی هزار تا کاغذ از مسائل دینی املا میکرد
که هیچ حرفی خطا نبود و جزوی با وی نبود و طالب علمان آن شهر می آمدندی و از خواجه تعلیم گرفتندی و ایشان بر سر چاه
می نشستندی تا روزی آواز یک طالب علمی بسمع مبارک خواجه نرسید خواجه سوال کرد که آن فلان کجاست که نیامده است
گفتند یعنی که بطهارت ساختن رفته است آنکس اینجا حاضر بود گفت مولانا مخدوما من اینجا حاضرم مرا اسهال است هنوز
بطهارت ساختن نرفته‌ام خواجه گفت عافاک الله شرم نمیداری که بدین مقدار عذر دست از کار باز میداری من در وقت
طالب علمی در بخارا بودم مرا عارضهٔ شکم بود شبی مرا هفده بار تقاضای حاجت آمد هر باری برفتمی و طهارت ساختمی
و خود را از میان فرو تر بر رود بخارا بشستمی تا بخانه باز آمدی تکرار من نسخه بودی تکرار بر سینه نهادمی تا یکی ضمن آنگاه
بدان جزوی تعلیق کردمی شما باین قدر عذر دست از کار آخرت باز میدارید برکات اقامت آن سنت بود که بعد از آن
وفات ابو حنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی بود رحمة الله علیه
چون اصحاب فتوی خواجه ابوبکر فضل بخاری به بلخ رسید نزدیک فقیه ابوجعفر هندوانی رحمة الله آوردند ابوجعفر
گفت وی کودک خورد سال است و لیکن حفظ ندارد از کجاست که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم روزگار
در امطالعه کنم بر خاست به بخارا آمد و آن شب بخانه خواجه ابوبکر فضل فرود آمد آن شب خواجه ابوبکر فضل رحمة الله علیه
بفراش نرفت و همه شب بمطالعه کتاب مشغول بود تا چون خواب در چشم خواجه اثر آمدی برخاستی و تسبیح طهارت ساختی
بیامدی و باز بکار مشغول شدی و همچنین تا بامداد مطالعه میکرد چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه گفت که حق
و صواب آنست که خداوند تعالی عز و جل این کودک را اصحاب فتوی داده است که همه شب بفراش نرفت و چون خواب
در چشم وی اثر کردی زود برخاستی و طهارت ساختی و به تعلیق مشغول شدی **مسئله** نقل است که طهارت چهار
عبدالرحمن بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ
یکمن به طهارت ساختی یعنی تیمم در دست تیمم میکرد وقتی وهب بن منبه رضی الله عنه به شام رفت یکی را
دید که بر کنار رود دریا ایستاده طهارت میساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای یار ببخشا
در دریا اسراف نیست گفت من چنین دانسته‌ام که تو عالم شامی ندانستم که تو از جاهلان شام بوده

گفت مدالست که اعتبار شریعت راست نه خواست طبیعت را عبد الله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آب
جنابت بودی که هر عضو را یکبار شستی همان طهارت نماز کردمی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که همچو روغن بر خود می مالد اعضای وی تر می شود
و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله بیرون نیاید که آب
سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که تا دلیل آنکه رسول
علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ آب بکردن طهارت ساختی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از صغیره
و کبیره و از آلایش بسیار و ما را صغیره و کبیره بسیار است و آلایش بسیار است ما را یک و نیم من آب باید تا بسنده
بود نیم من استنجا را و نیم من دست و روی و مسح سر را و نیم من پایها را و این حکم در وقتی است که استنجا کند و اگر
استنجا نکند یکمن بسنده بود و نیم من دست و روی شوید و مسح سر آرد و نیم من هر دو پا را بشوید و اگر پا در
موزه باشد نیم من بسنده بود دست و روی شوید و مسح سر آرد و سنت ترک کند و بر موزه مسح کند تا از عهده بیرون
آید **باب یازدهم** در بیان غسل بدانکه غسل فریضه است بآیت و اخبار و اجماع امت آیت اینست **قوله تعالی**
وان کنتم جنبا فاطهروا و اما خبر اینست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام طهروا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعر
جنابة رسول علیه السلام فرمود که در جنابت بهر تن بشوی و بن هر موی آب رسانید این فریضه است که زیر بن
موی جنابت است و اجماع امت آنست که هیچکس فرضیت غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود
و غسل بر یازده وجه است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب و یک مستحب و آن پنج که فریضه است خواب دیدن
و آب دیدن است یعنی احتلام و بهم گرفتن است یعنی آب شهوت مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و یا از نفاس
پاک شود **مسئله** اکسال و آن آنکه مجامع را انزال نیفتد اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و روز احرام
و عرفه و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است بقول علما رحمهم الله و بقول شافعی سنت است و آنکه
مستحب است غسل نابالغ است که ببالغ رسیده شود و یا کافری که اسلام آرد غسل ایشان مستحب است **مسئله**
آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است مذی و ودی است و منی است و بول است مذی و ودی و بول
غسل واجب نشود و طهارت تباه شود و ودی چیزی بود که در وقت پیش از بول و یا بعد از بول کسی را آید و آن
چه پیدا آید تنک سپید و بر گنشان و مذی چیزی بود که در وقت ملاعبت کردن پدید آید همچون سپیدی تخم مرغ
اجماع است که بآن غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسئله بازی
کردن واقعه امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیار می افتاد و من شرم میبداشتم
از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردن مقداد بن اسود را که شاگرد من بود نزدیک رسول علیه الصلوة

والسلام فرستادم تا این مسئله از رسول سوال کرد رسول علیه السلام تبسم فرمود گفت ای مقداد این مسئله واقع
تو نیست تو مردی پیری و این مسئله واقع جوانان است رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که این مسئله واقع
امیرالمومنین علی است رضی الله عنه گفت آن مذی است و مذی و ودی غسل لازم نشود اما طهارت تباه شود
و مذی را از منی بچه فرق توان کردن هرگاه که مذی در وجود در آید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود در آید حرکت
اندام شکند و تیزی شهوت ساکن شود و منی خاکستر رنگ باشد و سطبر که بسبب وی فرزند متولد میشود و بوقتی معلوم
و [illegible] وی تمام و بقول شافعی رحمة الله بهر طریق که ظاهر شود غسل واجب آید شهوت در میان علت نی و بقول
علما رحمهم الله منی بشهوت باید تا غسل واجب شود فایده این خلاف جای پدید آید که مردی از بالا فرو جهید یا کسی او را
بر پشت کوفت یا چیزی بر پشت زنند یا بسببی از اسباب آب منی بی شهوت پدید آید بقول شافعی رحمة الله علیه غسل بر وی واجب شود
و بقول علما رحمهم الله غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمة الله جهنده را اعتبار دارد وی تمسک بدین آیه میکند
قوله تعالی خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون منی از محل خود
بشهوت جدا شود بعد ازین بهر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
مردی با عیال خود مباشرت کرد و انزال افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گزارد و بعد از آن بقیه
منی ظاهر شود نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن منی غسل واجب شود یا نی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و زفر و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف رحمة الله غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب دید
پیش از آنکه انزال افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام بشکست آنگاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود مردی از عیال
حلال خود استمتاع گرفت و انزال افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد هیچ
ودی یا هیچ مذی چیزی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن آن چیز غسل بر وی واجب شود
یا نی [illegible] الصلوة خلف ایوب از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب نشود
و ابن رستم از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود تصحیح این مسئله چنان آمده که امام
محمد رحمة الله علیه راوی است و از ابو حنیفه رحمة الله علیه دو روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل
واجب شود و اگر خواب دید و آب نی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب نی بر قول ابو یوسف رحمة الله
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود و امام ابو یوسف رحمة الله
علیه میگوید که آب منی که هرگاه که علی وجه الدفق والشهوة جدا می شود جنابت واقع میشود و غسل واجب
[illegible] ان نوع نیست است مردی [illegible] غسل [illegible] میگوید [illegible]

واگر محصن شود وصد تازیانه بزنندش و بر قول علما رحمهم الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود غسل هم واجب نشود
واگر ماه رمضان بود بعمدا روزه تباه شود قضا واجب شود کفارت نی و بر قول شافعی رحمة الله علیه قضا و
کفارت لازم شود و در صلوة مسعودی خواجه امام اجل حسن رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
باید که آن قوم را بکشند و بر آتش اندازند و بسوزند تا شومی وی در دیگران اثر نکند واگر سفیهی با سفیهی مراد حاصل
میکنند والعیاذ بالله بمجرد شروع کردن و حشفه غایب شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
روزه دار بود روزه تباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام اسبیجابی رح گفته است که بر فاعل
غسل لازم شود و بر مفعول نی چرا که التقاء ختانین نیافتیم اما اظهر روایة آنست که بهر دو غسل واجب شود اما
در عقوبت ایشان علما را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه بر گنده ترین جایها رسواشان بازدارند
یا از بلند ترین جایها فرو اندازند تا در آنجا هلاک شوند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم زنا دارد و اگر
محصن باشند سنگسار کنند و اگر محصن نشود صد تازیانه بزنند هر یکی را اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است
که ایشانرا درین جهان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکند **حکایت**
در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دو کودک خورد اندر آمدند و یکی بنده را بنزدیک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
آوردند و خون پدر بروی دعوی کردند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه وی را سوال کرد که ای غلام چرا پدر ایشانرا
کشتی غلام گفت یا امیر المؤمنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی وی را
بکشد خدا تعالی هر کشنده وی را ثواب غازیان کرامت کند و بر وی قصاص نبود و وی قصد لواطت من کرد من
وی را بکشتم امیر المؤمنین عمر گفت رضی الله عنه گواه داری که وی قصد تو کرده بود گفت یا امیر المؤمنین آنجا
کسی حاضر نبودی که وی قصد من کردی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان اقرار کردی
و تو بر حال خود گواه نداری بر تو قصاص بود گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم باد عبد الله مسعود رضی الله عنه آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین لحظه در قصاص وی توقف کن
تا من بیایم آنگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجا هست وی را نشانی دادند در حال برفت و لحظه بود
که باز آمد و گفت یا امیر المؤمنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میگوئی
من چنین شنیده ام از لب مبارک رسول علیه الصلوة والسلام که هر لوطی که بی توبه از دنیا برود
چون وی را در خاک نهند از دست و چشم مومنان غایب شود وی را در خاک نگذارند و بدوزخ برند رفتم و فرمودم تا خاک
پدر ایشان کشادند در آن خاک اثر عذاب دیدم و هیچ کالبد وی را ندیدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه غلام را آزاد کرد
و آنگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر هلاک شده بودی **مسئله** هر زنی که از خانه بیرون آید چهار دیو

هر دو را بسیار بیند بشهوة و هر آن امردی که از خانه بیرون آید هفتاد دیو وی را در چشم خاصان بیارایند تا خلق را
بواسطهٔ ایشان در ضلالت افکنند معنی چیست که امرد را هفتاد دیو می آرایند و مر زنان را چهار را از بهر آنکه در زنان
یک گروه را میل است مر ایشان را و آن گروه مردانند با ز در امردان هم زنان را میل است و هم مردان را از جهة ایمنی
چهار دیو زنان را و هفتاد دیو امرد را آورده اند عبد الله بن عمر رضی الله عنه روزی به در حجره نشسته بود با جمعی از صحابه
رضی الله عنهم اجمعین امردی با تمام نیکویی پدید آمد عبد الله بن عمر زود برخاست و بحجره در آمد ساعتی توقف کرد آنگاه
آواز داد مر جمع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه بر گذشت ایشان گفتند ما هیچ فتنه ندیده ایم گفت اینجا امردی با همه
نیکویی گذشت گفتند گذشت چون از حجره بیرون آمد از وی سوال کردند که در وی چه فتنه بود گفت من شنیدم
از پیغامبر علیه السلام هر که در امردی نگاه کند بچشم شهوة یا در کنار گیرد یا قبله دهد از وی وبال چنان باشد که گویی
هفتاد بار زنا کرده در کعبه با مادر خود و هر که با مادر خود یکبار زنا کند از وی وبال چنان باشد که با هفتاد دختر خانه زنا
کرده است و هر که با یک دختر خانه زنا کند از وی وبال چنان باشد که با هفتاد زن شوی کرده زنا کرده است و هر که با یک
زن شوی کرده زنا کند یکبار وبی توبه بمیرد چون وی را در خاک کنند خدای عز و جل هفتاد در از دوزخ در گور وی گشاده
کرداند تا از هر دری عقوبت لون لون بوی می رسد نعوذ بالله منها من ذلک مسئله نطفه را فتاد ضایع کردن
بعضی گفته اند که اگر زن رضا دهد بشاید و اگر رضا ندهد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آنست
که نشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر کنیزک وی است شاید ضایع کردن تا آنکه ضایع نشود و اگر کنیزک او در فرزند
اختیار وی را بود و اگر کنیزک کسی دیگر در عقد وی است بقول ابو حنیفه رضا خواجه را بود در ضایع کردن آب و بقول
صاحبین رضا مر کنیزک را بود و اگر مرد را کنیزک است و مر این کنیزک فرزند آورد خواجه را نفی کردن شاید تا اگر کنیزک
زاده است و خانه باشی نشاید نفی کردن و اگر بیرون رونده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند بهمان حکم بود
که مادر را مسئله اکسال مختلف است میان مهاجران و انصاریان چون ابی ابن کعب و زید بن ثابت
و حذیفة الیمانی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المؤمنین عمر و کبار اصحاب
رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که غسل واجب شود صحابه با یکدیگر مباحثه کردند انصاریان گفتند غسل واجب
نشود و مهاجران گفتند که غسل واجب شود و این مسئله در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود
عمر رضی الله عنه از انصاریان سوال کرد که بچه دلیل میگویید که غسل واجب نشود ایشان گفتند که در وقت رسول
علیه السلام ما این فعل در وجود می آمد و ما طهارت نمیساختیم و در قفای رسول علیه السلام نماز میگزاردیم و رسول
علیه السلام ما را هیچ منع نکرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که شما واقع خود را با رسول علیه السلام حکایت کرده بودید
یا نی ایشان گفتند نی گفت فعل صحابی فتوی صاحب شریعت نیست احکام شریعت را نشاید و نگر واقعه دیگر آنست

که فتوی ایشان شنید و نیز در ملک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستاد و در یک روایت آنست که ابو موسی اشعری
رضی الله عنه که از پیران صحابه بود در نزد یک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند تا این مسئله از وی
کنند ابو موسی الاشعری در آمد و گفت یا ام المومنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و مرا بخدمت شما فرستاده
اند و من شرم میدارم از شما سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از مادر و خواهر خود سوال کنی گفت چه گوئی در
مسئله اکسال که غسل واجب شود یا نی گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
اذا التقا الختانان و توارت الحشفة وجب الغسل انزل او لم ینزل یعنی چون پیوسته جوان شود و ختنه یعنی ختنه گاه مرد و ختنه زن
و غایب شود سر ذکر واجب شود غسل آب فرود آید یا نیاید ابو موسی الاشعری رضی الله عنه بیامد و این حدیث روایت کرد محمد
جعفر صادق رضی الله عنه آنجا حاضر بود برخاست و وی نیز حدیث همین روایت کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دره
برگرفت و گفت هر که بعد ازین گوید که در مسئله اکسال غسل واجب نشود من او را بدین دره ادب کنم از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله اکسال غسل واجب شود یا نی گفت اگر این واقعه کسی را بحرام واقع شود سنگسار
یا صد تازیانه زدن لازم شود یا نی گفتند شود گفت الله اکبر چون بحرام بود سنگسار کردن و صد تازیانه زدن لازم
میدارید چرا بحلال چنین ار ربع میدارید از علما ما خواجه ابو بکر سعید بلخی رضی الله عنه با انصاریان است که غسل
واجب نشود و محلل حلال نشود و باقی علما بر روایت آنست که محلل حلال شود و خواجه امام زاهد شیخ رحمه الله علیه گفته است
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اختلاف است در صحبت بی دخول از برای آنکه من وجه صحبت هست و من وجه صحبت نیست
من کل وجه صحبت می باید تا بر شوهر اول حلال شود **قوله تعالی** فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
الظاهر روایت آنست که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن غسل است و بحرام حد
لازم میشود و محلل هم حلال شود **مسئله** صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست
باتفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلالی نیست باتفاق و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است باتفاق و عقد صحیح
و صحبت با قصد سبب حلالی است یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و جواب قول مهاجر انست
که حلال شود و صحبت ملک آن بود که مردی کنیزک خود را بغلام دیگری دهد و بزنی و این کنیزک بر شوی خود دو طلاقه شده
و دو طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد است بخانه خواجه رفت و عدت گذشت خواجه باوی دخول افتاد این صحبت ویرا
حلال نبود اما در این صحبت بر شوی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوهر سه
طلاق شود و عدت دارد و غلام کسی را بخواهد بی اجازت خواجه وی و دخول افتاد این عقد موقوف بود باجازت خواجه وی اگر
خواجه اجازت کند عقد بر دیگر بار باید که دخول افتد تا بر شوی خود حلال شود و اگر خواجه تفریق کند فسخ شود و این زن بدان
دخول بر شوی خود حلال نشود که این صحبت عقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد آن بود که مطلقه ثلثه که در عدت شوی عقد

کنند باید که او عقد کنند این عقد فاسد بود و اگر صحبت صحیح افتد بدین صحبت بر شوی خود حلال نشود و عقد صحیح و صحبت فاسد نبود
که عقد صحیح افتاده باشد ولیکن در حالت حیض دخول کرد اگر چه این صحبت فاسد است لیکن بر شوی خود حلال شود و اما اگر
عقد صحیح و صحبت ناقص افتاد چنانکه ختنه بختنه رسیده باشد و حشفه غایب شده پیش از آنکه انزال افتادی ترک او رود بر شوی خود
حلال شود یا نه این مسئله مختلف است میان مشاجران با انصاریان و فتوی بر قول مشاجران است که حلال شود والله اعلم

باب دوازدهم در بیان غسل حائض زن از حیض یا از نفاس پاک شد آب غسل وی باید خریدن بهای آب بر زن بود یا بر مرد
بقول شداد بن حاکم و نصیر بن یحیی رحمه الله بر زن بود و بر قول فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر مرد بود و قیاس بر فقهای دیگر
خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله میگوید که اگر حیض عادت کم ده است بر مرد بود که وی را مباشرت حاجت است و اگر حیض عادت ده است
بر زن بود که وی را عبادت حاجت است اما طهارت آب زن باتفاق بر شوهر بود که بجهت نفقه بود و اما آب غسل او در زن از جنابت که
بود بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر مرد بود که لذت هر دو را حاصل آمده است و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه آب طهارت
و این قول راست تر است **مسئله** اگر حیض عادت کم ده بر سر ایام پاک شود شوی را باتفاق نشاید با وی مباشرت کردن تا غسل نیارد
و یا وقت نماز کامل بر وی نگذرد **مسئله** اگر حیض عادت ده است پاک شد و رود خود پیش از غسل مباشرت شاید کردن یا نی بر قول
زفر رحمه الله نشاید و بر قول علماء ثلثه شاید اما مستحب آنست که نشاید **مسئله** بر صاحب عادتی که در اول ایام خود و وقت نماز [illegible]
ببیند باید که ننشیند تا آخر وقت نماز و اگر پاکی باید باید که طهارت سازد و آن نماز گذشته را قضا کند و آن نماز وقتی را در وقت گذارد
همچنین باشد تا سه شبانروز هر جا که الالیتین ببیند ننشیند و اگر پاکی باید طهارت سازد و نماز گذشته را قضا کند و نماز وقتی را در وقت
گذارد که این حیض را نشاید اما هم چون از سه شبانروز در گذرد بعد از آن هر جا که الالیتین ببیند ننشیند هر جا که پاکی ببیند
غسل آرد و نماز گذشته را قضا نکند اما نماز وقتی را در وقت گذارد که این حیض را نشاید اگر صاحب عادة ده بر ایام
پاک باشد اگر اول وقت نماز است ننشیند چندانی که بغسل و نماز در وقت مستحب گذرد زیرا که نماز در اول وقت
بنده دائم شود با آخر وقت واجب شود و احتمال آن دارد که با آخر وقت دیگر بار باز آید اگر نشست دوم
باز بیاید غسل آرد و نماز گذارد و اگر در عشره دوم باز آید ننشیند اگر دوم بر ده قرار گیرد هر دو حیض
بود وی را بدان نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی اما اگر
دوم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نمازهای گذارده
وی روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله غسل اول
معتبر شود و نماز گذارده وی روا نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی بنابر این اصل است که
هر جا با طهر فاسد ختم شود ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض دارد و بر سر ده غسل فرماید و ختم بر طهر بود او را
مسئله صاحب عادة همین که ده وی تمام شود بر چه اندک از وقت نماز باقی بود قضا بر آن

نماز بروی بود اگرچه وی در ان لیشن بود که اعتبار تمام شدن ده راست نه الایش باو ده وی در یازده تمام شود همان
وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته بوی ها همچنین سیوم در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت
و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و ده در یازده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته
بوی **مسئله** صاحب عادت کم ده بعادت خود پاک شد غسل آرد و نماز گذارد و در عشره دم باز آید بنشیند اگر دم
از ده اندر گذرد در و کیفیم بجاوقتش غسل اول وی معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضای بروی بود
اما اگر دم بر ده قرار یافت موقوف بود بطهر درست یعنی پانزده شبانروز اگر طهر درست دید بر ده حیض بود و بر آن
نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بروی نبود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم پانزده
شبانروز الایش دید روکیفیم بجاوقتش غسل اولش معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بروی
بود بنابران اصل است که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل الحیض و یکی ما بعد الحیض بر صاحب
عادت کم از ده بود مدت غسل بعینه هم از حیض وی بود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین یکی آنچنان
از سه چیز یکی حیض بود و یا غسل آرد یا نماز بروی وام شود یا تیمم یا عذر یا دلی در جای که نا یابنده آب بود یا زبان گرد
آب هر کجا بیش یاد کنند مراد از ان بعد بود یعنی دوری هر کجا بیشک یاد کنند مراد از ان قرب بود یعنی نزدیک
اگر مردی مر زن خود را گفت که پیش از فردا تو طلاق در حال طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر
گوید بیشک از فردا تو طلاق موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که متقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود
که بیشک از فردا آن ساعت است و اگر بنده خود را گوید که بیشک از مرگ من آزادی موقوف شود آزاد شدن
تا آن زمان که دم خواجه باخر آید آنگاه آزاد شود که بیشک از مرگ آن زمان بود و اگر گوید که پیش از مرگ من تو آزاد
در حال آزاد شود که پیش از مرگ وی این ساعت بود **مسئله** اگر صاحب عادة کم از ده بر عادت خود پیشتر از صبح
پاک شد اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل و تکبیر تحریمه نماز خفتن بروی بود و اگر ازین دو یکی نگنجد قضای نماز خفتن بروی نبود
اگر صاحب عادة ده پیش از صبح پاک شود هر چند اندک از وقت باقی بود قضای نماز خفتن بروی بود **مسئله** صاحب
عادة کم ده بر عادت خود پاک شد پیش از برآمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز در وقت گنجد
اگر غسل آرد یا نیارد چون آفتاب بر آید در احکام پاکان ثابت شود تا اگر در عدت رجعی بود حق مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود
صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی بود اما قرآن نتواند خواندن و نماز نتوان گذاردن تا آنگاه که غسل نیارد اما اگر چندان
از برآمدن آفتاب پاک شود چنانکه ازین دو یک نگنجد غسل یا نماز اگر غسل آرد در احکام پاکان ثابت شود و اگر در عدت رجعی بود حق
مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی نبود اما اینجا قرآن نتوان خواند و نماز نتواند گذارد
اما اگر چون پاک شد آفتاب بر آمد و اگر غسل آرد حکم پاکان ثابت شود و اگر غسل نیارد موقوف بود تا آنکه وقت نماز دیگر در آید

ونماز پیشین بهم وی روا نشود آنگاه وی را حکم پاکان ثابت شود بنا بر همان اصل که گفته آمد که پاکی این نماز از سه چیز یکی بیرون
بود یا غسل یا وضو نماز یا تیمم با عبادتی جای که نایابنده آب بود یا زیان دارنده آب صاحب علّت کم ده بر عادت خود پاک
شد نایابنده آب است یا زیان دارنده آب تیمم کرده وی را حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول محمد و زفر رحمهما الله حکم
پاکان ثابت شود که تیمم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جای که نایابنده آب بود اما بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله
تا عبادتی با وی یار نکند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز جنازه و سجده تلاوت و مانند اینها اگر اینها یار کرد
وی را حکم پاکان ثابت شود باجماع صاحب عادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نایابنده آب نیست و زیان دارنده
آب نی تیمم کرد و نماز جنازه گذارد روا بود زیرا که وی را تیمم می باید کرد که تا آن تیمم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیمم
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود مسئله صاحب عادة کم ده بر عادت خود پاک شد
نایابنده آب مطلق است با آب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول مالک و شافعی رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود که آب مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علمای ما رحمهم الله جواب آنست
است پاکست اما در پاک کنندگی وی شک است اگر در حدث رجعی بود گوییم پاک کننده است حکم پاکان ثابت شود
و تا حق مراجعت باطل شود اما اگر در نجاسه بود گوییم حکم پاکان ثابت نشود که ما را شک است در پاک کنندگی وی تا شوی
کرد فراشش نکرده تا فرزند بر فراشش فاسد نباید اما چون تیمم با وی یار کنند باجماع حکم پاکان ثابت شود مسئله
صاحب عادة کم ده بر عادت خویش پاک شد نایابنده آب مطلق است بنبیذ تمر غسل آورد بر قول ابوحنیفه رحمه الله علیه
حکم پاکان ثابت شود که نبیذ تمر همچون آب مطلق است در جای که نایابنده آب مطلق بود و بر قول ابویوسف و محمد
رحمهم الله نبیذ تمر حکم آب مقید دارد وی را حکم پاکان ثابت نشود اما اگر تیمم با وی یار کند بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود و بر قول ابویوسف رحمه الله موقوف است تا عبادتی را با وی یار نکند چنانکه نماز گذارد و یا
نماز جنازه و یا سجده تلاوت اگر عبادتی با وی یار کند اجماع حکم پاکان ثابت شود و بر قول ابوحنیفه رحمه الله علیه بجمع
و بر قول ابویوسف رحمه الله بتیمم با عبادة و بر قول محمد رحمه الله بتیمم قاضی حاکم خواهرزاده امام شمس الدین حلوانی و شیخ
امام ابوعلی نسفی رحمه الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمه الله می باید که وی را حکم پاکان ثابت نشود زیرا که
آنکه شب عروسی بیان فعل رسول علیه الصلوة والسلام یعنی نبیذ تمر وضو ساخته بود در طهارت بود نه در غسل جنابت
قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمه الله علیه حکم پاکان ثابت شود که فرقی نبود میان
حدث و حدث جنابت چون در طهارت عامل است در جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است
میان حدث و حدث جنابت از برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه محدث قرآن ظاهر تواند خواند
و در مسجد تواند در آمدن و جنب ظاهر قرآن نتواند خواند و در مسجد نتواند در آمدن این فرق است میان حدث و

به قول اصلح بود چون الفتوی بر اینست و گفت شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله بر وی و گفت اعتبار به عدت باید و بعقد
و عدت از برای آنکه رحم و عشره به است و مصالح حیض را از برای آنکه غالب الا حیض است و پاک شدن و اعتبار آنرا
بود که مراجعت کرده بود و پیش از آنکه در نماز وقت نماز تمام و در روزه شروع تمام و منقطع شدن حیض است چون قاطع
شده تمام است پس اعتبار مراجعت را بود و عقد باطل فایده خلاف جایی پدید آید که آن شوی که مراجعت کرده
است که این بدو میراث برد و آنکه عقد کرده است که این عقد باطل اگر دخول افتاده باشد که این مهر و میراث نبرد
دخول نکرده است چیزی واجب نباید و چون که این میان تمام برده مهر از کدام بود از او بدل **باب شانزدهم**

در بیان غسل نفاس بدانکه نفاس نقض رحم است تمام که رحم هنوز مشغول بود و غسل حیض نباید اما چون
رحم فارغ شود و آن الایش که بعد فارغ شدن تمام پدید آید نفاس بود بخلاف حیض که ماه به ماه [illegible] حیض را
نشاید اما اگر نفاس یک ساعت بیند نفاس را شاید و هر حکمی که در حیض به ساعت عادت را دارند در نفاس صاحب حمل را
همان حکم بود و هر حکمی که صاحب عادت را دارد در نفاس صاحب عادت حکم حمل را همان بود **مسئله** اگر زنی فرزند
آورد و هیچ الایش نبیند غسل واجب شود یا نی در اجناس ابو العباس ناطفی از ابو علی دقاق رحمة الله روایت است که
غسل واجب شود و از محمد رحمة الله روایت است که غسل واجب نشود و در صلوة خواجه امام ابو الحسن از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که غسل واجب نشود و از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که غسل واجب شود و در **مواقعات**
خواجه امام زاهد محمد رحمة الله علیه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود و ابن شجاع از ابو یوسف رحمة الله
روایت میکند که غسل واجب نشود و در تصحیح این **مسئله** چنان بود که بقول ابو حنیفه رحمة الله غسل واجب شود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله غسل واجب نشود و اگر فرزند آورد و ساعتی الایش ندید حکم نفاس داشته باشد اگر پاکی دید غسل آرد و اگر
الایش را ببیند و پاکی را غسل می آرد تا چهل شمار و در بین حکم دارد و چون چهل تمام شد غسل آرد اگر بعد از آن الایش
بیند هر وقت نماز طهارت کند نماز گذارد که حکم مستحاضه دارد **مسئله** غسل میت بر قول شافعی رحمة الله علیه سنت است و
بر قول علماء ما رحمهم الله واجب است حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست که آدم صلوات الله علی نبینا و علیه وفات یافت جبرئیل و ملائکه
علیهم السلام بیامدند و جامهای نورانی و حلهای بهشتی آوردند یکی آدم را بشستند و از آن [illegible] بر و
نماز گذاردند و در آن خاک دفن کردند آنگاه جبرئیل [illegible] آدم [illegible] الی یوم القیمة [illegible] فرزندان آدم [illegible]
مرگان [illegible] شیث علیه السلام [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نماز گذاردند [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] شافعی رحمة الله گفته است که جبرئیل علیه السلام
[illegible] علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام [illegible]
و جوب [illegible] **فصل در مسئلها که سنت غسل عیدین** و غسل جمعه و احرام و عاشورا

که رسول علیه السلام فرموده هر که در روز عاشوره غسل آرد و پا بنوز ستر حاشمی نیاید ه باشد که خدای عز و جل همه گناهان
وی را آمرزیده کرده اند و چون خود را بپوشد باید که هفت بار آب نوکیرد و دو دست را تر کند و در سر مالد به نیت دفع درد سر
و هر باری که دست بر سر نهد این تسبیح بگوید حسبی الله کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی من اعتصم بحبل الله
نجا و من توکل علیه کفی سبحان الله من لم یزل قدیما خدای تعالی آن بنده را از درد سر و شقیقه نگاه دارد و مشایخ و علما
تجربه کرده اند و یافته اند و بمراد رسیده اند والله الهادی و غسل روز آدینه بر قول مالک رحمة الله علیه واجب است
و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت است و وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده اذا
که یکی از شما چون نماز آدینه حاضر آید بر شما باید که غسل آرید و امر از رسول علیه الصلوة والسلام واجبی تقاضا کند علماء ما
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام پست بود و گرما گرمای حجاز بوده و در ابتدای اسلام صحابه از پوستهای بره
پیراسته را جامه کردندی جامه ایشان خوی کردندی و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آرند تا
ایشان را گرمی نشود و آن بوی ناخوش روان نیاید اما ظاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است یا سنت
نماز بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه سنت روز آدینه فایده این
خلاف جائی پدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد و با
جماع عمل نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد با جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح
غسل آرد و لیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه عمل کرده باشد
و بر قول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد بهمان غسل نماز آدینه گذارد و بقول
ابو یوسف رحمة الله عمل کرده بود و لیکن بقول حسن زیاد رحمة الله عمل نکرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد
بقول حسن زیاد عمل کرده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده بود و در نوادر از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که باید که غسل وقتی آرد که بهمان غسل نماز آدینه گذارد تا بیقین از عهده بیرون آید با جماع عمل
کرده باشد مسئله بر زن غسل روز آدینه نیست یا نی حسن زیاد میگوید رحمة الله علیه باید که بیارد اما آن
غسل مستحب است مسئله اگر زنی و شوی نارسیده اند ایشان را دخول افتاد غسل ایشان مستحب بود اگر با طهارت
باشند مرد را طهارت تباه نشود و همان اندام خود را بشوید بسنده بود و زن را طهارت تباه شود و اگر مرد بالغ است و زن
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب است و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن ترسا یا جهود غسل بر مرد فریضه بود و بر زن هیچ نی و لیکن بفرماید تا غسل آرد تا اگر
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر رسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود
و بر زن هیچ نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن هیچ نبود مسئله چهار غسل یک

نیز مستحب است یکی غسل شب برات دوم غسل شب قدر سوم غسل غسال چون از غسل میت فارغ شود چهارم غسل بعد از
حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و حمل و
احتلام و بسال و علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب بیند یا آب بیند یا کسی از وی بار گیرد و یا
بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چیزها ظاهر شده است غسل ایشان فریضه است و اگر بسال رسیده شده اند
غسل ایشان مستحب است چون دختران را پانزده سال تمام شود و در شانزده درآیند بر قول صاحبین حکم رسیدگی ثابت شود و پسران را
نیز بر قول ایشان حکم همین است اما بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه دختران را هفده سال تمام شود و در هژده درآید حکم رسیدگی ثابت شود
و پسران را هژده تمام شود و در نوزده درآید حکم رسیدگی ثابت شود و بروایت شرح طحاوی نوزده سال تمام شود و در بیستم درآید حکم رسیدگی
ثابت شود کافری یا جنب اسلام آورد یا زنی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از آن اسلام آورد غسل بر ایشان
فریضه بود یا نی خواجه امام حسین رحمة الله علیه میگوید که فریضه بود غسل بر ایشان خواجه امام منهاج رحمة الله میگوید غسل جنب
فریضه بود و غسل حائض و نفسا مستحب و اگر مردی دیوانه است و زن بیهوش و بالغ غسل بر زن فریضه بود و بر مرد هیچ نبود
مسئله جنب را پلید نشاید گفتن آورده اند که حذیفه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة والسلام را پیش آمد رسول علیه
السلام بر وی سلام گفت حذیفه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام خواست تا دست حذیفه بگیرد حذیفه رضی الله عنه
دست در کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه افتاد بر من که دست از من کشیدی گفت یا رسول الله من جنب ام
رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود المؤمن لا ینجس رسول علیه السلام گفت مومن نجس نشود و سنت سلام آن بود
که کلان تر بر خورد تر سلام گوید شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و توانگر بر درویش
آنکه بجاه و نعمت بیشتر بود سلام بر وی بیشتر بود که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که من این ادب از پروردگار
آموختم که شب معراج حق سبحانه و تعالی بکلام بی زبان و بی لب و بی [illegible] گفت که السلام علیک
یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیگر باید دانستن که هیچکس در سلام گفتن بر پیغامبر علیه السلام سبقت نتوانست کردن
زیرا که از اخلاق شریفه پیغمبر عالم صلی الله علیه السلام این تقاضا میکرد [illegible] در روایت دیگر چنین مذکور است
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بصحرا بیرون آمده بود حذیفه رضی الله عنه غسل کرده بود حذیفه رضی الله عنه خود را
کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه افتاد بر من گفت یا رسول الله من جنب بودم [illegible] جنابت رسیده است
گفت رسول علیه الصلوة والسلام سبحان الله المؤمن لا ینجس [illegible] گفته ام که مومن نجس نشود پس معلوم شد
که مومن را نجس نشاید گفتن **مسئله** جنب را چیزی شاید خوردن یا نی عبدالله عباس رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة
والسلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را چیزی خوردن شاید یا نی رسول علیه السلام این حدیث فرمود قال
النبی علیه الصلوة والسلام [illegible] مراد از آن طهارت [illegible]

دهان شستن نیست تا جنابت این هر دو ساقط شود اما در **صلوة** خواجه امام اجل حسن رحمة الله آورده است
که سبب درویشی این بود دنیا چند چیز است بگاه خفتن و بیگاه خواستن و شب جاروب رفتن و با خرقه جای روفتن و خاک
روبه در خاکستر آتش در خانه توده کردن و نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن **قال** علیه الصلوة
والسلام اکرموا الخبز فانه برکت السماء والارض هر که نان ریزه را بردارد و بسم الله گوید و بخورد خدای عز و جل او را از
آتش دوزخ آزاد کند **قال** علیه السلام من اکل من الکسر کان له قصران فی الجنة و نماز از وقت بردن و مادر و پدر بنام
خواندن و دستار بستن نشسته و ازار پای ایستاده پوشیدن و جائی که طهارت سازد آنجا بول انداختن و دست
در روی دامن جامه خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه برخواستن و بر آستانه نشستن **قال** النبی علیه
الصلوة والسلام من جلس علی اسکفة باب فلینظر الا الهم الی سبعة ایام رسول علیه السلام فرموده است که هر که بر آستانه
بنشیند گو باش منتظر غمی را تا هفت روز یعنی غمی را **مسئله** شب برهنه نشاید برخاستن خاصه بشب چهار
شنبه که رسول علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه چنین فرموده است **قال** النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یا علی ایاک وان تقوم لیلة الاربع قایما عریانا فانه ما یقوم احد عریانا لیلة الاربعاء الا ضرب الشیطان علی ظهره
فمنه الخلل و فساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهارشنبه برهنه برنخیزی که هر که شب چهار
شنبه برهنه برخیزد دیو زخم بر پشت آنکس زند که خلل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ سخن
دینی فهم نکند و نیز گویند که سخن دنیا فهم کند و دیگر در جای ایستاده بول انداختن این جمله که مذکور شده درویشی آرد اما چهار
خصلت است هر که آنرا نگاه دارد هرگز درویش نشود **قال** علیه الصلوة والسلام من الطب علی اربع خصال لم یفتقر
حفظ الوضوء قبل دخول وقت الصلوة وترک کلام الدنیا بعد الوتر والدخول فی المسجد قبل الاذان والقیام قبل الصبح
مسئله مرد جنب را جمله دعا ها شاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و تکبیر گوشان و جواب بانگ نماز همان که موذن
گوید و جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام این همه شاید گفتن و اگر نگوید بزه کار نشود و در **شرح** طحاوی
از محمد رحمة الله علیه روایت است که جنب و حایض و نفسا را نشاید که الا ما استعینک خوانند برآنکه در وی شبهه قرآن است
و قرآن اندک و بسیار نشاید خواندن بر قول علما ما رحمهم الله اما بر قول مالک رحمة الله تعالی کم آیتی شاید خواندن و از مالک
رحمة الله تعالی علیه روایت آمده است قرآن نشاید خواندن که بنده در هیچ حال از ذکر ممنوع نیست جنب را قرآن خواندن
با کی نبود و بسم الله الرحمن الرحیم شاید گفتن یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه نشاید که آیتی تمام دارد و بر قول علما ما رحمهم الله آیة
تمام نیست تا از اینجا نخوانند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که به همه حال جنب را نشاید
که بسم الله گفتن و دلیل آنکه اگر کسی قرآن را ختم کند و بسر سورتها بسم الله الرحمن الرحیم نگوید صد و چهارده آیه از
قرآن مانده باشد این دلیل میکند که وی با شافعی یار است که آیه تمام میدارد و بقول علما ما رحمهم الله ابتدا کارها

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاری که باغاز وی بسم الله نگوید
آن کار چیزی ناقص و ناتمام بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدء بذکر بسم الله تعالی فهو ابتر کرخی
رحمة الله قیاس کرده است حایض را بجنب چنانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نشاید
خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه درمیان ایشان
معلم کودکان باشند و ایشان را بتعلیم رسیدگان حاجت آید و ایشان عاجز آیند از پاکی خود دلیل بر آنکه یکی را
جنابت رسید و غسل آورد حکم پاکان ثابت شود وی را و اگر نیابنده آب بود تیمم کند حکم پاکان ثابت شود و اگر
حایض چه بر پا ماند وی زدن غسل برآید تا ایام وی بسر نشود وی را حکم پاکان ثابت نشود پس فرق آمد میان
جنب و حایض پس ایشان را کم از آیتی شاید خواندن و جنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بسودن
هم نشاید **قوله تعالی** لا یمسه الا المطهرون اگر مصحف در خریطه بود گرفتن شاید یا نی بقول علماء ما رحمهم الله
شاید بسودن و از شافعی دو روایت است یک روایت شاید و یک روایت نشاید درست تر آنست که نشاید
و نوشتن قرآن جنب و حایض و نفسا را شاید یا نی در صدر الصلوة از ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است
که لوح را از خود جدا نهد و نگاهی بدست آرد و یا خرقه بدست پیچد و کم از آیتی نویسد شاید و بقول امام محمد رحمة الله نشاید
اگر مصحف با جلد است و شیرازه نا کرده است باجماع شاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید یا نی خواجه امام علی
بزدوی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که شاید بسودن و اگر طومار
بود در غلاف و اگر کاواک بود و جنبان باجماع شاید داشتن و اگر شکافت گرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله
گفته است که نشاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که شاید **مسئله** کافر جنب را اتفاق است که مصحف
نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر و بقول محمد رحمة الله از راه جنابت و وجه قول محمد آنست که امیر
المومنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بود شمشیر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند در راه
گذرش در حجره خواهر افتاد شوی خواهرش اسلام آورده بود و سورة طه میخواندند امیر المومنین عمر درآمد تا بیند که چه میخوانند سوال کرد
و گفت چه میخوانی گفت این کتابیست که به محمد علیه السلام نازل شده است گفت بمن ده تا بینم خواهرش گفت ترا نشاید گرفتن
برو نخست غسل بیار تا بتو دهم رفت و غسل آورد و بیامد آنگاه خواهرش کتاب را بوی داد پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
ابو یوسف رحمة الله گفته است که غسل ایشان را اعتباری نیست دلیل بر آنکه اگر کافری جنب اسلام آورد غسل بر وی مستحب بود
پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن نه از راه جنابت اگر در کیسه است اگر کاواک است و جنبان باجماع شاید بسودن و اگر شکافت گرفته
است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید خواجه امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که بسودن شاید اگر درمی یا دیناری بود و
آیتی نوشته اند یا کلمه شهادت نوشته اند اجماع است که محدث و جنب و حایض و نفسا را نشاید گرفتن اگر آیتی نیست کلمه است شاید یا نی

این مسئله از چند وجه خالی نیست اگر دهان شسته بود و آب فرو گرفته و در جامه دمیده اتفاق آب پاک بود و جامه پاک
بود و اگر دهان ناشسته باشد و آب به نیت دهان شستن در آورده باشد و در جامه دمیده اتفاق آب مستعمل بود و
جامه مستعمل اگر دهان شسته نیست و نیت دهان شستن نی و آب در دهان آورده و در جامه دمید اختلاف مشایخ است
قاضی اسبیجابی رح گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابو حنیفه رح که اسقاط فرض یافتم اما سید امام
ابوشجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمة الله علیه از برای آنکه قربت نیت نیست
و بعضی از آدمیان را دهان آلت است چنانکه ما را دست تا اگر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنگان گرمابه در آخور گرمابه
افتد جنبی دست در آرد و بر آرد چون بر دست وی نجاست حقیقی نبود آب خم و گرمابه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله
چاه که جنبی استنجا کرد و آب دهان و بینی کرد و بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد آب پاک
بود و مرد پاک و دلو و رسن و چاه پاک چون در بر ابدانش نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابوشجاع گفت
پیش قاضی امام علی اسبیجابی گفتند وی گفت که سید امام ابوشجاع فقیه تر است و شاگردان وی زیرک تر اگر این را
پلید داریم حرج شود و در حق گازران و در حق رفاگران و مانند اینها که در شب بر خیزند و در جنابت بوند و ایشان را
باب دمیدن حاجت بود چنانکه دیگران را دست آلت است ایشان را دهان آلت است جوابی که قاضی امام علی اسبیجابی
گفته است قیاس قول ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که اسقاط فرض یافتم و جوابی که ابوشجاع گفته قیاس قول محمد رحمه الله گفته که
نیت قربت نیست **مسئله** جنب آب در دهان آورد و بر دست ریخت و شست پاک شود یا نه در عیون از ابو یوسف رحمه الله
روایة است که نجاست عینی را بردارد اما نجاست حکمی را بر ندارد که مستعمل نگوییم مقید گوییم در حق نجاست عامل بود اما در حق
طهارت نی محمد رحمه الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود چه فرق بود میان حدث
و جنابت فایده این خلاف جای پدید آید که اعضا دیگر را آب رساند و این دستها را آب نرساند بقول امام محمد رحمه الله از عهده جنابت
بیرون آید و بقول ابو یوسف رحمه الله بیرون نیاید **مسئله** جنب تا چه غسل آرد بزهکار شود یا نی اگر یکوقت نماز بگذارد
بزهکار شود و اگر یکوقت نماز نگذرد بزهکار نشود که روایت میکنند از ام مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بودی
که رسول علیه الصلوة والسلام را بغسل حاجت بودی بر فور غسل آوردی و وقتی بودی که گرد هر نه حجره بر آمدی و آنگاه با آخر شب
غسل آوردی این هر دو کرده از برای تعلیم امت کرد **مسئله** ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکنند میمونه
عائشه و ام سلمه رضی الله تعالی عنهن که وقتی رسول علیه السلام را غسل حاجت آمدی آب جام را بدست چپ گرفتی و بر دست راست بریختی
آب ریختی و دست راست را شستی و باز آب جام را بدست راست گرفتی و بر دست چپ ریختی و دست چپ را شستی آنگاه باز آب جام بدست راست
گرفتی و استنجا کردی بنیت وقتی که روزه دار نبودی و وقتی که روزه دار بودی استنجا بنشست کردی آنگاه دست را بر زمین مالیدی
تا آن هیچ نماندی و خود آن هیچ نبودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

وز من آن را بجوز دی اما از برای تعلیم امت را کردی پس آنگاه آب در دهان و بینی کردی و روی بشستی و دستها تا آرنج
تا آرنج بشستی و مسح سر کشیدی و قدمها را بشستی و بقیت آب را فرو ریختی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
والسلام اگر یکی از ما را بغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که بروی نجاست بود و اگر آب بر دست ریزد
و دست در دست آلوده برد و دست پلید شوند دست پلید دسته آب جامه را گیرد و دسته آب جامه نیز پلید شود و طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر باری که دسته آب جامه گیرد همانجا گیرد که بار اول گرفته است دسته جامه
نیز پاک شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که وقتی بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و همانجا را بگیرد که بار
اول گرفته باشد پاک شود و این همه جایی بود که آنجا آب خورده بود یا دسته غرابی بود که آن آب پلید را بباطن نبرد اما
اگر آب جامه نو باشد یا غرابی بود تفشانی که آب پلید را بباطن برد بقول محمد رحمة الله به شستن پاک نشود و اگر خواهد
تا بدین بلا مبتلا نشود باید که آب بهان اندر آرد و دهان را بشوید و این آب را بیرون اندازد و آب نو گیرد و بر دست ریزد
و دستها را بشوید و آنگاه استنجا کند بسنت وقتی که روزه دار نباشد و اگر روزه دار بود استنجا نکند و اگر کند روزه تباه
شود یا نی خواجه امام شمس حلوائی رح مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس ابو العباس ناطفی رحمة الله آورده است که از شیخ
ابو القاسم صفار رحمة الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود و این روایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمة الله علیه
فقیه مسعود رحمة الله که جمع کننده این مسائل این مسئله را از خواجه امام احمد بزغری رحمة الله سوال کرد گفت تا بمقام حقنه
نرسد روزه تباه نشود خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود خواجه امام ابو نصر رحمة الله گفته است که
گذشتها را جواب بر قول خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله گوئیم که روزه تباه نشود تا آن روزها بر مسلمانان قید ناروائی نه افتد و
آینده را جواب بر قول خواجه امام شمس الائمه الحلوائی رحمة الله گوئیم که روزه تباه شود تا مومن در کار خود احتیاط کند تا روزها
پیش در قید ناروائی نیافتد و یکی از بزرگان بخارا گفته است که من همه شب ماه رمضان همه شبها استنجا بسنت کردمی تا روزها
من در قید ناروائی نیفتد اگر روزه دار برده نهد یا حقنه برنهد باتفاق روزه تباه شود و قضا واجب آید کفاره نی و غسل واجب
نشود باتفاق و اگر با طهارت بود طهارت وی تباه شود یا نی امام محمد رحمة الله چنین یاد کرده است که اگر محقنه برشود طهارت تباه شود
و اگر محقنه برنشود طهارت باقی بود و اگر مردی روزه دار در احلیل روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمة الله روزه تباه نشود و بقول
ابو یوسف رحمة الله تعالی روزه تباه شود امام محمد رحمة الله درین مسئله مضطرب است یک روایت با ابو حنیفه است رحمة الله که روزه تباه نشود و یک روایت با ابو
یوسف است که روزه تباه شود و این مسئله از طب است از فقه نی در ظن ابو یوسف رحمة الله آنست که همچنانکه بول بیرون می آید روغن نیز اندر آید
ابو حنیفه رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل اندام مرد را چنان اندر رحم آفریده است بر مثال خیم و آن بول که بیرون می آید بطریق
ترشح بیرون می آید همچنانکه خوی امکان آمدن دارد اما امکان باز درآمدن ندارد این همه حکم جایی بود که از درآمدن هیچ حس
نیابد اما اگر حس بیابد که اندر آمد ابو حنیفه و محمد با ابو یوسف اندک روزه تباه شود و اگر حس یافت که در نیامد

در این مقام ابو یوسف و محمد رحمة الله با ابو حنیفه رحمة الله متفق آند که روزه تباه نشود و اگر از روغن چیزی باز
آید حکمش چیست فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته که طهارت تباه نشود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که چون طهارت تباه نشود آن روغن پاک بود تا هر چند بر جامه رسد روا نماز را باز ندارد قال در آب و دهن و بینی
مبالغت باید نمودن مگر آنکه روزه نباشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام بالغ
فی المضمضة والاستنشاق الا ان تکون صائما پس معلوم شد که روزه دار را مبالغت کردن نشاید
و مر غیر روزه دار را سنت است و غرغره کردن همه حالها مر فریضه نیست همین که آب در دهان گرفت سنت
بود اگر غرغره کرد و آب بحلق نرفت اتفاق روزه تباه نشود و اگر بحلق رفت مالک و محمد مقاتل رازی رحمة
الله گفته است که اگر چه بخطا و یا نسیان بود روزه تباه شود که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام
الفطر مما یدخل و الوضوء مما یخرج رسول الله علیه السلام فرمود که طهارت به بیرون آمدن چیزی تباه شود و روزه بدرون اندرون چیزی
تباه شود بقول شافعی رحمة الله هر چه بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود و ابن ابی لیلی از مشایخ روایت میکنند که اگر طهارت از سر
فریضه است روزه تباه نشود اما اگر از برای سنت و تطوع سازد روزه تباه شود و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه گفته
اند که اگر آب اول است روزه تباه نشود و اگر آب دوم و سیوم است روزه تباه شود اما ظاهر روایت آن است که اگر روزه را
یاد میدارد روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و لیکن باقی روز خاموش باشیدن لازم آید و اگر روزه را یاد
ندارد روزه تباه نشود که معنی آن خوردن بفراموشی بود و خوردن فراموشی روزه تباه نشود دلیل بر آنکه سائل بر
و فتوی صاحب بعث بشر علیه السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله روزه دار بودم طعام و شراب
خوردم بفراموشی رسول علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود
که تمام کن روزه را که خدای عز و جل ترا طعام داد و شراب داد مسئله جنب آنچه را از آب دهان وی نیابت دارد
یا نی بنگریم که اگر آب بدعت خورده بود از دهان نیابت دارد و آب مستعمل خورده بود اگر آب بسنت خورده بود آن آب دهانش
نیابت ندارد و آب پاک خورده بود و علما گفته اند که آب بسنت باید خوردن عجب نی که رسول علیه السلام نهی فرموده است از
آب بدعت خوردن قال النبی علیه السلام مصوا الماء مصا ولا تعبوه عبا فان الکباد من العب فرمود رسول علیه السلام که
آب را بمزیدن خورید یکبار نخورید که بیشتر درد جگر از خوردن آب بدعت بود و سنت آب خوردن رسول علیه السلام آن بوده
که کوزه بر فراخ سر رسول علیه السلام برگرفتی و در وی نگاه کردی بسم الله کردی و بر دهان نهادی و یکباره بمزیدی و از
دهان برگرفتی و الحمد لله گفتی و باز بسم الله گفتی و بر دهان نهادی و باز بمزیدی همچنین تا سه بار این بود سنت آب خوردن
رسول علیه السلام اگر مسئله [illegible] آب با استنشاق در روزه تباه شدن روایت اصح آنست که روزه
تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی اما اگر از راه دهان [illegible] بحلق رفت روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی

لیکن باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید و اگر از راه گوش آب بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایة روزه تباه شود خواجه
امام حسام شهید رحمة الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباه نشود بر خلاف روغن که در روغن اصلاح
دماغ است وی بعمدا بود روزه تباه شود اما از آب ضرر دماغ است وی بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود اما ظاهر روایة
آنست که بهر صورت یعنی عمداً و فراموشی روزه تباه شود قضا واجب آید کفارت نی و باقی روزه خاموش باشیدن
لازم آید **مسئله** چون مسلمانی آب در دهان همی کند و روی بشوید و دستهای بشوید تا آرنج یا آرنج مسح سر کشند
یا نی ظاهر روایة آنست که نکند حسن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند که مستحب است ابن شجاع رحمة الله گفته است که
خلال انامل کردن مستحب است و محمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که اهل بدیه را محل بدیه خلال کردن مستحب است اما بقول ابوحنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله نشاید که الا آنکه زیادت شود و اگر حلقه است و یا انگشتری است آنها را گردانیدن شرط بود یا نی محمد رحمه الله
گفته است که گردانیدن شرط نیست که آب جیزی بغایت لطیف است خود در آید فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است این جای
بود که حلقه گردان بود و انگشتری فراخ که آب اندر آید اما اگر تنگ گرفته باشد در زیر آنها جنابت بیقین بود و در آمدن
آب بشک بود در شریعت بشک حکم جنابت نشود پس باید که بگرداند تا بیقین از عهده بیرون آید **صلوة** خواجه امام اجل
شمس حسن رحمة الله از بعضی مشایخ رحمهم الله روایت است که اگر مسلمانی را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسازد
از برای حدث را و غسل آید از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب طهارت فریضه میدارد اما بقول
علما رحمهم الله حدث در جنابت متداخل پذیرد تا اگر یکی را حدث رسید و جنابت رسید و روز آدینه باشد یا روز عرفه باشد یا روز عید
باشد چون یکی غسل آرد از عهده حدث و جنابت و غسل آن روز تا بیرون آید و هم در **صلوة** خواجه اجل شمس حسن رحمة الله
از بعضی مشایخ رحمة الله روایت است که موی زهار و ابط را تافتن شرط است سه بار چنانکه جا بر اما ظاهر روایة آنست
که شرط نیست که چون آب بتحت موی رسید بسنده است دلیل سؤال ام سلمه رضی الله عنها و فتوی صاحب شریعت علیه السلام
که ام سلمه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سؤال کرد یا رسول الله موی زهار و ابط را تر کردن تا فتن شرط است یا نی رسول
علیه السلام فرمود که چون آب بن موی تو رسید بسنده باشد **قال** علیه الصلوة و السلام ابلغ الماء اصول شعره
راستکا اجزاک این در حق زنان آید که ایشان را موی یافتن باشد یا زنان لیسر بود که از خویشتن شرم دارد و یا کنیزک بود
که از بلی بد بتر رسد فقیه مسعود رحمة الله که مصنف این کتاب است گفته است باید که میخی نرد و موی زهار و ابط را بدان میخ او برد
و آب به سر رسد و چون آب بیخ موی رسد بسنده بود و غسلش روا بود و عبد الله عمر رضی الله عنهم مر اهل خود را بساعت
کردی هر موی زهار و ابط تر کردن چون این خبر بام مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید و بر استنکار نمود گفت عبد الله
عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگوید تا موی سر را بستر و تا وی ازین مبالغت کردن با تر رها پس معلوم شد که چون آب
به پوست رسد بسنده بود و اگر ضرورت نبود تر کند تا با جماع عمل کرده بود و این در حق زنان است اما سادات و ترکان

عورتی سوی دیوار گرمابه کرده بود و خود را می خارید و بر گفتند که ای یار رسول علیه السلام چرا چنین کنی گفت کی
میزر چشیم بسته ام تا عورت کسی نبینم و یکی میزر بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا نبیند سلیمان فارسی رضی الله عنه گفته است که
اگر خدای عز و جل امر فرماید تا مرا بر آسمان بر بلند فرود اندازند چنانکه ذره ذره شوم تا بسیار بر حق من این معامله کنند من
دوست تر از آن دارم که عورت خود را برهنه بکسی بنمایم یا عورت کسی را برهنه ببینم گفتند ای یار پیغامبر علیه السلام از چه
معنی است اینچنین عقوبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقوبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
این عقوبت باشم سزای خود را یافته باشم و سبب کفارهٔ گناهان من شود و اگر مستوجب این عقوبت نباشم سبب
درجات من شود و امر هیبت لعن خدای عز و جل و دعاء رسول علیه السلام ندارم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لعن الله
الناظر و المنظور الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر بیننده و نماینده عورت باد و از خواجه ابوالحسن رستغفنی
رحمه الله سوال کردند که مارا آداب گرمابه در آمدن در آموز خواجه گفت رحمه الله که بعد از صبح به نشاید رفتن اما این نهی
استحباب است نه نهی فریضه تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسد در آوردن غسل تاخیر نشاید کردن خواجه ابوحفص کبیر
بخاری رحمه الله گفته است من در سه مسئله فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم یکی در شفعه طلب کردن فتوی دهم ولیکن
خود بر آن عمل نکنم که از اول برادر مسلمانان بملک دنیا نیز زد دیگر بعد صبح گرمابه رفتن را فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم
که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز جنازه کردن را فتوی دهم ولیکن هم این عمل نکنم که این کار سخت
دشوار است که خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که بعد از صبح گرمابه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه
رود یا از برای موی ستردن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فضیحت کرده بود بر اهل گرمابه و اگر از برای موی
ستردن رود نباید که موی سترنده را بسبب وی تکبیر اول فوت شود آن بغایت بی برکت و نامبارک موی ستردن بود
که بسبب وی تکبیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله چنین حدیثی روایت کرده است از
عبدالله کبیر خواجه ابوحفص کبیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن و محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی
و ابو یوسف از ابوحنیفه و ابوحنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه
از عبدالله مسعود رضی الله عنه و عبدالله مسعود از سید عالم صلی الله علیه وسلم هر کرا در دنیا یک تکبیر
اول از وی فوت شود بقیامت امناء صد قفا ویرا چندانی حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که گوی
چهار هزار بار بدادن حساب جان مشغول شده ستی و چهار هزار بار سوال منکر و نکیر مشغول شده ستی و چهار هزار
بار بهول فزع قیامت مشغول شده ستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یک تکبیر اول از وی
فوت شود بنابر آن اصلست که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام تکبیرة
الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواجه امام ابو القاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من سه چیز را از اهل خود یاد گرفتم که سعادت دنیا و آخرت
در آن دیدم یکی آنکه اگر چیزی که بخری از بقال محلت خود بخری نه از کوی خود چرا که ایشان پای شکسته از
برای تو نشسته اند و دیگر آنکه وام از ایشان مکن تا خاطر تو پریشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است
آن را تا آخر شب موقوف دار تا اگر قضا را اجل در رسد ترا در جنابت در نیابد زهی خاتونان با معنی که از صد خواجه
بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خواجه نوحید باوی سوال کردند که از چه معنی است که مادر و پدر مصلح اند
و فرزندان کلوخ انداز می آید گفت فساد از آن خربزه سر تنور است گفتند خواجه این سخن چه معنی دارد گفت در
زمستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تنور نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خربزه بیارند تا
بخورند چون این خربزه بشکنند و مرد بیگانه با زن بیگانه دست در یک کاسه خربزه آرند و نظر مرد بیگانه بر پشت دست
زن بیگانه افتد در آن وقتی که به اهل خود استمتاع گیرد ابلیس علیه اللعنة آن خال را در پیش خاطر می آرد از برای
آن معنی فرزندان کلوخ انداز آیند و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه از عیال خود استمتاع گیرد خواهر زن خود را در پیش خاطر آرد
فرزندی که از آن صحبت در وجود آید مخنث آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی ما سافر احد فی طلب الحرام
الا کان الشیطان قرینه ولا راکبا الا کان الشیطان ردیفه ولا جمع مالا حراما الا کان الشیطان اکله ولا نسی احدکم
بسم الله تعالی عند الجماع الا شارکه الشیطان فی ولده وذلک فی قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة مهتر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود بطلب حرام دیو
با وی قرین شود و اگر بر ستور نشسته باشد دیو در قفای وی نشسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند دیو
خورنده وی بود و مراد از دیو مردم بود یعنی مردمانی که مومنان را در شر و فساد اندازند و از جمعیت و جماعت
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع گیرد بسم الله الرحمن الرحیم نگوید دیو با وی قرین یعنی شریک
شود در وسوسه چنانکه خداوند عز و جل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة چون مسلمان در گرمابه خواهد اندر آمدن اگر بر دستش نجاست بود
نخست دست را بیرون گرمابه بشوید و آنگاه بگرمابه اندر آید بنا بر آنکه تا نباید که پاکی را پلید کند و اگر دست ناشسته
در گرمابه در آید اگر جامه در فوطه خشک دهد دستش دست پلید بود و فوطه پاک و اگر خود فوطه تر دهد دستش بدست پلید
فوطه تر پلید گردد و تری از فوطه بدست سرایت کند پلیدی از دستش بفوطه سرایت کند فوطه پلید شود و اگر
بر دستش تری چندانی بود که جامه را در پیچد جامه وی از آن تر شود و جامه تر پلید شود باید که دست را بدست
دیگر بمالد یا اندام بمالد تا بحرارت اندامش آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش آن اثر بود و اثر عفوست و بعضی
از مشایخ رحمهم الله گفته اند که جنب را بگرمابه نشاید رفتن باید که نخست غسل آرد و آنگاه بگرمابه رود از برای قسم که تر کردن اندام را افضل است

آورده‌اند که خواجه امام عمر فراهی چون دیگر پا به اندر رفتی دو رکعت نماز در مسجد گزارده گذاردی آنگاه یکی پا به
اندر نهادی رضی الله عنه و وقتی رحمة الله چون یک پا به اندر آمدی در بیرون که پای به یک آیه از قرآن خواندی آنگاه دیگر پای
فرو رفتی تا معلوم کنند که خواجه اند برای چیزی که آمده است نه از برای غسل جنب خواجه قلانسی رحمة الله گفته است که دو گونه
مرد گلکار را باید رفتن به زنگی و معنی آن بود که گلکار نهاده بود فرود در دو و پاکیزه بر آید و زنگی سیاه چهره
و سیاه جامه مراد از آن سیاه برآمدن بی توبه برآمدن است چون یک پا به اندر آید بسم الله باید اندر آمدن یکی آنکه
عورت خود را پیش کسی برهنه نکنم و اگر کسی عورت خود را پیش من برهنه کند وی را امر معروف کنم و دیگر آنکه آب
اسراف نکنم و اگر کسی دیگر آب را اسراف کند وی را امر معروف کنم و دیگر آنکه چون مسلمانی بگرمابه گرم اندر آید باید که گوید
اللهم اجرنا من النار وادخلنا دار القرار چون بنشیند در گرمابه به خانه گرم اندیشه کند که بجز حق تعالی خشتی در یک خشتی این
خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی قرار نتوانم کردن تا چه که از چندین هزار سال ها به هم سوزیده
دوزخ تفتان کرده اند من در وی چگونه قرار توانم کردن توبه کند خدای تعالی غفور است از جمیع گناهان وی پاک
کند و آب طهور است از حدث پاک کند و حدث نشستن فرو رفته باشد به وطهارت برآید چون یک پا به اندر آید
دست شستن اندر باید که یک کس را امر کند تا آب بر دستش ریزد و دستها را بشوید و اگر کسی نباشد بعضی علما
گفته‌اند که آب به دهان بگیرد و بشوید و آن آب را بیرون اندازد و دوباره آب دیگر در دهان آرد و دستها را
نشوید چه دست ریزد و دستها را بشوید و بعضی گفته‌اند که طرف انگشتان را برگیرد و آب را برگیرد چنانکه تری
به انگشت وی نرسد و سرایت نکند و به یکی دست ریزد و بشوید از انگشتان تا آن دست شستن گیرد و دیگر
دست یکی ریزد و بشوید این همه جایی بود که آب ایستاده روان نبود اما اگر آب ایستاده روان بود حکم آب روان دارد
اگر چه دست پلید با خورگرمابه درآرد آخور پلید نشود و اگر کسی دست درآخور گرمابه اندازد یا در انگشتان کند
و درآرد و این مسئله از چند وجه خالی نبود تا اگر دست را شسته باشد و آنگاه اندر آورده باجماع دست پاک
بود و آب پاک اگر بر دستش نجاست عینی بود باجماع دست پلید بود و آب پلید و اگر بر دستش نجاست حکمی بود
و به قول ابوحنیفه رحمه الله آب مستعمل بود و دست مستعمل که اسقاط فرض یافتم به قول ابو یوسف و محمد آب پاک بود که نیت قربت
نیست و اگر نیت قربت با وی یار کرد و به قول محمد رحمه الله دست مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود و به قول ابو یوسف رحمه الله
مستعمل نشود که وی مر آب اندک به ریختن را شرط دارد اما اگر مسلمانی دست اندر آورد و آب به گرفت شرب آب را و یا در دهان انگشتان
فرو برده و باز بر دهان انگشتان اندر به جا هر آن آب مستعمل نشود زیرا که آن و معنی به انگشتان شود و اگر مسلمانی را مستنجا کرده است جایی دیگر
را باز شوید و آنگاه پای به انگشتان اندر آرد و اگر وی طهارت ساختن خواهد پیش انگشتان را باجماع پاک شود و اگر دست را به آب اندک
آورد و مقصود وی آن آب مستعمل شود پیش امام ظهیر الدین رحمه الله گفته است مقصود از اقامت کمال مقصود را حاجت تمام اندر آرد و دو آید

غفلت است و روی بذکر خداوند عزوجل باید مشغول شدن تا غفلت برود و بدو گریزد و روشنائی دل بحاصل آید
قال النبی علیه الصلوٰة والسلام الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین رسول علیه السلام فرمود که ذاکر در میان غافلان
چون آن مرد غازی است در میان گریزندگان **مسئله** در گرمابه سلام نشاید گفتن یا نی بگلیم که اگر برهنه باشند

سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ستتان حرفتان من الحمام السلام
والقیام چون از گرمابه بیرون آید پایها را بآب علاحده شستن شرط است یا حسن نباید از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند
که شرط نیست و فقیه ابو اللیث و خواجه امام ابو بکر اسکاف رحمهما الله بقول اختیار کرده اند اما تاویل آنکه از حسن آمده رحمة الله
روایت است که اینجا بود که غسل پاک آورده بود و پا بر خشت پاک نهاده بود و برآمده بود اما اگر پای در آب
مستعمل نهاده بود و آب مستعمل بروایة حسن نباید پلیدی غلیظه است پس بالش بروایت حسن نباید و پلید شده باشد
و اگر پای در نعلین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای لی اگر پا را در جامه خشک کند جامه
وی از آن تر شود و اگر پا را همچنین در پای افزار اندازد و پای افزار تر شود و پلید شود این همه بروایت حسن زیاد
آید رحمة الله پس باید که از گرمابه برآید قدمها را چنان شوید که پشت پای و کف پای پاک شود تا یقین از عهده بیرون
آید چون از گرمابه برآید شکر لازم آید یکی از خانه آب و آتش سلامت برآید مر دیگر آنکه از زیر استره بسلامت
بیرون آمد مر جامها را بسلامت یافتم در گرمابه اگر در صورت بود نشاید در آمدن که کراهیت بود و در آن گرمابه نماز گزاردن
کراهیت بود و اگر بر در گرمابه صورت بود در آن گرمابه شاید در آمدن یا نی در روایت است یکروایة نشاید و یکروایة شاید
مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که لمعه خشک مانده است تری از عضوی دیگر بگیرد و آن
را تر کند از عهده بیرون آید بخلاف طهارة که اگر تری از اعضاء دیگر گیرد و اعضاء دیگر را تر کند از عهده بیرون
نیاید اما در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد و بعضی گفته اند که تری نگیرد و لیکن دست را از اندام
باید که بر نگیرد و همچنان بر اندام فرو برد آن جای بر دو آن جای را تر کند که اگر تری را از آن عضو جدا کند مستعمل
شود و آب مستعمل آن جا را تر کند از عهده بیرون نیاید اما ظاهر روایة آن است که اگر اعضای خود جدا کند و جای دیگر
را تر کند از عهده بیرون آید اما در صدر **الصلوٰة** آورده است که اعضای طهارت آب شستن است
و از آن خاک سود برای آن معنی که شستن این است از آن دست نیابت ندارد و شستن در پای انسان
پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از آن خاک را بدین قیاس میدان **مسئله** اگر
مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بوشش بیخ موی آب نرسیده است روایة کتاب آن است که هنگام آب بگیرد
و کوشش بیخ را اندر راند آنجا در آرد و از عهده بیرون آید اما بعضی گفته اند که چون نیت قربت اندر آرد آب مستعمل شود
روا نبود تا چیزی انگشت ابلیه و در باطن گوش اندر آرد و پشت آب بر گیرد و بر گوش شاید و انگشت

را تباه بود و بیرون آید از عهده بیرون آید **فصل** خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از ابو هریره رضی الله عنه
روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان بیلهٔ خود را در باطن گوش اندر آوردی
و جنبانیدی چنانکه کسی گوش خارد خواجه حسن بصری رحمة الله و بعض مشایخ رحم این قول را گرفته اند و میگویند که این
قول حسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و از بن دندانش چیزی بیرون آید آنرا آب رسانیدن
شرط بود یا نی شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمهما الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است
که هرچه آن اندک است عفو است ولیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه شود و حد بسیاری آنست که
خواجه امام اجل حسن رحمة الله گفته است که اگر دندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان درمانده باشد
این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایة آنست که هرچه کم از نخود بود عفو است اما چون نخودی برسد آنرا
آب رسانیدن فریضه بود خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو
دندان است هرچه از کاواکی دندان بیرون آید آنرا آب رسانیدن فریضه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر ریشش
آبله بود و بکوفت و آب روان شد طهارت تباه نشود ولیکن تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود اما اگر آبله کفته باشد
ولیکن نشگفته تحت وی را آب رسانیدن فریضه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آبله کفته بود ولیکن نشگفته بود و غسل آورد
از عهده بیرون آید تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن آبله کفته بود
و پوست وی از او فشنده است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نکفته بود و پوست
وی از او نشده است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سپیدی که از
زیر وی بیرون آید آنرا آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب افگند آن آب پلید شود یا نی فقیه ابو اللیث
رحمة الله در فتاوی خویش آورده است که اگر خشک بود چون پوست نخود پلید نشود اما اگر سطبر بود و چون ناخن از رطوبتی
خالی بود پلید نشود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ما ابین من الحی فهو میت رسول علیه السلام فرموده که هرچه از زنده
جدا کرده شود وی مردار است و این روایتها در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن چیند ابن
جریر رحمة الله گفته است که شستنها باطل شود اما ظاهر روایة آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد و از
پای او ناخن چیزی بیرون آمد آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که آن اندک است
و اندک عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر چیزیست که آب را باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب را
باز ندارد آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این واقعه روستائی را افتد آب رسانیدن فریضه نبود که اکثر کار ایشان
با چیزها که آب و با گل بود و اگر شهری را افتد آب رسانیدن فریضه بود که کار ایشان با خمیر بود خواجه ابو [illegible] گفته است
که این اعتبار نیست که بسیار شهری بود که کار ایشان چنانکه بگل بود چنانکه گل کار دارد و [illegible] ایشان چه بسیار شهری بود

که کاروی با جراحت بود چنانکه قصاب و شوربا پز و مانند اینها و جواب همانست که **فقیه ابو اللیث** رحمه الله گفته که اگر چیزی
بود که آب بجا بنماند و آب رسانیدن فریضه بود و اگر باز دارد آب نبود آب رسانیدن فریضه بود و هر جا که آب بجا باز دارد چون
حنا و خمیر و چیزی بیشتر بی سریشم و چیز بود و مرده شک و مانند اینها **در بیان** ناخن چیدن ترتیب چیدن ناخن ها
خواجه امام حسام شهید رحمه الله در فتاوی خود آورده است که از سبابه دست راست آغاز کند تا ابهام دست چپ
باز ابهام دست راست کند تا ابتدای آنها از دست راست کرده بود و این همه در فتاوی بلخیانست و در ناخن چیدن تاخیر
نشاید کردن با دو نشیدان ابو یوسف رحمه الله سوال کرد که ناخن چیدن روا باشد یا نی گفت روا باشد گفت به دلیل
میگویی گفت بحکم حدیث رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که الخیر لا یوخر در کار خیر تاخیر نشاید کردن و در شنبه و یکشنبه نشاید
کردن که آن شنبه و یکشنبه است و چنین نقل کرده اند که رسول علیه الصلوة والسلام در حق هر روزی وعده کرده
است روی عن النبی علیه الصلوة والسلام من قلم اظفاره یوم السبت خرج منه الداء و دخل فیه الدواء و الشفاء و من قلم اظفاره یوم
الاحد خرج منه الفقر و دخل فیه الغناء و من قلم اظفاره یوم الاثنین خرج منه الجنون و دخل فیه العافیة و من قلم اظفاره یوم الثلثا
خرج منه البرص و دخل فیه الصحة و من قلم اظفاره یوم الاربعاء خرج منه الوسواس و الخوف و دخل فیه الشفاء و من قلم اظفاره یوم الخمیس
منه الجذام و دخل فیه العافیة و من قلم اظفاره یوم الجمعة خرج منه الذنوب و دخل فیه المغفرة ابو العباس مستغفری در کتاب طب النبی
آورده است این حدیث را بباید دانستن که پدر اول آدم صفی است صلوات الله علی نبینا و علیه پدر ملت ابراهیم خلیل الله علیه
السلام پدر تربیت و تعلیم رسول علیه السلام پدر شفقت خسر و خواجه بود و پدر اصل پدر بود و پدر استاد معلم بود **قال النبی**
علیه الصلوة والسلام الآباء ثلثة من ولدک و من زوجک ابنته و من علمک خیر الآباء من علمک رسول علیه السلام فرموده که پدران
سه اند یکی پدر [illegible] تو را سبب وجود است دوم خسر خواجه سوم استاد معلم که بهترین پدر آنست **مسئله** ابراهیم
خلیل الله پدر ملت بود پنج در سر و پنج در تن [illegible] بود فرق راست داشتن بود و مسواک کردن و سر [illegible] و در تن پنج
و موی لب پست داشتن و آب در دهان و بینی کردن و آن پنج که در تن بود موی زیر کتف پاک داشتن و موی زیر ناف
پاک داشتن و خلال انگشتان دست و پای کردن و ختنه کردن و ناخن چیدن **مسئله** موی لب چندان پست باید
داشتن از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است یکی آنکه چندانکه ناخن اندر رسد جدا کند این قوی است همچون مثله
کرده شود و فتوی آنست که حرف یعنی که از لب بدیدار آید پست کرده بود و موی زیر ناف را چند روز [illegible] تا کراهیت نبود و چهل
کراهیت نبود و بعد از آن کراهیت بود اما خواجه امام [illegible] رحمه الله گفته است این قوی نیست و فتوی آنست که هر باری که گرمابه
رود باید که موی زیر ناف را پاک کند تا اگر ویرا قضا را اجل در رسد غسال ویرا برهنه نهد نشستن عظیم بود که ازوی چنین تقصیر
در وجود آمده باشد و الله اعلم بالصواب **باب پانزدهم** در بیان شک در طهارت مرد و یا زن خود و شک
بود و [illegible] بود و هر که در مذهب خود شک بود و [illegible] شک [illegible] بود

مسئله اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که از من نفخی طاهر شد یا نی باید که به نماز باز نگردد تا وی بوی یابد یا آواز معلوم
نشود قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیأتی احدکم فیقول احدثت فلا ینصرف حتی یسمع صوته او یجد ریحه
رسول علیه السلام فرموده است که دیو آنست که در میان ازار یکی از شما بدمد وسواس اندر افکند که از تو حدث ظاهر شد بار
نگردید یعنی به نماز تا آواز یا بوی بر شما معلوم نشود باب شانزدهم در بیان فساد طهارت هر چه نادر است بقول مالک
رحمه الله حدث نیست چنانکه یکی را باد روان بود یا ریش روان بود یا سلسل بول یا کرم افتد یا سنگ افتد یا قی افتد و فصد
و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدث نیست حجه قول مالک رحمه الله آنست که خارج معتاد باید از مخرج معتاد تا بر
قول وی حدث بود و اینها همه نادر است و بر نادر حکم نی و بقول ما رحمهم الله این همه حدث است شافعی رحمه الله در مخرج
معتاد با علما است و در باقیها با مالک رحمه الله اصحاب ظواهر گفته اند که هر که آتش پسوده خورد طهارت وی تباه شود
وجه قول ایشان آنست که در عرب مائده بود و بر آن مائده گوشت اشتر بسیار بود و شیر اشتر بسیار و رسول علیه السلام
با جمعی از صحابه بر آن مائده حاضر بودند و جمله یاران از آن طعام خوردند لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام
خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورده است بر شما باد که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم شد
که آتش پسوده خوردن طهارت را تباه کند و دیگر روایت میکند ابو هریرة رضی الله عنه از رسول علیه السلام قال
النبی صلی الله علیه وسلم من اکل شیئا مما مسته النار فعلیه الوضوء رسول علیه السلام فرمود هر که آتش پسوده خورد بر وی باد که طهارت
سازد اما آنجا که ابو هریره رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنهما حاضر بود گفت یا ابا هریرة
چگونه طهارت که باب گرم ساختیم آن را باز گذاریم ابو هریره رضی الله عنه ساکت شد اشکال آید که ابو هریره رضی الله عنه
از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن نگفت از طهارت ساختن گفت جواب آنست که خوردن
فضالات طهارت در میان صحابه چنان مشروع بود که از آن سؤال حاجت نیامدی احمد حنبل حسنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت
اشتر پخته بخورد طهارت تباه شود اما اگر چیزی دیگر پخته یعنی آتش پسوده بخورد طهارت تباه نشود و بقول علمای ما رحمهم الله آتش پسوده
خوردن طهارت تباه نکند دلیل بر آنکه روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام بحجره ما آمده بود و ما شوربا
ساخته بودیم از گوشت دراج و رسول علیه السلام گوشت دراج را دوست داشتی شوربا و گوشت بخوردیم و همچنان نماز
گذاردیم و رسول علیه السلام باز طهارت نساخت و ما را نیز نفرمود تا طهارت ساختیمی پس معلوم شد که آتش پسوده خوردن طهارت تباه نکند
و دیگر روایت میکند عبد الله زید انصاری رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه بمسجد میرفت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد
و خوان اشتر با گوشت پخته گرفته از ایشان رسول علیه السلام و بنشست و رسول علیه السلام بگرفت پاره از آن بخورد و باز بعضی تسلیم کرد صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین از برای تبرک آن را گرفتند و هر کسی پاره از آن خوردند و همچنان پیشینه و نماز گذاردند رسول علیه السلام باز طهارت
نساخت و ما را نیز نفرمود که طهارت باز سازید و دیگر روایت میکند عکرمه انس بن فروة رضی الله عنه که چون بر ولید هم در رسول علیه الصلوة والسلام

بچه ام سلمه ربیبه مرا با خود برد چون طعام آوردند رسول علیه السلام مرا فرمود تا دستها را بشستم باز رسول علیه السلام
دستهای خود بشست چون ثرید آوردند من به هر جانب بخوردم رسول علیه السلام مرا ادب را آموخت گفت دست پیش خود
آر ای کودک که در ثرید تفاوت نبود و چون از طعام خوردن فارغ شدیم رطب آوردند من همان ادب بجای آوردم رسول
علیه السلام فرمود که ای کودک اکنون هر کدام که ترا می باید بخور که در رطب تفاوت بود و چون رطب خوردیم نخست رسول
علیه السلام دستها بشست آنگاه مرا فرمود که دستها بشوی از این فعل رسول علیه السلام معلوم شد که هر وقت که پیش از طعام خوردن
دستها بشویند نخست خردکان بشویند باز کلان دست شویند خوردان استقبال کلان نباشند و بعد از طعام خوردن نخست
کلان دست شویند باز خوردان دست شویند آنگاه رسول علیه السلام فرمود قال علیه الصلوة والسلام الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم یعنی لفظ وضو است و مراد از وی دست و دهان شستن است و آن حدیث که ابوهریره رضی
الله عنه روایت کرده است مراد از آن نیز دست و دهان شستن است و دلیل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن بانگ فرمود با طعام
خوردند و دری نخورده بنا بر آن اصل بود که در میان ایشان نو عهد آن بودند که یکی از ایشان را حدث رسیده بود و رسول علیه
السلام را از آن حال معلوم بود که اگر او را بگفت فضیحت میشد و اگر نمیگفت خطر آن بود که چنان نماز گذاردی پس رسول علیه
الصلوة والسلام همه را فرمود تا طهارت ساختند و دری در آن میان آن اهل را فضیحت نشد دلیل بر آنکه حدیث مطلق است
قال النبی صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من حدث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که طهارت نیست مگر از حدث و مسئله
در ترتیب بدیع حجت گفته اند تا دوستان را از آن سودی باشد مذهب سنت و جماعت آنست که حلال و حرام روزی است
بر خلاف معتزله علیهم اللعنة ایشان گویند که حلال روزی است و حرام روزی نیست این مذهب باطل است رزق چیزی بود که
از وی حاجت دفع گشت بحاصل آید نه هر ملکی رزق بود دلیل بر آنکه بسیار کس میرود و از وی ملک و اسباب بسیار ماند پس معلوم
که آن ملک وی بود و رزق نی و رزق چیزی بود که در معده هضم شود و بگداز دلیل بر آنکه بسیار کس بود که چیزی لطیف
خورد و دری نکوتر کند تا انداز دارد درنده بیاید و بخورد پس معلوم شد که آن رزق درنده بود است و لقمه بر سه نوع است
حلال است و شبهه و حرام از میان هر سه نوع است مومنان و منافقان و کافران حلال مومنان راست و شبهه منافقان را و حرام
کافران را خوردن لقمه بر سه نوع است دین و است تن و است شهوت دین مومنان را و تن منافقان را و شهوت مر
کافران را مومنان را تا صبر بخوردن حلال و عمل صالح آوردن قوله تعالی کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله الآیة
و نفع و ضرر هر لقمه را رسول علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه بیان کرده است قال علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل من الحلال صفی دینه و رق قلبه و دمعت عیناه من خشیة الله تعالی و لم یکن له حجاب دون العرش رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که از لقمه حلال خورد دین وی صافی شود و دل وی روشن شود تا عالم آخرت را ببیند و کار آخرت ساخته شود
چشم وی گریان بود از خوف خدای عز و جل و هر دعا که کند اجابت شود و اجابت دعا بر سه نوع است یکی آنکه هر چه

که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی نهند و این نیز در باب حقیقت هیچ قدری ندارد دلیل بر آنکه حکایت
خواجه ابو حفص حداد رحمة الله با مریدان خود جمعیتی کرده بودند تا گاه آهو آمد و سر بر کنار خواجه نهاد خواجه گرم شد و نعره بزد
و بیا میه خود ضرب کرد خواجه چون بخود باز آمد از وی سوال کردند که این چه حالت بود گفت این جمعیت با خوش بود و مرا اینجا
آمد اگر گوسفندی بودی بکشتمی دستوری یا ساختمی تا این جمعیت همچنین بر قرار ماندی این آهو آمد و سر بر کناره من نهاد من
از آن گرم شدم گفتند این کرامتی شما بود خداوند عز و جل در حق شما فرستاده بود خواجه گفت شما ندانسته اید که هر که چیزی
خواسته است و آنچه مقصود وی بود بسبب آن در کنار وی نهادند وی را از حضرت راندند دلیل بر آنکه فرعون علیه اللعنة آنچه میخواست
بسبب آن مقصود وی را در کنار وی نهادند و موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چهل سال دعا گفت تا اثر اجابت ظاهر شد
و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید آنچه مقصود وی باشد بوی نرسد و لیکن خداوند عز و جل بلا تکلف از آن بنده
بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی نرسد بقیامت در بهشت اضعاف
مضاعف بدهندش و درجات بسیار باید مناجات کند الها پروردگارا این درجات از کجاست و از کیست خطاب حضرت
در رسد که درجات تو بنده گوید خداوندا در دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
در رسد که این جزا از آن بی مرادیهاست که در دنیا دعا میگفتی و مراد تو بتو نمیرسیدی این جزای آن بی مرادیهاست آنگاه
بنده تمنا برد که ای کاشکی در دنیا هیچ مقصود من بر نیامدی تا جزای آن اکنون بمن رسیدی که در دنیا فانی بود و بهشت باقیست
و بهمه حال دانسته که باقی به از فانی بود و در حق لقمه شبهه میفرماید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من اکل من الشبهات
اشتبه علیه دینه و اظلم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لقمه شبهه خورد در دین خود بشبهه بود و دل وی تاریک شود
چنانکه عالم آخرت را نبیند و کار عالم آخرت نسازد و این در حق منافقانست که ایشان در دین بشبهه بوده اند و بظاهر با مومنان
بوده اند و بباطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را نساختند تا در تحت این وعید در آمدند
قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل الحرام مات قلبه و خلق دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و حجب الله تعالی دعوته رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
لقمه حرام خورد دل وی مرده شود و دین وی کهنه شود و یقین وی ضعیف شود و از ترس خدا بیزار شود و هر کس خیری طمع کردن گیرد و عبادت
وی اندک بود و دعا وی اجابت نشود و در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من اکل ذرة من الحرام [illegible]
من عبادة الثقلین **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به **مسئله** مس ذکر بقول شافعی حدث است و بقول
علما ما رحمهم الله حدث نیست وجه قول شافعی رحمة الله آنست که روایت میکند بسره رضی الله عنها از رسول علیه السلام
که فرمود من مس ذکره فلیتوضأ و فی روایة فعلیه الوضوء و علما ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام [illegible]
که سخن اندام نهان پیش مردان نگفتی خاصه پیش زنان دلیل ما آنکه روایت میکند قیس بن طلق از علی رضی الله

که رسول علیه الصلوة والسلام را سوال کردم که یا رسول الله مس ذکر حدث است یا نه رخساره مبارک رسول علیه السلام سرخ
از خشم و چشم مبارک بر بساط افکند و گفت لی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند که مس ذکر حدث است یا نه صلابت شما روی
اثر کرد و گفت شما را جواب سوال پس نمی آید که از من سوال میکنید چیست و با شما ابسایید چه اعضا را دیگر بساوید حدیث
اما بسودن وی حدث نیست یحیی بن معین رحمه الله تعالی گفته اند که سه حدیث از رسول علیه السلام نقل کردند که این از رسول
علیه السلام ثابت نشده یکی از آن حدیث مس ذکر است **مسئله** مس نسا بقول شافعی رحمه الله تعالی حدث است و بقول علمای ما
رحمهم الله حدث نیست حجت قول شافعی آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا و این قول عبد الله مسعود و ابو هریره رضی الله عنهما و از شافعی رحمه الله در مادر و خواهر و دختر دو روایت است که بسودن ایشان بساود
طهارت را تباه کند و بیک روایت نکند چون امام فخر رحمه الله گفته است که اگر کسی امامت کند باید که احتیاط بجا آرد که این اختلاف
ایشان جهت است بر خلاف و گرایا از قول علمای ما رحمهم الله مس نسا حدث نیست دلیل بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله
عنها که شبی با تو بودم رسول علیه السلام نمازی دراز آغاز کرده بود قدمهای مبارکش را جست میسیدم از آن معلوم بود که تن
بودم و قدمهای مبارکش را میمالیدم و رسول علیه السلام همچنان آن نماز را تمام کرد اگر مس نسا حدث بودی رسول علیه السلام نماز را تا حد
تمام نکردی و دیگر روایت میکند میمونه یا ام سلمه رضی الله عنهما که وقتی بود که رسول علیه السلام از عیال الان بسه گرفتی و همچنان آن
نماز گزاردی باز طهارت نساختی پس اگر مس نسا حدث بودی رسول علیه السلام طهارت باز ساختی و دیگر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را امامت میکرد و در میان نماز بود که از نماز باز ایستاد و رفت و طهارت ساخت و آمد و نماز را از سر گرفت
بعد از نماز صحابه وی را سوال کردند که از چه جهت بود که در میان نماز طهارت ساختی و از سر گرفتی گفت مرا دو کار پیش آمد یکی شرم
شما دیگر خوف خدای تعالی شرم شما را نگذاشتم و خوف حق را پیش گرفتم و این چنان بود که مرا در حجره کنیزکی است جمیل از وی قبله
گرفتم و بیرون آمدم اندام من در حرکت آمد نماز شروع کردم در میان نماز حرکت اندام من شکست و از من تری [illegible] رفتم طهارت
ساختم و نماز از سر گرفتم و شرم شما را نگذاشتم و خوف حق را پیش گرفتم ما را از فعل امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چند مسئله
معلوم آمد یکی آنکه بر صدق که دبیر استبرا اشتهی حاجت آید بران نماز نتوان بنا کردن و مذی و وجوب غسل آب
نشود و دیگر مس نسا حدث نیست که اگر حدث بودی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنان در ابتدای در نماز شروع
نکردی پس معلوم آمد که مس نسا حدث نیست و تاویل آنکه ابو هریره و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت کرده اند
مراد از آن مس مجامعت است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در آیة الاخر میفرماید **قوله تعالی** فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا و
اتفاق است که مراد از این تماس جماع است حکم از اینجا معین بود **مسئله** مباشرت فاحشه نیست که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله
روایت میکند که زن و شوهر برهنه و سینه بر سینه و ران بر ران آمد و اندام مرد در حرکت آمد و ظاهر بسود و لکن نمایش تری ظاهر نشد بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول محمد تباه نشود **مسئله** [illegible] را از اندام [illegible] بادی [illegible]

شنیده بود اعرابی در آمد که در بینائی او خللی بود در چاهی افتاد و آن مغاک در آمده بود گفت که خود را بدانستی و در آن مغاک
افتاد صحابه بعضی در نماز قهقهه خندیدند روایت میکنند عقبه بن عامر الجهنی و یا زید بن عامر الجهنی رضی الله عنهما که بعد
از نماز رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام الا من ضحک منکم
قهقهة فلیعد الوضوء والصلوة جمیعاً در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند از ابو حنیفه
واو از منصور زادان و آن از معمر و معمر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام
همین حدیث فرمود که آنهائی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند و ابو حنیفه با صحابان خویش فتوی
دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است و ابراهیم نخعی مفتی کوفه بود با صحابان خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است
ابن سیرین که مفتی بصره بود با صحابان خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است شعبی که مفتی حجاز بود با صحابان
خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمة الله که مفتیان شام بودند با صحاب خود
فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است پس حدث خنده قهقهه در نماز در معنی حدیث متواتر آمد پس نشاید دیگر اینکه شود
نه نماز شود مسئله [illegible] آنست چهار وجهی یکی وجه آنست که طهارت تباه کند نماز نی و یکی وجه آنست که نماز تباه کند نی
طهارت نی و یکوجه آنست که نه نماز تباه کند و نه طهارت و یکوجه آنست که هم نماز تباه کند و هم طهارت و آنچه طهارت تباه کند نماز را
خود لامحاله [illegible] پس حدث هم نا که همان اینها طهارت تباه کنند نماز را نی و آنچه نماز تباه کند طهارت نی سخن گفتن و چیزی
خوردن و عمل کثیر این جمله نماز تباه کنند اما طهارت نی و آنچه نه نماز تباه کند و نه طهارت تبسم است و عمل اندک و در سجده بخواب رفتن
و سلام [illegible] بفراموشی و روی برگردانیدن به پنداشت حدث تا مادام که در مسجد باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند
که بنا کند و اگر این واقعه در صحرا افتد و روی بگرداند به پنداشت حدث تا مادام که در صفها باشد چون معلوم شود که حدث نیست
تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد و معلوم شود که حدث نیست نتواند که بدان نماز بنا کند نماز تباه شود که در صحرا حکم
مسجد بدان مقدار بود که صف بود و اگر این واقعه در صحرا افتد و پیش صف رود تا مادام که از امام اندر نگذشته باشد چون
معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد نتواند که بنا کند و بعضی گفته اند که همین که پیش رود
نمازش تباه شود و بعضی گفته اند که تا از ستره نگذرد تواند که بنا کند که آن ستره حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباه کند و هم طهارت
احتلام است و خنده قهقهه و بیهوشی اینها هم نماز تباه کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میگذاردند نخست امام قهقهه خندید باز
مقتدیان نماز همه تباه شود و طهارت همه تباه شود یا نی طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان باقی بود و اگر نخست مقتدیان
خندیدند و باز امام نماز و طهارت همه تباه شود اما اگر بعد از نشستن بمقدار تشهد پیش از سلام نخست امام خندید و باز مقتدیان نماز همه روا بود
و طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان تباه نشود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز همه روا بود و طهارت
همه تباه شود اما اگر امام بعد از نشستن بمقدار تشهد سهواً قهقهه خندید [illegible] قول ابو حنیفه رحمة الله سهو [illegible] نماز تباه شود

و بقول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمهما الله نماز بهمه حال درست باشد و خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که لاحق بنایش کجا
رساند که امام خندیده است نه فعل خود ... آمده خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمة الله گفته است که لاحق چون مسبوق است
چون بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود لاحق را نیز باید که تباه شود اما ظاهر روایة آنست که بقول ابو حنیفه
رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود و لاحق را روا بود و وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست که نماز مقتدیان و مسبوقان
متعلق بنماز امام است چون نماز امام تباه نمیشود از آن مسبوق نیز تباه نشود اما ابو حنیفه رحمة الله گفته است که امام جای خندیده
است که نماز وی تمام شده است و دریافته باز حاجت نیست المسبوق میان نماز وی است در پیش باز حاجت است پس گوییم
که در اینجا نماز تباه شود امام سلام داد و مقتدی پیش از سلام خویش قهقهه خندید نمازش روا بود و طهارتش تباه شود باقی اگر واجبی از
واجبات نماز بروی باقی بود باتفاق اجماع است که طهارت تباه کرده و اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی نبود بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارت باقی بود بنا بر آن اصل است که مقتدی
بسلام خویش از نماز بیرون می آید یا بسلام امام اگر واجبی از واجبات نماز بروی باقی بود باتفاق بسلام خویش و اگر واجبی از واجبات نماز
بروی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خویش و بقول محمد و زفر رحمهما الله بسلام امام **مسئله** اگر
در نماز بخواب رود و قهقهه خندد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نماز تباه شود و نه طهارت و بعضی گفته اند هم طهارت تباه شود و هم
نماز اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و طهارت نی از بهر آنکه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که خفته در نماز مرفوع القلم
است ای برداشته قلم است در اقوال نه در افعال یا در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و این خنده وی کم از سخن گفتن بود
گوییم که نماز تباه شود اما چون جنابت بر کمال نیست گوییم که طهارت باقی بود و اگر بعد از عمد در سجده بخواب رود و قهقهه
خندد هم نماز روا بود و هم طهارت باقی بود و در عیون المسائل آورده است که طهارت باطل شود و خواب بحدث نگیرد
ترازو آنست که به بیداری و فتوی بر این قول است **مسئله** اگر مصلی را در نماز حدث رسید به تباه سبیل رود و در راه
قهقهه خندید باتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز گردد و در راه قهقهه خندد ظاهر الروایة آنست
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رحمة الله در جامع الکبیر خویش آورده است که طهارت باقی بود و نماز
از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گردد و قهقهه خندد و یاد آیدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطقی آورده است
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز گردد و رکن گذارد و آنگاه قهقهه خندد و یادش آید که در طهارت
دوم مسح سر نیاورده ام اتفاقست که مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد
آنگاه قهقهه خندد و یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام بقول ابو یوسف رحمة الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بعضی مشایخ رحمهم الله بعکس این گفته اند که بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت سازد و نماز
از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد **مسئله** اگر در نماز جنازه قهقهه خندد طهارت باقی بود

و نماز را سر گیرد و اگر در سجدهٔ تلاوت قهقهه خندد طهارت باقی بود و سجدهٔ تلاوت باز آرد یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز بیارد و بنا بر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام میشود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
بنهادن و بقول محمد رحمه الله برداشتن مسئله اگر بار سیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمه الله گفته است که نماز تباه شود
و نه طهارت و خواجه ابو بکر سعید بلخی رحمه الله گفته است که هم نماز تباه شود و هم طهارت اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و طهارت نی
مسئله اگر مسلمانی در نماز تهار بنشست ستور تطوع شروع کرد و قهقهه خندید بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمه الله طهارت باقی بود و بنا بر آن اصل است که در نماز تهار بنشست ستور تطوع شروع هست یا نی بقول ابو یوسف
رحمه الله شروع هست و بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمهما الله نی اما اگر در صحرا بنشست ستور تطوع شروع کرد و قهقهه
خندید باتفاق نماز و طهارة تباه شود و اگر بضرورت فریضه شروع کند و ستور رو برا و عبارت آرد و قهقهه خندد بر قول
محمد رحمة الله علیه اشکال نباید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال نباید که طهارت تباه شود و بر قول
ابو حنیفه رحمه الله اگر جواب بر قیاس گوییم که در میان نماز بامداد آفتاب برآید و قهقهه خندید طهارت تباه شود و اگر جواب
بر قیاس گوییم که میان نماز مدت مسح موزه بسر آید و قهقهه خندید طهارت باقی بود مسئله اگر سر دی نماز بامداد
میگزارد و در میان نماز بامداد آفتاب برآمد و قهقهه خندید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود
و بر قول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود مسئله سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
بیرون آرد موقوف باز گشتن و بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و فایده این اختلاف ظاهر در چند مسئله پدید آید
یکی آنکه سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو باز گشتی یکی آمد و بوی اقتدا کرد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله درست نباید و بقول
محمد و زفر رحمهما الله درست آید سلام سهو او پیش از آنکه بسهو باز گشتی مسافر بود نیت اقامت کرد و بجای آن نیت اقامت
درست آید در حق این نماز عمل کند یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله در حق این نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهم الله
در حق این نماز عمل کند تا چهار گزارد و سلام سهو او پیش از آنکه بسهو باز گشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر
رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه شود و اشکال آید که در اتفاق مسئله زفر با محمد است و درین مسئله
چرا با محمد نیست تنهاست و زفر با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله است اصلی است امام زفر را درین باب که زفر رحمه الله
باین مذهب میرود که هر جا که نماز تباه شود و طهارت نیز تباه شود و هر جا که نماز تباه نشود بقول وی طهارت هم تباه نشود اما اگر بسهو
باز گشت آنگاه کسی آید و بوی اقتدا کند و اتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند اتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خندید بقول
علمائنا رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول زفر رحمه الله علیه طهارت تباه نشود بنا بر آن اصل است که گفته شد باب سفر و سهم در بیان
احکام جمع [illegible] اخوات احادیث است باقی بر قول مالک رحمه الله اند که بسیار حدیث است صحیح قول [illegible] است که رسول علیه السلام
[illegible] که [illegible] شافعی رحمه الله علیه [illegible] آنست که [illegible] نماز [illegible]

دیگر آنکه اگر اندک خوابی که عضو سست شود چون بیدار شود طهارت تباه شود و بر قول علمای رحمهم الله اعتبار بمخرج ریح است اگر
مخرج بر زمین استوار بود و هر چند همچنان نشسته بر زمین استوار بخواب شد طهارت تباه نشود اما اگر مخرج از زمین ازاد
بود همین که بخسپد طهارت تباه شود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمها رشته است بسته چون برگاه
که چشم بخواب رفته شد سر رشته گشاده شد خواب بر دوازده وجه است خواب سنت است و خواب بدعت است و خواب
سبب بوالکی است و خواب سبب عقوبت است و خواب عادت است و خواب غفلت است و خواب سبب درویشی است
و خواب غرامت است و خواب ندامت است و خواب راحت است و خواب عبادت است و خواب کرامت است خواب نیم روز خفتن
سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که یاری خواهید روزه را تابستان بخوردن سحر و یاری خواهید نماز شبها را باستوار خفتن
قیلوله در ملتقط سید امام ناصر الدین از محمد رحمة الله علیه روایت است که چنین گفت که مرا اگر قیلوله فوت شود [...]
بود در سفر و در حضر فایده قیلوله آنست که وی قوی دماغ و عقل است از برای آنکه مغز دماغ عقل است پس [...]
عقل را بود [...] قیلوله قال النبی علیه الصلوة والسلام القیلولة تزید فی العقل و خواب بدعت وقت نماز خفتن است و خواب
که سبب بوالکی است بعد از نماز دیگر خفتن است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام یکی را دید که از نماز دیگر خفته بود گفت ای [...]
هوشیار برخیز و عجب بود و خواب سبب عقوبت آنست که نماز خفتن ناگذارده بخسپید که بخبر آمده است که در دوزخ در پایست
از وی تلخ و سیاه آماده کرده اند از برای کسانیکه نماز خفتن ناگذارده بخسپند و خواب عادت نماز خفتن گذارده خفتن است
اما خواب ندامت آن بود که مومن وقت صبح از خواب [...] بخواب شود تا تکبیر اول بیاد و [...] نماز بامداد از وقت برود
و فوت شود و دیگر در مجلس علم خفتن است خواب غفلت صبحدم خفتن است که رسول علیه الصلوة والسلام صبحدم بحجره درآمد
فاطمه رضی الله عنها خفته بود گفت برخیز ای دختر که این وقت سه چیز قسمت کنند عافیت و خوی نیک و برکت روزی پس که
درین وقت خفته باشد از اینها محروم ماند و خواب سبب درویشی بعد از نماز بامداد خفتن است چون نماز بامداد گذارد [...]
چندانکه آفتاب بر آید بلند بعد از ان بخسپد پاکی بود و خواب غرامت در مسجد خفتن است و خواب راحت خواب نماز شب است و خواب
عبادت خواب عالم است و عابد و خواب روزه دار است که نماز خفتن گذارده و با طهارت بخسپد [...] کند فرشتگان
بر سر بالین وی عبادت نویسند و خواب کرامت در سجده خواب کردن است بنده چون در سجده بخواب رود قوله تعالی
انظروا ملائکتی الی عبدی جسده فی [...] خداوند عزوجل مباهات فرماید و خطاب کند که ای فرشتگان
که بنگرید سوی بنده من که تنش در خدمت منست و جانش بحضرت من مسئله خفتن [...] است [...]
الله علیهم اجمعین و خفتن اولیاء و خفتن اطباء و خفتن [...] جمهور [...] خفتن انبیا [...]
خفتن است که ایشان [...] خفته است در انتظار وحی تا کسی یاد در دل شد باید خداوند عزوجل [...]
و علماء و اولیاء [illegible] راست [...] قبله [...] پشت [...] ایشان [...]

چون بیوست راست جنبی انبها معلق باشند علت فزاید و دزدان در روی خسبند تا اگر کسی ایشانرا فرو گیرد ایشان
قوت نتوانند کردن و جهودان نیز در روی خسبند و آدمی باید که ساعتی بر دست راست خسپد و ساعتی ستان و ساعتی
بر پهلوی چپ تا بهر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله گفته است بنده را باید که بنیت خسپد
یکی آنکه لحظه بخسپم تا بیران از بلای من باز رسند دوم آنکه لحظه بخسپم تا نفس من بیاساید و مرا آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
لحظه بخسپم کراما کاتبین علیهم السلام بیاسایند **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رود بر جای خفتنید ولیکن مقعد
بر زمین استوار نهاده است **طحاوی** رحمة الله گفته است که اگر آن چیز را بشکنند یا بکشیند تصور آن دارد که وی افتد
طهارت تباه شود و ابن شجاع از اصحاب ما رحمهم الله روایة میکند که اگر در نماز خود را بحیلتی قیام و رکوع تواند که بدارد بیرون نماز
طهارت نیز تواند که بدارد تاویل آنکه طحاوی رحمة الله گفته است اینجا بود که مخرج از زمین ازاد بود اما اگر مخرج بر زمین استوار بود
هر چند نشسته بخواب رود طهارت تباه نشود دلیل بر آنکه حذیفه بن الیمانی رضی الله عنه روایة میکند که من در مسجد رسول علیه الصلوة
والسلام بخواب رفتم مرا بیدار نکرد مگر دست لطیف و آن دست مبارک رسول علیه السلام بود چون چشم باز کردم جمال جهان
آرای رسول علیه السلام را دیدم گفتم یا رسول الله این خواب از من حدث بود یا نی رسول علیه السلام فرمود که لیس معلوم شد
چون مخرج بر زمین استوار بود هر چند نشسته بخواب رود باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رفت اگر مخرج
بر زمین استوار نهاده است بیفتاد و بیدار شد بجا باز آمد اتفاق طهارت تباه نشود و اگر بیفتاد و بیفتاد و آنگاه بیدار شد بجا باز آمد اتفاق
طهارت تباه شود و اگر بیفتاد و بعد بیدار شد ولیکن پیش از آنکه نشست خود را افتادن بر زمین آمد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم اگر نشست در افتادن بر زمین آمده است جواب بر قول محمد
رحمة الله گوییم که طهارت او تباه شود و اگر پیش از آنکه نشستن بر زمین آمده است جواب بر قول ایشان گوییم طهارت تباه نشود **مسئله** اگر
مسلمانی در نماز یا در قیام یا در رکوع یا در سجود و یا در قعده بخواب رفت بقول مالک و شافعی رحمهم الله اشکال نباید که طهارت
تباه شود بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت تباه نشود ایشان بر علمای ما رحمهم الله حجت میگویند که شما اعتبار مخرج را می دارید
و اینجا مخرج ازاد است و علمای ما رحمهم الله گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
لیس الوضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا لانه اذا نام مضطجعا استرخت مفاصله
رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود و یا در رکوع و یا در سجود طهارت بر کسی است که بخواب رود
پهلوی بر زمین نهاده که چون پهلوی بر زمین نهاده شود مفاصل وی سست شود و گشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخواب شد
عمداً طهارت تباه شود یانی بقول ابو یوسف رحمة الله تباه شود و بقول محمد رحمة الله تباه نشود وجه قول ابو یوسف رحمة الله
آنست که در سجده بخواب رفتن الی اختیار طهارت تباه نشود که بضرورت است اما اینجا بخواب رفتن عمداً است طهارت تباه شود که اختیار است
وجه محمد رحمة الله علیه گفته است که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا نام العبد فی الصلوة فی السجود یباهی الله تعالی

ملائکته فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی جسده فی خدمتی وروحه عند حضرتی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده مومن
چون در سجده بخواب رود خدای عز وجل مباهات کند وخطاب فرماید بفرشتگان که بنگرید به بنده من که تنش در خدمت منست
وجانش بحضرت من محمد رحمة الله علیه گفته است که خبری که محل مباهات خداوند عز وجل بود طهارت تباه نکند خواجه امام زاهد نجم
رحمة الله علیه گفته است که بنگریم اگر سجده بسنت آورده است چنانکه شکم از ران جدا وران از ساق وساق از زمین جدا است
جواب بقول محمد رحمة الله گوییم که طهارت تباه نشود واگر سجده ببدعت آورده است که شکم از ران وران از ساق وساق
از زمین جدا نیست جواب به قول ابو یوسف رحمة الله علیه گوییم که طهارت تباه شود که این خفتن گویند نه سجده **مسئله** اگر
مسلمانی بر ستور نشسته بخواب رفت وستور میرود تا مادام که بر زمین هموار میرود یا بربالا طهارت تباه نشود اما چون که سر سوی
نشیب شود طهارت تباه شود که مخرج از پشت ستور جدا شود واگر مسلمانی بر دیوار یا بر پالان اشتر بخواب رود واگر مخرج بر آن جای
استوار بود طهارت تباه نشود واگر جدا بود طهارت تباه بود **باب نوزدهم** در بیان بقول زفر رحمة الله علیه اندک
وبسیار قی حدث است وحجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود القلس حدث وفرق نفرمود میان اندک وبسیار
ودر قول شافعی رحمة الله علیه اندک وبسیار قی حدث نیست حجه قول وی آنست که بروایت آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام
قی آمد دهان بشست وگفت نیست طهارت از قی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام هکذا الوضوء من القیء هو ما روی عن النبی علیه
السلام انه قاء فغسل فمه اما علما رحمهم الله گفته اند که آنچه زفر رحمة الله گفته است محمول است بر پری دهان وآنچه شافعی رحمة الله گفته
است محمول است بر کم پری دهان اما چون قی بپری دهان بود طهارت تباه شود ودلیل آنکه روایت میکند زید بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه
الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الوضوء عن کل دم سائل وعد الاحداث او دسعة تملاء الفم رسول علیه السلام
فرمود که طهارت سازید از خون روان واز قی پری دهان وحد پری دهان آنست که بیشتر دهان بگیرد وباز داری که سخن
گفتن بر او بازدارد یا نتواند او را باز داشتن اما اگر اندک اندک بر می آید ووی بیرون می اندازد وجزو اول را با آخر جمع کنیم اگر پری دهان شود
ومجلس یکیست وسبب یکی اتفاقست که طهارت تباه شود واگر مجلس نوست وسبب نو اتفاقست طهارت باقی بود واگر مجلس یکی بود
وسبب نو بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود وبقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود واگر مجلس نو بود وسبب یکی
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تباه نشود وبقول محمد رحمة الله تباه شود ودرین دو مسئله اول اتفاقست ودرین دو مسئله
آخر خلاف است بنا این خلاف بر آن اصل است که ابو یوسف رحمة الله اعتبار مجلس را داده ومحمد رح سبب را
اعتبار داده **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خوی فسرده فرود آید اگرچه پری دهان بود طهارت تباه نشود
واگر مسلمانی را از دماغ خون یا از بینی زردابی فرود آید نزدیک بعضی تباه شود ونزدیک بعضی تباه نشود وخوی که
فسرده فرود آید اگر از معده بلغم بیرون آید اگر پری دهان نیست طهارت تباه نشود باتفاق واگر پری دهان بود نزدیک ابی یوسف
طهارت تباه شود ونزد ابو حنیفه ومحمد رحمة الله تباه نشود واگر چه پری دهان بود اما اگر بادی سرخی آمیخته بود اگر غالب

سرخی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود طهارت تباه نشود و اگر بهره و برابر است قیاس آنست که طهارت تباه
نشود و این اختیار خواجه امام زاهد بخاراست رحمة الله علیه و استحسان آنست که طهارت تباه شود و این اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله است **مسئله** از گلو زرداب برآید اگر بر دهان بود بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهم الله طهارت تباه نشود و اگر سرخی با وی آمیخته بود هر چند اندک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه شود و بقول محمد رحمة الله تا آن سرخی سیلان نشود طهارت تباه نشود و این هم جایی بود که از غذا با وی چیزی نبود اما اگر غذا
با وی چیزی بود باتفاق طهارت تباه شود **مسئله** اگر چیزی از گلو برآید سیاه بسته بنمود اگر صفراست یا خون بسته است
یا غذا سوخته است اگر کم بری دهن بود چون شک است طهارت تباه نشود و اما باید که در آب انداز و تا به بیند اگر گسسته شود
معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباه شود و اگر گسسته نشود معلوم شود که خون نیست غذا سوخته است طهارت
تباه نشود فایده بزرگان گفته اند که درخت خلفه تر را بکوبد و آب وی را بگیرد و بخورد تا خدای تعالی عز و جل شفا دهد ان شاء الله
تعالی این مسئله از طب است از فقه نی **مسئله** اگر مسلمانی را قی آمد کم بری دهن طهارت تباه نشود و جایز باشد یا لی
خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای نیاورده اند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده
از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر مسلمانی را در نماز قی آید کم از بری دهان باید که بجامه نگیرد و بگذارد و نماز تمام
میکند که نجس نیست اما ظاهر روایة آنست که پلید است و لیکن چندانکه کثیر فاحش نباید نا روائی نماز باز دارد **مسئله** اگر مسلمانی
آب خورد و متغیر ناشده باز آمد حسن بن زیاد رحمة الله گفته است که آن آب نجس نبود اما ظاهر روایة آنست که نجس بود که معده
خانه نجس است هر چه بوی رسد نجس شود **مسئله** اگر از خمر قی آمد کم از بری دهن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در
حال طهارة حکم قی دارد و لیکن در حال نجاست حکم می دارد چون کم از بری دهن است طهارت تباه نکند و لیکن زیادت
از درمی بر جامه رسد روائی نماز باز دارد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که با همه حالهای حکم قی دارد تا
بر دهان نشود طهارت تباه نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود روائی نماز را باز ندارد و در **فواید** در روایة
خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله همچنین آورده است که از محمد حسن رحمة الله سوال کردند که مردی خمر خورد یا مردار [illegible]
خورد همچنین که بمعده وی رفت بر دهان باز آمد گفت اگر زیاده از درمی بجامه رسد روائی نماز باز ندارد و اگر [illegible]
اندک است پلید کند و اگر کم بری دهان بود آب اندک را نجس نکند و اگر بر جامه رسد روائی نماز باز ندارد پس معلوم
آمد که در هر دو حال حکم قی دارد و این مسئله دلیل است بر آنکه هر چه حدث نیست نجس نیست **مسئله** اگر مسلمانی را از گلو
جسنده برآید خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که طهارت تباه شود از برای آنکه اصل درین باب آنست که هر چه بیرون
آنست که سخن گفتن را باز دارد و هر چند اندک جسنده را که از گلو برآید سخن گفتن باز دارد و هر چند اندک باشد یا بسیار اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آنچه جسنده پاکیست آنچه بر وی است نجس است و آن کم از بری دهن است پس طهارت [illegible]

باب ششم در بیان قی فی الصوم قال النبی صلی الله علیه وسلم من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء
رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که هر که قی آید روزه تباه نشود واما اگر قی آرد روزه تباه شود واصل است ابو یوسف
درین باب که ابو یوسف رحمة الله اعتبار پر دهان را دارد ومحمد رحمة الله فعل را فایده این خلاف در چند جا پدید آید تا اگر روزه
دار را قی آید پر دهان واندازد باتفاق روزه تباه نشود واما اگر قی آرد پر دهان واندازد باتفاق روزه تباه شود واگر قی
آید پر دهان وی باز بحلق فرو برد باتفاق روزه تباه شود واگر قی آید پر دهان واز آن بعضی اندازد وبعضی باز برد باتفاق
روزه تباه شود واگر قی آید پر دهان شود وباز رود بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه شود وبر قول محمد رحمة الله روزه
تباه نشود والصحیح حاشیه فی هذه المسئلة قول محمد رحمة الله جامع الصغیر الحسامی وغیره ولا یفسد فی قول محمد وهو الصحیح لانه لما
لایمکن الاحتراز عن خروجه لایمکن احتراز عن عوده فجعل عفوا در فتاوی قاضیخان اگر قی آید کم پر دهان واندازد باتفاق
روزه باقی بود واگر قی آید کم پر دهان خود باز رود باتفاق روزه تباه نشود واگر قی آورد کم پر دهان واندازد بقول
ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود وبقول محمد رحمة الله اشکال نباید که روزه تباه شود واگر قی آورد کم پر دهان وباز
برد بر قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود وبر قول محمد رحمة الله اشکال نباید که روزه تباه شود واگر قی آید کم
پر دهان وی باز برد قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود وبر قول محمد رحمة الله روزه تباه شود وبعضی مشایخ گفته
اند که قیاس والصحیح فی هذه المسئلة قول ابو یوسف رحمة الله جامع الصغیر الحسامی لایفسد عند ابو یوسف ان قل وهو الصحیح
کما فی الخلاصه جامع الرموز ولا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بخارج فلا یتصور ادخاله الصحیح فی هذه
قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود واما ظاهر روایة آنست که دو فصل یا هم هم برآوردن وهم فرو بردن که این
آورده وبرده را یعنی پر دهان ازو کو هم که روزه تباه شود ودرین هیچ مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباه شود ودر
درین هیچ مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود وروزه را بر همان خلاف که گفته آمد **فصل در بیان خلال** بناخن سنت
قال النبی صلی الله علیه وسلم رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که رحمت خدای
عزوجل بر خلال کنندگان باد در طهارت ودر طعام **مسئله** اگر مسلمانی خلال کند وبر سر خلال سرخی پدید آید یا میوه گزیده
بران میوه سرخی پدید آید یا طهارت مسواک کرد وبران مسواک سرخی پدید درین همه رتها باید که دست برد وتجربه کند اگر
سرخی سیلان شده باشد طهارت تباه شود واگر سیلان نشده باشد طهارت تباه نشود واگر بانگشت بردن معلوم نشود
که سرخی سیلان شده است یا نی آب دهان را حاکم سازد واگر غالب سرخی بود طهارت تباه شود واگر غالب سپیدی بود تباه نشود واگر
برابر است قیاس است واستحسان قیاس آنست که طهارة باقی بود واین قول محمد است استحسان آنست که طهارة تباه شود واین قول ابو حنیفه
وابو یوسف رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی با طهارت است ودر پشت وی جلد یا جوال اند وزاند وخشتش با کارد یا سوزنی یا خار اگر خون
براید اگر سیلان بسر جراحت شود طهارت تباه شود واگر سیلان نشود طهارت باقی بود واگر خون براید وبر سر جراحت قرار گرفت معلوم نیست

که قوت رفتن دارد یا نی بعضی از مشایخ گفته اند که آنرا پاک کند اگر دیگر بر آید معلوم شود که قوت رفتن دارد طهارت تباه شود
و اگر دیگر بر نیاید معلوم شود که قوت رفتن نیست طهارت تباه نشود و بعضی گفته اند که خاک بدانجا کنند اگر آن خاک گل تر نشود
معلوم شد که قوت رفتن ندارد طهارت باقی بود و اگر گل تر شود معلوم شد که قوت رفتن دارد طهارت تباه شود و بعضی
گفته اند آنچه گفتیم این در حق نوک کارد و درفش و جوال دوز آید اما اگر خار یا سوزن اندر جلد بر جهد اندک سرخی خون بر آید
طهارت تباه شود از برای آنکه جراحت خار و سوزن اندک باشد و هر چه اندک بود سرخی بر آید از سر جراحت رفته باشد
طهارت تباه شود اما در جامع الصغیر قاضی امام فخر الدین خان آورده است که حکم خار و سوزن و درفش و جوال دوز
یکی است که اگر سیلان نشود اگر چه از سر جراحت زیاده شده باشد طهارت تباه نشود اگر مسلمانی با طهارت
حجامت کننده و بیرون جنبری ظاهر نشود طهارت تباه نشود و شیشه بر آنجا نهاد و مکید بعد از آن که شیشه بر گرفت
هم جنبری ظاهر نشد طهارت تباه نشود که آن خون که بیرون آمد بفعل مکنده بیرون آمد اما اگر بعد از آن که شیشه
بر گیرد هر چه اندک زرد آب ظاهر شود و از سر جراحت رود طهارت تباه شود که بی فعل بر آمده است **مسئله** اگر مسلمانی
با طهارت است و لوچه بر افگند و لوچه خون را مکید و بخورد بعضی گفته اند که طهارت تباه نشود که از باطن بباطن میرود اما بعضی
گفته اند که لوچه و کنه را خاصیتی است که ایشان نخست ظاهر کنند سرخی را و آنگاه بگیرند بظاهر شدن سرخی طهارت تباه شود
بر خلاف پشه و مگس اگر مسلمانی را کنه جفتیده است و خون میخورد اگر کلان است حکم لوچه دارد طهارت تباه شود و اگر
خورد است حکم پشه دارد طهارت تباه نشود و اگر مسلمانی را بر اندام جراحت است و کرم از وی می افتد یکان دو دوگان طهارت
تباه نشود و اگر چه بسیار افتد بخلاف اندام مخصوص که اگر یکی افتد طهارت تباه شود که کرم از محل نجاست می آید اگر از دهان کرم
بر آید طهارت تباه نشود تا آنگاه که بر دهان پر نیاید **مسئله** اگر کسی را بر اندام جراحت است و بخیه بر نهاده است اگر بر
سر جراحت طهارت باقی بود که آنچه آلایش است در محل خویش است اما اگر بخیه زیادت از سر جراحت نهاده بود آلایش از سر
جراحت برود طهارت تباه شود و اگر جراحت بود بر اندام باید که بخیه پاک بر نهد تا اگر بخیه پلید بر نهد اگر پلیدی وی از نجاست
غلیظه است و زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و اگر از نجاست خفیفه است روای نماز را باز ندارد و اشکال می آید
که آن بخیه بر جراحت نیز پلید میشود و جواب آنست که پلید شدن بخیه بضرورت است اما هم از ابتدای بخیه پلید نهادن ضرورت نیست و اگر
حسب خضاب پر چه پرده پلید نهاده اگر زیادت از درمی بود روای نماز را باز دارد چون خارج یا بین الداخل والخارج نهاده باشد همین اشکال آید که
آن پرده پلید میشود جواب همانست که گفتیم یعنی پلید شدن پرده بضرورت اما هم از ابتدا پرده پلید نهادن ضرورت نیست اما اگر
پرده داخل نهاده بود اکنون نماز روا بود که آن داخل حکم باطن دارد والله اعلم **باب پنجم** در بیان حیض و نفاس و استحاضه و مسائل
بدان که جمله زنان در عهد رسول علیه السلام فی منزل رسول علیه السلام آمدند فاطمه بنت جحش بود یا فاطمه بنت قیس بود یا فاطمه بنت
حبیش جمله کیفیت استحاضه ایشان حاجت نیست گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من از ایام گذشته است من نه پس

پاکی نمی یابیم **قال** النبی علیه الصلوٰة والسلام لتلک المرأة وهی مستحاضة حیضتی والنجی واستثفری وتوضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه السلام فرمود آن زن مستحاضه را که ایامت را بنشین و بعد از ایام غسل آر و پرده بنه و بند بر بند ولجام بر بند و طهارت ساز و نماز گزار اگرچه بچکد خون بر بوریا آن زن سوال کرد که یا رسول الله آن قطرها که بر جامه میرسد عفو است یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی گفت یا رسول الله من بشویم همین می میرود و لون وی بما رسول علیه السلام فرمود که بشوی و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون همین می رود و اگر لون ماند آن لون اثر است و اثر عفو است و ما را معلوم آمده است که صاحب جرح سائل را هر وقت نماز طهارت باید ساختن همچنانکه رسول علیه السلام فرموده است در حق مستحاضه **قال** النبی علیه السلام المستحاضة تتوضأ لکل صلوٰة و مراد ازین هر وقتی نماز است همچنانکه در حدیث دیگر فرمود **قال** النبی علیه الصلوٰة والسلام المستحاضة بوقت کل صلوٰة رسول علیه السلام فرمود مستحاضه طهارت سازد هر وقت نماز را شافعی رح حمل کرده است این کل صلوٰة را بیک فریضه و سنت تبع وی و علما رحمهم الله حمل کردند بیک وقت نماز از اول تا آخر ادا و قضا و سنت و تطوع هرچه گذارد روا بود و جراحت روان چندین باید تا حکم صاحب جرح سائل کرد و بقول مالک رحمة الله بچکیدن صاحب جرح سائل نیست بر قول شافعی رحمة الله علیه هرچه از دو اندام مخصوص پدید آید صاحب جرح سائل است و هرچه ورای این موضع است با مالک است علما میگویند رحمهم الله هرچه از هر کجا که باشد که پدید آید و روان شود و یکوقت نماز بگذرد و آن صاحب جرح سائل بود و مالک رحمة الله گفته است که کسی صاحب جرح سائل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بر قول علما رحمهم الله صاحب جرح سائل کسی بود که ویرا بادروان بود یا سلسل بول بود و یا کرم افتد یا ریش روان بود چنانکه دو ماه بند را تر دارد و در یکوقت نماز

مسئله هر صاحب جرح سائل و مستحاضه که بند یا پرده آلایش خود را تواند که در محل خود دارد ظاهر روایه و بر او حکم اصحا بود امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که صاحب جرح سائل که بند یا الایش را در محل خود دارد و بر او حکم اصحا بود اما مستحاضه را حکم اصحا نبود از برای آن معنی که چندان حیله کرد رسول علیه السلام آن زن مستحاضه را فرمود و یه مستحاضه فرمود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این را خاص فهم کنند اما عام فهم نکنند اصل درین باب آنست که هر جراحتی را که بند بر بندی اگر وی یکماه را تر دارد و یکوقت نماز ویرا حکم اصحا بود و اگر دو ماه بند را تر دارد در یکوقت نماز ویرا حکم صاحب جرح سائل بود و صاحب پرده را نیز همین حکم است که یاد کردیم در حق صاحب جرح سائل یعنی اگر یکماه پرده تر دارد حکم اصحا بود اگر دو ماه پرده تر دارد در یکوقت نماز ویرا حکم مستحاضه بود و طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است یک فریضه تواند گذاردن و سنت تبع وی و بقول علما رحمهم الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا و ادا و سنت و تطوع گذارد روا بود و امامت نکند بهم حالات خود را روا بود **مسئله** طهارت صاحب جرح سائل باندر آمدن وقت تباه شود یا بیرون رفتن وقت بقول زفر رحمة الله باندر آمدن وقت و بقول ابوحنیفه و محمد رحمة الله به بیرون

رفتن وقت بر قول ابو یوسف رحمة الله علیهم باید آمدن وقت و هم بیرون آمدن وقت و فایده این خلاف چنان پدید آید که
که صاحب جرح سایل نماز بامداد گذارد با طهارة ناقص آفتاب برآید با همان طهارت نماز ضحی میگذارد بقول زفر نماز روا
بود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود اما اگر صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز ضحی یا وقت نماز پیشین در آید با همان
طهارت پیشین گذارد بقول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و بقول ابو یوسف و زفر روا نبود و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید
را وقت نماز پیشین اندر آمد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد بر قول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود اما بعضی گفته اند که
قیاس قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله علیهم روا نبود از برای آنکه نماز عید را وقتی علاحده است اما ظاهر روایة آنست که نماز روا بود و از برای
آنکه بحکمی که نماز ضحی راست نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز ضحی را طهارت میسازد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد روا بود
نماز عید نیز همین بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین چون منقطع شد باز طهارت
ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایة
آنست که روا بود و عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه طهارة صاحب جرح سایل باز آمدن وقت تمام
میشود و باز بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفت و وقتی اندر آمد اما ظاهر روایة آنست که روا بود از برای آنکه وقت بر
نو شدن طهارت تباه شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی
ابن ابان رحمة الله گفته است که وی بر نماز بنیست طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اما ظاهر روایة آنست که سازد و نماز بنا کند
روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین خون منقطع است
باز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد باتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد در میان نماز جراحت وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته
است که بگذارد و نماز تمام کند ظاهر روایة آنست که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند بنا بر اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز پیشین میگذارد و یا بطهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رح گفته است
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایة آنست که بطهارت نماز پیشین میگذارد از برای آنکه طهارت نماز پیشین
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است **مسئله** صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نو شد اگر بطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد
و اگر بر طهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر
همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایة آنست که نماز روا بود که بوقت نو شدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود و این
طهارت کامل است اگر بگذارد و نماز بگذارد و نماز تمام کند و در میان نماز جراحت سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نو شدن نماز بنا شود و طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر روا
آنست که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز نشسته میگزارد با طهارت ناقص هم در وقت
نماز نشسته خون منقطع شد باز طهارت نساخت و بگذشت و آن نماز تمام کرد وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت
و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که برگردد و نماز تمام کند و
ظاهر روایه آنست که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حدث است طهارة از حدث جراحت
جراحت را سود ندارد تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدث را در میان نماز جراحت شد طهارت سازد و بر نماز
بنا کند و اگر طهارت ساخت از برای جراحت را در میان نماز حدث رسیدش طهارة سازد و بر نماز بنا کند که طهارت جراحت
جراحت را سود ندارد و طهارت جراحت حدث را سود ندارد و این نیز همان حکم دارد اما روایة جامع الکبیر آنست که بر
گردد و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارة سازد از برای یکی جراحت را در میان نماز جراحت دیگر سیلان شود طهارت
سازد و بر آن نماز بنا کند و محمد حسن رحمة الله علیه این مسئله را در خون حیض نهاده است اما اگر طهارة سازد از برای دو
جراحت را در میان نماز از یکی خون منقطع شد زفر رحمة الله گفته است که طهارة سازد و نماز از سر گیرد که این بنای قوی
بر ضعیف شود و روا نبود اما ظاهر روایه آنست که برگردد و نماز تمام کند که به نشده است بطریق اولی بود که این بنا است
مسئله صاحب جرح سایل نماز نشسته میگزارد با طهارت ناقص هم در میان نماز نشسته خون منقطع شد باز طهارت
نساخت و بگذشت و آن نماز را تمام کرد وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت و نماز دیگر گزارد اگر پیش از فرو
رفتن آفتاب جراحت سیلان شود بهره و نماز پیش روا بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز نشسته را باز گزارد
و نماز دیگر پیش روا بود اما اگر نماز نشسته تمام کرد آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن یا بعد از فرو رفتن آفتاب
جراحت سیلان شود بهره و نماز وی روا بود اشکال اینست که در مسئله اول نماز نشسته را باز میگزارد و اینجا چرا باز نگزارد
جواب آنست که در مسئله اول در میان نماز خون منقطع شده است یک وقت کامل برو بگذشت و جراحت سیلان نشد و
وی حکم اصحا گرفت از آن وقت خون منقطع شدن در حق بعضی از نماز را بطهارة ناقص گزارده و هم است باز گزارد
اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن
آفتاب جراحت سیلان شود و بهره و نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
باید که طهارت باز سازد و اگر طهارت باز نساخت و بهمان طهارت نماز نشسته گزارد آن نماز وی موقوف باشد اگر
نماز دیگر را سیلان شود نماز نشسته روا بود اگر نماز دیگر را جراحت سیلان نشود طهارت سازد و نماز نشسته را باز گزارد
و هر کجا که همچنین افتد که بعد از طهارت پیش از تحریمه خون منقطع شود باید طهارت ساختن تا اگر وی را حدث رسید تواند که
بر آن نماز بنا کند و اگر اصحی بوی اقتدا کند اقتدا وی درست آید و اگر طهارة باز نساخت و نماز شروع کرد اصحی بوی اقتدا کرد وقت

واگر وی را در میان نماز جراحت سیلان شود نماز وی روا بود و این اصح است نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد و آنگاه نماز
جراحت سیلان شود نماز بر دور روا بود مسئله اگر اول وقت مصلی صاحب جراحت بود و نماز گذارد بطهارت ناقصه
تا آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و اگر آخر وقت صاحب جرح بود و طهارت ساخت و نماز گذارد و
وقت تو شدن خون منقطع شد خواجه امام فخر زاهد رحمة الله گفته است که بر وی چیزی نبود که وی بر فتوی عمل کرده است
شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته که طهارت سازد و آن نماز را باز گذارد از برای آنکه آن نماز یکوقت کامل
باید تا وی را حکم صاحب جرح سایل شود و اینجا یکوقت کامل نشده پس وی حکم اصحا دارد و نماز را با طهارت ناقص
گذارده است و آن نماز را باز گذارد **باب** بست یکم در میان پرده نهادن پرده بر سه نوع است فریضه است و
واجب است و سنت اگر زن تر مزاج بود چنانکه بی پرده بقاء طهارت نیابد پرده نهادن بر وی فریضه بود و اگر زن چنان
بود که یکوقت نماز بی پرده بقاء طهارت یابد و یکوقت نماز بی پرده نهادن بقاء طهارت نمی یابد پرده نهادن
بر وی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقاء طهارت بیابد پرده نهادن بر وی سنت بود از
سنت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها **مسئله** محل پرده سه است خارج است و بین الداخل والخارج
والداخل و تفسیر وی چنان بود که لب و دندان و حلق و پرده کجا نهد که اولیتر آن بود خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است
که داخل نهادن اولیتر بود اما ظاهر روایة نیست که اگر بخارج بقاء طهارت می یابد بین الداخل والخارج نبرد و اگر بین
الداخل والخارج بقاء طهارت می یابد بداخل نبرد و اگر بداخل بقاء طهارت یابد وی حکم صاحب جرح دارد بر وقت
نمازی طهارت سازد و نماز گذارد **مسئله** پرده نهادن خارج چون نباید بیشتر بر وزبان ندارد و اگر پرده
بیافتاد اگر خشک است طهارت باقی بود و اگر تر است طهارت تباه شود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج خوب
نباید بیشتر بر وزبان ندارد و اگر پرده بر دارد یا بیافتد بر فور بر داشت اگر تر است طهارت تباه شود و اگر خشک بود طهارت
باقی بود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج داخل تر است و خارج خشک طهارت باقی بود اما هرچند اندک تری از
داخل بخارج سرایت کند طهارت تباه شود **مسئله** پرده نهاده شد بین الداخل والخارج ساعتی بر آید پرده بیفتاد اگر
تر بود طهارت تباه شود باجماع و اگر خشک بود ابو جعفر رحمة الله گفته است که طهارت باقی بود اما ظاهر روایة نیست که طهارت تباه
شود از برای آنکه خرقه را خاصیت است که نم بخود کشد و باز بحرارت اندام خشک شود بدین معنی طهارت تباه شود و پرده پلید بود که از
موضع مخصوص نجاست ظاهر شده است اگر با طهارت است پرده نهاد طهارت تباه شود یا نی بقول شافعی رحمة الله طهارت تباه
شود که وی لمس و مس اندام را حدث دارد و بقول علماء ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است اگر تری با انگشت وی سرایت کند
طهارت تباه شود و اگر سرایت نکرده باشد تباه نشود **مسئله** اگر زن پرده نهاد چون بر داشت بر پرده آب منی دید
اگر از خواب برخواسته است غسل واجب آید و اگر نخفته بود غسل واجب نیاید بباید دانستن که فرج دو است

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطن فرج ظاهر را حکم نیست که بوقت غسل شستن آن فرض بود به پهلوی گفته است
چنانکه در فرج باطن حکم اینست و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن قسم که هم در کلام نهند طهارت تباه
نشود تا تری بفرج بیرون نرسد و جواب زحمت پرده مردان همین است مسئله اگر بکری بی پرده تقاطر طهارت [illegible]
خواجه امام زاهد محمد رحمه الله گفته است که میان داخل و خارج نهد باید که نماز را بر حال خود گواه کند تا روزی که حاجت
آید حجت بود پرده نهد تا به بقاء طهارت نماز گذارد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که نهاید که بسبب پرده
نهادن بکارت وی زایل شود وی آن ساعت نماز را بیاید که بر آن حال گواهی دهند وی پیش خصم خود خجل گردد
و برا حکم صاحب جرح داریم تا هر وقت نمازی طهارت میسازد و نماز میگذارد تا آنگاه که صحت یابد چه بکارت حق عبد
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق حق باری مسئله روزه دار اگر پرده نهاد و در
رفت روزه تباه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بجستن حاجت آید روزه تباه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر ریشه بر آن پرده بسته بود و آن رشته ظاهر است میتواند که پرده را بجای خود باز آرد در روزه
تباه نشود و محمد حسن رحمه الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزه دار گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را نگیرد و آن گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمعده وی رسد چون آن رشته را بکشد و آن گوشت
را بر آرد روزه تباه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان آنکه گوشت را فرو خورد و باز بر آرد و میان
آنکه زن پرده را غایب کند و بجای خود باز آرد مسئله اگر روزه دار پرده نهاد و غایب شد و یا حقنه بخت یا جماع
روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و با جماع غسل واجب نشود و اگر با طهارت بود طهارت تباه شود و باقی
اگر حقنه تر بود طهارت تباه شود و اگر حقنه خشک بود طهارت باقی بود و اگر زن از کرایه بر آید پرده می نهد و با طهارت بیاید
بعد از آن پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهارت تباه شود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی رح طهارت
تباه شود و بر قول علما رحمهم الله طهارت تباه نشود مسئله اگر مسئلی را در حصبه سنگ بود و از آنکه باشد بیرون
آورده بول از راه مثانه از آنجا سرایت کند تا سیلان نشود طهارت تباه نشود بر خلاف آنکه مسئلی را در اندام
نهان جراحتی بود و خون یا ریم از آن جراحت میکند بسر اندام هرچه اندک ظاهر شود طهارت تباه شود که از آن موضع
خون و ریم سرایت میکند از نجاست اندک خالی نبود یعنی بول و از آن موضع هرچه اندک بول ظاهر شود طهارت تباه شود والله اعلم باب
بیست و سوم در بیان حیض مشروع است بآیت و اخبار و اجماع امت و رسول علیه السلام فرموده است که ثلثان دین تان از عائشه طلب کنید مراد
از آن احکام حیض است و رسول علیه الصلوة والسلام نیز بخود دانست که زنان شرم دارند از وی سوال کردن بدین سبب اشارت بجانب
عائشه صدیقه رضی الله عنها کرد تا از وی [illegible] سوال کنند تا در دین فقیه شوند بدانکه آموختن علم حیض فریضه است هم بر مردان و هم بر زنان باجماع
بر جمیع علما وجه تعلق [illegible] احکام حیض قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة یعنی [illegible]

ای مومنان گزیده و گزیدن و آدم بیگانگی خدای عز وجل و برسالت انبیا نگاه دارید تن خود را و اهل خود را از آتش
دوزخ که افروزنده او سنگ است و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
کلکم راع وکلکم مسؤل عن رعیته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت امیر را سوال کنند از رعیت
وی و مراد امیر شوهر است و زن رعیت وی خواجه ابو الحسن سنقغی رحمة الله در کتاب حیض آورده است که فردا قیامت
اشاد و صد یک تن بود و در عتاب وی چهار مرد در سوال آیند چنانچه شوهر و پدر و برادر و پسر که این زن حیض
ایشان نخواند مسئلتی و غیر حیض ایشان نخواند احکام مسلمانی اموختن باز مرد بود که وی را مادر بود و خواهر و دختر
و عیالان از منکوحات باشند و کنیزکان باشند همچنانکه مونت دنیا در ذمه وی لازم بود اموختن احکام اخرت نیز بر وی
لازم بود از برای آنکه زنی باشد که در آلایش بود و لیکن حکم پاکان ثابت شده باشد عبادت را باز گذارد بیکار شود و
بسیار زنی بود که آن از آلایش ببیند و لیکن حیض بود و شوی گرد فراش گردد و فرزند بر فراش فاسد آید پس اموختن
احکام حیض فریضه است هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراش و هم خواجه ابو الحسن سنقغی رحمة الله
گفته است که حیض در ایشان هنر است عیب نی از برای آنکه اگر عیب بودی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام حیض
نبودی و زنی که اهل حیض بود و از اهل حمل بود و زنی که اهل حمل بود محل مباهات رسول علیه السلام بود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام تناکحوا تناسلوا تکاثروا فانی اباهی الامم یوم القیمة ولو بالسقط و به حتی السقط رسول علیه السلام فرموده است
که نکاح کنید تا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت مباهات کنم به بسیاری امت اگر چه هم آن سقط باطل شده باشند
و خواجه ابو الحسن سنقغی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان ضعیف باشند
ملول شوند و اگر ایشان را از عبادت خداوند عز وجل ملالت افزاید خداوند عز وجل و رهایی روزی چند در سیلان
در ایشان نهاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان را ملالت نیفزاید
و دیگر در مباشرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عز وجل و رهایی روزی چند دم سیلان
در ایشان نهاد و بسبب آن صحبت بر ایشان حرام گردانید تا چون زن شایسته معطل شود معطل آید و مرد شایسته
فراش شود و بفراش آید در میان ایشان الفتی نو پدید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و مزید نعمت آن بود که خداوند عز وجل ایشان را فرزندی دهد که خداوند عز وجل را بیگانگی
بشناسند و بوحدانیت یاد کنند و هم خواجه ابو الحسن سنقغی رحمة الله گفته است که دیگر حکمت ایشان این است که اکثر ایشان
باتش باشند و حرارت در ایشان غالب باشد و رهایی ایشان را بمونت ای فصد و حجامت حاجت آید خداوند عز وجل و رهایی
چند دم سیلان در ایشان نهاد و سبب آن مونت فصد و حجامت از ایشان برگرفت تا ایشان را دست ناجری بنا بود از کشیدن
نخستین کسی که حیض دید مادر مومنان حوا دید رضی الله عنها چون از بهشت منهی تناول کرد در دنیا آمد و آن حالت پدید آمد و از آنجا در فرزندان

وی باقی باشد تا بقیامت اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن در حق با وجود طعن که وی نشنیده ایم
و دیگر آنکه خداوند عزوجل بگناه دیگری نگیرد **قوله تعالی** ولا تزر وازرة وزر اخری ما ایمان میداریم بدانچه رسول
اما ما را با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابو نصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بجمله
پیغامبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت
نیست در عرب حیض نام لونی بود که از چیزی پدید آید چنانکه از خار درخت مغیلان صمغ پدید آید عرب گویند حاضت الشجرة
و در دیار ما از درخت توت و سیب زرد آلو و سیم لون پدید آمدی عرب گوید حاضت الشجرة و از خرگوش لونی پدید آید
چنانکه از زبان عرب گویند حاضت الارنب و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم این حکایت آورده است که روزی اعرابی
نزدیک رسول علیه الصلوة آمد و خرگوش بریان هدیه آورده بود که رسول علیه الصلوة والسلام از وی قبول کرد خواست
تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی پدید می آید چنانکه از زنان رسول علیه السلام فرمود
لیس بشیء یعنی الخیر نیست آنگاه رسول علیه السلام از بنده را گفت بنشین تا بخوری اعرابی گفت یا رسول الله من روزه
میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه و آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه
من و از روزه برادرم داود پیغامبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه داود علیه السلام
کدام رسول علیه السلام فرمود که روزه داود علیه السلام آن بوده است که یکروز نخوردی و یکروز روزه داشتی یا روزه
خوردی و دو روز روزه داشتی و روزه من روزه ایام بیض است و یکروز آن است گفت بنشین تا بخوری تا ترا روزه
بیاموزم که پیوسته روزه دار باشی گفت یا رسول الله آن کدام روزه است که من پیوسته روزه دار باشم رسول
علیه السلام گفت آن روزه ایام بیض است و آنگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن یاران را خست
کرد و این حدیث فرمود **قال** النبي علیه الصلوة والسلام الهدایا مشترک تا معلوم آید که چون چیزی خوردنی
در میان جماعتی بیارند همه را از آن نصیب بود و دارنده را نیز نصیب باید کردن و از بنده اگر نخورد باکی نبود از برای
آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن اعرابی را تکلیف نکرد بگشادن روزه و در صوم نفل شروع است بار جوع نشاید کردن
قال النبي علیه الصلوة والسلام العائد في هبته كالعائد في قيئه رسول علیه السلام فرموده است که اگر کسی چیزی بخشیده خود را رجوع کند چنان
بود که قی کرده را بازخورد روزه ایام بیض سنت آدم صفی بود صلوة الله علیهم نبینا و علیه چون وی را از بهشت بیاوردند تن وی از گرد
غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی اسبیجابی رح میگوید از چه جهت غبار گرفت تن وی را جبرئیل علیه السلام آمد گفت امروز روزه دار تا
روز سیزدهم ماه بود روزه داشت خداوند عزوجل دو دانگ اعضای وی را از گرد غبار پاک کرد و آنچه روز چهاردهم آمد گفت امروز روزه
دار روزه داشت خداوند عزوجل چهار دانگ اعضای وی را پاک کرد [illegible] روز پانزدهم آمد [illegible] روزه داشت خداوند عزوجل
کل اعضای وی را از گرد غبار پاک کرد [illegible] معلوم شد [illegible] روزه داشت خداوند عزوجل تن وی را از گرد غبار پاک میگرداند

بنده مؤمن عاصی گنهکار اگر این سه روز روزه دارد خداوند عز و جل وی را از گناهان پاک گرداند هیچ عجب نبود و در شریعت
حیض نام خون بود که از زنان پدید آید از موضع مخصوص بوقتی معلوم و حد وی تمام اما در اقل و اکثر وی علما اختلاف
است سعید بن مسیب رضی الله عنه گفته است که هر چه اندک بیند حیض بود وی گفته است که کسی علم حیض را از من بداند
و مالک رحمه الله گفته است که یک ساعت بیند حیض بود و وی قیاس کرده است بنفاس و بقول شافعی گفته کمترش یک شبانروز
و میانه هفت شبانروز و بیشترش پانزده شبانروز و از ابراهیم نخعی رحمه الله دو روایه است به یکی روایه هفت شبانروز
و به یکی روایه قیاس کرده است بخویشاوندان پدرش حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکند که سه روز و دو
شب و مراد از وی سه شبانروز است و بقول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز و کمترک و دو نیم شبانروز و بیشترک که
بیشترک را حکم کل است و دلیل بر آنکه اگر آب بر نجاست میگذرد آب نجس بود و اگر غالب نجاست میگذرد اینک بیشتر وی را
حکم کل است اعضا که پوشیدن وی در نماز فریضه است بیشتر از وی گشاده شود و در وی رکن همچنان نماز گذارد
روا وی نماز را باز دارد اینک بیشترک وی را حکم کل است اگر بیشترک از روز گذشته باشد نیت روزه کند درست
نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل است مسئله قربانی را بیشتر از گوش یا بیشتر از چشم با نقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشترک وی را حکم کل است مسئله جزیه گذار بیشتر از سال بیمار بود جزیه از ذمه وی ساقط شود اینک بیشتر وی را حکم کل است
مسئله فرزند بیشتر از مادر پدید آید حکم نفاس دارد اینک بیشتر وی را حکم کل است مسئله کشته با مردار آمیخته بود و اگر
غالب کشته بود تحری جایز بود بقول علما رحمهم الله اینک بیشتر وی را حکم کل است مسئله اگر در معرکه گاه کافران با
مؤمنان کشته شده اند اگر غالب مؤمنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مؤمنان دفن کنند اینک
بیشتر وی را حکم کل است قال النبی صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و اتفاق است
که آن وقت که ایشان را تلقین میکنند ایشان هنوز زنده اند ولیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام
ایشان را مرده فرمود پس معلوم شد که هر کاری که نزدیک بود بتمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صورتها این بیشتر
است وی را حکم کل است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت
می باید کردن و آن گذشتن عده است و فرض ساقط می باید کردن و آن ترک عبادت است تا بیشتر حکم کل است
دلیل برین مسایل نجاست غلیظ نزدیک است که زیاده از درمی شود ولیکن هنوز نشده است با وی نماز
روا بود و اگر چه در وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نیست مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد بر اعضا وی تا یا
موی خشک ماند از عهده جنابت بیرون نیاید اینک وی را حکم کل نیست مسئله اگر نجاست خفیفه نزدیک است که بیشتر فاحش شود و
لیکن هنوز نشده است با وی نماز روا بود و اگر چه در وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نیست مسئله اعضا که شستن
وی در طهارت فریضه است اگر بر آن اعضا موی یا پایان موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اینک بیشتر را حکم کل

مسئله حوض بزرگ است که ده در ده شود ولیکن پر نشده است و زمین چهارم ده گشت و غسل می‌نمود اگر نجاست در وی افتد نجس شود اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله دریک حوض کم ده در ده قطره یا خون چکید نجاست آن حوض نجس شد یک چند او کل آب کشیده شود اینک بیشتر و بیرا در شریعت حکم کل فی مسئله حوض است ده در ده در میان وی ستونها کشیده شد کم از ده ده شود در وی طهارت ساختن روا نشود اینک بیشتر و بیرا احکام در شریعت کل فی مسئله اگر مسافری چهار رکعت نماز کند در دو رکعت آخر نماز بجا آورد ولیکن قاعده آخر بجا آرد درود نماز وی روا نبود اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله اگر مسافر را بیست دینار بود کم طلا شود وی زکوة واجب نشود و یا دویست درم نقره است کم از آن وی زکوة واجب نشود اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله اگر نصاب تمام است ولیکن از سال تمام چیزی باقی است وی از آن نصاب چیزی خرج کرد نصاب تمام نماند زکوة از وی ساقط شود اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله مردی سوگند خورد که امروز همه نان‌ها را خورم بیشتر نان خورد در روز نماند و آنکه نان ماند سوگند بکردن آید اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله مردی سوگند خورد که امروز این نان تمام بخورم بیشتر را داد آنکه ماند در روز نماند سوگند بکردن آید اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله مسئله کالا خرید کسی یا کری یا وزنی از آن کیل یا کم دو وزن چیزی کم است قاضی جبر بکند مشتری را به قبض مبیع اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله اگر از کیل و گز و وزن راست بود ولیکن از بها چیزی باقی است قاضی جبر بکند بایع را به تسلیم مبیع اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی مسئله مردی با عیال خود ایلا بست و ایلا بستن آن بود که سوگند خورد که تا چهار ماه با زن خود دخول نکند اگر این سوگند را وفا کند زن بروی طلاق شود یک طلاق باین اما اگر از این چهار ماه چیزی باقی بود که ویرا با این زن دخول افتد ایلا باقی نماند اینک بیشتر و بیرا احکام کل فی اگر سوگند بخدا خورده باشد کفارت یمین لازم شود و یمین ساقط شود و اگر سوگند با طلاق خورده باشد اگر سوگند را وفا کند یا نکند زن را طلاق واقع شود مسئله اگر مردی بحلال خود ظهار بست و ظهار بستن آن بود که زن خود را چنین گوید که سر تو بر من چون سر مادر من یا پشت تو بر من چون پشت مادر من یا شکم تو بر من چون شکم مادر من یا فرج تو بر من چون فرج مادر من این لفظ در ابتدا طلاق بوده است اما روزی زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شوهر من مرا چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من ببخشای و رحم کن سن من بالا رسیده‌ام مرا کسی دیگر نخواهد رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین صغیر باید که فرزندان خورد دارم رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوی خود طلاق شدی از آن زن می‌گفت یا رسول الله همچنین صغیر باشید جبرئیل آمد و این آیه آورد قوله تعالی والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا اگر این مظاهر را مال نیست تا بنده آزاد کند بروزه کفارت میکند یکی کم از شصت روز روزه داشت روزه شصتم بر بنده قادر شد یا ویرا با این زن دخول افتاد و آن یک کم

از شصت روز یا روزه قطع شود و روزها دو بار از سر افتد اینک بشتو و برا حکم کن لی **مسئله** اگر قتل خطا افتاد چنانکه یکی تیر صید
رها کرده بر مومنی آمد هلاک شد دیت بر عاقله لازم شود و بر وی کفارت واجب شود بنده مومن آزاد کند یا شصت روز پیوسته
روزه دارد اینجا طعام دادن نیامده است و اگر وی را قدرت آزاد کردن بنده نیست بروزه کفارت میکند یک کم شصت روز
روزه داشت روز شصتم نیست از نشئه فراموش کرد و آن روزه ها قطع شود و کفارت از سر افتد اینک بشتو و برا حکم کن لی
مسئله اگر مسلمان یکروزه از ماه رمضان بر خود تباه کند بمباشرت بعد ازین وی قضا بود و کفارت لازم شود و بنده آزاد
کند و یا شصت روز روزه دارد پیوسته و یا شصت مسکین را طعام دهد تا کفارت ساقط شود و اگر در بنده آزاد کردن ماخراید
شصت روز پیوسته روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه داشته و روز شصتم بر بنده قادر شد آن یک کم شصت
روزه قطع شود و بنده که آزاد کند اینک بشتو و برا حکم کن لی **مسئله** اگر مومنی کفارت ماه رمضان میداشت یکروز روزه از
ماه رمضان بر خود تباه کرده است بمباشرت عمداً امال بدارد و هر روزه کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه داشت
روز شصتم بر بنده قادر شد این روزها قطع شود باید که بنده آزاد کند اینک بشتو و برا حکم کن لی **مسئله** اگر کسی بر مسلمانی گواه
داد و بر چیزی که رجم لازم آید والعیاذ بالله قاضی گواهی ایشان بشنود و بر سه حد زنند اینک بشتو و برا حکم کن لی و
ایشان را ایستاده تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد ایشان تمام نزده باشد اینک بشتو و برا حکم کن لی **مسئله** اگر چهار کس گواهی
دهند قاضی گواهی ایشان بشنود و اگر محصن بود سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد تمام نزده باشند
اینک بشتو و برا حکم کن لی **مسئله** اگر مومنی یک قطره خمر خورد و برا حد لازم آید ایستاده تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد وی نزده
باشند اینک بشتو و برا حکم کن لی **مسئله** اگر زنی روزه داشته است بیشتر از فرو رفتن آفتاب برا حیض آمد این روزه وی معتبر نبود
اینک بشتو و برا حکم کن لی **مسئله** طهر زنان را پانزده شبانه روز است اگر پانزده شبانه روز یکم از ساعتی بود طهر درست نبود
اینک بشتو و برا حکم کن لی درین همه صورتها و آنچه بدین ماند بشتر است و برا حکم کن لی پس معلوم آمد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی دلیل بر قول راویان معتبر و کمترش روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جبل و ابو امامت
الباهلی و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام حیض بیان میکرد که کمترش سه شبانروز
فرموده و بیشتر روایت میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و
عبد الله عباس و عثمان بن عاص الثقفی رضی الله عنهم اجمعین این شش و چهار برده تن روایت میکنند این حدیث را که
رسول علیه الصلوة والسلام احکام حیض بیان کرد و از سه شبانروز آغاز کرد و بده ختم کرد پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی صلی الله علیه وسلم حیض النساء ثلثة ایام خیر لهن من حمی سنة وحمی حیلی
خیر لهامن عبادة سنة و نفاس لکم خیر لهن من اربعین غزوة و مصة مصی الصبی من ثدی امه خیر لهامن عتق رقبة و سبعة
تسبیح الولد من لبن امه خیر لهامن اربعین حجة و عمرة و ما من امراة تحیض الا کانت ایام حیضها کفارت لها مضی من ذنوبها

که لون حیض شش است سرخ است و سیاه و تیره است و تیره رنگ و سبز و تیرگی و زردی یکه صفت باید تا حیض را شاید بعضی مشایخ
گفته اند که هم رنگ خاک و بعضی گفته اند که هم رنگ کاه و بعضی گفته اند که هم رنگ بوریا و بعضی گفته اند که هم رنگ ریم دندان خواجه امام
ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته است که هم رنگ ابریشم و خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که مراد از آن ابریشم خام است یا ابریشم که
رنگریزان رنگ کرده باشند شیخ علی دقاق رحمه الله گفته است اگر غالب سرخ دیده شود حیض بود اگر غالب سپیدی باشد حیض نبود
خواجه ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است که اگر در ایام است و هم طهر پدید آرد و بعد حیض سه حیض بود اما اگر ما قبل ایام بود یا
ما بعد ایام بود حیض نبود اما ظاهر روایة است که این همه لون حیض بود دلیل آنکه از ابو منصور محمد بن سلام البلخی رحمه الله سوال
کردند که زنی در ایام حیض سبزی می بیند حیض بود یا نی گفت حیض بود همان که گیاهی خورده باشد تجربه کردند همچنان آمد پس معلوم
شد که بخوردن همه الوان رنگ گردد و مسئله اگر کلان ساله الوان مختلف می بیند حیض بود یا نی خواجه امام علی بزدوی رحمه
الله گفته است که اگر تیره و پیوسته می بیند حیض بود اما اگر اندک و پیوسته بیند یا گسسته حیض نبود خواجه امام شمس الائمه رحمه الله گفته
است که اگر در ایام بود و بعد حیض سه حیض بود اما قبل ایام بود یا ما بعد ایام حیض نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته
است که اگر این مسئله مرد سوال کند گوییم که حیض است تا اگر در فراش بگردد که نباید که فرزند بر فراش او آید و اگر زن سوال کند
گوییم که حیض نیست تا از عبادت باز نماند و بزهکار نشود و اگر این زن معتده بود و حیضها عادة و بست سه بار همچنین بیند عدت
گذرد از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا اصل حیض بود یا آیسه اگر اصل حیض بود سه حیض بیند و اگر آیسه است سه ماه گذرد و عدت
بسه ماه گذرد اما اگر پنجاه ساله یا کم از پنجاه ساله یا زیادة از پنجاه سال الوان مختلف بیند حیض بود و چون بعد حیض سه اما اگر حکم
ایاس و اوندش اکنون حیض نبود سال چند می باید تا حکم ایاس دهند بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله چون پنجاه ساله شود وی را
حکم ایاس دهند و بروایة ابو عصمه از محمد رحمه الله از پنجاه ساله تا پنجاه و پنج ساله و بروایة حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله از پنجاه و پنج
سال تا شصت و امروز فتوی بر پنجاه و پنج ساله است و از نصیر بن یحیی رح سوال کردند که سال چند باید تا وی را حکم ایاس دهند
گفت هم چند سال من تجربه کردند سال و برابر سال مدت انقطاع در نسخها یاد کرده است اما استادان قرار داده اند که طهر
طویل از شش ماه است بعد از شش ماه سه ماه دیگر بنشیند عدت وی گذرد و بعد از آن اگر الوان مختلف بیند حیض شود اما اگر دم خالص بیند
اگر بعد حیض سه حیض بود و اگر بعد حیض سه حیض بود روایة نوادر نیست که هم حیض نبود و این اختیار خواجه محمد بن مقاتل رازی است و ظاهر
روایة است که حیض بود و این اختیار خواجه محمد ابراهیم میدانی است و در نوادر ابن سماع از محمد حسن رحمه الله روایة است که اگر خون
ساله دماء خالص بیند و بعد حیض سه حیض بود فایده این اختلاف جایی پدید آید که تا اگر در عدة رجعی بود حق مراجعت باقی بود
بر محمد رحمه الله اشکال گفتند وی را چرا همچون تیمم نپنداری که هر گاه تیمم ایستاد بدید تیمم وی باطل شود و لیکن نماز گذارده بود
و محمد رحمه الله گفته است که حال زن نه چون طهارت همچون تیمم است که هر گاه تیمم ایستاد بدید تیمم او باطل شود و این شبهه ای است حکم از
مسئله اعتبار لون حیض مر تری راست نی مر خشکی را فایده این اختلاف جایی پدید آید تا اگر صاحبه بر گرفته

سپید بود و خشک شده رنگین شد حیض بود اما اگر تر بود رنگین بود چون خشک شود سپید شود حیض نبود تا اگر اول ایام حیض
دید و آخر ایام حیض دید و در میان پنج روز پاکی دید این همه حیض بود تا اگر درین میانه نماز را گذارده بود آن هم روا نبود و قضا بر
وی نبود و اگر روزه فریضه داشته بود روا نبود و قضا بر وی بود چون روزه فریضه بود اما اگر روزه تطوع داشته بود در وی نبود
و قضا بر وی نیز همچنان که با جامه پلید شروع نماز درست نباید شروع زن حائض در روزه نیز درست نباید والله اعلم فصل در بیان
دماء فاسده اگر حامله دم بیند بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود و خون فاسد بود و اگر در اول ایام حیض یکروز
آلایش بیند و دیگر روز نبیند بر قول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون فاسد بود و اگر دم از ده روز در گذرد بر قول
شافعی رحمه الله علیه تا پانزده روز حیض بود و بر قول علماء ما رحمهم الله زیادت از ده خون فاسد شود و نفاس را هم از چهل در گذرد
بقول شافعی رحمه الله تا شصت روز نفاس بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون از چهل زیادت فاسد بود مسئله اعتبار پاکی از
وقت نهادن پرده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فائده این اختلاف جائی پیدا آید که زنی از حالت پاکی
کاملی کرد و نماز خفتن بگذارد و پرده نهاده بود و بامداد پرده برگرفت رنگین بود و قضاء این نماز خفتن بر وی بود که از نماز
حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز خفتن پرده نهاده و نماز خفتن بگذارد بامداد پرده برگرفت سپید بود قضاء نماز
خفتن بر وی بود که معلوم شد که نماز خفتن پاک شده است که پرده نهاده است و محمد رحمه الله حس را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله ظاهر شدن را اعتبار دارند محمد رحمه الله قیاس کرده است بجنب حدث تا اگر مسلمانی در نماز حس یابد که از وی
ظاهر شد بعد از فراغ نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را باز گذارد و این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که آن درست و لیکن در حکم نیست اما اینجا اینجا سیر اندر بر مای اینجالت پدید آید اینجا
اعتبار ظاهر شدن را بود دلیل بر آنکه زنی نزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المؤمنین بیست که در
شب چراغ می نهند و خود را بروشنائی چراغ تجربه میکنند مادر مومنان گفت ما در وقت رسول علیه الصلوة والسلام این
پنبه بر خود نهادیمی هرگاه که ظاهر شدی بنشستیمی و هرگاه که ظاهر نشدی نماز گذاردیمی پس حجت فقیه امت عائشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که ثلثان دینتان طلب کنید از عائشه صدیقه و
مراد از آن احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشته نی حس را پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن راست نه حس را
و محمد رحمه الله در چند مسئله باطن را حکم ظاهر داشته است یکی آنکه اصل را درون خلال کردن مستحب داشته است دیگر آنکه
زنی خواب بیند و آب پیدا نیاید غسل واجب داشته و دیگر آنکه حس را اعتبار داشته فائده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
زنی در مذاکره طلاق حس یافت بعد از آن که شوی طلاق داد ظاهر شد این حیض از عده نیابت دارد یا نی بقول محمد
رحمه الله علیه آن حیض از عده نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نیابت دارد و اگر کنیزکی در مذاکره
بیع حس یافت در دست مشتری ظاهر شد آن حیض از استبرا نیابت دارد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمهم الله نیابت دارد و بر قول محمد رحمة الله نیابت ندارد **مسئله** اگر زنی در نماز حیض یافت بعد از نماز ظاهر شد بر قول
محمد رحمة الله آن نماز وی روا نبود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله روا بود یا زنی روزه داشت پیش از فرو رفتن آفتاب
حیض یافت بعد از فرو رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد رح روزه تباه شود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله معتبر بود
زنی محرمه در طواف حیض یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام محمد طوافش معتبر نبود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف معتبر بود
یا ولی بکر بالغه را بشوی بدهد وی حیض یافت اجازت وی شرط بود یا نی بر قول محمد رحمة الله شرط بود و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمة الله شرط نبود و درین کل مسایل محمد رحمة الله حیض را اعتبار دارد و ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اعتبار ظاهر شدن را
دارند والله اعلم بالصواب **باب بیست پنجم در احکام عدت** عدت حق شرع است و روی هیچ نقض نیست
وارند و دانستن احکام عدة بسبب آمرزش است حکایت آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود وفات یافت و از وی زنی ماند [illegible]
تا بیک شوی دیگر خواهد یکی وی را گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین اکنون گفتم من ندانم وحی آمد به پیغامبران زمان که
بشارت ده این بنده را با آمرزش که بنده از بندگان ما را از کبیره بازداشت پس چون دانستن یک مسئله عدت سبب آمرزش شد ما را
معلوم آمد که دانستن احکام عدت سبب آمرزش است عدت بر انواع است عدتی که بماه گذرد و عدتی است که بحیض گذرد و
عدتی است که بحمل گذرد و عدتی است که بموت گذرد و عدتی که بحیض گذرد و حیض و موت جمع آید عدت نارسیده و آیسه زنی
که هرگز حیض ندیده باشد عدت ایشان سه ماه گذرد چون آزاد باشند و اگر بنده باشند یکماه و نیم گذرد و عدت اهل حیض بدیدن
سه حیض گذرد چون آزاد باشند بدیدن دو حیض گذرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما تجربه کردیم
اما حیض تجربه نکردیم [illegible] و ام ولد را خواجه آزاد کند یا بموت خواجه آزاد شود بر قول شافعی رحمة الله بر وی استبرا
واجب شود و بر قول علمای ما رحمهم الله عدت واجب است عدت اهل حمل بنهادن حمل گذرد که در وی بنده
و آزاد یکسان اند **مسئله** است که شوی بمیرد [illegible] تن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله چنان
بود که زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل ببیند عدت وی گذرد و حالی که کسی دیگر را
خواهد روا باشد **مسئله** عدت موت چهار ماه و ده روز گذرد وقتی که آزاد بود و اگر بنده بود دو ماه
و پنج روز گذرد و حیض در وی علت نی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی
زنی خواهد نارسیده و دخول افتد و طلاق دهد عدت وی بسه ماه گذرد ازین سه ماه چیزی باقی بود که اهل
حیض شود عدت وی بسه حیض گذرد و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه
و ده روز گذرد مجموع عدت شاید ماه و ده روز چیزی کم باید تا عدت وی گذرد این جای بود که آزاد بود اما
اگر بنده بود و نارسیده و شوی در ابتدا دخول طلاق دهد عدت یک نیم ماه گذرد و ازین یک نیم ماه چیزی
باقی بود که اهل حیض شد پس عدت وی بدو حیض گذرد و ازین دو حیض چیزی باقی بود که خواجه وی را آزاد کرد

عدة وی به سه حیض کذرد از این سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدة وی بچهار ماه و ده روز کذرد و یا از
ماه کم بچیزی و از چیزی کم باید تا عدة وی کذرد این هم جای بود که طلاق رجعی بود اما اگر طلاق باین بود بر قول
علماء ما رحمهم الله بر همان دو حیض کذرد و بر قول شافعی رحمه الله سه حیض کذرد و تداخل عدة است در مسئله عدة تداخل پذیرد
یا نی بقول علماء ما رحمهم الله تداخل پذیرد و بقول شافعی رحمه الله تداخل نپذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی بسفر
رود و از وی زن ماند بعد از مدت زن وی را خبر وفات شوی آورند وی عدة وفات داشت و شوی دیگر خواست مدتی بر
آمد شوی اول بسلامت باز آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدة
واجب شود و بر هر دو کابین لازم شود میان نام برده و بر اکابین هر کدام کمتر بود آن لازم شود و بر هر دو شوی نفقه و
جامه و نفقه لازم نشود از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه است و در حق شوی دوم عقد فاسد است عدة
آن زن از چه وقت کذرد بر قول زفر رحمه الله از صحبت آخرین و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله از وقت متارکه اما اگر این شوی
اول اگر اینجا آید وی نیز طلاق دادش عدة این زن بچندین کذرد و بقول شافعی رحمه الله عدة وی شش طهر کذرد
سه از شوی اول و سه از شوی دوم بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض عدة وی بکذرد از برای آنکه مراد از این عدة
فراغ رحم است و این بسه حیض حاصل می آید اگر یکی طهر دیده باشد و انگاه شوی اول طلاق داده باشد بر قول شافعی رحمه الله
پنج طهر دیگر بعده اش بکذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله علیه همان سه حیض ببیند عدتش بکذرد و اگر دو طهر دیده باشد انگاه شوی
اول طلاق دادش بر قول شافعی رحمه الله چهار طهر دیگر ببیند عدتش کذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض ببیند
عدتش کذرد و اگر سه طهر دیده بود و انگاه شوی اول طلاق داده اکنون سه حیض ببیند باتفاق عدتش کذرد و اگر در میان ایشان
فرزندان شده باشند آن فرزندان آن را که باشند اگر کم از شش ماه باشند بقول محمد رحمه الله از آن شوی اول بود
و اگر شش ماه یا بیشتر فرزند زاد فرزندان از آن شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف رحمه الله هر چه کم دو سال است
از آن شوی اول بود و هر چه دو سال است یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این نسخها بر عکس این آورده اند
یعنی بقول محمد رحمه الله دو سال و بقول ابو یوسف رحمه الله شش ماه و بر قول ابو حنیفه هیچ اگر ده سال آمده باشند
آن فرزند از آن شوی اول بوند بحکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام الولد للفراش و
للعاهر الحجر فرزندانش از شوی اول بوند که فراش او راست خواجه امام شرف الدین حسام رحمه الله گفته است که من
بسفر ترکستان رفتم در شهری ترکی از من این مسئله سوال کرد من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من رنجید
چون از آن سفر باز گشتم در نسخه مطالعه میکردم روایة رجوع یافتم از ابو حنیفه رحمه الله دریغ میخوردم که این روایة باری
بمن رسیده بودی تا جواب بر آن قول گفتمی تا از من نه رنجیدی عبد الکریم جرجانی از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکند که
از آن قول رجوع کرد و گفت که فرزندان آن شوی دوم بوند و در تجنیس مذکور است که فتوی بر این قول است مسئله

طلاق فار ست معنی فرار گریختن بود و معنی فار گریزنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را
یکی طلاق باین داد یا سه طلاق رجعی که حق مراجعت باقی نمانده بود و بقول شافعی رحمه الله آن زن از میراث محروم شود
و بقول علمای ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عده واجب شود هر کدام که درازتر بود و یا چهار ماه و ده روز یا
که در وی سه حیض بود و یا سه حیض باید که در وی بچهار ماه و ده روز بگذرد تا اگر سه حیض بینند لیکن چهار ماه و ده روز نشده
باشد بنشینند تا چهار ماه و ده روز شود و اگر چهار ماه و ده روز شده باشد و لیکن سه حیض ندیده بود بنشینند تا
سه حیض بود این جایی بود که عده نگذشته باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عده وی گذشته باشد آنگاه شوی
وفات یافته باشد بقول علمای ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک رحمه الله تا شوی دیگر نخواهد از میراث
محروم نشود و ابو عبید قاسم سلام الکوفی رحمه الله گفته است که اگر چه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود
و این جایی بود که این زن بی اختیار وی طلاق داده بود اما اگر باختیار خود طلاق خواسته بود باجماع از میراث
محروم شود و اگر طلاق وی را بچیزی تعلیق کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر با مادر و پدر سخن گویی
تو طلاق یا نماز گذاری تو طلاق یا نان خوری تو طلاق یا آب خوری تو طلاق اگر زن این فعلها بوجود آمد طلاق شود و از میراث محروم
نشود اما اگر چیزی باشد که از آن چاره باشد و گذر باشد چنانکه گفت اگر روی بنامحرم نمایی یا بمرد بیگانه سخن گویی یا
بی دستوری من از خانه بیرون روی تو طلاق و مانند اینها چون آن زن از افعال در وجود آید زن طلاق شود و
از میراث محروم شود و در عده بیع و بخشش درست نیاید از برای آنکه عده حق شرع است لعنت بر آن حیلت باد که ایشان گویند که
درست آید اما در سه چیز بیع و بخشش درست نیاید در عده و در ربا و در زنا و در این سه چیز بیع و بخشش درست نیاید اسقاط
عده بقول زفر رحمه الله درست آید و بقول علمای ثلثه درست نیاید و اسقاط عده آن بود که مطلقه ثلثه عده داشت و شوی
دیگر خواست و دخول افتاد و طلاق داد باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل الدخول طلاق داد بقول زفر رحمه الله
عده ساقط شود در حال با شوی عقد کند روا بود اما بر قول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود تا عده این شوی دوم
ندارد و عده که واجب آید بعقد صحیح یا دخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قایم مقام دخول است اما
حقیقت دخول نیست تا اگر طفل گهواره گی را ولی بشوی دهد و آن شوی وفات یابد بر آن طفل چهار ماه و ده روز
عده واجب آید که موت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه ثلثه عده داشت و شوی دیگر
خواست و آن شوی قبل الدخول وفات یافت بر آن زن چهار ماه و ده روز عده واجب شود و لیکن بر شوی
اول خود حلال نشود که موت قایم مقام دخول است و لیکن حقیقت دخول نیست اینجا حقیقت دخول می باید تا
بر شوی اول حلال شود **مسئله** اگر مطلقه ثلثه عده داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود و لیکن مس
بشهوت نه قبل المس این زن را طلاق داد بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از بعد طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عدة واجب شود و بر
مرد کابین و نفقه لازم شود و حق مراجعت باقی نبود و اگر در عدة وی را طلاق دیگر دهد آن طلاق دیگر واقع نشود و حرمت
مصاهرت ثابت نشود در حق دختران وی در حق مادران که بعقد دختران مادران حرام ابد نشوند اما بعقد مادران دختران حرام
ابد نشوند تا انشا نشوند و اگر این مرد را این زن چهارم بود وی را تا عدة نگذرد وی را با زن دیگر خواستن روا نبود و اگر خواهر وی را
طلاق دهد او تا عدة وی نگذرد روا نبود و اگر آن مرد وفات یابد این زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود احتیاطا عقد باطل است
و عقد باطل نیست که مردی یکی از محارم خود را در عقد آرد و دخول افتد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود
و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر مرد عقر لازم شود و بر زن عدة بود و از بر وی حد ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر مرد حد لازم شود و اما اگر مرد زنی را که شوی هست و شوی دیگر خواهست و دخول افتاد میان ایشان متارکه شود و متارکه
ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود اگر مرد میداند این زن را شوی هست و در بعضی نسخها آورده است که این همان خلاف
مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه از وی حد ساقط شود و بر این زن عدة واجب شود و بر مرد عقر و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله بر مرد حد لازم شود و اما ظاهر روایة آنست که درین مسئله بر زن عدة واجب شود و بر مرد
عقر باتفاق از بر وی حد ساقط شود و اشکال آید که این عقد همچنان باطل است که در مسئله اول بقول ایشان بر وی
حد واجب شود و درین مسئله چرا حد ساقط میکنند چون این عقد باطل است و آن همان فرق نیست که در مسئله اول
محارم بهیچ سببی بر وی حلال نشود اما این زن بسببی وی حلال شود و لیکن آنکه آن شوی طلاق دهد عدة دارد
این مرد را خواهد روا بود و این جایی بود که میداند که این محارمه وی نیست این زن را شوی دیگر هست اما اگر میداند که
آن زن را شوی دیگر هست یا محرمه است اشکال باید در بر وی حد واجب باتفاق بمجرد دخول میان ایشان متارکه شود و بر زن
عدة واجب و بر مرد عقر و باجماع از بر وی حد ساقط شود اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتاد چنانکه از عدة چیزی
باقی بود که عقد کرد یا دیگری یا بی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و اینجا نیز اگر دخول افتاد میان متارکه شود
و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود و بر زن عدة واجب شود و بر مرد کابین میان مهر مثل و سرای کابین هر کدام
کمتر بود این جایی بود که حره بالغه بود اما اگر برده بود و یا نارسیده بود میان مهر مثل و سرای کابین هر کدام بیشتر بود
آن لازم شود از برای آنکه برده یا نارسیده کسی را دست نیست و حق برده از آن خواجه است مسئله اگر عقد فاسد افتاده
است و خلوة صحیح قبل المس متارکه کردند اینجا بر زن عدة واجب نشود و بر مرد کابین نی که خلوة صحیح در عقد فاسد همچون خلوة
فاسده است در عقد صحیح مسئله اگر کافره از دار حرب گریخت بدار الاسلام بود و اسلام آورد بقول ابو حنیفه رحمه الله بر وی
عدة واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدة واجب شود اما اگر زنی ذمیه اسلام آورده باید که شوی
وی را اسلام عرض کنند اگر اسلام آرد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و قاضی

میان ایشان منازعه کنند اتفاق بر این که زن عده واجب شود اما اگر زن دیگر را شوی وفات یابد یا طلاق دهد بقول ابو حنیفه
رحمه الله عده واجب نشود و حالی شوی خواهد روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عده واجب شود مسئله صحبت
سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد فاسد سبب حلال نیست باتفاق و عقد
صحیح و صحبت فاسد سبب حلالی هست باتفاق و عقد صحیح و صحبت ناقص سبب حلالی هست یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران
و انصاریان و جواب که قول مهاجران است که حلال شود و شرح این مسایل در باب غسل گفته آمده است والله اعلم بالصواب و الیه
المرجع و الیه المآب **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از مدتی میگوید که مراجعت کردم و زن
میگوید که عده مرا گذشته قول قول که بود هر که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند بر قول ابو حنیفه رحمه الله قول
قول زن بود و بر قول صاحبین رحمه الله قول قول مرد بود و چند مدت و چه مقدار باید تا زن راست گوی دارند بر قول ابو حنیفه
رحمه الله شصت روز دو پاکی پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود و بر قول ابو یوسف سی و نه روز دو پاکی که پانزده
روزی بود و سه حیض که سه گان روزی بود و اگر مرد بر زن بنده است طلاق رجعی داد و بعد از مدتی میگوید که مراجعت
کردم و کنیزک میگوید که عده من گذشت قول قول که بود هر که پیشتر گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند قول
قول کنیزک بود و خواجه وی بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بر قول صاحبین قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا این کنیزک را
راست گوی دارند بر قول ابو حنیفه سی و پنج روز یک پاکی که پانزده روزی بود و دو حیض که ده روزی بود و بر قول صاحبین
بیست و یک روز پاکی پانزده روزی و دو حیض که سه گان روزی بود و اگر مردی زن حامله را گفت اگر تو بار نهی تو طلاقی این
زن بار نهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید مراجعت کردم زن میگوید که عده من گذشت قول قول آنکس بود که پیشتر
گفته بود و اگر هر دو برابر گفتند نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله قول قول زن بود و نزدیک صاحبین قول قول مرد
بود و چه مقدار مدت می باید تا زن راست گوی دارند بر قول امام اعظم دو روایت است یک روایت صد پانزده روز چهل روز نفاس
و سه پاکی که پانزده روزی بود و حیض که ده گان بود و بر روایت دیگر صد و بیست و پنج روز نفاس و سه پاکی که پانزده روزی بود و
حیض که ده روزی بود و بر قول حسن بن زیاد هشتاد و بیست و پنج روز بیست و پنج روز نفاس و سه پاکی که پانزده گان و سه حیض سه گان
روز بود و بر قول ابو یوسف شصت و نه روز یازده روز نفاس و سه پاکی پانزده گان سه حیض سه گان روز و بر قول محمد سی و شش
و چهار روز و یکساعت نفاس و سه پاکی پانزده گان و سه حیض سه گان اگر زن بنده است و حامله شوهر گفت
اگر تو بار نهی ترا طلاق رجعی که در مسئله اول گذشت اینجا نیز همان جواب مکرر در آن صورت که هر دو برابر گفتند بر قول ابو
حنیفه رحمه الله قول خواجه بود و کنیزک و نزدیک ابو یوسف و محمد قول قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا کنیزک راست گوی دارند
نزد ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است یک روایت هشتاد و پنج بست و پنجروز نفاس و دو پاکی پانزده گان روز و دو حیض ده گان
و بروایت دیگر شصت و پنجروز بست و پنجروز نفاس و دو پاکی پانزده گان و دو حیض سه گان روز

اگر مرد اقرار کند بحرامی زن خود را و زن منکر است طلاق شود انکار زن اعتبار نیست اگر دایست که یکدیگر
حرام شده اند عدة وی بروایت کتاب الطلاق از وقت طلاق و بروایت کتاب الاقرار از وقت اقرار و اگر حرام شده
اند بر یکدیگر بشبهه حلال نشوند عدتش بگذرد تا از یکدیگر جدا نشوند هر بار که مباشرت کنند عدت از سر افتد و اگر بر یکدیگر
حرام بوده اند و پنهان حرام باشند عدت وی بگذرد و مکرر گور کابین شود مکرر در سنگ **فصل** در بیان طلاق
مرد را چهار زن است و هر چهار حامله یک بار گفت هرگاه تو حمل بنهی با انباغات طلاق انگاه هر چهار زن را همین گفت
اول بنهادن حمل طلاق نشود اما انباغاتش هر یکی یک طلاق شوند و اگر دوم حمل نهاد به نهادن حمل عدت وی بگذرد و دیگ
طلاق نشود آن اول طلاق نشده بود بیک طلاق از زن دوم بگیرد چنانکه سوم حمل نهاد به نهادن حمل عدة وی بگذرد و دیگ
طلاق نشده است طلاق دیگر نشود و چهارم سه طلاق شود و آن اول یک طلاق و دیگر از سوم بگیرد و دو طلاق شود و چهارم
حمل نهاد به نهادن حمل عدتش بگذرد و آن اول یک طلاق دیگر از چهارم نیز بگیرد حاصل اول سه طلاق شود و دوم یک طلاق
و سوم دو طلاق و چهارم سه طلاق **مسئله** مرد را چهار زن است یکی را گفت که اگر نیست تو تنها یکم با انباغات طلاق
حاصل آنکه هر چهار زن را همین گفت اگر بر هر چهار زن رفت هر چهار طلاق نشوند و اگر بر چهار زن رفت هر چهار سه طلاق شوند اگر
بر یکی رفت و بر سه نه بران یکی که رفت سه طلاق شود و بر آن سه که نرفت بر هر یکی دو طلاق شوند و اگر بر دو رفت بر دو نه
بر آن دو که رفت هر یکی دو طلاق شوند و بران دو که نرفت بر یکی یک طلاق شوند اگر بر سه رفت و بر یکی نه بران سه که رفت هر یکی یک
طلاق شوند و بران یکی که نرفت هیچ طلاق نشود **مسئله** مرد را چهار زن است که یکی را طلاق داد و زن دیگر در آمد وی را پرسید
که چه میگویی این زن دیگر را گفت که ترا با وی شریک کردم زن دیگر نیز در آمد وی را پرسید که چه میگویی گفت ترا با ایشان شریک
کردم و زن چهارم در آمد و همین گفت که ترا با ایشان شریک کردم هر یکی از ایشان چند طلاق شوند آن زن اول یک طلاق شود از
برای آنکه با وی کسی را شریک نکرده است و دوم نیز یک طلاق شود از برای آنکه وی را به یک کس شریک کرده است و سوم دو طلاق
شود از برای او را با دو کس شریک کرده است و چهارم سه طلاق شود از برای آنکه او را با سه کس شریک کرده است **مسئله**
مرد را چهار زن است هر چهار زن را سیبی یک یک داد و هر یکی را ایشان یکان یکان داد و گفت که در آب اندازید چون در آب انداختند گفت اگر هر
یکی از شما سیب خود بیارد شما از وی طلاق اکنون چه کنند باید که یکی برود و هر چهار سیب بیارد و باز در آب اندازد و یکی دیگر برود
و آن سیب را همچنین بیارد حاصل آنکه نوبت بیارند طلاق ایشان فرو نیاید **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که
هرگاه طلاق من بر تو افتد تو مطلقه هرگاه که طلاق [illegible] بدسه طلاق شود **مسئله** مرد را پرسیدند که هر زن مطلقه دارد
اگر بگوید که نیست مرا هیچ زن وی طلاق نشود و اگر بگوید آری اگر پیش این زن طلاق بوده باشد پس این زن وی طلاق نشود
و اگر پیش این زن دیگر پیش نبوده باشد این زن طلاق شود **مسئله** مرد را چهار زن است گفت که حلال خدا یا حلال الله با حلال
اجماع مسلمانان بر وی حرام است چهار زن با جماع حرام شوند **مسئله** اگر گفت حلال بر وی حرام چهار زن بر وی حرام شوند و فی خوانچه [illegible]

شیخ حسن رحمة الله علیه گوید هر چهار زن حرام شوند که یکی از ایشان او نیست اما شیخ الاسلام اجل برهان الدین میگوید که یکی حرام شود و لا
تعیین مرد راست از برای آنکه سوگند بر وی خورده است و یکی بیش نیست مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق رجعی داد و بعض
ایشان را چهار صحبت کرد آن نیز مراجعت شود مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق باین داد نامعین و نیت تعیین مرد را بود هر کدام
را که خواهد طلاق دهد پیش از آنکه تعیین کرده باشد اگر با سه مباشرت کرد آن یکی معین شود مر حرامی را مسئله مردی را چهار زن است یکی
را طلاق باین داد معین و فراموش کرد با هر چهار زن صحبت نکند از برای آنکه زن حرام است در میان ایشان باید که هر چهار را در عقد
آرد و آنگاه با هر چهار صحبت روا بود مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داد نامعین و لایت تعیین مرد را بود اگر با سه مباشرت
کند آن یکی معین شود یا سه را طلاق دهد آن یکی معین شود مر حرامی را یا سه گذشته شود آن یکی معین شود مر حرامی را و اگر زن چهار
یکی را سه طلاق داد معین و فراموش کرد روایت شرح است که آن سه دیگر به یک طلاق دست باز دارد و آنگاه یکان یکان را در
عقد آرد و آن آخرین معین شود به سه طلاق از روی مبسوط نیست که یکی از اینها بر دو شوهر حلاله خواهد دی معین شود حرامی را
با سه دیگر مباشرت کند روا بود مسئله مردی را سه زن است یکی را گفت هر گاه ترا طلاق دهم با تو باینها نیست طلاق آن دیگر را همین
صفت حاصل آنکه هر سه را همین گفت هر گاه که آن زن اول را طلاق دهد هر کسی یک طلاق شوند چون دوم را طلاق دهد
اول یک طلاق شود و دوم و سیوم دو طلاق شوند اگر سیوم را طلاق داد اول یک طلاق شود و دوم دو و سیوم سه طلاق شود
مسئله مردی را چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد نامعین و لایت تعیین مرد را بود و اگر سه را بفروخت آن یکی معین شود آزادی را
و اگر با سه مباشرت کند آن یکی معین شود مر آزادی را و اگر معین آزاد کرد و فراموش کرد با هر چهار مباشرت نکند روا نبود که
یکی آزاد است در میان ایشان اگر هر چهار را در عقد در آرد و با هر چهار دخول آرد روا بود و اگر بفروخته شده روا نبود که در میان ایشان
یکی آزاد است باید که نزدیک قاضی رود تا قاضی حکم کند یکی را بآزادی دیگر را اگر بفروخته شده روا بود و اگر مباشرت کند روا نبود
مسئله مردی زن خود را گفت اگر ترا امروز مباشرت نکنم از من تو بطلاق این زن را طلاق شود یا نی بگویم اگر نخست مرد را
انزال افتاده است طلاق شود و اگر نخست زن را انزال افتاده است طلاق نشود مسئله مردی گفت که اگر امروز با زن
مباشرت نکنم زن از وی طلاق و اگر هیچ وقت نماز نگذارد زن از وی طلاق و اگر امروز غسل آرد زن از وی طلاق
باید که نماز بامداد بگذارد در وقت و نماز پیشین بگذارد در وقت و نماز دیگر بگذارد در وقت باز بعد ادای نماز دیگر پیش
از فرو رفتن آفتاب دخول کند و بعد از فرو رفتن آفتاب غسل آرد و نماز شام و نماز خفتن بگذارد در وقت وی طلاق
نشود مسئله مردی مر زن خود را دو طلاق داد و این زن بیرون آمد و عده داشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر بعد از
دخول طلاق داد و بعد از عده شوی پیشین را خواست این زن به یک طلاق زن وی بود یا به سه طلاق بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمه الله سه طلاق زن وی بود و بقول محمد رحمه الله به یک طلاق زن وی بود محمد رحمه الله میگوید
که حادث شده به سه طلاق است در دو طلاق و یک طلاق نی ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله میگویند که آب نجاست

بسیار زایل میکنند نجاست اندک طریق اولی بود مسئله زنی است بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میکند این
زن میگوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا
بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست بود و بر شوی اول خود حلال شود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله این
عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای آنکه همچون عقد متعه بود و بقول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله روا بود اما مکروه
بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد شوی حلاله روا بود اما بر شوی اول حلال نشود محمد میگوید رحمه الله که وی شتابی کرد او را بسیاستی
باشیدن تا او را کسی بخواستی اگر آن کس طلاق کردی آنگاه شوی پیشین را بخواستی روا بودی همچنانکه وارث قاتل مورث را
میراث محروم شود او را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زن بر شوی سه طلاق است شوی حلاله [illegible]
حیل میدانند اما بر زبان نمیگویند این عقد ایشان روا بود اگر از شوی حلاله بیرون آید با شوی اول حلال شود فتوا بدین بسیار
شان بود پس اشکال آید که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که لعنت بر حلاله کرده و حلاله کن باد این در حق ایشان [illegible]
که گوید که زن مرا حلاله کن تا بر من حلال شود یا این مرد گوید که من زن ترا از برای آن میکنم تا بر تو حلال شود مسئله زنی بر شوی
سه طلاق شده است بی اجازت ولی کسی را میخواهد که هم کفو نیست در مجموع نوازل آورده است که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی آورده
میکند که عقد ایشان درست نبود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زنی بر شوی سه طلاق است این مرد دست از این زن باز نمیدارد (?)
و صحبت وی افتد نشاید که این زن این مرد را دارو دهد تا هلاک شود یا نی خواجه ابو القاسم حکیم میگوید که نشاید تا دارو دهد که هلاک شود
و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن عطا بن حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع
آنست که دارو دهد تا هلاک شود اما قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید که نشاید دارو دهد تا هلاک شود و این مسئله را
از آن مسئله دیگر گرفته است که محمد حسن مسئله گفته است در مبسوط در باب اکراه اگر پادشاهی زنی را بر زنا اکراه کرد اگر این زن
تمکین کند زن بزنا کار نشود بر خلاف آنکه مردی را بر زنا اکراه کرد این مرد تمکین کرد بزنا کار شود از برای آنکه تمکین مباشرت نیست بلی اشتها
است چون منتشر شود اکراه نماند لاجرم نشاید این نیز این هم در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که جواب سید امام
شجاع نیز نیک قاضی امام اسبیجابی گفته قاضی امام اسبیجابی گفت که سید امام ابو شجاع مرد بزرگ است و استاذان بزرگ داد و قول
وی بزرگ تر بود که نشاید که دارو دهد و در فتاوی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمه الله علیه مبارک
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که زنی است که بر شوی سه طلاق است و آن مرد از این زن دست باز نمیدارد و صحبت وی افتد نشاید که
خود را القاضی برد یا این شوی را دارو دهد تا هلاک شود و در آخر کتاب استحسان آورده است که دو گواه عدل پیش زنی گواهی
دادند که ترا شوی سه طلاق داد این زن شوی خود را القاضی برد که این شوی مرا سه طلاق داده است مرد گفت که من
نداده ام این زن را گواه خواسته زن نزدیک گواهان آمد گواهان گذشته شده بودند این زن از گواهان عاجز آمد
آن مرد را قاضی سوگند داد و آن زن را نشاید که این مرد را تمکین کند اگر چیزی بیابد و خود را از وی باز خرد

و اگر چیزی نداند باید که بگریزد و اگر ممکن گریختن نیست باید که دارو خورد تا مردیش کم شود اگر چنین در نیابد دارو دهند ش
تا ساکن شود و اگر کسی شهوتی تواند کردن باقی شمس الائمه حلوائی رحمه الله میگوید که حکما گفته اند که بخواند ما بینه و بین الله تو نیکم
نخواهد مسئله زنی را شوی سه طلاق بیفت شوی حلاله بخواهد و این شوی حلاله وی مجبوب یا ممسوح یا عنین است روا نبود و اگر حمل
پذیرفته است و اگر خصی بخواهد روا بود مسئله اگر غلام نارسیده شوی حلاله میکنند اگر ولی عقد را اجازت کند روا بود و اما باید
را حق خواستن بود و اما حق ما کردن نی باید که بخشند یا فروشند چون همین باشد ملک عقد برخیزد بر شوی حلال شود و اما قاضی علی
سغدی را سؤال کردند که زنی را شوی سه طلاق بیفت غلام نارسیده یکی بخواهد روا بود یا نی گفت روا بود اما حرام زادی او بیشتر مسئله
زنی را شوی خویشتن طلاق بیفت میترسد که نباید که شوی حلاله مرا رها نکند این زن میگوید که امر من بدست من نهادی من خود را
بتو دادم عقد درست بود و امر باطل زیرا که امر پیش از عقد است و پیش از عقد امر درست نشود مسئله اگر زن میگوید که من خود را
بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود تا بیک طلاق بائن خود را گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما
چون مجلس دیگر شود امر نماند مسئله اگر زن میگوید که من خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست من بود تا بیک طلاق رجعی یا بائن خویشتن را
گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما رجعی بود باز تواند که مراجعت کند و اگر میگوید که خود را بتو دادم بانچه امر من بدست
من بود تا هر وقت بخواهم بائن خود را گشاده کنم بیک طلاق بائن عقد درست بود و امر درست بود اما کابین فر کردن مرد لازم شود باید که
مرد بگوید که خود را بمن دادی بدانچه امر بدست تو بود تا هر وقت که خواهی بائن خود را گشاده کنی بی بیان کیسه عقد درست بود و طلاق
شود بی بیان کیسه مسئله مردی زن خورد سال را طلاق داد عدة وی بسه ماه گذرد و از بیت سه ماه چیزی باقی بود و بر حیض
آمد از این چنین اینک مانده بود و بیرا شوی گذشته شد عدة وی بچهار ماه و ده روز گذرد اما این که گفتم جائی بود که طلاق
رجعی بود و اگر طلاق بائن بود عدة وی بهمان سه ماه گذرد مسئله مردی سوگند خورد که بر حلالی که بخواهد بروی حرام که
آن کار بکند انکار کرد و آنگاه زن خواست از پیش طلاق نشود زیرا که یمین شکسته شد بر خلاف آنکه زن خواست و آنگاه
انکار کرد از پیش طلاق شود و اگر نخست گفت که هر گاه من انکار کنم هر زنی که بخواهد بروی طلاق اینجا کار کرد و آنگاه زن
خواست از پیش طلاق نشود باید که زن بخواهد آنگاه کار بکند تا از پیش طلاق نشود مسئله مردی زن خواست و بر اخفیه منهاند
زن دیگر او را با من صحبت کرد و اینجا حد ساقط شود زیرا که شبهه یافتم بر خلاف آنکه فراش غلط کرد اینجا حد واجب شود
از برای آنکه نادر بود که اندام زن خویش از اندام دیگر نشناسد مسئله زنی و مردی مر یکدیگر را خواسته و در میان ایشان
گواه نی حد ساقط شود یا نی اگر این زن را شوی نیست باجماع حد ساقط شود و اگر شوی دارد بقول ابوحنیفه حد ساقط
شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله حد واجب شود مسئله مردی با زنی زنا میکند جماعتی ایشان را دیدند این د
خود را باید که مرا کابین بمن دادی این زن گفت دادم اینجا حد ساقط شود اما دو کابین واجب شد کابین حد و یکی
کابین عقد مسئله زنی را شوی غایب شد چندین باید که بنشیند ابوحنیفه رحمه الله میگوید که صد سال بنشیند

وبعضی مشایخ گفته اند که هشتاد و سال بنشیند بعضی گفته اند که شصت سال بنشیند اما بعضی مشایخ گفته اند که نیز و ملک قاضی زند
تا حکم القضا آن قاضی کند اما امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگوید که چندانی بنشیند که خبر آیدش که بلای هست که وی را باز خورده
مسئله زنی را شوی غایب شد و کس عدل آمد و گواهی داد که ترا شوی گذشته شد این زن عدت داشت و شوی
خواست بعد از مدتی شوی حاضر شد پیش از آنکه قاضی تفریق کند ایشان خود متفرق شدند فرزندان که از آن بود بقول ابو حنیفه
رحمة الله از آن شوی اول بوند قال النبی علیه السلام الولد للفراش و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه هر چه کم دو سالگی است
از آن اول باشد و هر چه دو ساله است و زیادت از آن شوی دوم بود و بقول محمد رحمة الله هر چه کم شش ماه است از آن شوی
اول باشد و هر چه زیادت از شش ماه بود از آن شوی دوم بود مسئله مردی اقرار کرد که از شش ماه زن بر وی حرام
است عدت از آن شش ماه بگیرند یا از اکنون که اقرار کرده است روایة کتاب الطلاق آنست که از آن شش ماه بگیرند و استحسان
ابو حنیفه و ابو یوسف است رحمهما الله روایة کتاب الاقرار آنست که از این ساعت گیرند که اقرار کرده است و این قول امام محمد است علیه
مسئله مردی دو زن را یکبار در یک عقد آورد روا بود و اگر دو زن را یکبار در عقد آورد و هر دو خواهران بیرون
آمدند این عقد درست نشود از برای آنکه دو خواهر در یک عقد روا نبود و اگر قبل از دخول است از این هر دو هر کدام را که خواهد
یکی را در عقد آرد روا بود و اگر دخول افتاده است تا عدت هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد و اگر یکی را عدت گذشت
دیگری را نی این یکی را عدت گذشته است نتواند که در عقد آرد اما آنکه در عدت وی است تواند که وی را در عقد آرد از برای آنکه
عدت وی عقد وی را باز نمیدارد و عقد دیگر را باز میدارد و همچنانکه ام ولد را خواهد از آنکه تا سه حیض نه بیند نتواند که شوی خواهد و
و اگر خواهد در حال عقد آورد روا بود از برای آنکه عدت ام ولد عقد وی را باز نمیدارد اما عقد دیگر را باز میدارد و همچنانکه زنی را شوی
طلاق داد و زن دو حیض دید پنداشت که عدتش گذشت بیرون آمد و شوی خواست این عقد فاسد بود تا سه حیض نه بیند نتواند
که شوی خواهد تا یک حیض دیگر نه بیند این شوی نه بیند شوی دیگر نتواند که بخواهد اما اگر شوی اول خواهد روا بود از برای آنکه عدت
وی عقد وی را باز نمیدارد و عقد دیگر را باز میدارد مسئله اگر مردی دو زن را در عقد آورد متفاوت و فراموش کرد و هر دو
خواهران بیرون آمدند نمیداند که عقد کدام پیش است چه کند باید که بگوید که این دو هر دو را از وی طلاق اگر قبل از دخول است نیمی کابین
واجب شود و آنگه نیمه این یکی بگیرد و آنگه نیمی آن یکی از برای آنکه از یکی اولی تر نیست و اگر دخول افتاده است کابین تمام واجب شود تا عدت
هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد مسئله مردی کنیزک خرید خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با آن صحبت افتاده است با این
روا نبود و اگر با این صحبت افتاده است و با آن نی همچنین روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک بیرون نکند
با یکی صحبت روا نبود و اگر یکی را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا یکی حیض نه بیند نتواند که با دیگری صحبت کند اگر این کنیزک را
آزاد کرد و یا بشوی داد و یا گذشت در حال تواند که با آن صحبت کند مسئله مردی زنی خواست خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با
صحبت افتاده است با این کنیزک روا نی و اگر همچنین هر دو را آزاد کرد روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک بیرون نکند با آن یکی صحبت روا نبود

واگر این کنیزک را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا این کنیزک بحیض نه بیند با آن تن صحبت روا نبود واگر آن کنیزک را آزاد کرد یا
بشوی داد یا کد نشسته شد هرگاه خواهد که با آن تن صحبت کند مسئله اگر دو برادر دو خواهر را بعقد آوردند چنانکه برادر کلان تر خواهر
کلان تر و برادر خورد تر خواهر خورد تر را بزنی کرد بر عکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر خورد تر افتاد و خواهر خورد تر برادر
کلان تر چون صحبت افتاد دانستند آن وقت این مسئله از امیر المؤمنین علی رض سوال کردند فرمودند که برادر کلان تر کابین بدهد
و بدهد برادر خورد تر نیز بدهد و برادر خورد تر نیز کابین بدهد و بر برادر کلان تر فرستند در وقتی از ابوحنیفه رحمه الله این مسئله سوال
کردند ابوحنیفه رحمه الله گفت که هر دو طلاق کنند چون قبل از دخول است عدة واجب نشود و همان زمان زن را در عقد آرد تا کسی در میان
ایشان باقی نماند مسئله یکی از زنان کابین چندین از شوی بستانند هر یکی را یک نیم کابین واجب شود و بستانند
کابین یکی بر یکی قبل از دخول طلاق داده و دیگری کابین بعقد دوم مسئله طلاق از جانب مرد است بقول شافعی رحمه الله
بقول علمای ما رحمهم الله از جانب زن است اگر زن آزاد بود طلاق وی سه است شوی وی هر که خواهد باشد و اگر بنده است طلاق وی
دو بود و بقول مالک رحمه الله اگر از این دو کس یک بنده است طلاق ایشان دو بود مسئله وی از شهر غایب است زن وی
نفقه خرچ میکند درست اید یا نی بقول زفر رحمه الله درست آید و بقول علمای ثلثه درست نیاید که حکم بر غایب روا نیست جواب
قول زفر رحمه الله والله اعلم مسئله محرمات بر انواع است نسب است و برضاع و بصهریه است چون مادر و دختر و خواهر
و خاله و عمه و برادر زاده و خواهر زاده آنچه بصهریه است آن پسر است و زن پدر و مادر عروس و دختر عروس و آنچه برضاع است
مادر شیر و دختر شیر و خواهر شیر و خاله شیر و عمه شیر و برادر زاده شیر و خواهر زاده شیر و زن پسر شیر و زن پدر شیر و مادر عروس شیر
و دختر عروس شیر مسئله اگر عمه برادر را عقد آرد اگر مادری و پدری است یا پدری است روا نبود و اگر مادری است روا بود و اگر خاله
خاله را بعقد آرد اگر مادر و پدری است یا مادری روا نبود اگر پدری است روا بود مسئله اگر مردی دختر کسی را بعقد آورد و زن وی را
در عقد آرد روا بود که عبدالله جعفر دختر امیر المؤمنین علی را در عقد آورده بود و زن وی را صحابه منع نکردند پس اگر روا نبودی صحابه
وی را منع کردندی مسئله مس حلال اجماع است حرمت مصاهرت ثابت شود و مس حرام بقول شافعی رحمه الله حرمت مصاهرت
ثابت نشود و بقول علمای ما رحمهم الله حرمت مصاهرت ثابت شود مسئله بسودن چندین میشناید قیاس است و استحسان قیاس
آنست که بر چند انگه بساید حرمت مصاهرت ثابت شود و استحسان آنست تا آنگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصاهرت ثابت نشود
مسئله اگر کسی است که وی را اندام بحرکت نمی آید چنانکه مجبوب یا ممسوح یا عنین با زن خویش آمد اعتبار بود مسئله اگر بسودن
انزال افتاد حرمت مصاهرت ثابت نشود از برای آنکه داعی که در وی بود آن نماند مسئله مردی زن را قبله داد و میگوید که من وی را
بشهوت نداده ام از وی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود یا نی در اجناس ناطقی آورده است که این از وی نشنوند و حرمت مصاهرت
ثابت شود و محمد حسن رحمه الله در جامع الکبیر آورده است حرمت مصاهرت بچهار چیز ثابت شود یکی مباشرت دیگر بقبله و سیوم بسودن
چهارم نظر بشهوت در داخل فرج نگاه کند چون قبله یا مباشرت را برابر یاد کرد لاجرم [illegible] از وی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود

در عیون آورده است که مردی کنیزکی خرید بخیار سه روز و در مدت خیار کنیزک را قبله داد و میگوید من ورا بشهوت بوسه داده ام اینرا از وی شنوند
و خیار از وی باطل شود و این نیز اینجا از وی بشنوند حرمت مصاهرة ثابت شود و در مجموع نوادر آورده است که حکم همچنین کجا قبله داد
اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی اینرا از وی بشنوند حرمت مصاهرة ثابت نشود و اگر بر دهان او اینرا از وی نشنوند حرمت
مصاهرة ثابت شود **مسئله** اگر دختر کی نارسیده است وی قابل شهوتی خطر آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت کند هلاک شود
و همین کار کردند هلاک نشد اینجا حرمت مصاهرة ثابت شود یا نی بقول ابو یوسف القاضی رحمه الله حرمت مصاهرة ثابت
نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حرمت مصاهرة ثابت نشود فائده این مسئله انجا پدید آید که این دختر کلان شود و با
شوی داده شود و برادر دختر شد این دختر را این مرد میخواهد پدر و او و دیانی بقول ابو یوسف روا نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود **فصل** رضاع چندین باید که شیر خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول علماء ما رحمهم الله چندانکه بخورد حکم رضاع ثابت
شود و بقول شافعی تا پنج بار نگیرد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** مدت چندین می باید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال
و بقول ابو حنیفه دو نیم سال و بقول امام زفر سه سال حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله میگویند که از شیر مستغنی شود حکم رضاع ثابت
نشود و فائده این مسئله انجا پدید آید که بچه دو ساله شیر خورد و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
رضاع ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و زفر و حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر دو نیم سال شیر
خورد و بعد از دو نیم سال شیر زنی دیگر بخورد بقول علماء ثلثه رحمهم الله حکم رضاع ثابت نشود و اگر سه سال خورد بعد از سه سال
شیر زنی دیگر بخورد بقول علماء ثلثه و زفر رحمة الله علیه حکم رضاع ثابت نشود و بقول حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع
ثابت شود **مسئله** اگر از شیر مستغنی شد بعد از آن از شیر کسی دیگر بخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیرخواره را شیر در
بینی ریختند بحلق وی رفت حکم رضاع ثابت شود و اگر از شیر حقنه ریختند حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیرخوار از مرده
شیر خورد حکم رضاع ثابت شود که پیغامبر علیه السلام فرموده که حکم رضاع از چیزی ثابت شود که گوشت برویاند و استخوان
از وی قوة گیرد و سخت کند خلاف آنکه با مرده مباشرت کرد اینجا حرمت مصاهرة ثابت نشود که اینجا ولد را ممکن نیست
مردی را دو زن شیردار است یکی مردی را و دو زن شیرخواره این دو زن شیرداران مرد آمدند و این دو زن شیرخواره این
مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن مر یکی را و یکی زن مر یکی را امر این دو زنان شیرخواره بر شوی حرام شوند از برای آنکه برادر
خواهران شوند و این زنان که شیر داده بودند ضامن کابین شوند یا نی ضامن کابین نشوند از برای آنکه هر یکی را فعل تمام
نیست مر فساد نکاح را اگه اگر یکی را شیر دادی و دیگری را ندادی حرام نشدندی همچنانکه مردی در مرض موت دو زن را
گفت که هرگاه شما بر دو وقت درین سرا بیائید شما طلاق بردو در این سرای آمدند هر دو طلاق شوند اما از میراث محروم شوند
از برای آنکه هر یکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را اگه اگر یکی درآمدی و دیگری نی طلاق نشدندی همچنانکه اینجا طلاق شده
از میراث محروم نگشتند اینجا نیز زنان بر شوی حرام شوند اما زنان شیر ضامن کابین نشوند اما چون قبل از دخول است یکی در عقد آورده بروا

مسئله مردی برادر زنی است زن شیر دار است و زن شیرخواره این زن شیر دار ابنا عنه شیرخواره خود را شیر داد و بر وی حرام
شود اگر این شیر و بنده باد ستوری شوی داده است کابین بر گردن مرد لازم شود و اگر این زن بعمد داده است این زن ضامن کابین
شود و اگر این زن از راه شفقت داده است ضامن کابین نشود مسئله دو بچه از یکی حیوان شیری خورند حکم رضاع ثابت
نشود و اگر شیر حیوان با شیر آدمی آمیخته است اینجا غالب و مغلوب را اعتبار است اگر غالب شیر آدمی است و داده حکم رضاع
ثابت شود و اگر غالب شیر حیوان است حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر دو زن شیر خود را آمیخته یکی بچه را داد اکنون
حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غالب و مغلوب را اعتبار است غالب شیر هر که بود
حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمة الله از این هر دو مسئله زنی شیر خود را جوشیده و گرم کرده یا بخورد
طعام بخشند و یا نان شربت کرده بیکی داده حکم رضاع ثابت شود یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله ثابت نشود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله حکم رضاع شود مسئله دختر شیرخواره را بغلام خود صید بدره ابو ولی وصی بعد وازوی درست
بود این مرد را ام ولد است داده این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان بر چیده و حرام ابد شوند از برای آنکه خواهر و برادر شوند
مسئله مردی ام ولد خود را بشیرخواره یکی زاد و آن طفل نا رسیده عقد را اجازت کرد عقد درست بود و ولی را
حق اجازت خواستن بود اما حق رد کردن نی خواستن اجازت کرد درست بود اگر طلاق کند واقع شود تا این نارسیده
بالغ نشود نتواند که رها کند و اگر این ام ولد را خواجه آزاد کرد و این ام ولد خود را اختیار کرد و خواجه نکاح میکند و بیشتر آید
خواجه را انگور درفت و شوی خواست از آن شوی [illegible] بچه شیر شد و برابر شوی اول حکم رضاع باقی بود و همان شوی اول پدر شیر
داد بر شوی خود حرام ابد شود از برای آنکه بچه در نکاح زن پسران پدر پدران حرام ابد شوند مسئله زن با شیر [illegible] شوی
طلاق داد و عدت گذشته شوی خواست بخانه آن شوی دوم بچه یکی را شیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود تا از
شوی دوم اگر حمل نپذیرفته است و نهاده اجماع از شوی دوم و اگر حمل پذیرفته است و نه نهاده اجماع از شوی اول است
اگر حمل پذیرفته اما نهاده بقول ابو حنیفه رحمة الله از شوی اول و بقول محمد رحمة الله از هر دو و بقول ابو یوسف رحمة الله
اگر شیر متغیر شده است از شوی دوم و اگر شیر متغیر نشده است از شوی اول مسئله زن با شیر بر شوی سه طلاق شده است
عدت گذشت و شیرخواره یکی را خواست ولی آن شیرخواره العقد را اجازت کرد درست بود که ولی را حق اجازت بود اما حق رد کرد
لی این زن پشیمان شده گفت چه کار بود که من کردم چون این زن این بچه را شیر داد عقد نماند میان ایشان این زن سیر شد و [illegible]
و شوی دیگر خواست از آن شوی بیرون آمد این شوی اول را نخواهد روا نبود که بچه عقد زن پسر پدر حرام شود مسئله مردی
دو زن شیرخواره میدارد و یکی زن اجنبیه آمد و هر دو را شیر داد و هر سه هر دو زن حرام شوند مسئله و سه زن شیرخواره خواست
یکی زن اجنبیه آمد و هر سه را شیر داد و حرام شوند و یکی زن ولی مسئله مردی چهار زن شیرخواره خواست آنگه زن اجنبیه آمد و هر چهار را شیر داد
هر چهار بر وی حرام شوند والله اعلم

باب بیست و ششم در بیان استبرا

استبرا پاکی رحم است از نطفه ها

یا لعنت توبه کن گفت الهی توبه کردم پس معلوم شد که توبه و استغفار نیز هر چیز که از ما دون فرجین استمنا میکرد استغفار بکند و اگر خطرات
میدارد که در زنا افتد محمد رحمه الله گفته است که شاید تا در زنا نیفتد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که نشاید که نعوذ بالله فتنه
بود زنی از پاکی خود خبر میدهد قول وی مصدق باشد یا نی اگر متدینه و مصلحه بود قول وی مصدق بود و اگر متدینه و مصلحه نبود قول
وی مصدق نبود و ما متدینه و مصلحه را اینچه دانیم اگر دنیا داری امین بود و گر متدینه و مصلحه بود و اگر دنیا داری امین نبود و متدینه
نیست قول وی مصدق نیست در حالت حیض فراش جدا نشاید کردن که تشبه با اهل کتاب شود آورده اند که مادر مومنان عایشه
صدیقه رضی الله عنها با رسول علیه السلام آسوده بود در شب ناگاه مادر مومنان پایان فراش رفت رسول علیه السلام فرمود
یا عایشه همانا که ترا حیض آمد گفت بلی یا رسول الله گفت ازار خود که با زای مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز
بخود گرفت و باز بر بستر رسول علیه السلام رفت پس معلوم آمد که فراش جدا نشاید کردن و بر بستر نشاید بسودن که رسول علیه السلام
با کمال نبوت و اثر عصمت همه نسنود ما را طریق اولی بود که بر بستر نشاید بسودن چون از حیض پاک شود روزه را قضا بر وی
لازم آید اما نماز را قضا لازم نیاید نزدیک مادر مومنان آمد و این سوال کرد که یا ام المومنین آنچه معنی است که چون از حیض
پاک میشویم نماز را قضا نمیکنیم و روزه را قضا میکنیم مادر مومنان عایشه رضی الله عنها گفت انت حروریة همانا که تو از
حروریه گفت بلی و این حروریه قبیله بود از قبایل عرب که زنان از آنجا آمدندی و سوالها کردندی سوالها درست مادر مومنان
عایشه رضی الله عنها گفت ما را رسول علیه السلام همچنین تعلیم کرد اما در وی دو نکته است یکی آنکه چون مادر مومنان حوا رضی الله عنها
را این عارضه پدید آمد نزدیک آدم علیه السلام آمد با وی مشورت کرد که ما را همچنین حالتی پدید آمد نماز بگذارم یا نی آدم علیه السلام گفت
صبر کن تا جبرئیل علیه السلام بیاید از وی سوال کنم جبرئیل علیه السلام آمد و سوال کرد گفت نماز بگذارد چون بار دیگر این حالت
پدید آمد ایام روزه بود حوا رضی الله عنها قیاس کرد بر آنکه نماز فریضه است و روزه فریضه چون نماز روا نیست روزه نیز نباید که روا نبود
وی آنکه با آدم علیه السلام مشورت کردی بخورد آنگاه با آدم حکایت کرد آدم علیه السلام گفت صبر کن چون جبرئیل بیاید با وی
مشورت کنم جبرئیل آمد با وی مشورت کرد گفت روزه نیز روا نبود لیکن از آنجا مشورت ماند داشت قضا بر وی آمد و این که بی مشورت
ما خورد قضا بر وی بود دیگر نکته آنست که اگر صاحب عادت ده روز بیست بشود آن ده روز پنجاه نماز از وی فوت شود
این بیست روز که پاک بود صد نماز وقتی باید شکر کردن اگر این پنجاه نماز دیگر را قضا فرمایم حرج شود در دین ما حرج نیست
اما در یک سال سهل بود در ده روز قضا کردن والله اعلم **فصل** در بیان مسایل حیض همه که خواهد تا آموختن احکام حیض بر وی آسان
شود باید که سنت سخاوت را اقامت کند که محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را تصنیف کرد کنیزکان خرید بعضی ترکی و بعضی رومی و بعضی هندی
و بعضی حبشی و عربی تازی و خطایی و مزاج هر دیار را معلوم کرد آنگاه کتاب حیض را تصنیف کرد وان کنیزکان را آزاد کرد خواجه امام
اجل سرخسی رحمه الله تعالی گفته است که این همه کرد تا اختلاف مشایخ با وی یار نشد کتاب حیض تمام نشد چون محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را
تصنیف کرد و اگر فقیه خواهد تا خدای عز و جل آموختن احکام حیض بر وی آسان گرداند سنت سخاوت را باید که اقامت کند تا خداوند

عز و جل آموختن احکام حیض بر وی آسان کرد و اندیشه ابو القاسم صفار رحمه الله گفته است هرگاه که مارا مهمی پیش آمدی این دعا بسیار خواندمی خداوند عز و جل
آن علم را کفایت کردی و فقیه ابو جعفر چون آموختن احکام حیض نیست باید که این دعا بسیار بخواند تا خداوند عز و جل احکام آموختن حیض
آسان گرداند و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین **مسئله**
سبب مستحاضگی زنان چند چیز است یکی آنکه وقتی که نشاید رضا دهند و وقتیکه بشاید رضا ندهند الشیطان ظالم تا
خداوند عز و جل فرشتگان را امر فرماید تا بر وی لعنت کنند تا آنوقت که شوی از وی خشنود نشود و دیگر آنکه در آوردن غسل تاخیر کنند و
غسل جایی آرند که چشم نامحرم بر ایشان افتد و غساله جایی بریزند که آب چشمه نشسته ریخته باشند و دیده‌ها پنهانی یا جایی نهند که
چشم نامحرم بر آنجا افتد اینست سبب مستحاضگی زنان و مستحاضه کسی بود که وی عالمه بود و یا شوی عالم بود اما اگر وی عالمه نبود
و یا شویش عالم نبود وی مستحاضه نبود ضاله بود و فصل ضاله و احکام ضاله آخر کتاب حیض گفته شود ان شاء الله تعالی **مسئله**
حیض که تمام شود در ساعت تمام شود و در شبانروزی بیست و چهار ساعت است یکساعت از دمیدن صبح سپید است تا
بر آمدن آفتاب یکساعت از فرو رفتن آفتاب است تا فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این ابتدا شب اگر فقیه خواهد تا آن
ساعتها را معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین تکرار کرده شود و چندین قرآن خوانده شود و یا چندین
گرده تسبیح گفته میشود و یا چندین کسب کرده میشود و ساعتهای دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد اگر زن خواهد تا وی این ساعتها
معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین نماز گذارده شود و یا چندین ذکر گفته شود و یا چندین دوک رشته
شود و ساعتهای دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد و ده وی در یازده تمام شود بهمان وقت که دیده باشد بیشک از وی پیوسته
بود همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و
ده در یازده تمام شود بهمان وقت که دیده شود بیشک از وی پیوسته بود فایده این خلاف جایی پدید آید که زنی را در وقت
زوال حیض آمد و وی صاحب عادت ده و بیست است روز یازدهم بیشک از وقت زوال وی را حکم پاکان ثابت شود که اگر
زوال دیگر را ایام در زوال دیگر در نوشته باشیم و این تصور ندارد و صاحب عادت ده کم از ده را بهمین تجربه بیرون آرند وقت نماز
اندر آمد زنی را حیض آمد قضاء آن نماز بر وی بود یا نی روایت کند ابن شجاع و دیگر روایت کرخی رحمة الله است که بر وی
بود از برای آنکه وجوب را اهل بود اگرچه گذاردن را اهل نماند و بقول شافعی رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی گذشته است
که آن نماز را توانستی گذاردن و نگذارده است قضا بر وی واجب و اگر از وقت چندانی نگذشته است که بتواند آن نماز را گذاردن
قضای بر وی واجب نبود و بر قول زفر رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی باقی مانده است که آن نماز را در وقت
تواند گذاردن قضای آن نماز بر وی بود و اگر از وقت چندانی باقی مانده است که بعضی ادا میشود و بعضی
قضا پس قضاء آن نماز بر وی بود و بر قول علماء ثلثه هرچه اندک از وقت نماز باقی است قضا بر وی بود که نماز که
در کردن بنده وام شود با آخر وقت شود تا اگر در آن وقت زنی بالغ بود یا بار نهد و یا نفاس آمد یا حیض آمد یا

ویرا نفاس آید یا حیض آید یا کشته شود یا دیوانه شود قضاء آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت دیوانه بهوش آید یا نارسید
رسیده شود یا کافری اسلام آرد قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت مقیم مسافر شود آن نماز دو گذارد و اگر
مسافر مقیم شود چهار گذارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و حیض صاحب عادة ده بود و در نفاس صاحب
عادة چهل بود قضاء نماز بر وی بود اما اگر صاحب عادة کم از ده بود یا صاحب عادة کم از چهل بود قضاء آن بر وی [illegible]
غسل و نماز نگذرد **مسئله** اگر زنی بعد از طهر درست پیش از تمامت پاکی الایش بیند بروایت کتاب الصلوة بنشیند و بروایت
نوادر نه نشیند حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر بغایت بیند بنشیند و اگر بغایت نه بیند نه نشیند خواجه ابا
اجل محمد حسن رحمة الله گفته است که آنچه با قبل ایام است با ایام جمع کنیم اگر دم بر ده قرار گیرد بنشیند و اگر دم از ده اندر گذرد نه
نشیند **قال** النبی علیه السلام من واظب علی اربع خصال لم یفتقر الوضوء قبل دخول وقت الصلوة والدخول فی المسجد
قبل الاذان و ترک کلام الدنیا بعد الوتر والقیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که مواظبت نماید بر چهار
خصلت خداوند عزوجل ویرا از درویشی نگاه دارد یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد دوم آنکه پیش از بانگ نماز در
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز وتر سخن دنیاوی نگوید چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهار پیغمبران مرسل چهار سخن گفته اند
که هر یکی به اندازه دنیاست و آنچه در دنیا چیز است رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از ناگفتن نگاه دارد از وی
ثواب چنان بود که گوئی همه قرآن را خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل آورده و موسی علیه السلام گفته است هر که از
یاری بد بپرهیزد از روی ثواب چنان بود که گوئی همه توریت خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی علیه السلام
گفته است هر که مالک نفس خود شود از روی ثواب چنان بود که گوئی همه انجیل خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده
و داود علیه السلام گفته است هر که با دادهای خداوند عزوجل قناعت کند از روی ثواب چنان بود که گوئی همه زبور خوانده است
و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که با دادهای خداوند عزوجل قناعت کند و در جواب مسئله چیزی طمع ندارد
و نگیرد که آن حرام بود و قتیکه زنی از وی سوال کند السوال ویرا نیکو شنود و جواب نیکو دهد چنانکه ایشان را فهم شود که
رسول علیه السلام فرموده انهن ناقصات العقل والدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آن وقت که جواب مسئله گوید
تواضع بجا آرد و تکبر نکند که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفعه الله و من تکبر
وضعه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عزوجل ویرا بلند گرداند و هر که تکبر کند خداوند
عزوجل ویرا پست گرداند و در وقت جواب گفتن مسئله تقوی بجا آرد و چشم نگاه دارد که والنظر الی المراة الاجنبیة سهم من
سهام ابلیس ترجمه در روی زن بیگانه نگریستن تیری است زهر آلوده از تیرهای ابلیس **قال** علیه الصلوة والسلام من نظر الی
امراة اجنبیة بشهوة صب فی عینیه الآنک یوم القیمة ترجمه هر که بنگرد در روی زن بیگانه بشهوت ریخته شود در چشمهای او سرب
گداخته روز قیامت پس با زن بیگانه نشیند که معصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یخلو

میکنند که برده حیض بود اگر در بیشتر ایام حیض دانی دید که کمترین حیض را بشاید چنانکه در ده سه ولیکن متفرقه دید چنانکه یکی اول
ایام دید یکی میانه و یکی آخر و یا دو در اول و یکی در آخر یا یکی در اول و دو آخر عبد الله مبارک مروزی و زفر رحمهم الله تعالی از
ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکنند که برده حیض بود و اصلی ست ابو یوسف را رحمه الله تعالی که هر که تیرگی بیش از ایام را حیض نهاد و
میگوید که آن دم عرق است اما سبب وی ایام را حیض دارد وجه قول وی آنست که اصل وی صفا است و تیرگی فرع اصل بود
فرع نبود و دلیل آنکه اگر وعا را تهی کنی نخست صاف وی پدید آید و باز تیرگی اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی گفته اند که هر گاه
وعا را از سر تهی کنی همچنان بود که تو میگوئی که نخست صاف پدید آید انگاه تیرگی اما اگر وعا را از پایان تهی کنی نخست تیرگی
پدید آید انگاه صاف وی و خداوند عز و جل منفذ فرزند آدمی را از پایان آفریده ست و روایت میکنند ام عطیه رضی الله تعالی عنها
که من و ازده تیرگی با رسول علیه الصلوة والسلام بودم همه تیرگی مرا حیض داشت و فرق نکرد میان صاف و تیرگی صورت
مسئله چنان بود که حسب عادت وی چهار ده طهر دید و ساعتی تیرگی در ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله اند و روز نماز کند اندر و بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر حسب عادت وی بعد از طهر در بیست پیش از
ایام سه روز تیرگی دید در ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابو حنیفه رحمه الله آن روز نماز کند اندر و بقول
ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر ست مر ابو یوسف که ابتدا و انتها
بر طهر روا دارد بشرط آنکه یا قبل ایام یا یا بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر جایی که کم از پانزده شبانروز دیده باشد وی فاصل
نکند و ایام را حیض دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال گفته اند که این را و هر دوازده و سیزده که آلایش می بیند چرا از آنکه
خون نمی بیند اری وی گفت اگر حسب عادت پنج این بار شش دم بیند هر شش حیض بود و اگر چهار ده طهر دید و دم باز آمد حیض
همان پنج بیش شود پس معلوم شد که همچون خون نمی بیند که اگر همچون خون نمی بودی حیض وی همان شش نبودی اصلی
دیگر ست ابو یوسف را رحمه الله که یکبار بر خلاف عادة ببیند عادة شود و اصل ست محمد را رحمه الله که هر چه در ایام عادت
آید آنرا اعتبار دارد و اگر ملتبس بود آید حیض دارد صورت مسئله چنان بود که حسب عادة ده روز دم دید و شش طهر و دو دم
دید هیچ حیض نبود اما اگر سه دم دید و پنج طهر و دو دم هر ده حیض بود و اگر یکی دم دید و دو طهر و یکی دم دید و پنج طهر و یکی دم
اگر چه در ده است هر ده حیض دار زیرا که یکی دم دید و دو طهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج طهر دید و آخر
یکی دم دید این ملتبس [illegible] آید هر ده حیض بود و اصلی دیگر ست محمد را رحمه الله کم از عدد و زیادت از عدد روا دارد بطریق بدل
و هر کجا که بدل نهاد از آنجا که بدل نهد تا آنجا که خانه حیض بود و نصاب طهر شش را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض را اعتبار
دارد و صورت مسئله چنان بود که عادة صاحبه پنج و بیست پنج این بار پانزده طهر دید و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد
و بقول ابو حنیفه رحمه الله آن ده روز گذرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آن ده روز حیض بود و عادت منتقل شود و بقول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بیست و پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بیست شود و اگر آن بیست طهر آخر را عادت دید بقول محمد رحمه الله پنج و حیض بود

و بقول ابوحنیفه رحمه الله اول استمرار شانزده روز نماز میگذارد از برای آنکه چون طهر فاسد شد تمامت پاکی نماز گذارد تا
بیست و پنج شود و از این چهار و پنج بدو گشت هم ناسی است شود و آنجا که روز ماند اول استمرار شانزده روز نماز گذارد
و عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله صاحب عادت شود در همان پنج و بیست و پنج بقول ابویوسف رحمه الله
اول استمرار یکروز نماز گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده اصل مگر است محمد را رحمه الله که اندم بطریق
و از طهرش بدم آرد بطریق طرح و جبر و محمد رحمه الله هم طرح روا دارد و هم هر کجا که بدل کم از عدد روا ندارد و لیکن
در عادت کم از عدد روا دارد و هر کجا که بدل و مثلا آنجا که حیض او بود نقصان طهرش با اعتبار روا دارد و در ایام
نقصان با اعتبار روا دارد تا اگر در ایام راحیذ الی نیاید که بعد حیض رسید ابوحنیفه رحمه الله تمامت پاکی نماز فرماید
اختلاف مشایخ است ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی رحمهم الله ایشان طرح روا دارند اما جبر روا ندارند و بدل کم از عدد
روا ندارند خواجه ابوحفص بخاری و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله ایشان طرح روا دارند و جبر روا ندارند و بدل
کم از عدد روا دارند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و ده و بیست این بار بیست و پنج طهر دید و استمرار افتاد اتفاق است
پنج و در حیض بود و هر کجا که حیض افتد که در ایام چندانی ماند که حیض را بشاید اجماع حیض بود و در استمرار عادتش همانکه بود
هست تا اگر بیست و شش روز طهر دید چهار روز حیض بود و اگر بیست و هفت روز طهر دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هشت
روز طهر دید و استمرار افتاد انجا دو روز ماند و آن هر دو روز حیض را نشاید ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابوحنیفه اند که اول
استمرار بیست و دو روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در همان ده و بیست و بر قول محمد رحمه الله اول استمرار ده روز حیض بود و پانزده
روز پاکی بود و حیض دوم هفت و صاحب عادت شود در همان ده و بیست و بقول خواجه ابوحفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله اول استمرار
هفت روز حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم ده اما اگر بیست و نه طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمه الله ده حیض بود و پانزده
پاکی و حیض دوم شش بود و بر قول خواجه ابوحفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله شش حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم
ده و صاحب عادت بود در همان ده و بیست بالاتفاق و اگر سی طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمه الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض
دوم پنج و بر قول خواجه ابوحفص و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله پنج حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم ده و صاحب عادت بود در همان
ده و بیست بالاتفاق و اگر سی و یک طهر دید و دم استمرار شد بقول محمد رحمه الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم چهار بر قول خواجه
ابوحفص کبیر و محمد مقاتل رازی رحمهم الله چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم ده و صاحب عادت بود در همان ده و بیست و اگر سی و دو
طهر دید و استمرار افتاد بقول محمد رحمه الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم سه بقول ایشان سه حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم
ده و صاحب عادت بود در همان ده و بیست بالاتفاق و اگر سی و سه طهر دید و استمرار افتاد و انجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید اتفاق است
که اول استمرار هفده روز نماز گذارد و صاحب عادت بود در همان ده و بیست بر اصل ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی رحمهما الله تخریج کرده تا
تا ماجرای ایشان معلوم شود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج و بیست این بار بیست و پنج طهر دید و استمرار افتاد آنجا دو روز حیض بود

واگر بیست وشش روز طهر دید واستمرار افتاد چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابوسهل غزالی با ابو حنیفه
اند که اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در همان پنج وبیست
بقول محمد رحمة الله اول استمرار چهار روز حیض بود و پانزده روز پاکی وحیض دوم چهار وبقول
خواجه ابوحفص کبیر بخاری خواجه محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده پاکی وحیض دوم پنج وصاحب عادة
بود در همان بیست وپنج واگر بیست وهفت طهر دید واستمرار افتاد وبقول محمد رحمة الله پنج حیض بود
و پاکی پانزده وحیض دوم سه وبقول ایشان سه حیض بود و پاکی وحیض دوم پنج وصاحب عادة بود
در همان پنج وبیست واگر بیست وهشت طهر دید واستمرار افتاد اینجا دو روز ماند دو روز حیض را
نشاید اتفاقست که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در همان پنج وبیست
اصلست حسن زیاد رحمة الله را که هر کجا سه شبانروز پاکی یابد میان دو دم وی فاصل کند ویکطرف
را حیض دارد ولیکن فاصل سه که همچنین پانزده شبانروز بود که بعد از وی حیض دارد وصورت مسئله
چنان بود از ده وبیست صاحب عادتی دو دم دید وسه طهر و دو دم و این پنج حیض نبود واگر سه دم
دید وسه طهر و دو دم سه اول حیض بود واگر دو دم دید وسه طهر وسه دم سه آخر حیض بود واگر سه دم دید
وسه طهر وسه دم بقول حسن زیاد رحمة الله سه اول حیض بود وظاهر روایة آنست که هر نه حیض بود واختلاف
مشایخ است که هر کجا که دو طرف دم بیند که یکطرف حیض را نشاید ویکطرف دیگر حیض را نشاید ابو زید کبیر
تعدی کند وهم را حیض دارد بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد وابوسهل غزالی رحمة الله تعدی نکند صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی یکی دم دید وسه طهر دید و دو دم وسه طهر واستمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله
هم از ابتداء نه روز حیض دارد ویکروز از آغاز استمرار این ده روز را حیض دارد از برای آنکه یکدم
است وسه طهر وطهر غالب است این زمان یازده و دو دم است وسه طهر است هم طهر غالب است اما روز دهم دم
این شش روز حیض بود وی تعدی کند واین چهار دیگر را باین شش برده را حیض دارد وابوسهل
غزالی رحمة الله یکی دم وسه طهر اول را طرح کند دو دم وسه طهر آخر را این پنج روز را یکروز دیگر
دیگر را از آغاز استمرار برده را حیض دارد واگر دو دم دید وسه طهر یکی دم وطهر استمرار افتاد ابو زید کبیر همان اصل
خود راست هر ده روز حیض دارد واین نه ویکروز از آغاز استمرار ابوسهل غزالی رحمة الله دو دم
طهر ویکی دم این شش روز را حیض دارد و دور ماه که حیض شش و پاکی بیست وچهار روز دیگر
صاحب عادت کند در ده وبیست مبتدیه دو دم دید و پانزده طهر ویکی دم وسه طهر واستمرار افتاد
ابو زید کبیر رحمة الله ده و پانزده شود وبقول ابوسهل غزالی رحمة الله ده وبیست شود اما این بار

هفت روز حیض بود از برای آنکه متیقن دم هست و ابتداء ایام سه روز طهر ابتدا بر طهر و انداره در این
باره هفت روز حیض دارد و بعد از آن صاحب عادت شود در ده و بیست با وقت جهل اصلی را برگیرد یا لی
بقول مشایخ بلخ رحمهم الله بگیرد و بقول مشایخ سمرقند بگیرد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت سه
دمها و طهرها مختلف دید و لیکن همه درست بود بار آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد بر قول مشایخ
بلخ رحمهم الله چنان دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کنند و بقول مشایخ سمرقندی رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد
بنا کنند و ابو عثمان رحمة الله اول مرتین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم همدانی رحمة الله اوسط
را عدد را اعتبار دارد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید
و هفده طهر چون دو بار شش دم دید حیض وی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمة الله
شش و هفده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله شش و پانزده شود که این اوسط است
اما اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و هفده طهر و استمرار افتاد باتفاق
هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر پنج دم دید و هفده طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود که این اوسط هست بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام خیر الامور اوسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
میانه کار است مبتدیه ده دم دید و چهارده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بحمل شد بالغه
و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد صاحب عادت شود در نفاس چهل و ده و پانزده
و اگر شانزده طهر دید ده و شانزده شود و اگر هفده طهر دید ده و هفده شود و اگر هژده طهر دید ده و هژده شود
و اگر نوزده طهر دید ده و نوزده شود تا بیست حکم همین هست اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله نه و بیست و یک
شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود بر
قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله هشت و بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم را رحمة الله تعالی که هم می تواند و در ده میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دم مستمر شد

باتفاق ده و بیست و هشت شود هشتده یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد ابو علی دقاق
رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایة ده و بیست شود والله اعلم بالصواب

باب بیست و هشتم در بیان انتقال عادة

انتقال عادت آن بود که صاحب
عادتی دمها و طهرها مختلف دید و لیکن هم درست و راست و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله
تعالی همین دم و طهر آخر را بگیرد و بدینها بنا کند و مشایخ بر قول محمد رحمه الله مسئله تخریج کرده
اند باید که سه دم و سه طهر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند
باز سه دم و طهر دیگر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل
نشده است بطریق بنا فرود آید و آنچه در ایام بد حیض دارد و در استمرار عادتش همان که
بوده است و اگر در ایام حیض چیزی نیاید اول استمرار حیض دارد بر همان عدد و لیکن طهر شش
بود نه بران عدد و اگر بار دیگر همچنین بیند عادتش همان جعلی بود تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل
عادت منتقل نشود صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست این بار سی طهر دید و ده دم
و بار دیگر پانزده طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست اوسط است و موافق اصل
این را بمان همین جای سه دم و سه طهر دیگر را بگیرد چنانکه پانزده طهر دید و ده دم و سی طهر و ده دم
و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست نیز اوسط است و موافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل
نشده است پس بطریق بنا فرود آییم و چون سی روز طهر دید آن ده گانه دم را طهر دیده است
و این ده گانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر وی است و طهر وی ده پیش نماند و وی پانزده
دید پنج از خانه حیض طهر دیده حیض وی از پنج پیش نماند و وی ده دم دید و پنج از خانه طهر
دم دیده بود و طهر وی پانزده مانده وی بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد
حیض وی پنج ماند اول استمرار پنج روز حیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود
در همان ده و بیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست و پنج دید اول استمرار باجماع ده روز
حیض بود و طهرش چه بود بقول ابو عثمان رحمه الله ده و پانزده و بقول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمة الله بیست و پنج که این بیست و پنج اوسط است که فرود سوی سی است
و بر سوی پانزده اما اگر همین صاحب عادة سی طهر دید و ده دم و پانزده طهر و ده دم و پانزده طهر
و ده دم و چهل طهر و استمرار افتاد اول استمرار ده روز حیض بود باجماع عادتش چه شود بقول ابو عثمان رحمه الله
ده و پانزده شود و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله ده و سی شود و این سی اوسط است بر سوی پانزده و فرود

سوی چهل اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد
بالاتفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم و شانزده و سه دم و پانزده طهر بقول ابو عثمان
رحمه الله سه و پانزده شود و بقول خواجه محمد همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود اما مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله از اول استمرار
شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده از چه معنی است که ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار
شانزده روز نماز فرماید اصلی است که هرچه مبتدیه ببیند عادة وی همان شود چون سه دم دید و پانزده طهر عادة وی سه و پانزده
شود این بار چهار دم دید یکی از خانه طهر را دم دیده باشد طهر وی چهارده ماند وی شانزده دید دو روز از خانه حیض طهر دیده باشد
پس انجا بگیرد و ماند دیگر در حیض انتیا پس اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده
هم اینجا بدل نهد از برای آنکه از انجا که بدل نهد تا انجا که خانه حیض نصاب طهر ش را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیضش را
اعتبار دارد و اینجا بر دو نیست و ابو عثمان اینجا استیناف کند سه و پانزده کند **فصل** در بیان عادة حیض عادة حیض بر
پنج نوع است چنانکه مبتدیه دو بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و
موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق موافق دید یکی مخالف و استمرار افتاد و یا سه بار مخالف دید و استمرار افتاد صورت
مسئله چنان باشد که مبتدیه دو بار سه و پانزده دید و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده بود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
با اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده طهر و
چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اگر دو بار سه دم دید و پانزده
طهر و بار سیوم چهار دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در سه و پانزده اگر سه دم دید و پانزده
طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد بقول ابو عثمان و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمهم الله
چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی چهار و شانزده شود و اگر مبتدیه سه دم
دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادة در سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و یکی دم و یکی طهر و استمرار
افتاد و اتفاق سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و دو دم دید و یکی طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف سه و پانزده شود
که وی ختم بر طهر روا دارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله سه و بیست و هفت شود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند اگر مبتدیه چهار دم
دید و شانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهار دم دید و شانزده طهر و یکی دم دید و دو طهر و استمرار افتاد و اتفاق همان

وشانزده شود و اگر چهار روز دم دید و شانزده طهر و دو روز دم و دو طهر و استمرار یافت و بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود
کرده ختم بر طهر شود و اراده از ابی حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهار و بست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند و حیض عادة
سه و بست هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ ندید و دو روز دم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ
ندید بعد ازان دم مستمر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین دوازده روز سه روز اول بگیرد و حیض دارد و سه و پانزده
کند و محمد رحمه الله تعالی این سه روز را بدل نهد و حیض دارد و سه و پانزده کند و لیکن چون دو بار در ایام نیاید با ابو حنیفه
باید شود و دور در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال آید که در میانه هژده روز طهر
هست و وی یکبار دیدن عادة میکند اینجا چرا سه و پانزده میکند این هژده روز طهر درست است و لیکن با دم استحاضه آمیخته
است در معنی طهر فاسد بود همچنانکه دم فاسد نصب عادة نشاید طهر فاسد نیز نصب عادة را نشاید والله اعلم فصل در بیان
شفع و وتر شفع جفت بود و وتر طاق بود هر کجا پیش از ایام جفت بود ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاق بود ایام حیض نشود
ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار حیض دارد بر همان عادة و لیکن طهر بر آن عادة و محمد رحمه الله تعالی بدل نهد و لیکن چون
در ایام نیاید ازانکه بدل داده باشد نماز با قضا فرماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف از صورت مسئله چنان بود که صاحب
عادة سه و بست هفت و پانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
بدل طهر این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است دم و طهر و دو دو
در شش ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ایام حیض نشود و محمد رحمه الله تعالی ازانکه بدل داده بود نماز با قضا فرماید اگر خواهی تا
دور دوم معلوم شود زوائد دوازده است و دو در سی چهل و دو شود و دم و طهر دو دو است و در او است یک ضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب طهر آید ایام حیض نشود و اگر پانزده طهر دید و دو دم و یکی طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
و بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نه ساعتی حیض بود و بست هفت کم نه ساعتی طهر و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی چهار و بست و
شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی پنج حیض بود و بست و پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است و دم و یکی طهر است
و در چهار ضرب کن دوازده شود ختم مضروب طهر آید و ابتدا از ایام دم است و لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده اگر خواهی تا دور ایام
دوم معلوم آید زوائد دوازده است و در سی چهل و دو شود و دم و یکی طهر سه است سه را در چهارده ضرب کنی چهل و دو شود ختم
مضروب هم طهر آید و ابتدا از ایام دم است لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده چون دو بار در ایام نشد محمد رحمه الله ازانکه بدل داده
باشد اصالت کند و دور در ماه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض پنج و پاکی بست و پنج شود و بر قول ابو سهل غزالی
رحمه الله چهار و بست و شش شود و بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نه ساعتی حیض بود و بست و هفت کم نه ساعتی پاکی بود
و اگر همین صاحب عادة شانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و محمد رحمه الله این
سه روز را بطریق بدل حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تا مدت پاکی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد پانزده است دم و طهر و دو در

هر کجا که فساد طهر پیش از ایام بود تمامت پاکی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را نشاید باتفاق همان حیض بود و اگر حیض را نشاید
ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
فرماید صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و بیست یازده دم دید و پانزده طهر دید و استمرار افتاد اول استمرار چهار روز نماز گذارد
و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر هفده دید دو روز نماز گذارد و اگر هژده دید یک روز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک
پانزده و بیست شود دم و محل سه تا اول استمرار ده روز حیض بود و اگر بیست دید نه روز حیض بود و اگر بیست و یک دید هشت حیض بود
و اگر بیست و شش روز دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هفت دید این بیست و هفت با این یک بیست و هشت شود و اینجا دو روز بماند و دو
روز حیض را نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمة الله طرح و جبر کند و ابو حنیفه
هیچ این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادت ده و بیست چهارده طهر دید و یک دم و دوازده طهر و استمرار افتاد از این دوازده
پنج طهر پیش و هم تا طهر پیش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از آن طهر دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و بر قول ابو یوسف رحمة الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج طهر پیش هم ایام هشت روز
ماند که از آن طهر دیده است اینجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید بقول ابو یوسف رحمة الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله
طرح و جبر کند و ابو حنیفه هیچ تمامت این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادت ده و بیست چهارده طهر دید و یازده دم
و پانزده طهر و استمرار افتاد از این یازده شش بطهر دهیم تا طهر پیش تمام شود و در ایام پنج روز بماند این پنج روز باتفاق حیض بود و
بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده یازده شود و این ده را که ابو یوسف حیض دارد ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی نماز فرمایند
ده و بیست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام پنج روز آخر را حیض میدارد از چه معنی است که ده و پانزده میکند ا
پنج دم است یا دم استحاضه صحیحه است و هر جا که طهر پیش فاسد نصب عادت را نشاید دم فاسد نیز نصب عادت را نشاید
صاحب عادت ده و بیست یازده دم دید و پانزده طهر و نه دم و نوزده طهر و استمرار افتاد در روایت کتاب بیست که نه و
نوزده شود بر خلاف آنکه هست چهارده دید و پانزده طهر و استمرار افتاد یا مجمل بالغه شد چهل و یک دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت بیست که ده و بیست شود اما اینجا نه و
نوزده میشود از برای آنکه این نه دم است در میان دو طهر اول فاسد است نصب عادت را نشاید که هر دو از یا
دم استحاضه نماز گذارد است اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار شش روز
نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادت شود و در ده و بیست و بر قول ابو یوسف رحمة الله نه و نوزده
شود و اگر آن نوزده طهر آخر را چهارده دید آن چهار روز که ناقص مانده است باتفاق قضا کند
و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز است و بر قول ابو یوسف رحمة
الله ایام حیض شود و اگر آن غسل [illegible] ابو یوسف رحمة الله بر سر چهار ده

غسل فرماید و ازین چهارده پنجروز یا شش روز که نماز قضا فرماید و اول استمرار یازده روز دیگر
نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در ده و بیست باتفاق صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید
و هشتم و چهارده طهر و استمرار افتاد ازین هشتم شش طهرش و هیم تا طهرش تمام شود و در ایام دو
روز ماند و دو روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و نماز پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بیست و ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض ارد و اگران احتیاطی
نیاورده باشد بر سر چهارده غسل فرماید و ازین چهارده هشت یا شش دیده شش روز نماز قضا فرماید و اول
استمرار چهارده روز نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بیست باتفاق صاحب عادة ده و بیست
چهارده طهر دید و هشتم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بیست و ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار ده روز حیض دارد بعد
ازان صاحب عادة کند در همان ده و بیست صاحب عادة ده و بیست پانزده طهر دید و دو دم و سیزده طهر و استمرار
افتاد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین سیزده هشت روز را باین دو روز ده روز حیض دارد و اول استمرار ده روز
نماز فرماید و صاحب عادة کند در ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامت
پاکی نماز فرماید اگران سیزده آخر را پانزده دید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بران دم طهر هشتین بنا کند
بر ده و بیست و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه هیچ تمامت پاکی نماز فرماید اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
تعالی یکبار که برخلاف عادة می بیند عادة کند و پانزده طهر درست هست ازچه معنی است که ده و بیست میکند این پانزده
طهر درست هست ولیکن با دم استحاضه آمیخته است که در میان دو روز دم فاسد نماز گذارده است پس این طهر فاسد
بود و طهر فاسد نصب عادة را نشاید که بعد از ایام حیض بود و طهر اول بعد از ایام حیض هست ولیکن در میان دو
روز باده فاسد نماز گذارده است لاجرم ان طهر فاسد بود و نصب عادة را نشاید و از طهر دیگر هژده روز
باقی مانده بود و اگران هژده را ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود
از هژده ده بروی هشت ماند چون پانزده طهر دید هفت روز ایام حیض را طهر دیده باشد و انجا سه روز ماند ان سه
روز باتفاق حیض بود و عادة وی چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
ده و بیست شود اگر پانزده آخر را شانزده دید چون دو بار در ایام ندید محمد رحمت الله از اگر بدل داده
بود اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده و بیست شود و بقول ابو یوسف هیچ ده و شانزده
شود اما اگران شانزده آخر را بیست دید اکنون صاحب عادة شود در ده و بیست باتفاق و
بقول ابو یوسف رحمة الله این بیست آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله ان بیست اول را

که اگر این بست آخر را اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عادة میگردد باشد و بقول ایشان یکبار که بر
خلاف عادة شد عادة مستقل نشود صاحب عادة ده و بست دوازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اول شهر
سه روز نماز گذارد و اگر دوازده دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد ان دو باین شانزده بست شود دم در محل بست
اول استمرار ده روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و سه طهر و استمرار افتاد سیزده و بست و سه سی و شش شود
اول استمرار چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و چهار طهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز
حیض شود و اگر چهارده دم دید و بست و چهار طهر سی و هشت شود و دو روز ماند دو روز حیض را نشاید ابو یوسف
رحمه الله تعالی ازا استیناف کند و بر دو طهر پیشین بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طهر را و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی
تمامت پاکی نماز فرماید صاحب عادة پنج و بست پیش از ایام یکی دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر دو
است و دو را در پنج ضرب کنی ده شود ختم مضروب بر طهر آمد نه روز حیض بود و اشکال آید که یکروز پیش از ایام است
چرا نه روز حیض میشود زبرای آنکه انچه پیش از ایام دیده است ناقص است و انچه در ایام دیده است کامل و کامل
ناقص را تبع خویش کند و انچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جائی بود که دم برده قرار گیرد و طهر درست
بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی هم از ابتدا از پنج نه شود و بر
قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این بار سه روز حیض بود و بدان سبب که ابتدا و انتها بر طهر رواند ز بعد از ان
صاحب عادة کنند و در همان بست و پنج والله اعلم

فصل در بیان واقعات صاحب عادة نه روز
پیش از ایام یکروز دم دید نه نشیند اگر دم برده قرار گیرد و طهری درست بیند به ده حیض بود و اگر دم از ده اندر
گذرد و یا بعد از ان طهر فاسد شود بر قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله ایام حیض بود و صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز دم دید نه نشیند باتفاق صاحب عادة هفت پیش
از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه رحمه الله نه نشیند اما اینکه ما قبل
دیده است اگر ما بعد بیند اجماع نه نشیند بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و طهر درست بیند اما اگر دم از ده
اندر گذرد یا طهر فاسد شود در گنیم بیاد تفتش که اصل درین باب انست که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل
دیگر ما بعد صاحب عادة نه پیش از ایام یکروز تیرگی دید بقول ابو یوسف رحمه الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله نه نشیند اگر صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز تیرگی دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله نشیند اگر صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز تیرگی دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نه نشیند و
بقول محمد رحمه الله نه نشیند انچه ما قبل دیده است اگر ما بعد بیند اتفاق نشیند انجائی بود که دم برده قرار گیرد و طهر درست
بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود در گنیم بیاد تفتش که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل و یکی ما بعد

ده و بست پانزده طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود همچنانکه دم را دو بار
برخلاف عادة بیند عادة منتقل شود و چون طهر را دو بار برخلاف عادة بیند عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته
اند که این سخن بعادة بمانست از برای آنکه دم را یکبار برخلاف عادة دیده است و یکبار برخلاف عادة بیند عادة منتقل
نشود اما صحیح است که صاحب عادة ده و پانزده شود و قیاس ابو حنیفه رحمه الله اگر صاحب عادة پنج و بست پانزده طهر
دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله ده روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده
روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست
شود و اگر سیزده طهر دید و هشت دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله نخیر و از ایام حیض بود و بقول ابو
یوسف و محمد رحمهم الله هشت روز حیض بود عادتش چه شود بر قول ابو یوسف رحمه الله هشت و بست شود و بر قول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود اما اگر سیزده طهر دید و هفت دم و بست طهر استمرار افتاد هفت روز حیض بود
باتفاق عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت و بست
و اگر بست طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست طهر دید و ده دم و بست طهر استمرار
افتاد این ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و محمد رحمه الله طهر و حجر کند
و ابو حنیفه رحمه الله تمامت طهر نماز فرماید والله اعلم **باب سی ام در بیان نقصان دم و طهر** و این بساعت معلوم آید
و شبانروز بست و چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یکساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر
آمدن آفتاب و یکساعت از وقت فرو رفتن آفتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن ابتدا از روز است و این
ابتدا از شب چنانکه یاد کردیم و تجربه کند بر کسی بدان چیز که وی را میسر شود و اگر فقیه خواهد تا ساعتها دیگر را تجربه معلوم
کند باید که تجربه کند که در یک ساعت معین چندین قرآن خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین
تکرار کرده میشود ساعتهای دیگر را همین تجربه بیرون آرد و بر قول منجمان ابتدای روز از وقت بر آمدن آفتاب است
اما این قول ماخوذ نیست و صحیح نیست که گفته شده است اول روز وقتی که روز پانزده ساعت است و شبها نه ساعت
زنی را مقارن سپیده دم دم پیدا آمد و نیز هم مقارن بر آمدن آفتاب دم منقطع شد حیض وی سه شبانروز بود و
یکساعت و اگر روز بست یکم مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی بست شبانروز باشد کم یکساعت و اگر در شب است که
که بست یکم بود مقارن فرو رفتن آفتاب دم باز آمد طهر وی نوزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی شبانروز
و یکساعت [illegible] پانزده ساعت و این ساعت بدانچه که گفته اند اگر
صاحب واقعه را دم مستمر شود [illegible] کند اگر در وقتی که روزها پانزده ساعت بود و شبها نه

ساعت زلی را مقارن فرو رفتن آفتاب دم پدید آمد روز دوم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض
وی نه شبانه روز بود و ده ساعت روز دوم مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز
بود و اگر مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز کم ساعتی بود و اگر شبانگاه هفدهم مقارن فرو رفتن
آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانروز بود و ده ساعت
و در شش و بیست و شش شبانروز بود والله اعلم

باب سی یکم در بیان نو رسی

اگر پنج ساله
دم بیند باتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بیند ظاهر روایة حیض نبود و ابو نصیر محمد بن سلام البلخی رح
گفته است که چون بلی سببی و بی علتی بود حیض بود و چون بعد حیض برسد اگر هفت ساله دم بیند بعضی مشایخ
گفته اند که حیض بود که چون بعد حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزندان را نماز فرمایید چون
هفت ساله شوند چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند بلوغ و اگر هشت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که
قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بیند بشیر بن غیاث از ابو حنیفه رحمة الله علیه و ابن شجاع اصول نقل میکند
که نشنید از برای آنکه پاکی بیقین است و حیض بشک و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص
و محمد سلام البلخی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که بشنید که اگر بعد و حیض برسد حیض بود و بر وی نماز نیست
و اگر بعد و حیض نرسد وی نمار رسیده بود و بر نا رسیده نماز نیست وی بهر دو حال پاینده نماز نیست

حکایت
خواجه ابو مطیع البلخی رحمه الله تعالی را یکی دختر بود در نه سالگی بالغه شد و بر ابستوی و او دختری ده ماه را دختری آورد
و این دختر نیز در نه سالگی بالغه شده و بر ابستوی و او دختری نیز شش ماه را فرزند آورد و خواجه ده ساله بود که جده
شده و نبیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه ما را فضیحت کردی که او در ده سالگی جده شدی اگر نو رسی ساعتی
دم دید و سه شبانروز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانروز و ساعتی حیض بود اشکال آید بر
قول محمد رح که آنچه در ایام غالب آید آنرا اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چرا حیض میدارد جواب آنست
که هیچ نوع سه شبانروز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانروز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم
دید و سه شبانروز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود و اگر ساعتی دم دید و سه شبانروز طهر و ساعتی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز
کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو شبانروز طهر و سدس دم بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز طهر و ربعی دم
بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله حیض بود نو رسی روز پنجشنبه وقت برآمدن
آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و سوم

بعد از بر آمدن آفتاب دم دید حیض او نیز شبانروز بود و اول بار تنها که در روز دیده است **فصل** در
بیان **ضرب** ابو یوسف رحمة الله و بیست و یکشنبه و محمد رحمة الله علیه و ابو حنیفه رحمة الله تعالی
صورت مسئله چنان بود که مبتدیه یکی دم و یکی طهر دید و همچنین مستمر شد دم و طهر دو بیست دو را در پنج ضرب
کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر
دو بیست دو دو را در پانزده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن
صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه رحمهم الله در نه و یک و بیست و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست شود
و اگر دو دم دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر سه بیست سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر
آمد و عشره بر دم بیست ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر سه بیست سه را
در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده
و بیست باتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر همچنین مستمر شد دم و طهر چهار بیست چهار را در دو ضرب
کنی هشت شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم بیست ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور
دوم معلوم آید دم و طهر چهار بیست چهار را در هشت ضرب کنی دو دم سی و دو شود ابتدای ایام دور دوم طهر آمد
و ختم مضروب نیز دو روز طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر
چهار بیست چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت
شود یک دور حیض دی ده و یک دور شش و بهر دو حال پاکی بیست و دو و اگر سه دم دید و سه طهر و سه دم
و سه طهر و همچنین مستمر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج
ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله تعالی در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر
و سه دم و چهار طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر
هفت بیست هفت را در چهار ضرب کنی بیست و هشت شود آمد باز سه کانه دم از سه دو بر دور شش دم تا دور تمام
تمام شود و ماه دوم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت بیست هفت در نه ضرب
کن شصت و سه شود و ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت بیست
هفت را در سیزده ضرب کنی نود و یک شود و ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم
و طهر هفت بیست هفت را در هفده ضرب کنی صد و نوزده شود و ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه
چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت بیست هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه و چهار شود

ماه ششم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هفتم معلوم آید دم و طهر هفت هست هفت را در بیست و شش
ضرب کنی صد و هشتاد و دو شود ماه هفتم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هشتم معلوم آید دم و طهر
هفت هست هفت را در سی ضرب کنی دویست و ده شود آمده ماه هشتم با ماه اول برابر اگر پنج دم دید و پنج
طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر ده هست ده را در سه ضرب
سی شود و آمده ماه دوم با ماه اول برابر این زن صاحب عادت شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله در پنج و بیست پنج
اگر پنج دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر یازده
یازده را در سه ضرب کنی سی و سه شود دو روز در ایام دم دیده بود و محمد رحمة الله این پنج روز را بدل روا دارد
از برای آنکه ابتدای ایام سه روز طهر هست و اینجا دو روز مانده و دو روز حیض را نشاید محمد رحمة الله بعد از سی
و سه پنج روز حیض دارد به طریق بدل و اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر یازده هست یازده را در شش ضرب
شصت و شش شود و چون دو بار در ایام دید دوم مستمر شد ابوسهل غزالی رحمة الله در سی و سه گوید حیض
پنج و باقی بیست و هشت و ابوعثمان رحمة الله استیناف کند در بیست کند و خواجه محمد ابراهیم بهدالی رحمة الله در ده ماه
کند حیض پنج و باقی بیست پنج اگر مبتدیه شش دم دید و شش طهر و همچنین مستمر شد ماه اول شش روز حیض بود و اگر خوا[هی]
و اگر خواهی تا دور دوم معلوم شود دم و طهر دوازده هست دوازده را در سه ضرب کنی سی و شش شود دور دوم
در ایام پنج نماید محمد رحمة الله تعالی بعد از سی و شش … سی و شش حیض دارد به طریق بدل اگر خواهی تا دور سیوم معلوم
آید دم و طهر دوازده هست دوازده در پنج ضرب کنی شصت شود آمد دور سیوم با دور اول برابر بقول ابوحنیفه رحمة
الله تعالی دور در شصت شود شش حیض بود و پنجاه و چهار باقی و بقول محمد رحمه الله تعالی صاحب عادت شود یک دور طهر و سی
و یک دور سیزده بهر حال حیض شش و اگر مبتدیه ده دم دید و ده طهر همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض
بود و این ده سیوم سی ام که طهر است باید از دم دیده هست و این ده بعد از سی که دم می باید طهر دیده هست و محمد
این ده از چهل تا پنجاه را حیض دارد و به طریق طرح و جبر اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر بیست هست بیست را
در سه ضرب کنی شصت شود و آمده ماه سیوم با ماه اول برابر بقول ابوحنیفه رحمة الله در شصت شود حیض ده و باقی
پنجاه محمد رحمة الله از این ده بعد از شصت پنج آخر را حیض دارد و بقول ابویوسف رحمه الله صاحب عادت شود و یک
دور ده و سی و یک دور پنج و پانزده والله اعلم بالصواب **باب سی و دوم در بیان رحم افگان**
تنفس رحم هست تا بداند که رحم بفرزند مشغول هست تنفس بجای اصل نیاید چون رحم فارغ پذیرد و آن الا بر
که بعد از وی می پدید آید آن نفاس بود در اقل و اکثر وی علما را اختلاف هست مالک رحمة الله گفته هست که هر
نفاس آنچه بعید نفاس بود چنانچه علما رحمهم الله میگویند و بیست شش اقول با مالک رحمة الله شصت … روز است

دلیل بر قول مالک رحمه الله تعالی آنست که در بعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله تعالی کمترش یک
شبانروز است و بیشترش شصت شبانروز و بقول علمای ما رحمهم الله بیشترش چهل روز است بنابران اصل است
که نفاس قایم مقام چهار حیض است چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانروز است پس بیشتر
نفاس شصت شبانروز بود و بیشتر حیض بقول علماء ما رحمهم الله ده شبانروز است و بیشتر نفاس چهل شبانروز
بود و کمترش آنچه بیند و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که
نفسا بنشیند تا چهل سپیده و دیگر روایت میکند عبد الله ابا بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است
که نفسا نماز نگذارد در چهل سپیده و مراد از این چهل شبانروز است و از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است
که کمترش نفاس پانزده شبانروز است اشکال آید که نفاس قایم مقام چهار حیض است و کمترین حیض بقول علماء
ما رحمهم الله سه شبانروز است پس کمترین نفاس بایستی که دوازده شبانروز بودی از ابو یوسف رحمة الله دو
وجه است یکی وجه آنست که بیشتری حیض بقول علماء رحمهم الله ده شبانروز است وی کمترین نفاس را یازده
شبانروز دارد تا فاضل شود و فرق بود درمیان حیض و نفاس وجه دیگر آنست که کمترین حیض بقول ابو یوسف
رحمة الله سه شبانروز است کم ربعی و چهار ربع یکروز بود پس کمترین نفاس پانزده شبانروز است واگر حامله در
ایام آلایش دید بقول شافعی رحمة الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود دم فاسد بود اما اگر حمل اشتباه
است اکنون بنشیند اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن نمازها را قضا کند واگر حمل ظاهر شد اگر صورت
پدید آمده باشد نفاس بود واگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود آن آلایش را حکم چیست اگر در ایام حیض
بود حیض بود اگر بعد از دو ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول
ابو یوسف رحمة الله دو حیض بود واگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیر یعنی پیش از حمل و هم از ینجا
استیناف کند حیض همان که بوده است و طهر همان که دیده است عادت کند واگر کسی گوید که طهر حمل نصب عادت را
نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه رح را که در هر نفاس که در هر جا که کم چهل شبانروز پاکی بیند وی
فاصل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پانزده شبانروز پاکی بیند فاصل کند و اول را
نفاس دارند و آخر را حیض مبتدیه فرزند آورد و دوم مستمر شد بقول شافعی رحمة الله یک شبانروز نفاس بود
و پانزده پاکی و پانزده حیض وجه قول شافعی رحمة الله آنست که در کمترش نفاس یقین است و در بیشترش شک
و هر کجا که شک با یقین جمع آید مر شک را غلبه کند شک را بباید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت با شک
حکم ثابت نشود اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که چون دم از چهل درگذشت آن شک نماند یقین شد که چهل نفاس
بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت شود در نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد

وپنج دم دید وچهارده طهر و ده مستمر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده طهر و دم مستمر
شد بقول ابو حنیفه چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پنج اول نفاس
بود و پانزده طهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمة الله
بیست و پنج نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر
و پنج حیض تا اگر پانزده آخر را چهارده دید بقول ابو حنیفه رحمه الله چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض
و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاکی و ازین چهارده طهر پنج را با آن پنج دم ده روز حیض
داند و اگر آن غسل احتیاط نیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد و ازین چهارده پنج با ماسبق ده هم
و نه روز نماز قضا فرمائیم دوراول استمرارش روز نماز فرمائیم بعد ازان صاحب عادت شود در ده
و پانزده و بقول محمد رحمة الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اول استمرار آن یک روز نماز
گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و ساعتی دم دید و چهل کم دو ساعتی
طهر و ساعتی دم بقول ابو حنیفه رحمة الله هر چهل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آن یک ساعت
نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید
و ده طهر و ده دم دید هر چهل نفاس بود اما اگر دم از چهل در گذشت یا بعد ازان سوی طهر فاسد شود
از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است یک روایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمة الله گرفته است
که وی ختم بطهر روا ندارد و دیگر روایة آنست که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است
که وی ختم بر طهر روا دارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله نفاس از وقت
آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمة الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عدتش از وقت آمدن فرزند
دوم گذرد باتفاق و اگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود و اگر زنی را فرزند در بطن هلاک شد و پاره
پاره می آید بیشتر بیاید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد و از رحم آلایش می بیند نفاس
بود اما اگر از راه دبر آلایش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پرهیز کند و گرد فراشش نگردد و وقت
نماز باخر آمد و زنی فرزند پدید آید روایت میکند خواجه ابو بکر سعید بلخی از نصیر بن یحیی از
محمد رحمة الله که مغاکی کنند و دیگچه دران مغاک نهند و سر آن فرزند دران دیگچه
نهند و برا طهارت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش تا در آن وقت
آن نماز بگذارد با ایما، و اگر دران حالت نماز را ترک کند و برخود نه بیند بعضی گفته
اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و فتوی برین است و اگر بر خود [illegible]

و نگذارد مومنه بود عاصیه پس معلوم شد که بمجرد پدید آمدن سر حکم نفاس ندارد و نماز را ماندن امکان
نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزندی آورد و بعد از آن پنج نیم ماه فرزند دیگر آورد ما را
معلوم آمد که پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز پاکی اگر روز نخستین ماه رمضان
اندکی پاکی دید و غسل آورد و نمازها بگزارد و روزها داشت پانزده اول را قضا روزها بر وی بود و پانزده
آخر را قضا نمازها بر وی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را به سببی از اسباب غسل آورده پانزده اول را
قضا روزها بر وی بود اما نمازها نی و پانزده آخر را روزها و نمازها روا بود و اگر غسل نیاورد و نمازها نگذارد
و روزها نداشت کل ماه رمضان را روزها بر وی بود و پانزده آخر را نمازها بود والله اعلم

فصل در بیان اخبار

زنی فقیه را خبر داد که سه بار ده ده و پانزده دیده ام و دم مستمر شده
است و پیش از این دمها و طهرها مختلف دیدم و لیکن هم درست دیده ام صاحب عادة شود در ده
و پانزده باتفاق و اگر خبر داد که پیش از این با دم استحاضه نماز گذارده ام خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته که در بعض خواجه امام علی بزدوی رحمه الله همچنین آورده است که اگر همچنین ده و پانزده دم دیده باشد
و در وی در بیست و پنج شود حکم کنیم که سی و سه روز با دم استحاضه نماز گذارده بود چون از سی و سه روز
یک دور بر وی هشت روز ماند از پانزده طهر هفت بدان هشت نهی پانزده شود آنجا هشت روز ماند از ده
دم هفت بدان هشت نهی باز پانزده شود آنجا از حیض وی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بدان سه نهی
ده شود طهر وی هفت روز ماند از ده دم هفت بدان هشت نهی پانزده شود و نیز از حیض وی شش روز ماند
از طهر آخر بن هفت بدان سه نهی ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمرار و هفت روز نماز گذارد
خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که بعد از آن ضاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر همچنین
ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهرش و هم سه روز ماند و سه روز حیض را میشاید و اصلی است
که هر کجا ضاله در مدت اضلال دمی بیند در میان دو طهر درست دم و طهر آخر نصب عادت را بشاید طهر اول
شک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استحاضه اگر بعد از دم استحاضه بود نصب عادت را نشاید و اگر
بعد از دم حیض بود نصب عادت را شاید اما طهر آخر باتفاق است که بعد از دم حیض است نصب عادت
را شاید و این مسئله مشکل است مسئله تاریخ سال بر پانصد و هفتاد و هشت است زنی را
روز نخستین ماه رمضان دم پدید آید روز چهارشنبه و دم مستمر شد و وی صاحب عادة ده و بیست
است سال پانصد و هشتاد و یک و روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزدیک فقیه آمد و گفت
که مرا خبر ده که من در حیضم یا در پاکی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را بجواب

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ثانیها را مدور کند و روزها را هفته کند و نقصان برد و کامل
کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه است
سی و یک را در سی ضرب کنی نهصد و سی شود و یکروز ماه ربیع الآخر نهصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان
ماها برود و نهصد و شانزده روز ماند ازو هفتها می باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز
چهارشنبه است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است نهصد و ده روز هفتها راست
میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن زن روز دوشنبه و
اینمقدار شش روز است نهصد و شانزده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز کم مدت است
نهصد روز دورهایش راست میرود و ده روز ششصد نهصد و ده روز شود امروز که خبر داده است
شش است ماه آنها یکی وی و اگر همین صاحب عادت خبر دهد که من درین میان مدت بیست روز طهر
دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سال بر پانصد و هشتاد
روز آمد نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای طهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است
و بیست و چهار را در سی ضرب کنی هفتصد و بیست شود ما را هفتها می باید و سه روز چه پدید آمدن دم روز
چهارشنبه بوده است و ابتدای طهر روز آدینه و این مدت سه روز است هفتصد و هفت روز هفتها
راست میرود و آن سه روز هفتصد و ده روز شود پس معلوم آمد که ده روز کم مدت است ششصد
و نود روز دورها راست میرود و ده حیض برود هفتصد شود و ده روز ماند از طهر وی چون بیست
دیده است و یگانه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمة الله استیناف کند و اول استمرار ده روز
حیض دارد و بر دم و طهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار به بیست روز نماز فرماید
و صاحب عادت کند در تمام ده و بیست نیکی است حیض وی ده شبانروز کم سه ساعت و طهر وی
پانزده شبانروز ده ساعت و دور رویه و طهر وی در بیست و پنج شبانروز شود و هفت ساعت
بر سال پانصد و هشتاد روز نخستین ماه رمضان روز آدینه دیرادم پدید آمد و هم در سال
بر پانصد و هشتاد و یک روز نخستین ماه ربیع الآخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بنگر که من در
حیض ام یا در پاکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت ماه است هفت را در سی ضرب کنی دویست
و ده شود و یکروز ماه ربیع الآخر دویست و یازده شود ما را هفتها می باید و چهار روز چه پدید
آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است دویست
و چهار روز هفتها راست میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر دادن

زن روز دوشنبه واین مقدار روز هست و بیست و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز
کم آمده است از دو بیست و در روز و هشت ساعت دور پاکیش راست میرود چهار شبانروز
و شانزده ساعت ماند از حیض وی روز یکشنبه هفتم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز بگذرد وقت
غسل وی آید واین جای بود که حیض و پاکی را یاد دارد اما اگر حیض و پاکی را یاد ندارد و هیچ نداند وی
فساد بود و فساد در عبادت نشاید ولیکن نشاید قربان اگر درین میان ده روز پاکی باید بقول ابوحنیفه
و محمد رحمهم الله قربان نشاید و بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید که وی ختم بر طهر روا دارد ولیکن ایشان ختم
بر طهر روا ندارد و اگر پانزده روز طهر دید باجماع قربان نشاید کردن و این از سه وجه خالی نیست یا میداند که در
شبانروزی چه وقت غسل آورده است یا شک درمیان آن دو نماز است یا هیچ نمیداند انجا که میداند که در شبانروز
چه وقت غسل آورده است هر روز بهمان وقت غسل آرد و از عهده بیرون آید در شبانروزی یکی غسل بیارد
واین طریقه قاضی جمال الدین حاکم رحمة الله گفته است و اگر شک درمیان دو نماز است چنانچه نماز پیشین و نماز دیگر
نماز پیشین را تاخیر کند چندانی که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت مستحب بکند غسل آرد و نماز پیشین گذارد
و نماز دیگر را بهمین قیاس کند در شبانروزی دو غسل بیارد بسنده بود و اگر هیچ نمیداند خواجه امام اجل خسروی رحمه الله
گفته است که در شبانروزی پنج غسل آرد و هر وقت نمازی یک غسل آرد و از عهده بیرون آید و در حیض خواجه امام علی
بزدوی از ابو یوسف و از سهیل غزالی رحمة الله روایت است که بر پنج نماز را غسل آرد ولیکن دران غسل دوم
نماز اول را گذارده است باز گذارد که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاکی افتاده باشد پس غسل حیض
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارده روا نبود پس آن نماز را باز قضا کند و نماز ناقص را بیک غسل هر چند که گذارد
روا بود ولیکن چون ده روز نماز را قضا کند دران ده روز دیگر این نماز تمام را باز قضا کند و هر سجده
تلاوت که دران ده آن آورده بود همه را باز آرد که ازین ده روز یکی ده پاکی وی بود و از برای آنکه
نماز با یقین بر وی است و شک است که وی در پاکی هست یا نی و بر طواف کعبه که دران ده آورده است
درین وجه باز آرد اما فریضها وقتی باز نگذارد و از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود یا در
پاکی اگر در پاکی بود خود نمازش روا بود و اگر در حیض بود بر حایض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و سنتی
و قراءة چند خواند بقول ابوحنیفه رحمة الله یک آیة خواند بسنده بود خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله یک آیة دراز خواند یا سه آیة کوتاه بسنده بود و اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که فاتحه خواند
تا نمازش روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حایض دارد **فصل سی سیوم در بیان**
ضاله ضاله اینست که حیض وی شبانروز بود و ماه رمضان در وی میداند که ده روز وی در ماه است

ولیکن نمیداند که حیض اول ماه بست یا میانه یا آخر و وقت مستمر شد باید که کل ماه رمضان روزه دارد
و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عهده بیرون آید این جای بود که حیض وی
شش شبانروز بود و اگر چهار شبانروز بود هشت روز روزه دارد و اگر پنج شبانروز بود ده روز روزه
دارد و اگر ده شبانروز بود بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید فقیه ابو جعفر گفته است
که اینجا می بود که حیض وی از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود و ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال
بیست و دو روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر عادت وی چهار تمام شود پس هشت روز پیوسته از
ماه شوال روزه دارد و اگر چهار باشد چهار روی در پنج تمام شود پس ده روز پیوسته روزه دارد و
و اگر صاحب عادة ده بود و وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
از عهده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر هیچ نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل
طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز حکما گوییم اول ماه ده روز نا روا آمد و پانزده روز
روا آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا پانزده روز بر وی آمد محمد حسن رحمة الله گفته است که چون
پیوسته ماه رمضان روزه میدارد و از ماه شوال بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید اینجا
بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول رمضان
بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده روا آمد و پنج نا روا آمد پانزده کانه نا روا کل ماه رمضان
روزه داشت قضا پانزده روز بر وی بود ابتدا ماه شوال طهر وی هست پانزده روز ماه شوال روزه
داشت چهار روز روا آمد و یکی نا روا از برای آنکه روز عید روزه روا نبود و یازده که نا روا است
و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یک روز بر وی ماند یکروز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
آید اینجا می بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما گوییم که اول ماه
رمضان یازده روز روزه نا روا آمد و چهار روز روا آمد یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت
قضا شانزده روز بر وی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهار روز روا آمد و شش نا روا
آمد باز آمد یازده نا روا سه روز روزه داشت قضا دو روزه دیگر بر وی بود تا سی و سه روزه
شود تا یقین از عهده بیرون آید اینجا می بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهار روزه
روا آمد و شش نا روا آمد و یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بر وی
بود از ماه شوال پانزده روز روزه داشت و چهار روز روا آمد یکی نا روا باز آمد یازده نا روا و آن بیست

وشش شود دو روز ماند بیست وشش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود
دو روز دیگر روزه دارد تا بیست و هشت روز شود و از عهده بیرون آید اینجای بود که پیوسته ماه
رمضان روزه دارد اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد و سی و بیست روز روزه دارد از عهده
بیرون آید از برای آنکه یازده اول نا روا آید باز چهارده روا آید باز یازده نا روا سی وشش روز
روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود دو روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر این
قضا وی در ماه ذو الحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریق نا روا آید چهل و دو روز روزه دارد از عهده
بیرون آید **باب سی چهارم در اضلال حیض** هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
شک نماز گذارد و هر کجا بیقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد بغسل نماز گذارد
و اگر هم از ابتدای این شک هست همان تدارک که با ما قبل کرده هست با ما بعد همان کنند و اگر برابر
بود یکی از یکی اولیتر نبود صاحب عادتی طهر طویل دید و دم پدید آمد بنشیند اگر بعده قرار گیرد و طهری
درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذرد و بداند که دو ... در ماه
هست ولیکن نمیداند که حیض من سه هست یا چهار غسل آرد و هفت شبانه روز نماز قضا کند و بیست ...
روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و یکروز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود
وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود چون این کل ...
ششم چهار غسل آرد یکی از برای نماز بامداد یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی ...
آفتاب یکی از برای نماز شام فایده این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آرد حدث
... بطهارت نماز شام گذارد روا بود و اگر سه را در پنج گم کرد شک در دو روز ... دو
روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر سه را در شش گم کرد این مساوی هست و یکی از یکی اولیتر نیست سه روز
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر سه
را در ده گم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا متفرق هست یا شک در هر سه هست یا شک در اول
هست یا میانه یا آخر و اگر متفرق هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بغسل
و اگر شک در هر سه هست هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هر ده باز غسل آرد
و اگر شک در اول هست و آخر باری سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار بیقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و از عهده بیرون آید و اگر شک در سه میانه است سه روز میانه را بیقین
نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز بیقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در پنج گم کرد
شک در یکروز است یکروز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در شش گم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر
چهار را در هفت گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز بیقین بنشیند
و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در هشت گم کرد و این متساوی
است و یکی از یکی اولیتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در شش گم کرد شک در یکروز است و یک روز بطهارت شک
نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج
را در هفت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و
غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در هشت گم کرد شک
در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در نه گم کرد شک در چهار روز است چهار روز
بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر پنج را در ده گم کرد و این متساوی است و یکی از یکی اولیتر نیست پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هفت
گم کرد شک در یکروز است یکروز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هشت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و
غسل آرد و اگر شش را در نه گم کرده شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین

وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر شش را در ده گم کرد و شک در چهار
روز است چهار بطهارت شک نماز گذارد و دو روز دیگر بیقین بنشیند وغسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر شش را در یازده گم کرد و شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند وغسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر شش
را در دوازده گم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
وغسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در هشت گم کرد و شک
در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و شش روز بیقین بنشیند وغسل آرد و یک روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در نه گم کرد و شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و پنج روز دیگر بیقین بنشیند وغسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد
و اگر هفت را در ده گم کرد و شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و چهار روز
بیقین بنشیند وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در یازده
گم کرد و شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند وغسل
آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت در دوازده گم کرد و شک در پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند وغسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
وغسل آرد و اگر هفت را در سیزده گم کرد و شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و یک روز بیقین بنشیند وغسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در
چهارده گم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد
و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در نه گم کرد و شک در یک روز است
یک روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و هفت روز بیقین بنشیند وغسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در ده گم کرد و شک در دو روز است دو روز بطهارت شک
نماز گذارد و شش روز بیقین بنشیند وغسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد
و اگر هشت را در یازده گم کرد و شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین
بنشیند وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در دوازده روز
گم کرد و شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند وغسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در سیزده گم کرد و شک در پنج روز است

پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هشت را در چهارده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک
نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و اگر هشت را در پانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز
بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده
گم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده گم کرد شک در یکروز است یکروز
بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر نه را در یازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد
و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر نه را در دوازده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده گم کرد شک در پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و اگر نه را در پانزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را
در شانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هفده
گم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل
آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هژده گم کرد این
متساوی است و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در یازده گم کرد شک در یکروز است
یکروز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر ده را در دوازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک

نماز گذارد و هشت روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر ده را در سیزده کم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده کم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز بیقین
نشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در پانزده کم کرد
شک در پنج روز هست پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در شانزده کم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در هفده کم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و سه
روز بیقین نشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را
در هژده کم کرد شک در هشت روز هست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند
و غسل آرد و هشت روز دیگر هم بطهارت نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در نوزده کم کرد شک
در نه روز هست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین نشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در بیست کم کرد این متساوی هست و یکی از یکی
اولیتر نیست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در سی کم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا مستغرق هست یا شک
در هر دهی هست یا شک در دهه میانه هست یا شک در دهه اول هست یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول
و آخر و اگر مستغرق هست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و بغسل و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در هر دهی هست هر دهه روزی بطهارت شک نماز گذارد و باز بر سر دهی غسل می
آرد و اگر شک در دهه اولی هست یا میانه هست دهه اول را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهه
میانه را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهه آخر را بیقین نماز گذارد و اگر شک در دهه
میانه هست یا دهه آخر اول را بیقین نماز گذارد و دهه میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و دهه آخر را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شک در دهه میانه هست دهه اول را
بیقین نماز گذارد و دهه میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهه آخر را بیقین نماز گذارد و غسل
آرد و اگر ضاله را شک افتاد که حیض من پنج هست و باقی من پانزده یا حیض من ده است و باقی بیست پانزده

یا حیض من ده است و پاکی بیست باری پنج ده بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گزارد و غسل آرد و ده روز بیقین نماز گزارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گزارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گزارد و سی و پنج روز
دیگر بطهارت شک نماز گزارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گزارد و دو
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گزارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین
نماز گزارد چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یا ده و پانزده
بدور اول بازرود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار
بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
خمس بیست را در بیست و پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بصد برسد بدور اول
بازرود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و دوره وی در سی شود چون
بسیصد برسد بدور اول بازرود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت عشری است
عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بدور اول بازرود و ضابطه میداند که دهم
هر ماهی با دم بوده ام و پانزدهم هر ماهی با دم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی با دم بوده ام
و در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گزارد و یک روز بیقین بنشیند و نه روز بغسل
نماز گزارد و در صورت دوم پنج روز بیقین نماز گزارد و نه روز بطهارت شک نماز گزارد
و یک روز بیقین بنشیند و نه روز بغسل نماز گزارد و در صورت سیوم پانزده روز بیقین
نماز گزارد و نه روز بطهارت شک نماز گزارد و یک روز بیقین بنشیند و اگر میداند که دور
در ماه است پنج روز دیگر بغسل نماز گزارد و ضابطه میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و
پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج و پنجم هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
بوده است بیقین نماز گزارد و آن پاکی ها را بغسل نماز گزارد و صاحب عادتی طهر طویل دید و دم
جدید بنشیند اگر دم جدید قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
و اگر دم از ده اندر گذرد میداند که حیض وی سه است و لیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده
غسل بیارد و هفت شبانه روز نماز قضا کند و هشت روز بیقین نماز گزارد و یک روز بطهارت
شک نماز گزارد و ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز بطهارت شک نماز گزارد

وغسل آرد و روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و دو روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر
بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در سیوم سیزده
روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و در روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم دوازده روز بیقین نشیند نماز گذارد و سه روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه
روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز
گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد
و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و یازده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی و در سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و
بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پانزدهم یک روز نماز بیقین گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز
دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد
و در هفدهم دو روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفده روز دیگر هم بطهارت شک نماز

گزارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هر ده هم یک روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و چون بنوزده برسد هم در اول باز رود با نزده روز بیقین نماز گذارد و دیگر روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و بر همان قعده که گفته آمد و اگر صاحب عادتی ده و بیست طهر دید طویل و استمرار افتاد عدد
یاد میدارد و لیکن مکان یاد نمیدارد ضاله شد از روی مکان اگر آن طهر که دیده است بیست و
سی بود یا چهل و پنجاه شود نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد از آن استمرار افتاد
اول استمرار ده روز حیض بود و بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد و بر قول ابویوسف
رحمة الله ده روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد بعد از آن ضاله شود بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله
چون دو روز هیچ ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست والله اعلم

باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس

و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
آورد و دم مستمر شد بنشیند اگر دم بر چهل قرار گیرد و از آن سیومی طهر درست بیند همان
عادت شود و اگر دم از چهل اندر گذرد و میداند که نفاس وی کم از چهل است و لیکن نمیداند
که چندین است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و چهل شبانروز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل
کرده و نمازها قضا را بیک غسل هر چند که خواهد گذارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند
هر آن ده دیگر این نمازها را باز قضا گذارد که از این دو ده یکی پاکی وی بود و هر سجده تلاوت
که در آن ده آورده بود در این ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست
یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بر وی نبود
و اگر زنی حامله صاحب است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا مبتدیه را سقط غائب شد
و دم مستمر شد ندانند که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بعد از آن بیست روز بیقین نماز بگذارد و ده روز می نشیند تا آنگاه که صحت یابد
اگر حامله هیچ دم دید و سقط غائب شد و ندانند که صورت پدید آمده است یا نی
و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز بیقین نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و پنج دیگر بغسل نماز گذارد تا صحت نیابد همچنین
میکند صاحب عادت ده و بیست ده دم دید و سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده
است یا نی و دم مستمر شد باری غسل بیارد و در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد
ازان از هر سی ده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر ده غسل آرد تا صحت یابد همچنین کند زنی است حیض وی هفت شبانروز بود و پاکی بیست
و سه شبانروز سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی و دم مستمر شد
هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت
روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا آنگاه که صحت یابد زنی فرزند آورد و دم مستمر شد
اگر نفاس و پاکی و حیض یاد میدارد کار آسان بود آنچه نفاس داشت بنشیند و غسل آرد
و پاکی را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر هیچ نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بر آن ضعیفه
دشوار بود زیرا که هر وقت نماز همی غسل آرد و اگر پاکی و حیض را یاد میدارد و لیکن نفاس را
یاد نمیدارد هیچ فائده نبود تا نفاس را یاد ندارد و پاکی و حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس
یاد میدارد و لیکن پاکی و حیض را یاد ندارد نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز بیقین
نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود و اگر نفاس
را یاد میدارد و میداند که پاکی وی پانزده شبانروز بود ده است نفاس را بنشیند و غسل آرد و
پانزده شبانروز بیقین نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد و
بیست روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار ده روز بغسل نماز
گذارد و یک شبانروز بیقین نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود زنی کفارت یمین است و وی
ضاله است و نفقه ندارد که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روز روزه
دارد پیوسته و ده روز بخورد و باز سه روز پیوسته دیگر روزه دارد و از عهده بیرون
آید زنی ضاله است و صاحب عادت ده و بیست و بر وی کفارت ماه رمضان است
و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند دو روز

روزه دارد و کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بوده وی در
یازده تمام شود لیکن این بود روز سه روز نا روا آید باز آید یازده نا روا سه و یازده چهارده شود صد و چهارده روز روزه
دارد از عهده کفارت بیرون آید و اینجای بود که دم و طهر را یاد میدارد اما اگر هیچ یاد نمیدارد حاکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض
اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز در وی در بیست و پنج شبانروز تمام شود صد روز روزه دارد
از عهده بیرون آید و اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بوده وی در یازده تمام شود و از صد روز چهار
روز نا روا آید باز آید یازده نا روا صد و پانزده روز روزه دارد از عهده بیرون آید مبتدیه سه دم دید و سه سال طهر
واستمرار افتاد و بر عادت شود تا اگر مطلقه شود سه سال و نه روز باید تا عدتش بگذرد و این احکام عدتش را شاید لیکن طهر
طویل نصب عادت را نشاید اگر زن طهر طویل دید و دم مستمر شده شود وی را طلاق داد وی حیض و پاکی خود را هیچ
نمیداند عدت وی بچند گذرد و چه مدت باید بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله صد و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا
عدت وی بگذرد و بروایت حاکم جلیل از محمد رحمهم الله هفت ماه و ده روز کم یکساعت باید که تا عدت وی بگذرد و
ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که هفت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است سیزده ماه و ده روز
کم چهار ساعت باید تا عدت وی گذرد و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت
و این احتیاط شیخ الاسلام [illegible] است و بر قول ابو عصمه [illegible] زنی را هرگز عدت وی نگذرد زنی را دم بدید آمده و مستمر
شود و شک باشد که وی حامله است یا نی و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نی و اگر سقط غایب شده
است شک است که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین نماز نشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین نشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و همچنین ده روز بیقین می نشیند و
غسل آرد و بیست روز دیگر نماز گذارد همچنانکه صاحب عادة بوده است والله اعلم **فصل** در استمتاع جائی بود
که در کنیزک مملوک صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت
و دواعی حرام بود چنانکه مردی کنیزک خرید از پدر خود یا از پسر خود که موطوئه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود
اما استخدام حلال بود و اگر مردی کنیزک خرید معلوم شد که دختر کنیزک وی است و با مادرش دخول کرده با این کنیزک
صحبت و دواعی حرام بود [illegible] اما استخدام را نشاید و اگر مادر کنیزک وی پدید آید و با دخترش دخول کرده بود حکم
همین بود مردی کنیزک خرید صابیه بقول ابو حنیفه رحمه الله حکم کتابیه دارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم حربیه دارد
و اگر مردی کنیزک خرید مع استخدام را شاید اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر یکی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و
دواعی شاید اگر مردی کنیزک خرید و کنیزک دیگر هم دارد معلوم شد که این خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک اول
دخول کرده است با این دوم صحبت و دواعی نشاید [illegible] اگر مردی دو کنیزک خرید و با هر دو دخول کرد پس

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگر اند با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زایل نکرداند اگر
یک را آزاد کند یا گذاشته شد یا شوی داد در حال با این کنیزک دیگر دخول شاید کردن و اگر فروخت یا بخشید تا استبرا
کنیزک نگذرد وی را با این کنیزک دخول نشاید کردن اگر مردی را زنی است کنیزک خرید معلوم شد که خواهر زن وی است با زن
صحبت و دواعی شاید کردن ولیکن با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن وی را مردی را کنیزک است زنی خواست
معلوم شد که خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک دخول کرده است وی را با هر دو صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را
از ملک خود زایل نکند با آن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زایل بکند با آن دیگر وی را صحبت و دواعی
حلال بود مردی کنیزک خود را بشوی داد و بر شوی خود دو طلاق شد و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد بود
بجای خواجه آمد تا عدت شوی دارد وی را با آن کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوی نگذرد و چون عدت شوی گذشت
خواجه با وی دخول کرد شوی این کنیزک کنیزک را خرید وی را با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواجه را
افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست بالاتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود و باید که کنیزک
را بشوی دهد و آن شوی را با وی دخول افتد و طلاق دهد و عدتش گذرد آنگاه وی را با وی دخول شاید کردن
مردی را زنی است و زنی دیگر خواست و دخول افتاد لیکن بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن وی است میان ایشان
متارکه شود و متارکه ایشان به اقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان تمام برد
و مهر ای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد وی را با زن خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی
بیامد زن وی را خبر وفات شوی داد و زن عدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی شوی اول
بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان به اقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد
کابین میان تمام برده و سزای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد شوی اول را با وی دخول و دواعی نشاید
کردن مظاهر و معتکف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی شاید بعضی
مشایخ مولی را قیاس کرده اند بمظاهر چنانکه مظاهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است
از مظاهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نمیکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظاهر ده سال
صحبت نکند زن بر وی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بحایض و نفسا چنانکه حایض و نفسا را صحبت حرام
بود و دواعی حلال بود دواعی نیز همان حکم بود و مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت یمین کند تا زن بر وی حرام نشود روزه
دار را صحبت نشاید کردن اما دواعی شاید یا نی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه از عبد الله بن عباس
رضی الله عنه سوال کردند که روزه دار را دواعی شاید یا نی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من همان است
که دین وی از چه معنی مرا میفرمائی که نشاید و وی را میفرمائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

دعا تو چون تیهوست تو توی باشد ترا نشاید که در هفته نی والله اعلم مسئله سرانی اگر حیض آید نماز نتواند گزاردن ولیکن از ذکر
ممنوع نیست باید که غافل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه خدای عز و جل امر فرماید تا
برای تو نویسندش از آتش دوزخ و از عذاب خود ایمن گرداند و از صراطش بگذراند و به بهشت رساند و رسول علیه الصلوة
فرموده است هر آن زن حایض که هر وقت نماز هفتاد بار استغفر الله گوید خدای عز و جل ثواب هزار رکعت نماز بنویسند
در دیوان وی ثبت گردانند و هفتاد گناه کبیره وی را بیامرزد و هفتاد درجه بهشت وی را کرامت کند بعدد هر موی که بر اعضای
این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کند و بعدد هر حرفی که در استغفار است بقیامت خدای عز و جل
وی را نوری عطا کند و بعدد هر رگی و بر اعضای وی ثواب حج و عمره در دیوان وی ثبت گردانند و چون از حیض پاک شود
و غسل آرد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عز و جل وی را از جمله گناهان
کبیره و صغیره پاک گرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر وی هیچ گناه ننویسند و بهر رکعتی ثواب شهیدی در
دیوان وی ثبت گردانند و بعدد هر موی که بر اندام وی بود خداوند عز و جل وی را از نوری کرامت کند و اگر پیش از
آنکه وی را حیض آید شهید میرد تا بدانی که رنج هیچ نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برهان الدین محمد بلخی روایت کرده است
باسناد درست تا بهتر عالم علیه الصلوة و السلام هر آن زن که بمیرد از دنیا بگذرد و هیچ مرد نامحرم وی را ندیده باشد وی شهید
بود تم کتاب الحیض والله اعلم

باب سی و ششم در بیان طهارت از نجاست

بدانکه تن و جامه
پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امت **مسئله** نجاست چندین باید تا روای نماز را باز دارد بقول
شافعی رحمة الله هر چه اندک نجاست و یا بر تن و یا بر جامه چندانی که وی را چشم دریابد روای نماز باز دارد و بقول
وی آنست که نص مطلق است **قوله تعالی** وثیابک فطهر و علمای ما رحمهم الله گفته اند که نص مطلق است ولیکن نجاست
اندک عفو است و یا عفو اندک را هم بآیه دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم بفتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه
آیه آنست که خداوند عز و جل آیه طهارت فرستاد و موضع استنجا را ذکر نکرد و اجماع است که موضع استنجا از نجاست اندک
خالی نبود اگر نجاست اندک عفو نبودی خداوند عز و جل موضع استنجا را ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة و السلام
آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از نعلین ها بیرون آورد و صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمهای را از نعلین بیرون آوردند بعد از فراغ نماز رسول علیه الصلوة والسلام
از ایشان سوال کرد که شما را چه داشت برین که نماز نعلینها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون نعلینها را از قدمها بیرون
آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از نعلینها بیرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من نماز شروع کردیم در نماز
برادرم جبرائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در زیر نعلین تو گنه سپرده شده من بدین معنی قدمها را از نعلینها بیرون
آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست اندک نماز رواست

که اگر روا نبودی رسول علیه السلام این نماز را از سر گرفتی پس وی سرتر اولی است که اگر پس وی طریق اولی نبودی
رسول علیه الصلوة والسلام نعلین‌ها را نه قدم بیرون نیاوردی و عمل آنکه مفسد نماز نیست و آن از رسول
علیه الصلوة والسلام ترک افضل نبود از برای بیان احکام را بود و فتوی امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه آن بود که از وی
سؤال کردند که نجاست چند باید تا روای نماز باز دارد گفت هم چندان ناخن من یعنی ناخن وی یعنی درم سهیلی بود
و درم سهیلی هم چندی کفدست است و نزد شافعی رحمه الله نجاست اندک نیز و یک تو عفو است دلیل
بر آنکه نزد شافعی رحمه الله آب منی را پاک میداری و از آن موضع که آب منی می‌آید از بول اندک خالی نبود
پس معلوم شد که نجاست اندک نیز و یک تو عفو است و قدم امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه چنان بود که رفتی
صدقات را معالجت حاجت آمدی قدم مبارک خود را قم دادی و آب دهان خود بر پشت ایشان کردی
که قد ایشان آن قدر بود تا ناخن کم از آن نبود و کیفیت کفدست را خواجه امام زاهد فخر رحمه الله در کتاب بیت
بیان کرده است تا اگر یکی را کفدست بیرون کند یعنی تا بهای چهار نقره واجب شود و هر انگشتی را دو نقره لازم
شود و هر پنجی را پنجصد و سی سه و دو دانگ نقره واجب شود مگر انگشت ابهام را که وی را دو پیچ است هر پیچی را
پانصد نقره واجب شود پس معلوم شد که پنجها از کفدست نیست مشت را فراز کند و پنجها فراز کند و پنجها
بر دو دست و پشت چندین ماند کفدست آن مقدار بود که خواجه امام اجل شمس خسین رحمه الله گفته است که علما
کلان تر بن درم هر زمانه را است ابراهیم نخعی رحمه الله گفته است که چون بدرهمی بسید روای نماز را باز دارد
و شعبی رحمه الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و فتوی بر این قول است نجاست بعضی
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کنند زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد و اگر بعضی به موضع مخصوص را
و بعضی پاره‌ای آن جمع کنند یا نی بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح جمع کنند و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظه است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظه بود خفیفه تبع وی بود و اگر غالب
خفیفه بود غلیظه تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که قوت غلیظه زیادت است
خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که غلیظه را اگر بخفیفه میشوی خفیفه شود
هم ابتدای همه را خفیفه داریم آنچه گفتیم در حق نجاست تنک است اما اگر نجاست سطبر بود و از ابتدا غلیظه داریم
چون بدرهم سنگی رسید روای نماز باز دارد اگرچه در پهنای کم از درمی شود که در حق نجاست تنک طول
عرض وی را اعتبار است و در حق نجاست سطبر اعتبار وزن وی راست آنچه حکم نجاست غلیظه بود گفته آمد خفیفه را
حکم چیست یعنی خفیفه سبکتر بود از ابوحنیفه رحمه الله باری اول سؤال کردند جواب نگفت بار دوم سؤال کردند
جواب نگفت بار سیوم سؤال کردند گفت کثیر فاحش تا روای نماز باز دارد گفتند کثیر فاحش چند بود

گفت مقدار ربعی و مراد از آن ربع چهار یکی جامه عرفی است اما در **فتاوی** عراقیان آورده است که
مراد از آن چهار یک جامه ضروری است یعنی ازار ابو یوسف رحمة الله دو روایت است یکروایت گز در گز و یکروایت
بدست در بدست و از محمد رحمة الله دو روایت است یکروایت قدم در قدم و یکروایت چهار یک موضع آن که برهنه شده
باشد **مسئله** موی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمة الله تا موی از آدمی که جدا شود با وی نماز گذارده شود
روای نماز را باز دارد و حجت قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ما ابین من الحی فهو میت که هرچه از زنده
جدا کنی وی مرده است امام محمد گفته است که سنة الاعتبار نیست اما چون بدرم سنگی برسد روای نماز را باز دارد و خواجه
امام منصور ماتریدی رحمة الله فتوی بر قول امام محمد رحمة الله داد وی نماز را با موی در دعی (?) نماز روا نبود اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس نکند اما بیعت (?) حرام شود باتفاق اگر مسلمانی را گوشت از وی جدا
شده باشد و با وی است همچنان نماز میگذارد روا بود و بالی در **عیون** ابو یوسف رحمة الله روایت است که نماز
رواست و اگر دندان از وی جدا شده است و با وی است نماز میگذارد و محمد رحمة الله گفته است که چون بدرم سنگ برسد
روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله اگر دندان وی است هرچند که بود نماز با وی روا بود و اگر دندان کسی
دیگر است چون بدرم سنگ برسد روای نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق را معلوم
نیست **مسئله** آب دهان آدمی را حکم چیست در صلوة شیخ الاسلام علی اسبیجابی از سلیمان فارسی رضی الله
عنه روایت است که نجس است اما ظاهر روایة آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام عمار یاسر را دید
که جامه را نمازی میکرد رسول علیه الصلوة والسلام گفت یا عمار جامه را از چه نمازی میکنی گفت از آب دهان و بینی
گفت تو ندانسته که آب دهان شما و آب بینی شما و آب چشم و آب گوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آبخانه شما بسر
چون رسول علیه الصلوة والسلام پاک فرمود معلوم شد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسا وقت بودی که
صحابه در نماز آب دهان و بینی را بجامه گرفتندی و برگندا شنیدی (?) نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را
منع نکردی پس معلوم شدی که پاک است اما آب دهان خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس صغانی از ابونصر محمد بن
محمد سلام البلخی رحمة الله روایت است که اگر خشک شود لون و بوی بگرداند نجس بود که از لعاب کرم است اما ظاهر روایة
آنست که پاک بود و اختیار فقیه ابو اللیث رحمة الله بر این است که پاک است که در **تحفة الملوک** بیقین آورده است که آب دهان خفته
و آب کرم پیله و بول خفاش و خون ماهی پاک است و خوی آدمی پاک است از آن جنب و حایض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اندام
نجاست حقیقی نبود دلیل بر آنکه بسیار وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محدث بودی و گرمای گرمای حجاز بودی و اندام
ایشان از گرمای خوی کردی و جامه ایشان سیاه (?) ایشان جامه را نمازی نکردی و رسول علیه السلام نفرمودی ایشان را
که جامه را نمازی کنید پس معلوم شد که پاک است و دیگر آنکه روایة میکنند از مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفته

بودی که مرا در حالت حیض سر بر رسول علیه الصلوة والسلام خوی آمدی واندام رسول علیه السلام ازان خوی
تر شدی و رسول علیه السلام اندام را نشستی هم چنان طهارت ساختی و نماز گذاردی چون خوی حایض
پاک است ازان جنب بطریق اولی پاک بود از برای آنکه جنب غسل آرد و اگر نیابد آب بود تیمم کند وی را حکم پاکان
ثابت شود اما اگر حایض بدریا اندر زمین فرو رود و برآید تا ایام وی بسر نشود وی را حکم پاکان ثابت نشود

مسئله خوی خر را حکم چیست از ابو یوسف رحمة الله روایت است که پلید است اما ظاهر روایت آنست که پاک
دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را خری بود که از غزای خیبر رسیده بود وی را یعفور نام بود و روزی رسول علیه
الصلوة والسلام بروی نشسته بود و بر پشت خر چیزی نبود و در قدمهای مبارک رسول علیه السلام نعلین نبود
چون رسول علیه السلام از پشت وی فرود آمد ران مبارک رسول علیه السلام ازان خوی تر شده بود صحابه
سؤال کردند که این خوی را شستن حاجت هست یا رسول علیه السلام فرمود لیس بشیئ یعنی این چیزی نیست و این خر را
خاصیتی بود که مومن را از منافق فرق کردی چون منافق را دیدی سر بر سوی سوی او کردی و باد بسر فرو رها کردی و دیگر
وقتی که رسول علیه السلام را حاجت آمدی یکی از صحابه را طلب کردی و در پیش رسول علیه السلام کسی نبودی که وی را
گفتی که فلان کسی را طلب کن این یعفور را رسول علیه السلام بگفتی برو فلان کس را طلب کن می رفتی تا در حجره آن کس سر خود
بر در حجره آن کس میزدی تا آن کس را معلوم شدی که رسول علیه السلام وی را طلب کرده است و آن کس نیز در پیش رسول علیه السلام
رفتی و بعضی گفته اند که بزبان فصیح آن کس را گفتی که رسول علیه السلام ترا طلب کرده است و آن از معجزه رسول علیه السلام بود
خوی خر پاک است دلیل بر آنکه پس خورده وی پاک است و اگر ایشان [illegible] و آب نیابد [illegible]
نجاست حقیقی [illegible] قوله تعالی انما المشرکون نجس مراد ازان نجاست
اعتقاد ایشان است [illegible]
چون [illegible] ظاهر روایت [illegible]
[illegible]
و در بوستان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز میکرد و بر ردای وی [illegible] منی رسیده بود خشک شده بود من
آنرا بناخن [illegible] رسول علیه السلام بگذشت و همچنان نماز تمام کرد پس معلوم شد که پاک است و علما رحمهم الله گفته اند که آن نماز روا بود چون
نماز روا بود و اگر ناپاک بود که در نماز بود و آن اندک بود و نجاست اندک معفوست و آن از برای احکام بیان بود معلوم شود که با نجاست اندک
نماز رواست و دلیل دیگر آنکه شافعی رحمه الله گفته است که انبیا و اولیا و زهاد و عباد از وی اند پس اگر گوییم که پلید است و ایشان طعن
باشیم و علما رحمهم الله گفته اند که این را اعتبار نیست چنانکه انبیا و اولیا و زهاد و عباد از وی اند کافران و منافقان نیز از وی اند ما را
اعتبار نیست [illegible] وی دیگر شود حکم وی نیز دیگر شود و اول نطفه است باز علقه است باز مضغه باز عظام [illegible]

و اگر خود نجس است غلیظ است یا خفیفه است خواجه امام ابو بکر رحمة الله در صلوة خواجه امام اجل حسن رحمه الله درس میکرد در وقت
بیرون آمد که اگر بشنوید در نماز باز زیاده از درمی شود خفیفه داریم که اگر غلیظ داریم نمازش روا نبود و اگر یکوقت نماز میکند از
و آنگاه زیادت از درمی شود غلیظ داریم شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در اوادر صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله
درس میکرد روایت بیرون آمد در باب مستحاضه که اگر مستحاضه بپوشد اند که با جامه پاک نماز گذارد و یا با جامه پلید نماز روا نبود
این معلوم آید که آن قطرها که بجامه رسد عفو نیست خواجه امام ابو بکر اسکاف و فقیه ابو جعفر و خواجه امام سلمه بلخی رحمهم الله اینان
فتوی اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد رحمة الله گفتند که حدث نیست ولیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله
رخصت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمة الله گفتند که حدث نیست و نجس نی و این همه که گفتیم روایت است
و فتوی بر این قول است که حدث نی و نجس نی اگر مسلمانی را اندام جراحت است کرم می افتد و گوشت پوسیده می افتد نماز
تباه نشود بخلاف موضع مخصوص که از آن موضع هر چه اندک چیزی افتد طهارت تباه شود که آن جای نجاست است اندک
خالی نبود از موضع هر چه اندک نجاست ظاهر شود طهارت تباه شود **فصل** در بیان آنچه مسئله از گوسفند چه طیب است
و مباح است و مکروه است و حرام است آنچه طیب است گوشت است و چربی و سر و پاچه و مانند اینها و آنچه مباح است
جگر است و سپرز که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند عز و جل دو میته و دو خون برای ما مباح
گردانیده است آن دو میته ماهی و ملخ و آن دو خون جگر است و سپرز و خون گوشت پاک است و مباح است و لیکن
چنانکه روایت میکنند از ام المومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که شوربا مارا از خون گوشت متغیر شده بودی و
ما آنرا بخوردیمی و رسول علیه الصلوة والسلام مارا منع نکردی پس معلوم آمد که پاک است آنچه مکروه است غدود است
و مثانه پشت پاره و خصیه و نره و دره و مانند اینها و هیچ پیغامبری وی نخورده است از برای آنکه وی محل نجاست است
اما چون بشوی پاک شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که در صدر صلوة از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که اگر زهره ماهی کنی و همچنان بماند خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود و اگر آن زهره
تر شود و پلیدی باز آید باقی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی
رحمهم الله بر این است که باز نیاید فتوی بر آنست که باز نیاید و آنچه حرام است خون لبسل است و خون دل است
و زهره و آبدان و زهره آنش پلید است و پوستش پاک است و دلیل بر آنکه انگشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه مجروح
زهره ماهی کرد و بشست و در انگشت جراحت کشید و بر آنجا مسح کشید و نماز میکرد پس معلوم آمد که پوستش پلید نیست
آنچش پلید است و در صدر صلوة از محمد رحمه الله روایت است که زهره هر حیوانی حکم بول وی دارد تا اگر کسی را انگشت
مجروح شود زهره گوسفند را بهی کند و در انگشت کشد و بر آنجا مسح کند نماز گذارد روا بود و فتوی فقیه ابو اللیث بر این است
که گوسفند را بسمل کردند از شکم وی بره بیرون آمد آن بره را شاید خوردن یا نی اگر بیکی دم زند و بسمل کنند بهم

شاید خوردن واگر مذبح مادر خفته است بقول ابوحنیفه رحمه الله نشاید خوردن و بقول ابویوسف رحمه الله شاید خوردن
در **عیون** از محمد رحمه الله دو روایت است یکی آنست که اگر موی است کرده است جواب بقول ابویوسف رحمه الله
گویم که شاید خوردن واگر موی رستن نکرده است جواب بقول ابوحنیفه رحمه الله گویم که نشاید خوردن و در بعضی نسخهای
بر عکس گفته اند که اگر از گوسپند بره پدید آید یا از ماده گاو گوساله پدید آید یا از مرغ بیضه پدید آید آن تریها که برنهاست نصیر
بن یحیی از ابوحنیفه رحمهم الله تعالی روایت میکند که پاک است بشرط آنکه عین نجاست نبود برده و فقیه ابواللیث رحمه الله
میگوید که پلید بود و گویند از آنکه نجاست می آید از گوسپند مرده پنیرمایه میگیرند و یا از مرغ مرده بیضه میگیرند یا از گاو مرده
شیر میگیرند بقول شافعی رحمه الله این همه مردار بود و بقول ابوحنیفه همه پاک بود و بقول ابویوسف و محمد رحمه الله پلید بود تا اگر
چیزی پاک بود که تصور شستن دارد چون بشویند ابویوسف و محمد رحمهم الله با ابوحنیفه اند که پاک بود و اگر در شیر پشک افتد خلف
ایوب رحمه الله گفته است که اگر پشک برگیرند چنانکه آن پشک در شیر سرایت نکند پاک بود و شاید خوردن و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمه الله گفته است که اینجا پاک بود که پشک درست بود که وی را پرده است مانع نجاست شود که این نجاست بشیر
سرایت نکند اما اگر شکسته شود شیر پلید شود و از گوسپند مرده هیچها شاید منفعت گرفتن بر قول شافعی رحمه الله تعالی از هیچ چیزی
نشاید منفعت گرفتن و حجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است که منفعت مگیرید از مردار از هیچ چیز **قال النبی**
صلی الله علیه وسلم لاینتفع من المیت بشیء و بقول علما رحمهم الله از پشم و پشک و پوست و شاخ و سم منفعت باید گرفتن و دیگر
دو روایت است از ایشان شاید منفعت گرفتن و حجه قول علما رحمهم الله آنست که رسول علیه الصلوة والسلام بحجره در آمد
گوسپندی دید مرده انداخته رسول پرسید که این گوسپند از آن کیست گفتند از آن میمونه است گفت چرا منفعت نمیگیرند از
پشم و پشک و پوست و شاخ و سم وی و در یکی دو روایت است که فرمود یالی اما از همه مردار اجماع است که منفعت نشاید
گرفتن اما محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر همه مردار را در یک کشتی مانند ترسم که بشومی استعمال آن حرام کشتی غرق شود
و آن مومنان هلاک شوند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضلتر از عبادت [illegible]
و بر این است **قال** النبی علیه السلام ترک ذره من الحرام خیر من عبادة الثقلین مالک رحمه الله تعالی گفته است در پشم
و پشک شاید و از باقیها نشاید حاصل الامر در پشم و پشک با علما راست رحمهم الله تعالی و در باقیها با شافعی رحمه الله
تعالی است در وقت بسمل کردن حیوان روی سوی قبله داشتن مستحب است اگر روی سوی قبله نکند روا باشد اما ترک
استحباب کرده باشد تسمیه گفتن بقول شافعی رحمه الله شرط نیست و بر قول علما رحمهم الله شرط است فایده این خلاف
بجای پدید آید که مسلمانی حیوانات را بسمل کرد و بعمد التسمیه نگوید بقول شافعی رحمه الله شاید خوردن و بقول علما رحمهم الله
نشاید خوردن اما اگر التسمیه را فراموش کرد بقول علما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمه الله نشاید خوردن
علما رحمهم الله مسایل گفته که بفراموشی مسلمان نماز تباه نکند و خوردن فراموشی روزه تباه نکند و تسمیه فراموشی

ذبح حیوان را حرام کنند و بقول مالک رحمه الله بغیر فراموشی نماز را تباه کنند و خوردن فراموشی روزه را تباه کند و تسمیه بفراموشی حیوان را
حرام کند از حلقوم حیوان را چندین بریدن فریضه است بقول ابوحنیفه رحمه الله حلقوم و یک رگ خون بریدن فریضه است و
بر قول ابو یوسف رحمه الله سه رگ بریدن بالتعیین فریضه است و بقول محمد رحمه الله هر چهار رگ را بیشتر بریدن فریضه است و بر قول
مالک رحمه الله هر چهار رگ را تمام بریدن فریضه است اگر حیوانی بیمار است وی را بسمل کردند شاید خوردن یا نی بقول ابو حنیفه
رحمه الله اگر وی زنده است شاید خوردن و بقول [illegible] رحمه الله اگر بیشتر زندگی است شاید خوردن و بقول محمد رحمه الله اگر زمان که این
مکث حیات با وی بود بسمل کنند شاید خوردن و مختار این است اگر حیوانی را تازه بسمل کردند طپید ولیکن خون نرفت شاید خوردن که
در عهد ابو حنیفه رحمه الله این مسئله واقع شد از وی سوال کردند گفت شاید خوردن همانا که برگ جیلان خورده باشد و خون در تن
فسرده شد تجربه کردند همچنان آمد حیوانی است در زندگی وی شک است وی را بسمل کردند خون رفت لیکن نطپید ظاهر روایت
نشاید خوردن که از مرده خون رود و بعضی مشایخ گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن و اگر چشم فراز کند شاید خوردن و
و بعضی گفته اند که اگر پای گرد کرد شاید خوردن و اگر دراز کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موی درشت کرد شاید
خوردن و اگر موی نرم کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر شکم بر آید نشاید خوردن و اگر فرو نشست شاید خوردن اما جواب این
مسئله این است که اگر فرو نشیند شاید خوردن ظاهر روایت این است که اگر خون بشر رفته است شاید خوردن و اگر خون بشر نه
رفته نشاید خوردن حیوانی را بسمل کردند و وی همچنان می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی را آن طپیدن
مکلفی است اما اگر جراحت کردند حیوان را می طپید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما ابین من الحی فهو المیت هر چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را بخیه حلقوم وی را خائیده است چنانکه
ذبح نمانده است اگرچه حیات با وی بود بسمل کنند نشاید خوردن چون محل ذبح بر قرار نمانده باشد اما اگر پاره از بخیه خائیده
باشد و حیات با وی بود بسمل کردند شاید خوردن اگر دو حیوان را از یکدیگر بسته است یک تسمیه گفت و یکبار کارد کشید اگر
هر دو را بسمل کرده شوند هر دو را شاید خوردن و اگر تقدیم و تاخیر افتاد آنکه نخست بسمل کرده باشند آن را شاید خوردن و
آنکه باخر بسمل کرده باشند نشاید خوردن و اگر دو حیوان بسته است جدا بر یکی تسمیه گفت تا بسمل کند دل افتاد این را
ماند و آن دیگر را بسمل کرد و تسمیه گفت آن را نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر را بسمل و چنین در است که آن تسمیه
باطل نشده است دیگر را نیز تسمیه گفت این دیگر را نیز نشاید خوردن که محل متبدل شده است و تسمیه نمانده است و تسمیه
همین که بسم الله گوید بسنده بود اگر حیوانی را برابر بست تا بسمل تسمیه گفت از آن کارد جدا بر افتاد دست آن کارد
را نهاد و کارد دیگر گرفت و آن حیوان را بسمل کرد شاید خوردن که تسمیه بر حیوان افتاده است نه
کارد بر خلاف تیر اگر بر صید تسمیه گفت تا صید زند از آن تیر افتاد دست آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت
و تسمیه گفت بر صید زد و صید بهمان زخم هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر تیر افتاده است نه بر صید

اگر حیوانی را از پهنا یا از درازا دو نیم زد و تسمیه گفت نشاید خوردن هیچ را بضرورت شده بود اما اگر ضرورت زده باشد نیمه
ضرورت شاید خوردن اما اگر بضرورت است و تسمیه گفت و دو نیم زد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر نیم پیشین
بود و حیات با وی بود و بسمل کنند آن نیم پیشین شاید خوردن و اگر نیمه پیشین زیاده بود و هر دو نیمه را نشاید خوردن و اگر برابر است
قیاس آنست که شاید خوردن و استحسان آنست که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که چون بضرورت زده
باشد بهمه حالها نشاید خوردن اگر گوسفندی در عمارتها وحشی شد به تیر تسمیه گفت و زد و افتاد و هلاک شد نشاید خوردن
که گرفتن وی در عمارت متعذر نیست اما اگر در صحرا وحشی شد به تیر تسمیه گوید و بزند بدان زخم هلاک شود شاید خوردن که
گرفتن وی در صحرا بضرورت متعذر است اما اگر گاو و اشتر در عمارتها وحشی شد به تیر تسمیه گوید و بزند و بدان زخم
هلاک شود شاید خوردن که گرفتن آنها در عمارتها ضرورت متعذر است از برای آنکه اشتر بگزد و گاو بزند اگر حیوانی در چاهی
افتد یا در جوی افتاد و امکان بسمل کردن نبود به تیر تسمیه گوید و بزند جراحت شود و بدان زخم هلاک شد شاید خوردن اما اگر زخم
در سلاح آید یا در سم یا در دم اگر از آن جراحت خون سیلان شود شاید خوردن این همه جاییست که تسمیه کرده باشد اگر تسمیه عمدا
نگفت و زد و هلاک شد بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر بفراموشی تسمیه نگفت
بقول همه شاید خوردن بخلاف مالک رحمة الله علیه کشته محدث و جنب و نفسا و حائض و جهود و ترسا شاید خوردن لیکن
تسمیه بود اما اگر ترسا گوید بسم الله باسم عیسی نشاید خوردن و اگر جهود گوید بسم الله باسم عزیر نشاید خوردن اگر مسلمان گوید بسم الله
باسم محمد صلی الله علیه وسلم نشاید خوردن که رسول علیه الصلوة والسلام در دو جای نهی کرده است نام مخلوق با نام خالق
جمع کردن یکی در وقت بسمل کردن حیوان دوم در وقت که جواب عطسه گوید و کشته ختنه ناکرده شاید خوردن باقی از عبد الله بن عباس
رضی الله عنه روایت آمده است که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که شاید خوردن کشته محرم مر اگر صید کرده باشد
نشاید خوردن که ایشان را نهی کرده شده است از صید کردن و کشته صبی بی تمیز نشاید خوردن که عقل وی زائل شده باشد
و کشته دیوانه را نشاید خوردن و کشته صابی شاید خوردن باقی بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه شاید خوردن و بقول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله نشاید و کشته مغ و ملحد و کافر حربی را و اباحتی را نشاید خوردن مسئله اگر حیوان جلاله که نجاست میخورد
و گوشت وی و شیر وی می باید خوردن ولی مکروه بود و محمد حسن رحمهم الله گفته که بر پشت وی بار بردن هم کراهیت بود و در
امام محمد رحمة الله روایت است که خوی وی پلید بود و از بعضی بر پشت وی بار کردن کراهیت بود اما اگر مسلمانی حیوان حلال
را همچنان حیوان که نجاست میخورد و نجاست میخورد و حق بد بود و اگر بره الشبهه سگ یا می پرورند گوشت و شیر
وی مکروه بود و مرغ خانگی که غالب کرد نجاست کرد و بیضه وی و گوشت وی مکروه بود اما این مسئله العلف کم
و بشند پاک شود انگاه و گاو را بیست روز و گوسفند ده روز و مرغ را سه روز و روایت
آنست که اشتر را بیست و گاو را ده روز و گوسفند را سه روز و مرغ را یک روز علف

واگر سگی با بزی گشنی داد و بچه پدید آمد آن بچه را خوردن شاید یا نی به نیم اگر بز را ماند شاید خوردن و اگر سگ را ماند
نشاید خوردن و اگر بهر دو راهی ماند در رمه رها کنند اگر با بزان آمیزد شاید خوردن و اگر با سگان آمیزد نشاید خوردن
و اگر با هر دو می آمیزد علف دهندش اگر علفش گیاه باشد بز باشد و اگر علفش نان و استخوان باشد سگ شود و اگر بهر دو
رغبت باشد آب دهندش اگر آب بلب خورد بز باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بخورد زنندش اگر
بانگ بز کند بز باشد و اگر بانگ سگ کند سگ باشد و اگر بهر دو بانگ کند بکشند اگر روده پدید آید شاید خوردن که بز باشد
و اگر روده پدید آید گوشتش را در آب نهند اگر تنگ نشیند گوشت بز باشد و اگر بر روی آب بر آید گوشت سگ بود و اصلیت
که آب هر دو را با تنگ نبرد والله اعلم **باب سی ام** در بیان صید صید کردن مشروع است بآیه و اخبار و اجماع
امت و مباح است آیه اینست **قوله تعالی** و اذا حللتم فاصطادوا و خبر اینست که رسول علیه السلام عدی
حاتم را علم صید تعلیم میکرد گفت چون تیر رها کنی بگو بسم الله و چون سگ رها کنی بگو بسم الله اصلیست مر زفر را رحمة الله
علیه که وی رسیدن را اعتبار دارد و علماء ثلثه گشادن را اعتبار دارند فایده این خلاف جایی پدید آید که مسلمانی
بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد و پیش از آنکه تیر بصید رسیدی بردت آورد والعیاذ بالله تیر بصید آمد و بدان زخم خفت
بقول زفر رحمة الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن کافری تیر بر صید رها کرد
پیش از آنکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسمیه گفت تیر بر صید آمد و صید خفت بقول زفر رحمة الله شاید خوردن
و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن محرمی بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بر صید آمد حلال شد آنگاه تیر بر صید آمد
و افتاد و هلاک شد بقول زفر نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد و پیش
از آنکه تیر بصید رسیدی محرم شد آنگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه
رحمهم الله شاید خوردن اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد شاید خوردن چون جراحت
کرده بود اما اگر بر تیر تسمیه گفت تا بر صید زند از آن تیر بر افتادش آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسمیه گفت و بر صید زد
صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و رها کرد تا بر صید
رسید تیر بر جایی دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جایی دیگر
آمد آن تسمیه نماند همچنانست که بی تسمیه زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید آمد و افتاد
بر شخص و یا بر شاخ یا در آب افتاد و یا در آتش افتاد و یا کسی آنجا خفته بود آنجا رسید صید خفته بود نشاید خوردن که ما را شک است
که بزخم وی خفته است یا بدان مسایل که گفتیم و آن خفته را حکم مردار است نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله تا اگر یکی
آنجا مردار بودی و آن صید را بسمل نکردی نبایستی خوردن این نه بیان حکم دارد اما شیخ الاسلام علاء الدین
رحمة الله گفته است که آنجایی بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان نه زخم خفته است یا نی و اگر زخم درشت زده با شکم

چنانکه یقین شده باشد که بدان زخم وی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمانی به تیر تسمیه گفت و بر صید زد و تیر از آن صید
گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند و هر دو را شاید خوردن بر خلاف آنکه بر خرابی بد از وی گذشت
و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد آن صید را نشاید خوردن اما اگر بر خوک آمد و از خوک گذشت و بر صید آمد و صید
هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه خوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی به تیر تسمیه گفت و بر صید راست کرد و انداخت
و آن تیر شکم گرد و بر صیدی آمد و بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی به تیر تسمیه گفت و بر صید زد و صید را
از وحشی بیرون آورد و دیگری به تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید هلاک شد این را باتفاق نشاید خوردن حسن بن زیاد
از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس تیر برابر بر صید رها کردند به تسمیه لیکن تیر
یکی پیشتر به صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر به همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را
حکم چه شود شاید خوردن یا نی بقول زفر رحمه الله نشاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی
حرمت و هر کجا که حل با حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علمای ثلثه رحمهم الله شاید خوردن به خلاف مسئله
اول که حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زننده تیر دوم مخاطب است
صید آنکه خود از وحشی بیرون آمد و برامی شاید زدن چون زد و هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد صید را
دلیل بر آنکه پیش تیر اول وی را از وحشی بیرون آورد تیر دوم در معنی ذکوة میشود نشاید خوردن ظاهر الروایة آنست که
صید از آن زننده تیر دوم بود و ملک زننده تیر اول بود و مختار اینست و فتوی بر اینست که نشاید خوردن اگر به تیر تسمیه
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است و یکی به تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید به زخم وی
هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زننده تیر دوم را بود اما اگر دو کس تیر تسمیه گفتند و بر صید رها کردند و هر دو تیر
برابر به یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود

فصل

سگ صیدی چندی باید با معلم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابوحنیفه رحمه الله دو کس از استادان
آن حرفت بگویند که این سگ معلم شده است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
صید را سه بار بگیرد و نخورد و بخصم سپارد معلم شود و کشته از وی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن اما محمد بن سماعه
رحمه الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی به سگ تسمیه بدید و بر صید کند
تا مادام که سگ در طلب و جست و جوی آن صید باشد چون بگیرد و کشد به زخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید را
گم کند و نا امید شود و روی بگرداند ناگاه باز صید را بیند باز گردد و آن صید را بگیرد و به زخم وی هلاک شود نشاید خوردن
اما اگر سگی دیگر با تسمیه یاد وی یار شود و هر دو بگیرند و بکشند از ایشان هلاک شود هم شاید خوردن یا کسی مسلمان به تسمیه
مدد دهدش یا جهودی یا ترسایی به تسمیه مدد دهدش و بکشند شاید خوردن اما اگر سگ جاهل یا وی یار شود و یا مجوسی

و یا هر یکی مرده بدستش به تسمیه بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن بر خلاف اهل ذمه که ایشان به تسمیه
مدد دهند و بگیرد و به زخم وی هلاک شود بشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و این سگ می شنید
و باز میرود چون بگیرد و هلاک کند شاید خوردن یا نی نگیریم اگر این سگ یا یوز نبسته اند و این تعلیم از یوز
گرفته است شاید خوردن که علم یوز نکیسن گرفتن است اما اگر از صید ناامید می شود و می شنید یا ماندگی افکند چون
بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و این سگ صید گرفت دیگری بی سگ تسمیه گفت
و رها کرد این سگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و هلاک شد بزخم ایشان شاید خوردن بر خلاف تیر که آنجا زننده تیر دوم مخاطب
است میداند که یکی زده است و بیرانی شاید زدن و اما سگ مخاطب نیست تا داند که یکی گرفته است و برانی شاید گرفتن اگر
مسلمانی بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و سگ صید را گرفت و نگاه داشت تا چندانی که خصم آمد و بخصم سپرد آنگاه پاره از آن
صید برکند و خورد و صید را شاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن برکند و لیکن بخورد و نگاه داشت تا خصم آمد
چون صید را بخصم سپرد آنگاه آن پاره را بخورد و هم شاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید برکند و خورد
و آنگاه باقی را بخصم سپرد نشاید خوردن بر خلاف باز و باشه که صید را بگیرند و میخورند و آنچه بخصم سپارند شاید
خوردن که علم باز و باشه رفتن و باز آمدن است و علم سگ گرفتن و ناخوردن دیگر آنکه سگ بچوب ریاضت پذیرد و لیکن
باز و باشه بچوب ریاضت نپذیرد و اگر سگ صید نا کرده است و آخرین صید را خورد بقول ابوحنیفه رحمة الله این صید را
و آنچه بزخم وی هلاک شده است همه را نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله این صید را نشاید خوردن اما باقیها
را که پیش از این صید کرده شاید خوردن ابوحنیفه رحمه الله گفته است که تا راست معلوم شد که وی بی تمیز بود که گرفته است
بعلم نبود و اما فهد او مذبل شاید خوردن و اگر شکار از مردار آمیخته است اگر غالب شکار بود بقول علما رحمهم الله تحری
کند جایز بود و بر قول شافعی رحمه الله تحری جایز نبود اگر صیاد دام زد جانوران را گرفت جانوران دام را در هوا
و بردند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانوران را بگیرد حرام نبود وی را اما اگر جانوران را گرفت و بسمل میکند
و بر هر یکی تسمیه علاحده گفتن شرط است تا اگر یکی را بعد از تسمیه نگوید و بسمل کند و در میان آنها دیگر اندازد و همه را نشاید خوردن
و چون تحری کند و یکی را برگیرد و بیرون اندازد که مردار نیست و باقیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمة الله علیه
اگر تحری کند همه را شاید خوردن که نزد وی یا و اگر تسمیه بعد انگوید هم رواست و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن
چون تحری کند و یکی برگیرد و بیرون اندازد که مردار نیست باقیها را شاید خوردن و اگر صیاد دام زد و جانوران را گرفت
چند صید از دست وی جستند و رفتند آنها که رفتند هیچ یک در ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را بگیرد وی را حرام بود
و باید که وی مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد وی را حلال بود و اگر مسلمان جانوران میخرد و آزاد میکند جانوران از
آزاد کننده بیرون نشوند که آزادی در جانوران و دیگر حیوانان که ایشان غیر ناطق اند درست نیاید و همچنان در ملک وی

باشند اما اگر کسی دیگران جانوران را بگیرد در احرام بوده بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که هر دام کسی نهاده‌اند جانوران
خورند تا بقیاس است عهده در کردن آزاد کننده بود و باید که چون آزاد کند مباح کند تا عهده در کردن وی نبود و اگر کسی
دیگری بگیرد حرام نبود و کبوتر بیابان را گرفتن کراهیت نبود و کبوتر مسجد را گرفتن کراهیت بود و کبوتر خانه دیگران را گرفتن حرام
بود و اگر کبوتر بیابان آمد و در کبوتر خانه دیگری بیضه نهاد و بچه بیرون آورد و اگر در کبوتر خانه بیضه نهد و آن کبوتر در خانه ملک
وی شود اما تا ما دام که سر کبوتر خانه باز باشد که بیرون می رود و می آید ملک وی نبود اما اگر کبوتر خانه دیگری آید و بیضه نهد و بچه
آرد و آن کبوتر وی را ملک نشود همچنان ملک آن خداوند کبوتر خانه اول بود و هر چند که وی علف خورد و بدین ملک وی نشود و [illegible]
بدان علف دادن چیزی وی را نشود و اگر کبوتر خانه با کبوتران بفروشد اگر کبوتر خانه باز بود که کبوتران بیرون روند
چنانچه وی از تسلیم کبوتران عاجز باشد بیع در کبوتر خانه درست آید در کبوتران نه از برای آنکه بیع آن چیزی درست آید که وی از تسلیم
آن عاجز نبود و وی از تسلیم کبوتران عاجز است اما اگر کبوتران آمد و در کبوتر خانه کند و در بند بیع در همه درست آید هم در کبوتران هم
در کبوتر خانه اما اگر عدد کبوتران ذکر کرد تا شمرد بقول ابوحنیفه رح مشتری را نشاید که تصرف کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله
شاید تصرف کردن و اگر چیزی بیع کند که عدد و متقارب است چنانچه جوز و جوال چهار مغز یا لوز یا بادنجان و بیضه مرغ و مانند اینها و عدد
این جمله ذکر کرد بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید که مشتری تصرف کند تا شمرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله شاید اما اگر بیع مجازفه
باتفاق تصرف شاید کردن اگر مسلمانی از بازار کرباس خرید بر آنکه این کرباس ده گز است و لیکن گز نکرد و بخانه آمد گز کرد یازده گز
آمد آن یک گز از آن خرنده بود که بیع بر کرباس افتاده است و گز در جامه صفت است بعضی گفته اند که این [illegible] آید که آن
یک گز را بیرون کند علم و ریشه وی باطل شود و در کرباس این نباید اما ظاهر روایة آنست که در همه چیزها [illegible] و اگر ده گز کرباس
خرید و گز کرد از ده گز چیزی کم آمد مشتری می تواند که آنرا طلب کند اما مخیر بود خواهد همچنان رضا دهد و خواهد به بایع رد کند و نقد
باز گیرد و اگر کالا خرید کیلی یا گزی یا وزنی تا کیلی را کیل نکند و وزنی را وزن نکند بیع روا نبود اما اگر بیع مجازفه گفته بود
بود باجماع آنچه حکم حیوان بود گفته آمد

باب سی و هشتم در بول و روث حیوان

روث حیوان را حکم چیست بقول
ابوحنیفه رح پلیدی غلیظه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلیدی خفیفه است و زفر رحمه الله گفته است که اگر حیوانی بود که گوشت
وی را خورند خفیفه است و روث غیر ماکول اللحم غلیظه است و بقول مالک رحمه الله هر حیوانی که گوشت وی را خورند روث وی پاک
است و در تجرید خواجه ابو الفضل کرمانی این قول را از زفر رحمه الله گرفته است و وجه قول ابوحنیفه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
در شب دعوت پریان عبد الله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی آر که بدان استنجا کنیم عبد الله مسعود یک سنگ آورد و یک کلوخ و یک [illegible]
[illegible] و کلوخ و یک روث آورد بار دیگر آورد و رسول صلعم آن روث را رد کرد و گفت انه رجس رسول صلعم فرمود که این نجس است و روث
میان غلیظه و خفیفه نیست غلیظه بود و ابو یوسف و محمد رح گفته اند که همچنان است اما آدمیان را بادی عام است گفته اند تا روث [illegible]
[illegible] همچنان است اگر در پلیدی غلیظه و [illegible] چون زیادت از درمی بود [illegible] باز دارد [illegible]

پس چون عفو داریم تا حرج نشود گر بلوی روشن عام است اگر غلیظ داریم حرج شود و زفر رحمة الله گفته است که اگر گوشت آن
حیوان را خورند چنانست که ابو یوسف و محمد رحمهم الله گفته اند اگر گوشت آن حیوان را نخورند چنانست که ابوحنیفه رحمة الله
گفته است وجه قول مالک رحمة الله آنست که از فرزه اهل مدینه افکنده اشتر آنست و دیگر آنکه جوانان صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بهمدیگر میزدند و رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا منع نمیکرد پس معلوم آمد که پاک است و علما رحمهم
الله گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شوخ بودند و رسول علیه الصلوة والسلام رحمت
عالمیان بود چون ایشان از راه شوخی بر یکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود بجامه ایشان ضرری نمیرسید
نمیکرد پس بدین سبب رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا منع نمیکرد و در تجرید خواجه امام ابوالفضل کرمانی رحمة الله
آورده که زفر با مالک است رحمة الله و اگر سرگین ستوران را بیع میکنند روا بود یا نی بقول شافعی رحمة الله روا نبود و
بقول علمای ما رحمهم الله روا بود و اگر افکنده آدمی را بیع میکنند باجماع روا نبود اما اگر پاره خاک بروی افکنند و بر آن
خاک بیع کنند باتفاق روا بود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت وی را بخورند بقول محمد رحمة الله پاک است
و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلیدی خفیفه است وجه قول محمد رحمة الله علیه آنست که صحابه عرینه را نزدیک
رسول الله علیه الصلوة والسلام ابتدای اسلام آوردند و عرنه قبیله از قبایل عرب است هوای مدینه ایشانرا ناساز
وار آمد بیماری اماس ایشانرا پیدا شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشانرا نزدیک اشتران صدقات برند
و شیر اشتر با بول اشتر بدهید تا صحت یابند محمد رحمة الله علیه گفته است که اگر پاک نبودی رسول علیه الصلوة والسلام
نفرمودی تا ایشانرا بول اشتران دادندی اما ابوحنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که ابو هریرة رضی الله عنه
روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام شیر اشتر فرموده بود وی غلط کرد بول بوی یار کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت دیده آنست که چون ایشان صحت یابند باز رده آیند بروند اگر رسول علیه
الصلوة والسلام پلید را در پلیدی استعمال فرمودی عجب نبودی دلیل بر آنکه چون صحت یافتند باز رده آوردند و پاسبان
اشتران صدقات را کشتند و کره بخشند چون خبر برسول علیه الصلوة والسلام رسید یک روایت آنست که سعد وقاص را رضی الله عنه بطلب
ایشان فرستاد و یک روایت آنست که امیر المومنین علی رضی الله عنه را بطلب ایشان فرستاد تا ایشانرا گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشانرا مثله کردند دستها و پایها و گوش و بینی ایشان را ببرن کردند و جمله اعضای
ایشانرا بیرون کردند آنگاه ایشانرا در یک درجای سوزان انداختند و سوختند تا در همان رنج هلاک شدند و
آن وقت مثله کردن مباح بود بعد از آن رسول علیه السلام نهی فرمود از مثله کردن هیچ خطبه نکردندی رسول علیه السلام
که در آن خطبه مثله کردن را نهی کردندی و دیگر حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام استنزهوا من البول فان عامة
عذاب القبر منه و فرق نفرمود میان بول آدمیان و بول حیوان و دیگر آنکه سعد بن معاذ رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه السلام

به نماز وی بسر انگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندان
فرشته بنماز جنازه سعد آمده اند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در
پیش آفتاب غباری بودی از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازه سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را
بخاک دفن کردند و خاک بگور در آوردند و خاک را راست کردند یکی از یاران دید اثر تغیر در رخساره مبارک رسول
علیه الصلوة والسلام ظاهر شده آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولوا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سعد مردی مال
دار بود و اشتران بسیار داشت و جامه خود را از بول ایشان نگاه نمیداشت چون وی را بخاک دفن کردیم خاک
وی را بخود گرفت و چنان فشاردش که استخوان پهلو راستش بچپ آمد و استخوان پهلو چپش براست رفت
پس معلوم شد که پلید است اما بقول محمد رحمة الله پاک است بضرورت و بیضرورت شاید خوردن و بقول ابو یوسف
رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بیضرورت نشاید خوردن دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه عرینه
را فرمود تا بضرورت داوند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و بیضرورت نشاید خوردن که حدیث مطلق
است قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای
عز وجل نه آفریده است شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتیم حکم بول حیوان بود و شیر حیوان را حکم چیست
شیر اسپ بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است
بیک روایت مکروه است نشاید خوردن و بیک روایة شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن
و بقول علماء ما رحمهم الله پاک است اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک است خوردن آن نشاید اما هر جنس که بر جامه
رسد روای نماز باز ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را ناخوردنی چیزی دلیل تا روا
نیست دلیل بر آنکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک است و لیکن خوردن حرام است حشرات الارض
رینده هوای که گوشت ایشانرا خورند پاک است و لیکن نشاید خوردن و شیر خر نیز همین حکم دارد و پاک است
و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر
سگ را حکم چیست در صلوة مبسوط خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که در نوادرات از محمد رحمة
الله روایت است که آب دهان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید است همچون شیر سگ اینها را البته اضافت از
برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید اگر سرگین لاشه یا مردار در نمکستان نمک شود بر قول ابو یوسف
رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را گل کنند از محمد رحمة الله روایت
است که آن گل پاک است وجه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود و حکم وی نیز دیگر شود و چنانکه انگور

است اما از وی کی زند پاک است ولیکن چون کم شود پلید شود و خمر چون سرکه شود پاک شود و تخم مرغ پاک است
پلید شده شود و پلید شود چون از او چوزه شود و پاک شود و چون چوزه بمیرد مردار شود چون اسم و صفت وی دیگر شود حکم
وی نیز دیگر میشود و این نیز همان بود اما خلاف در روایتست که این گل پلید میشود که اگر این گل را پاک داریم در دنیا
هیچ گل پلید نشود و اگر از این دو یکی پلید بود و بعضی آب پلید است و خاک پاک یا خاک پلید است و آب پاک حکم
آن گل چیست ابو نصیر بن محمد بن سلام البلخی رحمه الله گفته است که اگر خاک پاک است گل پاک بود و اگر خاک
پلید است گل پلید است و خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته است که اگر آب پاک است گل پاک است و اگر آب پلید
است گل پلید است و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله پلید است اما چون خشک شود پاک شود و چون تر شود
پلید با باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است بیک روایت باز آید و بیک روایت باز نیاید و اختیار خواجه
امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آنست که باز آید چرز و جانوران ریزه هوایی که گوشت
ایشان را خورند چون گنجشک و سیچه و کبوتر و فاخته و مانند اینها بقول شافعی رحمه الله پلید است و بقول
علما ما رحمهم الله پاک است و شافعی میگوید که وی از باطن ایشان می آید چنانکه از آن آدمی و آدمی زاده و از جمله
حیوانات … است … پلید است از آن ایشان بطریق اولی بود و علما ما
رحمهم الله گفته اند که توجیه قیاس میگوئی اما ما را معلوم شده است که پاک است بقول رسول علیه الصلوة والسلام
و به فعل صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و دلیل آنکه فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه را بر جامه
افکنده کبوتر رسید از انگشت بمالید و بیرون انداخت و همچنان جامه ناشسته نماز کرد او و دیگر یاد صحابه
… رضی الله تعالی عنهما که جامه وی افکنده کبوتر رسید از انگشت بگرفت و همچنان دست و جامه نا
شسته نماز کرد و دیگر روایت میکند ابو امامة الباهلی رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام …
… که چون ما بدان غار اندر آمدیم عنکبوت بیامد او بر در غار تنید
و کبوتر آمد و خایه نهاد و آن … مسجد را راه دادیم و مسجد حرام از کبوتر و
از عنکبوت خالی بود و امر است بپاک داشتن … قوله تعالی ان طهرا بیتی للطایفین والعاکفین
والرکع السجود پس اگر افکنده ایشان پلید بودی وی ایشان را در مسجد راه ندادی و ندی اند برای افکنده
افکنده ایشان بر بوریا مسجد رسید و بر جامهای دوستان رسد نتوانند نگاه داشتن پس اگر پلید داریم
آن حرج شود و در دین ما هیچ حرج نیست چرز و جانوران ریزه هوایی که گوشت ایشان نخورند چنانچه باز و
… بقول ابو حنیفه رحمه الله پلید است خفیفه و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله تعالی پلید است غلیظه و بروایت جامع بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید است خفیفه است و …

محمد رحمه الله تعالی پلید است علیه فتوی در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه حلوانی رحمة الله و کرخی و طحاوی از ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که هر چند بر جامه بسیار رود ای نماز باز ندارد و دلیل میکنند که پاک است مسئله
بول شپرک را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال لیس بشیء گفت آن چیزی نیست دلیل میکند که
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند که وی جانور پرانست همچنانکه جانوران دیگر چه معنی است که افکنده
ویرا در کتاب خر نگفته است بول افکنده است جواب داد وی آنست که در وی چند خصلت است که در هیچ جانوری نیست
اول آنکه خندد چنانکه آدمی دیگر چنانچه آدمی و ویرا حیض آید چنانچه زنان را و ویرا مدت ولادت بود چنانچه آدمی را
و ویرا نفاس آید چنانچه آدمی را و وی فرزند خود را شیر دهد چنانچه آدمی و ویرا در زیر بال پستان پدید است و
در زیر یکی بال پستان پر آب تا هر گاه که ویرا آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هر جای که رود فرزند خود را
با خود برد هر جا که نشیند پیش نتواند بر داشتن از این سبب بول یاد کرد و خرد فی مسئله مسلمانی نماز گذارده
است بر جامه خود نجاست دید زیاده از درمی نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز گذارده چه شود
بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که اگر پیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پس جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر پیراهن است یکروزه نماز قضا کند و اگر پیراهن است سه روزه نماز قضا کند اما
صحیح آنست که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر تر است و تابستان یکروز نماز قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسئله چاه اگر موش در چاه یابند مرده و آماسیده آن موش را که
کشند و کل آب را بر کشند بقول ابو حنیفه رحمة الله هر که از آن آب طهارت ساخته است جامها نمازی کند
و سه روزه نماز قضا کند و اگر آماسیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابو حنیفه رحمة الله از این
قول رجوع کرده است و گفته است که در چاه غیب است این حکم باقیست اما اینجا عین است تا یقین نشود و هیچ نماز را قضا
نکند و این قول با ابو یوسف و محمد رحمه الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که چه نجاست است خون است یا
منی اگر خون است بنگریم که ویرا با خون چه وقت معامله بوده است از آن وقت نماز را قضا کند و اگر غایط است
بنگریم که ویرا بقضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز را قضا کند و اگر منی است بنگریم که
ویرا صحبت چه وقت افتاده است از آن وقت نماز را قضا کند و اگر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاده
است از خواب آخرین نماز را قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال دارد که خواب دیده باشد و وی را
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامه موش وقت خشک شده حکم نماز گذارده
شود و نماز را از چه وقت قضا کند ظاهر روایت است که اگر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شده است جامه نماز را قضا

واگر بر جامه سوراخ نیست از وقت پخته نهادن نماز را قضا کند اما در ذخیرة الفقهاء آورده است که موش
را بگیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا مادام که موش زنده بود نماز گزارده روا بود که با موش
زنده نماز روا بود و چون موش بمیرد اکنون نماز را قضا کند تا چندانی که موش خشک شود چون خشک
شود در معنی دباغت شود پیش بر وی چیزی نبود اما خواجه امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده
است که پوست موش بخشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباغت نپذیرد
جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز را قضا کند و اگر بر جامه سوراخ نبود
از وقت پخته نهادن قضا کند اگر کنده موش در گندم آرد شد یا در چیزها پخته شد فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که تا از نجاست طعم وی ظاهر نگردد آن نجس نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت آنست
که نجس شود اما اگر در شیرینی یا در روغن افتد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این جواب فقیه ابو اللیث
اینجا نباید که در شیرینی و روغن این ضرورت نیست تا هرچه اندک اندر افتد نجس شود با نافه مشک تو نماز
روا نبود قال النبی علیه الصلوة والسلام ما ابین من الحی فهو میت رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هرچه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجه ابو الحسن رستغفنی سوال کردند که با نافه
مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباغت داده اند روا بود و اگر دباغت نداده اند نماز روا نبود گفتند
که دباغت وی چیست گفت از جرم کران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون
باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه
امام اجل شمس رحمهم الله آنست که باز آید شیشه البته و روی آب پلید است و سر شیشه زیاده از درمی است
اگر چه سر او را بموم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه نماز روا نبود اما اگر سر شیشه
کم از درمی بود و استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه ظاهر روایت نماز روا نبود از محمد
رحمة الله روایت آمده است که روا بود اگر درمی بود یکروی وی پاک دیگر روی وی پلید با آن درم نماز
روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمة الله اما هرچه اندک که بر روی دیگر سرایت کند با وی نماز روا نبود
بالاتفاق مگر آنکه زیاده از درمی بود اگر بیضه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی
ظاهر قول ابو حنیفه رحمة الله آنست که پلید نشود و فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اینجا بود که از نجاست
چیزی بر وی نبود خشک شود اگر از نجاست چیزی بر وی بود پلید شود با تخم مرغ بلغده نماز روا بود
که نجاست در محل است اگر تخم مرغ بچه شود با وی نماز روا بود که با مرغ زنده نماز روا بود اگر چه در وی
تخم مرغ بمیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که با مرغ مرده نماز گزارد و شیخ الاسلام

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد با وی نماز گذارد روا بود و اگر آن
مرغ در بغل وی بمرد در رکنی همچنان گذارد نمازش با آن مرغ مرده روا نبود و اگر در کم رکنی از خود جدا
کرده روا بود و اگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش
تباه شود که وی تاخیر را همچون گذارده دارد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تواند که از خود جدا کند و باقی
نماز تمام کند و در بعضی نسخهای بر عکس این گفته اند در صید و در صلوة آورده است که با مرغی که حلق
وی از خون بسمل آلوده بود و یا با شهیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با بچه که فرق
نداند میان پاکی و پلیدی اینها اگر با اینها نماز گذارده بود نماز ابو یوسف رحمه الله روایة آمده است که نماز
روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمه الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نشسته
یا بچه که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده نشیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد صحیح
نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام انبیره بود از امامت بنت
ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام در حجره نماز شروع کردی چون بسجده رفتی
بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه
الصلوة والسلام نشستی و برا جدا نکردی رسول علیه الصلوة والسلام از خود اتفاق است که جامه بچه ریزه از
نجاست خالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام وی را از خود جدا کردی و این جایی بود که بچه کلان
بود که خود برود و خود آید اما اگر بچه خورد بود چنانکه وی را اگر بر نماز گذارنده نهند وی بخود نتواند باز رفتن
تا باز به نگیرندش و در معنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر کم رکنی از خود جدا
کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه شود و
بر قول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله بر عکس این گفته اند اگر دندان
آدمی در گندم آرد شد آن آرد را نشاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده شود
شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که در شریعت تحری جائز است تحری کند و دستش بر هر کجا که قرار گیرد و
و از آنجا پاره را برگیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنانکه شمس الائمه حلوای رحمه الله گفته است
که بخر خرمن کوفتند و خر در آن خرمن بول انداخت آن گندمها را نشاید خوردن اما تحری کند و پاره
از وی برگیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غزاة بر قلعه قادر شدند در آن قلعه یکی مومن است و یا یکی ذمی
است جزیه گذار شریعت دستوری ندهد بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته
شود اما اگر در آن میان یکی بیمار بود و گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

ازان قلعه در فرو انداخت دگر بحیث شریعت حکم کند بر آن که آن اما ستی وی بود و یا قیمها حکم کنند به
کشتن **مسئله** اگر کشته های یا مردار امیخته است و غالب کشتها است بر قول علمارها رحمهم الله
تحری جایز است **مسئله** مردیرا چهار زن است یکی را سه طلاق داده معین فراموش کرد که کدام را
طلاق است با هر چهار زن دل خوش نشاید کردن شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که هر چهار
را یکی طلاق دست باز دارد و با زماند تا عدت ایشان بگذرد و یکان یکان را در عقد آرد چون سه زن را در
عقد آرد چهارمی را حکم شود به سه طلاق **مسئله** اگر در صحرا قبله پوشیده است تحری کند در وی بهر کدام طرف
که آرد و نماز گذارد روا بود و اگر بر جامه نجاست رسیده است زیاده از درم ولیکن نمیداند که کدام جایی است
تحری کند و یکی جایی را زیادت از درمی بشوید از عهده بیرون آید چون در نیصورت تحری جایز است این
جایی تحری نیز جایز است تحری کند و پاره ازان ارد بر گیرد و یا قیمها را شاید خورد و اگر آب پلید بر جو ریختند
و نان اندر بستند حکم آن تا نها چه شود اگر بر سفال تری باقی بود تا نان پلید شود و اگر تری بر سفال باقی نبود
پلید نشود و اگر شیر یلنی بسته یا در روغن فرده نجاست افتاد همان را است که نجاست افتاده باشد بر گیرند
و یا قیمها را شاید خوردن و حد بستگی و فسردگی آنمقدار است که ازان شیر یلنی یا ازان روغن پاره بر گیرد بلحظه
باید تا آن مغاکی هموار شود اما اگر روغن مایع بود و پلید شود حکم آن چیست در صد و رصلوة از ابو یوسف رحمه
الله روایت است که بشستن پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود و روغن را اگر مایع باشد چگونه شویند
باید که آن روغن را بعد انچی کنند و آب پاک اندر ریزند و جنبانند و مانند تا ابها تک نشینند و روغن بر سر
آب آید و تا پاره بود بعد انچه را انگاه تا برد بعد انچه را بگشایند تا آبها بیرون رود و چون بر روغن رسند تا پاره
را استوار کنند سه بار همچنین کنند بقول ابو یوسف پاک شود **مسئله** اگر موش بشیر یلنی یا بر روغن یا بشیر
در آید و زنده بیرون رود آنها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق بود که مستحق را مکروه نشاید خوردن و اگر
وی مستحق بود ویرا نیز باید خوردن خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود که ویرا خاصیتی
است که چون بشیر گرم اندر آید بول انداز دپس پلید شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که پاکی اینها به یقین است و بول انداختن بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر در جعزات یا سر
نجاست افتد همان نجاست را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و اگر جعزات بی سر است بر فور همان جا را
بر گیرند و باقیها را شاید خوردن و اگر بلحظه توقف شد نشاید خوردن که جعزات را خاصیتی است که آب
از زیر بر می آرد و همچنانکه از زیر بر بر می آرد از زیر نجاست را از زیر برد پس پلید شود و نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق جعزات گاو می آید که آب از زیر بر بر آرد اما اگر جعزات گوسفندی بود این نشاید

همانجایی که جیفهای افتاده باشند برگیرند باقیها را شاید خوردن والله اعلم باب سی ونهم دربیان اشربه
می ومویزی منصف ونبید تمر مست کننده پلیدست غلیظه تا اگر زیادت از درمی برجامه رسید روای نماز
باز دارد واگر آب انگور پاک را در جامی پاک کنند تا مادام که در جوشش بود بقول ابوحنیفه رحمة الله وبیکروایته
از ابو یوسف رحمة الله پاک بود وبقول محمد رحمة الله وبیکروایته از ابو یوسف ونزد شافعی رحمهم الله
پلید بود واگر جوشش استاده بود ولیکن کفک نه نشانده بود بقول ابوحنیفه رحمة الله پاک بود وبقول
ابو یوسف ومحمد رحمهم الله پلید بود وچون کفک نشانده اجماع پلید بود وهر سرکایی که مزه تلخ دارد بقول
ابوحنیفه رحمة الله حکم می دارد در پلیدی بر نبیذی که از حبوب سازند بر قول ابوحنیفه رحمة الله وبیکروایته از ابو
یوسف رحمة الله پاک بود ونبیذها آنکه سرکاشش پاک دارند وبقول محمد وبیکروایته از ابو یوسف رحمهم الله پلیدست
در همه چیزها که بلهو وطرب خورند حرام بود خم می تلخی بود سرکه شود آنچه تهی است پلید بود ویا پاک فقیه ابواللیث
رحمة الله گفته است که اگر سر خم بسته است آنچه تهی بود پاک شود برای آنکه بخار پلید پلیدست وبخار پاک
پاک بود واین مسئله در زواید محمد است رحمة الله اما اگر سر خم گشاده بود آنچه تهی بود پلید بود وچون سرکه پر کنند
روایته کتاب مبسوط آنست که از سر خم برگیرند که از پایان خم را ناپزده نهند وسرکه از آنجا گیرند که اگر از سر خم گیرند
سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافع می سرکه است تا اگر مسلمانی را
جامه بود قیمتی وبران جامه خمر رسید اگر بشوید بهلاک میشود باید که پاره سرکه بر آنجا کند چون آن ترش شود پاک
شود واگر در خانه دیگ بقلی پزند گر یالون پید است سرکه خمر فرو ریخت دیگ وحبوب وچوب پلید شود
بعد از ان معلوم شد که خمر است پاره سرکه فرو ریزند وجوشند وچون ترش شود پاک شود واین نیز همان حکم
دارد چون سرکه بخم سرایت کند خم نیز بتبع سرکه پاک شود واگر می سرکه شود بقول علماء ما رحمهم الله سرکه پاک
شود واگر می سرکه شود بقول علماء ما رحمهم الله پاک شود واز شافعی رحمة الله دو روایته است بیکروایته پاک شود
وبیکروایته نی اگر می را سرکه گردند بقول علماء ما رحمهم الله پاک شود وبر قول شافعی رحمة الله پلید بود مسئله
جام مایع پاک را نزدیک پلید باید بردن پلید را نزدیک پاک نشاید بردن که مشتعل نجاست شود همچنانکه
موش را نزدیک گربه نشاید بردن گربه را نزدیک موش نشاید بردن مردار را نزدیک سگ نشاید
بردن اما سگ را نزدیک مردار نشاید بردن اگر مومن پدر ترسا است ویرا بکلیسا نشاید بردن اما از
کلیسا شاید آوردن واگر موش در می افتاد ومرد وموش را کشیدند آن می سرکه شد در پاک شدن وی
دو روایته است بیکروایته پاک نشود ودرست تر آنست که پاک شود که وی پلیدی قوی تر از پلیدی موش است دلیل
برانکه اگر موش بچاه اندر افتد وبمیرد موش را برکشند بیست دلو آب برکشند پاک شود واگر از می قطره در چاه افتد حکم

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود پس پلیدی ای قوی تر از پلیدی موش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی موش
بطریق اولی پاک شود اما اگر شیره موش افتاده و مرد آن موش را بر کشیدند آن شیره می شد و آن می سرکه شد
همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما بیع وی روا بود بشرط آنکه عیب
وی را ظاهر کند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را بر کشند آن می سرکه شود همچنین پلید بود اما بیع
وی روا بود بشرط آنکه عیب وی را ظاهر کنند و اگر آب پلید در می ریزند آن می سرکه شود اگر پلیدی آب از
جنس می بود پاک شود و اگر از جنس دیگر بود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب گفته سرکه می شود
خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار را
در سرکه ریزند در حال ترش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکد امام ابو الحسن رستغفنی گفته است که تا شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و ما را شک است
که آن قطره می سرکه شده است یا نی اما این تفاصیل خواجه ابو الحسن رستغفنی کرده است در جامع از ابو یوسف
رحمة الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه غژم انگور انداختند
آن غژم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در محلی است اما اگر دست اندر آورد و آن غژم را فشارد
دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود و بعد از آن دست به خنور سرکه دیگر اندر آورد
و بر آورد از خنور سرکه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک بر آید
و بر قول محمد رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف هم پلید بر آید بدان روایت که بقول ابو یوسف هم پاک بر آید آب مقید
را در حق نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر از آن
سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک آب جام اندر آورد و بر آورد و بیکی از آن جام دیگر اندر
آورد و بر آورد و سیوم اندر آورد و بر آورد از آب جام سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد هم دست پاک بر آید
و بر قول ابو یوسف هم پاک نیاید مسئله اگر ماهی را در می قدید کردند ترش شد اگر غالب می بوده باشد شاید
خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده است و اگر غالب ماهی است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
ماهی ترش شده باشد چون می در وی مغلوب است هرگاه که انگور در وند باید که خورده و شکال را بر توده
انگور نهند از آنکه پلید بود و اگر توده انگور نهاده باشند سگ آمد و پاره از آن خورد و یا شکال آمد و پاره از آن
خورد باید که آن باقی پس خورده ایشان را بردارد آنگاه باقی انگور را بکوبند اگر بر توده انگور غدر پلید انداختند باران
آمد و غدر شسته و از غدر تری با انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند نشاید کوفتن اگر جماعتی در
چرخشت انگور میکوبند ایشان را خمره دیدند و قطره از آن ... چرخشت ... پلید شود و کل آن شیره

اگر حاجتی در چیز خشت انگور میکوبند اگر کسی بحاجتی بیرون آید باید که پای را بر زمین پاک نهد تا شیرها را پلید
نکند هر وقتی که بول انداز د هوش دارد تا قطره تا بش بر پا نچکد و اگر پایش بیالاید نشوید و آنگاه بچرخ اندر
آید و اگر یکی را بر پای جراحت بود انگور میکوبد بقوت وی اندک اندک از آن جراحت وی چیزی سرایت کند
شیره پلید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم نهد آن ریش وی گفد خون روان شود و ریش یکی است چون
دران شیره از آن جراحت چیزی سرایت کند شیرها پلید شود و چون شیره پلید شود و بسیار بود تدارک آنست
که حوض کند ده در ده و یخ افسرده کنند و شیرها پاک اندر ریزند چندانی که اختلاف مشایخ برخیزد و آنگاه
آن شیرهای پلید را در آن آب در آمیزی وی ریزند چون بدان حوض اندر آید و بان شیرها پاک بیامیزد هم پا
شود و اگر شیره اندک بود باید که بر پلید و آن چه رخست نشنیند و اندکی اندکی از آن شیره پلید میریزند چنانکه
غالب از آن شیره پاک بود و پاک شود سگ را بسمل کنند بر پوست تر وی نماز روا بود و گوشت وی را در بغل
آرد و بان نماز گذارد روا بود و اگر آن گوشت در آب اندک افتد پلید کند یا نی ظاهر روایت آنست که پلید
نشود و نصیر بن یحیی رحمه الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود و چون نجاست اندک در
آب قلیل افتد آب اندک پلید شود و چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرط است یا نی جواب امام زاهد
فخر رحمه الله گفته است که شرط نیست تسمیه چیزی را گویند که بسبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال
نشود اما شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که تسمیه گفتن شرط است که هر حیوانی که گوشت وی را خورند
تسمیه گفتن حلالی وی است و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند تسمیه گفتن سبب دباغت وی است اگر مسلمانی
سگ بچه را در بغل آورده نماز گذارد و بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم نا گفته بود و دهن وی کم
از درمی بود روا بود و اگر چشم گفته بود و دهن وی زیادت از درمی بود روا نبود اما در صدور
صلوة خواجه امام اجل سرخسی آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده وی پاک است با وی
نماز روا بود بی کراهیت و هر چه پس خورده وی مکروه بود با وی نماز روا بود با کراهیت و هر چه پس خورده وی
پلید است با وی نماز روا نبود و سگ همان بود و سگ بچه همان حیوان همان و حیوان بچه همان مسلمان سگ
در گردن رسن بسته است و رسن در دست گرفته نماز گذارد و نماز روا بود یا نی اگر آن رسن که بر گردن سگ
است می جنبد نماز روا نبود و اگر نمی جنبد روا بود و اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید و آن سر پا
بر سر بسته است و آن سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد نماز روا نبود
و اگر جنبد روا بود و مسئله اگر کلاه نیست که دیبا اگر پاسی بود یکسر پاک و یکسر پلید آن سر پاک را بچو در
پیچیده است و نماز میگذارد و سر پلید را بر زمین انداخته نماز روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد

روا نبود و اگر بحسبند روا بود و اگر سگ جامه مسلمانی را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی
مشایخ گفته اند که اگر بخشم گرفته باشد پلید نشود که وقتی که بخشم گیرد در دهان وی آب نماند و اگر
ببازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه ببازی گیرد دهان وی از تری خالی نبود اما این مسئله
ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید شود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سگ برکنده
باجماع پلید بود که از رطوبتی خالی نبود تا اگر با نماز گذارنده زیادت از درم سنگ بود روائی نماز نه
دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سگ ذبح کرده پاک شده است تا اگر از وی
مصلی سازد و بروی نماز گذارد روا بود بشرط آنکه بر موی نجاست نبود و اگر سگ تر خود را افشاند
از آن تری بر جامه مسلمانی رسد حکم انجامه چه شود بظاهر روایة جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند
که بنگریم که آن سگ از چه تر شده است اگر از باران ژاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته
باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان
رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر رویه آب رفته باشد پاک بود که آب موی ویرا فرو خوابانیده باشد بر روی
موی وی گذشته باشد و اگر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول
حسن بن زیاد است که وی سگ را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله و فقیه ابو اللیث و فقیه ابو جعفر
رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمه الله داده اند که سگ پلید بعینه است اما ظاهر روایة آنست که سگ
پلید بغیره است دلیل بر آنکه اگر سگ با آب اندک اندر رفت و بر بساطی دویده اگر دهان وی در آن آب
اندر نمانده باشد آن بساط پلید نشود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و محمد رحمه الله
بیع سگ بچه را روا داشته اند بر وی اشکال گفتند که وی منتفع نیست چرا بیع او را روا دید ایشان
گفت اعتبار زمانه ثانی را است که چون وی کلان شود معلم شود و کشتار وی حلال شود و بدین معنی بیع
وی روا بود پس معلوم آمد که پلید بغیره است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اگر سگ را بسمل کنند بر
پوست وی نماز روا بود و با گوشت وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز
روا نبود گوشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آمد که سگ پلید بغیره است و خوک پلید
بعینه است بر نخچیری که گوشت ویرا نخورند ویرا بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و پیه ویرا چون در
رنجوری مالند با آن نماز روا بود اما اگر خود بمیرد بر پوست وی همچنان تر نماز روا نبود و اگر از ایشان
پیه وی را در رنجوری مالند زیادت از درمی بود روای نماز باز دارد تا مادام که پوست وی تر بود نماز
وی روا نبود تا آنگاه که خشک نشود و خر نیز همین قیاس میدان مسئله استخوان مردار خشک

پاک است بشرط آنکه بر وی گوشت مردار و رطوبتی نبود دلیل بر آنکه چون کافران علیهم اللعنة بر پیشانی مبارک رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آوردند و کوفتند و بیختند و بر پیشانی مبارک رسول علیه السلام کردند و چیزی بر بست و مسح میکشید و نماز میکذارد پس معلوم آمد که پاک است **مسئله** استخوان پیل بر قول محمد رحمة الله چون استخوان خوک است چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک است در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوانه عاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی رسول علیه السلام نخریدی استخوان سگ بر قول حسن زیاد رحمة الله چون استخوان خوک است و استخوان خوک چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد موی خوک را حکم چیست بر روایة شرح قول محمد پاک است و بر قول ابو یوسف رحمة الله پلید است و بر روایة جامع بر قول ابو یوسف رحمة الله پاک است و بر قول محمد پلید است در صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله از هر دو روایة که پاک است و از ابو حنیفه رحمة الله دو روایة است بیک روایة پاک و بیک روایة پلید و در بعض نیز دو روایة است بیک روایة روا بود و بیک روایة روا نبود و اما استعمالش باتفاق بیک روایة شاید از راه ضرورت نه از راه حلال **باب چهلم در بیان دباغت** پوست آدمی دباغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک دباغت نه پذیرد از راه نجاست در صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایة است که پوست خوک بدباغت پاک شود اما ظاهر روایة آنست که پوست خوک پاک نشود و پوست مار دباغت نپذیرد از راه تنگی پوست پیل بدباغت پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف بدباغت پاک شود و پوست سگ بر قول حسن زیاد رحمة الله بدباغت پاک نشود و اما ظاهر روایت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که هر دو بدباغت پاک شوند هر حیوانی که گوشت وی را خورند وی مردار شود بقول مالک رحمة الله پوست وی بدباغت پاک نشود و حجة قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا ینتفع من المیتة بشیء یعنی منفعت مگیرید از مرده بچیزی و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند اگرچه وی را بسمل کنند بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بدباغت پاک نشود و بر قول علماء ما رحمهم الله هر خامی که از مردار بود بدباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع است کسبی است و خشکی است کسبی خود معلوم است و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه می سرکه شود پاک شود بر وی نماز روا بود و بشرط آنکه بر وی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار بخشک شدن پاک نشود و اگر آن خام تر شود پلیدی باز آید یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله دو روایة است اما اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمهما الله آنست که باز آید اما بعضی روا بود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوٰة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشت ویرا
خورند و وی مردار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا انگاه که ویرا خورنده
نه بند و بقول علماء ما رحمهم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم
شد که خشک شود پاک شود بیعش روا بود **مسئله** مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
آن حیوانی را میکند تا بگیرد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر تر همچنان منفر و شد روا نبود باید که
چیزی محل بیع بود بدان پوست بند و بدان چیز بیع کند و انگاه این پوست آن حیوان از تبع آنچیز بوی دهد
روا بود و اگر هر دو را بیک بیع و بیک ثمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله اما اگر هر یکی را بها تعین کند ولیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود
و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید
یکی آزاد بیرون آمد یا دو مسلوخ خرید یکی مردار پدید آمد یا دو خم سرکه خرید یکی خم می پدید آمد اگر هر دو را بیک
بیع و بیک ثمن خریده باشد باتفاق بیع باطل بود و بها حرام و اگر هر یکی را بها تعین کرد و لیکن بیک بیع
کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال
بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر هر یکی را بها تعین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود باتفاق حلال بود
و آنچه محل بیع نبود باتفاق حرام بود و اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
خریده مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مفسد قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض نبود
و متدین بود قول وی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع رد نشود و نتواند بقصاب رد
کردن که قصاب مردار می ویرا منکر است باید که بسگ دهد **مسئله** اگر جماعتی طعام میخورند یکی را
گوید بیا طعام خوری دیگر ویرا گفت مرو از آن طعام مخور که در آن طعام ایشان مردار است یا ذبیحه
ایشان مغ است اگر صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض
نیست و متدین است قول وی مصدق بود و نشاید از این طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که درین
طعام مردار است و در آن شرحت می است و یکی میگوید که نیست با دل خود تحری کند دلش بر هر چه قرار
گیرد آن کند اگر یکی بنده و یکی آزاد یک طرف است و یکی بنده و یکی آزاد از یک طرف است همچنین تحری
کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو آزاد از یک طرف آن کند که آزادان گویند که گواهی بنده کا
مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری اب خرید یا بخشیدش یا برای مباح کرد یا میراث ویرا رسید
بیع در طعام و کنیزک این نیز آید یکی عدل خبر داد که این ملک آنکس نبوده است که تو داده است و برا

شاید که تصرف کند بر خلاف مسئلهٔ اول که اینجا در عقد حرام گواهی میدهد و درین مسئله سبب حرامی دلیل
برانکه اگر همچنان بود که وی میگوید وان خصمش هم وی حلال کند حلال شود و اینجا هیچ سببی بر وی
حلال نشود و چون در عقد حرامی گواهی دهد در دیانت گواهی یک کسی مقبول بود اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان
مقبول بود

باب چهل یکم در بیان شستن نجاست

بنا بر فتوی صاحب شریعت هست زنی
بنزدیک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من بایام من گذشته است و
پیش پاکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام
تلک المراة وهی مستحاضة احتشی واتجمی واستثفری و توضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایامت را به نشین و بر سر ایام غسل کن و پرده بنه و بند
بربند و لگام برنه و آبدست کن و نماز گذار اگر چه قطرهای دم بر بوریای چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
الله ان قطرها که بر جامه میرسد عفو هست یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ان زن گفت یا
رسول الله ما شویم عین وی میرود و لون وی می ماند فرمود بشو و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین
وی برود و لون وی ماند ان لون اثر هست و اثر عفو هست و محمد حسن رحمة الله به فتوی صاحب شریعت مسئله
ها بنا کرده هست یکی الست که حنا را باب پلید تر کنند و در دست بندد تا ما دام که حنا بر دست بود پلید بود
و چون حنا را از دست بیرون کنند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشوید پاک شود ان رنگ که در دست
هست اثر هست و اثر عفو هست و دیگر انکه باب پلید جامه را رنگ کنند آن جامه را نیز رنگی کنند تا ما دام که رنگ آب میرود
آید پلید بود و چون پیش آب بیرون نیاید جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفو هست مسئله اگر مسلمانی جامه
را در بهاران روث حیوان بر جامه رسید از شستن عین وی رفت ولیکن لون وی نرفت ان لون اثر هست
و اثر عفو هست دیگر مسئله پلید در زمین پلید نمناک نشست جامه اش از آن نم گرفت باد بر وی وزید خشک
شد ان جامه پاک شود که ان نم اثر هست و اثر عفو هست دیگر مسئله اگر مسلمانی را بر جامه روغن پلید رسید کم از درمی از
شستن سرایت کرد و زیاده از درمی شد ان پاک بود که اثر هست و اثر عفو هست دیگر مسئله اگر استنجا کرد از
و ستمش بوی می آید دست پاک بود که آن اثر هست و اثر عفو هست مسئله اگر چه باشد همچنانکه مسلمانی را جامه
دیگر با بر وی کرده شد ان اثر آفتاب هست عین آفتاب نی و جامه بر مسلمانی سهو شد در زمستان اثر
اثر یخ و برف هست عین یخ و برف نی اینها همه اثر هست و اثر عفو هست به قول شافعی رحمة الله لون نجاست
هست همچون عین نجاست تا اگر مسلمانی را بر جامه نجاست رسید شستن عین او رفت و لیکن لون
ماند بقول شافعی رحمة الله تا ان لون نبرد بان جامه بر وی نماز روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله چون

عین وی رفت آن لون اثر هست و اثر عفونت هست اگرچه آن لون به تیزی میرود و نجاست بر دو نوع است مرئی و
نامرئی و در شستن نجاست نامرئی شافعی را دو روایت هست یکی روایت چندانی بشوید که دلش قرار گیرد و
روایت دیگر آنست که یک آب بشوید بسنده بود و پاک شود دلیل بر آنکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی
هست از برای آن معنی که شما با نجاست کم از درم نماز روا میدارید و برین اعضا که شستن ایشان اندر
طهارة فریضه هست اگر بن موی خشک ماند طهارة درست نبود و نماز روا نبود پس معلوم آمد که نجاست حکمی
قوی تر از نجاست حقیقی هست این را یک آب بشوید بسنده بود و از یک آب بشوید نیز از عهده بیرون آید و
علما ما رحمهم الله گفته اند که تو بقیاس میگوئی و ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم که در طهارت هر عضو را یکبار
شستن فریضه هست عن ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه توضا مرة فقال هذا وضوء لا یقبل الله
تعالی الصلوة الا به ثم توضا مرتین وقال هذا وضوء من یضاعف له الاجر مرتین ثم توضا ثلث مراة فقال هذا وضوئی
و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی وظلم ابو هریرة رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی
الله علیه وآله وسلم رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و هر عضو را یکبار شست و فرمود که این طهارتی
هست که خدای تعالی هیچ نماز را بی این طهارة نپذیرد و چون دو بار شست فرمود هر که دو بار بشوید هر عضو را
دو چندان ثواب دهندش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طهارة من و طهارة انبیا که پیش از
من بوده اند پس هر که زیادة کند برین یا کم کند پس هر آینه وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر آنکه تو که شافعی
میگوئی که اگر سگ بتفوز در آب جامه اندر آرد و آن جامه را هفت آب باید شست و بار هشتم در خاک مالیدن
پاک شود و بتفوز سگ نامرئی هست و نامرئی را هفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من
بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنم که رسول علیه السلام فرموده هست که سگ بتفوز بجامه یکی از شما آرد
هفت بار بشوئید و بار هشتم در خاک مالید و علما ما رحمهم الله گفته اند که آن در ابتدا اسلام بوده است
که اعراب با سگان موانست میداشتند و سگان را در خانه راه میدادند و آن سگان بتفوز اب جامهای ایشان
می آوردند و آب جامهای ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر
ایشان را تا سگان را از جامها بیرون کردند روایت میکند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده هست که سگ بتفوز اب جامه شما آرد سه بار بشوئید پاک شود که اگر که بتفوز
ا در یکبار بشوئید پاک شود این حدیث که تو روایت میکنی مقدم هست و این حدیث که ما روایت میکنیم موخر
هست موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علما ما رحمهم الله نجاست نامرئی را سه آب شستن فریضه ا
آنچه حکم نجاست نامرئی بود گفته آمد نجاست مرئی را حکم چیست چندانی باید شست که عین وی برود

اگرچه لون وی ماند ان لون اثر ست واثر عفو ست و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین وی ست تا لون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سه آب عین وی رفت باید که بسه آب برساند که این کم از نجاست نامرئی نبود و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که بعد از ان که عین وی برود باید که سه آب دیگر شوید که این در معنی نجاست نامرئی بود و اگر ازان آب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا روای نماز باز دارد بحکم اگر نجاست غلیظه ست زیاده از درمی و اگر خفیفه ست کثیر فاحش باید تا روای نماز باز دارد و اگر ان جامه دوم را نماز می میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول رسیده است سه آب شوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب شوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده است یک آب بشوید پاک شود این روایة در شرح است روایة جامع صغیر آنست که بشاید بسنده بود اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آنست که بر آبی که رسیده بود سه آب شوید تا بیقین از عهده بیرون آید مسئله تا فتن شرط ست یا نی بر قول ابو یوسف رحمة الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله شرط ست اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که اگر حوض کلان بود یا جوی روان بود هر باری که دران بجای آن جامه را امالد قایم مقام تافتن بود تا بار آخر جامه را بر آورد و بتابد از عهده بیرون آید و این روایة شرح است اگر جامه را تا فتند و در روی آب ماند بر انداختن خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد انجامه را باز تافت الی که ازان جامه بیرون آید ظاهر روایة آنست که آن آب پلید بود و در روایة جامع الکبیر آنست که پاک بود و فتوی بر آنست و این هم جایی بود که جامه را از نجاست شویند اما اگر جامه را از بهر شویند ان آب پاک بود و پاک کننده باشد باتفاق و اگر جامه را در خنور تنگ نمازی میکنند قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک بر آید و این قول علمای ماست رحمهم الله و جه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندر آری آب اندک نجس شود و ازان آب نجس جامه چگونه پاک بر آید و وجه استحسان اینست که پاک بر آید هم بقول رسول علیه الصلوة و هم به فعل رسول علیه السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پلید شود سه آب شویند پاک شود و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دهان بشست و گفت اینست طهارتنا از قی چه فرق بود میان انکه نجاست اندک را در آب اندک آری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم ظاهر نیست که نجاست عینی را بشوئی تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک خواهی نمازی کردن باید که جامه را بتابد و فرو فشاند و در طشت بنهد و آب اندر ریزد چندانی که مستغرق شود خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته است که تا فتن مستغرق کار روا نباید که این اولیتر ست و کار روا تا فتن

ان بود که جامها یکدیگر در پیچیده و بیرون آرد از طشت و یکبار بتابد و فقه در وی انست که اگر یکان یکان بر آرد و بیرون
سوی طشت تابد تا بدان آبی که از ان جامه فرو دوید و ان آب مستعمل شود و از ان اب مستعمل جامه پاک بر نیاید
و ما قطا بر روایة آنست که همچنان یکان یکان از طشت بیرون آرد و بتابد چون جامها تمام تافته شود باقی آبی
که در ان طشت مانده باشد بیرون بریزد و طشت را باز نمازی کردن حاجت نیست باز جامها را فرو هشته
در طشت بنهد و باز آب اندر ریزد چندانی بریزد که اب مستغرق شود یکان یکان باز بتابد چون سه بار
همچنین کرد بار سیوم انجا جامها پاک بر اید و طشت را و دست را نمازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در آن
جامها افتد چنانچه جامه پلید را در یکی اب جامه اندر آرد و بر آورد و بتابد و با اب جامه دوم اندر آورد و بر آورد
و بتابد و باز در اب جامه سیوم اندر آورد و بر آورد و بتابد از ان جامه سیوم دست و جامه پاک بر آید و لیکن
آب پلید بود و اب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شوید اب جامه دوم را بیرون ریزد و دو آب شوید آب
جامه سیوم را بریزد و یک اب شوید بسنده بود و لیکن قیاس انست که بشستن حاجت نیاید دلیل بر این مسئله چاه
اگر موش در چاه افتد و مرد ان موش را از ان چاه بر کشند و بیست دلو آب بر کشیدن لازم شود چون نوزده دلو
بر کشند چاه همچنان پلید بود و دلو و رسن و دست هم پلید بود و چون بیستم دلو بر کشیدند چاه و رسن و دلو همه پاک
شود اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه راست یا قوت تابنده را اگر جامه قوی است
اعتبار قوت تابنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
پاک در پیچد جامه خشک از ان جامه نم کشیده پلید شود یا نی فقیه جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
را افشار تقی یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی نچکد پلید نشود که ان اثر است و اثر معفو است و اگر بر موزه
خشک نجاست سطبر رسید و خشک شد اثر او در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطبر رسید و خشک نشد
اثر او در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است
که پاک شود ظاهر روایة نیست که پاک نشود و اگر بر موزه خشک اب پلید رسد خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله گفته است که پاره خاک باریکتر بر انجا بریزد تا گل شود در معنی نجاست سطبر شود خشک شود و در زمین مالد
پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اگر کسی استنجی میکند از ان اب بر موزه وی رسید
پلید شود اما اگر بر موزه میزند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجی پاک شود و هیچ
وی موزه نیز پاک شود و خواجه امام اجل شمس سرخسی رحمة الله گفته است که اب اول استنجی پلید است و اب
اخرش مستعمل مستعمل پلید را پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که چرا مستعمل پلید را

پاک نکند اینهم جایی بود که آب بر موزه میزند و میکذرد اما اگر آب در تک پای موزه قرار گیرد آب اول [illegible]
پلید است پس چون آب اول قرار گرفت برای که بر آنجا رسد هم پلید شود تیج آن آب پلید چون موزه پلید
شود تا نشویند پاک نشود و چون شویند چگونه شویند اگر این موزه سخت آب ناپاک بباطن نبرده است سه بار
آب بریزد و دست بمالد پاک شود و اما اگر آب پلید بباطن برده است سه بار شستن و بار خشک کردن باید تا پاک
شود و حد خشک شدن آن بود که هر باری که بشویند اثر بمالد چندانکه بیش چیزی نچکد سه بار همچنین کنند تا پاک
شود و اصل است محمد رحمة الله اگر هرچه تصور تافتن ندارد بشستن پاک نشود اما در صدر و صلوة از
محمد رحمة الله روایت آمده است که در پای افزار ضرورت است گوییم که پاک شود بشستن مسئله در
سبوی نو آب پلید کردند و باز تهی کردند سه بار باید که به آب پاک بشویند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه الله
پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود مسئله در خم نو خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی
و مزه باقی بود اجماع آن خم پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشویند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمهم الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی آب خورده خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که
لون و بوی و مزه باقی بود باتفاق پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه آب بشویند باتفاق پاک شود
و اگر خشت پخته آب نارسیده را نجاست رسید از روی را شستند آن روی که شسته اند نماز میکذارند
بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود که باری باجماع نماز روا نبود
که وی در معنی نجاست سطبر شود باطن وی از نجاست خالی نبود و اگر بوریا لخین پلید شود سه آب بشوید به
قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام [illegible] رحمة الله
و امام برهان الدین رحمة الله در تحفه آورده است که هر بار که بشویند سنگی گران بران بوریا نهند تا در تهی
تافتن نشود سه بار همچنین کنند پاک شود باتفاق اگر بوریا نیز پلید شود سه بار بشویند باتفاق پاک شود
از برای آن معنی که در وی اصطلاحی است که نجاست را به باطن نبرد و مسلمانی حجامت کرد آنجا که شستند [illegible]
از آن خون پلید شود و باید که سه بار خرقه نمازی را تر کنند و در آنجا مالد و باز نمازی کنند سه بار همچنین کنند پاک
شود باجماع که در وی ضرورت است مسلمانی را از دهان خون آمد یا قی آمد دهان را سه بار بکند و آب دهان
بیرون اندازد پاک شود بر قول ابوحنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله و بقول محمد پاک نشود و اگر بچه شیر انداز
و پستان مادر را در دهان گرفت پستان پلید شود و سه بار بکیدان بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله
پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود مسئله پستان ماده گاو از روشه [illegible] پلید شد که سه بار
بکید بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول گاو

پلید شد سه بار کو ساله بکنید اجماع پاک شود و بقول محمد رحمة الله بول کا و پاک است و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بکنید پاک شود **مسئله** حبوب در آب پلید تر شد بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بشویید پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول حیوان
پلید شد که گوشت وی را خورند سه بار بشویند باجماع پاک شوند و اگر حبوب در آب پلید اماسید اکنون
هر چند که شویند پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود اما از شیخ امام ناصر الدین رحمة الله یک روایت آمده است
در ملتقط که سه بار خشک کند و در آب پاک نهند تا همچنان آب پلید بباطن برده است سه بار آب پاک به
باطن برد پاک شود و اگر حبوب در بول حیوان اماسید که گوشت وی بخورند بر قول محمد رحمة الله پلید نشود
مگر آنکه بشویند پاک بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید شود و بشستن پاک نشود **مسئله**
اگر گندم را نشاسته نهادند آن آب که در وی ریختند نجس بود و بباطن برد تدارک وی آنست که آن آب
را بیرون ریزند و آب پاک در ریزند و بجنبانند نشاسته را و نشاسته را بکوبند و بمالند تا ته بنشیند انگاه آن آبها
پلید را بیرون ریزند و باز آب پاک اندر ریزند و بجنبانند و مانند تا ته بنشیند باز آن آبها پلید را بیرون ریزند
و باز آب پاک در ریزند و جنبانند و مانند تا ته بنشیند انگاه آبها را بیرون ریزند سه بار همچنین کنند پاک شود
که در وی ضرورت است **مسئله** اگر ستوری دانه خورد و باز انداخت آن دانه بشستن پاک نشود اما نگاه
پاک بر آید **مسئله** روغن فسرده پلید شد آن روغن را با آب گرم سه بار بشویند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم
الله پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود و روغن مایع را پیش از این گفته شد که چگونه شویند تا پاک شود
اگر روغن مردار در چرم مالیدند و آن چرم اثر بباطن برد باجماع است که بشستن پاک نشود اما اگر روغن
پلید را در چرم مالیدند و چرم بباطن برد باید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که همچنین که روغن
پلید بباطن برده است روغن پاک بباطن برد و چون سه بار همچنان کنند و هر باری که از آب بر کشند بتابند باجماع
پاک شود **مسئله** اگر روئینه جام یا آهن جام پلید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد
خرقه خشک تازی سه بار اندر مالند پاک شود و اگر تیغ و یا کارد در آب پلید داده باشند بآن نماز روا نبود
باجماع که در معنی نجاست سطبر شود و چون بدرم سنگ رسد روا می نماز بازدارد و استعمال نشاید کردن
یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که استعمال نشاید کردن و شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته
است که شاید از برای آنکه وی را اصلاح چنی است که در جای مالی آن پلیدی که بر روی باشد بیرون رود و پاک
شود و آن نجاست در باطن وی است بر روی بیرون نیارد و اگر با وی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را بباطن
نبرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که از ابو یوسف رحمة الله روایت است که همچنانکه آب پلید را بنشاند

و وی به باطن برده است سه بار بالش اندر رندش آب پاک چند تن پاک شود و اگر و ستکار و پلید شود تا نشویند پاک نشود **مسئله** اگر سر گوسفند را رواس در آتش در آورد خونها بسوخت پاک شود پاکی چهار چیز است آب و آتش و خاک و کارد پاک شود اما چیز نیست و استادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت نیست یکبار بتابند آن آب پلید را از باطن بیرون آرد بسنده بود و الله اعلم **باب چهل و دوم در بیان پس خورده** پس خورده بر پنج نوع است یکی پاک است باتفاق و یکی پلید است باتفاق مکروه است و مشکوک است و در یکی علما را اختلاف است انچه پاک است پس خورده آدمی است از ان پاک و محدث و جنب و حایض و نفسا و دلیل بر انکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که من در حیض بودی و از ان آب جامه آب خوردی رسول علیه الصلوة والسلام از ان آب جامه هم از انجا که من خورده بودی آب خوردی از برای تواضع ما را **قال النبی** علیه الصلوة والسلام من شرب من سور اخیه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافر پاک است که مراد از ان ایه که خداوند عز و جل فرموده است در قران مجید انما المشرکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت ایشان را خورند پاک است بشرط انکه در دهن ایشان نشخار نبود پس خورده جانوران ریزه هوایی که گوشت ایشان را خورند پاک است بشرط انکه منقوز ایشان پاک بود و پس خورده خوک پلید است باتفاق پس خورده حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کژدم و گربه و موش و مانند اینها مکروه است پس خورده مرغ خانگی که گرد نجاست گردد مکروه است بشرط انکه بر منقوز ایشان نجاست نبود و پس خورده بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی دست در آب اندک آرد ان مکروه است **مسئله** پس خورده گربه بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه است و ابو یوسف رحمه الله پاک است و جه قول وی انست **قال النبی** علیه الصلوة والسلام الهرة لیس بنجس رسول علیه السلام فرموده است که گربه نجس نیست که وی طواف کننده خانهای ماست و خانهای شما و دیگر روایه میکند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارة میساخت گربه بیامد و گربه را بآب رغبتی بود رسول علیه السلام ابه جامه را اگر دو تا گربه از ان آب جامه آب خورد و رسول علیه السلام از ان آب طهارت ساخت و دیگر انکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها کاسه حریصه بود و گربه بیامد و پنجه در ان کاسه آورد و پاره از ان حریصه خورد مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها باقی ما را خورد پس معلوم آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است الهرة سبع رسول علیه السلام گفت که گربه درنده است قیاس ان بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سگ اما ما را بحدیث عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکروه است که وی روایه میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ به تفوزد آب جامه شما آن را سه بار بشوئید و اگر گربه در آن دیگ آب بشوئید
اگر پس خورده وی پلید بودی سه آب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن نفرمودی پس
معلوم آمد که مکروه است این همه جائی بود که بتفوزد وی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده
باشد و دهان نالیسیده و بتفوزد در آب جامه آورد باجماع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دهانرا
لیسیده بر قول ابوحنیفه رحمة الله مکروه بود و از ابویوسف رحمة الله دو روایتست به یک روایة پاک بود
و بدیگر روایة پلید و بقول محمد و نزد شافعی رحمهم الله پلید بود و پس خورده جانوران پرنده هوائی که گوشت ایشانرا
نخورند چنانکه باز و باشه و چرغ و شاهین و مانند ایشان باجماع مکروه است امام کرخی گفته است که کراهیت از
راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که کراهیت از راه فعل ایشانست مسئله پس خورده آب
بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله پاک است از ابوحنیفه رحمة الله دو روایتست یک روایة پاک است و بدیگر روایة
مکروه پس خورده اشتر پاک است بشرط آنکه در دهان وی نشخوار نبود و اگر در دهان نشخوار بود پلید بود حکم سرگین
وی دارد مکروه چیست ابوحنیفه گفته است که هر کجا دو حدیث است یکی در روای و دوم در ناروای مکروه
بود و محمد رحمة الله گفته است که هر کجا که جز روای آید و دیگر ناروای آن دیگر ناروای ترجیح دارد بر آن که
جز روای این مکروه بود و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است هر کجا غالب پاکی بود آن مکروه بود
مسئله با یافت آب مطلق باب مکروه طهارت روا بود اما باب مطلق طریق اولی بود و پس خورده سگ بر قول
مالک رحمة الله پاک است و بر قول علماء ما رحمهم الله پلید است وجه قول مالک رحمة الله آنست که حرامی سگ
بنص قاطع نیست بحدیث متواتر نی و در وی ضرورت است همچنانکه در گربه علماء ما رحمهم الله گفته اند آن
ضرورت که در گربه است در سگ نیست از برای آنکه گربه زیر خوان بر آید و از سوراخ کلیدان اندر آید
اما سگ نتواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود چون سگ بتفوزد در آنجا مه آرد آن جامه را سه بار بشوئید تا پاک شود رسول علیه السلام فرموده است
که سگ بتفوزد در آب جامه شما آن را سه آب بشوئید آن آب جامه و بار هشتم در خاک مالید باز باخر فرمود که
چون سگ بتفوزد در آب جامه شما آن را سه آب بشوئید پاک شود و چون گربه بتفوزد در آب جامه شما آن را به یک
آب بشوئید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه آب فرمود شستن و از آن گربه مکروه که
یک آب فرمود پس فرق آمد میان سگ و گربه پس خورده نخجیرات بیابان که گوشت ایشان نخورند بر قول
شافعی رحمة الله پاک است و بقول علماء ما رحمهم الله پلید وجه قول شافعی رحمة الله آنست که اعرابی
بنزدیک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانها می باشیم و ما را ابدا آنها باشند

نخجیرات می آیند و از آن آب میخورند ما چه کنیم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خورند ایشان را و آنچه ماند
شما را پس معلوم آمد که پاک است علمای ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از زاهدان حکایت کرده است زیادتی
ایدان باشد که جمله قافله را آب دهد و هنوز زیاده آید از ده در ده زیادت باشد و اگر سگ بتفوز در آنجا
اندر آید و پلید نشود اما اگر سگ بتفوز در آب اندک آید پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و
وحشی آب دهان خر و استر بروایت حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله پلیدی غلیظه است زیادت از درمی
بر جامه رسد روای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دهان وی از
سرگین خالی نبود و ابویوسف رحمة الله از ابوحنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابویوسف رحمة الله آنست که هرچند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد
و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خر و استر بقول مالک و شافعی رحمهم الله پاک
و پاک کننده است و بقول علمای ما رحمهم الله پاک است و لیکن شک در پاک کنندگی است وجه قول شافعی
آنست که روایت میکند عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پس
خورده خر و استر پاک و پاک کننده است وجه قول مالک رحمة الله آنست که روایت میکند ابجر بن غالب
یا غالب ابن الجبر رضی الله عنه که پدر من درگذشت و از وی خران ماندند از رسول علیه الصلوة والسلام
سوال کردم که پدر من وفات یافت و خران گذاشت چکنم قال النبی صلی الله علیه وسلم واله کل من سمین
مالک یعنی بخور از فربه ترین مال خود و مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خر در ابتدا حلال بوده و اکنون
علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علمای ما رحمة الله گفته که رسول علیه الصلوة والسلام
عین وی را نفرموده است خوردن بهای وی را فرموده است همچنانکه گویند که فلان زر خورد و یا خانه خورد و
یا ملک خورد عین آنچیز را نخورده باشد فروخته باشد و بهای وی را خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر
ثابت شود که رسول علیه السلام عین وی را فرموده است بدین حدیث که عبد الله عمر رضی الله عنه روایت
میکند آن منسوخ شده است عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه السلام در غزو خیبر
ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گفت گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر بگرفتند
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگها بر نهاده بودند و گوشت خر اهلی و استر میجوشانیدند رسول علیه
السلام فرمود که گوشتها بسگان دهید و آن دیگها بشوئید چنانکه از پس خورده سگ شوئید و علمای ما
رحمهم الله گفته اند که تعارض در حدیث افتاد و دلیل بر آنکه ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که پلید است
پس همچنان مشکوک ماند و لیکن شک در پاک کنندگی وی است ابوطاهر دباس گفته است که مرا معلوم نیامد

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقیدست و آب مقید در
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک ست فائده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود
و باوی آب مشکوک و وی محدث و بر جامهٔ وی نجاست زیاده از درمی ست باید که باب مشکوک
طهارت سازد و با تیمم باوی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک شوید و نماز گذارد و بعد از آن چون
باب مطلق رسد نماز گذارده باجماع روا بود و جامه را باز شوید یا نی بقول مالک و شافعی رحمهم الله
باز نشوید و بقول علمای ما رحمهم الله باز شوید اگر مسلمانی را آب مطلق ست چندانی که طهارت را بس کند
پاره آب مقید باوی آمیخت و طهارت ساخت روا بود و اگر آب چندانی نبود که طهارت را بس آید باوی آب
مقید پاره یار کرد و طهارت ساخت روا نبود که در مسئله اول آب مطلق چندانی ست که طهارت را بس می آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما در مسئله دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت را
بس آید آب مقید باوی یار کند همچنان شود که گوئی یک عضو را باب مقید شست و آب مقید در حق طهارت
عامل نیست اگر در سفرست و باوی آب مقیدست و وی محدث و بر جامه اش نجاست زیاده از درم
بدان آب مقید طهارت نسازد و تیمم کند اما جامه را بدان آب شوید و نماز بگذارد چون باب مطلق رسد
نماز گذارده روا بود جامه را باز شوید یا نی بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله باز نشوید و بقول محمد و
زفر و شافعی رحمهم الله باز شوید بنا بر آن اصل ست که آب مقیدست بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله
عامل ست در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمه الله عامل نیست هم
در طهارت و هم در نجاست اوزاعی رحمة الله گفته است که آب مقید در همه چیزها عامل ست تا که بر چند
و از وی آب پدید آید در جوامع از ابویوسف رحمة الله روایت ست که حکم جوی روان دارد از آن آب
طهارت روا بود و آب مقید بر دو نوع ست یکی به فعل بنده مقید شود و یکی به نفس خویش مقیدست
آنچه بنفس خویش مقیدست آب میوه ست چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر اینها به نفس خود مقید اند
و آنچه به فعل بنده مقید میشود شوربا و گلاب و جلاب و آب باکلا و آب کامه و زنجاب و زردکاب و آب
باقلی و مانند اینها بفعل بنده مقید میشود و بقول ابویوسف رحمة الله تا رنگ بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمة الله هر چه اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب از خاک
خشناک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علمای ما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد
مسئله اگر با شیر یا شیر ملی یا روغن و عسل نجاست شوید در پاک شدن وی دو روایت ست صحیح آنست
که پاک نشود و نبید خمر بقول ابوحنیفه رحمة الله همچو آب مطلق ست جائی که نایابنده آب مطلق بود و به

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمة الله گفته است که مرا معلوم نیست که مطلق است یا مقید باوی طهارة
سازد و تیمم باوی یار کند تا از عهده بیرون آید وجه قول ابو حنیفه رح آنست که شب دعوة پریان عبد الله بن
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضاء حاجت آدمیان
حاجت آمد چون از آن فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی داری که بدان طهارة
سازم گفت نی مگر نبیذ تمر **قال** النبی صلی الله علیه وآله وسلم تمرة طیبة وماء طهور رسول علیه السلام فرمود
خرما پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن نبیذ طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچون آب مطلق
است جایی که نیابنده آب بود اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شب دعوة پریان پیش از نازل شدن آیه
تیمم بود و بنازل شدن آیة تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمة الله گفته است که شب دعوه پریان دو بار بوده
است یکی پیش از نازل شدن آیة تیمم بود و یکبار بعد از نازل شدن آیة مرا معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش از نازل شدن آیة تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیة تیمم باید که ازوی طهارة سازد و تیمم
باوی یار کند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر نبیذ تمر را جوشانیده و مسکر شد بر قول ابو حنیفه رحمة الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمة الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمة الله
هیچ چیز را نشاید در جمع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمة الله سه روایة است در نبیذ تمر و این اختلاف
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کرد که نبیذ تمر داریم ولیکن غالب آب است
گفت بدان طهارة سازد و نماز گذارد دیگر سوال کرد که نبیذ تمر دارم ولیکن با آب شیرین برابر است گفت با
وی طهارة سازد و تیمم باوی یار کن و نماز گذارد دیگر سوال کرد که نبیذی دارم که ولیکن غالب در وی شیرینی است
گفت از آنجا بدار و تیمم کن و نماز گذار نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که از آن قول
رجوع کرده است و گفت که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمة الله گرفته است و این همه جایی
بود که مسکر نشده باشد اما اگر مسکر شده باجماع حرام بود والله اعلم **باب چهل و سوم**

در بیان آب مستعمل آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است باتفاق و یک پلید است
باتفاق و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده باتفاق آنست که میوه را از گرد شوینده یا جامه را از ریم شوینده
و یا خوردنی را از طعام شوینده یا ناوبیل و یا کلند را از گل شوینده این آب مستعمل گویند ولیکن پاک و پاک کننده است
باتفاق و آنچه پلید است باتفاق آبی که باوی استنجا کرده شود و یا نجاست شسته شود آن آب پلید بود باتفاق
و آنچه علما را دروی اختلاف است که آبی که چهار اندام شوینده تا مادام که بر اعضا ادمی است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون از آن عضوی او جدا شود آنرا حکم چیست بروایة **جامع الصغیر** آنست که تا جایی

قرار نگیرد مستعمل نشود واین اختیار مفتیان توری ست اما ظاهر روایة آنست که چون از اعضاء آدمی جدا شود مستعمل
شود و انرا حکم حیثیت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله روایة میکند که پلیدی غلیظ است زیاده از درمی بر
جامه رسد روای نماز باز دارد و عافی قاضی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد و این قول را ابو یوسف گرفته است و نزد زفر از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پاک است ولیکن
پاک کننده نی و این قول را محمد رحمة الله گرفته است و شافعی را درین باب دو روایة است بیکروایة پاک است و پاک
کننده و بیکروایة با محمد رحمة الله است پاک است و پاک کننده نی اصحاب امالی از ابو یوسف رحمة الله روایة کردند
که ابو یوسف رحمة الله از ان قول رجوع کرد و گفت که ان اب هرچند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و این هم جائی
بود که طهارة از حدث ساز دا اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علماء ثلثه بر قرار است اما بر قول زفر و شافعی
رحمهم الله آن آب پاک و پاک کننده بود از برای انکه اب مستعمل شود با سقاط فرض شود و به نیت قرب شود و اگر
اسقاط فرض نیست قربت هست دلیل بر انکه هر باریکه میشوید یابنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیمة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که طهارة بر طهارة نور
بر نور است در روز قیامت مسئله چیزی را که زادوی در اب است در آب اندک هلاک شود چنانچه مار و ماهی
و چغز و سنج پا و مانند اینها آن آب نجس نشود از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است که بنگریم اگر مار را
یا چغز یا بید که وی را جراحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند و اگر سرخی
ظاهر نشود پلید نشود که مار و چغز آبی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایة آنست که این تفاصیل که کرده است
ابو یوسف کرده است و حاجت نیست هرچه زادوی در آب است در اب اندک هلاک شود آن اب را نجس نکند
اگر ماهی در آب اندک هلاک شود شاید خوردن یا نی بنگریم اگر سرش در اب است و دم در خشکی نشاید خوردن اگر
عکس است شاید خوردن اگر ماهی در اب اندک مرد شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمة الله اب پاک بود
و ماهی حلال و بر قول علماء ما اب نجس شود ماهی مردار ظاهر روایة آنست که آب پاک بود و ماهی مردار و آن آب
خوردن را و طهارة کردن را شاید اما اگر ماهی در انجا پوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید و لیکن
خوردن را نشاید که جزوی از اجزاء مردار خورده شود و اگر ماهی در اب یافت یکی نیم در اب و یک نیم در خشکی
مرده اگر یافتی مرده است باتفاق نشاید خوردن و اگر یافتی مرده نیست بر قول علماء ما رحمهم الله طهارة را
شاید و خوردن را نی اگر از ماهی زنده چیزی جدا کردند نشاید خوردن اگر ماهی یافتی مرده است نیم در اب است
و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب است و تنش در خشکی بر قول علماء ما رحمهم الله شاید و بر قول
شافعی رحمة الله نی و اگر سرش در خشکی بود باتفاق شاید خوردن و در ولایت گیلا هی است که می اندازند

که از موت ماهی گویند اگر در ماهی سلم می بندد بعدد درست نیاید بوزن درست آید و بهتر آنکه صفتش بیان
کند در ماهی خشک سلم بندد همین حکم دارد و بعدد روا نبود بوزن روا بود چون صفت ظاهر کند اگر ماهی را
در آب بسببی هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله شاید خوردن
اگر ماهی را از آب بر انداختند و می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طپیدن مجاز نیست
وی را ذبح حاجت نیست اگر ماهی در حوض محصور شد یا در آب روان فروخت درست نیاید که بیع کردن در
چیزی درست آید که وی به تسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز نیست اما اگر در حوضچه درآورده است
یا در خم آبی درآورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفروشد روا بود و شرط آنکه چون ملک وی شده
باشد اگر صیاد شست انداخت و ماهی گرفت و همچنان در آب است به یکی دیگری و ماهی دیگر آمد و وی این ماهی را
فرو خورد و آن ماهی نیز اندر ماند این ماهی دوم از آن فروشنده بود یا از آن خریده بنگریم که اگر رشته شست
را بمشتری تسلیم کرده بود از آن مشتری بود و اگر رشته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از آن فروشنده
بود اگر یکی دام در آب انداخت ماهی آمد و اندر ماند و دیگری آمد و آن ماهی را گرفت خصم دام را حق طلب بود
یا نی آن خداوند دام اگر از برای ماهی گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن (خشک شدن) انداخته
است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
خصم دام انداخته را حق طلب بود یا نی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر در ملک یکی جانور بچه بر گرفتند خداوندان ملک را
حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن
خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خنور می نهاد و زنبور در آن خنور
عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خنور بود و از آن خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و ماهی نهاد
خداوند ملک را نشاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن
یابنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند در
دامن یکی افتاده دیگری آمد آن سیم را از دامن وی برگرفت وی را حق طلب بود یا نی اگر دامن از برای سیم گرفتن
باز کرده است وی را حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر وی را قصد آن نبود
که بر چینید آنچه در دامن وی افتد وی را حق طلب نبود اگر یکی دیگری را سیم داد که بر سر فلان بپاش وی بعضی
از آن سیمها را بر سر آن فلان نثار کرد و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا
آنچه گرفته باشد از وی باز ستاند بر خلاف آنکه اگر یکی را لوزینه یا بادام یا مویز داد تا بر سر فلان بپاش

و می بر سر فلان بعضی را پاشید و بعضی را خورد آنچه خورده باشد احتراز طلب نبود و هرچه زاد وی در آب است در غیر
آب هلاک شود چنانکه در شیر یعنی یا روغن و مانند این انگبین پلید شود یا نی در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة
الله آورده است که درین مسئله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق رحمهم الله در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد
مشایخ خراسان گفتند که انگبین پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه ایشان
بلند شد محمد حسن رحمة الله بر طرفی استاده بود و نماز میگذارد گفتند مصنف کتاب درینجا حاضر است لحظه توقف
کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنیم چون محمد حسن رحمة الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در
غیر آب هلاک شد انگبین پلید شود یا نی محمد حسن گفت پلید نشود و مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست
چرا پلید نشود محمد حسن رحمة الله گفت چه گوئید اگر اینها در اندک میرند آب اندک پلید شود یا نی گفتند نی
گفت اگر آن آب را در شیر یعنی یا روغن ریزید پلید شود یا نی گفتند نی گفت الله اکبر چه فرق باشد میان آنکه
وی در آب اندک بمیرد و میان آنکه آن آب اندک را در انگبین ریزی یا وی خود در انگبین میرد اصل درین مسئله
آنست که هرچه زاد وی در آب است و ویرا خون روان نیست و پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان
چون نصیر بن یحیی و خواجه محمد سلمه بلخی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بلخی
و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس نبود و مسئله هرچه را زاد وی در در خاک
است که خون روان نیست چنانکه کژدم و خبزدوک و مانند اینها اگر در آب اندک بمیرند نجس نشود بر قول
علما رحمهم الله اما مکروه بود در شیر یعنی و در روغن و مانند اینها میرند آن چیز مکروه بود اگر مستحق نیست
صدقه دهد و اگر مستحق است خود خورد که مستحق را مکروه نشاید خوردن و بر قول شافعی رحمة الله پلید شود
اگر مگس یا زنبور یا زرد در آب اندک افتد یا در طعام هلاک شود بر قول شافعی رحمة الله نجس شود و بر قول
علما رحمهم الله نجس نشود و حجت قول شافعی رحمة الله آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه
جانوران دیگر علما رحمهم الله گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحدیث رسول علیه الصلوة
والسلام معلوم شده است که پلید نشود قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام
احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء وانه یقدم الداء علی الدواء
و اگر در طعام سوزان افتد ویرا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد و پس اگر پلید بود رسول علیه الصلوة
والسلام نفرمودی تا ویرا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود و هرچه در محل خویش میرد پاک بود چنانچه
کرم سرکه در سرکه بمیرد و کرم گوشت در گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها والله اعلم

فصل

دربیان حوض و مسائل آن آب چندین باید تا وی را طهارت روا بود بر قول مالک رحمهم

الله هرچه اندک آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
خلق الماء طهورا لا ینجسه شیٔ الا ما غیر طعمه او لونه او ریحه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند
عز و جل آب را پاک و پاک کننده آفریده است وی نجس نشود بچیزی مگر که مزه وی یا رنگ وی و یا بوی وی
بگردد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلتین برسد پیش نجاست بر ندارد و یعنی دویست و پنجاه
من و حجة قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا
بلغ الماء قلتین لا یحتمل خبثا رسول علیه السلام فرمود چون آب بدویست و پنجاه من برسد پیش نجاست
بر نگیرد علمای ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف وی را صفت فرموده است نه
قوت وی را چنانکه گویند این بنا ضعیف است بنا دیگر بر ندارد و یا این ستون ضعیف است این بار را بر ندارد
و یا مال فلان کس اندک است اسراف وی را بر ندارد که اگر رسول علیه الصلوة والسلام نیز همچنین فرمود که دویست
پنجاه من آب اندک است پلیدی بر ندارد دلیل بر آنکه در سفری از امیرالمومنین علی و عبدالله مسعود رضی
الله عنهما سوال کردند که میدانیم چیزهای که طهارت را بس آید ولیکن خوردن ما را میشاید ایشان
گفتند که آن آب را نگاه دارید تا بخورید و تیمم کنید و نماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارت روا بودی ایشان را
فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبدالله عباس رضی الله عنهما
سوال کردند که غسل می آریم و آن غسالها در آن جامها ما می چکد گفت از آن قطرها پرهیز کنید و در ما عفو
است و قطرها همچو باران ژاله بود که در آب استاده برفتد آید چنانکه در حوض و در پارگین [illegible] مانند اینها و
فنها بر آرد و ذره همچو باران ریزها بود که درین جامها اید وقیه بر نیارد و از خواجه حسن بصری رحمة الله
سوال کردند که ما غسل می آریم و از آن غسالها قطرها در آب جامها ما میچکد وی گفت که من امید پروردگار
امید پیش از آن میداریم که آن قطرها را از ما درگذارد که در وی ضرورت است اما علمای ما رحمهم الله گفته
اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل روا نبودی بحکم حدیث رسول علیه السلام قال
النبی علیه السلام لا یبولن احدکم فی الماء الراکد ولا یغتسلن فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است
که در آب استاده بول میندازید و غسل میارید چون رسول علیه السلام غساله را با بول برابر فرمود از اینجا
که حسن یاد از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظه است زیاده از درمی بر جامه
برسد روا نماز را باز دارد و این حدیث ما را حجت است بر مالک و شافعی اما علمای ما رحمهم الله از برای
تخفیف نماز گشتی چیزی اختیار کرده اند مسئله و قلتین آب است سگی امد و از یکی خورد و دیگری بول
انداخت در آنجا که آب خورده است طهارت روا نبود که کم شده است که وه آنجا که بول انداخته است طهارت روا

روا بود که زیاده شده است بقول علماء ما رحمهم الله از برو و طهارت روا نبود مسئله حوض چندین باید که تا در وی
طهارت روا بود روایة میکنند خواجه ابوحفص کبیر بخاری از ابوحنیفه رحمة الله حوض باید که این رنگ آب
ریزند این همه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجنبد آن آب بسیار
بود و در وی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابوحنیفه رحمة الله روایة است که این نیمه غسل برود آن
نیمه نجنبد این آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و این قول ابویوسف رحمة الله گرفته است در شرح
طحاوی ابوالحسن کرخی از ابوحنیفه روایت میکنند که این نیمه دست بحرکت جنبانند آن نیمه نجنبد یا این نیمه نجاستی
ریزد و آن نیمه را سرایة نکند این آب بسیار بود و طهارت و غسل در وی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایة
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجنبد آن آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و در شرح
اسبیجابی رحمة الله آورده است که اعتبار جنبیدن برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن راکه آن نیمه آب بلند
تر برآید ای جنبیدن نه نزا اعتبار است از خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض هفت
در هشت ای شصت و چهار گز بود در وی طهارت روا بود یا نی این گفت من باری نسازم اگر شما سازید
شما را منع نکنم خواجه ابوالفضل کرمانی از مشایخ ما رحمة الله روایة میکنند که اگر حوض هست شش در شش ای
سی و شش گز باشد بالای آن آب دو گز کم چهار یکی در وی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر گرفته
اندر وی شش هزار من آب است خواجه ابومطیع بلخی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد
و بست و پنج میباشد تا در وی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صد می باشد من در دل خود
کراهیت نیابم از خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در وی روا بود گفت من
این مسئله را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در وی طهارة روا بود گفت حوض باید چند مسجد
من و مسجد محمد رحمة الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
چهل چهار میباشد ما را معلوم نباید که اندرون مسجد او فرمود یا بیرون ابوعصمه معاذ مروزی رحمة الله گفته
است که من این مسئله را از محمد رحمة الله سوال کردم همچنین جواب گفت که چند مسجد من اندرون مسجد
محمد رحمة الله هشت در هشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد
فرمود یا بیرون مسجد علماء ما بر تنه مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارة و غسل روا بود بنابر
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اوساطها این همه جائی بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض
مدور بود سید امام ابوالقاسم شهید رحمة الله گفته است که سی و شش ذرع گز میباشد در وی طهارة
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بست و هفت گز کم چهار یکی باید تا در وی

طهارت و غسل روا بود و یکی از فقها گفته است که میخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن را دو تاه کنند و ذ
سران میخ افکنند و پرکار کرد بر گرد بگردانند که مقدار ده در ده شود اما کدام گز را اعتبار است بر چه حوض
قدیم قدیم است بگز قدیم و بر چه نو شود بگز بیمان عهد اما ظاهر روایة آنست که رسن گرد بر گرد وی بکشند
و بر صحرای هموار چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارة در وی روا بود اینها که گفته شد طول و عرض آن بود
خواجه امام حسام شهید رحمه گفته و چهل و هشت گز باید تا در وی طهارة باجماع روا بود و مسئله
بالای آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در می را بر مغاک
پوشد بسنده بود و بعضی گفته اند که هشت آب بر گیرد پشت دستش بالا تر شد بسنده بود فقیه ابو جعفر
رحمه الله گفته است که سبوی بی تکلف پر شود آن آب بسیار بود جواب ظاهر اینست در حوض نجاست عین است
از وی طهارت سازند از نجاست چندین مسافت باید تا طهارت روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان
الدین رحمه الله آنست که ده گز مسافت باید تا طهارت روا بود و اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمه
الله بر اینست که هشت گز بسنده است اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمه الله از مشایخ ماوراء
النهر روایت میکند که یک گز مسافت بسنده بود و یک بدست ای یک بلشت نیز روایت آمده است
از خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله سوال کردند گفت این طرف حوض را ماند و آن طرف دیگر طهارت سازد
اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمه الله آنست که حوض ده در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون
و بوی و مزه نگردد در وی هر کجا طهارت سازد روا بود و دست جنبانیدن شرط است یا نی بر قول
مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجه امام اجل سرخسی است و بر قول مشایخ
خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است رحمه الله اگر حوض
هست بالای وی دارد اما پهنا ندارد حکما پلید شد آب اندر آمد و گستره و ده در ده شد ابو القاسم احمد رحمه
الله گفته است که تا آب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر اینست اگر بارکین ای مغاک است در وی پاره آب
نجس یا در وی نجاست است آب اندر آمد و پر شد اگرچه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود که هر جزوی
از آن آب پاک بدان آب پلید می‌رسد پلید میشود تبع آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود و اگر خواهند
تا بیرون نا رفته پاک شود باید که جایی اندر آمدن آب را ده در ده تنزه اشند و دیوارها بر آرند تا آنجایی که دیوارچه
ده باشند از آن آب پاک آید و قرار گیرد ده در ده شود بعد از آن اگر با آن آب نجس آمیزد همه پاک بود و اگر
حوض بود ده در ده در وی آب پاک است هر چند آب پلید اندر آید تبع آن آب پاک پاک شود مگر از نجاست
لون و بوی و مزه گردانید پلید شود اما اگر در حوض پاره آب پلید بود هر چند آب پاک اندر آید به تبع آن آب

پلید شود تا بیرون نرود پاک نشود حوضی است ده در ده آب وی کم ده در ده شد نجاست عینی اندر افتاد و نجس
شد هر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پلید بود چون عین نجاست
را برگیرند و پاره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکید و زیر
دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من دران دریا طهارة نسازم مالک رحمة الله گفته است که اگر قطره می
در دریا چکید و آن دریا موج برآرد و بسبب نم آن موج گیاه روید و از ان گیاه گوسپندان بخورند من گوشت
آن گوسپند را نخورم اگر حوض ده در ده کمی کمی شد ای نقصان پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آمد
و بیرون رفت چند می باید که بیرون رود تا پاک شود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که سه چندان آب
که در وی است بیرون رود پاک شود و بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده است بیرون رود
پاک شود خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رحمة الله گفته است بمجرد آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی برینست
و آن آب که بیرون میرود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و
باز بهمین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود و اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
رود باز گشت و باز بهمین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است بیرون میرود
هم پاک نشود و اگر آب رفته بیرون باز گشت و بحوض اندر آمد اختیار خواجه زاهد فخر رحمة الله بدین بود
که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام برهان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که آنجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که گلندی زنند تا منفاکی شود و آب انقطاع
پذیرد پاک شود و اگر آن ابهاء حوض باز اندر آید پلیدی باز نیاید و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است باز بیرون
رود پاک نشود و اگر حوض بود با مشرعه آب برآمده باشد و بیشتر مشرعه ها را گرفته چنانکه آب استعمال کرده
بیرون نمیرود دران مشرعه طهارت بسازد روا بود یا نی از نصیر یحیی سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر کجا که
که این لفظ آید دلیل آن کند که روا بود اما ناساختن اولیتر بود که نشاید طهارت ساختن و اگر بیرون
مشرعه طهارت سازد اگر ورای مشرعه ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر ورای مشرعه ده در ده
نبود حکم همان مشرعه دارد که روا نبود ظاهر روایه آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون برد
دران مشرعه طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد روا نبود و اگر حوض بود ده در ده ولیکن سر
حوض را عرق در افکنده اند ای بآن حوض نی یا کاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده
شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب فرو نشیند و ده در ده شود مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله آنست که پاک شود مسئله اگر حوض است ده در ده در پهلوی

وی حوض دیگر است هم ده در ده و هر دو یکی گشتند و کم ده در ده شدند و حکم پلید شدند آب اندر
آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و دران حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت هر
دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم در آمد و ان حوض دوم پر شد و ا
از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت یا از همین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
دوم پاک نشود اگر حوض است سر وی ده در ده و پایان وی کم ده در ده تا مادام که این اب کم ده در ده
است در وی طهارت سازی روا بود و از وی نیز روا بود اگر در وی نجاست افتد پلید نشود و چون آب
کم ده در ده رسید از وی طهارت روا بود اما در وی روا نبود هر چند که در وی نجاست اندک افتد
پلید شود مسئله حوض است سر وی کم ده در ده پایان وی ده در ده تا مادام که آب کم ده در ده است
از وی طهارت روا بود اما در وی طهارت روا نبود هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوض است
ده در ده راست ستونی فرو بردند تا مشرعه سازند دران حوض طهارت روا نبود و اگر نجاست اندک
اندر افتد نجس شود از برای انکه چون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در
ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل روا نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جهد آن ادمی جایی گیرد
در حوض طهارت روا نبود اما ظاهر روایة آنست که روا بود از برای انکه ادمی متحرک است وی جایی
نگیرد اما ستون متحرک نیست وی جایی گیرد اگر حوض است ده در ده راست در وی گیاه بر آمد یا چغزواره
گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی اب نمی جنبد در وی طهارت روا نبود اما اگر چغزواره است که دست
می جنبانند اب زیر وی می جنبد اکنون طهارت روا بود و اگر حوض بود چهار در چهار اب اندر می آید
و بیرون میرود در وی طهارت روا نبود اما سید امام ناصر الدین در ملتقط خویش آورده است که روا بود
و اگر جایی اب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد یا جماع روا بود اما اگر حوض سه در سه بود در
وی طهارت روا بود بشرط انکه آب مستعمل کرده وی را بیرون برد و اگر پنج در پنج بود باتفاق در وی طهارة
روا نبود مگر انجا که آب اندر می آید و انجا که بیرون میرود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده
و دو دیگر نه در نه است طهارت روا نبود که کم یک گز صد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
طرف هشت در هشت است روا نبود که نود و شش گز بود و اگر یک طرف دوازده گز بود و یکطرف یازده
و یکطرف نه و یکطرف هشت روا نبود چرا که هشت را در دوازده زنی نود و شش شود و اگر نه را در
یازده زنی صد کم یک گز شود روا نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در وی طهارت و غسل روا نبود مگر انجا
که آب بیرون میرود طهارت آرد و یا غسل آرد روا بود و اگر حوض است روی آب یخ تنک بسته است چنانکه

اب را می جنباند که ان یخ میجنبد در وی طهارت روا بود اگر یخ سطبر ست ولیکن یخ از روی آب ازا
ست در وی طهارت روا بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر یخ در زیر آب ست در وی اب ده در
ده کشاده بود روا بود اما اگر یخ بر آب چفسیده ست ویرا سوراخ کردند در آن یخ روزنه بود طهارت روا بود
یا نی ظاهر روایة طهارت روا نبود اما خواجه ابوحفص کبیر بخاری و عبد الله مبارک مروزی رحمة الله گفته ست
که روا بود که یخ از آب ست و آب از یخ در انجا طهارت روا بود خواجه ابو الحسن رستغنی گفته ست که ما در ان
یخ روزنه رنگ آب بجستیم و مبالغت کردیم آن رنگ آب ناپیدا شد اگر کسی همچنین طهارت با مبالغت ساز د
روا بود اما ظاهر روایة انست که روا نبود که همچون گرداب رود ولیکن بازاید اگر یخ را بر روی آب شکسته اند
اگر روی آب بمقدار ده در ده کشاده بود طهارت روا بود اگر کوفته ست روا نبود اگر یخ را سوراخ کردند
روزنه پدید شد پلید شود و اگر سوراخ روزنه پلید شود جایی دیگر سوراخ کنند ان آب پاک بود و اگر آن
سوراخ نیز پلید شود جایی دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی یخ را سوراخ کنند و همه پلید شود
یکبارا بشکنند آب پاک بود و اگر یخ را شکنند و در روی حوض پاره یخ ماند یا تخته در روی حوض اندا ختند روی
اب کم ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا نی اختلاف مشایخ ست اما ظاهر روایة انست که چون اب را
بجنبانی آن یخ یا تخته را بجنباند در وی طهارت روا بود اما اگر کرانها یخ را شکنند و میانه برقرار ست در
وی طهارت روا بود یا نی اگر کشادگی ده در ده بود در وی طهارت روا بود و اگر ده در ده نبود در وی طهارت
روا نبود این قول بعضی مشایخ ست بعضی دیگر گرفته اند که روا بود اما اختیار مفتی را بود و اگر مسلمانی بر
برف استنجی میکند یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
جنابت غسل می آرد همچون بروغن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای انکه جنابت قوی تر از حدث
ست دلیل بر انکه محدث را قران ظاهر شاید خواندن و بمسجد شاید اندر امدن پس این قوی تر آمد جایی که
ضعیف تر ست تا آب سیلان نشود روا نمی آید انجا که قوی تر بود طریق اولیتر بود ابو یوسف رحمة الله گفته
ست که خداوند عز و جل در طهارت غسل فرموده ست قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و در غسل آب
سیلان باید و در جنابت طهر فرموده ست قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا و طهر را باب رسیده نشد
بود اگر کشادگی جوی که بیرون حوض بود یک گز پهنا و صد گز درازی یا دو گز پهنا و پنجاه گز درازی در وی
طهارت روا بود یا نی بظاهر روایت روا نبود ابو نصر محمد بن سلام البلخی رحمة الله گفته ست که روا بود
و خواجه ابو سلیمان جورجانی رحمة الله گفته ست که هر کجا که یک عضو را شوید ده گز این طرف و ده گز انطرف

آب مستعمل شود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح و عبد الله مبارک رح گفته است که هرچه روی آب را در یک
دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی طهارت روا بود خواجه امام بکر طرخانی رحمه الله گفته است که اگر
کشادگی بود از شمرقند تا بخارا در وی طهارت روا نبود و اگر آب اندک بود ایستاده در وی طهارت
روا نبود اما از وی طهارت روا بود و بر قول مالک رحمه الله در وی طهارت روا بود اما اگر نفوذ آن دارد
که روان کند در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از جایی دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پلیدی
بر ندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگرداند **مسئله** حد روانی آب چندانی باید تا در وی طهارت روا
بود و بعضی گفته اند که کاه و برگی را ببرد اما ظاهر روایت آنست که آب استعمال کرده وی را ببرد در وی طهارت
روا بود و اگر دو کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان روا بود
بعضی گفته اند تیرگی آب ان به این نرسد طهارت روا بود و ظاهر روایت نیست که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل
آن با این نرسد طهارت روا بود و اگر یک آب میرود و در وی آب نمیرود و طهارت در وی روا نبود و مسافت
چندین باید تا یکی زیر دست وی طهارت سازد وی را نیز روا بود در صلوة خواجه امام ابو زید آورده است
که اینجا رنگ آب ریزد بدانجا سرایت نکند آن دیگر را طهارت روا بود اما ظاهر روایت آنست که اینجا نجاست
شود بدان دیگر سرایت نکند وی را طهارت روا بود **مسئله** حوض است با مشعرکان آب برآید و سنگ
گرفته نصیر یحیی رحمه الله از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند لا خیر فیه در وی خیر نیست اما این که گفتم جای
بود که فسر و رحیه با جماع طهارت روا بود **مسئله** بیرون مشعرکان طهارت میسازد اگر ده در ده
نیست روا بود و اگر ده در ده نیست روا نبود در گرداب طهارت روا بود یا نی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کردند
گفت لا خیر فیه و هرجا این لفظ لا خیر فیه باید دلیل کند که ناساختن اولیتر بود و بعضی از مشایخ گفته اند که اگر گرداب
کلان بود که آب استعمال کرده وی را بیرون برد روا بود اما ظاهر روایت آنست که اگر چه گرداب کلان بود در وی
طهارت نسازد تا اختلاف مشایخ نباید و اگر آب غالب بر نجاست میگذرد آب نجس بود و اگر غالب بر
پاکی میگذرد ولیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از آن آب لون یا بوی یا مزه
نمی آید آب پاک بود و اگر بر روی نجاست لایی نهاده بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میگذرد
بر نجاست نی اگر چه آن لایی تنک باشد اگر استخوان است در آب و آب بر وی میگذرد اگر بر وی رطوبتی
نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود و یک انگشت
بر مردار میگذرد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میگذرد پاک بود و اگر
بامی است کل بام پاکی است و بیشتر ناودان پلید بود اجماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کل بام پلید است

ونیشن ناودان پاک ظاهر روایت آنست که آب ناودان پلید بود خواجه امام بکر اسکاف گفته است که پاک بود
بشرط آنکه از نجاست لون وبوی ومزه بنیاید واگر یک نیمه بام پلید است ویک نیمه پاک ونیشن ناودان پلید
آب ناودان پلید بود واگر نیشن ناودان پاک بود آب ناودان پاک بود واگر از دریچه خانه آب ریختند وبر جامه
مسلمانی رسید باید که سوال کنند که این آب پاک است یا پلید اگر گویند پاک است بر پاکی حمل کنند واگر گویند پلید
است بر پلیدی حمل کنند واگر جواب نگویند خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله گفته است که اگر این واقعه
در بخارا می بود جواب گویم که پلید بود از برای آنکه در بخارا خانها تنگ است آن آب پلید را از دریچه ها
بیرون اندازند واگر در سمرقند است جواب گویم که پاک بود که در سمرقند خانها فراخ است آب پلید
را از دریچه یا بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب واقعه مر جامه خویش را نگاه دارد واگر
لون نجاست یا بوی نجاست یابد باید که بشوید خواجه منهاج رحمة الله بکوی بر میگذشت از طاقچه آب انداختند
در جامه وی رسید خواجه سوال کرد که این آب پاک است یا پلید زن آواز داد که پلید است ای جانکم ای جان
من خواجه منهاج گفت تنها جامه من پلید نکردی دلم نیز پلید کردی واگر بر جامه کسی آب پلید انداختند
نقصان جامه تاوان دار شود یا نی اگر بشستن نقصان پذیرد تاوان دار شود واگر نی نی والله
اعلم بالصواب **باب سی ودویم فی الشرب** بنابر حدیث رسول **قال النبی** علیه السلام افضل
الصدقات الثلاث الماء والنار والملح رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقها سه چیز است
آب وآتش ونمک **قال النبی** علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلاء رسول علیه
السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب وآتش وگیاه **قال النبی** علیه السلام
صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کاروان
حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمة الله با هارون رشید رحمة الله روزی بجایی میرفتند ابو یوسف
رحمة الله بر دراز گوش سوار بود وهارون رشید رحمة الله بر اشتر قوی نشسته بود مر چاکران هارون
رشید رحمة الله را توقف میبایستی کردن تا ابو یوسف رحمة الله ویرا می یافت هارون رشید گفت
ای امام مسلمانان چرا خر را تیز نمیرانی ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که نارانده میرود ومن
بر ستوری نشسته ام که رانده نمیرود ولیکن من بر شما امیرم هارون رشید گفت بچه دلیل گفت بحدیث
رسول علیه السلام **قال النبی** علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب هارون رشید
از آن مرکب خود فرود آمد گفت که نیکو شود که امیر بر ستور ضعیف بود ورعیت بر ستور قوی آن مرکب خود را با
ابو یوسف رحمة الله داد وعبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است اهل النهر الاسفل امیر علی اهل النهر الاعلی

عالم پیرو و ابعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان ابکیان امیر اند بر سر ابکان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود
واگر حوض هست و کوزه آب و جوی روان از کدام طهارت ساختن او لیتر بود واگر عالم است از حوض طهارت
سازد و ویرا اولیتر باشد واگر عامی است از جوی روان و ویرا اولیتر باشد واگر زاهد است از کوزه طهارت
سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در
حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان که مبتدعان در حوض طهارت روا ندارند واگر مسلمانی در ملک
خود حوض کند و آب اندر روان اب ملک وی نشود نتواند عام را باز داشتن که ازین حوض آب میبرید اما
بتواند گفتن که ملک اندر میایید اگر جائی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام تو انند که ویرا جبر کنند که
آب جامهای ما را پر کن و بما ده یا ما را اجازت ده تا در ملک تو درآییم و آب جامها پر کنیم اگر این خداوند حوض
ایشان را جای دیگر نشان میدهد اگر آنجا میروند ضرر نمیرسد باید که آنجا روند و آب پر کنند تا خصومت نشود
اگر برفتن آنجا ضرر میرسد ویرا جبر کنند تا آب جامهای ایشان پر کند و بدیشان دهد اما اگر آب را در خنوری
کرد چنانکه در خمی یا در کوزه اکنون ملک وی شود همچون ملک های دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خوردن
کس را حرام بود و اگر این آب افروشد روا بود که ملک وی شده است از دست نارسیده و بنده
مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب پر کنند آن حق ولی و خواجه ایشان شود اگر تو
بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن روا بود چنانکه
سقایه و مانند آن در وی طهارت روا نبود یا یافت آن آب ویرا تیمم نماز روا بود اما اگر ابدائی بود یا
ده در وی طهارت روا بود **مسئله** اگر پدر است و پسر در سفر و یر و و در مخمصه افتاده اند از تشنگی آب
یافتند چندانی که یک کس را بس بود یا گرسنه بودند غذا را یافتند که یک کس را بس آید آن آب را یا غذا را آنکه
خورد در استحسان آورده است که پسر خورد که خدمت پدر پسر را لازم است پس وی خورد تا قوت آید پس
پدر را بر گردن نهد و بمنزل برد تا اگر حرمت پدر نگاه داشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بخون خود
سعی کرده باشد و نشاید بخون خود سعی کردن **قوله تعالی** ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة **قال**
النبی علیه السلام ابدا بنفسک ثم بمن تعول رسول علیه السلام فرموده است که نخست از خود آغاز کن
آنگاه از کسی دیگر که در عیال تست واگر در سفر آب مباح یافتند تنگی ایشان را تهدید نشاید که با وی جنگ
کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک وی است و خطر هلاک شدن دارد و را حرب نه وجه دیگر که نتوانند
باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود یا بسیم قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند واگر مسلمانی
در مخمصه افتاده است از گرسنگی گوشت خوک یا مرداری که باید نشاید خوردن بقدر حاجت تا

نجات یابد وآن ویرا مباح بود حلال نی واگر دو کس در مخمصه افتاده اند از گرسنگی میگوید مر آن دیگر را که پاره گوشت
از ران من بیرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که همچنان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتند
که سبب هلاک در حق دیگر بشبهه شود واگر مسلمانی در مخمصه افتاده است در تشنگی و با وی می است بخورد
یا شهادت اختیار کند وی بخورد و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند و می نخورد و بر قول
علما ما رحمة الله شاید که بخورد وان ویرا مباح بود حلال نی **مسئله** در زمین مباح جوی میبرد بر قول ابو
حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله
جوی را حریم نبود و این اختیار خواجه ابو سلیمان جوزجانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حریم بود
و این اختیار طحاوی است رحمة الله حریم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله روی جوی هچند نیمه جوی و
بر قول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی هچند جوی فائده این خلاف جائی پدید آید جوی می کند ولای از سبب
جوی می نهد یا بر لب جوی درخت می نشاند یا بطلب آب بر لب جوی میرود شاید یا نی بر قول ابو حنیفه رحمة
الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکا بود چون بعمارت اندر
آمدند بر کسی تا کجا عمارت کنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کسی تا ملک خویش و بروایة کتاب شرب بر کسی تا کوه
خود و کوه آن تخته را گویند که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک وی رود و بعضی از مشایخ رحمة الله
که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکا و تا پایان جوی عمارت کنند که همچنانکه
آب را باندر آمدن حاجت است به بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بر زبر دست
یا زیر دست می نهد بروایة کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که همچنانکه در
ملک خود در خانه را هر کجا که نهد روا بود تواند این نیز همچنان بود و اگر بلندتر و یا پست تر میکند روایة کتاب
شرب است که نشاید و این اختیار خواجه امام شمس الدین حلوائی است اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لب ماند و آب در ملک وی می برد
واگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک وی در نیاید پس بهمه حالهای ویرا بلند کردن و پست
کردن حاجت آید [illegible] شرکا را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را پیشتر میبرد یا پس تر میبرد اجماع
است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را پیشتر برد جوی تنگ شود و آب در کوچه شرکا را ضرر شود و اگر پس تر
آرد گرداب شود و آب در ملک وی بیشتر رود و شرکا را ضرر شود نشاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ هم
نشاید و اگر سوراخ کوه یکی است و دو میکند بی شرکا یا دو است یکی میکند اجماع نشاید و اگر از
شرکا و یک کس جوی را سد میکند بی اجازت شرکا دیگر نشاید و اگر شرکا دیگر اجازت کردند بهند

از وی گرداب شود در ملک وی بیشتر بگویم ولا نشاید زدن شرکا را ضرر شود نشاید که جوی انباشته
بخشت پخته یا چوب نشاید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکا بر روی جوی پل میسازد بی اجازت
امام و شرکا دیگر نشاید و اگر شرکا یا امام اجازت کردند پل بلند و محکم باید برای آنکه این پل بر دست
کوه وی بود و یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب کاران آید آب در کوچه افتد بسبب
آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوچه ها افتد در ملک وی آب
بیشتر اندر آید شرکا را ضرر رسد پس همه حالها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شرکا یک تیر آب ضعاف
یعنی خاص صاف کرده نقصان آن همه بر شرکا بود و آن باقی آب میان شرکا قسمت بود **مسئله** اگر آب
مباح را در جوی غصبی برد آب نشاید خوردن از آن جوی برداری و بخوری روا بود **مسئله** اگر آب غصبی را
در جوی مباح میبرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن **مسئله** اگر آب غصبی را در جوی شرکا و ملک
خود میبرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا نهاد و آن آسیا را نشاید
گردن که آب آن آسیا غصبی است **مسئله** اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خراجی بود عشری نی
و هر زمین که آب آسمان میخورد آن عشری بود خراجی نی و اصل است که عشری بر غله واجب شود و خراجی
بر ذمه **مسئله** اگر مسلمانی را از زکوة مال ده ساله است و صدقهٔ فطر و قربانی و حج بالهلاک شد زکوة
از وی ساقط شد اما صدقهٔ فطر و قربانی و حج بر وی بود برای آنکه صدقهٔ فطر و حج و قربانی بر ذمه واجب شود
زکوة بر مال **مسئله** اگر زمین است عشری یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
شود و اگر نکاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خراجی است یکبار غله کاشت یکی واجب شود و اگر دو
بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر هیچ نکاشته همان یکی واجب شود **مسئله** اگر یکی زمین یکی را غصب
کرد و غله کاشت آنجا هیچ واجب نشود و کم بود اما نشاید که همه را بخورد و رنج و تخم بردارد و باقیها صدقه کند
و اگر یکی را ملک است آب را دعوی میکند اگر آب در جوی بود قول وی مصدق بود که آب در جوی میرفتن
بود که مدعی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را
دعوی میکند دو گواه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند ملک وی گواه وی است اگر دو کس گواهی دادند که
در آب وی یکی در ملک باجماع گواهی برد و نشنوند اگر یکی در دیگر روزه آب گواهی دهد و یکی در دور روزه گواهی
ابوحنیفه رحمة الله گواهی مرد و نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله گواهی آنکه در دیگر روزه گواهی
بشنوند که از دو یکی بیرون نمی آید و اگر مدعی در دور روزه آب دعوی میکند و شرکا [illegible]
ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کنند شرب اندر آید و اگر شرب دعوی میکنند ملک [illegible]

سکنی دعوی میکند ملک اندر نیاید واگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید واگر مسیل آبی را ملکی هست در پهلوی
ملک خود ملکی دیگر خرید که ان ملک را ازین جوی حق آب خوردنیست آب ازین ملک خود بدان ملک میبرد
نشاید اگرچه شرکا اجازت دهند که شاید که بعد از وفات وی ورثه وی انرا ملک کنند از جوی شرکا همه را
حق الخور بود دیگر که پاره موشی بود انبوه واب باریک که اگر ان پاره الخور رود واب انقطاع پذیرد
و پاره گاو و گله را گویند اکنون نشاید واگر بر لب جوی شرکا ملکی خرید که ان ملک را ازین آب جوی شرکا
حق الخور نیست نشاید که دلو آب نهد اگرچه شرکا را اجازت کنند که شاید که بعد از وفات وی ورثه وی انرا
ملک کنند بر آبی که مباح بود چنانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون و مانند اینها امام بر آب آسیا می نهد شاید یا
نی اگر بر آب گذر کشتی را تنگ میکند نشاید واگر گذر کشتی را تنگ نمیکند هم نشاید واگر بسازد عام را حق منع بود
اما اگر مشرعه ساخت و آب در ان مشرعه در آورده ملک وی نشود و مبقر و شد حرام بود واگر ازین آب
خرابی پدید آید عمارت وی بر عامه خلق نبود بر بیت المال بود واگر بیت المال نبود بر عامه خلایق بود واگر ازین آب
در پهلوی ملک یکی لای نهد و بطرف دیگر رود الخداوند ملک را شاید که انرا تصرف کند یا نی بر قول ابو حنیفه
رحمة الله بی اجازت امام در ان لای تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید واگر در زمین
مباح جوئی نو میکند شاید یا نی اگر پایان انجا نزد اضر میرسد باجماع نشاید واگر پایان انجا نزد اضر نمیرسد بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید واگر شرب بعاریت
میدهد یا عاریت میگیرد شاید اگر دو شریک باشند یکی عاریت برضا میدهد و یکی نی نشاید عاریت
گرفتن اما اگر هر دو رضا دهند یکی باز رجوع کرد رجوع ان در حق هر دو عمل کند واگر شرب بخرد یا میفروشد
با جوی درست آید که بملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها میخرد بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کابین زن میکند اگر جائیست که بعیش ره و دارند خلع در
و بهای ان واجب آید واگر جائی بود که بعیش ره و ندارند عقد درست آید و سزا کابین لازم آید واگر شرب را
بدل خلع کند اگر جائی بود که بعیش ره دارند خلع درست آید باجماع واگر جائی بود که بعیش ره و ندارند
خلع درست آید اما انچه دستی گرفته باشد باز دهد واگر شرب بنده مکاتب میکند اگر جائی بود که
بعیش ره و دارند درست آید واگر جائی بود که بعیش ره ندارند درست نیاید و قیمت لازم خطا را بشرب
صلح میکند اگر جائی بود که بعیش ره دارند درست آید واگر جائی بود که بعیش ره ندارند درست نیاید
دیت لازم آید واگر قتل عمد بالشرب صلح میکند یکی از وارثان اگر جائی بود که بعیش ره دارند درست
آید واگر جائی بود که بعیش ره ندارند قصاص ساقط شود و دیت واجب آید از برای انکه شبهت هست

واصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود از برای آنکه جنایت
تجزیه پذیر نیست **مسئله** اگر بیماری شرب وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نباید و گر بر
یکی مسکین نامعین وصیت کرد هم درست نباید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید
بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون **مسئله** اگر بیمار کشته شد وی را وام است و از وی ترکه شرب ماند
اگر جایی بود که بیعش روا بود فروشند و وام وی بگذارند و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند خواجه امام اجل
سرخسی رحمه الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک را حق آبخور نبود و نظیر آن دارد که آن آب را آنجا
برند آنگاه آن ملک را خرند و این شرب را بدانجا برند آن ملک قیمت گیرد آنگاه آن ملک را باز فروشند آنچه
قیمت آن بود بدهند و آنچه باقی ماند وام وی را بگذارند و در مسکین معین نیز همین بود یعنی همچنین کنند
و اگر جوی شرکا را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرکا غایب است شرکا حاضر عمارت کردند بر وقت که آن شریک
حاضر آید آنچه نصیب وی رسد شرکا را از وی حق طلب بود و اگر حاضر بود و یارمندی نکرد هم حق طلب بود
که بستانند و اگر یکی بیشتر داده و وی آنچه وی را میرسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**
در زمین مباح چشمه میرند بر قول ابوحنیفه رحمه الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمه الله شاید و آن چشمه را پانصد گز حریم بود باتفاق تا کس دیگر در حریم وی بی اجازت وی نتواند
عمارت کردن اما کاریز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کاریز بریدند و بمرغزاری بیرون آوردند
تا زراعت کنند اصل مرغزار نتوانند که ایشان را منع کنند که این مرغزار مباح است و ایشان نیز
نتوانند که آب ایشان را اندهند که آن آب نیز مباح است اما ده ملک یکی کاریز بریدند و آب بیرون
آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف مکنید و ایشان را مخیر باشند خواه
املاک را بخرند خواه همچنان کاریز را بمانند و ایشان را نکنند آن کاریز را خداوند ملک چیزی
واجب نباید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکند بر قول ابوحنیفه
رحمه الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله شاید که اگر این زمین مباح
در جوار ملک یکی است چه مقدار مسافت باید تا وی را عمارت شاید کردن میانه او از وی الفرمایند
تا بر کرانه ملک وی بایستد و آواز دهد تا آنجا که آواز وی رود نشاید وی را عمارت کردن که همچنانکه وی را
بعمارت و زراعت کردن حاجت است ستوران وی را هم بچرا حاجت است **مسئله** اگر نزدیک شهر
بادیه زمینها مباح است نشاید که زراعت کنند که کاروان را فرو آمدن جا حاجت بود و در ستوران ایشان را علف
حاجت بود اگر زمین مباح است چند ماشند که دیگران از زراعت کنند باید که میانه او از رابع مانند تا آواز و به همچنین انگه

بشوند بمانند یا فیها زراعت کنند و اگر در زمین مباح یکی نشانی کرد تا عمارت کند و آنکس عمل نیست کسی دیگر را نشاید که عمل
کند مانی بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه تا سه سال بر نیاید کسی دیگر را نشاید که آنجا عمارت کند باید که سه سال بمانند
اگر آنکس عمل نیاید اکنون کسی دیگر را شاید که عمارت کند اما ظاهر روایت نیست که همین که وی غایب شد کسی دیگر را شاید که
عمارت کند بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر دیوار چه زده باشد یا خشت تاشی کرده باشد بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه
عمل بکند تا سه سال باید اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر روایت عمل کند و اگر مسلمانی در زمین مباح زراعت کرد پنداشت که این زمین
مباح است و غله رسید و برگرفت آن زمین را خصم پدید آمد نتواند که بهتر از غله از وی مطالبه کند اما اگر زمین را نقصان کرده باشد
اکنون تاوان نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد و لیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و مزد غله لازم نشود و اگر غله
سبز شده و لیکن هنوز نرسیده باشد یا بر آمده است و لیکن هنوز سبز نشده است خصم پدید آمد تخم وی بدهد و زمین بگیرد
و اگر غله سبز نشده است و لیکن بر رسیده است خصم زمین نتواند که تخم وی بوی دهد و زمین بگیرد اما تواند که وی را جبر
کند زمین مرا در حال خالی کن تا وی آن زمین را از وی باجارت بگیرد تا آنگه غله برسد و وی غله خود بگیرد آنگاه زمین را بخصم تسلیم کنند
و اگر در زمین مباح نهالی نشانند یا تخم یافی یا کلاک مانند آن مالک نشاننده را بود که کسی دیگر بی اجازت وی در آن نهال تصرف
نکند که وی را حرام بود بر خلاف آنکه یکی در ملک گیاه بر آمد این خداوند ملک چندین گیاه را تیمار کند و آب دهد ملک وی نشود و
همه را دران گیاه شرکت بود و وی نتواند که کسی دیگر را منع کند که ازین گیاه ببرد و ببرد و لیکن تواند منع کردن که در ملک وی زمین در آیند
اندر میان ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را جبر کنند که گیاه ببرد و تمامی باره تا در ملک بود بیابند اما گیاه را کشته باشد
اکنون ملک کارنده بود بی اجازت وی نشاید درودن که حرام بود و اگر آن گیاه را فروشد وی را حلال بود و اگر یکی با این خصم
گیاه اجازت بست برآنکه یکماه ستور من ازین گیاه تو خورد و غلام من یکماه کار تو کند یکماه ستوران او گیاه خوردند و غلام
یکماه کار وی کرد بعد از آن خصم غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالبه کند و خصم گیاه تواند که قیمت گیاه از وی نشاید
که اجارت در استهلاک بسته اند و اجارت در استهلاک درست نباید و اگر زمین است مشترک میان جمع کس غله کشتند و بر گرفتند و دو
شریک قسم خود بر نیز دیگر شریک دیگر امانت بنهادند و برفتند بعد از آن آن شریکان آمدند و این شریک خود قسمت خود
طلب میکردند وی میگوید یکی ازین دو شریک را که من قسم تو دادم و قسم از آن دیگر نیز باجازت وی بتو دادم و ایشان انکار
قول وی مصدق شود و ایشان نتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مباح چاه میکنند بر قول ابوحنیفه رحمه الله
بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید و این چاه را حریم بود باتفاق بر قول ابوحنیفه رحمه الله اگر
آب بدست میکشند یا بشتر میکشند چهل گز بود و بقول صاحبین اگر آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بشتر و ستور میکشند
شصت گز بود و اصح آنست اما امالی از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که حریم چاه هر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز
بود حریم وی نیز شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حریم وی نیز هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حریم وی

نیز چهل گز بود و باید این خلاف چاهی پدید آید که کسی دیگر درین حریم وی چاهی کند وی را حق منع بود و اگر کسی دیگر
آمد و در حریم وی چاهی کند وی مخیر بود خواهد آنچه وی را بینبازد و خواهد همچنان کند و ماند که خواهد چاه اول
چاه کننده را چیزی از اجرت واجب نشود که بنیاد و اگر کسی آمد و در آن چاه افتاد و بمرد اگر در چاه اول افتاده بود بر
وی چیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود کل دیت بر کننده چاه دوم لازم آید و اگر کسی از بیرون حریم وی چاه
کند وی را حق منع نبود و اگر چه آب چاه وی بدان چاه سرایت کند و اگر مسلمانی چاهی خرید عیبی پدید آمد تواند که رد کند
اما اگر بعد از آنکه عیب پدید آید در وی آب بر گرفته باشد و خرج کرده نتواند که رد کند اما اگر دلوی بر کشید آنگاه عیبی
آمد تواند رد کردن و اگر چاهی خرید عیبی پیدا آمد چاه آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز بر آورد نیز نتواند که رد کند
زیرا که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و وی از همچنان رد کردن عاجز است اگر چاهی خرید بخیار
سه روز آب فرو خورد و باز آن آب پدید آید هم نتواند که رد کند از برای آنکه همچنان می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است این را نتواند تسلیم کردن از برای آنکه آب زیادت بر آمده است یا کم و اگر چاهی خرید بخیار سه روز درین مدت
خیار موشی درین چاه اندر افتاد و بمرد و موش را بر کشیدند و بیست دلو آب نیز بر کشیدند و بیرون ریختند بعد از آن بعیب
رد میکند که عیب ظاهر شد تواند که رد کند هم چنانکه مسلمانی بنده خرید بخیار سه روز درین مدت خیار بنده را
تب آمد و باز صحت یافت تواند که رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چاهی خرید بخیار سه روز درین مدت خیار از چاه
آب بر کشید و خرج کرد بعد از آن عیب پیدا آمد تواند که رد کند یا نی بنگریم اگر از برای طهارت ساختن یا از برای
خوردن بر کشیده است تواند که رد کند اما اگر برای زراعت آب کشیده است نتواند که رد کند و اگر چاهی است میان
دو کس مشترک یک شریک قسم خود را فروخت چاه را نا امید و لیکن مدخل را نا امید آن مشتری در چاه شریک شود اما در مدخل
شریک نشود اما اگر مدخل نا امید وی همچون شریک اول شود والله اعلم بالصواب باب ۳۳ فی المسائل البئر و در
استفاد ابارای جمیع بیر درین دو فصل منقول برای خویشتن کار نشاید کردن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روا
کرده است با سناد درست تا به رسول علیه السلام که برتر در همه کارها اقتدا العقل کند ضلالة گمراه کرد و در مرید نجات از
خلق پلید جوار کرد و محمد حسن رحمة الله گفته است که از اول ما با بو یوسف رحمه الله آن بود که چاه باندر افتادن
نجاست پلید نشود و قیاس آخور گرمابه که آخور گرمابه را پاکیزه روان بوده است و دست پلید در می آرند و آب برمیدارند
آن آب پلید نمیشود و اگر در چاه نیز نجاست افتد پلید نشود اما چون اقاویل صحابه بکار رسید ما رای خود را ماندیم و با
اقاویل صحابه رضوان الله علیهم عمل کردیم که چاه باندر افتادن نجاست نجس شد اما تهی کردن پاک شود و
معتزله علیهم اللعنة گویند که چاه باندر افتادن نجاست پلید شود و لیکن تهی کردن پاک نشود آنچاه را باید انباشتن
و چاه دیگر کنند و بر قول شافعی رحمة الله که چون آب بده نیست آنچاه من برسد ای پلید تا بر ندارد که صد

شاید شود و پلیدی بر ندارد و مالک رحمه الله گفته است که چاه باندر افتادن نجاست نجس نشود و دلیل بر آنکه در مدینه
چاهی بود که ویرا بیر بضاعت گفتندی زنان رکوه ای پارچه حیض را در آنجاه انداختندی و هم از آنجاه آب بر کشیدندی
و بخوردندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معلوم شد که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود
اما علما رحمه الله گفته اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را بیند که رکوه حیض در چاه اندازد و هم از ان چاه
آب بر کشند و بخورند و ایشانرا منع نکند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که آن چاه بود کاریز
بود و دلیل بر آنکه در اخروی حرماسها بود که از آن کاریز آب میخوردند و اگر در آب وی نجاست افتد نجس نشود و اما
ظاهر روایت اینست که چاه باندر افتادن نجس پلید شود ولیکن به تهی کردن پاک شود و دلیل بر آنکه عبد الله
عباس رضی الله عنه در چاه زمزم افتاد و بمرد عبد الله عباس فرمود تا بر کشیدندش و کل آب چاه را نیز فرمود تا بر کشیدند
امام نجم الدین دهقانی حسین رحمه الله گفته است که آنچاه را بحبل استوار کردند چنانکه او میانه انداختند سنگها در
انداختند آنگاه کل آب بر کشیدند اما در صلوة گشتوانی چنین آورده است که ندایی شنیدند که شفدای راه این
چاه از بهشت است شما ویرا تهی کردن این مقدار آب بر کشید چاه پاک شود پس معلوم آمد که چاه باندر افتادن
نجاست پلید شود ولیکن به تهی کردن پاک شود و علی رضی الله عنه گفته است که اگر مرغی در چاه افتد و بمیرد مرغ را بر کشند
و چهل دلو آب بر کشند پاک شود و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که چون موش در چاه افتد و بمیرد موش را بر کشند
و ده دلو آب بر کشند پاک شود و دیگر روایت آمده است که بیست دلو بر کشند پاک شود [illegible]
تاویلش آن بود که دلو وی کلان بود اما صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مجتهد بودند تا هر کسی با جتهاد خود جواب گفتند
اما صحیح اینست که ابو هریره رضی الله عنه انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام فرموده است که چون
موش در چاه افتد و بمیرد موش را بر کشند و بیست دلو آب بر کشند پاک شود شعبی رضی الله عنه گفته است که بیست دلو آب بر
کشند پاک شود نخعی رحمه الله گفته است که سی دلو بر کشند پاک شود ابو حنیفه رحمه الله گفته است که بیست دلو واجب
شود و ده مستحب سی دلو بر کشند پاک شود باتفاق و چیزها که چاه را نجس کنند بر دو نوع است مرئی و نامرئی اما مرئی
بول است و غیر مرئی خون و مانند اینها اگر بسیار افتد یا قطره در چاه چکد کل آب را بر کشند تا چاه پاک شود
و این روایت مجرب ظاهر است و روایت دیگر خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که دو مرد آب شناس
را بیارند تا آن آب را تقدیر کنند و آب بر کشند تا چندانکه ایشان گویند که پاک شد حکم شود و بیابی از ابو یوسف
رحمه الله در روایت دیگر آمده است که بالا و پهنای آب را تقدیر کنند و در پهلوی آنچاه
بمقدار چاهی دیگر کنند و اسراف نکنند و آن آب چاه را بر کشند و در آنچاه میریزند چون آنچاه پر شود
این چاه را حکم کنند به پاکی روایت دیگر آنست که نیزه فرو برند و بالای آب را نگاه کنند و ده دلو در یکدم بر کشند

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان تیره را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است بر ده دلو ...
باز تیره را فرو برند و بنگرند که چند کم شده است بر ده دلو که بر میکشند بنگرند که چندین کم شده ... همان
تیره می برند چون تیره نماند چاه را حکم شود بپاکی و دیگر روایت دیگر نیست که رنگ آب برزند ...
چندانی که اثر رنگ در چاه نماند پس چاه را حکم شود بپاکی و شیخ الاسلام عین الدین رحمة الله گفته است که این روایت از
ابو یوسف است رحمة الله و بر قول محمد رحمة الله از دویست دلو تا سیصد دلو برکشند تا پاک شود و آنچه حکم نجاست
نامرئی بود گفته آمد اما نجاست مرئی را حکم چیست گفت بدانک از مرئی نجاست ...
که محکم بدان از کاف اول مراد گربه است مانند وی و از کاف ثانی گنجشک است مانند وی ...
مرغ است و بط و مانند وی آدمی است سگ گوسپند و مانند وی ... اصل ...
که خورد و تر ... تا اگر گربه در چاه افتد و بمیرد آن گربه را برکشند و ده دلو برکشند پاک شود و اگر
گربه در چاه افتد بمیرد و برا برکشند و بیست دلو آب برکشند پاک شود و اگر گربه یا موش بچه در چاه افتند و بمیرند ایشان را
برکشند و همان بیست دلو آب برکشند و اگر گربه یا موش کلان یا دو موش در چاه افتد همین حکم ... و ایشان را برکشند و
همین بیست دلو آب برکشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بمیرند موشان را برکشند بروایت شرح طحاوی همان
بیست دلو آب برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله ... دلو آب برکشند پاک شود و چهار
موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتند و بمیرند موشان را برکشند باتفاق چهل دلو آب برکشند پاک
و اگر شش موش شود بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله کل آب چاه برکشیدن لازم شود تا پاک شود
و بروایت شرح طحاوی همان چهل دلو آب برکشیدن پاک شود تا نه همین خلاف است ... اگر ده موش در چاه افتند
بمیرند موشان را برکشند و کل آب را برکشند باتفاق پاک شود بنا بر آن اصل ... خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
سه موش را همچون گربه دارد یعنی حکم گربه دارد و شش را حکم سگ دارد تا اگر دو موش در دو چاه افتادند و مردند
موشان را برکشند و بیست دلو از آن یکی چاه برکشیدند و در آن چاه دیگر ریختند ازین چاه دوم همین بیست دلو
برکشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن دو چاه دیگر را برکشیدند
و در آن یکچاه دیگر ریختند ازین چاه بروایت در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله همان چهل دلو آب برکشند تا پاک
شود و بروایت شرح طحاوی رحمة الله همان بیست دلو آب برکشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف است
اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن سه چاه را در یک چاه ریختند ...
بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن چهار چاه را برکشیدند و در چاه
پنجم ریختند ازین چاه پنجم چهل دلو آب برکشند باتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتادند و مردند

موشان را برکشیدند و آب آن هیچ چاه برکشیدند و درین چاه بیستم ریختند ازین چاه بیستم بروایت شرح طحاوی
رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله کل آب چاه بیستم را برکشند پاک شود
تا نه همین خلاف است اما اگر ده موش در ده چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند آب آن نه چاه دیگر را برکشیدند و در این
چاه دهم ریختند آب این چاه دهم کل باید کشیدن باتفاق تا پاک شود مسئله اگر دو موش در چاه افتاد یا در چاه یافتند
آن دو موش را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اگر موش یا گربه در چاهی یافتند مرده برود و را برکشند و چهل دلو
آب برکشند تا پاک شود از برای آنکه خورد و ترد دیگر تداخل است اما اگر یکی ازین دو را جراحت بود کل آب باید
کشیدن تا پاک شود مسئله اگر در چاهی موش یافتند آماسیده آن موش را برکشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا
پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها را که از آن آب شسته باشند نمازی که کنند و سه روزه نماز قضا کنند و هر
طعامی که از آن آب پخته باشند آن را به سگان دهند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله ازینها حاجت نیست تا یقین نشود
که چه وقت افتاده است اما چون یقین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حکم کنند به پلیدی و
ابو یوسف رحمة الله گفته است که از اول یار من نیز همچنان بود که ابو حنیفه رحمة الله اختیار کرده است اما روزی
بصحرای بیرون رفته بودم دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاد فرمودم تا برکشیدند موش دیدم آماسیده
از آن قول رجوع کردم گفتم که موش اکنون در افتاده است و آماسیده است اگر من مومنان را بفرمایم که سه روز نماز
قضا کنید و طعامی که از آن آب پخته باشند به سگان دهید این حرج شود و در دین ما حرج نیست قوله تعالی
وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما این چاهی بود که چاهی بود سر گشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موش یافتند
در چاه مرده ولیکن نه آماسیده این موش را برکشند و بیست دلو برکشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها
نمازی کنند و یک روزه نماز قضا کنند و طعامی که از آن آب پخته باشند به سگان دهند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله ازینها حاجت نیست از آن زمان که موش یافتند چاه را حکم کنند به پلیدی مسئله اگر ده گربه در چاه افتادند
و مردند ایشان را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اصل درین باب آنست که هر چه یکی را چهل آب برکشیدن
واجب شود چون دو شوند کل آب برکشیدن لازم آید مسئله چاهی که وی را بیست دلو کشیدن لازم آمده باشد چگونه
دلو باید کشیدن چاه و اگر آن چاه را دلو نبود دلوی باید صاعی بود و آن چهار من بود یا دو صد و شانزده مثقال
شود و اگر دلوی ساختند که هشتاد من می بود یا چهار هزار و سه صد و شصت مثقال هیچ شود یکی دلو بر
کشند ظاهر روایت پاک شود امام زفر گفته است که بیست دلو برکشند پاک شود که نص بعدد ثابت شده است در
نافع از حسن بن زیاد رحمة الله همین روایت است که بیست دلو برکشند تا پاک شود که عدد شرط است که نص بعدد
ثابت شده است مسئله چاهی را که بیست دلو برکشیدن لازم شده باشد بیورده برکشیدند و بیستم را

از روی آب آزاد کردند لیکن هنوز در کار واکی چاه است یکی آمد و تعجیل کرد و از آن چاه آب برکشید بر قول محمد رحمة الله
آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پلید بود و اگر کبوتر کلان در چاه افتد و بمیرد کبوتر برکشند
بروایت صلوة امام اجل شمس رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت شرح طحاوی رحمه الله سی دلو برکشند
پاک شود **مسئله** چاهی که در وی بیست دلو برکشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چاهی پاک است یکی دلو از آن
چاه پلید برکشیدند و در آن چاه پاک ریختند از آن چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم بیست دلو بر
کشند پاک شود و اگر یکی دلو برکشید و بیرون ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول هژده دلو برکشند
پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دو دلو را از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند سوم را درین چاه
پاک ریختند از چاه اول هفده دیگر برکشند و پاک شود و از چاه دوم هژده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول
برکشیدند و بیرون ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه
دوم هفده دلو برکشند پاک شود و اگر چهار دلو بیرون ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو بر
کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشیدند و بیرون ریختند و دهم را در چاه
پاک ریختند بروایت خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم همان ده
دلو برکشند پاک شود و بروایت خواجه سلیمان جوزجانی رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم
یازده دلو برکشند پاک شود و بنابر آن اصلی است که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمة الله ده دلو با آن یکی ریخته فرموده و خواجه
سلیمان جوزجانی یازده با آن یکی ریخته فرموده اصل درین باب آنست که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا
اگر از چاه پلید نوزده دلو برکشیدند و بیرون ریختند و بیستم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی
دلو برکشند پاک شود **مسئله** در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمة
الله گفته است که هفت گز مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمة الله گفته است که پنج گز مسافت بسنده بود و این
اختلاف از مکان افتاده است که در بخارا زمینهای ایشان با غار است و بانم بدان معنی هفت گز فرموده و در سمرقند
زمینها سخت است بدین معنی پنج گز گفت و اگر چاه نجاست را چاه پاک میکنند چون طول و عرض برابر کنند سیر اثر او از نجاست
لون و بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آبی که برآید پاک بود و اگر آب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز برآید اگر چاه تر بود
که آب برآید باتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب برآید ظاهر روایت اینست که آن آب پاک بود
نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید بود و اگر سرگین در چاه افتاد و دلاء شد بعد از آن آب آنجا فرو خورد و باز برآمد اگر
چاه تر بود باجماع آن آب که برآید پلید بود و اگر چاه خشک بود بظاهر روایت آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه
و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمة الله تعالی پلید بود **مسئله** چاهی است که وی را کل آب برکشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیده شد در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر چاهی بود که از وی بیست دلو آب برکشیدن لازم آمده باشد
بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته‌اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که آنجا که کل آب لازم می‌آید همان مقدار که آب است
برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب نماند اینجا طریق اولی بود اما ظاهر روایة آنست که چون آب برآید چندانی برکشند که بیست
دلو تمام شود که نص بعدد ثابت شده است پس بعدد باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می‌آید بعضی برکشند
چیزی نمی‌ماند چون آب برآید پاک میشود از برای این معنی است که بنص کل ثابت شده است کل آن بود که در وی چیزی نماند بحکم
نص چیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم بپاکی و اینجا عدد معین به نص ثابت شده است بعدد در یابیم تا حکم پاکی ثابت شود مسئله
اگر کاه یا برگ پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفت یکی دو معفوست دلیل میکند که چون بیشتر شود نجس شود و اگر
پشک در چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت یکی دو معفوست دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود بعضی
مشایخ رحمهم الله گفته‌اند که تا بسیار نشود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که هیچ دلوی بی پشک بر نیاید و این روایت
از ابو حنیفه رحمه الله است و خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که تا چهار یک روی آب چاه نگیرد آب نجس نشود
و این هم جایی بود که پشک خشک بود درست اما اگر تر بود یا شکسته یا از آن خر بود یا از آن گاو یا از آن اسپ بالاتفاق
پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود و اگر بول شتری
که گوشت وی خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله کل آب را برکشند تا پاک شود و بر قول محمد
رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو و رسن برآرد و بر اندامش نجاست
حقیقی نیست و آب در دهان و بینی کرده است غوطه زده دلو و رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمه الله آب چاه
پلید بود و مرد پلید و بر قول ابو یوسف رحمه الله مرد بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمه الله مرد پاک
بود و آب پاک بعضی گفته‌اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله مرد را پلیدی نجاست است و بعضی گفته‌اند که پلیدی
جنابت است آنها که گفته‌اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجد تواند در آمدن
اما اگر خوی کند و جامه وی از آن خوی تر شود و جامه‌اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی بخوی اگر آن
جامه وی پلید نشدی و اگر آن وقت ای در وقت جنابت هر عضو را یکبار شستی از عهده بیرون آمدی اگر چه
هر عضو را باید که سه بار بشوید تا از عهده بیرون آید و آنهائی که پلیدی جنابت دارند قران ظاهر نتوانند خواندن
و در مسجد نتوانند در آمدن و اگر خوی کند جامه‌اش پلید نشود و اگر غسل کند هر عضو را یکبار بشوید از عهده بیرون
آید و بعضی از مشایخ گفته‌اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله آب پلید بود و مرد پاک از آنکه آب تا بر اعضاء آدمی
باشد پاک و پاک کننده بود و در حق همان عضو و در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا مادام که در
چاه است همچنان بود که آب بر اعضاء وی چون از چاه برآید آب از اعضاء وی جدا شود مرد پاک بود و آب پلید

وجه قول ابو یوسف رحمة الله آنست که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهده جنابت بیرون نیاید
پس آب پلید نشود و محمد رحمة الله نیت قربت را اعتبار دارد چون نیت قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک و اگر بر اندام فرو
رونده نجاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب دلو و رسن و بر آمد و بچاه دوم رفت و غوطه خورد و بر آمد
و بچاه سیوم فرو رود و غوطه خورد و بر آید از چاه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله مرد پاک بر آید و آبها پلید و بر قول
ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بنا بر بیان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد **مسئله** اگر جنبی
جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو د آید و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک
بود از برای آنکه نیت قربت از وی درست نیست و ایشان محتاج طلب نیند با آوردن غسل **مسئله** اگر مسلمانی با طهارت
بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن بر آورد ظاهر روایة آب پاک بود و طحاوی رحمة الله گفته است که
آب مستعمل شود و اگر آب مستعمل در چاه رفت در منتقی از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که اگر آب غسل است صد دلو بر کشند تا پاک
شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود چهل دلو بر کشند تا پاک شود و از محمد رحمة الله روایة است که اگر چهار اندام
شسته است بیست دلو بر کشند پاک بود و اگر غساله است چهل دلو بر کشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن بن زیاد از ابو حنیفه
رحمة الله روایة کرده است که ده دلو چند بر کشند پاک شود و مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که ده دلو بر کشند
پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که دلوی چند بر کشند پاک شود مختار
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که بیست دلو بر کشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمة الله روایة است که کل آب چاه را
بر کشند نه از روی پلید شده است از برای آنکه تا پاک و پاک کننده شود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین وعلی المهاجرین والانصار والتابعین الابرار والاولیاء
والاخیار وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا ینفع مال ولا بنون تمت هذا الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الجنة للمتقین بکرمه ومنه وفتح باب التوبة علی المذنبین بفضله ورحمته والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المهاجرین ونصرته وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان مسح موزه و در بیان چیزهائی که بروی مسح روا بود و در مسح صاحب جرح سایل بود و در بیان جبیره وآن باب مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول در بیان مسح موزه** و در خبر آمده است از مصطفی صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما سیم میداریم از سلاحها خریم گفت موزه خر بار دوم و سیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم همین جواب او را میگفت که موزه خر پس معلوم آمد که موزه سلاح است همچون سلاحهای دیگر موزه نیز سه نوع است سیاه است وسفید است و سرخ است سیاه داشتن سنت است و سرخ داشتن رخصت است و سفید داشتن عیب است بدانکه مسح بر موزه سنت است و قایم مقام فریضه است امام کرخی رحمة الله میگوید هر که منکر شود ترسم که کافر شود اما ظاهر روایة آنست که کافر نشود ولیکن مبتدع گردد بدانکه مسح جایز است بامر رسول بفعل رسول علیه الصلوة والسلام و راوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنه وی روایة میکند که رسول علیه السلام جبه داشت از برده چادر شامی سیاه تنگ آستین و دستهای مبارک را از آستین آورده بود و زیر دامن بیرون آورده و طهارت ساخت و من آب می ریختم چون بقدمهای مبارک رسید بر پشت پای موزه مسح آورد و من سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قدمهای مبارک نشستید رسول علیه السلام فرمود هذا امر ربی

چنین فرموده است ... دیگر من مراد جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را نسخ میداد و صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین سؤال کردند که یا جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده
ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خاموش کردند مراد رضوان الله علیهم آن بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
از نازل شدن سوره مائده بودی بنازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون وی گفت من خود
بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را این اشکال نماند و بعضی از شیعها
این روایت از جابر بن عبد الله البجلی است رضی الله عنه که از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها سؤال
کرد که چه میگوئی در روائی مسح موزه وی گفت من پشت پای خود را بریده دوست تر از آن دارم که بر پشت
پای مسح کشیدن سائل در سؤال معانقت کرد مادر مومنان اشارت کرد به امیر المومنین علی گفت از امیر المومنین
علی رضی الله عنه سؤال کن که در سفرها با رسول بیشتر بوده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه سؤال کرد گفت من
دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعادت از خیمه بیرون آمد بر پشتها پای مبارک خود مسح کشیده بود
چنانکه نشان انگشتان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای پای موزه رسول علیه السلام پیدا بود چون
این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند شریح بن هانی رضی الله عنه که عائشه از آن
قول رجوع کرد و فتوی داد بروائی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنه سؤال کردند که چه میگوئی در مسح موزه
گفت من مسح بر پشت خر کره روا دارم نه بر پشت پای موزه بنا بر آن بود که ویرا از فعل رسول علیه
الصلوة والسلام خبر نبود و چون ویرا خبر شد روایت میکند عطاء بن ابی رباح که وی از آن قول رجوع کرد
و فتوی داد بروائی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سعد را دید در سفر که طهارت می ساخت چون قدمها
بشست بر پشت پای موزه مسح کرد گفت یا سعد قدمها را نمیشوئی گفت برو از پدر خود سؤال کن عبد الله از پدر
خود سؤال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت سازد قدمها را نشوید و بر پشت پای موزه مسح کند گفت
روا ویرا میگفت سعد را دیدم گفت عم تو از تو فقیه تر است اشکال آید که سعد برادر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
نبود از چه معنی است که گفت عم تو از تو فقیه تر است در دینی و رفقه بود یکی آنکه خدای عز و جل میفرماید انما المومنون
اخوة دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام بیامد گفت یا رسول الله خدای عز و جل فرشتگان آسمانها را با یکدیگر
برادری داده است تو هم صحابه رضوان الله تعالی علیهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
را رضوان الله علیهم با یکدیگر برادری داد و سعد را با امیر المومنین عمر رضی الله عنه برادری داد بدین معنی گفت که
عم تو از تو فقیه تر است روایان مسح موزه امیر المومنین عمر و عثمان و امیر المومنین علی و عبد الله مسعود و

سعد و مغیره بن شعبه و خزیمه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است با امر رسول و فعل
رسول مقیم را یکشبانروز و مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که وی را
حدث رسیده باشد و بر یک امام مالک آنست که مقیم را مسح روا نیست که وی را ضرورت نیست و مسافر
را حد پیدا نیست دلیل بر آن حدیث صفوان بن عسال رضی الله عنه که از رسول علیه الصلوه والسلام سوال کرد که
بخواب یا بحدث موزه از پای بیرون آرم یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی مگر از جنابت پس معلوم آمد
که مسافر را تا جنابت نرسد و برا جنب مسح روا بود خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که مقیم مسافر را
تا جنابت نرسد حد پیدا نیست دلیل بر آنکه معاذ جبل رضی الله عنه از رسول علیه الصلوه والسلام سوال کرد که بر
موزه یکشبانروز مسح کنیم رسول علیه الصلوه والسلام فرمود بلی گفت دو شبانروز کنیم رسول علیه السلام
فرمود بلی گفت سه شبانروز کنیم رسول علیه السلام فرمود بلی معاذ جبل رضی الله عنه خاموش کرد خواجه حسن
بصری رحمه الله علیه گفته است دلیل میکند که هر چند معاذ جبل رضی الله عنه سوال کردی رسول علیه الصلوه
والسلام فرمودی که بلی پس معلوم آمد که مقیم را و مسافر را حد پیدا نیست هر چند بر موزه مسح کند روا بود
علما گفته اند که معاذ جبل از علماء صحابه بود رضی الله عنه نیندیشیده است که مسافر را زیاده از سه شبانروز
مسح روا نیست تا سه شبانروز رسانیدی و خاموشی کرد رسول علیه السلام زیاده ازان نفرمود دیگر آنکه
چندین کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است به امر رسول و بفعل رسول
علیه السلام مقیم را یکشبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر همین وقت که حدث رسیده باشد
مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که حدث رسیده باشد بقوله
علیه السلام یمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثه ایام ولیالیها ذکر فی الحصاد خواجه حسن بصری رضی الله عنه
گفته است که من سه هزار کس را از صحابه دریافتم هفتاد کس از بدریان را دریافتم و پدرم که ایشان
در مسح موزه چندان مبالغت میکردند گمان می بردم که بر پشت پای برهنه روا بود تا این جا خود
نیست در روافض علیهم اللعنه آنند که بر پشت پای برهنه مسح روا بود تا ظاهر روایت است
کرو ابو الحسن کرخی رحمه الله گفته است هر که موزه را منکر شود خطر کفر دارد و در روافض منکرند ابو
حنیفه رضی الله عنه گفته است که از اول بر من روشن بود مسح موزه از بس آثار و قول صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین پس زبید مسح موزه بر من از آفتاب روشن تر شد من در سال شانزدهم بودم و سال
بیست و ششم از هجرت رسول علیه الصلوه والسلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و روز کار رفتاده
را رضی الله عنه دریافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد که از کدام جای گفتم از جانب

عراق گفت از جای که دین متفرقه شدند و هوا و بدعت گرفتند گفتم کلا وحاشا از ایشان نیم اعتقاد من آنست که
از وفات ختم انبیا علیه السلام این دو شیخ را بر همه فاضل دانم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و آن دو داماد را
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان و علی رضی الله عنه و در صحابه رضوان علیهم اجمعین لعنت نکنم و نبیذ خرما
حلال دارم و لیکن نخورم و قرآن را مخلوق نگوییم و بنده را بگناه کافر نگوییم و مسح موزه را جایز دانم گفت ای کوذ
احسن الله که همچنین باش که براه راست گرفته با قیامت نجات یابی باب دویم در بیان چیزها که مسح
روا نبود بدانکه موزه کرباس خواجه احمد ملغری رحمة الله فتوی داده بود بر موزه کرباس مسح روا نبود و بردم و را
روا نبود بچارق پاتابه ها یا پیتابه مسح روا بود یعنی به اختیار خود جواب گوید که روا بود و عهده گردن وی بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق گفتن که روا یا نا روا ایکی در بیع روغن طهارت ناشسته
دیگر بر چارق پاتابه مسح کشیدن که در وی اختلاف مشائخان بسیار است و برلاک پایتابه بند نبود با
ظاهر روایت آنست که مسح روا بود و شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که روا نبود که بسته
دوخته تا روا بود بروی مسح کشیدن بموزه نمدی ترکی مسح روا بود باتفاق بر موزه نمدی و غندی
مسح روا نبود باتفاق بر جورب بی نعل و غندی مسح روا باتفاق و در معنی موزه کرباسی شود و بر جورب تنگ بخته
بی نعل مسح روا بود یا نی بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا بود و دلیل آنکه ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جورب مسح کشید ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که جورب بی نعل مسح روا
نبود که با وی سفر نتوان کرد چون پاتابه شود و آنچه ایشان روایت کرده محمول است بر آنکه جوارب بخته طوری با نعل
بوده است نه کورتی احصا ماند بر جورب بخته بی نعل روا بود یا نی خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است که من بسفر
رفتم و دریافتم روزگار ابو حنیفه وی در بیماری آخرین بود و این مسئله از وی سوال کردم گفت از اول فتوی داده بودم
که روا نبود اما اکنون فتوی دادم که روا بود و این روایت قول امیر المومنین عمر است و امیر المومنین علی عبد الله
مسعود و مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اجمعین موزه را چه صفت باید داشتن تا بر وی مسح روا بود موزه باید درست و
پاک چندانکه کعب پوشیده تا بر وی مسح روا بود و دریدگی را چه صفت باید تا روا بی مسح را باز ندارد و مجرد از
مالک رحمة الله روایت است که هر چند دریدگی بود روا بی مسح را باز ندارد و در شرح از سفیان ثوری روایت
که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد و در مبسوط از عطا رحمة الله همچنین روایتست که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد از
شافعی رحمة الله روایتست که هر چند اندک دریدگی بود روای مسح باز دارد از برای آنکه آنچه گشاده شده است شستن
آن فریضه شود و بعضی شستن و بعضی مسح کشیدن روا نبود اما علما ما رحمهم الله گفته اند چنان نگوییم که مالک و سفیان
ثوری و عطا رحمهم الله گفته اند که بحقیقت پای برهنه را داشته باشیم چنان نگوییم که شافعی رحمة الله

گفته است که موزه مومنان از دریدگی اندک خالی نبود و گوییم که سه انگشت بر یکی پای دریدگی بود فرو سوی
کعب روای مسح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنیم تا اگر دو انگشت بر یکی پای دریده بود و دیگر
انگشت بر یکی پای روای مسح باز ندارد و سه انگشت بر یکی پای فرو سوی کعب دریده بود تا روای مسح را باز
دارد و دریدگی سه انگشت دست باید یا سه انگشت پای بروایت زیادات سه انگشت پای بروایت مبسوط
سه انگشت دست در جواز مسح موزه اعتبار آلت است یا محل را کرخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل راست
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابو الحسن قدوری رحمة الله گفته است که اعتبار آلت راست وی قیاس میکند
بروایت مبسوط در جواز مسح موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حدث را ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابو الحسن قدوری گفته است که اعتبار حدث را فائده این خلاف جایی پدید آید که اول
قدمها را بشوید و موزه پوشد و آنگاه باقی اعضا دیگر شوید بدین طهارت بر قول علما ما رحمهم الله نماز
گزاردن روا بود بر قول شافعی رحمة الله روا نبود و اگر بعد از آن وی را حدث رسید بدین موزه مسح روا بود
بر قول ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است روا نبود که آنوقت که موزه پوشیده است طهارة وی کامل نبوده است
ابو الحسن قدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که آنوقت حدث رسیده است وی را طهارت کامل بوده و فتوی برین
قولست که روا بود و اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسح تمام کند و اگر مقیمانه کشیده
و آنگاه مسافر شود و موزه بیرون آرد و پایها را شوید و اگر بعضی مقیمانه کشید و آنگاه مسافر شود بر قول شافعی رحمه
مقیمانه تمام کند و بر قول علما ما رحمهم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم شود
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانروز کشیده و آنگاه مقیم شد و موزه بیرون آرد و قدمها را بشوید اگر بعضی مسافرانه
کشید و مقیم شد و هم مقیمانه تمام کند اما شافعی رحمة الله مسح کشیدن را اعتبار دارد و اگر در حضر حدث رسید شد و لیکن
مسافر شد آنگاه طهارة سازد و مسح کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسح در حضر کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی رحمه در پوشیدن موزه ترتیب شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد بر قول علما ما رحمهم الله ترتیب
شرط نیست فایده این خلاف جایی پدید آید که طهارت ساخت و پای راست را شست و موزه پوشید و آنگاه
پای چپ شست و موزه پوشید بدین طهارت نماز گزارد بر قول علما ما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر رحمهما الله روا نبود و چون حدث رسید شد و بر قول علما ما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و بر قول شافعی رحمه الله بر آن موزه
مسح روا نبود و اگر خواهد تا باتفاق بر آن موزه مسح روا بود باید که طهارت تمام کند و آنگاه پوشد تا باتفاق بر آن موزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسح موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز
است بر قول علما ما رحمهم الله بر کف پای موزه مسح جایز نیست وجه قول شافعی رحمة الله آنست که سنت

میکشید مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام مسح میکشید علی الخف و اسفله علما رحمهم الله گفته اند که صاحب صحاح محمد بن اسمعیل
این روایت کرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و بر کشیدن سوی ساق زیر ملی موزه با بر دوید روا عمل کرده
باشد بدین وجه قول علما رحمهم گفته اند که بر کف پای جایز نیست نیست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که اگر دین برای
ما بودی قیاس آن بودی که بر کف پای موزه مسح بایستی کشیدن نی بر پشت پای موزه اما رای خود را مانده ایم و بفعل رسول علیه الصلوة
والسلام عمل کرده ایم که محل مسح پشت موزه است نی کف پای موزه علما گفته است که مسح سه بار می باید کشید چنانکه غسل اما ظاهر روایت
اینست که یکبار بسنده است که بنا بر مسح بر تخفیف است و ثانی قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه سه بار بایستی بر پشتهای پای مبارک رسول ع
نشان انگشتان مبارکش باقی نمانده بودی اگر مسلمانی بر سر پا یا بر پای موزه یا بر بند چیره مسح میکند بسر انگشتان اگر در پای آب و سیلان
نرسد باتفاق روا نبود اگر در پای آب سیلان رسد بعضی گفته اند روا بود و خواجه امام حسام الدین اندوسی گفته است که اگرچه در پی آب سیلان
رسیده روا نبود و در بعضی نسخها چنین آورده است که ظاهر روایت آنست که روا نبود تا شکم انگشتان ننهند اما اگر سه انگشت تر کرده ننهاد
یا دراز نهاد مسح تمام شود و کشیدن مستحب است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است بدان تهی مسح کشیدن روا نبود اما اگر پای را آنجا برده
مسح کشند روا بود اما اگر پای باز بجای خود باز دارد مسحش باطل شود و اگر نخست پایها شسته و موزه پوشید و استنجا کرد پس چیزی که از وی حدث
ظاهر شود در این اتفاق است که موزه بیرون آرد و قدمها را باز شوید اگر قدمها را شست و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد آنگاه
استنجا کرد پس شستن قدمها باطل شود طهارت سازد بر آن موزه مسح کشد روا بود و ابتدای مسحش از زمان استنجا است نکرده است بر قول علما
رحمهم الله شستنها باطل نشود و ابتدای مسحش از زمان حدث رسیدن بود و اگر موزه ای [illegible] درازتر دریده است چون پا می نهند و در
[illegible] باز میشود و بر میگردد فراهم میشود [illegible] پای نهادن که در باز میشود مسح باطل شود اما اگر چیزی بر بسته است بر موزه که در
[illegible] و ظاهر روایت برای مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که مسح باطل شود که این بر بسته است و [illegible]
تا بروی مسح روا بود و اگر ابره موزه درشت بود و آستر نیز درشت اکنون مسح روا بود و اگر ابره درشت بود و آستر نادرشت
بسر آن موزه مسح روا بود اما اگر ابره دریده است و آستر درشت اگر آستر [illegible] بود استحسان مسح روا بود و اگر آستر کرباس [illegible] بود
روا نبود و اگر از دریده موزه آب اندر می آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در خصائل آورده است که هرچند اندکی اندر آید مسح باطل
شود اما در واقعات فقیه ابو اللیث و در فتاوی خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رحمه الله آورده است هرچند اب اندر آید مسح باطل نشود
و خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که اگر از این پای چندانی اندر آید که کل آن پا بیش تر شود و پای دیگر مسح باطل شود زیرا که یکپای
مسح و یکپای غسل و مسح با غسل جمع نباید و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که اگر یکپای چندانی اندر آید که بیشتر از پا
تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود که در زیادات روایتست که همچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح را باطل
کند بروی اشکال گفتند که چون روایت زیادات اینست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس تو چرا بیشتر را اعتبار میکنی گفتند از برای
دفع حرج که [illegible] اند که را اعتبار داریم و آن حرج شود و در این جا حرج نیست اما مسح موزه را از پای بیرون آورده باز بر افتاد [illegible]

قدم بر افتادش چه مقدار باید تا مسحش باطل شود و بر قول ابو حنیفه تا پاشنه بمحل گفت نرسد مسح باطل نشود و بر قول ابو یوسف تا بیشتر
از نشست پاپیش و در پشت پای موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول محمد تا پاپیش در محل مسح مقدار سه انگشت بود مسح وی باطل نشود و بر قول
شافعی رح تا پاپیش در محل ساق مسح موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول عطا و خواجه حسن بصری رحمهما الله اما اگر مسح را یکپای موزه را
از پاپیش بیفتد مسحش باطل نشود و بر قول علما ما رحمهم الله باطل شود می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آرد و هر دو
قدم را بشوید و انگاه موزه پوشد و از ابراهیم نخعی رحمة الله در این مسئله سه روایت است یکی روایت آنست که حماد از نخعی رحمهما الله روایت
میکنند همچنانکه بیفتد که علما ما رحمهم الله گفته اند و یکی روایت دیگر آنست که ابن ابی لیلی از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکنند که همچنان
کند که عطا و خواجه حسن بصری رح گفته اند و یکی روایت آنست که حسین بن عماره از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکند که از پای موزه
دیگر را بیرون آرد و طهارة تمام سازد و انگاه موزه پوشد تا بیقین از عهده بیرون آید نزدیک ایشان بموزه بیرون آمدن
طهارة تباه شود مسئله از جنابت رسید غسل آورد و موزه پوشید یا وآمدش که آب در دهن و بینی نکرده ام اگر پیش از آنکه حدث رسیدش
آب در دهن و بینی کرد و انگاه حدث رسیدش طهارت ساز و اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود و اگر حدث رسیدش و انگاه آب
در دهن و بینی کرد بر قول علما ما رحمهم الله برین موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود و اگر از جنابت غسل آورد
و موزه پوشید بعده معلوم شدش که لمعه خشک مانده است اگر حدث رسیدش انگاه آن لمعه را تر کرد به اجماع بر آن موزه مسح روا
نبود و اگر پیش از انکه حدث رسیدش آن لمعه را تر کرد و انگاه حدث رسیدش بر قول علما ما رحمهم الله بر آن موزه مسح روا بود و بر قول
شافعی رح روا نبود و اگر مسح را مدت مسح باقی است وی را جنابت رسیدش و نایابنده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
یافت چندانی که طهارت را بس آید وی را بر آن موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن عسال رضی الله از رسول صلی الله علیه و آله
وسلم سوال کرد یا رسول الله بجواب و بحدث موزه پای بیرون آرم یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که وی مگر از جنابت
معلوم شد چون برسیدن جنابت قدمها شستن فریضه شد مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و نایابنده است تیمم کرد و موزه پوشید
حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را بس آید بر آن موزه مسح روا نبود اگر جنابت رسیدش با وی آبست چندانی که طهارة
را بس آید طهارت ساخت و قدمها شست و موزه پوشید انگاه تیمم کرد از برای باقی جنابت را حدث رسیدش آب یافت چندانی
که طهارت را بس آید بعضی گفته اند که وی را بر آن موزه مسح روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که آن وقت که موزه
پوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمها شست و تیمم کرد از برای باقی جنابت انگاه
موزه پوشید حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را بس آید اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود که آن وقت که
موزه پوشیده است وی را از جنابت چیزی باقی نمانده بود و طهارة وی کامل بود و اگر آب یافت چندانی که غسل را بس آید
و بعکس غسل نیاورد و باز نا[illegible] تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارة را بس آید وی را بر آن موزه مسح روا نبود
که چون یافتن آن آب که غسل را بس آید وی را قدمها شستن فریضه شود و اگر طهارة ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش طهارة ساخت بر این موزه مسح کند و انگاه

سرموزه پوشید حدث رسیدش طهارة ساخت پس آن سرموزه میکشید روا نبود که مسح بر پشت پای موزه قرار گرفته است
نی بر سرموزه اما اگر سرموزه را بر طهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام شافعی سرموزه مسح روا نبود که موزه بدل
است از پای و سرموزه بدل است از موزه بدل بر بدل نشود روا نبود اما بر قول علما ما رحمهم الله روا بود که در معنی موزه
دوتا باشد و دلیل بر آنکه عبدالرحمن بن لیلی روایت میکند که با عمر رضی الله عنه بسفر رفته بودیم نماز شام آب خواست و طهارة ساخت
و بر سرموزه مسح کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست که با
قدرت پای شستن مسح روا است و بدل با حال توانایی بر اصل روا نبود و معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست اگر یکی
سرموزه از پایش بیفتاد و بر قول زفر رحمه الله بر آن یکپای سرموزه دیگر مسح باقی بود اگر بر پشت پای این موزه کشد روا بود از علما
ثلثه رحمهم الله دو روایت یک روایت آنست که بر پشت پای موزه مسح کشد بر پشت پای سرموزه مسح کشد باز و این قول اختیار ابو یوسف است
است و یک روایت دیگر آنست که از پای سرموزه دیگر بیرون آرد و هر دو پشت پای موزه مسح کشد و این اختیار محمد است
اگر موزه دریده است و سرموزه درست بر سرموزه روا بود و بر موزه بود و اگر سرموزه دریده و موزه درست بر سرموزه
مسح روا نبود و بر موزه مسح روا بود و اگر موزه با چیدان پوشیده است بر چیدان مسح روا نبود که محل مسح پشت پای موزه
است پی آنجا که چیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای چیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای موزه چو مقدار سه انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسح نیابت دارد و بشرط آنکه پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پلید بود
چون دست بر تری نهاد تری از دستش بر پشت چیدان سرایت کند دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر کشید
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید با وی نماز روا نبود اگر چارق بر موزه خدین بر دوخته اند برای مسح کشد
روا بود اگر بر دوخته نیست بر چارق مسح روا نبود باید که دست زیر چارق اندازد و بر پشت پای موزه مسح کشد
تا روا بود و بالاتفاق اگر موزه و سرموزه بر طهارة کامل پوشیده است حدث رسیدش طهارة ساخت و دست
سرموزه فرو میکشید تا بر موزه مسح کشد روا نبود باید که بر سرموزه مسح کشد یا سرموزه را بیرون کند و بر موزه مسح کشد
تا از عهده بیرون آید **باب دوم در بیان مسح** صاحب جرح سایل همه از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارة
ساختن میرود و در وقت موزه پوشیدن نمیرود و یا در وقت موزه پوشیدن میرود و در وقت طهارة ساختن نمیرود
و یا دو وقت نمیرود یا هر دو وقت میرود بر قول زفر رحمه الله در همه حالها حکم اصحا دارد و بر قول شافعی در همه حالها حکم صاحب
جرح دارد و شافعی رحمه الله سیلان را حدث ندارد بر قول علما ما اگر بر طهارة کامل پوشیده است حکم اصحا دارد و اگر بر طهارت
ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد فایده این خلاف آنجا پدید آید که صاحب جرح سایل موزه پوشیده است و بر طهارة
ناقص در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بدین موزه مسح کشد و بدین نماز ها کند اما اگر در میان نماز وقت تمام شد
موزه بیرون آرد و بالاتفاق طهارة سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت نمیرود

و در میان نماز وقت نو شد وی بر همان طهارت کامل است و بر گذارد و نماز تمام کند و اگر وقت نو شد و جراحت سیلان شد طهارة
سازد و باتفاق برین موزه مسح کشیده بود و برین نماز بنا کند عیسی بن ابان رحمة الله علیه گفته است که نماز از سر گیرد و ظاهر
روایت آنست که بر آن نماز بنا کند مسئله اگر بر دست جراحت است طهارت ساخت و جبیره بربست و مسح کشید و موزه پوشید تا آنکه بر
جراحت باقی است مدت مسح موزه باقیست بر موزه مسح روا بود اگر پیش از آنکه مدت مسح موزه به آخر رسد جراحت نیکو شد حکمش چیست خواجه
زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که همچنانکه شستن آن عضو فریضه شود قدمها شستن نیز فریضه شود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است
که این جا صحیح آن بود که وبرا درین میان حدث رسیده باشد و وقتی برین موزه مسح کشیده باشد اما اگر بر همین طهارت بود که موزه پوشیده
باشد همان عضو را تر کند بسنده بود و اگر جراحت بر پاست طهارة ساخت و جبیره بر پشت پای مسح کشید و پای نیکو را شست و موزه
پوشید تا مادام که جراحت باقی است مدت مسح باقیست وبرا بر آن موزه مسح روا بود چنین اگر پیش از آنکه مدت مسح به آخر رسد جراحت نیکو شد اتفاق
است که همچنان شستن آن عضو فریضه است شستن قدمها نیز فریضه شود اگر بر پای جراحت است و طهارة ساخت و جبیره بر پشت و مسح کشید و آن
پای نیکو را شست و آن پای نیکو را موزه پوشید حدث رسید مر ورا بران موزه مسح روا نبود از برای آنکه مسح جبیره قائم مقام غسل است یکی پا
غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اما اگر طهارت ساخت و جبیره بر پشت اگر مسح جبیره فراموش کرد و هر دو پای موزه پوشید بعد
از آن حدث رسیدش طهارت ساخت و بران موزه مسح روا بود و یا نی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است در آن روایت که مسح جبیره را فریضه
دارد روا نبود اما بدان روایت که مسح جبیره را فریضه ندارد روا بود اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که روا نبود اگر یکی
را انگشتان پای نیست و لیکن پشتهای پای بر قرارست بر آن موزه مسح روا نبود زیرا که محل مسح پشت است نه انگشتان اما اگر یکی
را پای کامل نیست بران پای دیگر مسح روا بود و غسل نه اما اگر فروتر سوی کعب هر چند اندک باقی بود آن را شستن فریضه بود و بران
پای دیگر مسح روا نبود از برای آنکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اگر طهارت ساخت با آب مطلق و موزه پوشید
و حدث رسیدش جایی که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب کار و موزه پوشید چون حدث رسیدش
جایی که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب مشکوک و موزه پوشید و نماز گذارد و حدث رسیدش و آب
مشکوک یافت اتفاق وبرا بران موزه مسح روا بود اما اگر با آب مشکوک طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش نبیذ تمر یافت بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا نبود و بر قول ابو یوسف نبیذ بدان آب تمر عمل نکند و تیمم کند و بر قول محمد رحمة الله آن
موزه را بیرون کند به نبیذ تمر طهارت سازد و تیمم باهم باکند تا از عهده بیرون آید اگر طهارت ساخت به نبیذ تمر و موزه پوشید و برا حدث
رسید آب مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پایها بیرون کند از موزه که
بشوید و مسح بر قول ایشان روا نبود و اگر به نبیذ تمر طهارت ساخت موزه پوشید حدث رسیدش رحمه مر ... قاضی حکیم و خواجه امام
ابو علی نسفی رحمهم الله گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه برین موزه مسح روا نبود که موزه بدل است از پای و نبیذ تمر بدل
است از آب پس بدل بر بدل روا نبود قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که روا بود قیاس قول ابو حنیفه

ما در چند وسطهٔ اهل صدیق با من بود فراموشش کرده ام رسول صلعم همانجا فرود آمد و کسی را طلب آن
سفید فرستاد و ایشان ندید و چون صبح دمید خطران داشت که آفتاب برآید نماز از وقت برود و دل مبارک
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دمید ما را آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز باشد ما را از وقت برود ما بقیامت چه عذر آریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمهٔ مادر مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح دمید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت رود تو بقیامت چه جواب گوئی مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
گریان شد سر بسجده نهاد و سر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای مسبب الاسباب سببی
بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر نمانم در حال جبرئیل علیه السلام
آمد و این آیت آورد قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و بر رسول علیه السلام
برخواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان علیهم اجمعین برخواند همه شاد شدند آنگاه
تیمم کردند و نماز گزاردند بعد از آن یاری بود که وی را اسعد بن خضیر میگفتندی مردی با فصاحت
و بلاغت بود با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر در خیمهٔ مادر مومنان آمده رضوان الله
عنها و تتبا خیمه فرو انداخته بود و بعبادت مشغول شده بود و شکرانهٔ آن حالت را که خدا عز و جل
وی را چنین لطیفی فرموده بود وی مدح گفت خانوادهٔ صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک
خانواده است این خانوادهٔ صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده است سبب تخفیف امت بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مسافران را که در سفرها نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم تعلیم میکرد و گفت دو ضربت است یکی مر روی را و یکی مر دستها را قال النبی علیه السلام التیمم
ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین بر قول شافعی رحمة الله بر هر دو طهارت نیست شرط است
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمة الله بر هر دو نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول علما
ثلثه رحمهم الله در آب نیست و در خاک نیست شرط است بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نیت لازمی باید و بر قول ابو یوسف رح
نیت عبادت کردن شرط است و ابو الحسن کرخی رح میگوید تیمم که برای تطوع کرده بود بدان تیمم فریضه روا بود و او را
گفته است که به تیمم تطوع روا نبود اما ظاهر روایت آنست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که به تیمم
سجدهٔ تلاوت روا نبود اما ظاهر روایت آنست که روا بود و مالک رحمهم الله گفته است که نایابنده آب را
استنجا نشاید گرفتن اما ظاهر روایت آنست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند که نایابنده آب را

استماع شاید گرفتن یانی گفت من نمیگیرم و اگر شما بگیرید شمارا منع نکنم که پاکی نبود مسلمانی را تا
رسید وی نا یابنده است چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یانی بر قول امیر المومنین عمر و عبد الله
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود وجه قول ایشان انست که آیه در حق طهارت نازل شده است
نی در حق جنابت اما ظاهر روایت انست که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت و دلیل بر حکم
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که ما در زمینی می
باشیم که یکماه و دو ماه بر آید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و مارا جنابت رسد و زن
از نفاس پاک شود چه کنیم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بالارض یعنی بر شما باد از زمینیان مراد از ان تیمم
است حدیث دیگر فرمود که التیمم وضوء المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء گفت تیمم طهارت مرد مسلم
است اگرچه ده سال آب نیابد و اینها که گفتیم دلیل این است که جنب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار یاسر را دید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
داشت برین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود التیمم ضربتان
ضربة للوجه و ضربة للذراعین دیگر انکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و بغزوی فرستاد چون از غزوی باز گشتند رسول علیه السلام ازان سوال کرد که ای امیر شما
چگونه بوده است با شما و چگونه معاملت کرد گفتند یا رسول الله نیکو امیر بود اما روزی مارا در جنابت امامت
کرد رسول علیه السلام فرمود تا وی را طلب کردند گفت ای پسر عاص ترا چه داشت برین صحابه را در جنابت امامت
کردی گفت یا رسول الله هوا سرد بود و مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی
بر آیه عمل کردم قوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة تیمم کردم و نماز گذاردم و رسول علیه السلام
سیلومان و شادمان شدند و گفت ای پسر عاص فقیه شده و ان نماز را نفرموده که کردان معلوم شد
که تیمم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیگر انکه نوبت پاس داشتن اشتران که از برای
صدقه بودند به ابو ذر رسیده بود رسول علیه السلام بامداد بیگاه بمطالبه اشتران صدقات بیرون رفته
بود ابو ذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر ترا چه داشت
بدین گفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه با وی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که ان آب را با بو ذر ده با بو ذر داد در پس شتری در آمد و غسل بر آورد و انگاه آمد بر رسول علیه
السلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر اگر بار دیگر همچنین افتد ترا و تا یابنده آب باشی
تیمم کن و نماز گذر در پس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است

بود وصیت میکرد ایشانرا که نماز هارا در راه از وقت نبرند واگر آب نیابند تیمم کنند واگر خاک نیابند
دستها بر جامهای خود زنند یا بر جامهای ستوران زنند غباری که خیزد از ان غبار تیمم کنند ونماز گذارند اما اگر آب
وخاک نیابند گل بود از ان گل تیمم کنند واز امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایة آمده است که از ان
گل تیمم کنند اما اصح است که از ان گل تیمم نکنند که بحون مثله کرده شود وابو یوسف ومحمد میگویند باید که پاره از ان
گل بعضوی خود مالد تا خشک شود تا خشک شد بدست مالد غباری که خیزد از ان غبار تیمم کنند ونماز گذارد
واگر برف است جنبا میکند و یا جهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود واگر سیلان نشود روا نبود واگر از جنابت
غسل می آرد اگر سیلان شود روا بود باتفاق از عهده جنابت بیرون آید واگر سیلان نشود ولیکن بجون
روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون آید وبر قول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله
از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قوی تر از حدث است دلیل آنکه محدث را قرآن خواندن ظاهر شاید
خواندن ومسجد شاید اندر آمدن اما جنب قرآن ظاهر نشاید خواندن ومسجد نشاید اندر آمدن اینجا که ضعیف
تریست آب سیلان میباید اینجا که قوی تر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارت خداوند
عز وجل غسل فرموده است قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق غسل آب سیلان باید ودر جنابت طهر
فرموده قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا آب پاک کننده است چون رسیده بسنده بود که طهر باشد تیمم تا کجا باید
کرد اندرین بر قول اوزاعی ومالک واعمش وشافعی رحمه الله تا ساعد دست وجه قول ایشان اینست که
خداوند عز وجل در آیة سرقه مطلق یاد کرد قوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما واتفاق است که دست
راست را از ساعد دست بیرون کنند دست را تا انجا نیز تیمم کنند روا بود وبقول زهری رحمه الله تا کتف
میباید وجه قول وی اینست که خداوند عز وجل در آیة طهارت شستن دست را حدی پدید کرده تا کجا شوید
اما در تیمم ذکر دست کرد ولیکن حد پدید نکرد تا به کتف دست است پس تیمم تا کتف باید کردن علمای ما
رحمهم الله گفته اند که خاک قایم مقام آب است چون در طهارت آب تا آرنج میباید شستن تیمم که طهارت خاک است
نیز تا انجا باید کردن تیمم چگونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه درس تیمم میکرد ابو یوسف رحمه الله
حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار مارا بقول معلوم نمی آید بفعل بنمای ابو حنیفه رضی الله عنه دستها
مبارک را از آستین بیرون آورد بر زمین زد پیش برد و باز پس آورد وظاهر روایت یکبار فشاند اما
از اصحاب امالی از ابو یوسف ومحمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار فشاند تا وصلش آن بود که خاک بیشتر
بوده باشد وروی را تیمم کرد بار دوم ضربه زد از هر دو دستی سه انگشت جدا کرده ونخست دست
چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد تا آرنج آورد باز بکف دست را انگشتان دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتم تیمم کرد واین بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسنده است اندر
مالد از عهده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیعاب
شرط است یا نی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است و این اختیار قاضی امام صدر را
و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است و فقیه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل
بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آرد و آنجا دست رساند
پس معلوم آمد که استیعاب شرط است در جمله استیعاب بجا آرد که بر وی نبود خاصة از آن بود
که استیعاب بر وی بود و وی بجا نیارد بر قول شافعی رحمه الله تیمم طهارت ناقص است یکی فریضه
تواند گذاردن و سنت تبع وی بعد از آن تیممش باطل شود و بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت کامل
است تا آن وقت که حدث نرسدش یا آب نیابد یا بیمار بود صحت نیابد هر چند نماز گذارد روا بود قال
النبی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء رسول علیه السلام فرمود که
خاک پاک کننده مومن است اگرچه ده سال آب نیابد و بر قول شافعی رحمه الله دست بخاک سابیدن
شرط است و بر قول علماء ما رحمهم الله دست رسیده بسنده است با یافت آب تیمم طاعت بی بدل میگذارد
چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علماء ما رحمهم الله هم روا باشد با یافت آب با تیمم نماز عید گذارد روا
بود خواجه امام بکر خواهرزاده رح گفته است که جنازه بر قول علماء ما رحمهم الله خطر فوت باید بود تا روا بود
واگر نه طهارت سازد و آنچه با امام یابد بکند رو آنچه فوت شده باشد مسبوقانه آرد و اگر به تیمم نماز عید شروع
کرده است حدث رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاقا روا بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است و بر او حدث
رسید باز بآب بنا کند اتفاق روا بود و اگر باز به تیمم بنا کند بر قول ابو حنیفه روا و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله روا نبود از برای آنکه شروعش درست آمده است برود طهارت سازد و باقی نماز را لاحقانه تمام
کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا سه ضرورت است خطر جان است
و خطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز رفته است اما اگر بطهارت خاک شروعش کرده است
حدث رسیدش بآب بنا کند ظاهر روایت روا نبود امام صدر صدر در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمه
الله است که قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بنا همچون ابتدا چنانکه هم از ابتدا بر قول
ایشان اقتدا متوضی به تیمم روا آید و بنا نیز روا بود و تیمم در نماز جنازه یا در نماز عید امامت کند و
متوضیان بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمه الله روا نبود مسلمانی در عمارة

جنابت رسیده وهوا سرد است وی سیم گرمابه ندارد وهیزم ندارد تا آب گرم کند واگر با آب سرد
غسل می آرد خطر هلاکت تن میدارد بر قول ابوحنیفه به تیمم نماز گذارد روا بود وبر قول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله روا نبود وخواجه ابو الحسن رستغفنی گفته است که اگر در دیاری است که نخست سیم گرمابه می
ستانند وانگاه می مانند تا فرو در رود وجواب بر قول ابوحنیفه گویم به تیمم نماز روا بود واگر در دیاری است که
نخست سیم نستانند جواب بر قول ابو یوسف ومحمد گویم که روا نبود اگر وی بگرمابه فرو در رود وبرآید
ویرا از برای سیم گرمابه باز بدارد ونفقه آن روز بر گرمابه بان واجب آید واگر مسلمانی را در غار تنها
باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد ولیکن جایی پاک وخاک پاک است وتیمم کند ونماز ها
گذارد واگر هم در آنجا وفات یابد اتفاق بر وی چیزی نبود واگر خلاصی یابد قیاس این است که آن نماز ها
که به تیمم در آنجا گذارده است قضا نکند استحسان است که قضا کند اما اگر آب دهندش وطهارت سازد
ولیکن بندی دارد که ایستاده نتواند گذاردن نشسته بگذارد واگر در آنجا وفات یابد بر وی چیزی
نبود باتفاق واگر خلاصی یابد اتفاق آن نماز را قضا کند واگر جایی باز داشته اندش که جای پاک نیست
وخاک پاک نیست وآب نمیدهندش وقت نماز در آید بر قول ابو یوسف هیچ تشبه کند بر قول ابوحنیفه
توقف کند وبروایت خواجه ابو حفص بخاری رحمه الله محمد حسن با ابوحنیفه است که توقف کند وبروایت
ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با ابو یوسف است هیچ که تشبه کند وبیماری است که ویرا آب بریا
ندارد ولیکن قوة طهارت ساختن نمیدارد ویرا به تیمم نماز روا نبود باید که کسی را مزدور گیرد
تا ویرا طهارت دهد اگر چیزی بدارد مسئله یکی بنده دارد اگر بیمار شود وبنده غلام باید که غلام
را بفروشد وکنیزک بخرد تا مال وی برقرار بود ودین وی در حصار بود واگر این کنیزک چون ویرا
طهارة دهد همین چهار اندام دهد واستنجا نکند از آنکه زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو
نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بسودن
چنانکه مادر را از دختر ودختر از مادر بی بی را از کنیزک وکنیزک را از بی بی واگر بیمار مرد است طهارة
دهنده وی غلام ویرا همین چهار اندام دهد استنجا نکند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی
زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر وپسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن و
نشاید بسودن اگر بیمار زن است وطهارة دهنده وی مرد یعنی شوی ویرا از فرق سر تا بقدم شاید دیدن و
دیدن وشاید که ویرا استنجا کند واگر بیمار مرد است طهارة دهنده زن وی یا کنیزک وی از فرق سر تا
بقدم شاید ویرا دیدن وبسودن واستنجا دهندش واگر بنده نیز ندارد کسی که داشته وی بر وی

بود طهارة دادن نیز بروی بود اگر همچنان کسی نیز ندارد ولیکن متبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله وی را
بایافت آب متبرع تیمم روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر بیماری دارو خورده است
وی را آب زیان میدارد و دارو عمل نمیکند وی را به تیمم نماز روا بود و اگر بیمار را آب زیان نمیدارد ولیکن حرکت
طهارة ساختن بیماری او را زیاده میکند وی را به تیمم نماز روا بود و در جمله طهارة تیمم ضرورة است اگر آب گرم
زیان دارد و آب سرد عمل کند اگر آب سرد زیان دارد و آب گرم عمل کند و اگر بنفس آب زیان دارد به تیمم نماز روا
بود بر قول علماء ما رحمهم الله بر جه بیماری وی را زیاده کند به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح خطر
جان باید که یا خطر تن تا به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را جنابت رسید وی را آب زیان میدارد تیمم کند و
نماز گذارد و اگر حدث رسید پس طهارة سازد و نماز گذارد که آب اندام درست را زیان ندارد اما کاو آب
هم زیان دارد اما ظاهر روایة آنست که از طبیب پرسد اگر طبیب حاذق مسلمان گوید که آب ترا زیان میدارد
اکنون به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را تیمم دهند و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند تیمم دهنده را باید
که سه ضربه زند یکی مر روی را و دو مر دستها را چون از بیماری صحت یابد جنابت باز آید لیکن نمازها گذارده
روا بود و مسئله اگر مسلمانی را اندام جراحت است آب زیان میدارد وی را به تیمم نماز روا بود و دلیل بر قوی
صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را بغزوی فرستاده بود در میان ایشان یک
بیماری آبله کرده بود وی را جنابت رسید از امیر لشکر سوال کرد گفتش که غسل آر وی غسل آورد و هلاک شد
چون خبر به رسول علیه السلام رسید گفت بکشتند شما را خدای عز و جل همچنانکه آن مومن را کشتید
چرا نفرمودید که تیمم کردی و اگر ندانستید چرا سوال نکردید پس معلوم آمد که در جهل را شفا سوال است
آن جراحت را که نیکو بود آب رسانیدن شرط است یا نی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
اعتبار غالب و مغلوب راست اگر غالب جراحت است چون تیمم کرد از برای جراحت آنچه نیکو بود شستن وی
ساقط شود و اگر غالب نیکو بود آنرا شوید آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر هر دو برابر است بر قول شافعی
رحمة الله آنچه نیکو بود شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت و از علماء ما رحمهم الله دو روایة است
یک روایة اینست که خاک و آب جمع نباید درست تر از آن اینست که چنان کند که امام شافعی میگوید تا به یقین
از عهده بیرون آید این جائی بود که وی را جنابت رسیده بود اما اگر محدث بود طهارة سازد و اگر طهارة
وی را زیان میدارد تیمم کند و اگر تیمم زیان میدارد ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است که طهارة از وی ساقط
شود همچنان نماز گذارد ظاهر روایة اینست که تاخیر کنند هرگاه که صحت یابد آن نماز را قضا کند و اگر یکی را

اندام مجروح ست سه نیکو شافعی رحمه الله گفته است که ان سه نیکو را شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت
و بر قول علماء ما رحمهم الله چون آن سه نیکو را شوید شستن باقی ساقط شود و اگر سه اندام مجروح است
و یکی نیکو شافعی رحمه الله گفته است که ان نیکو را شوید و تیمم کند از برای سه مجروح بر قول علماء ما چون تیمم
کرد از برای ان سه مجروح شستن ان نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول شافعی رح ان دو نیکو را
شوید و تیمم کند از برای ان دو مجروح از علماء ما رحمهم الله دو روایه است یک روایه اینست که خاک با آب جمع نباید
اصح این است که چنان کنند که شافعی رحمه الله گفته است تا بیقین از عهده بیرون آید این جای بود که یابنده آب بود
و اگر نایابنده آب بود و جراحت سر و پای او تیمم کند که تیمم را در سر و پای محل نیست اگر دو مجروح است و دستها را تیمم
کند و اگر دستها مجروح است روی را تیمم کند و اگر هر دو مجروح است کرخی رح گفته است که طهارت از وی ساقط شود
همچنان نماز گذارد اما ظاهر روایه اینست که توقف کند هر وقت که صحت یابد ان نماز ها را قضا کند اما در حق تیمم سه اندام
پیش محل تیمم نیست دو دست و یکی روی اگر دو دست نیکو است و روی دردمند آن دو نیکو را تیمم کند و یکی عفو بود و اگر
دو دردمند است و یکی نیکو نیکو را تیمم کند و یا هر سه دردمند است تیمم نکند و تشبه نماز گذارند کان کند یا نی کرخی
رحمه الله نیکو نیت تشبه کند اما ظاهر روایه اینست که تشبه نکند و تاخیر کند تا چون آب رسد مسح سر کند و پایها
را در آب در آرد نماز کند مسلمانی را که یکی پای مجروح است و آب زیان میدارد شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است همچنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن ان سه عضو دیگر ساقط شود نه تیمم نماز
گذارد روا بود و اگر مسلمانی ضربتی زد و تیمم کرد دیگر بهمان جای ضربت میزند تا تیمم کند ظاهر روایه اینست که
روا بود اما در صدر صلوة امام شافعی رحمه الله روایه است که روا نبود و اگر ضربتی زد تا تیمم کند پیش استعمال کردی
در او حدث رسید ان ضربت باطل شود یا نی قاضی امام ابو شجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل شود زیرا که رسول
علیه السلام ضربت را از تیمم فرموده است چنانکه موضع طهارت بسیار و بعضی اعضا را شسته در او حدث رسید
ان شستها باطل شد این همان حکم دارد اما سید ابو شجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل نشود چنان بود که دستها
شسته و آب بگرفت پیش از انکه آب را استعمال کردی در او حدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر بان آب دستها شوید روا بود و اگر مومنی را در صحرا باز داشته اند و آب نمیدهند [illegible] لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تیمم کرده نماز گذارد و اگر در همانجا که نشسته شود و بر وی چیزی نبود و اگر خلاص
یابد قیاس اینست که نماز ها را باز قضا کند این قول ابو حنیفه رض است و استحسان اینست که قضا نکند این
قول ابو یوسف و محمد است اما ابو حنیفه رضی الله عنه از ان قول رجوع کرده است و گفته که باز داشته همچون
نایابنده آب است پس نماز گذارد روا بود [illegible] باید تحقیق تا به تیمم نماز روا بود چنانکه آب نزدیک

است ولیکن اگر آنجا میرود که آبست یا زرکانست کالای ویرا دزد میبرد یا باده یالشت کالا ویرا دزد میبرد یا
شبانست کو سپند ویرا دزد میبرد یا برآب نجریست که اگر وی آنجا میرود ویرا زخمی زند اکنون ویرا
بتیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرطست یمین و یسار بالا و پستی و نشیب نگاه
کند اگر آب نبود آنگاه تیمم کند نماز گذارد و بر قول علماء ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی بیند
یا درختی بیند غالب گمانش آن بود که آنجا آبست باید که برود و اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود
تیمم کند نماز گذارد و اگر با یارش آب هست ولیکن بوی نمیدهد ویرا به تیمم نماز روا بود و اگر آب بفروشند
ولیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا به تیمم نماز روا بود اگر سیم دارد بچندی باخرد خواجه حسن بصری رح گفته
هست که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندانی آب دهد که طهارت را بس آید من بدهم
و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت هست چنانکه خون
ویرا قال النبی علیه السلام مثل مال المومن کمثل دمه اگر آنچه بیک درم ارزد بیک و نیم فروشند باید که بخرد و
طهارة سازد و نماز گذارد اما اگر چیزی بیک درم ارزد و دو درم بخواهد نشاید خریدن تیمم کند و نماز
گذارده روا بود در سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشند آب خریدن بر مرد
بود یا بر زن تا زن غسل آرد شد اما حاکم و نصیر یحیی رحمه الله گفته است که بر زن بود ویرا بعبادت
حاجت است فقیه ابو اللیث رح گفته است که آب خریدن بر مرد بود چنانکه بنفقها و دیگر امام خواجه ابو الحسن
رستغفنی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عادة ده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عادة
چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بعبادة حاجت است و اگر در حیض صاحب عادة کم از ده است یا در نفاس
صاحب عادة کم از چهل آب خریدن بر مرد بود که بدخول ویرا حاجت است در صحرا مسافت چندی باید که
ویرا تیمم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیم باشد دو میل اگر مسافر باشد یک میل حسن زیاد رح گفته است
که آب در پیش است وی آنجا میرود دو میل و اگر آب بر یمین است یا بر یسار است یا بر قفا یک میل اما
ظاهر روایة اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده هزار
قدم بود و از وی تا آب چهار هزار قدم بود تیمم کند نماز گذارد روا بود و اگر اول وقت نیابنده است
تیمم کند نماز گذارد و آخر وقت یابنده آب شد بر قول مالک رح طهارة کند و آن نماز را باز گذارد
بر قول علماء ما رحمهم الله باز نگذارد که بفتوی عمل کرده است اما تیممش باطل شود و اگر یک میل آبست
ولیکن اگر آنجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول زفر رحمه الله ویرا به تیمم نماز روا
بود که وی اصل وقت آخر اعتبار دارد و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود بعضی گفته اند که آنجا تیمم کند نماز گذارد چون
یابد

رسد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد تا بهره و قول محصل کرده باشد متیمم امامت می کند متوضیان را
بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اما اگر متوضی در قفای امام آب دید بر
قول ابوحنیفه و ابویوسف رح نمازش تباه شود و بر قول محمد رحمه الله نمازش تباه نشود و محمد میگوید که وی
نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش نجاست بیش از درمی آب زیاده و یافت چندانیکه ازین دو یکی را
بس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را بنجاست صرف کند یا بطهارت جواب حماد
استاد ابوحنیفه رضی الله عنه آن است که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر را نماز بجامه
نجاست روا بود ابوحنیفه انجا حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار دستوری هست تا این مسئله را جواب
دیگر گوییم حماد رحمه الله گفته که بگو ابوحنیفه گفت آن آب را بنجاست باید که صرف کند چون آب را بنجاست
صرف کند نجاست را زایل کرد تا بنده آب شد تیمم کند نماز گذارد تا با دو طهارت نماز گذارده باشد حماد گفت
که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که نخستین مسئله که استاد را خلاف کرد همین مسئله بود و اگر در سفر است و
متیمم بر جامه اش نجاست زیاده از درمی است آب یافت چندانی که ازین دو یکی را بس آید آب را بنجاست صرف
کند تیمم وی باطل شود یا نی از ابوحنیفه رضی الله عنه دو روایت است یک روایت اینست باطل شود دیگر
روایت اینست که باطل نشود و جماعتی از مسلمانان بر سر چاهی رسیدند و بود و رسن نیافتند دیگری گفت اگر ایشان
می پایند تا ایشان آب بر کشند آنگاه دلو و رسن به ایشان بخواهند آب پر کنند و طهارت سازند وقت نماز نماند
نمی پایند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را به تیمم نماز روا بود بر قول ابوحنیفه رح و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله
روا نبود و اگر ایشان گویند که شما صبر کنید تا ما آب بر کشیم دلو و رسن هم تا شما نیز آب بر کشید اکنون باتفاق ایشان
را به تیمم نماز روا بود بر قول ابوحنیفه اگر جماعتی عریان باشند و جماعتی با جامه نماز می گذارند اگر ایشان بپایند تا ایشان
نماز گذارند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را همچنان عریان نماز روا بود
بقول ابوحنیفه رض بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر ایشان میگویند که شما صبر کنید تا ما نماز گذاریم و شما را
جامه دهیم اکنون باتفاق ایشان عریان نماز روا بود و اگر مسلمانی طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد
و سه شبانروز ناپاینده آب بود و تیمم میکرد و نماز می گذارد بعد از آن آب یافت چندانی که طهارت را
بس بود و بر آن موزه مسح روا نبود از برای آن که مدة مسح مسافر سه شبانروز است و آن مقدار
گذشته است و اگر مدت مسح باقی بود و طهارت ساخت و برین موزه مسح کشید و نماز شروع کرد و در میان
نماز مدت مسحش بسر آمد وی ناپاینده آبست آن نمازش تباه شود و تیمم کند نماز از سر گیرد و اما اگر تیمم در نماز آمده
است در میان نماز مدت مسحش بسر آمد و ناپاینده آبست نمازش تباه نشود و بر گذرد و نماز را تمام کند

کنند که تیمم را در سر و پای محل نیست این مسئله در تجنیس اسمعیل زاهد حسن نهند و تیمی است رحمة الله مسئله اگر مسافری
تیمم کرد و نماز گذارد و یاد آمدش که در بار وی آبست این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب را در
بار وی دیگر کسی نهاده است وی را اکنون معلوم شد باجماع نماز گذارده روا بود و اگر آب خود نهاده
است ولیکن بشک است که آب مانده است یا نی باجماع این را باز گذارد که نهادن به یقین و نا ماندن
آب بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است ولیکن فراموش کرده است بقول
ابو یوسف رحمة الله طهارت سازد و آن نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سفر آبست نادر بود که وی را کسی
فراموش کند پس نادر در حکم نیست چنانکه آب در پیش ستور آویخته بود وی در قفای ستور بود و این نماز را باتفاق بار
باید گذارد این نیز همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده روا بود که نسیان
در آدمی مرکب است قال النبی علیه السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان از اخذ انتعالی
مرفوع گشته است قوله تعالی ان نسینا او اخطانا بدین معنی گوییم که نماز گذارده روا بود چنانکه آب آویخته
در پیش ستور بود وی بر ستور نشسته نمی بیند همین جای فراموش است جائز بود اینجا نیز جائز بود و بدین
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف بیچ آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد و یاد آمدش که وی را در بار
جامه است این نماز باتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعه آورده است که اصح روایت آنست
که همان خلاف که در آب است در عریان همان است و اگر بر وی کفارت یمین است و وی را بنده بود
فراموش کرد به روزه کفارت کرد و یاد آمدش که وی را بنده است باتفاق بنده باید آزاد کردن که آن
روزه تطوع شود و اگر متیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت آنگاه وی را خبر دادند که از
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف بیچ تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تیمم باطل شود
اقوال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب زن را طلاق دهد یا بنده را آزاد کند یا کلمه کفر گوید زن را طلاق
نشود و بنده آزاد نشود و گوید کفر کافر نشود اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن میخواند نماز وی
بآن قرآن خواندن روا نبود و افعال خفته را اعتبار است تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیزی را بشکست
تاوان وار شود و اگر برگشت و در زیر پهلوی وی بچه هلاک شد دیت بر وی واجب آید مردی زن خوا
بجا نه در آمد و در آن خانه یکی خفته بود و بسر او آمدند و این مرد زن را طلاق داد و بر زن عدت واجب
نشود و بر مرد نیمه کابین واجب شود از بهر آنکه بود خفته خلوت صحیح نبود اگر مردی صید را زد و آن صید
در پهلوی خفته افتاد آن صید حلال شود پس دانستیم که افعال خفته را اعتبار است اگر کافری تیمم
کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد بقول ابو یوسف رحمة الله بدان تیمم نماز گذارد روا بود

و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه روا نبود مسئله اگر مومنی تیمم کرد و ردت آورد و العیاذ بالله باز اسلام آورد
و این تیمم وی بقول زفر رحمه باطل شود و بقول علماء ثلثه رحمه باطل نه شود وجه قول زفر رحمه آنست که ایمان
طهارة اصل است و تیمم فرع چون به آوردن ردت طهارة اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود وی گلست و اعمال وی حبط میشود و علماء ثلثه رحمهم الله گفته اند به آوردن ردت عین عمل باطل
نشود و ثواب عمل باطل شود و عمل بود بی ثواب دلیل بر آنکه یکی جماعتی را امامت میکرد و نماز میگذارد امام را
ردت آورد و العیاذ بالله وقت باقیست باز اسلام آورد وی آن نماز را باز گذارد و لیکن قوم باز نگذارند
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر طهارة بودی که ردت آوردی باز اسلام
آوردی باجماع طهارة باطل نه شدی و این نیز همچنان بود مسئله اگر متیمم نماز میگذارد و کافری گفته است
و از آب یعنی آب بگیر باید که این نماز را تمام کند و آنگاه آب خواهد اگر آب دهندش طهارة سازد
و این نماز باز گذارد و اگر نه دهندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت و از آب نمازش تباه شود و آب
خواهد و اگر دهندش طهارة سازد و نماز گذارد و اگر نه دهدش باز تیمم کند و نماز گذارد که در آب گفتن مومن
همچون یافت آب است و ندادنش همچون ریخت آب هرگاه متیمم آب یابد تیممش باطل شود و هرگاه آبش ریزد تیمم
کند و نماز گذارد اگر متیمم میان نماز سراب دید و آنجا رفت معلوم شد که سراب است نمازش تباه شود و
تیمم باقی بود که روی برگردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بنا همچنین نماز میگذارد
و روی گردانید به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده است یا دوش آمد که آورده است باز روی گردانیده به پنداشت
آنکه مدة مسحش سپری آمده معلوم شد که سپری نیامده است یا زن نماز میگذارد و روی گردانید به پنداشت آنکه
ویرا حیض آمده معلوم شد که نیامده است یا بر جامه زیاده از درمی لون دید و چنین دانست که نجاست
است معلوم شد که نیست یا روی بگردانید به پنداشت آنکه فائته بر من است یا دانستش که نیست در این همه
صورتها نماز روا نبود که روی برگردانیدن بقصد بر انداختن نماز است نی بقصد بنا و اگر متیمم در میان نماز
سراب دید و نماز تمام گذارد و آنجا رفت سراب بود و نماز گذارده روا بود و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام است
یکی پاک و یکی پلید و لیکن ندانند که پاک کدام است و پلید کدام ویرا بدین هر دو جام طهارة روا نبود و با یافت
این هر دو آب جام تیمم روا بود و در هر دو آب جام تحری جایز نبود و بعضی مشایخ گفته اند بهر دو آب جام
طهارة کند و مسح آرد اما اصح آنست که هر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد اما این وجه ماخوذ نیست که احتمال آن
دارد که نخست بآب پاک طهارة سازد و باز دوم بآب پلید پس اعضایش پلید شود و عبدالله مبارک رحمه و
شافعی رحمهما الله گفته اند که بهر آب جام طهارة میسازند و نماز میگذارند روا بود و قاضی خان در فتاوی خود

آورده است که هر دو آب جام را و پلید گیرا آمیز و بیقین شود که هر دو آب پلید شد وی تیمم کند نماز بگذارد
روا بود و اما اگر سه آب جام بود یکی پلید و دو پاک اکنون تحری جایز بود و تحری کند و یکی آب جام را حکم
به پلیدی آن دو آب جام دیگر طهارت سازد روا بود و اگر حاجی آب بیرون می آرد و بیافت آن آب
تیمم روا بود و بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب بدیگری فروشد وی تیمم کند نماز
گذارد آن کس باز آن بیع را بوی اقالت کند وی نیز تیمم کند و نماز گذارد روا بود و بعضی گفته اند که آن را [illegible]
کند به دیگری هر دو را بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم میکنند و نماز می گذارد و اما اصح آنست که آب آن را بالشکر
یا بزعفران فاسد کند تا آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد روا بود و اگر آب بسیار است
و لیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد روا بود اما خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که جوی چه
کند و در آخر جوی چه مغاکی کند مشک را در آن جوی چه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد
آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجه امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آب ها را خاک
بخود گیرد و آب وی ضایع شود و اگر بعضی بود دانا باید که جوی چه روان کند و از آن آب روان طهارت
سازد و آن آب ها که از طشت جمع آید برگیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است **مسئله** متیمم آب یافت و
طهارت ساخت لمعه خشک ماند و آب تیممش باطل شود یا نه اگر آب را بسنت خرج کرده است چنانکه آب در
دهان و بینی کرده است و هر عضو را سه بار شسته است تیممش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را
بفریضه خرج کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم
باطل نشود که آب چندانی نبوده است که طهارت را بس بود و بیافتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد
و لیکن خوردن ستوران میباید و جو و آن آب تیمم کند روا بود اما خواجه از محمد رح روایت آمده است که با آن
آب طهارت سازد در جایی و آن آب مستعمل را گیرد و ستوران را آب مستعمل شاید دادن و اگر وی محتاج شود
وی را نیز شاید خوردن جماعتی از متیممان آب مباح یافتند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را
از حدث کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باقی بود
و اگر بعضی از حدث کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آن ها که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم آنهائی که از
جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جایی بود که بیرون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی
که یک کس را طهارة بس آید و اگر همه تیمم از حدث کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود اگر همه تیمم
از جنابت کرده نماز همه روا بود و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند اما تیمم و
تیمم که از حدث کرده است باقی بود نماز امام و آنهائی که از حدث کرده اند روا بود و تیمم ایشان باقی بود و نماز و تیمم

انهایی که از حدث کرده اند باطل شود و اگر این را به یک کس دهند تا وی طهارت سازد و دیگران
تیمم کنند و نماز کنند روا بود و اگر جماعتی از متیممان آن آب بکسی بخشیدند بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخشش درست
نیاید بر سبیل مشاع که تجزیه نپذیرد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخشش درست نیاید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارت بس آید و تیمم همه باطل شود و اگر طهارت
بس نیاید تیمم همه باقی بود و اگر ایشان همه آب را قبول کردند یک کس بخشیدند بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
اشکال نیاید که تیمم آن یکی باطل شود و از ابو حنیفه رح دو روایت است بیک روایت باطل شود قیاس بیع فاسد
افتاد قبض و تسلیم افتاد ملک ثابت شود و تا اگر دیگری بفروشد درست آید اما ابو العباس ناطفی که در قسمه
با محمد حسن رح آسوده است از ابو حنیفه رحمه روایت کرده که تیمم آن کس باطل نشود که این بخشش بقول ابو حنیفه
رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط است یا نی
بقول عمرو بن عاص رضی الله عنه شرط است و بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنابران بود که
وقتی در صحرا آب یافتند عمرو عاص رض گفت یا صاحب الحوض اخبرنا و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا
صاحب الحوض لا تخبرنا بنابران بود که ان آب بچشم عمرو عاص رضی الله عنه اندک مینمود ولی نخچیران میدیدند و ان آب
بچشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار مینمود و لی نخچیران نمیدیدند و دران آب طهارت ساختند معلوم نشد
که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگر چه زن بود و یا بنده قول وی
مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشیده حال بود
حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد
خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که حکم مصلحان دارد و قول وی مصدق بود و اگر این جماعت
دو فریق شدند بعضی گفتند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب پلید است
تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر روا نبود باید که متیمم مر متیممانرا امامت کند و متوضی مر متوضیانرا
امامت کند اگر یکی باب مطلق طهارت ساخته است امامت کند هر دو گروه بوی اقتدا کنند روا بود و اگر
امام را حدث رسید و برادر بار البته بی نمازی میرود و نشاید که از ین دو گروه کسی را خلیفه کند نماز
همه تباه شود باید که متوضی مر متوضیانرا پیش رود و متیمم مر متیممانرا پیش رود و اشکال آید که نماز یکی
است و امام دو چگونه بود و امام یکی ادا است ولیکن حقیقة یکی بیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود
مر متیممانرا نماز روا نبود و بر آن قیاس که آن آب پلید بود متوضیانرا نماز روا نبود حقیقة امام یکی
بیش نیست چون امام از [illegible] بیاید که هر دو گروه متابعت نکنند و نشستند چندانکه ایشان نماز تمام کنند و [illegible]

و باقی نماز را احتیاطاً تمام کند اگر این دو طایفه هم شستن نماز گذارند آنگاه آب مطلق دیدند طهارة ساختند
اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شستن نماز گذارند و آنگاه آب مطلق دیدند طهارة
ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت آنکسانی کنند که متیمم بوده
باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان روا آمده ولیکن چون شستن
نماز ایشان روا آمد ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب پلید شده باشد پس جامها
متوضیان از آن آب پلید شده باشد بدین معنی باید که امامت اینها کنند که متیمم بوده باشند اگر
متیمم در میان نماز آب مشکوک یافت باید که برگذرد و نماز تمام کند که شک هست در پاک کنندگی وی در
شریعت بشک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهارة سازد و آن نماز را باز گرداند بقول
علمای ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نگرداند اگر هم از ابتدا آب مشکوک هست بقول شافعی و
مالک رحمهما الله بدان آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علمای ما رحمهم الله از آن آب طهارة سازد و
تیمم با وی یار کند و بقول زفر رحمه الله هر دو باید که در یک طهارة جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علمای ما
رحمهم الله هر دو باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جایی پدید آید که با آب
مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد و وی را حدث رسید و تیمم کرد همین نماز را باز گذارد و بقول زفر رحمه
الله روا نبود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز با آب مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد
و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا بود و بقول زفر رحمه الله روا نبود اما اگر با آب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باز نه
کرد و با وی اکنون باتفاق بدین طهارة روا بود و اگر با آب مشکوک طهارة ساخت و تیمم با وی باز کرد
و نماز گذارد و بعد از آن باز با آب مطلق رسید طهارة باز نساخت باز نیابنده آب مطلق شد با وی
آب مشکوک هست باید که با آب مشکوک عمل نکند زیرا که بدان قیاس که آب مشکوک پاک کننده بود به یافتن
آب مطلق طهارة تباه نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس
تیمم کند و نماز گذارد روا بود مسئله اگر آب مشکوک و نبیذ تمر و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول
مالک و شافعی رحمهما الله با آب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه به نبیذ تمر و بقول ابو یوسف با آب
مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بر هر سه عمل کند متیمم در میان نماز نبیذ تمر یافت بقول ابو حنیفه رح
نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله برگذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه الله بدان نبیذ تمر
طهارة سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز پاک کرد
و روزها داشت و روز چند مقیم شد و معلوم شد که مرا روز نخستین ماه رمضان جنابت رسیده بود روزه هایش همه

روا بود نماز باره وا واگر همه را نایابنده آب بوده است و تیمم کرده است و نماز گذارده روا بود و اگر
همه را یابنده اب بوده است چندانی که غسل را بس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز باز گذارد
و اگر بعضی را یابنده اب بوده است و بطهارت نماز گذارده است و بعضی را نایابنده اب بوده است
تیمم نماز گذارده است انچه را نایابنده اب بوده تیمم نماز گذارده است روا بود و انچه را یابنده اب بوده است
و اب چندانکه غسل را بس بودی وی بطهارة ان نماز را تمام کرده است ان نماز ناروا بود باز قضا کند
اگر یابنده اب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش اب یافت چندانکه طهارت را بس آید و طهارة
ساخت نماز گذارد و ان نماز نیز روا بود و هر نماز که ناروا بوده است باز قضا کند از عهده بیرون آید و
اگر در سفر است و یرا جنابت رسیده است اندک ابی یافت بباید لمعه لمعه را تر میکند چون اخرین
لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون اید بقول مالک شافعی رحمهما الله از عهده بیرون
نیاید مسئله اگر جنب است با وی چندان ابیست که طهارة را بس آید بقول شافعی رحمه الله بدان اب
طهارة سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقول مالک و علماء ما رحمهم الله اب خرج کردن فائده نبود
و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان اب طهارة سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا طهارة خاک
به نماز اندر امده باشد بآب بنا کردن روا نبود الا درین مسئله که تیمم وی از جنابت است و چهار اندام
شستن وی از بهر حدث پس طهارة تیممش قویتر آمد و طهارة حدث ضعیف بود و اگر این اب چندانی
بود که در خور دی مالیدن اعضاء وی همچون روغن چرب میشود بقول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
اید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید مسئله اگر متوضی جماعتی متیممان را امامت
میکند امام را حدث رسیدش یکی از متیممان را خلیفه کرد بقول محمد نماز همه تباه شود و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله روا بود مسئله اگر متوضی نماز میگذارد و ویرا حدث رسید بنا رفت اب
نیافت تیمم کرد هم انجا وآب یافت طهارة ساخت و بر نماز بنا کند روا بود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
و در راه اب یافت قیاس این است که نماز تباه شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارة
سازد و بنا کند روا بود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجائی نماز آمد و انگاه اب یافت
باتفاق نماز تباه شود مسئله اگر متیمم را در میان نماز حدث رسید میتواند که هم انجا بدان بنا کند اگر
بدو گردد اندر نماز تباه شود مسئله اگر جنب است و با وی آب چندانکه غسل را بس آید طهارة ساخت
باقی اندیشه بریخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید آب یافت
چندانکه غسل را بس آید و بقول ابو یوسف رحمه الله ان شستهارا باز نشوید بقول ابو حنیفه و محمد باز شوید

بنا بران اصل ہست وی این نماز را بطہارۃ آبی میگذارد و یا بطہارت خاک بقول ابو یوسف بطہارۃ خاک و بقول ابو حنیفہ و محمد رحمہما اللہ بہر دو طہارۃ شروع کردہ ہست چون قہقہہ خندید ہم تیممش باطل و ہم وضوءش
مسئلہ یکی دیگر را تعلیم تیمم میدہد اگر ہر دو را نیت نمازی نیست ہر دو را بران تیمم نماز روا نبود و اگر ہر یکی را نیت نمازی ہست ہر دو را بدان نماز رواہست اگر یکی را نیت نمازی بود نمازش روا بود و انرا کہ نیست نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را تیمم جنابت رسید غسل آورد لمعہ خشک ماند پس از ان تیمم کرد از برای جنابت باقی وی را حدث رسید و تیمم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود کہ ہر دو را بس آید ہم لمعہ را و ہم طہارۃ را تیمم در حق ہر دو باطل شود و اگر چندانی کہ ہر دو را بس نمی آید نی لمعہ و نی طہارۃ را تیمم در حق ہر دو باقی بود لیکن آن آب را بلمعہ صرف کند تا جنابت سبکتر شود اگر آب چندانی بود کہ ازین دو یکی را بس آید لمعہ را یا طہارت را آب را بلمعہ صرف کند و تیمم در حق طہارۃ باطل شود یا نی بروایۃ زیادات باطل شود و این قول محمد ہست رحمہ بروایۃ مبسوط باطل نشود و این قول ابو یوسف رحمہ بدان روایت کہ تیمم باطل شود آب در حق لمعہ مستحق صرف ندارد و بدان روایت کہ باطل نشود آب را در حق لمعہ مستحق صرف داند مسئلہ اگر جنبی ہست و یکی مردہ و زنی از حیض پاک شدہ و ایشانرا چندانی آب ہست کہ یکی را بس ہست آب را کہ خرچ کند اگر میت را در ان حق بود اتفاق بر میت صرف کند و اگر میت را در ان آب حق نیست بعضی گفتہ اند بمیت صرف کند و یرا بغسل پاک بعالم آخرۃ فرستند کہ وی را غسل آخرین ہست اما خواجہ امام سرخسی رحمہ اللہ گفتہ ہست کہ غسل میت وا جب است و غسل جنب فریضہ بدان آب باید کہ مرد جنب غسل آرد میت را تیمم دہند و زن تیمم کند و مرد امامت کند و زن بوی اقتدا کند و بر میت نماز گذارند و بخاک دفن کنند اگر این حق کسی ہست از ایشان وی اولیتر بود کہ غسل آرد مسئلہ زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمہ بدان زمین نہ نماز روا بود نہ تیمم ابن الخاس تحقی رحمہ از علماء ما رحمہم اللہ روایۃ میکنند کہ ہم نماز روا بود و ہم تیمم اما ظاہر روایۃ اینست کہ نماز روا بود و تیمم روا نبود و اشکال آید کہ نماز رواہست چرا تیمم روا نی از برای آنکہ تیمم را صعید طیب باید و ان زمین از نجاست اند کہ نماز روا ہست و اگر نجاست اند کہ در آب اند کہ افتند آب اند کہ را نجس کنند یعنی تیمم روا نبود مسئلہ زمین پلید شود چون بشوی پاک شود و دلیل بر انکہ در مسجد رسول علیہ السلام اعرابی برخاست بول انداخت صحابہ وی را منع کردند رسول علیہ السلام فرمود منع مکنید صحابہ خاموش کردند چون اعرابی فارغ شد و گفت خدای مرا و محمد را رسول علیہ السلام گفت ای اعرابی چرا تنگ گرفتی چیزی کہ خدای عز و جل با فراخ کردہ ہست چرا

آن شخص بخواستی و گفت یا رسول الله شما مرا چیزی نگفتید و ایشان گفتند اشکال آید که امر ست به پاک داشتن
زمین مسجد **قوله تعالی** ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود چرا رسول علیه السلام او را
منع نکرد درین تاویل هست یکی آنکه اگر اعرابی را منع کردی وی شروع کرده بود و در باطن وی علتی
افزودی دیگر آنکه اعرابی نو عهد بود و نبایستی که بکیش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین
نجس شود دانند که بشستن پاک میشود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب آوردند و آن
زمین را سه بار شستند این جایی بود که زمین بلند بود و اگر زمین مغاک بود باید که سه بار آب بریزند
همانند تا فرو خورد بار آب بریزند بار سیوم پاک میشود که در معنی تافتن شود و اگر نرم و ریگ آب خوار است
شرط پاک ریختن آب سه بار است و اگر زمین سخت هست یا هموار آب در نخورد و اندک بسیار پاک شدن
و این زمین دشوار بود و اگر به تعجیل می باید زمین را بگردانند روی زیر و زبر کنند و اگر بمانند هم در
ایام خشک شود پاک شود **وقال** علیه السلام ذکوة الارض یبسها اگر تر شود پلیدی باز آید یا نی از
ابوحنیفه رحمه دو روایت بعضی گفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست باز نیاید و اگر بخواهی
تا سبکتر پاک شود باید که کلندی بزنند و برگردانند و از روی زیر او را زبر گردانند و زبر را زیر کنند

فصل در بیان پاک داشتن جای فریضه است هم بآیه و هم بخبر و اجماع امت آیت اینست **قوله تعالی**
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مسجدهای دیگر درین فصل
در آیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و طهورا اینما ادرکتنی الصلوة تیممت و صلیت
و اجماع امت اینست که هیچکس از فرضیت جای پاک منکر نشده است و نشود و هر که منکر شود کافر گردد
و اگر بجایی پاک نماز میگذارد و گرد برگرد وی نجاست است نماز روا بود و با کراهت اگر بجای پای دو
قدم کم از درمی نجاست است بعضی از مشایخ گفته اند که نماز روا بود که قیام بیکقدم معتبر اند قدم دیگر
در معنی زوائد شود و زوائد را اعتباری نیست لیکن آنجایی بود که یکقدم را بر زمین نهند و یکقدم از او قد
چون هر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود در یک رکن جمع آید بظاهر روایت نماز
تباه شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم درمی نجاست بود و یکقدم بر جایی پاک بود نماز روا بود و
اگر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای سجده چون هر دو در یک رکن جمع آید زیادت از درمی شود نماز
تباه شود اما اگر پیش از آنکه سر بسجده نهادی و قدمهای بر آنجایی پاک نهد و سجده آورد ه بر جای پاک
آورد روا بود و این جایی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیفه بود روا بود و اگر جمع جمع کنی زیاده
از درمی شود **مسئله** اگر کسی سجده آورد معلوم شد که جای سجده پلید بوده است و آن سجده را بر جای پاک

قضا کند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پلید آورد آن سجده را بر جای پاک قضا میکند
و نتواند کردن از برای آنکه وی سجده را بنهادن سر جا بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را
اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند روا بود اما اگر نماز تمام کرد آنگاه معلوم شد
که جای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبیه رحمهما الله نمازش تباه شود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت
آمده است که نماز روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباه نشود اما
این جای بود که بضرورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاده از درمی است باتفاق
نماز تباه شود و ابن شجاع از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که از این قول رجوع کرد و گفت که نماز تباه شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که نماز تباه شود آنجای بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست
خفیفه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و یکروایت از محمد رحمهم الله روا بود و دیگر روایت محمد رحمه الله
که جمیعا یکسان موضع را اعتبار دارد که بران جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
گوشت وی را خوردن روا است باتفاق نماز روا بود از برای آنکه قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که هر حیوانی
که گوشت وی میخورند بقول محمد رحمه الله بول وی پاکست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید است ولیکن
خفیفه کثیر فاحش باید تا روائی نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان آنکه کم
کثیر فاحش بر جامه بود تا بروی بر آنجای سجده آرد و اگر نجاست زیر دست است نماز روا بود یا نی
بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا بود مسئله اگر نجاست در زیر زانو است
روا بود یا نی بقول زفر رحمه الله روا نبود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله روا بود و یکروایت آنست که روا نبود
لیکن درست آنست که روا نبود و این بنا بر آنست که دست و زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا نی بقول
زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علمای ثلثه دست نهادن رکن اصلی نیست و در زانو دو روایت است
یکروایت اینست که رکن اصلی است و یکروایت لی صحیح اینست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهد و سجده
معنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پلید است
آستین را و یا دامن را بجای سجده می آرد روا بود یا نی قاضی امام علی اسفیجابی رحمه الله میگوید روا بود
که هیچ چنان مصلی بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها را بر زمین پلید نهد و بر پشت دست خود
سجده آورد روا نبود باتفاق اگر زمین با گیاه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین بخشک شدن پاک شود
گیاه و نیز سنگریزه به تبع وی پاک شود یا نی قاضی امام علی اسفیجابی رحمه الله میگوید اگر گیاهیست که در دست نمی آید

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فرق نیست کیف
ماکان پاک نشود مگر که باران آید یا آب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر زمین پلید گیاه بر آید و خشک
شود گیاه را بروی همان نجاست بجوا یابد بروی نماز میگذارد روا بود اگر پوستین یکروی
پاک است و یکروی پلید برانروی پاک نماز میگذارد روا بود یا نی در فواید خواجه امام ابو حسن
رستغنی روایت است که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دو کنی
دو نشود و آن موئیها را جدا کنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
بقامی آورده است که هرچه را دو کنی دو شود اگر یکروی پاکشود و دیگر پلید برانروی پاک نماز گذارد
روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته است که روا بود قیاس
آنکه و هرچه را دو کنی دو شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که پوست را دو کنی دو
نشود آن مویها را از وی جدا کنی و مشتر شود پس بدان پوست نماز روا نبود اگر جامه است
دوتا یک روی پاکست و یکروی پلید آن روی از روی پلید را بر زمین مے نهد افکند و بدان روی
پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
در حق جامه نکنده ناکرده آید اگر جامه نکنده کرده بود باید که باتفاق روا نبود که حکم یکی دارد و اما بعضی
گفته اند که اختلاف در حق جامه نکنده کرده آید که اگر نانکنده بود باتفاق روا بود که حکم دو جامه
دارد اگر جامه است دوتا بر یکروی نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است اتفاق
بروی نماز روا بود یا نی ظاهر روایت روا نبود اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که در نوادر ابو یوسف
رحمه الله روا نیست که روا بود قیاس آنکه حکم یکجامه دارد اگر یکروی نجاست زیاده درمی رسیده است و کم
درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است نماز گذارد بقول محمد رحمه الله روا بود و بقول
ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما باتفاق با وی نماز روا نبود اگر نهالی است ابره و استر پاک و آگنده پلید
بران نهالی اتفاق نماز روا بود بشرط آنکه سختی زمین به پیشانی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنگ
است که برهرچه افگنی عین آنچیز از وی بنماید آن جای نماز را بر زمین پلید مے افگند و بدانجای نماز
گذارد روا بود یا نی مختار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله روا نیست که روا بود مختار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله اینست که روا نبود دستشتن بر یکجای نماز سه نماز امامت کرد چنانکه نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام بدین جای سجده نجاست یافت زیاده از درمی قیاس آنست
که هر که اقتدا کنند وی با قوم خویش نماز بازگذارد و اما خواجه زاهد فخر رحمه الله گفته است که ظاهر روایت آنست

که امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند و این اختیار خلف ابو یوسف رحمه الله ابراهیم رستم رحمه الله
گفته است که امام نماز دیگر و شام با قوم خویش باز گذارد در مسجد با وی بوریا و مصلا افگندن
کراهیت بود در فتاوی کرخی است اگر بر بوریا مسجد مصلی اندازد و نماز بگذارد مکروه بود و
مشایخ ماوراء النهر رحمهم الله مکروه داشته اند و گفته اند که بطریق بدعت عادت است سجده بر
خاک آوردن فاضلتر بود قال النبي عليه السلام الصلوة على بابلية الارض افضل و ازینجا
است که مشایخ ماوراء النهر بر روی بوریای مسجد مصلی کراهت داشته اند مصلی افگندن
هم آن طریق بدعت عادت میشود و سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر آنکه رسانید صحابه
عبد الله عمر و فقیه است عبد الله مسعود رضوان الله عليهم اجمعين ایشان چون بسفر دریا رفتندی
خاک بر خود بردندی و در کشتی بریختندی و بر خاک سجده آوردندی ایشانرا گفتندی که ای
یاران رسول عليه السلام از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایید ایشان گفتندی ما از خاکیم
و باز بخاک خواهیم شد و این آیة برخواندندی قوله تعالى منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها
نخرجكم تارة اخرى بروایة آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول
عليه السلام بمسجد اندر آمد تا نماز گذارد باران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول
الله دستوری باشد تا آن آب و گل را پاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده
آریم مر بروی کار خود را ازین معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود فصل در بیان
کراهت مکان اگر بر بام کعبه نماز میگذارد بر قول شافعی رحمه اگر ستره میدارد روا بود بی کراهت
و بر قول علمای ما رحمهم الله نماز روا بود لیکن با کراهت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن
ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد گلخن یا گرمابه بود یا جای طهارة اگر دیوار است در
میان باتفاق کراهت نبود و اگر دیوار نبود خواجه امام فخر میگوید که کراهت بود و شیخ الاسلام
برهان الدین میگوید که کراهت نبود که سبب کراهت قرب نجاست است چون حجاب در
میان آمد کراهت از میان برخاست اگر در گلخن نماز میگذارد باتفاق کراهت بود و در مسجدی که
پیش محراب او گلخن بود دران مسجدی نماز میگذارند کراهت بود و در گرمابه نماز گذاردن
کراهت بود و یا فی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کراهت نبود و اگر بیرون آید وقت
و جماعت فوت نمیشود کراهت بود و خواجه امام اسماعیل زندویسی رحمه از جهة زحمت خلقان از
سیر و خانه احتراز کردی و دیگر با به در آمدی و با خادمان در گرمابه نماز گذاردی اگر در ستاوکاره در گرمابه

نماز گذارد روا بود یا نی دو روایت ست یک روایت کراهیت بود و یک روایت کراهیت
نبود جایی که در پیش نماز گذارنده آتش برافروخته بود کراهیت بود اما اگر شمع بود یا
مشعل یا قندیل کراهیت نبود در خانه که صورت بود دران خانه نماز گذاردن کراهیت
بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد آواز داد که یا رسول الله رسول
علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورتست
چگونه اندر آیم در روایت خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه اینست که نجاشی حریری هدیه فرستاده
بود از برای رسول علیه السلام بران سپر صورت اسپ و مرد بود دیگر روایت اینست که خود پاک شد
دیگر روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجه امام اجل سرخسی رحمه
اینست که نجاشی پرده و هدیه فرستاده بود بران پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
الصورت را ببرد اندر جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله آن را در زیر قدم افکنند تا
در معنی اهانت شود آنگاه جبرائیل علیه السلام بحجره اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
که صورت و سگ بود ما و یاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواجه امام زاهد بحز رحمه گفته است
که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است
که کراهیت جایی بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و گشاده
اما اگر در زیر قدم باشد در معنی اهانت شود کراهیت نبود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه گفته
است که چون صورت در خانه بود کراهیت بود صورت بچه صفت باید تا کراهیت بود صورتی باید
که اگر جان به تن وی اندر آرند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کراهیت نبود
چنانچه سر بی تن و تن بی سر بود کراهیت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
یا یکی چشم بود کراهیت بود و اگر جان بتن اینها اندر آرند تصور زیستن دارد مسئله
اگر طوق بود بر گردن کراهیت بود که بعضی از جانوران را بر گردن هست بعضی از مشایخ
گفته اند اگر صورت ریزه بود کراهیت نبود که بر انگشتری دانیال پیغمبر علیه السلام صورت شیر
بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی الله عنه صورت مگس بود و بر انگشتری ابو هریره صورت
زنبور بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود مکروه نبود اما ظاهر روایت اینست که آن در
ابتدای اسلام بوده است اما اکنون کراهیت بود رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
ان اشد العذاب یوم القیامة للمصورین بعضی بزرگان چنین گفته اند در آن خانه که

می بود یا آلت فساد بود چنانکه نرد یا شطرنج یا درخانه وی جرس بود و درآن خانه فرشته درنیاید
و درآن خانه نماز گذاردن کراهیت بود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حلسی روایت کرده است باشکو
درست تا سید عالم علیه السلام که هر کاروانی که جرس بود و درآن کاروان هیچ برکت نبود و در سلاح خانه
نماز گذاردن کراهیت بود و در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گور
پیغمبر خود قبله ساخته بودند نماز میگذاردند و در راه گذر عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرندگان
را ضرر شود و اگر ضرر نرسد چنانکه گوشه ایستد و نماز گذارد کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه
گذارد اولیتر بود و اگرچه در راه مشرکان را شرکی است اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری
نرساند که عبدالله مبارک مروزی پیش امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و ویرا اجازه
فتوی شد ابوحنیفه رح ویرا گفت که ای پسر چون بخراسان روی سه پند از من بر ایشان بگوی
یکی آنکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم آنکه پای در ملک کسانی بی دستوری خداوند ملک
ننهند سیوم آنکه خلالی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکنند که هر که این گناه را خورد دارد
بترسم که بشومی آن معصیت اندکه از عبادة ها و طاعتهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن
این گناه باطل شود آنگاه این حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر عند الناس
واکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر عند الناس لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده
است که گناه بحضرت آمرزگار خورد بود و چون بنزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه به نزدیک حق تعالی بزرگ
بود چون بنزدیک بنده بود خورد بود و گناه خورد همچنان خورد نماند چون بر آن اصرار کند و گناه بزرگ نماند
چون توبه استغفار کند ناچیز شود

باب چهارم در بیان ستر عورت

ستر عورت
فریضه است به آیت و اخبار آیة اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا
عورتکم عند کل صلوة قوله تعالی وثیابک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این
همه امت را جامه پاک داشتن فریضه است حدیث آنست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض
یعنی خمار از مالک رحمه الله روایت آمده است که ستر عورة فریضه نیست چنانکه از عطا رحمه الله روایت آمده
است که اگر هفتاد قطره خون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است
که متروک تسمیه حلال است اما اینها از ایشان خلافست لی اختلاف ظاهر روایت اینست که متروک
تسمیه بعمد حرام است زیاده از درمی چون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و ستر عورة فریضه
است کرخی رحمه گفته است که مردان را عورة غلیظه سه است و بروایتی چهار و زنان را دو وی قیاس

کرده است و عورة عورة غلیظ را بنجاست غلیظ عورة خفیفه را بنجاست خفیفه اما ظاهر روایة
اینست که قیاس وی درست نیست از بهر انکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم درمی
است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی
و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس با یکی عورت کشاده نماز روا داشته باشیم
ظاهر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورتست چهار یکی از وی کشاده شود روای نماز
باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برهنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود
جمع کنیم چون برامیر چهار یکی خوردترین عورة غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ چند
می باید تا روائی نماز باز دارد بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله چهار یکی کشاده شود روای نماز باز
دارد و بقول ابویوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه
کشاده شود روای نماز باز دارد در نیمه دو روایت است یکروایت اینست که روای نماز باز
دارد دیگر روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله کشادگی
کشادگی بسیار در مدت اندک همچون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله
چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول نماز تا آخر نماز همچنان کشاده نماز روا بود
که کشادگی اندک در مدت و بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی
از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و باتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی همچنان
گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز نگذارد بقول ابویوسف رحمه الله
نماز تباه شود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند این
همه بر قول علما ما رحمهم الله آید بقول شافعی رحمة الله هرچه اندک از عورت کشاده شود روائی
نماز باز دارد و شافعی رحمة الله گفته است که ناف عورت است از برای انکه پیوسته بعورت است و
مانند عورت است بر قول علما ما رحمهم الله عورت نیست اندامی علاحده بر شکم است و دلیل میکنند
بر انکه رسول علیه السلام بر ناف حسین بن علی رضی الله عنه قبله وارد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بر ان
ناف قبله ندادی پس دانستیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمة الله عورت نیست وی میگوید که زانو
پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علما ما رحمهم الله گفته اند که عورت است از برای انکه پیوسته
بران است و ران عورت است و رسول علیه السلام مر غزالی را دید که زانو کشاده بود فرمود که قدر را بپوش و گفت غط
رکبتک فانها عورت اگرچه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفس خویش عورت است تا بالغ

ران طحاوی رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت اینست که تبع ران عورت
تا از ران چیزی گشاده نشود روای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله روایتست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که موی است گشاده کی موی ناف تا بحدی موی عورت
نیست وجه قول وی آنست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه ازار بند فرود سوی ناف داشتی اگر عورت بودی
وی ازار بند فرود سوی ناف نداشتی اما بظاهر قول علماء ما رحمه الله این است که عورت است و علماء
ما رحمه الله گفته اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مرد لحیانی بود ازار بند وی از زیر سوی ناف نه باستی
فرود سوی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهنی نبودی از زیر سوی
ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرود سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواجه را از غلام و غلام را از خواجه هم چنانکه دیدن
نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زنان نیز از زنان بدان
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک مسئله ذکر
و خصیتین و محل سفره و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنان آزاد
روی و کف دست عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت
دست و پای گفته است عورت است و عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایتست که عورت نیست اما ظاهر
روایت اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله در روایتست یکی روایت اینست که
عورت است و دیگر روایت اینست که عورت نیست مسئله زن در وقت تکبیر باید که دستها در آستین
دارد و پا در ازار پاچه تا نماز باتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است باتفاق و در
نماز و احرام عورت نیست یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر گشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز باز دارد
و پستان به نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خفته شده است تبع سینه است و اگر [illegible]
عورت است علاحده مراهقه را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر بسال رسیده
شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیزکان را مستحب [illegible] سر برهنه نماز کنند ازانکه امیر المومنین عمر
رضی الله عنه کنیزکان خویش را دید که سر پوشیده نماز میگذارند فرمود تا سر برهنه نماز کنند گفت خود را
مانند آزادان میکنند منع کردشان را پس ما گفتیم که سر برهنه نماز گذاردن کنیزکان را مستحب است اگر کنیزک را
در میان نماز خواجه آزاد کرد اگر کم از کفی است سر ناپوشیده نمازش باتفاق روا بود و اگر زیر کفی سر برهنه

نماز میکنند اعاده باتفاق نمازش روا نبود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و آنگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله
نمازش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر کنیزک مشترک کی خواجه آزاد کرد
در میان نماز بر قول ابو حنیفه رحمة الله سر برهنه نماز کنند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله سر پوشیده
نماز کنند اگر مدتی نمازها سر برهنه کرده است بعد ازان معلوم شد که ویرا خواجه آزاد کرده است آن نمازها
باز کنند اعاده یا نی بعضی گفته اند که هرچه کم از شش نماز است باز کنند اعاده و هرچه زیاده ازین است باز نکنند اعاده اما
ظاهر روایت اینست که از وقت آزادی تا زمانی که معلوم شده است همه را باز کنند اعاده تا از عهده بیرون آیند والله اعلم

باب بیست و پنجم در بیان استحسان امر است از خدای تعالی قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم

ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمومنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن خطاب است
مر محمد علیه السلام را که بگو ای محمد مردمان امت خود را تا چشمهای خود را بپوشند و فرجهای خود را نگاه دارند از زنان
بیگانه و بگو یا محمد مر زنان امت خود را تا چشمهای خود را نگاه دارند از نگاه کردن نامحرمان و فرجهای خود را نگاه
دارند از زنا و عصیان و رحمه او امر و نواهی زنان تبع مردان اند مگر درین آیه چنانکه مردان را نهی کرده زنان را
نیز نهی کرد تا بدانی که این چیزها هم ترا نگاه داشتن فرج و چشم مهمست مسئله زنانی که حرام آمده اند چون
مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند اینها مواضع زینت ایشان را نشاید دید و مواضع زینت ایشان
سر است تا سینه که حسن و حسین رضی الله عنهما نزد خاله خود ام کلثوم رضی الله عنها در آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها سر شانه میکرد با ایشان سخن میگفت پس دانستیم مواضع زینت محارم را ایشان شاید دیدن
هرچه را نشاید دیدن نشاید بسودن که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود میکرد و ایشان دو برادر
بودند و آن برادر عبادت میکرد و محمد بن منکدر مر برادر را گفت که من یک شب خدمت مادر خود با بسیار
شبهای عبادت تو برابر نکنم از برای آنکه خدمت مادر فریضه است و این خدمت که تو میکنی تطوع است
و هیچ تطوع بگرد فریضه نرسد و خدمت مادر آن بود که دست و پای مالیدن و سر مادر را شستی و آب جهانا
مادر ریختی و طعام دادی بخستی پس دانستم که هر که را نشاید دیدن نشاید بسودن مگر کنیزک را مواضع زینت چنانچه از
سر تا سینه و از دست تا کتف و پای تا زانو ایشان را باید دیدن چون خطر شهوت نبود مادر را و دختر برهنه نشاید دیدن و دختر
و مادر برهنه نشاید دیدن کنیزک را زنی بی بی را از کنیزک از ناف تا بزانو باتفاق نشاید دیدن و بسودن و خود سوی
از زانو زیر سوی ناف باتفاق نشاید دیدن و بسودن مسئله خادم کرا مر را از ناف تا زانو نشاید مالیدن زن زن را
شوی و شوی را از زن شاید دیدن کنیزک را از خواجه و خواجه را از کنیزک شاید دیدن محل مخصوص را نشاید دید
بانی عائشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که نشاید ولیکن از ادب نبود که هرگز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه الصلوة

مراندیده است اما عبد الله بن عمر رضی الله عنه میگوید که نشاید دیدن تا بمباشرت رغبت شود تا باشد که فرزند متولد
شود اگر زنی بود که عقد وی بروی حرام آید بود و محل زینت شاید دیدن چنانکه سر تا السینه و دست تا بازو و
و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی دو روایت آمده است و از مادر و خواهر پشت و شکم شاید
دیدن ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن از کنیزکان محل زینت شاید دیدن از سر تا السینه و دست
تا بازو وی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوة بود نشاید دیدن که محمد حسن رحمة الله علیه گفته
که سوی کسی بشهوة نگاه کند بر بکار شود و از خواجه امام محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که از کنیزکان
پشت و شکم شاید دید ظاهر روایت اینست که نشاید دیدن **مسئله** از زنان بیگانه جا شاید دیدن بر
قول امیر المومنین علی و عبد الله عباس رضی الله عنهما محل خاتم و کحل شاید دیدن زنان را شاید از خانه بیرون آمدن
بالی عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن
نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و یا آموختن علم حاجت است اکنون بیرون آمده شاید
در میان صحابه این مسئله واقع شد که زنرا با آموختن علم شاید بیرون آمدن یا فتوی نبشتند و نزدیک مادر
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را
یا پسر یا شوهر یا برادر نشاید که بیرون آید ایشان بیاموزند و نگاه ایشان را بیاموزانند و اگر ازینها ندارد
شاید که بیرون آید بشرط آنکه چادر خلقانی در پوشد و کلمه زیر چادر افگند و عصابه بر بندد و قد راست
را خم دهد و لوک موزه بر بندد چیزی در دهان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد
باین صفت شاید بیرون آمدن عبد الله رض گفته که زن بدین صفت بیرون رود باکی نبود که در چادر و موزه وی
نگاه کردن شاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنه فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد روا نباشد
و عمر بن العاص رض گفت هرکاری که آخر آن توبه لازم آید من هم از ابتداء آن کار نکنم چو با زنان نامحرم سخن نرم و گرم
نشاید که در حدیث آمده است هر که با زنان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان و دوست گوید لعنت خدای بر سر
ایشان باران شود هر که شراب خورد و توبه ناکرده بمیرد شراب وی حمیم دوزخ شود و صفت شراب آن حمیم چنانست
بود که چون بلب رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هرچه در هم اعضاء باطنش بود در ظاهر
اندر هر که زن نامحرم را ببیند بشهوة فردا قیامت اسناد صد عصا و از انگشت دوزخ در دست وی نهند و
آن آتش بود که اگر ذره از آن آتش بر کوه ها از وی زمین نهند همه آب شوند و در حدیث دیگر آمده است که نگاه
کردن در زنان نامحرم تیری است بر بهای آلوده از تیرهای آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر تیر بجان زنند
و تیر سویه شیطانی بر ایمانی زند که رسول علیه السلام فرموده است هر زنی که از خانه بیرون آید و بر اجهاده بیمار آید

واگر مردی بیرون آید ویرا هفتاد دیو همراه باشند زیرا که بوی هر دو فریق را نظر است بخبر آمده است که عبد الله عمر رضی الله عنه بر در حجره ایستاده بود که امردی بر گذشت ولی بحجره اندر رفت و در بربست در حجره دوید و بیهوش افتاد چون بهوش باز آمد گفت که آن فتنه بر گذشت گفتند کدام فتنه گفت که این امردی که می گفتند که تو ویرا فتنه میگوی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک پیغامبر که بدین ملوک زادگان الفت ندارید که در ایشان شهوت است چنانکه در زنان و هر که ایشانرا بشهوت بساید از راه و بال همچنان بود که هفتاد بار با مادر زنا در خانه کعبه کرده است هر که با مادر خود یکبار زنا کند از روی وبال همچنان بود که هفتاد با دیگر زنان کرده است و هر که با یکی بکر زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن شیبه زنا کند وی بی توبه از دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک نهد شصت دریچه از دوزخ در گور وی گشایند و غذا بهای وی بر وی گمارند چنانکه یکی هر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا من ابناء الملوک فان فیهم شهوة کشهوة النساء چنین گفته اند هر زنی را که در رخم و یا در محافه کنند و چهار بر بندند و چهار کس سر گردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و انگاه آن زن و بخبر آمده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خدای تعالی شود تا انگاه که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدای باشد هر دو تا انگاه باز در خانه خود اندر آیند مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را به تیغ بکشد و بطرف دیگر بیرون رود و درین آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی از راست از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر بیرون رود از برای آن معنی را که آن همه کشتگان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه السلام السیف الذنوب وی نیز در بهشت است که توبه کند خداوند عز وجل ویرا به بهشت برد اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود و هر که بنظر شهوت در روی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود و آن نقصان در حق دین زیاده از آن باشد و در زنان بیگانه نشاید نگاه کردن مگر چند جای که گواهی پدید آید که اگر گواهی ندهد مال مومن حبط شود و نگاه کردن روا بود اگرچه خطر شهوة بود اما هم ابتدا اگر گواه نیاید شد اگر پیر نکند تا اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر هر چند خطر شهوة بود دیگر وقتی که زنی خواهد خواستن شاید که بیند اگرچه هر چند خطر شهوة بود دیگر وقتی که کنیزک خواهد خرید شاید دید اگر هر چند شهوت باشد و از خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که کنیزک را نشاید بسودن ظاهر روایت این است نشاید بسودن و با زنان بیگانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید در استحسان آورده است اگر کسی یکی را بطمع چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر کنده بر وی سلام خواهند

در بره دراخطر شبهة نبود علیک واجب آید ودلیل بر آنکه کننده پیری بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این کننده چه کسی بود
گفت که کننده پیر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد ما ان حسن العهد اینجا آوردیم قال النبی علیه السلام حسن
العهد من الایمان اما احتیاج بیعت که دست در دست ان کننده ببر نهاده اگر کسی گوید که دست بر دست ان کننده پیر
نهاده بود بر رسول علیه السلام اقرار کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آمدند یا رسول علیه السلام وقت بیعت میکردند
رسول علیه السلام دست بر دست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد چون نوبت بر زنان رسید بفرمود تا
کاسه آب آوردند رسول علیه السلام دست دران کاسه آب انداز را ورد و گفت از شما هر کدام دست درین کاسه
آب انداز و همچنان باشد که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال نبوة و اثر عصمت دست
بر دست زنی بیگانه ننهاد ما را بطریق اولی بود که ننهیم اگر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراح را بقدر
حاجت شاید که ببیند تا معالجت کند و اگر جراحت است اگر تصور عقد ندارد باید که جراحت برا و عقد خود آرد و اگر
تصور عقد ندارد چنانکه مجروح را چهار زن است یا جراحت را شوی بود باید که زن مجروح را تعلیم کند تا
معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت نتوانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که ببیند و معالجت کند و اگر
زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراح شاید که وی را ببیند معالجت کند اگر جراح است اگر تصور دارد مجروحه
را در عقد خود آرد و اگر مجروحه را شوی بود یا جراح را چهار زن بود باید که شوی وی را تعلیم کند تا معالجت کند
و اگر معالجت کردن نتواند جراح را شاید که مجروحه را بقدر حاجت ببیند اگر بالغ را ختنه حاجت آید موی عورت
را بقدر حاجت شاید که ببیند تا وی را ختنه کند اشکال آید که ختنه کردن سنت است و ستر عورت فریضه است جواب
اینست که ختنه کردن سنت است ولیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را ختنه میکنند شاید که بقدر حاجت
کشاید و سنت را اینجا از آنکه شعار اسلام است رسیده را ختنه کردن چند سال باید که ختنه شاید کردن از
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردند گفت لا ادری و باقی مسائل در باب دیگر بجای وی گفته شود ان شاء الله
تعالی از ابو یوسف رحمه الله سوال کردند گفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای آنکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند دلیل میکنند بلاغت دیگر ایشان را با
استبراء داشتن حاجت آید و محمد رحمه الله گفته است چون ده ساله شود وقت ختنه کردن وی شود از برای آنکه
رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده ساله شوند نماز نه کنند بزنند ایشان را بسبب میکنند بلاغت دیگر
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرب شاید رسانیدن و کمتر ده ساله را ضرب نشاید رسانیدن اگر نارسیده را
ختنه کردند و ان پوست باز فراز آمد باز ختنه کردن حاجت نباید از برای آنکه اقامت سنت یافتیم اگر نارسیده ببالغ اجازه و

ختنه کردند و برای فرج او اصل چیزی بریدند نارسیده مرد کل دیت بر ختنه کننده لازم آید اگر با جازت وی
کرده است نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را با جازت وی ختنه کردند و برای فرج از اصل چیزی بریدند
نارسیده زیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل این بود که یکی را
غلام بود با موی سیاه یکی موی های این غلام را بر کند و این موهای باز بر آمدند ولیکن سپید برآمد اگر این
غلام را با موی سیاه بچند خریدندی و اگر چند نقصان میشود بسبب موی سپید از آن حکومت عدل خواهند
همان مقدار موی برکننده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده وی بودی بچند خریدندی و بیان
نقصان بچند خریدند آن مقدار که نقصان کند از موی کننده بستانند اگر یکی طفلی را زبان برید همین حکومت
واجب شود از برای آنکه ما را شک است که این طفل سخن گوی شدی یا نی بچگان نارسیده را برهنه شاید دیدن هر چه
دیده و سال یا سه ساله است اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود نشاید دیدن پس کار آنکه با برهنه نان بردن نشاید یا نی
اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد شاید اما دختر کار آنکه با برهنه مردان نشاید بردن اگر بیماری را حقنه
حاجت آید اتفاق است که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای آنکه تا قوت کیش زیاده شود و بقول شافعی تا قوة
شهوة زیاده شود احمد خلیل سجار رحمه الله که امام بغداد است گفته که دارو نشاید خوردن که بو کل را یاب داره
و تنک است که دران دارو فائده است یا نی اما صحیح است که شاید خوردن که خواجه [illegible] رحمه الله گفته
است که رسول صلی الله علیه و سلم موصلی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارو فائده است از بی حقنه ریختن
اجماع است که نشاید اگر ریختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسئله رضاع حد لازم شود
اما صحیح نیست که حد لازم نشود از شیره خرمی سازند در فتاوی سمرقندیان آورده است که نشاید خورد
بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاتحه بنویسند در فتاوی واقعات و بستان ابو اللیث رحمه الله
آورده است که نشاید به بیماری فصد دارو بخورد و هلاک شد بزهکار نشود که ما را شک است که دارو درو فایده
کرد یا نی اگر مخمصه افتاده است که از گرسنگی مرد و مردار یا گوشت خوک بخورد بزهکار شود آنچه او بقدر حاجت
خورد مباح بود و مردار حلال نی اگر یکی را اکراه کردند که بخورد و اگر نی ترا بکشیم شاید که خورد تا نجات یابد و آن مردار
مباح بود و حلال نی و اگر اکراه کردند که گوشت خوک خور و اگر نی ترا بکشیم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر اکراه
کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه ترا بکشیم اتفاق است که شهادت را اختیار کند برادر
مسلمان را دشنام ندهد و اگر اکراه کردند که کلمه کفر گوی و اگر نه ترا بکشیم بقول زفر رحمه الله شهادت اختیار
کند و کلمه کفر نگوید و بقول علمای ثلثه رحمه الله علیهم شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
از مکه بمدینه هجرت کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میگرفتند که کفر از رسول علیه السلام برگردید و اگر نه

شمازا بکشتم چون کار بجا در رسید پدر عمار یاسر رسید رضوان الله علیهم اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر
بر زبان براندند چون کار بعمار یاسر رسید رضی الله عنه وی کلمهٔ کفر گفت و نجات یافت و گریخت و بمدینه
رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول ع
بر وی سلام گفت وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
گفت یا رسول عظیم بر گذشتم نگذاشتند تا نگفتم کلمهٔ کفر گفت دران زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و هولناک
یافتم گفت یا عمار اگر بار دیگر همچنین افتد سر زبان گوی تا نجات یابی پاک نبود با یکی جامه نماز گذارند
روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل می آید روا بود و اگر ستر عورت بحاصل نیاید روا نبود
اما کراهیت بود یا نی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که بیکی جامه نماز روا بود یا نی گفت
یا ثوبان که باید ارشما دو جامه زیرا که ایشان فقیر بودند از عبدالله عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه
نماز روا بود یا نی وی گفت شما بایکی جامه بازار روید گفتند نی گفت باید که قدر نماز بیشتر از رفتن بازار
بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود و آنچه عبدالله عمر گفت رضی الله عنه در حق توانگران
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجه امام مهتاج الدین از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که با یافت
دو جامه بضرورت بایکی جامه نماز گذاردن علامت جفاست و با دو جامه نماز گذاردن دفع جفاست و با سه
جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن از برای نماز باید داشتن ابن شجاع از
مشایخ ما رحمهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه پیراهن نماز میگذارد و اگر گریبان سلک و یا بسته یا محاذ
وی کلان بود کراهیت نبود اما اگر محاسن خود است و اگر گریبان فراخ چنانکه چشم وی در رکوع بر
عورت وی افتد روا نبود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
وی نه افتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
احتیاط باید کردن و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن **باب ششم در بیان جامه پاک**
جامه پاک کردن فریضه است هم با ثنه و هم بخبر اما آیه قوله تعالی و ثیابک فطهر و قوله خذوا زینتکم عند کل مسجد
اگر مسلمانی از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان آنست که
پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را نشوی و همچنان ناشسته نماز گذارد بان جامه اگر جامه پاک
است نماز گذارده روا بود و اگر پلید باشد نماز ها گذارده باز گذارد معلوم شد که جامه پلید بوده است که کسی جامه
پاک را نفرماید شستن و اگر جامه خرید بترسید بان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پلید بوده است هر نماز که
جامه گذارده را باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد بآخرت معلوم شد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است

که ثواب نمازگذارندگان نبود وش و عقوبت بی نمازان بر وی محل کشیده است و بفتوی مفتیان اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که عقوبت بی نمازان نبود وش ولیکن از ثواب خالی نبود و از برای آنکه در نماز قرآن خوانده باشد و ذکر
و تسبیح گفته باشد اگر ثواب نمازگذارندگان نبود وش ثواب قرآن خواندن و ذکر و تسبیح گفتن باشد و جامه که بر وی کم درمی نجاست بود نماز درو
بود دیانی بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود اما اگر جامه را میشوید جماعت
فوت میشود باید که جامه را بشوید و نماز تنها گذارد و اگر می شود فوت میشود وقت و جماعت اکنون همچنان
نمازگذارد روا بود و اگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی ست اگر جامه
هست که بی تکلف از وی جدا میشود باید که از خود جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه بتکلف حاجت آید
بیرون کردن وی را بیرون کند نماز از سر گیرد اما اگر نماز گذارد و آنگاه معلوم شدش که بر جامه
وی کم درمی نجاست بوده است بقول علماء ما رحمهم الله نمازش روا بود در سفر با جامه پلید
نماز روا بود چون ضرورت بود اما به یافت آب قدرت شستن با جامه پلید نماز روا نبود اگر گذارد
حلال دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که کافر شود اما ظاهر روایة اینست که کافر نشود اما گناه کبیره
در دیوان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نماز گذارد میگوید که جامه من پلید است بار
دیگر گفت تو همچنان نماز گذار هر دو بالی که بود در گردن من بود مشایخ گفته اند که اگر بت پرست
از بت پرستی توبه کند و یرا دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در گردن من و یرا
چندین وبال بود و این کس را نیز هم چنان وبال بود و اگر جامه که پلید شده است یا ده از درم
و نمیداند که کجا است و نجاست نامری ست تحری میکند تا وش به هر جا که قرار گیرد آنجا را از یادت از
درمی بشوید از عهده بیرون آید که در شریعت تحری جایز است دلیل بر آنکه غازیان در حرب بر قلعه قادر
شدند در آن قلعه یکی مومن بود و یکی ذمی است جزیه گذار شریعت نفرماید تا اهل قلعه را تمام کشند تا بیاید که امانتی
و آن میان کشته شود اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان هلاک شود یا بیمار می بود گذشته تا یکی از قلعه بگریزد
شریعت حکم کند که آن امانتی آن بود با قسار را شاید کشتن اگر به اسلام نیارند دیگر آنکه قاضی امام اسبیجابی گفته است
که مرد یرا چهار زن است یکی را سه طلاق معین داد و بر وی پوشیده شد که کدام را داده است باید
که هر چهار را بیک طلاق دست باز دارد و ماند تا عدت هر ایشان بگذرد بعد از آن یکان یکان را در عقد در آورد
سه را در عقد آرد و چهارم را حکم سه طلاق بود و دیگر شمس الائمه حلوائی رحمه الله گفته است که اگر مجوس کوفتند و
خرد ران پول کردند و آن همه گنند میان التقاید خوردن چون حاش کنند تحری کنند و پاره برگیرند شوبند آن باقیها را شاید
خوردن همچنان نا شسته ماند و اگر گشتها را با مردار آمیخته باشد ولیکن غالب گشتها بود و بقول علماء رحمهم الله تحری

جایز بود و چون همه در یقصور تنها تحری جایز ست اینجا نیز باید که تحری جایز بود و دلش هر کجا که قرار گیرد باید
در بی انجا راست شوید جامه حکم کند بشود بیایکی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته ست که این روایة تحری
از محمد در دو جامه ست در یکی جامه نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته ست که این همه اختلاف مشایخ نیست
اما روایة اجل کریم که کل جامه را شوید تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه ست و یکی پاک و دیگری پلید
و ندانیم که کدام پاک ست و کدام پلید و تحری کرد با یکی از این دو جامه نماز گذارد و بعد از آن تحریش بگشت
انجامه را ماند و انجامه دیگر گرفت بدان جامه نماز گذارد و باز تحری وی بگشت گفت پاک همان اول ست و
هر نمازی که بان جامه اول گذارده ست روا بود و هر نمازی که با جامه دوم گذارده ست تا روا بود که یقین
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده ست اکنون هر نمازی که بان جامه اول گذارده ست روا نبود و هر نمازی
که با جامه دوم گذارده ست روا بود اگر دو جامه بر یکی کم درمی نجاست غلیظ ست و بر یکی کم کثیر فاحش نجاست
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایة مخیر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نخعی رحمه الله بان جامه که
نماز گذارند که کم کثیر فاحش نجاست خفیفه زیرای آنکه در نجاست غلیظ القول وی درمی را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ زیاده درمی ست بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مخیر است
با هر کدام که خواهد گذارد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم ست و یکی جامه چهار یکی پلید بان جامه گذارد
که یکی پلید ست اگر یکی جامه کل پلید ست و یکی چهار یکی پاک بان گذارد که چهار یکی پاک ست و اگر یکی پلید است
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر روایة مخیر بود اولیتر آن بود که بان جامه گذارد که کم چهار یکی پاک بود تا نجاست
سبکتر این همه جائی بود که ضرورت ست تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیاده از درمی نماز روا بود اگر مردی
در سفر و وی را یک جامه ست و کل پلید ست اگر خطر گرماست یا خطر سرما اتفاق که با همان نماز گذارد با قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سرما و گرما نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمه الله با همان نماز گذارد با قیام و
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایة ست بیک روایة نماز گذارد و با یک جا اصح نشسته که
همچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا با جامه از عهده بیرون آید تا جامه اهل فسا و نماز روا
بود با کراهیة با جامه اهل ذمه با پیراهن و قبای ایشان نماز روا بود و بیکراهیت بدین سبب اما در پارها بباید
که اهل ذمه با محتاز اند جامه خود را از خمر نگاه دارند ما را از ایشان نماز روا بود و با کراهیت و با ازار ایشان
نماز روا بود با کراهیت بدین سبب که از ایشان استنجا ندارند اما ظاهر روایة نیست که استنجا ندانستن ایشان
بشک ست پاکی جامه به یقین و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که با ازار منع نماز روا بود و یا نی گفت روا بود سائل گفت شما بگذارید گفت من باز از شما نمیگذارم چنین گوید سائل ابو یوسف

بود رحمة الله گفت ای استاد بزرگوار تا انکار فرمایید که خود بکند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت بدانستی علما
فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مرد را جامهٔ ابریشمی داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه است
بنابر اصل است که روزی عم از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم نهاده بر یک دست زر درین حدیث
فرمودند هذان محرمان علی ذکور امتی وحل لاناثهم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و
حلال کرده شده است بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرب جامهٔ ابریشم باید پوشیدن
و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بردن حرب باجماع نشاید پوشیدن این جامه بود که تار و پود هر دو ابریشم بود
تار بود ابریشم اگر پود ریسمان بود مرد را پوشیدن حرام نبود و با وی مکروه نبود نماز گذاردن مرد را ابریشمی ازار بستن و داشتن
حرام بود نماز کراهیت بود بحدیث آمده است که هر مردی که ازار بند ابریشمی دارد بی توبه از دنیا بیرون رود و
در خاک نهندش افعی بیاید در وی پیچیده وی را عقوبت میکند و همین حکم ابریشم دارد بر نهالین و
بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمه الله نشاید خفت اگر دستار را
ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا فراز مدتی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله با پسران خود
درین مسئله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زر مغرق و ابریشمی
داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه بود به کلاه سردار بدی نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله
مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله گفته است در
بدایه مکروه نبود خلاف دیگر مکروه است هر مردی که جامهٔ ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر نکند گناه
کبیره در دیوانش مینویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سوگند بسه طلاق
خورد که پیش ازین هرگز جامه نپوشم سبک باید که آن جامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار آن
جامه را از خود بتوانستی کردن باز پوشیدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم ابتدا
دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید
بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق
سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و باز در آن خانه باشد
زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر در آن چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون
آمدن و توانستی اندر آمدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اگر مردی
بر ستوری نشسته است سوگند خورد بسه طلاق که پیش ازین هرگز برین ستور نه نشینم سبک فرود
آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توانستی که از آن ستور فرود آید باز در نشستی زن بر وی

شته طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدای دارد در جام زرین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه
وسلم من شرب فی اناء الفضة فکانما یجرجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتن برای اظهار نعمت پرورده را چون سفال
و تمام شود در کوزه بدهد و اگر کاسه آب هست و یا نقره کوفته اند از آن آب وی اجماع نشاید خوردن از میانه وی
بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شاید خوردن و انگشتری سیم و بلور کردن
و گوگرد آهن و ترنج و زیر نشاید داشتن که کراهیت بود در صلوة شرح طحاوی آورده است که آن علامت اهل
نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتری عقیق شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بخاتم عقیق
اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که نشاید داشتن که بر رسول علیه السلام چنین فرموده است تختموا بالعقیق
یعنی این خاتم را بران سنگ سرخ پیوسته ظاهر جواب نیست که انگشتری عقیق را نشاید داشتن که کراهیت بود
اما انگشتری نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد از آن مثقال یکدرم سنگ است روزی نعمان بشیر رضی الله عنه
نزدیک رسول علیه السلام رفت و انگشتری آهن در انگشت کرده رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی
دوزخیان می آید بیرون رفت و انگشتری را بیرون کرد و انگشتری ترنج در دست کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان مرا از تو بوی بت پرستان می آید باز بیرون رفت و انگشتری زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان بهشت نارسیده انگشت بهشتیان گرفتی با نعمان گفت یا رسول صلی الله علیه وسلم پس چه انگشتری
دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره کن بمقداری مثقال یکدرم سنگ است و این نیز اری برای اقامت سنت راست
و باید داشتن یا از برای حاجت چنانکه خلیفه را و قاضی را ایشان را بهر حاجت آید برای زینت ایشان را نشاید داشتن
و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگینه سوی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتری نزدیک دیگر امانت
نهاد انگشتری باستعمال این کس ضامن شود یا لی اگر در انگشت لبیه کرده است ضامن شود از برای زینت کرده است
و اگر در انگشت دیگر کرده است ضامن نشود اگر از برای محافظت را کرده است این جای بود که اینجا بود اما الم این
زن بود در هر کدام انگشت که باشد چون هلاک شود ضامن شود که ایشان از انگشتری در آورد و الی در همه انگشت
زینت است و اگر انگشتری نزدیکی گرو نهاد و انگشتری هلاک شد بمقدار مال که انگشتری را گرو کرده است ساقط شود
بدان بر وی چیزی لازم شود تا اگر انگشتری را که بهای او ده درم است بیکدرم گرو نهاد و از بهای انگشتری
بدان یکدرم مقاصه شود آن نه درم دیگر گرو گیرنده ساقط شود از برای آنکه آن نه درم دیگر نزدیک وی امانت
است و این ضامن نشود چون محافظت را التقصیر نکرده است اگر انگشتری یکدرم از سوی از دو می گرو نهاده بده
درم و انگشتری هلاک شد و هی یکدرم از آن ده که گرو نهاده است باید که بهای انگشتری مقاصه شود آن نه درم
دیگر حق طلب آید تا از خصم انگشتری بستاند اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و بهر آن اگر چیزی دیگر نهاید انگشتری بجان

دین اولی تر و بود تا اگر هلاک شود همان مقدار که دین گرفته است المقدار شود و آنچه بار دوم ستده است گرو گیرنده
حق طلب بود و اگر خواهد تا گرو شرط و باید که انگشتری را از گرو گیرنده باز گیرد و آنگاه آنچه خواهد بستاند و آنگاه
انگشتری نزدیک وی گرو نهد تا کل گرو شود و اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و انکس گفت که اگر فردا این مال من
نیاری انگشتری بمن فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هر گاه که آن مقدار وا دی را بوی تسلیم کند تا انگشتری
خود در طلب کند باید که همچنین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال نیاری فروشم و مال خود بگیرم خداوند انگشتری
وی را وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال وی را نیارد تواند که انگشتری را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود خریدار رسید
خود فروشد یا به بنده فروشد روا نبود باتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی وی در حق او نشنوند قول ابو حنیفه رح
روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر با جنبیه ای فروشد روا بود باتفاق اگر پیش از آنکه بها بستد
خرید اگر بهمان بار خرید یا زیاده روا بود باتفاق و اگر کمی از آن بها خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علما ما رحمهم الله روا نبود و دلیل بر آنکه زید بن ارقم رضی الله عنه وی را کنیزک بود هشتصد درم فروخت پیش
از آنکه بها می قبض کردی ششصد درم باز خرید چون این خبر بام مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
رسید گفت باز ده باز کرد از این بیع خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز نگردی نه پذیرد خدای عز و جل
حج ترا زیرا که قضا رسول علیه السلام کذا ر دو بیع غزو ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته با
و بیع حج ترا نپذیرد زید از این بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود و بقول
علما ما رحمهم الله اول روا بود و دوم فاسد بود و اگر مومنی در خواب است دیگر انگشتری
وی را از انگشت وی بیرون کرد باز در انگشت وی آورد هلاک شد ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غصب بیرون آورده است ضامن شود و اگر بطریق یاری بیرون آورده است تاوان دار
نشود اما انگشتری را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آورد می باز بخواب رفت و انگشتری هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتری را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتری
را بازبان انگشت وی باز اندر آرد و انگشتری هلاک شد اکنون ضامن شود که ای جواب نماند و اگر کسی
چیزی یافت حکم لقطه دارد چون برگرفت باید که ندا کند اگر کسی چیزی گم کرده است من یافت ام از آن کیست
اگر خصم پدید آمد و نشان داد بوی تسلیم کند و اگر خصم پدید نیاید باید که نگاه دارد تا خصم پدید آید اگر این چیز در دست وی
هلاک شود تاوان دار نشود و چون بر طریق امانت بر گرفته شد اگر بطریق غصب برگرفته باشد

ضامن شود و اگر بر گرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست آنکس هلاک شد این ضامن نشود اما نهند
بقول ابوحنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود
را بند بر نهاده است دیگری آمد بی اجازت وی بند از پای وی بر داشت این غلام گریخت بقول ابویوسف و
ابوحنیفه رحمة الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری بملک یکی در امده است و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون
کرد و ستور هلاک شد اگر بکرانه ملک آورده است و رها کرده ضامن نشود از ملک خود دور تر رانده است ضامن
شود و اگر این ستور را چوبی زد و ستور افتاد و هلاک شد اگر بر جایی زده که عرف است ضامن نشود و اگر بر جای
زده است که عرف نبود ضامن شود اگر یکی ستور بر جایی بسته است دیگری گشاده و جایی دیگر بست هلاک شد
اگر بوقت گشادن سر آن ریش که بو کردن ستور رسیده است و جیده است باتفاق ضامن شود و اگر سر
رسن بسته است بعضی گفته اند که ضامن شود و اگر ستور خود را از بن بازگونه بر نهاده است دیگری آمده زین
بر گرفت و راست نهاد زین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر یکی ان گشاده ستوران بیرون رفتند هلاک
شدند بقول ابوحنیفه ابویوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله ضامن شود و اگر کسی کبوتر خانه یکی را
گشاد کبوتران رفتند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول رحمهما الله ضامن شود اما اگر با خیک شیر
یا خیک روغن یکی را گشاد و سر آن نهاد و روغن رفت اگر شیر بنی و روغن مایع است اتفاق ضامن شود
و اگر شیر بنی بسته است و روغن فرسوده است بحرارت ایام میکند رد میرد و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله
ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن شود اگر غمازی یکی را غمز کرد و بسبب غمز وی ان مظلوم را چیزی
زیان شد ان مظلوم و بقا از آنچه وی را زیان شده است تواند رجوع کردن یا نی بقول ابویوسف و ابوحنیفه
رحمهما الله تواند و بقول محمد رحمة الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمة الله از برای زجر غماز را آورده اند
هر که مسلمانی را غمز کند و آن مسلمان بسبب وی دانگی زیان شود بقیامت خداوند عز و جل آن دانگانه در
قعر دوزخ پدید آرد و در وی غماز را سوی بهشت و لیکنش را سوی دوزخ کند و نعمتهای بهشت را
ببیند و آتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم بر لب دوزخ جنگ زده که مرا چرا غمز کردی خداوند عز و جل
وی را بینایی دهد و آن دانگانه را در قعر دوزخ ببیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرو در رو و آن
دانگانه را بخصم سپار تا نجات یابی ترا رسال آنجهان باید که تا فرو در رود و آن دانگانه را بر آرد تا
بخصم خود سپارد چون تمام بر آید آن دانگانه از دستش بیفتد بقعر دوزخ و بار همان قعر دوزخ رود
وی باز فرو در رود و باز بر آرد و همچنین تا سه بار از دستش بیفتد بقعر دوزخ وی باز بیرون آرد سه ترا
سال آنجهان باشد تا آن دانگانه را بر آرد و بخصم خود سپارد و نجات یابد این جایی بود که ایزا کنا گیره

دانسته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر این گناه ندانسته و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشد والعیاذ بالله ابدالاباد در دوزخ
بماند نعوذ بالله منها ذلک الحال والله الموفق باب هفتم در بیان شناختن وقت فریضه است بآیة واخبار و باجماع امت اینست
قوله تعالی اقم الصلوة الی غسق اللیل قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون
وحین تصبحون الآیة اما خبر اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة عند مواقیتها قوله تعالی علیه السلام امّنی جبرئیل
عند البیت مرتین الی آخر الحدیث واجماع امت اینست که هیچکس شناختن وقت فرضیت را منکر نشده و هر که منکر شود کافر شود و روز
را سه علامت است صبح کاذب و صبح صادق و برآمدن آفتاب صبح کاذب علامت روز دارد و لیکن حکم شب دارد تا اگر از وقت
نا رسیده رسیده شود یا کافری اسلام آرد و یا دیوانه هوشیار شود یا زن از حیض یا از نفاس پاک شد آن نماز خفتن بروی بود
اگر درآن وقت بنزا حیض یا نفاس آید یا دیوانه آن نماز خفتن بروی نبود اگر درآن زمان مقیم مسافر شود آن نماز خفتن دو گزارد و اگر
مقیم شد آن نماز خفتن را چهار گزارد و اگر ماه رمضان بود و درآن زمان سحری خورد یا استمتاع کند روزه تباه نشود و اگر شب
عید بود و درآن زمان بنده خرید یا فرزندی آید بر وی صدقه بود پس معلوم آمد که علامت روز دارد ولیکن حکم شب دارد و علامت صبح
کاذب اینست که منکر وار برآید بر مثال دم گرگ پریشان تا میان آسمان برآید باز ناپدید شود و علامت صبح صادق اینست که تواتر
وار برآید از کرانهای آسمان پدید آید صبح صادق کرانهای آسمان سپید شود بهر زمانی سپیدی زیاده شود و سیاهی در زیر خود گیرد و صبح کاذب
مالیان چون نهار را در زیر خود گیرد و آن سپیدی سیاهی را در زیر خود میکند و بهر زمانی نوری زیادت میشود بزرگان گفته اند صحبت یار
نیک همچون صبح صادق است تا می شود نوری زیادت میشود و صحبت یار بد همچون شفق است تا می شود ظلمت زیاده میشود چون صبح صادق دمید
وقت نماز بامداد در می آید بقول شافعی اول وقت گزارد و بقول علمای ما رحمهم الله وقتی گزارد که نمازش تمام روا بود تواند کرد دو رکعت نماز با
قرائت معتبر در وقت مستحب گزارد و حجة قول شافعی اینست که جبرئیل علیه السلام نماز بامداد آورد اول وقت بود که امامت کرد و گزارد
دیگر روایة مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز بامداد گزاردی که از مسجد بیرون آمدی هیچ یکی مرا
شناختی پس معلوم آمد که اول وقت گزارده اند و علمای ما رحمهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام برای نماز بامداد دو بار آمده است یکبار
اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و آنگاه فرمود الصلوة ما بین هذا الوقتین گفت در میان دو وقت نماز بامداد شما است اول
وقت گزاردی روا بود و آخر وقت گزاردن اولیتر تاویل آنکه مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایة میکند آن وقتی بودی که
جماعت زنان مشروع بود از برای آنکه صحابه اندک بود رسول علیه السلام و بدان سبب پگاه تر گزاردی تا چشم نامحرم بریشان نیفتد
لیکن چون صحابه بسیار شدند جماعت زنان منسوخ شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایة میکند که رسول علیه السلام فرمود که نماز بامداد
در آخر وقت گزارد چندان ثواب یابد که اول وقت قال النبی صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر اگر در میان نماز بامداد آفتاب
برآید بر قول شافعی رحمة الله فی الحال تمام کند فرضیت باطل شود وی میگوید که آفتاب بنده مامور است برآمدن و ما بنده ایم و مامور بگزاردن
نماز و می بندگی خود میکند ما بندگی خود میکنیم بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله در

رکعتی کرده باشد تا خیر کند تا آفتاب از حد کراهیت بیرون رود و دیگر کند و باقی نماز تمام کند بقول ابو حنیفه رضی الله تطوع شود و از ابو یوسف رحمه
الله دو روایتست یکی روایت از فریضه بنیابت دارد و دیگر روایت تطوع شود و فریضه باز گذارد و چون زوال باز گذرد و بالاتفاق وقت نماز پیشین
اندر آید زوال چه وقت اندر گذرد و در یک روایت آنست که روی سوی قبله ایستد تا مادام که آفتاب برابر روی چپ بود زوال نه آمده است ایستاده
باشد چون در میان هر دو ابرو آید زوال راست ایستاده باشد چون برابر روی راست آید زوال اندر گذرد و در روایت صلوة کشوافی آنست
که در مقابله آفتاب چوبی در زمین فرو برد تا مادام که سایه در کمین بود زوال نی ایستاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال
ایستد چون سایه زیادت از چوب شود زوال در گذرد و بالاتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و
بقول علمای ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود اول وقت گذارد و از مالک رحمة الله روایت آنست وقت نماز
پیشین گذارد و بعد از آن هم وقت نماز دیگر قیاس قصر و جمع چنانکه حاجیان در عرفات میکنند اما ظاهر روایت قول علمای ما رحمة الله
تا سایه هر چیزی برابر آن چیز نشود وقت نماز پیشین بیرون نرود سایه اصلی کدام است چون آفتاب برآید و سایه کم میشود و چون بجا
رسد که بیش و کم نشود آن سایه اصلی است هر چند اندک سایه اصلی بر گذشت و روی بسوی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در آمد و حجه
قول شافعی اینست که خدای عز و جل میفرماید والسابقون الاولون قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم و رسول علیه السلام فرموده است که
اول وقت نماز گذاردن خوشنودیست و آخر وقت گذاردن عفو است و اتفاق است که خوشنودی فاضلتر از عفو است و دیگر قتاده رضی الله عنه
روایت میکند که رسول علیه السلام نماز پیشین وقتی گذاردی که سرها ما میسوختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند علمای ما رحمهم الله گفته
است آنچه قتاده رضی الله عنه روایت میکند دلیل صحرا میکند که در عمارتها سر بخ سوختن نه پدید رود و اتفاق که مسافر و زن نماز اول وقت
گذاردن اولیتر بود تا و بل از دلیل اینست که از مبالغت در کارها دیگر است در نماز نی و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن
خوشنودیست و آخر وقت عفو است و این جا بی و که گناهی بود اتفاق است که تاخیر نماز گناه نیست دلیل هم آنکه بلال رضی الله عنه نماز
پیشین را بانگ نماز گفت و خواست تا قامت گوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کرد بار بیرون آمد که قامت گوید رسول
علیه السلام گفت زمانی صبر کن و آنگاه این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم پس معلوم
شده آمد که اگر تابستان بود آخر وقت گذاردن اولیتر بود و نماز وقت نماز پیشین هر چه وقت بیرون رود دیگر روایت از ابو حنیفه رضی الله
عنه اینست که سایه هر چیزی هر چند وی ورا سایه اصلی و آن لطیفه که نماز پیشین اندر آمده است و آنگاه نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر
اندر آید و این ابو یوسف محمد رحمهما الله گرفته اند اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی که
نماز پیشین اندر آمده است که وقت نماز بیرون رود اما وقت نماز دیگر در آید یا نی بقول ابو یوسف و محمد شافعی یک روایت از ابو حنیفه رحمة الله
در آید اما صحیح قول ابو حنیفه است که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا بر آن اصل است
که در میان این هر دو نماز وقت مهمل است یا نی بقول ابی حنیفه رضی الله عنه هست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نیست چون وقت نماز
دیگر اندر آید و بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و بقول علمای ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود

اول وقت گذارد و حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست از آیة و حدیث که در حق نماز پیشین گفته است و جواب همانست که گفته شده است
و دیگر میگویند انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قفاء رسول علیه السلام نماز گذاردیم و گوشت شتر خریدیم و خانه بردیم
پخته شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او نیز بود و علما رحمهم الله گفته اند که روا بود که گوشت شتر پخته بود و سبک پخته شده بود
دلیل بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آفتاب در روزنهای اتاق
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آفتاب پست فرو نرفتی آفتاب در روزنهای حجرات ایشان نیفتادی سوال اگر پرسد وقت
مکروه کدام است جواب دو روایت است در قول ابوحنیفه رضی الله عنه آفتاب بالا گیرد چنانچه بر سر منارها و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سرها نشسته باشد
برسد و مانند اینها و زرد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمانست و این قول ابویوسف و محمد رحمة الله گرفته اند دیگر روایت امام شافعی
رحمة الله بر این است و دیگر روایت شافعی آنست که در شبانروز در وقت مکروه نیست و این روایت ابویوسف و محمد رحمهما الله گرفته اند از قول
امیرالمومنین علی و عبدالله مسعود رضی الله عنه اما قول صحیح ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که از آفتاب همین قرص ماند که در وی نظر کنی چشم
خیره نبود وقت مکروه دیگران زمانست و در آن وقت چه باشد گذاردن بقول شافعی رحمة الله اداء روا نبود قضا روا بود و بقول حسن بصری
رحمة الله نه اداء روا بود نه قضا روا بود و بقول علما ما هم اداء روا بود و قضا روا نبود خواجه حسن رضی الله عنه گفته است که اداء روا
بود و لیکن آن ثواب نماز را کسی همین فروشد بشتری بجرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم تلک صلوة
المنافقین بلفظ السبیه تا فرموده اما این جایی بود که هر باری نماز دیگر را تاخیر کند و آن زمان گذارد که اما وقتی بضرورتی از مومنی فوت شود
یا فراموش کند آن زمان یاد آیدش گذارد و در تحت این وعید در نیاید که رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریمه نماز در آفتاب افتاد اگر چه
چهار رکعت بی آفتاب گذارد همچنان بود که در آفتاب گذارده است از راه ثواب و همچنین وقت مکروه نماز دیگر را دانستی وقت مکروه نماز
بامداد همچنان نیست آن سرخی که پیش از برآمدن آفتاب است وقت مستحب آنست نماز بامداد است **مسئله** چون آفتاب فرو رود وقت نماز
شام اندر آید باتفاق است که در گذاردن نماز شام تاخیر نشاید حدیث **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر ما لم یوخروا المغرب
الی اشتباک النجوم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاری بر فور نماز خفتن گذاری روا بود و بقول علمای ما
رحمهم الله تا وقت نماز شام بیرون نرود وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است باتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپیدا شد دیگر روایت از ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابویوسف و محمد
رح گرفته اند و این قول امیرالمومنین علی و عبدالله مسعود است رضی الله عنهما و دیگر روایت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین اما قول صحیح ابو
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپیدا شود وقت خفتن اندر آید
و این قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها یک روایت از عبدالله عباس رضوان الله علیهم اجمعین
خلیل بن احمد بصری رحمة الله گفته است که بجایگاه مغرب بودم بتجربه کردم و دانستم که تا آن سپیدی ناپیدا نشدی وا نجاست که رسول
علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل تا و دانکه نیم شب وقت مستحب

خفتن است و تا نیم شب وقت مباح بعد از آن وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از آن وقت مهمل اما بعد از نماز
خفتن است تا صبح هر بعد وقت مستحب نماز وتر است قال علیه السلام واجعلها ما بینها بعد العشاء الی الصبح ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز
خفتن گذاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گذاردی رسول علیه السلام هر دو را منع نکرد و گفت یا صدیق بر گذارده باول شب
میگذاری تا اگر قضاء اجل در رسد تا یاری وتر گذارده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه وتر را تا تاخیر میکنی تا آخر شب میگذاری تا بها
گذاردن وتر بشب بیدار میداری چون هر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح هر دو وقت مستحب است مر وتر را مسئله
عصر و عشا را به تعجیل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر دیگر بار تخصیص فرموده است قوله تعالی حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است مراد ازین نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانست
که علما را در وقت مستحب دیگر اختلاف است ازان دیگر باره تخصیص فرموده و دیگر آنکه تعجیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیفتد تا تحت این وعید
نیاید قال علیه السلام تلک الصلوة المنافقین و از شافعی رحمه الله روایت آمده است که در شبها هر روز صبح وقت مکروه نیست
چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تعجیل باید کردن از برای آنکه اگر تابستان گرما بود
مومنان اگر بی ملول شوند و کاهلی و کسلی بکرد و خواب گیرد اگر زمستان بود و هوائی سردتر بود که برای آنکه کافران را مراعات باید کردن و امید که تا
پایستن تا سبب انبوهی جماعت شود **فصل** یازدهم در شناختن اوقات مکروهات تطوعات چون صبح دمد هیچ تطوع نشاید گذاردن
جز سنت نماز بامداد گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما تطوع نشاید گذاردن دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه نماز
بامداد گذارد و طواف کعبه و درخواست تا بخفت خانه کعبه رسول علیه السلام وی را منع کرد و گفت درین زمان هیچ تطوع نشاید گذارد
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و در محل نبود و تطوع مشروع نی که روایة میکوید عقبة بن عامر الجهنی وصحابی
که رسول علیه السلام فرموده که در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و در محل نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز
عید هیچ تطوع نشاید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و نماز را قضا کند آنگاه بنماز
گاه اندر آید و آنگاه خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که در آن زمان نماز در خانه یا نماز روا نبود اما ظاهر روایه آنست
که روا بود و لیکن اولیتر آن بود بعد از آن گذاردن در وقتی امیر المومنین علی یکی را دید که در نمازگاه عید نماز میگذارد دیگر روایه
آنست که وی را منع کرد و دیگر روایه آنست که گفت کسی نیست که وی را منع کند من در تاویل این آیه متهم هستم قوله تعالی ارایت الذی ینهی عبدا
اذا صلی چون آن شخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المومنین من میترسیدم گمان نبردم خداوند عز و جل خود را باوردن طاعت عقوبت کند
یا امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که تو بیشک میگوئی اما من یقین میگویم که هر که بر مخالفت رسول علیه السلام کاری کند باید
ثواب نشود و گفته امیر المومنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه وسلم نبودی و در وقت زوال نماز قضا روا نبود و در محل
و تطوع مشروع نی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما را رسول علیه السلام منع کرد و از وقت زوال نماز مرده بخاک دفن کردن
مراد ازان نماز جنازه گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

ما را منع کرد که بعد از نماز دیگر تطوع نگذارند اما اگر وقت مستحبه باقی بود نماز قضا گذاردن روا بود و در وقت فرو رفتن آفتاب قضا نماز روا
نبود و تطوع متمم مخالفی اما ادا روا بود چون آفتاب فرو رود و هم تطوع نشاید گذاردن که تاخیر نماز شام شود قال النبی علیه السلام
لا یزال امتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم در وقت خطبه کردن تطوع نشاید گذاردن اما اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده
باشد شاید گذاردن کراهیت نبود باب ششم در بیان روی بقبله آوردن خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله معرفت قبله را در
کرد ابتدا از این آیه کرد قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مراد از تاویل الانس امرست مر ایشان را که اگر دیدن و کردن
هر پرستش پرستش موحدان نماز است در نماز روی بقبله آوردن فریضه است و هم بآیه هم بخبر و هم باجماع امت اما آیه قوله تعالی
فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره اما خبر قوله علیه السلام اظهر کما امر الله تعالی استقبل القبلة وقل
هو الله احد اگر حاضر است روی بعین کعبه آوردن فریضه است مر غایبان را روی بجهت آوردن فریضه بقول شافعی رحمة الله میان مشرق و مغرب
است وی تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه وسلم القبلة ما بین المشرق والمغرب علما گفته اند که رسول صلی الله علیه
وسلم این حدیث را در حق اهل مدینه و اهل العراق ما بین المشرق والمغرب فرمود دیگر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که یاجوج ماجوج را از
مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب روند پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا کرده اند
سعید بن عثمان ابو خوارزم و قطیفه ابن مسلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین [illegible] بوده اند هروی مرو و سرخس بلخ ترمذ و سمرقند
بخارا و فرغانه چنانکه دوشش و خجند سوکند نکند [illegible] دیار عرب اطلاق و کاشغر و بلاساغون [illegible] ما نشند اینها محرابها را راست کردند و نخستین
مسجدی که در آنجا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمة الله در شهرستان سعید بن عثمان رحمة الله بنا کردند نخستین مسجدی که در شهر سمرقند
بنا کردند مسجد دروازه چین است از قطیفه بن مسلم رحمة الله بنا کرده است مسجد کلاه دوز ان حصار سوم مسجد دروازه آهنی هم چنین برکدام
که شهر که میگرفتند محرابها راست میکردند گروه ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما گرت ایشان [illegible] قبله روند بنات النعش بر پشت ایشان است
ایشان بود و کوچک کاکشان بر قفا ایشان بود و قطب بر چهار سوی ایشان بود و همچنین [illegible] حلوان از آنجا روی بمغرب بر دستان فرود
تابند بر دست ایشان بسوی قبله آمد از ینجاست که در دیار ما نشاید که حنفی مذهب در محراب شافعی مذهبان نماز گذارند برای آنکه ایشان
قبله میان مشرق و مغرب میگویند چون روی بمحراب ایشان آری رخ راست سوی قبله شود روا نبود و یکی که محرابی بود که راست افتاده بود
مهندسان محاسبان که درین علم بضاعت داشته اند تقدیر گرفته که محراب شافعی مذهبان سه فرسنگ سوی کعبه فرود افتاده است و محراب حنفی مذهبان
نماز گذاری سی فرسنگ بر سوی کعبه افتاده است از ینجاست که محراب حنفی مذهبان نماز گذاری چهار دانگ دست راست باید ماندن از تخته
تابستان و دو دانگ دست چپ گرفته اند تا روی به قبله راست اگر مسجد بنا میکنند و محراب راست میکنند و اگر در وقت محل بایدام بود باید وقت
گفته باید که نماز دیگر روی سوی قبله ایستند چنانکه آفتاب و ابر فرود آید برابر روی راست محراب بنا کنند و اگر در وقت آفتاب بحمل بود
یا وقت آفتاب بمیزان بود بنگرند که آفتاب کجا فرو رود بر همان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفتاب یقین برابر کعبه فرو میرود اما اگر وقت
دیگر النست باید که مسجد جامع روند بنگرند که آفتاب کجا فرو میرود و دیگر بر همان تجربه محراب بنا کنند که در یکشب بسی تفاوت نبود که اینجا بی بود

که هم از ابتدا از مسجدی بنا کند اما اگر مسجدی خراب را عمارت میکنند محراب همان جای که بنا کنند که بوده است که محرابها را صحابه بنا کرده‌اند
ایشان بر صواب بود و بر قول علماء ماوراء النهر قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه بود و در
زمستان بر طرف راست کعبه و درین دو میان هر کجا که روی روا بود اما او بهتر آن بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ
کرد تا روی به قبله راست آید کعبه تمام عرصه است اما تمام بنا در قول شافعی رحمهما الله تمام هر دو بر قول علماء ماوراء النهر عرصه است نه تمام بنا و محمد
حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را فرود کرد تا بهتر آن برآرد به قول امام شافعی رحمه الله تا انجا خیمه نزنند نماز روا نبود و بقول علما
ماوراء النهر روا بود و کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرائیل علیه السلام از پنج کوه سنگ می آورد و باسماعیل میداد و وی با براهیم علیه السلام
میداد تا خانه کعبه بنا بکردند و اگر کسی کعبه را فرمود کرد تا بهتر از آن برآرد تا آن سنگها بجای خود بروند ما را روی بجهت باید آوردن نماز روا
است که از عرش تا تحت الثری بنا و کعبه است آفاقی را روی بجهت آوردن فریضه است و اگر روی بجهت آورد و نیت حطیم کرد از محمد حسن رح روایتی
است که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود و اگر آفاقی روی بجهت آورد و نیت مقام ابراهیم کرد روا بود اما ظاهر روایت روا نبود
خواجه امام ابوبکر عباس رح گفته است که اگر این کسی پیغمبر قبله رفته مقام ابراهیم علیه السلام را دیده است روا نبود و اگر ندیده است روا بود
و مسئله معلوم آمد و ما را که اعتبار جهت است اگر آفاقی روی بجهت کعبه آورد و نیت بیت المقدس کند روا نبود هر کسی که محراب معین بود روی بجهت
آورد و نیت کعبه شرط است یا نه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که مستحب است چون روی بجهت آورده است بسنده است عبد الله
جرجانی رحمه الله گفته است همچنانکه روی بجهت آوردن فریضه است نیت کعبه نیز فریضه است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله در شرح قدوری
روایت کرده است که این خلاف در میان علما در نیست چون روی بجهت آورد بسنده است در عمارت تنها نماز پنهان و مغیبه تحری روا بود و یا
امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که روا نبود از برای آنکه اگر روز بود ببیند و اگر شب بود سوال کند و بر آن نشان بشود و اگر کسی نبود دست
بر معلوم شود که محراب کجاست سید امام ابو شجاع رحمه الله گفته است که روا بود از برای آنکه اگر شب بود سوال کند بقوی که ایشان
دیدندش و بر آنچه معلوم شود اگر دست برد احتمال گذارد که اگر دیوار چیزی بود و بر دستش خلد مجروح شود و یا بر دیوار گزنده باشد
بر دستش زخمی زند یا محراب محیط بود دست برد معلوم شود مسجدی بود یا نه قبها بر کجا دست زند چنین داند که محراب است پس به تحری
گذارد روا بود که در صلوة الفاتح و خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری از محمد رحمة الله روایتست که اگر کسی در مکه به تحری نماز
گذارد روا بود شرط آنکه در آن محله غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایت اینست که در مکه به تحری روا
نبود حاضر آنرا روی بعین قبله آوردن فریضه بود اگر در صحرای قبله پوشیده است و دلیل صحیح بی تحری نماز گذارد روا بود اما اگر کسی از آن
دیار بود اگر سوال ناکرده به تحری گذارد روا نبود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز صواب پدید آید که روی بدان طرف آرد باقی نماز تمام
کند چنین گفته‌اند که قبله شش است یکی بیت المعمور که قبله فرشتگان است دیگر بیت المقدس قبله پیغامبران است دیگر عرش که قبله
حاملان عرش است دیگر کرسی که قبله کروبیان است دیگر کعبه قبله ماست دیگر قبله تحری است دیگر قبله بیمار است گفته‌اند و اگر
تحری نماز شروع کرد دیگر گفت گذارد بار تحری‌اش گشت روی بطرف دیگر آورد دیگر گفت دیگر گذارد و باز تحری‌اش گشت اگر این چهار رکعت

نماز را بچهار طرف نگذارد روا بود و بقول علماء ما رح و بقول شافعی رحمة الله بسه طرف روا بود و سوی برآمدن آفتاب روا نبود اگر بار
چهارم از طرف اول باز آید و بعضی گفته اند که روا نبود ظاهر روایت اینست که روا بود و اگر جماعتی به تحری نماز گذارند در میان نماز امام را صواب
پدید آید امام روی بگرداند سوی قبله آورد و امام اگر پس شده و مقتدیان پیش باید که امام پیش مقتدیان برود و اگر برود نماز همه تباه شود
که کار دیگران کرده است مقتدیان را باید که در قفای امام ایستند و آنها که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام ایستند و آنها که
بطرف دست چپ امام اند فرود ایستند و باقی نماز تمام کنند و اگر همچنان رکنی گذارند امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباه شود و اگر
در کم رکن در قفای امام ایستند نماز همه روا بود و اگر مقتدی در رکنی همچنان تاخیر کردند و لیکن نگذارند نماز شان تباه شود و بقول
ابو یوسف رحمة الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تواند که در قفای امام ایستند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته
اند و اگر جماعتی به تحری نماز گذاردند و امام سلام داد آنگاه صواب پدید آمد و در قفای وی لاحق است و مسبوق مسبوق را باید که روی
به قبله آرد و باقی نماز را تمام کند لاحق را نماز تباه شد از برای آنکه لاحق حکما در قفای امام است و برا همچنان قفای باید گذاردن که امام
گذارده است اگر روی گرداند امام را خلاف کرده باشد و اگر همچنان گذارد در روی بغیر قبله روا نبود و جماعتی در تاریکی نماز گذارد
چون نماز تمام گذاردند در روشنائی در آوردند و هر کسی رو بطرفی آورده بودند همه را نماز روا بود مگر دو کس یکی کسی که امام را به
خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذاردن نماز گذارد و اگر صواب همین جائی پدید
آید که روی گذارده است یا غالب گمانش آن بود که قبله اینجا است نمازش روا بود و اگر صواب جائی دیگر پدید آید یا غالب آن بود که صواب
جائی دیگر است نمازش روا نبود و اگر قبله پوشیده است شروع و نماز شروع کرد و بعضی گفته اند که شروع درست نباید اما ظاهر روایت
اینست که درست آید و اگر در نماز صواب همین جائی پدید آید و نمازش روا بود و اگر در میان نماز صواب جائی دیگر پدید آید و بر قول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح بسر آید نمازش تباه شود و این تحری نماز
حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند روا بود و اگر بتحری یک رکعت نماز میگذارد و در میان
بی آنکه تحری نمش نکشتی بروی بگرداند و یک رکعت معلوم شد که قبله صواب همین جائی پدید آمد که تکبیر گفته است بقول ابو یوسف رحمة الله
روا بود از برای آنکه مراد از تحری اصابت است همین پدید آمد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود از برای آنکه تحری کرد
شریعت حکم کرد آن طرف را بقبله چون بی تحری روی بر گرداند هم چنان بود که روی از قبله بر گردانیده است و این مسئله آنست که در خطا
صواب آید هم خطا بود مسلمانی در ظن وی اینست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نمازش پیش از وقت
است هم چنان نماز میگذارد و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاکست و روی بقبله است و با طهارت است یا نماز در وقت است
نماز روا نبود که وی بمعصیت نماز اندر آمده است عبادت بمعصیت ادا کرده نشود و این مسئله در صلوة شرح
طحاوی است و در کتاب تحری اما بعضی مشایخ گفته اند که روا بود چنانکه بر جامه امام رنگ ببیند چنین پنداشت
که مگر نجاست است یا چنین پنداشت که آنچه امام خواند خطا است و نماز روا است

واین نماز وی ناروا است معلوم شد که آنچه امام خواند صواب است که جامه امام پاک است نماز روا بود و آن گمان پیروی را اعتبار نیست
واین اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و اینمسئله دیگر همین قیاس است مومنی نماز میکنند از دو رو چنین میدانند که کعبه نام بنا است
نیست بنا کرده است اگرچه روی بجهت آورده است روا نبود که کعبه نام عرصه است نه نام بنا ۔ باب نهم در بیان نیت کردن نماز
نیت فریضه است بایت باختیار اجماع امت انیست قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین مفسرین این آیه تقریر این اند که مراد از
اخلاص نیت است تا نیت نبود اخلاص نبود و حدیث انیست قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ولکل امرئ ما نوی قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا عمل لمن لا نیت له اجماع امت آنست که هیچکس فرضیت نیت را منکر نشد هر که منکر شود کافر گردد بقول شافعی رحمه الله
نیت جمله صفات نماز را باید که بدل بداند و بشناسد چنانکه دو رکعت نماز بامداد فریضه وقتی اقتدا با امام و نیت کعبه و مقارن امام تکبیر گوید تا
در نماز آمده شود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله روایت است که همچنانکه تکبیر گفتن فریضه است نیت کردن بزبان نیز فریضه است اما
ظاهر روایت آنست که نیت کردن بزبان فریضه نیست انزمان گفته است یا نی از شافعی رحمه الله در روایت دیگر روایت آنست که بدل
می اندیشد و بزبان میگوید در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از شافعی رحمه الله روایت است که همچنان تکبیر گفتن بزبان فریضه است نیت
کردن نیز بزبان فریضه است اما ظاهر روایت قول شافعی آنست که نیت بزبان فریضه نیست از برای آنکه بقول شافعی مقارن امام تکبیر گفتن اند
گفتن در صلوة خواجه امام اجل حسن از ابو یوسف و محمد روایت است پیوسته تر داد و یک روایت دیگر آنست که بدل نیت کند بزبان تکبیر گوید
که نیت عمل دل است بزبان گفتن حاجت نیست هر نماز را نیت این نماز شرط است چنانکه نماز بامداد را نماز بامداد نماز پیشین را نماز پیشین نماز
دیگر را نماز دیگر نماز شام را نماز شام و نماز خفتن را نماز خفتن نماز عید را نماز عید و وتر را نماز وتر نماز آدینه را نماز آدینه و قضا را نیت نماز قضا مر اورا
انیست ادا از نیت ادا و از قضا نیابت ندارد و نیت قضا از ادا نیابت ندارد و بعضی گفته اند نیت قضا از ادا نیابت دارد در صلوة خواجه
امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد رح روایت است اگر با نماز نشستند و بعد نماز گذاردن برخاست و طهارت ساخت و در راه مسجد
شده بمسجد آمد بر پایان قصد چون تکبیر گوید بر پایان قصد نماز آمده شود بقول ابو حنیفه رح نیت تبرک از تحریمه می باید پیوسته تحریمه یا که
در آن اما آن لطیفه غایب شود که از قصد نماز گذاردن فراموشی نیت است و اگر آن لطیفه اگر غایب نشود اعتبار روا رسم حرج شود و در دین
ما را یعنی حرج نیست که حد حضور آنست که اگر کسی از وی سوال کند که چه میگذاری بی تامل گوید که چه میگذارم کرخی گفته است که اگر در
خواندن سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک یاد آرد که نیت نکرده است نیت کند روا بود اما ظاهر روایت انیست که نیت پیش از تحریمه
می باید تا روا بود و در نیت علما سخن گفته اند که دانستن نیت بود اما ظاهر روایت انیست که دانستن علم بود اما چون قصد با وی یار کند
و نیت شود و نیت عمل دل است تا اگر مسئلها نماز پیشین میگذارد و بزبان لفظ دیگر رفت یا هم نماز پیشین روا بود و اگر نماز دیگر میگذارد
و بزبان لفظ نماز پیشین رفت یا هم نماز پیشین رفت همان نماز دیگر بود و اگر نیت ادا کرد و قضا بود روا باشد و قضا کرد و ادا بود روا آید در صلوة
فقیه خواجه امام علی بزدوی رحمه الله آورده است که قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد و خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است
که اگر نیت ادا کند و قضا بود روا نباید نیابت ندارد اما اگر نیت قضا کند و ادا بود روا آید نیابت دارد از برای آنکه لفظ قضا بود و مراد

انروی ادا **قوله تعالی فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض** اینجا لفظ قضا است ومراد ازوی ادا خواجه امام زاهد
فخر رحمه الله صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی درس میکرد در روایت بیرون آمد این جای بود که قصد وی ادا گذاردن بود بزبانش لفظ
قضا برود یا قصد وی قضا گذاردن بزبانش ادا برود واگر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند وقضا
وقضا از ادا روا وادا از قضا نیابت دارد ومسلمانی اگر نماز پیشین بوقتی که است خواسته است وشک میکند ونمیداند که وقت مستحب
نماز دیگر باقی است یا نی نماز پیشین را باید که قضا کند نماز دیگر گذارد چون وقت نماز شام آید وآن نماز پیشین را باز قضا کند
وآنگاه نماز شام گذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت نماز دیگر قضا کرده باشد پس نماز روا آمده باشد یا نه قضا کند
تا بیقین از عهده بیرون آید خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله گفته است دو فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است دو وقت
مختلف همچون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف آن بود که از یک روز دو نماز برو مانده است نماز پیشین و نماز دیگر
نیت کرد چهار رکعت نماز ولیکن نگفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرد این
نماز فریضه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانی را قضا نمازی گذشته بود بیست
قضا را قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فریضه نماز پیشین ولیکن نمیگوید که کدام نماز پیشین روا نبود که نیت کرد این
نماز فریضه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نماز که بر من است و یا نخستین نمازی که بر منست و
بقول مشایخ سمرقند باز دیگرین نمازی که بر منست یا آخرین نمازی که بر منست شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
کراولی تر آن است میداند که چه نماز قضا میکند بگوید که آن نماز اندر آمده باشد که آن از وی نیت است خواجه امام حسام الشهید رحمه الله
گفته است در جامع الصغیر خویش که چنین گوید که اولین نمازی که بر منست اولیتر بود خواجه امام سرخسی رحمهم الله میگوید این سه لفظ
هر کدامی که بگوید روا بود خواجه امام علی بزدوی رحمه الله میگوید واگر نیت مطلق کند روا بود واگر روزه است و نمیداند که وقت نماز
باقیست یا نی چگونه نیت کند گفت باید که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز پیشین امروزینه اگر وقت باقیست از وقت نیابت دارد
اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد واگر مسلمانی نماز پیشین گذارد و شک افتادش که نماز پیشین من روا آمده است یا نی
آن نماز را باز میگذارد باید که گوید میخواهم تا بگذارم چهار رکعت نماز دیگرین نماز پیشین که بر منست اگر آن نماز روا آمده بود این
نماز از قضا نیابت دارد واگر آن نماز روا نیامده باشد این نماز از ادا نیابت دارد واگر وقت مکروه نماز دیگر گذارد و شک افتادش که
که نماز دیگر روا آمده است یا نی باید که نیت کند که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز دیگر امروزینه از بهر آنکه درین وقت قضا مشروع
نیست و تطوع فی نماز مشروع کند و در دو نماز معین قرآن خواند چنانکه در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند و در چهارم نخواند
اگر آن نمازش روا نیامده باشد این از آن نیابت دارد واگر روا آمده بود این نماز نه از قضا نیابت دارد نه از تطوع واگر وقت نماز
بیرون رفت شک افتادش که این نماز گذارده ام یا نی محمد رحمه الله میگوید من گمان نبرم که وقت نماز بر مومن گذرد و وی نماز گذارده بود
اگر نماز گذارده احتیاط کرده بود اگر سفتها را مطلق نیت نماز میکند روا بود یا نی قاضی امام صدر الدین گفته است نیابت دارد و خواجه

امام اجل سرخسی رحمة الله علیه ست که نیابت ندارد و وجه قول قاضی صدر الدین رحمة الله است که اگر دو رکعت تطوع گذارد
بر نیت انکه شب ست معلوم شد روز بوده ست آن از سنت نماز بامداد بود و اینجا همین بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته ست که فرق میان این مسئله و آن مسئله از برای انکه چون صبح دمد هیچ تطوع گذاردن جز سنت نماز بامداد نیس ضرورت ست
گوییم که نیابت دارد اما اینجا وقت فراخست و تطوع مشروع تا نیت سنت نکند نیابت ندارد و بر جمله مقتدی سه نیت شرط است
نیت گدامی نماز نیت متابعت امام و نیت کعبه امام امام یا تنها گذارد دو نیت شرط است نیت گدامی نماز و نیت کعبه **باب دهم**
در بیان تکبیر اول تکبیر اول فریضه است با آیته و اجماع امت و اخبار بر خلاف معتزله که ایشان میگویند بنا نماز بر افعال است نی بر
اذکار و وجه قول ایشان است که خدا عز و جل میفرماید قوله تعالی واقیموا الصلوة بر پا دارید نماز را بر پا داشتن نماز زمین تعلق دارد اما
این مذهب باطل ست مذهب سنت و جماعت اینست که بنا نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار هم با آیته و هم باخبار و هم باجماع امت
اما آیته اینست قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی قوله تعالی و ربک فکبر این هر دو آیته در حق تکبیر اول است و خبر اینست قال
النبی صلی الله علیه و سلم علم نفسک کما امر الله تعالی و استقبل القبلة و قل الله اکبر یعنی بگوید الله اکبر و اجماع امت السنت که هیچکس
فرضیت تکبیر اول را منکر نشده است هر که منکر شود کافر گردد تکبیر اول شرط است یا رکن بقول شافعی رحمة الله رکن است و بقول علماء ما
رحمهم الله شرط است فایده این خلاف جایی پدید آید که اگر مصلی دو رکعت نماز تطوع گذاردن و بران دو رکعت دیگر بنا بکند بقول
شافعی رحمة الله درست نباید بقول علماء ما رحمهم الله درست اید تکبیر اول از نماز است یا نی بعضی گفته اند که از نماز نیست همچنانکه
در از خانه نیست و لیکن جای بی در نیست میوه از درخت نیست لیکن میوه بی درخت نیست آب از حوض نیست لیکن بی حوض
نیست خواجه نباید فخر رحمة الله شیخه درس میکرد روایته بیرون آمد که بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تکبیر اول از نماز
نیست و شرط است و بقول محمد رحمة الله از نماز است و رکن است فایده این خلاف جایی پدید آید که مصلی نماز پیشین
میگذارد و در میان یاد آمد که نماز بامداد بر من است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق
تطوع باقی شود و بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند اما صحیح از قول محمد رحمة الله اینست که هر کجا که فساد پذیرد در رکن دارد هرگجا
نا حاجت اید شرط وار تکبیر اول هیچ سنت لفظ گوید که در نماز آمده شود و بقول مالک رحمة الله همین لفظ الله اکبر و بقول شافعی رحمة الله
الله اکبر یا الله الاکبر این هر دو لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر شود در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روا
که چهار لفظ به نماز اندر آمده شود و الله اکبر یا الله الاکبر یا الله الکبیر یا الله کبیر ازین چهار لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر آمده باشد و بقول
ابو حنیفه رحمة الله بهر نامی که از نام خدای تعالی گوید در نماز در آمده شود از محمد رحمة الله دو روایته است یکی روایته با ابو یوسف رحمة الله اسم
صفات تام باید تا در نماز آمده شود چنانکه الله اکبر یا الله اجل یا الله اکبر یا الله اعظم یا الله جلیل دیگر روایته از ابو حنیفه
رحمة الله که اسم تنها بسنده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایته بیرون
آمده شود اگر مصلی کلمه شهادت گوید به نیت تکبیر اول بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله به نماز اندر آمده شود بکلمه اثبات نی بکلمه نفی بود

اثبات که الا الله ست برین روایت دلیل میکنند که محمد با ابو حنیفه رحمة الله ست که با هم همینها به نماز اندر آمده شود و اگر اللهم اغفر لی گفت به نیت تکبیر اول با جماع در آمده نشود و اگر اللهم گفت و قطع کرد در نماز آمده شود یا نی این اختلاف ست میان کوفیان و بعض بصریان میگویند که در نماز نشود که میم اللهم در معنی لا ایست و لا کلمه نفی ست بکلمه نفی در آمده نشود و بعضریان میگویند که در نماز آمده شود که میم اللهم در معنی یا ست تا اگر کسی نیت تکبیر اول گوید یا الله بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در نماز آمده شود و اگر تازی نمیداند پارسی در نماز آمده شود یا نی بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله در آمده نشود در جامع الصغیر خانی خواجه امام حسام الدین شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه منهاج الدین عبد الکبیر رحمة الله روایة میکنند یا قدرت عربی اگر بپارسی گوید در نماز آمده نشود و الله اعلم بالصواب **باب یازدهم در بیان قرائة فریضه** است بآیه و اخبار و اجماع امت بر خلاف معتزله که ایشان میگویند که بنای نماز بر افعال ست نه بر اذکار و هم بر افعال هم با آیه و هم با خبار آیه اینست قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاقست که این امر در نماز ست که بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة الا بقرأت القرآن بقول شافعی رحمة الله خواندن فاتحه در نماز فریضه ست و حجه قول وی آنست قال النبی علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب علماء ما رحمهم الله گفته اند که مقتضی نیست که ورای فاتحه چیزی دیگر خواندن فریضه نمیداری چون چیزی دیگر خواند نمیداری فاتحه خواندن نیز فریضه نبود و بقول مالک رحمة الله سورت با فاتحه ضم کردن فریضه ست علماء ما رحمهم الله گفته است که بسیار کس که فاتحه درست کنند و سورت درست نداند یا سورت درست داند و فاتحه درست نداند ما میگوئیم فاتحه یا سورت و اگر کسی وی چیزی خواند که صفت نماز بود نمازش تباه شود خواندن فاتحه در نماز بحدیث واحد ست ما نص قرآن عمل کنیم قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن انچه گفتیم فرضیت را اینست ولیکن مستحب را انچه هر چند که خواند شاید دلیل آنکه روایة میکنند ابو هریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام در نماز بامداد بقدر صد آیه خواند و روایة مورق عجلی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد سورت قاف و الذاریات چندانی بخواند که من هر دو را یاد گرفتم و دیگر روایة میکنند عبد الله مسعود رضی الله که رسول علیه السلام در نماز بامداد و الم الکتاب تنزیل و تبارک الذی بیده الملک خواندی همچنین بقدر هفتاد سورت روایة میکنند انهما خواندی و در هیچ رکعتی ورای فاتحه دو سورت نخواندی و از پایان نماز نکردی دیگر روایة میکنند ابو هریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام در نماز بامداد سورت هل اتی علی الانسان و المرسلات و اذا السماء انشقت و السماء ذات البروج خواندی و بقول عبد الله عباس رضی الله عنه در نماز روز قرأت حجه نیست و حجه قول وی آنست قال النبی علیه السلام صلوة النهار عجما را اما مراد ازین نرم خواندن ست نه نا خواندن از برای آنکه در ابتداء در نماز ها در قرأت بلند خواندن مشروع بود کافر حکان بیامدندی در مسجد رسول علیه السلام حسرتی کردندی که ایشان مشوش شدندی جبرائیل علیه السلام آمد و این آیه آورد و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا بعد ازان نرم خواندن مشروع شد دلیل بر آنکه هم از عبد الله عباس رضی الله عنه روایت ست که رسول علیه السلام در نماز آدینه سورت الجمعة و اذا جاءک المنافقون بسیار خواندی و نماز آدینه نماز نماز روا ست

نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را در یک روز دو عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه و رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رضی روایت میکند که در وقتها
رسول علیه السلام نماز پیشین میگزاردم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد و باز قیام رفت و از قرائت خبری نخواند
انگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سوره تنزیل خوانده دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
نرم خواندی قرائت قرآن چنان نرم خواندی که رخساره مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را حرفی یا کلمه شنوانیدی اما در صلوة خواجه امام حسن بصری
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم ص خواندی اما این در وقتی بود که اینها تجزیت نشده بود و سورتها معین
نشده چون سورتها اینها معین شد تا حتی آمدند از معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسب
و رنج می بینیم و وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام او را طلب کرد و این حدیث فرمود و افتان انت یا معاذ و این آیت والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابوبکر صدیق رضی عنه در نماز بامداد سورت البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رضی گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابوبکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی ما را غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المؤمنین عمر رضی
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیه رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواند
و شستن به رکوع رفت و امیر المؤمنین عمر رضی ابو موسی اشعری را بقره دی فرستاده بود و با امیری وی را وصیت کرده که بخوان در نماز بامداد طوال
مفصل و در نماز دیگر اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات تا عبس و اوساط
مفصل از عبس والضحی و قصار مفصل از والضحی است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم تبارک لون تا والفجر و اوساط از والفجر است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرائت مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب است فریضه آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد آواز گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است این نماز را به خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود و صل بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الصغیر والکبیر والمریض والضعیف والمسافر و ذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
به دو نوع است فریضه است که آنچه الحمد کراهیت بیرون از استحباب اما در عدد آیه در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار اقتضا نکند مالک رحمه الله در سه رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رحمه در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علمای ما رحمهم الله تا در دو تا معین خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمه الله یک آیه خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه با بسم الله خواند فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن معتبر است دلیل بر آنکه حائض و نفسا و جنب را نشاید خواندن لیکن در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر تازی میداند بپارسی نخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود از برای آنکه ما مامور هم بخواندن نظم و معنی تا از خواندن نظم عاجز نباید بمعنی روا
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما مامور هم بخواندن این دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند از هر دو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **و قوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین و قوله تعالی ان هذا لفی الصحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر و در صحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در ایشان هاست پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست و در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه منهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمة الله است که روایت میکند که از ان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواند روا نبود اما ظاهر روایة قول ابوحنیفه رحمة الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی نخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان باشد
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل روم نامه بشنیدند نزدیک سلیمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سورۀ فاتحه خبر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است آنچه جدا از کرده است بیرون آرد فاتحه و ورای وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات درازتر خواند و در رکعت دوم کوتاه‌تر و در ان نماز ها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه الله برابر خواند آنچه مستحب است حسن بن زیاد رحمة الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد و بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایة مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع بیگاه حیرد امام خویش خوان جمع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد بر راه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روز تا و برابر باشد
شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روز ها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتیم مستحب است و فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قرات از کراسه میخواند بقول شافعی رحمه الله روا بود بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود روایت اینست عالم متیمم شود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند و اگر بحجات

نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت میکند که وقتی بودی که مارا در یکروز دو عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه در رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رض روایت میکند که در قفای
رسول علیه السلام نماز پیشین میگذاردم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد و باز قیام رفت و از قرائت جهری نخواند
آنگاه بکوع رفت بعد از فراغ نماز مارا معلوم شد که سوره تنزیل خواند دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
نیم روز خواندی قرائت قرآن چنان نرم خواندی که جیسارت مبارک می جنبید که وقتی بودی که مارا حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة الظهر امام جهر بکند
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم ص خواندی اما این در وقتی بود که اینها ترتیب نشده بود و سورتها معین
نشده چون سورتها اینها معین شد جماعتی آمدند و از معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسب
هیچ می بتیم و وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام معاذ را طلب کرد و این حدیث فرمود و افتان انت یا معاذ اقرأ والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابو بکر صدیق رض عنه در نماز بامداد سورة البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رض گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابوبکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی مارا غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المؤمنین عمر رض
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیه رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خود را
داشتن بکوع رفت و امیر المؤمنین عمر رض ابو موسی اشعری را بقبل ری فرستاده بود و بامیری وی را وصیت کرد که بخوان در نماز بامداد و نماز پیشین
مفصل و در نماز دیگر اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حم الحجرات است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس تا والضحی و قصار مفصل از والضحی است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از عم یتساءلون تا والفجر و اوساط از والضحی است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرآن مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب را است فریضه را آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد و آواز گریستن کودکی بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است آن نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود و صل بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الضعیف والکبیر والمریض والضعیف والمسافر و ذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
... فریضه است که آنچه از حد کراهیت بیرون است استحباب را اما در عدد آیه در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار را اقتضا نکند مالک رحمه الله در بیشتر رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رح در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علما رحمهم الله تا در دو تا معین خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمه الله یک آیه خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه با بسم الله خواند فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه حایض و نفسا و جنب را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابویوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر بتازی میداند بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود از برای آنکه ما مأموریم بخواندن نظم و معنی تا از خواندن بنظم عاجز نیاید بمعنی روا نبود
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما مأموریم بخواندن ازین دو یکی و لیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند از هر دو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر و در مصحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در آنها است پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمه الله اینست که روایت میکند که از آن قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایة قول ابوحنیفه رحمه الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان اند
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل روم نامه نبشتند نزدیک سلمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خبر است سلمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است آنچه حد از کراهیت بیرون آرد فاتحه و ورای وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه تر و در آن نماز ها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان است اند
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه الله برابر خواند آنچه استحباب است حسن بن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایة مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع یکجا حیز امام خویش خوان جمیع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد بر راه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبها ی زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روز ها برابر باشد
شصت آیه خواند اگر تابستان بود شبها کوتاه بود و روز ها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتیم استحباب است فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قرات از کراسه میخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه روا نبود و
بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود روایت اینست عالم متهم شود و بدین معنی تا زنباه شود و اگر از محراب میخواند اگر سنت

حتست باید استفتاح دادن دلیل بر آنکه عبد الله عمر رض امامت میکرد نماز شام را فاتحه خواند چیزی دیگر یاد نیامده است نافع
در قفای وی گفت بود اذا زلزلت الارض زلزالها عبد الله عمر رض گرفت و نماز تمام کرد کراهیت بیرون رفته است از فنا
امام آن بود که رود تر به رکوع رود خواجه امام حسام رحمة الله علیه را امامی بود که از بعد کراهیت بیرون رفته بود از قرأت
عاجز آمده که وی را باستفتاح حاجت آمده بود زود به رکوع رفت بعد از نماز شفعه بوده است یعنی بیرون کرد از تعهد
و امام را او که نماز نا را بالعلم تمام کرد اگر امام از بعد کراهیت بیرون رفت وی را باستفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح
داد و امام گرفت خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که نماز همه تباه شود که استفتاح دادن بی حاجت است
اما ظاهر روایت اینست که اگر امام چند آیه خوانده باشد چون از قرائت آیه خواندن عاجز آید مقتدی را استفتاح
دهد امام گیرد و یا نگیرد نماز روا بود که در صلوة خواجه امام اجل شمس رحمة الله آورده است که رسول علیه
السلام در نماز بامداد سورت قد افلح چون باخر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این
آیه را ماند و یا منی دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من آسان نکردی و یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من
چنین دانستم که این آیة منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودی
و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که رسول عم در نماز بامداد سورت تبارک الذی خواند
چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیت را ماند
آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان شما ابی بن کعب رضی الله عنه
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بر من چرا آسان نکردی یعنی چرا استفتاح ندادی گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان بردم که این آیه منسوخ شده بودی و بودی من شما را خبر دادی
پس معلوم آمد اگر چه بسیار از قرأت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز روا بود اگر امام گیرد یا نگیرد
از برای آنکه حدیث مطلق است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام اذا استطعمک
الامام فاطعمه ای استفتحک فافتحه و فرق نبود در میان اندک و بسیار اگر امامی آنکه از قرأت عاجز آمدی در محراب خاموش کرد
مقتدی را استفتاح کرد اگر امام گیرد یا نگیرد روا بود که کس اصلاح نماز خود میطلبد اگر غیر مقتدی لقمه داد امام بگرفت نماز همه تباه شود
اگر مقتدی لقمه داد و امام گرفت اگر مقتدی [illegible] آمد که خود بطهارت بوده است نماز همه تباه شود از برای آنکه مشهور دی در نماز داشت
نیامده است پیش از بیرون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام گرفته و پس نماز همه تباه شود و اگر نارسیده
استفتاح داد امام بگرفت نماز روا بود از برای آنکه استفتاح نارسیده نماز است اگر معلوم شد که نارسیده بطهارت بوده
است یا بنجاسه نجس بوده است بعضی گفته اند که جامه پلید در حق نارسیده عفو ظاهر روایت اینست که

که مفوض است در هر دو صورت نماز تباه شود و در نماز بضرورت از سورت بسورت دیگر نقل کردن نشاید آورده اند از رسول علیه السلام
که شبی بروزگار صحابه رضوان الله علیهم مطالع میکرد چون بدر حجره ابابکر صدیق رض رسید وی در نماز بود و قرآن نرم میخواند
از آنجا بگذشت بدر حجره امیرالمومنین عمر رضی الله عنه رسید وی در نماز بود و قرآن بلند خواند از آنجا نیز در گذشت چون بدر حجره بلال
رسید رضی الله عنه وی در نماز از سورت بسورت نقل میکرد رسول علیه السلام چون نماز بامداد تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوش در نماز بودی و قرآن را نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لک نمی نماز را زمی گفتم رسول علیه السلام
گفت بمجیا انست قال النبی ارفع صوتک قلیلا و انگاه گفت یا عمر رض دوش در نماز بودی قرآن را در بلند خواندی گفت بلی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دیو انرا میرانیدم قال النبی صلی الله علیه وسلم اخفض صوتک قلیلا و انگاه گفت و یا بلال
دوش در نماز بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از بوستان نقل میکردم قال النبی
علیه السلام اذا فتحت سورة فاتمها هر سورت را که شروع کردی تا آن سورت را تمام کن انگاه سورت دیگر رو و اگر بضرورت از سورت نقل
کردن بمقتدی استفتاح خواهد اگر امام کبیر تانکبیر در نماز روا بود و دلیل بر آنکه خواجه امام زاهد رحمه الله در نماز بامداد سورة هل اتی علی الانسان
میخواند و بیا بر ایها الامل رفت مقتدی استفتاح داد و نگرفت باز دیگر واقع افتاد پس که از سورت بسورت نقل کرد استفتاح داد نش که
چون نماز تمام کرد سوال کردند که این نماز را باز گذاریم گفت اگر باز بایستی گذارد من تمام نکردمی **مسئله** قرآن خواندن فریضه است بجلاف
معتزله **مسئله** در نماز رکن اصلی سه است قیام و رکوع و سجود و تحریمت رکن اصلی است یا نی اگر جاهی است که قرآن فریضه است رکن اصلی است
و اگر جاهی است که قرآن خواندن فریضه نیست رکن اصلی نیست تا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از آنکه قعده متغیر کرد یاد آمدش که
در یک رکعت قرائت نخوانده ام نمازش از فریضه باطل شود و چون قطوع باقی نماند پس معلوم شد که رکن اصل است **باب دوازدهم** در بیان
ادا حروف و حرمت کفتن در قرآن خواندن هر که قرآن خواند باید که ادا حروف مرعات و وقوف بجای آرد تا بتاویل آیت عمل کرده شد
قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از این آیه امیرالمومنین علی رض گفته است که ادا حروف و مراعات وقوف است ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
از قبل آن معنی را اعتبار دارند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر و از شافعی رحمه الله روایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش
تباه شود و اگر سورت خطا خواند نمازش تباه شود بقول علما رحمهم الله فاتحه یا سورت هر کلام که خطا خواند نمازش تباه شود و بعضی مشایخ
رحمهم الله گفته اند بهر نسیتی که بعد اندی خطا بود و اگر این سین را صاد گوید نماز تباه نشود و بعضی از مشایخ قرب مخرج را اعتبار داشته اند
تا اگر میخواهد حرفی که بدیه تر باشد حرفی دیگر رفت و لیکن از همان مخرج خیر دیگران حروف گوی میخواست گفتن و لیکن تفاوت نمیکند نمازش
روا بود و بعضی مشایخ قرب مخرج ساخته اند چنانکه خلیل بن احمد بصری رحمه الله ساخته اند الهمزة و الهاء و التاء و العین من مخرج
واحد و الباء و المیم و الفاء و المیم من مخرج واحد و التاء و الطاء و الدال و الظاء و الناس من مخرج واحد و الذال و التاء
الظاء من مخرج واحد و الجیم و الشین و الصاد من مخرج واحد و الخاء و الغین من مخرج واحد و الراء و اللام و النون من مخرج واحد و الزاء
و السین و اللطف من مخرج واحد و الواو و اللام و الالف و الیاء من مخرج واحد و القاف و الکاف من مخرج واحد ابوحنیفه و محمد

رحمهما الله از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل آن لفظ در قرآن یافته شود اگر این آیه
فیها فاکهة و ما غسلین در مکان لقاح خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود که معنی یا معنی قرآن است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و اگر در نماز عطسه از وجیزین دانسته است که در نمازش فاتحه از قرآن نیابت دارد یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است از قرآن
نیابت ندارد چنانچه در نماز فاتحه خواند بی نیت دعا نیت داشت انکار نماز نیست یاد آمدش که در نماز هست از قرأت نیابت ندارد و از این
نیز همان بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است باید که در این مسئله دو روایت است همچنانکه خطیب در منبر آمده با خطبه کند
و بر عطسه آمد و گفت الحمد لله و در وقت بسمل کردن حیوان عطسه آمد و گفت الحمد لله از جهة گفتن از خطبه و این از تسمیه و گفتن حیوان نیابت
دارد یا نی ابو حنیفه رحمه الله را دو روایت است و اینجا نیز باید کرد که دو روایت بود مسلمانی حرف را درست نمیتواند گفت
چنانکه ترکی الحمد لله را الحمد الله میگوید یا هندوی میگوید باید که او را فرمایند محمد و احمد و محمود در حمهم الله میگویند اگر اینها درست
میگوید فرمایند تا این نیز گوید اما اگر همه را یکسان میگوید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آیتی نگاه کنند که در آن آیه این
حروف نبود و برا تعلیم کنند تا این را در نمازها میخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کنند یا سورة
در آن این حروف نبود و برا تعلیم کنند تا در نمازها همان خوانده شود اگر آیتی نیابد که در آن این حروف نبود اکنون ضرورت شد بقدر
حاجت خواندن روا بود اگر مقتدی بود یا امام تکبیر گوید تسبیح دیگر نخواند خاموش باشد هر گاه که امام سلام دهد یا امام سلام گوید که تنها
گذارد است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از آن چیزی نخواند چنانکه سبحانک اللهم و بحمدک و تسبیحات رکوع و سجود و دعاء و قنوت و قرأت
تشهد و مانند اینها که بی اینها نماز روا می آید اگر چیزی خواند نماز تباه شود و سبحانک اللهم سین است اگر صاد گوید نمازش تباه شود و تبارک
السمک را البیک گوید نماز تباه شود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین و خواجه امام بزدوی شیخ الاسلام رحمه الله همین است که نماز تباه شود
اعوذ بالله دال است اگر دال گوید روا بود من الشیطان بطا است اگر تا گوید نماز تباه شود الحمد میم با یکفت و الحمد میگوید
ظاهر روایت نماز تباه شود خلیل ابن احمد المعتزلی رحمة الله علیها گفته است که روا بود که وی قریب المخرج را اعتبار دارد و ایاک
نستعین سین هر دو با تشدید اصل آمده است که آن تشدید ترک دید یا بر قرون نهد نماز تباه با الصراط اگر این صاد بسین
باز گوید روا بود اگر طا را تا خواند ظاهر روایت نمازش تباه شود با الصراط اگر بعضی از مشایخ گفته اند روا بود و الذین ذال است
اگر دال گوید نمازش تباه شود انعمت علیهم گوید و نمازش را ظاهر روایت تباه شود خلیل بن احمد المعتزی رحمه الله گفته است که روا بود
اما الضالین را اگر دال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه بلخی رح گفته است روا بود خواجه مطیع رحمه الله گفته است نماز تباه شود
شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتاب خانه منت که روا بود خواجه امام علی بزدوی رح گفته است روا بود
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قرآن را یعنی اعتبار داشته تا اگر کسی در نماز قرآن را عجمی میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تلفظ
کند این است و این اختیار محل است و این تشدید از ظاهر روایت نماز روا نبود اما بعض گفته اند که اصح این است که مثل
نظیر او در قرآن است **قوله تعالی** و الا من البیت الحرام قل اعوذ ذال است اگر دال گوید نمازش ... قل اعوذ

برب الناس اگر کسی سین را صاد گوید نماز تباه شود فی صدور الناس اگر این صاد را سین خواند نماز تباه شود و من الجنت

والناس میخواند قل اعوذ برب الفلق را برب الفلک خواند نماز تش تباه شود و من شر النفاثات را النفاتات خواند یا دال را تا خواند یا سین را صاد گوید در همه صورتها تباه شود هر کجا من خواند نماز تباه شود و در قل هو الله احد دال را تا گوید یا صاد را سین گوید یا هر دانی که در قل الله احد است یکی را تا گوید نماز تش تباه شود نیت را که تا یا بیت اگر یا دال خواند یا سین یصلی صاد گوید یا صاد را سین خواند یا ذال المحب را دل خواند یا طا خطیب را تا خواند یا سین من مسد را صاد خواند و درین همه صورتها نماز تباه شود و راوا ارجا را اگر ذال را دال خواند یا صاد نصر الله را سین گوید یا یدخلون را یجلون گوید درین همه صورتها نماز تباه شود و استغفر این عین را اگر خا گوید اختلاف المشایخ است توابا را اگر طا بگوید نماز تباه شود کان بکبه بسته نوع است کاف اکبر است و کاف کوزه کاف کامواره در شب نیک نگوید و بزم نیک نگوید میانه گوید اگر به الف یا با اکبر دارد نماز روا نبود و اهل نحو گفته خطر کفر بود سبحان ربی العظیم اگر این سین را صاد گوید یا ظا عظیم را ذال گوید یا زا گوید نماز تباه شود اگر سبحان ربی العظیم نمیتوانند گفتن سبحان ربی الکریم یا سبحان ربی الاعلی گوید روا بود سمع الله لمن حمده این ها را باید که بیاد کند اختلاف مشایخ است و اگر حمده گوید نماز روا بود و اگر حمد گوید نماز تباه شود التحیات الله اگر این تا را طا گوید یا دال نماز تباه شود اگر صاد و الصلوات را سین گوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر صاد اللهم صل را سین خواند اگر بعده اولی بود نماز تباه شود و اگر قعده بود از نماز بیرون آرد اگر سین اللهم انا نستعینک را صاد خواند نماز تباه شود اگر غین نستغفرک را خا خواند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و تی تبا است اگر سین خواند یا ان تشدید که برایاک نعبد است ترک کند یا آن تشدید برا بر نون نهد یا صاد و لکن یصلی را السین خواند یا سین و تسجد را صاد خواند یا سین یعنی را صاد خواند درین همه صورتها نماز تباه شود بالکفار ملحق ملحک گوید نماز روا بود که از عرب بسیار جای آمده که قا را کاف صرف کنند قطع کلمه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست که قرای سمرقند را با خواجه امام فخر زاهد رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفتند که قطع کلمه مفسد نماز است خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که اگر کسی همه قرآن حرف حرف کلمه کلمه درمیان نماز خواند نماز روا بود بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی نخیزد نماز تباه شود چنانچه الحمد میخواند ال گفت قطع افتاد یا التحیات میخواند ات گفت و قطع افتاد از بهار معنی نخیزد نماز تباه شود اگر قل گفت قطع افتاد قل کلمه تمام است نماز تباه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که باز از سر آغاز کند خواجه امام منهاج الدین گفته است که باقی تمام کند وقف تا جایگاه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقهاء مفسد نماز نیست دهکان او بلب کاک آن نجم الدین عمر نسفی رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد که الامن تولی و کفر گفت وقف کرده کاک ادیب کاک رحمه الله گفت که نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمه الله گفت که تباه نشود مباحثه ایشان شد نجم الدین عمر نسفی گفت اگر این فتوی واقع شود فتوی بنزدیک تو آید یا نزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نویسم که تباه نشود هر که قرآن خواند

باید که ادا حرف و مراعات وقف بجای آرد و با بتاویل آیت عمل کرده شود قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد ازین تاویل این ادا حروف ست و مراعات وقوف زیرا
که نازل شد بلفظ قریش نازل شد اعراب از اطراف می آمدند و آنچه میدانستند بلفظ قریش یاد گرفتند و بعضی نمی توانستند خواندن چون رسول علیه السلام
عجز و بیچارگی ایشان بدید غمناک شد مناجات کرد جبرئیل علیه السلام آمد ببشارت آورد و قرآن بلفظ خویش خواندند بشرط آنکه معنی تفاوت نکند اعراب بلفظ
خویش خواندن گرفتند تا کامل شدند و آنگاه بلفظ قریش خواندن گرفتند طحاوی رحمه الله در مشکل الآثار آورده است که اگر کسی در نماز قرآن را بلفظ
ایشان خواند روا بود و لیکن اولیتر آن بود که بلفظ ایشان نخواند که نوع منسوخ میدارد و اگر بیرون نماز خواند باکی نبود **قال النبی** صلی الله علیه
وسلم انما انزل القرآن علی سبعة احرف رسول علیه السلام فرمود که قرآن بهفت قرآن نازل شده است و قرآن که نازل شد صحابه رضوان الله
تعالی اجمعین می نبشتند هر کسی آیت سورة آنمقدار که حاضر بودندی و آنرا که نازل شدی که رسول علیه السلام بر ایشان خواندی می نبشتند
اما در عهد رسول علیه السلام نسخه برین ترتیب نبشته بود و لیکن قرآن را بهمین دستور ترتیب که ما میخوانیم میخواندند و قراء صحابه بهمین ترتیب یاد و سینه
رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواند باید قرآن را همچنانکه نازل شده است ادا کند بروی باد قراءت عبدالله مسعود و قراءت امام
عاصم است امام کوفه محمد حسن گفته است که اگر کسی در نماز چیزی خواند که در مصحف امام نبود و معنی یا مبنی قرآن است بود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر مثل در نظر او در قرآن نبود روا نبود تا اگر حکیم را علیم خواند یا حکیم را قدیم خواند یا بصیر را قدیر خواند
مرویست از عبدالله مسعود و از ابو درضی الله عنهما که مثل و نظیری در قرآن است جائز بود ابو الاسد بخاری رحمه الله گوید از ذلت
انصاری تصنیف است گفته که قطع کلمه و وقف ناجایگاه نماز تباه شود چنانکه الحمد را بخواندن اگر ال گفت قطع افتاد و یا التحیات میخواند ت گفت
قطع افتاد یا آیت آنکه سی میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد یا شهد الله میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد یا امن تولی و کفر گفت و قطع افتاد
وقف کرد درین همه صورتها ابو الاسد بخاری گفت که نماز تباه شود و ظاهر روایت نیست که نماز تباه نشود خواجه امام جلیل سرخسی گفته است که هر
شروع کنی و تمام کنی نخست با قراءت شود و بتقطیع نماز تباه نشود چنانکه تکبیر چون از رسول گفت و قطع یا کم می باید خواندن چنانچه چون الرسول
گفت قطع کرد و از یا کم آغاز کرد قاضی ابو بخاری رحمه الله امام بود اینجا وقف کرد وی آن نماز باز نگذارد اما امام را از امامت معزول کرد
لت الیهود عزیر گفت و وقف کرد عزیر ابن الله آغاز کرد نماز تباه شود اگر نمی الله گفت نماز تباه نشود و قالت النصاری المسیح ابن الله می باید خواند و قالت النصا
المسیح گفت وقف کرد ابن الله گفت وقف کرد نماز تباه شود اگر نمی الله گفت نماز تباه نشود اگر ابن الله ذلک قولهم گفت و وقف کرد یا فدایم گفت نماز تباه
نشود و در نماز قرآن خواندن زمزمه نشاید کردن باتفاق بیرون نماز بقول شافعی نشاید بقول علماء ما نشاید چه بقول شافعی رحمه الله سنت که چون زمزمه
کند ادا حرف و مراعات وقف نتواند بجای آوردن پس بتاویل این آیت عمل نتوان کردن **قوله تعالی** ورتل القرآن ترتیلا علماء رحمهم الله گفته اند که
رسول علیه السلام از غزوی باز گشته بود با فتح و ظفر و غنیمت بسیار چون بمدینه رسید عبدالله بن مغفل رضی الله عنه سورة انا فتحنا بصوت حزین میخواند رسول
علیه السلام فرمود که زینوا القرآن باصواتکم الحسن معلوم شد که شاید قرآن خواندن بیرون نماز بصوت حسن عمل کردن خبر صحیح است رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بیرون نماز قرآن خواند بهر حرفی خدای عز و جل ده ثواب در دیوان وی ثبت گرداند و اگر در نماز خواند بهر حرفی
سی ثواب باید اگر ظاهر خواندن بود و در سینه خواند اولیتر بود هر که قرآن بر وی خواند چهار چیز بهره چشم و زبان و گوش و دل

واگر دیده سه روی نخواند سه چیز تن بهره گیرد و زبان و گوش و بلند خواندن اولیتر بود یا نرم خواندن اگر جماعتی باشند و استماع
کنند بلند خواندن اولیتر بود و اگر استماع نکنند نرم خواندن اولیتر بود تا نبره کار نشود تا حق خواندن قرآن داشته شود چند می باید
خواندن تا حق قرآن گذارده بود بعضی گفته اند که ماهی یک ختم کند حق قرآن گذارده شود فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که
در سالی دو ختم کند حق قرآن گذارده شود اما ظاهر روایت نیست که شبانروز دویست آیه از قرآن نخواند حق قرآن گذارده
شود کراسه امانتی نشاید خواندن در کراسه عاریتی شاید یا نی اگر کراسه نارسیده بود نشاید اگر از آن مانع بود شاید که در کراسه
غصبی یا حمام نشاید قرآن خواندن و اگر کراسه غصبی الجزء خصم پیدا نیست باید که قاضی خود و بها را ضمان کند که هرگاه که خصم وی
پدید آید من بها را از عهده بیرون آیم آنگاه در وی قرآن خواند صندوق سیپاره و ان وقف عام را نشاید که بخانه اند نهند
و بکی نبرد و اگر در مسجد کراسه بود اگر عمارت پذیر بود باید که عمارت کنند و اگر عمارت پذیر نبود اولیتر آن بود که او را در خرقه پاکی پیچد و
در جای پاکی دفن کند چنانکه مومن را به تیمم مصحف شاید گرفتن یا نی اگر تیمم بود که فریضه بوی تواند گذاردن شاید و اگر فریضه نتواند گذاردن
نشاید گرفتن که در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید جمع شدن اما اگر خانه همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که او را بر سر آویزد تا نه بکار
نشود و اگر خفته قرآن میخواند همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که او را بر سر آویزد تا نه بکار نشود و اگر خفته قرآن میخواند شاید یا نی
و اگر تن و جامه وی پاک بود شاید چند بهای را گرد کند و اگر نشسته خواند اولیتر بود و اگر ره روان قرآن خواندن شاید یا نی بعضی
اصحاب ما گفته اند نشاید بعضی گفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند هم بلند و هم نرم شاید خواندن شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله گفته است که از اصحاب ما روایتی است یکی روایت خواندن دیگر روایت نخواندن لیس خواندن اولیتر بود و لیکن نرم خواندن
اولیتر بود و لیکن نرم خواندن بلندی شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در غبار نهاست نرم خواند و اگر در صحرا بود
بلند خواند باکی نبود چنین بطهارت روا بود در شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است یکی قرآن خواندن بی طهارت روا بود و لیکن
بطهارت اولیتر بود و مسجد اندر آید بطهارت شاید اما بطهارت اولی بود و اگر انساعت طهارت نتواند ساختن اولیتر آن بود که باری
تیمم کند از برای آنکه محمد حسن رحمه الله گفته است که مستحب نبود بی طهارت در مسجد آمدن جواب سلام گفتن بی طهارت روا بود اما با طهارت
اولیتر بود **مسئله** خفتن بی طهارت روا بود یا نی اگر آن زمان طهارت نبود خفتن بی طهارت شاید اما با طهارت اولیتر بود اگر طهارت نتواند
ساختن تیمم کند اولیتر از آن بود که تیمم نکند **مسئله** بر قرآن خواندن بر موذنی کردن اجرت گیرد حرام بود و بقول علماء ما
و شافعی رحمهم الله گفته است حرام نبود بر کتابت و ادب کسب آموختن اجرت گیرد حلال بود باتفاق اما اگر چیزی است که بفسق تعلق دارد چنانکه
آموختن مطربی و مانند آن بر اینها اجرت گیرد حرام بود **باب سیزدهم** در بیان رکوع و سجود کردن رکوع و سجود فریضه است بقدر قرار اما بر قول
اینها الی بقدر قرات تسبیحات بر قول اینها که تسبیحات گفتن در رکوع و سجود فریضه دارند بقدر تسبیحات گفتن فریضه است و سجده فریضه است
و بقول شافعی رحمه الله در سجده رکن اصلی دو دست پا و پیشانی تا اگر از زمین یکی با اختیار بلند بقول شافعی رحمه الله نماز نه روا بود
و بقول علماء ما رحمهم الله رکن اصلی در سجده پیشانی نهادن است و بینی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی نهد و بینی نهاد ظاهر روایت است

که روا نبود از ابو حنیفه از ابو حنیفه روایة آمده است که روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر می آید دلیل بر آنکه پیشانی مجروح
بود به بینی سجده آرد روا بود اگر بینی نیز مجروح بود بسر سجده آرد روا نبود که تشبیه اهل کتاب شود دیگر آنکه استخوان بینی با پیشانی پیوسته
است دلیل بر آنچه آنچه از دماغ جدا میشود از بینی بیرون میشود پس معلوم شد که در حال ایستادن حکم بروی دارد و در حال سجده حکم
سر اما اسد بن عمرو از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که از ان قول رجوع کرد و گفت بنوک بینی سجده آرد و پیشانی باختیار ننهد معتبر نباشد که
سر بسجده نهاد و قدمها را از زمین آزاد کرد روا بود برای آنکه هردو را در یک رکن جمع یافتیم بعد از ان اگر قدمها را آزاد کرد روا بود
اما اگر از ابتدا قدمها را از زمین آزاد کرد در شرح طحاوی آورده است که روا بود و بروایت فروق ناطقی آورده است که روا
نبود و این اقتدوری است شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که جواب ظاهر نیست که روا نبود بنا بر حدیث قال علیه السلام امرت ان
اسجد علی سبعة اعضاء الیدین و الرکبتین و القدمین و الرأس خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که گشتها را جواب روایت
شرح طحاوی رحمه الله گویم که روا بود تا ولیکن آنکه بر بود کانچه سجده آورده است و پشت پایش بر بود کانچه بود و انگشتان پای آزاد اما اگر
پایش مطلق آزاد بود روا نبود این ها را جواب بروایت فروق ناطقی گویم که روا نبود و تا احتیاط کند تا نمازش درست باشد ناروای بقید اگر
در سجده قدم بقدم دیگر بر گردانیده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که روایت کتاب این نیست وضع
القدمین علی الارض فرض فی السجدة اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح است بقول شافعی رحمه الله قیام و رکوع آرد و سجده
بایما آرد بقول علماء ما رحمهم الله چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود همچنان که بایما نماز گذارد روا بود مسلمانی را
عارضه است که اگر ایستاده نماز گذارد با قیام و رکوع و سجود و بقاء طهارت نمی باید اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود و بقاء طهارة
نمی باید نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود و بقاء طهارت نمی باید اگر بایما نماز میگذارد بقاء طهارت نمی باید و ظاهر
روایت این است که حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت بسازد و با قیام و رکوع و سجود نماز میگذارد روا اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است که بایما گذارد روا بود و اگر در دهن در زبان جراحت است قرآن میخواند چون روان میشود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است
که قرآن بخواند از برای آنکه بی قراءت روا می آید دلیل بر آنکه امی و مقتدی و گنگ در فرضیه و چهار رکعتی در دو آخرین
بی قراءت روا می آید اما در هیچ جای نیاورده است که بی طهارت نماز روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بقدر حاجت قراءت خواند که در زیادات روایت است که آنجا با ایما نماز میگذارد روا ان اشارت از وی بدل است از قیام و رکوع
و سجده اما در قراءت بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این جا می خواند که نخواند چون روان میشود و اگر خاموش کند هم نمی ایستد و اگر
بجوش میباشد می ایستد هر چند که خواند روا بود که اصلی است و در صلوة مختصر القیام خواجه امام ابو الفضل کرمانی و در شرح قدوری
همچنین آورده است که هر جرحی صاحب جرح روان شود آن رحم دهی است از پیشانی چند سند با سجده معتبر آید سجده بعضی
از مشایخ گفته که مقدار نوک بینی که ابو حنیفه رحمه الله سجده بنوک بینی معتبر میدارد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که ابو حنیفه
رضی از ان قول رجوع کرده است ان حکم معتبر نماند مقدار ثلثی یا ربعی از پیشانی بنهد و سجده معتبر بود اگر سجده بجای می آید که

سر بد آنجا مسح کند روا نبود و اگر بر پیچ دستار سجده می آرد چنانکه پیشانی از زمین آزاد بود نماید روا بود باتفاق اگر بر نهالین یا بر روی
عفص یا بر توده ریگ یا بر توده ارزن یا بر برگ عفص سجده آرد نماز روا نبود چون سختی زمین بر پیشانی وی نرسد از برای آنکه در معنی
انما نشود اما اگر سختی زمین بر پیشانی برسد روا بود مسئله اگر آستین می افکند یا دامن بر آنجا سجده می آرد بقول شافعی رحمه الله روا نبود
که مصلی غیر مصلی باید تا روا بود و بر قول علمای ما رحمهم الله روا بود و بر قول علمای ما رحمهم الله روا بود و اگر بر پیچ دستار می آرد چنانکه سختی زمین
بر پیشانی وی می رسد بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علمای ما روا بود که عبد الله عمر رضی الله عنه و این مسکانه را دید که پیچ دستار را بر پیشانی
بسته بود بدان جای سجده می آورد و بر او منع نکرد معلوم شد که روا بود والله اعلم بالصواب باب چهاردهم در بیان قعده اخیر
قعده اخیر نشستن فریضه است باین اخبار آیت نیست قوله تعالی فاقعده وامع القاعدین از مالک رحمه الله روایت است که قعده اخیره نشستن
فریضه نیست وجه قول وی این است که رسول علیه السلام فرموده است اذا قلت هذا او فعلت هذا فقد تمت صلوتک چون رسول علیه السلام
فرموده تا نخواندن فریضه نیست نشستن نیز فریضه نبود و این روایت در مختلف چون مختصر فرموده معلوم شد فریضه نیست و این روایت در
مختلف است در باب مالک اما ظاهر روایت این است که قعده اخیره نشستن فریضه است اما شرط است رکن نیست دلیل بر آنکه بی قعده نماز نمیشود و لیکن تمام
نی یا اگر قعده اخیره نشست بر رکعت زواید برخاست و این رکعت زاید سجده مقید کرد و این نماز فرضیت باطل شود و لیکن در حق تطوع باقی بود
پس معلوم آمد که بی قعده نماز نشد که به تطوع اندر آمده است و لیکن تمام بی آنکه از فرضیت باطل شد و قعده همچون سجده نیست که اگر قعده
همچون سجده بودی بایستی که رکعت زواید را قعده رسانیده و آنگاه نماز تباه شدی پس معلوم شد که قعده همچون سجده نیست چون سر از
سجده آخر بر دارد و چه مقدار نشیند تا قعده معتبر شود ابو سعید بردعی رحمه الله گفته است که مقدار کلمه شهادت نشیند تا قعده معتبر شود
ظاهر روایت آنست که مقدار عبده و رسوله نشیند تا قعده معتبر شود دلیل بر آنکه عبد الله مسعود روایت میکند از رسول علیه السلام اذا رفعت
راسک فی السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک رسول علیه السلام فرموده پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برداری
و قعده اخیره به مقدار عبده و رسوله رسانیدی نماز تو تمام شد خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله خواندن هر کس را اعتبار دارد و فرقی
میان تعجیل و آهسته خواندن امام جلیل شمس رحمه الله خواندن مستوی را اعتبار دارد تعجیل نیک نی و آهسته نی میانه خواندن شیخ الاسلام
برهان الدین بر هم این است که هر چگونه که خوانده بود و ظاهر روایت این است که اعتبار خواندن مستوی راست و این اعتبار خواجه امام زاده
فخر رحمه الله است مسئله اقتدا رسیده و نارسیده درست بود اما اقتدا نارسیده با رسیده درست بود و هم با فعال و هم با قوال صورت مسئله
اینست چنانکه التحیات بقدر تشهد رسانید و مقتدی هنوز بقدر تشهد نرسیده است امام سلام داد اگر مقتدی نیز سلام دهد نماز تمام بود ولکن
مقتدی بقدر تشهد رسید سلام داد پیش از آنکه امام بقدر تشهد رسید نماز تباه شود چه بنای نماز مقتدی بر نماز امام است و نماز امام تمام نیست
پس نماز مقتدی نیز تباه بود فایده خلاف جایی پدید آید که امام شیخ تعجیل خواند پیش از آنکه مقتدیان بعبده و رسوله رسیدندی وی سلام
داد ظاهر روایت نماز همه تباه شود خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله گفته که نماز همه روا بود از برای آنکه در نماز هیچ رکنی مقدار نیست که قعده
اخیر چون قعده اخیره بعبده و رسوله رسانید قعده معتبر شد نماز تمام شد بعد از آن از حرمت نماز بود باز در هر رکنی که باشند هر چه بکنند

از فریضه نیابت دارد و قعده اخیره را چون بعد سجده سهو ادا کند و بنشیند فرض موجود شد بعد از آن تطوع بود و لیکن در حرمت فرضیت بود
تا اگر همین فریضه را کسی بونی قضا ادا بود و پس معلوم شد که قعده اخیره مقدار است مسئله باز گشتن بقرائت تشهد قعده را
بر گیرد یا نی این مسئله بر چهار وجه است یکی وجه آنست که قعده معتبر بنشست التحیات تمام خواند و در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از آنکه
بقدر تشهد رسیدی سلام داد و باتفاق این قعده بر اید افتد نشود و نمازش روا بود که نشستن فریضه با تمام خواندن واجب یافته
و خواندن باز دیگر تطوع شود و تطوع فریضه را واجب را به نبندد و اما اگر مقدار سجده و سهو نشست و لیکن هیچ نخوانده در خواب
چون بیدار شد سلام داد بقول علما ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود وجه سیوم آنست که التحیات آغاز کرده
پیش از آنکه بقدر تشهد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر آغاز کرد و پیش از آنکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که هر دو را جمع میکنیم اگر بقدر تشهد برسد روا بود و اگر نرسد روا نبود و اگر باز از سر آغاز کرد خواجه امام زاهد نجم
رحمه الله صفوة خواجه امام اجل شمس رحمه الله درس میکرد در روایت بیرون آمد که قعده بر نگیرد لیکن بر روایت برگیرد خواجه امام ابو حفص
کبیر بخاری رح گفته است که در نوادر از محمد رحمه الله روایت یافته ایم که قعده بر گیرد تا اگر تمام ناکرده سلام دهد نمازش تباه شود و مقتدی
مقتدی را افتد جواب بر روایت نوادر گویم که قعده بر نگیرد که مسلمانان کاسب باشند و امام قرائت دراز تر خواند وی خواب رود و باز
بیدار شود و از سر آغاز کند پس گویم که قعده بر نگیرد تا اگر تمام ناکرده با امام سلام دهد روا بود و اگر با امام مقدار سجده و سهو نشست و در
خواب شد هیچ نخواند امام سلام داد وی با امام سلام داد و بقول علما ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود
اگر امام سلام داد و وی از سلام امام بیدار شد بایستی که با امام سلام دادی وی نداد وی پس سلام امام از نماز بیرون نیاید از برای
آنکه واجبی از واجبات نماز بر اوست و وی قرائت تشهد آغاز کرد و قعده بر گیرد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده درس میکرد در روایت بیرون آمد و بقول ابو یوسف رحمه الله قعده بر نگیرد و بقول محمد رحمه الله بر نگیرد
باز گشتن بسجده تلاوت قعده بر نگیرد و آن واجب است باز گشتن بقرائت تشهد نیز قعده را بر گیرد و این نیز واجب است اما ابو
یوسف رح گفته است که اگر باز گشتن بسجده تلاوت گویم و قعده بر نگیرد نماز بی سجده تمام کرده باشیم و نماز بی سجده تمام کردن
مشروع نیست پس بضرورت گویم که قعده بر گیرد دیگر آنکه سجده مقدم است قعده موخر است هر گاه که از موخر بمقدم باز گردد
مقدم موخر را بر گیرد اما اینجا شک است نشستن با خواندن مقارن است هر گاه که از موخر بمقدم باز گردد و مقدم
موخر را بر گیرد اما اینجا شک است نشستن با خواندن مقارن است که قعده بر گیرد یا نی گویم که قعده بر نگیرد دلیل
بر مسئله طلاق مردی را زنی حامله است گفت اگر پسر آری ترا یک طلاق شود و اگر دختر آورد دو طلاق و اگر هر دو آورد و اگر نخست پسر آورد
پس آوردن پسر یک طلاق شود با آوردن دختر دیگر طلاق نشود از برای آنکه نهادن حمل با گذشتن عدت مقارن است گویم که
طلاق دیگر واقع نشود اینجا نیز خواندن با نشستن مقارن است گویم که قعده بر نگیرد و اگر این زن هر دو را بیکی آورد و معلوم نیست که نخست پسر آورد
یا دختر جواب فقها آنست که نخست پسر آورده است تا بیش از یک طلاق واقع نشود اما در نهایت جواب بدان گویم که نخست دختر آورده است

تا دو طلاق واقع شود که باب فراش است و باب احتیاط اما اگر سه فرزند آورد چنانکه یک پسر آورد اکنون هر سه طلاق واقع شود و لیکن
باوردن فرزند سیوم عدتش بگذرد اگر کسی خواهد درحال روا بود و لیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود بیرون آمدن از
نماز بفعل نمازگذارنده بقول ابوحنیفه فریضه است و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست چیزهایی است که اگر در نماز
پدید می آید اتفاق نماز تباه میشود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام پدید آید
بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نو شدن آن چیز بعد از قدر تشهد همچون نو شدن آن چیز بود که پیش از قدر تشهد نماز تباه شود
بقول ابویوسف رح نو شدن آن چیز بعد از تشهد پیش از سلام همچو نو شدن آن چیز بود که بعد از سلام نماز روا بود و فایده
این در چند مسایل پدید آید اگر نماز بامداد میگذارد بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آفتاب برآمد یا وقت آمد که نماز خفتن بشکست یا وتر
بشکست بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نماز در سه صورت تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود که نماز ضحی میگذارد یا نماز
عید میگذارد و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زوال است ایستاده شد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نماز تباه شود و بقول
ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود جماعتی نماز آدینه میگذارند بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت نو شد بقول ابوحنیفه رضی الله
عنه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر نماز پیشین یا در وقت مستحب نماز دیگر قضا می کند بعد از قراءة تشهد از سلام
وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود و متیمم بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آب دید یا
یا امی قاری شد یا عریان جامه یافت بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود ماسح موزه را بعد از قرائت تشهد
پیش از سلام مدت مسح بسر آمد یا موزه بقدر سه انگشت دریده شد بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر بعد
قرائت تشهد پیش از سلام بخواب شد پس احتلام افتاد پس بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول صاحبین نماز روا بود اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
بیهوش شد یا عورت کشاده شد یا عورت پوشیده نشد یا [illegible] شد یا بر جامه اش نجاست انداختند زیادت از درمی درین همه صورتها که
گفتیم بقول ابوحنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود و صاحب جرح سایل را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت
نو شد بقول ابوحنیفه رحمة الله نماز روا نبود و بقول ابویوسف و محمد روا بود و صاحب جبیره را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام جبیره بیفتاد و
جراحت نیکو شد یا زن برهنه برداشت حیض آمده بود یا بیماری با بیماری نماز میگذارد صحت یافت یا در صحرای به تحری نماز میگذارد صحت یا
یا در صحرای به تحری نماز میگذارد و لاحق را قبله پدید آمد درین همه صورتها که گفتیم بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد
روا بود مردی نیت امامت زنان کرده است بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زن آمد اقتدا کرد به پهلوی امام نشست بقول ابوحنیفه
نماز همه تباه و بقول ابویوسف و محمد روا بود اگر جماعتی در کشتی نماز میگذارد و جماعتی دیگر بیرون کشتی بر خشکی بر ایشان اقتدا کردند بعد از
قرائت تشهد پیش از سلام کشتی روان شد بقول ابوحنیفه رحمة الله تنها که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول ابویوسف
و محمد رحمهم الله روا بود درین همه صورتها بقول ابوحنیفه رحمة الله بیرون آمدن از نمازگذارنده فریضه است و بقول ابویوسف و محمد
فریضه نیست **باب پانزدهم** در بیان نماز وتر نماز وتر باید دانستن که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نیست و اگر

بنص قاطع بودی یا بحدیث متواتر بودی و فرض عین بودی همچنانکه فریضهای دیگر اما در صلوة خواجه امام اجل شمس رحمة الله
روایت میکند از خارجه بن حذافه رضی الله عنه در صلوة خواجه بکر خواهر زاده رحمة الله روایت میکند ابو نصیر رضی الله عنه که رسول
علیه السلام از معراج آمد این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن
فان الله تعالی وتر یحب الوتر وجعل وقتها ما بعد العشاء الی الصبح و از ابو حنیفه رضی الله عنه در وتر سه روایت است یک روایت
اینست که حماد بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر فریضه است ابو یوسف بن الخالد التیمی از ابو حنیفه رضی الله عنه
روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمرو و نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر سنت است
عبد الله بلخی رحمة الله میگوید ما بهر سه قول عمل میکنیم از آن روی سنت میگذاریم اگر فوت میشود قضا فرمائیم گوئیم که فریضه است
و از آن روی که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی اگر کسی فریضه وتر را منکر شود کافر نشود گوئیم که واجب است
از آن روی که در وقت تبع فریضه است وتر را بانکه اذان و اقامت علیحده نیست و در هر سه رکعت قرآن خواندن فریضه است و گوئیم که
سنت است اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سنت است وتر را بقول امام مالک
رحمه الله سه رکعت گذارند بدو قعده و سلام در صلوة گستقوانی از شافعی رحمه الله دو روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا سیزده
رکعت چنانکه یکی سه پنج و هفت و نه یازده و سیزده و بقول علمای ما رحمهم الله سه رکعت گذارند بدو قعده و یک سلام که روایت میکند
عبد الله عمر رضی الله عنه با در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت وتر گذاردند دو قعده و یک سلام قراءة
در وتر فرضیت را آنچه خواند روا بود و استحبان آنست که خواجه امام زاهد فخر رحمة الله تعالی درس میکرد و روایت میکرد آن مادر مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول عم در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در رکعت دوم انا انزلناه و در رکعت سیوم قل یا
ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذا جاء و در رکعت سیوم تبت خواندی
و در رکعت دوم اول انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و الهیکم خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون اذا جاء و تبت
خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد اینها استحباب است و فریضه را آنچه خواند روا بود در قول شافعی
رحمه الله اللهم انا نستعینک در وتر در ماه رمضان در ده آخر خوانند بعد از آن هم در نماز بامداد خوانند و در قومه رکعت دوم که پیغامبر
علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علمای ما رحمهم الله میگویند که در حرب علی و زکوان جماعتی از صحابه شهید شدند پیغامبر علیه السلام
چهل بامداد نیت ایشان خواند این دعا را چون خلاصی یافتند هیچ نخواندند و بقول علمای ما رحمهم الله در وتر خوانند سوره اللهم انا
نستعینک خواند و یا اللهم اهدنا از حسین بن علی رضی الله عنهما روایت آمده است که ما را جد ما اللهم اهدنا تعلیم کرد باید که اللهم اهدنا خواند
امیر المومنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنهما گفته اند که رسول علیه السلام ما را اللهم انا نستعینک تعلیم کرد باید که اللهم انا نستعینک
خواند و اگر کسی هر دو میداند هر دو را خواند اللهم انا نستعینک خواند خواندن واجب است اللهم اهدنا خواندن سنت است و در ماه تمام

رمضان نرم خواند یا بلند خواجه ابو حفص صغکوزی و خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله گفته اند که امام نرم خواند که در معنی
دعاست خواجه ابو حفص بخاری رحمة الله گفته است که بلند خواند از برای آنکه در زمانه ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند
و در قفای امام بدل یاد گیرد مسئله مقتدی خواند یا نی بقول ابو یوسف خواند ملیش از آنکه آغاز کند صلوة گوید و بقول محمد رحمهما
الله نخواند که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در قراءة وی اختلاف است از آنروی که قراءة بود و مقتدی را خواندن بد
بود و از آنروی که دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی حقی یا سنتی جمع اید بر که سنت به از آوردن بدعت بود و اما
اجماع است که امام اللهم اهد نا خواند بلند نیک نخواند و نرم نیک نی میانه خواند چنانکه صف اول بشنوند مقتدی خواند یا نی
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نخواند و بقول ابو یوسف روایة آمده است که هر کجا که امام وقف کند کلمه آمین چنانکه آمین گفتن
است شاید گفتن **باب شانزدهم** در بیان نماز با سنت روی عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم من
ثابر علی اثنتی عشرة رکعة فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
که رسول علیه السلام فرموده هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی نگاه دارد و بگذارد خدا تعالی امر فرماید تا بنام
ان بنده در بهشت خانه بنا کنند مراد از آن خانه کوشک است خاصه در حق سنت نماز بامداد که رسول علیه السلام با تخصص فرموده
قال النبی علیه السلام رکعتی الفجر خیر من الدنیا و ما فیها جمله تطوعات را بخانه گذاردن اولیتر بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام
لاصلوة فی المسجد الا المکتوبة بیشتر نماز در مسجد مگر آنکه فریضه است چون صبح دید قاضی احمد زاهد رحمة الله گفته است باید که
سنت نماز بامداد گذارد شکرانه آنکه خداوند عز و جل مرا از شب تاریک رهانید و بروز روشن رسانید و در اسلام نگاهداشت
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تاخیر کند که نزدیک تر فریضه گذارد قال النبی صلی الله علیه وسلم المنتظر الصلوة الصلوة
منتظر نماز همچنان بود که در نماز از راه ثواب حسن بن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه روایت میکند که سنت نماز بامداد در معنی واجب است
از برای آنکه وی را خصوصیتی است که سنتهای دیگر را نیست دلیل آنکه سنتهای دیگر بعذر و بی عذر نشسته گذارد یا بر ستور روا بود
و سنت نماز بامداد را بعذر و بی عذر بر ستور گذارد و یا نشسته گذارد روا نبود و بعضی مشایخ گفته اند که نماز را قضا کند باید که
سنت نماز بامداد را قضا کند که در معنی واجب است فاما ظاهر روایت اینست که سنت است و سنت را قضا نیست اگر
سنت نماز بامداد گذارد و معلوم شد که صبح ندمیده است اتفاق باز گذارد و اگر معلوم شد که تحریمه در شب افتاده است
با قیها در روز هم باز گذارد و اگر شک است در شب افتاده است یا در روز هم باز گذارد و اگر چهار رکعت تطوع گذارد
معلوم شد که دو رکعت در شب افتاده است و دو رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که آن دو رکعت
از سنت بامداد نیابت دارد ظاهر روایت نیابت ندارد و اگر دو رکعت گذارد به پنداشت آنکه شب است معلوم شد که روز بوده است
و اتفاق از نماز سنت بامداد نیابت دارد محمد حسن گفته است که سنت نماز بامداد جائی گذارد و اگر اوقات کند درست نباید یعنی بخانه گذارد
اولیتر بود بقوله علیه السلام لاصلوة فی المسجد الا المکتوبة اگر بمسجد آید و جماعت بر پای نشده است در گوشه ایستد و سنت گذارد

فقیه ابن عبد الله مسعود رضی الله عنه همچنین کردی اگر جماعت بر پای شد و جماعت به مسجد اندرون اندر وی از مسجد بیرون گذارد که
جماعت به مسجد بیرون اندر وی به مسجد بیرون اندر مسجد اندرون اندر وی از مسجد بیرون گذارد و اگر جماعت به مسجد بیرون اندر
در مسجد بیرون اند و در مسجد اندرون گذارد و اگر مسجد یکی باشد بگوشه ایستد و سنت گذارد و قرآن نرم خواند چنانکه امام را
مشوش نگرداند و اگر مصلی به مسجد اندر آید جماعت بپا شده بود و اقتدا اگر دیا سنت گذارد و اگر رکعت اول است اتفاق است
که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقتدا کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا نی بقول شافعی بگذارد و بر قول علما ما
رحمهم الله بگذارد تا آنگاه آفتاب بر نیاید بعد از بر آمدن آفتاب چون گذارد از سنت نیابت دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از
سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد در آید و نمیداند که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم شد
که امام در رکعت آخرین است سنت را اتمام کند و آنچه از فریضه دریابد گذارد و اگر سنت را بر انداخت آفتاب بر آمد سنت را قضا نکرد
و اتفاق از سنت نیابت دارد و اگر نماز بامداد میگذارد و یک رکعت از فریضه فوت میشود اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز
بامداد میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافت ظاهر روایت سنت بگذارد و فریضه اقتدا کند اما فقیه جعفر رحمه الله گفته است
که سنت گذارد و اگر امام را در نماز بامداد در قعده اندر یافت بقول امام رحمه الله سنت گذارد از برای آنکه تشدید نقل که رسول علیه
السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز بامداد همچنان فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم رکعتی الفجر خیر من
الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول را فوت کرده است یاری سنت نماز بامداد فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمه الله
گفته اند که فقد اقتدا کند بحکم حدیث رسول علیه السلام اذا اتیتم الصلوة فاتوها وانتم تمشون ولا تاتوها وانتم تسعون علیکم بالسکینة والوقار فما
ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا پس بحکم حدیث فریضه را اقتدا کند و چون آفتاب بر آمد سنت را گذارد سنت بود یا نی در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت
ندارد و این جایی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباه کرد و جماعت گذارد و بعد از نماز
بامداد وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمه الله آن سنت را قضا کند و بقول علما ما رحمهم الله چون آفتاب بر آید آنگاه قضا
کند و حجة قول شافعی رحمه الله آنست که شروع کرد بر خود تباه کرد این بر وی قضا شد و چون قضا ها ی دیگر و اگر بعد از
نماز بامداد وقت مستحب باقی بود و قضا گذارد روا بود و این نیز همان بود علما ما رحمهم الله گفته اند قضا های دیگر
را خدای عز و جل بر وی فریضه کرده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
میان این قضا و آن قضا پس چون آفتاب بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه نماز بامداد گذارد و طواف کعبه آورد و تحیت بر وی واجب شد خواست تا تحیت بیارد
رسول علیه السلام وی را منع کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون آفتاب بر آید بگذارد و اگر
سنت و فریضه هر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده بایستد هر دو را قضا کند و اگر

واگر جماعتی را هم سنت و هم فریضه فوت شده باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و اقامت گویند و فریضه را بجماعت گذارند
و قرارت بلند خوانند که در وادی سیرطان رسول علیه السلام بخواب ماندند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد همه بیدار شدند
طهارت ساختند رسول علیه السلام قرارت بلند خواندن معلوم شد که بلند خواند پس معلوم شد که چون سنت فریضه هر دو فوت شده
باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و قامت گویند فریضه بجماعت گذارند و قران بلند خوانند چون زوال در گذشت مسئله
چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد
همچنانکه دو رکعت نماز گذارد و به پنداشت آنکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود آن از سنت نماز بامداد نیابت دارد و این نیز همان حکم
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان این مسئله و آن مسئله سنت نماز بامداد از برای
آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع دیگر نشاید گذاردن الا سنت نماز بامداد پس بضرورت گوییم که از سنت نماز بامداد نیابت دارد اما
اینجا تطوع گذاردن مشروع است پس باید که سنت را نیت کند تا نیابت دارد و اگر نماز پیشین جماعت بر پای شد جماعت که سنت را
ماند فریضه را اقتدا کند چون فریضه گذارد اتفاق است که پیشین رکعت سنت را گذارد و تحیت دو گذارد یا چهار بروایت جامع
الصغیر قول محمد رحمه الله تحیت چهار گذارد و آنگاه دو و بقول ابو یوسف تحیت دو گذارد و آنگاه چهار بروایت مبسوط بقول ابو
یوسف تحیت چهار گذارد و آنگاه دو و بقول محمد تحیت دو گذارد و آنگاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر روزها تابستان بود روزها
دراز بود تحیت چهار گذارد و آنگاه دو و اگر روزها زمستان است روزها کوتاه بود تحیت دو گذارد و آنگاه چهار بعضی مشایخ
گفته اند که اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را خواهد گذارد و آن چهار رکعت نیز خواهد گذارد و تحیت دو گذارد و آنگاه
چهار اگر مردی کاهل بود که آن دو گذارد و آن چهار رکعت را نخواهد گذارد تحیت چهار گذارد و اگر تحیت دو گذارد و وقت پیشین
رفت آنگاه چهار رکعت از دو از سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نیت قضا بکند که نیت را قضا نیت و نیت وقتی بکند که
وقت وی پیش از فریضه بود و نیت سنت امروزینه کند سنت بود یا نه ظاهر روایت آنست که سنت بود اما در صلوة خواجه امام بکر
خواهرزاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای آنکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیوسته گذارده
بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد از آن میگذارد فایده این خلاف جای ظاهر شود و آن چهار رکعت سنت را
پیش از فریضه میگذارد و شفع را شفع جدا داند پس هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تواند اگر بعد از فریضه میگذارد
از شفعه خبر داد پس اگر بسر دو سلام دهد شفعه طلب کند اتفاق تواند اگر چهار بتمام کند ظاهر روایت تواند که شفعه طلب کند
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله نتواند این جای بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده و جماعت بر پای شد
و جامع الکبیر از محمد رحمه الله روایت است نشاید که هیچ نمازی را خود تباه کند مگر فریضه را که تنها شروع کرده بود و جماعت
بر پای شد بر اندازد و اقتدا کند یا تمام بگذارد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استاد من
شمس الائمه حلوایی از استاد خود ابو علی نسفی رحمه الله روایت میکند با استاد درست تا بمهتر عالم قال النبی صلی الله علیه

وسلم اذا اقیمت الجماعة فلا صلوة الا المکتوبة یعنی چون جماعت برپای شد نماز نیست مگر آنکه فریضه شده است این حدیث بمن
رسید از آن قول رجوع کردم باید که بر اندازد و اقتدا کند اگر یک رکعت گذارده بود که جماعت برپای شد یک رکعت دیگر گذارد
و بر سر دو سلام دهد اقتدا کند و اگر بسجود رفته است که جماعت برپای شد هم آنجا سلام دهد و اقتدا کند و اگر سه رکعت [illegible]
برخاسته که جماعت برپای شد بعضی گفته اند ایستاده سلام دهد و ظاهر روایت اینست که بنشیند و سلام دهد لیست از نماز [illegible]
آمده بود ظاهر روایت هم آنجا سلام دهد و اقتدا کند خواجه امام اجل شمس [illegible] رحمه الله گفته است باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده
آن وقت فریضه نبود اکنون فریضه شد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله و اجابت فریضه نیابت ندارد و اگر سه رکعت نماز گذارده است
باید که تمام کند که [illegible] حکم کل است آنگاه فریضه را اقتدا کند اگر سنت را شروع کرد و بر خود تباه کرد فریضه گذارد بعد از فریضه اتفاق
اتفاق است که هر شش رکعت را گذارد و در فتاوی خواجه امام زاهد عتابی آورده است از خواجه امام ابوحفص بخاری که این خلاف
ابوحنیفه و محمد رحمهما الله با ابویوسف در تطوعات چهار رکعتی است در سنت نی تا اگر سنت چهار رکعتی است را قطع کند و قضا
قضا چهار رکعت واجب شود که سنت تمام کرده گذارد و چهار نی بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله بروی قضا دو رکعت بود و بقول
ابویوسف رحمه الله قضا هر چهار رکعت بود و اگر بسجده رود و سلام داد و اقتدا کند بعد از فریضه باید که بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
بروی چیزی نبود و بقول ابویوسف رحمه الله چهار رکعت بروی قضا بود سنتهای نماز آدینه چند رکعت است بر قول عبدالله
مسعود رضی الله عنه هشت رکعت است چهار از پیش فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را از ابوحنیفه و محمد رحمه الله گرفته اند
بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ده رکعت است چهار پیش از فریضه و دو بعد از فریضه و باز چهار تا در بار تا بر این عمل بکنند که رسول
علیه السلام نهی کرده است بعد از فریضه تطوع گذاردن که مانند شود به فریضه بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ده رکعت است
چهار پیش از فریضه و بعد از آن چهار باشد و این قول را ابویوسف رحمه الله گرفته است و هر رکعت سنت روز است یا سنت نماز
بقول ابویوسف رحمه الله سنت روز آدینه است و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله این سنت نماز آدینه نیست فایده این خلاف
جای پدید آید که بعد از فریضه این چهار را گذارد و آن دو را نی و بقول ابویوسف رحمه الله نیز گناه شود و بقول ابوحنیفه
محمد رحمهما الله نیز گناه نشود و بعضی مشایخ گفته اند که یک هفته باید که گذارد و یک هفته نگذارد از برای آنکه روافض در ترک گذاردن
این دو رکعت غلو کرده اند سنیان از برای زعم ایشان یک هفته بگذارند اما در دیار ما نباید بود در دیار ایشان آید در دیار
با هفته گذاردن که رسول علیه السلام فرموده است هر که آن دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی فاتحه بخواند سه بار قل هو الله احد
یکبار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس [illegible] و برا با هفته دیگر [illegible] کنند که نخواهیم که بگذاریم [illegible]
سنت وقتی تا اگر سنت روا بود از روز نیابت دارد و اگر نماز بود [illegible] و سنت نماز شام دو رکعت است با جماعت
اما سنت نماز خفتن ظاهر روایت دو رکعت است الا روایت میکنند از مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها و عبدالله عمر که رسول
علیه السلام دو گذاردی و چهار گذاردی اما معلوم نیست که بپیوسته گذارد یا در وقتی چهار گذارد وقتی دو و اولی تر آن بود که

چهار کذارد و هم دو او بیتر آن بود که تحت چهار کذارد و بازده او بیتر آن بود که دران چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیة الکرسی سه بار و در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد در رکعت چهار رکعت نماز کذارد خدای عز و جل ثواب شب قدر در دیوان او ثبت کرداند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر و در سنتهای شبها نه روزی فرضیت بر آنچه خواند رواابود و اما مستحبا اینست که قلبها خواند از برای انکه خواجه امام محمد رحمة الله روایة کرده است که رسول علیه السلام در سنت نماز بامداد قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل خوانده است و در دو رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در دو رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو سنت بامداد و در دو رکعت سنت نماز خفتن چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است هر که در سنتها این سورها خواند خدای تعالی عز و جل وی را از درد دندان از درد قولنج نکاه دارد و هر سنتی که در ابتدا صحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود و هر سنتی که در ابتدا صحابه مختلف بوده اند یا آخر متفق شده اند انکار وی بدعت بود والله اعلم باب هفدهم در بیان آنچه طهارة و نماز را تباه کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون کفتن سخن مانند آن در صلوة مسئله چهار وجهی یکی وجه اینست که هم نماز تباه شود و هم طهارة و همچون خنده قهقهه و احتلام بیهوشی و حدث عمدا و یک وجه دیگر اینست که نه طهارة تباه شود نه نماز همچون خنده تبسم و سلام و فراموشی و عمل اندک و روی کردانیدن بر علم حدث ما دام که در مسجد بود و اکر صحرا بود تا ما دام که در میان صف بود نه نماز تباه شود نه طهارة و اکر پیش سوی و تا ما دام از امام اندر نکذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباه شود و نماز نی همچون خون بینی و قی بی ریختن و حدث ناکهان و یک وجه اینست که نماز تباه شود و طهارة نی همچون سخن کفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اکر جماعتی نماز میکذارد و امام و قوم بخندید اکر همه برابر بخندیدند همه را نماز و طهارة تباه شود و اکر نخست امام خندید نماز مقتدیان نماز و طهارة تباه شود و مقتدیان را نماز تباه شود اما طهارة تباه نشود و این همه جایی بود که پیش از تشهد خندیدند و اکر بعد از تشهد خندیدند پیش از سلام بالاتفاق نماز تباه نشود و اما طهارة تباه شود یا نی بر قول زفر رحمه الله تباه نشود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله تباه شود و اکر امام بعد از تشهد پیش از سلام بخندید مقتدیان بعضی لاحق اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز مسبوقان تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و لاحقان را تباه شود یا نی ابو سلیمان جرجانی رحمه الله میکوید تباه شود بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله خواجه امام حفص کبیر بخاری رحمه الله میکوید لاحقان اکر نماز بجایی رسانند که امام کرده است بخندد امام لاحقان از نماز بیرون آیند اکر امام سلام داد و مقتدیان بخندیدند پیش از سلام خود طهارة ایشان تباه شود یا نی بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارة تباه نشود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تباه شود و این جایی بود که بر مقتدیان چیزی از واجبی باقی نبود اکر واجبی از واجبات نماز باقی بود قهقهه خندیدند بالاتفاق طهارة تباه شود و این مسئله بنا بر آنست که مقتدی بسلام خود از نماز بیرون آید یا بسلام امام بر قول محمد و زفر رحمهما الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خود و اکر نابالغ رسیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمه الله میکوید

که نماز طهارة تباه شود و ابوبکر سعید بلخی رحمة الله میگوید که نماز تباه شود طهارت نی که وی مخاطب نیست و اگر مسلی نی در نماز در حق
سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و خنده کم از سخن گفتن نیست نماز تباه شود خواب شد قهقه خندید نماز تباه شود اما طهارة
تباه نشود و اگر در نماز جنازه قهقه خندید نماز تباه شود اما طهارة نی که نماز جنازه دعا است حقیقت نماز نی اگر مسلی در سجده
تلاوت می آید سر بسجده نهاد و قهقه خندید طهارة تباه نشود و آن سجده بر انداخته شود و یانی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله
بر انداخته نشود و بر قول امام محمد رحمة الله بر انداخته شود و این بنا بر انست که سجده به نهادن سر تمام میشود یا به برداشتن سر قول ابوحنیفه
و ابویوسف نهادن سر و بر قول محمد رحمة الله سر برداشتن سر اگر مسلی اندرون شهر یا بیرون نماز میکند ار دیر پشت ستور بر قول ابویوسف
رحمة الله روا بود و بر قول ابوحنیفه و محمد روا نبود و اگر اندرون ربض بر پشت ستور نماز شروع کرد قهقه خندید بر قول ابویوسف
رحمة الله طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اگر بیرون ربض بر پشت ستور نماز بیاره میکند
باتفاق روا بود و اگر قهقه خندید نماز و طهارة تباه شود و اگر بیرون ربض نماز شروع کرد اندرون ربض آمده و قهقه خندید و بر قول
ابویوسف رحمة الله هم نماز تباه شود و هم طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اینها در حق تطوعات
بود و در حق فریضه نی سخن گفتن در نماز اند که بضرورت بفراموشی بقول شافعی رحمة الله مفسد نماز نیست و بقول علمای ما رحمهم الله
مفسد نماز است و حجة قول شافعی رحمة الله اینست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت ابر سر دو سلام داد بفراموشی یاری
بود نام او ذوالیدین بود گفت یا رسول الله نماز کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که نی بر خود کوتاه
کردم و نی بر من کوتاه شد انگاه رسول علیه السلام از ابوبکر پرسید شما چه میگوئید گفتند همچنانست که ذوالیدین میگوید رسول
علیه السلام برخاست و باقی نماز تمام کرد و سجده سهو ار د شافعی رحمة الله گفت سوال ذوالیدین رضی الله عنه اندک بود و جواب
رسول علیه السلام بضرورت سوال به رسول علیه السلام اندک بود و جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام
باقی نماز تمام کرده پس معلوم شد که مفسد نماز نیست علمای ما رحمهم الله گفته اند که این اندک نبود سه مجلس سخن بود سوال ذوالیدین جواب
رسول علیه السلام سوال و جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود دلیل بر انکه سخن چون گفتن
در نماز حرام شد یکی از صحابه در نماز عطسه زد یاری بود نام او معاویه بن الحکم السلمی رضی الله عنه گفت یرحمک یک در نماز بعد از نماز
رسول علیه السلام گوش وی بگرفت بلطف بر کشید و گفت برخیز و این نماز را باز گذار که در نماز لغو گفتی و دیگر انکه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از حبشه
بیامد و حبشه مدتی بر باشده بود و اقتدا کرد و سلام گفت کسی جواب وی باز نگفت چه بود صحابه را که سلام مرا جواب نگفتند بنا بر ان بود که در وقتی که
بحبشه رفته بود سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند رسول علیه السلام گفت
ای پسر مسعود برخیز و این نماز را باز گذار که خدا تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت تو کرد انیده است و آن سخن گفتن است که در نماز
حرام شده است قال النبی صلی الله علیه وسلم ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس انما هی التسبیح والتهلیل و تلاوت القران
بباید دانستن که پیغامبر ان اورا بعبادة سهو رفته است و در تبلیغ رسالت هیچ سهو نرفته است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز اند

که بضرورت تفهیم متوقی مفسد نماز است سخن چند حرفی باید تا نماز تباه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سخن دو حرفی نماز را تباه کند
و بقول ابویوسف سخن سه حرفی باید تا نماز را تباه کند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة کسوف میگذارد و سر بسجده نهاد و گفت اف اف لم تعذبهم
وانت لا تعذبهم وانا فیهم ابویوسف رحمه الله گفته است که این سخن است دو حرفی اگر مفسد نماز بودی رسول علیه السلام نگفتی و بر قول
ابویوسف سخن سه حرفی وقتی نماز تباه کند که در وی حرف زوائد نبود و حرف زوائد نیست الیوم تناه اما ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که آن فعل رسول علیه السلام اندرون نماز نبود بیرون نماز بود و اگر ثابت شود که در نماز بود وقتی بوده باشد که سخن گفتن
در نماز مباح بوده باشد اما چون سخن گفتن در نماز حرام شد آن فعل منسوخ شد دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در حق آزار مادر و پدر
میفرماید **قوله تعالی** ولا تقل لهما اف عبد الله گفته است که اگر در حق آزار مادر و پدرش سخن کمتر از آن بودی خداوند عز و جل
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن دو حرف است مفسد نماز بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خرما بیت المال قسمت میکرد حسن بن
علی رضی الله عنهما آنجا حاضر بود که خرما برگرفت و در دهان نهاد رسول علیه السلام انگشت مبارک در دهان نهاد آن خرما از دهانش بیرون
آورد گفت کخ کخ چنان مبالغه کرد به بیرون آوردن آن از دهانش که سرخی از دهانش ظاهر شد فاطمه رضی الله عنها از پس پرده آن حال
دید چون رسول علیه السلام در حجره اندر آمد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله از برای یک خرما در حق جگر گوشه خود چندین مبالغه
کردید رسول علیه السلام فرمود که خرما بیت المال است تو ندانسته کسی را نشاید خوردن که بر وی فتنه شده باشد هنوز مرد نشده
است و بر حرام بود **وقال النبی** صلی الله علیه وسلم کل لحم نبت من الحرام فالنار به اولی الیمین حدیث فرمود **قوله علیه السلام** ترک ذره
من الحرام افضل من عبادة الثقلین معلوم آمد که کخ سخن دو حرف است و در عرب سخن دو حرفی بسیار است قل و کل و قم مانند آن در پارسی
کخ و تف و مانند اینها و در عرف است که کسی را دشنام دهند گویند تف بر تو باد پس معلوم آمد که دو حرفی سخن است کلام الناس مرا
نمی شاید و قاطع نماز چهار چیز است که نماز را تباه کند باتفاق موذن گوید حی علی الصلوة نمازگزارنده گوید حی علی الصلوة یا
موذن گوید حی علی الفلاح نمازگزارنده گوید حی علی الفلاح اتفاق نماز تباه شود اگر در نماز جواب بانگ نماز گفت در حصار نجم الدین
عمر رضی الله عنه گفته است که این قول ابویوسف است نه قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله چون نیت جواب بانگ نماز میگوید اگر چه ذکر است نماز
تباه میشود اگر مسلمانی نماز میگذارد و کتابی نهاده و یحیی نام مردی نشسته این آیه میخواند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر نیت وی قرآن
خواندن است نمازش تباه نشود اگر نیت وی قرآن خواندن است نمازش تباه نشود و اگر نیت وی آنست که قوت کن این کتاب را
زود بگیر نمازش تباه شود باتفاق یا مصیبتی خبر دهند پس در نماز گوید انا لله و انا الیه راجعون باتفاق نمازش تباه شود از بهر آنکه
معنی کلمه مصیبت است [illegible] نیست چون خبر موضع [illegible] آمد پس باتفاق تباه شود اگر یکی در نماز عطسه زد
دیگری در نماز گفت یرحمک الله [illegible] نماز تباه شود باتفاق و اگر سلام [illegible] ایام تشریق گفت یا در آمد که از فرضیت
چیزی [illegible] باقی است باتفاق [illegible] بنا کند و اگر حاجی سلام [illegible] و تکبیر گفت یا در آمد که از نماز بر وی چیزی باقی است
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله نماز فاسد شود و بقول محمد رحمه الله تواند که باقی نماز را تمام کند هرچه بادرای بیست چنانکه کرد و با قران

که ایشان از فساد خالی نیست و انبیا معصوم اند از صغیره و کبیره **حکایت** آورده اند روزی هارون رشید عطسه زد و ابو یوسف حاضر
بود گفت یرحمک الله چون ابو یوسف بیرون رفت منازعان بدگویی کردند که شما را بکاف کتابت ذکر کرد فی عیبهای حرمت چنین سخن
به سمع ابو یوسف رسید وقتی دیگر هارون رشید رحمه الله باز عطسه زد ابو یوسف گفت بکاف سنت یا بهای حرمت تا هارون شنید گفت
بکاف سنت که سنتی را عمل کردن نسبت فاضلتر بود و قال النبی صلی الله علیه و سلم من احیی سنتی قد احیانی فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من قبلی
اگر نماز میگزارد و در نبشته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمه الله بمثله ایمان نماز تباه شود تا اگر کسی سوگند
خورد که من نامه فلان کس نخوانم آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفته است و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمة الله سوگند حانث
شود از برای آنکه بنای ایمان بر عرف است و این فهم کردن خواندن نی خواندن اما ظاهر روایت اینست که بخلاف ایشان و در نماز
معتبر است اما در صلوة این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز همه تباه بودی که بسیار چیزها در نماز در خاطرها
آید که نماز گزارندگان از رفع آن عاجز باشند نماز روا بود اگر کسی نامه نویسد باید که ان نامها در خرقه پاک نمازی پیچد تا اگر
بر آنجا بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد یا آیه از قرآن نبشته باشد اگر جنب یا محدث گیرد زیان کار نشود قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
اگر نماز میگزارد مادر و پدر او را آواز داد و ندش و بعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میگزارد نماز تمام کند و اگر تطوع میگزارد
بر اندازد جواب ایشان گوید بعضی گفته اند اگر مادر و پدر رسیده اند که در نماز است بر نه اندازد و اگر ندانسته اند بر اندازد اما صحیح آنست اگر
تطوع میگزارد و مادر و پدر ندانسته اند که وی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر دانسته اند وی در نماز است نماز را تمام کند انگاه جواب
ایشان گوید اما اگر فریضه میگزارد و اگر دانند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند انگاه جواب ایشان گوید قال النبی صلی الله
علیه و سلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اما اگر کسی هلاک میشود چنانکه در آب یا آتش می افتد اتفاق است که آن نماز بر اندازد و آن
کس را خلاص کند اگر چه آن نماز از وقت برود و اگر چه آنکس ذمی باشد اما اگر چیزی هلاک میشود ظاهر روایت اینست که اگر یک درم نقره
برسد شاید که نماز بر اندازد که خدای تعالی از آن نماز بی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است و حاجتمند بعضی گفته اند اگر دانگی
نقره باشد شاید که اندازد و آن را خلاص کند این فتوی است و تقوی آنست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از برای نماز دنیا
نشاید بر خود نماز تباه کردن دلیل بر آنکه یکی از صحابه را اسپی قیمتی بود نماز شروع کرد دزد در آمد و اسپ را گشاد و بر دوان بر و آن صحابه دید
نماز بر خود تباه نکرد بعد از فراغ نماز وی را گفتند که چرا به فتوی عمل نکردی و گفت مرا شرم آمد که برای دنیا بر خود نماز تباه کردمی اصل
اندرین باب اینست هر کجا که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نماز برای امانت حق حق مقدم داشتن حق عبد بامر حق است
که خداوند عز و جل بی نیاز است و بنده نیازمند است و حاجتمند قال النبی صلی الله علیه و سلم من قدم المقدم و من قدم المؤخر فهو فی
الدارین مؤخر اگر در نماز نام پروردگار شنود جل جلاله گفت نماز تباه نشود و اگر نام رسول علیه السلام شنود صلوة گفت اگر مراد او
جواب گوینده است بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله روا بود و اگر یکی نماز میگزارد
و دیگری وی را در بلا میداند و وی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود چون

مرادش بلا دارندہ بود و بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ نماز روا بود اما اگر وسواس پیش خاطر آمدش لا حول ولا قوۃ الا باللہ
گفت نماز تباہ شود و در تجنیس شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ آوردہ است کہ اگر وسواس در دنیا و نیست نماز تباہ
نشود و اگر وسواس آخرت است نماز تباہ نشود اما اگر امام در محراب گفت الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی مقتدی گفت بلی
اختلاف مشایخ است بعضی گفتہ اند نماز تباہ شود بعضی گفتہ اند کہ نماز روا بود اما اگر امام گفت یا ایہا الذین امنوا مقتدی
گفت اللہم لبیک مختار خواجہ امام زاہد فخر رحمۃ اللہ آنست کہ نماز روا بود و مختار شیخ الاسلام برہان الدین رحمۃ اللہ آنست
کہ نماز تباہ شود اما اگر در نماز آیۃ عذاب خواند مقتدی از بیم وعید آہ گفت یا یارب گفت بلکہ بسبب بیماری نماز
تباہ نشود اما اگر دردی در آمدش آہ گفت یا یارب گفت یا باز آمدن غایبی خبر دادندش گفت الحمد للہ درین ہمہ صورتہا
و بقول ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ روا بود و اگر مسبوق با امام بقعود مشغول شد سلام
داد فاتحہ در خواست کردند وی فاتحہ خواند بعد ازان یاد آمدش کہ از فریضہ چیزی بر من باقیست بقول ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ
نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ تواند کہ باقی مسبوقانہ تمام کند اگر سلام بقعود مشغول شد و [illegible]
استغفر اللہ السمیع البصیر اعوذ باللہ من الرجیم خواند و آیۃ الکرسی خواند ولیکن ہم درست خواند چون یاد آمدش کہ از فریضہ چیزی
بر وی باقیست اجماعا باقی نماز تواند کہ تمام کند اگر سلام بقعود مشغول شد و دعای آخرین گفت نماز را بدعا فارسی ولیکن
ہم درست گفت چیزی خواست کہ جز از حق نتوان خواست چنانکہ گفت خدایا مرا بیامرز و مادر و پدر مرا بیامرز یاد آمد تواند کہ
باقی نماز تمام کند و یا جماعۃ اگر بخواہد چون فرو دمید بقول ابو حنیفہ و محمد رحمہما اللہ نماز تباہ شود و بقول ابو یوسف رحمۃ
اللہ نماز روا بود و اگر بر دست خود دمید بخود فرو مالیدن اتفاق نماز تباہ شود و این عمل کثیر شود اما اگر چیزی خواست
کہ از غیر حق نتوان خواستن چنانکہ گفت مرا زر دہ یا خانہ دہ یا زن دہ نماز تباہ شود و بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ بنگریم
بچہ لفظ گفتہ است اگر بلفظ روزی گفتہ است چنانکہ گفت مرا زر روزی کن یا نقرہ روزی کن تواند کہ بدان نماز بنا کند
کہ روزی جز از رزاق نتوان خواستن اما ظاہر روایۃ اینست کہ نماز تباہ شود چنانکہ یکی را در نماز بشارت دادند کہ
فلان غایب آمد الحمد للہ یا از مصیبتی خبر دادندش گفت انا للہ وانا الیہ راجعون نماز تباہ شود کہ در معنی کلام الناس شود
اینجا نیز ہمان شود قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اقتلوا الاسودین ولو کنتم فی الصلوۃ رسول علیہ السلام فرمود کہ بکشید این دو سیاہ
و اگر چند در نماز باشند مراد ازان مار است و کژدم و اشکال است کہ کژدم سپید است رسول علیہ السلام چرا او را سیاہ فرمود
درین تاویل ہست یکی آنکہ فعلش بد است دلیل بر آنکہ بر انگشت مبارک رسول علیہ السلام زخمی زد رسول علیہ السلام فرمود
لعن اللہ العقرب دیگر آنکہ مار سیاہ است رسول علیہ السلام وی را بتبع مار سیاہ فرمودہ است دیگر آنکہ کژدمان در عرب سیاہ بود
ظاہر شدن شاید کشتن باقی بعضی از مشایخ گفتہ اند تا قصد نکند نشاید کشتن ظاہر روایۃ بمجرد ظاہر شدن شاید کشتن کہ حدیث مطلق است
و دیگر دلیل آنکہ ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ در مسجد نماز میکرد ماری از سقف مسجد فرو آمد و کل جمعہ نماز خود تباہ کردند متفرق شدند الا ابو حنیفہ ان

رحمه الله گفته است که نماز تباه شود از برای آنکه اگر ازین شیر بچه دیگر را دادی حرمت رضاع ثابت شدی چون حکم از احکام شرع ثابت شود
نماز نیز تباه شود و دیگر آنکه شیر دادن عمل کثیر است و اصح اینست اصل اینست که هرچه روزه تباه کند نماز را تباه کند و بسیار چیزی باشند که
نماز را تباه کند ولیکن روزه را تباه نکند اگر روزه دار در نماز علک خاید نماز را تباه شود و بعضی گفته اند که اگر زن علک خاییده بود
روزه نیز تباه شود که از وی یک چیزی بحلق رود و ظاهر روایه اینست که اگر یقین شود که چیزی بحلق رفته است روزه تباه
شود و اگر فی الجمله مزه تباه نشود که روزه به یقین است و بحلق رفتن بشک و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر در کاواکی
دندان چیزی مانده است در نماز زبان برد تا آنرا بیرون آرد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که چون بسیار شود معنی علک
خاییدن شود و نماز تباه نشود و اگر مقدار نخودی از کاواک دندان بیرون آید بحلق فرو رفت هم نماز تباه شود و هم روزه چون
یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز تباه شود اما روزه تباه نشود و اگر کم از نخودی بود نه نماز تباه شود و نه روزه اما اگر تنها بخاید
و بحلق برد نماز تباه شود و روزه باقی بود اما اگر اندک از کاواکی دندان بیرون می آید و بحلق میرود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله
گفته است که اگر چیز اول را با آخر جمع کنیم چون برابر نخودی شود هم نماز تباه شود و هم روزه و اگر آن چیز آخر بعد از سجده در سهو له
بحلق رفت نماز روا بود ولیکن روزه تباه شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که این جائی بود که در یک
رکنی بود اما اگر در هر رکنی اندک می آید بحلق میبرد نه نماز تباه شود نه روزه اگر در نماز سر بسجده نهاد و دو کنجدی در
دهان آورد و بحلق برد نماز و روزه تباه شود اما اگر کنجدی میخاید و آنگاه بحلق برد نماز تباه شود و روزه تباه نشود اما در حلوا
در صوم از ابوحنیفه رضی الله عنه روایه است که اگر بحلق از آن کنجدی اثری مینماید روزه نیز تباه شود و اگر قرآن میخواند
از دهانش آب بیرون می آید و بر لبش قرار گرفت چنانکه از نیست فرا زکردی و آب بیرون سوی بماندی و بر لبش خشک شدی آن آب
را بحلق برد یا باران یا برف در بحلق او رفت روزه تباه شود و بر خلاف پشه و مگس که در دهان روزه دار رود و بحلقش رود روزه
تباه شود که در وی ضرورت نیست اما در برف و باران ضرورت نیست تا دهن را باز نکند باران بحلقش نرود و اگر برف یا باران در دهانش
رفت و با آب دهن او آمیخت و اگر غالب آب دهانش باشد بحلقش نماز و روزه تباه نشود و اگر برف یا باران غالب بود و نماز و روزه تباه شود و این
جائی بود که روزه بود اما اگر شب بود نماز تباه شود و اگر بعد بعیده در سهو له پیش از سلام بحلق رفت نماز روا بود چو
نماز شام بود و اگر پیش از نماز شیرینی خورده است در نماز اثر آن شیرینی در حلق مینماید یا مسواک کرده است تلخی مسواک در حلق او
یا اسپایان خشک اردو در حلق مینماید یا دارو کوفته است اثر آن در حلق مینماید یا نمک کوفته اثر آن می یابد نماز و روزه روا
بود که این همه اثر است و آن عفو است والله الموفق باب [illegible] در بیان ترتیب و اتصال و صلوة ترتیب در افعال
نماز بقول زفر رحمه الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما فائده این خلاف جائی بود
که چون چیزی از نماز مانده بود چون یاد آمدش هرچه بعد از وی معتبر بود بقول زفر رحمه الله تا نخست آن اول را نیارد بقول
علمای ثلاثه رحمهم الله معتبر بود و آنچه مانده است بیارد و از سجده بیرون آید ترتیب میان لاحق و مسبوق بقول زفر رحمه الله

فریضه است و بقول علماء ثلثه رحمهم الله فریضه نیست ترتیب میان سنت و فریضه شرط نیست باتفاق تا با یاد داشتن نماز بامداد نماز پیشین
گذارد روا بود و ترتیب میان فریضه و وتر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست و ترتیب میان
فریضه و فریضه بقول شافعی رحمة الله فریضه نیست و بقول علماء ما رحمهم الله فریضه است و بقول امام شافعی اینست که قضا میان فریضه است و او میان
فریضه به کدام گذارد از عهده بیرون آید چه فرق بود میان قضا و ادا و دیگر در قضاء روزه ترتیب شرط نیست در قضاء نماز نیز شرط
نشود از برای آنکه نماز همان فریضه و روزه همان فریضه علماء ما رحمهم الله گفته اند که تو جواب از قیاس میگوئی و ما جواب از قول رسول
علیه السلام و بفعل رسول علیه السلام و باقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین معلوم شده است که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها فان ذلک وقتها فعل رسول علیه السلام
آن بود که در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز خفتن اندر آمد [illegible] آن چهار نماز را فرمود
تا بانگ نماز و اقامت میگفتند و ترتیب قضا میکردند و آنگاه نماز خفتن را در وقت گذارد پس معلوم شد که ترتیب شرط است و از این
حدیث ما را چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه هر جا دو کار پیش آید هر کدام قوی تر بود آنرا پیش باید داشتن چنانکه حرب و نماز پیش آمد حرب را مقدم
باید داشتن چون کار حرب تمام شود نمازهای گذشته را قضا کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه قال من نسی صلوة فلم یذکرها الا وهو مع الامام فلیصل التی هو فیها ولیجعلها تطوعا ثم یصلی التی فاتته ثم ان قال النبی صلی
مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام فرمود هر که نماز را فراموش کند و او را یاد نیامد مگر
در وقتی که با امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوع شود و آن نماز یاد آمده را بگذارد و آنگاه این نماز را که با امام گذارده است
باز بگذارد پس معلوم آمد که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است شافعی رحمه الله گفته است اگر فریضه میگوید از بهر چرا بضرورت
ساقط شود و تو که شافعی رحمه الله فریضه ای بضرورت ساقط میداری دلیل بر آنکه میگوئی که هر چه اندک نجاست بر جامه
رسد روای نماز بازدارد و مسافر را با جامه پلید نماز روا میداری دیگر آنکه بر مقتدی فاتحه خواندن فریضه میداری و اگر کسی
بیاید و امام را در رکوع اندر یابد و اقتدا کند آن رکعت را دریافته میداری و اگر در صحرا قبله پوشیده شود تحری نماز گذارد بسه طرف نماز روا
میداری و اینها فریضه است و بضرورت ساقط میداری باید داشتن که نماز را در وقت نگاه داشتن فریضه است و بر حدیث و
بحدیث تا توانیم بهر دو عمل کنیم اگر عمل کردن بهر دو عاجز آئیم ترک عمل بحدیث گوئیم و بآیت عمل کنیم و لیکن حدیث را منسوخ نگوئیم بلکه جائی
که وقت فراخ بود حدیث را واجب العمل گوئیم و جائی که وقت تنگ بود حدیث را واجب العلم گوئیم و لیکن واجب العمل نگوئیم و بر قول
بعضی از علماء ما یاد داشتن فاسد وقتی روا بود و فاسد نمازی بود و بر قول علماء دیگر آمده است چنانکه نماز پیشین میگذارد در میان
نماز پیشین یاد آمدش که نماز بامداد بر وی نیست گذشت و نماز پیشین را تمام کرد باز نماز بامداد را قضا کرد بایستی که نماز پیشین باز گذاردی
و گفته اند یاد داشت آن نماز پیشین نماز دیگر میگذارد روا بود از برای آنکه آن نماز پیشین بقول شافعی رحمه الله از فریضه
نیابت داشت و بقول محمد تحریمه باقی نماند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تطوع شود و اشتغال باید اگر این مرد صفی گذشته

عشا بیاد داشت آن فوایت وقتی میگذارد روا بود که از قضا آن بعضی فایده نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله انچه بگنجد از فوایت قضا
کند چون وقت تنگ شود آنگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن به و بیست نماز بامداد میگذارد بحکم تنگی وقت هنوز وقت مستحب
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن آفتاب بر آمد باتفاق نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن
بعبده رسول به سانند آفتاب بر آمد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن به روا بود و نماز بامداد باز گذارد و چون بعبده رسول به سانند آفتاب بر آمد با جماع هر دو نمازش روا
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز بامداد دوم این جائی بود که بعمد گذارد
اما اگر نماز خفتن به و بیست بفراموشی نماز بامداد گذارد و چون بعبده و رسول به سانید و برا یاد آمدش که نماز خفتن بر من است نماز
بامداد را سلام داد و نماز خفتن شروع کرد و چون بمقدار بعبده و رسول به سانید آفتاب بر آمد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
هر دو نمازش روا بود در روایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه هر دو نمازش تباه شود از برای آنکه نماز بامداد را چون
بعبده و رسول به سانید و برا یاد آمد که نماز خفتن بر من است این نماز فاسد شد برفت که ابو حنیفه رضی الله عنه بیرون آمدن از نماز
بفعل نماز گذارنده فریضه دارد اما بحکم روایة الاصل است که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود از برای آنکه
هم از ابتدا بیاد داشت نماز خفتن بحکم تنگی وقت نماز بامداد گذارده بودی روا بودی اکنون بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود
که روا بودی اکنون که بحقیقت شنید که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن بگنجد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
بگنجد اگر یکشبانروز نماز مانده باشد ترتیب ساقط نشود که هر کجا وتر با فریضه بعد آید و شیعه فریضه گرفته شود اما اگر یکشبانروز نماز
مانده باشد یکی چنانچه وتر قضا شده باشد بعد از آن یک شب و روز قضا شده باشد وتر علاحده بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بنا بر آن اصل است که وتر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز بامداد یاد آید که وتر بر من است بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر نماز خفتن گذارد و سنت و وتر گذارد و بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه ناروا افتاده است
فریضه و سنت را باز گذارد باتفاق و وتر را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد باز گذارد و نظر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه اینست که نماز خفتن گذارد و یاد آمدش که نماز شام بر من است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از عهده بیرون
آید این نیز همان حکم دارد و مسلمانی را نماز پیشین به و بیست از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز بگنجد طحاوی
رحمة الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر بگذارد چون آفتاب فرو رود نماز پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است رحمة الله که وی وقت مستحب را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا
کند و آنگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر بیاد داشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
کرد و قرات دراز خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهر زاده آورده است که هر که گذارد نماز را تمام کند

چنانکه حاجیان از عرفات بیرون آیند و در راه نماز شام گذارند و آن نماز شام موقوف بود چون پیش از صبح بمزدلفه اندر آمدند آن نماز شام
را باز گذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و آنگاه بمزدلفه اندر آمدند باتفاق آن نماز شام بر روایتی باز آید این نیز همان
بود که اما ظاهر روایه که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چنانکه موسی دختر مجوسی را در نکاح آورد روا بود و چون آن دختر اسلام
آورد باتفاق عقد بر روایتی باز نیاید این نیز همان باشد باید که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چون آفتاب فرو رود و نماز
پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرائت دراز خواند تا در وقت مکروه نماز دیگر اندر
آمد و برا یاد آمد که نماز پیشین همی بست بر گذرد و نماز دیگر تمام کند باتفاق شروعش بفراموشی درست افتاده است اکنون چون برا
یاد آمد امکان قضا کردن آن نیست پس گفت برو نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگرش نهایت دارد و اگر در وقت مکروه که نماز دیگر یاد
یاد داشت نماز پیشین دیگر شروع کرد بحکم تنگی وقت دو رکعت گذارد آفتاب فرو شد عیسی بن ابان گفته است که نماز شن تباه
شود از برای آنکه یاد داشت نماز پیشین نماز دیگر و برا بحکم تنگی وقت روا همی داشتیم اکنون آن وقت تنگ نه باید که نماز پیشین را
قضا کند و نماز دیگر را آنگاه نماز شام گذارد اما ظاهر روایه آنست که روا بود از برای آنکه صاحب گفتیم و نماز برا که بعضی
از وی روا بود و بعضی قضا قضا از آن بود که من کل وجه قضا اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد دو رکعت گذارد و آفتاب فرو
رفت و یکی آمد همین نماز دیگر را بروی اقتدا کند قیاس آنست که روا نبود از برای آنکه اعتبار تحریمه راست دلیل آنکه رسول علیه السلام
فرموده است که چون تحریمه در آفتاب اقتدا کرد بر چهار رکعت یا فی آفتاب گذارد روا بود همچنین است که در آفتاب گذارده است پس بحکم
حدیث وی ادا کرده بود و آنکه بوی اقتدا کند قضا گذارده بود و ابتدا قضا گذارد یا وگذارد درست نباید اما ظاهر روایه آنست که قضا
درست باید که آنچه امام با آفتاب گذارده است ادا بود و آنچه فی آفتاب گذارده بود قضا و مقتدی قضا گذارده است و اقتدا قضا گذار
بقضا گذار درست باید و اگر مقتدی را یاد آمد که نماز پیشین بر من است نماز وی تباه شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است
که نماز پیشین هم واجب است و اثر است و شک که وقت مستحب نماز دیگر باقی است یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد
چون وقت نماز شام اندر آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال اندارد که قضا نماز پیشین وی در وقت
مکروه افتاده باشد و این بار دوم از آن قضا نهایت دارد و اگر از آن قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم از آن
قضا کند نه نهایت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نی باید که چهار رکعت نماز دیگر
نزدیکترین نمازی که بر من است نیت کند و بگذارد تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضایش نهایت دارد و اگر نگذارده باشد
نهایت از نفل دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگر شک افتاده ش که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع
کند در رکعت اول قراءة خواند و در رکعت دوم نخواند و در رکعت سوم خواند و در رکعت چهارم نخواند اگر بر آن قیاس اگر
نگذارده باشد این از او ایشان نهایت دارد و اگر گذارده باشد این تطوع نشود که بعد از نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت
نماز نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر بر آن رفت وی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا نی حکم گفته است

که بروی چیزی نبود که من هرگز گمان نبرم که وقت نماز بر مسلمانی بگذرد وی نماز بگذارد اما خواجه محمد امام زاهد بخری رحمة الله
گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا نایش نیابت
دارد و اگر سه نماز ماند و یکی گذارد بحکم تنگی وقت باز سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که فوائت شش شد گذاردن یکی
بضرورت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز شک افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من هست یا نه چون نماز تمام
کرد یقین شد ش که آن نماز بر من هست آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمة الله روایتست که ان نماز
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یاد آمدش که پیش از این شش نماز یکی نماز بر من هست بحکم حدیث ازین نمازش از فرضیت
باطل شود و در حق تطوع باقی بود و لیکن بفقه روا بود از فرضیت نیابت دارد از برای آنکه اگر شش نماز ماندی ترتیب ساقط
شدی و اینجا بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مراد از تا دیل این حدیث برای ثواب است نه از راه
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنج نماز را گذارد و این پنج نماز موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذاردن
پنج نماز را بر روایتی باز آرد یکی نماز است که گذارد این پنج نماز را فاسد کند بر قول ابن ابو حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله این باید ان نماز یکه این پنج نماز را بر روایتی باز ارد در نماز ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفه رض ان پنج نماز بر روایتی باز آید
بر وی همان یکی نماز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این پنج نماز و آن یکی بر شش قضا باید کردن و ان یکی نماز که این پنج نماز را فاسد کند
اگر پیش از آنکه نماز ششم گذاردی ان مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه رض این پنج نماز نیز فاسد شود باتفاق بر شش نماز را قضا کند اگر
شش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از آنکه نماز هفتم را گذارد از ان شش یکی قضا کند ترتیب باز آید یا نی اختلاف مشایخ عصر است نجم الدین
عمر نسفی رحمة الله گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر آنکه حوض پلید شد آب اندر آمد بیرون رود پاک شود و آن آب از طرف دیگر باز بیرون
حوض اندر آید ان پلیدی باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید خواجه امام زاهد بخری رحمة الله گفته است که ترتیب ساقط
نمیشود در وی سه حکمت و حکمت یکی متعلق آن و دوم حکم است شش نماز ماند ترتیب ساقط شود دوم حکم گذارد روا بود و این محکم است چون هم
نماز گذارد در قضا کردن ان شش نماز مخیر است هر کدام که قضا کند از عهده بیرون آید این نیز محکم است این متعلق است پیش از آنکه نماز هفتم
گذاردی از ان شش نماز یکی را قضا کرد پنج نماز ماند ترتیب باز آید اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله ترتیب دلیل بر مسئله جامع الصغیر
که اگر موضعی را گم کند اما در نماز مانده است روز دیگر با هر یکی از ان نماز مانده قضا میکند هر که نه گذارد قضا آرد روا بود اما سخن دارد
مثبت اگر نخست او ا سکند از دانگاه قضا آرد روا بود اما روا نیست و چنانکه بیاد داشت پنج نماز دینه با مداد امروزینه گذارد روا نبود فاسد شش شد
باز نماز بامداد دینه را قضا کند بر وی همان پنج نماز ماند وقت نماز پیشین اندر آمد نخست نماز پیشین امروزینه میگذارد روا بود اگر گذاردن یکی نماز ترتیب
باز نیاید هی نماز پیشین پیشین را گذارد روا بود اتفاق است که روا نبود دلیل معلوم آمد که بگذاردن ان یکی نماز ترتیب باز نمی آید و اگر نخست قضا با سکند از
وانگاه ادا با قضا روا بود از ادا نماز پیشین روا بود از برای آنکه نخست نماز بامداد دینه قضا کند از نماز با دینه بر وی چهار نماز ماند با یاد داشت
این چهار نماز دینه بامداد امروزینه گذارد روا نبود باز نماز پیشین بر آید نخست نماز پیشینه پیش که از بر وی از قضا و دینه سه نماز ماند با یاد داشت الخ

سه نماز پیشین امروز نه پیشینه میکند لیکن روا نبود و نماز دیگر شد نماز دیگر دینه را قضا کرد بر وی آن نماز دینه و نماز ماند بیاد درست آن دو نماز دیگر
امروز دیگر گذارد روا نبود و نماز شام شد نماز شام دوشینه را قضا کند بر وی یکی نماز ماند بیاد درست آن نماز شام را گذارد روا نبود و نماز
خفتن شد نماز نخست نماز خفتن دوشینه را قضا کند از قضا دینه بر وی چیزی نماند نماز خفتن امشب را ادا کند روا بود و اشکال آن باید که ادا
چهار نماز در میانه نماز روا آمده است چرا ترتیب باز نمیدارد آن چهار نماز فاسد است و یاد درست و فاسد وقتی روا بود شش نماز
ماند ترتیب ساقط شود و بار چند گذارد تا صاحب ترتیب شود طحاوی رحمه الله گفته است که یکی باز گذارد صاحب ترتیب شود خواجه اجل
رحمه الله گفته است که شش نماز گذارد صاحب ترتیب شود مسافر در سفر نماز شام را دو گذارد یا مقیم در حضر چهار گذارد حکم
نمازها چه شود طحاوی رحمه الله گفته است که از هر ده نماز که چهار روا بود و شش نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله از پیش نماز
شام تا آن نماز شام شش نماز قضا کند بعد از آن همین نماز بار شام چهار قضا کند بسنده بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله همین
نمازها را شام را قضا کند بسنده بود مسئله اگر یاد آید که از یک شبانروز نماز دو رکعت کمی مانده ام یا یکی نماز از یک شبانروز مانده ام
ولیکن نمیداند که کدام نماز است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که چهار رکعت نماز گذارد و بر سر دو بنشیند و بر سر
چهار نشیند از عهده آن بیرون آید از برای آنکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر دو نشیند و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه رکعت
نشست اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار نشست اما این چه باشد درست از برای آنکه نیت کدام نماز کند مشکل است سفیان ثوری
رحمه الله گفته است که سه نماز گذارد و علاحده ای فریضه یکی دو رکعت و یکی سه رکعتی و یکی چهار رکعتی و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
کند تا دلش بکدام نماز قرار گیرد آن نماز گذارد از عهده بیرون آید بقول ابو حنیفه یک شبانروز پنج نماز قضا کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر
یاد آمدش که از دو شبانروز دو نماز مانده ام میداند که نماز پیشین و نماز دیگر ولیکن نمیداند که نخست کدام را نماز مانده ام باید که نخست نماز
پیشین را قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین باز قضا کند آن قیاس که ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا کرده نشسته
نیابت دارد و اگر یاد آمدش که ترتیب نمانده باشد نماز پیشین ای در عمر خود اول قضا را که کرده نیابت دارد و اگر یاد آمدش که از سه شبانروز
نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام ولیکن نمیداند که کدام پیشین نخست مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و انگاه نماز شام را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین و دیگر و پیشین اگر یاد آمدش که از چهار شبانروز
چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام آن هفت نماز بهمان ترتیب قضا
چنانچه پیشین و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین انگاه نماز خفتن گذارد و آن هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین هفت نماز را سالم اگر یاد آمدش که از پنج شبانروز پنج نماز مانده ام و میداند
که پیشین است و دیگر و شام و خفتن و نماز بامداد ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است آن پانزده نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و شام پیشین و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و
شام پیشین و دیگر پیشین درحد دو نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

پانزده وضیع ی یکی روایت ابو حنیفه گفته است که هیچ نشانی روز نماز و بیست و پنج نماز بود و پنج شبانه روزه قضا کند از عهده بیرون آید
واگر یاد آیدش که در یک شبانه روزه نماز و یکی رکعت قراءت نخوانده ام و این در مطلق نماز راست مستثناه نماز بامداد و وتر را باز گذارد
و باقیها را روا بود اگر یاد آیدش که در فریضه یا در یکی رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود واگر یاد آیدش که
در فریضه یا در یکی رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود و اگر یاد آیدش که در دو رکعت قراءة را نخوانده ام
نماز چهار رکعتی یا رکعتی سه روا بود باقیها را باز گذارد و اگر یاد آیدش که در سه رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد روا بود و باقیها باز گذارد
واگر یاد آیدش که در چهار رکعت قراءة نخوانده ام نماز با وچهار رکعتی را باز [illegible] و باقیها روا بود باب نوزدهم در بیان بانگ نماز
نماز سنت است بآیت و اخبار و اجماع امت آیت اینست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی معه [illegible] و دیگر رسول علیه السلام فرموده [illegible]
هر که هفت سال موذنی کند و از کس طمع ندارد و بقیامت خدای عز و جل میان وی و آتش دوزخ هفت خندق پیدا آرد [illegible]
هفت بار [illegible] دنیا و دیگر رسول علیه السلام فرموده است عبدالله ام مکتوم را که چون از مسجد بانگ نماز خوان و اجماع امت [illegible]
که هیچ کس بانگ نماز را منکر نشده از برای آنکه هیچ جماعتی بی بانگ نماز و اقامت نگذارند و اگر کسی نماز را بی بانگ نماز و اقامت [illegible]
گذارند سومنا روا باشد [illegible] همچنین رسیده است از استادان استاکردان و از [illegible] خوشتر باشند که موذن
به بالای مناره بر آید خدای عز و جل یگانگی یاد کند و اقرار کند برسالت رسول علیه السلام گواهی دهد [illegible] گفته اند که بانگ
نماز شعار اسلام است و گرفتن [illegible] است و سبب سعادت [illegible] سبب ضلالت است و شقاوت تا اگر محلتی بود که نماز [illegible]
بانگ نماز اقامت نگویند و امام را شاید که با ایشان حرب کند و بقول محمد [illegible] و تیغ چنانکه با [illegible] جنگ کنند و بقول ابو یوسف رحمه
الله بسنگ و چوب [illegible] عقوبت هلاک کنند شان زیرا که بانگ نماز شعار اسلام است سبب [illegible] خواجه امام زاهد فخر رحمه الله
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله در [illegible] و روایت بیرون آمد از ابو حنیفه که ابوهریره مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله
عنها روایت میکند که روزی تغیر در رخساره رسول علیه السلام ظاهر شده بود و علقمه بن مزید رضی الله عنه گفته که من تغیر کرده بودم وان اثر تغیر
را در رخساره رسول علیه السلام دیدم گمان بردم که از برای حاجت دنیا است ملول داشتم در حجره گفتم [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
راحت بلندی حاصل شود چون بحجره رفتم [illegible] اندرین اندیشه بخواب رفتم [illegible] دیدم که وی گفت [illegible] گمان بری که اثر
تغیر در رخساره رسول علیه السلام از برای دنیا است اما از برای آنست چون جماعت بر پای میشود بعضی صحابه را جماعت فوت میشود
خواست رسول علیه السلام اینست که چیزی [illegible] که صحابه را جماعت فوت نشود و از خواب بیدار شدم و رفتم و آن خواب را برسول علیه
السلام حکایت کردم رسول علیه السلام گفت همچنانست که تو میگویی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بشنیدند و هر یکی چیزی اختیار کردند
و بعضی گفتند که ناقوس زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت نصاری است بعضی گفتند که شاید بوق زنیم رسول علیه السلام
فرمود که آن علامت یهود است و بعضی گفتند حرباب زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت اهل هنود است بعضی گفتند

کرانش کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طبل زنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اهل ترسا
ست نشاید بعضی گفتند که علم زنیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نیاید بر هیچ قرار نگرفت بازگشتند بامداد عبد الله بن
زید الانصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من دوش خوابی دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با
جامهای سبز و بر دیوار مدینه ایستادند و روی سوی قبله آوردند یکی بانگ نماز گفت و یکی اقامت و من یاد گرفتم رسول علیه السلام گفت
بگو تا بشنوم او گفت و بیار رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن که آواز وی رونده تر است وی بلال را تعلیم کرد
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه درآمد و گفت یا رسول الله دوش من همین خواب دیده ام ولیکن انصاری بر من سبقت کرد بروایت
خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله نه کس این خواب را حکایت کردند بروایت خواجه بکر خواهرزاده رحمه الله سیزده کس حکایت کردند چنانکه عبد الله
انصاری حکایت کرده بود و کم زیاده از آن لیکن امام محمد جعفر صادق رضی الله گفته است که بانگ نماز حکمی از احکام شریعه بخواب کسی ثابت نشود و
بانگ نماز شعار اسلام است وی بخواب کسی ثابت نشود دیگر بخواب انبیا و خواب انبیا همچون وحی است رسول علیه السلام مر بلال را امر کرد تا بانگ
گوید بنابر آن اصل است که در شب معراج رسول علیه السلام بانگ نماز از جبرئیل شنیده بود چون بمسجد اقصی رسید جبرئیل علیه السلام بانگ نماز
و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انبیا را امامت کرد دو رکعت نماز گذارد سبک تمام کرد و در رکعت اول الم و در رکعت دوم
لایلاف خواند معراج رسول علیه السلام حق است هر که تا مسجد اقصی منکر شود کافر شود که نص قاطع است قوله تعالی سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی هر که از آن منکر شود کافر شود تا آنجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است و
علما رحمهم الله ذکر کرده اند مبتدع شود نخستین کسی که معراج پیغامبر علیه السلام تصدیق کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد
ابوجهل علیه اللعنة بود و مذهب سنت و جماعت اینست که معراج رسول علیه السلام حق است تا آنجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علما ذکر
کرده اند ابن عمر رضی الله عنه گفته است که رسول علیه السلام که همچنین بانگ نماز را امیر المومنین عمر رضی الله عنه شنوده بود و در وقتی که هنوز اسلام
نیاورده بود و آن از کرامت وی نبود زیرا برای آنکه کسی که اسلام نبود کرامت نبود و آن از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خدای تعالی عزوجل
از اثر نگاه نگاه ظاهر میکرد تا ایشان از سبب آشنائی بود دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیری بر گرفته بود میرفت تا رسول
علیه السلام را هلاک کند بر راه دید جماعتی میخواستند تا گاو را بیفکنند نمیتوانستند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاریست چندین
کس یک گاو را نمیتوانند افکندن خداوند عزوجل گاو را سخن آورد گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلترین آدمیان و
خلاصه برگزیدگان کرده گاو گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی در گذشت آهو را دید قصد گرفتن آهو کرد آهو
دید بایستاد و روی به وی کرد و گفت ای عمر با چهار انوز ضعیف پس نمیتوانی آمدن با پیغامبر آخر الزمان چگونه خواهی برآمدن که وی معجز
بر حق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر آنست چون عمر رضی الله عنه جمال مبارک رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله چه
میباید گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله عمر آواز برآورد و گفت لا اله الا الله محمد
رسول الله سخن گفتن گاو و دیگر از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خداوند عزوجل نگاه نگاه اظهار میکرد تا ایشان از سبب آشنائی

بود دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیر را بینداخت و نزدیک رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد و معجزه انبیا حق
است و کرامت اولیا حق است و هر کرامتی که اولیا را بود از آثار معجزه وی که از امت وی بود و پیغامبر علیه السلام همچنانست مرسل آنست
و در روضه آسوده است و به موت پیغامبری منسوخ نشود و در بانگ نماز علما را اختلاف است بقول مالک رحمه الله در
کلمه الله اکبر قطع کند چنانکه الله اکبر گفت قطع کند و باز الله اکبر گوید چنانکه ظاهر روایة در کلمه شهادت و با خر بانگ نماز گوید لا اله
الا الله و الله اکبر و اهل مدینه و این قول را گرفته اند بقول شافعی رحمه الله در بانگ نماز ترجیع گوید و بر قول علما ترجیع نگوید ترجیع
آن بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند و واجب قول شافعی رحمه الله اینست که ابو محذوره بانگ نماز را ترجیع گفته و
رسول علیه السلام شنود او را منع نکرد و علما رحمهم الله گفته اند که ابو محذوره رضی الله عنه موذن مکه بود چون بمدینه رفت
آنجا ابو محذوره رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بود وی از ایشان شرم داشت چون بشهادتین رسید نرم
گفت رسول علیه السلام بلطف گوش وی را گرفت و بر کشید و گفت بلند گوی بلند آغاز کرد و راوی غلط کرد چنین دانست که ترجیع کرد
و ظاهر روایة اینست که ترجیع نگفت و کسانیکه بانگ نماز را روایة کرده اند ترجیع روایة نکرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجیع
شنود مسئله در بانگ نماز مناجاتست و مناجات ذکر حق است و مناجات ندا خلق است ما دام که در ذکر حق باشد روی باید که سوی
قبله دارد چون بمنادی خلق رسد باید که روی برگرداند لیکن قدم نگرداند مگر بر مناره باشد که آنجا ضرورت است و هر گاه که بانگ
نماز گوید باید که بر بالا بر آید و انگشتان بگوش اندر آرد تا آواز وی دورتر شنوند تا هر کجا آواز برود آن چیز وی را آمرزش خواهد که
روایة میکنند حذیفه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بلال را همچنین تعلیم کرد و گفت آواز تو بهر چیز رسد آن چیز ترا از حق آمرزش خواهد مذهب
سنت و جماعت آنست که هر شی تسبیح اند قوله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده فلکن لا یفقهون تسبیحهم شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
گوید در بانگ نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوه و حی علی الفلاح و ما قبلها ذکر حق است که بانگ نماز منادات است و ما فی
ذکر حق است اما ظاهر روایة اینست که اول تا آخر همه بانگ نماز است روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان
و وضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة و قائده الی الجنة در جواب بانگ نماز علما را اختلاف است خواجه امام حقی غزنوی
رحمه الله گفته است که موذن گوید حی علی الصلوة مستمع بگوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون موذن گوید حی علی الفلاح مستمع گوید اللهم
اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایة اینست چون موذن گوید حی علی الصلوة مستمع باید که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون
موذن گوید حی علی الفلاح مستمع باید که بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است تا ما دام که
بنده موذن در ذکر حق است دیو رمنده است چون ندای خلق رسد دیو باز آید باید که شنونده کلمه لا حول گوید و در ذکر حق است دیو رمنده
است چون ندا از خلق رسد دیو باز آید چون کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان و ما لم یکن گوید دیو معین رمیده باشد
در بانگ نماز بامداد الصلوة خیر من النوم نمیگفتند روزی رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد و بلال رضی الله عنه در حجره رسول
علیه السلام آمد و گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله و در وقت آن عایشه رضی الله عنها از آن خبر آمد و در غضب شده آمد و گفت کیست او که این باشد

که بود در حجره رسول علیه السلام این سخن بیارد گفتش رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است
رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این اگر دانیده ام میان موذنان امت خود تا بقیامت در بانگ نماز
در بامداد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موذنان گویند الصلوة خیر من النوم مستمع گوید صدقت و بررت اللهم نبهنا عن نومة
الغافلین در بانگ نماز قوت زیادتی نشاید کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه موذنی را دید در بانگ نماز قوت زیادتی میکرد گفت
ای شیخ هوشدار ای نارکهان کردن توحید بیارد بنا بران اصل است که کلمه شهادت را اول بهست و آخر جزم باید که از اول کلم
اظهار کند تا با آخر قوت باقی ماند تا آن جا آخر را پیدا کند که جای آخر را پیدا نکند و لا مشود و لا کلمه نفی است خطا شود در بانگ نماز
ترنم و زمزمه نشاید کردن که روزی موذنی نزدیک عبدالله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای ترا بدار ضحی من ترا دوست میدارم
از برای خدا عز و جل عبدالله عمر رضی الله عنه گفت من باری ترا دوست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا عز و جل گفت چرا
گفت از برای آنکه در بانگ نماز زمزمه میکنی بر موذنی اجرت میگیری و گفت من ازین برد و توبه کردم گفت من نیز ترا دوست گرفتم عثمان
بن مظعون رضی الله عنه گفته است که مرا رسول علیه السلام اخرین وصیت این کرد نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر موذنی
اجرت نگیری موذن محترم و پارسا باید تا قوم او را حرمت لازم آید یکی حرمت موذن یکی حرمت پارسایی تا اگر موذن حقیر بود و
فرومایه دیگران بچشم حقارت در وی نظر کنند و پروا ندارند اما ایشان را زیان دارد موذن خوش گوی بود و بی طمع اگر کسانیکه
به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگویی و الصلوة بسیار میگویی بخسپکان ما بیدار میشوند گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة
و الصلوة اندک گویم و اگر کسانیکه از مسجد دور باشند گویند که بانگ نماز نرم گویی و الصلوة الصلوة اندک میگویی ما را جماعت فوت میشود گوید
بعد ازین بلند گویم و الصلوة الصلوة بیشتر گویم اگر بیگاه آیندگان گویند قامت دیر میگویی ما را خواب میگیرد گوید بعد ازین بگاه تر
گویم و اگر بگاه آیندگان گویند که قامت سبکتر میگویی ما را جماعت فوت میشود گوید بعد ازین دیرتر گویم هر چند که همچنین کند بسبب آن ثواب
میشود هر چند همه جمعیت را ثواب و هم ایشان را همان مقدار بود قال النبی صلی الله علیه و سلم الدال علی الخیر کفاعله رسول علیه السلام فرموده
است که فردا قیامت امنا و صدقنا موذنان امت من سرخروی و بلند گردن باشند نه چنانکه حقیقت گردن ایشان درازتر بود اما
از بسیاری ثواب که ایشان را درازتر بود ازیشان همه سرخروتر باشند و گردن بلندتر بلند آوازی از خوشی بلند و تر بانگ نماز دهنده و سولی روا بود
با کراهت اشکال آید که بلال از اول دهنده بود و باخر معزولی اما کسی از فعل رسول علیه السلام چیزی نرسید آن از برای جواز بود دلیل
بر آنکه در بعض نزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمدندی از ایشان سوال کرد که امیران کیانید گفتند امامان ما موالیان
ما اند و موذنان ما بندگان ما امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار را بخوردترین کسان بگذاشته اید و ایشان را
منع کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکروه بود و بانگ نماز گفتن نابینا روا بود و لیکن غیر ایشان اولی
تر بود و اشکال آید که عبدالله مکتوم چشم پوشیده بود و انهم از برای جواز بود وی مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و
این هم از اثر معجزه رسول علیه السلام بود وی دیرا خوردکی بود که دست وی را بگرفتی و به مسجد آوردی و آن

اگر در مسجد مصحف بنویسند اگر به بهای او نویسد نشاید و اگر از برای همان مسجد وقف بنویسید شاید و اگر در مسجد بر ستان […] و اگر […]
شمع بمیانند نشاید و اگر بنشاید اگر مسجدی خرابی پذیرفت ورثه اش املاک کنند بقول محمد رو شاید و بقول ابو یوسف نشاید اگر بانگ
نماز گفت معلوم شد که روی ایش بغیر قبله بوده است بانگ نماز باز نگوید که مراد از ان اعلام بود و آن حاصل آمده است اگر نشسته بانگ نماز
گوید روا بود و با کراهیت و اگر بی ستور نشسته بانگ نماز گوید اگر بضرورت است روا باشد بی کراهیت و اگر بی ضرورت است بعضی گفته اند که روا بود
بعضی گفته اند روا بود و دیگر اهیت و جواب ظاهر اینست اگر در بانگ نماز حدث در رسید و اگر آب نزدیک است برود و طهارت سازد و بیاید باقی
بانگ نماز را تمام کند روا بود و اگر آب دور است کسی را خلیفه کند تا باقی تمام کند و اگر کسی نی باید […] تا برود و طهارت […]
باقی را تمام کند روا بود و لیکن نشاید بی طهارت گفتن که در حدیث آمده است هر که بی طهارت بانگ نماز گوید شوی آن در […]
ایشان کرم مخرج شود دیگر روایت سال بد شود و اگر در قامت حدث رسید و اگر کسی هی باید خلیفه کند و اگر کسی نی باید و آب نزدیک […]
و طهارت کند و بنا کند اگر آب دور است برود و طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که تمام کند که قوم در حق وی بدگمان شوند که با بانگ
نماز بی طهارت گفته است و اگر با خر بانگ نماز زیاد است که یکی کلمه را از اول باز مانده ام آن کلمه را گوید و آنچه بعد از وی گفته باشد باز گوید
و اگر در بانگ نماز بیهوش شد یا دیوانه شد یا گذشته شد یا روت او ر دالعیاذ بالله ان بانگ نماز باز گویند و اگر در مسجد یکبار نماز جماعت
گذارده اند و باز دیگر جماعت میگذارند کراهیت بود و یا نی اگر اینها باز از اول گذارده اند را گذر بود […] کراهیت نبود که […]
است و اگر اندرین جماعت آن سه کس با ایشان بوده اند کراهیت بود و ابو یوسف رح گفته است که اگر با امام دو کس باشند کراهیت
نبود و محمد رحمة الله گفته است که اگر امام از محراب به در تر ایستد کراهت نبود و امام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه گفته است که […]
در بانگ نماز و اقامت است اگر یک کس تنها نماز شروع کرد و دیگری بوی اقتدا کرد کراهیت نبود و این هم جائی بود که مسجد محله بود و اما
اگر مسجد راه گذر بود چنانکه گوید رود ان و مانند این اگر ده بار بانگ نماز و اقامت […] و جماعت گذارند کراهیت نبود و لی […]
و امام حی بانگ نماز و قامت نشاید گفتن و اگر اجازت کرد روا بود چه وقتی بلال رضی الله عنه حاضر نبود چند این را رسول علیه السلام
فرمود که تا بانگ نماز گوید بلال آمد خواست تا اقامت گوید رسول علیه السلام بگذارد و با بلال که برادر او سرای رضی الله عنه بانگ نماز گفته
اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت مؤذن حی و یا امام حی بانگ نماز نشاید گفتن و دیگر آنکه هر که بانگ نماز گوید اقامت نیز هم او گوید
مگر آنکه وی را مهم مصلحتی باشد کسی دیگر را اجازت کند تا اقامت گوید باکی نبود و اگر وقت نماز در آید و ایشان حاضر نیند و بی اجازت ایشان
هر که بگوید روا بود و اگر بانگ نماز را […] اقامت گوید و قامت را همچون بانگ نماز گوید باز گوید تا مومنان در غلط نه افتند و چنان
نماز پیش از وقت بانگ نماز نشاید گفتن چنانکه پیشین دیگر شام و خفتن و اگر گفت آنگاه معلوم شد که پیش از وقت بوده است
و بعد از آن وقت اندر آید باز گوید و اگر پیش از وقت گفته است بزه کار نشود اما اگر بعمدا پیش از وقت بانگ نماز گفت
بعضی گفته اند بزه کار نشود و بعضی گفته اند که بزه کار نشود اما چون وقت اندر آید بانگ نماز باز گوید باتفاق و اگر بانگ
نماز بامداد در ثلث آخر شب گفت بقول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود

قول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله اینست که بلال رضی الله عنه بانگ نماز پیش از صبح میگفت رسول علیه السلام وی را منع نمیکرد ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که رسول علیه السلام در حق بانگ نماز بلال رضی الله عنه فرموده است لا یغرنکم اذان بلال مغرور نباید شما را بانگ نماز بلال
بنا بر آن اصل بود که اصحابه رضی الله عنهم خود را چهار قسم کرده بود بعضی باول شب بیدار داشتندی و بعضی می آسودندی تا آنوقت
که بلال بانگ نماز گفتی و آنها که اول شب بیدار داشتندی و متهجدی و آنها که خفته بودندی برخاستندی بعبادت مشغول شدندی
و روزه داران سحور خوردندی معلوم شد که بشب روا نبود دلیل بر آن که رسول علیه السلام فرمود که بانگ نماز بوقت بانگ نماز عبد الله
بن ام مکتوم است رضی الله عنه که وی متقارن سپیده دم بانگ نماز گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بکوهساری مدینه
بر می آمد بگریست میگفتی کجایی کاشکی مادر بلال را نزادی از بسیاری ملامت که رسول علیه السلام کردی وی را از بانگ نماز پیش از صبح
گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ شد بقول منسوخ عمل نشاید کرد که بانگ نماز مسجدی پیش از صبح بگوید
وی را جواب بر دادنی نبود که آن عبادت نیست و دلیل بر آنکه چون صبح دمد آن بانگ نماز را باز باید گفتن و اگر بگوید نمازی که بی بانگ نماز
باشد مکروه نیست و اگر نماز را قضا میکند بقول علما رحمهم الله هر نمازی را قامت گوید به قول شافعی رحمه الله یک نماز را بانگ نماز بگوید و باقی را همین
قامت بسنده است و حجت قول وی اینست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بانگ نماز را ماند بانگ نماز گفت و قامت گفت علما رحمهم الله
گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام را بانگ نماز فوت شده بود آنرا بانگ نماز و قامت فرمود گفتن دلیل بر آنکه در حرب خندق
چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت پنجم در آمد آن چهار نماز را به ترتیب فرمود تا بانگ نماز و قامت میگفتند و قضا میکردند
نماز پنجم را در وقت گذاردند و محمد حسن رحمه الله گفته که هر که نماز را قضا کند باید که چنان کند که ادا فوت شده است یعنی با بانگ نماز و قامت و در
مسجد همین فریضه ها را قضا کند بسنده بود و سنتها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان و اقامة صلی معه امثال الجبال
من الملائکة و من صلی بغیر اذان و اقامة یا صلی معه الا ملکاه رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بانگ نماز و قامت بگوید همان دو هم
که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ نماز بوقت گوید خدا عز و جل مثل کوهها فرشتگان فرستد تا بآن بنده اقتدا کنند فرشتگان
مناجات کنند که الهی پروردگارا معصومیم از صغیره و کبیره و این بنده آلوده گناه است با بوی چگونه اقتدا کنیم خطاب به عزت اندر رسد فرشته را
که بار گناه از گردن بنده بر گیرید خطاب آید که ثواب نماز ناگذارده است بوی بخشید که حاجتمند است پس خطاب بعزت در رسید که بنده من پاک
از گناهان شد شما باکید بوی اقتدا کنید چون نماز گذارند آن فرشته مناجات کنند و الهی پروردگارا فرمان چیست باز این بار گناه را بر گردن کنیم
وی نهیم خطاب بعزت در رسد که کریم مطلق منم و کرم صفت منست از کرم من روا نبود که بار گناه از گردن ضعیفی بر گیرم و باز بگردن
وی نهم گناهان را بدوزخ اندازم تا بسوزند تا بنده من بقیامت بحضرت من پاک آید تشبیه جماعت را چندین ثواب است تا حقیقت جماعت را
چندین ثواب بود و این بجای بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است همین قامت بسنده بود دلیل بر آنکه عبد الله
مسعود رضی الله عنه بانگ نماز را با علقمه و اسود که جماعت فوت شده بود در حجره جماعت میکردند و گفتند عبد الله را که بانگ نماز گوییم وی گفت نی همین
قامت گویند بسنده بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم اذان الحی یکفینا مستحب این بود که یک بود و دو لیکن از برای آنکه چون موذن دو شوند

مومنان در غلط افتند اگر دو مسجد بود در جوار یکدیگر و در یک مسجد بانگ نماز آغاز شد این موذن باید که تاخیر کند تا وی بانگ نماز کند آن نیز جواب بانگ نماز
میگوید آنگاه وی نیز بانگ نماز آغاز کند اگر بانگ نماز مسجد دیگر را جواب گوید که بانگ نماز مسجد حی وی آغاز کردند باید که وی آن را ماند و جواب بانگ نماز حی
خود را گوید که آن او کرسنت و این واجب مسئله سنت نیست که موذن در بانگ نماز و قامت در مسجد باشد در میان بانگ نماز و قامت چند
تاخیر کند چون صبح دمید بانگ نماز گوید باید که اقامت وقتی گوید که اگر نماز با ادا و نماز روا افتند توانند که دو رکعت نماز با قرأت معتبره در وقت
مستحب بگذارد و چون نماز پیشین را زوال گذرد بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند آنگاه اقامت گوید و چون وقت نماز دیگر درآید بانگ نماز گوید
و مقدار چهار رکعت تاخیر کند و آنگاه قامت گوید خواجه امام شمس الائمه حلوائی گفته است که مراد از تاویل این آیت قوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا
الی الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين قول احسن مراد بانگ نماز است وعمل صالحا چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر چون وقت نماز شام اندر آید
بانگ نماز گوید بقول شافعی به مقدار دو رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تعالی مقدار که خطیب در میان
دو خطبه تاخیر کند و هم نیز آن مقدار تاخیر کند و قامت گوید و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه همین بانگ نماز گفت تاخیر نکند و بر فور قامت گوید
چون وقت نماز خفتن درآید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید امام کار امراعات کند آن قدر که مردمان بیایند
تا سبب انبوهی جماعت شود بر روغن چراغ مسجد درس و سبق میگوید پیش از نماز خفتن نشاید که تا دو دانگ شب که وقت مستحب نماز خفتن
است بعد از نماز نشاید که وقف بر عمارت است و اینها از بهر مصلحت جماعت است نشاید گفتن از وقف مسجد بر روغن و بوریا بوری
میخرد نشاید مگر که وقف بران چیزها کرده باشد و اگر بدینها وقف نکرده اند روایت اصل نیست که نشاید اما اکنون فتوی بران است
که نشاید خریدن از برانکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان بانگ نماز و قامت الصلوة نشاید گفتن [illegible]
نشاید گفتن دلیل آنکه عبدالله عمر رضی الله عنه با سالم به مسجد اندر آمد تا نماز گذارند بیرون فرست الصلوة الصلوة گفت عبدالله عمر
رضی الله عنهما گفت چرا می ایستی تا برویم ازینجا که بدعتی بیرون آورده اند که پیش ازین نشنوده ام این روایت در صلوة خواجه امام اجل
شمس است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که عبدالله عمر رضی الله عنه با مجاهد بود همین گفت معلوم شد که الصلوة
الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر آنکه غلامی سالم رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام
آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله الصلوة الصلوة و مراد درین فصل دو مسئله معلوم آمد یکی آنکه سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه وسلم السلام
قبل الکلام و دیگر روایت میکند موسی بن ابراهیم القیسی رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت تا پیغمبر علیه السلام معلوم شد که الصلوة
الصلوة شاید گفتن مستحب است که موذن بدر خانه مفتی و قاضی و امیر بود الصلوة الصلوة شاید که گوید که ایشان
بمصالح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر هارون رشید
شد و یک قاضی ابو یوسف آمد گواهی داد ابو یوسف رحمة الله گواهی او رد کرد هارون رشید ابو یوسف را طلب
کرد و گفت چرا گواهی وزیر نشنودی گفت من روزی پیش شما بودم وزیر اکاری فرمودید وی گفت بنده شما ام از وجه تعالی است
یا راست گفت نیست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

مشغول بی هارون رشید گفت اگر گواهی من دهم شنوی گفت بلی گفت چرا گفت از برای آنکه تو بجماعت بیرون نمی آیی و گفت بمصالح
خلق مشغولم امام ابویوسف رحمة الله این حدیث فرمود رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق
پس معلوم آمد که چون حق حق آمد عباد منقطع شود و بعد از آن خلیفه فرمود تا بر در سرای وی مسجدی بنا کردند مؤذنی منصب کردند تا هر
پنج وقت نماز را بانگ نماز و قامت میگفت و هارون رشید بجماعت می آمد خواجه امام ابومنصور ماتریدی رحمة الله گفته اگر بدانی که به بانگ
طبل جماعتها انبوه شدی فرمانی تا هر پنج بار زا بر در ها مسجد طبل زدندی حاضر نماز بامداد را که از زمان مؤمنان بر غفلت شنیدند اگر در خانه
قرآن میخواندند و از بانگ نماز آمد خواهد جواب بانگ نماز گوید خواهد قرآن خواند امام شمس الائمه حلوائی رحمة الله گفته است که اگر بانگ
نماز مسجد حی و لیست مصحف فراز کند جواب بانگ نماز گوید اگر بانگ نماز مسجد حی وی نیست مجزاست اما روایة فتاوی غنیه هر جا
که فتاوی مذکور شود عبارت از آن علما سمرقند است فتاوی اینست که بهر دو حال مختیر است اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ نماز برآید احتیاط
است که ماند و جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این وعید در نیاید قال النبی علیه السلام من تکلم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
چون بانگ نماز برآید اگر راه روان بود بایستد و اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد بر خیزد و هر چه تعظیم نزدیکتر باشد آن کند
و پیش از آنکه جواب بانگ نماز آغاز کند این دعا بخواند اللهم یا اهل الکبریاء والعظمة ویا منتهی الجبروت والعزة یا ولی العون والقدرة
یا مالک الدنیا والآخرة سمعناه واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر خواجه امام زاهد فخر الدین گفته است که قاضی عاصم را رحمة الله تعالی بند کرد
میخواست تا روز دیگر الی بدو رسانید وی دران اندیشه بخواب رفت در خواب آینده را دید که گفت چون فردا نخستین بانگ نماز که
بگوشش افتد تو این دعا بخوان آنگاه جواب بانگ نماز گوی تا خلاص یابی همچنان کرد چون فردا شد نخستین که بانگ نماز که بگوش وی آمد سوال
کرد این چنین بوده است گفتند آن ظالم از روی افتاد گردنش بشکست آمدند و از آنجا که خواجه را حبس کرده بودند بیرون آوردند خواجه امام
زاهد فخر رحمة الله شیخ الاسلام برهان الدین ره بعیادت خواجه امام بکر حامد رحمة الله رفتند وی حدیث روایت کرد هر که را همی پیش
آمد و در گوش راست او بانگ نماز گویند و در گوش چپ وی قامت گویند خدای عز و جل آن غم را کفایت کرداند و دیگر در حدیث آمده است
که هر که را خوی بد بود در گوش وی بانگ نماز گویند قال علیه السلام من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه مسلمانی در مسجد قرآن میخوانند و بانگ نماز
میکنند بانگ نماز برآمد مختیر است خواهد قرآن بخواند یا تکرار کند و خواهد جواب بانگ نماز گویند از برای آنکه جواب بانگ نماز پیروی نیست که
وی حاضر است بانگ نماز برای غایبان است جواب نیز بر ایشان بود و بعضی گفته اند که جواب بانگ نماز گوید که این فوت نشود باز قرآن
خواند تا هر دو ثواب حاصل شود و قرآن خواندن و تکرار کردن را ماند و جواب بانگ نماز گوید تا امام در حق وی بی احتیاط نشوند و چون
جواب بانگ نماز گوید آنگاه کار خود مشغول شود و اگر سخن دنیا میگوید که احتیاط است که ماند جواب بانگ نماز گوید تا در معصیت عبادت
کرده باشند و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمده است که هر که در مسجد سخن دنیا گوید آن مسجد بر فرشتگان گنده شود و از آن
بوی بد گیرد چنانکه فرشتگان از آن مسجد قرار نتوانند گرفتن از بوی دهان ایشان بیرون روند مناجات کنند که الهنا پروردگارا بنده گان
تو ما را از خانه تو بیرون کردند خدا عز وجل قسم یاد کند بعزت و جلال من پروردگارم که بگمارم بر ایشان جماعتی از ...

برهم رانا اینشا تر از خانهای ستان بیرون کنند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا
فی المساجد اتلت المسجد خرجت الملائکة فقالو ربنا و سیدنا و مولانا طرنا عبادک من تعبیک فیقول الله سبحانه و تعالی لعزتی وجلالی
ولاسلطهم اقواما من جانب المشرق لیخرجهم من بیوتهم کما اخرجوکم من بیتی وقال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام
الدنیا احبط الله تعالی عمله اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الآخرة سکانها تجارها و کل تاجر یربح
قدر بضاعته طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجدها بازارهای آخرت است ساکنان وی چون بازرگان
هر کسی سود کند بقدر مایه خود چنانکه آن بازرگانی که با حق کنند قال علیه السلام المسجد بیت کل تقی چون مسجد اندر آیی تعجیل نشاید کردن بیرون
رفتن قال علیه السلام المومن فی المسجد کالسمک فی الماء و المنافق فی المسجد کالطیر فی القفص رسول علیه السلام فرموده است که مومن در
مسجد چنان بود که ماهی در آب و منافق در مسجد چون مرغ در قفص است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بحدیث آمده است هر که
پیش از بانگ نماز به مسجد حاضر آید و ثواب صد و بیست و پنج هزار نماز پذیرفته در دیوان وی حضرت تعالی ثبت کرده اند و اگر وقت بانگ نماز آید
ثواب بیست و پنج هزار نماز پذیرفته در دیوان ثبت کرده اند اگر وقت قامت آید ثواب یکی نماز یابد و اگر پیش از امام سر برآرد و سر
فرود آرد هیچ ثواب ننویسند خواجه امام ابو القاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مومنان است و بانگ نماز اعلام مومنان
است و قامت برایستن علامت کاهلانست که کاهلی عادت کرده باشند و رسول علیه السلام در وصایای امیر المومنین علی
رضی الله عنه فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للکسلان ثلث علامات یتوانی فی طاعة الله تعالی حتی یفرط حتی
یضیع و یوخر الصلوة حتی تفوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرد کاهل را سه علامت است تا توان وی
در طاعتهای خداوند تا متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تاخیر کند از وقت ببرد قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا اتی احدکم المسجد فلیقلب نعلیه فان کان بهما اذی فلیمسحهما الی الارض فان الارض لهما طهور رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما در
مسجد خواهد آید باید که قدمها باید که نعلین خود بنگرد اند اگر نجاستی رسیده بود در زمین بمالد از برای آنچه زمین پاک کننده مراد و را اگرچه
نعلین بود باید که بر زمین بمالد برای اقامت سنت است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه پایش از گل پاک آلوده بود در زمین
مالید آنگاه در مسجد درآمد نماز گذارد و ما را معلوم شد اگرچه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت آنگاه به مسجد
اندر آیی چون به مسجد اندر آیی نخست پای راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه وسلم علیکم بالیمین فان الله یحب التیامن
فی کل شیء حتی التنعل و الترجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد گفتندی وقتی به مسجد درآمد بفراموش نخست
قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم را بیرون آورد و گفت کار و شده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد
بعضی گفته اند که پای چپ پیش نهد بر آینه بیشتر گناهی از وی در وجود آمده بود حاتم عاصم گفته من از زوال ایمان خود آنگاه
ترسم پای چپ نخست در مسجد نهم گفتا از معصیت من یا من بود از من چنین بی ادبی در وجود نیاید باید که اعتذار از پای سالست
کنند و بعضی گفته اند که ما قبل از وی معصیت در وجود نیامده باشد از وی تقصیر چنان در وجود آید که نخست پای چپ در مسجد اندر آید

قدمها را نشاید در زمین مسجد مالیدن آورده اند که ابوحنیفه رضی الله عنه در مسجد نشسته بود دیگری آمد و قدمها در زمین مسجد
مالید ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود که ای شیخ اگر قدمها و خود را در موی روی من مالیدی دوستتر داشتمی که در زمین مسجد مالیدی و جای
خالی نیست یا پای تو پاک است یا پلید اگر پای تو پلید است پلید کردی زمین را که امر است بپاک داشتن وی قوله تعالی ان طهرا بیتی للطائفین
والعاکفین والرکع السجود و اگرچه این امر در خانه گفته است ولیکن قیاس این همه زمین مسجدها را باید کرد داشتن در لفظ است و اگر پای تو پاک است
خوار داشتی زمین مسجد را که خدای تعالی عز و جل عزیز گردانیده است هر که عزیز گردانید خدای او را خوار دارد و خوار است یا خوار خواهند شد تا اگر
خاک روبه او ده کرده اند در آنجا که مالد پاکی نبود در اجناس ناطقی روایت آورده است اگر کسی در مسجد چیزی خورد و از لقمه که [illegible] آن را
بر بوریا بر زمین مسجد نهند و بر بوریا نهند که حرمت زمین مسجد زیاده از حرمت بوریای مسجد است زیرا که زمین مسجد [illegible] بوریا
[illegible] است که حرمت بوریا مسجد را است زمین مسجد را است پیری گفت در مسجد عالم را که عالمی بیا سوی [illegible]
موذنی کن پیر گفت قوت ندارم پیغمبر علیه السلام گفت امامت کن پیر گفت اهلیت ندارم پیغمبر گفت علیه السلام صف اول نگاهدار در میان
بانگ نماز دعا از صف راست دار سر دعا که میان بانگ نماز و قامت گفته شود بر گزارد نشود چون در مسجد در آید باید که نشسته دو
نماز گزارد تحیت مسجد را آنگاه بنشیند قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم فی المسجد لا یجلس حتی یصلی رکعتین رسول علیه السلام
فرموده است که یکی از شما چون در مسجد اندر آید ننشیند تا دو رکعت نماز بگزارد و در میان بانگ نماز و اقامت دعا باید گفتن بر تو بر دعا علی
کردعا کن میان بانگ نماز و اقامت آن دعا رد نشود و بعد هر فریضه دعا مستجاب است وقال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی علیکم بالدعاء
ما بین الاذان والاقامة فانها لا ترد وقال علیه السلام بعد کل فریضة دعوة مستجابة در وقت بانگ نماز و اقامت نشاید سلام
گفتن و اگر کسی چیزی بیاید در وقتی که موذن اقامت گوید دعا نشاید گفتن همان گوید که موذن گوید قال النبی صلی الله علیه
وسلم من قال مثل ما قال المؤذن غفر الله له اگر موذن در مسجد قامت لی گوید اگر آنها که بیرون مسجد [illegible]
اگر دری دیگر است که ایشان را اعلام حاصل آید کراهیت نبود بقول شافعی رحمة الله قامت طاق گوید بقول علما اقامت [illegible]
ابراهیم نخعی [illegible] رضی الله عنه گفته است که اقامت طاق را امر شوم گفته اند دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه یکی را دید که اقامت
طاق میگوید [illegible] گفت [illegible] کدام است تعلیم کرده است که رسول علیه السلام همچنین نشنودیم پس [illegible] آمد که قامت طاق
نشاید گفتن موذن باید که خوش آواز بود تا [illegible] انبوه تر شود و اگر گویند بلند گفتن که [illegible]
هر چند [illegible] کند سبب انبوهی جماعت شود هر چند که ثواب هر جمعه را بود [illegible] قال النبی علیه السلام الذاکر
[illegible] موذنی که بصیر نبود و عالم را علم نبود و مراتب نماز و قول [illegible]
نبود و در [illegible] المسایل مذکور است و در حدیث آمده است که [illegible] امور الدنیا الرفق [illegible] امور الآخرة الصدق [illegible]
او [illegible] نماز را از سینه برداشته کردان [illegible]
اعلم بالصواب بانگ نماز که روز آدینه [illegible] حرام کند کدام است و [illegible] طحاوی آورده است که پیش مقصوره است [illegible]

دی آنست که روایت میکند سائب بن یزید رضی الله عنه که بانگ نماز بر مناره نیست تا دلیل از سائب بن یزید رضی الله عنه روایت میکند آن در
وقت رسول علیه السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آن وقت مناره نبود و بانگ نماز همان پیش مقصوره گفتندی اما در عهد امیر
المؤمنین عثمان رضی الله عنه منارها و بانگ نماز که پیش از آن بانگ نمازی که پیشتر از احرام کنند بانگ نماز بر مناره روست و دلیل بر آنکه علی آن بانگ نماز
اسلام بجا حیلی می آید اگر همان بانگ نماز گذارند روا بود که راست روایت مطلق ست خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع و اگر در آن وقت بیع کنند تا قطع نباشد اما سبب شرعیت بیع حرام بود نماز
عید را بانگ نماز و قامت نیست دلیل بر آنکه سمره بن جندب رضی الله تعالی عنه روایت میکند که من دو بار در عید در رفقاء رسول علیه السلام
نماز عید گذاردم نشنودم که هیچ نماز عید را بانگ نماز و قامت گفتندی نماز جنازه را بانگ نماز و قامت نیست بنا بر آن اصل ست که فرزندی از نماز
می آید در گوش راست بانگ نماز میگویند و در گوش چپ قامت میگویند بنا بر آن این نماز بر آن بانگ نماز و قامت ست و یکی از مشایخ گفته است
که هر که فرزند آدم میان بانگ نماز و قامت بست زنان مسوم ست و اگر گذارند روا بود و لیکن بانگ نماز نگویند دلیل بر آنکه عایشه
میکند رابطه که در حجره مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها نماز میگذاردیم سوال کردم که بانگ نماز و قامت گوییم گفت لا این حدیث روا
کرد و قال النبی صلعم المرأة عورة و صوتها عورة و بروایتی صوتها عورة و صوتها فتنة **باب بستم در بیان فضیلت نماز جماعت** نماز جماعت
فضل دارد بر عبادتهای دیگر تا دمی چهل خیرات بیارد چنانکه روزه ماه رمضان دارد و زکوة مال بدهد و حج رود و غزو رود و شریعت
مکند با سلام وی اما این که نصف نماز جماعت اندر آید و خود در اشتیکند و بجماعت گذارندگان حکم کنند شریعت با سلام وی خبر باز د
شود شریعت حکم کنند باسلام وی که نماز جماعت شعار اسلام است نماز بجماعت گذاردن و بقول مالک فرض عین است و همه قول وی آنست
که رسول علیه السلام فرموده است لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد مالک گفته است که مراد از آن نماز گذاردن است و بقول خواجه
ابو منصور ماتریدی ع نماز بجماعت گذاردن فرض عین است و همه وی آنست که خدای عز و جل میفرماید و ارکعوا مع الراکعین خدای تعالی میفرماید
که رکوع آرید با رکوع آرندگان این خبر بجماعت است اصل بنا بر ظاهر روایت آنست که نماز بجماعت گذاردن سنت موکده است تا در ترکش
معصیت است بدعت و ضلالت [illegible] سبب سعادت است قال النبی صلعم یا علی للسعید ثلث علامات قوة الحلال
و مجالسة بالعلماء و صلوة الخمسة مع الامام رسول علیه السلام فرموده است یا علی هر نیک بخت را سه علامت است قوتش حلال بود و در هم
وی نشست و خاست وی با علما بود و پنج نماز با جماعت گذارد و قال النبی علیه السلام یا علی و الشقی ثلث علامات قوة
الحرام و اجتناب العلماء و الصلوة وحده رسول علیه السلام فرموده است یا علی هر بدبخت را سه
علامت است قوت وی از حرام بود و از علما رحمه الله دور باشد و نماز تنها گذارد و قال النبی صلی الله
علیه و سلم الجماعة رحمة الله و الفرقة عذاب قال النبی صلی الله علیه و سلم ید الله مع الجماعة فمن شذ شذ فی
النار رسول علیه السلام فرموده است که نصرت خدای عز و جل در جماعت است هر که تنها گذارد و تنها در دوزخ رود
عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سایل از رسول علیه السلام سوال کرد که مردی که زکوة مال بدهد و روزه

رمضان بعید الفطر و حج می آرد و چهار نماز را در قضای شما میگذارد و لیکن نماز خفتن بجماعت نمی آید رسول فرمود علیه السلام هو فی النار
هو فی النار تا یکماه همچنین سایلی همین سوال میکرد رسول علیه السلام همین جواب میداد دیگر رسول علیه السلام فرموده است که از
اول برای من آن بود که چون آن صحابه را فرمودمی تا هیزم جمع کردندی بلال رضی الله عنه گفتمی تا بانگ نماز و اقامت گفتی هر که بجماعت
حاضر نیامدی فرمودمی تا ویرا با خانه وی سوختندی العالمین از برای آن فرمود تا مومنان بر گزاردن نماز جماعت حریص شوند نه
همچنانکه کسی را با آتش عقوبت کردی که رسول علیه السلام رحمت عالمیان بود قوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین قال النبی علیه
السلام لا یعذب بالنار احد الا رب النار و در حدیث دیگر آمده است که هر نماز تاریکی را بجماعت گذارد او مومن است حقا و لا تعرف خشیة
تشفو قوله علیه السلام الا من قام عن صلوة الجمعة لم یصلها و قال الملائکة لا تامت عشیاک و لا قوة حسبک الله بین الجنة و النار کما
حسبنا و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز ناکرده خسپد آتش بر آید و از وی تا با آتش یک بلشت مانده هر ساعت که آن آتش می نالد که
خداوندا مرا فرمان ده تا ویرا هلاک کنم خطاب عزت در رسد که ای آتش تو بر قرار باش که بنده من توبه کند و من بکرم خود از وی در گذرم و در
خانه را بست نبستند و چراغ را بنا کشتند و سرهای آب جام را نپوشیدند در صحبت رحمت عالمیان منافقان بودند و ایشان مخلفان بودند
سخن و برایشان سمع کردند و ایشان که منافقان بودند از سر مجاز شنودند زنهار دل اندر راه ندادند چون از رسول علیه السلام
این چهار سخن بشنیدند چهار منافقان یکی جمع شدند گفتند که محمد را بیازمایم و یکی از ایشان نماز ناکرده بخفت و یکی در خانه گشاده
رها کرد و یکی چراغ را بنا کشت و دیگر که افروخته گذاشت و یکی بیرات جام را نپوشند آن نماز ناکرده خفته بود برخاست و زمین بکاوید
برای منافق همگان جمله بسوختند و آن یکی که در خانه گشاده مانده بود دزدی در آمد تا رخت منافق ببرد دید چون رختها از خانه بیرون
بیرون آورد و منافق از خواب بیدار شد برخاست تا دزد را بگیرد دزد کارد بر وی زد و منافق هلاک شد و آن یکی که چراغ وان افروخته
رها کرده بود چون در بیاره عن سوخته موشی بیامد بفرمان خدا عز و جل فتیله را از چراغ آن بیرون گرفت و گرد خانه میگردانید
تا هر چه در خانه بود جمله در گرفت منافق و همگان جمله بسوختند و آن یکی که سر آب جام را گشاده مانده بود خدا عز و جل افعی را
بروی گماشت و گزدم را فرمان داد تا در آب جام بنشیند منافق خواست تا آب از آب جام خورد گزدم نیشی بر لب منافق زد
در حال بمرد در حال بیاماسید و هلاک شد و یکروایت دیگر آنست که ماری بیامد از آن آبخورد و زهر در آن انداخت چون
منافق از آن خورد بیاماسید و هلاک شد و چون روز روشن شد از چهار کرانه آواز بر آمد با رسول الله علیه السلام از آن
حال خبر کردند خواست تا نماز جنازه ایشان بگذارد که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد خدای تعالی میفرماید که نماز جنازه
ایشان مگذار که هر چهار منافق بودند حدیث تو تصدیق نکردند قول تو را بیازمودند جزای ایشان در دنیا این بود در عقبی جای
ایشان دوزخ است و مقام ایشان درکه اسفل قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر کسی از فوت
بجماعت بمسجد دیگر رود مکروه نبود اما اگر وقت نماز در آید و بجماعت دیگر رود مکروه بود اگر از برای علم آموختن رود رخصت
است که ایمنه نبود و اگر در روز آدینه بسفر رود پیش از زوال شاید و اگر بعد از زوال رود مکروه بود که نماز آدینه بروی

لازم است دران حال الو اگر به مسجد حی وی جماعت فوت شده مسجد دیگر رود تا جماعت گذارد و شاید یا نی ابراهیم نخعی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سفی رضی الله عنه گفته است که شاید خواجه حسن بصری گفته است که چند
کس ابد بدریان دریافتم دیدم که ایشان از مسجد حی خود جماعت فوت شده بود و ایشان نعلینها در انگشت افگنده بودند
میرفتند مسجدها دیگر جماعت میطلبیدند پس کیفیت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم است که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که اگر به مسجد اندر نیامده است شاید و اگر به مسجد درآمده است نشاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد النداء
الا منافق او رجل یخرج فی الحاجة رجل یخرج فی الحاجة یرید الرجعة رسول علیه السلام فرموده است که بیرون نرود از مسجد بعد از
بانگ نماز مگر منافق یا کسی که او را حاجت نیست وی آن بود که باز در آید و این در حق کسی بود که سنت گذارده به حاجت از مسجد بیرون
آمده بود تا آن وقت که قامت گویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر نخست مسجد آورده است شاید و اگر نیاورده
است نشاید که حق این مسجد به وی لازم شده است ظاهر روایة آنست که تنها در مسجد حی خود گذارد فاضلتر از آن بود که
به مسجد دیگر رود و بجماعت بگذارد رسول علیه السلام فرموده است که هر که چهل شبانروز نماز بجماعت نگاه دارد چنانکه هیچ تکبیر
اول از وی فوت نشود خدای عز و جل امر فرماید تا وی را دو برات دهند یکی بیزاری از نفاق و یکی بیزاری از فراق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگاه دارد وی مومن است حقا و هر که نگاه ندارد وی منافق است
و حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز خفتن گذارد و در مسجد بنشیند چندانکه جمعه بیرون رود خدای عز و جل امر فرماید فرشتگان را تا علمی از نور در پیش وی
برند چون بخانه رود و با طهارت بخسپد آن فرشتگان آن علم را بر سر بالین وی بر نهند و تا این بنده را از حق امرش خواب
چون بامداد برخیزد و طهارت سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی میبرند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
بنشیند که آفتاب برآید و دو رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میبرند و اگر نماز گذارد به تعجیل بیرون رود
دیوان علم جنابت در پیش وی میبرند و روشنی در پیش خاطر وی آرند و ویرا از درویشی میترسانند چنانکه خدای عز و جل میفرماید قوله
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و بخل و حسد را در پیش سینه وی می آرند تا بدانچه در طاعت بر وی بسته شود
و در بار معصیت به وی گشاده شود تا شب و روز کسب میکند هیچ برکتی نیابد **باب بیست و یکم** در بیان امامت در مذهب
سنت و جماعت امام شرط است بخلاف معتزله علیهم اللعنة محمد رحمه الله گفته است که مراد ازین امام خلیفه اسلام سلاطین که از و
وی باشند و این که سلطان شرط است از بهر آن گفته اند و احکام و از بهر اقامت حدود و مشروع از بهر نگاه داشتن سرحدها
از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر عالم بخشش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم بدار
حرب قسمت میکنند یا بدار اسلام بر قول شافعی رحمة الله بدار حرب به قول علمای ما رحمهم الله بدار اسلام و از بهر قهر کردن
متغلبان و دزدان و از بهر قبول شهادة گواهان از بهر روای نماز جمعه و عید تا و ذبح نارسیدگان و از بهر قطع کردن دست

پس معلوم آمد که امامت ایشان روا بود ولیکن کراهیت بود و امامت اعرابی نادان و ولد الزنا و مرد بگذشته روا بود ولیکن با کراهیت و امامت
کسی که جماعت رضا ندهند با امامت وی اگر با نقض شرعی بود کراهیت بود و اگر با نقض طبعی بود کراهیت نبود و امامی که وی را اجرت معین بود و امامت
وی کراهیت بود و امام در جمعه باید دیندار باشد قال النبی علیه السلام شرف المؤمن قیامه باللیل وعزه استغناؤه عن الناس امامت فاسق بقول مالک
روا نبود و وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام ضامن وگواهی فاسق در دنیا نپذیرند و نشنوند وی ضامن آخرت را
نشاید اما بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود که رسول علیه السلام فرموده است صلوا خلف کل بر و فاجر نماز گذارید پس هر نیکی و بدی و این حدیث از
برای بیان [...] هم روا است اما اگر نیک یا بی بیند اقتدا اکنون امامت مبتدع روا بود یا نی و اگر بدعتش حکم بکفر ندارد روا بود با کراهیت و اگر حکم بکفر دارد
روا نبود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اعمی و غالی مجسم روا نبود و از محمد رحمة الله روایت است که امامت قدری و جبری
روا نبود [...] امامت معتزلی روا بود یا نی در رساله تکشفوا آورده است که حکی ابو حنیفه رضی الله عنه با ابو یوسف و محمد رحمهم در این مسئله مباحثه
کردند [...] اتفاق برین افتاد که روا نبود و اگر کسی معدوم مرئی میگوید و اعتقاد وی بران بود امامت را نشاید و هر نمازی که در قفای وی
گذارده باشی همه باز باید گذارد که اصل است که هر نمازی که در قفای وی نماز نشاید گذاردن هر نمازی که در قفای وی گذارده باشی
آن نماز باید گردانید از برای آنکه اصل است که هر نمازی مکروه بود آن نماز را باز گردانیدن اولیتر بود و اگر امام اقرار کرد که بی طهارتی
ده است آن نماز گذارده روا بود از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بدعتش حکم بکفر دارد یا ندارد اگر بکفر دارد و چون بعضی اقتدا نبوده
بود و اشتباه کرده به جماعت گذارندگان شریعت حکم کرد به اسلام وی پس امامت وی روا نبود اما اگر اقرار کرد که مع بوده است یا بی سلام
نماز گذارده روا بود و اشکال آید که چه بوده [...] اما این در حق جماعت نشاید [...] که بعضی جماعت اقتدا
و خود را اشتباه کرد و به جماعت گذارندگان شریعت حکم کند به اسلام وی نماز گذارده روا بود اما اگر اقرار کرد که بی طهارت بوده یا
وی نجس بوده است یا قراءت نخوانده است اما اگر امام متدین است و بی طهارت نماز را باز گرداند اگر متدین نیست
و با طهارت است و یا صاحب غرض است قول وی تصدیق نشود و نماز گذارده روا بود و امامت الثغ چون تمتام و فافاء و
شیخ منحنی که قیام وی همچون رکوع بود روا نبود مگر که هم سالان خود را امامت کنند روا بود و کسی که
فرق ندارد میان فریضه و سنت و نماز را امامت وی روا نبود و نماز باشد و نماز پیشین را که آنچه
فریضه گذارد و وی سنت گذارد و قوی شود پس ضعیف روا نبود مسئله چیزی که اقتدا را باز دارد
دیوار است و راه و جوی و صف زنان قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس مع الامام من کان بینه و بین الامام
حائط او طریق او ستره و مراد از حائط دیوار است و حسن زیاد رحمة الله گفته است که دیوار اقتدا را باز
دارد اما ظاهر روایت آنست که دیواری اقتدا را باز ندارد که حال امام بر مقتدیان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتدیان پوشیده نبود اقتدا را باز ندارد دلیل بر آنکه در جملوه کعبه اما بمقام ابراهیم ایستند و مقتدیان
کعبه را چون حلقه انگشتری در میان گیرند و نماز گذارند چون حال امام بر مقتدیان پوشیده نشود نماز

همه روا بود و در مسجد جامع تکبیران تکبیرات بلند میگویند که مقتدیان را معلوم میشود و نماز با همه روا می آید راه چندان باید اقتدا را باز
دارد طحاوی رحمه الله گفته است که خرگاه و یا خروار سیم بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و خواجه امام اجل سرخسی رحمه
الله گفته است که گردون بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله گفته است که بمقدار صفی اقتدا را باز
دارد و فایده این خلاف جایی پدید آید که در صحرا صف نماز میکنند بعد از فراغت نماز معلوم شد که صف میانه را جای پلید
بوده است صف آخر را نماز تباه شود از برای آنکه صف میانه را نماز نا روا بود و مقدار صفی و فاصل شد اقتدا را باز دارد
پس صف آخر را نماز تباه شود و نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در حصاید آورده است که بمقدار دو صف باید تا اقتدا را باز
دارد و جوی چندین باید تا اقتدا را باز دارد طحاوی رحمه الله گفته است که جوی باید از وی چندین بجنبه حاجت آید خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که جوی باید در وی زورق بی تکلف روی برود تا اقتدا را باز دارد و اگر بر روی جوی پل است و امام
از آن روی جوی است و یکی از مقتدیان بر پل و مقتدیان دیگر ازین روی جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمه الله روا بود
بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و اگر دو کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین روی جو اقتدا کرده اند بقول ابو یوسف
مالک رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر سه کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین روی جوی ایستاده
اند و اقتدا کرده اند باتفاق نماز همه روا بود صف زنان اقتدا را باز دارد قال النبی صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها
وشرها آخرها وخیر صفوف النساء آخرها وشرها اولها اخروهن من حیث اخرهن الله امام را نیت امامت زنان شرط نیست و
بقول زفر رحمه الله گفته‌اند که بقول وی در طهارت آب و خاک نیت است مر امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علمای ما
رحمهم الله و شافعی رحمه الله نیت امامت مردان شرط نیست یا فی ظاهر الروایة شرط نیست خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمه الله
گفته است که شرط است امام نیت امامت زنان کرده بود و بعده زن آمد به پهلوی او ایستاد و اقتدا کرد بقول علمای ما رحمهم الله نماز تباه
شود و بقول شافعی رحمه الله نماز همه روا بود از برای آنکه شما نماز مردان بسبب زنان تباه میدارید چون نماز زن را تباه نمیدارید
از مردان طریق اولی بود که تباه نشود و علمای ما رحمهم الله گفته اند از مرد از وجه و آمده است که امر مرد از شریعت که جنابت مردان را نشست
از برای آنکه امر مردان است که بایستند را باخر صفها ایستانند چون مرد زن را به آخر صف نه ایستانند پس نماز امام تباه شود و نماز
همه تباه شود تا اگر مرد در نماز است زنی آمد به پهلوی وی اقتدا کرد و مرد اشارت کرد که پس تر رو و زن نرفت همچنانکه اقتدا کرد و
در تجرید و محیط آورده است که نماز زن تباه شود از آن مردی که وی علی در نماز زیاده ازین نتواند کرد و اگر امام نیت
امامت زنان کرد زنی آمد در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمه الله نماز کسی تباه نشود و بقول علمای ما رحمهم الله نماز سه
کس تباه شود و یمین و یسار یکی و از قفا و اگر دو زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس را نماز تباه شود یکی یمین و یسار دو
در قفا و بقول ابو یوسف رحمه الله یمین و یسار دو در قفا هم چنین دو در آخر صفها نماز تباه شود و اگر سه زن باشند و اول
ابو حنیفه و محمد یمین و یسار هم چنین سه تا آخر صفها نماز تباه شود و از ابو یوسف رحمه الله دو روایه است یکی روایه با ابو حنیفه

ومحمد رح برابر است ویکروایته دیگر آنست که هیچکس را نماز تباه شود این وبسیار و کس را در تنها اگر زن در فرض مختلف اقتدا کرده به روایت
باب الاذان نماز تباه شود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف است رح بروایت باب حدث نماز تباه نشود و این قیاس قول محمد است رح
بنابران اصل است که هرکجا که تحریمه از فرضیت باطل شود و در حق تطوع باقی ماند و اگر امه اقتدا کرد حکم بالغه دارد و مراهقه اقتدا
کردند حکم بالغان دارد و اگر در میان مرد و زن ستونی حایل بود نماز روا بود و اگر مردی نماز تنها میگذارد و زنی آمد بپهلوی او تنها
شروع کرد محمد رح در باب صلوة کعبه آورده است که مکروه بود و اگر صف زنان بر بالا است مردان بر سبیل اختلاف مشایخ است
و بعضی گفته اند که روا بود از برای آنکه اگر ستونی حایل میشود رواست اینجا نیز همین بود وچه فرق بود میان آنکه حایل از پهنا بود یا از
دراز و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه آنجا ستون حایل است مرد یا زن برابر است اما اینجا زنان بر بالا اند مردان در زیر تا اگر
زن از بالا فرود افتد در میان مردان افتد پس نماز آن مردان که پیش زنان شوند تباه شود و دلیل بر مسئله ایمان بعضی گفته اند که نماز آنها
که در زیر آن رخنه باشند که زنان بالا اقتدا کرده اند روا نبود از برای آنکه آنجا ستونی حایل است مرد یا زن برابر اما اینجا زنان در میان
نمیشوند دلیل بر آنکه اگر از آن بالا زنی فرود افتد در میان مردان افتد پس مردان را که پس زنان شوند نماز ایشان تباه شود و دلیل بر مسئله
ایمان مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم و در آن خانه درختی است شاخهای بیرون آمده جهد کرد بشاخ آن درخت برآید بجای سینه
که اگر آن شاخ بشکند وی در آن خانه اندر بیفتد در سوگند حانث شود اینجا نیز نماز آن مردان که پس زنان شوند تباه شود اما اگر بر بام خانه
برآمد اگر جانب عراق است سوگند بکردن نباید جانب ما وراء النهر سوگند بکردن آید که بام از خانه است ولیکن مسئله آنکه اگر معتکف بر بام مسجد برود اعتکاف
باطل نشود اما فقیه ابو اللیث رح گفته است که سوگند بکردن نباید بنا بر ایمان بر عرف است این را برآمدن نخوانند در آمدن ای اگر در میان
مسجد رخنه است زنان در آن رخنه ایستاده اند و اقتدا کرده اند مردان بیرون رخنه پس ایشان با امام اقتدا کرده نماز مردان روا نبود
که در صحرا اقتدا میکنند از هر چند دور که اقتدا کنند بقول شافعی رح روا بود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمهم الله مقدار صفی در میان
صفی فاصل شود اقتدا را باز دارد و اگر در مسجد جماعت میگذارند و بر پیوسته این هر یکی را دریچه ایست از آنجا مسجد خانه است از بام
آن خانه یا از رواق آن خانه یا از در جمله مسجد اقتدا کنند و بقول شافعی رحمه الله روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمهم الله
اختلاف مشایخ است امام بکر اسکاف رح گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که بجای ایستد که اگر امام را حدث شود تواند که با وی را خلیفه کند
امام خواجه امام بکر سعید بلخی رحمه الله گفته است که روا بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر اینست اگر حوض است امام از طرف
حوض ایستاده و مقتدیان از این طرف دیگر اقتدا کرده اند در جامع الصغیر کرخی رحمه الله آورده است که اگر گرد بر گرد حوض دیگران اقتدا کرده اند
روا بود که آنها تبع آنها شوند و اگر بر لبها حوض دیگران اقتدا کرده اند آنها که از طرف حوض باشند اقتدا ایشان درست نبود و در شرح
سیاکی رح آورده است که این جای بود که حوض در صحرا بود اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد هر کجا که اقتدا کنند روا بود و اگر
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پستی که ایستاده بود که آن تشبه اهل کتاب شود آورده اند که صدیقه رضی الله عنها صحابه را امامت میکرد
وی بر بالا ایستاده بود جمعه بر پستی سلیمان فارسی رضی الله عنه دامن وی را گرفت و به پستی آورد و بعد از نماز صدیقه رضی الله عنها گفت

شنیده ام از رسول علیه السلام که این نوع تشبه اهل کتاب میشود خواجه رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر تو باد
که این حدیث بمن رسیده بود آنگون بمن رسید چون حذیفه رض بمن رفت عمار یاسر را دید که امامت میکرد و بر بالا ایستاده بود
و جمعه بر پستی حذیفه رضی الله عنه دامن وی را گرفت از بالا به پستی آورد بعد از نماز عمار یاسر رض گفت با حذیفه مرا چرا دست برکشیدی
گفت که سلمان فارسی رض حدیث روایت کرده است که این نوع تشبه باهل کتاب میشود و عمار یاسر رض گفت هزار رحمت خدا عز و جل
بر تو باد و بر سلمان فارسی رض که این حدیث بمن رسیده بود و بمن رسید بالا چند باید تا کراهت بود در رح گفته است بالای مرد باید تا کراهت
بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که بالای بود برفتن بروی بحیله حاجت آید کراهت بود از برای آنکه اگر بالای قامتی بودی
بودی الصحابه را نماز تباه شدی و در فرسند شدی و این کراهت برجایی بود که امام تنها بر بالا بود و کل جمع بر پستی اما اگر کسی
با امام بالا باشد کراهت نبود که در مسجد جامع از غلبه خلق باشد که بر بالا و پستی باشند امام را در کاوای محراب ایستادن کراهت بود و آن تشبه
اهل کتاب میشود خواجه امام حسام شهید رح گفته است که اگر دیوار مشترک بود میان مسجد دو نوع کراهت بود یکی آنکه تشبه باهل کتاب میشود دیگر
دیواری که بحین مشترک بود میان مسجد و عضوی از اعضا امام بر دیوار مشترک بود و این نوع نیز کراهت بود زیرا آنکه در ملک دیگران سجده
آورده باشد اگر امام بر پستی بود و جمعه بر بالا بعضی گفته اند که کراهت نبود و این کتاب اهل کتاب میشود اما ظاهر روایت هست که کراهت
لازم شود که اهانت امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان در پستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای در پستی راه نیست نماز همه جواز بود
بی کراهیت اما اگر در پستی راه است و بعضی مقتدیان بر امام ایستادن اند خواجه بکر اسکاف رح گفته است روا نبود زیرا آنکه
مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث رسد تواند که خلیفه کند خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رح گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده نیست نماز روا بود جواب ظاهر آنست که روا بود و اقتدا شافعی مذهب بحنفی مذهب روا بود باتفاق
و اقتدا حنفی مذهب بشافعی مذهب روا بود و بشرط آنکه امام را احتیاط نبود یکی آنکه در ایمان خود به شک نبود انا مومن ان شاء الله نگفته
بود و قبله بشرق و مغرب نگرویده و در آب اندکی طهارت ناساخته باشد و بر جامه وی آب منی نبود و طهارت که قی
کرده باشد یا فصد یا حجامت کرده باشد با همان طهارت نماز نگذارده باشد هر که از اینها نبود و اقتدا درست باشد
و اگر رسیده اند که نجاست پای نماز روا بود که اینها الشک است و یا یکی بیقین در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اشکال
آید که شافعی مذهبان وتر را سه رکعت بگذارند این اقتدا را باز ندارد از برای آنکه وتر بقول ابویوسف و محمد رح سنت است
و بقول ابوحنیفه رح فریضه است و اگر نماز فوت ترتیب را باز ندارد که شافعی رح صاحب ترتیب نیست و شافعی
مذهبی بحنفی مذهبی اقتدا کرد بر جامه امام کم از درم نجاست است و بقول شافعی رح روا نبود و بقول علما رحمهم الله
روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام نجاست کم از درمی است و بقول شافعی رحمه الله
روا نبود و بقول علما رحمهم الله روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد در نماز بامداد و امام در قومه
رکعت دوم دعاء قنوت برای خواند بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله قومه رکعت دوم دعا قنوت می خواند

بقول ابو یوسف رحمه قومه را متابعت کند و هم دعاء قنوت را بقول ابو حنیفه و محمد رحمه قومه را متابعت کند ولیکن دعاء قنوت را متابعت نکند و قنوت
شافعی رحمه دعاء قنوت در وتر هم و در سه آخر ماه رمضان خوانند باقی همه در نماز بامداد خوانند در قومهٔ رکعت دوم وجه شافعی رحمه اینست که رسول علیه السلام همچنین خواند سبب علمای ما
رحمهم الله گفته اند که در غزوهٔ علی و ذکوان بود و بعضی از صحابه دستگیر شدند رسول علیه السلام و الصلوة برای خلاصی ایشان
چهل بامداد در قومه رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله روایت می کند
که پیش رسول علیه السلام در نماز بامداد دعاء قنوت نخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل منسوخ عمل نشاید کردن اگر فرض
مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علمای ما رحمه روا نبود اقتدا فریضه گذار و متطوعه گذار از قول
شافعی رح روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود وجه قول شافعی رحمه آنست که معاذ جبل رضی در قفای رسول
علیه السلام نماز گذاردی و باز بمسجد خود رفتی و امامت کردی پس آنچه پس رسول علیه السلام گذارده بودی فریضه بودی
و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا نبودی معاذ هم چنان نکردی و علمای ما رحمهم الله گفته اند
که معاذ جبل رضی از علمای صحابه بود و وی دانستی که اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار روا نبود آنچه در قفای رسول علیه السلام
گذاردی تطوع اقتدا کردی و بشرط امامت و ادب را سوختی چون بمسجد خویش آمدی فریضه را امامت
کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه رفت معلوم نیست که بفتح مکه رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
امامت کرد ... قال النبی صلی الله علیه وسلم اتموا صلوتکم یا اهل مکه فانا
قوم سفر رسول علیه السلام فرمود که تمام کنید شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان مسافرانیم پس از فعل رسول علیه السلام
و خبر مسئله معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم بمسافر سنت است و اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار روا نیست اگر روا بودی
رسول علیه السلام نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردندی دیگر آنکه مسافر را نماز دو گذاردن اولی
اولی نیست دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده بود که اعرابی آمد و نماز
شروع کرد رسول علیه السلام گفت آیا هیچ کس که برین اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من یا رسول الله
پس اقتدا کن صدیق رضی بوی اقتدا کرد نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذار و متطوعه گذار روا بود صدیق رضی
امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بتطوع گذار روا نیست که اگر امام نماز پیشین
می گذارد و مقتدی نماز بامداد اقتدا کند بقول شافعی رحمه روا بود و بقول علمای ما رحمه روا نبود و اگر نماز جنازه می گذارد
مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علمای ما رحمه روا نبود و شافعی را درین مسئله دو روایت است درست آنست که روا نبود
هر فساد دیگر که بعد از نماز امام را پدید آید بقول شافعی رحمه آن فساد در حق نماز مقتدیان نکند و بقول علمای ما رح و هر فسادیکه امام را بعد از نماز پدید آید
بر قول شافعی امام را بدان که نماز باز گذارد و مقتدیان را نماز روا بود و بر قول علمای ما رح نماز همه تباه شود هر فسادیکه در نماز امام پدید آید آن فساد در حق نماز مقتدیان
عمل کند و بقول شافعی رحمه عمل نکند اتفاق است که مقتدی در قفای امام سورت نخواند اما فاتحه خواندن بقول شافعی رحمهم الله خواند

دلیل ما آنکه روایت میکند عبادة بن صامت رضی الله عنه که در قفاء رسول علیه السلام کسی قراءت خواند که رسول علیه السلام نماز تمام
کرد گفت کسی قراءت خواند گفتند بلی یا رسول الله گفت میخوانید مگر فاتحه معلوم شد که فاتحه شاید خواندن علما رحمهم الله گفته اند شاید
خواندن از برای آنکه آن در ابتدای اسلام بوده است آخر منسوخ شد و دلیل بر آنکه کسی در قفاء رسول علیه السلام قراءت خواند
رسول علیه السلام بعد از فراغت نماز فرمود قال النبی علیه السلام مالی انازع فی القراءت بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که
نشاید خواندن قال النبی علیه السلام انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا علیه اذا کبر فکبروا و اذا قرأ فانصتوا و اذا قال الامام و لا الضالین
فقولوا آمین الحدیث قال النبی علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة له در صلوة خواجه امام سرخسی آورده است چهل کس از
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که آتش در دهان کنیم دوست تر از آن داریم که در قفاء امام قراءة خوانیم و در صلوة
خواجه امام کبیر خواهرزاده هشتاد کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند هر که در قفاء امام قراءت خواند مستحق عذاب
دوزخ شود و عذاب ... ساقط شود و از سعد وقاص رضی الله عنه روایت آمده است که هر که در قفاء امام قراءت خواند نماز وی تباه شود
و اقتداء مقیم به مسافر در وقت و بیرون وقت روا بود و اما اقتداء مسافر به مقیم روا بود در نمازی که در وقت است همه نمازها اقتدا روا بود و اگر
بیرون وقت است دوگانی و سه گانی روا بود اما فریضها چهارگانی روا نبود همچنانکه فرض مختلف اقتدا را باز دارد صفت مختلف اقتدا
را باز دارد از برای آنکه چو وقت بیرون رفت بر مسافر مقرر شد قضا دو و بر مقیم مقرر شد قضا چهار مقیم را به سر دو نشستن واجب
بود و مسافر را فریضه پس بنا قوی بر ضعیف روا نبود و اگر امام را در رکعت آخرین یافت اینجا امام را قعده فرض بود و مقتدی را قعده
و فرض هم روا نبود از برای آنکه مقیم را بدین دوی آخر قراءت خواندن سنت است و مسافر را فریضه هم بنا قوی بر ضعیف شود روا
نبود و اگر امام در دوی اول قراءت نخوانده است امام را قراءة و قعده فرض بود در دوی آخر قراءت و قعده فرض هم روا نبود از برای
چون امام در دو رکعت اول قراءت نخوانده است چون در دوی آخر قراءت خواند خلاف ملحق بدو رکعت اول شود چنان شود که گوئی امام
در دوی آخر قراءت نخوانده است در جمله بیرون وقت اقتداء مسافر به مقیم در فریضه چهار رکعتی روا نبود و اگر دو کسی جماعت میگذارند
ایشان را شک افتاد که امام کیست اگر بتقدیم و تاخیر ایستاده اند امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابر ایستاده اند و بعضی گفته اند که امام آن
بود که بطرف چپ بود از برای آنکه سنت نیست که مقتدی به طرف راست امام ایستد خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که این را قضا داشند
و لیکن عام ندانند و اقتران بود که هر دو اقتران باز گذارند و اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو روا بود بشرط آنکه هر دو دعوی
امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قراءت نخوانده باشند نماز شان روا نبود که اگر به سر دو نشستن شک افتاد که تا ندانند
که امام کیست که هر دو مسافر اند نماز هر دو روا بود که این شک بعد از نماز بود و لیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند و اگر هر دو مقیم اند نماز از
سر گیرند و اگر یکی مقیم است و یکی مسافر است نماز هر دو روا بود بشرط آنکه امامت مقیم را داریم از برای آنکه بان قیاس که امام مسافر باشد چون بر سر
دو نشست نماز وی تمام شد و اگر در دوی آخر مقتدی خود را استخلاف کند ویرا زیان ندارد و اگر بان قیاس که امام مقیم شد استخلاف امام نماز
وی چهار شده بود بهمین امام مقیم را داریم جماعت نماز گذارند و امام غائب شد بعضی گفته اند که امام نماز پیشین گذارد تا نماز پیشین را اقتدا کردم و بعضی گفته اند

اند که امام نماز دیگر گذارده و تا نماز دیگر را اقتدا کرده‌ام روز ابر بست و وقت معلوم نی بعضی از مشایخ گفته اند که نماز بر دو گروه روا
بود از برای آنکه هر گروهی امام را اصابت میدارند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که دو فرض در یک تحری درست نباید چنانکه
یکی بر دیگری دعوی کرد وی سوگند خورد که بتو رسانیده‌ام و آن دیگری سوگند خورد که من نیافته‌ام ازین دو کس یکی سوگند خورد دروغ خورد
ولیکن ما را معلوم نیست که کدام دروغ خورد و اگر مسلمی تا یابنده آب است آب مشکوک یافت طهارت ساخت و تیمم با وی بایه کرد نماز
گذارد باتفاق این نماز وی روا بود ولیکن ما را معلوم نیست که نماز وی باب مشکوک روا آمده است یا تیمم اینجا نیز فریق کلی برای نماز روا
نیست ولیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا آمده است و کدام را نا روا اما هر دو گروه نماز باز گذارند و تنها گذارند و اینجا که نماز دیگر باز
گذارند باید که همچنین نیت کند که نزدیکترین نماز دیگر که بر من است اگر بار اول نماز روا آمده باشد بار دوم از قضا گذشته نیابت دارد
اگر بار اول روا نیامده باشد بار دوم از آن نیابت دارد این هم جایی بود که امام را نیابند و اگر او را یابند سوال کنند تا معلوم شود
جماعتی مقیمان و مسافران را یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافرم یا مقیم و مقتدیان را اشتباه
افتاد که امام مقیم بود یا مسافر آن نماز را چگونه تمام کنند بر خیزند و دو رکعت نماز بیارند و سلام دهند باز برخیزند و چهار رکعت
دیگر نیت نزدیکترین نماز کنند و بگذارند اگر امام مقیم بود نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان نیز تباه شود و فریضه ایشان آن دوم بود
اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو دیگر آوردند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار
دیگر و از قضا دیگر نیابت دارد و بعضی گفته اند که اگر این واقعه در صحرا افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در عمارت بودی
نماز از سر گیرند که نادر بود در عمارت تنها امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت نکنم تنها نماز شروع کرد جماعتی آمدند و بوی
اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شرایط امامت بجا آرد سوگند حانث شود و اگر شرایط امامت بجا نیارد سوگند حانث نشود و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمه الله گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشان شود و اگر شرایط امامت بجا آرد و اگر نیارد در نماز تمام
سوگند حانث شود و اگر برابر اندازد سوگند حانث نشود مسلمی نماز بلند خواندنی را تنها شروع کرد و در یکی رکعت نرم خواند رکعت
دوم برخاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند درین رکعت باید که قرائت بلند خواند وی در آن قرائت مخیر بود خواستی بلند خواندی
و اگر خواستی نرم خواندی اما درین رکعت بر وی لازم شد بلند خواندن پس درین رکعت بلند خواند و اگر بفراموشی نرم خواند سهو
لازم شود و اگر بعمد نرم خواند بزه‌کار شود و اگر نماز پیشین امامت کرد و بعد از آن وی را معلوم شد که بر جامه وی نجاست بود
بیشتر یا ده از درمی جامه را شسته و این نماز را باز گذارد و به مسجد آمد تا جمع را خبر دهد تا نماز را باز گذارند و نماز دیگر را جماعت
بر پا شده بود و از آن مقتدیان وی یکی امامت میکرد اقتدا او وی بوی روا بود یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است اگر
امام فقیه است و میداند که آن نماز وی نا روا است دیرا او را معنی فراموشی است و بوی اقتدا روا بود و اگر وی بر خطا میداند اقتدا
بوی درست نشود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اصابت امام و مقتدی هر دو یکی باید تا روا بود و دلیل آنکه شفعوی به
حنفی اقتدا کند و بر قضاء امام این شفعوی باید مسبوق را نماز تباه شود ... و این نیز همان حکم دارد و مقتدی در قضای امام

بر جای امام بولی دید چنین دانست یا چنین دانست که امام قراءة خطا نخوانده است لیکن بقا ببیت کرد و بعد از فراغ معلوم شد
کردن است نجاست نیست امام خطا نخوانده است نماز کند لیکن روا بود که زعم خطا را اعتبار نیست اگر در فرض اقتدا کرد و
بقول ابو یوسف رحمه الله به تطوع در آمده شود و بقول محمد هیچ اندر آمده نشود و در اصل تحریمه نماند و اگر هم فریضه و هم تطوع اقتدا
میکند و بقول ابو یوسف رحمه الله فریضه اندر آمده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد رحمه الله هیچ اندر آمده نشود و اگر
همچنین نیت کرد و اگر امام فریضه میگذارد اقتدا کردم و اگر تطوع میگذارد اقتدا نکردم هیچ اندر آمده نشود و همچنانکه اگر گفت فردا
ماه رمضان بود روزه دارم و اگر شعبان بود ندارم یا بدارم روزه دار بر نجاست و روزه درست معلوم که اگر فردا ماه رمضان
بوده است قضا دیگر روزه بر وی بود که در اصل نیت وی متردد بوده است درست نباید اما اگر وی مطلق گفت که فردا ماه رمضان
بود یا شعبان بود روزه دارم درست آید اما اگر امام را قعده اندر یافت گفت اگر قعده اول است اقتدا کردم و اگر قعده آخر است اقتدا نکردم
اختلاف مشایخ است در مسئله اول نا قص در اصل نماز نیست و در مسئله دوم در صفت نماز است یعنی اختلاف مشایخ است و همچنانکه گفت به بکر اقتدا کردم
زید بیاید یا عمرو روا نبود اگر گفت بدین بکر اقتدا کردم زید بیاید یا عمرو اکنون روا بود که اسم و صفت در حاضر لغو است شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله حسام خواجه منهاج الدین رحمه الله در سبق میگفت در عاقبت سوال آمد اگر گوید که نیت من نیت امام یا نماز من نماز امام
اتفاق در نماز آمده نشود اما اگر گفت در باید نماز امام اتفاق در آمده شود و اگر گفت که متابعت کردم با امام یا اقتدا کردم با امام اختلاف مشایخ
است این اختلاف … را استحباب است … از راه فریضه خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که متابعت کردم با امام گوید اولیتر بود و در جمله
بنا بر حدیث قال علیه السلام تابع امامک بر معتقد سنت شرط است نیت کردن نماز و نیت متابعت و نیت کعبه بر تنها گذارد و برای امام دو شرط
است نیت کردن نماز و نیت کعبه اگر اقتدا از سعید … تحریمه امام اقتدا … طحاوی رحمه الله گفته است که در نماز آمده نشود اما ظاهر روایت
نیست … که امام … از رکعت آمده امام … نماز امام و بعد از فراغ نماز … نماز … بیاید … از امام تکبیر … روا
روا بود و اگر یک کس هم امام باشد و هم مؤذن اقامت را کی تمام کند خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله گفته است که حی علی الفلاح اول بر در مسجد گوید باقی
را روان گوید چنانکه پیش محراب رسد تمام گفته شود فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که این زمانه با غفلت غالب است باید که اقامت
بر در مسجد تمام کند و آنگاه به مسجد اندر آید که بسیار کس … که قامتی … تا قد قامت الصلوة نشنوند و بر اقامت معلوم نشود و … روایت ابو
یوسف است رحمه الله و این روایة اصل است و بر روایة اصل عمل کردن فاضلتر از آن بود که اختلاف مشایخ … مقتدی را نشاید که پیش از امام
برخیزد قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوموا حتی ترونی و قد اخذت … محمد حسن رحمه الله گفته است که مقتدی در وقتی باید که برخیزد
که اگر اقتدا کنند با امام درست آید یعنی امام محراب گرفته باشد اما ظاهر روایة آنست که امام از هر صفی اندر بگذرد مقتدی باید
اما اگر امام مؤذن علیحده است امام چه وقت برخیزد حی علی الفلاح اول را برخیزد و لیکن تاخیر کند چندانی که اقامت مؤذن تمام کند آنگاه بر
یمین و یسار نگاه کند قوم را گوید که صفها راست کنند و آنگاه تحریمه پیوندد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنین کردی بر
قول زفر رحمه الله قد قامت اول را برخیزد و قد قامت دوم را تحریمه پیوندد و اگر مقتدی یکی است و یکجا ایستد اجماع است که

بر طرف راست امام ایستد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام نماز تهجد میکرد عبد الله عباس رضی الله عنه بر آمد و
بر طرف چپ رسول علیه السلام اقتدا کرد رسول علیه السلام وی را از طرف چپ بطرف راست آورد باز بطرف چپ
اقتدا کرد باز وی را رسول علیه السلام بطرف دست راست آورد همچنین تا سه بار بعد از فراغ نماز وی را گفت که ای پسر عباس
چه داشت ترا بدین گفت یا رسول الله کرا زهره باشد از مخلوقات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با
ادب خوش آمد گفت خدای تعالی عز و جل ترا در دین فقیه گرداند ببرکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس
رضی الله عنه سه بار تفسیر قرآن پیش رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی چگونه ایستد و بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد
که سر انگشتان نزدیک تا کعبه امام باشد که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهما الله باید که امام را برابر ایستد و اگر
مقتدی دو شوند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی یمین امام ایستد و یکی بر یسار دلیل بر آنکه وی را جماعت فوت شده بود
با علقمه و اسود در حجره جماعت میکرد یکی را بر یمین ایستانید و یکی را بر یسار در هنگام سر سجده اورد ندی چنان بودی
که نون در میان [illegible] و این بنا بر آن بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه بالا ضعیف تر ایشان بود و ایشان بالا قوی تر
بودند بدین مسئله ما را معلوم آید که اعتبار قدمها راست تا اگر سر مقتدی پیش از امام افتد چون قدمها پیش از امام نبود نماز
روا بود و اگر قدم مقتدی پیش از امام بود روا نبود اما ظاهر روایة السنة که چون مقتدی دو شوند در قفا امام ایستند
که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حجره جده ما ام ملیکه رضی الله عنها خواست تا نماز [illegible]
کند مرا و یتیمی را در قفا خود استانید جده ملیکه را در قفا ما ایستانید معلوم شد هر گاه که مقتدی دو شوند در قفا امام
ایستند و نماز نارسیده نماز نیست زنان در آخر صفها ایستد مقتدی تکبیر اول در چه وقت گوید بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه
مقارن امام وجه اول وی این است که خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله [illegible] بنماز اندر آمدن بمسارعت حق اندر آمدن [illegible]
عباد [illegible] میان امام و مقتدیان شرکت [illegible] و تقاضا کند در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف رحمه الله روایت است و اگر مقارن
امام تکبیر گوید در آید شود و محمد رحمه الله علیه نیست که من استاد خود را خلاف کنم اما احتیاط این است چون امام برای اکبر رسد مقتدی لفظ الله اکبر
آغاز کند ثواب تکبیر اول چه وقت حاصل آید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن تکبیر امام تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل آید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله [illegible] که امام سبحانک [illegible] اندر یابد و تکبیر گوید ثواب تکبیر اول [illegible] و قاضی ابو جعفر استروشنی رحمه الله گفته
است که در فاتحه خواندن اندر یابد ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که امام را در رکعت اولی
اندر یابد ثواب تکبیر حاصل شود بنا بر دلیل است مردی بود که با امام مقارن تکبیر گفته باشد و بر ثواب آن تکبیر اول [illegible] نباشد باز
مردی بود که امام را بقعده اخیره اندر یابد و لیکن ثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه فرشتگان تکبیر اول [illegible] ثواب تکبیر
اول در دیوان ثبت کردند حکایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه یاد دارم [illegible] باز مانده بود و ابلیس علیه اللعنه آمد خواجه را بیدار میکرد
که [illegible] تکبیر اول فوت نکنی خواجه بیدار شد ابلیس علیه اللعنه را دید گفت ای ملعون [illegible] هیچ مومنی نماز [illegible] نکرد [illegible] از چه معنی

ست که مارا بیدار کردی تا تکبیر اول فوت نکنم ابلیس علیه اللعنة گفت که در مدت عمر یک تکبیر تو فوت شده بود و بر دل تو چندان رنج رسیده
بود که خدا عز و جل ثواب هزار تکبیر اول در دیوان تو ثبت کرد اینک از آن بیم کردم که نباید که باز تکبیر اول از تو فوت شود و تو باز بزاری
و تضرع و گریستن آغاز کنی خدا عز و جل باز چندان ثواب در دیوان تو ثبت کند بجهت آن بیدار کردم تا تکبیر ثواب همین تکبیر اول حاصل کنی
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله حدیثی روایت کرده است از شیخ سعید خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله وی از پدر خود خواجه
ابو حفص از استاد خود خواجه محمد حسن رحمه الله بحیی (?) باسناد درست تا به رسول علیه السلام هر که را در دنیا تکبیر اول فوت شود فردای
قیامت او را چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که چهل هزار بار روی بدادن جان مشغول شده ستی چهل هزار بار بسوال
منکر نکیر مشغول شده ستی و چهل هزار بار بهول و فزع قیامت مشغول شدی آن بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت و رنج
و مشقت بود و هر که را در دنیا یک تکبیر اول نماز دهی فوت شود بقیامت حسرت و ندامت و رنج و مشقت وی از آن زیاده بود بنا بر این اصل
ست که قال النبی صلی الله علیه وسلم تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها اگر الله گفتن مقتدی با الله گفتن امام برابر افتاد اگر گفتن مقتدی
پیش از تکبیر امام افتاد یا الله اکبر امام افتاد و یا الله در قیام گفت و اکبر در رکوع بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در هر دو صورت در نماز درآمده شود
چون نیت وی اسم تنها بود که اقبال ابو یوسف و محمد رحمهما الله در نماز آمده نشود که اسم و صفت در قیام باید تا شایع شود و اگر تکبیر گفتن
مقتدی پیش از تکبیر گفتن امام افتاد در نوادر خواجه امام اجل شمس (?) حسن رحمه الله گفته است که نخستین مسئله این آورده است که حسن … از ابو حنیفه رضی الله
عنه روایت میکند که در هیچ آمده نشود و این قول امام محمد و زفر رحمهما الله گرفته اند اما روایت اصح ابو حنیفه رضی الله عنه اینست که ابو یوسف
از ابو حنیفه روایت میکند که به تطوع درآمده شود که نماز دو صفت دارد فرضیت و تطوع اگر تحریمه از فرضیت باطل شود در حق تطوع
باقی بود در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمه الله آورده است که هیچ اندر آمده نشود فائده این خلاف جائی پدید آید که در ان نماز
قهقهه خندید بروایت ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه رضی الله عنه طهارت تباه شود بروایت حسن یا در رحمة الله از ابو حنیفه رحمه الله باقی بود از اینجا
بود که امام متابعت باقی قرأت نخوانده باشد نکرده بود اما در رکوع امام را متابعت کرد و آنگاه قهقهه خندید باتفاق طهارت باقی بود که در حال
انفراد و اقتدا بر مقدار رکوع نماز بیرون نماز خندیده بود طهارت تباه نشود و این خلاف نیز جائی بود که با اصل اقتدا کرده بود اما اگر با اصل اقتدا
با اصل کرده باشد چنانکه صحیح لصاحب جرح سائل یا بالغ نارسیده یا مرد بزن یا امی بکنک یا قاری یا عامی آنگاه قهقهه خندید اینجا باتفاق
طهارت تباه نشود که اقتدا درست نیامده است فرق است که اینجا اصل است مر امامت را اینجا اهلیت است از برای آنکه اصل امام اینست اینجا که
مر امامت او ورد واقعی است که اقتدا درست باید یا نه اما اینجا اقتدا درست نیاید که امام اهل نیست اگر امام بسهو بازگشت یکی آمد
بوی اقتدا کرد و معلوم شد که مر امام سهو بوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد بقول شافعی رحمه الله از فریضه نیابت دارد و بقول ابو یوسف
رحمه الله به تطوع شود و بقول محمد رحمه الله هیچ نشود و مسئله نماز پیشین قضا میکند دیگری آمد و نماز دیگر بوی اقتدا کرد جواب اصح ابو
حنیفه رحمه الله آنست که به تطوع درآمده شود و بر خلاف مسئله اول که اینجا امام من کل وجه در نماز بود اینجا من کل وجه در نماز است
نماز دو صفت دارد فرضی و تطوع اگر تحریمه از فرضیت درست نیاید در تطوع درست آید اگر در صفها آخر تنها اقتدا کند

حنبل نیز که امام شیخ ما و سفیان و مالک رحمهم الله گفته اند که بنماز اندر آمده نشوند و حجت قول ایشان آنست که روایت میکنند از حفصه بنت عمر رضی الله
عنها یکی در آخر صفها تنها اقتدا کرد رسول علیه السلام حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة للمنفرد خلف الصف ظاهر روا
روا بود که بخبر آمده است که رسول علیه السلام در رکوع بود که ابوبکر رضی الله عنه از مسجد اندر آمد که همانجا پس رسول علیه السلام اقتدا
کرد به رکوع برفت آهسته آهسته خود در الصف رسانید بعد از فراغ نماز رسول علیه السلام فرمود زادک الله تعالی حرصا ولا تعد
رسول علیه السلام فرمود خدای تعالی خود و حال حرص ترا در دین زیادت کرداند این نماز را باز بکن ایا باید دیگر همچنین مکن پس معلوم
آمد که روا بود ولیکن مکروه بود اگر در صف فرجه بود باید که فرجه را بگیرد تا دیو بیرد که پیغامبر علیه السلام میفرماید که آن جای دیو
است هر که آنجا ایستد حق تعالی مر او را ده نیکی بنویسد و ده بدی پاک کند و ده درجه مقام او فرماید تا بنا کند قال النبی صلی الله علیه
وسلم من سد فرجة فی الصف کتب الله تعالی عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات اگر در صف فرجه نبود یکی که عالم تر
را بخود کشند و با نماز وی روا بود بی کراهت و اگر این واقعه در صحرا بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر کس را بخود کشید نماز وی تباه شود
که در صحرا حکم مسجد ندارد که هر صفی که هست اندر چون وی را از صف بیرون آرد چنان بود که از مسجد بیرون آورد فقیه ابو اللیث رحمه
الله گفته است که روا بود از برای آنکه آنجای وی ایستاده است آنجا نیز حکم مسجد گرفته است پس وی بخود کشد نماز تباه نشود اما اگر
در صف فرجه نیست کسی را بخود نکشد باید که تاخیر کند چندانی که دیگر بیاید اگر چه تکبیر اول از وی فوت شود یا چندانی باشد که خطر
در رکعت بود اگر کسی دیگر بیاید اکنون اقتدا کند و اگر یک کس تنها در آخر صفها اقتدا کرد دیگری آمد ظاهر روایت باید که به پهلوی وی
ایستد اقتدا کرد یا امام خواجه زاهد فخر رحمة الله مسجد درس میکرد روایت بیرون آمد که نماز وی در قید نارواست افتاده است که نماز خود
را در قید نار وا نیفکند خود را در صف جای کند و اگر هیچ کس نشود اتفاق بپهلوی وی بکند دیگر ایستد و امام در رکوع است [illegible]
آمد امام را شاید که وی را پای باید یا نی ابو حنیفه رحمه الله گفته است که [illegible] ابو یوسف و ابن ابی لیلی رحمهم الله روایت میکنند
از ابو حنیفه که [illegible] بر شرک افعال وی هشام از محمد رحمه الله تعالی روایت میکند که تسبیح را دو بار ترک کند شعبی رحمه الله گفته است
که بنده از ذکر ممنوع نیست پیشتر گوید یا بستن خواجه ابو مطیع بلخی رحمه الله گفته است که در این با بستن هیچ کراهت نیست شیخ ابو القاسم
صفار رحمه الله گفته است که اگر توانگر بود بنیاید و اگر درویش بود باید فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که اگر وی شناسد پس نیاید و اگر
نمی شناسد پس باید و فتوی بر این است مقتدی سلام چه وقت گوید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما بعد از سلام که امام گوید از ابو حنیفه رض
دو روایت است یکی روایت مقارن امام گوید از جهت معنی اینجا دو روایت است یکی روایت بعد از سلام امام میفرماید گفته اند اینجا در آمدن نماز
است و تعجیل کند اما اینجا بیرون آمدن از عبادت است تاخیر کند هر نماز گذارنده باید نخست [illegible] بگرداند و آنگاه سلام گوید چون امام
گفت السلام پیش از علیکم گفتن یکی آمد اقتدا کرد بوی درست نباید بر خلاف مسئله ایمان کسی سوگند خورد که با فلان سخن نگویم آن گاه
وی را پیش آید و السلام گفت یا در پیش خاموش کرد حانث نشود که خواجه امام اجل شمس [illegible] رحمه الله گفته که تا السلام علیکم نگوید
نخست تمام نشود و اما اینجا السلام گفت کلام الناس است وی را از نماز بیرون آورد کسی بوی اقتدا کند درست نباید [illegible]

سلام دهد باید که نیت امام کند بهار روی که امام بود اما اگر در قفاء امام بود بقول محمد رحمة الله بر دو روی نیت امام کند هم بطرف
دست راست هم بطرف دست چپ و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله همین که بطرف دست راست نیت امام کند بسنده بود
و نماز یکه برابری سنت راست است و برخاستن بگذاردن سنت است و بدست راست و اگر نماز یکه برابری سنت بنیت و در
قفاء مسبوق فی رو و پشت بمحراب گردانیدن سنت است ام المومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایة میکند که رسول علیه
السلام دادی این مقدار تاخیر کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام گفتی و انگاه روی گردانیدن عبد الله عباس رضی الله
عنه گفته است که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود و در دین کرده است ابراهیم نخعی از خواجه حسن بصری رحمة الله روایت میکند
که اگر امام روی زود تر نگرداند بسنگ بیاکانا هنند تا روی بگرداند چون روی گرداند چگونه گرداند و چگونه نشیند بروایت خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله پشت بمحراب بنهد و بروایت صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله منحرف نشیند دست چپ وی
سوی محراب آید و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر درسی سبق خواهد گفتن پشت بمحراب بنهد و اگر نخواهد گفتن منحرف نشیند
آورده اند که مجاهد بکوفه آمد نزدیک حکیم بن عتیبه گفت بنزدیک فقیه شهر رویم و نماز گذاریم بمسجد ابراهیم نخعی رحمة الله آمدند
و ابراهیم نخعی رحمة الله چون سلام نماز داد پشت بمحراب بنهاد مجاهد گفت فقیه خطا کرد حکم بن عتیبه گفت ابو یوسف دار ابو حنیفه
رحمهما الله روایة میکند باک نیست باب بست و دوم در بیان مسبوق بدانکه نماز کنندگان بر هفت نوع است منفرد است و
مدرک است و لاحق است و نایم است و محدث است و مسبوق است و مشکوک است لاحق و نایم و محدث هر سه را یکی حکم است بر ایشان
قراءة و سهو نیست که ایشان حکماء در قفاء امام اند مسبوق و مشکوک بخلاف ایشانست که بر ایشان قراءة است و سهو است اما
منفرد تنها گذارد بود و مدرک آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
بچیزی مشغول شده باشد امام بی وی چیزی گذارده بود و نایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب رفته بود و امام بی وی
چیزی گذارده بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود و برا حدث رسیده باشد و وی به نیاز رفته باشد امام بی وی
چیزی گذارده باشد و مسبوق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد و انگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بیاید امام را
در رکوع یابد اقتدا کند وی در فکره و اندر بود امام بر آمدن بود و بشک بود که آن رکعت دریافته شد یا نی لاجرم باخیره آن
رکعت را بیارد تا نماز وی تمام شود و در ابتدا اسلام مسبوقانه پیش از فراغ نماز امام اوردندی و انگاه متابعت کردندی معاذ
جبل رضی الله عنه بیامد مسبوق شد انچه یافت با مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد باانچه مسبوق شده بود بعد از نماز اورد رسول
علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه واداشت بدین که مسبوقانه بعد از نماز اوردی گفت یا رسول الله حتی نکند شما را القول خلاف نکرده
ام ته بسند بدم که بفعل آن خلاف کردمی رسول علیه السلام از معاذ خوشدل شد و گفت سن لکم معاذ سنة فاستنوا بها پس بها
فرو نشید که مسبوقانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ با مر رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستندی که امام چه گذارده
است تا ایشان نخست آن را اوردندی و انگاه متابعت کردندی آن در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بوده است مسبوقانه پیش از امام

آوردن مباح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه گذارده است آنکس وی را اعلام کردی نخست مسبوقانه گذاردی و آنگاه متابعت
کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است
و مخالفت است موافقت برابری کردن بود و مخالفت یا قبل باتفاق حرام است قول زفر رحمة الله مقدار رکنی نماز تباه شود
چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود و این مخالفت یا قبل است قول علمای ثلثه رحمهم الله نماز تباه نشود ولیکن
بزهکار شود و مخالفت یا بعد اگر بضرورت است باتفاق بزهکار نشود چنانکه جای سجده تنگ بود نتواند سجده آوردن صبر کند دیگران سجده
ازند آنگاه وی سجده آرد و اگر بقصد میکند بزهکار شود متابعت می باید یا موافقت بقول ابوحنیفه رحمة الله در تکبیر اول موافقت کند
و در باقی متابعت و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله در همه حالها متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و
ثواب جماعت گذارکان نیابد فقیه مسعود رحمة الله از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمة الله حدیثی روایت کرد که هیچ
کان نماز بر پنج نوعست یکی هفتاد ثواب و یکی پنجاه و یکی بیست است یکی را یکی یکی را هیچ نیست آنرا که هفتاد است امام است و آنرا که
پنجاه است مؤذن است و آنرا که بیست است متابعت کننده است و آنرا که یکی است موافقت کننده آنرا که هیچ نیست مخالفت کننده است
مخالفت کننده کیست آنکه پیش از امام سر فرو دارد و بردارد و متابعت کننده دانست که پس از امام است و موافقت کننده آنست که
افعال او برابر افعال امام است مسئله مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز ویست یا آخر نماز ویست شافعی رحمة الله میگوید که
اول نماز مسبوق است چه هر چیز را که اول بود آخر نبود علمای ما رحمهم الله میگویند که مسبوق را دو حکم است آنچه با امام گذارد و از راه
تکبیر تحریمه و قعده اول نماز ویست مسبوق هست و از راه قرائت قنوت و سهو آخر نماز مسبوق است از برای آنکه اگر اول نماز وی داریم
پس مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفتیم از راه تحریمه و قعده اول نماز ویست از راه قرائت
و قنوت و سهو آخر نماز ویست مسئله قعده اخیره امام بر مسبوق فریضه است یا نی قول زفر رحمة الله عین قعده فریضه است و بقول علمای ثلثه
رحمهم الله عین قعده فریضه نیست با آخر قعده فریضه لیکن نشاید مسبوق را که پیش از تمامت نماز امام بقضا مسبوقانه برخیزد است تا
اگر مسبوق قعده اخیره را متابعت نکرد همین که سر از سجده بر آورده به مسبوقانه برخاست قول زفر رحمة الله بجز برخاستن
نمازش تباه شود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله اگر پیش از تشهد امام سر بسجده نهاد نمازش تباه شود و اگر بعد از تشهد امام چندانی
قرائت خوانده است که روا باشد نماز بوی باز نیست و آنگاه سجده رود نمازش تباه نشود اگر قیام آورد ولیکن قرائت بجا نیاورده نمازش تباه شود
یا نی اگر مسبوق یک رکعت است باید در رکعت نمازش تباه شود و اگر سه رکعت مسبوق است نمازش تباه نشود بشرط آنکه در دوی آخر قرائت
خوانده باشد مسئله مسبوق سلام امام را باید یا نی عیسی بن ابان رحمة الله میگوید اگر نمازیست که پس آن سنت نیست سلام را نیابد اگر
نمازیست که پس وی سنت است باید اما ظاهر روایت آنست که در هر دو حال نباید چون نباید چه خواند بعضی مشایخ گفته اند تا القعده تشهد
خواند خاموش باشد خواجه ابوبکر رازی رحمة الله میگوید که التحیات [illegible] خواند چون وی [illegible] تشهد امام سلام دهد ابن شجاع
از محمد رحمة الله روایت میکند با تقدر تشهد خواند و چه کلمه شهادت تکرار کند تا امامش سلام دهد هشام ابن رستم از محمد رحمة الله

روایت میکنند یا بقدر تشهد خواند و هر چه در قران رغبا هست خواند تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که بر مسبوق متابعت
امام واجب است در جایی که مفسد نماز وی نبود و این خواندن تا باخر مفسد نماز نیست تا باخر خواندن و این اختیار را با اختیار شمس الائمه
رحمه الله اینست که تا بقدر تشهد خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله بلخی گرفته است خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله میگوید تا بقدر
تشهد خواند در صلوة گوید تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله میگوید التحیات را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله میگوید اگر بعد از تشهد صلوة دعوات درست میداند تا باخر
خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشهد خواند و کلمه شهادت تکرار کند تا هم ذکر بود و هم مذکور مسئله پیش از نماز کننده نشاید
گذشتن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المار بین یدی المصلی ما علیه من الوزر لوقف اربعین که اگر
پیش نماز گذار را اگر بدانند که وی را چندین وبال است بایستد چهل خواجه امام زاهد فخر مسنجه در درس میگفت در روایت بیرون آمد از ابو
انصاری رحمة الله میگوید که ندانستم رسول علیه السلام مراد ازین چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل
ساعت خواسته بود هم بسیار بود اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذرنده پیش نماز گذار بداند که وی را چندین وبال است بزمین
فرو رفتن پا دوست تر دارد وی از انکه پیش از نماز گذارنده بر گذرد وی اکنون کجا گذرد تا وبال نباشد ظاهر روایت مسافت
چندین باید که پیش نماز گذار بر گذرد تا بزهکار نشود ظاهر روایت انست که از جای سجده از آن سوی تر بگذرد و بزهکار نشود خواجه امام
بکر بخاری رحمة الله میگوید اگر نماز گذارنده خاشع نیست بر کجا گذرد بزهکار نشود فقیه ابو اللیث میگوید اگر مقدار دو صف واسته
گذرد بزهکار نشود و این همه که گفتم در صحرا آید اما در مسجد بر کجا که گذرد بزهکار شود که مسجد حکم یکی مکان دارد و مسجد اوسع همین حکم
دارد یا نی خواجه امام ... ادوه رحمة الله گوید اگر نماز گذارد و در آخر صفها است و گذرنده در اول صفها است امید
وارم که خدای عز و جل گذرنده را این سبیل میکند که بزهکار نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که روز ...
روز را بنوبی است اگر ... سجده پیش ... و بزهکار نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نماز را باز دارید اگر
باز نایستد بزنید که آن دیو است و باز داشتن بدو طریق است یکی بقول و یکی بفعل بنا بر حدیث رسول علیه السلام من بین
یدی المصلی ادرا فاستطع فان لم یمتنع فاقتلوه فانه شیطان قول انکه سبحان الله میگوید بلست اگر من ... نماز
بنت اگر باز کرد و فعل اینست اشارت کند اگر اشارت را با تسبیح یار میکند در مبسوط آورده است که کراهیت است چه یکی از دو
کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نماز می گذارد خلیفه را در خواست که پیش نماز وی گذرد ابو سعید اشارت کرد
خلیفه زاده بدان اشارت وی التفات نکرد و باز نه ایستاد ابو سعید رضی الله عنه بیشتر بر دوش وی کلند خلیفه زاده ... پیش ما
آمد و ابو سعید ... کرد و آن حال را بدو حکایت کرد ابو سعید را خلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا چرا زدی ابو سعید گفت فرزند
ترا نزده ام من دیو را زده ام خلیفه خشمناک شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیو ش خوانی ابو سعید این حدیث را از رسول
علیه السلام روایت کرد که گذرنده پیش نماز را باز دارید اگر باز نایستد بزنید که آن دیو است من بحکم حدیث رسول علیه السلام

دیو ساز زاده یا تم فرزند ترانی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را خلعه داد و فرزند خود را ادب کرد و اگر نماز گذارنده در پستی است در
در کند زنده بالا اگر نزدیک بود بزه کار شود و اگر دور باشد بزه کار نشود و اگر نماز گذارنده بالا است و گذرنده بر پستی همین
خلاف نیست که گفتیم اگر نماز گذار زن است باید که به فعل باز دارد یعنی دست بر دست زند قال النبی علیه السلام التسبیح للرجال والتصفیق
للنساء و اما بقول عمل نکند که آواز زن عورت است و سبب فتنه است قوله علیه السلام المرأة عورة و قوله لها فتنة و در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی از ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرور الثلاث بین یدی المصلی یقطع الصلوة فالمرأة والحمار والکلب
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تباه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بگذشتن
سه چیز نماز تباه کند دراز گوش و سگ و عورت یعنی زن اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه نشود قال علیه السلام مرور الشیء بین یدی
المصلی لا یقطع الصلوة ابو هریره رضی الله عنه بعراق رفته بود بحسب صلح چون از عراق باز آمد نزدیک عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه رضی
الله عنها گفت یا ابا هریره اهل العراق بر چه پایی گفت یا مادر مومنان چنین میگویند که گذشتن خر و سگ و زن نماز را تباه کند عایشه
رضی الله عنها گفت یا ابا هریره عیالان پیغامبر علیه السلام را با خر و سگ برابر کردی گفت یا مادر مومنان من از خود نمیگویم عروه
رضی الله عنه روایت میکند عایشه رضی الله عنها گفت اهل عراق اهل نفاق اند قول ایشان برد و دست خود نیست که بسیار
شبها بود که پیغامبر علیه السلام همچون جنازه خفته بودی چون پیغامبر علیه السلام بسجده آمدی پایها گرد کردی چون بقیام رفتی پایها
دراز کردی پیغمبر علیه السلام را انگر و پس ام سلمه که ... بود و دیگر ام سلمه را دو فرزند بود از خصم دیگری یکی پسر و یکی دختر پسر او عمر نام
و دختر را زینب نام بود رسول علیه السلام در نماز بود که هر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول علیه السلام گذرند رسول علیه السلام
اشارت کرد عمر بایستاد و زینب بگذشت و باز نه ایستاد رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند بر کار ازو در فتنه
افکنند و آن نماز را باز نگردانید پس دانستم که گذشتن زنان نماز را تباه نکند در صلوة خواجه اجل سرخسی رحمه الله ابن عباس رضی الله عنهما
میگوید که پدر مرا خری بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میکرد و آن دراز گوش پیش نماز رسول علیه السلام بگذشت
پیغمبر علیه السلام آن نماز باز نگذارد در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که من از شام
آمدم اعتقاد کردم چیزی پیش پیغمبر علیه السلام بگذشت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و آن نماز را اعاده نکرد پس دانستم که گذشتن
دراز گوش نماز را تباه نکند و دیگر گفتیم که گذشتن سگ نماز را تباه نکند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنه که رسول
علیه السلام در صحرا روز آدینه نماز دیگر میکرد سگ سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام بگذشت سعد بد دعا کرد آن سگ
بسر بکام نرفته جایی نرفته بود که بیفتاد و بمرد رسول علیه السلام گفت که دعا کرد آن سگ را سعد گفت من کردم یا رسول
الله رسول علیه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانک لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا
ذو الجلال والاکرام اللهم اقتل هذا الکلب آنگاه گفت یا سعد او چه دعا ... ست من نخواستی جبرئیل امین صلوة الله علیه در
رسید و گفت یا محمد این دعا که سعد گفت در حق هلاک سگ اگر در حق کافران کردی خدای عز و جل همه کافران را هلاک کردی

ودر روز ادینه ساعتی است که در آن ساعت هر دعائی را که مومنی گوید آن دعا را ایشان مستجاب شود ولیکن این ساعت بعد از نماز
دیگر است بزرگان گفته اند هر که خواهد که این ساعت را دریابد که از اول وقت تا آخر روز بدعا گذارد و پیغمبر علیه السلام نماز را باز نگذارد
عمل بدان حدیث منسوخ است پس دانستم که گذشتن از پیش گذارندگان نماز را تباه نکند که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام
مرور شیء بین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمه الله است اگر حدیث یاد داشتی از منسوخات و آن حدیث ابو هریره
رضی الله عنه روایه کرده اند شاید از آن باشد که عمل بروی منسوخ است مسئله مسبوق اگر بعقبها مسبوقانه برخیزد اجماعست که اعوذ
گفتن گوید اشکال آید و بر قول ابو یوسف رحمه الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا گوید در صلوة خواجه اجل سرخسی
رضی الله عنه از ابو یوسف روایه میکند که نماز گذار را دو حالت است یکی حالت انفراد و یکی حالت اقتدا میگوید باید که در حالت انفراد
نیز گوید تا هر دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اشکال نیاید که ایشان اعوذ را سنت قیام ندارند سنت قرائت
میدارند مسبوق قرائت اکنون میخواند پس اعوذ گوید مسئله مسبوق سبحانک اللهم وبحمدک خواند یا نی یا در نوادر داود ابن رشید رحمه الله
روایه است که خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگفته در پس مکبر روایه بیرون آمد از خواجه امام ابو بکر فضل بخاری که از محمد رحمه الله
روایه میکند که خواندن امام مر مقتدی را نیابت ندارد باید که مسبوق خواند اما ظاهر روایه آنست که نخواند مسئله مقتدی اگر
امام را در نماز یافت اقتدا کرد و تکبیر گفت سبحانک اللهم وبحمدک خواند یا نی این مسئله بر پنج نوع است یا امام در قیام است نماز بلند میخواند
یا نرم خواندنی یا در رکوع است یا در سجده یا در قعده اگر در قیام است و نماز نرم خواندنی بالاتفاق خواند اگر در رکوع است بالاتفاق نخواند
اگر در سجده است یا در قعده اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده و قعده از نماز وی نیابت ندارد و بعضی گفته اند که نخواند
که بروی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم سنت است و اقامت واجب اولیتر از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد فخر
الدین رحمه الله آنست که نخواند که اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله آنست که بخواند و اگر امام را در قیام یافت و نماز بلند
خواندنی ظاهر روایه نخواند که گوش داشتن قرآن واجب است و خواندن سنت شیخ الاسلام برهان الدین در نوادر صلوة خواجه امام
بکر خواهر زاده را در پس مکبر روایه بیرون آمد از ابو بکر خصاص رحمه الله میگوید که خواندن این بنده کبیر بخاری رحمه الله میگوید که
روایه خواندن نیافته ام بکر یکی روایه عبد الله ابن مبارک رحمه الله میگوید که خواجه امام زاهد فخر صلوة خواجه اجل سرخسی در پس
مکبر روایه بیرون آمد هر کجا که امام وقف کند وی کلمه گوید تا هم خواننده تسبیح بود و هم گوش دارنده قرائت اما ظاهر روایه اینست
که نخواند که خواندن تسبیح سنت است و شنیدن قرائت فریضه اقامت فریضه اولیتر از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت
الله گفت امام به رکوع رفت وی اگر گشت و آنگاه به رکوع برفت اتفاق از گفت در یافته شود اما اگر بر رکوع نرفت بثنا مشغول شد امام
سر از رکوع بر آورد و آنگاه وی به رکوع و بقول ابو حنیفه رکعت در یافته شود و بقول ابو یوسف و محمد دریافته نشود و اسم و وصف تعلم باید تا
نماز اندر یافته شود مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و تکبیر گفت امام بر رکوع رفت تا ایستگی وی نیز بر رکوع رفتی و نرفت وی
بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع بر آورد و آن رکوع را احتیاطانه می ارد زیرا که در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت بایستی برکوع رفتی نرفت بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برآورد
آنگاه برکوع رفت آن رکعت یافته شود یا نی زفر رحمه الله میگوید که یافته شود اما ظاهر روایت آنست که دریافته نشود و وجه قول زفر
رحمه الله بیست قوله علیه السلام من ادرک الامام فی الرکوع فقد ادرکها اما وجه قول علماء ثلثه رحمهم الله دریافتن آن بود که مشارکت
افتد مقتدی را با امام در رکوع در فوائد صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که ابن ابی لیلی و خواجه محمد مقاتل رازی و
عبد الله بلخی رحمهم الله ایشان بر قول زفر فتوی دادندی که آن رکعت دریافته شود اما ظاهر روایت اینست که دریافته نشود که
در نماز رکن اصلی سه است قیام است و رکوع و سجود و چون امام دو رکن بی وی آورده است بیشتر را حکم کل است پس رکعت دریافته نشود
تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع بیابد و وی را با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام با مشارکت افتاد در
تکبیر گفت در قیام لاحق شد و در هیچ رکنی مشارکت نافتاد آن آورده او معتبر شود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بر آن نماز
بنا کند یا نی اختیار ابو الحسن کرخی رحمه الله آنست که تواند و اختیار ابو جعفر رحمه الله آنست که نتواند اگر امام را در سجده یافت
تکبیر گفت قیام و رکوع آورده بسجده رفت و اگر این سجده اول است و نماز وی را فاسد نکند و از نماز وی نیابت ندارد و این رکعت یافته
نشود از برای آنکه قیام فریضه است و دو سجده متابعت امام آورده پس گوییم که نماز تباه نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است
از ما دون رکعت بود نماز تباه نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و اقتدا کرد قیام و رکوع آورده سجده را با امام آورد اگر
نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نماز وی روا بود مگر بر روایت محمد که با آوردن یک سجده زیادتی نماز
را تباه گرداند در اصل نسخه بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا هیچ نیت نکرده است نماز تباه شود
که یک رکعت نماز آورده پیش از تمامت نماز امام اشکال آید در این صورت که نیت نکرده است ظاهر و غالب مومن آن بود که نخست
سجده اول آرد و آنگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده آخر کرده است یا
هیچ نیت نکرده است باتفاق آن نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباه نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباه شود چه
وی مسبوق است و یک رکعت نماز از فراغ امام آورد لاجرم نماز وی تباه شود اگر امام را در قعده اول دریافت تکبیر گفت باتفاق
سبحانک اللهم خواند آنگاه بنشیند و اگر خواند و نشست و امام برخاست وی نیز برخیزد یا التحیات خواند اگر آغاز نکرده است باتفاق
برخیزد و اگر آغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله میگوید که برخیزد و امام را متابعت کند که متابعت [illegible] واجب
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که التحیات ذکریست از اذکار نماز چون آغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعده
آخر دریافت تکبیر گفت ثنا خواند امام سلام داد و وی همانجا باید که مسبوقانه تمام کند و اگر ثنا خواند همین که نشست امام سلام
داد وی باتفاق التحیات آغاز نکند و اگر آغاز کرد و امام سلام داد و همین خلاف است که گفتیم و اگر مسلمانی در سه رکعت مشغول است
بیک رکعت شک کرد این نماز را چگونه کند بعضی گفته اند که سه رکعت مسبوقانه آرد و قعده بار شکوکانه آرد و قعده ها واجب یا بدعت جمع شد بعضی گفته اند چهار رکعت آرد
بچهار قعده در سه جا قرآن خواند شکوکانه اگر آخر چهار قعده از بهر آنکه چون یک رکعت بیارد و آن تقدیر که مشکوکانه دریافته بود این قوم وی شود و دو بجم نیارد

و بنشیند اگر مشکوکانه دریافته شود این دوم وی شود دیگر بار بنشیند و اگر مشکوکانه دریافته شود در رکعت فاتحه و سورت بخواند
و بنشیند و در یکی رکعت فاتحه و سورت خواند قعده نیاورده در رکعت آخر فاتحه خواند یا نی بعضی گفته اند که مخیر است خواهد خواند خواهد
نخواند در مبسوط قاضی امام علی اسبیجابی آورده است که ابو حنیفه نخواند که از راه تحریمه مقتدیست در قفای امام قرآن خواندن بدعت
است و این که تنها گذارد است تنها گذارد در وی آخر قرآن خواندن سنت است و هر کجا سنت یا بدعت جمع آید ترک سنت به از
آوردن بدعت بود و خواجه امام منهاج الدین سمرقندی میگوید نا خواندن اولیتر بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بخواند از برای آنکه مسبوق را دو حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفراد از آن رو که حکم انفراد دارد در دو رکعت قرائت خواند
اگر درین رکعت دیگر خواند سنت بود و از آن روی که مقتدی خواند بدعت بود و اصل این است هر کجا سنتی با بدعتی جمع آید که سنت به از آوردن
بدعت بود و اگر یک رکعت مسبوق است یک رکعت مشکوک باید که نخست مسبوقانه آرد و بار مشکوکانه و قعده اگر نخست مشکوکانه آرد
بار دوم و را یک قعده آرد و نماز تباه شود و درین مسئله نیت شرط است شیخ الاسلام برهان علاء الدین رحمه الله گفته است درین مسئله تا
اگر نخست مشکوکانه کند آن از مسبوقانه نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت آنست که نیت شرط است نخست نیت مسبوقانه
کند و آنگاه نیت مشکوکانه که اگر آن رکعت را با امام اندر یافته شود بار دوم تطوع شود بر وی فرض باقی است و آن رکعت مسبوقانه است
نماز تباه شود بدین معنی که گفتیم که نخست مسبوقانه کند و آنگاه نیت مشکوکانه بود و قعده آرد از عهده بیرون آید اگر نماز بامداد میگذارد چون برکوع
رفت پشیمانی بر او افتاد و در پیش رکعت بار دیگر دوم قراءة دراز تر خوانم باز گشت و قراءة دراز تر خواند و رکوع باز آورد معتبر رکوع اول بود یا رکوع
دوم بر روایة نوادر معتبر رکوع دوم بود که در اثر وی سجده است ظاهر روایة است که معتبر رکوع اول بود که ادای فریضه واجب است یافتم بار دوم
تطوع شود و تطوع فریضه را برنگیرد و نماند این خلاف جای دیگر پدید آید و اگر این واقعه امام را افتد و یکی آمد و درین رکوع بوی اقتدا کرد
ظاهر روایة این رکعت دریافته نشود و در روایة نوادر یافته شود چه روایة نوادر آنست که رکوع معتبر آن بود که در عقب وی سجده
بود و در عقب این رکوع سجده است پس دریافته شود و چه ظاهر روایة این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراءة معتبر بود و اینجا از
اول معتبر افتاده است پس این رکعت را رکوع اول بود که ادای فریضه واجب یافتم بار دوم تطوع شود و تطوع فریضه را برنگیرد و پس دریافته
نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتاد و یکی آمد درین رکعت بوی اقتدا کرد بر روایة اصل به دو رکعت مسبوق بود و بر روایة نوادر به یک
رکعت مسبوق بود و اکنون این دو رکعت مسبوقانه چگونه آرد و اگر دو بار قعده آرد باجماع روا بود و اگر دو یک قعده می آرد روا بود و
بر روایة اصل روا بود و اگر امام را یاد آید که من دو سجده از رکعت اول مانده ام اثر یک رکعت نماز آورد و این مسبوق متابعت کرد حال
روایة یک رکعت نماز دیگر بر وی بود و بر روایة نوادر بر وی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که بر روایة نوادر آن رکعت نیز
بر وی بود از برای آنکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده ها ملحق برکعت اول شود و این
قیام و رکوع دوم که وی اقتدا کرده است بر انداخته شود پس این رکعت را در نیافته باشد باید که دیگر رکعت مسبوقانه بیارد تا باجماع از عهده
بیرون آید و اگر در رباعی چهار رکعت را یکی رکعت مسبوق است یکی رکعت و مشکوک یکی رکعت لاحق است یکی رکعت نایم و چون امام از نماز

که هر که پیش از امام سر از سجده بر آورد سر وی همچون سر خر شود وقتی امیر المومنین علی رضی الله عنه پیش از رسول علیه السلام سر از سجده بر آورد و پیش از
وی فرود آورد بار سر بسجده نهاد رسول علیه السلام آنحال را بدید بعد آن سجده که رسول علیه السلام را بو حنیفه از پیش بیرون آمد
بدید وقتی که شود بندش بعد از نماز گفت یا علی ترا چه افتاد بدین که پیش از من سر از سجده بر آوردی و دست بروی فرود آوردی و بار سر بسجده نهادی
گفت یا رسول الله چنین شنیدم که از لب و دندان مبارک شما که هر که پیش از امام سر از سجده بر آرد سر وی همچون سر خر شود و شما در سجده بودید
آمد من پنداشتم که شما سر از سجده بر آورده اید من سر بر آوردم چون معلوم شد که شما هنوز سر از سجده بر نداشته اید دست بر وی فرود
آوردم که ببینم که سر من چون سر خر شده باشد رسول علیه السلام فرمود یا علی تو ندانسته که خدای تعالی در حق امت من این را ناگفته کرده است اما ان در گور پدید آید قال النبی صلی الله علیه وسلم القبر صندوق العمل امیر المومنین علی رضی الله عنه این بنظم گفته است شعر
یا من بدنیاه اشتغل ٭ قد غره طول الامل ٭ الموت یاتی بغتة ٭ والقبر صندوق العمل ٭ اصبر علی اهوالها ٭ لا موت الا بالاجل ٭ ولم یزل
فی غفلة حتی دنی منه الاجل ٭ قاضی جمال نبیره خواجه امام ابو منصور ماتریدی گفته است که مراد ازین حدیث آنست که این مردی چو سر خر نشود
و مراد از وی آنست که هر سر که در وی این مقدار از فقه نبود که بداند پیش از امام سر نمی شاید بر آوردن و فرود آوردن آن
سر خر بود اگر پیش از امام سر از سجده بر آوردند که هنوز امام سر بر نیاورده است باز سر بسجده نهاد این از چند وجه خالی نبود یا خود
را بر خطا دید یا نیت متابعت امام کرده یا نیت سجده اول کرده یا هیچ نیت نکرد و امام سر از سجده بر آورده این همان سجده اول باشد
بود اما اگر نیت سجده دوم کرده در سجده چندانی تاخیر کرد که امام سر از سجده بر آورده باز سر بسجده نهاد وی سجده دوم
را با امام سر از سجده بر آورد در لواد رصلوة امام بکر خواهر زاده رح از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت است که نماز
تباه شود اما این جائی بود که بر گذرد نماز تمام کند اما اگر تاخیر نکنی سجده را خصانه از دار عهده بیرون آید اگر امام قعده فرض نشسته
و برکعت زواید بر خاست بفراموشی مقتدیان وی را متابعت کردند همه قیام آوردند و رکوع اگر سر بسجده نهند نماز همه روا
نماز همه روا بود و اگر بقعده باز آیند روا بود و اگر پیش از آنکه امام سر بسجده نهاد مقتدیان سر بسجده نهادند امام را یاد آمد و بقعده باز آمد
نماز امام روا بود و مقتدی را نماز تباه شود اگر پیش از آنکه مقتدیان سر بسجده نهادند امام را یاد آمد که قعده فرض
نیست و در بار نشستن بود که مقتدیان سر بسجده نهادند نماز همه روا بود از برای چه لنا امام قعده بار
نشستن کرد و شروع کردن قیام و رکوع زواید در حق امام بر انداخته شود چنانکه قیام و
رکوع در حق امام بر انداخته شود در حق مقتدیان نیز بر انداخته شود ایشان دو سجده زیاده
آورده باشند با دون رکعت بود نماز تباه نشود اما در قعده فرض نشست و برکعت زواید
برخاست بفراموشی مقتدیان وی را بر خطا دیدند متابعت نکردند امام قیام و رکوع آورد
اگر سر بسجده نهد و نماز همه تباه شود و اگر بقعده باز آمد نماز همه روا بود اگر پیش از آنکه سر بسجده نهاد مقتدیان

سلام دهند سلام ایشان آید بعد ازین بازگشت نماز ایشان روا بود مقتدی را نماز تباه شود و امام بقعده فرض نه نشست و در رکعت زواید برخاست
بفراموشی مسبوقان برای متابعت کردند قیام و رکوع آوردند اگر سر بسجده نهند نماز همه تباه شود و اگر سر بسجده نه نهند و بقعده باز آیند نماز
روا بود و اگر امام بقعده فرض نه نشست بقعده تطوع برخاست بجز در برخاستن نماز همه تباه شود که در آمدن تطوع بی تحریمه علیحده درست نیست امام
قعده فرض نشست در رکعت زواید برخاست بفراموشی مسبوقان برای متابعت کردند نماز مسبوقان تباه شود و امام را روا بود و اگر امام
باز گردد و قضا آن بر وی نبود چون بفراموشی برخاسته است اگر امام قعده فرض نشست بقعده تطوع برخاست مسبوقان برای
متابعت کردند نماز مسبوقان تباه شود و اگر امام باز گردد و قضا در رکعت بر وی بود چون بقصد تطوع برخاسته است مسبوق بقضای مسبوقانه
را برخاسته است مسبوق قاید السجده مقید کرد امام بسجده بازگشت اگر سجده صلبی بود نماز مسبوق تباه شود که وی نماز خود را وقتی جدا کرده است
که از فرض بر امام چیزی باقی بوده است و اگر سجده تلاوت بود در روایت نوادر آنست که نماز مسبوق تباه شود از برای آنکه از امام نماز خود وقتی جدا کرده
که بر امام چیزی از فرض باقی بود اما ظاهر روایت آنست که نماز روا بود وی وقتی نماز خود را جدا کرده است که بر امام فرض چیزی باقی نبوده است دلیل
بر آنکه اگر امام از زبان سلام داری نماز ایشان روا بودی پس مردن آن سجده تلاوت قعده در حق امام برانداخته شود اما در حق مسبوق
انداخته نشود اما اگر بسجده سهو بازگشت اگر قیام و قرائت مسبوق بعد از قعده معتبر امام بود و نماز روا بود و اگر بعد از قعده معتبر امام نبوده
بود نماز تباه شود و اگر برابر افتاده بود همین حکم دارد مسئله مسبوق بمسبوق اقتدا کرد امام را نماز روا بود مقتدی را نماز تباه شود
و اگر دو مسبوق اند و یکی مسبوقانه خود را با قدرت قیام در رکوع نشسته و در رکوع و سجود یکی بایما آورد و آنکه نشسته اقتدا کرده است برکوع و سجود
نماز نشین تباه شود و آنکه بایما آورده است باقی مسبوقانه خود را تمام کند روا بود از برای آنکه با قدرت قیام در رکوع نشسته نماز شود تطوع ایما با
قدرت قیام در رکوع ایما معتبر نیست بخلاف بیمار که ایما از وی معتبر بود و ایما از صحیح معتبر شود و آن اشارت از وی عمل آنکه است پس تواند
باقی نماز خود را تمام کند اگر مسبوق بقضای مسبوقانه برخاست یکی از وی اقتدا کرد درست نباید که وی حکم مقتدی دارد باب بیست و سیوم در
بیان سجده سهو علما را اختلافست سجده سهو پیش از سلام باید آوردن یا بعد از سلام و بقول مالک رحمة الله اگر نقصان است در نماز
پیش از سلام و اگر زواید است بعد از سلام اما این سوال و جواب ایشان در پیش هارون رشید بود و ابو یوسف رحمة الله انجا حاضر بود
گفت اگر مسئله ای را بر واقعه سهو چه وقت آرد امام مالک ساکت شد جواب نتوانست گفتن اما بقول شافعی رحمة الله سهو پیش از
سلام باید آوردن وجه قول ایشان آنست که روایت میکند عبد الله بحینه رضی الله عنه که رسول علیه السلام سجده سهو پیش از سلام آورد
و بقول علما ما رحمهم الله سجده سهو بعد از سلام می باید آورد که روایت میکند عبد الله مسعود و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها
که رسول علیه السلام سجده سهو بعد از سلام آورد و ثوبان رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام لکل سهو سجدتان من زیادة و نقصان
بعد السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم سجدتان یکفیان لکل سهو فی الصلوة و تاویل آنکه عبد الله بحینه رضی الله عنه روایت میکند آن بود که
رسول علیه السلام سلام داده بود سهو او را که وی در آمده رسول علیه السلام را در سجده دید چنین گمان برد که مگر سهو پیش از سلام آورد خطا روایت
است که سهو بعد از سلام آورد باید دانستن که انبیا را علیهم السلام سهو رفته است اما در تبلیغ رسالت سهو نرفته است اگر بر مومنی سهو است قراره [illegible]

تا کجا خواند اگر امام است تا عبده و رسوله خواند و یک روی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها گذارد مخیر است خواند یا نکند و سهو
خواهد بر دو روی بعضی گفته اند که تنها بر دو روی سلام دهد اولیتر بود و در خواندن قرائت تشهد نیز مخیر است خواهد بار اول تا عبده و
رسوله خواهد بار دوم تا آخر خواند و خواهد بار دوم تا عبده و رسوله و اگر بار اول تا آخر خواند بار دوم بعد از فراموشی تا هم آخر خواند سهو
واجب نشود که اصل اینست که هرچه بتغییر وی سهو واجب شود بتاخیر وی سهو واجب شود و هرچه بتاخیر وی سهو واجب نشود بتغییر وی
سهو واجب نشود چنانکه تسبیح رکوع و سجود نرم می باید گفتن وی بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند می باید گفتن وی
نرم گفت یا اعوذ یا بسم الله را نرم میباید گفت وی بلند گفت و مانند اینها سهو واجب نشود و اگر در سنت نماز بامداد بر سر دو
بنشست و بعد از فراموشی برخاست باز گردد و سهو آرد و اگر سنت دوگانی نماز پیشین یا شام بود و او مخیر بود خواهد باز گردد خواهد باز نگردد
و در هر دو حال سهو واجب آید اگر در سنت نماز خفتن سیوم برخاست بعد از فراموشی اگر باز گردد سهو واجب آید و اگر نی نباید که سنت نماز
خفتن چنانکه دو مشروع است چهار هم مشروع است سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول
ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بیرون آرد موقوف بنا بازگشتن فائده این خلاف جائی پدید آید که سلام سهو داد و پیش از آنکه بسهو باز گشتی
یکی اقتدا بوی کند اگر بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو داد و پیش از آنکه
بسهو باز گشتی مسافر نیت اقامت کرد نیت اقامت وی بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درین نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهما الله
کند سلام سهو داد و پیش از آنکه بسهو باز گشتی قهقهه خندید بقول ابوحنیفه و ابو یوسف و زفر رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله
طهارت تباه شود و اشکال اینکه زفر رحمه الله دران دو مسئله با محمد رحمه الله بود از چه معنی است که درین مسئله با ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله یار شده است اصل اینست زفر را رحمه الله در خنده قهقهه که هرجا که نماز تباه کند طهارت تباه کند اما اگر بسهو باز گشت
یکی آمد بوی اقتدا کرد باتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند باتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خندید بقول علمائنا رحمهم الله
طهارت تباه شود بنا بر همان اصل که گفته اند بقول زفر تباه نشود و بازگشتن بسجده سهو قعده را برگیرد یا نی از ابو یوسف رحمه الله روایتی آمده
است که قعده برگیرد ظاهر روایة آنست که قعده برنگیرد فائده خلاف جائی پدید آید که سهو آرد و آن قعده را باز نه آورد ظاهر روایة نماز
روا بود و بدان روایة ابو یوسف رحمه الله روا نبود و سلام داد تا سهو نیارد تواند که بیارد و اگر سلام داد تا سجده تلاوت نیارد و نتواند که
آرد که سجده سهو وقتی تواند آوردن که از وقت مستحب مقدار یک رکعت باقی بود تا اگر سلام سهو داد و پیش از آنکه بسهو باز گشتی نماز بامداد را آفتاب
برآید یا نماز آدینه را وقت فوت شد درین هر دو صورت سجده سهو نتواند آوردن اگر در نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمه الله گفته
است که تا آن شک بیقین نشود سجده شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود
اگر شک در سهو است سهو واجب نشود تا اگر مسئله در نماز شک افتاد و لیکن آن نماز را همچنان بشک تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته است که سهو واجب
نشود از برای آنکه گذاردن نماز بیقین است و سهو بشک و در شبهه بشک حکم ثابت نشود و قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو
واجب شود اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود که استاد ما شیخ جمال محمد حسین بود و او از قرائت نیز گرید و در لغت [illegible] کامل بود و محمد حسین رحمه الله [illegible] گفته

سهو لازم شود و اگر بلند خواندنی را نرم آغاز کرد تا سه آیت نخواند سهو لازم نشود که نرم خواندن مشروع است پس مستحسن است و ابو حنیفه رح
روایت میکند که در هر دو حال اگر یک آیت خواند سهو لازم شود و ابو عصمه سعد مروزی از ابو یوسف و محمد رحمهما الله روایت میکند که در هر دو حال
سه آیت خواند سهو لازم شود بنا بر فرضیت قراءت در نفل و در فرض چهار رکعتی در شفع اول در دیگر رکعت فاتحه نخواند یا سورت بقدر آنچه می شود در رکعت سیوم
یا چهارم آنرا قضا کند یا نی در مختلف الروایه شیخ الاسلام علاء الدین الحسینی رحمه الله روایت است که هر دو را قضا کنند بقول ابو یوسف رح
هر دو را قضا نکند یحیی بن اکثم رح گفته است که اگر فاتحه مانده است قضا کند و اگر سوره مانده است قضا نکند ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما
آنست که تکرار فاتحه مشروع نیست تا اگر فاتحه نخوانده است قضا نکند اما اگر سورت مانده است قضا کند چون قضای کند هم نرم خواند یا بلند اگر نرم
خواند نیست باتفاق نرم خواند و اگر نماز بلند خواندنیست بلند خواند بلخی رحمه الله گفته است که فاتحه را نرم خواند که در محل سنت است سورت را بلند خواند
هیچ جا نکرد فوت شده است اما ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست که در یک رکعت هم نرم خواندن و هم بلند خواندن مشروع نیست اولا فاتحه
قضا سورت واجب و سنت را تبع واجب داریم هر دو را بلند خواند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر نماز بلند خواندنی را نرم آغاز کرده بود بر کجا
یاد آمد مشغول باید که هم از آنجا بلند آغاز کند و اگر باز از سر آغاز کند پاک بود و اگر در قیام بجای فاتحه التحیات خواند اگر قیام اول است اینجا سهو
واجب نشود اما اگر در قیام دوم بود طحاوی رحمه الله گفته است که سهو لازم شود که در قیام دوم محض محل قراءت است و بعضی از مشایخ
گفته اند که بر روایت نوادر اگر پیش از قراءت خواند سهو لازم نشود و اگر بعد از قراءت خوانده است سهو واجب شود که تاخیر رکوع میشود و ظاهر روایت
آنست که قیام و قراءت همان فریضه است و هم رکوع فریضه است چون بتاخیر قراءه سهو لازم نمیشود بتاخیر رکوع هم سهو لازم نشود که در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رح از محمد روایت است که اگر کسی در قیام اول یا دوم یا سوم یا چهارم بجای فاتحه التحیات خواند سهو لازم نمیشود که قیام محل ثنا است
و هم محل قراءه چون محل خواندن است سهو لازم نشود اما اگر در رکوع یا در قومه یا در سجده بجای آنها فاتحه خواند سهو لازم شود این جای محل قراءة
نیست و در غیر محل خواندن سهو لازم شود و اگر فاتحه خواند و باز فاتحه خواند سهو لازم شود که تکرار فاتحه مشروع نیست اگر فاتحه خواند و سورت و باز فاتحه
خواند سهو لازم نشود که در معنی سورة دیگر شود و اگر در رکوع یاد آورد که سورت یا فاتحه ختم نکرده ام از ابو حنیفه رح دو روایت است یکی روایت آنکه باز
گردد و یک روایت نی صحیح آنست که باز گردد و باتفاق رکوعش برافتد و رکوع باز آرد و اگر در رکوع یاد آورد که دعاء قنوت نخوانده ام چون سنت است
صحیح اینجا آنست که باز نگردد و اگر باز گشت آن رکوع برانداخته نشود از آن که رکوع فریضه است و خواندن قنوت واجب اگر در رکوع یاد آورد که سورت
نخوانده ام باز گردد و سورت خواند و آن رکوع را باز آورد و اگر یاد آمد که فاتحه نخوانده ام باز گردد و فاتحه خواند یا سورت باز خواند و رکوع باز آورد و اگر باز گردد
تا فاتحه خواند بجز و باز گشتن از رکوع بر انداخته شود تا اگر بر اقتاد پس از فاتحه نخواند آن رکوع را باز آرد و اگر از رکوع باز گردد تا سورت یا فاتحه ختم کند یا سورت را
شروع نکند رکوع بر انداخته نشود تا اگر بر افتاد از سورت خواندن رکوع بر انداخته نشود و باز آوردن حاجت نیست سجده سهو در واجب و اگر باز گشت و سورت یا فاتحه تکرار
آن رکوع را باز آورد معتبر آن رکوع دوم بود تا اگر کسی در آن رکوع اقتدا کند درست آید و آن رکعت دریافته شود و اگر تکبیر رکوع و سجود را فراموش کند بقول مالک سهو لازم
شود ظاهر روایت سهو لازم نشود اگر در قعده اول قراءت تشهد دوباره خواند سهو لازم شود و اگر صلوة گفت اگر این مقدار گفت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بقول
ابو حنیفه رح سهو لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رح تا انک حمید مجید نخواند سهو واجب نشود و این اختیار خواجه امام بکر خواهر زاده است رحمه الله علیه اگر اللهم

صل علی گفت یا واپس باقی تمام کرد سهو واجب نشود از برای آنکه آنچه بفراموشی خوانده اندک است و باقی بعمد خوانده است سهو لازم
نشود و اگر اللهم صل علی محمد گفت یا وآمد پس باقی تمام کرد قاضی ابو محسن ماتریدی رحمه الله گفت سهو لازم شود و سید امام ابو شجاع
رحمه الله گفته است که سهو لازم نشود که من هرگز از خود نیابم که کسی سجده من صلوة گوید من بروی سهو لازم دارم و قاضی امام ابو محسن
رحمه الله گفته است که بصلوة گفتن سهو لازم نمیداریم سهو بدان لازم داریم که بچیزی مشغول مانده است که بروی نیست الان تاخیر قیام
میشود و اگر در وی آخر سورت یا فاتحه ضم کند بفراموشی در صلوة صدر قاضی محسن مروزی و در منتقی از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که سهو
لازم شود و ظاهر روایه سهو لازم نشود و اگر در وی یا آخر فاتحه بخواند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که سهو لازم شود و ظاهر
روایت سهو واجب نشود و اگر در قعده آخر قرارت تشهد دوباره خواند یا سه باره سهو لازم نشود اما اگر سلام را فراموش کرد و لیکن دعاها
میخواند یا امیها بیست دعا میخواند سهو واجب نشود که آن قعده محل ثنا است اما اگر سلام را فراموش کرد و او را در وی بود پس از قران آغاز
کرد یا خاموش کرد بعد از ان یاد آمد پس سهو واجب شود در سهوی که در وی اختلاف علما است السهو ایماء در سهوی که در وی اختلاف
مشایخ است السهو ایماء اگر بوقت برخاستن نشست اگر الیتین ایستاده کرده است سهو واجب آید و اگر زانو اگر برهم دو نشست بفراموشی
برکعت سیوم برخاست چه مقدار باید تا سهو لازم شود خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمه الله گفته است اگر بقیام نزدیکتر است سهو لازم شود
اگر بقعده نزدیکتر است سهو لازم نشود اما ظاهر روایت آنست که دستها و زانوها از زمین برداشته کند سهو لازم شود اما اگر زانو از زمین آزاد
شده است و لیکن دستها بر زمین است خواجه امام زاهد صفار رحمه الله گفته است که سهو لازم شود از برای آنکه در انزمان دستها نهادن بر زمین
بعد نشست اعتبار نیست این اختلاف مشایخ در وجوب سهو بود اما باز گردیدن بعضی گفته اند اگر بقیام نزدیکتر است باز نگردد و اگر بقعده نزدیکتر است
باز گردد و این قول ابو یوسف است رحمه الله و بیشتر احکام کل وارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله اگر قیام را مقرر کرده است باز نگردد و اگر قیام را مقرر نکرده است
باز گردد و که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آورده است که رسول علیه السلام فریضه چهار رکعتی بر سه دو نشست برکعت سیوم سبحان الله گفتند باز نگشت
و بار دیگر [illegible] سبحان الله گفتند باز نگشت و رسول علیه السلام سبحان الله گفت ایشان متابعت کردند بعد از فراغ سهو
کردند که نماز همان بود و اقوی بیان آنچه سخن نیست که ان بار باز گشتند این بار باز نگشتند که رسول علیه السلام فرمود که ان بار قیام مقرر نکرده بودم باز گشتم
اما این بار قیام مقرر کرده بودم باز نگشتم پس معلوم شد که هرگاه قیام مقرر کرده باشد باز نگردد و اگر قیام مقرر نکرده باشد باز گردد سبحان الله گفتن
مقتدی تنبیه [illegible] بود نماز [illegible] و اگر نماز شام باید در رکعت مسبوق شد بیک قعده آید باید و قعده این مسئله واقعه مسروق و جندب بود
ایشان شاگردان عبد الله مسعود بودند رضی الله عنه ایشان که دو نماز شام را بدو رکعت مسبوق شدند مسروق بدو قعده آورد و جندب بیک قعده بعد
از فراغ نماز ایشان در این مسئله مناظره شد مسروق گفت آنچه من آوردم بهتر است جندب گفت آنچه من آوردم بهتر است بر عبد الله مسعود رضی الله عنه
باز گشتند عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک آورده اید اما اگر این واقعه مرا افتد همچنان آرم که مسروق آورد یعنی بدو قعده آرم بعضی
گفته اند چون فقیه است عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک کردید پس اگر بفراموشی ان چهار رکعت را بیک قعده آرد سهو لازم نشود اما ظاهر
روایت آنست که لازم شود که قعده اولی واجب است که بترک و تاخیر واجب سجده سهو واجب شود و اگر بعمد ماند حیله و تحمیل سهو واجب نشود و جماعتی نماز

میگذارد امام بر سر و نشست مقتدیان همه را بر خطا دیدند ولیکن امام بسیوم برخاسته شدند امام قعده معتبر کرد و بعد از آن بسیوم برخاست
مقتدیان معلوم شد که امام بر سر و نشسته بوده است باید که باز گردند و قعده ارند اشکال اید که فریضه است و قعده اولی واجب از
فریضه بواجب چرا باز گردد جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود و ایشان بدان قعده لاحق اند
لاحق را واجب است که نخست ان آرد که امام پی وی آورده است و انگاه متابعت کند و اگر امام بر سر و نشست و بقیام بسیوم برخاست
یکی از مقتدیان را یاد آمد که من قراءة تشهد نخوانده ام باید که باز گردد و قراءة تشهد خواند و انگاه متابعت کند بنا بر همان اصل است
و هیهان قراءة تشهد لاحق لازم است که نخست لاحقانه ارد و انگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لاحق را باید که سهو امام را
متابعت نکند و اگر کرد نمازش تباه نشود ولیکن ار سهو نیابت ندارد با خر لاحقانه همانجا که امام سهو آورده است وی نیز همانجا
برخلاف مسبوق که بقضا مسبوقانه برخاست قیام و رکوع آورد امام بسهو باز گشت باید که مسبوق نیز باز گردد و سهو امام
را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت یا سر بسجده نهاده است که امام بسهو باز گشت یکی ازیم
اگر قیام و قراءت وی بعد قعده معتبر امام افتاده است روا بود و اگر پیش از قعده معتبر امام افتاده است یا برابر نمازش
تباه نشود و اگر بعد از قعده معتبر امام برخاسته است و سر بسجده نهاده امام بسهو باز گردد و اگر متابعت کند و نیز نمازش
تباه شود و اگر مسبوقانه را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام بسهو باز گردد وی متابعت کند نمازش تباه نشود و اگر تمام
از قعده معتبر خویش سهو امام را یا متابعت کرد نمازش تباه شود مسبوق سهو امام را متابعت نکرد و پیدا در مسبوقانه سهو افتاده
با خر نماز دو سجده سهو آرد و نقصان ترا بر گیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد وی را در مسبوقانه سهو افتاد باز سهو آرد
که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک واجب سهو امام را متابعت نکرد و پیدا در
مسبوقانه سهو نیفتاد آن سهو امام را آرد یا لی قیاس آنست که نیارد و باستحبان بیارد و اگر مسبوق پنداشت که بر امام
سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد نمازش تباه شود و اگر پنداشت که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد
وی متابعت کرد بعد از آن معلوم شد پیش که بر امام سهو نبوده است و بعضی گفته اند که نماز مسبوق تباه نشود چون وی
ندانسته است ظاهر روایت نمازش تباه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در نوادر صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که در حال اقتدا تا دون رکعت نماز تباه نکند اما در حال انفراد اقتدا بمقدار
رکنی نماز تباه کند دو سجده هم رکن بود و نماز تباه شود و اگر مسبوق بفراموشی با امام سلام داد و نماز تباه نشود و اگر سخن و نیا
نگفته باشد تواند که بنا کند و باقی مسبوقانه را تمام کند سهو واجب شود یا نی اگر پیش از امام سلام داده باشد یا برابر امام
سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم شود که چون امام سلام داد وی حکم انفراد گرفت
انگاه سلام بفراموشی داد سهو لازم شود **فصل** در بیان شک در نماز عبد الله بن عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول علیه السلام
قال النبی صلی الله علیه وسلم علیه الصلوة عبد الله مسعود رضی الله عنه از رسول صلعم سوال کرد که یا رسول الله صلعم مرا در نماز

شک می افتد قال النبی صلعم فلیتحر الی الصواب عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله مرا در نماز شک می افتد
قال النبی صلعم فلیبن علی الاقل بنا کن بر کمترین و از امام اعظم رحمة الله نقل کرده اند اگر کسی را بار اول شک افتد باید که همچنان
کند که عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود که نماز را از سر گیرد و اگر بار دوم افتد همچنان کند که پیغمبر علیه السلام عبد الله مسعود رضی
را فرمود که تحری کند و صواب گیرد و اگر شک بسیار میرود همچنان کند که عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه فرمود که کمترین
بنا کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که دو رکعت نماز که بعلم تمام کنی فاضلتر از این بود که هفتاد بار آن نماز تباه کنی و از سر
گیری از برای آنکه هر باری که آن نماز را بر اندازی باز از سر گیری احتمال اندارد که در هفتاد و یکم همان شک باز افتد خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که هر که از بجای رسد هر بار که آنجا رسد باز بترسد هر کجا که فریضه با بدعتی جمع آید آوردن بدعت
بهتر از ترک فریضه بود هر کجا که بدعتی با واجبی جمع آید آوردن آن بدعت به از ترک واجب بود هر کجا که سنتی با بدعتی
جمع آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود هر شکی که بعد از فراغ افتد آن شک را اعتبار نبود تا بیقین نشود هر کجا که دو چیز
روا می آید و یک چیز ناروائی آن یک چیز ترجیح دارد بر آن دو چیز روایتی بحکم حدیث قال النبی صلعم ما اجتمع الحرام والحلال
الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی جمع نمیشود حرام و حلال مگر که غلبه میشود حرام بر حلال ابوذر رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله
من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش از آنکه در نماز شروع کنی بگوی که اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب مشایخ دین
چنین گفته اند که هر که خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و جامه خود را از نجاست
اندک نگاه دارد و زبان را از غیبت و لغو نگاه دارد و خلق را از حرام و شبهه نگاه دارد و دل خود را از حسد نگاه دارد و سینه را از
کینه نگاه دارد و در قیام چشم را بجای سجده دارد و پیش از آنکه تحریمه بندد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب
تا دل خود را در نماز حاضر یابد این دعا ابوذر است و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که همتر عیسی صلوات الله علیه
والسلام میشد بودی یاد کند تا دل او در نگاه کند و اگر دو کس پهلوی یکدیگر نماز میگذارند و هر دو یک نماز میگذارند یکی را
شک افتاد که من چه گذارده ام باید که آن دیگر را بدل نگاه میدارد که چه میگذارد و هر چه آن می گذارد وی گذارد و اگر آن تا غیر نماز
سهو آرد وی نیز سهو آرد و اگر آن سهو نیارد وی نیز سهو نیارد و اگر در رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باید که باز گردد
و قرات خواند چون فریضه دو رکعت بود یا تطوع یا وتر اگر فریضه چهار رکعتی بود او در آن بود که باز گردد قرات خواند تا واجبی را
اقامت کرده باشد و آن رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت نماز روا بود بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرات خوانده باشد و اگر در
رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باز گشت قرات خواند و برکوع رفت یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گشت و فاتحه خواند و برکوع
رفت یاد آمدش که سوره با فاتحه ضم نکرده ام باز گشت و سوره با فاتحه ضم کرد و رکوع باز آورد و اتفاق معتبر این رکوع چهارم بود تا اگر
کسی درین رکوع بوی اقتدا کند این رکعت دریافته شود و اگر سنت یا تطوع چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو نشست و برکعت سیم
برخاست قیام و رکوع آورد یاد آمدش که بر سر دو نشسته ام بقول ابو حنیفه باز گشته بجست بود و بقول ابو یوسف رح باز گشت [illegible]

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقها دانند عام ندانند باز گردد و قعده ارد اگر بران قیاس که سیوم بود
بر سر دو نشستن یافتم و نماز تمام شد ولیکن احتمال اندارد که دوم است پس وی یک رکعت نماز بیش نیاورده است برخیزد
یک رکعت نماز دیگر گذارد و دو سجده سهو تا از عهده بیرون **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول
است یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع
و قعده آرد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم ولیکن احتمال ندارد که اول وی بود برو فور دو سجده آرد
و یک رکعت و نماز قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز گردد و قعده ارد اگر از سیوم باز گشته باشد
بر سر دو نشستن یافتم و اگر از اول باز گشته بود وی پیچ نیاورده باشد پس دو رکعت نماز بیک قعده آرد از عهده
بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم اتفاق از رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش
تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع قعده و دو سجده و قعده و یک رکعت نماز و سهو از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده ارد اگر از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم اگر از دو باز گشته بود وی یک رکعت
نماز آورده بود و اگر از یکی باز گشته وی هیچ نیاورده باشد دو رکعت نماز گذارد بقعده و سهو از عهده بیرون
آید و اگر فریضه سه گانی میگذارد شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد بسه قعده
و سهو آرد از عهده بیرون آید اگر نماز چهارگانی میگذارد و در قیام شک افتادش که اول است یا دوم مشایخ عراق
گفته اند که این رکعت را بیارد و دو رکعت دیگر آرد و قعده بنا بران اصل است که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعتی بر
دو نشستن سنت دارند و آنگاه یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید ظاهر روایت آنست که بر سر
دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت نماز گذارد بچهار قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتادش
که اول است یا دوم است یا سیوم یا چهارم چهار رکعت بچهار قعده ارد با سجود سهو آرد از عهده بیرون آید **مسئله**
برقرار شک افتادش که اول است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را آرد و قعده نیارد از برای آنکه یا اول است
یا سیوم و وی هر دو جای قعده آوردن بدعت است پس یک رکعت دیگر آرد و قعده و دو رکعت دیگر آرد بیک قاعده و سهو
آرد از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که چهارم است یا پنجم اتفاق است که آن رکعت
را نیارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم
و اگر چهارم بود در قیام و رکوع توقف بود بر فور دو سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت
نماز بیش نیاورده بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک
افتادش که سیوم است یا پنجم اتفاق است که آن رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام ارد و رکوع

و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود قیام کرد رکوع و سجود و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند
که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت نماز پیش نیاورده
بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک کرد که سوم هست یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم و
لیکن احتمال آن دارد که سوم بود و فوت سجده آرد سه رکعت شود برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر از سوم باز گشته بود و دو رکعت
نماز گذارده بود برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نیارد که نماز تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن
یافتم و اگر وی اول بود و پنجم نیاورده باشد بر فوت دو سجده نیارد و یک رکعت نماز شود و برخیزد و سه رکعت دیگر گذارد
و قعده آرد و دو رکعت دیگر بیک قعده بگذارد و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده
آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و لیکن احتمال آن دارد که از اول باز گشته بود و پنجم نیاورده باشد و چهار
رکعت نماز گذارد و به و قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر این واقعه امام را افتد در قفای وی مسبوق بود باید
مسبوق امام را در آن متابعت کند و بنشیند چندانی که امام نماز خود را تمام کند و آنگاه وی برخیزد و اگر مسبوق باشد
مسبوق نه آرد و اگر لاحق باشد لاحقانه آرد و از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که سوم است
یا چهارم همین اخیر رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و سهو آرد و از عهده بیرون آید
مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا چهارم همین اخیر رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد
و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و بیک قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید مسئله
اگر در وتر میگذارد در قیام شک افتادش که اول است یا دوم همین اخیر رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و دو
رکعت دیگر بگذارد و به و قعده در هر دو رکعت دعاء قنوت خواند بار اول دست برنیارد و لیکن در رکعت آخر دست
برآرد و دعاء قنوت خواند سهو آرد مسئله برقرار وتر میگذارد و شک افتادش که دوم است یا سوم همین رکعت را قنوت
خواند و لیکن دست برنیارد بوقت تکبیر قنوت و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و دو دست بردارد و تکبیر گوید و قنوت خواند
و سهو آرد مسئله برقرار شک افتادش در وتر که اول است یا دوم یا سوم همین رکعت گذارد به قعده و در هر رکعت دعاء قنوت
خواند و لیکن در رکعت آخر دست برآرد و بسته بود و اگر تکبیر گفت شک افتادش که تکبیر اول است یا تکبیر قنوت باید که اخیر رکعت را
قرائت خواند و قنوت و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و لیکن قنوت نخواند و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قنوت خواند و سهو آرد اما بعضی گفته اند که چون شک در تکبیر اول است سنت نبود نماز روا نبود و ظاهر سهو اولی دارد برای احتیاط

است که تکبیر گفته است بعلت نیت که تکبیر سهو است یا تکبیر قنوت پس همان صفت که گفته اند گذارد و از عهده بیرون آید اگر چنین دانسته که بعد از
آن همین وتر را باز میگذارد و اگر بزبان نیت کند و از ان وتر بیرون آید بدین وتر اندر آید اگر چنین سه رکعت بعد و قعده گذارد روا بود
اگر بدل نیت کند و بزبان تکبیر گفت این همان وتر بود اگر سه رکعت و سه قعده کرد بهمان ترتیب که گفته شد روا بود و اگر سه رکعت بدو قعده
گذارد نماز وی روا نبود اگر تکبیر قنوت گفت سبحانک اللهم و بحمدک خواندن چون یاد آمدش دعاء قنوت خواند سهو لازم نشود که این قیام
محل ثنا است اما اگر تکبیر قنوت گفت و قراءة خواند سهو لازم آید که دران زمان محل قراءة نیست و تاخیر قنوت شود و سهو لازم شود و اگر هیچ
باز دعاء قنوت خواند اگر وتر را سه رکعت بیک قعده گذارد در غنیمة ابو اللیث رح گفته است که روا بود و قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه
در نماز شام خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در وتر از ابو حنیفه سه روایت یک روایت در فریضه و یک روایت در واجب
و یک روایت در تطوع باید که این وتر را باز گذارد و همچنین نیت کند نزدیک ترین وتر می که بر صفت روا بود اگر بار اول سهو انیا فته
باشد از وتر فتح نیابت دارد و اگر اول بار روا آمده باشد این از قضا نیابت دارد و تطوع نشود که تطوع سه رکعت بیک قعده
اگر وتر را بر سر دو شفعه بعد از موضع یک رکعت برخاست یاد آمدش در شرح احمد اسبیجابی رح آورده است که باز نگردد و قیاس قول
ابو حنیفه هم بر نماز شام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باز گردد که وتر بقول ایشان سنت است همچو سنت فجر باید که باز گردد
و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا آید و از ان بود که مختلف اگر در قیام دوم به پنداشت انکه سیوم است تکبیر گفت و دعاء
قنوت خواند یاد آمدش آمد در رکعت سیوم باز خواند یا نی خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رح گفته است که باز نخواند قیاس مسبوق بماه
رمضان تا اگر یکی در ماه رمضان امام را در وتر یافت در رکعت سیوم واقتدا کرد و با امام دعاء قنوت خواند باتفاق است که
دران دو رکعت مسبوقانه خود را باز نخواند چو اول از سیوم نیابت دارد و دوم از سیوم طریق اولی بود که نیابت دارد اما
خواجه ابو حفص کبیر بخاری و شیخ الاسلام قاضی امام علی سعدی رحمة الله گفته است که فرقیست میان این مسئله و میان مسئله از
برای انکه مسبوق انچه با امام میگذارد اول نماز وی است و باخر نماز وی از راه تحریمه و قعده اول است و از راه قراءت و قنوت
و سهو آخر نماز وی چون در محل خوانده است باز نخواند اما در هیچ نسخه نیاورده است که دوم از سیوم نیابت دارد پس باید که در
رکعت سیوم باز نخواند با انکه در رکعت دوم خوانده است سهو لازم نشود که قیام محل ثنا است نه هم محل قراءت و دعاء قنوت یا ثنا است
یا قراءة چون در محل خوانده است سهو لازم نشود اگر نماز شام را چون وتر گذارد سهو واجب نشود اما اگر وتر را همچون نماز شام گذارد سهو
لازم شود و اگر وتر میگذارد و در رکوع یاد آمدش که سورت یا فاتحه ضم نکرده ام باز گردد و سورت یا فاتحه ضم کند و آن رکوع را باز آرد اما در
رکوع شک افتادش که سورت یا فاتحه ضم کرده ام یا نی باز نگردد که در شریعت نشک حکمی ثابت نشود و سهو لازم نشود اما در رکوع یاد آمدش
که قنوت نخوانده ام جواب اول ابو حنیفه آن بود که باز گردد و قیاس سورت یا فاتحه ضم کردن و این قول امام فخر رحمة الله گرفته است اما
ابو حنیفه رضی الله عنه از ان قول رجوع کرد و گفت باز نگردد که فرق است میان سورت یا فاتحه ضم کردن و دعاء قنوت خواندن از
برای انکه چون باز گردد تا سورت یا فاتحه ضم کند اگرچه سورت یا فاتحه ضم کردن واجب است و لیکن چون خواندن گیرد فرض دا کرده شود

باز اگر برای دعاء قنوت خواندن باز گردد همین و هی او اکراه شود لیس از فریضه بود بسبب نشاید باز گشتن اگر باز گشت و آن رکوع هم انداخته
شود یا نی بقول شیخ فخر بر انداخته شود و به قول علماء ثلثه بر انداخته نشود تا همین که دعاء قنوت خواند بر فور سجده آورد و اگر بود بقول
شیخ هم ثلاثه رکوع را باز نیارد و نماز روا نبود و اگر آن رکوع را باز آورد و یکی آمد و در آن رکوع بوی اقتدا کرد بقول شیخ فخر آن رکعت
در یافته شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله در یافته نشود هر کجا که همین اقتدا او بشر آن بود که باز نگردد و اگر باز گشت اولیتر آن بود که رکوع
را باز آرد تا به اجماع آن نماز روا آید اما اگر در قومه یاد آمدش مشهور اتفاق است که باز نگردد و باید که تکبیر رود و نماز تمام کند و سجود سهو تا انقضا آن
بجا گیرد و اگر وتر را بفراموشی پیش از فریضه بگذارد و بعد از فریضه باز نگذارد و این قول ابو یوسف و محمد است رحمهما الله اگر در نماز شک
افتادش که فریضه است یا سنت یا وتر باید که بر سر دو نشیند و بر سر سه و بر سر چهار نشیند بدین قیاس که فریضه بود از عهده بیرون
آید سنت و وتر باز گذارد و اگر در وتر یاد آمدش که سنت نگذارده ام چون وتر را تمام کند آنگاه سنت را گذارد لیکن اگر وتر را بر سر دو سلام داد
از سنت نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر الدین رحمه گفته است که نیابت ندارد و خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که نیابت دارد و اگر وتر را
بر سر دو سلام داد به پنداشت تراویح نماز تباه شود و نتواند بجا کردن و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو سلام داد به پنداشت که سنت
دو رکعتی میگذارد و بعد از آن معلوم شدش بجا بر سر دو آمد انست که نماز تباه شود و قیاس همینها دیگر اما سید امام ابو شجاع رحمه در جواب این شوید آورده
تواند بجا کند بخلاف مسئله دیگر اگر در نماز دو رکعتی میگذارد و بر سر یکی سلام داد به پنداشت که تمام شد بعد از آن یاد آمدش چنین دانست که سلام وی
را از نماز بیرون آورد همچنین بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت این همان فریضه بود و اگر یک رکعت دیگر گذارد و قعده آرد روا بود و اگر دو رکعت بجای قعده آرد
نمازش تباه شود اگر دو رکعت را به قعده آرد روا بود و اگر بزبان نیت کرد و دست بر آورد اکنون نماز وی آخر بود اگر سنت چهار رکعتی میگذارد و بر سر
دو سلام داد به پنداشت آنکه تمام شد و فریضه را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از سنت و در آید در فریضه هر کجا که حقیقت نماز دیگر شود
نماز تباه شود و هر کجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو سلام داد به پنداشت آنکه تمام شد سنت را بدل
نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از فریضه و در آید در سنت اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو سلام داد به پنداشت آنکه نماز تمام شد یاد آمدش
چنین دانست که وی را این سلام از نماز بیرون آورد و برخاست همین فرض را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت آن همان فریضه بود اگر چهار رکعت بگذارد
آرد و نمازش تباه شود اگر به قعده آرد روا بود اما اگر آنجا که بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت اگر دست بر آرد باتفاق نماز وی این چهار آخر بود اکنون
دو رکعت از سنت نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر رحمه گفته است نیابت دارد اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که نیابت ندارد
این روایت هست هم هست از محمد رحمه الله اگر مسبوق بفراموشی سلام داد و یاد آمدش همین دانست که این سلام
وی را از نماز بیرون آورد و برخاست و همین فریضه را بدل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از نماز امام و در آید
در نماز خویش هر کجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود هر کجا که حقیقت نماز دیگر شود نماز تباه شود اگر نماز پیشین
میگذارد قضا چون چهار و یله کرد یاد آمدش که نماز بامداد و تمام کنم بر سر دو نشست یاد
آمدش که نماز شام تمام کنم بر سر سه نشست یاد آمدش که نماز خفتن تمام کنم بر سر چهار نشست بدل گفت که نماز شام بر سنت بدل گفت که نماز بامداد تمام کنم

این همین نماز نشستن روا بود که دران نیت فریضه بی تحریمه علاحده درست نباید از تطوع بفریضه بیرون نیاید اما از فریضه بتطوع در آید اگر سپید اند که نماز فریضه بتمام نشده و لیکن نمیدانند که مقیمانه یا مسافرانه باید که مقیمانه قضا کند بشرط آنکه بر سر دو رکعت بنشیند تا اگر با نقیاس که مسافرانه باشد چون بر سر دو نشیند نمازش تباه نشود و در هر چهار رکعت قرائت خواند اگر چهار رکعت بدو قعده آورد یاد آمدش که یکی سجده و از رکعت اول یا از شفع اول مانده اما نیت کرد و آن سجده او ر قعده سهو آرد بدان قیاس که مقیمانه بود از عهده بیرون آید و بدان قیاس که مسافرانه بود نماز تباه نشود و باید که یکی نماز نشستن مسافرانه قضا کند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر بقعده فرض نشست یاد آمدش که فرض از فرائض نماز بمنست اگر سپید اند تکبیر اول نگفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تباه نشود اما اگر سپید اند که تکبیر گفته است و لیکن از کار دیگر چیزی مانده است اگر قرائت است فریضه دو رکعتی تطوع یاد نیز نمازش تباه نشود و اگر فریضه چهار رکعتی یا سه رکعتی بود روا بود بشرط آنکه در ان دو رکعت دیگر قرآن خوانده باشد و اگر از فعال نماز چیزی مانده است یاد آمدش که قیام مانده است یک رکعت آرد و اگر یک رکوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت اخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از رکعتها اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت آخر دو سجده آرد و اگر از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد و اگر قعده مانده است اول قعده آرد و اگر نمیداند دو سجده آرد و قعده و یک رکعت نماز و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر در فریضه شروع کرده قصد تطوع کرد تطوع شود که در اوان متطوعه بی تحریمه علاحده درست آید بناء تطوعه بر فریضه بتطوع روا بود

باب بیست و چهارم تطوع

تطوع مشروع است و هم آیت و هم خبر و هم به اجماع است ایه آنست که قوله تعالی یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون اهل تفسیر گفته اند مراد از و افعلوا الخیر نماز تطوع است اما خبر آنست قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة خیر موضوع فمن شاء استقل منها و من شاء استکثر و این خبر در حق تطوع اید اگر گذاری ثواب یابی و اگر نه نی بسبکار نشوی اما در فریضه و سنت موکده نباید چه دانی اینها در شبانروز هیچ کاری یا فریضه گردانیده است دوازده است که یکبار گذاری باز دیگر جماعتی یابی شاید اقتدا کردن دو نماز آن است که یکبار گذاری باز دیگر جماعت یابی شاید اقتدا کردن آن نماز پیشین است و نماز خفتن بار اول گذارده بود و بار دوم تطوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی بار دیگر جماعت یابی نشاید اقتدا کردن نماز بامداد است و نماز دیگر که بعد از این دو نماز تطوعه مشروعه نیست و در نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف رح شاید گذاردن و بر قول ابو حنیفه و محمد رح نشاید گذاردن چه بر قول ابو یوسف رحمه الله امام را در سلام متابعت کند تو کند تا امام سلام دهد برخیزد یک رکعت دیگر اند و سلام دهد بر قول امام ابو حنیفه و محمد رح کیف ما کان متابعت کند یا مخالف کند اینه بود و اگر نماز بامداد را تنها شروع کرد و جماعت بر پای شد هم بر اند نزد و با امام اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارد

که جماعت بر پای شد هم بر اندازد و با امام اقتدا کند اما اگر هر دو رکعت گذارده است و بقعده رسیده باشند که جماعت بر پای شد اکنون
تمام کند و اقتدا نکند اگر نماز چهارگانی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرد و جماعت بر پای شد بر اندازد و اقتدا کند و اگر یکی رکعت گذارده است
که جماعت بر پای شد یکی رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو نشسته است که جماعت بر پای شد سلام دهد و اقتدا کند و اگر بقیام
سیوم برخاست که جماعت بر پای شد ظاهر روایة همانجا سلام دهد و اقتدا کند اما خواجه امام اجل شمس رحمه الله گفته است
که باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده فریضه بود و اکنون فریضه شد واجب از فریضه نیابت ندارد و چنانکه مسافر بر سر دو
نشست و برکعت زواید برخاست بفراموشی رکوع و قیام آورد و بیاد آید که بر سر دو نشسته ام اگر سر بسجده ننهد نمازش
تباه نشود و اگر باز گردد و بقعده نمازش روا بود اما اگر در رکوع نیت اقامت کرد چهار شد اگر بر سر دو نشسته بود نمازش روا بود و لیکن [illegible]
که آن قیام و رکوع باز آرد و آن قیام و رکوع آن وقت تطوع بوده است اکنون فریضه شده و تطوع از فریضه نیابت ندارد
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت بر پای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آرد تا این چهار رکعت
تطوع شود و فریضه را اقتدا کند اما ظاهر روایت آنست که بیشتر را حکم کل است چون بیشتر آورد و آن رکعت دیگر ایستاده آرد
اقتدا نکند اگر دو رکعت تطوع گذارد و سهوا قعده نشست و بدان دو رکعت دیگر بنا کند ظاهر روایت روا بود اما خواجه امام اجل شمس
رحمه الله گفته است درست نیاید اگر نماز شام را تنها شروع کرد و جماعت بر پای شد بر اندازد و اقتدا کند و اگر یکی رکعت گذارده است
که جماعت بر پای شد بر اندازد و اقتدا کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت بر پای شد بر نیندازد که بیشتر را حکم کل است
نماز را تمام کند و اگر تمام کرد شاید که اقتدا کند یا نی بعضی گفته اند که نشاید که اقتدا کند که یکی از دو مبتلا شود اگر با امام سلام دهد
تطوع سه رکعت روا نیست و اگر امام بنشیند وی برخیزد و یکی رکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود و این مسئله از ابو حنیفه رضی الله
عنه سوال کردند گفت اقتدا نکند بلکه فقیهی که داند تمام کردن چون با امام بر سه نشیند و امام سلام دهد وی برخیزد و یکی رکعت دیگر
گذارد و بر این چهار رکعت تطوع شود و اگر امام بر سه ننشست و برکعت زواید برخاست بفراموشی اگر تطوع گذار بود که
بوی اقتدا کرده است و بر او متابعت کند نمازش تباه شود اشکال آید که امام را تطوع است و بر او همان چرا و بر او نماز تباه شود
از برای آنکه امام محال است که اگر این تطوع را بر خود تباه کند قضا بر وی نیست اگر این تطوع گذار بر خود تباه کند بر وی قضا بود
پس بنا قوی بر ضعیف شود نماز وی تباه شود و اگر امام بر سه ننشست و برکعت زواید برخاست بفراموشی تطوع
گذار وی را متابعت کرد و بر او نماز تباه نشود قیام و رکوع آورد و اگر سر بسجده ننهد نمازشان تباه شود و اگر یاد آمدش بقعده
باز آیند نماز روا بود و اگر سر بسجده ننهاد نمازش تباه شد و همان فریضه گذار همین نماز شام را امامت کند روا بود و چنین
تطوع گذار بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سه سلام دهد وی برخیزد یکی رکعت نماز دیگر کند این چهار رکعت وی را
تطوع شود و اگر تطوع گذار از فریضه گذار اقتدا کرد در نماز پیشین و بر خود تباه کرد باز شروع کرد اگر نیت همان نماز کرد یا نیت متابعت
امام کرد یا نیت هیچ نکرد چون گذارد از عهده اول بیرون آید و بر وی قضا نشود اما اگر نیت تطوع دیگر کرد و گذارد بقول محمد رحمه

رحمه الله همانیش بود ابود و قضا پیشین بروی بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح ازان اول نیابت دارد و بروی چیزی نبود اما اگر تنها کند از تطوع
شروع کرده بر خود تباه کند و بار شروع کرده و لیکن نیت آن پیشین نکرد این چهار رکعتش نیابت دارد و باتفاق آن نماز پیشین را که بر خود تباه
کرده است قضا بروی بود و هر تطوع را که تنها شروع کند و بر خود تباه کند و نذر را نیست باید تا از عهده بیرون آید و اگر تطوع گذار فریضه گذاری
اقتدا کرد در نماز چهار رکعتی امام در دوی اخر قرائت نخواند تطوع گذار را نماز روا بود و محمد رحمه الله گفته که هیچ تطوعی بی قرائت
روا نبود و الا درین مسئله از برای آنکه نماز این تطوع گذار متعلق است بنماز امام چون نماز امام روا می آید ازان مقتدی نیز روا بود اما اگر در چهار
رکعت امام قرائت خواند بعضی گفته اند که نماز تطوع گذار تباه شود از برای آنکه امام را در دوی اخر قراءت خواندن سنت است تطوع گذار را فریضه
بنا قوی بر ضعیف شود و روا نبود و اما ظاهر روایت روا بود از برای آنکه اینجا که نمی خواند روا می آید اینجا که خواند طریق اولی بود که روا آید
اگر تطوع گذار بفریضه گذار اقتدا کرد در نماز پیشین نماز گذارند هر دو مسافر شدند و هنوز وقت باقی است معلوم شد ایشان را که شروع در نماز
شان درست آمده است و لیکن امام قراءة خطا خوانده است و نماز تباه شده است بر فریضه گذار قضا دو رکعت بود بر تطوع گذار قضا چهار
بود و اگر همین فریضه را باز امامت کند و همین تطوع گذار بوی اقتدا کند روا بود و قیاس نیست ابو یوسف رح روایت میکند بخلاف خود اصل
خود در قضا دو و استحسان نیست محمد رح روایت میکند بخلاف اصل است در قضا چهار چون امام بسر دو سلام دهد وی برخیزد دو رکعت
نماز دیگر نماز گذارد و چنانکه اقتدا مقیم بمسافر مقیم نماز خود را چگونه تمام کند و این نیز همان بود اگر امام بر سر دو نشست و بر گفت زود به
بر نجاست بود موسی اگر مقتدی تطوع گذاری وی را متابعت کند نمازش تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر چهار نشست
برکعت پنجم بر نجاست بود اموستی تطوع گذاری بوی اقتدا کند محمد رح گفته است که اگر این تطوع گذارد که بنا را این بر آن تحریمه اول است و اگر
بر خود تباه میکند بروی چیزی لازم نشود از برای آنکه اگر امام بر خود تباه میکند چیزی بروی نبود حکم مقتدی همان بود ابو یوسف رح گفته است
که اگر تمام کند دو تمام کند و اگر بر خود تباه کند و قضا دو رکعت بروی بود مسئله نماز تطوع گذاردن دو دو اولیتر بود یا چهار بر قول
ابو حنیفه رح چهار و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در شب دو دو و در روز چهار نماز تطوع هر چند گذارد بیک تحریمه روا آید اما چند رکعت گذارد
تا کراهیت نبود در روز شش رکعت بیک تحریمه کراهیت نبود و اگر در روز تطوع میگذارد هشت رکعت بیک تحریمه و سلام مکروه بود اما در شب
مکروه نبود و بعضی گفته اند که شب تا هشت و روز تا شش مکروه بود در وقت نهی تطوع یا تحیت مسجدی ارد و بقول شافعی رح در مکه شاید
و در جای دیگر نشاید یک روایت او آمده است که در شبانروز وقت مکروه نیست و از ابو یوسف رح روایت آمده است که در مسجد جامع نشاید
در جای دیگر نشاید بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله هیچ جای نشاید در وقت نهی نماز شروع کرد و بر خود تباه کرد یا در روز نهی روزه
شروع کرد و بر خود تباه کرد بر قول زفر رحمه الله شروعش درست نیاید و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله شروعش درست آمده بود اما اگر وفا
کردی بزهکار شدی چون بر خود تباه کرد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در روزه قضا لازم نشود که نهی مقارن عمل است چون صبح کرد
برخیزد وی از روزه است پس نهی مقارن عمل آید قضا بروی نبود اما نماز نهی مقارن نماز نیست تا رکعت نشود نماز نشود
بسجده رسد و هم قضا لازم شود و اگر مسلمانی نماز تطوع شروع کرد و بر خود تباه کرد و قضا دو واجب شود یا چهار اگر دو شروع کرده است

قضا دو واجب نشود و اگر چهار شروع کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
قضا دو و اگر زیادت از چهار شروع کرد بر خود تباه کرد و بر قول ابو حنیفه رحمة الله و محمد رحمه الله قضا دو و
بشر از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این سماعه
از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که قضا چهار بیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت
از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد و بر پنداشت آنکه بر من است معلوم شد که بروی نبود است اگر
تمام کند آن نماز را یا بر اندازد و اگر بعد از بامداد است یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بر اندازد
تمام کند اگر بر انداخت بر قول زفر رحمة الله قضای آن نماز بروی بود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله قضای آن نماز
بروی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را تطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت باتفاق قضای آن نماز بروی
بود و اگر یک امام شش رکعت نماز تطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد در بر سر دو سلام داد و رفت
امام بشفع دوم برخاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد و دو گزارد و سلام داد و رفت امام بشفع سیوم برخاست دیگر
آمد بوی اقتدا کرد و دو گزارد یا امام سلام داد بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله
هر کسی نماز خود را تمام کرد و ندر فتند بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بر اول هیچ واجب نشود بر دوم
قضا دو واجب نشود بر سیوم قضا چهار واجب شود که بنا را این شفع آخر بر آن چهار رکعت اول است
که امام گزارده است این همه جای بود که هر کسی دو میگزارد و میرود و اگر شروع میکردند بر خود
تباه میگردند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضا دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیوم شش اگر
مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباه کرد و بر قول زفر رحمة الله بروی نبود و بر قول علماء ثلثه
قضا دو رکعت بروی بود و اگر سه رکعت نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله قضا دو رکعت لازم شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله قضا چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی
دو رکعت نماز تطوع شروع کرد یک رکعت ایستاده میگزارد و یک رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمة الله
روا بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمة الله روا نبود و اگر چهار شروع کرد و دو رکعت ایستاده میگزارد و دو
نشسته باتفاق روا بود و اگر تطوع چهار رکعات را بیک قعده می آرد روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا
بود و سهو لازم آید و بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود قضا دو رکعت بروی بود و اگر سه رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا
بعضی گفته اند که بقیاس شش روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که نماز تطوع سه رکعت بیک قعده مشروع نیست اگر
رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا نی اگر به سر نشست باتفاق روا نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضا شش رکعت بر وی بود و بقول محمد قضا
دو رکعت بروی بود و اگر هشت دو آورد یا چهار دو روا بود باتفاق اما این چهار روا بود یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود

دارد و در زمستان که روزها کوتاه است سی روز روزه و اشتها در تابستان که روزها دراز است خورد و بقول ابو حنیفه و
ابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد و بقول محمد رح نیابت ندارد و اگر نذر کرد که فلان کار بکند نخست کفاره کرد انگاه آن کار کرد
کفارت باز باید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود و این عبادت مالی است پیش آوردن نیابت
ندارد بالاتفاق و اگر نذر کرد که در روز نهی روزه دارد یا در وقت منهی نماز گذارد این نذر بقول زفر رحمه الله درست نیاید و بقول علمای ثلثه
رحمهم الله درست آید ولیکن کامل لازم نشود و اگر همان روز دارد روزه را با همان وقت گذارد نماز بالاتفاق از عهده بیرون آید که بر
خود ناقص واجب کرده است و اگر زنی نذر کرد که فردا مرا روزه دارد و مرا حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد
از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حالت حیض روزه دارد این نذر درست نیاید که نذر کرد در فریضه و در معصیت درست نیاید که
فریضه را خداوند عز و جل فریضه گردانیده است و معصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی معصیت الله تعالی اگر
دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم درین نماز به یکدیگر اقتدا کنند درست نیاید اگر دو کس طواف کعبه [illegible] نذر کنند بر ایشان واجب
شد بیکدیگر اقتدا کنند درست نیاید و اگر دو کس نماز تطوع شروع کردند بر خود تباه کردند انرا بیکدیگر اقتدا کردند درست نیاید که هر یکی را
وجوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم و دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدا هر دو بیکدیگر درست
آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا ناذر بحالف درست نیاید اما اقتدا حالف
بناذر درست آید فرق میان ناذر و حالف است که بسوگند شرط بر واجب شود و بنذر همان نماز لازم شود لیکن بنا قوی بر ضعیف شود
روا نبود اما اقتدا حالف بناذر درست آید که اینجا بنا ضعیف بر قوی شود درست آید و انجا که اقتدا ناذر بحالف درست نمی آید
بنا بر همین است که بنذر نماز واجب آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود روا نبود و دلیل اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز
گذاردن دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن دو دیگر را که بر آن بنا کند درست نیاید با جماعه چون بنا درست نیاید اقتدا
نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید از برای آنکه بسوگند نماز واجب
نشود شرط بر واجب شود و چنان شود که تطوع گذار بتطوع گذاری اقتدا کرده است بهمین معنی درست آید بیمار نذر کرد که اگر صحت
یابم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یک درم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت
نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت و چهار رکعت نماز ایستاده
گذارد ده درم واجب آید که صدقه دهد از برای آنکه هر لفظی نذری علاحده است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا
بجامه پلید یا بی قراءت یا روی بغیر قبله بقول ابو یوسف رح درست است این نذر ولیکن کامل واجب شود و بقول محمد رح بی طهارت
درست نیاید و در باقیها درست آید و کامل واجب شود و اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام بدو قعده دو سلام
آرد نیابت دارد اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده و دو سلام بیک سلام گذارد نیابت دارد اگر نذر کرد که یکماه روزه
دارد سی روز روزه دارد خواهد پیوسته خواهد گسسته از عهده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یکماه پیوسته روزه دارم اکنون یکماه

پیوسته واجب شود واگر نذر کرد که روزها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روزه واجب آید و بقول صاحبین هفت
روز واجب آید اگر نذر کرد که ماهها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبین دوازده ماه
واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه
الله باقی واجب آید اگر نذر کرد که آدینهها روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده آدینه لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
آدینهها باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که آدینههای این ماه روزه دارم بعضی گفتهاند که بنگریم که در آن ماه چند آدینه آید روزه دارد
از عهده بیرون آید و بعضی گفتهاند از آدینه آید که مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که امسال روزه دارم
و بعضی سال گذشته است و باقی سال روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یکماه روزه دارم در آن ماه این
چند آید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است وزوال را
بایستاده است امروز روزه دارد و از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روز گذشته بروی چیزی لازم
نشود اگر نذر کرد که فردا امروز روزه دارم دیگر روز روزه دارم دیگر روز روزه دارد و بر چیز دلیل بر مسئله طلاق مرد بی زن
خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود و اگر گوید فردا امروز تو طلاق دیگر چون صبح دید طلاق واقع شود
دیگر مسئله اجارت است یکی دیگری را گفت که اگر امروز کار من کنی دو درم و اگر فردا کنی یکدرم بقول زفر در هر دو حال اجر
مثل عمل واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در هر دو جای نام برده لازم شود و بقول ابوحنیفه رحمه الله در لفظ
اول نام برده لازم شود و در لفظ دوم اجر مثل عمل بر خلاف آنکه گفت که اگر این موزه ترکی دوزی یکدرم و اگر تازی
دوزی دو درم اکنون هرکدام که دوزد واجب شود که عمل معلوم است و اجر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر ماهی روزه
دارم پانزدهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که کذا کذا روزه دارم یازده روز
روزه دارد از عهده بیرون آید که کذا و کذا گفت بیست و یک روزه واجب شود اگر نذر کرد که ابد روزه دارم باقی
عمر لازم آید و اگر نذر کرد که ایام روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که حینی روزه دارم در وی اختلاف است صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته که حینی آید مراد از وی باقی عمر بود قوله تعالی الا رحمة
منا و متاعا الی حین و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است حینی آید مراد از وی چهل سال بود قوله تعالی هل اتی
علی الانسان حین من الدهر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته است که چنین آید که مراد از وی شش ماه بود قوله
تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که حین آید مراد از وی بامداد و شبانگاه
بود قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که دهر
روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر الدهر گفته است باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند همین که دهر
چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چند مسئله سوال کردند جواب همین لا ادری گفت کیفیت آنرا در باب دیگر گفته شود ان شاء الله تعالی

اگر نذر کرد که دو گوسفند قربان کنم یکی در بهای دو قربان کند نیابت ندارد که اراقت دم می باید اگر نذر کرد که دو گوسفند صدقه کنم
یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو برده آزاد کنم یکی در بهای دو آزاد کند نیابت ندارد عتق رفته می باید
و اگر نذر کرد که دو بنده صدقه کنم یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو رکعت نماز گذارم با جامهٔ پلید و بی
طهارت و روی بغیر قبله این نذر درست نبود و دو رکعت نماز بر وی لازم شود با جامهٔ پاک و با طهارت کامله و روی بقبله
و بر قول محمد رحمه الله نذر بی طهارت درست نبود و آن دیگرها درست بود ولیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کردن
که بی طهارت نماز گذارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامهٔ پلید نماز گذارد و حلال دارد کافر شود یا نی خواجه امام حسام الدین
شهید فقیه ابو اللیث رحمه الله میگویند که کافر شود اما امام حسام حسن سعدی رحمه الله میگوید که کافر نشود که رخصت
یافته ام که در صحرا با جامهٔ پلید نماز گذارد روا بود و چون در حال اضطرار روا بود و در حال اختیار نیز کافر نشود مسئله اگر
مردی نذر کرد که من یتیمی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر هست و مادر نی از عهده بیرون نیاید و اگر مادر هست و پدر نی
اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نزدیک است او را جامه دهد از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را
جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول میخوانند یا تفسیر میخوانند یا از حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه
میخوانند از عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوة الفجر
و جلس حتی تطلع الشمس ثم قام صلی کان له ثواب نبی من انبیاء بنی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بامداد
گذارد و در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و نماز گذارد و خداوند عز و جل ثواب پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
در دیوان وی ثبت کرد اندر رسول علیه السلام فرموده است که سه چیز با سه چیز جمع نیاید اول گناه با توبه جمع نیاید
قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له دوم توانگری با زنا جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه و سلم الزنا
یورث الفقر سیوم درویشی با نماز ضحی جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] لا فقر مع الضحی و لا
غنا مع الزنا خواجه ابو القاسم حکیم رحمه الله گفته است که با چند چیز را با چند چیز یافتم اول صحت تن در [illegible] یافتم
قال النبی صلی الله علیه و سلم صوموا تصحوا و غفلت را در بسیار خوردن یافتم و علم حکمت را در شکم تهی یافتم و رضا خدای تعالی
در مخالفت هوای نفس یافتم و برکت روزی در نماز ضحی یافتم بهشت را دری است که نام وی باب الضحی است بنده مومن چون
در دنیا عادت دارد نماز ضحی گذاردن چون بقیامت سر از خاک بیرون آرد آن در ندا کند که ای ولی خدا برین گذر که طریق تو برین است
نماز ضحی بر رسول فریضه بوده است اما بر ایشان سنت اگر گذاری ثواب یابی اگر نه گذاری گنهکار نشوی که رسول علیه السلام چنین
فرموده است که سه چیز بر من فریضه شد بر شما نی نماز ضحی و قربانی و نماز وتر در عدد رکعات وی علما را اختلاف است از دو
رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندنی در وی آنچه خواند فضیلت دارد اما
مستحب آنست که در رکعت اول والشمس خوانند و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح

خواند وگذارنده وی مجرّبست چنانچه بشیر گذارد وبیشتر ثواب یابد که از مشرق تا مغرب گیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر
کسی این صورتها نداند در دوی اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در دوی آخر یکبار فاتحه و یکبار قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند هرکه نماز بامداد در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و دو رکعت نماز گذارد
در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند خدای عز وجل ثواب هفتاد ساله عبادت در دیوان وی ثبت گرداند و هفتاد
ساله معصیت از دیوان وی محو گرداند قال النبی علیه السلام من قال فی کل یوم مایة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین
کان له اماناً من الفقر وانس من وحشة القبر واستجلب الغنا واستقرع به باب الجنة رسول علیه السلام فرموده هرکه در روزی صد بار
گوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خدای عز وجل وی را از درویشی برهاند و بتوانگری برساند و از عذاب گور ویرا برهاند و به
بهشت رساند اللهم انا نسالک الجنة وما فیها قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له جنة من النار
رسول علیه السلام فرموده است که هر چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای عز وجل او را از آتش آزاد گرداند و چندانی ثواب
دهد که گویی هشت کس را از فرزندان اسماعیل علیه السلام در دست کافران اسیر بودندی وی سبب نجات ایشان
بودی سنی اگرچه من در میان ایشان بودمی در روی این حدیث ام حبیبه است رضی الله عنها و امام سعید ابو شجاع رحمة الله
حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا برسول علیه السلام هرکه این چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای تعالی
عز وجل ثواب دوازده ساله عبادت در دیوان وی ثبت گرداند خواندنی در وی استحباب آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه
و سورة العصر خواند و گذاردن این نماز سبب بقای ایمان است حکایت آورده اند خواجه امام حسن بصری رحمة الله حجاج را
بخواب دید همچون [illegible] بوده است و بوی ناخوش از وی میرفت خواجه از وی سؤال کرد که تو چه کسی گفت من حجاجم
خواجه گفت خدای عز وجل با تو چه معامله کرد گفت از برای هر قتلی که بناحق کرده بودم یکبار بازکشتند از برای سعید جبیر
رضی الله عنه هفتاد بار بازکشتند خواجه گفت حال با همین تو چیست با خود برده گفت برده ام خدای عز وجل مرا امرزیده
گفت پنج خصلت ایمان با خود بردی گفت تا امیر ایشان بودم ستر پاره ایشان را با من [illegible] نگاه داشتم چنانکه لایق ایشان است
بیرون در نقد عیار ایشان چیزی کم و زیاده نکردم و در عیالان ایشان بخیانت نظر نکردم و در روزه فساد نکرد که نماز با
هر عصبت بکرد بکری است تا بباید که نمازی از من فوت شود و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را نگاه میداشتم و پیوسته گذاردمی
از وتره سخن دنیا نگفتم ببرکات این خصلتها ایمان با ایمان با خود بردم و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را چنان نگاه داشتم
که وقتی بیازار بمسجد اندر آمدم موذن امامت گفت مر نماز دیگر را حجاج گفت زمانی صبر کن تا من چهار رکعت نماز بگذارم
موذن گفت من ترا نمی مانم که جمع من آمده اند تو از جمع من نیستی که وقت آن نیست و نماز فریضه گذار حجاج گفت لحظه صبر کن
تا صد دینار ترا دهم موذن گفت نخواهم گفت دویست دینار ترا دهم موذن گفت نخواهم گفتند یا لحظه صبر کن تا چهار صد دینار
ترا دهم گفت نخواهم گفت بیا تا چهار هزار دینار بدهم موذن گفت قبول نکنم و گفت ای امیر من خدایرا پرستم امیر [illegible]

موذن قال گفت حجاج را نیابت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه موذن را وداع کردند و زن فرزندان تعزیت داشتند درین
بود که قاصدان حجاج آمدند و موذن را بنزدیک حجاج بردند حجاج موذن را بنایید و لطف بسیار کرد در حق وی گفت ای موذن تو مرد خدا
بوده که زبان کردی از مستی سعیدی بگیر این چهار هزار دینار را در مصالح خود صرف کن موذن گشت نمیگیرم که بقا این سر یافته ام ترک زر
یافته ام سبب کشتن سعید بن جبیر این بود که حجاج را امر معروف درشت میکرد چنانکه وقتی حجاج دست در آستین بکرد گفت وی در قفای حجاج
بود گفت ای ظالم با بندگان خدای عزوجل ظلم میکنی و در خدمتش تقصیر میکنی دست از آستین بیرون آر و تکبیر گفت هرگاه که حجاج نماز می گزارد
نگاه کردی سعید بن جبیر رضی الله عنه در قفای خود دیدی دست از آستین بیرون آرد و گفتی ای استاد تاج هنوز ان ختم نعلین تو
درگوش من است و انگاه تکبیر گفتی چون ظلم حجاج بسیار شد وی پیش نتوانست آنجا قرار گرفتن بگریخت و بولایت ماوراء النهر آمد و مدتی باشید
چون باز گشت بولایت خود رفت بنزدیک حجاج نرفت چون خبر بحجاج رسید که سعید بن جبیر آمد و نزدیک تو نیاید قاصدان فرستاد تا وی را از نزد
حجاج بردند وی را پرسید که تو کجا رفتی گفت از ظلم تو گریختم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید نه شقی گفت فردا پدید آید
که جزاء اعمال هر یکی بدهند گفت باکی نیست **قوله تعالی کل نفس ذایقة الموت** گفت رویش از قبله بگردانند گفت باکی نیست **قوله
تعالی** ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله گفت خاک در روی اندازید گفت باکی نیست **قوله تعالی** منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری چون سعید جبیر را کشتند وی قرآن را ختم میکرد بسورة قاف رسیده بود باین آیت **قوله تعالی**
واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب که سر وی را جدا کردند آن سر بریده باقی قرآن را تمام ختم کرد و حجاج بعد از کشتن سعید جبیر
چهل روز در بقا یافت شوریدگی در اندرون وی افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید جبیر من کی بنا دی چه اطباء جمع آمدند [illegible] نشستند
انرا علاج کردن گوشت پاره برشته بر رشته ببستند بوی دادند تا فرو برد چون بمعده رسید لحظه توقف کردند و آن رشته بر کشیدند و آن گوشت
پاره برآمد گرد آن سیاه و در آن گوشت مار و ستوار شده بودند گفتند که خدای عزوجل در اندرون تو عقوبت میکند بدست ما نداره که
نماشد حجاج با چندان ظلم از چهار رکعت نماز پیشین نماز دیگر را نگاه داشت خداوند عزوجل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن را در ان
طاعت و ذکر و صحبت چهار رکعت نماز نگاه دارد و عادت دارد در گزاردن خدای عزوجل ایمان بر وی نگاه دارد و هیچ عجبی نبود خواجه امام
زاهد فخر [illegible] خواجه امام اجل ابو حفص [illegible] میکرد این روایت بیرون آمد که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گزارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار
آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس بخواند خدای عزوجل آن
بنده را از دزدان جان تا در آمدن جان جمله دشوارها بروی آسان کرداند و این نماز را دابین خوانند در بهشت را دربست که آنرا
باب الاوابین [illegible] بنده مومن چون در دنیا عادة داشته باشد این نماز را گزاردن چون فردا قیامت از خاک تیره سر برآرد ندا
ندا آید که ای [illegible] خدا بر من گذر کن طریق تو بر بهشت و بعد ازان دو رکعت نماز دیگر بگزارد در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل
یا ایها الکافرون بر خواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد و گزاردن خدای عزوجل آن بنده را از سختی تاریکی نگاه دارد [illegible]
گور و تاریکی [illegible] و تاریکی صراط و بهشت رساند شیخ الاسلام برهان الدین [illegible] حدیثی [illegible] و اینها کرده از رسول علیه السلام

هر که بعد از سنت نماز شام و شش رکعت نماز بیارد و به قعده و به سلام خدای تعالی او را ثواب دوازده سال عبادت کرامت
کند فقیه مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که دو رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد
بخواند و مسعود دیدن یکبار وعده وی تبارک یکان است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه پنج بار قل یا ایها الکافرون
و عده بر وی رو ستنا و گور هست و در دو رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و یکبار شهد الله و پنج بار قل هو الله
احد یکبار مسعود بین آن نماز را اوابین میگویند گذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر پل صراط
از همه بلاها و دشوار در امان شود مر بهشت را دری که آنرا از بین میگویند قصر دار قیامت آن در بند آگند که ای
ولی خدا بر من گذر کن که طریق تو بر منست در نماز تطوع قیام دراز فاضلتر بود یا رکوع و سجود دراز بقول محمد رحمه الله قیام
دراز فاضلتر بود از برای آنکه در وی دو فرض ادا کرده میشود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر نماز گذارنده قیام درازنا
دارد و رکوع و سجود دراز وی را فاضلتر بود اگر رکوع و سجود دراز عادت دارد وی را قیام دراز فاضلتر بود تا رنج بین وی
بیشتر رسد ثواب بیشتر یابد عن عائشه رضی الله عنها عن النبی علیه السلام انما اجرک علی قدر تعبک و نصبک
در نماز تطوع قراءت بلند خواندن مستحب است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام شبی روزگار صحابه مطالع فرموده چون
بدر حجره صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز بود قرآن نرم میخواند چون بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید وی نیز در نماز
در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون رسول علیه السلام نماز بامداد گذارد و بپشت مبارک مسند رسالت بنهاد
گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملکی بی نیاز را میگفتم گفت همچنان است
و لیکن پاره بلند میخواند قال النبی علیه و سلم ارفع صوتک قلیلا آنگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی قرآن
بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیوان را میراندم گفت که همچنان است لیکن پاره نرم میخوان خفض صوتک
قلیلا و آنگاه گفت یا بلال تو نیز دوش بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان
به بوستان نقل میکردم گفت همچنان است لیکن سورت را شروع کردی آنرا تمام کن و آنگاه سورت دیگر آغاز کن
و نا حق وی گذارده باشی قال النبی علیه السلام اذا افتتحت سورة فاتمها در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله
از خواجه رضی الله عنه روایت است که رسول الله علیه السلام شبی از شبها خواست تا نماز تطوع شروع
کند من بسوی خواستم تا اقتدا کنم رسول علیه السلام مرا اجازت کرد اقتدا کردم رسول علیه السلام در رکعت اول
سورت و البقره خواند به رکوع رفت در رکوع هم چندان تاخیر کرد که در قیام کرده بود چون سر از رکوع بر آورد
در قومه چندانی تاخیر کرد که در رکوع کرده بود چون بسجده رفت در سجده چندانی توقف کرد که در قومه کرده بود
چون سر از سجده بر آورد در میان دو سجده چندانی توقف کرد که در سجده کرده بود چون بسجده دوم
باز گشت در سجده دوم چندانی توقف کرد که در میان دو سجده کرده بود و چون

چون بقیام رفت سورهٔ آل عمران خواند و رکعت دوم را بر همین ترتیب تمام کرد صبح دمید حذیفه گفت که شبی بر من از آن
دشوارتر و خوشتر نگذشته بود هر کجا که رسول علیه السلام قرآن میخواند قراءة میخواند دعا رامت میگفت پس معلوم شد که
در نماز تطوع قرآن بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است خواجه امام زاهد رحمه الله حدیثی روایت کرده است باسناد تا
تا رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهد الله بخواند و از پنجا خواند
که الذین یقولون ربنا اننا امنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار و در آخر آیت وانا علی ذلک من الشاهدین بر این نماز سنت
بقا را ایمان است و نماز را بخانه گذارد اولیتر است قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر طالب
علمی بنیت حفظ گذارد خدای عز و جل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب درآید و خلایق آرام گیرد و درهای
آسمان گشاده شود فرشتگان ندا کنند که برخیزید ای مومنان که درگاه حضرت ربوبیت خالی است کسی حاجت دارد بحضرت پروردگار
دست بردارد و نه چنان بود که روز حضرت خداوند بچیزی مشغول بود معراج رسول علیه السلام شب بود و مناجات مومنان شب
اولیتر باشد چون تکبیر از شب بگذرد باز ندا کنند که برخیزید ای بندگان خدای عز و جل در حق بعضی از بندگان خدای عز و جل
تشریف سفر باید قوله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون چون سحر اندر آید
باز ندا کنند که برخیزید ای بندگان خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف سفر باید الصابرین والصادقین والقانتین
والمنفقین والمستغفرین بالاسحار چون صبح دمید باز ندا کنند که برخیزید ای مومنان که وقت روز بازار خود برباد داد دنیا
روز بازار چهارم بر باد نشد و آن تکبیر اول است که از دنیا و آنچه در دنیا است قال علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
وما فیها اگر مومنی دران زمان بخواب مانده و تکبیر اول فوت شود بر بکار نشود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در وادی شیطان
بخواب ماند نماز بامداد از ایشان فوت شد چون آفتاب شد بر آمد آنگاه بیدار شدند همه طهارت ساختند و رسول علیه السلام
فرمود تا بانگ نماز و اقامت گفتند فریضه را بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب تکبیر اول از وی فوت شود
بر بکار نشود اما اگر بانگ نماز و اقامت بشنود از پهلو به پهلو گردد برنخیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت آسمانها
و زمینها بنالید بحضرت خداوند و عرش در جنبش آید یکی وقتی که کسی بشی آنی عذری بکر باند دو دیگر وقتی که زانی از زنا غسل آید
دیگر وقتی که تکبیر اول مومنی فوت شد چنانکه نماز را از وقت برو زمین بنالد خداوندا مرا فرمان ده تا وی را فرو برم که
رابنه رزق تو میخورد و تکبیر اول فوت میکند آسمانها بنالید که خداوندا مرا فرمان ده تا بر سروی خود را زنیم فرمان آید از خدای
عز و جل شما ساکن باشید که بنده من است باشد که توبه کند و قضا کند از وی در گذرم بیامرزم اگر چنین بنده را خداوند
عز و جل بیامرزد فضل کرده باشد سبیل [illegible] و اگر عقوبت کند که عدل کرده باشد ظلم نی باب بیست و هفتم در بیان سجده
به تلاوت مشروعیت هم بآیت و هم بخبر اما آیت الست که چون آیت سجده خوانی سجده واجب شود اما خبر قوله علیه السلام السجدة
علی من قرأها وعلی من سمعها علی من تلاها و فی روایت علی من جلس بها سجدة تلاوت بقول شافعی سنت است و بقول علمای ما

رحمهم الله واجب نیست و واجب شدن سجده تلاوت بنص قاطع است چون جبرئیل علیه السلام این سجده آوردی و بر رسول علیه السلام
برخواندی رسول علیه السلام بر صحابه خواندی رسول علیه السلام سجده آوردی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر موافقت رسول علیه
السلام سجده آوردندی پیری بود پاره خاک برگرفت و بر پیشانی نهاد و گفت چه فرق بود میان آنکه پیشانی بر خاک نهم یا خاک بر
پیشانی بشومی ان مخالفت ایمان بباد داد بی ایمان از دنیا رفت و در عدد آیات سجده علما را اختلاف است بقول شافعی رحمة الله
پانزده است و این آیت یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون آیت سجده دارد بقول مالک
رحمة الله سجده یازده است و این سه آیه را که در مفصل یکی آخر است آیت سجده ندارد چنانکه والنجم واذا السماء انشقت واقرا سوره
علما را رحمهم الله آیت سجده چهارده است در آوردن سجده تلاوت علما را اختلاف است بقول شافعی رحمة الله قیام دارد و تکبیر
و سجده و نیت و قعده آرد و سلام دهد و بقول مالک رحمة الله نیت باید و تکبیر گوید و سجده و قعده آرد و سلام دهد و بقول علما رحمهم الله
همین نیت و سجده آرد پسندیده بود و اگر قیام کند و تکبیر گوید مستحب بود و اگر تشهد قیام می آرد و بعضی گفته اند که روا نبود و اما ظاهر
روایت آنست که روا نبود و آن ششم مسئله که بیرون نماز فریضه است در سجده تلاوت فریضه است طهارت و جامه پاک و
جای پاک ساختن وقت روی بقبله آوردن و نیت و اگر مجلس یکی است و آیت یکی و مکان یکی هر چند که خواند یا شنود یکی
سجده آرد از عهده بیرون آید و اگر خواند سجده آورد و بعد از آن هر چند این آیت باز خواند دیگر واجب نشود چون مکان همان بود
دلیل بر آنکه عبد الله سلمی رضی الله عنه استاد بر ستان حسن و حسین رضی الله عنهما بود ایشان آیت سجده خواندندی وی سجده آوردی
بعد از آن ایشان تکرار میکردندی وی حاضر بودی و سجده دیگر نیاوردی از برای آنکه قرآن خواندن و عبادت سجده آوردن
طاعت در طاعت و عبادت تخفیف رود بر خلاف کفارت ماه رمضان تا اگر مسلمانی یک روزه از ماه رمضان بر خود تباه کند
بمباشرت عمداً یا خوردنی کفارت کند و بقول علما رحمهم الله از عهده بیرون آید بقول شافعی رحمهم الله از هر چه یا کل و شرب بود
کفارت لازم نشود و هر چه مباشرت بجماع بود هر روز را کفارت علاحده واجب شود و اگر دو روزه را از دو ماه رمضان
بر خود تباه کرد بعضی گفته اند که تداخل پذیرد و یا یکی کفارت کند ساقط شود و ظاهر روایت آنست که خواجه امام اجل حسن رحمه الله
گفته است که حرمت دو ماه شکسته است ایشان وقت مختلف بود و کفارت لازم شود و اگر کسی روزه ماه رمضان بر خود تباه کند
و بمباشرت عمداً و هر روزی را بنده آزاد کرد و باخر معلوم شد که همان بنده اول بوده است و باقیها آزاد بودند بقول شافعی
رحمة الله بیست و نه بنده دیگر آزاد کند تا از عهده بیرون آید و بنزد دیگر علما ثلثه یکی واجب آید و اگر معلوم شد که پانزدهم بنده بچه
است باقی آزاد و برین خلاف است و اگر معلوم شد که آخرش بنده بوده است و باقیها آزاد بودند بقول شافعی رحمة الله بیست و نه
بنده دیگر آزاد کند تا از عهده بیرون آید و بقول علما رحمهم الله چیزی دیگر لازم نشود و اگر مجلس یکی است و آیت و لیکن در میان
عمل کند و آیت که چنانکه آیت سجده خواند و سجده آورد و لقمه نان خورد و جای آب خورد یا جواب سلام گفت یا امری که در میان آن کرد
یا خفته بود بیدار شد و همان آیت را باز خواند و سجده دیگر لازم نشود اما اگر عمل کثیر کرد چنانکه آیه سجده خواند سجده آورد

و مانده گشته اند و طعام خورد یا بیع کرد یا عقد کرد و یا خلعی کرد یا پهلو بر زمین نهاد و خفت و بیدار شد و همان آیت باز خواند و سجده دیگر لازم
شود که با این عملها مجلس دیگر شود و مسجد جامع ظاهر روایت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی به پنداشت حدث روی برگرداند پیش از آنکه از مسجد
بیرون رفتی معلوم شد که حدث نبود تواند که باقی نماز خود تمام کند خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که هر سرای حکم علاحده دارد
نیز همان بود تا اگر چنانکه خانه و گنجینه و بابستان هر یکی حکم علیحده دارد یکی بر گرد خانه یا خانه گنجینه یا بستان سرای خانه بر در سرای آیت
سجده خواند و سرای دیگر اندر آمد همان آیت را باز خواند سجده دیگر واجب شود ظاهر روایت واجب نشود و اگر در صحرای کرباس می‌تند
یا کرباس بیت یا خرمن میکوبد و آیت سجده میخواند بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد و یک سجده واجب شود ظاهر روایت آنست هر باری که
میخواند سجده دیگر لازم میشود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قرآن میخواند چون بآیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر میدانند که همه با طهارت
اند و میدانند که سجده بیارند بلند خواند و اگر میدانند که بی طهارت اند و سجده نیارند نرم خواند اگر بلند خواند برایشان سجده واجب شود
هر وقت که آن سجده را بیارند ادا بود نه قضا مسئله سجده که هست صلبی و تلاوت و سهو و سجده شکر عبادت نیست یانی بر قول
ابوحنیفه نیست و بر قول محمد عبادتست و بر قول ابویوسف دو روایت است یک روایت با ابوحنیفه است و یک روایت با محمد عبادتست اگر
خواند با تفاق عبادت شود و آیت سجده خواند و سجده بیارد با تفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند کراهت بود از ما قبل
آیت سجده یا ما بعد وی چیزی یاد کند تا کراهت نبود اما اگر یکی نشسته است و می شنود و بروی یک سجده واجب شود و اگر آن
نشسته میخواند دیگری کرباس می تند یا بیت کند می شنود بر آن نشسته همان یک سجده واجب شود بر آن دیگر هر باری که می شنود دیگر
واجب میشود و اگر درختی است که بیخ وی یکی است و لیکن دو شاخ بر آمده و خواند از یک شاخ فرود آمد و باز بر دیگر بر آمد و همین آیت خواند سجده دیگر
واجب شود اما اگر بیخ بر دو یکی و شاخها است از شاخ بشاخ میرود و همان آیت را باز میخواند اختلاف مشایخ است هر که نماز نیست بروی سجده
نیست چنانکه حایض و نفساء و دیوانه و بیگانه نارسیده خفته اما اگر اینها خوانند کسی که اهل باشد بشنود بر آنکس واجب شود اما خواجه منهاج الدین
رحمه الله نقل بر اعتبار دارد تا اگر از نارسیده یا از دیوانه یا از خفته بشنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواجه امام منهاج الدین رحمه الله
گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی بشنود و شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت آنست که سجده واجب
نشود و اگر مقتدی در قفاء امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر بشنوند و بقول محمد رحمه الله سجده واجب شود و لیکن بعد از نماز
ارند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه الله واجب نشود و اگر کسی از بیرون نماز بشنود بقول ابوحنیفه و ابویوسف دو روایت است اما
بقول محمد رحمه الله واجب شود و اشکال آید از حایض و نفساء می شنود سجده لازم میشود و از مقتدی می شنود از ابوحنیفه و ابویوسف
رحمهما الله چرا دو روایت است فرق آنست حایض و نفساء ایشان منهی اند و ایشان را کلام آیت رخصت نیست که خوانند اما مقتدی
محجور است از خواندن قرات همچنان که عمد مجوسیه کند که با شر اکند درست نباید خواندن و مقتدی نیز معتبر نبود و شنونده سجده واجب
نشود و اصلی است که نهی از تصرفات شرعی بمذهب علماء ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب علماء ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب امام
شافعی رحمه الله فسخ است صورت مسئله چنان بود که هر حکمی که پیش از نهی بود بعد از نهی آن حکم معتبر بود بوصف عقاب چون

نافذ بود خواندن وی معتبر بود بر شنونده سجده لازم شود و حکم محجور من کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
معتبر نبود پس سجده بر شنونده لازم نشود و فرق میان محجور و منهی آنست که نهی حق شرع است و حجر حق عباد بر وی هیچ حکم
مرتب نداریم تا حجر و بعید نرسد اما نهی حق شرعیست و بر وی حکم مرتب داریم از برای آنکه ضرر شرع باز نگردد و باید که
نخواند تا به کار نشود مقتدی نیز قرائت خواند و معتبر نبود بر شنونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب
شود بیرون از نماز ادا نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز ادا نیابت ندارد کامل از کامل
نیابت دارد باتفاق کامل از ناقص نیابت دارد باتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد باتفاق ناقص از ناقص
نیابت دارد در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحب خواند
و هم در وقت مستحب بجا آورد یا در وقت مستحب دیگر آورد باتفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند و در وقت
مکروه ادا کرد نیابت ندارد باتفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد باتفاق و اگر در وقت
مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اما اگر در وقت
مکروه خواند بجا آورده وقت مستحب بگذشت هم بجا آورده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله
نیابت دارد بقول علماء ثلثه رحمهم الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد اما ظاهر روایت
نیابت دارد و اگر آیت سجده را هجی کند سجده واجب نشود و اگر آیت سجده را بپارسی بخواند بقول ابو حنیفه رحمه الله سجده
واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب نشود چون بداند که آیت سجده است و اگر نداند که آیت سجده است هم واجب شود
و هم بر خواننده و هم بر شنونده مسئله سنت آنست که نخست خواننده آرد آنگاه شنونده و بر وی متابعت کند و اگر شنونده نداند
که این آیت سجده است مستحب بود خواننده را اعلام دهد هر وقت که آن سجده آرند روا بود و قضا نی مسئله اگر مستمعان مستعد
نرم خواند یا بلند اگر میداند که نفرت مینماید بلند خواند و اگر نفرت نمینماید بلند بخواند نرم خواند مسئله اگر آیت سجده را
نمیخواند میگذارد نشاید و اگر آیت سجده را یقین کرده است و پیوسته بیان آیت را میخواند که آیت بود که تفضیل
نهادن بود امنی را با آیت دیگر و اینچنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خندید یا حدث بعمد آورد بقول ابو یوسف
رحمه الله آن سجده را باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز آرد و در آن صورت که حدث بعمد آورده است و طهارت سازد و آنگاه
سجده باز آرد و در قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد پس سجده بود بنابر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام شود
یا بسر داشتن سر بقول ابو یوسف رحمه الله بنهادن سر تمام شود بقول محمد رحمه الله بر داشتن سر سجده صلبیه است که
و تلاوت و سهو و سجده شکر اقرب است یا نی بقول ابو حنیفه قربت نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله قربت است و اگر خواند
باتفاق قربت شود باید که آیت سجده را بخواند سجده آرد باتفاق قربت شود و در سجده تلاوت دعا خواندن نیامده است چون
سجده آرد تسبیحات گوید و حاجتی که دارد خواهد خدای عز و جل روا کرداند اما در سجده استفتاح این دعا آمده است

اللهم لک سجدت وبک آمنت فارحم ذلّی وفاقتی سجد لک سوادی وبیاضی وآمن بک فؤادی یا عظیم اغفر لی الذنب العظیم فانه لا یغفر الذنوب
العظیم الا الرب العظیم اگر چهار رکعت نماز گذارد و در چهار رکعت سوره بخواند که در وی آیت سجده است و در هر چهار رکعت همان یک
سوره خواند و قیاس آنست که یکی سجده واجب شود و این قول ابو یوسف است استحسان آنست که چهار سجده واجب شود و این قول
محمد است رحمه الله وجه قیاس آنست که آیت یکی است و مکان یکی و نماز یکی پس سجده واجب شود وجه استحسان آنست که قراءة در هر رکعتی
سببیست و هر رکعت بقراءة حاجتمند در کتاب منتخب چنین آورده است که ابو یوسف رحمه الله در سه مسئله از استحسان رجوع کرده به
بقیاس آمد یکی درین مسئله که گفته اند دیگر آنکه مردی زن خواست و کابین بنا بندر بستی نهاد و از برای مهر این زن را قبل
از دخول طلاق داد گفت متعه واجب شود و متعه چادر و پیراهن و معجر و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها گفتی و ازاری آن
افزوده است آن رسن مهر را پس متعه شود یا نی قیاس آنست که نشود و این قول ابو یوسف رحمه الله استحسان آنست که شود و این قول
محمد است رحمه الله مسئله دیگر آنست که غلام یکی دیگری را کار ورزد چنانکه ارشش لازم شود خواجه غلام مخیر است خواهد غلام با ایشان دهد و
خواهد ارشش قبول کند بیش ازانکه این را اختیار کردی مجروح وفات یافت هم چنان اختیار بود یا نی قیاس آنست که باقی نبود
این قول ابو یوسف است استحسان آنست که باقی بود و این قول محمد است رحمه الله و ارشش نقصان جراحت را گویند مسئله
اگر بقعده فرض نشست برکعت زواید برخاست و آیت سجده خواند و فرود آمد و سجده کرد یاد آمدش که قعده فرض نه نشسته ام بعضی
گفته اند که نماز وی تباه شود که بروی فرض باقی است و وی واجبی کامل آورد و ظاهر روایه روا بود که آن سجده ما فوق رکعت است
مسئله اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نیاورده و نماز شروع کرد و همان آیت را در نماز خواند و سجده آورد ظاهر روایت
هر دو از وی ساقط شود در روایت نوادر اینست که آن سجده از نمازش نیابت دارد انکه پیش از نماز شروع کرد و همان آیت در نماز
خواند و سجده نیاورد و نماز شروع کرد بعد ازین نماز همان آیت را خواند و سجده آورد ظاهر روایه از هر دو سجده نیابت دارد و در
نوادر آنست که از جانبش نیابت دارد و آن نماز از وی ساقط شود انکه پیش از نماز خوانده است بروی بود اگر در نماز آیت سجده
خواند و دیگری بیرون نماز هم آیت را خواند و می شنود بروی سجده دیگر واجب نشود و سنت تمام کند و آنگاه ارد با امام اقتدا کند اگر امام
خواند سجده آورد وی آن سجده را با امام آورد و اگر نیت متابعت امام کرده است نمازش تباه شود و اگر نیت متابعت امام نکرده است
هم فرود آمد و آن سجده را آورد باتفاق ازان سجده نیابت ندارد ظاهر روایت نمازش تباه نشود که در روایت محمد کرده یعنی
به یک سجده زیادتی آوردن نماز تباه دارد باید که چون سنت را سلام دهد آن سجده را بیارد و آنگاه با امام اقتدا کند اگر وی آن
سجده آورد و اقتدا کرد امام آن سجده را اکنون آورد باید که امام را متابعت کند از برای آنکه آن سجده که وی آورده است از برای
واجب شدن سجده بود اکنون از برای متابعت امام آرد اما اگر بعد از سنت بیاورد با امام اقتدا کرد و امام اقتدا کرد و امام اکنون
آورد وی متابعت کرد او وی نیابت دارد و اگر بیاورد با امام اقتدا کرد و امام آورده است از وی ساقط شود اما در محیط و در جامع
آورده است اگر همان رکعت را دریافته است که امام آورده است از وی ساقط شود اما در رکعت دیگر اقتدا کرده است از وی ساقط نشود

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بیقین از عهده بیرون آید مسئله اگر در نماز آیت سجده خواند و مسلمانی آورده به نیت سجده
قیاس آنست که نیابت دارد و استحسان آنست که نیابت ندارد خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که نبکریم اگر این مسئله را به نیت رکوع آورده است
از سجده نیابت دارد از برای آنکه رکوع رکن اصلیست و در وی نیت علیحده شرط نیست اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که
این خلاف قیاس و استحسان در مسئله خالی نیست در رکوع اصلیست که آیت سجده خواند و در رکوع تداخل میکنند قیاس نیابت دا[رد]
و مع هی به نسبت استحسان نیابت ندارد و این نیز جایی بود که آیه سجده خواند و بر فور برکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت
دیگر خواند برکوع رود اما اگر بعد از وی سه آیه دیگر خواند سجده علیحده واجب شود اشکال آمد بر قول ابوحنیفه رح که وی یک
آیت را معتبر میدارد و اینجا چرا دو آیت را عفو میدارد و اصلیت ابوحنیفه رح را هر کجا احادیث یا اقاویل صحابه باید وی قول خود را اند[ر]
باید که بدان عمل کند از نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رح در باب سجده تلاوت آورده است که عبد الله مسعود در نماز بامداد
سوره بنی اسرائیل خواند آیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا در
خود نیت کند نیابت ندارد و حسن زیاد از ابوحنیفه رح روایت میکند که جایی که سجده را در رکوع تداخل میکنند آن در سجده تداخل
شود و در رکوع نی از برای آنکه سجده بسجده مانند تر از آن بود که رکوع بسجده و رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد دلیل بر آنکه
اگر امام را در رکوع اندر یابد آن رکعت دریافته شود دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست در نماز عبادت است اما سجده تلاوت در نماز
و بیرون نماز عبادت است حسن زیاد از ابوحنیفه رح روایت میکند اگر در نماز آیت سجده خواند تصور آن دارد که فرود آید سجده آرد
بقیام رود از قرات چیزی بخواند آنگاه برکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آرد و بقیام رود از قرات چیزی خو[اند]
مقدار سه آیت یا بیشتر آنگاه برکوع رود دلیل بر آنکه ابوسعید خدری رض روایت میکند که ما در قفای رسول علیه السلام نماز پیشین
میگذاردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و از قرات چیزی خواند آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ
نماز یاران معلوم شد که سوره الم تنزیل خوانده بود و دیگر روایت میکند عبد الرحمن ابن ابی لیلی رض که امیر المومنین عمر رض در نماز بامد[اد]
سورت والنجم خواند و سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و اذا زلزلت الارض خواند آنگاه برکوع رفت ابن
سیرین روایت میکند که عبد الله عمر رض در نماز بامداد سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد و بقیام رفت و از قرات چیزی
خواند و آنگاه برکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آیت سجده خواند تصور آن دارد باید که فرود آید و سجده آرد و بقیام رود از
قرات چیزی خواند آنگاه برکوع رود تا متابعت رسول علیه السلام کرده باشد و متابعت صحابه رض کرده باشد مسئله سجده وقتی توا[ند]
آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود و در حرمت نماز بود تا اگر نماز بامداد را فراموش سلام داد یاد آمدش که من آیت سجده
خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نتواند آورد و اگر مسبوق برای قضاء مسبوقانه برخاست و سر بسجده نهاد امام
بسجده تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند باخر مسبوقانه خود نتواند سپارد و برخلاف سهو که سهو را باخر مسبوقانه
تواند گذاردن مسئله اگر در نماز آدینه میگذارد و چون سلام داد نه امام را یاد آمد که من آیت سجده خوانده ام سجده نیاورده ام

وقت نوشته نتوانند کرد از ان و مستحب آن بود که در نماز دیر و نماز عید آیت سجده نخوانند و اگر خواند باید که در رکوع تداخل آرد و اگر سجده
علیحده آرند مقتدیان مشوش شوند خطر اندازد که نماز ایشان تباه شود **مسئله** در نماز بلند خواند فی الامام آیت سجده خواند و در رکوع تداخل کرد
به امام نیت شرط است بر مقتدیان نه و بهر روایته شرط نیست خواجه امام مهاجر رحمة الله گفته است نیت شرط است **مسئله** اگر امام در نماز نرم خواند
آیت سجده خواند و سجده آورد و مقتدیان در سجده او متابعت کردند یکی را از ایشان امام نماز تمام کرد باید که ایشان را خبر کند که من آیت سجده خوانده ام
تا ایشان آن سجده آرند و قعده آرند نماز ایشان روا بود اما اگر ایشان با امام سلام دادند اگر امام نخست سجده اصلی آورده روا بود و نماز ایشان هم
اگر امام نخست سجده تلاوة آورد و انگاه صلبی را نماز مقتدیان تباه شود **مسئله** اگر بر تخت این آیة سجده خوانده فرود آمد و بر زمین سجده
آورد روا بود و اگر بر زمین همان آیت را باز خواند سجده دیگر لازم نشود و اگر بر زمین آیة سجده خوانده و سجده بر تخت آورد نیابت دارد **مسئله**
اگر بر ستور آیة سجده خواند و بر همان ستور سجده آورد روا بود و اگر بر زمین فرود نیابت دارد اما اگر بر زمین آیة سجده خواند و سجده او در [illegible]
نیابت ندارد و اگر بر ستور آیة سجده خواند و سجده نیاورد و بر زمین آمد هم سجده نیاورد و باز بر ستور نشست و ان سجده را می آرد و بروایت شرح
بقول زفر رح نیابت دارد و بقول علمای ما رح نیابت ندارد و بروایة صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح و بقول زفر نیابت ندارد و بقول علمای ما رح
نیابت دارد و اگر بر ستور نشسته است سجده را تکرار میکند و ستور میرود هر باری که خواند سجده علیحده لازم شود و اگر بر ستور نماز میکند [illegible]
آیة سجده را تکرار میکند در نماز هر چند که خواند یکی سجده واجب شود که حکم یکمکان دارد و اگر دو کس بر ستور نماز میکنند و یکی آیة سجده را ده بار
در نماز خواند دیگری آیة سجده را دیگر یکبار خواند و هر دو خواندن یکدیگر نشنود بر آنکه ده بار خوانده است واجب شود یکی
سبب خواندن و یکی بسبب سماع و بر آنکه یکبار خوانده است یازده سجده واجب شود یکی خوانده و ده دیگری که شنوده است و انچه بخواندن
واجب شده در نماز آرند و انچه سماعی بود بیرون نماز آرند و در کشتی آیت سجده نخواند کشتی [illegible] هر چند که بخواند یکی سجده واجب
شود که کشتی حکم خانه دارد و چون آیة یکی بود هر چند که خواند یکی سجده واجب جماعتی ختم قران میکنند ایشان را چند سجده لازم شود
بر قول مالک رح یازده سجده واجب شود و بر قول شافعی رح چهارده سجده لازم شود و بر قول علمای ما رح چهارده سجده لازم اما در
مصابیح نجم الدین عمر نسفی رح آورده است که بقول شافعی رح آیة سجده همان چهارده است خلاف وی با علمای ما در انست که وی
در سورة الحج دو جای آیة سجده دارد و در سورة ص آیة سجده ندارد و بر قول علمای ما رح در سورة ص آیة سجده است در سورة الحج
آیة سجده یکیست اگر جماعتی قران میخوانند و جماعتی نشسته اند ولیکن نمیشنوند و بعضی گفته اند بر ایشان سجده لازم شود **قال النبی صلعم**
السجدة علی من سمعها وعلی من تلاها و بروایتی علی من جلسها ظاهر روایت نیست که تا نخوانند یا نشنوند سجده لازم نشود والله اعلم
بالصواب **باب بیست و ششم** در بیان حدث در نماز حدث عمدا بالاتفاق بنا را باز دارد حدث ناگهانه بنا را باز دارد یا نی بقول شافعی رح
نتواند که بر ان نماز بنا کنند و وجه قول وی آنست که بنای نماز بر طهارت است چون طهارت نماند نماز نماند اما در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رح
از شافعی رح روایتیست تواند که خلیفه کنند و دلیل میکنند که تحریمه باقی دارد که خلیفه کردن روا میدارد بقول علمای ما رح تواند بنا کردن که ما
حدیث کنیم به نص شافعی میگوید عباس [illegible] عن عائشة رض عن النبی صلعم انه قال من قاء او رعف فی صلوته فلینصرف ولیتوضا ولیبن علی صلوته

والم تتکلم اصل درین باب آنست که اگر به پنداشت چیزی روی گردانید که اگر آن چیز حقیقت شدی توانستی که بر آن نماز بنا کردی
چنانچه پنداشت مسح سر نکرده ام یا مدت مسح بر آمد یا زن پنداشت که حیض آمدش چون ظاهر شد که چیزی نبوده است نتواند که
برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی که بنا کند پس پنداشت آنهم نتواند اگر پنداشت که خون بینی پدید آمد
روی گردانید معلوم شد که نبوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در صحرا بود مادام که در صف
بود تواند اگر به پنداشت آن روی گردانید تواند که بنا کند صورت مسئله چنان بود که پنداشت حدث رسید روی
گردانید معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند مادام که در مسجد بود و اگر پای بر آن پلید بود برگرفت تا
نجس بود برگرفت نماز تباه شود و اگر مقدار رکنی حامل بود مستعمل نجاست شود و اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد
آنگاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد پست بود نتواند که باقی نماز تمام کند از برای
آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود تواند که بنا کند از برای آنکه اکثر اعضای
وی در مسجد بود شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند دلیل بر مسئله ایمان
چنانکه مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم بفراموشی یک قدم در نهاد و یاد آمدش قدم را بیرون آورد سوگند نشکند
نیاید که این را در آمدن نخوانند اینجا نیز بیرون آمدن نخوانند اگر امام به پنداشت حدث روی گردانید دیگری را خلیفه کرد معلوم شد
که حدث نیست نماز تباه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام پنداشت حدث روی گردانید تا خلیفه کند معلوم شدش که حدث
نیست از ابوحنیفه رض روایت آمده است که محراب گیرد و باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز تباه نشود که استخلاف بحدث
بخلاف قیاس ثابت شده است بر وی چیزی بر دیگری بنا نتواند کردن اگر پیچه قرائت میکند اگر فرضیت را خوانده است نماز تباه شود
باجماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود نماز تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رح بقول ابوحنیفه روا بود اگر بخوف حدث خلیفه
کند بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و اگر بچیزی باز گردد که چیز یقین شود نتواند که بدان چیز نماز بنا کند
و یا روی بگردانید به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده ام یا دادمش که مسح سر آورده ام یا به پنداشت آنکه مدت مسح بسر آمد معلوم شدش
که بسر نیامده است یا زن روی بگردانید به پنداشت آنکه وی را حیض آمد معلوم شد که نیامده است اگر به پنداشت آن روی گردانید هم تواند بنا کردن
چنانکه اگر روی برگردانید یا روی گردانید بر خلاف آنکه قابله بر نیست معلوم شد که بر وی چیزی نیست یا بر جامه بوی دید یا داده از درمی چیزی
دانست که نجاست است روی برگردانید معلوم شدش که نجاست نیست یا روی برگردانید به پنداشت آنکه بی طهارت است معلوم شدش که با طهارت
است ... نماز تباه شود نتواند که بنا کند که روی برگردانیدن بقصد برانداختن نماز است نی بقصد بنا پیچ موزه را در میان نماز مدت
مسح ... را وقت نوشند نمازشان تباه شود اما اگر در نماز حدث رسید و ایشان هر دو به بنا میروند ...
... نوشند یا مسح را مدت ... اگر موزه بود که بی تکلف بیرون آید تواند که موزه بیرون کند و طهارت سازد و برین نماز بنا کند بعضی گفته اند
که قیاس این مسئله مسح ... مسائل نیز تواند که طهارت سازد و بر نماز بنا کند ظاهر روایت آنست نتواند بنا کردن اگر مسح موزه بود که بیرون کردن بتکلف حاجت آید

نمازش تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد بالا رست کرد انگاه مدت مسحش بسر آمد نمازش تباه شود و اگر طهارت
تمام کرد پیش از انکه بالای پای رسد کرد مدة مسحش بسر آمد و اگر موزه الیست که بتکلف از پای بیرون می آید ان لطیفه عقوبت باید که موزه
بیرون آرد و قدمها را بشوید پس نماز بنا کند و اگر موزه النست که بیرون کردن وی را بتکلف حاجت آید [illegible] کثیر شود نمازش تباه شود
و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه شبانروز نایابنده آب بود تیمم کرد و نماز گذارد بعد ازان آب یافت چندانکه
طهارت را قبل آید وی را ایدان موزه مسح روا نبود زیرا که مدة مسح سه شبانروز است اگرچه برین موزه مسح نکشیده است ولیکن از مدت منقضی شده
پس بدین موزه مسح روا نبود اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد در میان نماز مدت مسحش بسر آمد وی
نایابنده آب است نمازش تباه نشود تیمم کند و نماز از سر گیرد اما اگر به تیمم در نماز آمده است که در نماز مدت مسحش بسر آمد برگذرد و نماز تمام کند که
تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجانیس استعمل زاهد حسن بن ندو مسحی رح است و در بعضی نسخها همچنین آورده است که در رکنی
که حدث رسید ان رکن برانداخته شود مگر قیام که دروی قرات معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند ان خلیفه بعد فرو بر رکوع رود و از کودوی
وی نیز از بنا بازآید در رکوع کند روا بود و اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که این وجه ماخوذ نیست از برای آنکه اگر یکی را در رکوع
حدث رسد وی نیت اتمام رکوع سر برآورد اجماعیت نمازش تباه شود پس اگر رکن برانداخته شود بایستی که نمازش تباه نشدی و اینجا نماز
تباه شود و اگر یکی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از انکه به رکوع رسی امام را حدث رسید سر برآورد وی را خلیفه کرد این خلیفه
باید که به رکوع رود و آن رکوع از ندرکان نیابت دارد و اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را معتبر افتاده نیست
اما انتقال از رکنی برکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که به رکوع رود و از رکوع بقومه رود تا رکنی به رکنی با طهارت کامل نقل
کرده باشد اگر در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه قهقهه خندید بالاتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و بازگشت
انگاه در راه قهقهه خندید ظاهر روایت طهارت سازد و نماز از سر گیرد خواجه امام علی بزدوی رح گفته است که طهارت باقی بود نماز از سر گیرد
و اگر طهارت ساخت و بازگشت و در راه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر بجا آورده ام در فروق ناطقی رح آورده است
طهارت سازد و نماز را از سر گیرد و اگر بجای نماز آمد در رکنی گذارد و انگاه قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح نکرده ام اجماعست
که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و قهقهه خندید یاد آمدش که در طهارت دوم مسح سر بجا و رده ام
بقول ابو یوسف رح مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رح طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بعکس این
گفته اند حدث بر دو نوع است سمعی و سماوی و ابن قول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رح هر دو یکیست سمعی ان بود که سر
بسجده نهاد خاری در پیشانی او خلد و خون روان شود یا بسر فرازوی چیزی ظاهر شود یا بر کوعی رود و درستی باشد پس بکه بدر
خون روان شود یا عطسه وی فخی از وی ظاهر شود در همه صورتها بقول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رح تواند
بنا کردن در نمازش از خون حدث الا ید اگر جامه است بی تکلف یا بتکلف از وی جدا میشود زیادت از درمی آلوده شود اگر جامه
نه والا است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند نشستن ان جامه مشغول نشود اما اگر جامه پی متصل بود بشوید و بنا کند اما اگر کسی تنها

بروی انداخت تا نجاست کم در می بود که شوید نمازش تباه بود اگر در نماز وی را از بینی خون آمد خود را نجم داد تا از آن چیزی بجامه اش
نرسد مدد پذیرفت و خون زیاده شد در معنی حدث بجا شود و تباه شود اگر در نماز حدث رسیدش در رکنی که به بنا رفت روا بود و اگر
رکنی همچنان با حدث گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رح نماز تباه شود
و بقول ابو حنیفه و محمد رح تواند که طهارت سازد و بنا کند و بعضی نسخها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدث رسید بر آب بذل آورد
چنانکه به بنا رفت در راه آب پیش آوردند که آن آب ملک وی بود یا خریده بود و آن آب را نگرفت و طهارت نساخت یا بمشرعه دور
خویش بیاید پس این مشرعه را ماند بمشرعه دیگر رفت نمازش تباه شود و اگر در نماز حدث رسیدش در مسجد آب است و آب جامه نشاید که
در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود و اگر آب جامه را با خود در مسجد اندر آرد نماز
تباه شود که عمل کثیر شود و اگر تا آنجا بیرون مسجد می باید و زود می برد و بعضی از مشایخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد بود
و مسح سر را با آب جامه وارد تا آب جامه را بحاجت بمسجد اندر آورده شود آنگاه مسح بر سر آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر در نماز
حدث رسید به بنا رفت و در راه قرآن میخواند اگر فریضت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشدش نمازش تباه شود و اگر آن قرآن
میخواند فریضه نیابت ندارد و چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعده حدث رسیده باشد نمازش تباه نشود و تواند که بنا کند زیرا که
این محل قرآن خواندن نیست و اگر به بنا رفت و هر عضو را سه بار میشوید بعضی گفته اند که نمازش تباه شود از برای آنکه در طهارت
هر عضو را یکبار شستن فریضت بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود و نمازش تباه شود و ظاهر روایت روا بود که اقامت سنت است
و اتمام طهارت پس عمل کثیر نشود و آب دهان و بینی کردن همین خلاف که گفته اند اگر دعا در طهارت میخواند روا بود و اگر خطا خواند
نماز تباه شود چون طهارت تمام کند نماز همانجا تمام کند یا باز بمسجد آید و اگر در قفا را امام حدث رسیده است و امام هنوز تمام
در نماز است اتفاق است که باز بمسجد آید و آنچه امام می او گذارده است و نخست امر الاحقانه گذارد و هر کجا امام را اندر
یابد متابعت کند و آن قیام در از امام مر لاحق لازم شود وی همین قیام راست کند بسنده بود و اگر تنها گذارده است با امام نماز تمام
کرده است خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که بمسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواجه ابو سلمان جوزجانی رح گفته
است که باقی نماز همانجا تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست خواجه ابو حفص کبیر بخاری
گفته است که من بسیار فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام یکی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن من این عمل نکرده ام
کرار از دل سلمان بلاک و بنا سر زدود دیگر بعد از صبح بگرما به رفتن را فتوی داده ام و لیکن من این عمل نکرده ام دیگر بر نماز بنا کرد
را فتوی داده ام و لیکن من این عمل نکردم اگر امام را حدث رسید به بنا رفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرد و پیش
از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان روا بود و اگر امام نیز از آخر صف کسی را خلیفه کرد و هر که
پیش محراب گیرد امام وی بود و اگر هر دو برابر محراب گرفتند هر کرا جمیع متابعت کنند امام وی بود و اگر هر دو را جمیع متابعت کردند اگر با
هر دو جمع بود یا کم بهر دو جمع نماز همه تباه شود و اگر با یکی کم جمع امام آن بود که با وی جمعه بود نمازان گروه دیگر تباه شود و اگر با یکی جمع

باطلی زیادة زحیح ظاهر روایت نماز همه تباه شود و بروایت نوادر امام آن بود که با وی زیادت جمع آید و اگر امام را حدث رسید یکی را
خلیفه کرد این خلیفه نیت تحریمه نو کرد و اگر در رکعت دوم است با امام شود در مسجد است نیت وی را اعتبار نبود که وی شود مقتدی است
اما اگر رکعت اول است و امام از مسجد بیرون رفته است نیت وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریمه نو کرده باشند روا بود
هر که نیت تحریمه نو نکرده باشند نمازش تباه شود و امام اول را نیز نماز تباه شود و اگر امام را حدث رسید و از بیرون مسجد صف است
ایستاده از آن صف یکی را مسجد اندر کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز همه
روا بود و اما خلیفه همان بود که تا محراب نگیرم و خلیفه نشوم پیش از آنکه روی محراب گرفتی امام از مسجد بیرون رفت و از صف
گذشت نماز همه باتفاق تباه شود و اگر پیش از آنکه امام اول از صف گذشتی وی محراب گرفت بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
نماز همه تباه شود بقول محمد رح روا بود دو مسئله است که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که
بقول ابویوسف رح روا است و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
روا نیست آن دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ایشان روا نیست آنست که مسلمانی را کم از شش نماز بر وی بود
از وقت نماز چندان باقی است که از آن قضاها بعضی میگذارد و بعضی نی بقول ابوحنیفه رض با یاد داشت آن قضاها وقتی گذارد روا بود
و بقول ابویوسف و محمد رح آنچه از قضاها گنجد گذارد چون وقت نماز تنگ بود و آنگاه وقتی گذارد روا بود دیگر آنکه با یاد داشت
یکی نماز پنج نماز گذارد و این پنجها موقوف بود بگذاردن یکی نماز ... آن ششم است چون گذارد بقول ابوحنیفه رض این پنجها از همه واجب
باز آید و همه وی همان یکنماز بود پس بقول محمد رح بروای باز نیاید و این آنست دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف
و محمد روا نیست آنست که مسلمانی در نماز سر بسجده نهاد و معلومش نبود که جای سجده پلید بوده است آن سجده بجای پاک قضا میکند و بقول
ابویوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود دیگر آنکه مسلمانی در میان نماز بامداد آفتاب برآمد و بقول محمد رح اصلا در تحریمه نماند
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح در هر رکنی که باشد تاخیر کند چندانکه آفتاب از حد کراهیت برود بر گذارد نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابوحنیفه
رض تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول ابویوسف فریضه را نیابت دارد این دو مسئله بقول ابوحنیفه و محمد روا نیست و بقول ابویوسف
روا است و آن دو مسئله که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نیست آنست که مسلمانی امامت میکند و برا
حدث رسید و در مسجد کسی را خلیفه نکرد و بیرون مسجد صفی ایستاده اند و بیرون آمد و از آن صف یکی را خلیفه کرد و مسجد اندر فرستاد و
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز تباه شود و بقول محمد رح روا بود دیگر آنکه نماز چهار رکعتی میگذارد و قعده فرض نه نشست و برکعت
زوائد برخاست بفراموشی سر بسجده نهاد و برا حدث رسید یاد آمدش که قعده فرض نه نشسته ام برود طهارت سازد و باز آید قعده
ارد بقول محمد رح روا بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود اما اگر در سجده دوم یاد آمدش یا در سجده دوم حدث رسیدش
و بقول محمد رح در اصل تحریمه نماند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق تطوع باقی بود تا اگر یک رکعت
دیگر گذارد این شش رکعت تطوع شود و اگر این تطوع شش رکعت بیک قعده ارد با این را بر خود تباه کند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح

قضای دو رکعت بر وی لازم شود و بقول محمد رحمه الله بر وی نماز فجر قضیه بود که گذارده بشده بود و امام را حدث رسید کسی را خلیفه نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز مقتدیان
تباه شود باتفاق و نماز امام بظاهر روایت تباه نشود و طحاوی رحمه الله گفته است که تباه شود و اگر امام را حدث رسید و بنا بازگشت پیش از آنکه از مسجد بیرون رفته
جماعتی اندر آمدند و با امام اقتدا کردند و بقول ابو حنیفه رحمه الله روا نباید و بقول علما ثلثه رحمهم الله درست آید که وی جماعت در نماز است یکی را از ایشان خلیفه کرد و این خلیفه
نمیداند که امام چه گذارده است اگر در قضای وی مقتدیان همه مدرک باشند باید که وی را اعلام کنند بفعل امام این قید گذارده است وی باقی نماز امام را تمام
کند وی و بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر همه مسبوق اند باید که وی سجده و قعده آرند و همه وی را متابعت کنند آنگاه وی اشارت کند تا ایشان نشینند وی
برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و بنشیند و آنگاه مقتدیان برخیزند و آن رکعت را گذارند باز اشارت کند تا ایشان بنشینند تا ایشان برخیزند و دیگر
رکعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز بچهار قعده گذارند بهمین ترتیب که نخست امام میگذارد و آنگاه مقتدیان و در هر
چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای آنکه ایشان لاحق اند یا مسبوق اگر مسبوق اند قرات فرض بود و اگر لاحق باشند قرات خواندن زیان ندارد
پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعتی بود دو رکعت بدو قعده آرند بهمان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و آنگاه مقتدیان اگر جماعتی آمدند
امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام را حدث رسید یکی از ایشان را خلیفه کرد خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر مدرکان باشند باید که
وی را خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر مدرکان نشینند همه این رکعت را بیارند و قعده آرند امام اشارت کند تا ایشان
بنشینند وی برخیزد و یک رکعت گذارد و قعده آرد و مقتدیان برخیزند و آن یک رکعت نماز را که امام آورد بیارند بهمان ترتیب که در مسئله
اول گفته آمد باقی نماز را تمام کنند اگر امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد و نشست و امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد و این خلیفه نمیداند
که قعده اول است یا قعده آخر اگر مدرکان باشند باید که وی را بفعل خبر دهند و اگر کسی مدرک نیست باید که این قعده را معتبر کنند و برخیزد
و چهار رکعت نماز گذارد به قعده در هر چهار رکعت قرات خواند بهمان ترتیب که نخست امام میگذارد و آنگاه مقتدیان تا از عهده بیرون
آیند و اگر در فریضه چهار رکعتی امام در دو یم آخر قرات نخوانده و در دوی آخر یکی آمد و وی اقتدا کرد و وی را حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد اگر این خلیفه
درین دو رکعت و در یکی رکعت قرات نخواند نماز همه تباه شود چون وی باقی نماز امام را تمام کرد و بقضاء مسبوقانه برخاست اگر در دوی مسبوقانه
در یک رکعت قرات نخواند نماز تباه شود از آن امام اول از بنا باز آید در آن دو رکعت قرات نخوانده است درین دو رکعت دیگر نیز نخواند بایستی لاحق
است این چهار رکعت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات نخواند نمازش تباه نشود و اگر مسافری بمقیم اقتدا کرد امام را حدث رسید وی را
خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر دو نشیند نمازش روا بود که متابعت امام نماز وی چهار رکعت شود و قعده اول واجب شود ترک واجب نماز تباه نشود از
برای آنکه وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر دو نشستی روا بود که اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند روا بود اگر
مقیم بمسافر اقتدا کرد و امام را حدث رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر دو نشیند و اگر نه نشیند نمازش تباه شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است
اگر امام بر سر دو نه نشستی نماز تباه شدی اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند نمازش تباه شود این مسئله ایست که اگر مقیم بر سر دو نشیند نمازش تباه شود و اگر مسافر بر سر دو نه نشیند
نماز روا بود اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد دست بر پیشانی نهاد که سجده صلبی بمنست و دست بر دهن نهاد که سجده تلاوة بمنست و دست بر سینه
نهاد که سهو بمنست این خلیفه را باید که سجده صلبی و تلاوت کند و قعده آرد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام و سهو وی سهو را

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر نماز تنها می گذارد در رکعت آخر را سر از سجده اول بر آرد یکی آمد
بوی اقتدا کرد و ویرا حدث رسید ویرا خلیفه کرد وی سجده امام آورد این قیاس آنست که نیارد از برای آنکه سجده را باید آورد که نماز کسی
بدان تمام شود و این نماز وی محسوب بود از جای بدنیست اما استحسان آنست که آرد که فریضه نیست استحبابست دیگر آنکه مسبوقانه بعد از
تمامت نماز امام آوردن فریضه است پس وی آن سجده را آرد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی مسبوقانه را بهر کل وجه بعد از تمام
نماز امام آورده بود چون امام از بنا باز آید السجده و قعده را آرد تا از عهده بیرون آید اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد امام را یاد آمد که نمازی بر وی است که ترتیب ساقط نشده است ویرا نماز تباه شود خلیفه مقتدیان را روا بود که ویرا وقتی یاد آمده است
که وی مقتدی شده است و فساد نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از مدرکان را خلیفه کرد سلام
وی بقضاء مسبوقانه برخاست ویرا نیز یاد آمدش که نمازی بر وی است ترتیب ساقط نشده است ویرا نیز نماز تباه شود مقتدیان را روا
بود که ویرا وقتی یاد آمده است که نماز مقتدیان تمام شده است و وقتی که حکم تنها گذاردن گرفته است بدین معنی نماز وی تباه شود
نماز مقتدیان نه اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از مدرکان را خلیفه کرد بسلام وی
بقضاء مسبوقانه برخاست مسبوقانه را سجده تنها داد امام اول را یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول مانده ام نماز تباه شود
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد و در رکعت دوم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد امام را حدث رسید ویرا خلیفه کرد که این خلیفه
رکعت سوم را اوزده و در رکعت چهارم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد ویرا حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه رکعت
چهارم سر از سجده آخر او در یاد آمدش که نمازی بر وی است که ترتیب ساقط نشده است نماز همه تباه شود اگر نمازی یاد نیامد
حدث رسیدش اگر در مسجد آب است طهارت سازد بنا کند نماز همه روا بود اگر از مسجد بیرون رفت و کسی را خلیفه نکرد نماز مقتدیان تباه
شود و ویرا روا بود اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی آن سه امام باز آمدند یکی از ایشان را خلیفه کنند روا باشد وی قعده آرد یکی از
مدرکان را خلیفه کند بسلام آنگه آن سه امام نماز خود تمام کنند و نخست لاحقانه آرند و آنگاه مسبوقانه امام اول یک رکعت گذارده است و سه
رکعت لاحق است امام دوم یک رکعت گذارده است و یک رکعت مسبوق شده و دو رکعت لاحق است و امام دوم یک رکعت گذارده است و دو رکعت
مسبوق است یک رکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد و امام دوم و سوم در رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون وی سلام دهد ایشان برخیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کند بهر امام دوم
یک رکعت مسبوقانه بود و ویرا امام سوم دو رکعت امام را حدث رسید از امامت معزول شود یا نه اگر در قفاء وی مقتدیان اهل اند
تا یکی کسی را خلیفه نکند یا یک کس خود پیش نرود وی از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت بود امام را حدث
رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة خواجه امام منهاج خلیل ابوحنیفه رح روایت می کند که مقتدی را نماز تباه شود و حسن زیاد از
ابو یوسف رح روایت می کند که بحدث رسیدن امام مقتدی امام میشود و امام مقتدی تا اگر در مسجد آب باشد طهارت سازد و باز
مقتدی خود را متابعت کند روا بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد آب نبود گوید ای مقتدی تو امام منی [illegible]

که متعین شده است امامت را و دیگر را نماز روا بود و آن امام را نماز تباه شود اگر جاهلی سنت نماز میگذارند یکی از مقتدیان قاری است فریضه
گذارد اهل است مر امامت را باقی امی است و لیکن صاحب جرجانی رح سائل نارسیده و تطوع گذارد امام را حدث رسید گفت امی قاری تواند را امی از انروی
که آن قاری متعین شده است امامت را نماز وی از آن مقتدیان روا بود و امام اول را نماز تباه شود و اگر امام مسافر است و در رفقای
وی یک مسافر است اهل امامت را باقی مقیمانند ولیکن اهل اند مر امامت را اگر کعت گذارند و وقت فوت شد امام را حدث رسید گفت این
مسافر تواند را امی از آن روی که مسافر از آن متعین شده است امامت را نماز وی و از آن مقتدیان روا بود و امام اول را
نماز تباه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد در روایت کتاب اینست که نماز همه تباه شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقتدا مسافر
بمقیم در فریضه چهار رکعتی نماز روا نبود و در انتها خلافتش نیز درست نباید شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که روا بود که
این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر دو نه نشیند نماز نش تباه شود از برای آنکه اگر امام اول بر سر دو
نه نشستی نماز نش تباه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچون امام اول است اگر خود مسافر
خلیفه کردی و این خلیفه نیت امامت کردی یا نیت اقامت کردی یا در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دو
نه نشستند نماز همه تباه شود و بسیار جا بود که در ابتدا روا نبود و لیکن در انتها روا بود دلیل بر آنکه خطیب خطبه گفته است و بر حدث
رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که وی خطبه نشنوده است روا نبود و اما اگر جمعه بر پای شد امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که
خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا امامت وی روا نبود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار گانی را در رکعت
اول سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده را
آوردی نه آورد و در رکعت دوم را سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این
خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در رکعت سیوم سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث
رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در رکعت چهارم را سر از سجده
اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده را
بیارد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام وی بقضاء مسبوقانه برخیزد پیش از آنکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار امام
باز آمدند در کدام سجده وی را متابعت کنند و در کدام نکنند که هر سجده که لاحقانه ایشان بدان تمام شود باتفاق متابعت کنند
و هر سجده که مسبوقانه خواهد آمدن متابعت کنند یا نی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است نه از راه فرضیت
خواجه امام ابوحفص کبیر بخاری رح گفته است استحباب اینست که متابعت کند ابوسلیمان جرجانی رح گفته است استحباب آنست که متابعت
نکند و در فریضه چهار رکعتی امام را در قعده اخیره یاد آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده است و بر احدث رسید مسبوق را خلیفه کرد
که هر چهار رکعت مسبوق است روا بود وی چهار سجده آرد و قعده از مدرکان یکی را بسهو و سلام خلیفه کند وی بسهو متابعت
کند و آنگاه بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر لاحقی را خلیفه کند که هر چهار رکعت لاحق است خواجه امام حسام شهید رحمه الله

آمده است روا بود که محمد رحمه در یک رکعت مستحسن داشته است که دلیل میکند در دو و سه و چهار روا بود و خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که محمد رحمه در یک
رکعت مستحسن داشته است چه دلیل کند که در دو و سه و چهار بیان بود از برای آنکه اینجا یکبار امام شود بعد از آن مقتدی اما اینجا چهار بار امام شود
و بار مقتدی بحکم کثیر شود نماز تباه شود خواجه امام زاهد عتابی گفته است که روا بود و لاحق لاحقان نبود آورد و آنگاه آن چهار سجده ارو ایشان از
متابعت کنند سجده ارو باول آن چهار سجده دارد و قعده و یکی از مدرکان را خلیفه کنند بسلام بسبب آنکه لاحقان ندارد و در این هر دو صورت
روا بود و اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود لیکن کراهیت امام را حدث رسید اگر یکی از زنان را خلیفه کرد نماز همه تباه شود
نجم الدین عمر در حصایل آورده است بقول زفر رحمه روا بود از برای آنکه امام ایشان را می باید و امامت ایشان را می شاید و بقول علمائنا
ثلثه رحمه روا نبود که چون ویرا خلیفه کنند مقتدی وی شود و اقتدا مرد بزن روا نبود و نماز تباه شود مقتدیان را نیز تباه شود و اگر خلیفه
نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام روا بود و نماز زنان تباه شود اما اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی از زنان پیش رفته در صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه از حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمه روایت میکند که نماز همه تباه شود و این قول زفر است گفته است دلیل میکند که ابوحنیفه
خلافت زن درست داشت و امام را مقتدی ایشان داشت که نماز تن را تباه داشت که پیش رفتن و پیش فرستادن یکسانست هم از
ابوحنیفه رحمه روایت میکند که نماز زنان تباه شود و امام را روا بود از برای آنکه از امام فعل در وجود نیامده است که دلیل کند باقتدای وی
بر ایشان و این قول زفر رحمه گرفته است نجم الدین عمر در حصایل آورده است که اصح این قول است که نماز همه تباه شود از برای آنکه امام از
روی حکم مقتدی ایشان شد بدین دلیل نماز همه تباه شود مسئله امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد اگر در شفع اول است باجماع نماز همه
تباه شود و اگر شفع اخیر است بقول ابویوسف رحمه روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمه نماز همه تباه شود اگر در قعده اخیر است اگر پیش از قعده و سوال بود همانا
خلافست اگر بعد از قعده و رسول بود باتفاق نماز روا بود که این خلیفه کردن امی اسل از روی فعل شود و ویرا از نماز بیرون آرد اما در جامع الصغیر
آورده است که این مسئله اثنا عشریست یعنی بقول ابوحنیفه رحمه نماز همه تباه شود و بقول ایشان روا بود اما اصح این قول است که باتفاق روا بود
بهمان دلیل که گفته آمد اشکال آید که بیرون آمدن از نماز بفعل گذارنده بقول ابوحنیفه رحمه فریضه است اما این خلیفه کردن امی از روی فعل بود
از نماز بیرون آید مسئله اگر در نماز عید حدث رسید اگر بطهارت آب اندر آمده باشد نماز بطهارت آب بنا کند روا بود و اگر بطهارت خاک
اندر آمده باشد باز بطهارت خاک بنا کند بقول ابوحنیفه روا بود و بقول صاحبیه روا نبود و اگر بطهارت خاک اندر آمده باشد و باز بطهارت
بنا کند ظاهر روایت روا نبود و در صدور الصلوة قاضی ابوالمحسن مروزی رحمه معین آورده است که قیاس قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه روا بود
که بنا بقول است چون از تیمم اندر شد اقتدا مستوضی بمتیمم بقول ایشان درست است پس بنا نیز باید که حکم چنین بود تیمم بقول محمد رحمه بردارنده
حدث نیست رخصت است چنانکه صاحب جرم سایل را وقت تمام شد طهارت تباه میشود و متیمم آب یابد همچنین باطل شود اما بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رحمه بردارنده حدث است بنا بر حدیث رسول عم قال النبی عم التراب طهور المسلم و لو الی عشر حجج ما لم یجد الماء اگر در نماز جنازه
حدث رسید در مختصر کافی و در شرح [illegible] و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه [illegible] آورده است در صلوة جنازه در باب حدث
[illegible] بنا کردن که خلیفه توان کردن امالی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که اصل [illegible]

تواند که خلیفه کند فتوی بر نیست اگر طهارت آب اندر آمده است بنا یا بنا میکند روا بود چنانکه در نماز عید شرح او داده است اینجا
همان حکم است **مسئله** زنانرا نماز بنا مشروعست چنانکه مردانرا اگر زنرا در نماز حدث رسید به بنا میرود طهارت چگونه
کند خواجه امام زاهد محمد رح میگوید هر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید و می پوشد و مسح با دست در زیر مقنعه دارد
و مسح بپا رود و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که آب مستعمل پاک است دست را در آستین بپوشد در روی خود شوید
نیت مسح سر را دست در زیر مقنعه دارد و مسح سر ارد و پایها را از دریا به بشوید اگر زن برنید اشت حدث روی گرداند معلوم شد
که حدث نیست تواند که بران نماز بنا کند تا مادام که بر جای نماز بود و اگر از جای نماز جدا شد نتواند که بران نماز بنا کند
بعضی از مشایخ گفته اند مادام که از آن خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت اینست که نتواند که بر آن نماز بنا
که خانه همچو مسجد نیست و این قول بشیر رح گرفته است بروایت محمد از ابو حنیفه رح اینست که نماز زنان تباه شود نماز مرد تباه نشود که حکم
تنها گذارد و اگرچه زن خلیفه مردان نشاید و این قول زفر رح گرفته است شیخ الاسلام علاء الدین رح در مختلف خویش در باب
زفر رح آورده است اگر مردی زنانرا و مردانرا امامت میکند امام را حدث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تباه نشود و بر قول
علما رح نماز همه تباه شود یا زنی نویسنده را با جمله مسلمانان بیامرزی **باب بیست و نهم** در بیان صلوة المسافر بدانکه
نماز مسافر فرائض دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم شود با صل نماز میرود هم تخیر اینست **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا
ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة و خبر اینست که امیر المؤمنین عمر رض از پیغامبر عم روایت میکند که **قال** صلوة
المسافر ركعتان تمام من غير قصر على لسان نبيكم قال عم خيار عباد الله الذين اذا سافروا قصروا اقاموا امیر المؤمنین عمر رض میگوید
که من شنیدم از زبان مبارک رسول عم که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس رض گفت **ان الله**
تعالی فرض علیکم علی لسان نبیکم الصلوة المقیم اربعا وللمسافر رکعتان و هم ابن عباس رض گفته است لا تقولوا قصر
فان الذي فرضها في الحضر اربعا فرضها في السفر ركعتين در هدایه نجم الدین عمر مذکور است که مدت سفر چند باید که
نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب اقوت چنانکه اوزاعی و زهری کسانی که دلیل قول ایشان سبب
باشد میگویند هرچه اندک بود نماز و قیه شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک رح میگوید
از مکه تا بعطفان چهار برد است و هر بردی دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار بباید تا نماز دو
شود و خوردن روزه مباح شود و بقول اوزاعی و زهری هر چند اندک سفر رود نماز دو گذارد در وی بگشاید که نص
مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی رح میگوید از مدینه تا سوید چهل و شش میل است پانزده فرسنگ
شود و یک میل که هر میل سه یک فرسنگ بود این مقدار باید تا نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود علما رح میگویند اعتبار فرسنگ
و اگر راه بسنگ صعبست اعتبار عرف کاروانرا بود و اگرچه شبانه روزی کاروان یکفرسنگ رود و دلیل برانکه مدت سفر سه شبانروز است
قال النبي عم لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان تسافر فوق ثلثة ايام ولياليها الا معها زوج او ذو رحم محرم منها

چون رسول عم فرمود که حلال نیست مر زنی را که ایمان آرد بخدای تعالی عز و جل و بروز قیامت که بیرون رود یا زیادت از سه شبانروز مگر
شوهر وی با وی بود یا ذو رحم محرم وی با وی بود پس معلوم شد که مدت سفر سه شبانروز است که یمسح المقیم یوما ولیلة
والمسافر ثلثة ایام ولیالیها و این الف و لام در اول اسم جنس بود و معنی چنان بود که هر مقیمی مسح کشند بموزه یکشبانروز و هر
مسافری سه شبانروز اگر مدت سفر کم از سه شبانروز بودی هر مسافر را بعموم این حکم ثابت نشدی پس دانستیم که مدة سفر
سه شبانروز است تا این حکم بعموم ثابت توان داشتن در خصائص نجم الدین عمر مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست
کردن را اعتبار نیست چنان باید که بروز تا میانه بامدادان کاروان رفتند فرود آیند شبانگاه چنانکه معهود رفتن کاروان بود
سه شبانروز راه باشد مدت سفر تمام است نماز دو گذارند و روزه گشایند اگرچه در عماری باشند که پیغامبر فرمود مسافر
مسح بکشد زیادت از سه شبانروز پس دانستیم که مدت سفر سه شبانروز است مسئله کشتی را حکم خشکی است یا نی روایت
شرح طحاوی را حکم خشکی است خواجه امام اجل سرخسی رحم میگوید که کشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فرو روی آب رود و تیز رود
بسیار رود و وقتی که گرد وی رود آهسته رود و از را اعتبار نیست اما ظاهر روایة آنست که کشتی را حکم خشکی نیست سه شبانروز
برود بتیزی و آهستگی نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود و شافعی رحم میگوید اگر سفر طاعت بود نماز دو کند و روزه خورد
اگر سفر معصیت بود نماز چهار گذارد و روزه نخورد و بر قول علما ما رحم تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر معصیت
بقول شافعی رحم مسافر را نماز چهار گذاردن عزیمت است و دو گذاردن رخصت است پس بعزیمت عمل کردن فاضلتر بود
و حجت علما ما رحم گفته اند هر که در سفر نماز چهار گذارد بزهکار شود و دلیل بر آنکه رسول عم بمکه آمد بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
بر سر دو سلام داد این حدیث فرمود قال النبی عم اتموا صلوتکم یا اهل مکة فانا قوم سفر پس اگر مسافر را چهار گذاردن عزیمت بودی
کسی را او عم نماز گذاردن چون رسول عم نبود معلوم آمد که مسافر را نماز گذاردن دو اولیتر بود مسئله در سفر عزیمت چیست
قول شافعی رحم اینست که نماز چهار گذارد و روزه نخورد که عایشه رض در سفر نماز چهار گذارد علما ما رحم میگویند که وی ام مومنان بود
هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آمدی پس وی بجای مقیم بود و بر قول علما ما رحم در سفر عزیمت آنست که نماز دو کند و اگر بخشش بسفر
روزه نخورد که پیغامبر عم بروز فتح مکه نماز چهار رکعتی را بر سر دو رکعتی سلام داد و گفت که برخیزید ای اهل مکه نماز خود را تمام کنید ما مسافریم
ما را اینجا چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه مسافر نماز دو کند دیگر آنکه اقتدا فریضه گذار به تطوع گذار روا نبود و اگر روا بودی رسول عم
چهار گذاردی چه دو آخر رسول عم تطوع بودی مر قوم را فریضه پس دانستیم که اقتدا فریضه گذار به تطوع گذار روا نبود مسئله
کمترین مدت اقامت چند است بقول شافعی چهار شبانروز است و بر قول علما ما رحم پانزده شبانروز است شافعی رحم میگوید
که امیر المومنین عثمان رض در مکه چهار روز باشید و نماز چهار گذارد علما ما رحم میگویند که آن بنا بر آن بود که در مکه زنی خواسته بود
و ازو سوال کردند که بمدینه باز میروی که نماز چهار گذاری گفت من اینجا زنی خواسته ام ایشانرا استواری نمی آمد سوگند خورد که
من در مکه زنی خواسته ام حجت علما ما رحم آنست که کمترین مدة پاکی حیض پانزده شبانروز است پس باید که مدة اقامت نیز

پانزده شبانروز بود که زمان طهر زمان وجوب نماز است و زمان اقامت نیز زمان وجوب صلوة است پس هر دو برابر آمدند و در حج
باید که هر دو برابر بود پانزده روز عدد مسئله بی نیت اقامت مسافر را نماز چهار شود یا نی بر قول شافعی رح اگر زیاده از هژده
شبانروز باشد نماز چهار شود و بر قول علما ما رح هر چند بسیار باشد بی نیت اقامت نماز چهار نشود شافعی میگوید که رسول
عم در مکه هژده شبانروز باشید و نماز دو گذارد اگر بیشتر باشیدی چهار کردی علما ما رح میگویند که این همچنان میگویی که بیان
احکام شرع ثابت نشود اگر باشیدی دیگر عجب بودی چون نباشید و نگذارد لیس حجت نبود و دلیل علما ما آنست که رسول عم
بیست روز در حرب تبوک باشید نماز دو گذارد و عبد الله عمر رض در نیشاپور یک ماه باشید و نماز دو گذارد و علقمه در خوارزم
دو سال باشید نماز دو گذارد پس دانستیم که بی نیت اقامت نماز چهار نشود و نیت اقامت باید یا بوطن اصلی خود در آید یا نی خواهم
یا مسافر با امام مقیم اقتدا کند یا نماز چهار شود و در صحرا و در کشتی باتفاق نیت اقامت درست نباید اگر مسافر بمقیم اقتدا کند دو
رکعت نماز گذارد مسافر نماز بر خود تباه کرد بر قول زفر رح قضا چهار بود اما ظاهر روایت قضا دو بود مسئله باشندگان
صحرا را حکم چیست مسافر اند یا مقیم بر قول ابو یوسف رح مسافر اند اگر مسافر در وقت بمقیم اقتدا کند بسبب متابعت امام
نماز چهار شود اگر امام را بسر دو سلام دهد یا بر خود تباه کند این نماز باصل باز رود و بر وی قضا دو رکعت بود اگر یک رکعت گذارده
وقت نوشته انگاه بر خود تباه کنند بقول زفر رح بر وی قضا چهار رکعت بود و بر قول علماء ثلثه قضا دو رکعت بود چون جا
بیک جای قرار نمیکنند بر قول ابو حنیفه و محمد رح مقیم اند برای آنکه از علف خواری نقل میکنند اگر مسافری در میان ایشان نیت
اقامت کند درست آید یا نی اگر ایشان پانزده شبانروز بر یکجا قرار گیرند نیت اقامت درست آید و اگر پانزده شبانروز بر یکجا
قرار نگیرند نیت اقامت درست نباید اگر کسی گوید که در صحرا و در کشتی نیت اقامت درست نیست جواب آنست که جای بود
که ایشان در بند آب و علف بودند هر چند روزی که علف خوارند دیگر روند اگر یکی جای قرار گیرند و فی الجمله مسافرند اتفاق مقیم شوند
اگر لشکری اسلام بدار حرب رفتند و ولایت گرفتند یا حصار نگرفتند نیت اقامت میکنند بر قول زفر رح مقیم شوند و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رح مقیم نشوند اگر حصار گرفته اند اما هنوز مالهای ایشان را غنیمت نکرده اند و بر زمینهای ایشان
خراج ننهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند روا بود یا نی بر قول ابو یوسف و زفر رح روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رح
روا نبود اگر شهری و ولایت و حصارها را گرفتند و مالهای ایشان را غنیمت کنند و بر زمینهای ایشان خراج نهند اکنون نیت
اقامت میکنند باتفاق مقیم شوند اگر اسیری در میان کفار نیت اقامت درست نباید اگر ایشان بدار حرب روند اکنون نیت
اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد فرع بسبب وی مقیم شوند چنانکه زن تبع شوی
غلام تبع خواجه یا جبانیت اقامت فاید تبع وی مقیم شود یا نی اگر در مونت وی نیت اتفاق مقیم نشود اگر در مونت وی
بقول ابو حنیفه رح مقیم نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح مقیم شود اگر خداوند مال نیت اقامت کرده اند از سبب وی مقیم شود
یا نی اگر مال رسیده اند که دوام وی گذارده شود و مقیم نشود اگر مال نمیدارد اکنون مقیم نشود قال نجم الدین ... اگر به مقیم ا

و فرزند نارسیده به تبع وی اتفاق مقیم شود و فرزند بالغ تبع پدر مقیم شود یا نی اگر در مونت پدید است مقیم شود اگر نی نی اگر سلطان
نیت اقامت کرد رعیت تبع وی مقیم شود و لشکری اگر اجرت خوارند بلند نشوند اگر مسافر غلام خرید از مقیم بمجرد خریدن غلام مسافر شود یا نه
بعضی گفته اند که تا با خود از شهر بیرون نبرد مسافر نشود اما ظاهر روایت آنست که بمجرد خریدن مسافر شود اگر غلام میان دو خواجه مشترک
بود و یکی خواجه نیت اقامت کرد این غلام نماز دو گذارد یا چهار باید که چهار گذارد و قعده یک سلام اگر تبع خواجه مسافر بود اول فریضه
بود و آخر تطوع اگر این غلام امامت میکند هر دو خواجه بوی اقتدا کنند خواجه مقیم در دو اول متابعت کند و در دو آخر بنشیند تا وی
نماز تمام کند آنگاه خواجه مقیم برخیزد و دو رکعت آخر تنها بگذارد چه ما را معلوم نیست که وی تبع خواجه مقیم است یا خواجه مسافر اگر تبع
خواجه مسافر است دو گذاردن هر دو را فریضه بود چون دو دیگر گذارد مر خواجه غلام را تطوع بود و اگر تبع خواجه مقیم بود هر چهار
فریضه بود که اصل نیت اقامت کرد فرع بی خبر بود نماز با دوگانی آورد آنگاه خبری بوی رسید این نماز ها را قضا کند یا نی بعضی
گفته اند که فرع همه نماز ها را باز گذارد و خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که هر که کم از شش نماز بود قضا کند هر که شش و زیاده از شش
بود قضا نکند که حرج شود و در دین حرج نیست و این ظاهر روایت است اگر جماعتی از نااهلان سفر رفتند همچون نارسیده و دیوانه
و بیگانه و حایض و نفسا بکم مدت سفر اهل شدند چنانکه نارسیده رسیده شد و دیوانه هوشیار شد و بیگانه مسلمان شد حایض از حیض پاک شد
و نفسا از نفاس بیرون آمد و این طایفه نماز دوگانی گذارد و چهارگانی که گذارد نارسیده و هوشیار چهارگانی گذارد و نو مسلمان و حایض
و نفسا دو گذارند که این با اهل عبادت نی چون اهل سفر عبادت شدند لاجرم دو گذارند و نارسیده و دیوانه نه اهل سفر بودند و نه اهل
عبادات چون اهل شدند و کم مدت سفر لاجرم نماز چهار گذارند که درین مسئله اعتبار عزیمت است [illegible] چنانکه عزم طلاق و عتاق
و بیع و شرا از نارسیده و دیوانه درست نیاید عزم سفر نیز ایشان درست نیاید اما این عزیمتها از کافر و حایض و نفسا درست آید
عزم سفر نیز درست آید اگر یک کس در دو موضع نیت اقامت میکند درست نیاید چنانکه کسی نیت کرد که هم بمکه باشم و هم بمنا نیت
اقامت میکند درست نیاید تا بگوید که بمکه باشم یا بمنا بنا بر واقعه عیسی بن ابان که صاحب تفسیر بود و صاحب اختیار وی سفر
بقبله رفت که پیش از ایام حج بمکه در آمد و نیت اقامت کرد و نماز چهار میگذارد یکی از شاگردان ابو حنیفه رح وی سوال کرد که نماز چهار
چرا میگذاری گفت نیت اقامت کرده ام گفت نیت کرده که بمنا خواهی رفتن گفت بلی گفت پس نیت اقامت تو اینجا درست نیامد تا
باز بعرفات رفت حج گذارد و بمکه باز آمد و نماز دو گذارد همان شاگرد ابو حنیفه رح وی را دید او را گفت نماز دو گذاری گفت تو فرموده
که نیت اقامت تو درست نیست گفت تو بر همان نیت اول هستی که در مکه اقامت کرده گفت هستم گفت اما اگر بخاری از بخارا بسمرقند
می آید گفت بمدینه نخشب باشم و هم بسمرقند درست نه آید اما اگر گفت که شبها بدر نخشب باشم روزها بسمرقند روز بدر نخشب در آمد ظاهر تر آنست
مقیم شود اما در نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که تا شب در نیاید مقیم نشود اما خواجه امام زاهد صفار گفته است که اینجا
بود که نیت اقامت زیادت از پانزده شبانروز کرده باشد اما اگر نیت پانزده روز کرده بود از [illegible] رفتن از [illegible] بسمرقند [illegible] ابتدا
از [illegible] بسمرقند روند کم شود و این کم پانزده شبانروز شود و نیت اقامت کم پانزده شبانروز درست نیاید [illegible]

در مکه در آمدی بحکم آن نیت اول نماز چهار خوانده است عیسی بن ابان رحمه الله گفته است عجب واقعه شد که مرا در یک مسئله دو بار غلط افتاد و عالم
و دو صاحب اخبار قدم در کوی تعلیم نهاده از علم فقه چندان بیاموخت که نام وی در کتب مذکور شد اقاویل وی در حجت کتب شد اما
این مسئله در خجند و سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر خجندی بسمرقند آمد و نیت اقامت کرد که پانزده شبانروز هم بدرغم
و هم بسمرقند باشم این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روزها بدرغم باشم و شبها بسمرقند خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله میگوید که نیت
اقامتش درست نباید و از سمرقند تا بدرغم سه فرسنگ است از بهر آنکه از بدرغم بسمرقند آید از پانزده شبانروز چندی کم شود اما ظاهر
روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر بدرغم است گفت شبها بدرغم باشم و روزها بسمرقند باتفاق درست آید اما در نوادر صلوة
صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله میگوید که تا شب اندر نیاید مقیم نشود و خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که این جای بود که نیت اقامت
زیاده از پانزده شبانروز کرده است این بحث سمرقند بدرغم و از بدرغم بسمرقند روزگاری کم پانزده شبانروز شود نیت اقامت پانزده
شبانروز کرده است درست نیاید مسئله اوطان سه است یکی وطن اصلی است دیگر وطن مستعار دیگر سکنی وطن اصلی آن بود
که زاد و بود وی و زن و فرزند وی در آنجا بود و وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند پانزده شبانروز و وطن سکنی آن بود که غلام
یا غریم از شهر بیرون شد وی بطلب غلام یا غریم برود با خود گوید که این منزل یا آن منزل بیابم هر چند که برود مسافر نشود چون باز گردد اگر
از اینجا تا بخانه وی مدت سفر بود مسافر شود نماز دو گذارد وطن اصلی مر وطن اصلی را ببرد و وطن مستعار و سکنی را نیز ببرد و ابطال
اصلی را نبرد و صورت مسئله چنان بود که خجندی بسمرقند نیت اقامت کرد وی را این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند زنی خواست
این وطن اصلی شود دو وطن اصلی سمرقند خجند و یکی سمرقند اگر وی را در خجند را بگیرد یا نی اگر در خجند زن دارد بگیرد وی را دو وطن اصلی بود
یکی خجند و یکی سمرقند اگر وی را در خجند زن نبود وطن اصلی وی سمرقند بود و وطن اصلی خجند برانداخته شود اگر چه وی را در خجند ملکها باشد که
اعتبار زن خواستن راست دلیل برانکه رسول علیه السلام مکی بود بمدینه رفت زن خواست مدینی شد باز رسول
علیه السلام از روستای مکه بود وی را در مکه ملک و اسباب بسیار بود بخواستن زن مدینی شد پس معلوم شد که
اعتبار مر زن خواستن راست ملک را و اسباب را اگر از وطن مستعار بسکنی میرود محمد رحمه الله مسئله
را بر بنده که بگریخت نهاده است چنانکه غلامی داشت که بگریخت و مرا بدرغم نشان داده اند گفت برو
بیابم باز گردم برفت و نیافت و بجای دیگر نشان داده اند گفت بروم تا بیابم باز گردم هر چند که درین
طریق رود نماز چهار گذارد که آن سکنی مر سکنی را ببرد و اگر بنده را یافت و باز گشت اگر از آنجا که
دریافت تا وطن مستعار مدت سفر نیست نماز چهار گانه گذارد و اگر هم از آنجا قصد بشهر خود کرد و اگر سیر وی
شهر گذارد نماز دو گذارد و اگر بشهر اندر آمد نماز چهار گذارد اما تا وطن مستعار مدت سفر است مستعار دو گذارد
بشهر اندر آمد هم نماز دو گذارد که تا نیت اقامت نکند مقیم نشود اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از بیرون شهر رفت

بار برافتادش و بشهر اندر آمد وی همچنان مسافر بود تا نیت اقامت نکند که قصد باشمر وعده مستعار را ابر کبیر ... مسئله اگر بیرون بهمانجا
کوفه بغداد او نهاده است اما اینجا آورده ایم از برای معلوم شدن جای که وطن اصلی است از انجا قصد سفر کرد تا از ربض بیرون نرود مسافر را
نشود و چون از سفر باز آید و در ربض اندر آید بی آنکه نیت اقامت کند مقیم شود دلیل آنکه امیر المومنین علی رض در بصره بود و لشکر
حاضر بود بجای ربض گفت چون ازین جای بیرون رویم مسافر شویم و چون باز آییم اندر آییم بی آنکه نیت اقامت کنیم مقیم شویم
از جای که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و کم مدت سفر رفت برافتادش هم آنجا مقیم شود **مسئله** اصلیست که مقتدی را
در قفای امام نیت اقامت کند درست آید و در آن نماز عمل کند اگر مسبوق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند
اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیت اقامت وی درین نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است و نیت
اقامت درین نماز عمل نکند صورتش مسافر چنان بود سمرقندی از سمرقند به بخارا رود و سمرقندی آید و هر دو بیرون ربض بمسافری اقتدا
کردند و هر دو را حدث رسید به بنا باز گشتند و از آنجا بیرون ربض نیست طهارت سازند تا بنا کنند نماز را بهمانجای و دو تمام کنند
باتفاق اگر قصد بشهر اندر آمدن کردند و هم آنجا بیرون ربض آب یافتند طهارت ساختند و بنا نماز چهار گذاردند ... قند
همان دو تمام کند بسنده بود و اگر بشهر اندر آمدند تا طهارت سازند این مسئله از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبوق اند
یا یکی لاحق است و یکی مسبوق یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر امام در نماز است بهمه حالها هر دو نماز چهار گذارند و اگر امام نماز تمام
کرده است مسبوق چهار تمام کند لاحق دو و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر چه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبوقانه عمل کرده است لاحقانه تبع مسبوقانه شود تا نماز را چهار تمام کند این همه جای بود که
وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیت اقامت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود و ایشان این نماز را
بر خود تباه کردند هر دو نماز چهار گذارند تا بیقین از عهده بیرون آیند محمد حسن رح این مسئله یاد کرد و بهامکه و شام نهاده است اما
اینجا آورده ام از برای معلوم شدن بغدادی بقصر سیره میرود نماز چهار گذارد و اگر کوفی بقصر سیره میرود هم نماز چهار گذارد
اگر هر دو از قصر بکوفه یا به بغداد میروند نماز چهار گذارند که هر دو را بیش مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میرود نماز دو گذارد
و اگر از کوفه به بغداد رود نماز دو گذارد و اگر بغدادی بکوفه میرود بقصر سیره اندر آمده نماز پیشین گذارد برافتادش گفت باز گردم
به بغداد روم این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز برافتادش گفت بکوفه روم هم نماز چهار گذارد که در پیش مدت سفر
نیست چون بکوفه رفت باز به بغداد میرود اگر بیرون قصر میگذرد نماز دو گذارد و اگر بقصر اندر آمد ظاهر روایت دو گذارد حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رح روایت میکند که چهار گذارد و بنا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سیره نیت اقامت میکند ظاهر روایه درست بود
نیاید حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که درست آید اگر خراسانی به بغداد رفت و نیت اقامت کرد این وطن وی را مستعار
اگر از آنجا بسکنی بیرون میرود و چنانکه بحجره و بجبه و قصر سیره نماز چهار گذارد و اگر همین خراسانی در قصر سیره نیت اقامت
کرد قصری شود و مستعار بغداد را بر کرد تا اگر از آنجا بکوفه رود نماز چهار گذارد و اگر به بغداد رود هم نماز چهار گذارد و اگر ... یا از بغداد

قصد شهر خود کرد اگر بیرون قصد گذارد دو نماز دو گذارد و اگر به شهر آید نماز چهار گذارد و اگر کوفی با زن خود بمکه میرود چون بمالد
رسید زن او فتادش گفت به بغداد برم باز گشت اگر بیرون کوفه گذارد نماز دو گذارد و اگر بکوفه اندر آید نماز چهار گذارد و اما اگر بمکه اندر
آمد و روزی چند باشید نه آنگاه قصد بغداد کردند اگر بیرون کوفه گردد یا بکوفه اندر آید نماز دو گذارد از برای آنکه وطن بمکه
و وطن کوفه برگرفت چنانکه مردی سوگند خورد که امروز بدین خانه اندر نباشم رختها بیرون آورد و میان کوی نهاد و همین
باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید تا بمیرد به اگر بود و اگر مسافری نماز پیشین در شهر گذارد و وقت باقیست مسافر شد و
نماز دیگر گذارد و مسافر پیشین را آنگاه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است نماز پیشین را مسافرانه
قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر آفتاب فرو رفت آنگاه بدل افتادش معلوم شد که هر دو نا روا آمده است هر دو نماز را مسافرانه
قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر گذارد و چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و آنگاه مسافر شد نماز دیگر
مسافرانه گذارد پیشین را آنگاه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است هر دو نماز مقیمانه قضا کند
اگر آفتاب فرو رفتی و آنگاه بدل افتادش نماز دیگر را مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بر سر دو نشست
یا دادش که یک رکعت قرات نخوانده ام اگر جا نیست که نیت اقامت درست نیاید نماز تباه شود و اگر جا نیست که نیت اقامت در
آید نیت اقامت کند و در آن دو رکعت قرات خواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم روا بود و بقول محمد رحم نماز تباه شود و اگر این قوم
امام را اند بعد از قعده مستحب امام بعضی از مقتدیان سلام دادند و رفتند نماز ایشان تباه شود و نماز مقتدیان که در قفای
امام باشند چون امام نیت اقامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه وی را متابعت کنند نماز روا بود و اگر همه مخالفت کنند
و سلام دهند نماز ایشان تباه شود و اگر متابعت نکنند و سلام دادند امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که من نیت اقامت
کرده ام ایشان مخیر اند دو رکعت نماز لاحقانه گذارند از عهده بیرون آیند مسافر بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست بفراموشی
یاد آمدش که همانجا سلام دهد روا بود اما اولیتر آن بود که باز گردد و سهو قعده آرد تا بیقین از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو نشست
و بقیام سیوم برخاست بفراموشی چون بسجده رفت یاد آمدش که بر سر دو نه نشسته ام باید که باز گردد و قعده آرد و سهو
اما در رکوع نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو نه نشسته روا بود ولیکن اجماع است که آن قیام و رکوع را باید آورد
که آن وقت آن قیام و رکوع و نیز التطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان بمسافری اقتدا
کردند امام بر سر دو سلام داد و مقیمان بگذاردن مقیمان برخاستند در آن مقیمانه قرات خوانند یا نی اختلاف مشایخ است بعضی
گفته اند که همچون مسبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند نخوانند بعضی گفته اند همچون تنها گذار مخیر اند چون امام در دو اول
خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد لیس ایشان در دو آخر مخیر باشند ظاهر روایة السنت که در حق قرات همچون
لاحق اند نخوانند در حق سهو همچون مسبوق اند بیارند خواجه امام زاهد فخر رحم گفته است که در حق قرات همچون تنها گذارند در
دو آخر مخیر اند و اگر سهو افتد آن سهو را ارند ابو الحسن کرخی رحم گفته است که خوانند خواجه فقیه ابو جعفر رحم گفته که نخوانند

یکی از شاگردان فقیه ابوجعفر رحمه در بغداد رفت و بمجلس کرخی رح درآمد کرخی رح شاگردان را سبق میگفت تا باین مسئله رسید گفت مقیم
بگذاردن مقیمانه برخیزد و قرأت نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رح گفت استاد من میگوید که نخواند کرخی رح گفت استاد تو کیست گفت استاد
من فقیه ابوجعفر رح کرخی رح گفت باری من میگویم که نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رح چون به بلخ آمد با فقیه ابوجعفر رح حکایت میکرد فقیه ابوجعفر رح
ببغداد رفت و بمجلس کرخی رح درآمد و بنشست اتفاق کرخی همین مسئله آغاز کرد و گفت که مقیم بگذاردن مقیمانه برخیزد و قرأت
خواند فقیه ابوجعفر رح گفت که نخواند کرخی گفت مگر تو فقیه خراسانی ابوجعفر رح گفت بلی من فقیه ابوجعفرام کرخی رح گفت وقتی که شاگرد
استاد مسئله مباحثه شود و مشکل افتد و میان ایشان نگشاید باستاد بازگردند و اگر استادان را در مسئله مباحثه شود و میان
ایشان نگشاید بکتب بازگردند فقیه خراسانی بودی و فقیه عراق منم بکتاب بازگردیم هرچه کتب گوید بران باشیم کرخی کسان را فرستاد
که فلان کتاب را بیار ید آوردند نبشته بود که خوانند فقیه ابوجعفر گفت که نخوانند کرخی رح گفت که فلان کتاب دیگر بیارید آوردند
هم نبشته بود که نخوانند فقیه ابوجعفر رح گفت که نخوانند کرخی گفت کتاب میگوید که خوانند و شما میگویید که نخوانند مرد از کتاب یاد
دارنده برنبود فقیه ابوجعفر رح گفت مرد از کتاب یاد دارنده تر نبود و لیکن نه همچون من مرد من از کتاب یاد دارنده ترم
اصل محمد رح هست بیارید آوردند مبسوط را اول نبشته بود که خوانند انرا پاک کرده هست و حاشیه کتاب نبشته بود که نخوانند
فقیه ابوجعفر رح برخاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرخی رح هرچند جهد کرد تا فقیه ابوجعفر رح روزی چند
باشد فقیه ابوجعفر اجابت نکرد کرخی رح ویرا اشتری داد فقیه ابوجعفر رح ویران شتر نشست و کرخی رح مهار شتر گرفت
و ببازار بغداد برمی آمد و میگفت ای مسلمان دل شاگردی کشید تا بغیر استادی باید کرخی رح ازان قول رجوع کرده است
از برای آنکه در مختصر خویش آورده است که دران مقیمانه قرأت نخوانند که سنت و جماعت ایشان اول با امام هست و سنت ادا
سنت ایشان همچون حق باشند نخوانند چنانکه مقیم و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم
برخاست باید که مسافران ویرا متابعت کنند مقیمان متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب
متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر انرا تطوع باشد و اقتدا تطوع گذار بتطوع گذار درست آید
اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت تطوع شود مقیمان را فریضه اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار درست نباید نماز مقیمان
تباه شود بدان معنی مقیمان متابعت نکنند بنشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان را برخیزند
و دو رکعت نماز لاحقانه گذارند و اگر خبر امام نداد دو رکعت نماز مقیمانه گذارند برای آنکه سفر یقین هست و نیت اقامت
کردن اشتباه در شریعت اشتباه حکمی ثابت نشود تا اگر امام بریشان خواسته بود ایشان دو رکعت نماز مقیمانه گذارند از عهده
بیرون آیند اگر مقیمان را در حضر نماز فوت شده هست در سفر قضا میکنند بالاتفاق چهار رکعت گذارند و اگر مسافری را در سفر نماز فوت
شده است در حضر قضا میکند و بقول شافعی رح چهار قضا کند از برای آنکه ضرورت که در سفر بود نماند و بقول علمای ما رحمهم الله
همان دو قضا کند که در قضا اداء نماز اعتبار وقت وجوب رااست و در اداء نماز وقت اداء فائده این خلاف جای دیگر باید که او بکر

سوگند خورد و بشکست بنده باید که آزاد کند یا جامه یا طعام دهد تا کفارت شود و اگر توانگر درویش شد سه روزه پیوسته دارد کفارت
شود و اگر درویش سوگند خورد و بشکست سه روز پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه نداشت و توانگر شد اکنون بنده
را باید آزاد کردن یا ده مسکین را جامه باید دادن یا ده مسکین را طعام دهد تا کفارت شود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری
اقتدا کردند بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقیمان بگزاردن مقیمانه برخاستند چون سر بسجده نهادند امام نیت اقامت کرد نماز
امام چهار شود و مقیمانی که بگزاردن مقیمانه برخاستند بر ایشان متابعت امام لازم شود و اگر همه متابعت کردند نماز ایشان روا بود
و اگر همه مخالفت کردند نماز ایشان تباه شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند و نشستند امام سلام داد و ایشان را خبر نبود که نیت
اقامت کرده امام ایشان برخیزند و دو رکعت نماز مقیمانه گزارند از سجده بیرون آیند اگر امام خبر نداد و دو رکعت مقیمانه گزارند
آن مقیمان که سر بسجده نهاده باشند بروایت نوادر نماز ایشان تباه شود از برای آنکه ایشان مقیمانه خود را وقتی جدا کرده اند که بر امام
چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایة روا بود که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام دادی نماز وی روا بودی که از فرض
بر وی چیزی باقی نمانده بود وی نماز خود را بر خود وقتی زیادت کرده است که ایشان مقتدی نمانده اند نیت وی در حق ایشان عمل
نکند نماز ایشان روا بود و اگر مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست و بعضی از مقیمان بگزاردن مقیمانه برخاستند و سر بسجده نهادند امام
را یاد آمد که از نماز فرض بر من چیزی باقیست اگر قرائت بود نماز دو رکعتی نماز همه تباه شود و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی بود روا بود بشرط
آنکه در دو رکعت قرائت خوانده باشد مگر وتر را اما اگر رکوع مانده است یا سجده آنها که سر بسجده نهاده اند نماز ایشان تباه شود از برای
آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرض باقیست وی آنچه مانده است بیارد و اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیارد و اگر رکوع
مانده است و از رکعتهای اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر مانده است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتهای
اول یک رکعت نماز گزارد و اگر از رکعت آخر است دو سجده آرد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد
از سجده بیرون آید و اگر سجده تلاوة تلاوت یاد آمدش و باز گشت نماز همه روا بود و اگر باز نگردد و بروایت نوادر نماز اینها که سر
بسجده نهاده باشند تباه شود و ظاهر روایت روا بود و اگر قرائت تشهد یاد آمدش اگر باز گشت نماز همه روا بود و بقول علمای ما بقول امام شافعی
نماز همه تباه شود و اگر باز گشت بقول محمد قعده را بر گیرد و بر قول ابو یوسف رحمه الله بر نگیرد و قیاس قول محمد بروایت نوادر نماز آنها که سر بسجده
نهاده اند تباه شود و بقول ابو یوسف تباه نشود و این ظاهر روایت است از برای آنکه قعده معتبر امام برخاسته اند که اگر آنزمان امام سلام
دادی نماز وی روا بودی و اگر سهو یاد آمدش اگر قراءة و قیام ایشان بعد از قعده معتبر امام افتاده باشد اگر امام بسهو باز گردد یا
باز نگردد نماز همه روا بود و مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست امام بسجده تلاوت باز گشت وی نتواند که باز گردد و آن سجده را با امام آرد
بر خلاف سهو که سهو را باخر مسبوقانه تواند آوردن لیکن تلاوه را نتواند آوردن پس فرق آمد میان سهو
و تلاوت پس سهو را متابعت نکند ولیکن تلاوة را متابعت کند در محیط آورده است که اگر باز
گردد و متابعت کند نماز وی تباه شود اما در بعضی نسخها آورده است که این جای بود که مسبوقانه را بسجده مقید کرده باشد

اما اگر سهو قاده را بسجده مقید نکرده باشد باید که باز گردد و متابعت کند که اگر باز نگردد نمازش تباه شود و اگر امام را نمازی یاد آمد که تحریمه
ساقط نشده است و بقول ابو حنیفه رح نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و بروایت نوادر در قیاس قول ابو حنیفه
رض اینجا که بسجده سهو آمده اند و نماز ایشان تباه شود ظاهر روایة روا بود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام را
حدث رسید پیش از انکه کسی را خلیفه کرد وی نیت اقامت کرد وی نماز تمام تباه شود و اگر مسافری را خلیفه کرد انگاه نیت اقامت کرد
این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند و لیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیز نیت اقامت کرد این نیت در حق وی
عمل کند و لیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند اگر
خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود و لیکن چون این امام
باقی نماز اول را اتمام کند مقتدیان دران دو رکعت مقیمانه که بیارند وی را متابعت نکنند هر کسی نماز خود را اتمام کنند و اگر وی را دران
دو رکعت دیگر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز امام را اتمام کرده بود انگاه مقتدیان نیت اقامت کردند
این نیت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر امام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار نشود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام
است چون خلیفه باقی نماز امام را اتمام کرد و بقضاء مقیمانه خود برخاست مقتدیان مقیم باشند ایشان باید که دیگر متابعت نکنند و اگر
کنند نماز ایشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه نشود از برای انکه دو رکعت
مسافران تطوع بود و اقتدا المتطوع کذار بفریضه کذار درست آید و اگر بر امام سهو است چون خلیفه باقی نماز امام را اتمام کند دیگر از
مدرکان را خلیفه کند بسلام و بسجده سهو وی سهو را متابعت کنند و لیکن سلام را متابعت نکنند و اگر سلام را متابعت کردند پیشتر
انکه وی باید نمازش تباه شود و اگر خود بعد اسلام داد و سهو آورد نمازش تباه شود و سهو از مسافران ساقط میشود که سهو را
محل نماند و اگر مقیمان دران سهو وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سهو آورد و آن
سلام وی را از نماز بیرون نیارد و از سهوش نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد اسهو آورد بقول شافعی رح نیابت دارد و بقول
علما ما رح نیابت از سهوش ندارد اما خواجه امام زاهد بخاری رح گفته است که مسئله مختلف فیه است و تکرار بسهو مشعر و عین نیست که هم
نیابت دارد این خلاف در حق مستحبا نیست در فریضه نی در سفر و در مرض و در مطر بقول مالک رح قصر و جمعه روا بود و بقول
شافعی رح در سفر و مرض روا بود و در مطر در روا نیست و بقول علما ما رح قصر و جمعه روا نبود مگر در عرفات حاجیان را از برای
اقامت سنت مسئله که آن حاجیان را سنت است یا جایی که خطر باشد جای دیگر روا نبود حاج را سه خطبه سنت است فریضه نه
یکی بمیقات از برای ترتیب احرام گرفتن یکی را بهر دو دفعه از برای ترتیب سنگ انداختن و یکی تمام از برای ترتیب طواف کعبه بقول
زفر رح همانروز آموزند که عمل کنند و بقول علما ما رح پیش از انروز آموزند که خواهد کردن و اگر بنده نارسیده بمیقات احرام
گرفتند و لبیک گفتند چون ببوستان نبی عامر اندر آمدند نارسیده رسیده گشت و بنده آزاد شد باز گشتند و بمیقات
رفتند و احرام گرفتند و لبیک گفتند باز ببوستان نبی عامر اندر آمدند حج نو رسیده از فرض نیابت دارد و حج او از او تطوع

که شروع عمره وی در تطوع درست افتاده است و تطوع فریضه نشود وکسانیکه محرم نشوند ایشانرا قصر و جمع روا نبود و باتفاق محرم بحجه را قصر
و جمع شاید گذاردن باتفاق محرم عمره را بقول ابوحنیفه رض نشاید گذاردن و بقول صاحبیه شاید چون بعرفات اندر آیند
زوال اندر گذرد حجاج شوند بانگ نماز و اقامت گویند نماز پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میانه تطوع نگذارند
و اگر گذارند قامت بانگ گویند و نماز دیگر گذارند اگر حاجی نماز پیشین تنها گذارد و نماز دیگر را قصر و جمع می گذارد و بقول
ابوحنیفه رض روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و اگر پیش از زوال محرم شود بعد از زوال محرم شد بقول زفر
رح وی را قصر و جمع روا نبود و بقول علماء ثلثه رح روا بود و چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات دعا میگویند تا آفتاب فرو رود
انگاه از عرفات برون آیند اگر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آید دم لازم آید و اگر باز گشت و باز بعرفات اندر آمد بقول زفر
رح آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علماء ثلثه رح ساقط شود و اگر آفتاب فرو رفت انگاه بعرفات اندر آمد باتفاق
آن دم لازم آمده ساقط نشود و چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه گذارد چون
شب را بمزدلفه اندر آیند آن نماز شام را باز گزارند که موقوفست و بر فور نماز خفتن گذارند یکی اقامت گوید بسنده بود
که نماز شام در معنی قضاست اما اگر صبح دمید و انگاه بمزدلفه اندر آید اتفاق آن نماز شام روا بود باز آید آفاقی را بی احرام
احرام نشاید گذاشتن از میقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و لبیک گفت لازم آمده ساقط نشود
و بقول علماء ثلثه رح ساقط شود اما اگر احرام گرفت لبیک نگفت بقول ابوحنیفه و زفر رح دم لازم آمده ساقط نشود و بقول
ابو یوسف و محمد رح ساقط شود و اگر بعد از زوال مکی بعرفات اندر آمد و بدانست که عرفاتست حجاج شود و نشاید پیش از
صبح از مزدلفه بیرون آیند دم لازم شود و اگر در صحرا نماز گذارد در حضری فرود بیرون بر زمین نیت است که روایت کند عوف بن
جحیفه رض که رسول عم در صحرا بطحا نیست تا نماز شروع کند بلال رض نیم نیزه آورد و پیش رسول عم بر زمین فرو برد انگاه رسول عم
بنماز شروع کرد و ما اقتدا کردیم و نماز گذاردیم و پیش امام فرو خلنده بسنده بود و بعضی مشایخ گفته اند برابر روی ترا است امام فرو خلد
بسنده بود و ظاهر روایت انست که میان دو ابروی امام بر زمین فرو برند مختار خواجه امام زاهد نیست خواجه امام اجل حسن
گفته است که نیم نیزه حاجت نیست مقدار تیر بسنده است اگر زمین بود که فرو خلیدن نتوانند و را نهند بسنده بود و اگر چیزی
نیست که پیش فرو خلند بعضی گفته اند که خطی کشند تا چون خط محراب اصح انست که از محمد رح سوال کردند گفت الخط لیس بشیء اگر در
صحرا برفاست و کل نماز بپشت ستور روا بود و اگر در سفر بر روزی است و سجده نتوانند آوردن ایستاده با یاران نماز گذارند که بود
که رسول عم در سفر بود و تر روزی و سجده نتوانستند آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود تا ندا کردند که صحابیان نماز گذارند
ایستاده با یاران چون رسول عم این ندا فرموده عبدالله بن ابی رواحه رض این ندا شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه رض بیرون
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبدالله را ندید سوال کرد که وی کجا رفت گفتند که همین ندا شنید از میان ما بیرون رفت رسول عم
فرمود که او مردی لجوج است تا همین زمان بیاید ما را حجتی قوی بیارد و چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفته بودی

گفت یا رسول الله چرا چنین کنیم که خدای عز و جل را سجده آوردم رسول صلعم فرمود چرا چنین نکردی که ما کردیم گفت یا رسول الله شما چنین میکنید با آزادی
نفس که خدای عز و جل چیزها را از کردانیده است قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و من چنین میکنم با آزادی نفسی که مستحق آتش دوزخ
است رسول ع فرمود که من شکر نکنم چه است چون قوی بیمار و اگر بر ستور نماز تطوع میگذارد در روی بغیر قبله باختیار در صحرا روا بود که ترا وات
میکنند علیه السلام که در سفر بودیم در بیابان سوی خیبر بود رسول ع فرمود که همچنان دو رکعت نماز گذارند همچنان نماز گذاردیم و بر ستوران
ظهر یا ... اما نماز فریضه باختیار روا نبود و بضرورت روا بود و در وقت تحریمه روی بسوی قبله آرد چون نماز شروع کنند اگر بعد از آن ستور روی
بهر کجا اندازد از قبله و بطرف دیگر رود روا بود و اگر بضرورت روی بغیر قبله فریضه شروع کند و گذارد روا بود و اگر جامه ستور آن پلید بود و بر پشت
ایشان نماز میگذارند خواجه محمد مقاتل رازی ره گفته است روا نبود از برای آنکه جای پاک فریضه است ظاهر روایت روا بود که قیام و رکوع
و رکن اصلیست ساقط میشود جای پاک که شرط است طریق اولی بود که بضرورت ساقط شود و اگر بر ستوران جماعت میگذارند ظاهر روایت
روا نبود و از محمد ره روایت آمده است که ستوران را جمع کردند و بر بندند جماعت گذارند روا بود و در کشتی نماز فریضه میگذارند ظاهر روایت
روا نبود و از ابو یوسف ره روایت است که ... ستور ... بر بندند و در روی نماز گذارد روا بود و در عجل نماز روا بود بر خلاف گذارند
در گردون نماز میگذارد و اگر گردون بر گردن گاو است و گاو میرود روا نبود باتفاق اگر گردون بر گردن گاو است لیکن گاو ایستاده
بعضی گفته اند اکنون بر آن گردون نماز روا بود ظاهر روایت ... و اگر گردون بر زمین بود روا بود باتفاق اگر در کشتی بضرورت
نشسته نماز گذارد باتفاق روا بود و اگر بی ضرورت نماز نشسته گذارد بقول ابو حنیفه ره روا باشد بقول ابو یوسف و محمد ره روا نبود وجه قول ابو حنیفه
اینست که عبد الله مسعود و انس بن مالک رض بی ضرورت در کشتی نماز نشسته گذاردند پس معلوم شد که روا بود باب سی ام در بیان

نماز آدینه نماز آدینه فریضه است هم بآیت هم بخبر و باجماع امت اما آیت اینست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع اما خبر اینست قال النبی صلعم فی خطبته واعلموا ان الله کتب علیکم الجمعة فی یومی هذا فی مقامی هذا فمن ترکها
جحودا و تهاونا استخفافا بحقها و له امام جائر او عادل الا فلا جمع الله له شمله ولا بارک له فی امره الا فلا صلوة له الا فلا زکوة له الا فلا صوم له الا فلا
حج له الا ان یتوب و من تاب تاب الله علیه جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول ع در خطبه همچنین فرمود که صدقه دهید تا شما را
آمرزش یابید و طاعت کنید پیش از آنکه در یابند و توبه کنید پیش از آنکه بمیرند آنگاه فرمود که بدانید که خدای عز و جل نماز آدینه فرض کردانید اندرین روز
اندرین مقام هر که یکبار آدینه را ماند بعد از آن دو دانگ دل سیاه شود هر که دو نماز آدینه را بگذارد چهار دانگ دل سیاه شود و هر که سه نماز آدینه
بگذارد همه دل سیاه شود و ویرا نماز نیست و ویرا زکوة نیست و ویرا روزه نیست و ویرا حج نیست وی از دین ما از دین ... هر طریقی که خواهد
بمیرد خواه یهودی خواه ترسا خواه ... مگر که توبه کند خواجه حسن بصری ره روایت میکند هر که سه نماز آدینه بقصد بماند منافق شود
اما خواجه ادیب مختار ره گفته است که ... از متفرقات ... رسول ع فرموده است هر که سه نماز آدینه بماند وی منافق است
قال النبی ع من ترک الجمعة ثلثا بغیر عذر فهو منافق این وعید در حق کسی بود که باعتقاد رها کند اما اگر باهمال مانده بود ویرا ...
بود چون توبه کند خدای عز و جل توبه ویرا ... امام زاهد فخر الدین ره میگوید در حدیث است که هر که یکبار آدینه را ماند

چهار وانک دلش سیاه شود واگر سه نماز ادینه را ماند همه دلش سیاه شود واگر توبه کند خدای تعالی قبول
کننده اوست ور گذارد باز چون سه ادینه بپایی گذاردن سیاهی نبود بدل شود نماز ادینه بر کیست
بر مومن عاقل و بالغ آزاد و تندرست و مقیم فریضه است بر نارسیده و بر بیمار و بر بنده و بر مسافر
و دیوانه فریضه نیست بر نابینا نماز ادینه فرض نیست چون عصاکش ندارد واگر عصاکش دارد بقول ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه بر وی نیست بقول ابو یوسف و محمد بر وی بود چنانچه همین خلافست گفتیم بر بنده نماز ادینه
نیست اگر خواجه بنده را با خود ببرد اگر برای ستور نگاه داشتن برد بر وی نبود واگر از برای نماز گذاردن ببرد
است بر وی بود بر مزدور بود یا نی خواجه حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که نماز ادینه بر وی نبود از برای آنکه خود
را اجازت داده است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که خصم کار وی را نتواند از نماز ادینه گذاردن باز داشتن
اما نتواند که آن مقدار که روزکار بود است بنماز ادینه گذاردن از اجرت وی فرو درود نماز ادینه را شرطهاست
شهر است و سلطان است و جمع است و شهرت اعلام عام وقت است خطبه اما شهر شرط روائی نماز ادینه
است بقول علما ما رحمهما الله و بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در بحرین دیهی بود از دیههای عبد
قیسی که وی را جواثا میگویند جمل کس از صحابه در وی نماز ادینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست مر روائی نماز ادینه را علماء ما رحمهم الله گفته اند که آن جواثا نام دیه است اما بحقیقت شهر است دلیل برآنکه
این نظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدای تعالی مکه را ام القری فرموده است ما در دیها اتفاق است
که مکه شهر است و یا سم دیهی حکم شهری بر نجد و عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عن النبی ع لا جمعة ولا تشریق
الا فی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط روائی نماز ادینه است شهر چه صفت باید تا نماز ادینه روا بود
در صلوة قاضی امام صدر الدین شهید از علما ما رحمه الله روایت میکند که همه شهر در کلانترین مسجد جمع آیند چنانکه
آن مسجد پر شود بمسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود در وی نماز ادینه روا بود در روایت شرح طحاوی رحمه الله است
که هر حرفت وری تابستان و زمستان دران شهر حرفت روزگار بسر برند چنانکه ایشانرا بحرفت دیگر حاجت
نیاید این شهر کلان بود در وی نماز ادینه روا بود در روایت صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله علیه است
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایتست که شهری باید که در وی سلطان بود
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر ابج بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد آنگه روا ان
بود تا در وی نماز ادینه روا بود در منتقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر کجا صد هزار کس جمع آیند
حکم شهر دارد و دران جا نماز ادینه روا بود و جایی را حکم شهر دادند بعد از ان خرابی پذیرد حکم آن شهر باقی
ماند تا اگر ایشان نایب سلطان با جمع در پنجا نماز ادینه گذارند روا بود واگر در یک شهری دو جا

نماز آدینه گذارند در قصر حرطی وی از ابو حنیفه رض روایتست که روا نبود و صلوة خواجه اجل شمس الائمه سرخسی رح آورده است که نشاید معلق نیست
گزنشاید نماز بار نیست یا نشاید روای یا کراهیت است ابو یوسف رح گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر آب کلان بود
چنانکه گذشتن را بکشتی حاجت آید چنانکه دجله بغداد است ازین روی از هر روی نماز آدینه گذارند و ابو محمد رح گفته است که شهر
کلان هر محلتی حکم شهری دارد تا در هر محلتی نماز آدینه بر ایشان بود مسافت چند بود تا نماز آدینه بر ایشان بود ظاهر روایة آنست که مسافر
بجایی رسد که مقیم شود نماز بر ایشان فریضه شود و مقیم بجایی رسد که مسافر شود نماز بر ایشان فریضه نبود و محمد رح گفته است هر کجا بانگ نماز بشنود
نماز آدینه بر ایشان بود و مالک رح گفته است که در روز تا میان بیایند و نماز آدینه گذارند و شبانگاه بخانه روند نماز آدینه بر ایشان بود
خواجه حسن بصری رح گفته است تا چهار فرسنگ نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و بعضی از فرسنگها از ابو حنیفه رح روایتست که هر کجا حاج
ایشان را با حرام شهر جمعه کنند نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و شیخ الاسلام علاء الدین رح گفته است در مختلف بود و در باب سه عو
تا اینجا بانگ نماز شنوند بر قول محمد رح بر ایشان نماز آدینه فریضه بود و بر قول ابو یوسف رح هر که اندرون ربض است بروی فریضه است
هر که بیرون ربض است بروی فریضه نبود و امروز جواب فتوی بر اینست و جز این دو قول که گفتیم روایتها دیگر است سلطان شرط روای
نماز آدینه است بر قول علما ما رح و بر قول شافعی شرط نیست وجه قول وی آنست که نماز آدینه چون نمازهای دیگر است در نمازهای دیگر
سلطان شرط نیست در نماز آدینه نیز شرط نبود وجه علما ما رح آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الر
سول و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول عم فرمود که سلطان را مطیع باشید اگرچه سیاه بند
گوش بریده بود یا جابر یا عادل سلطان شده روا بود و از دست وی خطابت درست بود اما قضا روا نبود بجهانکه امامت
وی روا بود و لیکن گواهی وی را نشنوند چنان باید که امامت را نشاید و زن و نارسیده و کافر نشاید اگر پادشاه نارسیده بود
و یا زن بود یا کافر نماز آدینه روا بود اما ابو حنیفه رض گفته است که اگر نارسیده بود وزیر خود را ولی عهد خود بکند اگر زن بود و هم
خود را ولیعهد خود کند اگر کافر بود وزیر مسلمان را ولی عهد خود کند نماز آدینه روا بود و بموت سلطان نایبان وی معزول نشوند
بجهانکه بموت خلیفه پادشاهان که از دست وی باشند معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون دوانیدند و نماز آدینه گذارند
روا بود که سلطان وکیل است و عامل اصیل اگر اصیل بمیرد وکیل کاری بکند درست آید از محمد رح سؤال کردند والی افریقیه را
بیرون دوانیدند ولی وی نماز آدینه گذاردند گفت روا بود و از امیر المؤمنین عثمان رض سؤال کردند که والی بصره را بیرون دوانیدند
ولی وی نماز جمعه گذاردند گفت روا بود و اگر سلطان محبوس بود نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه روز غوغا امیر المؤمنین عثمان محبوس بود
امیر المؤمنین علی رض نماز آدینه گذاردند سلطان السلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه در ابتدا صحابه اندک بود سلطنت
سلطان الانبیا ظاهر نبود نماز آدینه مشروع نشود و چون صحابه بسیار شدند سلطنت ظاهر شد نماز آدینه مشروع شد جمع و شهرت نماز
بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان تا اگر سلطان با حشم خود در سرای خود نماز آدینه میگذارد و اگر در سرای گشاده بود
چنانکه عام اندر می آیند و بیرون میروند روا بود و اگر در سرای بسته اند و عام نمی آیند روا نبود اما اگر عام نمی سلطان نماز آدینه گذارند روا بود

وقت شرط روای نماز آدینه است باتفاق تا اگر درمیان نماز آدینه وقت نوشد بقول شافعی رح همان تحریمه نماز پیشین کند روا بود
و بقول علماء ما رح از سر تمام کند تطوع شود و باز تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارند و رحصا یدند کو رسست و جمعه شرط روای نماز آدینه
است بقول شافعی رح چهل کس باید که بی چهل کس نشد رست و آزاد و مقیم باید تا نماز آدینه روا بود دلیل برانکه عبد الرحمن بن مالک اسعد رض
را دعا کرد که ایشان سی و نه تن بودند یا بیستاند تا من بیایم که چهل کس شدیم نماز آدینه گذاردیم دلیل میکنند که چهل کس شرط است
علماء ما رح گفته اند که عبد الرحمان رض مردی پیر بود و چشمهای وی ضعیف بود از بهر ای ان بایستادند تا وی نماز آدینه ایشان با به
از وی قوة گشتند و آن از برای مراعات وی بود دلیل برانکه اگر وی بسبب روای نماز آدینه ایشان بودی لازم بودی که وی را
دعا گفتندی چون وی ایشان را دعا گفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست دلیل برانکه مصعب بن عمیر رض یکبار با هفده کس
نماز آدینه گذارد و یکبار با سیزده کس نماز آدینه گذارد و رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارده است در وقتی که در مدینه طعام
تنگ شده بود چون جمعه بر پای شد آواز طبل کاروان طعام بگوش ایشان رسیده بعضی ماندند و بعضی طعام خریدن رفتند
رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذاردند جبرئیل عم آیت آورد **قوله تعالی** واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک
قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین بقول مالک رح امام و یک کس جمعت و بقول ابو یوسف رح امام و دو کس
جمعت و بقول ابو حنیفه رح امام و سه کس جمعت و شرط کس باید که اهل باشند مر امامت را تا اگر کسی نا رسیده بود و یا زن بود یا صاحب حجر مسافر
بود روا نبود اما اگر همه مسافر اند یا بنده اکنون روا بود جمع شرط نماز آدینه است باشرط شروع باشرط تمام نماز بقول ابو حنیفه رح شرط تمام
است و بقول ابو یوسف و محمد رح شرط شروع به قول زفر رح شرط نماز است فایده این خلاف جای پدید آید که چون بر پای شد امام را
جمع ماندند و رفتند و امام تنها ماند بقول ابو حنیفه و زفر رح تحریمه نو کند نماز پیشین گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رح بر گذارد و جمعه
تمام کند و اگر یکرکعت گذارده اند انگاه جمع رفتند بقول زفر رح تحریمه نو کند و نماز پیشین گذارد و بقول علماء ثلثه رح بر گذارد و نماز جمعه
تمام کند و در روز آدینه فرض اصلی ظهر است یا جمعه بقول علماء ثلثه رح فرض اصلی ظهر است و لیکن بترک جمعه بزه کار شود و بقول زفر
رح و شافعی رح فرض اصلی جمعه است فایده این خلاف جای پدید آید که هر کسانیکه نماز آدینه فریضه است زوال اندر گذشت نماز
پیشین گذارند بقول علماء ثلثه روا بود و لیکن بترک جمعه بزه کار شوند بقول شافعی رح اگر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آدینه گذارند و زفر
نماز پیشین روا نبود بقول زفر رح اگر جمعه گذارند روا بود اگر نگذارند نماز پیشین روا نبود کسانیکه نماز آدینه بر ایشان فریضه نیست
چنانکه مسافر و بنده و بیمار زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند باجماع روا بود اما اگر سعی کردند نماز آدینه گذارند بقول زفر و
شافعی رح فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علماء ما رح فرض ایشان جمعه بود و آن نماز پیشین تطوع شود و کسانیکه نماز
آدینه بر ایشان فریضه است نماز پیشین گذارند انگاه سعی کردند نماز جمعه گذارند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین را گذارد
بر اتفاق و پیش که باره دو هم نماز جمعه گذارد هم آنجا و بیاخبر رسید که جمعه گذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود و اما اگر در راه جمعه
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین او برانداخته شود و نماز پیشین را باز گذارد و بقول صاحبین تا نماز آدینه در نیابد نماز پیشین

بر انداخته شود و اگر نماز ادینه دریافت بالاتفاق فریضهٔ وی نماز ادینه شود و بعضی گفته اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احرام عمره اش
بر قیاس ابوحنیفه بر انداخته شود و ظاهر روایة آنست که نشود از برای آنکه اینجا وی مامور است برفتن جمعه اما در الحال مامور نیست برفتن
حج چون هر دو برای او آمد جمعه آورد و رکنی از ارکان و شرائط الحج بجا نیاید و احرام عمره اش بر انداخته نشود اما بر قول ابوحنیفه محرم حجه نشود
تا اگر جمعه گذارد و باجماع فرض وی شود نماز پیشین تطوع اگر کسی که نماز ادینه بر وی فریضه است نماز پیشین گذارد و نماز جمعه یافت وی
امام را در قیام دریافت بالاتفاق دو گذارد و اگر در جمعه امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد بقول محمد رح چهار تمام کند بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف رح دو گذارد و وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام من ادرک الامام فی الجمعة فی القعدة [illegible]
و ابویوسف رح گفته است که این در حق کسی باشد که نیاید و امام را در قعده یابد و لیکن سلام داده باشند نگذارد [illegible]
وی اقتدا کند درست نبود و پیر انماز پیشین باید گذاردن و آنجا چهار رکعت است اما اگر امام هنوز سلام نداده باشد که اقتدا کند و تمام گذارد
بحکم حدیث رسول علیه السلام واذا اتیتم الصلوة فلا تأتوها وانتم تسعون ولا تأتوها وانتم تمشون علیکم بالسکینة والوقار فما ادرکتم فصلوا وما فاتکم
فاقضوا چون از وی دو فوت شده است امام دو گذارده است وی همان دو گذارد از مسجد بیرون آید حکایت آورده است
که محمد حسن رح را شاگردی بود نام وی یحیی بن یحیی رح در این مسئله گفت وی محمد رح را اشکال گفت که اگر این را نماز ادینه میدارید چرا چهار میفرمایید
گفت بحکم حدیث رسول علیه السلام اگر نماز پیشین میدارید چهار رکعت قرات خواند فریضه میدارید اگر در شفع دوم یاد آمدش که یکی سجده از رکعت
اول مانده ام در شفع دوم آورده است چرا از سر نماز میدارید گفت بحکم حدیث رسول علیه السلام خواست تا اشکال دیگر گوید که محمد رح گفت
لا بارک الله فیک یا یحیی بن یحیی چنان در وقت که بیش در هیچ کتابی اقاویل وی مذکور نیامد پس معلوم آمد که هیچ شاگرد را که بر استاد [illegible]
اشکال آید که خاطر استاد از آن برنجد که برخورداری نباشد مشایخ رح گفته اند که امام محمد رح از چند مسئله رجوع کرد این مسئله و ثابت
نشود و چنانکه بر سر دو نشستن فریضه ندارد و در هر چهار رکعت خواندن باید که فریضه ندارد و اگر در شفع آخر یاد آمدش که یک سجده را
از شفع اول مانده است و در شفع آخر آرد نماز از سر بناء نشود و این مسئله از وی ثابت شود پس معلوم شد که محمد رح از راه استحباب چهار فرموده است
نه از راه فرضیت و سنت نماز پیشین از سنت نماز ادینه نیابت دارد یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته اند که نیابت دارد و اگر پیش از خطبه به مسجد ادینه آمده است و سنت را باز گذارد و اتفاق است که سنت نماز ادینه نیابت دارد و اگر در
وقت خطبه رسید بعد از فریضه باز گذارد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که باز نگذارد و که چون نیت سنتی کرده است
از سنت نماز ادینه نیابت دارد و اگر در نماز ادینه نماز بامداد یاد آمد اندرین مسئله بر سه وجه است یکی آنکه نماز بامداد برنشست اگر نماز
ادینه بر می اندازد و نماز بامداد قضا کند نماز ادینه اندر یابد گذارد و باقی را مسبوقانه ارد و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز بامداد را قضا
میکند وقت جمعه فوت میشود اتفاق است که بر گذارد و جمعه را تمام کند آنگاه نماز بامداد قضا کند و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز
بامداد را قضا میکند جمعه فوت میشود لیکن وقت باقی بود بقول محمد رح بر گذارد و جمعه تمام کند آنگاه بامداد را قضا کند بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف رح جمعه را قطع کند نماز بامداد را قضا کند نماز پیشین تنها گذارد و خطبه شرط روای نماز ادینه است

وازمادر مومنان عائشه صدیقه رضی روایت آمده است که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز است ازبرای آنکه خطبه بغیر روی قبله بگویند
ونماز روی بغیر قبله روا نبود مگر بضرورت اگر بعد از خطبه معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا جامه خطیب پلید بود درست خطبه را باز نگویند
واگر از نیمها بعد از نماز پدید آمد یا جامه آن نماز را باز باید گردانیدن پس معلوم شد که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز نیست شرط روای
نماز ادینه است خطبه فریضه است باتفاق بقول شافعی رح و خطبه پنج شرط است استعاذه تکبیر بر پیغمبر کردن و دعا کردن و در خطبه گوید میان نشستن و قرآن بخواند
بقول علماء ما رحمه الله فریضه است اگر خطیب الحمد گفت یا ذکری یا نیا درستی بقول ابو حنیفه رض از خطبه اول نیابت دارد و بقول
ابو یوسف و محمد رح نیابت ندارد و چندانی باید که شنونده داند که خطبه میگوید وجه قول ابو حنیفه رض آنست که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
بر منبر بر آمد الحمد لله رب العالمین گفت شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامد از منبر فرود آمد و نماز آدینه گزارد و گفت که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
امام کار کرده بودند و من ناکرده بودم و صحنه دیگر اما وی کهم اگر روا نبودی وی نکردی معلوم شد که همو مقدار بسنده است بروای نماز
ادینه را اگر خطیب عطسه زد و گفت الحمد لله از خطبه نیابت دارد یا نی از ابو حنیفه رض دو روایت است اختیار صحنی اگر عربی میدانند ولیکن بپارسی
میخوانند بقول ابو حنیفه رض روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود در جامع الصغیر امام حسام شهید امام ابو بکر جصاص در صلوة خواجه منهاج گفته
کبیر از ابو حنیفه رض روایت میکند که از این قول رجوع کرد و گفت با قدرت عربی بپارسی میگوید روا نبود و اگر خطیب خطبه گفتن است وی را معزول
کردند وی را معلوم شد یا بیهوش شد یا گذشته شد یا روت آورد یا ذا بعد جماعت ان خطبه را باز گویند اما اگر وی را معزول وی را خبر
نبود خطبه تمام کرد و آنگاه معلوم شد روا بود و اگر در خطبه علم شد همچنان تمام کرد روا بود و اگر خطیب با یک کس و کم خطبه گفت
بعد از آن جمع آمدند با ایشان نماز گزارد روا بود یا نی اختلاف مشایخ است جماعتی خطبه نشنوند ولیکن خطیب را از دور میبینند با ایشان
نماز گزارند زیرا که از ابو حنیفه رض روایت است که روا بود جماعتی خطبه شنوند ایشان را حدث رسید بی طهارت نماز
نماز گزارند روا بود و اگر پیش از آنکه ایشان از مسجد بیرون روند جماعتی دیگر با طهارت در آیند با ایشان نیز
نماز روا بود اما اگر پیش از آنکه جماعتی با طهارت اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند آنگاه این جماعت
مسجد اندر آمدند با ایشان نماز روا نبود خطیب خطبه گفت معلوم شد که جنب بود درست خطبه معتبر بود
باز نگویند اما اگر خطبه گفت وی را حدث رسید جنبی را خلیفه کرد روا بود و اشکال آید بر روایت نوادر
جماعتی بی طهارت خطبه می شنوند با ایشان نماز روا نیست خلیفه جنب را چرا روا می آید جواب آنست
که بعضی با طهارت خطبه شنوده اند وی تبع ایشان شود روا بود وی با یکی با طهارت را خلیفه کند
روا بود چون خطبه شنوده باشد چون وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست آید اگر خطیب خطبه گفته
حدث رسیدش کسی را خلیفه کرد تا امامت کند که خطبه نشنوده است روا نبود این خلیفه کسی را دیگر را
خلیفه کند که خطبه شنوده بود هم روا نبود که وی اصالت را نمی شاید خلافت از وی درست نبود

اما اگر جمعه برپای شود و امام را حدث رسد کسی را خلیفه کند که خطبه نشنوده باشد روا بود که همه یکسان شده اند اگر این خلیفه نماز را
بر خود تمام کند و باز شروع کند قیاس آنست که اقتدا بوی درست نبود و استحسان آنست که درست بود خطبه کوتاه گفتن و نماز دراز
کردن سنت است که رسول عم خطبه کوتاه گفتی نماز دراز کردی و فقیه امت عبد الله مسعود رض گفته است که از فقاهت امام آن بود
که خطبه کوتاه گوید و نماز دراز گذارد و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رض اگر خطیب گوید الحمد لله از خطبه نیابت دارد اگر خطبه می گفت حدث رسید
کسی را خلیفه کرد که خطبه را تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد روا بود خطیب خطبه گفت و قوم بعضی که نخسیند و قومی دیگر آمدند
خطبه ناشنوده با ایشان نماز گذارد روا بود که خطبه روا داده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه صحیح است کسی
نماز آدینه روا بود و در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن یعنی دعا و سخن نشاید گفتن یعنی بر قول شافعی رحمه الله شاید و بر قول علمای
ما رح نشاید و شافعی رح میگوید که سلیک غطفانی در مسجد آمد پیغامبر عم در خطبه بود گفت ای سلیک تحیت مسجد آورده گفت نی
یا رسول الله گفت برخیز و تحیت مسجد بیار اگر سخن گفتن و نماز گذاردن روا نبودی رسول عم سخن نگفتی و نماز نفرمودی و ادلته
دیگر هم آنکه در خطبه بود که اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا بگو تا باران بارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند
رسول عم دعا کرد ابر آمد باران باریدن گرفت تا هفته دیگر همی بارید همان اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا کن تا باران از
عمارتها بصحرا رود که عمارتها از رحمت بسیار یا بستد که خطر بسیار دارد که بناها خراب میشود و کاروانها باز ایستد رسول عم دعا کرد بصحرا
و کوهها باریدن گرفت و منفعت بایشان رسیدن گرفت ضرر از ایشان باز گرفت و بر مدینه آفتاب می تافت همچون حلقه
انگشتری شافعی رح گفته است که معلوم شد سخن شاید گفتن هم نماز شاید گذاردن علمای ما رح گفته اند که هرگاه رسول عم صحابه را وعظ
کردی آنرا خطبه گفتندی از آن خطبه بوده است در خطبه نماز آدینه نی اگر ثابت شود که در خطبه نماز آدینه بوده است وقتی بوده است که سخن
گفتن در نماز مباح بود و در خطبه نیز مباح بود بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم بآیت و هم بخبر و هم بروایت
صحابه رض اما آیت قال الله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون اما خبر قال النبی عم واذا خرج الامام فلا
صلوة ولا کلام روایت صحابه آنست که رسول عم در خطبه بود که عبد الله عمر رض در وقت خطبه نشسته بود و کسی بوده بر پهلوی
وی یکی مر آن دیگر را سوال کرد که کاروان چه وقت میرود گفت فردا چون نماز آدینه گذارد عبد الله بن عمر رض مر آن جواب
دهنده را گفت تو چرا گفتی و ثواب نماز آدینه بباد دادی و آن بار تو بود خواست که حدیث کاروان می پرسید دیگر آنکه ابی بن کعب رض از
[illegible] که این آیت بچه وقت نازل شده است که من نشنیده ام ابی بن کعب نگفت و جواب نداد اشارت کرد که خاموش چون از نماز فارغ
شدند گفت مر او را که ثواب نماز آدینه ضایع کردی گفت [illegible] شد از رسول عم سوال کردند گفت [illegible]
که ابی بن کعب میگوید و تو نه آنست که در وقت خطبه نشاید گفتن پس معلوم شد که با آیت و خبر و بروایت صحابه رض که سخن و نماز و دعا
نشاید کردن در وقت خطبه اگر خطیب در خطبه آیت درود و صلوة خواند طحاوی رح گفته است که بشنوند باید که صلوة گویند ظاهر روایت
آنست که [illegible] آنست که در حرمت نماز سخن گفتن حرام بود نشاید گفتن مسئله در وقت آنکه خطبه سخن نشاید یعنی بر قول

ابوحنیفه رحمه نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه اگر سخن اندک گفت که مقدار [illegible] نماز تمام شود باکی نشود ابوحنیفه رحمه میگوید که قطع
کردن سخن و شنوانیدن بود خود باید که اصلا آغاز نکند اگر نماز قضا آغاز کرد خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع
نکند و تطوع نکند لیکن چون لاحق این را تمام کند دیگری شروع نکند مگر قضای که ترتیب ساقط نشده است نشاید گزاردن را
و کراهیت نبود اما اگر قضای بود که ترتیب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد از آن نماز را قضا کند اگر
در سنت شروع کرد و خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فریضه باز گزارد و اگر بعد از فریضه باز نگزارد
بر قول ابوحنیفه و محمد رحمه بر وی قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف رحمه چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم
برخاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد از آن نماز سنت را باز باید گزاردن و اگر نگزارد و بقول ابوحنیفه و محمد رحمه
بر وی چیزی نبود و بقول ابو یوسف رحمه قضای دو رکعت بود و اگر دو رکعت گزارده بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو
رکعت دیگر گزارد و از سنت نیابت ندارد بعد از فریضه هر چهار رکعت را باز باید گزاردن اگر سیوم برخاسته است بعضی گفته اند
که در قیام سلام دهد خواهر امام [illegible] رحمه میگوید که باز گردد و قعده بیارد و سلام دهد تا السنت از نماز بیرون آمده بود و اگر
بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کل دارد و سنت نیابت دارد و اگر خطیب خطبه تمام کرده انگاه سنت گزاردن نشاید که
از سنت نماز آدینه نیابت ندارد و بعد از فریضه آن سنت را باز باید گزاردن و در خطبه سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کرد
جواب سلام واجب نشود اما ابو یوسف رحمه میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فریضه بقول ابوحنیفه
و محمد رحمه میگویند که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بدعتست لاجرم
واجب نشود اما در روایه آمده است از محمد رحمه که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید انگاه اگر آنکس حاضر بود
و اگر یکی عطسه داد محمد رحمه گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه چون بیرون آید تا خود
خطبه کند نماز شروع نکند بقول ابو یوسف و محمد رحمه نماز نشاید گزاردن و لیکن سخن شاید گفتن و بقول ابوحنیفه رحمه سخن نشاید و
نماز گزاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنود به دل باید گفتن جل جلاله
بر زبان نی و اگر نام پیغمبر صلعم شنود جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که خواجه حسن بصری رحمه گفته است هر
یکدرم در وقت خطبه صدقه دهد هفتاد درم در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفارت شود و خلف ایوب رحمه میگوید یک
فقیر را دیدم که از پیش مقصوره بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این فقیر گفت سلطانیان بوده گدایان را
[illegible] میان صفها بیرون میکردند گفت یارب مردم این چیز از ایشان چه پرسی دانستم که در وقت خطبه گدای نشاید
چون صدقه نشاید دادن و دیگر عبد الله بن المبارک مروزی رحمه میگوید که دوست دارم که ندهد هیچ چیزی بآنکس که گوید
چیزی و بیداری بهر خدا آن خواهند هر چیز بهتر چیز را و آن دیگر خدا است به بهترین چیز صرف کنند و آن دنیا است که وی
دین بدنیا میفروشد این همه که گفتم جای بود که خطبه میشنود و اگر خطبه نشنوند جای بود که خطبه نمی شنوند و خواهد جماعت [illegible]

میگوید که خاموش باشد که نص مطلق است اگر شنودن حاضر است از خاموش باشیدن حاضر نیست یعنی یحیی میگوید که قرآن خوانده باشد زهیر
بن حکم میگوید که مسایل فقهیه میگوید که روستایان از راه دور آمده باشند تا بشنوند و از مسایل فقهی چیزی یاد گیرند و از احکام شرع چیزی بیاموزند
حسن بن زیاد رح گفته است که از شاگردان ابوحنیفه در عراق کسی فقیه تر از زهیر بن حکم نبود که وی ترجیح نهاده فریضه را بر واجب و فتوی شیخ الاسلام
برهان الدین بر آنست که خاموش باشد مسئله اگر سنت نماز آدینه شروع کرد و امام افتاد و خطبه کرد نماز آدینه نتوانست گذاردن نماز پیشین
میگذارد و ان سنت از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر نیابت دارد و قیاس قول خواجه اجل بخرسی نیابت دارد اگر نماز
آدینه حدث رسید اگر وی همراه بود بیرون رود و طهارت کند و بیاید و بنا کند اگر پیشین نماز مردان گذشته میشود و نشنید چندانکه نماز تمام
کنند برود و طهارت کند بر آن نماز بنا کند اگر پیش از آنکه به نماز رسید وقت نوشته از فریضه که اصل تباه شود تمام کند تا از قطع نماز
ندارد و بعد از آن نماز پیشین قضا کند اگر سوره آدینه تشویش افتاد و نماز آدینه میگذارد و نزدیک جماعت بر پای شد نمیداند که نماز پیشین است
یا نماز آدینه نیت کرد که اگر نماز جمعه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است پس بعد از آن معلوم شد که نماز آدینه بود درست اقتدا کردن درست
نبود چه در اصل نیت وی تردد بوده است اگر گفت نماز آدینه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است اقتدا کردم هر کدام معلوم شود روا
بود و همچنین مسائل گفته شده است مسئله در روز آدینه در مسجد جامع نشاید نماز پیشین را جماعت گذاردن اگر چه مسافر باشند
یا بیمار یا محبوس قاضی و مانند اینها اگر گذارند روا بود ولیکن بزهکار شوند و اگر بیرون ربض نماز آدینه میگذارند روا بود یا نی اگر گوشه
ربض است روا بود و اگر ربض مقدار سه فرسنگ یا بیشتر دورتر است روا نبود که اینجا در معنی بیابان بود و حاجیان در دشت عرفات نماز آدینه
میگذارند روا بود یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند روا بود و بعضی گفته اند روا نبود که حکم بیابان بود و شهر شرط است
و اگر در عرفات نماز آدینه گذارند روا نبود بالاتفاق و در منی نماز آدینه روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که تا حکم
شهر دارد و در وی همه چیز باید امیر حاج همچون سلطان است در وی بازار لشکر است خطیب و قاضی است پس حکم شهر ثابت
شود تا او را هم نماز آدینه گذارند روا بود اگر منی نماز آدینه گذارند روا بود یا نی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود چون در موسم
بود و امیر حجاز و امیر مکه با ایشان بود و بر قول محمد رح روا نبود و حاجیان از منی بروند اتفاق روا نبود چه منی حکم شهر ندارد مسئله
مردی در روز آدینه نماز پیشین را شش بار امامت کرد و هر شش طایفه را نماز روا بود و از فریضه نیابت دارد و فرض وی آخرین
نماز بود صورت چگونه بود جواب این است که مردی مسافر بیرون شهر جماعتی را امامت کرد و قعده تمام کرد و مقتدیان بسلام دادند
و جمله رفتند و وی نیت اقامت کرد بیستاد و برخاست نماز یاد آمدش نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد
و قعده نماز آورد و مقتدیان سلام دادند و رفتند و بر آن سجده تلاوه یاد آمد که سجده تلاوه آورد و قعده نیاورد و بر روایت اصح نماز
وی را تباه شود و مقتدیان که رفتند نماز ایشان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد و نماز تمام کرد بشهر در آمد یک رکعت نماز آدینه
دریافت امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد نماز آن رکعت تمام کرد و از مدرکان یکی را خلیفه کرد و بسلام وی مسبوقانه خود برخاست

قهقهه خندید وی را وضو و نماز تباه شود مقتدیان را و امام اول را نماز روا بود و طهارت ساخته تمامی دیگر را امامت کرد و بعد از آن وی مرتد
آورد عیاذاً بالله بعد از آن باطل شود و باز اسلام آورد و وقت هنوز باقی بود و باز تمامی را امامت کرد فریضه وی این آخرین بود و آن
پنج دیگر وی را تطوع شود مقتدیان را فریضه بود و این بود مسئله بسته شد از برای فهم فقهای با خدایا بر آن بنده رحمت کن
که نویسنده را بدعا خیر یاد آرد **باب سی و یکم در بیان تراویح گذاردن** نماز تراویح سنت مؤکده است گزاردن
بر وی است همانند نفل الفت و گذاردنش سبب سعادت و ناگذاردنش سبب شقاوت و نماز تراویح سنت و ثبوتست بفعل رسول علیه السلام
باجماع صحابه رض برخلاف روافض علیهم اللعنت که نماز تراویح نگذارند و گویند بدعت این حکم را سنت مذهب سنت و جماعت نیست که پیغامبر علیه السلام
گذارد دو شب و یا سه شب و زیاده از این نیامد از بسیاری که صحابه رغبت کردند گفت نباید که بر امتان من فریضه شود تقصیر کنند در
گذاردن وی و درمانند بروز قیامت در این سبب بیشتر نگذارد و در شب معراج خدای عزوجل بر ما پنجاه نماز فریضه کرده بود رسول علیه السلام دعا
کرد از پنجاه به پنج نماز آمد هر که این پنج نماز را بگذارد خدای وی را ثواب پنجاه نماز کرامت کند امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه پیوسته گذارد و علی
نیز گذارد و در حدیث آمده است که بر سنتی که از ما بشما رسد از خلفا از سنت چنانکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض آن را استوار گیرید
معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فریضه است تراویح بر وی است و لیکن فرق آنست که اگر فریضه را ماند قضا بر وی بود
و اگر تراویح را ماند قضا بر وی نبود و لیکن بترک تراویح گنهگار شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی و در
قرات وی و نیت وی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام که میگذارند هفت بار طواف کعبه می آرند و تحیت می آرند
ترتیب اهل مدینه هر دو سلام با امام می آرند و هفت بار طواف روضه رسول علیه السلام می آرند و آنگاه دو سلام دیگر میگذارند و بروایت دیگر آنست که دو
سلام با امام میگذارند و دو سلام دیگر تنها میگذارند همین ترتیب و این قول مالک رح است که تراویح بقول مالک رح چهل رکعت است و
بیکروایت سی و شش رکعت است و بر قول علما ما و شافعی رح تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت تطوع **مسئله** در تراویح
سنت است که قرآن ختم کنند اما صحابه را رض در وی اختلاف است که در وی چند ختم کنند بر قول امیرالمؤمنین عمر رض سه ختم در هر ده
یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کنند و قاضی امام کبیرالدین استروشنی رح میگوید که امیرالمؤمنین عمر رض سه امام اختیار کرد از جهت گذاردن
نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن آنگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که
قوی حال است و توانا است بجای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است بجای گذارد که دو ختم کند
هر که ضعیف حال است بجای گذارد که یک ختم کند پس دانستم که ختم کردن سنت است در خواندن قرات
وی اختلاف است امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان سه ختم شود در هر ده روز
یک ختم شود ظاهر روایت آنست که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح
ختم کردن لازم دارند تا اگر ختم نکنند روا نبود و بقول مشایخ سمرقند ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند مستحب است

کر اگر فریضه داریم بسیار جا بود که ایشان را قران ترتیب نبود چنانچه قشلاغ و روستاها و مانند ایشان ختم نتوانند کردن لیس تراویح
منسوخ شود و دیگر آنکه وی قوی تیر از فریضه نشود و در فرایض آنچه میخوانند روا می آید در تراویح طریق اولی بود که آنچه خوانند روا آید
دیگر آنکه در جهر وی اخراز فریضه زیادت نبود چون در فریضه بحکم فریض قران که فاقرؤا ما تیسر من القران هرچند آنکه میخوانند نماز فریضه
روا آید و در تراویح نیز هرچه خوانند باید که روا آید بعضی گفته که سورة اخلاص باخواند که در حدیث آمده است که هرکه سه بار سورة
اخلاص خواند چنانستی که وی جمله قران را ختم کرده استی قال النبی صلعم من قرء سورة الاخلاص ثلثه مرات فکانما ختمت التورية
والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سورة الهیکم فرود سوره خواند و در رکعت اول سورة
خواند و در رکعت اول سورة الهیکم فرود سوره خواند و در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رح گوید بعضی
از مشایخ گفته اند که از الم ترکیف آغاز کنند تا آخر خواند پنج سلام دهد باز از سر آغاز کنند تا آخر ده سلام شود و دیگر در وقت وی
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرو رفتن آفتاب یا دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز
خفتن است و گذاردن تراویح اختلاف است پیش از فریضه می باید گذاردن یا بعد از فریضه ها بر روایتی بعد از فریضه باید
گذاردن اما خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة الله از قرعاته نقل می آید در دیهی رسید که در گذاردن تراویح چنان تعجیل میکردند که
فریضه شان پیش از وقت می افتاد ایشان را فتوی داد که شما تراویح پیش از فریضه گذارید تا فریضه شما در وقت افتد
خواجه امام حسام الدین رح گفته است که بعد از فریضه و پیش از وتر روا بود اما پیش از فریضه روا نبود بعد از وتر روا بود چنانکه
مسبوق گذارد سنت در گذاردن تراویح آنست که بر هر سر دو سلام دهند و تسبیح نگویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام
آنگاه تسبیح گویند و باز بر هر دو سلام بنشینند و تسبیح گویند و باز دو سلام دیگر میگذارند تا پنجگانه که اهل مدینه و اهل مدینه قرات
تشهد بعد از عبده و رسوله خوانند روا بود و لیکن بهتر آنست که صلوة گوید اللهم اغفرلی تا آخر بخواند تا حق رسول و اولاد
رسول عم و حق ابراهیم عم و حق اولاد وی و حق مادر و پدر و حق استادان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد قال
النبی عم کل صلوة لم یرحم فیها المومنین فهو خداج شیخ الاسلام برهان الدین میگوید تا بقدر تشهد خواند و صلوة گوید اللهم اغفرلی
ولوالدی و لجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات گوید تا نماز تش تمام شود و بقول رسول عم اگر دعا تا دیگر بخوانند اگر راست
نبود و جمیع سر گیران لشود اگر یار رسیده عاقل امامت میکند با لغ ناشده در تراویح بقول محمد رح روا بود و مشایخ بلخ این قول را اختیار
کرده اند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود مسئله اگر تراویح چهار رکعت گذارند به قعده و یک سلام از دو شفع نیابت
دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشند اما اگر چهار رکعت بیک قعده گذارد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و از یکی
شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح روا نبود که هر شفعی نماز علیحده است در تطوع بر قول محمد رح و زفر رح بر سر دو نشستن فریضه است
اگر سه رکعت بیک قعده ادا کرد چنانکه بی یک رکعت به قعده اگر بغیر امر شیخ گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اگر بعد
گذارده اند بقول ابوحنیفه و ابویوسف بر ایشان بیست رکعت تراویح بود قضا و ده رکعت دیگر بقول محمد و زفر بر ایشان همان

تراویح بود پس اگر بر سر دو نشستند و با رسر یکی اگر بفراموشی گذارده اند اتفاق قضا بر ایشان چیزی نبود و اگر بعمد گذارده اند اتفاق قضا
نیست رکعت بر ایشان بود و اگر فریضه و سنت تراویح و وتر گذارده اند معلوم شد که فریضه نا روا آمده است فریضه و سنت تراویح باز
گذارند باتفاق و وتر را بقول ابوحنیفه رض باز نگذارند و بقول ابو یوسف و محمد رح باز گذارند باید که همچنین نیت کند که نزدیک تن وتر
که بر منست تا اگر بار اول نا روا آمده باشد از ان نیابت دارد و اگر روا آمده باشد این بار دوم از قضاش نیابت دارد که از
تطوع نیابت ندارد تطوع رکعت منشر و بود و نیت تراویح میگذارند شک افتاد که نه سلام شده باده قول قول امام باشد و اگر
امام را نیز شک بود یک سلام دیگر گذارند لیکن تنها و جماعت نگذارند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از وتر
آنچه فوت شده باشد قضا کند اما نشاید که بمسجد دیگر رود و اگر رفت و آنچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند روا بود اگر
تراویح را تنها گذارد و باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد و بار اول نیت بار دوم بدعت ولی حسنه بود
اگر امام تراویح را نشسته میگذارد مقتدیان بوی اقتدا کرده اند ایستاده بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود ولی کراهیت
بقول محمد رح روا بود و با کراهیت اشکال آید در صلوة مریض محمد رح اقتدا قایم بقاعد درست نمیدارد و اینجا چرا درست میدارد محمد رح گفته است
که فریضه را با قدرت قیام و رکوع نشسته گذارد با اختیار روا نبود و تطوع جایز است با قدرت قیام و رکوع هم از ابتدا نشسته گذارد روا بود
اقتدا نیز درست بود ولیکن با کراهیت اگر امام فریضه میگذارد و وی تراویح اقتدا میکند درست نباید بر عکس هم روا نبود و اگر امام
وتر میگذارد و وی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر امام را دو سلام متابعت نکند امام چون سلام دهد وی برخیزد
و یک رکعت دیگر تمام کند از تراویح نیابت دارد اما ظاهر روایت آنست که از تراویح نیابت ندارد اگر برخیزد تنها کند قضا چهار رکعت
بروی بود که چون امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت گذارد این چهار رکعت تطوع شود و برا اگر فریضه یاد تر بر سر دو سلام داد
بر بنیاد نشست تراویح نماز تباه شود و اگر تراویح را مطلق نیت نماز کرد یا نیت تطوع کرد یا نیت سنت کرد یا نیت تراویح روا بود
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است باید که همچنین نیت کند که شکرانه نعمتها و کفارتهای گناهان از من ببرید و بر من آسان کرد
آن ثواب فریضه گذاردن باید فقیه مسعود گفته رح که نماز گذارد تطوع باید که نیت کند که میخواهم که بگذارم دو رکعت نماز تطوع
شکرانه نعمتها و کفارتهای گناهان که ایشان از من ببرد و بر من آسان کرد اند خدای عز و جل بر آن مومن رحمت کند که نویسنده را
یاد دارد یا رب نویسنده را بیامرزی والله اعلم اگر فریضه شروع کرد به بنیاد نشست تراویح تمام کند تطوع شود و بجه نیت بی تحریمه
علیحده در تطوع در آمده شود که بنا فریضه بر تطوع درست نباید اما بنا تطوع بر فریضه درست آید و بنا تطوع بر تطوع درست آید
اگر تراویح شروع کرد و به بنیاد نشست فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت به دو قعده آورده است از دو شفع نیابت دارد و اگر چهار رکعت بیک
قعده آورده است بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود از یک شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح از هیچ نیابت ندارد و اگر
وتر شروع کرد و به بنیاد نشست تراویح تمام کند نیابت ندارد و وتر باز گذارد اما اگر تراویح شروع کرد و به بنیاد نشست وتر تمام کرد چون سه
نشستن با او آمد شاید که یک رکعت دیگر بگذارد دو از دو شفع نیابت دارد

باب سی و دوم در بیان صلوة العید

نماز عید شعار اسلام است گذاردنش سبب سعادتست و ماندن آن سبب شقاوة روز عید خلعت است که در حدیث آمده است
که روز عید فرمان آید از جلیل الجبار که ای مومنان بنماز حاضر شوید حاجتی که دارید بخواهید تا روا کنیم روز عید بنمازگاه عید نظاره
نشاید ایستادن بجای باید نشستن روی بسوی قبله باید کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که باجابت وعده فرموده است
که ادعونی استجب لکم سنتهای نماز روز عید چهار است بگاه خواستن و اگر فطر است چون صبح دمد روزه بگشاید و سنت مسواک بجا آرد و غسل
پاک بیارد و جامه نیکوتر پوشد و مراد ازین حلالست اگر یکی دو جامه دارد یکی نو باشد و یکی کهنه یکی شسته کهنه ای شسته را پوشد و بوی خوش
کند و نماز بامداد را بجماعت گذارد و صدقه فطر بامداد بدرویش دهد آنگاه بنماز عید رود و از راه شاهراه رود و تکبیر گویان رود و اگر عید الضحی
بود باتفاق تکبیر بلند گویان رود و عید فطر را بقول ابوحنیفه نرم گویند مگر جای که آنجا فسادی بود آنجا بلند گویند تا آن فساد برافتد و بر قول
صاحبیه بلند گویند اگر بر فسادی گذرد امر معروف کند چون بنشیند با امام نزدیکتر بنشیند تا خطبه بشنود و عاقل بنشیند خدای عز و جل را
یاد کند روز عید خلعت است چون نماز بگذارد خطبه بشنود مسئله بدانکه نماز عید بیشتر روا است هم بنص قرآن و هم بحدیث و هم باجماع
صحابه و هم باجماع امت اما دلیل از قرآن که خدای عز و جل میگوید فصل لربک وانحر دانچه قول مفسران است که یا محمد نماز عید
بیار پس قربانی کن اما دلیل از خبر رسول ع آورده اند آنست که رسول ع نماز عید آورد در رکعت اول سبح اسم خواند در رکعت دوم
هل اتیک آورده اند از صحابه که از پس پیغامبر ع بهر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردندی دیگر سمره بن جندب گفته است که من
ده سال در قفای رسول ع گذاردم و همه نماز عید گذاردم شنودم که هیچ نماز عید را بانگ نماز اقامت گفتند و اجماع امت
آنست که از عهد رسول ع تا امروز گذارده اند و هیچ ترکه نیاورده اند که هیچکس مر این را منکر نیست چون این گفته شد بدانکه نماز
عید را هر شرطی که مر نماز آدینه راست همان شرط نماز عید را بباید تا نماز عید روا بود مگر خطبه که شرط روای نماز عید نیست
و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن حرام نیست و نماز تطوع کراهیت لی اما اولیتر آن بود که خاموش باشد تا اگر نماز عید را خطبه نیاورد
نماز عید روا بود باز نماز آدینه را زیرا که خطبه باید آوردن دلیل بر آنکه مر نماز عید را خطبه شرط نیست که از پس می آرند اگر شرط
بودی پیش از نماز بودی همچنانکه نماز آدینه را می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت روا بود دلیل بر این آورده اند
که چون مروان خلیفه شد عید نخستین منبر نهاد و خطبه پیش از نماز گفت قوم با وی خصومت کردند که کاری کردی که پیش از تو رسول ع
کردی و نی صحابه سعد بن المسیب برپای خاست و گفت خصومت مکنید گذارد آنچه بر وی بود خواه پیش از نماز خواه پس از نماز بس
دانستم که اگر پیش آرد روا بود و از بهر آن خطبه پیش از نماز آورد که وی از قبیله بنی امیه بود و ایشان همه دشمن داران امیر المومنین علی [illegible]
بودند و علی را دشنام دادندی خطبه پیشتر از نماز کرد تا مردان بضرورت بشنوند که اگر پس نماز گفتی مردمان برخاستندی [illegible]
خطبه پیش آورد مسئله بدانکه نماز عید واجب است باتفاق فریضه نیست بخلاف نماز آدینه در وقت نماز پیشین فریضه
است چون نماز آدینه نماز وی آمد باید که فریضه بود یا نماز عید بجای ضحی است و قیاس می بایست که وی بستر تطوع بود همچنانکه نماز ضحی
است اما بحکم آنکه مروی را خصوصیت آید که مر نماز ضحی را نباید همان جماعت و سلطان و مصر جامع لاجرم در عید [illegible] بلند برآید [illegible]

مردی را واجبی نام داریم مسئله تکبیرات نماز عید واجب است و تکبیرات رکوع نماز عید واجب است و بقول مالک رحمه الله
همه تکبیرها رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز عید است مسئله اکنون تکبیرهای زیادتی اند و نماز عید چند است این
مسئله اختلاف است میان صحابه رضی الله عنهم یک روایة از عبدالله ابن عباس رضی الله عنه تکبیر نه زیاده است پنج برکعت اول چهار برکعت دوم و بیکروایة
دیگر هم از عبدالله بن عباس سیزده تکبیر زیاده است پنج بدین رکعت و پنج بدان رکعت و بیکروایة دیگر هم دوازده تکبیر زیاده است و بیکروایة
دیگر سیزده تکبیر زیادتی باز بقول علی رضی الله عنه هشت تکبیر زیاده است چهار بدین رکعت و چهار بدان رکعت بیکروایت دیگر هم از علی رضی الله عنه که بعید
فطر هشت تکبیر زیادتی است و بعید ضحی دو تکبیر زیادتی است یکی بدین رکعت و یکی بدان رکعت از بهر آنکه بعید الضحی مردمان مشغول
بود یعنی قربان کردن و مانند آنها باز بقول عبدالله بن مسعود رضی الله عنه شش زیادتست سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و ما نماز عید که همی
اریم بقول عبدالله بن عباس رضی الله عنه گرفتیم از بهر آنکه خلیفه از عباسیانست مسئله بدانکه بقول عبدالله بن عباس رضی الله عنه
نخست تکبیرهاست باز قرات بهمه حالها حجت وی آنست که میگوید همین همچنین رسیده است باز بقول علی رضی الله عنه
نخست قرات باز تکبیرها بهمه حالها از بهر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدین معنی وی را مقدم داشتیم
بهمه حالها باز بقول عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برکعت اول نخست تکبیرهاست موافق تکبیرهای اول است باز قرات و برکعت
دوم نخست قرات است باز تکبیرهاست گفت از بهر آنکه تکبیرها ثناست برکعت اول ثناست و همان سبحانک اللهم و بحمدک
و ثنا با ثنا بیار برکعت آخرین ثنا آخر است و همان دعا و قنوت تکبیرها زیادتی اندر نماز وتر واجب چون برکعت اول
ثنا با اول اند برکعت آخر قنوت اینجا نیز گوییم تکبیر زیادتی برکعت اول پیش از قراة آید برکعت آخرین از پس
قرات آید بدین معنی مسئله اکنون بدین تکبیرهای زیادتی دست باید برداشتن یا نی بقول شافعی رحمه الله تعالی باید
که هر یکی باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء ماست و بقول ابوحنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله باید برداشتن و بقول ابویوسف
رحمه الله نباید برداشتن وی قیاس کرد بنماز جنازه گفت همچنین بنماز جنازه دست در تکبیر اول می باید برداشتن تکبیرهای
دیگر نی اینجا نیز باید که چنین بود اما حجت ابوحنیفه و محمد رحمهما الله آنست که میگوید که هر کجا تکبیر بود و پس تکبیر قرار قیام بود بدان
تکبیر دست باید برداشتن دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اندر تکبیر دعاء قنوت چون از پس تکبیرها قرار قیام است باید که دست بردارد بخلاف
نماز جنازه که اینجا بقدر قرار قیام است که بحکم انتقال است یعنی گشتن از بهر آنکه تکبیر بجای رکعتی است لاجرم در نماز جنازه دست برندارد
و تکبیرهای نماز عید دست بردارد تا فرق بود میان این و میان آن مسئله اتفاقست که اگر در یک شهری بدو جای یا بسه جای نماز
عید بگذارند اگر با جازت سلطان بود روا بود و بی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود و دلیل آورده اند علی رضی الله عنه که بشهر کوفه بروز
عید ابوموسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با پیران و ضعیفان نماز عید گزارد روا بود اما نماز عید را تکبیر اولی بر بسته اند که مردی را حدث
رسید و آب دور است واگر باب بیرود و طهارت کند نماز عید فوت شود تیمم آرد روا بود یا نی بقول شافعی هم روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله روا بود
حاصل این مسئله آنها چه باید آید اگر مردی را نماز عید فوت شود تنها تواند آوردن یا نی بقول علماء ما رحمهم الله نتواند آورد

و بقول شافعی رحمه الله تواند او بردن چون نماز بدل فوت میشود لاجرم روا نداشت و بنمازی که بی بدل فوت میشود لاجرم تیمم روا بود
بر همین خلاف باید نماز جنازه و عید را، بقول شافعی رحمه الله قضا هم روایت و بقول علمای ما رحمهم الله اگر شروع نکرده است قضا نبود و اگر
شروع کرده است بقول ابوحنیفه رحمه الله هم قضا نبود و بقول صاحبیه قضا بروی بود و اما اگر در میان نماز حدث رسید تیمم میکند روا بود
باقی بقول ابوحنیفه روا بود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و حجت ایشان آنست که میگویند آن خوفی که باول نماز بود بهمان فوت
شدن آن خوف رفت که اگر برود و طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند گزارد و دلیل بر بوده چون اینجا ضرورت نباید که پیش از
تحریمه باید که تیمم روا نبود اما حجت آنست از ابوحنیفه رحمه الله که چون اندر آمدن قوی تر است با وی روا بود و اولیتر که گذشتن نیز با وی روا بود
معنی دیگر آنست که میگوید هر چیزی که باول روا بود بآخر نیز روا بود مسئله مردی در نماز عید مر امام را در قعده اندر یافت نماز
عید اندر یافته باشد باتفاق اندر یافته شود بخلاف نماز آدینه که محمد خلاف کرده وی فرق کند میان نماز آدینه و نماز عید که نماز آدینه فریضه
است اگر اندر یافته است مر وی را دو رکعت آورد نیست و اگر اندر نیافته است مر وی را چهار رکعت اولی است و نمیدانم که اندر یافته یا
نیافته لاجرم احتیاط فرمایم گویم چهار رکعت نماز بیارد و بهر چهار رکعت قرات برخواند و بر سر دو قعده بیارد تا اگر فریضه است بر سر دو
قعده یافته باشد و اگر این دو تطوع است بهر چهار رکعت قرات یافته باشد باز اینجا نماز باصل اندر تطوع است و تطوع بر دو علیحده نماز است لاجرم
فرق آمد میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گزاری جهد کن تا چهار رکعت نماز بیاری تا ثواب نماز عید برسی بدانکه
عبدالله بن مسعود رض روایت میکند از رسول علیه السلام که برکعت اول فاتحه سبح اسم خواند برکعت دوم فاتحه والشمس برکعت سیوم
والضحی و برکعت چهارم فاتحه سورة الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بگذارد بعدد هر چیزی که در آن سال
سر از زمین بر دارد خدای عزوجل وی را ثواب کرامت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بخانه رود تا فردا قیامت اسناد
صدقه ای آن هر دو راه بهر چیزی گواهی دهند نماز عید زنان را نشاید بیرون آمدن یا نی جوانان را باتفاق نشاید بیرون آمدن
کلا پیران را نشاید بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شاید بیرون آمدن یا از بهر نماز بروایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله از جهت
کثرت سواد ظاهر روایت از بهر نماز امام را در نماز عید و نماز جنازه نیت امامت زنان شرط نیست در نمازها دیگر شرط است و در نمازها
دیگر نمازها بیرون آیند یا نی جوانان باتفاق بیرون نیایند اکنون پیران بر قول ابوحنیفه در نمازها تاریکی بیرون آیند دیگر نمازها نی
و بقول صاحبیه بهمه نماز بیرون آیند که هیچکس را در ایشان رغبتی نبود و ابوحنیفه رحمه الله میگوید که اگر دیگری را در ایشان رغبت نبود الشیا را
در دیگران رغبت بود اکنون چنین یاد کردیم که چون امام را بقعده اندر یافت نماز عید اندر یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی برخیزد این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت گفتن این تکبیرها وی را اختیار بود خواهد بهمان گوید
که امام گفته است خواهد بقول دیگر تکبیر زان از بهر آنکه وی مسبوق همچون منفرد بود اگر با اول امام هم وی بودی مر وی را اختیار بودی بهر کدام
قول خواستی گفتی اینجا نیز مسبوق را همین بود مسئله مردی بیامد و امام را در رکوع اندر یافت اقتدا کرد و در رکوع رفت
چنان باید که آن تکبیرها را نه یاد دارد که امام گفته است وی در رکوع گوید از بهر آنکه امام تسبیحها و تکبیرها فوت شود سر برداشت لاجرم گفتیم

چون در رکوع باقی امام را یابد وی متابعت کند تا در رکوع شرکت افتد تا با امام این رکعت اندر یابد اگر در رکوع تکبیر
گوید یا رکوع بعضی مسئلها حکم قیام دارد اکنون تسبیحات پیش گوید یا تکبیر بر قول ابو یوسف رح تسبیحات گوید و به قول ابوحنیفه و محمد رح تکبیرات
گوید و ابو یوسف رح میگوید که در تسبیحات در محل وی است ایشان گویند که تسبیحات سنت است و تکبیرات واجب آوردن واجب
اولیتر آن بود از تکبیرات بر قول خواجه امام اجل حسام الدین شهید دست برآرد و بر قول قاضی امام علی الدین استحبابی بر نهاد
که اگر دست برآرد نیفتد خواجه امام منهاج الدین سمرقندی رح میگوید که دست به نهد که دست برآوردن سنت تکبیرات واجب است
و در رکوع زانو را فقر گرفتن سنت فریضه است در همه حالها باید که سنت فریضه اولیتر بود که سنت واجب بعضی گفته اند که تسبیحات
پیش گوید از بهر آنکه جایگاه است و بعضی گفته اند که تکبیرات پیش گوید از بهر آنکه تکبیرات واجب است و تسبیح رکوع سنت و نخست به واجب مشغول
شود به از آنکه بگذاردن سنت و این قول قوی تر است مسئله اکنون در رکوع تکبیرات شمرد که امام سر برآورد با امام متابعت کند
یا باسمه تمام کند گفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسئله که اگر مقتدی امام را در یافت و در قعده و تشهد آغاز کرد امام سلام بر جانب
وی آن تشهد تمام کند و آنکه در پی امام سیر و چه فرق است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از بهر آنکه تکبیرات نماز عید کلمات
متفرقه است و باز تشهد کلمات منظوم لاجرم تکبیرات را تمام نکند و باز تشهد را تمام کند تا فرق بود میان این و میان آن اگر امام را
بقیام یافت ولیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع تکبیرات بیارد اینجا که بقیام یافت اولیتر
که بیارد در روز نخستین عید فطر بعد آنکه گذارند روز دیگر نتوانند که گذارند اگر روز نخست معلوم نشود روز دیگر معلوم شود پیش از زوال که گذارد
روا بود بعد از زوال روا نبود و اگر عید الضحی را روز اول بعد آنکه گذارند بعضی گفته اند اگر چه عذر سلطان بود روز دوم و سیوم پیش از زوال
گذارند روا بود اما اولیتر آن بود که روز اول گذارند اگر در روز اول نماز نکرد اند بعد از زوال قربان کنند روا بود نماز گاه عید
حکم مسجد است خواجه زاهد مروی گفته است که حکم مسجد دارد از برای آنکه مسجد جامع را گویند که وی را چهار دیوار بود و در وی جدا بود و در وی
جماعت گذارند و وی را محراب بود و این همه در نمازگاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که در نماز
اقتدا حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب و حائض و نفسا در آیند نه بکار نشوند بعضی گفته اند که نمازگاه جنازه
همین حکم است که نمازگاه عید را اما اصح آنست که نمازگاه جنازه حکم مسجد ندارد تا اگر جنب و حائض و نفسا در آیند نه بکار نشوند نقل
روایت آنست اگر مقتدی زیاده از اقاویل صحابه تکبیرات میشنود اگر از امام دور بود همه را متابعت کند ولیکن هر یکی را نیت تکبیر
اول کند و اگر با امام نزدیک بود از زیادتی را متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یابد و قرائت خواندن امام می شنود اقتدا کرد
سبحانک اللهم را خواند یا نی بر خلاف است که در مسبوقانه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام وقف کند وی تکبیر میگوید
و دستها برآرد این تکبیر که گوید بر مذهب خود گوید که وی بدان تکبیرات مسبوق است و بر مسبوق متابعت امام لازم نیست که وی
منفرد است در عدد تکبیرات متابعت لازم نبود و بر این بخلاف آنکه تکبیرات عید را لاحق میشود و سهو آرد که امام آورده است و در این مسئله
مسبوق فی نفسه را پیش از متابعت امام باید آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام ممکن نیست آن تکبیر قضا

ششم عید عباد است که در چهار روز تمام شود چنانکه روز اول نحر است و سه روز تشریق است و چهارم تشریق است و سبب آن تکبیرات
ایام تشریق آن بود که چون ابراهیم خلیل الله خواب دید فرزند خود را قربان کن خواب انبیا چون وحی بود چون از خواب بیدار شد و پسر را ببرد
تا آنجا که قربان بود خواجه منصور ماتریدی گفته است که ما نمیدانیم بدانکه پسر بود و مارا در کیفیت آنکه پسر اسمعیل بود یا اسحاق
کاری نیست چون ابراهیم علیه السلام کارد برابر گردن پسر نهاد هر چند که کارد را می مالید نمی برید آوازی شنید که الله اکبر الله اکبر ابراهیم
نگاه کرد که جبرائیل علیه السلام گوسفند آورده بود از بهشت ابراهیم علیه السلام گفت لا اله الا الله و الله اکبر و پسر گفت الله اکبر ولله الحمد اول بار جبرئیل
کرد دوم خلیل الله علیه السلام کرد سیوم ذبیح علیه السلام کرد خواجه امام زاهد صفار رحمه گفته است که اگر کسی را مهمی پیش آید این کلمات را چهار بار
خواند خدای عز و جل آن مهم را کفایت کند سه معصوم مرسل از سه مهم نجات یافتند جبرئیل علیه السلام را آوردن فدا و ابراهیم را از پسر
بریدن است و ذبیح از سر بریدن برخاست در ابتدای و انتهای تکبیرات ایام تشریق صحابه را اختلاف است که بعضی صحابه چنانچه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه و امیر المومنین علی رضی الله عنه و عبدالله مسعود رضی متفق اند که روز عرفه نماز بامداد گذارند و ابتدا کنند و در انتها مختلف اند و بر قول
عبدالله مسعود هشت وقت نماز و این قول را ابو یوسف و محمد گرفته است اما از امیر المومنین عمر روایتی نیامده است و از ام المومنین
عائشه صدیقه رضی روایت آمده است که بیست و دو نماز را گویند و ختم کنند و در صلوة کشفوا آورده است که این قول امیر المومنین علی
عمر رضی است جوانان صحابه چنانکه ابن عباس و ابن عمر و زید بن ثابت رضی متفق اند که روز عید نماز پیشین گذارند آغاز تکبیر کنند و در ختم
مختلف اند و بر قول عبدالله عباس رضی پانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول عبدالله عمر رضی شانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول
زید ابن ثابت رضی هفده نماز را گویند و ختم کنند در بعضی روایت آورده اند که بر قول عبدالله عمر رضی هژده نماز را گویند و بر قول زید
بن ثابت رضی شانزده نماز را گویند و ختم کنند **مسئله** و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر که نماز بود تکبیر تشریق بر وی واجب
است و بر قول ابو حنیفه رح شهر و جمعه باید تا تکبیرات بر ایشان بود قال النبی علیه السلام لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع برابر فریضه
باید گفتن برابر تطوع ای برابر نماز عید نشاید گفتن و اگر گوید بدعت بود و اگر در ایام تشریق نماز را دیده اند و برابر نماز دیده
گویند و اگر گویند بد نکار نشوند **مسئله** باید که نخست آغاز امام کند انگاه مقتدی و اگر امام فراموش
کرد مقتدی را باید که آغاز کند تا امام را یاد آید و پیشتر آغاز کند و نشاید که مقتدی گوید که تکبیر گوی الله
آنکه چون سخن گفت وی نتواند تکبیر گفتن که محل نماند تکبیر گفتن را چه در حرمت فریضه باید
گفتن چنانچه سهو را اما اگر کسی سخن گوید نتواند سهو آوردن این هر دو آن حکم دارد و امام
تکبیر گوید لاحق با جمیع نماز خویش گوید بالاتفاق مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله بدان روایت که حکم مقتدی
دارد گوید و بدان روایت که حکم انفراد دارد تکبیر نگوید مسبوق پیش از سلام تکبیر امام را متابعت کرد
با بعد استغنی سلام داد تکبیر گفت در هر دو صورت آن تکبیر نیابت ندارد و برین مسبوق سجده لازم شود

واگر بعد از سلام داد نمازش تباه شود واگر بر مسلمانی سجدهٔ تلاوت و سهو است تکبیر و تلبیه باید که نخست تلاوت آرد باز تکبیر گوید باز تلبیه گوید اگر
نخست تلبیه گوید و تکبیر سهو از وی ساقط شود واگر نخست تکبیر گفت یا دامدش که سهو نیست باید که سهو آرد و تکبیر باز گوید و انگاه تلبیه گوید
واگر تلبیه از ایام بازدهی فوت شده است در ایام قضا میکند بقول ابو حنیفه رحمه نگوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمه گوید اگر در ایام بازپسین
فوت شده است در ایام امسال قضا کند از ابو یوسف رحمه روایت آمده است که تکبیر گوید ظاهر روایت نگوید

باب سی و چهارم

در بیان صلوة اقتداء امی کسی بود که از قرآن چیزی نداند و بیاموزش و هیچ نداند واگر در فریضه چهار رکعت در دوی اول قرآن خواند و در دوی
آخر امی شد بقول زفر و شافعی رحمه نماز روا بود بقول ابو یوسف و محمد رحمه اگر یاد آمدش روا بود که باقی نماز را تمام کند اگر یاد نیامدش یا کسی
یاد ندادش نمازش تباه شود بقول ابو یوسف چون امی شود بهر دو حال نمازش تباه شود که قدرت خواندن در دوی آخر همچون اخرس خوانده است
در دوی اول اگر در دوی اول امی بود در دوی آخر قاری شد بقول زفر و شافعی رحمه نمازش روا بود بقول علمای ثلثه رحمه نمازش
تباه شود وجه قول زفر رحمه آنست که در دوی نامعین قرآن خواندن فریضه است ما در دو رکعت قرآن خواندن یافتم روا بود و اصل است
شافعی رحمه ما که تیمم در میان نماز آب یابد نماز وی را تباه ندارد واگر امی قاری شد در میان نماز نمازش تباه ندارد واگر در سه رکعت هیچ نبود
و در چهارم قاری شد بقول شافعی رحمه نماز تباه نشود و بقول علمای ما رحمه نمازش تباه شود امی یافت جماعت قاریان تنها نماز میکند روا
خادم عراقی از ابو حنیفه رحمه روایت میکند که روا نشود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه در هدایه آورده است
که صحیح آنست که روا بود اگر جماعتی امیان نماز میکنند از ایشان یکی قاری آمد بقول ابو حنیفه رحمه نماز ایشان تباه شود چون معلوم شود ایشان را
که قاری آمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمه روا بود اگر امی در قفای امام قاری شد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمه گفته است که
نمازش روا بود خواجه محمد ولید بلخی رحمه گفته است که روا نشود و عبد الله محمد بن سلمه رحمه در عیون المسایل آورده است فتوی بر این قول است که
روا بود اگر امام را در دوی آخر حدث رسید امی را خلیفه کرد بر قول زفر رحمه و یک روایت از ابو یوسف رحمه روا بود بقول ابو حنیفه و محمد رحمه
و یک روایت از ابو یوسف رحمه روا نشود اگر بعد از تشهد پیش از سلام امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد بعضی گفته اند بر قیاس قول
ابو حنیفه رحمه نماز تباه شود که بیرون آمدن از نماز بفعل نمازکننده فریضه است ظاهر روایت تباه نشود که خلیفه کردن عمل وی را از نماز
بیرون آرد اگر امی مسبوق شد بقول ابو حنیفه نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه روا بود با کراهیت واگر امی و گنگ جماعت
میکنند امامت باید که امی کند و برالت امی چیزی هست که گنگ را نیست امامت و بر این بود که هم حالان خود را امامت کند اگر گنگ تنها
نماز گذارد زبان جنبانیدن شرط است یا نی ظاهر روایه شرط نیست خواجه امام اجل شمس رحمه گفته است که شرط است با شبیه کرده
باشند همچنانکه حاجیان خلق پیش آمده باشند و اگر اصلع باشند باید که استره بر سر نهند تا بحاجیان تشبه کرده باشند قال النبی صلعم من تشبه
بقوم فهو منهم ظاهر روایت آنست که استره راندن شرط نیست چنانکه آنجا زبان جنبانیدن شرط نیست از بهر آنکه فایده

باب سی و پنجم

در بیان صلوة کعبه امام مقام ابراهیم ایستد و همه قوم چون حلقهٔ انگشتری گرد کعبه ایستاده در میان کنند و در قفای
امام ایستد واگر کسی از ایشان بغیر قبله بود روا نبود که حاضر از روی یقین قبله آوردن فریضه است

اما بمقام ابراهیم علیه السلام ایستاده و قوم در قفای وی اقتدا کرده و قوم چون حلقه انگشتری کعبه را در میان گرفته نماز همه روا بود مگر کسی که
قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشند یعنی پیش از امام افتاده باشند وی را روا نبود و اگر در اندرون کعبه نماز میگذارند بر قول
مالک رحمه الله نماز فریضه روا نبود و تطوع روا بود و بر قول علماء ما رحم و شافعی همه نمازها روا بود و امام یک طرف کعبه بایستد و مقتدیان
در قفای وی اقتدا کنند روا بود و اگر امام در خانه بایستد و قوم وی را در میان گیرند چون حلقه انگشتری نماز همه روا بود مگر
کسی که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد روا نبود و اگر پیشانی به پیشانی امام برابر افتد کراهیت بود اما اگر ستره
کشیده بدان کراهیت برخیزد و اگر بر بام کعبه نماز میگذارند بقول شافعی رحمه همچون پالان شتر چیزی بنهد پیش روی را روا بود
و بقول علماء ما رحم چیزی نهادن حاجت نیست چون چشم وی از بام کعبه یا هوای کعبه غایب نشود روا بود

باب سی و ششم

در بیان جماعت عریان برهنه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و همه عورت وی گشاده چون نماز میگذارند باید که نشسته گذارند
با ایما و رکوع یکی صف گیرند و امام در نیمه صف بنشیند و جماعت گذارند چشم فراز کنند در صلوة خواجه امام منهاج رحمه از خواجه حسن البصری رحمه
روا نیست که تنها گذارند و چشم باز فاضلتر از آن بود که بجماعت گذارند و چشم فراز اگر بجماعت گذارند از دو وجه خالی نبود یا
امام پیش از قوم بود یا برابر قوم اگر پیش بود عورت وی را دیده شود و اگر برابر بود خلاف سنت بود اگر جماعتی عریان نماز میگذارند
یکی بیاید و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تباه شود باید که جامه را یک کس پوشد تا دیگر پوشد و امامت کند و اگر بعد از قراءت
تشهد یکی آید و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم بقول ابوحنیفه رحمه نماز همه تباه شود و بر قول صاحبین نماز همه تباه نشود و از مالک
رحمه روایت آمده است که ستر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورت فریضه است

باب سی و هفتم

در بیان امامت النساء اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود بی کراهیت که امیر المؤمنین عمر رضی سلیمان بن حثمه رضی را همچنین
تعلیم کرد و اگر در خانه جماعت زنان را امامت میکند اگر همه محرم باشند روا بود و اگر یکی محرم نیست هم روا است بی کراهیت و اگر همه
نامحرم اند روا بود با کراهیت اگر امام است و یکی خنثی مشکل امام را نیت امامت وی شرط است اما اگر خنثی مشکل بود و زنان
نیز باشند امام نیت امامت زنان کرده باشد است نیت خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفای امام بایستد و زنان در قفای
خنثی مشکل بایستند تا نماز ایشان روا بود و اگر زن بپهلوی خنثی بایستد نماز خنثی تباه شود و اگر دو خنثی شوند اقتدا ایشان درست
نیاید چون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید و نیز بیکی امام درست نیاید ایشان را باید که تنها گذارند که یکی از یکی اولی هیند[?] خنثی
مشکل را نماز جماعت مشروع نیست مسئله خنثی کیست خنثی آنست که وی را هم آلت مردان باشد و هم آلت زنان بود
و نام وی را حال کنند که حال مشکل است هم زنانه بود و هم مردانه بود و این خنثی مشکل تا آنگاه بود که نارسیده بود چون رسیده شود
حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زنان بود و اگر محاسن پدید آید حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم موی روی پدید
بنگریم که بول از کدام موضع می آید اگر از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زنان می آید زن بود و اگر از هر دو می آید
از هر کدام بیشتر می آید حکم آن را بود و اگر از هر دو برابر می آید بقول ابوحنیفه رحمه روا بود که خنثی مشکل است ابو یوسف و محمد رحمهما

میگویند از هر کدام که بیشتر می اید حکم آنرا بود اگر از هر دو برابر می آید این خنثی مشکل است و برا شوی کردن نشاید و زن خواستن
نشاید با مرد یکانه نباید نشستن و با زنان نباید رفتن با زن بیگانه نشاید نشستن و با مردان نباید رفتن اگر خنثی مشکل
بحج رود و احرام باید که همچون زنان کیرد و مر بروی لازم شود و نماز زنان کذارد و خود را نهفته دارد قسم دختران برد در میراث
یا قسم پسران بقول ابو یوسف قسم دختران برد و بقول محمد از نصیب دختران بیشتر و از نصیب پسران کمتر از ابو حنیفه رض سوال
کردند که خنثی مشکل را حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که دهر چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت ختنه کردن نارسیدگان
چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکانرا حکم چیست گفت لا ادری و این از اهل السنت که گویندگان و آنچه دانند
بخیلی میکنند و بگویند و آنچه ندانند بگویند که نمیدانم و از خود سخن نگویند و ننگ ندارند تا در قیامت در نمانند و این از کمال علم ابو حنیفه
بوده است نه از نقصان وی نامرد از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کنند وی ننگ ندارند و گوید من نمیدانم دیگر
آنکه اقتدا بسید عالم کرد صلعم از رسول عم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم سوال کردند
باران چه وقت آید گفت خدای من داناتر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر نر است یا ماده گفت خدای من داناتر است
از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا هر نفسی چه کسب کند گفت من خدای داناتر است از من نمیدانم سوال کردند که مرگ هر کسی کجاست
رسول عم فرمود که خدای عز و جل داناتر از منست من نمیدانم و انگاه این آیت را برخواند قوله تعالی ان الله عنده علم الساعة و ینزل
الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر و انگاه گفت من بنده ام
و هر چه مرا خبر دهد من شما را خبر میدهم دیگر از رسول عم سوال کردند که روح چیست از خداوند عز و جل ندا آمد که با مر ما حواله کن قوله تعالی
یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی **باب سی و هشتم** در بیان نماز کسوف و خسوف نماز آفتاب گرفتن مشهور است بفعل رسول
عم که رسول عم را پسری بود ابراهیم نام وفات یافت آن روز آفتاب گرفته شد صحابه گمان بردند که مگر آفتاب از برای وفات فرزند رسول
عم گرفته شد رسول عم خطبه گفت و دران خطبه گفت بدانند که آفتاب از برای فرزند من نگرفته است آفتاب و ماهتاب ایشان دلیل
خدائیست خدای عز و جل اند و بیگناه اند بر آمدن و رفتن کسی تفاوت بکنند با آنکه بیگناه اند هر چند گاهی روی ایشانرا سیاه کنند
تا گنه کاران پند گیرند خداوند عز و جل اثر عمل خود بر ایشان ظاهر گردانید تا شما از بدی و گره نهاد در باشید چون آفتاب بگیرد
باید که بصحرا بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت گذارند و امامت را صاحب شروط کنند چون آفتاب بگیرد باید که بعضی شهر
در کاشتر بین مسجد جمعه ایند و دو رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شروط کند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب
شرط امام مسجد جامع بود در حصاید آورده است که امامت نایب سلطان کند با بقول شافعی رح دو رکوع کند و بقول علما ما هم
یکی کوع اند چنانکه نماز دیگر را بقول ابو یوسف و محمد رح قران بلند خوانند و بقول ابو حنیفه رح قران نرم خوانند و در همه وقت
گذارند مگر در وقت مکروه و اگر ماه گیرد بیرون نیایند که شب محل فتنه است اما در خانها نماز گذارند و اگر زمین بسیار بجنبید و یا باد ها
مخالف بسیار وزید یا ابر تار ناخوش شود بتوبه و استغفار مشغول شوند و بدعا و صدقه پیش روند تا خدای تعالی بلا دفع کند

فصل دربیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رح نماز گذارند و بقول ابوحنیفه رح دعا گویند
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از محمد رح روایتیست که دو خطبه گویند دلیل میکنند که نماز گذارند تا یکی خطبه پیش از نماز گویند
و یکی بعد از نماز گویند قوس عرابی در گردن افکنند و رداها واگردانند و عجز ظاهر کنند و سر و پا برهنه کنند و تیر بیرون برند امام
اعظم ابوحنیفه رح گفته که عجز ظاهر نکنند اما دعا گویند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله
دعا گوئید تا باران بیارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران باریدن
گرفت تا هفته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گوئید تا باران از عمارتها بصحرا رود که عمارتها
خرابی می پذیرند رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصحرا رفت قاضی امام حسام خطیب رح گفته است باران
از عمارتها بصحرا رفت چنانکه بر مدینه چون حلقه انگشتری آفتاب می تافت و در کشتها می بارید در وقت حسن
بصری رح باران نمی بارید بیرون آمدند دعا گفتند ابوحنیفه رح میگوید که رسول عم دعا کرد صحابه نیز دعا کردند تا
بعین نیز متابعت ایشانرا کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رض ایشانرا
باستسقا حاجت آمد امیر المومنین عمر رض ایشانرا باستسقا با خود بیرون آورد چون بمنبر رسول عم برآمد و عباس
رض را با خود بمنبر برآورد فرق وی را برهنه کرد و گفت خداوندا بحرمت این فرق مارا باران فرستی خدای تعالی ایشانرا
باران فرستاد و نعمت تا از ران شد و از غم تا نجات یافتند قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار
چون بصحرا بیرون روند تا دعا گویند اهل پیره را بیرون نیز برند که بنا کارهای ایشان را تنگی است اما ضعفا را
و کودکان را بیرون برند سر و پا برهنه کنند و عجز ظاهر کنند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب اند
و باران اثر رحمت است و ما مومنان مستحق رحمت خداوندیم

باب سی و نهم دربیان نماز خوف

بدانکه نماز خوف مشروعست بآیت و اخبار و اجماع امت آیت اینست **قوله تعالی** اذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتات
طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی آخر الآیة ابو یوسف رح گفته است که صلوة خوف در عهد رسول عم
مشروع بود از برای آنکه با رسول عم حاضر بود کسی دیگر را نشایستی امامت کردن چون رسول از دار فنا بدار بقا خرامید صلوة خوف منسوخ شد
باید که دو فریق شوند و یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق نماز بجماعت گذارند پیش خصم روند و ایشانرا نگاه دارند تا ایشان بیایند و ایشان
نیز بجماعت گذارند اما ابوحنیفه و محمد رح گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبد الرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رض خوف گذارده اند
پس معلوم گشت حکم باقیست غزوهائی که بعد از آن ثابت شده است غزوه غطفان و غزوه ذات رقاع و ذات قرده غزوه غطفان خواجه محمد مقاتل
رازی رح گفته است و غزوه ذات رقاع را مالک گرفته است و غزوه ذات قرد را شافعی گرفته است

غزوه غطفان نه روی های ایشان سوی قبله بود و دو صف کشیدند و همه اقتدا کردند با امام قیام و رکوع آوردند چون بقومه نشستند
و صف اول سر بسجده آوردند بقیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
بودند بجای صف اول رفتند اینها که استاده بودند خصم را نگاه داشتند با ایشان سر بسجده آوردند بهمین ترتیب نماز تمام کردند و همه
ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف رح گرفته است که اگر جای بود که روی های ایشان سوی قبله بود همچنین صلوة خوف روا بود و گذاردن
شافعی رح گفته است که دو فریق شوند و یکی فریق خصم را نگاه دارند یکی فریق یک رکعت با امام گذارند بنشیند امام اینها که برخیزند یک رکعت
دیگر گذارند و سلام دهند همه خصم را نگاه دارند اینها که بیایند و با امام اقتدا کنند و یک رکعت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام
دهند ایشان برخیزند یک رکعت دیگر مسبوقانه گذارند یک روایت از وی الست که امام سلام ندهد بنشیند چندانکه ایشان
یک رکعت مسبوقانه ادا کنند آنگاه سلام دهند و در بعضی نسخها این روایت از مالک است اما بقول شافعی رح است میرود که وی جمعه را
اعتبار کرده است جماعت رافی اما عبد الله مسعود رض گفته که این در ابتدا ارسلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فریق
شوند یک فریق خصم را نگاه دارند و یکفریق و یک رکعت با امام گذارند و روند خصم را نگاه دارند اینها و اینها اقتدا کنند و یک رکعت دیگر با امام گذارند
و روند و خصم را نگاه دارند و اینها یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند و روند خصم را نگاه دارند اینها آیند و یک رکعت مسبوقانه گذارند
و سلام دهند و روند که رسول عم و غزوهای دیگر همچنین کردی اما بعضی گفته اند که اولیتر آن بود که دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند
یکفریق یک رکعت با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و یک رکعت مسبوقانه ادا کنند و سلام کنند و روند خصم را نگاه دارند اینها
بیایند یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند تا آمدن رفتن بسیار نشود مسئله اگر نماز شام بود سفیان ثوری رح گفته است
دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند یک فریق یک رکعت با امام گذارند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام
بگذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند یک رکعت مسبوقانه بیارند سلام دهند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت نماز
لاحقانه گذارند و سلام دهند بنا بر الست که وی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه با خود نیست از برای آنکه صلوة
خوف را با نیمه نماز باید یا شفع تمام با تمامت نماز روا بود اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فریق شوند یکی که دو رکعت با امام گذارند یکفریق
خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یک رکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و
بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند اما اگر سه فریق شوند و هر فریق یک رکعت با امام گذارند فریق
اول را نماز تباه شود و دوم و سیوم را روا بود بنا بر آن بیان اصل است که صلوة خوف را با تمامت نماز باید یا شفع تمام با نیمه نماز از این هر
هیچ نیست پس فریق اول را بدین معنی نماز تباه شود فریق دوم یک رکعت با امام نماز گذارده اند و یک رکعت مسبوق اند و فریق سیوم یک رکعت
با امام گذارده اند دو رکعت مسبوق اند پس بدین معنی فریق دوم سیوم را روا بود مسئله اگر نماز چهار رکعتی بود باید که دو فریق شوند
یکفریق خصم را نگاه دارند و یکفریق دو رکعت با امام نماز گذارند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام
سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند دو رکعت لاحقانه

گذارند واگر چهار فریق شوند هر فریقی یک رکعت با امام گذارند فریق اول و سیوم را روا نبود و دوم و چهارم را روا بود و چنانکه در نماز شام گفته آمد
بنا بر بیان اصل است که صلوة خوف در ایمه نماز می باید با تمامت نماز یا شفع تمام اگر مسافر اند و دو فریق شوند بلکه فریق یک رکعت با امام گذارند
پیش خصم بود امام نیت اقامت کرد نماز همه چهار شود و انها که یک رکعت گذارد و از و پیش دشمن رفتند نماز ایشان تباه نشود که از انکه ایشان
ایشان پیش دشمن رفته اند ایشان را نیمه نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده است اگر در نماز حرب حاجت آید بقول
شافعی رح حرب میکنند و نماز میگذارند تا اگر درانزمان نماز را ماند عاصی شود اما بقول علما ما رح در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
تباه شود و دلیل برانکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شده بود دلیل اگر در نماز حرب کردن روا بودی ان چهار نماز
از رسول عم فوت نشدی فوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود تا اگر به پنداشتن خوف شروعه کرد و معلوم شد که مرد مسلمانان بود
یا انکه گرد ستوران بود اگر رویها همه بسوی قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود بر گذارند باقی نماز تمام کنند و اگر پیشک
خوف شروعه کرده اند روی بغیر قبله و در نماز ایشان را خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
روا بود اگر خوف متحقق بود و نماز شروعه کردند روی بغیر قبله و در میان نماز خوف نماند باید که روی بقبله ارند و باقی نماز تمام کنند روا بود
قیاس مسئله تحری مراد از بیان این مسئله الست تا نماز را بجماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون بحرب رود باید که
بدین نیت رود که نصرت دین کنم یا اگر دیدگان را باسلام ادم و به نیت ان نرود تا کشته شود تا غنیمت آرد تا اگر به نیت غنیمت رود
کشته شود شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون آید
از صف مومنان نشاید که کسی بی اجازت امام بیرون اید یا انی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بود تا شک کرد ان خصم را دفع کنند
نشاید که رود و ان خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد گردد و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
نباید که المی بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد حسن این مسئله را در سیر کبیر همچنین آورده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف
کشتن بود امتناع نیارد و ترک امر معروف نکند که اگر کشته شود اهل فساد بصلاح در آیند و توبه کنند باب چهلم در بیان فضیلت
شهید فضیلت شهیدان بر دو نوع است حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب هلاک شود یا در آتش سوخته بمیرد یا در علم
گذشته شود یا بجون شکم در غریب فوت شود و دیگر روایت و حضر یکی نیز چون گذشته شود اینها را بشویند و نماز گذارند حقیقی آن بود که
سبب تن و جان و مال و زن و فرزند و جمعیت این در صف کفار کشته شود و اینها را نشویند و بر قول شافعی رح بر ان نماز نیز نگذارند
خدای عز و جل ایشان را زنده خوانده است که قوله تعالی بل احیاء عند ربهم علما ما میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
و از راه حقیقت مرده و دلیل انکه همه احکام مردگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترکه و شوهر خواستن زنان ایشان را
بصری رح میگوید که شهید حقیقی را بشویند و نماز گذارند که حنظله رض را در وقت رسول عم بشستند و رسول عم با صحابه رض
نماز بر وی گذاردند علما ما رح میگویند این بنا بر ان بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عم ندا درداد که ای سپاه رسول
خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید با دشمنان خدا حنظله را جنابت رسیده گفت اگر بغسل کردن مشغول شوم

نشاید که عاصی شوند پس چون سوار شوند و شهادت یافت غسل وی بدین جهت بود علما رحمهم الله میگویند که اصل درین باب شهدا احد اند
که ایشان را نه شستند اما نماز گذاردند و بدانکه جزم ایشان را بر اینها قیاس کرده اند اگر نابالغ رسیده و دیوانه شهادت یافت یا
زن از حیض پاک شده و کشته شد یا بالغی که نماز جنب بود و کشته شد اینها را بر قول ابوحنیفه رح شویند که شهید حکمی اند و بر قول ابویوسف
و محمد رح نشویند که حقیقی اند اگر حایض یا نفسا کشته شد بقول ابوحنیفه رح دو روایتست یکی حکمی و یکی حقیقی بر قول صاحبین شهید
حقیقی اند نا نشویند هر که بغزا رود باید که نیت آن بود که غازی شوم و لشکر اسلام نصرت کنم اگر دو صف کشیده اند
یکی مومنان و یکی صف کافران مبارزی از کفار بیرون آید از صف مومنان نشاید که بی اجازت امام بیرون آید اگر مرد
مبارزی کرده به بازوی خود اعتماد دارد که آن خصم خود را دفع کند شاید که بیرون رود و آن خصم خود را دفع کند تا دل مومنان
شاد کرده و اگر به بازوی خود اعتماد ندارد نشاید که بی اجازت امام بیرون نباید که جهد و الم رسد و دل مومنان شکسته گردد
و محمد حسن در سیر کبیر همچنین آورده است اما اگر امر معروف است در میان مومنان و یقین میداند مومنانرا که اگر این امر معروف کند و ازان
میان کشته میخواهند شد شاید که امر معروف کند محمد رح اشکال گفته اند که خود را در تهلکه افکندن بود و نشاید که خود را در تهلکه افکند قوله
تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة محمد رح گفته است که تاویل این آیه غلط کرده از برای آنکه خود را در تهلکه افکندن چیزی بود
که در معصیت افکندن بود و امر معروف کردن از جمله طاعتهاست اگر بشمشیر دشمنی گریزان میروند از اسپ افتاد و هلاک شد حکم شهادت
نبود اما اگر پس دشمن است میدوانید و از اسپ در افتاد و هلاک شد شهید حقیقی بود اگر از کوه انداختندش یا فا دو ره رفتندش
یا در آب انداختندش یا در آتش سوختندش یا اینها هلاک شد و اینرا حکم شهادت بود از برای آنکه بضرب دشمن هلاک شده است
اگر دشمن چاه کنده است در آن چاه افتاد و هلاک شد وی را حکم شهادت و شهید اگر مسلمانی در معرکه افتاده است از دهان یا از بینی
یا از دبر خون میرود و هیچ جراحت پیدا نیست وی را حکم شهادت نبود از برای آنکه اگر ماهی گرم بود از بینی خون رود و اگر مرد
بی دل بود از زهره بخورد خون بر آید اگر جراحت ظاهر بود از دبر خون رود و چه از نیش یا فهم احکام دنیا وی را حکم شهادت
نبود اما از گوش یا از چشم خون میرود و جراحت پیدا نیست وی را حکم شهادت بود که این دو موضع معهود رفتن خون نیست
معلوم شد که بضرب دشمن است وی را حکم شهادت بود و اگر در معرکه مومنان و کافران کشته شده اند مومنانرا از کافران بچه
فرق کنند ظاهر روایت آنست که موی روی رنگ کرده و موی لب کرده و سنت فرح و جامه سیاه و سفید امام
ناصر الدین رحمه الله در سیر کبیر آورده است که اگر یکی را موی لب بست بود و اگر چه سنت فرح نبود وی را حکم کنند باسلام بر وی
نماز گذارند و بگورستان مومنان دفن کنند اما اگر موی لب دراز بود و اگر چه سنت فرح بود وی را حکم نکنند باسلام
بر وی نماز نگذارند و بخاک دفن بکنند و بعضی گفته اند اگر در بغلش مصحف بود میانش زنار اگر در دار حرب بود حکم کنند باسلام
و گر در دار اسلام بود که اینجا سوسر بود که صدر کرده است و اگر در دار اسلام است وی را حکم نکنند باسلام وی که اینجا ضرورت نیست اما
اگر مومنان را از کافران فرق نتوانستند کردن اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان

دفن کنند اما اگر غالب کافران باشند و بر همه نماز نگذارند و بگورستان علیحده نهند دلیل بر آنکه یکی از صحابه را زنی جهود بود
و حامله بود آن زن وفات یافت جهودان آمدند که وی از ماست وی را بگورستان جهودان بریم صحابه گفتند که امانتی از آن
و یادگار رسول صلعم و صحابه نشستند و قرار کردند که وی را در گورستان علیحده نهند و روی بر دست چپ نهند تا فرزند
بجهت قبله بود و فرزند را القبله تا اگر فرزند آید روی سوی قبله آید چون نمی شناسند چه دانند غالب مومنان با کافران باید که کم آمد لشکر مسلمانان
را شمرند کشتگان را شمرند اگر کم آمد لشکر مسلمانان کم اگر کشتگان بودند غالب کافران بود و اگر کم آمد لشکر مومنان زیادت از همه
کشتگان باشند و غالب مومنان باشند اگر برابر باشند بر همه نماز نگذارند و بگورستان علیحده دفن کنند باید دانستن که
شهادت بچها باطل شود اگر از آفتاب سایه بر پنداری بترتیب بخورد یا لقمه نان خورد یا باران بر ستور بهد شد و از معرکه بیرون
آید یا وصیت دنیا میکند این شهادت را باطل کند شهید حقیقی نماند حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد و یاران کشان کشان
بیرون آورند و بکشتن هلاک شد شهید حقیقی بود اگر در معرکه افتاده است و نعم دنیا بایشان نرسد و بقول شافعی رحمه یکی وقت نماز
بگذارد شهادت وی باطل شود و هر قول علما قائم نیستی باشد زنده بود شهادت وی باطل شود یعنی حکمی شود و بقول محمد رح باطل شود
دلیل بر آنکه سلام نماز فراموش داده است و دعای آخر بگفت یا دادم تو آنکه بدان نماز تنها میکند چون دعای آخر بگفت نماز را
فاسد آمد میکند وصیت آخرتی شهادت را باطل نکند دیگر آنکه در حرب احزاب صحابه زخم گرانی خورده بود و افتاده صحابه رسول صلعم بر سینه اشتند وی
در شرف هلاکت افتاده بود میگفت ای صحابه رسول صلعم چون رسول صلعم سلام خود درست کرده گفت تاریکی در تن شما محسند سوی
خدای عز و جل حرب کنند نماز در کار خدا و رسول عاصی نشوید در حرب جمل سعد رضه زخمی گران خورده بود و افتاده و در شرف هلاکت میگفت
که جامه مرا جدا مکنید تا من بقیامت خونها خود در اگرفته خود را با کم تا وی مرا حجت گرفته است و در حرب احد هفتاد کس از صحابه بعضی زخم گران
خورده و در شرف هلاکت افتاده بود هر ایشان را بیکی هم آب حاجت بود یکی آمد تا ایشان را یکدم آب دهد و بر هر یکی ایشان
آن آب را عرض آنکس بیارد و دیگر اشارت میکرد تا بر هفتاد کس آب را عرض کرد هیچکس قبول نکرد بیار خود حواله میکردند وی حاجتمند
تر است هیچکس نخورد و هر هفتاد کس جان بحق تسلیم کردند نا خوردن آن آب را دو حکمت بود یکی آنکه ایثار خود را ایثار
میکردند دوم آنکه نخوردند تا شهادت باطل نشود و بقول شافعی رح شهید حقیقی را نشویند و نماز بگذارند و بقول خواجه
حسن بصری رح هم بشویند و نماز گذارند بقول علماء ما هم نشویند ولیکن نماز گذارند اما اگر پاره پاره باشد بقول شافعی رح بر هر پاره
نماز گذارند و بقول علماء ما هم بر بیشتر نماز گذارند بر کمترین نماز نگذارند اما اگر نیمه را سر نماز گذارند بی سر نیمه دیگر را باید
بیکروایت از علماء ما بر آن نیمه دیگر نماز نگذارند و بیکروایت نگذارند اهل بغی را نشویند و نماز نگذارند اهل بغی کسانی باشند
که از حق امام بیرون آمده باشند تا اهل محلت با یکدیگر خصومت کرده باشند و یکی در میان ایشان کشته باشد و برا نشویند
و نماز نگذارند و احکام بغی را حضرت امیر المومنین علی بیان فرموده است در حرب جمل جماعتی با وی بیرون آمدند بر وی امیرالمومنین
با ایشان حرب افتاد فرمود یاران خود را تا ایشان را تیر نزنند تا تیر نیندازند و تا ایشان با شما جنگ نکنند شما با ایشان جنگ مکنید

اگر ایشان را زخمی رسید زخم دیگر مزنید و اگر از شما امان خواهند ایشان امان دهید و اگر از پیش شما بیرون روند و عقب ایشان مروید و ایشان را
برهنه مکنید و مال ایشان را غارت مکنید و زن و فرزند ایشان را برده مکنید و اگر از شما کشته شود شهید شوید و اگر ایشان را کشتید غازی
باشید و این حکم همچنین باقی است مسئله اگر بر اطراف کشته یافتند و کشنده را نمی یابند شهید حقیقی بود اما اگر در عمارتها کشته
یابند و کشنده را نیابند و بقول شافعی رح شهید حقیقی بود و بقول علما ما رح شهید حکمی بود از برای آنکه عدد قسامه را جمع کنند
و سوگند دهند و دیت ستانند یعنی شهید حکمی بود اما اگر کشنده را یابند شهید حقیقی بود آن کشنده را نیز کشند و وی شهید
نبود که وی را بحق کشته اند بکشتن وی شهادت آن باطل نشود اما اگر کشنده را نیابند باید که عدد قسامه جمع کنند پنجاه کس از
پارسایان آن محلت را جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خورند دیت بر عاقله بود و عدد قسامت از عاقله باشند و اگر نکول از عدد
قسامه دیت دهند اگر یک کس نکول کرد از آن کس دیت گیرند و این قول ابو یوسف است دلیل بر اموال که مدعی علیه نکول آرد ظاهر شد
حبس کنند ایشان را تا سوگند خورند یا اقرار کنند چنانچه از قصاص حق دیگران امتناع کنند در عدد قسامت قصاص نرود تا وقت
که اقرار نکنند که این جنایت ما کرده ایم از برای آنکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و بحکم شرع حبس کنند ایشان
تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر عدد قسامت چهل و نه کس باید که یک کس را دو باره سوگند دهند و آنگاه دیت ستانند
و آن شهید حکمی بود وی را بشویند و نماز گذارند اگر بچه ای کشته شده که آلت جارحه نیست چنانکه بهشت و یا لگد یا زیر دیوار ماند یا از بالا
در افتاد و یا در آب افتاد یا در آتش افتاد و در آب هر هلاک شد یا گرگ زد یعنی هلاک کند درین همه صورتها شهید حکمی بود حقیقی نبود اگر کسی زده
جراحت شده و بهمان جراحت هلاک شد یا آتش سوختش و جراحت بر وی شد و بهمان جراحت مرد شهید حقیقی بود اگر مسلمانی خود را کارد زد و
هلاک شد حلوانی رح گفته است وی را بشویند و نماز گذارند که وی از اهل بغی است شیخ الاسلام علی سعدی رح گفته است که بشویند و نماز
گذارند فایده یکی آنکه تا کسی گمان نبرد که وی شهید است و دیگر آنکه هر کدام فعل با خود کند پشیمان بود از وی توبه بود از برای آنکه پشیمانی
از گناه توبه است و بقول ابو حنیفه و محمد رح است و اختیار طحاوی قول ابو یوسف رح است اگر کافران اهل دهی را فرو گرفتند و همه را کشتند
از مردان و زنان و نارسیده کان بقول ابو یوسف و محمد رح را نشویند بقول ابو حنیفه نارسیده کان را بشویند و بر همه نماز گذارند و بجای که
دعوی کنند اگر نارسیده و یا دیوانه یکی را کشت بعمد یا بخطا قصاص واجب نیاید و دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله
نباشد زن از عاقله باشد یا نی اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود
در قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده باشد چنانکه در تاریکی یکی را گفت بزن وی زد معلوم شد که پدر وی
بوده است وی بدان زخم هلاک شد وی از میراث محروم نشود که وی را درین قصد نبوده است اما اگر پدر و پدر استاد در بستان با
استاد درخته را گفتند این بچه را بزن وی بزد هلاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جای خواب با فرزند خفته است سر
فرزند زیر پهلوی وی آمد هلاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود آمده است اگر نارسیده یا دیوانه باجنب شهادت
یافتند بقول ابو حنیفه رح ایشان را بشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح ایشان را نشویند و لیکن بر همه نماز گذارند اگر با آلت جارحه

کشته شده است لیکن جراحت نشد بقول ابوحنیفه رض شویند و بقول ابویوسف و محمد رح نشویند اگر زنی در حیض یا در نفاس شهادت یافت بقول
ابویوسف و محمد رح نشویند از ابوحنیفه رض دو روایت است یک روایت شویند یک روایت نشویند اما اگر از حیض یا در نفاس پاک شد پس از آنکه
غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه رض شویند و بقول ابویوسف و محمد رح نشویند دلیل آنکه جنب را بقول ابوحنیفه رض شویند و
بقول ابویوسف و محمد نشویند دلیل آنست که رسول علیه السلام در حرب احد دید که حنظله رض شهادت یافته بود فرشتگان آمده بودند
وی را می شستند رسول علیه السلام فرمود تا اهل وی سوال کردند گفتند وی را جنابت رسیده بود پیش از آنکه غسل آوردی ندا شنید که جنبی
مومنان بحرب بیرون آیند وی با همچنان سلاح بر خود راست کرد و بیرون آمد بحرب پس معلوم شد که جنب چون شهادت یابد شاید شستن
دیت یا قصاص عمد آمد بقول شافعی و نزد علمای ما رح هیچ نباید صورت مسئله چنان بود که کسی ده کس را بکشت یکی از وارثان
باز وی را بکشت بقول شافعی دیگران نه وارث دیگر از متروکه وی دیت بستانند و بقول علمای ما رح چون وی را بکشتند دیت از وی
ساقط شود و اگر از وارثان یکی قسم خود را بخشید قصاص با جماع ساقط شود جنایت تجزیه پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است اما در حق
دیگران ساقط نشود که دیت تجزیه پذیر نیست دیت تجزیه پذیر است اگر خصم اقرار میکند که من بعمد کشته ام و ورثه میگویند بخطا کشته و دیت
و قصاص هر دو ساقط شوند و در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی بر دیگری در وجود آمده است بر کشنده کفارت لازم شود
بنده مومن آزاد کند اگر عاجز آید یا شصت روز پیوسته روزه دارد و اینجا مسکین را طعام دادن نیامده است دیت بر عاقله لازم آید
بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی امام اسبیجابی رح گفته است که در استحباب ما سراج سراجان بوند و عاقله کفشگران
کفشگران بوند خواجه اما علی سرخسی رح گفته است کسانیکه نصرت وی از ایشان بود عاقله وی ایشان باشند و اگر از ایشان نباشد
اقربای وی باشند چون دیت دهند اگر از زر دهند به اتفاق هزار دینار دهند و اگر از شتر دهند صد شتر دهند بعضی گفته اند که صحیح
آنست که بیست و پنج بنت مخاض دهند بیست و پنج بنت لبون دهند بیست و پنج حقه دهند بیست و پنج جذعه دهند بنت مخاض یکساله
بود که پای در دوم نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود و حقه سه ساله بود که پای در چهارم
نهاده بود و جذعه چهار ساله بود که پای در سال پنجم نهاده بود و اگر نقره دهند بقول شافعی رح دوازده هزار درم نقره بدهند
و بقول علمای ما رح سیزده هزار نقره دهند بنابر آن اصل است که شافعی رح دوازده درم نقره بدینار زری حساب کنند و
چنان باید که بهر سری سه نقره دهند یا چهار نقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اند کمتر دهند و اگر عاقله کمتر اند بیشتر دهند
تا در سه سال داده شود و افزای زر و نقره و اشتر بر قول ابوحنیفه رح چیزی دیگر واجب نشود و بر قول صاحبین صد شتر یا ده و بیست
پنج یکساله که پای در دوم سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از گاو دیت دهند دو صد گاو دیت و از حله دو صد حله و از گوسفند
دو هزار اگر در میان دو ده کشته یافتند بهر کدام ده که کشته نزدیکتر بود دیت بر اهل آن ده بود مراد از نزدیکی آنست که تا
آواز بانگ کنند اهل ده بشنوند قتل مکره چنان بود که یکی را اکراه کردند که فلان را بکش و اگر نه ترا بکشیم وی بکشت قصاص بر که واجب آید
بقول ابوحنیفه و محمد رح بر فرماینده واجب شود و بر قول زفر رح بر کشنده و بقول ابویوسف رح بر هر دو نبود و بقول شافعی رح

بر سر وی بود و اگر یکی چوب را کار زد و دیگری را کار زد و مارا کر ندیش هلاک و دیتش ثلثی دیت بران کار زننده واجب شود باب

چهل و یکم در بیان نماز بیماران بیمار را نماز مشروعست هم بآیة و هم باخبار اما آیت اینست **قوله تعالی** الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم اما خبر **قوله علیه السلام** صل المریض قائما فان لم یستطع فقاعدا فان لم یستطع فعلی الجنب یومی ایماء
فان لم یستطع فالله تعالی احق بقبول العذر منه و رسول عم چنین وعده فرموده بیماران را که بعضی از صحابه بیماری خواستند
چنانکه عمران بن حصین رض سی سال بیمار بود رسول عم بیمار پرسی وی رفت وی را فرمود نماز گذار استاده با قیام و رکوع و سجود
و اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بامداد و این قول شافعی
گرفته است اما بر قول علماء ما رحم بر قفا گذارد و قدمها بسوی قبله آرد و دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رض بیمار شد رسول عم بیمار
پرسی وی آمد گفت نماز گذار استاده بقیام و رکوع و سجود اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بقفا
قدمها سوی قبله اما باختیار نشاید و قدمها سوی قبله خفتن که محمد حسن رح در جامع الصغیر آورده است که نشاید باختیار قدمها
خفتن الا درین مسئله معنی را معارضه نیست که بخانه نماز گذارد و میتواند با قیام و رکوع و سجود باید که بمسجد آید و نشسته گذارد
برکوع و سجود و جماعت گذارد و با امام تکبیر گوید در قیام و آنگاه بنشیند و اگر قوت یابد پیش از آنکه امام برکوع رود وی بالا
کند و با امام برکوع رود روا بود و اگر همچنان نشسته با امام برکوع رود روا بود و اگر برخاست و بقیام راست نشد و همچنان
برکوع رفت و سجده آورد نمازش تباه نشود چرا که قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده
برخاست آن را انداخته نشود و قیام قایم نیافت لاجرم نمازش تباه شود اگر آخر یک رکعت نماز لاحقانه ادا کرد روا بود و اگر همچنان بسلام
دهد نمازش تباه شود و اگر بخانه نماز گذارد با بقاء طهارت میتواند گذارد و اگر بمسجد می آید بقاء طهارت نمی یابد باید که بخانه گذارد با
بقاء طهارت اگر استاده نماز میگذارد و بقیام و رکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد و اگر نشسته برکوع و سجود میگذارد بقاء طهارت
می یابد نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اگر بایما میگذارد و بقاء طهارت
می یابد بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میگذارد با قیام و رکوع و سجود اما شیخ
الاسلام برهان الدین رح گفته است که بایما نماز گذارد روا بود و مسلمانی را در دهان جراحت است اگر قرآن میخواند خون روان
شود خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که قرآن نخواند از برای آنکه بی قرات نماز روا می باشد دلیل بر امی و مقتدی و گنگ
و در فریضه چهار رکعتی در دو اخرین هم بی قرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که اینجا بایما نماز گذاردن اشارت بدل است از قیام و رکوع و سجود اما قرات را
بدل نیست بقدر حاجت خواند اینجا می بود که اگر میخواند خون روان میشود و بیش نمی ایستد اما اگر میخواند و میرود و اگر خاموشی کند
می ایستد هر چند خواند روا بود که در صلوة مختصر الصباح خواجه امام ابو الفضل کرمانی رح در شرح قدوری آورده است که هر جراحتی
که بفعل ... روان میشود در حق وی حدث نیست اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند آوردن بقول شافعی رح

قیام و رکوع آرد و سجده با یما گذارد و علما رحمهم الله گفته اند که چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود با یما میگذارد روا بود اگر
مسئله ای را که کتابت است اما قیام میتواند آوردن در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله آورده است که وی را ایما باید کرد نماز نشسته روا نبود
باید که چندان بایستد که تواند آنگاه بنشیند باقی نماز را نشسته تمام کند روا بود و اگر ایستاده بنشسته اقتدا کند بقول محمد رحمه الله روا نبود و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود اگر امام نشسته گذارد با یما مقتدیان با قیام و رکوع و سجود بقول زفر رحمه الله روا بود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله
روا نبود و اگر بیماری با یما نماز میگذارد در میان نماز قدرت یابد بر قیام و رکوع و سجود نماز تباه شود و اگر جماعتی بیماران با یما نماز
میگذارند روا بود چون همه یکسان باشند اگر مقتدی پیش از سر امام افتد نمازش تباه شود که در حال ایما اعتبار سر را بود نی قدم را اگر امام
رکوع و سجود گذارد و مقتدیان با یما روا بود باتفاق اما اگر امام نشسته با یما میگذارد و مقتدیان نشسته برکوع و سجود بقول زفر رحمه الله
روا بود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر ایستاده گذارد
بقول محمد رحمه الله روا نبود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و اگر نشسته با یما نماز دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر
نمازش تباه شود و اگر نشسته و ایستاده بخفته اقتدا کنند درست نبود و اگر مسبوق با قدرت قیام رکوع و سجود مسبوقانه با نشسته ایما کند
برکوع و سجود نمازش تباه شود اما اگر با یما دارد نمازش تباه نشود باید که چیزی باقی مسبوقانه را گذارد که با قدرت قیام و رکوع نشسته
برکوع و سجود تطوع شود اما با قدرت قیام و رکوع و سجود ایما معتبر نبود و این اشارت از وی حیل از گشت نماز تباه نشود بر خلاف
بیمار که ایما از وی معتبر بود بیمار با یما نماز میگذارد و قعده فرض نیافت و رکعت نزد آید آورد نمازش تباه شود اشکال آنست
که مسبوق با قدرت قیام و رکوع و سجود با یما نماز میگذارد نماز تباه نمیشود و بیمار را چرا تباه میشود فرق همان است
که با قدرت قیام و رکوع و سجده ایما معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام و رکوع اگر بیماری نشسته
نماز میگذارد و قیام چگونه آرد تا چون او را شک افتد بدانکه ابو حنیفه رحمه الله چهار روایتست یک روایت آنست چنانکه سجود در
بنشیند و دست پیش گیرد و قیام آورده شود و قعده دست بر زانو نهند این بقول زفر رحمه الله گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام زانو دو
دارد و در قعده ایست دارد و این قول ابو یوسف رحمه الله گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام دو پای از یکطرف بیرون فرستد ایست
بنشیند و در قعده همچنانکه در قعده می نشیند روایت چهارم آنست که وی مخیر است خواه در قیام پایها از یکطرف بیرون ارد خواه در قعده
و این قول محمد رحمه الله گرفته است اگر نشسته نماز میگذارد و در جای که دست پیش می باید گرفت دست بر زانو نهاد و اگر التحیات اقتدا کرد سجده سهو
واجب شود و اگر نی نشود مسئله عکس کیف کان سهو واجب شود و اگر نشسته با یما نماز میگذارد جایی که قعده فرض بود بعضی میباید آوردن بیمار در
بقیام آمد بر نجاست و تقیید سجده کرد بعضی گفته اند که نماز تباه نشود که آن نشستن وی قعده است ظاهر روایت تباه شود که وی بحقیقت نماز گذارد و اگر در
خانه بیماران اند وقت نماز در آمد و میخواهند که نماز گذارند و طاقت طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشانرا طهارت کند
و جامهای و جای ایشان پلید است و کسی نیست روی ایشانرا بقبله آرد باید که تیمم کنند و نماز کنند و اگر نکنند عاصی شوند اگر خود
نه بینند کافر شوند اگر در میان ایشان کسی اهل است امامت را باید که امامت کند اگر چه روی ایشان بغیر قبله است

کران جنانه مر ایشانرا چنانست که حاضر انرا که تنها ادم امیر اشارت میتوانند کردن نماز بر ایشان بود و بقول زفر رح اگر بدل نشاید
میتوانند کردن نماز بر ایشان روا بود قایم نماز قیام عاجز بنشیند نشسته برکوع و سجود روا بود و تا از نشستن برکوع و سجود عاجز نباید پهلو
روا بود چون خفته پایها بر کذارد اتفاق است که تکبیر کذارد و اگر از اشارت سر عاجز اید حسن بن زیاد رح گفته است که بچشم کذارد و اگر از اشارت
چشم عاجز اید زفر رح گفته است بدل کذارد اما ظاهر روایت انست که چون از اشارت سر عاجز آید و عقل با وی بود تاخیر کند اگر کذشته
شود بر وی چیزی نبود باتفاق و اگر صحت یابد قضا ران نماز بر وی بود یا نی درین مسئله خلافست میان ابونصیر یا ابی ابونصر رح و دیگر
رح یکی از ایشان گفته که قضای بر وی بود و یکی گفته است که قضا بر وی نبود و اگر خفته نماز میکذارند خواب رفته بعضی گفته اند خواب با
رفیست حدث نبود و ظاهر روایت طهارت تباه شود و اگر بیماری خفته است و بقا طهارت نمی یابد جامه وی نجس است و روی بغیر قبله
است و قدرت بگشتن ندارد و مالی ندارد که کسی را مزدور کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و برا سبابان ماندن نماز نیست اگر تیمم کند
و همچنان روی بغیر قبله و بان حالت نماز کذارد روا بود و هر نمازی در حالت تندرستی فوت کرده است درین حالت انرا قضا
بکند از عهده بیرون آید و اگر درین حالت نماز نکذارد و بر خود نه بیند کافر شود اگر بر خود بیند لیکن نگذارد مومنی بود و عاصی و اگر
جامهاش نجس بود انشاء ان نماز کذارد و انچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر متبرعی دارد روی او را بسوی قبله
ارد و او را طهارت دهد بقول ابوحنیفه رح وی را یافت ان متبرع روی بغیر قبله که بتیمم نماز روا بود و بقول ابویوسف و محمد رح روا نبود
اگر وارثی که نماز جماعتی بیماران اند هم باید که جماعت کذارند اگرچه امام را روی بغیر قبله است و اگر بجماعت نکذارند بیکار شوند و اگر
مسلمانی بیهوش شد یکوقت نماز همچنین بیهوش ماند بقول شافعی رح نماز از وی ساقط شود و قضا آن نماز بر وی نبود بقول
علما ما رح قضای بر وی بود اما اگر اکثر شبانروز بیهوش ماند باجماع آن نماز از وی ساقط شود و قضا بر وی نبود ابو حنیفه
رض از شبانروز بیست و چهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد رح شش نماز را اعتبار دارند فایده این خلاف جای پدید آید
که نماز بامداد کذارد و بیهوش شد روز دیگر افتاب بر آمد و بیهوش آمد بقول ابوحنیفه رض قضا ران نمازها بر وی نبود و بقول ابویوسف
و محمد رح بر وی بود اما اگر شش نماز را بیهوش آمد اتفاق قضا آن نمازها بر وی نبود و اگر بنگ خورد و یکشبانروز خفته ماند در
بقول ابو یوسف و محمد رح حکم خفتکان دارد و قضا ران نمازها بر وی بود و بقول ابوحنیفه رض حکم بیهوشان دارد و قضا
ان نمازها بر وی نبود و اگر بیماری وصیت میکند و در بعض اتفاق درست نباید چنانکه بزرا وصیت میکند که چون عدت تو
بگذرد فلانکس را بخواهی یا دختر مرا فلانی بزنی دهی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد رح روایت میکند اما
ظاهر روایت انست که درست نباید در ثلث مال باتفاق درست اید سعد بن معاذ رض بیمار بود رسول عم بعیادت وی آمد سعد گفت در وصیت کنم
گفت در کل مال گفت نی گفت در چهار دانگ گفت نی گفت در نیمه گفت نی گفت در ثلث مال گفت بلی آنگاه این حدیث فرمود که
الثلث کثیر ادر حق میراث خود را وصیت درست نباید اگر وصیت کرد که روزه مرا کفارت بدهید و نماز مرا بعد از آن کذشته
هر روزه را دو من کندم شود و ظاهر روایت انست که هر نمازی را دو من کندم لازم شود که روزه یک عبادت است و هر نمازی عبادت

جمله بدهند یا پراکنده بعضی قیاس کرده اند بزکوة مال و صدقهٔ فطر اگر جمله بیک مسکین بدهند روا بود و اگر پراکنده بدهند هم روا بود و بعضی
گفته اند که پراکنده روا نبود قیاس کرده اند بکفاره یمین و ظهار و رمضان شیخ فانی را شاید که روزه بخورد و هر روز نیم من
گندم بدهد اگر بعد از آن قوت شود آن کنه ما صدقه شود و روزها قضا شود و اگر بیماری نماز نتواند گذارد آن وصیت
کند تا بعد از وفات ده من گندم بدهند از ثلث مال وی روا بود هر نمازی را دو من گندم بدهند شبانروزی را دوازده من گندم
بود اگر در حیات وی بدهد روا نبود و اگر در بیابان خوف است با یا نماز گذارد روا بود همچنانکه بیمار باب چهل و دوم در بیان
غسل میت بقول علماء ما واجبست و بقول شافعی رح سنت است حکایت آورده اند که آدم صفی عم وفات یافت جبرئیل
عم و میکائیل عم بیامدند و آب جامهای نورانی و حلهای بهشتی آوردند یکی آب ریخت دیگی آدم عم را بشست و در آن حلها
بپیچانیدش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و آنگاه جبرئیل عم ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیمة
در صلوة کشفوانی آورده است که شیث را فرمودند تا وی را بشست و ایشان آب ریختند در حلها بپیچانیدش و بروی نماز گذاردند
و بخاک دفن کردند جبرئیل عم آن ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیمة شافعی رح گفت که ندا جبرئیل عم سنت بود
غسل میت نیز سنت بود علماء ما رح گفته اند که ندا جبرئیل عم بامر پروردگار بود و امر پروردگار چون فرضیت را اقتضا کند بدین معنی
گفتیم که واجبست علماء ما رح میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود نه بینی که معاذ جبل رض مسبوق بود با بعد از
نماز آورد پیغامبر فرمود که سن لکم معاذ سنت حسنة فاستنوها رسول عم مسبوقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود و در جمعه
نیز آید و مراد فریضه بود چنانکه بار سیده بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر مسلمانی
وفات کرد بر همه فریضه شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس کرد از همه نیابت داد و در
حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عزوجل وی را از گناهان پاک کند و هر که دفن کند برضای الله تعالی
آماده کرده خود را در بهشت از حلهای بهشتی و هر که گور کند برضای خدای تعالی آماده کرده جای خود را گوشکها در بهشت اگر دو کس
باشند در مسافرت یکی وفات یافت بر آن دیگر واجب شود که وی را بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی
در میان ایشان گذشته شود یکی وی را بشوید اجرت واجب شود اگر زن مرده شود شوی ماند بقول شافعی رح شاید که زن را شوی بشوید
و بقول علماء ما رح نشاید که زن خود را بشوید و بقول علماء ما رح نشاید که زن خود را بشوید وجه قول شافعی رح
آنست که فاطمه رض وفات یافت امیر المؤمنین علی رض وی را بشست علماء ما رح گفته اند که عقد ایشان آسمانی بود و بموت
عقد ایشان برجاست و آن بنا بر آنکه رسول عم فرموده بود که حسب و نسب من بمرگ بریده نشود پس عقد در میان ایشان
باقی بود اما عامه را و ما را چون زن وفات کند در میان ایشان عقد نماند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود و
زن را شاید که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت وی باشد دلیل بر آنکه صدیق رض وفات یافت اسما که اهل وی
بود وی را بشست چون این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رض رسید گفت اگر من میدانستی که زن را شاید که شوی خود را بشوید

من نماندی که رسول علیه السلام را کسی دیگر شستی اگر زن مدین باشد یا بسبب طلاق شوی وی وفات یافت نشاید این زن را که شوی خود را
شوید اگر مرد ویرا دو زن است یکی را طلاق باین داد نامعین یا یکی را بسبب طلاق داد نامعین پیش از انکه تعیین کرد وی بمرد و وفات یافت هر دو
زن را نشاید که ویرا شویند که هر یکی احتمال حرام دارند مر ویرا اگر نیست و دیگر زوجست بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان ایشان تفرقه
واجب شود و متارکه و متارکه ایشان از قضای قاضی حاجت نبود بر زن عده واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده و سزای کابین
هر کدام کمتر بود واجب شود تا عدت این زن بگذرد ویرا با زن دخول نشاید کردن پیش از انکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
این زن را نشاید که شوی خود را شوید اگر عدت گذشت انگاه شوی ویرا وفات یافت این زن را نشاید که شوید شوهر خود را اگر گذشتن عدت
یا بموت متعارفست و بقول ابو یوسف و زفر رح شاید شوی را شوید بقول ابو حنیفه و محمد رح نشاید که شوی را بشوید در حصاید و در شرح
طحاوی آورده است که زفر رح زمان موت را اعتبار کرده و علمای ثلثه زمان شستن را اما اگر زمان موت گذشته شود و زمان شستن
گذرد بقول زفر رح نشاید شستن بقول علمای ثلثه شاید شستن و مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت ام ولد یا مدبره
که خواهد که بشوید یا نی همین خلافست مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی ردت آورد و یا پسر شوی را بشهوة بسود
باز اسلام آورد شاید که شوی خود را شوید یا نی بروایت شرح بقول زفر رح شاید که شوی خود را شوید بقول علمای ثلثه رح نشاید
بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح بقول زفر رح شاید که شوید بقول علمای ثلثه رح نشاید اگر ترسا اسلام آورد و وفات یافت
زنش اسلام آورد اتفاقست شاید که ویرا بشوید اگر مظاهر یا محرم گذشته شد زنان ایشان نیز نشاید که شوی خود را شویند اگر
مردی در میان زنان گذشته شد اگر در میان ایشان نارسیده بود ویرا تعلیم دهند تا ویرا شوید اگر در میان زنان نارسیده نیست
و زنان نامحرم اند باید که زنی خرقه بر دست پیچد و آن مرد را تیمم دهد اگر زنی در میان مردان گذشته شد اگر در میان ایشان
نارسیده بود ویرا تعلیم دهند تا ویرا بشوید اگر نارسیده نبود مردی خرقه بر دست پیچد و آن زن را تیمم دهد و اگر در ان زنان
که مرده را تیمم دهد باید که روی بگردانند تا چشمش بر دستها و روی نیفتد اگر خنثی مشکل گذشته شد بعضی گفته اند که خنثی مشکل
دیگر را بیاموزند تا ویرا بشوید اما این وجه ماخوذ نیست بجهت انکه اعتقاد ایشان سکه بر درست نبود ایشان را نشاید که کنیزکی را
بشوید خواجه امام زاهد فخر رح گفته است ویرا در بیت المال چنین باشد باید که بیت المال کنیزکی بخرند از برای وی وان کنیزک را تعلیم
دهند تا ویرا بشوید و بخاک دفن کنند وان کنیزک باز فروشند وان مال را باز در بیت المال بیارند خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که
خرقه بر دست پیچد ویرا تیمم دهد بجهت انکه زنی در میان مردان گذشته شود خواجه امام شمس الائمه حلوایی رح گفته است که ویرا در گهواره کنند
در آب کلان جنبانند و برکشند باز گذارند و بخاک دفن کنند اگر کسی در آب اندک بمیرد وان آب پلید شود چون میت را برکشند باز نشوید
اما اگر مومنی گذشته شد و ویرا شستند بعد ازان در آب اندک افتاد باتفاق ان آب پلید نشود و میت را برکشند باز شستن حاجت
نیست شیخ ابو القاسم صفار رح گفته است اگر چه مرده ناشسته در آب اندک افتد پلید نشود از برای انکه اگر زنده در آب افتد پلید
نشود وانکه ان زنگی در چاه زمزم افتاد که کل آب بر کشیده اند ان زنگ را جراحت بود و خون آلوده بود خواجه امام ابوبکر اسکاف رح

کفته است اگر مردی شسته بود یا ناشسته بهر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد چیزی
از وی بیرون تر شح کند چونکه مرده را امساک نمانده بود چون آب اندک پلید شود در عیون المسائل مذکور
است دیگر قاضی امام ابو زید دبوسی در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگرچه ویرا چندان
صد آب شویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت ویرا
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا ظاهر شد
اگر مسلمانی در آب بسیار افتاد و هلاک شد ویرا از آن آب بر کشند باز بشستن حاجت بود یا نه
این مسئله را خواجه امام ابو نصر عیاضی رح سوال کردند که در مسجد رباط چهار سوی بر سر منبر وی را
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجه ابو منصور ماتریدی رح آنجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواجه ابو منصور اشارت کرد که اگر ویرا جنبانیده اند آنگاه بر کشیده اند باز شستن حاجت نیست و اگر
نجنبانیده اند باز شویند گفت استاد بزرگوار من چنین میفرماید که اگر ویرا جنبانیده اند و آنگاه بر کشیده
باز شستن حاجت نیست و اگر نجنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم ننگ نداشت لاجرم فقیه جلیل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخته را چنان باید نهادن که بیمار را خوابانند بقول شافعی رح
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء ما رح ستان خوابانند و قدمهای سوی قبله
بود اما این جای بود که دست و پا اگر دست ندهد چنان نهند که دست و پا یکی شود ستر کشند و غسال و آنکه
و یک کس که ویرا آب ریزد زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی رح پیراهن از میت بیرون نکنند
بقول علماء ما رح پیراهن از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاد رح چیزی بر افکنند که از ناف تا زانو پوشیده شود
ظاهر روایت نشاید که اگر میراث خوار نارسیده باشند تا مال وی تلف شود و مرده شوی تاوان دار شود و عورت
غلیظ ویرا پوشنده بسنده بود و بقول علماء ما رح خرقه بر عورت غلیظ پوشیده و تخته را آب صفا بشویند آنگاه میت را بر تخته
نهند اتفاق است که در وقت غسل قرآن نخوانند و دعا بلند نگویند اما اگر دعا نرم گوید شاید که غسال آن زمان که مرده را
بر سینه کند بر زبان تسبیح ذکر گوید تا در کفن بپیچند و بوی خوش کنند بر قول نه فرم مخارجها را بر قول علماء ثلثه رح مساجد را و در بعضی جایها
بر قلب الفت نخست غساله بر دست خود را بشویند اول دست راست را بشویند باز دست چپ شوید و آنگاه خرقه بر دست پیچد و میت را استنجا دهد و آنگاه
خرقه را بیرون اندازند و دستها را بشویند و بقول شافعی رح میت را با بینی و دهان سه بار بشویند و بقول علماء ما رح خرقه تاری سه بار بدندان و بینی
میت اندازند بسنده بود و آنگاه ریش را بشویند و دستها تا آرنج شویند بروایت حسن زیاد مسح سر آرد و ظاهر روایت مسح سر نیارد و پا
پیهاش را بشویند و آنگاه آب فرو ریزد و آنگاه دست راست شستن گیرد و سوی خود کشد و آنگاه آب فرو ریزد و دست چپ را
گیرد سوی خود کشد و آب کرد بر کرد در ریزد آنگاه بر روی تخته شاید و دست شکمش فرو مالد اگر چیزی از میت سرایت کند

تخته با تشریف میت را باز شستن حاجت نیست از برای آنکه از ان تا آنکه میت را شستند تا آنوقت که بخواهند که دفن کنند حکم
صاحب جرح سایل دارد یا اگر چیزی پدید آید طهارت او باطل نشود آب اشنار بزو تا ریسمانهم شود و کل باندام انبانه نکنند و مشک و زینت
نکنند سوی لبش را نبست نکنند و کل برا باب صاف شوید و زنان را موی پیش سینه نهند و در زیر تخته بوی خوش بسوزند و حنوط پراکنده
کنند و بقول زفر رحمه بر مساجد مالد چنانکه بر پیشانی و کفها و دست و سر تا زانو بقول علماء ثلثه رحمه بر مخارق چشمهای و بینی و دهان
ماشدان اگر بهتر بود همه جایگاه پراکنده کنند مرد را کفن سنت سه است پیراهن ازار و لفافه و زنان را پنج است این سه کفن
معجر و سینه بند و از زفر رحمه روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید در ممات نیز همچون کفن شاید
کردن اما اولیتران بود جامه که بان جامه طاعت کرده باشد از جامهها او را کفن کنند بهتر آید و لفافه نو کنند و لیکن بر انکه ابو بکر
صدیق رض وفات یافت وصیت کرده بود که مرا اسم درین جامه بحید و بخاک دفن کنند که من باین جامه عبادت کرده ام نو
نکنند که زندگان بدان حاجتمند تراند و اولیتراند و صدیق رض پیراهن و ازار بود همان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را
در کفن پیچیدند معلوم شد که لمعه خشک مانده است اگر یکی دست یا یکی پای مانده است باجماع ان لمعه را بشویند اگر یکی انگشت
خشک مانده است بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه عفو است و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رحمه انگشت را بشویند

باب باب چهل و سیوم در بیان جنازه

چون میت را از خانه بیرون ارند نخست سر باید بیرون آوردن انگاه قدمها
و اگر نخست قدمها بیرون ارند باکی نبود چون بر جنازه نهند اول سر نهند و انگاه پایها را و اگر نخست پایها نهند باکی نبود و چادر
بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نعش نهند اگر مرد بود همان چادر اندر کشند پسندیده بود در پیش جنازه
جزع کردن و جامه سیاه کردن و شمع بردن در پیش جنازه و کل بر وی پاشیدن اینهمه بدعت بود نشاید کرد از پس پیش
جنازه قران خواندن بلند نشاید و تکبیر بلند گفتن نشاید که ان تشبه رافضیان بود و لیس سنیان را نشاید چنین کردن و بقول
شافعی رحمه جنازه را دو کس گیرند جمع پیش روند و بر قول علماء ما رحمه جنازه را چهار کس گیرند و جمع پس روند سنت جنازه بردن
آنست که پیش برود و کتف راست گیرد ده قدم برود و پس آید بر کتف راست گیرد ده قدم برود و پیش برود بر کتف چپ
گیرد ده قدم برود و پس آید و بر کتف چپ گیرد ده قدم برود چهل قدم شود رسول عم فرمود خدای عز و جل چهل
گناه کبیره از دیوان او محو کرده اند در مسجد نماز جنازه گذاردن که اهلیت نبود چون جنازه در مسجد بیارند اما اگر جنازه را
در مسجد کنند بقول علماء ما رحمه مکروه بود و بقول شافعی رحمه مکروه نبود شافعی رحمه میگوید که امیر المومنین عمر رض در مسجد نماز
جنازه میگذاردند ما میگوییم ان ضرورت بود که مسجد را از جهت اقامت مکتوبات بنا کرده اند و نیز مساجد واجب است مر مرده را از
الایش خالی باشد اگر جنازه بیرون مسجد است امام با طایفه بیرون مسجد ایستاده است و دیگران در مسجد نماز گذارند روا بود و بسیر قوم حاجت
اینست که قوم در مسجد اند یه بایستند و امام با طایفه بیرون مسجد نماز جنازه گذارند در نماز جنازه بقول شافعی رحمه قران خوانند و بر قول علماء ما رحمه نخوانند نماز
جنازه فرض کفایه است باقی سنت بقول شافعی رحمه بر غایب نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علماء ما روا نبود و حجت قول شافعی ما انست که نجاشی بحبشه

وفات یافت رسول عم بروی نماز جنازه گذارد و علما رم گفته اند که خدای عز وجل حجاب از پیش چشم رسول عم گرفته بود تا وی را
میدید و نماز میگذارد و تکرار نماز جنازه بقول شافعی رح مشروع هست بقول علما رم مشروع نیست وجه قول وی آنست که رسول عم
بر جنازه حمزه رض نماز گذارده هفتاد جنازه دیگر آوردند یکان یکان می آوردند رسول عم بر هر یکی نماز میگذارد و جنازه دیگر می آوردند هفتاد
بر آن نماز گذاردند پس بدین طریق که گفته شد بر جنازه حمزه نماز گذارده است بر آن جنازه دیگر هفتاد بار نماز گذارده است نی بر جنازه
حمزه رض بقول شافعی رح در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علما رم نخوانند بقول شافعی رح به نماز جنازه تیمم روا نبود و
بقول علما رم روا بود اگرچه تیمم را اجابت کرده باشد و اگرچه جامه اش نجس بود روا بود نماز عید را حکم همین است ولی جنازه
ولی قاضی امام حی و سلطان نماز گذارند روا بود و اگر ولی اهل غایب است نماز جنازه نگذارده اند برین جنازه نماز گذارند روا بود اگر هیچ
حاضر آمد حق وی باقی بود تا اگر وی کسانیکه نماز جنازه نگذارده اند برین جنازه نماز گذارند روا بود و هیچ جای تکرار نماز جنازه مشروع
نیست الا در همین مسئله اگر برادر مادر و پدر نیست و برادر پدری و مادر و پدری را بود اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی
نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن امده را اعتبار نبود اگر کسی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر مستحب آن بود که بر وی پدر نماز
گذارد و اگر زنی دیوانه است و برا پدر است و پسر برا نشوهی دهند که دهد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف پسر دهد که وی میراث بیشتر می برد
و بقول محمد رح پدر دهد اگر ولایت پدری بیشتر است بعضی گفته اند که پسر دهد و لیکن با جازت پدر و اگر مردی دیوانه است و برا زن
میدهند و برا پدر است و پسر بقول محمد رح پسر خواندش و بقول ابو یوسف پدر یکی وصیت کرد که فلانکس در جنازه من نماز گذارد و
در فتاوی ابن رستم از محمد رح روایتست که درست آید ظاهر روایت آنست که وصیت در نفس درست نیاید تا اگر وصیت کند که
بعد از وفات من دختر بالغ رسیده مر این بفلان دهند درست آید یا نی وصیت در الحال هم ثلث مال درست آید در نفس نی مسئله
در نماز جنازه امام بجای ایستد ظاهر روایت که وی را به سینه مرده ایستد که سینه محل معرفت و محبت است حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند
اگر مرده مرد است به بر سر مرد ایستد و اگر مرده زن است میانه جای ایستد یعنی پیش ناف وجه قول وی آنست که روایت میکند انس
بن مالک رض که پیغامبر علیه السلام بر زنی نماز میگذارد میانه می ایستاده ظاهر روایت آنست که بنا بر آن بود که آن جنازه در نعش نبود
میانه جا ایستاده تا آنحضرت حایل شود میان مردان و میان جنازه وجه ظاهر روایت آنست که پیش سینه ایستد که محل معرفت است
مسئله در نماز جنازه هر چند صف بیش گیرند ثواب بیشتر بود و اگر سه کس اند دو صف گیرند و اگر پنج کس اند و سه صف گیرند چنانکه دو
و یک اگر زن در صف نماز جنازه درآید نماز کسی تباه نشود در نماز جنازه و نماز عید نیت امامت زنان شرط نیست هر چند از امام
دورتر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه برخلاف نمازهای دیگر تنها استادان کراهیت است در نماز جنازه تنها استادان کراهیت نبود
و اگر جنازه بسیار است چگونه نهند یکی را پیش امام نهند سر آن دیگر را برابر سینه این دیگر نهند همه را بدین ترتیب نهند اما امام نیت همه کند
و این هم جای بود که دست دهد اما اگر دست ندهد اکنون چنان نهند که دست دهد اگر جنازها مختلف است چنانکه مرد و پسر و
خنثی مشکل و دختر و زن و مرد را پیش امام نهند باز کودک را که پسر بود باز خنثی مشکل را باز دختر را باز زن را چون در خاک نهند

برخلاف این نهند پیش قبله مرد را نهند باز کودک را باز خنثی را باز دختر را باز زن را **مسئله** در نماز جنازه چند تکبیر گویند ابن لیلی ابراهیم نخعی رح گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیه اللعنة میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذهب سنت و جماعت آنست که همه را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه رض را مشکل شد که تکبیر چند گویند تحری کردند دل ایشان بر چهار قرار گرفت که آخرین نمازی که رسول عم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در ان نماز جنازه تکبیر گفت مگر چهار که ازین چهار کم گویند روا نبود و اگر ازین چهار زیاده گویند بدعت بود بعد تکبیر اول بگویند سبحانک اللهم و بحمدک بعد از تکبیر دوم صلوة گوید تا انکه حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا تا آخر و تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود باید که بجای اللهم اغفر لحینا این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا و ذخرا اللهم اجعله لنا شافعا و مشفعا اگر مقتدی به نیت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است انگاه متابعت کند امام را که وی بر ان تکبیر لاحق است اما اگر مقتدی در راه برا است که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رح گفته است که مقتدی نخست ان تکبیر گوید انگاه متابعت کند که وی همچون حاضر است ابو حنیفه محمد رح گفته اند که غائب همچون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید انگاه متابعت کند که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام است پس نخست این تکبیرها را متابعت کند انگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیرها را گوید اگر نخست ان تکبیرها را گوید انگاه متابعت کند بقول ابو حنیفه و محمد رح عمل کند باتفاق روا بود در جنازه بخبری مسبوق شد پیش از انکه جنازه برگیرند از ان تکبیرها که فوت شده است گوید و دعا خواندن حاجت نیست اگر پیش از انکه تکبیرها گفتی جنازه برگرفتند نمازش تباه شود اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند تا امام گوید بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید و تاخیر نکند قیاس بر نمازهای دیگر بقول ابو حنیفه و محمد رح تاخیر کند تا امام گوید چه تکبیر در نماز جنازه قایم مقام رکعت است و این مقتدی درین تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فریضه مسبوقانه را پیش از امام ارد نمازش تباه شود و اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام ارد که مسبوقانه است نمازش تباه شود پس مسبوقانه را باید بعد از سلام امام ارد پیش از انکه جنازه بردارند بدعوات مشغول نشود جنازه بردارند نماز تباه شود اگر مقتدی رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید چون امام سلام دهد سه تکبیر دیگر بگوید پیش از انکه جنازه برداشته شود بقول ابو حنیفه و محمد رح نماز تمام شده است شروع را امکان نمانده است **مسئله** اگر بر یکی جنازه دیگر آورند نیت ان جنازه کرد سه تکبیر دیگر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر بر جنازه اول تکبیر گفت جنازه دوم آوردند نیت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روا بود اول روا نبود اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند بدل نیت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روا بود و دوم روا نبود و اگر تیمم کرد بر یک جنازه نماز گذارد و سلام داد جنازه دیگر آوردند بهمان تیمم تواند که جنازه دیگر گذارد یا نی اگر چندان تاخیر میشود که طهارت تواند ساختن باتفاق روا نبود اگر چندان توقف کند که تیمم باز توانستی ساختن اما طهارت نتوانستی ساختن بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح بهمان تیمم بر جنازه

دیگر روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اگر چندانی توقف کنند که تیمم ساختن اینجا باتفاق روا بود که بر آن جنازه دیگر نماز گذارد و اگر
مسئله متیمم در نماز جنازه امامت کند متوضیان را بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بقول محمد روا نبود مسئله و در نماز جنازه بعد از
سلام داد نماز تباه نشود و اگر در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و بنا کند اگر چه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود
نماز جنازه گذارده شود و جنازه برداشته شود نماز وی تباه شود و در شرح در سیر احمد اسبیجابی و در نوادر صلوة خواجه امام خواهرزاده
و در صلوة خواجه اجل سرخسی رح بدو جای آورده است که تواند که بنای کند خلیفه تواند کردن یانی در اصل نسخها روایت
آمده است اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است قیاس خلیفه کند روا بود اگر طهارت بنماز اندر آمده است تا بنا کند
اتفاق روا بود و اگر بطهارت بنماز آمده بود همچنانک بنا کند اگر بطهارت بنماز اندر آمده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود اما در
صدور الصلوة قاضی ابوالحسن مروزی رح آورده است که قیاس قول ابوحنیفه و ابو یوسف رح تواند که بنا کند از برای آنکه
بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای اقتدا متوضی به متیمم بقول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید بطریق اولی
بود و در صلوة خواجه امام سرخسی رح آورده است که اگر امام با در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و نماز تمام کند و خلیفه نکند
و اگر ولی به تیمم نماز جنازه میگذارد روا بود یانی ظاهر روایت روا بود از حسن بن زیاد رح روایت آمده است که روا نبود و شیخ الا
سلام برهان الدین رح در هدایه آورده است که صحیح اینقولست که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز کردن روا بود چه وی از جمله
منتظران شود اگر کسی را خلیفه نکرده است و تیمم وی روا نبود چه امامت تیمم بفوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست
چه گذاردن نماز بوی تعلق دارد مسئله چون مرده را بگورستان برند زیادت از حاجت اصلی بگورستان در نباید در
گورها را مشوش نکند که رسول عم فرموده است که گور جهودان زیر پای بکوبید و استخوان خشک جهودان زیر پای بشکنید
از بهر شرف آدمیت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علما گفته اند هر که بی حاجت بگورستان رود چنانستی که پای بروی عزیزان
مومنان نهد اگر بضرورت شود که بگورستان درآمده شود چیزی خواند ثواب آن بمردگان بخشد تا برکت خواندن وی از گور وی
درگذشته شود مسئله چون مرده را از گردن بر سر گور نهند جمله بر سر خاک بنشینند مگر کسانیکه کاری میکنند که استادن
فعل جهود است که رسول عم با صحابه بر جنازه یکی از یاران اینجا که می نهادند و بر سر خاک استاده بودند که جهودی بر گذشت گفت ما
همچنین میکنیم که شما میکنید چون مرده را بخاک نهیم بر سر خاک نشینیم رسول عم مر صحابه را فرمود که بنشینید تا جهود را خلاف
کنیم لاجرم امروز بر ما سنت شد و متابعت بر ما لازم شد بقول شافعی رح نخست سر از جانب پای قبر در آرند مرده را و در یک لحد در آید
و بقول علما ما رح بقدر حاجت در آرند و مرده را از پیش در آرند و بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اگر زن است محرم وی بعد گور
در آید و برادر خاک قسا کند و اگر محرم نیست اردیار سانترین محلت در آید و چادر بالای گور وی دراز ندا تا نخست راست کنند تا خشت نهند
بر قول شافعی رح مرده را تلقین کنند بقوله عم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و بر قول علما ما رح نکنند که آن حالت در وقت نزع است که تفسیر اینست
مرده باشند که تفسیر متکلم کل دارد و آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود تفسیر تلقین معجزه بود که او از فرزند خود شنود ما از حال مرده خبر نداریم او از مرده بگوش ما نمی رسد

پس دانستیم که تلقین در وقت مردن است و در حدیث آمده است که بر سر خاک بنشیند و چیزی خواند بر تشتی خاک و دران خاک را در
گور اندازد و بعد از ان ذره خاک آفریدگار پاک مرخوانده را ثواب دهد و مران مرده را آسایش بخشد اگر خشت راست
کرده نه معلوم شد که نماز نا روا آمده است خشت بردارند و همانجا نماز گذارند و باز خشت راست کنند اگر نا شسته پدید آید مرده را
بیرون آرند بشویند نماز گذارند اگر خاک راست کرده اند آنگاه معلوم شد که نماز نا روا آمده است باتفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک
دیگر بار نماز گذارند اگر در خاک چیزی از دنیوی فراموش کرده باشند در بنصورت خاک را باز کنند که مغیره بن شعبه رضی الله عنه انگشتری
خود را در خاک مصطفی صلعم مانده بود از صحابه رض سوال کردند صحابه دستوری دادند تا خاک باز کرده انگشتری خود را بر آورد
در وقت رفتن سر نگون شد فرو رفت چنانکه پا بپایهای وی بر سوی خاک بود سر و روی خود را در پای مبارک میمالید جمال
مبارک شد یکبار دیده همچنان سر زیر بر آمد پس دانستیم که اگر چیزی در خاک فراموش شده مانده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند
و بقول شافعی رح تلقین کنند و بقول علما رحمهم الله قران خوانند و دعا گویند لحد اولیتر یا سامی اگر زمین سخت است لحد اولیتر بود که
در مدینه دو گورکن بودند یکی لحد کردی و یکی سامی کردی چون رسول عم از دنیا رحلت کرد ابو بکر صدیق رض دعا کرد که خدایا
هر کدام که فاضلتر است آنرا پدید آر چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللحد لنا والشق لغیرنا پس دانستیم که لحد
فاضلتر است اگر خاک سست بود لحد ندارد سامی کنند روا بود و هندوانا مهد لحد نشاید نهادن بعضی گفته اند که در دو روی از سر و پایان موم اندر
گیرند و استوار کنند و در پیش روی میت زفی کنند و بر آن برف نهند چون مرده را بخاک نهند باید که سر کفن را کشایند و در گور خشت پخته
نشاید داشتن که رسول عم نهی کرده است که آتش سوده را در کار مبندید تابوت در گور نهادن کراهیت است تخته شاید در گور
نهادن پائی اگر جای سخت است نشاید و اگر سست است شاید خواجه ابو بکر محمد بن الفضل بخاری رح میگوید اگر بخار است اگر
تخته آهنی سازند روا است پس دانستیم که تخته چوبین نیز روا است بقول شافعی رح خاک را چهار سوی کنند و بقول علما رحمهم الله
کوهان اشتر کنند نخعی رح گفته است که کسانیکه روضه رسول عم و از آن ابو بکر رض دیدند نقل کرده اند که همچون کوهان اشتر است
شافعی در میان عراق اکنون همچنین میکنند که ما میکنیم که آن طریق ایشان را افض علیه اللعنة گرفته اند سنیان را همچنین نشاید کردن
گور بخشت خرپشته کردن نشاید خرپشته نیز نشاید و خاک توده باشد تا گیاه بر آید یا بگل اندر گیرند تا هم استوار بود و هم گیاه بر آید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک بر آید تا آن گیاه سبز شود تسبیح گوید ثواب آن بمرده رسد و دلیل بر آنکه روزی رسول عم
از گورستان بر گذشت دو گور تازه دید عذاب بر ایشان متولی شده ناله و زاری از آن دو خاک بر آمد دعا کرد که خدا عز و جل
عذاب بر ایشان سهل کرداند رسول عم فرمود تو بانرا که چوب تری بیارید بیاوردند آن چوب دو پاره کرد فرمود تا بهشت
گفت تا این چوبها تر باشند تسبیح گویند آسایش آن بایشان همی رسد سوال کردند بچه خصلت این عذاب گرفتار شده اند رسول عم
فرمود که یکی سخن چین بود و یکی جامه خود را از بول نگاه نداشتی و آنگاه رسول عم فرمود که اگر مدت عمر خویش بگذارد روزه از آن دو
داشتندی ایشانرا عذاب نبودی مسئله دعوت سیپاره خواندن نشاید کردن و اگر وارث نا رسیده بود حرام بود

واگر مانع بود سنت است که کسی نزدیک ایشان چیزی بر وی سی پاره خواند فی اختلاف مشایخ است واگر خوانند چنان باید که خواند که
یکدیگر نشنوند **مسئله** از گورستان چیزی برکندن نهی است واتش بر خاک بردن کراهیت است مگر جایی خوف تحجیر باشد
که خاک را بجا ده مرده را بکشند انجا روا بود واگر فی این فعل مخافت خطیره کردن نشاید وپوشش هم نشاید ساختن روی
خاک را برسینه باید ماندن تا در باران بر روی زند اسائیش مرده بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که در حدیث آمده است
که آن باد شند که بر گور میرود اسایش مرده بود وکفارت گناهان وی بود که تحجیر آمده را کاوید و برکشیده تا خبر گیرد اگر کفن سه قرار است
نگاه دارند تا غیر وی گذشته شود وکفن به غیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی برهنه کرده باید که میراث خواران
کفن دیگر کنند اگر گورستان را مفر وشند روا نبود وگورستان مباح بود بر همه ادمیان که بمیرند واگر درویشی را سیم چند نهند وکفن
از آن سیم کردند چیزی زیادت آید نشاید که بنان آب ورثه وی خرج کنند سیم را نگاه دارد تا مرده دیگر را کفن کنند هر که گذشته شود
نشاید که وی را در جا ها نجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام باید که وی را بگورستان عامه مسلمانان دفن کنند
و در گورستان خرید و فروخت نشاید کردن بگورستان نشاید خانه ساختن و زراعت نشاید کردن و درخت نشاید نشاندن
که زمین گورستان را معطل کرده باشد و گور را فشاید اندودن و سفید نشاید کردن وگورستان مباح است بر همه اگر پاره را جدا
میکنند ومیگویند از آن ماست وکسی دیگر یار نکند کراهیت بود بر بیکار شوند اگر زمین خود را گورستانی میکنند خاص از برای
خویش و اقارب خویش را ایمن که اقارب وعشایر خویش در خاک نهند آن زمین بر همه مردگان مسلمان مباح شود اگر باز دارند ظالم
باشند پس دانستم که گورستان بهیچ طریق ملک نشود والله اعلم یا رب نویسنده را بیامرزی وخواننده را رحمت کنی **باب**
وچهارم در بیان سجدات بدانکه اصل امام محمد رح را درین باب هر که یکی سجده زیادتی بیارد نمازش تباه شود وانجایی بود
که بعد از ادا هرچه بهر اصلاح نماز آرد نمازش تباه نشود وبر قول ابوحنیفه وابو یوسف رح هرچه تا دون رکعت بود نمازش تباه نشود
اصلیست امام شافعی رح در باب سجدات که هرجا ماند باز کرد واورد تا اگرچه بسیار بود بر انداخته نشود واصلیست زفر رح را در باب سجده
هرجا که ماند باز کرد واورد پیش بر انداخته شود چون تا دون رکعت بود اگرچه رکعت تمام بود بر انداخته نشود وصورت مسئله چنان بود
که مسلمانی نماز دوگانی میگذارد ودر رکوع رکعت دوم یاد امدش که از رکعت اول یکسجده مانده ام بقول زفر رح وشافعی رح
باز گردد آن سجده را بیارد وان قیام ورکوع رکعت دوم را باز ارد بقول علماء ثلثه رح از ینجا السجده برود وسه سجده بیارد یکی را
نیت قضا میکند دو را نیست اداو انجای بود که تا دون رکعت بود اگر سر دو رکعت آورده وقعده آورده یاد امدش که از رکعت
اول یکسجده مانده ام بر قول شافعی رح آن سجده را بیارد ودیگر رکعت نماند ودر زفر رح درین مسئله با ماست نیت کند ویک سجده بیارد
وقعده سهو آرد ونماز تمام کند واگر نماز بامداد میگذارد ودر قومه رکعت دوم یاد امدش که یک سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت
وان سجده را آورد وبر قول زفر وشافعی رح آن قیام ورکوع را باز آرد وبر قول علماء ثلثه رح اولیتر آن بود که آن رکعت باز ارد
اگر باز نه ارد بقول زفر وشافعی رح نمازش تباه شود وبقول علماء ثلثه رح بر فور دو سجده ارد وقعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم ادا

سجده تقیید کرد و الحاله یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت و نیت آن کرد سجده را آورد به قول شافعی رح آن
رکعت را باز آرد به قول علمای ما رح باز نیارد و اگر نماز پیشین گذارد چون بقعده آخر نشیند یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده
ام بقول علمای ما رح نیت کند و آن سجده را آرد و قعده سهو ادا کند و از عهده بیرون آید از شافعی رح دو روایتست یک روایت آنست که آن
سجده را آرد و سه رکعت نماز بدو ضم آرد و یک روایت آنست که آن سجده را آرد و یک رکعت نماز آرد و از عهده بیرون آید بنا بر آن اصل است که در
در آوردن آن سجده نیت شرط ندارد و چون رکعت دوم را سجده آرد بی نیت آن سجده ملحق برکعت اول شود آن قیام و رکوع برانداخته
شود باخر آن یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید نماز بامداد را بقعده نشست یاد آمدش که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام
آن سجده را آورد و قعده سهو آورد و سلام داد و رفت یاد آمدش که من یک سجده صلبی مانده ام آن سجده تلاوه سهو از آن صلبی نیابت
دارد یا نی تلاوت نیابت ندارد که وی بنفس خود واجب کامل است آن سجده سهو نیابت دارد یا نی بنگریم اگر صلبی را از رکعت اول مانده
باشد نیابت ندارد که نیت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محل است نیت شرط نی نماز روا بود نماز بامداد
را بقعده نشست یاد آمدش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند و آن سجده را آرد و اگر از رکعت دوم مانده است
نیت شرط نیست که در محل است یکی سجده آرد و قعده سهو از عهده بیرون آید همین مسئله برقرار بقعده نشست یاد آمدش که دو سجده
مانده ام بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یک رکعت نماز آرد و قعده سهو بیارد و تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است و پیرا قیام و رکوع
باقیست دو سجده آرد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو ماند یکی از رکعت مانده ام یا از دو رکعت حالی دو سجده آرد
و قعده و یک رکعت نماز آرد و قعده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر همچنین کرد و نماز تمام کرد و یاد آمدش که من سه سجده مانده ام
آن دو سجده و یک رکعت نماز وی را بصلاح آرد یا نی چون وی سه سجده مانده است آورده وی یکی سجده پیش شود و اگر آن سجده
را از رکعت اول آورده بود نمازش تباه شود از برای آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و در رکعت اول یک
سجده مقید کرده است بروی یک سجده مانده وی یک رکعت نماز آورد نمازش تباه شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورده است
نماز روا بود از برای آنکه از این دو سجده که آورد یکی ملحق برین رکعت شود و این رکعت تمام شود بروی یک رکعت نماز ماند آورد
از عهده بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده با آوردن یک سجده زیادتی نماز تباه نشود دیگر یک روایت
از علمای ما رح اگر بقعده نشست یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیش شود بنگریم که این یک سجده
را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده نمازش تباه نشود دیگر سجده بیارد و یک رکعت نماز دیگر
بیارد و آخر سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر دو سجده در حال بیارد نمازش تباه شود از بهر آنکه یک سجده از رکعت اول
آورد نیت دو سجده که در حال می آرد همین رکعت آخرین ملحق شود پس وی را یک سجده می باید که بیارد تا نمازش روا بود چون
بر خاست و یک رکعت نماز گذارد پیش از تمام کردن فریضه تطوع گذارده شود لاجرم نمازش تباه شود اگر نماز دوگانی سه گذارد
بر سر دو قعده نیاورده یاد آمدش که من یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه تطوع با فریضه آمیخته شد اگر نماز دوگانی

وسه سجده جنبلی ویکرا اورده است یا زده شود ده ویکی یا امام اورده است ایست که بیست و یک سجده ودوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهار کانی میکذارد وقعده نشست یادامدش که یکسجده مانده ام نیت کند وآن سجده را بیارد چون این سجده
از رکعتهای اول بود واما اگر از رکعت اخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده وقعده آورد وسهو ارد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار کانی را قعده نشست یادامدش که دو سجده مانده ام بنکریم که دو از دو مانده است یا از دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده وقعده وسهو ارد و نماز تمام کند واگر دو از یک رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
واگر از رکعت اخر مانده است دو سجده ارد واگر نمیداند که دو از دو نمانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد وقعده وسهو و یک رکعت
نماز کذارد وسهو ارد و نماز تمام کند اگر نماز چهار کانی می آرد وقعده بنشست یادامدش که سه سجده مانده ام بنکریم که سه سجده
از سه رکعت ماند یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد وقعده وسهو نماز تمام کند واگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد وقعده وسهو نماز تمام کند واگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
وقعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد و نماز تمام کند واگر نماز چهار کانی را در قعده نشست یادامدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد وقعده سهو نماز تمام کند واگر چهار از دو مانده است
بنکریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد واگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده وسهو نماز تمام کند
واگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد وقعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد وقعده اخر سهو بیارد و نماز
تمام کند واگر نماز چهار کانی را نشست یادامدش که پنج سجده مانده ام اورده بیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی اورده است بنکریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت اورده است سه سجده دیگر بیارد دیگر رکعت
نماز وقعده سهو نمازش تمام شود واگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد تا نمازش تمام شود واگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد وقعده بیارد و برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار کانی را در قعده یادامدش که شش سجده مانده ام اورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده دیگر قعده بیارد و برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز اورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد و نماز تمام کند واگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد وقعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و پس قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار کانی را در قعده
یادامدش که هفت سجده مانده ام اورده وی یکسجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول اورده است بر فور دو سجده وار دار این
رکعت شود نیت کند ان یک سجده دیگر از دو رکعت شود وقعده آرد دو رکعت دیگر یکقعده کذارد واگر این سجده را از رکعت
اخر است و یک سجده ارد و سه رکعت نماز بدو قعده ارد و از عهده بیرون آید واگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بدو قعده ارد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار یادامدش که چهار قیام در رکوع اورده ام و هیچ سجده نی بر فور دو سجده ارد

این یک رکعت شود برخیزد و سه رکعت نماز گذارد و بعد قعده و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر چهارگانی را بعقده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه نیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چون پنج رکعت را نه سجده را آورده ام بود هم
رکعتها سجده معتبر نشده بود و فریضه بالتطوع آمیخته شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهارگانی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر دو از دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دو از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده و سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نمازش تباه شود و اصل اینست اگر یک جزو نماز روا مانده است و نه جزو روا تبع آن
یک جزو نه جزو نماز روا بود و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده
فریضه نه نشست یاد آمدش که سر چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو و اگر از چهار ر مانده است نماز
تباه شود و اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را باصلاح آرد و سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شود
و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده نشسته برخیزد و سه
رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهارگانی را پنج آورد و یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و دی یکی
شود و نیت کند و یک سجده بیارد و یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت ماند بیارد و قعده و سهو
از عهده بیرون آید اگر مسلمانی نماز سه گانی بگذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حال که یک سجده
بیارد و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند و دو سجده بیارد و قعده و سهو
و نماز تمام کند اگر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است نیت کند و دو سجده
و قعده و سهو و نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول برانداخته شود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند و سجده بیارد و قعده و سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر نماز سه گانی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است یکی از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام و نیت کند و سه سجده بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام

وسه سجده حنبلی دیگر آورده است یا زده شود و دو دیگر با امام آورده است اینست که بیست ویک سجده ودوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسئله اگر نماز چهارکانی میگذارد وقعده نشسته یادامدش که یکسجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد وچون این سجده
از رکعتهای اول بود واما اگر از رکعت اخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده وقعده آرد وسهو آرد ونماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهارکانی را قعده نشست یادامدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا از دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده وقعده وسهو آرد نماز تمام کند واگر دو از یکرکعت مانده است از رکعتهای اول یکرکعت نماز دیگر بیارد
واگر از رکعت اخر مانده است دو سجده آرد واگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد وقعده وسهو ویکرکعت
نماز گذارد وسهو آرد ونماز تمام کند اگر نماز چهارکانی می آرد وقعده بنشست یادامدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد وقعده وسهو نماز تمام کند واگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد ویکرکعت نماز بیارد وقعده وسهو نماز تمام کند واگر نمیداند که سه از سه مانده است ویا سه از دو خالی سه سجده بیارد
وقعده برخیزد ویکرکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد نماز تمام کند واگر نماز چهارکانی را در قعده نشست یادامدش که چهار
سجده مانده ام ویا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد وقعده سهو نماز تمام کند واگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد واگر از دو اخر مانده است دو سجده بیارد ویکرکعت قعده وسهو نماز تمام کند
واگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد وقعده بیارد ودو رکعت نماز بیارد وقعده اخر سهو بیارد نماز
تمام کند واگر نماز چهارکانی را نشست یادامدش که پنج سجده مانده ام آورده بیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو واگر از سه رکعت آورده است سه سجده ویکرکعت نماز دیگر
نماز وقعده سهو نمازش تمام شود واگر سه از دو آورده است یک سجده ودو رکعت بیارد تا نمازش تمام شود واگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد وقعده بیارد برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد نماز تمام کند
اگر نماز چهارکانی را در قعده یادامدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده دیگر قعده بیارد وبرخیزد دو رکعت دیگر بیارد واخر سهو بیارد نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یکرکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد نماز تمام کند واگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد وقعده برخیزد وسه رکعت نماز دیگر بیارد بسه قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهارکانی را در قعده
یادامدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یکسجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فور دو سجده آرد تا
رکعت شود نیت کند آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود وقعده آرد دو رکعت دیگر بیقعده گذارد واگر این سجده را از رکعت
اخر است ویک سجده آرد وسه رکعت نماز بدو قعده آرد واز عهده بیرون آید واگر نمیداند همین عمل کند یک سجده وسه رکعت نماز
بدو قعده آرد واز عهده بیرون آید مسئله برقرار یادامدش که چهار قیام ورکوع آورده ام وهیچ سجده نی بر فور دو سجده آرد

این یک رکعت شود برخیزد و سه رکعت نماز کند او را بدو قعده و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بعد قعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه بیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده ام و بود هم
رکعتها بسجده معتبر نشده بود و فریضه بالتطوع آمیخته شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر هر دو از دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر هر دو از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده و سجده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که هر دو از دو مانده است یا هر دو از یکی نمازش تباه شود اصل الست اگر یک جزو نماز روا افتاده است و نه جزو روا نیست آن
یک جزو نه جزو نماز روا بود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده و سجده سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از یکی نمازش تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده
فریضه نشست یاد آمدش که من چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو و اگر از چهار رکعت مانده است نماز
تباه شود و اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را باصلاح آرد دو سجده بیارد و قعده بیارد و سجده سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شود
و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود و سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج قعده نشسته برخیزد و سه
رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سجده سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و دو یکی
شود و نیت کند و یک سجده بیارد و یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
سجده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت نماز بدو قعده و سجده سهو آرد
از عهده بیرون آید اگر مسلمانی نماز سه گانی میگذارد قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حال یک سجده
بیارد و قعده و سجده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند و دو سجده بیارد و قعده و سجده سهو
نماز تمام کند اگر هر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است نیت کند و دو سجده
و قعده و سجده سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول برانداخته شود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سجده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که هر دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده و سجده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده و سجده سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر نماز سه گانی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است یکی از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سجده سهو و نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده است نیت کند و سه سجده بیارد و قعده و سجده سهو بیارد نماز تمام کند

واگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده است یا سه از دو نیت سه سجده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده را حساب بکردن آورده و می دو سجده پیش هست یا دو از دو رکعت آورده است یا دو از یکی اگر
از دو آورده است نیت کند دو سجده و قعده بنشیند برخیزد و یکرکعت نماز بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود اگر نمیداند که دو از دو
آورده است یا دو از یکی بجای دو نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد بدو قعده آخر سهو بیارد و
نماز تمام کند اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده و می یکی پیش شود نیت کند و یک سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده
بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند اگر نماز سه گانی را چهار آورده و قعده فریضه نشسته است یاد آمدش که
یک سجده مانده ام نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که یک دو سجده مانده ام بنگریم که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو از یکی اگر
دو از دو مانده است نمازش تباه شود و اگر دو از یکی مانده است و این قیام و رکوع چهارم بر انداخته شود و قعده بیارد و سهو و نمازش
تمام شود و اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که از سه رکعت مانده است یا سه از دو و اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود
اگر سه از دو مانده است نمازش تباه نشود و حالی یک سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده
است یا سه از دو نمازش تباه نشود و اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام بنگریم که چهار سجده از چهار رکعت است یا از سه رکعت یا از دو رکعت
اگر چهار از چهار مانده است اتفاق نمازش تباه شود اگر چهار از سه رکعت نمازش تباه نشود حالی نیت کند دو سجده بیارد دو رکعت تمام
شود و قعده بیارد برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نمازش تباه شود و اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده
و می سه سجده پیش شود بنگریم این سه سجده از سه رکعت آورده است یا از دو و اگر از سه رکعت آورده است و سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند و اگر از دو آورده است حالی یک سجده بیارد و تا دو رکعت تمام کند قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و سهو بیارد
نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت آورده است یا سه از دو نیت کند و سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز
دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود اگر نماز چهارگانی را پنج آورده است یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده و می چهار
سجده پیش بود این چهار سجده پیش شود این چهار سجده یا از چهار رکعت آورده است یا از سه یا از دو و اگر چهار را از چهار رکعت
آورده است چهار سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار از سه رکعت آورده است حالی دو سجده و قعده بیارد و برخیزد
یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار را از دو رکعت آورده است دو رکعت نماز دیگر بیارد و بیک قعده و آخر سهو
بیارد و نمازش تمام شود اگر نمیداند که چگونه مانده است نیت کند چهار سجده بیارد و قعده و برخیزد دو رکعت نماز بدو قعده بیارد و دو سهو
بیارد و نماز تمام شود **مسئله** سه قرار اگر یاد آمدش که هفت سجده مانده آورده و می سه سجده بود از سه رکعت آورده است سه سجده
از دو یکرکعت نماز دیگر گذارد و اگر از دو رکعت آورده است یکرکعت نماز آورده باشد و دیگر رکعت دیگر را بیک سجده مقید کرده است و
بیک سجده از دو قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر نمیداند سه سجده را از دو رکعت نماز بدو قعده از سجده بیرون آید مسئله
سه قرار اگر یاد آمدش هشت سجده مانده ام آورده و می دو سجده بود اگر این دو سجده را از دو رکعت آورده است برفرد و سجده

آرد و قعده دو رکعت نماز بیک قعده واگر یک رکعت آورده است از رکعتهای اول بر فور دو سجده ارد این رکعت شود و قعده آرد و دو
رکعت نماز بیک قعده آرد و از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده آرد و قعده و سه رکعت
نماز آرد و قعده و اگر نمیداند دو سجده آرد و سه رکعت نماز بسه قعده گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار رکعت را نیز آورد و یاد آمد مر
که دو سجده مانده ام آورده و می از یک پیش بود نیت کند و یک سجده دیگر آرد تا یک رکعت نماز تمام شود دیگر رکعت دیگر آرد و قعده بر چهار دو
دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد
و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد اندیشم که سه قیام و رکوع آورده ام و پنج سجده ولی بر فور دو
سجده آرد و این یک رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
نشسته یاد آمد که یک رکوع مانده ام و یکی سجده ولیکن نمیداند که از کجا مانده است یکی سجده و یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر یاد
آمد که دو سجده و یکی رکوع مانده ام ولیکن نمیداند که از کجا مانده است باید که دو سجده آرد و دو رکعت نماز گذارد و بدو قعده و سهو آرد
از عهده بیرون آید باید دانستن که از کجا قیام ما نیز یک آید یا یک رکعت باید آوردن و اگر از رکوع ماند از رکعتهای اول یک رکعت نماز
گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت در رکعتهای اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد و در قیام تشک افتادش که این پنجم نشست یا سیوم نیز
و من چهار سجده مانده ام بقول مشایخ بلخ قیام ارد و رکوع و قعده تا اگر از پنجم باز گشته باشد و بر سر چهار نشستن یافتم بر فور دو سجده
آرد و اگر سیوم بود و بر سر دو نشستن یافتم بر فور دو سجده ارد و بدان قیاس بر سر دو نشسته بود و این سه رکعت بود
چون وی چهار سجده است و بر این یک رکعت شود و سه رکعت نماز بسه قعده ارد تا اگر پنجم بازگشته بود و بر سر چهار نشستن یافتم
چون این چهار سجده مانده ست آن دو سجده که آورده است بعد از قیام و رکوع و قعده اگر این چهار سجده را که مانده است اگر از چهار
رکعت مانده است دو سجده را بدو رکعت ملحق کند رکعت شود و بر دو دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود و بر سر دو رکعت نماز بود
و اگر از سه رکعت مانده بود و بر دو دو سجده بود و یک رکعت نماز و اگر نمیداند چهار سجده ارد و سه رکعت نماز بسه قعده ارد و از عهده بیرون آید اما مشایخ سمرقند
گفته اند که باز گردد و قعده ارد و اگر از پنج باز گشته بود و بر سر چهار نشستن بود یافتم چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده را از چهار
رکعت مانده باشد چهار سجده آرد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده آرد و یک رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود در رکعتهای اول دو رکعت
نماز گذارد و اگر رکعتهای آخر است دو سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد و اگر نمیداند چهار سجده آرد و قعده و چهار رکعت نماز بچهار قعده آرد
تا اگر بدان قیاس که از سیوم باز گشته بود و بر سر دو نشستن یافتم چون وی چهار مانده است پس پنج نیاورده
بود و سه و سه چهار رکعت نماز بود و پس بچهار رکعت بچهار قعده آرد و باتفاق از عهده بیرون
آید اگر نماز شش رکعت گرد قیام آورد و قعده قیام آورده و دو سجده و یک قیام آورد و رکوع و قیام آورده و دو سجده

اینهم یکرکعت نماز باید و باقی نماز خود تمام کند و اگر وتر یکبار ادا بقعده آخر نه نشست یا قادرش که یک سجده از رکعت اول
مانده امام اعول محمد رحم نماز تباه شود دگر تمامست شفع اول را اعتبار دارد و تا تمروعش را و شفع ثانی درست اید بقول
ابوحنیفه و ابو یوسف رحم نیت کند و یک سجده آرد و در قعده سجود نه سهو نیز در وی آید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین وعلی المهاجرین والا
نصار والتابعین الابرار وعلی الاولیاء والاخیار وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا
ینفع مال ولا بنون تم کتاب الصلوة المنسب الی الشیخ الامام الاجل المتقی الواعظ فقیه مسعود رضی الله عنه

تمت

جلد دویم صلوة مسعودی بتاریخ
پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ سنه
هجری النبوی صلعم
تمام شد

جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانستن که زکوة دادن فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام اما نص آنست که قوله تعالی اقیموا
الصلوة و آتوا الزکوة امر کردن خدای تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام
فرموده که خذ من اغنیائهم و ردها الی فقرائهم بدیگر از توانگران ایشان بزکوة و بدرویشان ایشان بده و در حدیث دیگر آنست که پیغمبر
علیه السلام فرموده لا ایمان لمن لا زکوة له ایمان نیست مر آنکس را که وی زکوة مال ندهد یعنی بجو و فریضه نبیند و در آمده است که پیغمبر
علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کرا اشتر بود یا گاو و یا گوسفند و زکوة ایشان ندهد فردا قیامت آن سمها ایشان را آتشین گردانند
و آن خصم را در زمین هموار بغلطانند و او را بسمهای ایشان کشند و بر پیشانیها و پهلوها و بر پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان بگریند
و فریاد کنند که این جزای آنکسیست که زکوة باز گیرد و هر کرا زر بود یا سیم و زکوة ندهد خداوند تعالی فرماید فردا قیامت که آن زر
ایشان را آتشین کنند و بر پهلوهای و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کنند ائمه تفسیر گفته اند که این سه جا را داغ از برای آن کنند
که چون توانگر درویش را ببیند از تنگ دل پیشانی افگند و چون سوال کنند پهلو سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود لاجرم
اینجای را داغ کنند چنانکه خدای تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ۝ و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرموده حصنوا اموالکم بالزکوة
و داووا مرضاکم بالصدقات مالهای خود را در حصار کنید بدادن زکوة و بیماران خود را دارو کنید بصدقه دادن **مسئله** باید
دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود زر است و نقره و هر چه زر بود و بیست
باید که بود تا در وی زکوة نیم دینار واجب شود و بعد از حولان حول یعنی بعد از گذشتن سال و هر چه نقره بود دویست درم باید
که تا در وی پنج درم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زر و یا نقره نقد تا زکوة واجب شود **مسئله** اگر مرد را بیست دینار
بود اول سال در میان سال این مالها هلاک شد باز آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب نیاید مگر آنزمان اندر که مال شده را
یکسال بگذرد اما از آن بیست دینار از اول دو دانگ باقی مانده بود باز باخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب آید

از بهر آنکه از آن مال باقی مانده بود اعتبار در زکوة اول و آخر است چون اول سال نصاب کامل بود و به آخر سال کامل لاجرم زکوة واجب آید
مسئله مردی را بیست دینار زر بود اول سال بر وی گذشت و زکوة نداد آن مال هلاک شد بعد از گذشتن سال حق مطالبه زکوة از وی
بیفتد یعنی زکوة بر وی نبود درین جهان اما عقوبت آن جهان بود که تقصیر بدادن زکوة مسئله اگر مردی را بیست دینار زر بود
سال اول را زکوة واجب آمد و آن زکوة نداد و سال دوم بر گذشت سال دوم را زکوة واجب شود یا نه جواب سال دوم را نی از بهر آنکه
چون نیم دینار از آن مال حق درویشان شده است لاجرم در سال دوم کامل نبود زکوة واجب نباید مسئله اگر مردی را بیست دینار زر است
زیاده میشود زیادتی بچه اندازه باید تا زکوة دیگر واجب شود به قول ابوحنیفه رح تا چهار دینار زیاده نشود زکوة واجب نشود از بهر آنکه چهار
دینار خمس می بود و اگر نقره بود تا چهل درم بر دویست درم زیاده نشود زکوة دیگر واجب نباید مسئله در زیادتی از بهر آنکه چهل درم خمس دویست
درم بود و به قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هرچه اندک زیاده شود بر نصاب در زیادتی زکوة واجب آید مسئله مردی را صد درم است و پنج
دینار زر جمع کند آن نقره را با آن زر یا نی به قول ابی حنیفه رح جمع کند بقیمت و به قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جمع نکند مگر باجزا اگر غلامی است
مردی را اگر به زر میفروشد شدش بیست دینار میخرند و اگر بنقره میفروشد شدش صد و بیست درم نقره میخرند زکوة واجب شود یا نی به قول
ابی حنیفه رح زکوة واجب نیاید و اگر بنقره هم بدهد بود زکوة واجب آید امام محمد رحمة الله میگوید که بنگریم که درین شهر با زرگانی بیشتر است یا بنقره
اگر با زرگانی زر بود زکوة واجب نیاید و اگر بنقره بود زکوة واجب آید و ابو حنیفه رح میگوید زکوة واجب گویم تا درویشان و فقیران را نیکو آید
مسئله شاید دانستن که زکوة مال بچه کسانی روا بود و بچه کسان روا نبود یا مادر و پدر و فرزند هر چند فرود تر بود و یا بالاتر روا نبود و اگر
خود بدهد و یا مکاتب خود بدهد روا نبود پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است که مر بنی هاشم را حرام است تا قیامت زکوة گرفتن و همچنان
که زکوة بنی هاشم را روا نبود بعلویان دیگر هم روا نبود و بندگان بنی هاشم و به آزادگان بنی هاشم روا نبود از بهر آنکه آزاد کرده ایشان نیز حکم
ایشان است از بهر آنکه یک روز امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مر غلام آزاد کرده خود را دید که خرما می خورد و گفت این خرما از کجا آورده
گفت خرمای صدقه داده اند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت بیرون انداز اگر در وقت طهارت مضمضه کنی آن آب را نخوری گفت نی این
نیز همچنان است دلیل برین مسئله غلامی مر علوی را کفو نبود در نکاح آزاد کرده ایشان مر آزاد کرده غلامی را کفو نبود پس معلوم شد که آزاد کرده ایشان
را حکم ایشان بوده است مسئله اگر شوی زکوة مال بزن خود میدهد روا نبود از بهر آنکه زن در مونث مرد بود و مال زن همچو مال مرد بود
پس گوئی ملک وی بیرون نرود لاجرم روا نبود اما اگر زن بشوی میدهد به قول ابی حنیفه رح روا نبود و به قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا بود و اگر بکافر دهد مال زکوة روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که زکوة بگیرید از توانگران مومنان و بدهید بدرویشان
مومنان مسئله زکوة به برادر دهد یا بخواهر یا به عمه یا به خاله یا به دختر زن یا به پسر زن یا مادر زن یا بخواهر زن یا به برادر زن
روا بود از بهر آنکه توانگر ایشان نه و نه ایشان از تو مسئله زنی آمد بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام معن نام و سوال کرد که بشوی
خود مال زکوة میدهم روا بود یا نی پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود لَكِ اَجْرَانِ اَجْرُ الصِّلَةِ وَاَجْرُ الصَّدَقَةِ گفت
ترا مزد دو باشد یکی مزد خویشی داشتن و یکی مزد صدقه دادن مسئله مردی زکوة مال به بنده میدهد بنگریم که خواجه او توانگر است

با درویش اگر توانگر است روا نبود و اگر درویش است روا بود از بهر آنکه مال بغلام میرسد بملک خواجه می‌شود و چون خواجه توانگر بود همچنانکه
بود که بتوانگر داده بود و زکوة بتوانگر دادن روا نیست اینجا نیز روا نبود مسئله اگر زکوة بنارسیده میدهد روا بود یا نی و اگر پادر پدرش
توانگر اند روا نبود از بهر آنکه حکم این نارسیده حکم پادر و پدر او بود لاجرم روا نبود **و یجوز الزکوة الی مکاتبه الغنی**
وطفله مسئله اگر مردی زکوة بمردی داد و بپنداشت که وی درویش است او توانگر پدید آمد آن داده زکوة روا بود
از بهر آنکه وی بگمان داده است که وی درویش است و شریعت بگمان وی روا دارد اگر بگمان زکوة روا نبود مسئله اگر مردی
در شب زکوة بیکی داد و پنداشت که وی درویش است یا بیگانه پسر وی پدید آمد روا بود از بهر آنکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام
این واقعه افتاد که وی زکوة در شب به پسر خود داد و این یار را یزید نام بود و پسر وی را معن نام بود و بامداد معلوم شد که زکوة
به پسر خود داده است پسر را گفت زکوة مال من ده تا بکسی دیگر دهیم پسر نداد و بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه خود را حکایت کردند
پیغامبر علیه السلام فرمود یا یزید لک ما نویت و یا معن لک ما اخذت گفت یا یزید آنچه تو نیت کردی درست افتاده است و ای معن آنچه تو گرفتی
نیز ترا حلال است پس ما را معلوم شد که اگر چه پسر خود را داده بود این کیفیت روا بود مسئله اگر مردی زکوة بمکاتب کسی میدهد
روا بود تا زودتر وی از دل بندگی خلاص یابد مسئله اگر مردی را غلام است یا کنیزک که وی از جهت خدمت میدارد زکوة واجب نشود
اگر چه هم ده نفر بود مسئله اگر مردی را باغیست زکوة واجب شود که محتاج بود بقیمت آن باغ و اگر زمینها بود و هر چه بدانها حاجتمند
بود زکوة واجب نشود و اگر جفت گاو بود و خران بود در اینها هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مرد بیست بقال و یا عطار
وی را بیست دینار را جنسها است در دکان زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هر چه زیاده از حاجت اصلی وی بود
که بنصاب برسد زکوة واجب آید مسئله اگر زنی را دست برنجها است یا طوق یا حلقها باید که زکوة بدهد که بر قول ابو حنیفه رحمه الله
زکوة واجب آید و بر قول شافعی رحمه الله واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار است ولی بیست دینار وام دارد
زکوة واجب نشود مسئله مردی را دینار زر است ولی صد دینار کابین زن می باید دادن زکوة بر این مرد را واجب نبود
از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد که بدین حال شود لاجرم زکوة واجب نشود مسئله
رنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده است یا گل معصفر تا رنگ ریزی کند سال گذشت بر اینها زکوة واجب شود چرا که
در معنی تجارتست یعنی تجارتی مسئله هر چیز را که نفع وی بعد از استهلاک بیکر و در وی زکوة واجب بود و اگر نفع وی بعد
از استهلاک نمیکرد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بیست دینار را اشنان خرید یا صابون خرید از بهر آن تا جامه شوی
کند و از اینها تا در گردش سال بر گذشت و همچنان اشنان و صابون بر حال است زکوة واجب نیاید فرق است میان
نیل و گل معصفر و اشنان و صابون فرق آنست که این رنگ ریزان جامه را رنگ کنند آن رنگ در آن جامها باقی ماند پس
زکوة واجب آید اما نیز در جامه شوی که جامه را شست از آن اشنان و صابون در جامه هیچ باقی نماند لاجرم زکوة واجب نیاید
و آن سیم که جامه شوی ستاند در مقابله آن رنج خویش میستاند اما اگر مردی نان پز است بیست دینار را هیزم خرید تا نان پزی کند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه نشوی اما اگر اشنان وصابون از بهر فروختن خریده است یا بقم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال
بازرگانی است زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را مال است این مال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده میداند که در خانه خود
نهاده است جای ولی نمیداند که کجا نهاده است تا سال بگذشت بعد از ان بیافت زکوة واجب آید اما اگر در بیابان نهاده است تا سالی
بگذشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و صحرا آنست که در خانه مال نایافتن نادر بود بر نادر حکم نبود اما مال یافتن در بیابان
نادر بود لاجرم چون بعد از سال یافتش زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود و فراموش کرد بعد از سال یافت
زکوة واجب بود یا نی دو روایت است بیک روایت واجب شود بقیاس خانه و بیک روایت واجب نشود همچنانکه در بیابان مسئله اگر مردی را سیم
رفت و دزدان بیرون آمدند و می قدر را و چیز کرده و بسک داد اگر بعد از ان سک گرفت از اکنون زکوة واجب آید یا از ان سال گذشته
یا نی جواب تفصیل است بنگریم که سک از ان وی است یا از ان بیگانه اگر سک از عیال مرد است زکوة واجب آید اگر سک بیگانه است تا سال
بگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون بسک بیگانه داد همچنانستی که این مال هلاک شده است لاجرم هر چه وقت مال هلاک شود و باز
بیاید و سال بروی بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود مسئله اگر مردی را بیست درم زر است نیم دینار زکوة جدا کرد و در سیم گرد
و اگر سیم دهد روا بود یا نی بمذهب علماء ما روا بود و بر قول شافعی هم روا نبود زر را زر باید دادن و سیم را سیم تا روا بود مسئله
اگر مردی نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نی جواب
هست از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس روا بود مسئله
اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة و این نیم دینار از وی افتاد از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه
کسی نیافته بود و اگر یافته بود آنکس توانگر بود از زکوة یقین بروی بود لیکن ساقط نشود و اگر معلوم شد که
آن بنده درویش است اگر بجاست درست وی باز نیت کند اما خرج کرده است هر چند نیت کند روا نبود از بهر آنکه بروی دین
بر آمده یا بنده و هر دینی که بر کسی بود نیت زکوة کنی روا نبود مسئله مردی را از مردی مال باید این مرد آنمال را نمی
تواند دادن باید که زکوة برکشد و بوی دهد بعد از ان گوید که این مال من ده روا بود اما اگر همچنین گوید
که آنمال ترا بمن میباید دادن از حساب زکوة بگیر روا نبود از بهر آنکه این دین است و دین
بر زکوة نیابت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و درویشان را بخانه من آورد
و نان به نیت زکوة مال میدهد روا بود یا نی اگر برخوان نشاند شان و ایشان نان میخورند روا
نبود از بهر آنکه این اباحت بود و در زکوة تملیک است یعنی ملک وی باید که شوی اما اگر نان در دست
درویشان نهد روا بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مر مردی را زکوة
بیکی قراضه از ین بدل آمد یعنی قلب آورد بازنا بان خداوند مال داد که این قراضه از ین بدل آید آن زکوة بمه
اهمر نبود از بهر آنکه از ین بیست دینار یکی قراضه بدل آمد لاجرم آن بیست دینار ماند زکوة واجب

واجب نیاید آن زر را از آن درویش تواند شدن یا نی درین دو روایت هست بعضی گفته اند که تواند شدن که وی پنداشته اند دادن هست که
بر وی هست چون بر وی نبوده هست لازم تواند شدن ولی درست تر آنست که نتواند که اگر از صدقه فریضه بیفتاده هست باری از صدقه تطوع نیفتاده
هست مسئله در زکوة هشت شرط هست پنج در زکوة دهنده هست و سه در زکوة هست و مسلمان پنج که در زکوة دهنده هست مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب نصاب بودن هست اما آن سه که در مال هست عین مال و مال تجارت و ستور سائمه هست مسئله اگر دانشمندی هست و یا کتابها است
زکوة دران کتابها واجب شود یا نی بنگریم اگر از هر نسخه یکیست زکوة واجب نشود و اگر از هر نسخه دو هست که اگر آنها را جمع میکنیم به بیست دینار رسد
زکوة واجب آید و اگر از هر نسخه دو هست یا سه مثلا از جامع الصغیر دو و از جامع الکبیر سه و زیاده سه چهار هست از همان و یا مصنفان دیگر باز زکوة
واجب نشود از بهر آنکه در هر یکی معنی دیگر بود لاجرم بدان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه همان یکی معنی بود لاجرم
زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را جامهای زمستانی دو هست و تابستانی دو و دو عفو بود دروی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده
شود زکوة واجب شود چون بنصاب رسد مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد زکوة مال من بده پیش از آنکه وکیل دادی موکل داد و بر قول
ابوحنیفه رح وکیل ضامن شود از بهر آنکه چون موکل داد وکیل معزول شد و پس بناحق داده بود ضامن شود بر قول ابویوسف و محمد رح ضامن نشود
از بهر آنکه بایستی وی را خبر کردی که تو عذر من داده ام مسئله مردی را دو و بیست درم هست و پنج درم یا بیست دینار هست و نیم دینار یکسال برگذشت
و زکوة نداد سال دوم آمد دوم سال از زکوة واجب آید یا یکسال را بقول ابوحنیفه رح دو سال را و بقول ابویوسف و محمد رح سال اول را زکوة
واجب شود و سال دوم را نی حجت ابوحنیفه رحمة الله علیه آنست هر دو سال نصاب کامل هست از بهر آنکه اگر زر سال اول بیست و نیم دینار بود و اگر نیم دینار
را از حساب درویشان کم کنیم بیست دینار بماند سال دوم را لاجرم در سال دوم نصاب کامل بود و در نقره نیز جواب همین هست اما حجت ابویوسف و
محمد رحمهما الله آنست که در دو بیست درم پنج درم لازم آید و دران پنج درم نیز چیزی واجب آید در سال اول چون چیزی لازم آید دران پنج درم
سال دوم نصاب دوم کامل نبود لاجرم زکوة واجب نیاید در سال دوم مسئله اگر مردی زنی خواست اشتران معین کابین او کرد
این اشتران بدین زن تسلیم نکرده است اگر سال برگذشت زکوة واجب نبود بر زن و نی بر شوی از بهر آنکه از ملک وی بیرون رفته است
و بملک زن اندر آمده و بر زن از بهر آن واجب نیاید که وی را ملک ناقص هست که نمی تواند ازوی انتفاع گرفتن اما اگر مرد بزن بدهد بر زن زکوة واجب
آید مسئله مردی را از مردی بیست دینار میبایستدن سال برگذشت و ان همچنان باغریم هست زکوة واجب آید یا نی بنگریم که آن مرد منکر است
یا مقر اگر منکر هست زکوة واجب نیاید و اگر مقر هست جواب به تفصیل هست بنگریم که توانائی دادن هست یا نی اگر توانائی دادنش هست زکوة
واجب آید و اگر نی نی باب زکوة الابل بدانکه اگر مردی را اشتران اند چرا خوار اگر پنج شتر بود و سال برگذرد یکی گوسفند
واجب آید و از پنج تا نه همان یک گوسفند واجب آید چون ده شوند دو گوسفند واجب آید تا چهارده همان دو گوسفند بود و چون پانزده شوند
سه گوسفند واجب آید تا به نوزده همان سه واجب آید چون بیست شود چهار گوسفند واجب شود تا بیست و چهار همان چهار گوسفند
بود و چون بیست و پنج شوند یکی بنت مخاض واجب آید و از بیست و پنج تا سی و پنج همان یکی بنت مخاض واجب آید چون سی و شش شوند
یکی بنت لبون واجب بود و بنت مخاض یکساله بود که پای در دوم سال نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود

و بر قول محمد رحمه الله واجب نبود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که قربانی از جمله مؤنات است گوییم از مال وی قربانی
کنید و اگر اختلاف کنید و پاره بدان نارسیده میدهد تا بخورد و نشاید که بدرویش دهید چنانکه اگر ویرا زن خواهد نفقه زن بروی
واجب آید اصحیح نیز واجب آید والله اعلم بالصواب باب زکوة البقر باید دانستن که در هر سی ماده گاو یکساله که خواه نر خواه
ماده که پا در دوم سال نهاده بود واجب آید تا سی و نه همین بود و چون چهل شود دیگی گاو دوساله که پای در سیوم نهاده بود واجب
آید همچنین تا پنجاه و نه و چون شصت شود دو گوساله واجب آید تا شصت و نه همین بود و چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دوساله
واجب آید تا هفتاد و نه همین بود و چون هشتاد شود دو گوساله دوساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود و چون نود شود سه گوساله
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود و چون صد شود یکی دوساله و دو یکساله واجب شود و از بهر آنکه چهل را یک دوساله و شصت را دو یک
ساله تا صد و نه همین بود و چون صد و ده شود دو دوساله شود و یکی یکساله تا صد و نوزده همین بود و چون صد و بیست بود مخیر بود خواهد سه دوساله
دهد خواهد چهار یکساله تا صد و بیست و نه چون صد و سی شود یک دوساله و سه یکساله دهد تا صد و چهل و نه همین بود و چون صد و پنجاه شود سه
دوساله دهد و یکی یکساله یا خواهد پنج یکساله دهد همچنین تقدیر میرود تا صد و شصت را چهار دوساله دهد باب زکوة الغنم باید
دانستن که در چهل گوسپند یعنی سایمه چراخوار یک گوسپند واجب آید تا صد و بیست همین بود و چون صد و بیست و یک شود دو گوسفند
واجب آید همچنین تا دویست همان دو بود و چون دویست و یک شود سه واجب شود تا چهار صد همین بود و چون چهار صد شد چهار
گوسفند واجب آید بعد چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یک گوسفند واجب آید مسئله اگر چهل بره است در وی زکوة واجب نشود
مگر که با ایشان گوسفندان کلان هم بوند بتبع آن کلانها زکوة واجب شود مسئله هر دو اگر گوسفندان هست ساعی آمد تا زکوة گوسفندان
طلب کند خداوند گوسفند گفت بهره وی بهر انداز هر کدام گوسفند که ساعی باید جدا کن نشاید که ساعی خود جدا کند از بهر آنکه خداوند گوسفند را
باید که خود تسلیم کند بوی تا درست آید اما اگر ساعی خود در آید باید که گوسفند میانه گیرد از بهر آنکه اگر جوال لاغر گیرد درویش را زیان بود اگر میانه
گرفت روا بود و بالای اگر خداوند گوسفندان آنجا بود روا بود و اگر خداوند گوسفندان حاضر نبود روا نبود مر ساعی را که بر دکه از زکوة غایب
ندارد مسئله اگر مردی را مالهای زکوة هست همچو شتران و گاوان و گوسفندان کافران برند بدار حرب و قسمت کردند اگر بعد از آن چندگاه
خداوند مال بدین مالها خود فا دست شد مر سالهای گذشته را واجب شود بقول علماء ما رح واجب نشود و برخلاف شافعی رح حجت علماء ما آنست
که چون مالها کافران بردند از ملک وی بیرون شد لاجرم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون اشتران و گوسفندان و گاوان
و گاوان و جامه‌ها بازرگانی در زکوة مال نداد این مالها را میفروشد سیم روا بود و بالای هم بقول علماء ما رح روا بود و بر قول شافعی رح روا نبود
و حجت شافعی رح آنست که میگوید که زکوة حق درویشان است چون نداد آن مال مشترک شد میان وی و میان درویشان و هر چیزی که مشترک بود
میان دو کس هیچ روا نبود و گران [illegible] دیگر نهاد چون اینجا مال مشترک شد میان درویشان باید که بیع روا نبود و حجت علماء ما رح آنست که زکوة
خدای است و با مر خدا نیست [illegible] همچو وامها و دیگر چنانچه وام نماز و روزه و وام حج اگر ویرا از اینها وام بود و ویرا بیع و شرا باز ندارد اینجا
نیز همان بود و جواب حجت شافعی رح آنست که مشترک است میان وی و میان درویش و دلیل بر این که اگر کنیزک میان دو مرد

مشترک بود هیچکس را با وی صحبت روا نبود باز اگر مردی را کنیزک بود از بهر بازرگانی قیمت دویست درم سال برگذشت و زکوة نداد
این کنیزک همی میبایست صحبت با این کنیزک روا بود و اگر این کنیزک با درویشی مشترک بود صحبت با این کنیزک وی را روا نبودی پس دانستیم که دادن
زکوة هیچ را باز ندارد مسئله زکوة واجب شود و این وجوب مضیق هست یا وجوب موسع یعنی زکوة را تعجیل کند بدادن چون سال تمام شود
یا نی بر قول بوحنیفه رح و ابویوسف رح موسع و بر قول محمد رح مضیق تا خیر کند یا آن تاخیر کردن بر قول محمد رح بزهکار شود و بر قول ابوحنیفه رحمة الله
بزهکار نشود و حجت ایشان آنست که نماز نیست که وی را وقتی معین هست که از آن وقت در گذرد و بزه هست اما زکوة را وقت ادا معین نیست
چنانکه زکوة را تعجیل کنند روا بود تاخیر کنند نیز روا بود مسئله مردی زکوة مال یکساله را یا دو ساله را پیشتر بدهد روا بود از بهر آنکه درویش
را نیکو می آید لاجرم روا امیدوارم مسئله اگر مردی را بیست دینار زکوة بر آمد بیست این بیست دینار را بیک تن بدهد بر قول علماء
رحمهم الله روا بود و لیکن مکروه بود بر قول زفر رحمة الله روا نبودی میگوید چون آن بیست دینار میگیرد توانگر شد پس چنان بود که زکوة به
توانگر داده هست و زکوة به توانگران دادن روا نبود و حجت علمای ما رحمة الله آنست که در وقت آنکه میگیرد درویش هست بعد از آن توانگر شود
لاجرم روا بود مسئله باید دانستن که زکوة مال را بخویشان خود دادن بهتر از آن بود که بیگانه دهی و اگر خویش نیست همسایه درویش دهی بهتر
بود و اگر همسایه درویش نبود بنگرد که نیک درویش کیست یا در کوی و یا در محله زکوة بوی دهد اولیتر بود با همسایی دهند و باری
بفاسق ندهند مسئله اگر زکوة مال شهر دیگر میفرستند مکروه بود و یا بجانب کعبه میفرستند یا ساکنان مدینه مکروه بود از بهر آنکه حق این درویشان
با این توانگران واجب هست که گذارند مسئله مردی را غلام هست یا کنیزک که از جهت خدمت نیست تجارت کرد باید که سال برگذرد تا زکوة واجب آید
اما اگر چنان هست که نیت تجارت کرد و باز نیت خدمت میکند زکوة واجب نیاید مگر که حولان گذشته بود بعد از آن نیت کند تا آن سال گذشته را
باید که زکوة بدهد هرچه در تره هست زکوة واجب نیاید چون گندنا و پیاز و مانند وی بر قول ابوحنیفه رح و بر قول ابویوسف و محمد رح زکوة
واجب شود مسئله مردی مال یافت در سرای خود یعنی در سرای ملک خویش که خریده بود یا میراث رسیده بود معلوم نیست که مال از آن
کیست باید خمس آن مال بدرویشان دهد باقی وی را حلال بود اما اگر آن مال در زمین یافت دو روایت هست بیک روایت خمس واجب شود
و بیک روایت واجب نشود از بهر آنکه هرچه در سرای بود ظاهر آنست بود که آن مال از آن خداوند سرای بود لاجرم چون خداوند معلوم نبود
خمس بآن بدهد اما اگر بیابان یافت معلوم نبود که نهاده هست لاجرم خمس واجب نیاید مسئله مردی را دویست درم وام هست چهل
گوسفند و سی گاو و این دویست درم بگوسفندان حواله کنم یا بگاوان حواله کنم زکوة گاوان یکی گاو بود و تو دانی که قیمت گاو از گوسفند
زیاده بود لاجرم این وام بگوسفندان حواله کنم تا گاو را زکوة بدهد تا درویشان را منفعت بیشتر بود مسئله بر همان اگر مردی را بیست
و پنج اشتر هست و سی گاو و دویست درم وام بگاو حواله کنم که قیمت یکی شتر بیشتر بود از قیمت یکی گاو لاجرم بگاو حواله کنیم تا
درویشان را بهتر آید مسئله عاشر میگیرد و تا مال ستاند از یکی عشر خواست وی گوید که این مال از من نیست [illegible] ام یا گفت
مرا وام هست یا گفت این مال نزدیک من امانت هست یا چیزی میگوید که زکوة مال از وی بیفتد این عاشر مر وی را بدین سخن استوار دارد
از بهر آنکه وی درین باب امین هست و همه جای قول قول امین بود و اینجا پس همین بود و اگر آنکس [illegible] هست هم استوار دارد از بهر آنکه [illegible]

پذیرفت باحکام در آمد و رضا داد لاجرم که حکمی مر مسلمانان را بود ایشانرا نیز همان بود اما اگر حربی بود استوار ندارد به هیچ
حال مگر به دو قول یکی آنکه اگر بندگان بوند گوید اینها فرزندان من اند یا گوید مادر فرزندان من اند بدین دو قول استوار دارد و لیکن
اگر در تمام گفته بود بهای ایشان حرام بود که بیش نشاید فروختن و دیگر هیچ قول استوار ندارد از بهر آنکه احکام ایشان روا نیست مسئله
عاشر بر مسلمانان میگذرد و زکوة میخواهد صاحب مال میگوید که این مال من با نقصان است همه مال من صد درم میرسد عاشر میگوید
که من خبر یافته ام که ترا در خانه صد درم دیگر است آن با این نصاب تمام میشود زکوة بده که گفت نشاید ازش خواستن از بهر آنکه زکوة
واجب میشود از که این مال در حمایت سلطان است و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم فی بدین صد درم زکوة
واجب آید ولی بران صد درم که در خانه است از بهر آنکه این مال دیگر است و آن مال دیگر و نصاب آن تمام نیست و از این نیز نصاب
تمام باید تا زکوة واجب آید مسئله بر مکاتب زکوة نیست تا اگر بر مکاتب عاشر بر گذرد عاشر را نباید که از وی عشر خواهد از بهر آنکه
مکاتب بوام بود و وام برکردن مر زکوة باز دارد مسئله اگر مردی البضاعت مردمان می برد و برا مستبضع میگویند و برا در انجا
هیچ شرکت نبود عاشر رسید و میگوید که زکوة بده وی میگوید این مالها من البضاعت است و درین هیچ شرکت نیست نباید مر
عاشر را که از وی زکوة خواهد از بهر آنکه این مال کسانست در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نباید از مستبضع
چون خداوند کالا انجا نبود مسئله اگر مرد بست مضارب و مضارب آن بود که از یکی سیم بود و از یکی تن و سود نیمه لیکن سود انجاه
باید که قوت کند که اصل مال یک سو نهاده بودند مضارب بر عاشر میگذرد و عاشر از وی زکوة میخواهد مضارب میگوید این مال مضارب
است در دست من نیست مر عاشر را نشاید که از وی زکوة خواهد یا نی ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدید است چنانست که گوئی خود را درین مال شرکت نکردستی بدین معنی هیچ واجب نباید همچنانکه در البضاعت و از ابو حنیفه
دو قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب کند و برا درین مال شرکت است و هر چه گاه مال میان دو تن شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که واجب نباید از بهر آنکه قیمت وی پدید نیست چنانکه یاد کردیم
باب در زکوة اسپ باید دانستن که در اسپ زکوة واجب است یا نی اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود بیک روایت بر هر
اسپی یک دینار واجب شود و بیک روایت قیمت کنند اسپانرا قیمت اسپ را بنقره حساب کنند و بر هر دو درم کان اگر اسپ نر بود و اگر
از بهر بازرگانی خریده بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نشست را بود زکوة واجب شود یا نی بر قول کرخی رحمة الله واجب شود
و بر قول طحاوی رح واجب نشود مسئله اگر زمین است عشری مری این زمین را باجارت گرفت عشر بر اجیر واجب شود یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک اجیر است این زمین و مر مستاجر را منفعت زمین بیش ملک نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر اجیر واجب بود بر مستاجر
نبود و هم چنین اگر زمین را بیکی داد بمزارعه عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب آنرا کسی
اباوان کرد بامر سلطان عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب لا مالک آنرا کسی آباوان کرد
بامر سلطان عشر این زمین مر آنکس را بود که آباوان کرده است والله اعلم بالصواب **باب الصوم** بدانکه روزه ماه رمضان

فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام و هم باجماع امت اما نص نبشت قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلوا خمسکم وزکوا اموالکم وصوموا شهرکم وحجوا بیت ربکم تدخلوا
الجنة ربکم بلا حساب ولا عذاب یعنی چون پیغامبر علیه السلام نماز کنید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و خانه پروردگار را زیارت
کنید تا اندر آئید در بهشت و اجماع امت نبشت که هیچکس آنرا منکر نشده است و پیغامبر علیه السلام فرموده است من صام رمضان واتبعه ستا من
شوال فکانما صام السنة کلها صحیح حدیث یعنی هر که شش شوال را روزه دارد همچنان بود که وی ثواب جمله سال روزه داشته است از برای آنکه
خدای عز وجل میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس روزه ماه رمضان را سیصد روزه شود و آن شش را شصت دیگر سیصد و شصت روز یک سال
بود **مسئله** بدانکه هر روزه را شرط است و رکن و محل و شرط وی نیت است رکن وی امساک از مفطرات است محل وی ماه رمضان است
و نیت روزه فریضه است هم بآیت و هم بحدیث اما آیه قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و اما حدیث الاعمال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده است
که لا اعمال الا بالنیت یعنی عمل نیست مگر بنیت **مسئله** نیت روزه بمذهب علماء ما هم از شب و هم از روز روا بود و مطلق پیش از زوال به مطلق نیت روا
بود بنیت تطوع نیز روا بود و بقول شافعی رح نیت فرض کند و از شب کند تا روا بود و همچون روزه قضا و نذر و روزه کفاره که درین هر سه نیت
فرض باید داشت باید تا روا بود و در رمضان نیز همچنین باید تا روا بود و علماء ما رح میگویند که این روزه رمضان وی معین است او را تعیین حاجت
نیست همچنانکه روزه تطوع بیرون رمضان بنیت نفل بمطلق نیت روا می آید اینجا نیز روا بود و بر قول شافعی رح نیت کرد آنرا از شب می باید از برای
آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که لا صیام لمن لم ینو الصیام من اللیل یعنی روزه نیست مر آنکس را که نیت وی از شب نیست علماء ما رح میگویند که این حدیث
نفی فضیلت است چنانکه فرمود لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد و اتفاق است که اگر همسایه مسجد در خانه نماز میگذارد روا بود و آن روزه نیز روا بود و دیگر
در روز شک جماعتی آمدند گواهی دادند که ماه دیده ایم و امروز ماه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هر که خورده است باقی روز نخورید و هر که نخورده
است نیت روزه بکند پس اگر نیت از روز روا نبودی پیغامبر علیه السلام نفرمودی که نیت کنید **مسئله** مسافر در سفر روزه ماه رمضان را بنیت قضا کرد
روا بود یا نی بر قول ابوحنیفه رح روا بود و از قضا نیابت دارد و بقول ابو یوسف رح و محمد رح از قضا نیابت ندارد و لیکن از رمضان روا بود قضا
بروی نبود و این روایت از کتاب جصاص است بدانکه روزه بر یازده نوع است اول روزه ماه رمضان دوم روزه قضاء رمضان و غیر وی
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت ظهار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمین و روزه تطوع و روزه جزای صید و روزه
فدیه و روزه نذر اما چهار که کفارت است پیوسته باید داشتن تا روا بود یا نی روا نبود این روایت کتاب جصاص است و این روایت عربی
که نوشته می شود نیز از کتاب جصاص است که قوله تعالی والاسباب الموجبة للکفارة ثلثة الوقاع العمد والشرب العمد اما الوقاع فلحدیث الاعرابی
ان النبی علیه السلام اوجب علیه بالمواقعة اما الاکل العمد والشرب العمد فهذا مذهبنا وقال الشافعی رح لا کفارة علیه وحجتنا علیه ما روی عن النبی علیه السلام
انه قال من افطر فی رمضان متعمدا فعلیه ما علی المظاهر علق المظاهر بالکفارة فکذلک علی الاکل والشرب لان الاسم المفطر علیهما جمیعا و دیگر
این روایت عربی نیز از کتاب جصاص است والاعذار المبیحة للافطار ثمانیة السفر والمرض والحیض والنفاس والحبل والارضاع

والعطاش والكبير الشديد كشديد با الصغر والمرض فلقوله تعالى فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر واما الحيض والنفاس فمنعان
عن الصوم باجماع الامت قضاء وادا واما الحبل والارضاع من الاضرار صرام يا الرضع واما العطاش الشديد والكبير الشديد فكان حكمه بحكم المريض
مسئله بدانکه روزه را بتازی صوم گویند و صوم باز ایستادن بود از طعام و شراب و جماع با عیال خود بدانکه روزه بر دو نوع است بنیت
وازین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع است یکی ازان ادا و دیگر قضا و هرچه قضا بود نیت وی از شب می باید باتفاق و هرچه ادا بود از شب
و پیش از زوال نیز روا بود چنانکه بالا یاد کرده ایم و دیگر تطوع بود و از نذر هرچه تطوع بود نیت وی از شب روا بود و از روز نیز ادا
بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام وقت بودی که به حجره رفتی و طعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم و دانسته شد که نیت
از روز روا بود و هرچه نذر معین است هم از روز نیت روا بود و هم از شب باید تا روا بود مسئله روز شک را روزه داشتن اولیتر بود
یا خوردن بحکم حدیث خوردن اولیتر بود قال النبی علیه السلام من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم یعنی هر که روز شک روزه دارد
وی با عصیت با ابا القاسم اما امیر المومنین علی رضی الله و عائشه صدیقه رضی الله ایشان گفتند که ما یک روز از ماه شعبان روزه داریم
دوست تر ازان داریم که یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شک نیت روزه تطوع کرد هیچ کراهیت نبود اگر رمضان
بود از فرض افتد و اگر شعبان بود از تطوع افتد و اگر قضا نیت کند از فرض نیفتد که پیغامبر علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان
بصوم یوم ولا بیومین گفت پیش مروید یکی از شما رمضان را بیک روز یا بدو روز عبد الله ابن عباس رضی الله گوید که مر اعجب آید از
کسی که پیش از رمضان روزه گیرد که پیغامبر علیه السلام فرموده صوموا لرویته وافطروا لرویته مسئله مردی در روز شک بگوید چنین گوید
که نیت کردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم از رمضان و اگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود ولیکن مکروه از بهر آنکه
در نیت متردد است و همچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه دارم و اگر از شعبان بود نی و اگر فردا رمضان بود این نیت
درست نبود از بهر آنکه در اصل نیت متردد است و مشایخ هم گفته اند که هرچه روز شک بود و هرچه خواص بوند در روز شک روزه باید
داشتن و هرچه عام بوند روزه ندارند ایشان را نگوییم که بخورند این خلافها در روز شک مر جای است که در شعبان هیچ روزه نداشته
باشد اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشد یا در میان یکی چند روز روزه داشته بود وی را هیچ کراهیت نبود روز شک روزه
داشتن علما ما آوردند که اتفاق است که در روز شک هم از بامداد طعام نشاید خوردن از بهر آنکه احتمال آن دارد که بیگاه
تر کسی برسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ما ماه دیده ام چون چیزی نخورده بود نیت روزه کند روا بود تا پیش
از زوال نیز نزدیک علماء ما رحمة الله مسئله اگر آسمان گشاده بود و مردی علتی نگاه کردند و ماه ندیدند یکی نیز نزدیک قاضی گواهی
میدهد که من ماه دیده ام گواهی وی مسموع نبود از بهر آنکه چون بر آسمان علتی نبود یا بسی که دیگران نیز دیدندی مگر آنکه گوید
که من بر بالای بامی بودم یا بر مناره اکنون قاضی گواهی بشنود شاید که حکم کردن یا مردی از بیرون شهر بیاید گواهی میدهد اگرچه بر آسمان علتی
نبود [illegible] شنود از بهر آنکه در شهر غبار بود و دود بود و بیرون شهر ازینها نبود که توان دیدن و در شهر نی مسئله مردی گواهی داد
بنزدیک قاضی که من ماه دیده ام قاضی گواهی او رد کرد این مرد روزه خورد و بعد ازان معلوم شد که مر روز رمضان بوده است [illegible] روزه گشاده

اگر کشاده بروی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه از رد کردن قاضی بر گواهی وی را بروی شبه شود تا بروی کفاره واجب نیاید
مسئله اگر قاضی ماه رمضان دیده بود وی را نشاید که حکم کند از بهر آنکه وی را علم شده است و بعلم خود نشاید حکم کردن اما اگر عید را بیند نشاید حکم کردن
از بهر آنکه بیرون آمدن است از عبادت نشاید که غلط دیده بود مسئله بگواهی یکی از مسلمانان در ماه رمضان نشاید حکم کردن چون در
آسمان علت بود از بهر آنکه این اندر آمدن است بعبادت اما اگر ماه شوال را گواهی دهد قاضی حکم نکند تا جماعتی انبوه نبوند اگر مردی نخستین
ماه رمضان دیده بود دیوانه شد یا بیهوش شد در میان ماه بهوش آید روزه روز اول روا بود باقیها قضا کند از بهر آنکه چیزی نخورده است
ولی نیت نیست لاجرم قضا بروی بود ظاهر آنست که آن روز اول چون ماه دیده بود نیت کرده بود قضا آن روز بروی نبود اما اگر
نخستین ماه رمضان دیوانه شد و شب عید بهوش آمد قضا روزها بروی نبود از بهر آنکه از اول ماه تا آخر وی هیچ اهل نبود اما
آنچه در میانه بهوش پیش از ماه اهل بود و در میانه ماه اهل شد روزه بر وی بود مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان ماه دید
و نیت کرد که جمله ماه رمضان روزه دارم بر قول علماء ما روزه اول ماه رمضان روا بود و بس و نه روز دیگر را قضا کند و بر قول
مالک رحمه الله هر سی روز روزه دارد روا بود و حجت وی آنست که این سی روز همچون یکعبادت است لاجرم چنین نیت کند روا بود و دلیل
بر این که مردی در روز ماه رمضان خورد بروی یک کفارت واجب آید پیش وی حجت علماء ما آنست که میگویند که اگر یکی روز خورد و
کفارت کرد و روزه دیگر خورد کفارت دیگر واجب آید معلوم شد عبادت نوست لاجرم هر روز را نیت نو باید تا روا بود که هر روزه
عبادت علاحده است لاجرم روزه را نیت علاحده باید کرد اگر اشکال گویند که میدانند که فردا رمضان است این علم کی بیند نیت نی و علم دیگر
بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب سحر خورد و این از وی نیت بود یا نی بنگریم که اگر مرد عادت مند است سحر خوردن یا نی اگر سحری
بیرون ماه رمضان نان میخورد نیت نبود از بهر آنکه این عادت است و اگر عادت ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود خواجه امام
زاهد فقیها بادی رحمه الله این مسئله آورده است اگر در شبانگاه رمضان شربت یا غلی میخورد و آن از وی نیت بود از بهر آنکه شربت
یا غلی را در ماه رمضان آن زمان خورند که وی چیزی بدگوار است تا در معده دیرتر گذارد تا روز گرسنه نشود مسئله مردی شب سحر
خورد و در کوای دندان وی چیز ماند روز از دندان بیرون کرد و فرو برد روزه تباه شود یا نی بنگریم که کم از نخود است یا برابر
نخود است اگر کم از نخود بود یا برابر بود روزه تباه نشود از بهر آنکه اگر روزه را تباه داریم حرج شود و هرچه از وی احتراز ممکن نبود شرع
وی را عفو دارد و اگر زیادت از نخود بود روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمه الله بی نیت روزه ماه رمضان درست بود
و بقول شافعی رحمه الله اگر شب هر شبانه نیت کند روا بود و بقول مالک رحمه الله بیکی نیت کل رمضان روا بود و بقول علماء ما از شب نیت
کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود و روز نیت کند پیش از زوال روا بود و بعد از زوال روا نبود مسئله در تباه شدن روزه
والاسباب المفسدة للصوم ثلثة مس النساء والقبل من النساء بشرط وجوب الاغتسال لان ذلک جماع معنى والجماع مفسد بالاجماع و
الثانی وصول الشیء من الخارج الی جوف الصوم مع تذکر الصوم کما روی عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال الفطر مما یدخل ولیس مما یخرج
والوضوء مما یخرج ولیس مما یدخل والمخارق الاصلی لیس بشرط عند ابی حنیفة رحمه الله وعندهما شرط والثالث خروج شیء من المعدة الی الفم

بصنعه لقوله علیه السلام ومن تقیأ عمدا فعلیه القضا کذا ذکره فی الخصاص بدانکه روزه دار چیزی خورد بقصد وی روزه تباه شود اگرچه آن
چیز غذا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود الفطر مما دخل یعنی روزه تباه شود بدر آمدن چیزی در درون روزه دار که امکان احتراز بود
یعنی از دهان تا این مسئله را آورده اند که مردی را تیر آمد تیر را بیرون کشید و پیکان در اینجا بماند بر قول بعضی روزه تباه شود بحکم حدیث که الفطر مما دخل و بر قول
بعضی روزه تباه نشود از بهر آنکه روزه که تباه شود بچیزی در آمدن شود و آن چیزی است که صلاح مردم در وی بود اگر اشکال گویند که کلوخ بخورد روزه او تباه
شود و کلوخ صلاح تن وی نیست جواب آنست که آن تیر بفعل وی آمده است لاجرم تباه نشود ولی کلوخ باختیار خود خورده است و از محل معتاد در
آمده است لاجرم اینجا روزه تباه شود مسئله اگر مردی را آب در گوش در آمده روزه تباه نشود اما اگر روغن بریزد تباه شود از بهر آنکه روغن طبع
وی را سود دارد و منفعت بوی باز گردد ولی آب چون در گوش در آمد ضرری بود لاجرم روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار چیزی خورده است
و یا بیاشامید روزه تباه شود و مجامعت کردن نیز روزه را تباه کند از بهر آنکه مردی بیامد بنزدیک رسول علیه السلام گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت
هلاک شدم و هلاک کردم دیگری را پیغامبر علیه السلام گفت چه کردی گفت یا رسول الله در روزه ماه رمضان صحبت با زن خود کردم گفت برو بنده را
آزاد کن گفت یا رسول الله گردن که مرا است گردنی دیگر ندارم گفت برو دو ماه روزه پیوسته دار گفت یا رسول الله آنچه مرا افتاده است از بهر
روزه افتاده است گفت برو شصت مسکین را طعام ده گفت یا رسول الله چندانی ندارم که شبانگاه بغیر از آن خورم پیغامبر علیه السلام گفت بروید آن را که شما را
خرما صدقات میباید دادن بوی دهید تا کفارت کند پس هر کسی پاره خرما داد نزدیک شصت من خرما جمع آمد رسول گفت صعلوک این شصت من را
بده تا کفارت از گردن تو ساقط شود گفت یا رسول الله بکه دهم که از من محتاج تر نبود که بحرمت آن خدای که ترا براستی فرستاده است که در
سنگستان مدینه کسی از من گرسنه تر و برهنه تر نیست رسول الله علیه السلام تبسم کرد و گفت برو این را بخود صرف کن ولیکن بعد از این با کسی دیگر
را چنین روا نبود مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی نان خائید یا دانست که روزه دار است بیرون کرد باز خورد کفارت واجب شود
بعضی گفته اند که واجب نشود و بعضی گفته اند که اگر سرد شده است کفارت واجب نیاید اما اگر هنوز گرم بود کفارت واجب بود و بعضی گفته اند که هر چه لقمه
وی بود کفارت واجب آید اما اگر لقمه خائید و کسی دیگر بخورد روزه دار کفاره واجب آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم اگر آن کس محبوب
او بود کفاره واجب آید اگر دشمن وی بود واجب نیاید باز بعضی گفته اند که اگر به محبوب او بود اگر دهان بدهان وی نهاد و لقمه بوی داد کفارت
واجب آید و اگر آنکه بیرون کرد وی باز خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه از آن لقمه خائیده نفرت آید چون کراهیت آید کفارت ساقط شود
مسئله اگر مردی بفراموشی روزه خورد بر قول علما ما روزه تباه نشود از بهر آنکه یکی از یاران به نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
بفراموشی چیزی خوردم حکم روزه من چیست پیغامبر علیه السلام فرموده تم علی صومک فانما اطعمک الله وسقاک یعنی تمام کن روزه خود را که خدای او
ترا طعام و شراب داد و بر قول مالک رحمة الله روزه تباه شود از بهر آنکه روزه باز استادن است از طعام و شراب و خوردن ضد روزه بود و چون
ضد یافتیم پس روزه فانی چنانکه روز بباید شب نماند اکل و شرب آید روزه نیز نماند علما ما میگویند آنچه تو میگوئی قیاس است و آنچه ما میگوئیم بر حدیث است
و هر جا که حدیث بود قیاس باطل شود و اما هنگامیکه بفراموشی خورد و بعد از آن بقصد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه قول مالک شبهه شود مسئله اگر مردی
روزه دار عشرم انگور درست خورد کفارت واجب آید یا نی مشایخ گفته اند که با دمچه بود و یا بی دمچه اگر با دمچه بود کفارت واجب نیاید از بهر آنکه

از وی شیره بیرون نیاید پوست انگور سخت بود و در معده نگذارد و دلیل بر آنکه سال انگور خورد از وی همچنان درست بیرون آید و هیچ معده از هضمه
سنگ تیز تر نیست که استخوان را هضم میکند چون در معده سنگ میگذارد و از آن آدمی را تیر بود که نگذارد پس این در معنی سنگریزه شود در خوردن سنگریزه
کفارت واجب نیست اگر بی ویچه بود کفارت واجب آید مسئله مردی پسته خورد درست کفارة واجب آید یا نی گوییم که پسته شور است یا خام اگر شور است
کفارت واجب آید آن شوری وی غذا بود و اگر پسته خام است کفارت واجب آید یا نی بنگریم که گفته است یا نی اگر گفته است کفارت واجب آید و اگر نی
مسئله اگر مردی بادام تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است اگر مویز تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید
از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز تر میخورد کفارة واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز خام خورد کفارة واجب نیاید از
بهر آنکه وی غذا نیست که اگر وی را بخورد می بیم هلاک بود و کفارة واجب نیاید اگر مویز تر میخورد کفارة واجب جواب آید از بهر آنکه وی از وی غذا
و اگر مویز خام خورد کفارة واجب نیاید از بهر آنکه از وی غذا نیست که در وی بیم هلاکت است مسئله اگر بادام تر خورد با پوست اگر درست فرو
خورد کفارت نبود و اگر بخاید بنگریم مغز پیش فرو رفت یا پوست اگر مغز پیش فرو رفت یا زیر پوست کفارة واجب آید و اگر پوست پیش فرو رفت باز
مغز کفارة واجب نیاید از بهر آنکه پوست غذا نیست چون غذا نبود بفرو رفتن پوست روزه نماند بعد از آن اگر چیزی خورد در روزه وی را قضا بود کفارة
نی اما اگر معلوم نیست که کدام پیش رفت لیکن بیر کفارة واجب نیاید مسئله اگر مردی کنجد درست فرو خورد کفارة آید یا نی اختلاف است بر قول بعضی
واجب نیاید و اصح آنست که واجب آید مسئله اگر نمک خورد کفارت واجب آید یا نی اگر انگشت نمک سر زده خورد کفارة واجب آید و اگر یک انگشت نمک
خورد کفارة واجب نیاید مسئله اگر مردی حله خورد کفارة واجب آید یا نی بنگریم اگر حله تازه است اکنون بر آمده است کفارت واجب آید و اگر حله [illegible]
کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی غنچه ترکه خورد کفارة واجب آید و اگر خربزه ترکه خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه غنچه ترکه خوردن عرف
عادة است ولی خربزه ترکه خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی آرد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه عرف نیست اگر کسی
آرد خورد اما اگر خمیر خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول ابو یوسف رح کفارة واجب نیاید و محمد رح را دو قول است یکی قول کفارت واجب آید و یکی
قول نی اما اگر پسته خورد میخورد باتفاق کفارت واجب آید اما اگر آرد بسته خورد یعنی آرد گشنیکی کفارة واجب آید از بهر آنکه عرف است که آنرا میخورند
مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت واجب آید یا نی بعضی گفته اند که بنگریم اگر فربهی میخورد و باندار [illegible] اگر فربهی خورده بود کفارت واجب آید
اگر انزاری خورده بود کفارة واجب نیاید بعضی گفته اند که بنگریم که قدید است یا گوشت تازه اگر قدید است کفارة واجب آید و اگر تازه است
و اگر تازه است کفارة واجب نیاید و اصح آنست کفارة واجب آید مسئله اگر مردی خون خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول بعضی کفارة
واجب آید بعضی گفته اند که کفارة واجب نیاید از بهر آنکه بعضی از کافران اسپ را رگ می زنند و در روده گوسفند را بدان رگ می بندند و بریان میکنند
و می پزند و میخورند لاجرم غذا بود کفارة واجب آید و بعضی گفته اند که کفارة واجب نیاید مسئله مردی گندم میخورد کفارة واجب آید یا نی بر قول
ابو حنیفه رح کفارة واجب آید و بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید و اگر [illegible] روزه دار است گندم بریان خورد باتفاق کفارة واجب آید مسئله
مردی روزه مسواک میکند روا بود یا نی بر قول علما امام رح روا بود شاید کردن و بر قول شافعی رح [illegible] اول روز بود شاید کردن و بر [illegible] آخر روز
بود نشاید کردن و بر قول مالک رح بنگریم که مسواک تر است یا خشک اگر تر است نشاید کردن و اگر خشک است شاید از بهر آنکه اگر تر بود از آن [illegible]

تری وی چیزی بحلق وی فرو رود ولی چون خشک بود زیان ندارد وحجت شافعی رح آنست که وی گوید که اگر سوز دهان روزه دار
بوی گرفته بود و بوی دهان روزه دار نزد خدای تعالی دوست تر از آن است که بوی مشک شما چون مسواک کند آن بوی کم شود وحجت علما رح
آنست که پیغمبر علیه السلام گفت که مرا جبرائیل چندان وصیت کرد بمسواک کردن ترسیدم که نباید که دندانها از مسواک کردن بریزد پس فضیلت
مسواک زیاده از بوی دهان روزه دار بود رح باید که مسواک کند مسئله بدانکه بست وچهار چیز روزه را تباه کند نان خوردن وآب خوردن
بقصد وجماع کردن وسفال وچوب وخاک ودانه خرما ودانه شفتالو وزاله وکوله سنجد وگندم وجو هر چیزی که باشد اگر خورده شود باران وبرف
بحلق رفتن وروغن درگوش کردن ودارو در بینی کردن ودر مقعد کردن آب بحلق رفتن وآب بینی کردن آب بدماغ رفتن ودر مجرا
استنجا آب بدرون رفتن وقی کردن بقصد وسحر کردن بر پنداشت شب وخوردن بر پنداشت آنکه آفتاب فرو رفت وکنار گرفتن وقبله
کردن بشرط آنکه انزال افتادن مرد یا زن را ما بست وچهار چیز دیگر روزه را تباه نکند حجامت کردن ورگ زدن وخون بینی آمدن وسرمه
کشیدن ودارو در چشم کشیدن وروغن در سر کردن ومسواک کردن ومگس بحلق رفتن وگرد وخاک وگرد آرد ودود بحلق رفتن وآب چشم
بحلق رفتن چون قطره قطره بود ونان خوردن وآب خوردن وجماع کردن بفراموشی وانگشت خشک در دبر کردن ودر فرج آوردن واحتلام
افتادن ودر روز غسل واجب شدن ویا مداومت بر ناشستن وچیزی بزبان چشیدن چون بحلق نرود وچیزی خائیدن وبکوچه دادن
وعلک خائیدن وکنار گرفتن وبوسه دادن بشرط آنکه نوعی انزال نبود والله اعلم مسئله مردی یا زنی را در شب ماه رمضان جنابت رسید
وهم بیدار شد وغسل آورد روزه وی روا بود ولیکن بر قول علما امام روا نبود وبر قول شافعی رح روا نبود وحجت وی آنست که حدیث روایت
میکند از ابو هریره رضی الله که پیغامبر علیه السلام فرمود که من اصبح جنبا فلا صوم له یعنی هر که بامداد جنب برخیزد ویرا روزه نیست وحجت علما رح
آنست که بیاوید خدا وند تعالی میفرماید فالان باشروهن ... رمضان صحبت کردن با عیال خود حرام بود همچنانکه در روز در بان
بحدیث عمر رضی الله آنست که آیت آمد احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم خدا تعالی مباح کرد انید صحبت با عیال در شب رمضان که صحبت
با آخر شب افتد وغسل در روز افتد هر آئینه اگر با جنابت برخاستن روزه تباه کردی بجز وی از شب صحبت کردن روا نبودی واتفاق است
ترا با ما که از اول شب تا آخر شب صحبت روا بود پس دانسته شد که با جنابت برخاستن روزه را تباه نکند وآورده
اند از عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت وقت بودی که صحبت رسول علیه السلام با من در آخر شب واقع بودی
ووی روزه دار بودی ومعنی وی درین مسئله آنست که روزه تباه شود بصحبت کردن شود با طعام خوردن وانیجا
لی صحبت کردن ونی طعام خوردن باید که روزه هیچ زیان ندارد والمهم آنست که روزه وی همچنان روزه بود والله
اعلم بالصواب مسئله اگر مردی روزه دار در خفت احتلام افتادش روزه وی تباه نشود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرمود ثلاث لا یفطرن الصیام القئ والحجامة والاحتلام یعنی سه چیز روزه تباه نکند یکی قی دوم حجامت سوم احتلام مسئله
اگر مردی روزه دار حجامت کرد بر قول علما روزه تباه نشود وبر قول شافعی رحمة الله تباه شود
وحجت وی آنست که پیغامبر علیه السلام میکذشت مردی را دید که حجامت میکرد وگفت افطر الحاجم والمحجوم یعنی

کشاده شد روزه هر دو دلیل ما آنکه روزه تباه شد اگر روزه تباه نشدی پیغامبر علیه السلام نفرمودی حجت علماء ما آنست که این حدیث همچون آن
حدیث است که پیغامبر علیه السلام بجایی میرفت دو کس گذر کرد که آن هر دو غیبت میکردند هر یکی را پیغامبر علیه السلام فرمود الغیبة تفطر الصوم الصیام
یعنی غیبت روزه روزه دار را بکشاید تأویل این حدیث آنست که ثواب روزه بباد برود بحد الیس بیامرزد آنکس را همچنانکه از آب حلال بنان
حلال باز می استد از غیبت برادر مسلمان که حرام است نیز باز استد تا روزه بصفت اندام داشته بود مسئله اگر مردی روزه دار را قی بر آید
روزه تباه نشود و اگر خود قی کرد روزه تباه شود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء گفت هرکه
از شما که قی آید بروی قضا نیست هرکه قی بکند بروی است قضا مسئله اگر مردی را قی آید و باز فرو رفت روزه تباه شود یا نه این مسئله بر
نوع است اگر پری دهن بود که فرو برد باتفاق روزه تباه شود و اگر کم از پری دهان بود که فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود و اگر پر
دهان بود فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه شود و بر قول محمد رح روزه تباه نشود و اگر کم پری دهان بود فرو برد بر قول محمد رح
روزه تباه شود و بر قول ابو یوسف رح نه حاصل آنست که محمد فعل را اعتبار دارد و پری دهان و کم پری دهان را نی و ابو یوسف رح پری
دهان را اعتبار دارد و فعل را نی هرجا پری دهان است فرو برد باتفاق روزه تباه شود که بقول محمد رح فعل یافتم که فرو برد که بقول ابو یوسف
پری دهان یافتم لاجرم باتفاق تباه شود و انجا که کم پری دهان است و فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود از بهر آنکه نی فعل یافتم و نی
پری دهان اما اگر کم پری دهان بود فرو برده بر قول محمد تباه شود فعل یافتم و بر قول ابو یوسف رح تباه نشود که پری دهان نیافتم و اگر پر
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه شود و بر قول محمد رح تباه نشود که فعل نیافتم **فصل** باید دانستن که زن حائض
و نفاس را ده کار نشاید کردن یکی نماز دوم روزه سیوم قرآن خواندن چهارم مصحف گرفتن و بسودن تخته و نوشتن تخته پنجم طواف
کعبه کردن ششم در مسجد در آمدن هفتم چون پاک شود نماز را قضا نکند هشتم روزه را قضا کند نهم جماع نکند دهم گذشتن عده
بسبب حیض و اگر کنیزک بود استبراء هم بسبب حیض بگذرد مسئله اگر زن روزه دار نماز پیشین حیض دید باید که باقی روز چیزی نخورد و
بعد از عید آن روزه را قضا کند مسئله اگر زنی بعد از سپیده دم در رمضان پاک شد یا رسیده بعد از صبح دم رسیده شد یا کافر
اسلام آورد یا دیوانه بهوش آمد روزه آن روز بر ایشان نبود ولی در آن روز هیچ چیز نخورند از بهر آنکه جزوی از روز گذشت و ایشان
اهل نبودند لاجرم روزه آن روز بر ایشان نبود اما این زن بعد از عید قضا کند مسئله اگر زنی پنداشت که امروز نوبت حیض است
روزه بخورد و حیض نیامد یا مرد پنداشت که تب خواهد آمد روزه خورد و تب نیامد یا مردی که سفری میرفت مباح روزه خورد آن
روز سفر رفتن نشد قول صدر شهید رح آنست که بهر سه کفارت واجب آید اما اگر مسافر در همان روز سفر بود کفارت از وی ساقط شود اما
اگر زن را در همان روز حیض آید یا بیمار را در همان روز تب آید کفارت از هر دو ساقط شود از بهر آنکه اگر در آخر روز بر صفتی شود که
آن صفت در اول روز بودی وی را خوردن مباح بود و در آخر روز آن صفت موجود شود کفارت ساقط شود بخلاف مسافر که آن بفعل
وی است و اختیار روی ندارد و حیض و بیماری را آن بفعل ایشان نیست از حق است عز وجل لاجرم کفارت ساقط شود اما اگر مسافر بکره سفر مستند در آن
علماء ما را اختلاف است بیک قول کفارت ساقط شود و بیک قول نی و این ظاهر روایت است مسئله اگر مردی را قصاص میکردند وی روزه

خورد قصاص نکرد و نه برش کفارت واجب آید اما خواجه امام قفال در فتاوی خویش آورده است که در زن و تب و در قصاص
شبهت شود کفارت واجب باید اما در مسافر باتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل وی است و سفر رفتن هم فعل وی [illegible] کفارت
واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد ازان پندارد انکه امروز با کافران حرب میکنم نکرد باتفاق کفارت واجب نیاید از بهر آنکه وی را حرب
باید کردن و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لاجرم شبهت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی بامداد بعد از خوردن
تب بیمار شد یا زنی بعد از خوردن همانساعت حیض دید یا مردی بامداد خورد همانساعت دیوانه شد در هر سه صورت کفارت ساقط شود اما اگر بعد
خورد همانساعت خود را کارد زد و از سبب آن بیمار شد کفارت ساقط شود یا نی بر قول بعضی ساقط شود و بر قول بعضی ساقط نشود و این
اختیار خواجه امام اجل سرخسی است از بهر آنکه خوردن فعل وی است و کارد زدن هم فعل وی است و هرچه فعل وی کفارت ساقط
نکند اما اگر مسافر در آن روز سفر رود کفارت از وی ساقط نشود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار شود در تب افتد
آنگه کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آخر روز برصفتی شود که اگر در اول روز بودی وی را مباح بودی در آخر روز آن صفت
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب را برخاست تا سحر خورد سوال آمد که سپیده دمیده است یا نی دو کس گفتند
که سپیده دمیده است و دو کس دیگر گفتند که سپیده نه دمیده است خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس راست
که گفتند سپیده دمیده است چرا که شب خود ظاهر است و گواهی آن دو کس که گفته اند نه دمیده است معتبر نیست و گواهی از برای ثابت کردن
چیزی بود و آن دو کس ثابت میکنند که روز شده است پس همچنان بود که گوئی دو کس گواهی داده اند که روز شده است و وی خورد
کفارت واجب آید اینجا نیز همین بود مسئله سنت سحر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغامبر علیه السلام فرموده انا معشر الانبیاء امرنا بثلثة
تاخیر السحور و تعجیل الافطار و وضع الیمین علی الیسار تحت السرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن روزه گشادن
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف در نماز و تاخیر همچنین کند که چون نان خوردن تمام شود آن [illegible]
شود از بهر آنکه خدای تعالی فرموده کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود میفرماید که بخورید و بیاشامید تا
آن وقت که رشته سپید از رشته سیاه پدید آید یعنی شب از روز مراد ازین صبح صادق است نه صبح کاذب [illegible]
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که از زمین پدید آید و بر قول اصم و سلیمان اعمش و جماعتی از اصحاب ظواهر [illegible]
که تا آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خیط ابیض آفتاب است و دیگر تمسک باین آیت میکنند که اتموا
الصیام الی اللیل یعنی تمام کنید روزه تا شب و شب وقتی است که آفتاب فرو رود و چون روزه گشادن وقت فرو رفتن آفتاب
است گرفتن روزه نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگوییم اینکه شما میگوئید درست نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز بامداد
در روز است پیغامبر علیه السلام که نماز کرد بعد از صبح آورد و پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی برخاست تا سحر خورد
[illegible] که سپیده دمیده است یا نی اگر بیشتر گمان دارد که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است و همچنانکه آن خورد بعد از خوردن [illegible]

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر پیشتر گمان وی آنست که شب است خورد و بعد از آن معلوم شد که سپیده دمیده بوده است کفارت واجب نباید
از بهر آنکه شب یقین بود و در روز شک لاجرم کفارت ساقط شود و همچنین اگر برخاست و سحر خورد و هیچ گمان نبود دلش که شب است یا روز معلوم شد
که سپیده دمیده بوده است کفارت بر وی نبود مسئله مردی سوال کرد که آفتاب فرو رفته است روزه گشایم دو کس گفتند که فرو رفته است
و دو کس گفتند که فرو نرفته است وی خورد و بعد معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است بر وی قضای بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی آن
دو کس که گفته اند که فرو رفته است معتبر است در حق وی شبهه شود کفارت ساقط شود بهمان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم فصل در بیان
که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغامبر علیه السلام فرمود من افطر فی نهار رمضان عمدا و متعمدا فعلیه
ما علی المظاهر یعنی هر که بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بر وی آن واجب شود که بر مظاهر است لقوله تعالی والذین یظاهرون من
نساءهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنها که ظهار بندند با زنان خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیش
از آنکه بسا وند هر چه بدین آیة فرمود در ماه رمضان حکم همین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دارد روزه و اگر
روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد درین سه چیز مخیر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گویم دو ماه پیوسته روزه دار
یا آنکه بنده تواند آزاد کردن تا بر وی دشوار تر بود تا پیش نخورد باقی بر همان ترتیب است مسئله مردی یکروز از ماه رمضان بخورد
خورد و کفارت کرد روز دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه کرد که تا وی متزجر شود
یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر بحاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر یکروز بخورد کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر همچنین هر سی روزه را بخورد یک کفارت بسنده
بود از بهر آنکه کفارتها در یکدیگر داخل شود مسئله مرد روزه دار را نشاید که عیال خود را کنار گیرد یا قبله دهد یا نی بنگریم که این مرد
پیر است یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیر است که بر خود ایمن بود باکی نبود مسئله اگر
زن طعام می چشد شاید یا نی بنگریم که شوی این زن بدخوست یا نیک خوست اگر بدخو بود شاید که بچشد اگر نچشد وی را خصومت شود
و این سبب فرقت شود و اگر خوش خو بود نشاید که با وی جنگ نکند لاجرم نشاید تا ناگاه چیزی بحلق وی نرود مسئله مرد
طهارت میکند در دهان آب دارد آب بحلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا نی بنگریم روزه را یاد میدارد یا نی
اگر یاد میدارد روزه تباه میشود قضا بود کفارت نی از بهر آنکه وی قصد نکرده است اما اگر روزه را یاد نمیدارد و فراموش کرده است
روزه وی همچنان روزه بود تباه نشود مسئله اگر روزه دار بکلوخ استنجا کرد باز بآب استنجا میکند باید که خود را اندک
تنگ تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقنه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بباطن چیزی رفت اما صدر شهید آورده است
که خاصیت آب اینست که از بالا بنشیب رود از نشیب به بالا نی از بهر آنکه گمان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
و اگرچه خویشتن را سست داشته باشد مسئله نشاید که زن پرده دار پرده کند تر نهد اگر پرده غالب شود روزه تباه شود
مسئله مرد روزه دار را نشاید که غرغره کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود بالغ فی المضمضة والاستنشاق الا

الا ان تکون صائما یعنی اگر روزه دار باشد در استنشاق و مضمضه مبالغت نکند تا آب فرو نرود مسئله مردی سحر میخورد لقمه خائیده در دهان وی
بود که صبح دمید و آن لقمه را فرو برد کفارت لازم آید بنا بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی نه مسئله اگر روزه دار است دو کس
گواهی دادند که آفتاب فرو رفته است خورد بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است قضا بود کفارت نی از بهر آنکه دو تن گفتند
که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن دو تن
شبهه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی به پنداشت آنکه شب شده است روزه کشاد و معلوم شد که شب نبوده است قضا بود بروی
کفارت نی از بهر آنکه پنداشت شب شبهه شود کفارت ساقط شود نقل است که امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه روزه کشاد به پنداشت
آنکه شب است موذن از بالای مناره آواز داد که یا امیر المومنین آفتاب برجا است امیر المومنین گفت که ما ترا بمؤذنی فرستاده ایم نه
بدیدن آسمان است قضا یک روزه پس از معلوم شد که کفارت ساقط می شود مسئله اگر مرد روزه دار را برف مانند بودن دهان
برید یا باران بحلق وی فرو رفت روزه وی تباه شود و اگر مگس یا پشه در دهان روزه دار پرید و بحلق فرو رفت روزه وی
تباه نشود فرق است میان پشه برف و باران که از مگس و پشه احتراز ممکن نبود از بهر آنکه هر کجا روی مگس و پشه باشد و هر چیزی را که
احتراز از وی ممکن نبود شریعت آنرا عفو دارد اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود بخانه توان در آمدن
و دهان پوشیدن تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگس و پشه نی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند گرد بر آمد در حلق
وی یا گندم میبارد گرد در آید در حلق وی یا آسیا را گرد در آید بحلق وی فرو رفت یا شخصی هیزم تر میسوزد دود در حلق وی
فرو رفت در این همه صورتها روزه تباه نشود از بهر آنکه از اینها احتراز ممکن نشود مسئله اگر روزه دار روغن بر سر کرد یا دارو
در چشم کرد و اگر هر چند مزه اثر دارو در دهان می یابد روزه تباه نشود از بهر آنکه اثر است و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر
مردی روزه دار در دهان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خنکی را فرو برد روزه تباه نشود که آن اثر است و اثر عفو است
مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزه سیم بحلق فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار رشته می تابد
رشته را از این روی در دهان در آرد و از آن روی بیرون آرد و آب دهان را خورد اگر خشکی آن رشته بدهان اندر مانده بود و
همچنان فرو برد روزه تباه شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست بر نهاد و باز خورد روزه تباه شود اما اگر از بخت
تباه نشود از بهر آنکه جدا نشده است از دهان بس چون جدا نشده بود در حکم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار را خون از دندان بیرون آید و بحلق
روزه تباه شود یا نی بنگریم که خون غالب است یا آب دهان اگر خون غالب است روزه تباه شود از بهر آنکه دهان را دو حکم است از آن روی که آب دهان
فرو برد و حکم باطن است که از وی احتراز ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت
که آن خون را حکم باطن گرفته روزه تباه شود و در حق طهارت آن باطن بظاهر آید طهارت تباه شود اکنون بجوییم که چون غالب نیست یا آب دهان اندازه و اگر خون غالب بود
هم روزه تباه شود و هم طهارت و اگر آب غالب است نی روزه تباه شود نی طهارت مسئله اگر مرد روزه دار علک میخاید مکروه بود اما اگر علک چیزی بود که دیر نخاییده بوده باشد
اگر در دهان کرد و بخایید روزه تباه شود از بهر آنکه تلخی آب وی فرو رود و اگر خاییده بود و آن تلخیها می نماند و بود در زیان ندارد و باز

بعضی مشایخ گفته اند که سیاه است روزه تباه شود و اگر سفید است تباه نشود از بهر آنکه علک سیاه وی سست بود و اگر وی را بخاید
روزه بشکند مسئله اگر مردی علک خورد بروی قضا بود و کفارت بود یا نی بقول بعضی کفارت واجب آید که وی را میخورند بعضی گفته
اند قضا واجب آید کفارت نی مسئله مردی سحر خاست تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده دمیده است و یکی دیگر گفت
که نه دمیده است وی خورد و معلوم شد که دمیده بوده است بروی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه گواهی یککس بوده است و شب
بیقین بود و روز بشک بگواهی یک تن کفارت واجب نیاید مسئله اگر مرد روزه دار را حقنه کردند در روز روزه تباه شود از بهر آنکه
در وی صلاح تن است لاجرم روزه تباه شود مسئله اگر مردی دردمند است و در کام دارو نهاد روزه تباه شود [illegible]
بقول ابو حنیفه ره اگر تر است تباه شود و اگر خشک است که پراکنده نی تباه نشود از بهر آنکه چون خشک بود در تا بجایگه نرسد [illegible]
نرود مسئله اگر روزه دار بر سر احلیل یعنی سوراخ ذکر روغن بچکید بقول بعضی از علما روزه تباه شود و خواجه امام اجل
سرخسی آورده است که تباه نشود از بهر آنکه بر شکل خارج است چون از شکل خارج بود چیزی بباطن نرود و چون بباطن نرود روزه تباه
نشود مسئله اگر روزه دار پلیدی بدهان وامی نهد آن که اثر فرو برد در دهان وی روزه تباه نشود از بهر آنکه وی کوشیده است و اثر
را اعتبار نیست والله اعلم مسئله اگر روزه دار با عیال خود بفراموشی نزدیک کرد و هر دو را فراموشی شده است بقول علما
ما روزه تباه نشود و بر قول شافعی ره تباه شود و حجت وی آنست که حدیث که بفراموشی پیغامبر علیه السلام فرمود در حق خورد و نهاد و آشامید
نهاده است از بهر آنکه اینها پیوسته است در روز و فراموشی معذور بود اما مباشرت پیوسته نبود لاجرم روزه تباه شود اما حجت علمای ما
آنست که نهی است از طعام و شراب و نهی است از مجامعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود مجامعت را هم همان بود مسئله اگر مرد
دیوانه در میان روز بهوش باز آمد روزه آن روز بروی بود یا نی بنگریم که آن زمان از نارسیدگی باز دیوانه بوده است یا بعد از بلوغ
دیوانه شده است اگر بعد از بلوغ دیوانه شده است بروی قضا بود از بهر آنکه او از اهل وجوب بوده است اکنون بهوش آمد نیز اهل
وجوب شد پس لاجرم قضای آن روز بروی بود اما اگر در نارسیدگی دیوانه بوده است او مخاطب نبوده است لاجرم بروی قضا نبود
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان بخانه عادت حیض وی بود در حال کم از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است
آن روز نخورد امروز بدارد و اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیت روزه کند روا نبود از بهر آنکه جزو وی
از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شد بحکم بیماری روزه شاید خوردن یا نی بنگریم اگر بیماری چنان
است که اگر روزه میدارد بیماری زیاده میشود وی را شاید خوردن و اگر چنان نیست که بیماری زیاده نمی شود نشاید خوردن مسئله
اگر مردی روزه را بحکم بیماری یا بعد از چند روز وفات یافت آن روزها را که بعذر سفر یا بحکم بیماری خورده است بروی وام باشد یا نی
بنگریم که اگر چندانی زیسته است که بتوانستی قضا کردن و نکرده بروی وام ماند باید که بر روزی را دو من گندم بستانند [illegible] اما
اگر روز عید وفات یافت بروی قضای آن روزها نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لاجرم قضا کردن بروی
نبود مسئله اگر مردی یکروز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید که یکروز قضا کند و شصت روز

کفارت بکند اگر درین کفارت یکماه روزه داشت بیمار شد که پیش امکان روزه داشتن نیست چون از بیماری به شد آن کفارت از سر گرفت
شود فرق است میان مرد و زن اگر همچنین واقع مرد و زن را افتد شریعت بر وی دو ماه کفارت واجب گردانید در بر جای بیاده روزه
وی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سر نگیرد فرق هست میان مرد و زن که زنان را هر جایی این واقعه بود که
هر ماه شود در حق ایشان نا مردان از سال دو ماه یابیم که تندرست بوند لاجرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس روا بود از بهر آنکه ترتیب در وقت شرط نبود **فصل** در روزه تطوع
باید دانستن که روزه تطوع زن را بی دستوری شوی و کنیزک و غلام را بی دستوری خواجه داشتن نشاید اگر دستوری نخواسته بعد
از آن میگوید که بگشاید تا بجای می آید زن را نشاید گشادن اما کنیزک را شاید گشادن از بهر آنکه دستوری دادن شوی را ملک بود
اگر نگشاید بهیچ و بالی بود اما کنیزک اهل ملک نیست که وی خود ملک هست و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم ببشاید که گشاید مسئله اگر مردی
روزه تطوع میدارد به دعوتش طلب کنند شاید گشادن یا نه بعضی مشایخ مطلق گفته اند که نشاید خوردن از بهر آنکه روزی
یکی صحابه به دیگری را دعوت کرد و آنجا در روزه دار بود و یاران مردی میگفت روزه بگشای و بخور روی بخور روی پیغمبر
علیه السلام گفت اجب اخاک وافطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بگشای پس لاجرم بحکم این حدیث شاید که بگشاید و بعضی گفته
اند که بنگریم که اگر میزبان و خداوند خانه را ناخوش می آید یا نی اگر ناخوش می آید شاید که بگشاید و اگر نی نه و بعضی گفته اند که
بنگریم پیش از زوال است یا بعد از زوال اگر پیش از زوال است شاید که بگشاید و اگر بعد از زوال است نشاید گشادن مسئله اگر مردی
زن خواست با این زن هر دو بخانه اندر آمدند و این مرد روزه دار بود با زن هر دو بیامد و زن را طلاق داد این خلوت صحیح بود یا نی
صحیح بود تا کابین واجب و لازم آید و زن را عدت تمام بین معلوم شد که روزه تطوع را می شاید گشادن و همچنین مسئله اول یاد کردیم مسئله
همچنانکه روزه فریضه را بعذر می شاید شکستن و روزه تباه می شود در روزه تطوع را نیز همین حکم است بقول علما ما و در قول شافعی روزه تطوع
تباه شود مسئله مردی روزه میدارد و آدینه یا پنجشنبه یا شنبه مکروه بود باید که این سه روز را پیوسته دارد مسئله از بهر ادا مومن روزه
تطوع را نگشاید چه مقدار ثواب بود **وقال** النبی صلی الله علیه وسلم من افطر فی التطوع اخیه المسلم یکتب له صوم الف یوم وان قضاها یکتب له صوم الفی
یوم یعنی از بهر برادر مسلم روزه تطوع را بگشاید همچنان بود که گویی از روی ثواب هزار روز روزه داشته باشد و هر که قضا کند آن روزه
را از روی ثواب چنان باشد که دو هزار روز روزه داشته بود پیغامبر علیه السلام گفت که من بترسم از امت خویش از شهوت پوشیده
گفتند یا رسول الله شهوت پوشیده کدام است گفت آنکه روزه تطوع از بهر نفس خود بگشاید اگر مردی سوگند خورد که فلان کار بکنم و آن کار نکند و
توانایی طعام دادن نیست باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر از این سه روز یکی روز بخورد باز سه روز دیگر واجب آید **فصل** در صوم
نذر اگر مردی نذر کرد که خدا را بر من که یکسال روزه دارم یکسال کامل واجب آید چون یکسال روزه داشت بعد از یکسال سی و پنج روز
دیگر روزه دارد از بهر آنکه رمضان در شمرده نباید داخل شود و یک روز عید فطر و چهار روز عید اضحی اگر چه داشته باشد روز عید روا نبود
از بهر آنکه در آن روزهای عید روزه داشتن ناقص است و ناقص از کامل نیابت ندارد و اما اگر مردی نذر کرد که من امسال روزه دارم

سال روزه باید داشتن که باقی سال بروی واجب شود از بهر آنکه امسال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
که یکسال روزه دارم بروی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه آنچه با تو گوید آن سال ماضی را فرا گیرد سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود
پس نذر وی درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من با پدر یا مادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر ست به
معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که پیغامبر علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیة الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
روزه دارم یکیم ماه روزه داشت بیمار شد بیماری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری به شود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه
پیوسته است دو ماه پیوسته باید داد و بود فرق است میان زن اگر حیض واقع زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
وی در هر ماهی چند روز نتواند داشتن لاجرم روا بود که بقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
دارم پنجاه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان در آمد چکند اگر ماه رمضان را پندارد دو ماه پیوسته نمی افتد چگونه باید که نیت سفر کند و
بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود و از عهده نذر بیرون آید بعد از آن خواهد بسفر رود و خواهد نی مسئله مردی نذر
کرد که خدای را بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود ولیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده است همچنان آورده باشد اما اولیتر آن بود که بعید از عید باز آرد مسئله اگر مردی نذر کرد که
من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر جمادی الآخر دارد از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه آنچه
بر خود واجب کرده بود و آن هنوز نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید **فصل** در کفارت ظهار باید دانستن که اگر مردی
با زن خود ظهار کند و کفارت وی آنست که بنده آزاد کند و اگر توانائی بنده آزاد کردن نبود دو ماه پیوسته روزه دارد اگر از این دو ماه
بسبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را دو من گندم
بسنگ عمر و درین سه چیز مخیر نیست مسئله اگر غلامی با زن خود ظهار بسبب وی را دو ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خواجه میگوید که این
کار من کن که پس داری خواجه را این ولایت نبود از بهر آنکه حق این کفارت درین متعلق است مولی منع نتواند کردن مسئله اگر بر غلام
کفارت یمین است شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد خواجه منع میکند که کار من کن بتواند منع کردن از بهر آنکه کفارت سوگند حق
خداست و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوند بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده پیش داریم مسئله اگر مردی قضای
رمضان میدارد که بنده است و خواجه میگوید که این ساعت مدار تا پس تر داری بعضی گفته اند که تواند منع کردن و اصح آنست که نتواند منع
کردن مسئله اگر مردی را درد چشم است اگر میدارد درد چشم زیاده می شود روزه بخورد چون چشم نیکو شود قضا باز آرد مسئله اگر زنی
با شیر است اگر روزه میدارد شیر وی آید پس روزه بخورد تا چنانکه کوچک را از شیر باز کند و باز روز را قضا کند از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید
که من بی نیازم و آن کوچک حاجتمند است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و روزه وی تابستان افتاد و تشنگی میدارد
رنجک می باید تا آتش و نان پختن اینها عذر نبود نتواند گشادن و خوردن زیرا که در بازار توان خریدن مسئله اگر مردی را غلام است
یا کنیزک اگر روزه میدارد و قیمت وی کم میشود و خواجه میگوید بخور تا لاغر نشوی نشاید خوردن یا لی بعضی گفته اند که نشاید خوردن

کفته اند **فصل** صدقة الفطر باید دانستن که صدقهٔ فطر بر که واجب است بر قول علماء ما رحمهم الله بر مسلمانان عاقل و بالغ و آزاد که
مالک بود به بیست دینار زر یا دویست درم نقره که زیادت از حاجت اصلی بود یعنی فاضل عن مسکنه و ثیابه و اثاثه و فرسه و سلاحه
و عبیده صدقه فطر دادن بر وی واجب بود و نیز هر که در مؤنت وی بود باید که از وی نیز دهد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ادّوا
عمن تمونون نصف صاع من بر او صاع من شعیر او صاع من تمر یعنی ادا کنید از وی چیز که غم خوارگی کنید ایشان را صدقه فطر را نیم صاع از گندم
یعنی دو من شرعی و چون جو دهید و یا خرما دهید یک صاع دهید یعنی چهار من شرعی بر قول ابو حنیفه رح از مویز دو من دهید و اگر خرما دهید
چهار من دهید اما بر قول ابو یوسف و محمد رح از مویز هم چهار من دهید و از خرما هم حجت ابو حنیفه رح آنست که از خرما چهار من دهید که ازو
دو من کوفته شود و لی از مویز کوفته نشود دو من مطلق چو روشن گردید اما اگر آرد جو دهد هم چهار من دهد و اگر آرد گندم دو من دهد و اگر
ارزن دهد بقیمت چهار من جو دهد یا قیمت دو من گندم و بر قول شافعی رح هر که را قوت یکروزه بود صدقه فطر واجب آید مسئله
صدقه فطر فرزندان نارسیده بر پدر کسی بود یعنی بر مادر و پدر وی صدقه فطر غلام و کنیزک بر خواجه ایشان بود و اگر از بهر خدمت بود و اگر
از بهر تجارت بود زکوة واجب آید هر کجا زکوة واجب بود صدقه فطر ساقط شود از بهر آنکه شریعت دو چیز بر یک بنده واجب نکند
مسئله صدقه فطر از برای شش کس دهد برای نفس خود و فرزندان نارسیده و کنیزک و غلامان و پدر و مادر و فرزندان و از برای هشت کس
ندهد از برای زن و فرزند بالغ و بنده مکاتب و بنده تجارت یعنی فروختنی و بنده گریخته و پدر و مادر و برادر و خواهر و نبیره و فرزند
با وجود پدر بر جد نبود و اگر پدر نبود بر جد بود بر روایتی بلی مسئله اگر غلامی است مشترک میان دو خواجه بر قول ابو حنیفه رح صدقه فطر
بر هیچ یکی لازم واقع نشود از بهر آنکه هر یکی را ملک ناقص است و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید و اگر فرزند مشترک است
میان دو پدر بر قول ابو حنیفه رح بر هر پدری دو من واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید مسئله سنت در دادن
صدقه فطر آنست که دو من گندم پاکیزه دهی پیش آنکه بنماز عید روی تا پسندیده تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که روزه
بنده موقوف است بصدقه فطر مسئله صدقه فطر مادر و پدر و فرزند و غلام و کنیزک خود دهی روا نبود و بعلوی یعنی سید روا نبود و بهاشمی روا
و بر زن خود دهی روا نبود قیاس بر زکوة مسئله اگر زن صدقه فطر بشوی خود دهد بر قول ابو حنیفه رح روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا
بود و حجت ایشان آنست که زنی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من صدقه فطر بشوی دهم روا بود پیغامبر علیه السلام فرمود و لک اجران اجر الصدقة
و اجر الصلة گفت ترا دو مزد بود یکی ثواب صدقه دوم ثواب صله رحم اما ابو حنیفه رح میگوید آن حدیث که پیغامبر علیه السلام فرمود در صدقه تطوع بود
و در صدقه فطر نبود مسئله اگر صدقه فطر به بنده کسی دهد روا بود بنگریم که خواجه وی توانگر است یا درویش اگر توانگر است روا نبود و اگر
درویش است روا بود مسئله اگر سیم دهد بحساب گندم بقول علماء ما رح روا بود و بر قول امام شافعی رح روا نبود و حجت وی آنست
که نص در گندم و جو آمده است و در سیم نی و اما قول علماء ما آنست که چون سیم بحساب بهای گندم دهد کار
بود و مقصود درویش حاصل شود پس روا بود مسئله گندم دادن اولیتر بود یا سیم بعضی گفته اند که گندم دادن
اولیتر بود و اما صدر شهید رحمة الله گفته است بنگریم که اگر سال تنگ است که نان شیرین است گندم دادن اولیتر است و اگر

واگر سال ہست کہ نان ازان ہست سیم دادن اولیتر بود مسئلہ اگر دہ من گندم را جمع کردند از بہر آنکہ صدقہ فطر و بیکتن میدہند روا بود
واگر بدو بار دہد ہم روا بود ہر چگونہ دہند روا باشد بر خلاف کفارت یمین کہ آنجا باید کہ بہر کسی دہ من دہند تا روا بود از بہر آنکہ حد انتہای عدد در
چنین معتبر است باید اطعام عشرۃ مساکین من اوسط ما تطعمون مسئلہ صدقہ فطر زن بر شوہر نبود از بہر آنکہ در موونت وی من کل وجہ نیست
وصدقہ فطر نتاکر و بنات و جامہ بر اینکس نبود از بہر آنکہ ایشان در موونت وی نہند اگر مرد بر غلامی در ماہ رمضان مردی بیع فضولی بر مرد
فروخت روز عید خبر یافت و آن بیع را اجازت کرد بیع روا شود و صدقہ فطر آن غلام بر بائع بود و یا بر مشتری جواب بر بائع و بر مشتری نہ
اگر اشکال گویند کہ چون خواجہ اجازت کرد این اجازت وی مستند بشود و بآن روز کہ فضولی بوی فروختہ است ملک وی مستند شد باید کہ صدقہ
فطر بروی نبود با آنکہ سبب وجوب صدقہ فطر سپیدہ دم ہست جواب آنست کہ اجازت در قایم عمل کند در ہالک نی بیع قایم است و سپیدہ
دم ہالک ہست لاجرم اجازت در ہالک عمل نکند تا صدقہ فطر بر بائع و بر مشتری نی نظیر ہمین مسئلہ آنست کہ زنی بر شوی سہ طلاق شدہ غلام مرد
بی اجازت خواجہ او را خواست و پیش اجازت خواجہ دخول آمدہ است خواجہ را خبر شد و اجازت کرد آن نکاح روا بود بعد از اجازت خواجہ دخول
نیاورد و آن زن را طلاق داد این بر شوی اول حلال بدان دخول حلال نشود از برای آنکہ اجازت در چیزی عمل کند کہ آن چیزی بر جای باشد و
درکان نکاح بر جای ہست اما دخول ہالک شدہ است چون دخول ہالک شدہ ہست اجازت در دخول عمل نکند لاجرم بر شوی اول حلال نشود
مسئلہ اگر صدقہ فطر پیش از ماہ رمضان بدہد روا بود یا نی بعضی گفتہ اند کہ در پانزدہ روز اول رمضان بدہد روا نبود و اگر در
روزہ آخر بدہد روا بود و بعضی گفتہ اند در دہہ آخر بدہد روا بود و پیش از آن نی اما جواب درست آنست کہ اگر دو ماہ یا سہ ماہ پیش از ماہ رمضان
بدہد روا بود فتوی برین قول است مسئلہ اگر فرزند رسیدہ است ولی دیوانہ است صدقہ فطر وی بر پدر وی بود و اگر دختر رسیدہ و لیکن شوہر
ندادہ است صدقہ فطر وی بر پدر بود از بہر آنکہ آن دختر در موونت وی ہست مسئلہ اگر صدقہ فطر غلام بر مولی واجب شد پیش از آنکہ بدہد
وادی این غلام وفات یافت آن صدقہ فطر از خواجہ بیفتد فرق ہست میان آنکہ خواجہ وفات یافت آن صدقہ فطر از خواجہ بیفتد و آنجا کہ غلام
وفات یافت صدقہ فطر در ذمہ خواجہ واجب ہست و خواجہ باقی ہست لاجرم صدقہ باقی بود اما آنجا کہ خواجہ وفات یافت در ذمہ صدقہ نیز تمام
بیفتد مسئلہ اگر دہ تن اند ہر دہ تن را صدقہ فطر واجب شدہ است اگر حیلہ کنند تا گندم کمتر باید دادن آن حیلہ روا بود یا نی بعضی گفتہ اند
روا بود و بعضی کراہیت بود و آن حیلہ آنست کہ درویشی را بیارند و دہ من گندم بہ نیت صدقہ یکیکس بوی می دہند وی قبض کند باز با ایشان بخشد
باز از بہر یکی دیگر بوی دہند اگر دہ بار ہمچنین کنند روا بود مسئلہ وقت وجوب صدقہ فطر بقول علما طلوع سپیدہ دم است و بر قول شافعی
غروب شمس ہست اگر مردی را فرزند آید پیش از سپیدہ دم صدقہ فطر بر پدر بود اما اگر بعد از صبح آمد بر پدر نشود از بہر آنکہ وقت وجوب صدقہ
فطر نماندہ ہست لاجرم بر پدر نبود و ہمچنین اگر کافری بعد از سپیدہ دم ایمان آورد صدقہ فطر بروی نبود از بہر آنکہ واجب بود بالا گذشتہ
لاجرم بروی نبود مسئلہ اگر مردی صدقہ فطر را بعد از عید بدہد روا بود ہمچنانکہ زکوۃ را تاخیر کنی روا بود مسئلہ اگر صدقہ فطر را برادر یا بر خواہر
یا خویشان بدہد روا بود و اگر [illegible] بدہد و اگر [illegible] مسئلہ اگر برای صدقہ فطر یکمن گندم یا دو من جو بدہد روا نشود از بہر آنکہ سر دو کامل
چرا کہ از گندم دو من است و از جو چہار من ہست لیکن کامل بہ آن روا نبود اگر دو من ماش یا دو من ارزن بقیمت دو من جو بدہد روا بود

واگر یکمن گندم میدهد و بهای یک من گندم را سیم میدهد روا بود مردی صدقه فطر من آرد و نیم من گندم میدهد که قیمت وی دو من ست روا
نبود که جنس یکیست واگر من گندم و نیم من آرد میدهد که قیمت وی دو من ست هم روا نبود که جنس یکیست و کیلی ست و اگر من آرد
و نیم نان میدهد روا بود که قیمت وی دو من گندم ست که خلاف جنس ست و کیلی نیست **باب الحج** باید دانستن که هر کرا استطاعت
بود حج بر وی فریضه بود بآیة و بحدیث و استطاعة بقول ما آنست که چندان مال بود وی را که فرزندان خود را کسا نفقه باز دهد و چندان
مال بود که وی را پیاده رفتن حاجت نبود و چون از حج باز آید با وی هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا پیغامبر علیه السلام فرموده هر کرا توانائی حج کردن بود و حج نکند و فات یابد خواه جهود میرد و خواه ترسا و در خبر که الحج المبرور
لیس له الجزاء الا الجنة یعنی حج که وی امن معصیت کرده باشد پاداش آن جز بهشت نبود و آمده ست که هر که حج کند با مال حلال هیچ گامی ننهد
الا که خدای تعالی مر فرشتگان را فرماید تا بنویسند او را بهر قدمی هفتاد نیکی و پاک کنند از دیوان وی هفتاد بدی و بنا کنند بنام وی هفتاد درجه در بهشت
و در خبر ست هر که در راه مکه بمیرد بوقت آمدن هر آئینه آمرزیده شود و مقام شفاعت یابد و هفتاد کس از اهل خاندان را مسئله اگر کسی
را حج فرض شده بود و نیاورده و وفات یابد حج بر وی وام ماند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که پدر من حج بود
وفات یافت و نیاورده واکنون من بجهت پدر حج آرم روا بود یا نی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر پدر تو وام مال بودی که آن وام پدر بگذاری
وی نیکو بودی و روا بودی آنکس گفت نیکو بودی و پس الله احق گفت وام حق گذاری احق بود یعنی اولیتر بود و بقول ما کسی که استطاعت مالی
ندارد اما اگر توانائی راه رفتن دارد و نیاورد بنده [illegible] میشود فصل باید دانستن که حج کردن عبادت ست و روی نیابت بردن [illegible]
کسی دیگر بامر وی برای مردی حج کند باتفاق روا بود اگر مال دهد که تا رفتن و آمدن خرج کند و وی را وکیل کند که برو از بهر من حج گذار
و حج گذارد به نیت وی روا بود بر خلاف عبادتهای دیگر که در عبادتهای دیگر روا نبود والله اعلم بالصواب مسئله اگر درویش حج آورد
بعد از آن توانگر شد حج دیگر بر وی فریضه نبود از بهر آنکه چون که آنجا رسید که احرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود وی را پس استطاعت
یافتم حج وی از فریضه افتد لاجرم حج دیگر فریضه نشود مسئله اگر مردی دو حج کرد اول فریضه افتد و دیگر تطوع بود از بهر آنکه حج یکبار
فریضه است مسئله مردی به حج رفت با بنده خویش بعد از آن آن غلام آزاد شد و وی را استطاعت شد حج بر وی فریضه بود از بهر
آنکه بندگی مانع ست مر استطاعت را چون مانع بود آن حج اول که بجا آورده ست از فریضه نا افتاده بود لاجرم چون استطاعت شد حج دیگر باید
که بیارد تا از فرض افتد مسئله اگر نارسیده یا بنده حج بیارد و چون رسیده شود و اول آزادی بیابد و استطاعت حج بجا حاصل آید حج باید
آوردن همچنین اگر کسی بعد از حج والعیاذ بالله مرتد شد باز استطاعت اسلام آورد و اگر درویش حج گذارد و باز استطاعت یابد دیگر
بار واجب نشود و اگر غلامی را خواجه خود به حج دهد و قصد آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام بگفتن آزاد کند تا حج از وی فریضه
بیفتد سلامتی راه از روی ظاهر شرط ست مر وجوب حج را زنان را محرم شرط ست و محرم کسیست که در میان او و زن هرگز نکاح نبود
تا رسیده و فاسق محرم نشاید به زن شوهر کردن تا محرم شود و شرط نیست و برنا بینا و مقعد حج نیست اگر مال دارد و [illegible]
که کسی را [illegible] بهر ایشان حج آرند فصل بدانکه اهل روزگار را [illegible] چنان رفته ست که [illegible]

و بوادی زاهوق رسند جامهای دوخته بیرون کنند غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه اتفاق افتد و هر مردی ازاری بر میان بندند
بشکل ازار کرباس یا چادری از کتف فرود آویزند جامه نو یا شسته و زنان جامه دوخته پوشند و روی گشاده دارند و بوی های خوش
از زن و مرد پس از آن هر یکی دو رکعت نماز کنند و بر عقب نماز بگویند اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم که حج
بیارم پس بر من آسان گردان از من بپذیر پس مردان به آواز بلند بگویند لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک
لک لا شریک لک بعضی مردمان برین زیاده کنند لبیک اله الحق لبیک اما ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را نرم گویند حاجیان
هر کجا که بالایی بر آیند یا به پستی فرود روند یا کاروانی را ببینند که می آید این کلمات را بگویند و سحرگاهان بیشتر بگویند و چون بر زمین عرفات رسند
و درنگ کنند تا روز عرفه و پیش از زوال روز عرفه غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه میسر شود و بمسجد ابراهیم صلوة الله علیه السلام روند که در عرفات
هست و آنجا درنگ کنند تا زوال بگذرد پس امام مکه بر منبر بر آید و موذنان بانگ نماز پیشین بگویند و خطیب خطبه گوید و تلبیه بیارند و مردمان را
حج تعلیم کنند تا موذنان اقامت گویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین گذارند پس آن بوثاق خود باز گردند بار بر نهند و زمانی مستقبل قبله
بنشینند در زمین عرفات و دعا میکنند و ثنا و تهلیل و تسبیح و تکبیر بگویند و زمانی میروند تلبیه گویان و باید که تا وقت غروب در عرفات بوند و لیکن
روزه نگاه دارند و چون وقت نماز شام در آید بسوی مزدلفه روند به مشعر الحرام و نماز شام را در وقت نگذارند بلکه تاخیر کنند تا نماز خفتن هر دو نماز
را در وقت نماز خفتن گذارند و به مزدلفه مقام کنند تا بامداد عید که روز نحر است نماز بگذارند با اول وقت و وقوف که به مزدلفه واجبست بیارند و باز بمنا روند
پیش از بر آمدن آفتاب یا پس آفتاب چنانکه اتفاق افتد و از جمرة الاولی و وسطی درگذرند و چون بجمرة عقبی رسند آنجا هفت سنگ که از سنگ انداز
و وی واجبست و بوقت انداختن هر سنگی و سه بار دست راست بلند کند و هر سنگی که می اندازد بسم الله الرحمن الرحیم میگویند رغما للشیطان الرجیم را
بوقت انداختن سنگ و پس آن تلبیه نگویند و بر عقب سنگ انداختن از بهر دعا توقف نکنند بلکه بوثاق باز روند و موی سر بگیرند یا از سر تقصیر کنند بقدر سر انگشت
بسترند و زنان موی نسترند اما از سر گیسوی بقدر سر انگشت بگیرند پس آنچه محظور است یعنی حرام کرده بود حلال شود مگر صحبت کردن و وی حرام
تا وقت فارغ شدن از ارکان اکثر شوط طواف زیارة و هر که خواهد قربان کند و وی واجب نیست در حق کسی که وی قارن و متمتع نبود و قربان بهر
ستمتع (?) روا بود و از وی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود و واجب نیست قربان کردن بلکه در آیند و بمسجد حرام رسند
و پای راست پیش نهند و بگویند بسم الله و السلام علی رسول الله اللهم زد بیتک هذا تعظیما و تشریفا و تکریما و مهابة و طواف زیارة بکنند بگرد خانه
کعبه هفت بار و ابتدا از رکن یمانی و حجر اسود کنند اولا کفها در حجر اسود سوی روی مالند و باز بر دارند قبله و هفت شوط طواف بگرد خانه
گردش گیرند و هر گاه بحجر اسود رسند کفهای بر روی میمالند مگر وقتی که کسی آزرده شود آنگاه از دور کفها و دست اشارت میکنند
بسوی حجر اسود گویی که دستها بر روی میمالند و باز دستها قبله میدهند و در سه کره اول از طواف هر یک را رمل کنند
پس طواف دو رکعت نماز بکنند و آن واجبست و بهتر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است
پس از آن از مسجد بیرون آیند و بدامن کوه صفا که آنرا ابو قبیس گویند بر آیند و کفها سوی آسمان کنند و رویها سوی خانه کعبه بایستند و
حمد و ثنا بیارند و دعا بگویند و حاجتها بخواهند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی بیارند تا میل اخضر دیگر و باز بسیرة معهود رفتن

مناسک

گیرند تا بکوه مروه رسند بر آیند و روی بسوی قبله کنند و تحمید و تهلیل و تکبیر بیارند و دعا کنند و حاجت
خواهند و باز فرود آیند و بسوی صفا روند همچنین هفت بار از صفا تا مروه و باز بر منا آیند و شب بر
منا مقام کنند و دیگر روز پس از زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع جمرة
الاولی که پهلوی مسجد خیف است و هفت در موضع جمرة الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع جمرة العقبه
در سیوم همچنین و لیکن در روز سیوم پیش از زوال سنگ اندازند و آن بظاهر روایت است پس
آن عادت رفته است که جمله حاجی سوی مکه روند و بعضی در شهر فرود آیند و بعضی بیرون شهر که
آنجا جایها راه زاهد گویند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج
عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی
آنست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقه رضی الله عنها که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی
یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آبدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج گفتیم
و تلبیه گویان می آیند تا بخانه کعبه را می بنهند تلبیه را قطع کنند و مسجد حرام در آیند باز سوی کوه صفا
بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کرده ایم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند
و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و کنیزک روا
باشد و چند روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه تا روز آمده بود
و خواهند که باز گردند باید که گرد خانه کعبه هفت بار طواف کنند و این را طواف صدر گویند یعنی طواف باز گشتن و پس
آن طواف دو رکعت نماز بیارند باز بچاه زمزم روند از آب وی بخورند و بر سر و روی خود بریزند باز بملتزم
روند و آن در میان در خانه کعبه و حجر اسود است پس روی و سینه برو نهند و دست بر
پرده های کعبه زنند و ساعتی بدعا مشغول شوند از سر سوز و اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون
آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه نکنند بلکه نگران در وی بیرون آیند
بر شکل کسی که دوست و عزیز را وداع کنند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه
خدای وداع وداعت میکنم باز خواهم آمدن بتو ان شاء الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج دعای
مخصوص نیست که لازم بود و خواندن وی بیشتر در سعی میان صفا و مروه آیند دعای نخواهند که رب
اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم واهدنی دین التی هی اقوم فانک انت الاعز الاکرم و اگر کسی بخانه
کعبه اندر نیاید باک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی آزرده شود
و چون در شود در آنجا بعبادت مشغول نباید شد که در آن وقت دعا باید کرد و مسئله

دیگر واجب نشود و نظیر این مسئله آنست که محرم بالنگه جامه از خود بیرون کرده است چون عزم آن دارد که بیشتر باز پوشد تفرجیت
و پیراجا نزدار و همچنانکه مردی گفت که من ماه رجب و شعبان و ماه رمضان هیچ نخورم ولیکن عزم میدارد که بعد از عید نخورم و پیراهن نیز نیت
همچنان میدارد که گوئی در عین رمضان میخورد و هر که عزم کرد پیش نخوردم هرچه گناهان که پیش کرده بوده است از وی جمله درگذارم
چون باز خورد جنایت نو کرده بود لا محرم جهد باید کرد تا روزگار خود را نگاه دارد چون احرام گیرد رشته گز کرباس بر میان بندد و سر کرباس
کرباس بر کتف کشد ولی کتف چپ را صحرا دارد و نشاید خویشتن را در وقت احرام خاریدن که اگر بخارد و موی وی آید اگر خواهد که بخارد باید
که چوب گیرد و آن خارش را از خویشتن دفع کند و نشاید که با عیال مباشرت کند که احرام باطل شود و یکی دم واجب آید و نشاید صید کردن
مر محرم را و اگر صید را بگیرد بکشد حرام و مردار بود اما اگر ماهی گیرد آن حلال بود یا مرغ آبی حلال بود والله اعلم بالصواب قوله تعالی احل لکم صید
البحر الآیة **فصل** باید دانستن که عبارت از حج وقوف است بعرفات تا اگر کسی بعرفات در آید و در وی هیچ توقف نکند و بگذرد حج بر وی درست
نبود باید که نماز پیشین را در آخر وقت بجا آرند و همان ساعت نماز دیگر بیارند که آنرا قصر جمع میخوانند و بعد از آن بایستند و جمله بدعا مشغول شوند
آن وقوف که می از حج آنست هر که روز عرفه برسد یا شب عید بعرفات حج را دریابد چون سپیده عید دمید حج فوت شد تا سال دیگرش حج
کردن و از آن جا برخیزند بمزدلفه روند و از آنجا بمنا روند و در منا گوسفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی هفت و یکبار و بعد از آن
بروند و خانه کعبه طواف کنند و صفا و مروه روند و سنت آنست که سر در وی و کتف بجنبانند که سنت چنین است مجاور بودن در کعبه بقول
ابوحنیفه رح مکروه است از بهر آنکه تعظیم خانه کم شود و بقول ابویوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله اگر چیزی خوش خورد در احرام بسیار بود
یک دم واجب آید بقول ابوحنیفه رح اگر اندک خورد چیزی واجب نیاید مسئله اگر روغن زیت محرم بر سر کرد بقول ابوحنیفه رح بروی
یکدم واجب آید و بقول ابو یوسف و محمد رح صدقه واجب آید دم

کتاب النکاح

بدانکه زن خواستن روا است بقرآن و هم
بحدیث و هم باجماع اما نص قرآن قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و قوله تعالی و انکحوا الایامی منکم و الصالحین
من عبادکم و امائکم اما حدیث تناکحوا و تولدوا و تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی قال النبی صلی الله علیه و سلم ناکح النائم خیر من صائم القائم و قال النبی علیه السلام من تزوج امرأة لمالها لم یزده الا فقرا
الله تعالی و من تزوج امرأة لجمالها جعل الله تعالی وبالا علیه و من تزوج امرأة لحسبها اذله الله تعالی و من تزوج امرأة لدینها بارک فیه
و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بشفاعت من امید میدارد باید که فرزند خود را بنکاح دهد و اگر بدهد روزی هزار لعنت
بر وی فرود آیند اما اجماع امت آنست که هیچ کس از نکاح منکر نشده است مسئله بدانکه نکاح بیگواه درست نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده
لا نکاح الا بشهود و نکاح نیست مگر بگواهان و گواه شرط روائی نکاح است باید که گواه مسلمان بود و آزاد بود و عاقل بود و بالغ بود و مرد بود
تا نکاح روا بود تا اگر بگواهی زنان نکاح کنی چون با ایشان مرد نبود روا نبود و اگر بگواهی بندگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه ایشان
اهل شهادت نه اند و بگواهی نارسیدگان نکاح کنی روا نبود و بگواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه گواه کامل باید که بود و ایشان
کامل نیند و در شهادت گواهی ایشان مسموع نبود مسئله نکاح بگواهی فرشتگان و بندگان و نارسیدگان و مستان و بیخبران روا نبود

وبگواهی نابینایان وفرزندان رسیده نخود روا بود اگر مسلمان زن جهود و یا ترسا خواهد بگواهی ترسایان روا بود مسئله نکاح

مست درست است نکاح آدمیان و پریان و خلقان آبی درست نیست مسئله بگواهی فاسق نکاح میکنند بر قول علما ما رح روا بود و بر قول

شافعی رح آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل چون گواهان فاسق

بوند نکاح درست نبود اما علما ما رح میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضلتر آن بود که بحضور گواهان عدل نکاح کنی پس لاجرم روا

بود و بنزدیک علما ما رح این استثنا بفسق بازگردد تا بعد از توبه نام فاسق از ایشان برخیزد اما نام زاهد در روا نچه فی تفسیر زاهدی

قوله تعالی ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا وبعد ازین حد هرگز گواهی ایشان را نپذیرند اگرچه مثل در هوا با مرغان پرواز کنند و به پندار

بهر آنکه مومن را چرا گفت بزبان زناش بیهوده از روی معاصی تا نفع زبانش برفت تا اگر بعد ازین یکی گواهی دهد نپذیرند واولئک

هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا مگر که توبه کنند از بعد این حال و بصلاح آرند آن فساد را یعنی پشیمان شوند از دل

و عزم کنند که پیش نکنند در مستقبل و این استثنا بقول علما ما رح بفسق بازگردد و بقول شافعی رح بالشهادة بازگردد تا بعد از توبه بنزدیک

علما ما رح نام فاسق از وی برخیزد اما گواهی او را نپذیرند و بقول شافعی رح بپذیرند بعد از توبه مسئله بدانکه بنکاح مشغول شدن

فاضلتر از نماز و روزه زیادتیست یعنی تطوعات بنزدیک علما ما رح مگر که بترسد که در رنج نفقه و مونات دیگر به نزدیک شافعی رح نماز و روزه

زیادتی فاضلتر است از نکاح مگر که نفس بزنان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند بگواهی دو نابینایان نکاح درست بود اما اگر

ازین زن و شوی یکی منکر شوند که من ترا نخواسته ام یا من بخویشتن نبوده ام این دو نابینایان گواهی دهند بنزدیک قاضی

مسموع نبود گواهی ایشان از بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکاح کرده است چراکه این نابینا آن مرد و زن را با آواز ایشان

میشناسند و آواز آواز ماند مسئله اگر دو مرد را قاضی حد قذف کرده مردی نمی‌خواهد بگواهی این دو کس نکاح ایشان بقول علما ما

درست بود اما اگر نکاح را منکر شوند این دو کس همین گواهان پیش قاضی گواهی دهند درست نبود و قوله تعالی ولا تقبلوا لهم شهادة

ابدا اگرچه توبه کنند اگر سوال آرند و گویند که چون قاضی گواهی ایشان را نمی‌شنود فائده ایشان چیست فائده ایشان آنست که اگر ایشان

منکر نشوند عقد جائز بود لیکن حق میفرماید که گواهی ایشان را نشنوید مامور بود که اگر ایشان گواه شوند گواهی ایشان درست نیست که گواه

شدن دیگر بود و گواهی دادن دیگر و قال فی الهدایة اذا احد المسلم فی قذف سقطت شهادته وان تاب وقال الشافعی رح تقبل اذا تاب

مسئله اگر مردی نکاح میکند بگواهی دو ولد زنا بنکاح درست بود و اگر ازین دو یکی منکر شوند قاضی گواهی ایشان را نشنود و این بمذهب

علما ما اما بقول شافعی رح بدین گواهان عقد درست نبود بحکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی زنی خواهد که بگواهی

دو مرد خفته یا بگواهی دو خوارزمی عجمی یا بگواهی دو ترک عجمی یا بگواهی دو هندوی عجمی نکاح درست بود یا نی درین مسئله علما را اختلاف

است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گواهان نبودندی وجود و عدم ایشان

برابر است اما خواجه امام سرخسی رح آورده است که روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بالشهود و مراد ازین

شهود حضور است یعنی گواهان شرط است و حضرت گواهان یافتیم اگرچه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما اصح آنست که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی میخواهد ترسا یا جهود بگواهی دو ترسا یا دو جهود بقول محمد رح نکاح درست نبود از بهر آنکه جهود و ترسا
اهل شهادة نه اند لاجرم عقد روا نبود و بقول امام اعظم و ابویوسف رح روا بود مسئله مردی زنی میخواهد بگواهی دو پسر
خویش نکاح روا بود اما اگر زن منکر شود مر این نکاح را این پسرکان گواهی دهند قاضی نشنود و اگر پدر منکر شود نکاح را
همین پسران گواهی دهند مسموع بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
و هر جا که از برای پدر گواهی دهند مسموع نبود اما اگر هر کجا گواهی بر پدر دهند مسموع بود مسئله اگر مردی غلامی خود را دستوری
که برود زن خواه این غلام زن میخواهد بگواهی یک مرد و خواجه خویش این نکاح درست بود از بهر آنکه خواجه غلام را دستوری
داد بنکاح و ویرا ولایت بود بر خود لاجرم خواجه گواه را نشاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگواهی دو مرد از این دو گواه
دادن و پذیرفتن را شنود و یکی نی این نکاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که بگواهی یکمرد خواستی باز زن دیگر همین
مجلس خویشتن بوی داد مرد و پذیرفت آن گواه که اول بار شنیده بود شنید و آنکه بار اول نشنوده بود بار دوم شنید
این عقد روا نبود از بهر آنکه چون عقد اول درست نیامده است بسبب آنکه اول یک گواه شنیده بود این بار دوم
را حکم نیست لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که نکاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده گفت دادم یا گفت خویشتن بمن فروش بحضور گواهان زن گفت فروختم یا گفت
خویشتن بمن بخش زن گفت بخشیدم یا گفت خویشتن بمن صدقه کن زن گفت کردم گواهان حاضر بودند درین همه صورت نکاح
درست بود **مسئله** اگر زن گفت مرا خویشتن بتو حلال کردم مرد گفت روا داشتم درین سه صورت نکاح درست نبود
مسئله بدانکه نکاح به پنج لفظ روا آید و به پنج لفظ نی اما آن پنج لفظ که روا آید زن گوید خویشتن بتو دادم یا بزنی بتو دادم یا
خویشتن را بتو صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک تو کردم درین پنج صورت نکاح درست بود اما این لفظ که درست نبود آنست که زن
گوید که خویشتن بتو اجارت دادم یا گوید حلال کردم یا مباح کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ نکاح روا نبود مسئله
اگر زن گفت خویشتن بتو کردم مرد گفت روا داشتم و گواهان حاضر بودند درین همه صورت عقد جائز نبود اگر زن گفت خویشتن بتو امانت
نهادم جواب همین است که روا نبود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وام دادم مرد گفت روا داشتم بقول ابوحنیفه رح و محمد رح ملک
وام گیرنده شود و بقول ابویوسف رح ملک نشود و حجت ایشان آنست که چون بلفظ وام ملک وی میشود لاجرم نکاح درست بود و حجت
ابویوسف آنست که بلفظ وام ملک وی نشود لاجرم نکاح نیز درست نشود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وقف کردم مرد گفت روا داشتم
بقول ابویوسف رح نکاح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود از بهر آنکه بقول ابویوسف رح بمجرد آنکه گوید وقف کردم درست بود و بقول
ابوحنیفه و محمد درست نبود مسئله اگر مردی گفت مر زنی را که خویشتن بمن ده بصد دینار کابین زن گفت دادم مرد هیچ نگفت نکاح درست
بود از آنکه خویشتن بمن ده گفت مرد را امر است از مرد و زن وکیل بود از جانب شوی و اصیل بود از جانب خود و چون گفت دادم
عقد درست بود و پذیرفتم حاجت نبود مسئله اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن دادی زن گفت دادم مرد نگفت پذیرفتم

عقد درست بود از بهر آنکه این مرد گفت خویشتن بزنی دادم و احتمال آزمایش دارد و احتمال حقیقت نیز دارد چون شک بود باز پذیرفتم
باید که نکاح درست آید **مسئله** اگر زن آغاز کند که خویشتن بتو دادم مرد گفت پذیرفتم بدویست درم کابین صد درم بود یا دویست درم
بنگریم که اگر زن باز گوید قبول کردم کابین دویست درم بود و اگر هیچ نگفت کابین همان صد درم بود از بهر آنکه زیادتی بی تملیک است
و تملیک را قبول باید تا درست آید **مسئله** زنی گفت خویشتن بتو دادم بصد دینار مرد گفت پذیرفتم و لی کابین را نگفت تا این نکاح درست
بود یا نی بر قول فقیه ابو اللیث رح درست نبود و بقول ابو حفص کبیر درست بود و حجت وی آنست که نکاح هست و کابین فرع چون اصل
پذیرفت کابین طلبیست و نیز بر کردن بود اما حجت ابو اللیث رح آنست که خویشتن بصد دینار رسید بدو چون مرد گفت که من کابین
پذیرفتم همچنان بود که من نکاح نمی پذیرفتم لاجرم نکاح درست نبود **مسئله** اگر مردی دختر نارسیده خود را بشوی دهد بکم از آن
کابین وی هست بر قول ابو حنیفه روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد روا نبود و حجت ابو حنیفه آنست که مصلحت بر فرزند را بداند که
صلاح وی در آن بود و چون وی را شفقت پدر بر کمال بود لاجرم روا بود اما حجت ایشان اینست که کابین حق نارسیده است و پدر را
که حق نارسیده را کم کند لاجرم روا نبود **فصل** ولی اگر زنی دیوانه و دیرا پدر است و پسر ولایت نکاح کرا بود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف
ولایت پسر را بود و بر قول محمد رح ولایت مر پدر را بود و اگر جد است و برادر ولایت کرا بود بر قول ابو حنیفه رح ولایت جد را بود از بهر آنکه قائم
مقام پدر است و بقول ابو یوسف و محمد رح جد با برادر هم آید تا حقیقت روا بود **مسئله** ولایت نکاح نارسیده که را بود پدر را و اگر پدر نبود جد را
و اگر جد نبود برادر را و اگر برادر نبود برادر پدر را و اگر برادر پدر نبود پسر برادر را و اگر پسر برادر نبود پسر برادر پدر را و اگر پسر برادر نبود خواهر
پدر را و اگر خواهر پدر نبود خواهر مادر را و اگر از اینها هیچکس نمانده بود قاضی را از بهر آنکه پیغامبر فرمود القاضی ولی من لا ولی له یعنی قاضی ولی است
هر آنکس را که او را ولی نباشد **فصل** باید دانستن که هر چه وقت که پدر فرزند نارسیده را بشوی دهد یا نارسیده شرط نبود او نتواند که
بعد از بلوغ کرده پدر بر اندازد و کرده پدر پدر را نیز نتواند بر انداختن از بهر آنکه پدر را و پدر پدر را شفقت بر کمال بود و عقل بر کمال
ایشان بمصلحت فرزند را باشان دانند که وی آن خویش را اما اگر مادر و برادر چون بالغه شود خواهد که خویشتن را اختیار کند و خواهد روا دارد
و فرق میان مادر و پدر آنست که شفقت مادر بکمال است ولی عقل مادر کامل نیست لاجرم مر دختر را اختیار بود اما پدر را و پدر پدر را
شفقت و عقل هر دو کامل است لاجرم کرده ایشانرا نتواند بر انداختن **مسئله** اگر دورای پدر و پدر پدر کسی وی را بشوی دهد چون بالغه
شود خواهد روا دارد و خواهد بر اندازد و از بهر آنکه شاید که ایشان تقصیر کرده بودند و تفحص آن کاری بجای نیاورده بودند لاجرم وی را
شریعت اختیار نهاد **مسئله** اگر پدر دختر را بشوی داد که کفو بود و کابین مهر مثل بود یعنی کم از آن بوده بر قول ابو حنیفه رح عقد روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ایشان آنست که چون شوی کفو نبود و کابین کم از آن بود لاجرم در حق وی ضرر بود
نکاح روا نبود اما حجت ابو حنیفه رح آنست که میگوید که پدر میداند که او را ازین شوی نیکوئی آید بر وی نفقه و جامه که اگر شوی کفو بودی وی را
نیکو نداشتی لاجرم این نفع بود در حق نارسیده روا بود **مسئله** اگر دورای پدر و جد یکی از اقربا نارسیده را بشوی داد و کابین کم از مهر مثل
و یا شوی کفو نبود باتفاق نکاح درست نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده اما اگر شو کفو است ولی کابین کم از مهر مثل است و نیز

بود چون رسیده شود مسئله اگر پدر دختر بالغه را بشوی دهد و بی رضا دادن وی این نکاح موقوف بود برضا دختر
یعنی باجازهٔ دختر اگر جز بدختر رسید رد واشت کرده پدر را رد ا بود واگر رد وانداشت برانداخته شود اما چون بدختر رسید دختر
خاموش بود این خاموشی ازوی رضا بود واگر بگریست بود رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را با امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه میداد پیغامبر علیه السلام بایکی یار بیامد و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش تا
پیغامبر علیه السلام رفت و ویرا بعلی رضی الله عنه داد پس مرا معلوم شد که اگر خاموش رضا نبودی ندادی اما اگر بگریست
این گریستن وی رد بود یا رضا بنگریم که گریستن با آواز است یا آهسته اگر با آواز است رد بود واگر آهسته بود رضا بود
باز بعضی گفته اند از مشایخ که بنگریم که آب دیده اش سرد است یا گرم اگر گرم است روا نبود از بهر آنکه گرمی آب از چشم از اندوه بود
لاجرم روا نبود واگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرور بود و سرور از شادمانی بود چون از شادمانی بود رضا بود و بازن
امام ابوبکر فضل بخاری آورده است اگر جز بدختر رسید خاموش بود رد ابود یا رضا گفت بنگریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
رضا بود واگر زرد شد رد بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی از غم بود والله اعلم مسئله اگر مردی دختر بکر بالغه خود
را بشوی داد چون جز بدختر رسید گفت که من روا ندارم مردمان ملامت کردندش که مرد نیکو است گفت بلا روا داشتم عقد درست نبود از بهر آنکه
باول جز که بوی رسید رد کرد نکاح نماند لاجرم نکاح روا نبود مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بشوی داد جز بدختر رسید
رضا داد و ولی همسایگان گفتندش که سول مرد تنها است اگر رد میکند روا نبود مسئله اگر مردی پنج زن را گفت که شما هر پنج
خویشتن بمن دهید چهار زن گفتند که دادیم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که ما همه خویشتن بتو دادیم مرد گفت که من چهار
پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید و میان آنکه زن میگوید این سخن که مرد گفت خویشتن بمن دهید این سخن
رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که هر پنج زن میگویند ما خویشتن را بتو دادیم سخن هر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن را
اجازت کرد درست بود اما پنجم را باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود و نظیر این مسئله الفست که دو زن اند مادر و دختر و
گفت که هر دو خویشتن بمن بدهید یکی گفت دادم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خویشتن بتو دادیم
گفت که من دختر پذیرفتم عقد جائز بود همان معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی داد و آمد و گفت ترا
بشوی دادم باندک نفقه کابین دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی کیست گفت روا نمیدارم نکاح برانداخته شود اما اگر پدر
ذکر شوی کرد که ترا بفلان کسی دادم و دختر سکوت آورد بعد از آن شنید که کابین اندک داده است گفت روا نمیدارم این نکاح
روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام چون فاطمه را رضی الله عنها با امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه میداد که ان علیا یذکر ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد و ذکر کابین نکرد اگر کابین نکاح را روا بود
بایستی که پیغامبر علیه السلام بیاد و پس معلوم شد که اصل ذکر شوی است لاجرم هرجا ذکر شوی بود عقد روا بود مسئله مردی دختر
خود را بمردی داد و کابین پدید نکرد نکاح درست بود و برخلاف آنکه چنانچه اگر مردی کاله فروخت و ذکر بها نکرد بیع درست نبود در

آنست که در نکاح چون کابین پدید نکنی سزاوار کابین لازم آید اما در بیع چون بها پدید نکرد بیع بی بها درست نبود مسئله اگر زنی گفت
من خویشتن بتو دادم بصد درم نقره مرد گفت من بپذیرفتم کابین وی همان صد درم نقره بود واگرچه سزاوار کابین بصد دینار است
مسئله اگر زن گفت که من خویشتن بتو دادم بیک کابین مرد گفت پذیرفتم سزاوار کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه زن بنام کابین روا نبود
مسئله اگر زنی گفت خویشتن بتو دادم به پنج درم نقره مرد گفت پذیرفتم نکاح درست بود ولی گویندش که ده تمام کن که کم
از ده درم نقره کابین روا نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم و بهر مسمی نکردند بر مرد سزاوار کابین واجب شود بعد
از دخول اما اگر پیش از دخول این زن را طلاق داد بر مرد متعه واجب آید و متعه چه بود متعه سه جامه بود یکی چادر و یکی پیراهن و یکی ازار
اما اگر مسمی کرده اند قبل الدخول طلاق داد نیم کابین واجب آید قال الله تعالی فان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد
فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و دختر این زن را بخواهد روا بود
یا نی بحکم آنکه مادر دختر دخول کرده است یعنی اگر دخول آورده بود روا نبود و اگر دخول نیاورده بود روا بود از بهر
خدای تعالی عز و جل فرموده است و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم
یعنی دختران زن شما را که بخو کردانیدم که شما دریشان دخول آورده باشید و اگر دخول نیاورده باشید پس نیست حرج شما را
که بخواهید دختران زنان خود را که حلال است اگر دختر را خواست و ویرا طلاق داد و بعد ازان مادرش را بخواهد قبل از
یا بعد از دخول روا نبود قوله تعالی و امهات نسائکم و حرام کرده شد بر شما مادران زنان شما فصل در عقد فاسد باید دانستن
که هرچگاه مردی زنی بخواهد بیگواه این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواهد بگواه یکمرد و این عقد نیز فاسد بود و اگر در عدت
کسی بود ویرا بعقد کنی عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواهد که زن در نکاح مرد بود بقول ابوحنیفه نکاح فاسد بود و بقول
ابو یوسف و محمد نکاح باطل بود و حجت ابوحنیفه آنست که شبهه نکاح هست و هر وقت که شبهه نکاح بود حد ساقط شود لاجرم
این عقد فاسد بود و باطل نبود و حجت ابو یوسف و محمد آنست که این نکاح باطل است و زناست بر هر دو حد واجب بود مسئله
اگر مردی زن بخواهد بگواهی بنده و یکی آزاد نکاح فاسد بود از بهر آنکه بنده اهل شهادة نیست همچنان شود که بگواهی یک مرد خواسته
است لاجرم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که برو زن بخواه و این غلام زنی خواست بعقد فاسد
بعد ازان ویرا خبر شد که این عقد فاسد است مر این زن بخواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازة تواند خواستن یا نی بقول
ابوحنیفه نتواند خواستن و بقول ابو یوسف و محمد تواند اجازت دیگر حاجت نیاید حجت ابوحنیفه آنست که اجازت کرد که زن خواهد
زن خواست مطلق است هم عقد صحیح را فرا گیرد و هم عقد فاسد را چون اجازة را بعقد فاسد بردیم باز اجازت دیگر باید تا روا بود
حجت ایشان آنست که اجازت در عقد درست بود که ویرا دخول با این زن روا بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لاجرم بی
اجازت دیگر تواند خواستن فصل در وکالة مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که مرا زنی بنده بخواه با چندین
کابین و این مرد ویرا زن آزاد خواست بهمان کابین نکاح روا نبود از بهر آنکه چون بنده بود نفقه بر شوی واجب نیاید تا انگاه

از بهر آنکه باب فرج است و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند باز یکی نکاح کنند مسئله مردی مرد دیگر را وکیل
کرد که برو فلان زن را از بهر من بخواه بصد درم این مرد رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بصد درم نمیخواهم وکیل گفت
که خویشتن بصد و پنجاه درم دادی گفت دادم نکاح موقوف بود باجازت موکل یعنی شوهر اگر شوهر روا دارد عقد درست بود
و اگر نی بر انداخته شود و اگر وکیل شوهر را خبر نداد که من بصد و پنجاه درم خواسته ام شوهر این زن را بخانه آورد و چند سال با وی
بود و بعد ازان وی را طلاق داد زن گفت که کابین من بصد و پنجاه درم بوده است مرد گفت که من ترا بصد درم خواسته ام
وکیل را طلب کردند که وی را بچند درم خواستی گفت بصد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر بار خواهد بهر
طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خواسته است کل پدید آید یا پیسی یا دیوانه یا گنده بوی و یا کر و یا گنگ بر قول علما ما
رد نتوان کردن و بر قول شافعی ره درین همه صورتها رد تواند کردن **فصل** در نکاح موقوف مسئله پدر دختر بالغه خود را
بشوهر داد بی علم وی این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت کند آن نکاح درست بود و اگر نه بر انداخته شود مسئله اگر مردی
پسر بالغ خود را زن خواست بی علم وی عقد موقوف بود باجازت پسر اگر خبر به پسر رسید گفت رو طلاقش دادم این از وی اجازت بود
نکاحش درست شود مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه زن خواست این نکاح موقوف بود باجازت خواجه اگر خواجه اجازت
دهد روا بود و اگر نی نی مسئله مردی را زنی است آزاد و فضولی وی را یکی زن بنده خواست خبر بشوهر رسید اجازت کرد این
نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود و لا تنکح الامة على الحرة نکاح
نیست کنیزک را بر آزاد و اما اگر زن بنده بود و به بالای زن آزاد میخواهد روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرموده است
تنکح الحرة على الامة نکاح کنید آزاد را بر بنده مسئله مردی دو زن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد در آزاد درست
درست بود و در بنده نی از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح است که اگر آزاد را بر بنده میخواهد روا است و اگر پیش از بنده میخواهد روا
لاجرم نکاح آزاد قوی تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و بنکاح بنده نی مسئله اگر مردی را یک زن است در عقد فضولی رفت و
خواهر این زن را برای این مرد خواست پیش از آنکه خبر باین رسیدی این زن که در خانهٔ وی بود وفات یافت اجازت میکند عقد
خواهر زن را روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا هم چنان بود که گوئی هر دو خواهر را در یک عقد خواسته استی
مسئله مردی را چهار زن است فضولی رفت و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوهر رسیدی وی را ازین چهار زن یکی وفات
یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد روا نبود از بهر آنکه اجازت انتها اذن است که در ابتدا **فصل** بابت خویشتن مرد آزاد
را چهار زن حلال است و مرد بنده را دو از بهر آنکه بندگان نیم آزاد اند در حکم مسئله اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست
پیش از آنکه خبر بوی رسید خواجه این غلام را آزاد کرد و بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن روا نبود از بهر آنکه اجازت در
انتها اذن است که در ابتدا و الله اعلم مسئله اگر دو را اجازت میکند بنگریم که اجازت نکاح کنند هر چهار را بیکی عقد خواسته است
هیچ روا نبود اما اگر جدا جدا خواسته است دو را روا بود مسئله مرد را زنیست در نکاح این زن خود را طلاق داد و در عدت است

خواهد این زن میخواهد روا نبود از بهر آنکه بحکم عدت را حکم نکاح است مسئله مردی سوگند خورد که هر زنی بخواهد از وی طلاق اگر کسی را
وکیل کرد و وکیل رفت و زن خواست طلاق شود از بهر آنکه وکیل قایم مقام موکل است اکنون چه باید کرد تا طلاق نشود باید که این مرد
سوگند که خورده است با عالمی بگوید که من محتاجم به نکاح فضولی این فضولی برود و وی را زن خواهد وی را بگوید که فلانرا از جهت تو خواستم
شوی گوید روا داشتم بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رح طلاق شود و بر قول محمد رح طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت کردن
است نکاح کردن نی دلیل بر آنکه اجازت است که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود حجت ایشان آنست که چون گفته
که روا داشتم همچنان شود که گویی که خود در رفته و خواسته اما اگر باید تا با تفاق طلاق نشود چون فضولی میگوید که من فلان را از جهت تو خواستم
وی چیزی با ین مرد دهد که کیر بآن زن ده بحساب کابین این اجازت بود بفعل چون اجازت بفعل بود طلاق واقع نشود مسئله
فضولی مردی را زنی خواست پیش از آنکه خبر وی رسید فضولی رجوع کرد شوی خبر یافت که فضولی وی را زن خواسته است و بار نمیدهد
گفت من این نکاح روا داشتم هرچند فضولی بر انداخته بود این عقد روا بود فرق است میان این مسئله و میان آن مسئله که فضولی چیزی فروخت
و پیش از آنکه خبر بآن مرد رسیدی فضولی گفت من این بیع را انداخته ام این بیع بر انداخته شود از بهر آنکه در باب بیع و شرا حقوق راجع بفضولی
بود اما در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست لاجرم برجوع از نکاح درست نبود اما حقوق بیع راجع بوی است لاجرم بیع نماند مسئله فضولی
مردی را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسیدی چهار دیگر خواست و دوی دیگر بر ده نکاح موقوف بود با جازت وی خواهد چهار
اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد دو آخر را مسئله مردی را دختری است و دو مرد بآن مرد رسیدند که وی را دختر بود و هر دو
گفت مرا دختر است یکی از اینها و ادم پیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دختر را با این مرد دوم دادم عقد دوم روا بود و از آن
عقد اول نی از بهر آنکه نکاح اول بیگواه بوده است درست نیامده بود و لیکن زن دوم را دو گواه یافتم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله
مرد زن ترسا میخواهد یا جهود روا بود و اگر زن حربی میخواهد یا مغ یا بتپرست نا روا نبود از بهر آنکه ایشان را دین نیست اما جهود و ترسا اهل
کتاب اند چون اهل کتاب بود روا بود دلیل بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود سنوا بالمجوس سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و لا آکلی ذبائحهم
گفت برین مغان سنت نهید جز آنکه دختران ایشان را نخواهید و کشته های ایشان را مخورید مسئله اگر زن صابیه میخواهد بر قول ابوحنیفه رح روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و صابیه آنست که از دین ترسائی بدین جهودی رود و یا از جهودی بترسائی رود و این را صابی
خوانند مسئله اگر دو مرد هر یکی را یکی دختر این دختران را خواست و این دختر این را خواست یکی را از زن وی دختر آمد و یکی را پسر پس یکدیگر
میرسند روا نبود از بهر آنکه از ینها هر یکی برادر یکدیگر را دختر و پسر باب خال خواهر میشود و دختر با ب خواهر را گرفتن روا نبود و الله اعلم مسئله
اگر دو مرد و اند هر یکی را خواهر است این خواهر این را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و از یکی پسر یکدیگر میرسند روا بود
از بهر آنکه دختر عمه شوند و پسر خال و دختر و دختر عمه را اگر پسر آمد و یکی را دختر یکدیگر میرسند روا نبود از بهر آنکه یکدیگر را عم و عمه میشوند و عم
و عمه را بنکاح روا نبود **فصل** در حرمت باید دانستن که کیانند بر تو حرام موبد و کیانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح روا نبود و وقتی
نکاح روا بود اما آنها که حرام موبد اند مادر است و دختر و خواهر و عمگان و خالگان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر شیر

وخواهر شیر و مادر زن و دختر زن که مادر او را دخول کرده بود و زنان پسر که از صلب شما باشند و زنان پدر اینها
پسر درانند که حرام موابد اند که هرگز به نکاح نشاید اما اینها که حرام موقت اند یکی دختر زن است که با مادرش دخول
نکرده باشی چون مادرش را طلاق دهی دخترش روا بود و دیگر خواهر زنست که تا مادام که یکی خواهر در عقد تو بود و عقد
دیگری روا نه بود و دیگر عمه زن است و خاله زنست عمه زن و خاله زن برعکس تا آن وقت حرام است که این زن در نکاح وی بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا تنکح المرأة علی عمتها ولا علی خالتها ولا علی بنت اخیها ولا علی بنت اختها دیگر زن نفسه که در
نکاح نه شاید تا ایمان نیارد و مکاتبه خود را خواستن روا نبود تا آزاد نشود و زن پنجم خواستن روا نبود تا چهارم زن در عقد تو بود
تا در عدت تو کنیزک بر زن حره خواستن روا نبود تا آزاد را طلاق ندهد و عدت وی نگذرد و دیگر دختر برادر زن و دختر خواهر زن را
خواستن روا نبود تا مادام که آن زن در نکاح وی بود و اینها همه حرام موقت اند دیگر زن پدر و زن پسر صلبی به نکاح روا نبود و زن پدر
شیر و زن پسر شیر به نکاح روا نبود و هرچه حرام از روی نسب است از روی حسب شیر حرام است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود یحرم من
الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میکند رضاع آنچه از روی النسب حرام است ازین حدیث چهار مسئله مستثنی است یکی آنکه مادر کلان
پسر شیر مادر شیر داد دختر وی بر وی حرام نشود و دوم آنکه مادر شیرخواره را نشاید خواستن و سیوم آنکه خواهر پسر شیرخواره را نشاید خواستن
چهارم آنکه خواهر برادر شیر را شاید خواستن اینها که پیش ازین مسئله مستثنی نوشته شد حرام موبده بوده اند برعکس و اینها جمله بیست
و چهار کس اند دوازده از نسب دوازده از سبب والله اعلم **کتاب الرضاع** باید دانستن که مدت رضاع چند است بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال است و بقول ابو حنیفه رحمه الله دو و نیم سال است و بقول زفر سه سال است و بقول حسن بصری چهار
سال است و بقول بشیر کل عمر حجت ابو حنیفه رحمه الله انست قوله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله
قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و بقول مالک سه سال است فایده این مسئله آنجا پدید
آید که کودک دو نیم سال شیر خورد بعد از دو نیم سال زنی دیگر او را شیر داد آن زن مر وی را مادر شود تا فرزندان آن زن مر این کودک را به
نکاح نشاید خواستن بقول علمای ما و بنزدیک زفر و مالک مادر شود و اگر بعد از دو سال شیر خورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما
الله حرمت رضاع ثابت نشود و ایشان میگویند که گوشت این کودک بدو سال رسته شود تمام پس مستغنی شده بود از شیر وی
بعضی مشایخ گفته اند که اگر پسر بود دو و نیم سال شیر باید داد و اگر دختر بود دو سال **مسئله** زنی یک پسر را شیر داد اگر آن زن را
ده دختر بود همه این پسر را حرام بود اما اگر این پسر را خواهر دیگر است یکی ازین فرزندان این زن مر آن دختر را خواهد روا بود از بهر آنکه
ایشان هر یک دیگر را بیگانه اند و خواهر برادر شیر شود و خواهر برادر شیر نکاح روا بود و همچنین اگر دو پسر یکی با پستان یکی جمع آید کودکان دیگر اند
مر این پسر را اگر یکدیگر را خواهد روا نبود **فصل** باید دانستن که همچنانکه مادر نسبی و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر حرام اند بر این
کس از روی شیر همه اینها را که یاد کردیم نیز حرام اند همچنین زن پدر و زن پسر شیر هرچند فرو سوی بود بر تو حرام موبد بوده اند از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام
فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اینها که یاد کردیم جمله بیست و چهار اند **مسئله** باید دانستن که همچنانکه از زن حکم شیر [illegible]

که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود اینجا اختلاف است ابو حنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود از بهر آنکه در شیر دمی لعنت نیست
و در شیر شوی دوم بشک و اصل نیست که الیقین لا یزال بالشک یعنی یقین بشک زائل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که ما مبتلا شدیم
بدو شیر زن را حاکم کنیم و گوییم که بگو این شیر کیست هر کدام را که بگوید پدران شود و محمد هم میگوید که این باب حلالیست و حرامی چون مبتلا
شدیم بدو شیر و حکم نتوانیم کردن که شیر کدام شوی است و در باب حلالی و حرامی احتیاط شرط است گوییم هر دو شوی پدر این کودک
شوند و باز بعضی گفته اند بنگریم این زن از شیر پیشین گذشته است از شوی دوم بود و اگر بر همان است از شوی پیشین بود مسئله
اگر شیر زنی را در سکوره بدوشیدند پیش از آنکه این شیر را باین کودک دادند میان این وفات یافت یا زنی مرده بود و پستانهای او شیر بسته اکنون
در حال مردگی کودک از پستان مرده شیر خورد درین حال حکم شیر ثابت شود از بهر آنکه حیات از شیر شرط نیست چون حیات در شیر شرط نباید
لاجرم هر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرده شیر چوشیدن حکمت است حکم شیر حرام چرا باید که رضاع
ثابت شود جواب گوییم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن آنست که اگر شیر از زن زنده چوشیدند در سکوره و بیک قطره می در آنجا
افکندند یا خود افتاد آن شیر حرام شود با همه اگر همان شیر را بکودک دادند و خورد حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر در بینی کودک
اندر ریختند هم حکم شیر پیوسته شود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا بود و اگر از راه بینی
ریزی همان غذا است بدین معنی گفتیم که حکم رضاع پیوسته شود اما اگر باندام پس اندر ریختند یا بگوش اندر ریختند بدین دو جا حکم شیر
ثابت نشود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است و اندرین دو جای منفعت شیر غذا حاصل نیاید لاجرم ثابت نشود و فایده دیگر آنست
که رسول علیه السلام میگوید که شیر گوشت را برویاند و استخوان را قوی کند و ریختن شیر بدین دو جای از بهر وارد بود نه از بهر غذا
لاجرم حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بجوشیدند و یا دارو بیامیختند و بکودک دادند حکم رضاع ثابت شود یا نی بنگریم اگر شیر
غالب بوده بود شود و اگر غلبه دارو بود نشود و اصل آنست که حکم مر غلبه را بود مسئله اگر در شیر نان ترید کردند و بکودک شیرخواره
دادند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت شود و اگر ترید غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیر جوارکی بجز آدمی ثابت نشود و بشیر دیگر است
تا اگر دو کودک شیر گاوی یا دگاوی خوردند حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول ابو حنیفه
یکبار مکیدن و خوردن و بقول شافعی پنج بار مکیدن و خوردن و مدت رضاع ابو حنیفه دو نیم سال است و بقول ابو یوسف و محمد
دو سال و این قول شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال هر چه فرو شود در دو سال باتفاق حکم رضاع شود و هر چه زیاده
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود باتفاق و هر چه اندرین میانها است اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مردی زنی شیری
خود را خورد نکاح را هیچ زیان ندارد مسئله مردی دختری شیرخواره بزنی کرد مادر این مرد یا مادر مرد این دختر را شیر داد
یا دختر این مرد یا مادر یا خواهر این مرد یا جده این مرد یا مادر یا خاله این مرد و یا زن برادر این مرد بشیر حکم رضاع ثابت شود یا نی اگر دختر
این مرد شیر داد برادر حرام شود از بهر آنکه دختر دختر وی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود و اگر جده
وی داد هم حرام شود از بهر آنکه عمه وی شود و اگر عمه وی داد او هیچ حرام نشود که دختر عمه وی شود و دختر عمه را نکاح روا بود و اگر خاله

وی داده هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خاله وی شود دختر خاله بعقد روا بود و اگر زن خال اینمرد شیر داده هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خال نسبی
نسبی نیز روا اما اگر زن پسر وی شیر داده هم حرام شود از بهر آنکه دختر پسری وی شود و اگر زن پدر وی شیر داده هم حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود
اینجای بود که زن پسر را شیر از پسر وی بود یا زن پدر را شیر از پدر وی یا جده را شیر از جد وی خود یا زن برادر را شیر از برادر وی از بهر آنکه چون
شیر از پسر وی بود دختر پسر وی بود و دختر پسر نسبی روا نبود و چون زن پدر را شیر از پدر وی بود خواهر وی بود و چون زن جده را شیر از
جد وی بود عمه وی یا خاله وی بود و چون زن برادر وی را شیر از برادر وی بود دختر برادر وی شود اما اگر شیر ایشان از کسی اجنبی بود در همه
مسئلها روا بود **مسئله** درین مسئلها که این زن بر مرد حرام شود نیم کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه قبل الدخول فرقت افتاد میان
میان ایشان چون عقد از جانب وی پدید آید چه گوئی آن نیم کابین بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نی بنگریم که اگر شیر دهنده چه میگوید اگر
میگوید که من این مسئله را میدانستم ولی از بهر شفقت دادم نتواند شوی که بوی رجوع کند از بهر آنکه هر یکی از مسلمانان را فرمانست که شفقت مهربان
بان شوند چون مقصود وی شفقت لاجرم شریعت وی را معذور دارد و تاوان کابین بروی نیفکند اما اگر شیر دهنده میگوید که من این مسئله نمیدانستم
ولیکن مقصود من آن بود که تا وی بروی حرام شود این شوی بدین شیر دهنده رجوع کند و نیم کابین از وی بستاند **مسئله** مردی را زنی است
بالغه و مر این زن و برا مادر است و این مرد دیگر دختر کی شیرخواره را نیز بزنی کرده است و زن دو شده و یکی نانخواره و یکی شیرخواره مادر زن
نانخواره مر این زن شیرخواره را شیر داد در ساعت هر دو زن بر شوهر حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهران شوند و دو خواهر بیک عقد روا نبود دلیل بر آنکه
پیغامبر علیه السلام میگوید من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یجمعن ماءه رحم اختین چنین گفت هر که بخدای عزوجل گرویده است و بروز قیامت مقر آمده
است آب خویش را جمع مکنید میان دو خواهر از بهر این معنی را گفتیم که بعقد روا نبود در میان دو خواهر اکنون چون هر دو حرام شدند بر مرد نیم کابین واجب آید
که بدین شیرخواره بدهد از بهر آنکه فرقت او قبل الدخول است و آن زن نانخواره را بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول است اگر قبل الدخول است
نیم کابین واجب آید و اگر بعد از دخول است کل کابین واجب است چون این کابینها بدهد شوی بدین زن که سبب فرقت وی بود رجوع کند یا نی باز گرد
بدین کابین زن شیرخواره رجوع کند مگر که شفقت دعوی کند آنجا رجوع نتواند کردن لکن کابین بالغه بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول
اگر قبل الدخول است رجوع کند همچنانکه کابین نارسیده از بهر آنکه واجب آمده است کابین این زن بر این مرد و اینمرد از وی هیچ منفعت برنداشته
اما چون دخول آورده بود کابین بر مرد موکد شده بود بهیچ حال از مرد نیفتد **مسئله** اکنون چون هر دو بروی حرام شدند کدام را بزنی کند
بنگریم اگر هر دو قبل الدخول اند اختیار مرد را بود هر کدام را خواهد تواند اما اگر با زن نانخواره دخول آورده است وی را بزنی کند که در عدت
وی است و آن شیرخواره را نتواند که بزنی کند تا در عدت این نانخواره نکند **مسئله** مردی را زنی است یکی نانخواره و یکی شیرخواره و این
زن نانخواره مر آن زن شیرخواره را شیر داد اکنون این زن نانخواره مادر آن زن شیرخواره وی شود و حکم مادر را بود و جده را همان حکم بود
از بهر آنکه جده همچون مادر است پس مادر و دختر شوند و مادر و دختر هر دو بیک عقد روا نبود اکنون چون هر دو بروی حرام شدند بعد از این مر این زن
نارسیده را تواند گرفتن بزنی یا نی بنگریم که با این زن نانخواره دخول کرده است یا نی اگر دخول کرده بود روا نبود و اگر دخول نکرده بود خلوة
نیز نکرده روا بود و اگر خلوة کرده است و دخول نکرده هم روا نبود تا این زن نانخواره در عدت وی بود و عدت را حکم نکاح بود از بهر آنکه

بمجرد نکاح دختر بر وی حرام نشود اکنون بدین کابینها برین زن شیر دهنده باز گردد یا نی باری کابین شیرخواره باز گردد که از وی منفعت بر
نداشته است و اگر زن با آن خواره قبل الدخول است هم کابین باز گردد و اگر بعد از دخول است باز نگردد که بدخول کابین وی استوار گشته است حاکم
آنست که کابینها همه باز گردد و بکابینها تمام بی اکنون فرق چیست گفتا از بهر آنکه همه کابینها از زنان لرزانست صورت بندد که بسبب از بهر
زن نیمه کابین بیفتد و همان زن پسر شوی را دنان قبله بهر یا مرتد شود و چون نیمه کابین چنان آمد زن شیر دهنده بر این مرد استوار کرد لاجرم
تاوان نیز بر وی بود یعنی مرد بوی رجوع کند باز چون دخول آمد کابین استوار شد لاجرم تاوان واجب نیاید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد
الدخول **مسئله** مردی را دو زنست هر دو شیرخواره زن بیگانه بخانه وی خفته بود این هر دو کوچه شیرخواره غژان غژان رفتند و ازین
زن بیگانه خفته شیر خوردند یکی ازین پستان و یکی ازان پستان و زن خفته است بیخبر در حال هر دو زن بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهر شدند
لاجرم نیمه کابین مر این هر دو را دهد و نیمه کابین مرا نرا و نتواند ایشر که بدان زن بیگانه باز گردد که این بجهت آنکه وی را قصد نبوده است **مسئله**
مردی را دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر این زن با شیر مر این زن شیرخواره را شیر داد اگر این شیر از آن این مرد است دختر وی بود روا
نبود که دختر خود را زنی کند و اگر شیر این زن از غیر وی است اکنون چون شیر خورد در حال هر دو بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه این دختر شیر
خواره دختر شیر این زن شود و هر دو مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکعقد روا نبود اکنون کدام را تواند بزنی کردن و کدام را نتوا
کردن بنگریم که با آن زن با شیر دخول آورده است یا نی اگر آورده است هیچ کدام را بزنی نتواند کردن و اگر دخول نیاورده است این زن
شیرخواره را بزنی تواند کردن از بهر آنکه گفتیم بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود ولی بمجرد نکاح دختر مادر حرام شود اکنون حکم کابین چه
شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کابین این زن را دهد و نیمه کابین مر آن دختر را ولیکن نیمه کابین آن زن با شیر بیفتد که قبل الدخول
است که فرقت از جهت وی پدید آمده است قبل الدخول کابین بیفتد و این نیمه کابین زن خورد را شوی بوی رجوع کند که بسبب وی
باشد مر فرقت را اگر که دعوی کند که از جهت شفقت شیر دادم اما اگر کابین آن زن با شیر بعد از دخول است اکنون کابین بوی دهد و آن زن
نارسیده نیمه کابین باز گردد از بهر آنکه کابین بدخول استوار شود و هر چه کاه فرقت از جهت زن پدید آید بعد از دخول کابین نیفتد **مسئله**
مردی را دو زن شیرخواره است یکی زن دیگر با شیر مر این دو زن شیرخواره وی را شیر داد از دو حال بیرون نبود یا هر دو را یکبار داد یا
جدا جدا یا قبل الدخول داد یا بعد از دخول اگر قبل الدخول شیر داد جدا جدا که این اول شیر داد هر دو بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه مادر و
دختر شوند و مادر و دختر بیکعقد روا نبود و چون آن دیگر را شیر داد نکاح کوچه دوم بیفتد از بهر آنکه ایشان مر یکدیگر را بیگانه اند هر
اینمرد را اگر وی زن بیگانه شیر خورد هیچ زیان ندارد اما اگر هر دو کوچه را یکبار شیر داد هر سه حرام شوند لاجرم بعد ازین اختیار بود
مراین مرد را اندرین دو زن شیرخواره لیکن بهیچ حال روا نبود که مادر را بزنی کند اما اگر زن با شیر بدخول است فرق نبود میان
آنکه جدا جدا شیر دهد و میان آنکه هر دو را یکبار شیر دهد که هر سه حرام شوند که هیچ کدام از ایشان روا نبود که بزنی کند **مسئله** مردی را یکی زن شیر
خواره است و این زن شیرخواره وی شیر خورد از زنی که آن زن وقتی که در نکاح این مرد بود و این مرد با وی دخول آورده بود گفتا
در حال این شیرخواره بر این مرد حرام شود هر چند که شیر زن کلان از غیر وی است لیکن چون شیر خورد دختر این زن شود دختر زنی که با وی دخول

آورده است بروی حرام شود خواه بحلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود دختر شیرخواره نیز حرام بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب مسئله مردی را چهار زن است یکی باشیر و سه شیرخواره و این زن
باشیر قبل الدخول است با وی نسوده است و شیر وی از نیمز نیست اکنون این زن باشیر مر این سه زن شیرخواره را شیر داد این از
چهار وجه خالی نیست یا هر سه را جدا جدا شیر داد یا هر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را و باز دو را اگر جدا جدا شیر داد همه بر وی
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد او مادر دختر شدند و هر دو حرام شدند بر وی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد
هرچند که از زن بیگانه خورده اند لیکن هر دو خواهر شدند و دو خواهر در یک عقد روا نبود از بهر آن گفتم که هر چهار زن بر وی حرام شدند لیکن
در سه شیرخواره وی را اختیار بود هر کدام را که بخواهد بزنی کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار اینجا نیز حکم همین بود اما اگر نخست
دو را یکبارگی شیر داد و باز یکی را جدا این اخرین بر وی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بر وی حرام شدند
و بیگانه شدند و زن بیگانه اگر شیر دهد زیان ندارد مسئله مردی را چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر نان خواره باشیر مر سه زن
نانخواره باشیر آن زن شیرخواره را شیر دادند هر چهار حرام شوند بر وی از بهر آنکه آن زنان باشیر مادر زن وی شدند و مادر زن هرگز
نکاح روا نبود و لیکن در آن زن شیرخواره مرد را اختیار بود خواهد بزنی کند و خواهد نی اما اگر با یکی ازین زنان باشیر دخول کرده باشد
این زن شیرخواره نیز روا نبود هرگز که بزنی کند مسئله مردی را دو زن است باشیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و این زن باشیر
مر این زن شیرخواره را شیر داد این از چهار وجه بیرون نباشد یا بوقت شیر هر دو زن در نکاح وی بوده باشند یا هر دو را
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است آن زن کلان پیش نکاح مرد را روا نبود چون مادر زن شود
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود کلان نی زن بیگانه مر وی را شیر داده بود نکاح را هیچ زیان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خورد
نی اینجا مادر زن وی شود و گفتم که مادر زن در نکاح روا نبود لاجرم حرام شود و این همه مسئلها که گفتم در نامدخوله آمد اما در مدخوله نیز بود
مسئله مردی را فرزند نیست شیرخواره زنی بیگانه مر این فرزند وی را شیر داد اگر این مرد مر این زن شیردهنده را بزنی کند روا
از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند تو اند مسئله مردی را برادر نیست یا خواهری شیرخواره زنی بیگانه برادر وی را یا خواهر وی را شیر داد
اکنون مر این زن را که برادر یا خواهر او را شیر داده است بزنی کند روا بود بر خلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی از دو
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر ترا نی مادر تست و نی زن پدر تو لاجرم روا بود اینجا و آنجا
روا نبود تا فرق بود میان نسبی و سببی مسئله زنی مر دختر را شیر داد اگر مثل مر این را اینجا پسر بود هیچکس را روا نبود
که مر این دخترک را بزنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسرک را شیر داد اگر مثل مر این زن را اینجا
دختر بود هیچکدام را روا نبود که مر این پسرک را بخواهند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر نیست شیرخواره و
وی را خواهر نیست و این زن شیردهنده را پسرک بود این پسرک مر این خواهر این دخترک شیرخواره را بزنی کند روا نبود هرچند که
خواهری شود از بهر آنکه خواهر خواهر شیرخواره خواهد بود مسئله مردی نیست مر وی را پسر و نیست مر وی را دخترکی این مرد مادر شان را بزنی کرد

راست گو داشت و مرد نی اگر هر دو راست گو داشتند خود احتمال نباید که یک دیگر حرام شوند از بهر آنکه هر دو معترف آمدند که ما هر دو
خواهر و برادریم تا اگر قبل الدخول بود مرد هیچ چیز واجب نباید از بهر آنکه اقرار یافتیم قبل الدخول اما اگر دروغ گوی داشتند میان ایشان
نکاح تباه نشود و لیکن احتیاط باید کرد و نباید که یکدیگر را بینند از بهر آنکه همچنین افتاده بود در وقت رسول ع میان ایشان فرق نکرد
و لیکن مر ایشان را گفت کیف و قد قیل چگونه بود و چون گفت گوی افتاد آخر گفت گوی را بپاید اما از روی قضا این است
که بگواهی یک زن فرقت نیفکند میان ایشان اما اگر مرد راست گوی داشت و زن نی همچنین و حرام شود از بهر آنکه طلاق بدست
مرد است نه بدست زن نی اگر قبل الدخول است نیمه کابین واجب آید اما اگر زن راست گوی داشت و مرد نی اینجا میان ایشان
نکاح تباه نشود مسئله مردی است و را پسری و پدر را دو زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره و پسر را نیز دو زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیر خواره این زن با شیر که زن پدر است آن زن شیر خواره پسر را شیر داد و آن زن پسر که
با شیر است این زن شیر خواره پدر را شیر داد این مسئله از دو حال بیرون نبود یا این شیرها از ایشان است یا از شوهران ایشان
اگر شیر شوهران دیگر است نکاح بر جا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی شوند از بهر آنکه این زن خوردک پدر دختر زن پسر شود و مادر
دو دختر نسبی شوند پدر دختر را بزنی کند و پسر مادر را روا بود و زن خوردک پسر دختر زن پدر شود و اگر مادر دو دختر نسبی بوند پدر مادر را
بزنی کند و پسر دختر را روا بود اینجا او نیز که روا بود اما اگر شیرها از ایشان است این زنان خورد بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه
زن خورد که پدر دختر پسر شود و هرگز دختر پسر را روا نبود که بزنی کند و زن خورد که پسر خواهر وی شود لاجرم بر وی حرام شود
مسئله اگر دو برادرند و هر یکی از ایشان را دو زن است یکی با شیر و یکی شیر خواره زن کلان با شیر مر زن خوردک این برادر را
شیر داد و زن برادر کلان با شیر مر زن خوردک آن برادر را شیر داد اگر این شیرها از ایشان است زنان خوردک بر ایشان
حرام شوند و اگر شیرها از ایشان نیست هیچ حرام نشوند همچون پدر و پسر مسئله مردی برادر عم است و این مرد را دو زن است یکی با شیر
یکی شیر خواره و این عم و برادر را نیز دو زن است یکی شیر خواره و دیگی با شیر زن عم با شیر مر زن خوردک پسر برادر را شیر داد و زن کلان
پسر برادر مر زن خوردک عم را داد و اگر شیرها از ایشان نیست این مسئله مشکل نباید اما اگر شیرها از ایشان است زن خوردک عم
دختر پسر برادر وی شود و دختر پسر برادر نکاح بر وی روا بود و چون زن کلان عم مر زن خوردک پسر برادر را شیر داد زن خوردک
پسر برادر دختر عم وی شود و دختر عم نکاح روا بود لاجرم اکنون بدین مسئله زن خوردک عم بر وی حرام شود و زن خوردک پسر
برادر بر وی حرام نشود والله اعلم **فصل** در شبه نکاح مسئله دو برادراند و دو خواهر یکی خواهر را این برادر بزنی کرد
و دیگر خواهر را آن برادر بوقت آوردن غلط شدند عروس این برادر را بر آن بردند و از آن برادر بر این آوردند علما گفته اند که تا اگر هم
قبل الدخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کار آسان بود هر کس نزدیک شوی خویش بردند هیچ میان ایشان
خلوت بوده است هیچ زیان ندارد از بهر آنکه خلوت با زن خویش با هم میشود همچون دخول میشود و این را نیز نکاح صحیح باید تا اگر همچنین زنان
نکاح فاسد بود خلوت همچون دخول نشود و بدین معنی که گفتیم چون قبل الدخول بود هر یکی نزدیک شوی خویش باز روند اما اگر بعد از دخول بود

اینجا ابوحنیفه رح میگوید که هر کسی مر این زن خود را طلاق دهند تا بر هر کسی عدة واجب نباید از بهر آنکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل الدخول
بر زن عدت واجب نباید همان ساعت مر آن زن را بزنی تواند کردن لاجرم ابوحنیفه رح میگوید که هر دو مر زنان خویش را طلاق دهند
همان ساعت مر این زن را بزنی کند که با وی دخول کرده اند بر شوی آن آنستی نباشد و هم نیز خدوکی نبود اما اگر هر کسی با زن خویش صحبت یافته
اکنون باید باشیدن تا عدت بگذرد وانگاه صحبت با ایشان روا بود اما اگر با یکی صحبت افتاده با یکی نی باری آنکه صحبت افتاده است
شوی وی را با وی صحبت روا نبود از آنکه زن در عدت کس دیگر است و این خواهر دیگر را نیز صحبت روا نبود هر چند که با زن در عدت
با وی دخول نیاورده است لیکن خواهر زن وی در عدت وی است تا مادام که خواهر زن در عدت تو بود با خواهر وی صحبت حرام
بود اما اگر هر دو را دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بوند ابویوسف و محمد رح
میگویند که از همان کس که فرزند از وی آید از بهر آنکه شبهه نکاح است و دلیل بر آنکه هم بر مرد کابین واجب شود و هم بر زن عدت
چون شبهه نکاح آمد فرزند آنکس را بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمة الله میگوید که فرزند مر آنکس را بود که فراش مر او راست
یعنی نکاح و دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا بده سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار و پنج کودک شده فرزندان
همه از آن وی بوند که فراش مر وی را بوده است و زن در نکاح وی و دلیل بر اینکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش وللعاهر
الحجر فرزند مر او راست که فراش مر وی راست اگر چه این همه فرزندان از نشک آمده اند مسئله دو برادر اند و زنی است و دختری یکی
برادر مادر را بزنی کرد و یکی برادر دختر را هر دو بیکبار آوردند و غلط کردند عروس این برادر را بدان بردند و عروس آن برادر را بدین آوردند اگر
قبل الدخول خبر یافتند هر کسی شوی خود باز کردند اما اگر هر دو دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه اصل این است
که هر جایگاه مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام مادر این دختر و دختر این زن بروی حرام شوند اینجا بحق هر دو تن این علت
یافتیم لاجرم بر یکدیگر حرام شوند و بر هر یکی یک و نیم کابین واجب آید نیمه از بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد از این هیچ کدام تواند که
مر این زن را بنکاح کند یا نی گفتا تواند آن برادر که مادر را بزنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که بزنی کند
از بهر آنکه بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود و این مرد را که با مادر وی دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و دختر حرام شوند بر وی
اگر مردی با زن حرام باشید نعوذ بالله منها و باز همان زن را بزنی کرد روا بود و اینجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسئله پدری است
و پسری پدر زنی بزنی کرد و پسر نیز زنی کرد و در رفت آوردن غلط کردند و یا غلط شد آن بدین آمد و این بدان رفت اگر قبل الدخول است
که خبر یافتند هر کسی شوی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو بیکدیگر حرام شوند که هرگز این مر آن را روا نبود و آن مر این را از بهر آنکه اصل است
که هر جایگاه که وی را با زنی دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام آنرا هرگز بزنی بر پدر وی روا بود و نی پسر وی را اینجا در حق هر دو این علت یافتیم
بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یکی کابین لازم آید از بهر دخول نیمه کابین واجب نیاید از بهر نکاح چه فرقت افتاد قبل الدخول از جهت زن
از بهر آنکه زن پدر بطاعت داری کرد مر پدر شوی را قبل الدخول لاجرم چون جنایت از ایشان آمد حق خویش را باطل کردند یعنی این نیمه کابین
واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاد و یکی را نی بنگریم که اگر پدر با زن پسر دخول آورده است این زن بر پسر وی حرام شود و زن پدر را نکاح بر جای بود

و بر پدر حلال بود اگر پسر با زن پدر دخول آورده است این زن بر پدر وی حرام شود و نکاح زن پسر بر جای بود و بر پسر حلال بود مسئله پدری است و پسری نیست و دختری از پسر نیز
کرد و دختر را به پسر و فرزندان شما ... فرزندان شما هم دیگر برادر و خواهر شوند جواب چنین گویند دختر از پدر مرد کوچک داد و در را از پسر چنین گوید که ای خال من که من عم توام چگونه باشد این که وی
ابن زوجی مادر بود که گفته شود اما از روی پدر کوچک پسر از ما در مرد کوچک پدر را از دختر چنین گوید که ای عم من که من برادرزاده توام پدر پسر من بیچاره اند که وی را درست مسئله اول را
بعبری چنین گفته باشند که یا خالی ... مسئله دوم را بعبری چنین گفته باشند که یا عمی انا ابن اخیک ... مسئله ما درست و دختر پدر است
و پسر پدر با مادر را بزنی کرد و پسر دختر را در ... و در غلط کردند زن پدر را بنزدیک پسر آوردند و آن زن پسر را بنزدیک پدر اگر قبل الدخول است که خبر یافتند کار
آسان بود چنانکه یاد کردیم اما اگر بعد از دخول است از سه حال بیرون نبود یا دخول هر دو برابر افتاد و یا سپاپیش و یا ندانند که کدام را پیشتر افتاده است و کدام را
اگر دخول پسر پیشتر افتاد و از دخول پدر زن ... بر وی حرام شود یعنی زن پسر از بهر آنکه پدر با وی در زنا شده بود و یک نیم کابین وی واجب آید یک کابین بنزدیک زن
که با وی نا شنیده است و نیمه کابین با آن زن که وی نکاح کرده است از بهر آنکه فرقت از جهت وی افتاده است نی از جهت زن دلیل بر آنکه در آن وقت که با وی
دخول آورده است وی خاموش بود اما بر پدر یکی کابین از وی ... از بهر آنکه فرقت از جهت وی بوده است قبل الدخول پسر شوی را اطاعت کرده اما
اگر دخول پدر پیش افتاده است آن پسر ... این مسئله بر که از ... بپسر گفتیم پدر را نیز همان ... اما اگر دخول هر دو برابر افتاد و یا ندانند آنجا هر کسی را یکی
کابین واجب آید ... که با وی دخول آورده است از بهر آنکه ندانند که پیش این افتاده است یا آن و فعل مر ثابت کننده کابین است و فعل زن
افکننده کابین هرگاه اثبات با باطل جمع آید غلبه مر باطل را بود همچنانکه حلال با حرام جمع آید غلبه حرام را بود اینجا نیز همان بود مسئله مردی را کنیزکی است آن
مادر فرزند ... مادر فرزند خود را پسر که شیرخواره بزنی داد بعد از آن این کنیزک را آزاد کرد و مادر فرزند خود را اختیار کرد و ... فتوی ...
پیشین شیر داد این دو حال بیرون نبود این شیر از خواجه است یا از شوی دوم اگر از شوی دوم است درست ... بر شوی حرام شود از بهر آنکه این پسر شیرخواره
پسر شوی وی شود و وی شوی را زن پسر و زن پسر که نکاح روا نبود و اگر کسی سوال کند بدان وقت که این مرد وی را بزنی کرد زن پسر وی نبود گویم
که اصل اندرین باب است که چون حکم شیر بسته شد گویی چنان بود که گویی همچنین بوده اند اما اگر میان وقت که بزنی میکرد زن پسری بود وی میان ایشان
نکاح روا نبودی اکنون چون حکم شیر بسته شد همین حکم بود اما اگر از شیر خواجه بود بر شوی حرام نشود ولیکن بر خواجه حرام شود تا اگر وقتی از این شوی بیرون آید
خواجه را با وی صحبت روا نبود از بهر آنکه وی زن پسر خواجه گشت با فرق بود میان خواجه و شوی با مسئله مردی را دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر این زن با
شیر مر این زن شیرخواره را شیر داد هر دو بر مرد حرام شوند اکنون ... کابین زن شیرخواره بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نه گفته بودیم که از دو حال بیرون نبود
یا بقصد آن شیر داده بود تا بر مرد حرام شود یا بشفقت داده بود اگر بقصد داده بود باتفاق باز گردد و اگر بشفقت داده بود چنانکه شفقت کند نباید نیست که باز گردد با بعضی
علما گفته اند که بهمه حالها باز گردد از بهر آنکه باب باب مال است و چون وی شیر داده است وی هلاک کننده مال است و هلاک کننده مال مسلمان عمدا و خطا
یکسان است دلیل بر اینکه اگر خفته پای در از کرد و قرابه ... بشکست تاوان وار کرد و اگر قصد نبوده است اینجا نیز همین است اما حجت علما آن است که میگویند که شیر دادن سبب احیا
نفس است هر چند که بحقیقت زنده و آرنده همه چیزها خدای است عز و جل ولیکن آدمی سبب است کسی که چیزی نخورد و ... در بود و ... در حکم نی اکنون
چون وی بحقیقت شفقت نمود و احسان بجای آورد لاجرم ضمان آن واجب نبود دلیل بر اینکه خدای تعالی میفرماید ما علی المحسنین من سبیل
و هر یکی از مومنان فرموده اند بشفقت کردن بر یکدیگر پس چنین که گفتیم بر وی واجب نبود با فرق بود میان آنکه بقصد حرام کنند و میان آنکه بشفقت

اما اگر این کلان شیر دهنده دیوانه بود بهیچ حال واجب نباید بهر آنکه ضمان آن کابین از بهر آنکه ضمان آن کابین که بر زن واجب میکنیم عقوبت است
بجنایت وی و دیوانه اهل عقوبت نیست دلیل بر آنکه اینهم دیوانه خویش را یا مادر خویش را بکشد از میراث محروم شود و محروم شدن از میراث
عقوبت است بر آن جنایت و اگر همچنین بکشنده دیوانه است از میراث محروم نشود از بهر آنکه وی اهل عقوبت نیست اینجا نیز همچنان بود مسئله اگر
پسر مرد پدر را قبله داد زن بر پدر روی حرام شود و اگر پدر مر زن پسر را همان بوسه داد زن بر پسر وی نیز حرام شود مسئله اگر مرد دیرا
زن دیوانه است پسر وی مر این زن را بوسه همان داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر این زن دیوانه نامدخوله است نیمه کابین واجب شود
بر مرد بخلاف زن عاقله از بهر آنکه فعل زن بهوش معتبر است و فعل زن دیوانه معتبر نیست اگرچه پسر شوی مطاوعت نمود این نیمه کابین
که این مرد نیمه کابین برین زن داد به پسر خویش رجوع کند یا نی بگریم این پسر دعوی فساد میکند و میگوید مقصود من آن بود که بر وی حرام
شود تا مادر برادر شک نبود و اکنون چون دعوی فساد کرد نیمه کابین را بوی رجوع کند و اگر دعوی صلاح کرد و گفت میدانستم نگردم همچنانکه
مسئله شیر اگر زن شفقت دعوی کند رجوع نباید و اگر حرامی دعوی میکند آید پیش که رجوع کند باز علما ما گفته اند که این همچون مسئله شیر نیست
اما اینجا همه حال اندیشه که بوی رجوع کند از بهر آنکه در شیر دادن شفقت صورت نبندد و اما در بوسه همان دادن پسر شوی مر زن پدر را هیچ
شفقت صورت نبندد ولکن از ابو یوسف در امالی وی مذکور است که این پسر اگر با زن پدر دخول آورده است نباید این پدر را که رجوع کند از بهر آنکه
چون آورده باشد حد بر وی واجب شود ضمان نباید از بهر آنکه حد و هم ضمان واجب نباید چون حد واجب آید ضمان ساقط شود مسئله مردی را پسر است
نارسیده و دیگری را دختر است نارسیده پدر پسر مر پدر دختر را گفت که دختر خود را به پسر من بده پدر دختر گفت دادم پدر پسر نگفت که پذیرفتم
این نکاح تمام بود از بهر آنکه پدر دختر از جانب خود ولی است و از آن جانب وکیل چون از یکطرف ولی بود از یکطرف وکیل چون گفت دادم
سخن تمام بود و لفظ پذیرفتم حاجت نباید همچنین اگر زنی مردی را گفت که مرا بخویشتن بده پیش گواهان این مرد گفت که من موکله خویش را بزنی
بخود دادم عقد درست بود و پذیرفتن حاجت نباید از بهر آنکه از جانب خود اصیل است و از جانب زن وکیل چون گفت دادم سخن تمام بود همچنین
اگر مردی را پسر است ویرا یکی پسر برادر نارسیده و یکی دختر برادر نارسیده و این عم گفت که من برادرزاده را به پسر برادرزاده دادم پذیرفتن حاجت
نبود مسئله مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده بدان شرط که ترا طلاق بدهم زن گفت که دادم نکاح درست بود و شرط باطل
از بهر آنکه هر شرطی که در عقد آرد آن عقد مر آن شرط را باطل کند و اگر همین شرط را در بیع آرد این شرط مر بیع را باطل کند از بهر آنکه نکاح قابل
فسخ نیست اما بیع قابل فسخ است بشرط فاسد بیع فاسد شود والله اعلم بالصواب **کتاب الطلاق** باید دانست که طلاق دادن بر سه نوع است طلاق
حسن و طلاق بدعت و طلاق احسن السنت که یکی طلاق دهد رجعی و احسن السنت که طلاق دهد رجعی در حالت پاکی که در آن پاکی با وی نزدیکی نکرده باشد
و طلاق بدعت آنست که سه طلاق یکبار دهد یا در حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود یا در حال پاکی طلاق دهد که در آن پاکی
با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن نبود از بهر آنکه شاید که این زن بدان دخول بار گرفته باشد تا بار ننهند عدت وی
نگذرد و پس عدت بدان زن دراز شود لاجرم بمعنی الطلاق این طلاق احسن نبود در معنی دیگر نیز گفته اند که چون حالی با او
دخول آورده بود در نسبت بزن کم شود پس تر باز پشیمان شود اگر زن ویرا باز نخواهد باز بدین سبب این طلاق حسن نبود

پیغامبر علیه السلام فرموده است که خدای عز و جل میفرماید که فانکحوا ولا تطلقوا یعنی نکاح کنید و طلاق مکنید پیغامبر علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل
فرموده است دوست دارم نکاح کردن را و سخت دارم دادن را قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء وقال علیه السلام تزوجوا
ولا تطلقوا فان الطلاق تحرک منه العرش معنی این حدیث آنست که نکاح کنید و طلاق بی حاجت ندهید که عرش بوقت طلاق دادن بلرزد
و در خبر است که هیچ زن نباشد که از شوی خود طلاق خواهد بی آنکه بروی رنجی و سختی برسد الا حرام کرداند خدای تعالی بروی بهشت در
خبر است از رسول علیه السلام سوال کردند از مردی که زنش را طلاق هزار داد گفت سه طلاق شود باقیها وبال بود بروی در خبر که ملعون است
کسی که سوگند طلاق خورد یا کسی که دیگری را سوگند بطلاق دهد مسئله مردی زن خود را گفت که اگر بخانه ما در روی ترا طلاق زن
تا بدر خانه ما در رفت و بخانه در نیامد طلاق واقع شود یا نی بعضی از علما گفته اند که طلاق شود از بهر آنکه وی برفتن سوگند خورده است
ورفتن یافتم لاجرم طلاق شود باز بعضی گفته اند که بنگریم که مراد ازین اندر آمدن هست یا رفتن اگر مراد وی رفتن بود طلاق واقع
شود مسئله بدانکه طلاق رجعی را پنج شرط است اول آنکه بیکبار هر سه ندهد دوم آنکه صریح طلاق بود سیوم آنکه یکی طلاق که بیش از وی طلاق
نرفته بود چهارم آنکه مال در میان نبود پنجم آنکه زن مدخوله بود و بچنین طلاقها رجعی بود تا اگر زن نامدخوله را سه طلاق دهد بسه یا بیکی طلاق
واقع شود و اگر مدخوله بود هر سه طلاق واقع شود فایده در جواهر کتاب ثلثة عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها یقع قوله انت طالق نفسک طالق
جسدک بدنک طالق راسک طالق رقبتک طالق عنقک طالق فرجک طالق روحک طالق وجهک طالق ومک طالق جزء من بعضک
طالق نصفک طالق ثلثک طالق خمسک طالق وخمس عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها لا یقع اذا قال شعرک طالق اذنک طالق انفک طالق
فمک طالق عینک طالق ذقنک طالق یدک طالق ظهرک طالق بطنک طالق صلبک طالق فخذک طالق ساقک طالق بغلک طالق ثدیک
طالق ودبرک طالق لسانک طالق فایده چهار لفظ که نیت کند یا نکند طلاق واقع نشود وداده باد و داده انگار کرده باد و کرده انگار دو لفظ
هست که اگر نیت طلاق کند طلاق شود و اگر نکند نشود کرده گیر و داده گیر و لفظ است که نیت کند یا نکند طلاق واقع شود کرده شده است و داده
شده است مسئله مردی زن خود را گفت که ترا یکی طلاق مگر یکی طلاق یکی طلاق شود از بهر آنکه استثنا درست نیامده است از بهر آنکه
استثنا بعضی بود از کل و درین سه الا بود اما کل از کل نی وانجا استثنا کل هست از کل و استثنا از کل درست نبود لاجرم طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت ترا دو طلاق یا گفت ترا سه طلاق در هر دو صورت استثنا درست نبود تا هر سه طلاق واقع شود و اگر دو گفته بود مگر دو دو
طلاق شود بیان صحیح گفتیم استثنا کل از کل درست نبود مسئله اگر گفت ترا دو طلاق مگر یک طلاق شود از بهر آنکه چون یکی را استثنا کرد دو از
چون یکی را استثنا کند از دو لاجرم یکی واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق مگر یک طلاق دو طلاق واقع شود از بهر آنکه یکی را استثنا کرد مسئله
اگر گفت ترا سه طلاق مگر دو طلاق یک طلاق شود از بهر آنکه دو استثنا کرد و اگر گفت ترا چهار طلاق مگر دو بعضی از مشایخ گفته اند که یکی
طلاق شود از بهر آنکه عدد از سه بیش نیست چون سه بیش نبود دو را استثنا کرده باشد یکی بیش نماند لاجرم یکی طلاق واقع شود و بعضی گویند که لفظ
چهار طلاق است و لفظ را اعتبار هست لاجرم چون از چهار دو را استثنا کند دو ماند دو واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا دو
طلاق مگر سه طلاق بر همین خلاف است که یاد کردیم و اصح آنست که یکی بیش واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا سه طلاق

کرد و طلاق مگر یک طلاق بر قول بعضی از علما مشایخ رحمهم الله یک طلاق واقع شود و بر قول بعضی سه طلاق واقع شود از بهر آنکه همچنانکه گوئی تو را سه
مگر سه طلاق یا یکبار بود که زن مدخوله بود و اما اگر زن نامدخوله بود استثنا اول درست بود دوم نی از بهر آنکه چون زن نامدخوله بود عدت
واجب نبود و وی مر شوی بیگانه بود بیکبار او را طلاق دهی واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت تو را طلاق از یکی تا سه بر قول ابوحنیفه
رحمة الله دو طلاق واقع شود و بر قول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله سه طلاق واقع شود و بر قول زفر رحمة الله یک طلاق واقع شود حجت
زفر رحمة الله آنست که گفت از یکی تا سه اول و آخر حد شود و حد محدود در نیاید لاجرم یکی طلاق واقع شود و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که اینجا یکی تا سه مراد سه طلاق بود لاجرم هیچ حد نشود دلیل مر اینکه اگر مردی مر دوست خود را گفت که با من باشم اندر این ده از سیب بخور تا
اما باتفاق است که مراد وآن نبود که با تا او از سیب سه بخورد و مراد وی هم بود که بخورد پس لاجرم سه طلاق واقع شود و ابوحنیفه
رحمه میگوید که در خوردن همچنان بود اما در طلاق نی اگر مراد وی کل بودی بگفتی تو را سه چون بگفت تو را از یکی تا سه لاجرم دو شود اگر گوید
که تو را طلاق از سه تا یکی همین بود و بر همین خلاف که یاد کردم مسئله مردی مر زن خود را گفت تو را طلاق از یکی بیشتر و از سه کمتر بر قول
ابو جعفر هندوانی رحمة الله دو طلاق شود و بر قول ابو اللیث سمرقندی رحمة الله سه طلاق شود و بر قول خواجه امام ابو بکر فضل بخاری
رحمة الله گفته یک طلاق شود و حجت ابو جعفر رحمة الله آنست که سخن تمام شود با این تا تمام شود چون گفت از یکی بیشتر و از سه کمتر معلوم شد که مراد از
وی سه نیست پس لاجرم دو طلاق شود و حجت فقیه ابو اللیث سمرقند رحمة الله آنست که چون گفت تو را طلاق از یکی بیشتر یکبار ... و کامل سه بود
و چون گوید از سه کمتر خواهد رجوع کند چون سه واقع شود رجوع درست نیاید لاجرم سه شود و اما خواجه امام فضل بخاری میگوید که یکی از
بیشتر گفته بود باز میگوید از سه کمتر رجوع بود از آن پس یکی با رجوع و این یکی را واقع اما فتوی بر قول ابو جعفر است که دو شود مسئله
اگر گفت تو طلاق تو طلاق تو طلاق اگر مدخوله بود هر سه واقع شود و اگر نامدخوله بود یکی طلاق واقع شود از بهر آنکه چون یکی طلاق
داد زن در عدت نی ماند طلاق دیگر چون واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت تو را یکی طلاق و دو طلاق و سه طلاق ان
شاء الله تعالی بر قول ابو حنیفه رحمة الله سه طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد هیچ واقع نشود و حجت ابو حنیفه رحمة الله
آنست چون گفت تو را یکی طلاق و دو طلاق سه شود و چون سه گوید فاصل شود ان شاء الله تعالی عمل نکند چون عمل نکند لاجرم هر سه
طلاق واقع شود و حجت ایشان آنست که چون گفت تو را یکی و دو و سه طلاق ان شاء الله تعالی این همچون یک کلام است از بهر آنکه وی در میان
دم نمیزند لاجرم ان شاء الله تعالی عمل کند ابو حنیفه رحمة الله علیه جواب ایشان میگوید که چون گفت تو را یک طلاق و دو طلاق کفایت بود
که یکی و دو سه شود و اگر بودم ان شاء الله تعالی گفتی عمل کردی اما چون یکی و دو گفت سه شود و آن سه زیادتی بود گفتی مر آن حاجت نبود لاجرم
ان شاء الله تعالی عمل نکند مسئله مردی مر زن خود را میگوید تو را طلاق ان شاء الله تعالی طلاق نشود از بهر آنکه ان شاء الله تعالی
استثنا است و ... لاجرم طلاق نشود والله اعلم اگر گوید تو را طلاق ما شاء الله هم طلاق نشود و اگر گوید تو را طلاق
الحمد لله طلاق شود از بهر آنکه حمد گفتن بود که از تو خلاص یافتم و اگر میگوید تو را طلاق استغفر الله هم شود از بهر آنکه طلاق دادن ...
... حق تعالی ... مر او را استغفار ... مسئله اگر مردی مر غلام خود را میگوید تو آزادی ان شاء الله آزاد نشود و اگر گوید

بر کدام را بیان کند که من وی را خواستم این طلاق شود اگر چنانکه بیان نکرد هر زنی سه حیض دید بعد از آن بیان کرد که مراد من فلانه
بود بقول ابو یوسف عدت از اکنون واجب آید از بهر آنکه بیان از حکم انشاء است یعنی اکنون داده طلاق چون اکنون طلاق داده بود
از اکنون واجب آید بقول محمد بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول وی ظاهر کردن بود عدت گذشته بود مسئله
مردی را چهار زن است گفت یکی را از شما طلاق با سه دخول آورده است پیش بیان از آن آخرین معین شود مر طلاق را یا این نگوییم
طلاق رجعی داده است یا بائن اگر رجعی بوده بدخول معین نشود تا بزبان نگوید از بهر آنکه اگر طلاق رجعی بود دخول آوردن حلال
بود شاید که دخول از بهر آنکه آورده بود تا رجعت بود و اما اگر چنان بود که طلاق بائن بود و چون با سه دخول آورد معلوم شد که طلاق بائن
را نخواسته است غالبا ظاهر از حال مسلمان آن بود که زن حرام بود دخول نیارد چون بائن سه آورد معلوم شد که آن آخرین طلاق
است و طلاق در حق آخرین واقع شود مسئله مردی را دو زن است هر دو نامدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول کرد آن دیگر معین
شود مر طلاق را مسئله مردی را دو زن است یکی مدخوله و یکی نامدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین شود مر
طلاق را یا این نگر که با مدخوله آورده است یا با نامدخوله آورده است مدخوله طلاق شود اگر دخول با مدخوله آورده است مدخوله طلاق
تا مرد بیان نکند که کدام را خواسته است از بهر آنکه شاید که این مدخوله را بوده دخول آورده بود از بهر رجعت اما در آن صورت که دخول با
نامدخوله آورده است ما را معلوم شد که اگر طلاق وی را خواسته بودی با وی دخول نیاوردی زن بیگانه شد مسئله مردی را دو زن است یکی
زن بنده و یکی زن آزاد گفت یکی را از شما دو طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین شود مر طلاق را یا این نگوییم که دخول با کدام آورده
است اگر دخول با زن بنده آورده است زن آزاد بطلاق شود اگر دخول با زن آزاد آورده است هیچ کدام معین نشود تا بیان نکند از
بهر آنکه دو طلاق دادن مر بنده را همچنان بود که سه طلاق دادن مر آزاد را چون با زن بنده دخول آورد معلوم شد که این طلاق را در وی نخواسته
است پس زن آزاد معین شود اما چون دو طلاق داد مر آزاد را رجعت بود دخول از بهر رجعت کرده بود مسئله مردی را چهار زن است گفت
یکی را از شما طلاق زن اول گفت مرا خواستی گفت نی زن دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن سیوم گفت مرا خواستی گفت نی زن چهارم
طلاق شود چهارم گفت مرا خواستی گفت نی سیوم گفت مرا خواستی گفت نی دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن اول طلاق شود اول گفت مرا
خواستی گفت نی چهارم گفت مرا خواستی گفت نی سیوم گفت مرا خواستی گفت نی زن دوم طلاق شود چهارم گفت مرا خواستی گفت نی اول گفت مرا
خواستی گفت نی دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن سیوم طلاق شود چون چهار بار تکرار کردند بر چهار طلاق شود از بهر آنکه چهار نفی است و چهار
نفی است در حق یکی اثبات بوده در حق دیگران مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داد و فراموش کرد که کدام را داده است تحری میکنند تحری
درین باب درست نباید از بهر آنکه این باب با فرج است و احتیاط در فروج بیشتر ما هم نگوییم تحری درو درست نیست و نه باید هیچ کدام دخول
نبود و نیز اکنون چه کنند چون پیشینیان گفته اند باید که هر یکی را یک طلاق دهد و بگذارد تا هر چهار را عدت بگذرد و چون هر چهار را عدت بگذرد از این
هر چهار زن یکی را شوهر خواهد آن سه دیگر را با آنکه تحلیل کند شاید خواستن سه طلاق بر آن زن بیایم که شوهر خواسته است هر چند که وی نباید
در جامع الکبیر است و بزرگتر آنست که چون فراموش کرد و نداند که سه طلاق کدام را داده شوهر هر یکی را طلاق دهد هر چهار را چون عدت بگذرد

باز نخواهد آخرین معین شود سه طلاق را **مسئله** مردی را کنیزکان اند چهار یا زیاده یکی را آزاد کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است
هیچکدام با آزادی باشیدن روا نبود تا آزادی معین نشود و همچنانکه در صورت زنان حیله وی آنکه بروی حلال شود آن بود
همه را در نکاح آورد اینها که بنده بودند در نکاح وی نیایند اما آنکه آزاد شده بود زن وی شود بحکم نکاح اما اگر سوال کنند که این
مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود جواب آنست که ازین چهار زن یکی را طلاق دهد و باشد
تا عدت در گذرد و بعد ازین همه کنیزکان را در نکاح آرد طریق دیگر آنست که در شرح طحاوی آورده است که اینها را یگان
یگان بفروشد آخرین معین شود آزاد بر این نظیر این مسئله آنست که اگر مسلمانان بعضی اسیر روند ترسا و یا غازیان بغزا رفت چون
بشهر کافران رسیدند این ترسا بگریخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگرفتند هر کدام را که میخواهند بکشند میگوید که وی آن
ترسا است که از شما گریخته آمده بود اگر صد هزار مرد بودند از اینها یکی را نشاید کشتن از بهر آنکه در میان ایشان کسی است که خون وی ریختن
حرام است از بهر آنکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان جزیه است پس ای برادر آنکه یک احکام شرع میپذیرد و از تیغ تیز
نجات می یابد پس مومنان که جمله احکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تیز دوزخ خلاص یابند هیچ عجب نباشد گفته شده بود که از صد
هزار مرد بودند از اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریزد حکم کنیم که ترسا همان بوده است باقی را شاید کشتن نظیر دیگر آنست
اگر مردی گندم کوفت جانش کرد در حال کوفتن گاوان در آن گندم بول کردند [illegible] گندم ناشسته هیچ نشاید خوردن و اگر
خواهند که بی شستن حلال شود باید که تحری کند و یک پیمانه از آن جانش بگیرد که گوید بول گاوان بر همین پیمانه رسیده است و یکی
فقیر و مدبر چند نمیداند که پلید کدام است شریعت حکم کند که پلیدی همان است که داد باقی پاک شود که شستن حاجت نیاید نظیر
دیگر آنکه مردی درم یافت و این درم را با درمهای خویش در آمیخت نمیداند که درم یافته کدام است و آن درم کدام ازین درمها
هیچ با خرج نشاید کردن از بهر آنکه هر کدام را که بر او احتمال حرامی وارد حکم باید که یک درم را تحری کند و گوید همین است و بدرویش
دهد و باقی بروی حلال بود **فصل** باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع نی مثل مردی دیوانه شد و زن خود را
در دیوانگی طلاق داد طلاق واقع نشود از بهر آنکه قول نارسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست گویی خود نگفته است اگر مردی
خفته زن خود را طلاق داد مردمان شنیدند و وی را بیدار کردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید
که هم طلاق نشود از بهر آنکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مر سخن ایشان را درست
نبود **مسئله** اگر زن خود را نارسیده طلاق داد در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق
داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من آن طلاق گردانیده ام در هر دو صورت طلاق شود از بهر آنکه
چون لفظ گردانیدم گوید همچنان شود که گویی اکنون طلاق داده است **مسئله** اگر نارسیده را زن نیست وکیل کرد رسیده یا نارسیده
که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن وی را طلاق نشود از بهر آنکه وکیل گردانیدن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
نارسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده این نارسیده رفت و زن وی را طلاق داد طلاق شود فرق آنست که وکیل

وکیل کردن رسیده مر نارسیده را درست بود همچنان بود که گوئی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده است مسئله مردی مست زن
خود را طلاق داد طلاق شود اما آنکه خورده باشد شراب سبب خورده یا بیهوش شده زن خود را طلاق داد طلاق نشود فرق میان مست و
آنکه آنست که مست را شور غالب می آید ولی عقل نمیرود پس لاجرم طلاق واقع شود اما آنکه شیرابه سبب ویرا بیهوش میکند و بیهوش را حکم
دیوانگی است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بنگی خورد و مست شد زن را طلاق داد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف طلاق نشود
از بهر آنکه خاصیت بنگی آنست که بیهوش میکند مستی نی و بقول محمد رح طلاق شود و فتوی بر قول امام محمد است **فصل** در تشبیه طلاق
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق دراز طلاق باین شود و اگر گوید ترا طلاق چون سنگ طلاق باین بود یا گوید ترا
طلاق کوه طلاق باین بود و اگر گوید ترا طلاق چون آهن یا گوید ترا طلاق چون سر موزه یا گوید ترا طلاق چون سپندان دانه در این
همه صورتها بقول ابو یوسف رحمة الله رجعی بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما باین بود و اگر همچنین گوید که ترا طلاق به بزرگی سر سوزن
یا گوید ترا طلاق چون سختی سنگ یا گوید سختی آهن یا گوید ترا طلاق به بزرگی کوه باتفاق در این صورتها باین بود از بهر آنکه
ابو یوسف رحمة الله گوید هر چه طلاق را تشبیه کنند بچیزی خورد آن رجعی بود و هر چه بچیز بزرگی تشبیه کنند آن باین بود مسئله
مردی مر زن خود را میگوید که ترا طلاق چون برف یا چون یخ رجعی بود یا باین بقول فقیه ابو اللیث سمرقندی آنست که مرد را
سوال کنیم که مراد تو ازین برف و یا یخ گفتن سپیدی خواستی یا سردی اگر گوید که مراد من سفیدی بود رجعی بود اگر گوید مراد من سردی
بود طلاق باین بود از بهر آنکه چون مرادش سفیدی بود سفیدی چیزی خوش آینده بود لاجرم رجعی بود اما چون مرادش سردی
بود سردی چیزی عقوبت رساننده بود لاجرم باین بود مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا باین
فقیه ابو اللیث رح گفته است که مرد را سوال کنند که مراد تو ازین آتش گفتن گرمی خواستی یا روشنی اگر مرادش گرمی بود باین بود
و اگر روشنی بود رجعی بود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا اینجا نه طلاق چند طلاق شود مرد را سوال کنند که مراد تو از خانه
پری بود یا عدد اگر گوید پری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت
که خدای تعالی ترا داده است فقیه ابو اللیث گوید بنگریم که مراد را نیت طلاق هست یا نه اگر نیت طلاق بود طلاق شود و اگر نی
نی مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد موی ها که بر کف دست من هست یکی طلاق شود از بهر آنکه کف دست محل
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر گوید ترا طلاق بعدد موی ها که بر پشت دست من است سه طلاق شود از بهر آنکه بر پشت دست
موی بود اما اگر دارو کرده است در پشت دستش هیچ موی نمانده است طلاق نشود از بهر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود شرط موجود نبود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد
موی ها که بر ابلیس گفت هیچ طلاق نشود از بهر آنکه معلوم نیست که بر ابلیس موی هست یا نی مسئله مردی مر زن خود را گفت
که من طلاق ترا بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق نشود اما اگر مرد خواست تا زن را طلاق دهد زن گفت طلاق بمن بخش مرد گفت
بخشیدم طلاق نشود از بهر آنکه مراد زن آنست که بمن بخش یعنی تا طلاق ندهم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که گوئی ندهم

پس طلاق نشود مسئله مردی را دو زن است یکی نام فاطمه و یکی عایشه بر بام است و فاطمه فرو سوی مردم میان نردبان رسید فاطمه گفت بر بالا آی بر روی مرد گفت
اگر بر تو فرود آیم ترا طلاق و اگر بر عایشه بر آیم دیگر طلاق اکنون چه کنند تا هر دو طلاق نشود گفت باید که عایشه فرود آید و فاطمه بر بام آید بعد از آن مرد خواه
بر بالا آید خواه فرود آید که هر دو طلاق نشوند از بهر آنکه گفته است اگر بر عایشه بر آیم او را طلاق و اگر فرود آیم ترا طلاق اکنون چون خلاف کرد یکی را آن فعل نشود
بهر کدام که بر آید یا فرود آید هر دو طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلتبان مرد گفت اگر من قلتبانم ترا طلاق بسه دانم که این مرد قلتبان
است یا نی جواب گفت نگریم که اگر زن خود را بدست غلام بالغ یا بدست شاگرد بالغ بدیه میفرستد وی قلتبان بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله
زنی شوی خود را گفت ای دیوث مرد گفت اگر من دیوثم ترا طلاق بسه دانم که وی دیوث است گفت نگریم که زن خود را با مردمان بیگانه می بیند و بر او خشم
نمی آید و زن را چیزی نمیگوید وی دیوث است زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای بامش ریش مرد گفت اگر بامش ریشم ترا طلاق بسه
دانم بامش ریش است گفتا نگریم که اگر نمیر خورد و کلوخ با خود میبرد یا نی اگر کلوخ با خود میبرد بامش ریش نبود و اگر کلوخ با خود نمیبرد بامش ریش بود زن طلاق شود
مسئله زنی شوی خود را گفت ای بخیل مرد گفت اگر بخیلم ترا طلاق بسه دانم که وی بخیل است گفتا نگریم که بگورستان اگر میرسد تکبیر میگوید یا نی اگر میگوید بخیل
نیست و اگر نمیگوید بخیل است زن طلاق شود و بعضی گفته اند اگر سقا به میخورد و اگر کوزه را تهی مینهد وی بخیل است بعضی مشایخ گفته اند که اگر نام پیغامبر علیه السلام
میشنود و صلوة نمیگوید وی بخیل است و بعضی گفته اند که نگریم که ابرو در میان مردم تخیل میگوید وی بخیل است و اگر نی مسئله زنی گفت مر شوی
خود را که ای دکدک ریش مرد گفت اگر من دکدک ریشم ترا طلاق گفتا نگریم اگر چهار سوی راه است و زنان را خرمی نشانند و می برد و دکدک ریش بود زن
بطلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خرسر مرد گفت اگر من خرسرم ترا طلاق گفتا نگریم که در میان نماز سر پیش از
امام سر میدارد یا فرو میدارد یا نی اگر سر پیش از امام بر دارد خرسر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله مردی دو سیب آورد یکی بدست
زن نهاد و دیگری بدست کنیزک هر دو یک زمان خشم کرده که آنچه ویرا میدهی مرا همان بدهی و هر دو را با یکدیگر آمیختند مرد گفت که ای زن اگر تو امروز از آن
سیب خود را نخوری ترا طلاق و کنیزک را گفت اگر تو نیز آن سیب خود را نخوری امروز ترا آزاد و نمیدانند که آن هر یکی از یکدیگر کدام است چه کنند
تا زن را طلاق نشود و کنیزک آزاد نشود و از ملک او بیرون نیاید جواب باید که یک سیب کنیزک را فرو دهند امروز و آن دو سیب را بزن دهند تا
بخورد یکی از عین از آن زن بود پس آن خود را خورده باشد باری زن طلاق نشود و چون تمام نشده بود کنیزک به هیچ بازگیرد چون نگفت
نه زن طلاق شود و نه کنیزک آزاد مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خیره نگر مرد گفت اگر من خیره نگرم ترا طلاق نگریم اگر سوی زنان در راه رفتن بسیار
خیره نگر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوی خود را گفت که ای گنده ریش مرد گفت اگر من گنده ریشم ترا طلاق نگریم اگر در وقت خفتن زن در بالین مر
نشیند و فرو دمی عنبر دمی رسید که ریش بود زن طلاق شود و به روایت دیگر اگر در شب در فراغت جای بحد ود میرود و کلوخ با خود نمیبرد که ریش بود زن
وی طلاق بود و اگر نی نی مسئله مردی را چهار زن است هر چهار را بار گفت سر که از شما بار بر زمین نهد یا آن را طلاق چهار بار بر زمین نهادند زن اول
بسه طلاق شود و زن دوم یکی طلاق زن سیوم دو طلاق و زن چهارم سه طلاق شود از بهر آنکه چون کوچه اول آوردن هر سه یاران وی را بطلاق شدند ولی وی تنها
طلاق نشان پیش از نهادن تا بیست عدت بنهادن تا بنکند و چون دوم بار نهد عدت وی گذشت بمان یک طلاق و چون وی واقع شود پس سخنی ولی بسبب
این دو بپس یک طلاق بر اول برود و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز بار بنهاد یک طلاق دیگر بر اول برود و یکی دیگر بر آخر

پس لاجرم اول دو و آخر سه طلاق شوند و دوم یک طلاق چون چهارم بار نهاد یک طلاق دیگر برای اول رفت سیوم دو طلاق شد مسئله مردی را چهار
زن است یکی را نام فاطمه و یکی را عایشه نام و یکی را خدیجه نام و یکی را زینب نام فاطمه را گفت اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر عایشه رفت
و گفت اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر خدیجه رفت و گفت اگر بر تو امشب نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر زینب رفت و گفت
اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق همین گفت بر زینب رفت کدام طلاق شود و چگونه طلاق شود و چند طلاق شود گفتنا فاطمه یک
طلاق شود و عایشه و خدیجه و زینب هر سه طلاق شوند و این روایت در کتاب ذخیرة الفقها است باز قاضی فخر الدین خان آورده است
که فاطمه بدو طلاق شود و دیگران هر یکی سه طلاق شود از بهر آنکه در حق فاطمه دو شرط موجود میشود از بهر آنکه پیش از وی سوگند دیگر بوده است
اما دیگران هر یک سه طلاق شوند از بهر آنکه هر یکی را سه شرط میشود مسئله مردی را چهار زن است با هر یکی را گفت اگر بار بر زمین نهی
اینا غان سه طلاق هر یکی را یک طلاق هر چهار زن است در یکروز بار بر زمین نهادند اگر زن اول که بار بر زمین نهاد یعنی بچه آورد
سه طلاق شود و زن دویم را یک طلاق شود و زن سیوم را دو طلاق شود و زن چهارم را سه طلاق شود والله اعلم مسئله
وذکر فی نسخة اخری مردی را چهار زن است هر یکی را چنین گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق و اگر هر چهار بجا رفت و وفا کرد بسیار
طلاق نشود و اگر هر چهار جای نرفت هر یکی زن سه طلاق شوند و اگر دو جا رفت و دو جا باقی این دو جا که نرفته است هر یکی دو
طلاق شوند و آن دو جا که رفته است هر یکی یک طلاق شوند و اگر سه جا رفت و یکجا نی آن سه جا که رفته است هر یکی یک طلاق
شوند و آن یکجای که نرفته است هیچ طلاق نشود مسئله وذکر فی نسخة اخری مردی را چهار زن است هر یکی را گفت ترا طلاق دیگر آمد
گفت ترا با وی شریک کردم و دیگری در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن چهارم در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن اول را
و زن دوم را هر یکی را یک طلاق میشود و زن سیوم دو طلاق شود و زن چهارم سه طلاق **فصل** باید دانستن که خلع بمذهب علما طلاق است
و بمذهب شافعی رحمة الله فسخ حجت وی آنست که همچنان زن خویشتن برد و بند نکاح است اینجا نیز چون زن خویشتن بخرید مرد بفروشد فسخ آن
نکاح است اما بمذهب علما طلاق است تا اگر سه بار خریده و فروخت کنند این زن بر وی سه طلاق شود تا شوی دیگر نخواهد بر وی نشاید
مسئله مردی را زن است وی بخانه پدر رفته است سوگند خورد که اگر زن امروز در خانه من نمی آید وی را طلاق پدر گفت که اگر مانم کامروز
دختر بشوی رود و ما وی را طلاق چگونه کنند تا هر دو نشود گفتنا باید که پدر عروس را به بیند یا کسی او را گیرد و نگاه دارد و تا دختر بخانه شوی
رود هر دو طلاق نشوند مسئله مردی را چهار زن است هر چهار نشسته است گفت ترا با ترا با ترا با ترا طلاق این آخرین طلاق
شود از بهر آنکه لفظ طلاق بر وی افتاد مسئله مردی مر زن خود را گفت که اگر با کسی سخن گوی ترا طلاق یا با [illegible] سخن گوی ترا
طلاق یا با [illegible] سخن گوی ترا طلاق زن با [illegible] سخن گفت سه طلاق شود از بهر آنکه هر سه شرط موجود شد مسئله مردی مر زن خود را
گفت اگر امروز مرا از کابین آزاد نکنی ترا طلاق زن رفت و با پدر گفت پدر وی گفت اگر تو کابین نبخشی با در تو طلاق چگونه کنند تا هر دو طلاق
نشوند باید که زن بشوی گوید فلان چیز را بمن فروختی بدین مقدار کابین او گوید فروختم کردن وی از کابین آزاد شود و هر دو
طلاق نشود با از آن چیز با وی بخشد **فصل** در عتاق و طلاق و خلع گفتار مرد بمنزله سوگند و گفتار زن بمنزله بیع است تا زن

تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد که از بیع رجوع روا بود و اما از سوگند رجوع ممکن نشود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و بگردد
مسئله زن گفت خویشتن را بخریدم مرد گفت فروختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بخر زن گفت خریدم مرد هیچ نگفت خلع نشود
از بهر آنکه زن جانب خود اصیل است و از جانب شوی وکیل نی چون از جانب شوی وکیل نشود لاجرم اگر ده بار زن بگوید که خویشتن خریدم
تا مرد نگوید که فروختم خلع نشود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عدت مرد گفت که من فروختم این خلع شود باتفاق
اما اگر مرد گفت خویشتن بخر بکابین و نفقه عدت زن گفت خریدم مرد گفت یکطلاق پای گشاده کردم زن او دو طلاق شود
از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بخر بجهة نفقه و کابین زن گفت خویشتن خریدم خلع شود باز مرد گفت یکطلاق پای گشاده
کردم دو طلاق شود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عده مرد بپای خواست گفت فروختم خلع نشود از بهر آنکه برخواستن
سخن را رد کردن است مسئله اگر مردی گفت خویشتن بخر زن برپای خواست و گفت خریدم هم خلع نشود بهمان که اول گفتم
مسئله زن و شوی بر خر نشسته اند خر برود زن خویشتن خرید و مرد فروخت خلع نشود از بهر آنکه مکان مبتدل است اما اگر
چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشتن بخر زن گفت بخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی روان حکم خانه دارد
لاجرم طلاق شود مسئله مردی مر زن را گفت خویشتن بخر سه بار زن یکبار گفت خریدم هر سه طلاق شود اگر زن گفت
خویشتن خریدم سه بار مرد یکبار گفت فروختم لذا بهر روایت یکطلاق شود فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد
بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخت درست آید لاجرم اینجا که مرد گفت خویشتن بخر سه بار سه طلاق شود
مسئله اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروختم بنفقه عدت و کابین خبر بزن رسید
در همان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفته اینجا که خویشتن خریدم از شوی خبر رسید گفت فروختم خلع نشود از بهر آنکه تا
خبر بمرد رسید زن بهمانجا نشسته نباشد [illegible] خواستن زن آن سخن باطل شود و فروختن مرد نیز باطل بود اما در آن
صورت که مرد گفت زن را فروختم اگر چه مرد بخیزد یا برود چون از جانب مرد سوگند داشتیم به برخواستن سخن وی باطل نشود
چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن بخرید خلع درست آید و اگر لی فی والله اعلم مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق
بده دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق بهشت دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق به پنج دینار زن گفت
سه طلاق شود و بر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن خریدم بده دینار مرد هیچ نگفت زن باز گفت خویشتن
خریدم بهشت دینار مرد هیچ نگفت باز گفت خویشتن خریدم به پنج دینار مرد گفت فروختم یکطلاق شود و مال آخرین واجب آید
از بهر آنکه اول گفت بده دینار خریدم مرد جواب نگفت بار دیگر رجوع کرد از ده بهشت دینار فرود آید چون سیوم بار رجوع کرد
از هشت دینار و گفت به پنج دینار هم چنان شود گوی یکبار گفته است که خویشتن خریدم به پنج دینار لاجرم چون مرد فروخت یکطلاق
شود و مال همان پنج دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتیم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال
همچون خویشتن خریدم گفت هر سه یکبار فرود آید تا فرق بود میان مرد و زن مسئله اگر زن گفت خویشتن خریدم بعده

انده و کاوین مرد گفت که چه را چه میکنی زن گفت که چه را من بردارم مرد گفت من فروختم خلع شود و هرچه بکدام آب خورد یا آنچه نان خورد و بعد از آن گوید که خریدم یا مرد گوید فروختم خلع بود و هرچه بر پاده از این شود خلع درست نباید **مسئله** زن و شوی هر دو خفته اند جنگ کردند مرد گفت خویشتن بخر زن برخاست از جای و جامه پوشید بعد از آن گفت خریدم خلع شود از بهر آنکه جامه پوشیدن از بهر آن است تا این میان حق که خویشتن بخرد چنین جستم مرد بر اندام وی نشیند یا دست وی بوی کرد است نباید دلیل رجوع آنچنین برخاستن نیست **مسئله** مردی زن خود را طلاق داد و بعد از آن گفت آن طلاق را باین کردانیدم یا گفت سه کردانیدم ابو حنیفه رح میگوید باین شود و هم سه و بقول ابو یوسف رح باین شود ولی سه نی و بقول محمد نه باین و سه حجت وی آن است که وی میگوید این طلاق یکی داد و واقع شد طلاق شده را چیزی کردانیدن درست نبود باز ابو یوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجعی بود چون باین کردانید صفت وی اگر دانیده بود و صفت طلاق را کردانیدن روا بود اما نتواند که یکی را سه کرداند باز ابو حنیفه رح میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن در عده وی خواهد باین کرداند و خواهد سه لاجرم اگر سه کرداند سه شود و اگر باین کرداند باین شود **مسئله** مردی زن خود را گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی ده بار گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی سه در این صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی سه یکبار اندر آید چون یکبار اندر آید سه طلاق شود اما در اینصورت که گوید اگر در این خانه اندر آئی ترا ده بار اندر آ هیچ طلاق نشود از بهر آنکه عدد طلاق ده نیست این ده را اندر آمدن بریم تا ده بار اندر آید یک طلاق شود اما در اینصورت که میگوید ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی سه این سه را به طلاق بریم چنان شود از روی معنی که اگر باین خانه اندر آئی ترا سه طلاق تا فرق بود میان اینمسئله و آن مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر حیض بینی ترا طلاق و این زن نامدخوله است زن حیض دید و برفت و حالی شوی دیگر خواست حالی این نکاح درست آید یا نه بنگریم که این حیض سه روز رسید یا نی اگر سه روز رسید بشوی اول طلاق شود و نکاح عقد درست آید و اگر پیش از آنکه به سه روز رسید این زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول را بود یا دوم اول را بود دوم را نی از بهر آنکه ما را معلوم نشد که این خون که زن دید حیض بود یا نی از بهر آنکه نکاح شوی اول بیقین است و طلاق بشک از بهر آنکه کمترین حیض سه شبانروز است و وی سه شبانروز نرسیده است و نشاید که بر سه شبانروز رسیدی پس طلاق نشدی بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث شوی اول را دهیم و دوم را نی از بهر آنکه شوی دوم میراث بشک نتواند بردن **مسئله** مردی در شب از زن خود را طلب کرد زن تمکین نکرد و مرد سوگند خورد اگر امشب با تو دخول نیارم ترا طلاق و این زن را حال حیض آمد آن بهین برخیزد تا اگر دخول نیارد زن طلاق شود از بهر آنکه امکان وطی او بودن هست چون محال است سوال کردند استاد ما را که هم در را می تا دخول در حالت حیض نیارد و در وبال نیفتد و زن نیز بروی مطلقه نشود وی حیله چه بود گفت باید که این مرد را همدر این شب بگیرند و در یکی خانه حبس کنند که آن زن و را انکار نبود چندانکه روز شود چون روز شود شب نماند همین نماند که وی را نیز قدرت نیست بر وطی لاجرم طلاق نشود **فصل** در ایمان طلاق **مسئله** مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری بکنم که کسی در عالم نکرده است ترا طلاق گفت باید که [illegible] این زن از جنت زنند که تا طلاق نشود که [illegible] کسی با هیچ کس

آن نکرده بود اگر کسی گوید که شاید که کسی دیگر کتبی آن کار کرده بود جواب آنست که این نادر بود و بر نادر حکم نبود مردی مر زن خود را گفت
اگر امروز بر من خبری نیاری که خدای عز و جل با وی سخن گفته بود ترا طلاق چه آرد تا طلاق نشود گفتا باید که آتش آرد تا طلاق نشود
از بهر آنکه خدای تعالی با آتش سخن گفته است مر آتش نمرود را در خطاب کرد قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم باز بعضی گفته اند
که زنبور عسل بیارد تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عز و جل فرمود اوحی ربک الی النحل مراد در هر دو صورت الهام بود مسئله
مردی سوگند خورد که اگر امروز من از دنیا بیرون نروم ترا طلاق گفتا باید که او را در حبس کنند در زندان جایی تا طلاق نشود از بهر
آنکه زندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید او ینفوا من الارض اهل التفسیر گفته اند مراد از این آیه حبس است این چنان بود که گوئی
وی را بیرون کردند از دنیا و جواب امام اجل سرخسی آورده است برین مسئله دلیل شعر یکی اعرابی را که بزندان کرده بودند وی در آن
زندان شعری گفته است و این شعر وی آنست که گفته اند و نوشته اند شعر خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها ٭ ولسنا من الاحیاء
فیها ولا الموتی ٭ اذا جاءنا السجان یوما لحاجة ٭ عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنیا معنی شعر آنست که بیرون آمدیم از دنیا و بودیم ما از
اهل دنیا و ما درین زندان نه از مردگانیم نه از زندگان چون بیاید زندانبان نزدیک ما بروزی بحاجتی عجب داریم گوییم ما از دنیا کسی آمد
پس بدین دلیل ما را معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنند تن بزندان طلاق واقع نشود مسئله مردی
سوگند خورد که اگر من امروز در دنیا باشم زن از وی بطلاق باید که بمسجد اندر آید که مسجد از دنیا نیست مسئله
مردی را دو زن است گفت هر که از شما حیض بیند او را طلاق هر دو آمدند که حیض دیدیم یکی را است میگوید
دیگری را گفت که دروغ میگویی در جامع الکبیر این مسئله آورده است که آنرا که تصدیق کرده طلاق
نشود و آنرا که گفت دروغ میگویی طلاق شود از بهر آنکه از روی معنی این مسئله چنان شود
که اگر تو حیض می بینی بار ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی آنست که مردی زن
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من آزاد زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگویی
در حق زن اگرچه شوی دروغ گوید استش بطلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق
یار خویش و یا در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود بگواهی یک تن در حق ایشان سخن وی
نشود لاجرم طلاق شود و لیکن کنیزک آزاد نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن به کامل تو دنا پاک از حیض طلاق نشود
مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر بی دستوری من از خانه من بیرون آیی ترا طلاق
آن زن دستوری خواست و بیرون آمد بار دیگر بی دستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه این بی نجا
اما اگر یکبار بی دستوری شوهر بیرون آید طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن یمین فرود آمد پس بار دیگر فرود نیاید مسئله

مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر باری که بی دستوری من بیرون آیی ترا طلاق اکنون زن یکبار بیرون آمد طلاق شد باز شوهر
کرد باره دیگر بی دستوری شوهر بیرون آمد طلاق دیگر شود و هم چنین اگر بار سیوم بیرون آید هر باری که بیرون آید طلاق شود هر چند که
تحلیل کرده باشد مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که سیکی خورم ترا طلاق هر سه بار خورد طلاق شود مسئله مردی
مردی را وکیل کرد که زن مرا یک طلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابو حنیفه رحمة الله هیچ طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله یک طلاق واقع شود و حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که وکیل هر موکل را خلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند پس وکیل
نماند لاجرم طلاق نشود و حجت ایشان آنست که در سه یکی باهم لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کرد که زن مرا سه طلاق بده یکی داد واقع
نشود باتفاق از بهر آنکه آنچه وی گفته است آن نکرد مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق رجعی بده وی طلاق باین داد
طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کرده است بطلاقی که شوهر را حق رجعت باقی بود وی طلاق باین داد آنچه مقصود است حاصل نشد لاجرم
طلاق نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن وی رفت و طلاق داد طلاق نشود از بهر آنکه وی وکیل بطلاق
است که کابین ساقط شود چون وی صریح طلاق داد کابین ساقط نشود پس طلاق واقع نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا
نیم طلاق بده یکی داد طلاق نشود یا گفت که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد هیچ نشود هر چند معنی همان است که وی گفته است از بهر آنکه در
وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل اینست که نیم ده یا سه ده چون وی یکی داد یا هزار داد ظاهر لفظ را خلاف کرد طلاق نشود و این مسئله در زیادات
است والله اعلم مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن و دیگری را وکیل کرد و وکیل دوم خلع کرد طلاق نشود اما اگر وکیل
اول حاضر بود که وکیل دوم بحضرت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق
ده و وکیل دیگری را وکیل کرد و وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق داد نیز طلاق نشود از بهر آنکه
هر چه اسقاط است لفظ همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگر آن کار کند واقع نشود و هر چه معاوضات است
چون وکیل اول حاضر بود کرده وکیل دوم همچون کرده وکیل اول بود و همان خلع است لاجرم درست بود و خلع و در طلاق نی
مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده پیش از آنکه وکیل طلاق دادی موکل طلاق داد و وکیل نیز [illegible] اما
اگر وکیل کرد که با زن من خلع کن پیش از آنکه وکیل خلع کردی موکل خلع کرد و وکیل باز خلع میکند درست نبود از بهر آنکه چون خلع کرده شد
این زن از شوهر بیگانه و بیگانه را خلع درست نبود و طلاق باین هر باین را در نیاید لاجرم طلاق دیگر نشود و هر چند بصورت است اما در صورت آن زن بیگانه
نشده است لاجرم طلاق دیگر شود و طلاق رجعی هر رجعی را در یابد تا فرق بود میان خلع و طلاق مسئله مردی مردی را وکیل کرد
که زن مرا طلاق ده وکیل رفت تا طلاق دهد رحم آمدش طلاق نداد پس موکل را گفت که طلاق ندادم موکل میگوید دروغ میگویی طلاق
داده هر چند طلاق نداده است طلاق شود بزعم مرد فصل در امر طلاق باید دانستن که امر نهادن بدست زن بر دو نوع است یکی
امر منجز و یکی امر معلق منجز آن بود که زن را گوید امر بدست تو نهادم زن را باید که بگوید قبول کردم و خود را طلاق دادم در همان مجلس
اگر از آن مجلس برخیزد و پیش نتواند طلاق دادن از بهر آنکه امر منجز تملیک است و تملیک را قبول در مجلس باید چنانکه در [illegible]

امر از دست وی برود و اما اگر امر معلق بود چنانکه این امر بدست زن بود خود را طلاق دهد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود چون موجود شود امر مطلق
این بود مر زن خود را گفت اگر من نبیذ خورم یا زن دیگر خواهم امر بدست تو نهادم خود را طلاق ده یا گوید اگر من بسیکی خورم یا از شهر بروم یا نفقه من بتو نرسد تو پای
خود را گشاده کن یکی در نبیذ مخصوص با این امر معلق بود تا شرط موجود نشود آن امر بدست زن نشود و چون امر بدست آن زن شود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
دادم و اگر زن از آن مجلس برخاسته یا بچیزی دیگر شد و آن امر را فکندن آن طلاق نشود از بهر آنکه اکنون بدست زن شده و امر تملیک را قبول مجلس باید تا درست آید چون
برخاست لاجرم طلاق واقع نشود اما اگر گوید بدین امر بدست تو نهادم اگر فلان کار کنم خود را طلاق ده هر گاه که خواهی و هر چه وقت خواهی اکنون هر چه وقت بود طلاق
واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم زن گفت پذیرفتم مرد گفت رجوع کردم این رجوع درست نیاید از مرد از بهر آنکه امر بمجلس پیوست رجوع
از وی درست نی اما اگر گفت امر بدست تو نهادم زن گفت من امروز قبول نمیکنم امر باطل شود و اما اگر گفت امر بدست تو نهادم که اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق ده وی
زن گفت من این امر را باطل کردم پیش از آنکه امر بدست زن شده بی باطل نشود از بهر آنکه امر معلق بدست زن وقتی شود که شرط موجود شود و چون هنوز آن شرط موجود
نشده است پس باطل کردن وی درست نبود اما اگر مرد آن کار کرد امر بدست زن شد بعد از آن باطل کرد باطل شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو
نهادم که خود را طلاق دهی و بنابیج خود را بعد از آن مرد گفت که ترا از آن معزول کردم گفت امر معزول از آن بنابیج درست آید ولی از زن نی از بهر آنکه وی در حق
خود اصیل است و در حق بنابیج وکیل و معزول کردن از وکالت درست آید اما هر چه تملیک بود عزل درست نیاید و اگر گفت ترا وکیل کردم که خود را طلاق دهی یا
و بنابیج خود را این زن بپای خود است و گفت خود را طلاق دادم و بنابیج خود را بنابیج طلاق شود و وی نی از بهر آنکه وی در حق بنابیج وکیل است و در حق
خود اصیل لاجرم بدین معنی بنابیج طلاق شود و وکیل وی نی مسئله مردی امر بدست زن خود نهاد و بعد از آن مرد پشیمان شده آمد که آن امر را بخرد
فروش بکند یا زن گفت فروختم درست نبود از بهر آنکه فروختن چیزی درست آید که آن چیز مال بود چون امر مال نبود درست نبود مسئله مردی
مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی پیش از آنکه مرد آن کار کردی با شوی خلع کردند بعد از آن باز آشتی کردند
بعد از آن مرد آن کار کرد امر بدست زن شود یا نی درین مسئله مشایخ رحمهم الله متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواجه امام جلال برهان الدین رح آنست
که امر باطل شود از بهر آنکه خلع تنجیز است و امر تعلیق و تنجیز مر تعلیق را باطل کند یا قاضی امام بدیع رحمه الله میگوید که تنجیز مر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
ایشان سه طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود امر نیز باقی بود و امام فخر الدین رح میگوید که بنگریم که این
زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود از بهر آنکه عدت را حکم نکاح است و دلیل آنکه
تا مادام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهی روا نبود و چهار زن دیگر خواهی روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
است لاجرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مر زن خود را
گفت امر بدست تو نهادم زن گفت افکندم طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست نهادم خود را طلاق ده اینجا طلاق رجعی بود

فصل در عدت مسئله باید دانستن که عدت داشتن مر زنان را فرض است اگر شوی وفات یابد عدت واجب آید خواه
زن مدخول بها باشد خواه نامدخول عدت وفات چهار ماه و ده روز است لقوله تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا و اگر زن بار بود که شوی وفات یابد بنهادن بار عدت او بگذرد نه بچهار ماه

و ده روز عدت از بهر آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن بعد ازین آیت نازل شده
والذین یتوفون منکم چون بعد ازین آیت نازل شده بود چون شود که شوی وی وفات یافت و از وی آن زن باردار ماند بدین آیتها تمسک
کنیم تا عدة وی نهادن بار بگذرد که این آیت ناسخ آن آیت است مسئله اگر مردی زن باردار خود را طلاق داد و این زن
دو کودک آورد عدت وی باتفاق از کودک دوم بگذرد نه از اول نی از بهر آنکه کنون بایست تا رحم او فارغ شود فایده بدانکه
جمله عدتها از زنان بر ده وجه است اول عدة زنانی که شوی ایشان بمیرد دوم عدت زنانی که شوی ایشان را طلاق دهد سیوم
عدت دختران غیر بالغه است چهارم عدت زنان زال است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت کنیزکانی
که بنده است هفتم عدة مادر فرزندانست هشتم عدت نکاح فاسد است نهم عدت زنان که شوهر یا شبه ایشان را صحبت بوده است دهم
عدت زنی که بروی دو عدت واجب است اما عدت مردان بر هشت وجه است اول آنکه مرد را چهار زن است یکی را طلاق
داد و زن دیگر میخواهد روا نبود از بهر آنکه عدة این زن نگذشته است دوم آنکه مرد را زنیست زنی دیگر کرد خواهر زن وی بیرون
آید عقد بر افتد با زن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواهر بگذرد سیوم آنکه مردی دو خواهر را نکاح کرد تا خواهر آن زن را تنها بخواهد
تا خواهر اول را عدت بگذرد خواهر دوم را عقد روا نبود چهارم مردی کنیزکی خرید وی را با وی صحبت حلال نبود تا آن کنیزک یک حیض
نه بیند پنجم آنکه مردی هر دو از حرب درآمد و زنی خواست که اسلام آورده است ... آن زن حلال نبود تا این زن یک
حیض نه بیند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله ششم مردی که زنی خواست که آن زن باردارست از زنا حلال نبود که با وی
صحبت کند تا بار بر زمین نه نهد هفتم زنی که حیض آمده بود با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود هشتم زنی که در نفاس است بقول محمد با او
صحبت روا نبود تا یک حیض نه بیند مسئله مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت تکمیل کابین بر مرد واجب آید و عدت
تمام بر زن از بهر آنکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود و شویش وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از بهر آنکه
بندگان در احکام نیمه آزادانند پس لاجرم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید مسئله مردی زن خود را طلاق داد پیش
از دخول نیمه کابین واجب آید بنص قرآن قوله و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
و اگر مهر مسمی نکرده بود وی را طلاق داد وی را متعه واجب آید و متعه سه جامه است یکی چادر و یکی پیراهن و دیگر مقنعه مسئله مردی
زن خود را طلاق داد و این زن از اهل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد قوله تعالی واللائی یئسن من المحیض من نسائکم
ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد که آن زن از اهل حیض است عدت وی سه حیض گذرد
مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از ذوات حیض است یک حیض دید یا دو حیض دید پس نه میبیند تا آن ساعت
که هر سه نه بیند عدت وی نگذرد تا چندانی که پنجاه و پنج ساله شود آنگاه شریعت وی را حکم کند به ایاس وی سه ماه دیگر عدت او را
تا وی بگذرد و بعد از آن شوی دیگر خواهد روا بود و پیش ازین نی مسئله مردی وفات یافت زن وی را چهار ماه و ده روز
عدت واجب شود این زن را حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض ندید عدت وی گذرد خواه حیض بیند خواه

نه بینند مسئله مردی مر زن با بار خود را گفت چون بار بنهی پس تو را طلاق چون بار بر زمین نهاد عدت وی به سه حیض بگذرد
بعد از نهادن بار اگر طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی نهادن بار بگذرد مسئله عدت وفات بالغه خواه جوان بود یا کبیره
خواه رسیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه و ده روز است هر زنی که شوی طلاق دهد اگر زن حیض بین بود سه حیض عدت وی است
تا از پس طلاق سه نه بیند پاک نشود و عدتش بگذرد و شوی دیگر نتواند خواستن اگر سه طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان و اگر
طلاق باین داده همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت همه یکسانست لقوله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و لا یحل
لهن ان یکتمن ازدواجهن مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد کم از دو سال این زن فرزند آورد نسب این مرد ثابت شود و عدت این
زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد نسب ثابت شود و عدت بگذرد از بهر آنکه در شکم مادر زیادت از دو سال نماند چون دو سال گذشت
از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتده وی نماند لاجرم عدة بگذرد اما اگر این زن را طلاق
باین داد کم از دو سال فرزند آورد نسب درست شود و عدت نیز بگذرد اما اگر طلاق باین داد و زیادت از دو سال کشید نسب درست نبود
عدت وی پیش از آوردن کودک شش ماه گذشته بود شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این زن را نسب نکرده بودند زنا مسئله
مردی زن بنده خواست بعد الدخول وی را طلاق داد که این بنده حیض بین بود عدت وی به یک و نیم ماه گذرد از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است طلاق الامة ثنتان و عدتها حیضتان یعنی طلاق بنده دو بود و عدت وی دو حیض بود از بهر آنکه حیض و طلاق متجزی نشود تا جرم
دو طلاق واقع داریم و دو حیض اما اگر حیض بین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر دو روز ماند که تا یک و نیم ماه تمام شود رسیده شد از بهر دو
حیض واجب آید و اگر دو روز ماند که تا این دو حیض بگذرد خواجه آزاد کردش باز از سر سه حیض واجب آید و اگر یک روز ماند که تا این سه حیض بگذرد
که شوی وی وفات یافت باز از سر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسئله اگر ام ولد یا مستوره خواجه شوی خواست
پیش از آنکه خواجه خبر یافتی وفات یافت کنیزک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود یا نی گفت انگریم که پیش از وفات
خواجه شوی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر نی بیانداخته شود از بهر آنکه عدت خواجه
واجب آید چون در عدة بود شوی کردنش روا نبود عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر اشکال گویند که بدخول شوی چرا عدت
خواجه ساقط شود از بهر آنکه بضع کنیزک مشغول شد بعدة شوی بر وی واجب شود با این دخول از بهر آنکه فراش خواجه فراش
اوسط است و فراش شوی قوی و هر کجا فراش شوی بود فراش خواجه باطل شود مسئله ام ولد خود را خواجه شوی داد و شوی طلاق داد خواجه آزاد کرد
و هر دو وفات یافتند و نمیدانند که کدام نخستین وفات یافت بر وی چهار ماه و ده روز عدت واجب کنیم یا دو ماه و پنج روز باتفاق چهار ماه
و ده روز اما درین چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که در وی حیض نبود و بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
در وی سه حیض بود مسئله مردی زن خود را طلاق داد و زن در عدت بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه و ده روز گذرد یا سه حیض گفت بنگریم که طلاق باین داده است یا رجعی اگر
طلاق رجعی بود چهار ماه و ده روز بود و اگر طلاق باین بود سه حیض از بهر آنکه طلاق رجعی بر وی از نده نکاح نیست تا دائم عدت باشد و اگر طلاق باین است شوی بیگانه شده است چون بیگانه بود
بر زن سه حیض بود اما اگر طلاق در مرض موت است اکنون که مرد وفات یافت عدة وفات واجب آید یا عدت طلاق بنگریم طلاق رجعی داده است

یا طلاق باین اگر رجعی داده است جواب همان است و اگر باین داده است بنگریم که پدر خواسته است زن داده است یا نی اگر پدر خواسته است
زن داده بود که بروی سه حیض بود و چهار ماه و ده روز بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابو یوسف رح سه حیض بود **فصل** در عدت نکاح فاسد
بدانکه نکاح فاسد آن بود که زن دیگری را بزنی کند یا بنده بی دستوری خواجه شوی خواهد یا نارسیده بی دستوری ولی زنی خواهد یا مرد زنی
را نکاح کند بی گواه این نکاح ها فاسد بود و حرام باید که از یکدیگر جدا شوند اگر در میان ایشان صحبت نرفته است بر زن عدت واجب نیاید
اگر صحبت رفته سه حیض عدت واجب آید از روز جدایی تا سه حیض نگذرد شوی دیگر روا نبود و اگر از یک دیگر جدا نشدند تا مرد بمیرد بر زن همان
سه حیض واجب آید که گفته شد نه چهار ماه و ده روز از بهر آنکه نکاح درست نیست و اینمرد بتحقیق شوی وی نیست و بر این زن دو عدت
واجب آید یکی از بهر شوهر نیست و یکی از بهر شوی دوم مسئله ام ولد و فرزند را خواجه مرده وی آزاد شود و عدت بروی واجب آید بعد از مرگ خواجه اگر حیض
بین بود سه حیض عدت وی بود و اگر زال است که خواجه مرد بروی سه ماه عدت واجب آید اگر خواجه آزاد کردش در زندگانی همان سه حیض عدت
واجب آید و این سه حیض بعد آزادی باید تا عدت وی گذرد و اگر بی مسئله زن را نشاید که در عدت سر را شانه کند یا حنا بندد یا نی میگوید که
بنگریم که عدت طلاق رجعی است یا باین اگر عدت طلاق رجعی است باکی نبود و اگر عدت طلاق باین است بنگریم که عدت نکاح صحیح است نشاید که
خود را بیاراید اگر نکاح فاسد بود اگر بیاراید شاید از بهر آنکه عدت نکاح فاسد را در خانه شوی نشاید نشستن والله اعلم بالصواب **کتاب العتاق** قال الله
تعالی فک رقبة قال علیه السلام من اعتق عبدا اعتق الله تعالی بکل عضو منه عضوا من النار حتی فرجه بفرجه یعنی هر که آزاد کند از بهر رضای خدا تعالی بنده آزاد کند
الله تعالی بعدد هر اندامی از اندامها غلام از آتش دوزخ تا فرج را بفرج آزاد مسئله مردی غلام خود را گفت ای پسر یا کنیزک خود را گفت ای دختر آزاد نشود
یا نی جواب نشود از بهر آنکه عرف آن بود که خورد تر از خود را باین نام خوانند یا گفت ای فرزند هم آزاد نشود و مراد از این شفقت بود اما اگر غلام خود را
میگوید که این پسر من است باتفاق آزاد شود اما اگر غلام بیست ساله است و خواجه بیست ساله میگوید که این غلام پسر من است باتفاق نسب ثابت نشود
اما بقول ابوحنیفه رح غلام آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آزاد نشود از بهر آنکه این سخن لغو است حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که مرد عاقل
و بالغ سخن گوید سخن وی لغو نشاید داشتن اگرچه نسب ثابت نشود باری آزاد شود تا من کل وجه سخن وی لغو نشود مسئله مردی را غلامانست گفت یکی
از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد بعد از آنکه غلامان آن بودند یا یکبار گفت غلامان من آزاد
همه آزاد شوند اما اگر گفت یکی از شما آزاد و بعد از آن همچنین گفت یکی بیش آزاد نشود و بیان بر خواجه بود از بهر آنکه هر چند وقت گوید که یکی از غلامان
من آزاد یکی آزاد شود و آن بیش وی غلام وی ماند چون باز گوید بار دیگر افتد لاجرم همان آزاد شوند اما چون گوید یکی از شما همه آزاد و همچنین
تکرار بود و چون یکی آزادی مبهمست پس لاجرم هر کدام که وی تعیین کند آزاد شود مسئله مردی کنیزک خود گفت نخست بچه که بیاری اگر پسر بود تو
آزاد و اگر دختر بود تو آزاد و پسر آورد و دو دختر و بیش و پس معلوم نیست الجواب از مادر نیمه آزاد بود و نیمه سعایت کند و از پسران هر یکی سه یک
آزاد شود و بیک سعایت کنند و از دختران هر یکی نیم آزاد شود و سه یک دیگر را سعایت کند والله اعلم مسئله مردی کنیزک خود را گفت هر
شکم تو پسر بود تو آزاد و اگر دختر بود وی آزاد هر دو آورد و همچنین آزاد نشود اما نظیر وی باقی بطلبک آزاد و از جهت آنکه کلمه ما عموم را بود و هر دو
صورت و شرط موجود نشده بود که گفت اگر در شکم تو پسر بود آزاد و اگر دختر بود وی آزاد هر دو آورد هر دو آزاد شوند

مسئله مردیرا دو غلام است گفت یکی از شما آزاد یکی گفت مرا خواستی گفت نی آن دیگر آزاد شود و آن دیگر گفت مرا خواستی گفت نی هردو آزاد
شوند از بهر آنکه چون آن یکی را نفی کرد و اثبات بود در حق دیگری پس چون در او نفی کرد آزاد شدند مسئله مردیرا غلامانند یکی را آزاد کرد و بعد آزاد و فراموش کرد
که آزاد کدام است هرچند تحری کرد و قرار نیابد می باید تا معین شود و در شرح طحاوی آورده است که یکان یکان بفروشد آخرین هم آزاد شود مسئله اگر مردیرا
چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد و فراموش کرد نمیداند که کدام آزاد کرده ام با هیچ یک باش روا نبود و نمیخواهد که با ایشان [illegible]
طحاوی آورده است که هر چهار را نکاح کند آنکه بنده بود و برا نکاح زیان ندارد و آنکه آزاد بود زن وی شود مسئله مردی غلام خود را آزاد
نام کرد آزاد نشود اگر گفتش یا احمد یا محمد هم آزاد نشود از بهر آنکه این اسم عام است اما اگر آزاد نام کرد بعد از آن گفت یا حر آزاد شود و اگر
گفتش یا آزاد آزاد نشود از بهر آنکه هم بدان نام که یاد کردیم بدان نام باید خواندن چون لفظ دیگر شود آزاد شود این مسئله در تحریر خواجه امام
الفضل کرمانی آورده است مسئله اگر مردی غلام خود را آزاد نام کرد به بازگاه گرفتش با نام ستاند خواجه گفت [illegible] آزاد است بدل [illegible]
کردی را آزاد نام است آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را بگوید که سر تو آزاد یا روی تو آزاد یا گردن تو آزاد [illegible] آزاد و در همه صورتها آزاد
شود و اگر کنیزک را گوید فرج تو آزاد شود و اگر غلام را گوید که ذکر تو آزاد صحیح آن است که آزاد نشود و اگر گوید اندام تو آزاد [illegible] مسئله اگر مردی
غلام خود را گوید دست تو آزاد یا پای تو آزاد یا رگ تو آزاد آزاد نشود از بهر آنکه اینها عبارت از جمیع بدن نیست و هرچه عبارت از جمیع بدن بود
آزاد شود و هرچه عبارت از جمیع بدن نیست آزاد نشود اما اگر گوید جان تو آزاد آزاد شود که این عبارت از جمیع بدن است یعنی جان و هرچه از جمیع بدن بود
اضافت آزادی بوی درست بود طلاق نیز واقع شود مسئله مردی پدر خود را بخرید یا مادر خود را یا فرزند خود را یا عمه یا خاله خود را یا خواهر یا برادر خود را
در این همه صورتها آزاد شوند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده من ملک ذا رحم محرم عتق علیه یعنی هر که بخرد ذا رحم محرم خود را آزاد شود و اگر برادر شیری خود را
خرید یا پدر شیری خود را بخرید یا برادر شیری یا فرزند شیری خرید آزاد نشود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی ذا رحم نیستند مسئله مردی پسر عمک را بخرید
یا دختر عمک را یا دختر خاله یا دختر خال را یا دختر عمه را آزاد نشود از بهر آنکه ایشان ذا رحم هستند ولی محرم نی و شرط آزادی دو چیز است هم رحم و هم
محرم چون یکی از این دو نیابد آزاد نشود اما اگر عمه را بخرد آزاد شود مسئله اگر مردی زن پسر خود را بخرید یا زن پدر خود را آزاد نشود از بهر آنکه محرم هستند ولی ذو
رحم نی فایده خارج کتاب سیزده عضوی است که هرگاه اضافت میکنند آزادی را آزاد میشود تو آزاد نفس تو آزاد جسد تو آزاد بدن تو آزاد سر
تو آزاد گردن تو آزاد عنق تو آزاد روی تو آزاد فرج تو آزاد ذکر تو آزاد روح تو آزاد جز تو آزاد جان تو آزاد در همه صورتها آزاد شود والله اعلم
مسئله پانزده عضو است که آزاد نمیشوند دست تو آزاد پای تو آزاد رگ تو آزاد بوی تو آزاد ساق تو آزاد ران تو آزاد
بازوی تو آزاد موی تو آزاد بینی تو آزاد انگشت تو آزاد زبان تو آزاد شکم تو آزاد گوش تو آزاد گرده تو آزاد دهان تو آزاد پشت تو
آزاد این پانزده عضو را یاد کند آزاد نشود یا گوید چشم تو آزاد زنخ تو آزاد در همه صورتها هیچ آزاد نشود مسئله مردی مر
غلام خود را بگوید آزاد و برنشین چرین خر آزاد نشود یا نی بعضی گفته اند که آزاد نشود و بعضی گفته آزاد شود درست تر آن است که آزاد
نشود والله اعلم معنی آن بود که سبکتر نشین لاجرم آزاد نشود مسئله غلام تکیه کرده است بر جای خواجه گفتش آزاد باش
آزاد نشود مراد از این آن باشد که یعنی راست نشین و تکیه مکن لاجرم آزاد نشود فی المحلالله عبد الله [illegible] علی جا [illegible]

و واجب نیاید اما اگر کوید که از خدای عز و جل بیزارم اگر فلان کار کرده یا کوید که از قرآن بیزارم یا کوید از پیغامبران در همه صورتها کفر
بود و هر چه بیزاری از وی کفر بود سوکند خوردن بوی یمین بود مسئله اگر کسی کوید که از چهار کتاب خدا بیزارم این یکی سوکند بود
اما اگر کوید از توریت بیزارم و از انجیل بیزارم و از زبور بیزارم و از فرقان بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار
کفارت واجب آید مسئله اگر مردی کوید از تو و نه نام خدا بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید مسئله
اگر مردی کوید بخدای که سیکی نخورم باز کفت بخدای که قمار نکنم باز کفت بخدای که زنا نکنم و هر سه کفارت واجب آید از بهر آنکه هر بار حرمت
نام خدای تعالی عز و جل را شکست هر یکی را علاحده کفارت واجب آید از آنکه سه بار حرمت نام خدا تعالی شکست فصل در اطعمه و در
اشربه مردی سوکند خورد که من حرام نخورم نان کسی غصب کرده خورد سوکند فرود نیاید بجواب کتاب اما بجواب عرف سوکند فرود آید
اما صدر شهید در فتاوی خود آورده است که حرام نخورم بکار افتد و کامل آن بود که حرامی وی بنص ثابت شده بود دلیل بر آنکه
اگر نان کسی را غصب کند وی را حلال دارد کافر نشود چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بحل کند حلال بود
پس للحرام حرام نبود مسئله اگر مردی سوکند خورد که من نان نخورم کلیچه خورد سوکند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خورد نیز فرود
آید بهمان معنی که کفته شد مسئله اگر مردی سوکند خورد که نان نخورم نه غاره خورد سوکند فرود آید یا نی بعضی کفته اند فرود آید و بعضی کفته اند
نی باز بعضی کفته اند که بنکریم که شهری است یا روستائی اگر روستائی بود فرود آید و اگر شهری بود نی مسئله اگر مردی سوکند خورد که من
نان نخورم و نان کرنج خورد سوکند فرود آید یا نی بنکریم این سوکند در شهر کش خورده است یا در شهر بخارا اگر در شهر کش خورده است و نان کرنج
میخورند فرود آید و اگر در شهر بخارا خورده است که نان کرنج نمیخورند فرود نیاید مسئله اگر کسی سوکند خورد که نان نخورم نان قطایف خورد
اگر در عراق بود سوکند فرود آید و اگر در جایهای دیکر بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان هست مسئله اگر کسی سوکند خورد که من نان
نخورم سنبوسه خورد بقول خواجه ابوبکر فضل بخاری سوکند فرود آید و اگر سوکند خورد که من نان نخورم ترید خورد سوکند فرود آید و اگر
تتماج یعنی آش خورد و یا نصیده یعنی کاچی خورد سوکند فرود نیاید مسئله اگر سوکند خورد که من کوشت نخورم هر کدام کوشت که خورد سوکند فرود آید
اگر هم کوشت آدمی و کوشت خوک خورد و اگر کفت کوشت نخورم ماهی خورد سوکند فرود نیاید از بهر آنکه کسی ماهی را کوشت نخواند مسئله اگر سوکند
خورد که من سر نخورم سر ماهی خورد و اگر این سوکند در خوارزم خورد و یا در بغداد سوکند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان است مسئله مردی
سوکند خورد که سر نخورم سر مرغ خورد باتفاق سوکند فرود نیاید مسئله مردی سوکند خورد من ازین حوض آب نخورم یا ازین جوی آب نخورم
بکوزه خورد بر قول ابوحنیفه رحمه الله سوکند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض و جوی نخورده است تا دهان نه نهد سوکند فرود نیاید و
بقول ابویوسف و محمد رح سوکند فرود آید مسئله مردی سوکند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام است تا بخورد
اتفاقا بریخت بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما چون آب نماند سوکند هم نماند بقول ابویوسف سوکند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله مردی
سوکند خورد که تا من ازین درخت میوه نخورم آن کار نکنم این درخت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوکند فرود نیاید کفتا باید که آن
درخت را بکند درخت نماند سوکند نیز نماند بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابویوسف سوکند فرود آید بهمان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوگند خورد که من آب این جوی نخورم از هر کجا که خواهد خوردن سوگند فرو د آید از بهر آنکه از نهان جوی است
مسئله مردی سوگند خورد که من ازین چاه آب نخورم بچاه فرو آید و دهان بر نهاد و آب خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه عرف
نیست که کسی بچاه فرود آید و دهان به نهد و آب خورد اما بر جوی که بر کشند و می بخورد سوگند فرود آید و ابو حنیفه فرق میان
حوض و چاه آنست که عرف است در حوض که دهان بر نهند و آب خورد و عرف نیست در چاه که دهان بر نهد و بخورد نظیر این مسئله
آنست که اگر سوگند خورد که من آرد نخورم اما نان ازان آرد بخورد سوگند نیاید از بهر آنکه عرف نیست که کسی آرد خام خورد و از بهر حقیقت
او عاجز باشم به بلی زبریم و مجازش آن بود که هرچه از آرد ساخته بخورد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من از خام نخورم
پسته خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه پسته خوردن عرف است مسئله مردی سوگند خورد که گندم نخورم گندم بریان خورد
سوگند فرود آید و اگر گوید که گندم نخورم گندم خام خورد بقول ابو حنیفه رح سوگند فرود آید و بقول ابو یوسف و محمد رح سوگند فرود نیاید
اگر سوگند خورد که من گندم نخورم گندم را آرد کرد و بخت و خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه شیر اگر گندم خوردن نگویند نان خوردن
گویند مسئله اگر سوگند خورد که من جو نخورم جو بریان خورد سوگند فرود نیاید که عرف نیست مسئله اگر مردی سوگند خورد
که من گوشت گوسفند نخورم گوشت بز خورد یا گوشت میش یا بچه خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت بز نخورم
گوشت بچه خورد یا میش یا گوسفند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فرق است میان خاص و عام بر گفتن اسم خاص است همان چیز را فرا
گیرد و چیزی دیگر را نی اما اگر گوسفند اسم عام است همه را فرا گیرد و نظیر این مسئله چنان بود که مردی سوگند خورد که سیکی نخورم خمر خورد یا نبیذ
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه سیکی اسم عام است همه را فرا گیرد اما اگر گوید خمر نخورم اسم خاص است خمر او را فرا گیرد و عام را سیکی
مسئله مردی سوگند خورد که من زعفران نخورم کباب خورد بلا زعفران یا زعفران به یک اندر کرده یا بوکالک کرده خورد مردی
سوگند فرود آید از بهر آنکه زعفران تلخ بود دیر اینها خواندند خورد پس لاجرم با هرچه خورد سوگند فرود آید **فصل** در
سوگند خورد که من میوه نخورم انگور خورد یا خرما خورد یا انار خورد بقول ابو حنیفه رح و این سه صورت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
که اینها میوه نیست قوله تعالی فانبتنا فیها حبا الآیة و فاکهة را جدا یاد کرد و عنبا را جدا پس معلوم شد انگور میوه نیست و در آیت دیگر انار و خرما را
میوه ما نیند فیهما فاکهة و نخل و رمان چون با فاکهه را جدا یاد کرد و خرما و انار را جدا یاد کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابو یوسف
و محمد رح سوگند فرود آید که این واو عطف است پس لاجرم میوه بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که میوه
نخورم ریچ خورد یا توت خورد سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که میوه نخورم خیار خورد و یا درنگ خورد
سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که میوه نخورم خربزه نخورم تربوز خورد سوگند فرود
آید نیاید و هرچه در تابستان بود به میوه تابستان افتد و هرچه زمستانی بود بر میوه زمستان افتد مسئله
مردی در زمستان سوگند خورد که من میوه نخورم خربزه کشته خورد سوگند فرود آید و اگر ملین خربزه
کشته را در تابستان خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که زردآلو نخورم زردآلو خورد که سرزرد

کرده است بقول ابوحنیفه رح سوگند فرود آید از بهر آنکه همان پاره زر رشته بود در روا و خوردی یافتم لاجرم سوگند بقول صاحبین
اگر شیر پخته بود سوگند فرود آید اگر کمتر بود نی مردی سوگند خورد که این کرده نخورم ازین کرده پاره بدر لشیر داد باقی خورد سوگند
فرو د نیاید از بهر آنکه سوگند بر کل افتد بعضی بدر لشیر داد و کل نماند سوگند فرود نیاید اما اگر همین گفت که من ازین کرده نخورم هر چند اند
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه ازین کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور نخورم غوره خورد سوگند فرود آید
بقول امام ابوبکر فضل بخاری از بهر آنکه عرف است که خرا از غوره میگردد میگوید درینجا چندین انگور است اما نمیگوید که چندین غوره است
چون انگور جمله را فراز میگرد لاجرم سوگند فرود آید اما بقول علماء ماوراء فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور نخورم
انگور را افشرد و آبها فرو برد و باقیها را بینداخت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند
خورد که من شکر نخورم شکر بدهان اندر نهاد و برفید سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف در شکر خوردن همین است مسئله اگر مردی
سوگند خورد من شیرینی نخورم هر چه شیرینی بود بخورد سوگند فرود آید اگر گوید که من شیرینی نخورم اگر حلوا خورد یا عسلی سوگند فرود
نیاید از بهر آنکه همان شیرینی را فراز گیرد چیزی دیگری مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی نخورم عصیده خورد سوگند فرود آید یا
گفت بنگریم که عصیده سیاه خورده یا سپید اگر عصیده سیاه خورد سوگند فرود نیاید و اگر سپید خورد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم کرده با شیر خورد یا کریج بشیر بقول ابوحنیفه رح سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون ویرا بچیزی دیگر آمیختند
دیگر نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم بیاشامید سوگند فرود نیاید و اگر گفت نیاشامم نان ترید کرده خورد سوگند فرود نیاید جواب کتاب
اینست اما فقیه ابواللیث آورده است که اینجا نیت بود که سوگند بتازی خورده بود یا مرد تازی زبان بود اما در عجم سوگند فرود آید خواه
بیاشامم گوید خواه بخورم و فتوی برینست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت نخورم گوشت سر خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند
خورد که من گوشت نخورم سر بریان خرید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه درین مسئله اعتبار بر فروشنده را بود و فروشنده سر بریان را
قصاب نگوید بدان اسم گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت نخورم و سر بحقیقت گوشت است سوگند فرود آید
بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن نخورم روغن پایه خورد سوگند فرود آید اگر سوگند خورد که من روغن نخرم روغن
پایه خرید سوگند فرود نیاید بدان معنی که یاد کردم والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که نی نخرم بوریا خرید سوگند فرود نیاید اگر گوید
که من نی نیاسادم بوریا ساوید سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه نی است مسئله مردی سوگند خورد که من آهن نخرم سوزن
خرید یا جوال دوز یا کارد و مانند این سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فروشنده اینها را آهنگر نگویند اما اگر سوگند خورد که آهن نسایم
کدام ازینها بساود سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه آهن است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من باین خانه اندر نیایم
این خانه را باز کردند و باز همان چوب و خشت و گل بر آوردند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون باز کردند نقش خانه شد خانه نبود خانه
اگر چه باز برآوردند همین رفته باز نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من باین سرای اندر نیایم این سرای باز کردند وی اندر آمد سوگند

فرود آید از بهر آنکه سرای باز کرده و نام سرای از وی بر نخیزد و اما خانه اسلم بتوبه است یعنی جای شب در وی توان بودن
چون را باز کردند خانه نماند همین هم نماند بخلاف سرای اما اگر سوگند خورد که در سرای نیایم بسرای اندر رفت که باز کرده اند سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه سرای منکر است چون منکر بود مرکامل را فرا گیرد و کامل آن بود که با دیوارها بود مسئله مردی سوگند خورد که
من این پیراهن نپوشم پیراهن را باز کردند و باز انی گویند و بپوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پیراهن نماند اگر باز ازانی پیراهن کردند
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم در زیها باز کردند و باز دوختند
سوگند فرود آید از بهر آنکه پیراهن را چون باز کردند اسم پیراهن بروی افتاد اگرچه ندوخته اند این را پیراهن باز کرده خوانند
لاجرم سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و پیراهن را جبه کردند بپوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
ویرا جبه خوانند پیراهن نی مسئله مردی سوگند خورد که من ازین کراسه قرآن نخوانم این کراسه را باز کردند و جلد کردند سوگند
فرود آید از بهر آنکه کراسه را باز کردند نام کراسگی بیرون نرود مسئله مردی سوگند خورد که من درین کشتی ننشینم کشتی را باز کردند وی
پیش کشتی نماند همین نماند اما اگر سوگند خورد که در کشتی ننشینم را باز کردند و باز نیکو کردند و در وی نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه
در کشتی یافتیم در صورت اول اشارت کرد چون کشتی نماند سوگند نیز نماند تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که
من باین خرگاه اندر نیایم این خرگاه را ازین جایگاه برداشتند و جای دیگر زدند یا سوگند که باین خیمه در نیایم این را جای دیگر زدند اندر
آمد در هر صورت سوگند فرود آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند در آمد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه دیگر
جدا کردند وی پیش خرگاه نماند سوگند نیز نماند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من پشت باین ستون بر ننهم این ستون را از جای
برداشتند و عمارت کردند باز همین ستون را بر همان جای نهادند وی پشت نهاد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من پشت
باین پیل پایه بر ننهم این پیل پایه را باز کردند و باز همین خشتهای برآوردند سوگند فرود نیاید فرق است میان ستون و پیل پایه
ستون بیرون نرود و لیکن پیل پایه چون بیرون بود پیل پایه خوانند چون باز کنند همچنین پیل پایه نماند مسئله مردی سوگند خورد که من
برین تخت ننشینم بر زیر این تخت نهالین انداختند وی بر آنجای نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه نهالین تبع تخت است اما
اگر بر زیر تخت تخت دیگر نهادند بر آن تخت نشست سوگند فرود نیاید از بهر آنکه تخت با تخت جنس بود چون جنس دیگری آمد
جنس اول را اعتبار نماند نظر وی اینست که مردی سوگند خورد که من برین بستر نخسپم بر آن بستر چادر کشیدند بر وی خفت سوگند
فرود آید اما اگر بستر دیگر بر زبر این بستر افکندند بر وی خفت سوگند فرود نیاید بدانچه که گفتیم مسئله مردی سوگند خورد که من
برین زمین ننشینم بوریا افکندند بر آن بوریا نشست سوگند فرود نیاید از بهر آنکه عرف کسی ویرا نگوید که بر زمین نشسته است
گویند که بر بوریا نشسته است دیگر آنکه کسی خواهد بر زمین نشیند ویرا گویند بر زمین منشین بر بوریا نشین مسئله
مردی سوگند خورد که من برین بام ننشینم بر بام بوریا افکندند وی بر آنجا نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه بنای
اینجا عرف است و عرفا کسی ویرا نگوید که بر بوریا نشسته است گویند بر بام نشسته است فرق است میان آنکه بر بام نشیند و

و میان آنکه بر زمین نشستند بر بوریا مسئله اگر مردی با زن خود جنگ کرد و گفتش که تو دوک همی ریسی زن گفت نمی ریسم مرد خشمناک شد گفت اگر بعد
ازین دست بر دوک نهی ترا طلاق زن آمد دست بر دوک نهاد ولی نریست سوگند فرود نیاید از بهر آنکه مراد از دست بر دوک نهادن ریسیدن است
چون ریسیدن نیافتیم سوگند فرود نیاید نظیر این مسئله آنست که مردی سوگند خورد که پای درین خانه نه نهم بدر خانه نشست و پای اندرین خانه نهاد سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه گفتش که پای درین خانه ننهم مراد ازین حقیقت اندر آمدن خواهد حقیقت حقیقتا اندر آمدن نیافتیم لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله
مردی سوگند خورد که این جامه نپوشم وی خود پوشیده است باید که بر فور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق شود از بهر آنکه
دوام را حکم ابتدا است گوئی که اکنون پوشیده هستی و همچنین اگر مردی سوگند خورد که برین ستور نه نشینم وی خود نشسته است باید که بر فور فرود آید
اگر یک ساعت همچنان باشد سوگند فرود آید بهمان معنی که یاد کرده ایم مسئله مردی سوگند خورد که من بر ستوری ننشینم بر گاو نشست یا بر شتر سوگند فرود
آید یا نی بنگریم که سوگند خورنده چه کسی است اگر تره کار بود یا شهر انچی یا عجمی سوگند فرود آید در گاو و شتر و اگر عرب بود و یا شتربان بود نیز سوگند
فرود آید و انچه غیر ایشان بود بنشستن گاو و شتر سوگند نبود لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم باید که اگر چه
پوشیده بود بیرون کند و اگر بیرون نکند سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم چادر شب رشته زن را پوشید سوگند فرود آید از بهر آنکه
اگر مردی بخفت زن آید چادر فراز کرد بر وی پوشانید در وقتی که مرد در خواب بود و بیدار شد باید که فی الحال از خود بیفکند از تن سوگند فرود نیاید و اگر یک
ساعت همچنین باشد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که رشته تو نپوشم از رشته زن ریسمان تافتند و در زر دوختند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
آنرا پوشیدن نخوانند دوختن گویند و اگر رشته زن را ازار بند کرد سوگند فرود آید اگر ریسمان که در وی بستنی از رشته زن است اگر بمقدار یکی بدست بود سوگند
فرود آید اگر کم ازین بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم زن ریسمان بست در بافنده داد یا فرجیت تا بافنده کرباس بافت ازان ریسمان
مرد بجز بید پوشید سوگند فرود آید از بهر آنکه از رشته ازان زن بیرون نرفته است و اگر سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم زن ریسمان رشته و بشوی بخشید
یا فروخت شوی انرا کرباس بافت و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه ریسمان زن نماند مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم پاره کرباس را
بخود و پیچید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را پوشیدن نخوانند و اگر چنین پاره را بر سر بست سوگند فرود نیاید که مراد از بر قول بعضی از علما فرود آید
از بهر آنکه عرف است که بعضی از فقها پاره را بر سر می پیچیدند مسئله مردی سوگند خورد که من آتش پخته زن نخورم زن آب بدیگی اندر کرد
گوشت و حبها انداخت و بر آتش و ان نهد وی سیو بان و هیزم بزیر دیگ نهاد و کسی دیگر آمد آتش در کرد اند و آتش بخت و آید و ازان
آتش بخورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه انرا پخته زن نخوانند و دیگر پخته وقتی بود که آتش کنند چون بحقیقت آتش کسی دیگر کرده است آتش پخته
از وی نیافتیم لاجرم سوگند فرود نیاید مردی سوگند خورد که من درین خانه اندر نیایم بر در نشست و در و پیرا دران خانه در آورد سوگند
فرود آید از بهر آنکه آمدن غیر مضاف بوی شود اما اگر کسی دیگر گرفتش و اندر آورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فعل غیر فعل وی نشود اما یمین باقی
بود تا اگر بار دیگر خود در آید سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز درین خانه باشم زن از من طلاق بر قول ابوحنیفه زن
فرزندان و جمله رخت را ازین خانه بیرون باید بردن و اگر هم یک چهار روب ماند در خانه طلاق فرود آید و بقول ابو یوسف اگر بیشتر رخت ازین خانه بیرون
برد سوگند فرود نیاید و بر قول محمد هرچه وی بیرون برد هرچه دیگر که کدخدائی بدان قیام گیرد بیرد سوگند فرود نیاید و اگر کمتر ازین بود سوگند فرود آید

مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو در خانه مادر روی از خانه من ترا طلاق زن بگریاب رفت یا بسرور یا بتعزیت و از وی بخانه مادر
رفت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه از خانه شوی بخانه مادر نرفته است مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر تو بخانه مادر روی ترا طلاق
زن بر آمد و بنزدیک خانه مادر آمد یادش آمد که شوی سوگند خورده است باز گشت سوگند فرود آید یا نی بنگریم که مراد مر در رسیدن بخانه مادر است
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرود نیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو بخانه مادر اندر آئی
ترا طلاق این زن رفت تا بسوی خانه مادر را و از در وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه سوگند بدر
آمدن خورده است چون در آمدن نیافتم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من باین خانه در نیایم ببام این خانه بر آمد
سوگند فرود نیاید بجواب عرف اما بجواب کتاب سوگند فرود آید فقیه ابو اللیث رحمه الله آورده است که این جای بود که سوگند بتازی خورده است
اما اگر بعجمی بود سوگند فرود نیاید که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورد که من درین دیه نباشم در باغات می باشد
سوگند فرود نیاید و بعضی گفته اند که اگر اینهم در حد بود سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که بشهر نباشم هر چه از دروازه های شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرود نیاید اما اگر سوگند خورد که من درین ولایت بخارا یا سمرقند نباشم باید که از ربض کنیزک بیرون رود و بعضی گفته
اند که ازین روی از کرمینه نگذرد و از ان فرق نگذرد سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین کوچه سخنها نگویم این
مرد بچه کلان شد سخن گفت سوگند فرود آید که مراد وی نیست خواهند و همان شخص قائم است مسئله اگر سوگند خورد که این غوره
نخورم انگور خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این غوره نماند چیزی دیگر شد سوگند از بهر آنکه بود که آن غوره خوردن وی را مضر
بودی لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ازین بره نخورم این بره پخته شود بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر نبود لاجرم سوگند سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که پس زید نماز نکنم عمر امامت
کرد این مرد بان عمر اقتدا کرد و عمر را حدث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی نماز را پس زید تمام کرد سوگند فرود آید
از بهر آنکه نماز کردن پس زید یافتم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بزید اقتدا نکنم عمر امامت کرد وی بعمر اقتدا کرد و عمر را
حدث رسید زید را خلیفه کرد وی باقی نماز با زید تمام کرد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه اقتدا بزید نکرده است مسئله مردی سوگند
خورد که امامتی نکنم تنها نماز شروع کرد و جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند صدر شهید رحمه الله گفته است که سوگند فرود آید چون در محراب
استاده اما اگر کسی مر گواه بود که من کسی را امامت نکنم جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند سوگند فرود آید یا نه بعضی گفته اند که بنگریم این نماز
را اگر بنیت جماعت تمام کند یا نی بنگریم اگر بنیت جماعت تمام کند سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی سوگند خورد که من امامت
نکنم امامت کسی بکرد و اکنون امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد وی باقی نماز تمام کرد سوگند فرود آید از بهر آنکه امامت کردن
یافتم مسئله مردی سوگند خورد که من با فلان سخن نگویم جماعتی نشسته بودند وی در آمد و سلام کرد و آنمرد در میان ایشان
بود سوگند فرود آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر آنمرد در نماز بود بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام
نماز داد سوگند فرود آید یا نی بر قول بعضی آنست که اگر آنمرد که وی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند فرود نیاید

واگر بر دست چپ وی بود سوگند فرود آید از بهر آنکه وی را بیک دست سلام دادن کفایت بود از نماز و از نماز بیرون آید لاجرم آن
دست دیگر در معنی سخن گفتن شود و حانث شود اما جواب درست آنست که بهر کدام دست سلام دهد سوگند فرود نیاید مسئله مردی
سوگند خورد که من باز این سخن نگویم تا حاجتمند شد بسخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین مکن سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه یکی از اصحابان را همین واقعه افتاد وی روی سوی دیوار کرد و سخن گفت لاجرم ما را معلوم شد که اگر چنان بود روا
نبودی وی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من باز این سخن نگویم بر کاغذ نوشت و بنزدیک وی فرستاد و وی بخواند و معلوم کرد
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را سخن گفتن نگویند نامه خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من این نامه فلان کس نخوانم نامه بر وی رسید
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلند نخواند سوگند فرود آید از بهر آنکه مراد از نامه خواندن معلوم کردن بود و چون معلوم شد مراد حاصل
شد لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین قلم خط ننویسم قلم شکست باز تراشید سوگند فرود آید یا نی بنگریم که اگر چنان
شکسته است که نام قلم باقی است سوگند فرود آید و اگر چنان شکسته است که نام قلمی نمانده است سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پس وی قلم
نخوانند چون قلم نماند یمین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسران فلان کس سخن نگویم وی را ده پسر است با یک سخن سوگند
فرود نیاید تا با هر ده سخن نگوید اما اگر سوگند خورد که من با بندگان فلان کس سخن نگویم وی را ده غلام است با سه سخن گفت سوگند فرود آید
فرق میان پسران و غلامان آنست که پسر بتعریف را بود که هر کدام پسر را که بینند گویند که پسر فلان کس است آن معرفت حاصل آید پس لاجرم تا با هر ده
سخن نگوید سوگند فرود نیاید اما بنده ملک وی است و وی را جمله اموال شمرند و اقل جمع سه است سخن گفتن وی را با سه یافتیم لاجرم سوگند فرود آید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من بیش خمر نخورم سوگند فراموش کرد و بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
خوردن یافتیم خواه بفراموشی خورد خواه بعمد و اگر بغلط کرد و بغلطی خورد جواب همین است مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان نخورم دیگری سوگند خورد که من گوشت نخورم سوگند خورد که من پیاز نخورم دیگری سوگند خورد که گشنیز نخورم دیگری
سوگند خورد که من روغن نخورم دیگری سوگند خورد که من نمک نخورم همه جمع کردند و سنبوسه کردند و پختند و خوردند کدام را سوگند فرود
آید و کدام را نی جواب آنکه سوگند خورده است که نان نخورم سوگند فرود آیدش اما تفصیل گفته بنگریم گوشت در سنبوسه پدید هست یا نی
اگر گوشت پدید بود سوگند فرود آیدش پیاز را جواب همین قیاس بود گشنیز را سوگند فرود آیدش از بهر آنکه گشنیز را کسی نخورم اما نمک
فرود نیاید پس روغن را فرود آید یا نی بنگریم این ساخت که در دهان می نهد میچکد یا نی اگر میچکد سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی
با زن جنگ کرد و زن گفت مرا جامه بخر مرد سوگند خورد که من ترا یک پشیزی هیچ نخرم چکید بیار خرید سوگند فرود آید یا نی بر قول امام
حسام الدین را سوگند فرود آید از بهر آنکه میگوید یک پشیزی نخرم منع کلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون خرید سوگند فرود آید و بر قول خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله میگوید سوگند فرود نیاید که در ایمان لفظ را اعتبار است و لفظ وی بیک پشیزی رفته است چون چکید بیار کالا خرید سوگند
فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که یک مویز کسی نخورم دعوت ساختند در زیربایی دانه مویز در دیگ کردند وی هیچ نخورد
بر قول خواجه حسام الدین رحمة الله سوگند فرود آید و بر قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله فرود نیاید اینجا آنچه که گفتیم والله اعلم بالصواب

مسئله مردی با زن جنگ کرد زن گفت عید می آید کوچه مرا جامه کن مرد سوگند خورد که اگر من کوچه را این عید جامه کنم ترا طلاق بود اگر
وی پیش ازین سوگند جامه خریده بود و بجای نهاده بنام آن کوچه آورده و جامه کرد نه سوگند فرود آید باید نگر که این کوچه رسیده است و یا نا
رسیده است اگر نارسیده بود سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود فرود آید از بهر آنکه بجا نرود که پدر نابالغ کوچه جامه جز بدان جامه ملک کوچه شد چون
سوگند بعد از وی واقع شده است لاجرم سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود پدر را سوگند فرود آید از بهر آنکه رسیده را ملک نشود تا داده نیست
رسیده نهد ملک وی پس درین صورت اگر چه پدر جامه میکند از ملک خود میکند لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من
در یک شب پنج نروم زن از وی بطلاق این سوگند درست بود اما اگر نرود سوگند فرود آید و اگر مرد سوگند خورد که اگر من بر آسمان بر
نروم یا این سنگ را زر نکنم زن از وی طلاق این سوگند درین صورت تها بسته شد از بهر آنکه تصور میدارد که خدای عز و جل بر آسمان برد یا آن
سنگ را زر گرداند دلیل بر آنکه خدای عز و جل عیسی پیغامبر علیه السلام را بر آسمان برآورد و پیغامبر علیه السلام را و محمد رسول الله صلعم را از زمین
آسمان بگذرانید بسیار اولیا بهر آنیز سنگ در دست ایشان زر شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که اگر با مرده سخن نگویم زن از وی بطلاق این سوگند
اصل درست نبود از بهر آنکه محال است که مرده سخن گوید اگر کسی اشکال گوید که خدای عز و جل قادر است که این مرده را سخن آرد تا با وی سخن گوید چرا سوگند
درست نباید جواب آنست اگر مرده را زنده گرداند و سخن آرد پس زنده سخن گفته بود و مرده نی سوگند وی بر مرده است بر زنده لاجرم سوگند
درست نبود مسئله بدانکه مردمان میگویند که سوگند نه بدروغ می باید خوردن و نه براست این سخن باطل است از بهر آنکه خداوند عز و جل فرمود
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند نشایستی خوردن خدای عز و جل یاد نکردی پیغامبر صلعم صلی الله علیه وسلم فرموده البینة علی المدعی والیمین
علی من انکر یعنی گواه بر آنکس است که دعوی کننده است و سوگند بر آنکس است که او منکر است پس اگر سوگند نشایستی خوردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نفرمودی این شریعت است و آورده اند از امیر المومنین عثمان رض که یکی بر وی بمالی دعوی کرد و ویرا دادنی نبود و گفت سوگند خور امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
سوگند نخورد و آن مال را بداد و ویرا گفتند یا امیر المومنین این مال را چرا دادی سوگند نخوردی چونکه دادنی نبود گفت از بهر آنکه ترسیدم که مرا قضا را
در رسد ایشان گویند سوگند بدروغ خورد و در دل ایشان در و بال افتد از بهر آنکه را سوگند نخوردم و آورده اند از امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه
که گفت که اگر یکی هر چه براستی باندن سوگند براستی خوردم و حق خویش بستانم پس ما را معلوم شد که سوگند براست شاید خوردن یکی از عوان
کوچکیت صاحب عنوان رسید یکی را پرسید که این مرد کجا رفت آنمرد گفت که من نمیدانم سوگند داد که تو نمیدانی که کجا رفت وی و آنمرد بجا
اندر آمد و ویرا دید باید که سوگند خورد که من نمیدانم که کجاست و در دل این دارد که نمیدانم که کجا استاده است
یا نشسته است سوگند فرود نیاید و دروغ گفتن نیز نبود همچنین یکی ظالم یکی را گرفت که تو فلانکس را می شناسی
آنمرد گفت که نی گفت که سوگند خور که ویرا نمی شناسی وی سوگند خورد و ویرا میداند و لیکن نام پدر و پدر پدرش
نمیداند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه معرفت وقتی بحاصل آید که پدر و جد ویرا بداند چون نام پدر و جد ویرا نداند معرفت
تمام نبود لاجرم سوگند فرود نیاید و آورده اند از خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله وقتی که کسی ویرا طلبیده
و ویرا اسا ماندن رفتن نبود سخن وی برود را آفرین بر نشستن و کسی را گفتی بگو که وی بر نشسته است
آنمرد همچنین بگفتی که هر جای رفته است هم آن سخن نیز دروغ نبود و آن کس نیز دفع شدی والله اعلم بالصواب

باب قال الله تعالی واحل الله البیع وحرم الربوا وقال النبی صلعم التاجر الصدوق الامین مع النبیین والشهداء والصالحین یعنی
بازرگانان راست گوی بقیامت با پیغامبران و شهیدان و صالحان باشند در خبرست که رحمت خدای عزوجل بر کسی باد که در خریدن و
فروختن و دادن و ستدن آسان کاری کند باید دانستن که بیع کردن رواست هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول صلعم و هم باجماع
امت نص قرآن آنست که یاد کرده شد و حدیث آنست که رسول صلعم مر حکیم ابن حزام را فرمود و وکیل کرد بخریدن گوسفند گو
ما را ازین دو مسئله معلوم شد یکی آنکه وکیل کردن در بیع رواست و دوم آنکه بیع کردن هم رواست که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام
نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس مر بیع را منکر نیست دیگر باید دانستن که بیع بر دو نوع است یکی تملیکی است که عین وی ملکی تو بود
و هم منفعت وی و یکی تملیکی است که منفعت وی ملکی تو بود و لیکن عین وی نی و باز هر یکی ازینها بر دو نوع یکی آنکه هم عین وی ملک تو است
و هم منفعت وی ببدل و یکی تملیکی است که هم عین وی ملکی است و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه عین وی ملک تست و منفعت وی
ببدل و آن بیع است و آنکه ملک تو شود هم عین وی و هم منفعت وی بی بدل آن هبه است چون بتو بخشد هم عین وی ملک شود
و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه منفعت وی ملک تو شود و عین وی نی نیز بر دو نوع است ببدل بود و بی بدل بود و اما آنکه ببدل
بود اجارت است که کسی را منفعت وی ملک تو شود ببدل نه عین وی و آنکه بی بدل است عاریت است در کتاب بیوع محمد حسن آغاز کتاب
بیوع از این مسائل مسلم کرد [illegible] که مسلم در چهار رواست و در چهار روا نیست باید دانستن که سلم در چیزی روا بود که آن چیز بیاید از وقت
عقد سلم تا وقت اجل تا سلم درست آید تا اگر در وقت عقد سلم بود و آن چیز ولی آن ساعت که اجل آمد نیاید درست نبود و یا در وقت
اجل بود و آن چیز ولی در وقت عقد آن چیز نیاید هم درست نبود از بهر آنکه اجل حق مسلم الیه است حق وی بود و شاید که وی از زمان
تا زمان وفات یابد آن اجل وی بحال شود چون آن چیز نبود تسلیم نتواند کردن لاجرم بدین معنی درست نبود و صورت وی چنانکه
که مردی در انگور سلم بسته اگر تا آن ساعت که حالست انگور بیاید درست بود اما آن معنی که گفتم از بهر آنکه پیغامبر صلعم فرمود لا تاخذ
الا سلاف [illegible] مالک [illegible] هر مردی سلم بسته است یا راس المال خویش پس [illegible] مسلم بسته است چون نیابد بدین معنی
سلم درست نبود و مسئله مشتری را رب السلم گویند و بایع را مسلم الیه گویند و ثمن را راس المال گویند و مبیع را مسلم فیه گویند باید
دانستن که سلم را نیز شرطها هست تا اگر مردی سلم می بندد و در گندم یا در جو باید که گوید که ده قفیز من فروختم بدین مبلغ گندم میانه بگوید که آبی
یا دشتی یا سرخ یا سپید و گوید که تسلیم بکجا کنی گوید یا چند گاه حالت دیگر آنرا باید که هم در مجلس بود تا ازین شرطها که یاد کردم یکی نبود سلم درست
نبود و مسئله مردی ده صد من گندم سلم بست وکیل نگفت بر قول بعضی علما درست نبود و این سلم از بهر آنکه گندم کیلی است و [illegible] اما شیخ
بخاری [illegible] چنانکه کیلی روا داشته اند بوزن نیز روا داشته اند مردی بمردی سلم بست بده قفیز گندم اما نگفت که قفیز چند منی سلم
درست نبود از بهر آنکه منازعت رود میان ایشان و در هر چه منازعت رود سلم درست نبود و مسئله اگر کیلی معین گفت و از این کیل
بتو فروختم [illegible] مرد گفت [illegible] روا [illegible] این سلم روا نبود از بهر آنکه چون اجل بیاید شاید که قفیزه هلاک شده باشد و معلوم نی
که این قفیزه چند منی است اما اگر قفیزه معلوم بود درست بود و مسئله مردی سلم می بندد با مردی در یکی [illegible] روا نبود از بهر آنکه احتمال

وار دگر این دیه بغله نیابد چون نیابد لاجرم تسلیم نتواند کردن آنچه سلم بسته است پس درست نبود والله اعلم بالصواب مسئله مردی در غوره
سلم بست با مردی آن وقت عقد غوره نبود اما وقت حاله انگور شد روا نبود و همچنان معنی یاد کردیم مسئله بدانکه پدید کردن جای سپردن در سلم
شرط است یا نی بر قول ابوحنیفه شرط است و بر قول صاحبین شرط نیست و صورت وی چنان است که مردی گفته است که با این پیمانه که او راست سلم بستم در
گندم بر قول امام ابوحنیفه معلوم نیست که این چند است درست نبود و بر قول صاحبین درست بود و حجت ایشان آنست که میگویند که این پیمانه معین چون حاضر
درست بود و حجت ابوحنیفه آنست که منازعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سلم بستن بقیاس درست نیست و باستحسان درست است
وجه قیاس آنست که پیغامبر صلعم مر حاکم بن حزام را نهی کرد نهی عن بیع ما لیس عنده که بیع مکن آن چیز که ترا نیست اما وجه استحسان اینست که عبدالله بن عمر
و جابر بن عبدالله الانصاری رضه روایت میکنند که پیغامبر صلعم چون از مدینه بمکه آمد اهل آن مکه را دید که سلم می بستند یکسال و دو سال حاله میکردند پیغامبر
علیه السلام روا داشت و ایشان را منع نکرد و ما را معلوم شد که رواست که روا نبودی پیغامبر صلعم منع کردی و پیغامبر صلعم مر غیاث ابن اسد را با تجارت بمکه فرستاد
با تجارت و یرا فرمود که نهی عن بیع شرط و نهی عن بیع ما لیس عند الانسان و رخص فی السلم پیغامبر صلعم گفت بیع مکن بشرط و بیع مکن آنچیزی که
نبود ترا و نهی کرد از بیع بشرط و رخصت داد در سلم از بهر آنکه حاجتمندان بوی باز بسته است مسئله مردی بده درم سلم بست بصد من گندم
با مردی حاله آمد مسلم الیه میگوید که مرا این گندم نیست ولی مرا از فلان مرد گندم بایستدن بروی ... این گندم بستان مرد رفت بنزدیک او
که بوی حاله کرده بود و آن مرد صد من گندم برکشید و در جوال وی کرد روا نبود تا باز سر برکشد از بهر آنکه وزن دو می باید یکی بر خریده را و یکی بر
فروشنده را اما اگر صد من گندم دیگر عین از آن مرد خرید این صد من گندم عین را برکشید در پیش وی و در جوال کرد پیش حاجت نبود برکشیدن
فرق آنست که تسلیم کردن در جوال عین را درست بود اما هرچه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صد من گندم سلم بست انگه در سلم پشیمان
آمد که خواهم این بیع را اقالت کردم مسلم الیه میگوید که مرا سیم نیست تا باز بتو دهم اما فلان چیز را باز بتو فروشم بهان سیم این چنین بیع روا بود
یا نی بر قول علماء جامع روا نبود و بر قول زفر رح روا بود و حجت وی اینست که چون آن بیع را اقالت کردند آن سیم برگردن وی دین شد و این
دین هرچه خرد روا بود اما علماء ما رح میگویند که اگر این را روا داریم خلاف کرده باشیم خبر پیغامبر علیه السلام که فرمود لا تاخذ الا سلمک او راس مالک
یعنی مگیر تو مگر چیزی که سلم بستی یا مال خویش لاجرم هرچه جز این گندم روا نبود مسئله مردی با مردی سلم بست در صد من گندم حاله آمد روستائی
آمد که جوال بوی داد و برد و این گندم را در جوال کن و این گندم در راه هلاک شد از روستائی هلاک شود اما اگر گفتش صد من گندم دیگر از وی خرید
داد صد من گندم عین را و جوال داد که در این جوال کند هر دو را بنزدیک من آر هر دو بستد گندم را در جوالها کرده در راه هلاک شد هرچه عین است
از خریده هلاک شود و هرچه دین است از فروشنده از بهر آنکه هرچه عین بود چون با مردی در جوال کرد تسلیم افتاد اما هرچه دین بود تا در دست
خریده نشد تسلیم درست نبود لاجرم صد من گندم از وی هلاک شود و صد من از آن اما اگر هر دو بست من را در یکی جوال کرد و در راه آن هلاک شد
جواب بتفصیل است اگر نخستین آن صد من گندم دین را در جوال کرده بود و باز عین را هر دو بست من زر روستائی هلاک شده باشد از بهر آنکه
جوال بدوی مشغول کرد بگندم خویش آن صد من گندم عین را تسلیم درست نبود لاجرم هر دو بست من از روستائی هلاک شد اما اگر چنان بود
که پیشتر گندم عین را در جوال کرده بود و باز دین را یک صد من اول از خریده هلاک شد و آن صد من دوم از فروشنده مردی با مردی صد من گندم

باید که عقد بسته است و وی عقد کفیل بسته است مسئله دو تن با یکدیگر یا با زنی سلم بسته اند با مردی به ده درم بصد من گندم پنج درم یکی داد
و پنج درم یکی اگر پیش از اجل هر دو بیایند و مر این عقد را مسلم الیه فسخ کنند روا بود باتفاق اما اگر یکی از ایشان بیاید و میگوید مر این مسلم الیه را
که ای خواجه آنچه درم که راس المال من است مرا در بایست است من این نیمه خویش را با تو فسخ میکنم یعنی پنج درم من ده روا بود یا نی بقول ابوحنیفه
و محمد هم موقوف بود بر رضا داشتن شریک دیگر که اگر روا دارد روا بود و اگر روا ندارد این فسخ در میانه روا نبود و این پنج کان مسلم الیه داد
و باز بقول ابو یوسف رح این فسخ روا بود و آن شریک روا دارد یا نه دارد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه کرباس و صفت پدید کردند
و چون وعده آمد جامه آورد و اگر اختلاف افتاد در اجل از سه وجه خالی نیست یا اختلاف در اصل اجل افتاد چنانکه یکی میگوید اجل کرده ام و دیگری میگوید
اجل نکرده ام یا اختلاف افتاد در انتها در اصل اجل یکی میگوید که اجل گذشت و یکی میگوید که هنوز نگذشت می باید تا اجل آید یا اختلاف افتادشان
در صفت یکی میگوید دو ماه اجل کرده ام آن دیگری گوید چهار ماه اجل کرده ام لیکن اجل گذشت آن دیگر میگوید نگذشته است بدانکه در همه قول
قول منکر بود با سوگند اما اگر یکی دو گواه آورد و درست کرد قول قول وی بود والله اعلم اما اگر هر دو گواه آورند قول قول آنکس بود که زیادتی
دعوی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام چنین فرموده که البینة لاثبات الزیادة پس باین دلیل قول قول آنکس بود که زیادتی دعوی کند اما اگر اختلاف
افتادشان اندر زیادت و کم یکی میگوید دو ماه اجل کرده ایم و آن دیگر میگوید سه ماه اجل کرده ایم بر قول علما رح قول قول منکر بود با سوگند
شریعت نیست باز بقول مالک رح تحالف بود یعنی قاضی هر دو را سوگند دهد آنگاه عقد را فسخ کند حجت وی اینست که اجل شرط است هر روای
سلم را همچنانکه راس المال و اگر اختلاف افتد اندر آنجا دیگر تحالف رود و هر یکی اینجا نیز باید که همچنین بود علما ما میگویند که تحالف در بابها
اصلها رود و اصل درین باب سلم دو چیز است یکی راس المال و دیگر مسلم فیه دلیل بر اینکه گفت رسول علیه الصلوة والسلام عند سلامة ... مالک اگر
اینجا تحالف روا داریم سه چیز را اصل کرده باشیم بخلاف چیزها دیگر و این روا نبود اما اگر اختلاف افتادشان اندر اصل اجل رب السلم میگوید اجل نکرده
ام و مسلم فیه میگوید که اجل کرده ام بر قول ابوحنیفه قول قول آنکس بود که میگوید اجل کرده ام از بهر آنکه صحت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف و محمد
قول قول آنکس بود که منکر بود با سوگند اینجا نیز باید که همچنین بود اما حجت ابوحنیفه رح آنست که قول قول آنکس بود که میگوید که اجل کرده ام از بهر آنکه
وی صحت عقد دعوی میکند و آن دیگر فساد عقد لاجرم قول آنکس گیریم که صحت عقد دعوی میکند نه قول آنکه فساد دعوی میکند همچنانکه مرد
زنی بزنی کرده باز میگوید که مر این زن را که این زن ترا بعقد فاسد بزنی کرده ام یعنی زن میگوید نه بعقد صحیح بزنی کرده اینجا قول قول
زن بود که وی صحت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد اینجا نیز همچنین بود در الکنون چون بر قول ابوحنیفه رح قول قول وی آید که اجل دعوی
میکند لیکن میگوید که تا کی اجل کرده ام قاضی بجز فرماید شمار تا بگوید اگر بدید یکسره و تا کرده ام بگیریم که یکسال دعوی کرده یا زیادت از یکسال
اگر کم از یکسال گفته یا تفاوت داریم اگر گفت یکسال یا دو سال اینجا متاخران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار داریم سخنش همچنانکه
یکسال را دعوی کرد و بعضی گفته اند که استوار نداریم سخنش از بهر آنکه عرف و عادت در میان مردمان اینست که اجل فرقان کنند این کم از
یکسال است چون سیادت دعوی کنند دانستیم که سخن میگوید از بهر آنکه منفعت خویش ازوی استوار نداریم اینجا نیز همچنین بود مسئله
مردی سلم بست با مردی پیش از آنکه اجل آمدی این عقد را فسخ کردند رب السلم راس المال میخواهد مسلم الیه میگوید راس المال تو پنج درم است

رب سلم میگوید راس مال من ده درم هست اینجا باتفاق قول قول منکر بود با سوگند در تحالف نرود بخلاف مسئله بیع تا اگر مردی کنیزکی خرید
بهزار درم مشتری کنیزک را قبض کرد و بایع ثمن قبض کرد باز مرین بیع را اقالت کردند این مشتری کنیزک را رد میکند چون اقاله کردی ثمن بمن
ده بایع میگوید پانصد درم مشتری میگوید نه هزار درم می باید دادن که بهزار درم خریده ام و بتو داده ام بایع میگوید پانصد درم فروخته بودم اینجا
تحالف رود میان ایشان قاضی سوگند دهد هر دو را چون هر دو سوگند خوردند آنگاه این کنیزک را باز بیع شود به پانصد درم چون تحالف رود
در بیع آن نو شود که فرق میان این مسئله و این مسئله سلم بهر دو خصومت بعد از فسخ افتاد درشان در مسئله بیع تحالف رود و در مسئله سلم نی و اصل نشست
کنه هر کجا تحالف رود بیع نو شود و اگر در مسلم تحالف روا داریم بیع سلم نو شود و در عقد سلم شرط هست که راس مال در مجلس نقد باید کرد بود و اینجا راس مال کی
با مسلم الیه بود و مسلم فیه با وی بود این عقد درست نشود این هم چنان بود که مردی را با مردی ده درم بود با آن ده درم سلم بندد روا نبود
از بهر آنکه نسیه بنسیه شود و شریعت این را روا ندارد و اکنون چون تحالف در اینجا راس نیاید بنگریم که گفته اند که در مسئله سلم تحالف نرود
و باز در مسئله بیع نقد ثمن در مجلس شرط نیست دلیل بر اینکه اگر مردی را با مردی ده درم هست چیزی خرید از وی میگوید از ده درم از تو باید
ستدن بجای بها کیر روا بود لاجرم فرق آمد میان مسئله بیع و سلم که در بیع تحالف رود و در سلم نی مسئله مردی با مردی سلم بست و راس
مال در مجلس نقد داد مجلس پراگنده شدند بعد از آن این مسلم الیه میگوید که این سیمها بدل آمد رب سلم میگوید که این سیمها من نیست که من
سیم سره دادم در اینجا قول قول مسلم الیه بود با سوگند بخلاف مسئله بیع تا اگر مردی با مردی چیزی فروخت چون خر یا گاو یا مانند وی
مشتری خر را باز آورد و میگوید که ای خواجه که این خر با عیب هست بایع میگوید که من بی عیب فروخته ام این عیب با تو شده است اینجا قول
قول بایع بود و پس صورت هر دو مسئله یکی هست که بدان مسئله قول قول مسلم الیه هست و در این مسئله قول قول بایع بچه معنی گفتا اینجا در مسئله بیع
بایع اصل هست این خر را مقر هست میگوید که من فروخته ام لیکن مر دعوی را منکر هست لاجرم قول قول منکر هست با سوگند باز در مسئله
سلم رب سلم اصل این سیم را مقر نیست میگوید من بتو سره دادم مسلم الیه میگوید من سره نیافته ام منکر وی است اینجا لاجرم قول قول وی بود
با سوگند مسئله مردی با مردی سلم بست لیکن راس مال بکسی دیگر حواله کرد یا بنده [illegible] یا وکیل را میگوید این راس مال من بوی بسپار
هر سه صورت اگر راس مال در مجلس نقد داد سلم روا بود و اگر نی [illegible] مسئله مردی چیزی میفروخت با مردی میگوید این چیز را با تو فروختم
بهزار مثقال زر و سیم مشتری گفت خریدم اتفاق هست که نیمه از این سیم واجب آید و نیمه از آن واجب آید از آن مثقال زر آید باید دانستن
که هر هفت دینار وی بسنگ سیم ده درم سنگ بود تا اگر مردی را با مردی ده درم وام بود دو سنگ سیم نیاید هفت دینار سنگ
زر برکشند و بروی دهند روا بود و اگر مر دیرا هفت دینار وام بود سنگ زر نیاید ده درم سنگ سیم برکشند و بوی دهند روا بود
اکنون چون این را دانستی بیا بمسئله خویش چون این چیز را خرید بهزار مثقال زر و سیم نیمه از این واجب آید و نیمه از آن اتفاق هست که زر
بسنگ زر واجب آید اما سیم بسنگ زر واجب آید یا خود بسنگ اندر آید اینجا اختلاف هست بعضی گفته اند بسنگ زر واجب آید از بهر آنکه [illegible]
زر گفته هست لاجرم بیع نو شود باز بعضی علما گفته اند که بسنگ سیم واجب آید از بهر آنکه هر دو را نام برده لاجرم زر بسنگ زر و سیم بسنگ سیم
باید اما اگر بایع گفت این چیز را بتو فروختم بهزار دینار و درم مشتری گفت خریدم اینجا باتفاق نیمه از آن این واجب آید و نیمه از آن از بهر آنکه

اینجا اشتغال در میان نیست لاجرم اینجا اتفاق است در آنجا اختلاف **باب مسائل الالیوم** بدانکه مالها بر هفت گونه است
وزنی و کیلی و دینار و درم و عددی متقارب و عددی متفاوت و کرباس **مسئله** اگر چیزی خرید و بهای وی معین کرد بدین چیز خرید
بایع می بیند که چهار ای معین نیست روا بود یا نی گفتا اگر این چیزها درم است یا دینار یا موزون یا کیلی یا ذرعی یا عددی متقارب بدین
چیز روا بود از بهر آنکه درین همه چیزها سلم بستن روا است و اگر بهاء آن از عددی متفاوت است یا از حیوانات روا نبود از بهر آنکه سلم
بستن درین چیزها روا نبود **مسئله** مردی با مردی سلم می بندد بدو شرط روا نبود و صورت وی آن بود که گوید سلم می بندم
با تو بدین ده درم تا [illegible] داری صد من گندم یا بیکسال آری دو بیست من گندم روا نبود این عقد را بدو شرط خوانند اما
بیع میکنند بدو شرط هم روا نبود تا اگر مردی با مردی چیزی میفروشد بایع میگوید مر این مشتری را که این چیز بتو فروختم تا یک ماه بصد
درم و یا بدو ماه بدو بیست درم روا نبود از بهر آنکه هیچ یک شرط خود روا نبودی اینجای که دو شرط موجود است اولیتر که روا نبود
مسئله مسلم الیه که خداوند گندم است میگوید که تو با من سلم بسته ولیکن من راس مال در مجلس قبض نکرده ام استوار دار پیشتر
یا لی از دو وجه خالی نبود یا این سخن با استثنا پیوسته گفته است یا لی اگر هر دو یکبار گفته است که با من سلم بستی ولی راس من در مجلس
قبض نکرده ام باتفاق روا داریم از بهر آنکه استثنا پیوسته گفته است با سخن لاجرم این استثناء مر آن سخن پیش را بر اندازد همچنانکه مردی زن
خود را میگوید ترا طلاق انشاء الله تعالی اگر انشاء الله را با سخن پیوسته کند طلاق واقع نشود و اینجا نیز چنان بود اما اگر در میان دم زد و باز
استثنا کند چنانکه گوید با من سلم بستی و اندکی درنگ کرده و آنگاه گوید الا آنکه من راس مال در مجلس نیافته ام اینجا نیز بقیاس استوار
دارش در با سخن [illegible] وجه قیاس آنست که میگوید که وی در راس مال منکر است که من در مجلس قبض نکرده ام و در همچنین جایها قول
منکر بود با سوگند اینجا نیز همین بود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی اقرار کرده بسلم صحیح نبود و بعد از آن استثنا کردن
استثنا این سخن را بر نیندازد هم چنانکه مردی زن خود را گفت ترا طلاق و اندکی درنگ کرد و باز گفت انشاء الله تعالی این
استثنا اینجا هیچ درست نبود و منفعت نکند و این طلاق بر نیندازد و اینجا نیز همین بود **مسئله** مردی از مردی چیزی خرید کیلی یا وزنی فروش
و کیل پدید کرد بایع اختیار آورد مشتری میگوید که من روا داشته ام باتفاق روا نبود و نظیر وی آنست که مردی بدوکان قصاب
ایستاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکمن گوشت ستاند و قدمی چند رفت باز آمد گفت که من گوشت برده ام باز آمدم و این گوشت
بقصاب داد و سیم بستاند یکی دیگر میگوید و از این یکدرم بگیر و این گوشت بمن ده باتفاق حرام بود تا باز وی دیگر باره بر کشد چندانکه
آن وزن پیش تر بود دست از بهر آنکه آن وزن از بهر آن مرد بود نه بهر وی بر آنچه باز باید بر کشیدن تا روا بود و حلال شود **مسئله** شخصی را
[illegible] با گوشت بر کشید و داد و وی همچنان ببرد اگر باز بر کشید خود نیکو و اگر بر نکشید خوردن آن گوشت روا بود یا نی بمذهب امام شافعی هم روا نبود حجت
وی آنست که رسول صلعم فرمود نهی عن بیع الطعام [illegible] حتی یجری فیه صاعان صاع البائع و صاع المشتری یعنی نهی کرد رسول علیه السلام از بیع کردن طعام
[illegible] در وی دو صاع نبود یکی بائع را دیگری مشتری را برابر [illegible] دلیل روا نبود و معنی در وی آنست که بائع است و مشتری از هر یکی از بهر خویش بر کشند تا روا
بود حجت علماء ما آنست که میگویند که چون بائع وزن کرد در پیش مشتری و وی دید این وزن بائع از هر دو نیابت دارد بخلاف آن مسئله اول که

انجا آن گوشت در عقد کسی دیگر بوده است لاجرم اینجا نیابت ندارد و اینجا نیابت ندارد و مسئله مردی چیزی میفروشد بمردی از گزها یا از کیلها
یا از وزنها و آن چیز بهای معین نهاده است بایع میگوید که این را که می بینی بتو فروخته ام بدین ده درم مشتری میگوید خریدم کلی اگر کیلی
است کیل در میان نی و اگر وزنی است وزن در میان نی و اگر گزی است گز در میان نی اینجا باتفاق روا بود مسئله مردی از مردی
هزار جوز خرید بایع مر این جوزها را آورد در انبان یا در جوال مشتری را میگوید این هزار جوز شمردیم و درین انبان ما آورده ایم مشتری
میگوید روا داشتم روا بود و یا نی بر قول ابوحنیفه رح روا نبود تا مشتری دیگر باره باز نشمرد و بر قول صاحبین رح روا بود و حجت ایشان آنست که میگویند
که چیزی است که در وی ربوا نبود و باید که روا بود و هر چند که مشتری باز نشمرد و حجت ابوحنیفه رح آنست که میگوید که آن چیز که عددیست همچنانکه
از روی بایع عددی باید از روی مشتری نیز عددی باید مسئله هرجایگاه که ذمی با ذمی سلم بند بمی و یا بخوک روا بود و یا نی اول بدانکه می نزدیک
ایشان مال است همچنانکه سرکه بنزدیک ما مال است و خوک نیز نزدیک ایشان مال است همچنانکه گوسفند بنزدیک ما چنانکه ما را سلم بسرکه و شیر و مانند وی
روا است ایشان را در می نیز رواست چنانکه ما را سلم بستن بحیوانات روا نبود ایشان را نیز سلم بستن بخوک روا نبود و اگر گذشتن این دو چیز هر چیزی
که ما را بدان سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود و هر چیزی که ما را سلم بدان بستن روا بود ایشان را نیز روا بود دلیل بر آنکه امیرالمومنین
علی رضی الله عنه فرمود انما قبلوا عقد الذمة الجزیة لیکون احکامهم کاحکامنا و اموالهم کاموالنا و دماؤهم کدمائنا گفتا اهل ذمه این جزیه که بپذیرفته اند و
سپید هند از بهر آنکه میدهند تا احکام ایشان چون احکام ما بود و حرمت مال ایشان همچون حرمت مال ما بود و خون ما را حرمت است خون ایشان را
نیز حرمت است همچنانکه ما را بحیوانات و عددی متفاوت سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود از بهر آنکه اصلی است در شریعت که حیوان در گردن
وام نماند دلیل بر آنکه رسول صلعم گفت الحیوان لا یثبت دینا فی الذمة گفت حیوانات ثابت نشود وام بر گردن بدین سبب گفتیم که سلم بستن بحیوانات
درست نبود مسئله هرجایگاه که ذمی با ذمی سلم بست بمی هنوز اجل نیامده بود یکی از ایشان مسلمان شد در حال عقد تباه شود از بهر آنکه گرفتن می
بر ایشان حرام شد و جواب مسئله سلم آنست که اگر مسلم الیه را گوییم که راس المال رب السلم باز ده عقد سلم نماند همچنین نیز در باب بیع همین گوییم تا اگر ذمی
مر ذمی را خمر فروخت بهای تسلیم کرد لیکن می را قبض نکرد یکی از ایشان مسلمان شد در حال بیع فاسد میشود و مشتری را گوییم که بهای باز ستاند
بخلاف آنکه می را قبض کرده بود و بعده مسلمان شود هر چند که بها تسلیم نکرده باشد اینجا بیع فاسد نشود گوییم که بهای تسلیم کن از بهر آنکه بدان وقت که این می را
قبض کرد نیز ملک وی از آن بود و آن بها بکردن وی لازم شد بمسلمان شدن آن بیع فاسد نشود مسئله مردی سلم بست با مردی و مکانی پدید کردن چون
حاله آمد این رب السلم تقاضا کرد بدین مسلم الیه همان وقت مسلم الیه مر رب السلم را بدید و گفت بدانکه مرا وقت شغلها است این گندم ترا وقت حاله آمد هر چند ترا رنج
بود این گندم خویش را با خود ببر تا مرا نباید آوردن رب السلم میگوید تو همچنین میگویی لیکن مرا دو درم کرایه بنمایید تا من این را بشهر برم گفت آری چه مانعست ترا
دو درم میدهم تا این را بشهر بری روا بود و یا نی گفتا گندم ستدن روا بود ولیکن این دو درم ستاندن حرام بود و روا نبود از بهر آنکه این
زیادتیست روا نبود و اگر خر داد و گفت که بار کن و ببر هم نیز روا نبود از بهر آنکه این هم زیادتیست از حق وی حق وی گندم است لاجرم گرفتن
خر نیز روا نبود اما اگر گندم بوی تسلیم کرد آنگاه مر ویرا خر داد و میگوید من ترا این عاریه میدهم تا این گندم مرا بخانه برسانی و خر را باز فرستی یا میگوید دار این
دو درم بتو بخشیدم تا خر را بکرایه گیری گفتا اینجا روا بود از بهر آنکه این تبرع بود و تبرع کردن در حق برادر مسلمان پسندیده است

مسئله مردی چیزی بدیگری فروخت جنس بجنس برابر باید زیادت در وی نبوا بود و اگر مردی یکمن شیر بیکمن شیر بفروخت روا
باشد نگیم که هر دو شیر گاو است یا هر دو شیر گوسفند یا هر دو شیر شتر چون از یکجنس بود روا بود و اگر مختلف یکدیگر بود روا نبود
مردی با مردی سلم بست و گفت با من بخانه بیا تا راس المال بدهم هر دو رفتند بخانه رب السلم رب السلم بخانه اندر آمد تا راس المال بیرون آرد
مسلم الیه بر در خانه است سلم باطل شود یا نی بگوییم که اگر رب السلم از چشم مسلم الیه غائب شده است سلم باطل شود و اگر از چشم وی
غائب نیست و وی را همی بیند سلم باقی بود مسئله مردی در [illegible] سلم می بندد روا بود و چون شرائط بجا آرد و شرائط وی آنست
که خواجه اجل برهان الدین میگوید که بگوید رودهٔ پخته یا میش و نگوید چند تا رود درازی چند گز تا درست آید بعضی گفته اند که بوزن گوید
صد [illegible] تا روا بود و اگر صد [illegible] سلم است بار زیادت و نگوید بود ده پخته یا نی این سلم روا نبود از بهر آنکه هر چه رودهٔ پخته بود و
دیگر شرائط رود و ده نیز اصلا خود ندارد پس باید که شرط کند مسئله اگر مردی سلم می بندد [illegible] روا [illegible] میگوید روا بود
ولی باید که بگوید چگونه غلیظ و درازی [illegible] و بچه اندازه و بچه وی اگر همچنین شرط کند روا بود مسئله اگر در شرف سلم می
بندد روا بود یا نی اگر در شرف نیست که یاد وی آید [illegible] روا بود و اگر نی مسئله اگر مردی در ابریشم سلم می بندد روا بود باید که تا
بیزد یا پخته یا سپید یا سیاه باید که صفت وی بیان کند و وزن بیان کند تا روا بود و اگر مردی به بافنده در [illegible] یا در سر سلم می بندد روا بود با شرائط
و شرائط وی آنست که بگوید چند بند و چه نقش و چه رنگ و درازی چند گز و بهای وی چه باید چون این شرائطها بجا آرد سلم روا بود و درست
آید باب البیوع الفاسده مردی [illegible] کرباس فروخت بمردی بر آنکه در اینجا پنجاه گز کرباس است یا چندین مال بتو فروختم مرد گفت
خریدم این بیع روا بود یا نی گفتیم این مسئله از سه وجه خالی نبود و اگر شمردند و پنجاه گز کرباس آمد خود هیچ اشکال نیاید که روا بود اما اگر
زیاده آمد یا کم آمد این بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت بود میان ایشان بائع میگوید من یکی گز نیکوتر بود از آن مشتری میگوید که من
یکی گز سفت تر میدهم یا مشتری همی گوید که من یکی نیکوتر را میخواهم لاجرم بیع فاسد بود و مردی صد گوسفند فروخت [illegible]
گفت من خریدم هم این مسئله نیز از سه وجه خالی نبود و اگر گوسفند را شمردند اگر همان صد آید خود اشکال نیاید اما اگر زیادت آید یا کم آید
بیع فاسد بود همان جنس که گفتیم مسئله مردی یک انبار خربزه خرید بر آنکه این پنجاه خربزه است این از سه وجه خالی نبود و اگر شمردند
پنجاه خربزه آمد خود اشکال نیاید بیع روا بود و اگر زیادت یا کم آید بر قول ابوحنیفه رح بیع فاسد بود همان که گفتیم مسئله اگر مردی گفت
مر این غلام بتو فروختم بهزار درم تا نوروز [illegible] مشتری گفت خریدم این بیع فاسد بود از بهر آنکه نوروز مجهول است وقتی پیشتر
رسد و وقتی پس تر رسد و جهالت [illegible] این بیع را فاسد کند مسئله اگر چنین گوید که این غلام را بتو فروختم بهزار درم تا نوروز
هم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت بود در میان ایشان این گوید که من نوروز کشاورزان فروختم و آن میگوید که من نوروز خلیفه خریدم
از این جهت بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که این انبار را بتو فروختم بده درم تا پاره پاره سیم خرج کنم و میگفت خریدم این بیع
فاسد بود از بهر آنکه شاید که آن ساعت که وی سیم خواهد [illegible] آن ساعت سیم نبود که بوی دهد منازعت حاصل آید لاجرم بیع فاسد
بود مسئله مردی گفت این خر را بتو فروختم بدان شرط که مرا یک بار [illegible] دهی این بیع فاسد بود از بهر آنکه شرطی میکند که آن

شرط مفید عقد نیست و دیگر آنکه ضرر بود در حق مشتری پس لاجرم این فاسد بود مسئله مردی بخریان فروختم گاوی بدان شرط که هر
وقت مرا حاجت آید باز بمن فروشی بدین شرط بیع فاسد بود و اما اگر در صلب عقد آن شرط را در نیاورد و بعد از آن گفت که هر گاه من بدان
حاجتمند شوم بمن باز فروشی مشتری گفت نیک آید این بیع درست بود از بهر آنکه در عقد شرط نکرده اند بیرون عقد درخواست کرده است
مسئله مردی گفت من این ماده گاو بتو فروختم با بار پنج دینار یا این ماده خر که با بار است بتو فروختم یا این اشتر با بار بود فروختم و بیع
کرده بود گفت من خریدم این بیع فاسد بود در این همه صورتها از بهر آنکه آبستنی در حیوانات خطر است و ما را معلوم نیست که این خطر است
یا نی و پیغامبر صلعم نهی کرده است از این بیع چنانک نهی عن بیع فیه شرط خطر او غدر و فرمود که مکنید بیع بشرط که غدر در وی خطر بود یا غدر بود از
بهر آنکه شاید که بار بود و شاید که بار نبود پس خطر بود و غدر لاجرم این بیع فاسد بود و هر چند که در همان مجلس [illegible] آید این فساد [illegible]
این حدیث که یاد کردیم مسئله اگر مردی کنیزک فروخت بمردی بشرط آنکه این کنیزک بار است در این صورت این بیع روا بود فرق است میان کنیزک
و میان حیوانات که بار بود در حیوانات دام عیب نیست اما در حیوانات سر چون کنیزک را بار ظاهر شد هم چنان بود که این کنیزک را عیب ظاهر شد
و بدان عیب مشتری رضا داده است لاجرم گفتیم که این جا بیع جایز روا بود و اما در حیوانات بار ظاهر نشد و ما را معلوم نیست که آن خطر است یا نی
لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود مسئله مردی تخم خربزه که میوه نشد در خربزه یا سر گوسفند که میوه نشد در گوسفند یا بالا که میوه نشد در سقف
یا دو گز عتابی که میوه نشد از تا عتابی در این همه صورتها بیع فاسد بود از بهر آنکه ضرر است در حق بایع که نمی تواند تسلیم کردن مگر بضرر [illegible]
که تا خربزه را نبرد و تسلیم نتواند کردن تخم و [illegible] بریدن خربزه ضرر است که باد در وی راه یابد و خربزه تباه آید لاجرم بدین معنی بیع فاسد
بود و در سر گوسفند نیز همچنین تا گوسفند را نکشد تسلیم نتواند کردن و چون گوسفند را بکشد گوسفند نقصان کرد و قیمت نقصان بایع را ضرر کند
و بالا و سقف نیز همچنین تا سقف را نشکند بالا را تسلیم نتواند کردن این نیز ضرر بود که جایش خراب گردد و دو گز [illegible] از تا عتابی نیز همچنین
جدا کردن نقصان بود در عتابی و آن نقصان مر بایع را ضرر کند بدین معنی که گفتیم در این مسئلها بیع فاسد بود اما اگر تخم از خربزه جدا کرد و
سر را از گوسفند جدا کرد و بالا را از سقف برداشت و عتابی پاره کرد اکنون تسلیم میکند مشتری میگوید این بیع فاسد افتاده است مرا نمی
باید میگوییم بایع را رسد که بقاضی مرافعت کند و تا قاضی بر مشتری جبر کند تا آن بیع را بگیرد و ثمن بایع تسلیم کند از بهر آنکه اگر قاضی جبر نکند مر بایع
را ضرر شود و بیع را از بهر آن فاسد میداشتیم تا بایع را ضرر نبود چون وی یک ضرر را تحمل کرد و بعد از ضرر دیگری بر وی نهند لاجرم بدین معنی
مشتری را جبر کند تا بگیرد و بها دهد والله اعلم بالصواب مسئله مردی گفت این کنیزک [illegible] بتو فروختم بصد دینار بدان شرط که وی را [illegible] نان
میدهی و یکمن گوشت پخته که من وی را بدین خو برآورده ام مشتری گفت من بدین شرط خریدم این بیع فاسد بود و اما اگر مردی را اسپ [illegible] مر وی را
گفت که من این خر را بتو فروختم بدان شرط که هر روز ده [illegible] جو دهی مشتری گفت بدین شرط بخریدم لفظ این بیع روا بود و فرق است
میان مسئله کنیزک و مسئله ستور از بهر آنکه آنچه کنیزک را بپذیرفت بوی نرساند وی خاموش نباشد بقاضی مرافعت کند و گوید مرا بدین شرط خریده است
خواجه را زان ضرر بود و شاید که نتواند درست داشتن و اگر ندهد فضیحت کنندش لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود و اما اگر ستور را جو ندهد نتواند که گوید
مرا جو نداد که پذیرفته بودی پس لاجرم ضرر نبود در حق خواجه خواه دهد خواه ندهد بیع درست بود مسئله مردی ده تخم مرغ فروخت

بمرد می ازین تخم تا بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع در کل باطل
بود و بر قول صاحبین رحمة الله در آنچه بلغنده بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود
حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که تخم مرغ بلغنده مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
اند باطل بود و نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را با آزاد مردی هر دو را بیک بیع فروخت بیکی بهای
معلوم باتفاق بیع بنده باطل بود از بهر آنکه چون بیع یکی هست و آزاد اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
باطل بود آنچه در مسئله ما هست جواب همین بود و باز ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند فرق هست
میان تخم مرغ و میان آزاد و بنده و تخم مرغ بلغنده شاید که یکی هر را بکار آید پس لاجرم بیع
را فاسد گوییم باطل نی بر قول ایشان القدر که بلغنده بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که بایع
هست تسلیم کند و بها باز بستانند و آنها که نیکو هست خود بیع جائز آمده هست و خواه بدان رسید کند
و باز بر قول ابو حنیفه رحمة الله آنها که بلغنده آمده هست مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بر بایع
واجب نبود و آن بیخ که نیکو آمده هست مثل آن باز خرد و به بایع دهد و هر ده را باز بها بستانند اگر بایع
گوید که همچنان ده که بده هر ده را باز آر مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن بیخ را از بهر آنکه
مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خرید ازین صد جوز ده بیخ بوچ آمد آن عفو بود از بهر آنکه
یکی از هر ده و اگر همه بیخ آمد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل بود از بهر آنکه آنچه بیع هست معدوم
هست چون معدوم بود بیع باطل بود و بعضی مشائخ گفته اند بگوییم که این پوست جوز را بچیزی
میخرند از بهر سوختن را یا اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود و باطل نی که مغز جوز مثلی هست
نتوانند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن عاجز آمدیم بقیمت باز گردیم از
بهر آنکه کسی نداند که آن جوز دیگر همچنان بیخ هست یا نی قیمت آن پوست بود و بهر چه بخرند آن قیمت
وی باز دهد و بهای خود باز ستانند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کنند **مسئله**
مردی ده کدو خرید و هر ده تلخ بیرون آمدند بیع باطل بود از بهر آنکه کدو تلخ مال نیست وی با بیع چیز را
خورده نشود و بر استور نخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع در کل
باطل بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در کدو شیرین بیع جائز بود و آن کدوها شیرین را قبض کند و آن تلخ را
بها باز ستانند ابو حنیفه رحمه الله میگوید که وی تلخ مال نیست اما این کدوها شیرین را از سر بیع کنند تا روا بود و در مقابله آن تلخ
بها باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا یا درنگ اگر شیرین آمد بیع روا بود و اگر تلخ آمد باتفاق بیع جائز بود و اما رد نتواند
کردن از بهر آنکه رد همچنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از رد عاجز آید نقصان رجوع کند نقصان آن بود که اگر کسی آن

ستور خرد بهان انداز و بگیرد و باقی دیگر از بها بستاند **مسئله** مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست
بود اما بنقصان رجوع کند از بهر آنکه وی پر استور خورد اما اگر زندگی تلخ آمد آنرا اعتبار نبود **مسئله** مردی
ماده گاوی بفروخت بمردی باین شرط که هر روز پنج من شیر میدهد گفتا این بیع فاسد بود از بهر آنکه این شرط
که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لاجرم بیع بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
من این ماده گاو را میفروشم بشرط آنکه وی باشیر است هم درست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود
اکنون شیر نه دهد لاجرم ضرر بود در حق مشتری و گفتیم که بیع بشرط بیع را فاسد کند والله اعلم بالصواب

فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست
که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت فسخ عقد بود و هر کدام ازین دو یکی گوید
این عقد را بر انداختم بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بر وی قیمت واجب آید بهای
نی از بهر آنکه بیع فاسد در الحکم غصب است همچنانکه مردی کالهٔ غصب کند از مردی و در دست این غاصب این کالا هلاک
شد بر غاصب قیمت واجب گردد و درین مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بها
کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بهای آنست که خریده بود بدان و قیمت آنست
که اهل آن گویند که این را خریداران بچندی آرزد و آنرا قیمت خوانند و صورت
مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواهد
این غلام را بهشت دینار فروخت تا لوقان گفتیم که این بیع فاسد است اکنون
غلام را مشتری بسبب قبض کرد و در دست وی هلاک شد مر بایع را رسد که از
مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشریعت از بهر آنکه گفتیم
در بیع فاسد هر یکی را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر بایع بر انداختی مر این
بیع را غلام گرفتی که بهای وی ده دینار بودن اکنون لاجرم عاجز آید از قبض
کردن غلام و عاجز نیایدیم از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاضی بفرماید تا مشتری بایع
را دهد **مسئله** مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را نیز نزدیک
بایع آورد و گفت مرا زر دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار
دیگر طلب کنی غلام را باز گیر و زر من ده بایع گفت من از آن دو دینار کردن ترا بیزار کردم مشتری غلام
را برد بعد از آن این غلام هلاک شد رسید بایع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیزاری
از وی درست نیاید از بهر آنکه هنوز آن بر آن مرد دو دینار واجب نشده است و بیزاری از چیزی که واجب نشده

کر درست نبود وآن دو دینار بر مشتری واجب نشود که غلام هلاک شود از بهر آنکه قیمت آن دو قیمت و واجب نیست و اگر غلام هلاک نشود
مسئله مردی ماده گاوی خرید به بیع فاسد و این ماده گاو در دست مشتری ماند سه چهار سال و سه چهار گوسالگان آورد و بعد از آن با اولاد ظاهر
شد که این بیع فاسد بوده است تواند که دعوی و آن ماده گاو و گوسالگان را بستاند از بهر آنکه گفتیم بیع فاسد را حکم غصب است و اگر غصب کرده بودی و در
در دست غاصب گوسالگان آورده بودی بعد از آن معلوم شد هم ماده گاو و هم گوسالگان بتوانستی گرفتن در آن مسئله در مسئله ما نیز همین حکم
بود و اگر اشکال گویند که بیع فاسد را چون قبض کرد مشتری را ملک شد و غصب را چون قبض کنی ملک نشود چرا باید که در بیع فاسد گوسالگان
را تواند گرفتن جواب آنست که بیع فاسد مستحق الرد است دلیل بر آنکه قاضی را برسد که در بازاری که بیع فاسد کنند ایشان را جبر کند و منع کند
تا بیع فاسد نکنند پس معلوم شد که حکم وی حکم غصب آمد مسئله مردی مردی را ماده گاو بخشید این ماده گاو در دست موهوب له بچگان
آورد سپس پشیمان شد و رجوع کرد ماده گاو را تواند بردن و بچگان را نی چه فرق است میان بیع فاسد و هبه چون هر دو جای حق رجوع
است در بیع فاسد بچگان میتواند بردن و در هبه نی فرق آنست که بیع فاسد در حکم غصب است متزلزل است لاجرم می تواند که بچگان را بردن
اما در هبه ملک مقرر است و بچگان در ملک او زاده شده است لاجرم درین صورت بچگان را نمیتواند بردن و فرق دیگر آنست که در هبه بحکم
ارضا موهوب که می باید یا قضاء قاضی تا درست بود و در بیع فاسد خواه رضا و خواه نی رجوع درست آید کرا اینجنین فرق آمد میان این
و میان بیع فاسد مسئله مردی کنیزک خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول نشاید کردن که ملک متزلزل است اما این کنیزک را بخشید
مردی مردی را قبض کرد با وی دخول کردن روا بود بهمان صحت که گفتیم مسئله مردی بنده میخرد به خمر یا به خوک این فاسد بود اما
اگر بنده میخرد بخون یا بمیته درین صورت این بیع باطل بود چه فرق است میان خمر و خنزیر و خون و میته جواب فرق آنست که خمر و خنزیر مال
فاسد را مال است و هر چند با مال نیست اما اتفاق که خون و میته مال نبود و هم چنان شود که گوئی این کالا را بتو فروختم بی بهایش باطل بود این
بیع و درین صورت که اهل ذمه را خمر مال است بر قول ابوحنیفه هم خمر مال است ولی متقوم نیست یعنی بی قیمت است دلیل بر آنکه ابوحنیفه می گوید که
اگر مردی وفات یافت و از وی خمر ماند میان وارثان میراث شود پس معلوم آید که خمر مال است و دیگر آنکه مردی خمر مردی را غصب کرد
مالک را برسد که از وی باز بستاند و اگر ندهد بستن بتقاضی بر کشد و قاضی خصومت بشنود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلاحیت مال شدن
دارد و چون در زمان این دو هم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که بچیزی خرد آن بیع فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که بیع باطل کدام
و بیع فاسد کدام است جواب بیع باطل آن بود که کسی کالا خرد و بهای بیع نکند آن بیع باطل بود یا چیزی خرد که آن چیز مال نبود یا چیزی که آنکس را
آن چیز نبود هم چنانکه مردی از مردی گندم میخرد یا جو و یا مانند وی و آنکس را آن چیز نیست در ملک این بیع باطل بود از بهر آنکه بیع معدوم بود
و بیع معدوم باطل است و حکم بیع باطل آنست که اگر قبض کنی ملک نشود و اگر هلاک شود در دست مشتری بر وی ضمان واجب نبود و اگر سوگند
خورد که امروز چیزی نخریدم به بیع باطل چیزی خرید سوگند بگردن نیاید و بیع صحیح آنست که مردی چیزی خرید به بیع درست پیش از قبض ملک
شود و بیع فاسد را تا قبض نکنی ملک نشود و دیگر آنکه اگر سوگند خورد که من امروز بیع نکنم چیزی فروخت بیع فاسد سوگند فرو آید از بهر آنکه بیع فاسد
ملک شود اما بیع باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خرید به بیع فاسد و قبض کرد و آزاد کرد این غلام آزاد شود و اگر بیع باطل خرید و قبض

وازاد کرد آزاد نشود از بهر آنکه بیع فاسد را چون قبض کنی ملک شود و بیع باطل را قبض کند ملک نشود تا فرق بود میان بیع فاسد و باطل
مسئله مردی دستاری خرید بدان شرط که این دستار دستار ستانی است بعد از آن معلوم شد که دستار سمرقندی است بیع باطل بود و همچنین
اگر مردی لعل خرید انگبینه بیرون آمد بیع باطل بود و همچنان اگر مردی زندنیجی خرید و دارائی بیرون آمد و دارائی خرید زندنیجی بیرون
آمد هم بیع باطل بود و اگر مردی سغتش ادیمی خرید سختیان بیرون آمد بیع باطل بود از بهر آنکه درین همه صورتها مبیع معدوم است از بهر آنکه آنچه
وی خریده است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی خریده است بیع باطل بود و اما اگر چندگاه این دستارها بر بست مشتری بسبب بستن نقصان
کرد از قیمت یا کفش نو را پوشید و کفش را معیوب کرد بعد از آن معلوم شد که این کفش ادیم نبوده است و این دستار ستانی نبوده است رسم شریعت
که هم چنان بیع باطل را رد کند و زر خویش باز گیرد و نقصان جامه و کفش بدهد از بهر آنکه گفتیم که بقبض ملک نشود چون ملک نشود امانت بود بدست
وی هرچه وقت امانت دار امانت را نقصان کند تاوان واجب شود مسئله اگر مردی غلام خرید کنیزک پدید آمد این بیع باطل بود از بهر آنکه آن
مصلحت که وی را از غلام بحاصل آید از کنیزک نیاید اما فرق آنست که میان انسان و میان بهیمه اگر مردی نرگاو خرید و ماده گاو بیرون آمد
یا نر خر خرید ماده خر بیرون آمد یا پخته خرید میش بیرون آمد درین همه صورتها بیع روا بود و اما مشتری را اختیار است خواهد هم چنان روا دارد
خواهد رد کند فرق میان حیوانات و آدمی آنست که نری و مادگی در حیوانات صفت است و اگر آن صفت در حیوانات نبود هم بیع را باز ندارد
اما اختیار رد نهاد شریعت مر خرنده را اما در حق آدمی هیچ صفت نبود مقصود حاصل نبود چون مقصود حاصل نبود هم چنین شود گوئی معدوم
است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله دو مسلمان اندر خمر سفر و شندند یکی بدیگری بیع میان ایشان روا نبود از بهر آنکه خمر مال نیست اهل اسلام
اگر مسلمانرا خمر است ذمی را وکیل کرد که این خمر مرا فروش این ذمی بدیگری فروخت این بیع روا بود بر قول ابوحنیفه مسئله دو ترسا
یکی را خمر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای تسلیم کرد بیع روا بود و اگر پیش از تسلیم از این دو یکی مسلمان شد این بیع از میان
ایشان برخیزد از بهر آنکه مسلمانی ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیع برانداخته شود مسئله مردی از زمین ده گز
میفروشد بمردی یا از خانه معین ده گز میفروشد بمردی نامعین این بیع بر قول ابوحنیفه فاسد بود و بر قول صاحبین جایز بود
حجت ایشان آنست که میگویند زمین معین است و خانه معین و بهای معلوم و گز معلوم این بیع روا بود حجت ابوحنیفه آنست که میگوید
زمین تفاوت کند یکی فربه روی تر بود و یکی لاغر روی تر بود و یکی سوی بلندتر بود و یکی روی پست تر بود پس منازعت رود در میان ایشان
لاجرم بدین سبب فاسد بود اما خانه را نیز چنین بود که منازعت رود در میان ایشان که یکی همسایه نیکوتر بود و یکی همسایه تباه تر چون منازعت
رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گوسفند بتو فروختم به پنجاه دینار و گوسفند معین است مشتری گفت من خریدم روا بود
اما اگر مردی گفت ازین صد گوسفند پنجاه بتو فروختم با چندین مال وی گفت خریدم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت رود و آن گوید من پنجاه
نیکوتر خواهم و این گوید من پنجاه تباه تر دهم لاجرم بیع فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد گوسفند بتو ده فروختم هر گوسفندی بیک دینار
روا نبود از بهر آنکه منازعت رود و اگر گفت این گوسفندان که هستند هر دو گوسفند را بیک دینار بمن فروختی گفت فروختم این بیع نیز
فاسد بود از بهر آنکه شاید که گوسفندان طاق آیند در آن سه خرین منازعت رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که ده از این لکن

بدهم میوه فروختم بیکدیگر یا بادیه و طشت یا دیه و طغار یا دیه و کرسیان یا دیه و سپاکان وی گفت خریدم بیع درست بود اما اگر گفت ده ازین جوال
یا ده ازین طغار یا ده ازین انبان یا ده ازین زنبیل میوه فروختم یا چندین مال و معلوم نشد این بیع درست نبود از بهر آنکه انبان و جوال
و زنبیل را بعضی بزرگتر بیشتر بود و از بهر آنکه اینها بازنده بود که بعضی کمتر بود و چون بزرگی بود لاجرم بیع فاسد بود اما طشت و لکن
و طغار و سکان زیاده و کم نمیبرد و وی همچون پیمانه بود و اگر بپیمانه خریدی درست بود پس اینجا نیز درست بود مسئله مردی را در کوزه
یا خم ماهیان اند گفت آن ماهیان را بتو فروختم با چندین مال این بیع روا بود یا نی بگوئیم که قادر نیست بر تسلیم یا نی اگر قادر است بر تسلیم بیع درست
بود و اگر نی و قدرت بر تسلیم آن بود که آب اندک بود و ماهیان بسته بود و فی الحال تواند گرفتن اما اگر آب بسیار بود و ماهیان
گشاده بود و نتواند که حالی تسلیم کند مسئله مردی را غلامی است که گریخته این غلام گریخته را اسیر فروخت این بیع روا نبود و چون نداند که این غلام
کجاست از بهر آنکه تسلیم کردن این غلام عاجز است اما اگر میداند این غلام کجاست و کسی این غلام را گرفته است چون قدرت بر تسلیم داشت
بیع درست بود و اگر نی مسئله مردی را اسپی است این اسپ گریخته است نمیداند کجاست که کجا رفته است مردی آمد که این اسپ که از
تو گریخته است بمن فروشی تو وی فروخت روا بود و همان معنی که یاد کردیم مسئله مردی را مرغی آموخته است این مرغ از دست وی بپرید و بکنار آمد
و این مرغ را خریدند بیع روا نبود از بهر آنکه قادر نیست بر تسلیم وی مسئله مردی میوه را بر باغ میفروشد مردی روا بود یا نی بگوئیم که میوه ها بیرون
آمده است یا نی اگر وقتی فروخت که میوه ها بیرون آمده است و غوره شده است چنانکه از وی نفع تواند گرفتن این بیع درست بود و اگر
نی نی مسئله مردی کبوترخانه میفروشد با کبوتران بیع درست بود یا نی فقیه ابو اللیث رحمة الله آورده است بگوئیم شب است یا روز اگر شب بود درست
بود و اگر روز بود نی از بهر آنکه قدرت بر تسلیم نتواند کردن اما در روز بعضی کبوتران پریده بوده که بهر جای رفته تسلیم نتواند کردن لاجرم بیع در روز
درست نبود بخلاف شب والله اعلم باب در بیان ربوا و باید دانستن که ربوا چیست و ربوا در چهار روا و پیغمبر علیه السلام فرموده اند که
الذهب بالذهب والفضة بالفضة مثلا بمثل يدا بيد وزنا بوزن مثلا بمثل والفضل ربوا والحنطة بالحنطة كيلا بكيل مثلا بمثل يدا بيد والفضل ربوا والملح بالملح
كيلا بكيل وزنا بوزن مثلا بمثل يدا بيد والفضل ربوا علما رحمهم الله گفته اند که پیغمبر علیه السلام شش چیز را فرموده که جنس بجنس وزن
بوزن مثل بمثل و دست بدست و کیل بکیل و زیادتی در وی ربوا است زر بزر نقره بنقره گندم بگندم جو بجو خرما بخرما و نمک بنمک پیغمبر صلی الله
علیه وسلم شش چیز را یاد کرده است این شش چیز و دیگر را قیاس کنیم هر چه را بسنجند و کیل کنند زیادتی در وی ربوا بود بر قول علما رحمهم الله هر چه کیلی است
و وزنی است گفتیم که در وی ربوا بود بر قول شافعی رحمة الله ربوا در چیزی بود که بخوردنی بود و حجت وی آنست که میگوید که حاجت آدمیان بخوردنی
بیشتر از آنکه بود که چیزها دیگر یا میگوئیم پیغمبر علیه وسلم خوردنیها را یاد کرده و هم ناخوردنیها لاجرم هر چه وزنی و کیلی بود در وی ربوا بود و چون جنسی
بجنس بود چهار مسئله است که ربوا در وی رود با تفاق و دو با ختلاف اما آنکه با تفاق است گندم بگندم یا اندازه زرنیا جو بجو یا خرما بخرما یا مانند این باشد
و مانند اینها هر چه زیاده بود و یکی از دیگری با تفاق در وی ربوا بود از بهر آنکه نزدیک علما رحمهم الله اعتبار کیل را بود یا وزن را اینها کیلی و وزنی
اند و بر قول شافعی رحمة الله اینها خوردنی اند لاجرم با تفاق بود که در وی ربوا رود و در دو مسئله دیگر اختلاف است یکی آنست که یک تخم مرغ بدو
تخم مرغ بر قول علما رحمهم الله در وی ربوا نرود و بر قول شافعی رحمة الله ربوا در وی رود که خوردنی را اعتبار دارد و اینها خوردنی اند

اعتبار زر و سیم و کیل با قیمت و دو مسئله دیگر است و در یک مسئله اتفاق است که هر دو روا نیست که یک گز کرباس بدهد که گز کرباس یک گز بستاند یا بدهد که گز بدهی و یک گز
ستاند بدهد که نستاند با یک حبه باید و چون با یکی بالا بدهد و بالا اتفاق است که در بسیار ربوا نزد و از بهر آنکه فی کیل اند وفی وزن فی عدد و فی
لاجرم اتفاق اند که ربوا در وی نزد و اما آن دو مسئله که در وی اختلاف است نیست که می بسبب چه سبب معتبر شد یکی آنکه یکی آب با کوزه دو کوزه
یکی چوزه و چوزه با یکی تخم مرغ بدهد و تخم مرغ برقول علما ما ربوا نزد و برقول شافعی ربوا در دو و حجت ما آنست که ما مسکوم در قیمت باید با کیلی یکیلی
یکی این را با یکی بسبب آنکه بوزن اندر ارزد و نه بکیل لاجرم ربوا نزد و شافعی رحمة الله میگوید که اینها خوردنی است لاجرم ربوا در وی در ود و علما ما میگویند
که علت ربوا و خبر است چنین باید با قدر تا در وی ربوا در رود تا اگر جنس یک و قدر نی با قدر بود و جنس نی در وی ربوا نزد و اگر گندم گندم جنس بود
اگر یک مشت گندم بدهد و دو مشت گندم ربوا نبود از بهر آنکه جنس هست ولی قدر نی و قدر آن بود که بکیل اندر آید و کم از دو من بکیل اندر نیاید از بهر آنکه
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید در صدقه فطر ادا واجب شود تو نیم صاع من بر بدهید از بهر آنکه نیم صاع در صوت شما است نیم صاع از گندم بیش بارا
معلوم شد که کم از دو من در صاع نیاید گندم کیل است و چون حبه یک مشت گندم دهد و دو مشت در وی ربوا نزد و خواجه ابوبکر زرنجری رحمة الله
میگوید اگر سکوره را هم چون کیل کنند یکی از آن دو بدهد و دو ستاند ربوا بود از بهر آنکه همچنان شود که کیلی بدو کیلی مسئله مردی دو قفیز گندم جایی
میدهد و بیک تا یکی قفیز گندم نیکو بستاند این بیع روا نبود و اندر وی باد در وی ربوا بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید جید ها و ردیها
سواء مردی بیامد از خیبری پیغامبر علیه السلام را خرما تازه آورد و خرما عظیم نغز بود پیغامبر علیه السلام فرمود که خرما خیبر همچنین نغز بود گفت
یا رسول الله من دو قفیز خرما دادم و یک قفیز ازین خرما نیکوتر برچیده ام رزحامش جز پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود که ربوا کرده این بدانست
که نیک بد بهر دو یکی بود و بعد از آن فرمود که آن خرما را بوی بفروش بسیم و بدان سیم یک قفیز خرما بخر تا حلال بود و بدین جا بسیار مسائل اند مسئله
اگر مردی دو قفیز گندم کشته خورده میدهد و یک قفیز گندم نیکو بستاند گفتیم ربوا بود و باید که این دو قفیز را بوی بفروشد بسیم و بدان سیم یک قفیز گندم نیکو
بخرد تا حلال بود مسئله مردی را یک دینار زر سفید است که عیار این یک دینار را پنج دانگ و نیم زر سرخ سفید شد حرام بود از بهر آنکه زر سرخ و سفید زر هر دو یکی
یکی بود و در شریعت اگر باید تا حلال شود باید که بر پنج دانگ و نیم و یک عدل سکی زر وی نهد و در زر سفید چیکی زر وی مسئله مردی مرا وکیل کرد که مرا یک
غلام خریده ده دینار وکیل غلام خرید به ده دینار این بیع وکیل را افتد یا موکل را گفتا بنگریم که اگر این غلام بده دینار می ارزد اما وی هستی
کرد و به ده دینار خرید این بیع از موکل افتد اما اگر به ده دینار بیش می ارزد این بیع از وکیل افتد از موکل نی از بهر آنکه این کار که غلام ده دینار
میکنند نه دیناری تواند نتواند کردن لاجرم بود و وکیل را بود مسئله مردی مردی را وکیل کرد و گفت مرا غلام بخر و نگفت بچندین و کالت قدر
بود اگر این وکیل غلامی بخرد بقیمت تمام بیع این روا بود در حق موکل اما اگر زیاده از قیمت خرید باتفاق روا نبود و بیع وکیل را افتد موکل را
نی از بهر آنکه چون زیاده از قیمت بخرید ضرر بود در حق موکل چون ضرر آید بیع بر وکیل افتد آدمی بر موکل نی مسئله مردی مردی را وکیل کرد که
این غلام مرا بفروش ولی نگفت که بچندین غلام را فروخت کم از قیمت یا بقیمت یا زیاده از قیمت روا بود یا نه گفتا اگر زیادت از قیمت فروخت
روا بود و این بیع با قیمت مثل فروخت هم روا بود اما اگر کم از قیمت فروخت بر قول بوحنیفه هم روا بود و این بیع و بر قول صاحبین چون کم از قیمت فروخت
است روا نبود و بقول ابوحنیفه رحمة الله فرق میباید گفتن میان آنکه او وکیل در بیع و وکیل در خرید کم از قیمت فروختند و لیکن در خریدن که زیاده از قیمت بخرد

روا نمیباشد گفته فرق آنست که وکیل بفروختن در یک غلام بیش نیست و ضرر این غلام سهل بود اما وکیل بخریدن اگر زیادت از قیمت بود
داریم نشاید که جمله مال این مرد بها این غلام کند این موکل را بدین بد آید که امکان شود پس لاجرم فروختن درست آید و در خریدن لی تا فرق
بود میان هر دو مسئله اما ابو یوسف و محمد ره میگویند که در هر دو جای ضررست مر موکل را و هر چه ضرر آید نی خریدن درست بود و نی
فروختن مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش بده دینار و این غلام را بده دینار بخرید و وکیل بنه دینار فروخت بعد
از آن موکل بیامد مر وکیل را گفت چه کردی غلام را گفت فروختم گفت نیکو کردی بعد از آن معلوم شد بنه دینار فروخته است موکل گفت
من بر وا نمیدانم این بیع درست افتاده است نتواند بر انداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی آن بیع موقوف باجازت وی بود
چون اجازت کرد بیع درست شد چون خواهد که باز رجوع کند درست نباید بایستی که نخست بپرسیدی که بچند فروختی تا اگر فرمان بودی اجازت
کردی و اگر نی نی چون تقصیر از وی آمد لاجرم بیع نافذ آمد مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش و دیگری همین مرد را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخرد و هر دو بها پدید کردند این وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروختم و خریدم از بهر موکل
خود بده دینار این وکالت درست نبود باتفاق از بهر آنکه وکیل در باب بیع و شرا از دو طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بیع
راجع بوکیل است یک شخص هم بایع و هم مشتری هم مالک و هم متملک یعنی خرنده و هم فروشنده روا نبود از بهر آنکه آن خرنده غلام را
نرخ طلبد هم از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بها طلبد از وکیل طلبد و اگر در آن غلام عیب پدید آید هم بوکیل رد کنند
پس لاجرم چون حقوق بوی راجع آید وکیل از دو طرف درست نبود یک شخص بخلاف مسئله نکاح که اگر مردی مر دیگری را وکیل کرد که دختر فلان
کس را از جهت من بخواه بصد دینار کابین پدر دختر همین مرد را وکیل کرد که دختر مرا فلان کس بده بصد دینار این وکیل گفت که من
دختر را به موکل خود دادم نکاح درست آید فرق است میان وکیل بیع و میان وکیل نکاح که وکیل نکاح همچون رسول است و بر رسول
عهده نبود و وی سخن گفت و از میانه بیرون رفت اگر آن مرد زن طلبد که از وی نتواند کردن و اگر آن زن دست پیمان طلب کند و یا نفقه
از وکیل نتواند طلب کردن لاجرم درین صورت نکاح یک شخص از دو طرف روا بود مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام
مرا بفروش بده دینار وکیل این غلام را فروخت موکل گفت از آن ده دینار دو دینار بتو بخشیدم این ابرای بود مر مشتری را
همچنان بود که گویی بهشت دینار فروختن و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا بنه دینار وکیل را گفت بتو بخشیدم این بخشش
مشتری را افتد وکیل نتواند که از مشتری هیچ بستاند اما اگر گفت هر ده دینار بتو بخشیدم اینجا بخشش مر وکیل را افتد لیس مشتری را
لی نه فرق است میان آنکه نیم ازان می بخشد که فروخته است آن حط میشود از مشتری چون همه بخشد بیع حط نمیشود از بهر آنکه اگر
هر ده دینار را از مشتری حط کنی همچنان بود که گویی من این غلام بتو فروختم بی بها و بیع بی بها روا نبود اما هر چه ازان قیمت حط
کنی همچنان بود که گویی هم اول بهمان فروختی که با قیمت مسئله اگر مردی سوگند خورد که من امروز بیع نکنم مردی دیگر را وکیل
کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل فروخت سوگند فرود آید از بهر آنکه گفتیم که در باب بیع و شرا حقوق راجع بوکیل است اما اگر
این سوگند خورده دیگری را وکیل کرد که من سوگند خورده ام که چیزی بفروشم وکیل فروخت سوگند فرود نیاید و اگر سوگند خورد

مومن بمرد حق تعالی کسی دیگر را وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه رفت و آنرا از بهر وی خواست سوگند فرود نیاید و اگر همین کس سوگند
خورده است که وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه وکیل از بهر وی خواست سوگند فرود آید مر موکل را از بهر آنکه در باب نکاح وکیل
همچون رسول است حقوق عقد راجع بشوی است نه بوکیل لاجرم سوگند فرود آید بخلاف وکیل بیع و شرا که حقوق عقد بیع راجع بوکیل
است نی بموکل مسئله مردی مر مردی دیگر را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل بخود فروخت این بیع موقوف بود اگر مالک
اجازت کند بیع نافذ بود و اگر نی نی از بهر آنکه وی وکیل بیع است اینجا اگر وی خرد مشتری شود مسئله اگر وصی کاله نارسیده
را بفروشد روا بود و چون بقیمت مثل وی بفروشد اگر بکم می فروشد روا نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده مسئله اگر وصی کاله
نارسیده را بخود بخرد بقیمت مثل روا نبود از بهر آنکه وی متهم است باید که کاله نارسیده که بده درم بود بیازده درم خرد تا بیع نافذ بود و همه
معلوم شود که نفع است در حق نارسیده مسئله اگر پدر کاله نارسیده را بخود بخرد روا بود اگر بقیمت مثل وی بخرد اما اگر بکم از قیمت بخرد
روا نبود فرق است میان وصی و پدر فرق آنست که پدر پسر فرزند خود را بد نخواهد و کاله وی را بکم نخرد مسئله اگر مردی پیراهن پنبه
بندافی میدهد و یکمن باغنده از وی خرد بچهار من پنبه این روا نبود از بهر آنکه چون از چهار من پنبه یکمن باغنده شود پنبه اندر لوا شود
و این عمل حلاج و نداف را در شریعت اعتبار نیست حیلت آنکه تا حلال شود گفتا باید که آن پنبه را از وی بسیم بخرد یا آنکه سیم باغنده فروشد
تا حلال شود مسئله اگر مردی ده من کنجد آورد و دکان روغن گر که این کنجد را روغن ده من روغن اگر میداند که از این کنجد سه من روغن آید
سه من و نیم کسی دهد تا درست آید تا سه من در مقابله کنجد سه من شود که در کنجد است و آن زیادتی ... رو شود تا حلال بود و اگر نی این
کنجد ها را یا معطر را یا از غیر را یا بندانه را بوی بفروشد به سیم باز بهمان سیم از وی روغن خرد تا حلال بود مسئله مردی ده قفیز گندم
میدهد و بیست قفیز جوی می ستاند دست بدست روا بود از بهر آنکه گندم با جو خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود یکی بدو روا بود والله
اعلم مسئله مردی ده قفیز گندم داد بمردی گفت چون بنوقان آید بیست قفیز جو باز ده بالاتفاق حرام بود و روا نبود از بهر آنکه پیغامبر
میفرماید که الجنس بانفراده یحرم النسیه گندم با جو خلاف جنس است اما از روی کیل جنس است و هر چه جنس بود نسیه حرام بود مردی یکی درم بدو درم
میفروشد دست بدست روا بود از بهر آنکه جنس است ولی قدری ... قدر آن بود که وی را بشمند و عدلی ... عدلی است
تبع شود و باشتباه که درین ... اما اگر چنانست که یکی عدل میدهد از پس و روز عدل می ستاند حرام بود از بهر آنکه هر چه نسیه شود همچون
ربا صرف شود و بیان پیچیده که یاد کرده ایم مردی کنیزک فروخت بمردی بده دینار و آن کنیزک را ده دینار طوق بود بایع گفت که این کنیزک را
باین ده دینار بتو فروختم ده دینار یا ده دینار بیع شود کنیزک را شود اما چنانست که کنیزک با ده دینار یا با ده دینار فروخت این بیع روا بود از
بهر آنکه ده دینار با ده دینار برابر بود و یکدینار این کنیزک شود بیع روا بود والله اعلم مسئله دو انبار زاند و دو خربزه خرید ... چه این
خربزه قسمت میکنند اگر کشیده کنند خود اشکال نباید که جایز بود اما اگر یکی خربزه این ... می نهند و یکی از آن روی ... آورده است
که روا نبود هر چند که یک روی زیاده آید از بهر آنکه خربزه یا خربزه از اموال ربوی نیست ... در روی ربوا برود از بهر آنکه خربزه را در انجا کشیده
نمیفروشند و گفتیم ربوا در چیزی رود که وزنی و یا کیلی و این خربزه نی وزنی است و نی کیلی اما اگر در شهری بود که وی را کشیده فروشند آنجا قسمت

مسئله مردی خانه فروخت درین خانه چاه است و بود و رسن ذکر نکرد آن دلو و رسن اندر آید یا نی بگویم اگر این دلو و رسن بجز این است
که وی را برو وحمه اند بران حرخی چاه به بیع اندر آید و اگر نی نی مسئله مردی خانه فروخت و در چاه نقل حبث نقل به بیع اندر خانه اما اگر
قلبه و کلیدان بود بعضی مشایخ گفته اند که در بیع در نیاید تا ذکر نکند اما صدر شهید رحمة الله میگوید که حاجت نیست از بهر آنکه قلبه و کلیده
در بسته نشود خانه را و مگر از بهر آنکه تا حفظ حاصل و عرف و عادت مردمان نیست که خانه فروشند بی کلیدان پاحو دیند لا جرم حاجت
اندر آید بیند که مسئله مردی دو کانی فروخت و ذکر تختها و دکان نکرد و تختها دو کان به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که
و بعضی مشایخ گفته اند بنگریم که این دو کان در بسته بود یا نی اگر در بسته بود به بیع اندر آید بیند که و اگر گشاده بود تا ذکر نکند بر بیع اندر نیاید
صدر شهید رحمة الله میگوید خواه بسته باشد خواه گشاده به بیع اندر آید مسئله مردی زمین فروخت که در بن زمین کند نابت ذکر نکند اگر کند را
به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که اندر آید که وی همچون درخت است که یکسالی و براه زده سه سال و چهار سال و ده بیس نخ
دوام آید و بیع دوام را بود بیند که به بیع اندر آید یا نی بعضی گفته اند که وی همچون کشت است تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مردی
فروخت درین زمین درخت کشته است از بهر فروختن الا اکنون درختان زیره به بیع اندر آید یا نی بهمین خلاف که کنند تا گفتیم باب در وکیل
بیع بدانکه وکیل در بیع و شرا روا بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم حکیم ابن حزام را وکیل کرد بخریدن گوسفند این بس تا معلوم شد که وکیل
به بیع روا بوده است که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام وکیل نکردی مسئله مردی مردی را وکیل کرد که مرا غلامی بخر بده دینار این وکیل
غلام خرید به یازده دینار این بیع از وکیل افتاد موکل را نه از بهر آنکه وی را وکیل به ده دینار کرده است چون بیازده خرید وکیل مخالف بس بیع وی
بود و موکل را نی مسئله اگر وصی نارسیده را چیزی خرید و بها از آن خود داد وقتا بالغ شد زر از مال نارسیده برداردیانی گفتا برسد که برداردو از بهر
ظاهر و غالب از حال وصی آنست که وی زر را از بهر آن بداده بود تا بوی بخشد از بهر آن داده بود تا باز ستاند اما اگر پدر چیزی خرد از بهر
فرزند نارسیده را و نارسیده را مال خویش هست پدر زر خود را باز تواند برداشتن و اگر نی نی از بهر آنکه پدران در حق فرزندان تبرع کنند
و اگر تبرع نکردی بایستی که گواه کردی چون گواه نکرد معلوم شد که تبرع کرده است و ناز نیشان شده اما وصی نارسیده را بیگانه است
وی تبرع نکند پس لا جرم وی را گواه حاجت نبود تا فرق بود میان پدر و وصی باب در خیار رویت بدانکه در شریعت آنست که اگر مردی
کالا خرید نادیده این بیع به مذهب علما ما رحمهما الله روا بود و او مر وی را اختیار دیدن بود و چون با هم مرو یرا بوی تسلیم کند اگر خوش آید بستاند
نگیرد و اگر خوش نه آید بخیار رویت رد کند روا بود مسئله مردی بنده را دید بعد از آن چند روز این بنده بخرید وی را خیار رویت بود
از بهر آنکه دیدن پیشتر از برای خریدن نبوده است وی را اکنون خیار ثابت شد پس تواند رد کردن مسئله مردی مردی کنیزک را
بهر آن بخرد و بعد از آن کنیزک را بخرید میگوید مرا خوش نمی آید رد میکنم نتواند که رد کند از بهر آنکه وی را حکم کل بدیده است
دلیل بر اینکه اگر گوید مر زن خود را روی تو طلاق بیفتد و اگر بنده را گوید روی تو آزاد آزاد شود و پس لا جرم معلوم شد که
روی دید نتواند رد کردن مسئله مردی خر برا دید پیش وی را خرید بعد از آن میگوید بخیار رویت رد میکنم که مرا خوش نمی آید
نتواند که رد کند از بهر آنکه حیوانات را پیش ریش شاید و دیدن چون دیده بود و تمام لا جرم خیار رویت نبود مسئله مردی خر بخیار رسد

مر وی خیار این بنده بیمار شد نتواند که رد کند رد را بهمچنان باید که قبض کرده است و بهمچنان تسلیم نتواند کردن مسئله مردی ست نابینا این
نابینا زمین خرید بخیار روایة صورت رویة چگونه بود گفتا باید که او را بدان زمین برند و بعد از آن گرد آن زمین بعصا زند آن از وی خیار
رویة بود حکایت وقتی نابینای زمین خرید گفت مرا بر سر آن زمین برید و بر سر آن زمین بردند وی بعصای خود را بگرد آن زمین بمیرد
هیچ خاشاک نبود در آن زمین گفت بخیار رویة رد کردم گفتند چه دیدی گفت در زمین عیب بود گفت چون وی خود را نتواند پوشانیدن
مرا چگونه پوشاند مسئله مردی نابینا خانه خرید خیار رویة وی چگونه بود گفتا یکی بینا بوی بیاید گوید که این خانه بکرد چنین در و روزن وی
چنین و دیوارهای وی چنین خواهد شان و لب شنوی این چنین بنگر خیار رویة وی اگر خوشش آید گیرد و اگر نی مسئله اگر نابینا ستور
خرید پیش وی می آرند و دست را از سر وی تا دم وی فرود آرد خیار رویة وی این بود هر چه بوئیدنی بود بوئیدن آن خیار رویة
وی بود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که غلام خر این وکیل غلام خرید و خود دید و دیدن وکیل دیدن موکل بود یا نی گفتا دیدن
وکیل دیدن موکل بود تا موکل نتواند که رد کند از بهر آنکه حقوق بیع راجع است بوکیل اعتبار مر دیدن وی را بود مسئله مردی غلام
مفروخته بمردی که این غلام غائب است با ایم میگوید مر مشتری را که اگر من این غلام بتو فروختم مرا حاجت امید بهمین ساعت این زر را از من
بستاند من این غلام را بتو آرم تو توانستی که من این غلام بخیار رویة رد میکنم و مرا از زر تو که باز بتو دهم اگر خیار رویت را باطل
میکنی من این غلام بتو فروختم مشتری گفت من این خیار رویة را باطل کردم این غلام را بیع کردند و زر داد و غلام را آوردند مشتری تسلیم
کرد و این مشتری میگوید که من باز رد میکنم بتواند که رد کند و آن باطل کردن وی چیزی نبود از بهر آنکه شریعت وی را هنوز رویت
ثابت نکرده بود چون بیع نبود خیار نبود اکنون ثابت شود که بیع کرده اکنون باطل نشود که باطل نکرده است لاجرم تواند که رد کند نظیر این
مسئله آنست اگر زنی در مرض موت کابین بشوی بخشید که این کابین از دو دانک مال او بیرون می آید درست نبود از بهر آنکه پیغامبر صلعم
فرمود که لا وصیة للوارث یعنی وصیت درست نیست مر وارث را و شوی وارث وی است شوی گفت فردا روز فرزندان تو بیرون آیند و گویند
ما همین بخشش را رد نمیداریم و کابین از من طلب کنند این فرزندان گفت من این کابین را بسر شان بخشیدم شما رد داشتید گفت رد وا داشتیم
بعد از آن مادر وفات یافت وارثان میگویند که ما آن بخشش را نمیداریم توانند که دعوی کنند از بهر آنکه ایشان را چون مادر زنده بود هنوز حق ثابت
نشده بود در میراث حق ایشان بعد وفات است لاجرم توانند که دعوی کنند در ان مسئله نیز توانند که رد کند بخیار رویة مسئله مردی چیزی
خرید از مردی پیش از آنکه این چیز را بدید آن خرنده وفات یافت وارث بخیار رویة مر این را رد میکند تواند که رد کند از بهر آنکه وی این چیز
را بعینه گرفته است چهار مسئله است یکی آنست که اگر مردی چیزی خرید بخیار سه روز پیش از آنکه سه روز تمام شدی این مشتری وفات
یافت این خیار میراث وارث نشود و نتواند گفتن که من این را رد کنم اما اگر مردی چیزی خرید بعد از وفات وی از آن خریدار عیب پیدا آید
وارث تواند که بدان عیب رد کند از بهر آنکه چون عیب در مبیع بود نقصان مال وارث باز گردد فرق میان خیار رویت و میان خیار عیب
و میان خیار شرط مسئله چهارم آنست که مردی را دو جامه است گفت از آن دو جامه یکی را خریدم هر کدام وی را که اختیار کنم که با چندین پیش از آنکه
وی اختیار کردی وفات یافت وارثان را آن میراث شود تا هر کدام که وی اختیار کند بهمچنان بپذیرد ... در خیار عیب آنکه هر چه قیمت مرد

اخریانی خرید و در اخریان عیبی یافت و بیره خیار بود خواهد همچنان بگیرد و خواهد رد کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دهان این غلام بوی
می آید نتواند رد کردن مگر که بوی فاحش و اگر کنیزک خرید و از دهان او بوی می آید یا از زیر بغل بود تواند رد کردن والله اعلم مسئله
مردی غلامی خرید و آن غلام زان بیرون آمد نتواند که رد کردن و اگر کنیزک خرید و این کنیزک زانیه بیرون آید نتواند که رد کند از بهر آنکه
زر بهر فراش بود و چون زانیه بود در فرزند خلل رفتند اما غلام را این نبود مسئله مردی غلام خرید از این غلام کم خوار است عیب نیست در بابی مکاتبیم
اگر از این کم خوردن در کار خواجه خلل می افتد عیب نیست در اکرابی و اگر کنیزک خرید کم خوار پدید آید باتفاق عیب نبود نتواند رد کردن حاصل
آنست که کم خوردن در آدمی هنر است و در ستور کم خوردن عیب بود پس هر که بسیار خورد و خود را مانند ستوران میکند مسئله مردی
ستوری خرید و این ستور ناخوار بیرون آمد عیب بود رد کند تواند از بهر آنکه ناخوار در ستور عیب است بخلاف آدمی مسئله مردی ستوری چاپ
ستور خسپنده بیرون آمد عیب بود از بهر آنکه این ساعت که وی با بار خسپد وی عاجز ماند لاجرم عیب بود رد کند تواند مسئله مردی خری خرید این خر
این خر کلکه میزند عیب بود و بابی مشایخ گفته که از اهل آن صناعت پرسند اگر عیب دارند عیب بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی ستوری خرید این
عکله میکند اگر وقتی بادة حضر بیند خنک زند عیب نشود و اگر همیشه خنک میکند عیب بود مسئله اگر مردی بنده خرید ششم انگشت بیرون آمد یا دندان
زیادتی بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی کنیزک کسی خرید آن کنیزک را مستحاضه یافت عیب بود رد تواند کردن از بهر آنکه
با وی دخول نشاید کردن از بهر آنکه دخول در محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کنیزک خرید این کنیزک را رتقا یافت یا قرنا
عیب بود رد تواند کردن مسئله اگر مردی کنیزک خرید و با آن کنیزک دخول کرد و بعد از آن عیب اندام یافت نتواند رد کردن از بهر آنکه
رد همچنان باید که قبض کرده است مسئله مردی ماده گاو خرید یا شیر بد و شیدنی داره کو آید عیب بود رد تواند کردن مانی بنگریم که
از این ماده گاو شیر چندانی دوشیده است که اجزا بچیزی خورند نتواند رد کردن از بهر آنکه از عین گاو چیزی کم کرد اما اگر یک دو شیر
دوشیده بود عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی باغی خرید درین باغ زنبورخانه است عیب بود رد تواند کردن اگر مردی خانه خرید
درین خانه چهارپای بسیار است عیب بود مسئله مردی سنگ آسیا خرید و ببرد درین سنگ عیب یافت اگر از این سنگ چیزی کم کرده بود
نتواند رد کردن از بهر آنکه همچنان رد باید کردن که قبض کرده بود اما اگر هیچ تصرف نکرده است رد کند تواند و مونت رد کردن بر مشتری
بود همچنان رد باید کردن که بیع کرده مسئله مردی بالا خرید از مردی میانه این بالا پوسیده بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن
اما اگر بریده انگاه عیب پدید آمد رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن یعنی بنگریم اگر در میان بریدن عیب پدید آمدش نیز نقصان
رجوع کند و نقصان بود که نگاه کنند که اگر این چوب بی عیب بودی چه باید خریدند و با عیب چه بهای آن قدر نقصان واجب آید اما اگر عیب دید
و همچنان با عیب برید نقصان نیز نتواند خواستن از بهر آنکه رضا داد بدین عیب اگر بایع میگوید که من همچنین چوب بریده را میگیرم و بیرا
بر سه شتر بیعت که بگیرد و زر بوی دهد مسئله مردی کتابی خرید و ببرید بعد از آن عیب یافت رد نتواند کردن اما بر نقصان رجوع کند
اگر در میان بریدن عیب ظاهر شد همچنین بریده نیز نتواند خواستن و اگر بجای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید این
بنده در دست مشتری وفات یافت بعد از مردن عیب یافت بنقصان عیب رجوع کند مسئله مردی بنده خرید یا یک عیب بخانه برد معلوم کرد

که عیب دیگر پدید آمد او را رد کند اگر خصومت میرود میان بایع و مشتری بایع میگوید که این عیب در دست تو شده است و مشتری میگوید در دست تو بود
است قول قول منکر بود و منکر بایع است یعنی ترا بر من حق رد نیست خبر در آن و مسئله که انگشت زیادتی پدید آید یا دندان ملوتی در وقت بار ستگی
بر آمده بود لاجرم قول قول مشتری بود مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی بدان شرط که این کنیزک بکر است ثیبه بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن
یا فی سکنیم که بدخول آزموده است یا بجز بدخول اگر بدخول آزموده است نتواند رد کردن و این مسئله آورده است در کتابی که اگر مردی کنیزک بکر
خرید و میخواهد که از باید فی اول را بیارند و خایه کبوتر زیر بند و زردی خایه کبوتر را استعمال کنند اگر برود معلوم شود که بکر نیست و اگر نرود بکر بود و باز
در شرح طحاوی آورده است که این کنیزک را پیش دیواری بایستانند و گویند بول انداز اگر بول پیش رود یعنی راست رود بکر بود و اگر بول
بپایها فرو رود بکر نبود و قول دیگر کنیزک را استان بخوابانند و کف دست را بفرج وی بنهند اگر فرج وی تحرکی کند بکر بود و اگر نی مسئله مردی
کنیزک خرید بدانکه این کنیزک بکر است ببرد و معلوم کرد که ثیبه است این مشتری میگوید که بکر نیست آورد تا رد کند بایع میگوید من بتو بکر تسلیم کرده
ام مشتری میگوید که ثیبه تسلیم کرده قول قول بایع بود با سوگند از بهر آنکه بایع دعوی اصل میکند و مشتری دعوی عارض قول قول آنکس بود که
دعوی اصل میکند و اصل در بنات آدم بکارت است پس لاجرم قول قول وی بود با سوگند نظیر این مسئله آنست که مردی را از مردی یکدینار میبایست
این وام دار خداوند مال را با مردی حواله کرد و آن مرد حواله قبول کرد و گفت یک هفته را بیا تا مال بتو دهم پیش از آنکه یک هفته تمام شود این حواله قبول
کننده وفات یافت خداوند مال آمده است بر آن وام دار میگوید مرا بتو رجوع است که آن مرد مفلس مرده است مدیون میگوید که توانگر مرده است
و از ترکه وی مال بردار گفته قول قول خداوند مال بود با سوگند از بهر آنکه وی دعوی اصل میکند و اصل در بنی آدم درویشی است توانگری عارض
است پس قول قول آنکس بود که اصل دعوی کند مسئله مردی خر خرید از مردی و درین خر عیب یافت بر آن نشست و آورد تا رد کند به بایع تواند که رد
کند یا نی میگوید نتواند که رد کند از بهر آنکه بعد آن که عیب یافته است در وی تصرف کرده است آن تصرف مانع رد بود اگر چنان بود که دعوی
کند که اگر بر نی نشستم این خر مسکر بخت این از وی مستقیم بود و تواند رد کردن مسئله مردی خر خرید و درین خر عیب یافت آورد که ای خواجه این خر تو
معیوب است رد میکنم بایع گفت که اگر بدر بسرای قاضا روی مبلغ چیزی خرج شود تا این خر را بمن کنی این خر را به پنج دینار از من خریده به پنج
کم و الکس بمن فروش گفت فروختم بلیع گفت من خریدم پس نتواند که رد کند از بهر آنکه چون بها برداشت رضا داد بعیب لاجرم رد نتواند کردن
مسئله مردی چیزی خرید از مردی در آن چیزی عیب یافت آورده است تا رد کند اگر بایع گواهان گذارند پیش قاضی که بعد از علم برین اخر باز
بکار داشته است این دفع از وی مسموع بود تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن یا بایع میگوید بعد از آن که عیب یافته است وی این را برداشت
هم نیز نتواند که رد کند از بهر آنکه بها برداشتن رضا بود بعیب مسئله مردی آرد خرید از مردی بعضی از آن نان بخت تلخ یافت بقول ابو حنیفه
رحمة الله فی رد کند و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم
رد تواند کردن و هم نقصان تواند خواستن اینها که بخت حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که وی آرد خریده است چون نان بخت چیزی دیگر
شد هلاک شد حکما هر چه خود هلاک کند نتواند رد کردن و فی نقصان خواستن حجت ابو یوسف رحمة الله آنست که هر کجا از وی عاجز آید به
نقصان باز گردد لاجرم گوییم نقصان ستاند حجت محمد حسن رحمة الله آنست که انقدر که نان بخته است نتواند رد کردن گوییم نقصان

بستان امتزاد باقی ار و رار دکن بعضی مشایخ فتوی بر قول داده اند مسئله مردی کتابی خرید و دید کتاب خطا است وی را اختیار بود خواهد
حال بکرد خواهد رد کند و اگر مشتری میگوید بجز این میگیرم بالنقصان آن نقصان نتواند خواستن از بهر آنکه شریعت وی را ولایت رد داده است تا رد
کند یا رضا دهد وی بغیر شریعت میکند لاجرم نقصان نتواند خواستن اکنون چون نقصان نمیتواند خواستن رد تواند کردن یا بی رد نیز تواند
ازانکه چون گفت من این را نگاه میدارم رضا داد و نتواند رد کردن والله اعلم مسئله مردی خم سرکا خرید این سرکا را تلخ یافت بعد روا نبود
رد کند ور با نکیرد مسئله مردی بنده خرید که هندوی است اند عیب بود و یا نه بنگریم زاده هند است یا زاده همین ولایت اگر زاده همین ولایت است
عیب بود و اگر زاده هندوستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خرید وی ترک میداند باتفاق عیب بود از بهر آنکه زبانی ترکی مرغوب است
همچنان بود کوی ده روی عیب است مسئله مردی جامه خرید بایع گفت این جامه سپید است این را بشوی گفت مشتری را اختیار است خواه
شوید و بگیرد و خواهد رد کند از بهر آنکه نشستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود ضرر بود و در حق مشتری چون ضرر بود لاجرم
حق رد بود کتاب استبرا باب در السنن که استبرا داشتن کنیزکان واجب است اگر با بار بوند تا بار ننهند و اگر با بار نبوند تا یک حیض
نه بینند صحبت با ایشان حرام بود و همچنین که صحبت حرام بود دواعی وی نیز حرام بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمود
لا توطؤا الحبالی حتی یضعن حملهن ولا الحبالی حتی یستبرین بحیضة یعنی با کنیزکان وطی مکنید در حالی که با بار بوند تا بار ننهند و اگر با بار نباشند تا یک
حیض نه بینند از بهر آنکه حدیث دیگر آمده است از پیغمبر علیه السلام من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یسقین ماءه زرع غیره یعنی هر که
ایمان آرد بخدای عز و جل و بروز قیامت بروی باد که کشت کسی را آب ندهد پس بحکم این دو حدیث وطی کردن حرام بود هر چه موطوءه
مرد یا کسی در ملک در آید خواه بسبب خریدن خواه بسبب میراث رسد و خواه بخشیدن درین هر سه صورت استبراء واجب بود از
بهر آنکه استبرا وقتی واجب شود که ملک نو شود و در این صورتها ملک نو شده است مسئله مردی از مردی کنیزک خرید بکر بقول ابو حنیفه
ابو حنیفه رحمهما استبراء واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله استبراء واجب نبود و حجت وی آنست که استبرا از جهت فراغ رحم است
و در بکر فراغ رحم بود لاجرم استبراء واجب نباید حجت ایشان آنست که میگویند استبرا از جهت ملک نو شدن است و ملک نو شدن
یافتیم پس استبراء واجب بود مسئله مردی از زنی کنیزکی خرید بکر بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله استبراء واجب بود و بر قول
ابو یوسف رحمة الله واجب نبود از بهر آنکه همان معنی گفتیم که یاد کردیم مسئله مردی کنیزک خود را گرو کرد و نزدیک وی مدتی در دست گرو دار
بود بعد ازان از گرو بیرون آمد بر مولی استبراء واجب نبود یا کنیزکی بمردی اجاره نهاد بعد از مدتی اجارت برسید کنیزک بخانه خواجه
باز بر آمد بر خواجه استبراء واجب نبود از بهر آنکه ملک وی بیرون نرفته است و در هر دو صورت چون از ملک وی بیرون نرفته است استبراء واجب نباید
مسئله مردی کنیزک یکی را غصب کرد بعد ازان خواجه این کنیزک باز ستاند بر خواجه استبراء واجب نباید از بهر آنکه از ملک وی بیرون نرفته است هر چند که با وی
غاصب دخول کرده است اما دخول حرام بود و اگر فرزند آرد نسب ثابت نبود از بهر آنکه اثر حرمت نیست لاجرم بر خواجه استبراء واجب نیست اما اگر این غاصب این کنیزک را
بمردی فروخت مشتری با این کنیزک دخول آورد و خواجه این کنیزک را باز ستاند بر خواجه استبراء واجب شود و یا نی بنگریم که آن مشتری با وی دخول آورده است یا نی اگر
دخول آورده بود بنگریم که دانست که این کنیزک را وی غصب کرده است یا نی اگر میداند است که وی غصب کرده است دخول کرد یقین بر مولی استبراء واجب نباید

کردن مسئله مردی کنیزک خرید بخیار سه روز و بعده خیار این کنیزک حیض دید بعد از سه روز بیع را اجازه کرد آن حیض ازان استبرا نباشد
ندارد از بهر آنکه این بیع متزلزل بوده است اما اگر خیار بایع را بود از ملک بایع بیرون نیاید چون بیع را بر اندازند بر بایع استبرا واجب نیاید
چون کنیزک در دست بایع از ملک بایع بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی را کنیزکی است با شوی اما شوی با وی دخول
نیاورده است و این کنیزک را بمردی فروخت شوی مر این کنیزک را طلاق داد حالی با وی صحبت روا بود و بر خواجه استبرا واجب نیاید از بهر آنکه آن
ساعت که در وی بیع کرده است وی را بخشیدن باین کنیزک روا نبود از بهر آنکه در نکاح کسی دیگر بود و حرمت وطی بود و چون حرمت وطی بود
استبرا ساقط شود و از حیلها اسقاط استبرا یکی آنست که پیش از آنکه کنیزک بخرد باید که یکی مرد و بدهد بشرط بعد از ان وی را بیع کند با زن شوی را
گوید تا وی را طلاق دهد و اگر می ترسد بر آنکه نباید که شوی طلاق ندهد وی را گوید شو و ام بدان شرط که امر این کنیزک بدست من بود بعد از بیع
وی را طلاق دهد استبرا واجب نیاید و حیله دیگر آنست که اسقاط استبرا اگر مردی کنیزک میخرد باید که نخستین وی را بخواهد بعد از ان بخرد ان
نکاح بر انداخته شود از بهر آنکه بیع ملک حقیقی است و نکاح ملک بیع مجازی است و هرچه وقت ملک حقیقی بیاید ملک مجازی بر انداخته شود
چون نکاح بر انداخته شود لاجرم حالی صحبت روا بود مسئله مردی کنیزک خریدی باید تا که فی الحال با وی صحبت کند روا بود چه کند گفتا باید که
فی الحال کسی دیگر فروشد بعد از ان که باکس فروخت آنکس وی را بشوی دهد و می باز خرد آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد پس چون طلاق دهد
فی الحال با وی صحبت روا بود مسئله مردی را غلامی است ماذون کنیزک خرید این کنیزک را خواجه آورد و کرفت بیک حیض در دست غلام
آمده است آن حیض بسنده بود مرا استبرا را یا نی بنگریم که بر غلام دین است یا نی اگر دین بود چندان که مستوفی شود بر خواجه استبرا باید
داشتن و اگر نی نی والله اعلم **باب** فی بیع روغن و بیع فاسد و بیع باطل مسئله مردی از روغن بیستا این روغن نجس است بجا و رشتی چیزی این
بیع روا بود و اگر مردی روغن چراغ خرید بعد از ان معلوم شد که این روغن پلید است وی را اختیار بود خواهد روا دارد و خواهد نی والله اعلم مسئله
اگر مردی روغن میته خرید باتفاق بیع باطل بود از بهر آنکه مردار مال نیست چون مال نبود بیع نیز درست نبود مسئله اگر مردی شیر آدمی فروخت
بیع درست نبود از بهر آنکه جزو آدمی است و بیع جزو آدمی روا نیست از بهر آنکه کل آدمی را بحکم حدیث دانستیم اما جزو در حدیث نیامده است و دیگر آنکه
حق تعالی مر آدمی را مکرم آفریده است جزو او را استعمال کردن نشاید و علی هذا اگر مردی موی آدمی بیع نتواند مردی جواب همان است مسئله
مردی کرم پیله میفروشد بمردی به بیع درست بود یا نی بقول ابوحنیفه رح روا نبود ولی بیع کرم ولی بیع تخم ولبقول ابویوسف رح روا بود بیع
تخم ولی بیع کرم نی اما بر قول امام محمد رح همه بیع کرم روا بود و هم بیع تخم اما ابوحنیفه رح میگوید که کرم مال نیست آنچه [illegible] مال نبود
مال نبود از بهر آنکه از وی جان می زاید اما ابویوسف رح میگوید که کرم را از اموال نمی شمرند ولی تخم را از ولایت می برند بعد از ان متقوم بود
در نفس خویش اما بیع کرم خود اصلا روا نیست امام محمد رح میگوید چنانکه تخم بسبب منفعت خلقت است کرم نیز بسبب منفعت خلقت است [illegible]
وی مال بود و بیع وی را روا بود و اتفاق است که بیع مار و کژدم روا نبود اما اگر کرم [illegible] بود میفروشند بیع روا بود بجواب مشایخ اما [illegible]
روا نبود و اما مشایخ روا داشته اند از جهت منفعت خلق را مسئله مردی سگ [illegible] میفروشد بیع روا بود باعتبار ما بقول مسئله اگر مردی سگ
میفروشد تا موش گیرد روا بود از بهر آنکه تا پاسبانی کند و نفع هست خلق را از وی و اگر کلب معلم میفروشد یا بانگ کاری یا شکاری [illegible] بیع روا بود

از بهر آنکه عمل ایشان چون عمل آدمی است همچنانکه عمل آدمی را اعتبار است عمل اشیا را نیز اعتبار است خداوند عز و جل دندان سگ شکاری را آلت
دانسته و دندان وی را حکم کارد داشت از بهر آنکه چون گرفت از بهر خداوند گرفت نه بهر سگ که علم آموخته خداوند عز و جل وی را فوری نهاد نه بگیرد
خلق اگر آدمی علم آموخت تا احکام شریعت را پیش برد اگر فردا قیامت قدری و مقداری بود وش هیچ عجب نباشد والله اعلم **باب** در بیع
قبل القبض مردی برده از مردی بخرید پیش از آنکه این برده را بمشتری تسلیم کرد این برده هلاک شد در دست بایع این از میان ایشان برخیزد
از بهر آنکه تسلیم مبیع بر بایع واجب است چون تسلیم مبیع بود تسلیم نیافتیم لاجرم این بیع بر افتد **مسئله** مردی اخریان خرید از مردی ببهای برده تا بایع
را و بداین بها هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان بر نخیزد از بهر آنکه ثمن معین نمیشود در بیع و شرا چون زر و سیم بود و اگر این ثمن را
گندم کرد یا جو کرد یا چیزی از اخریان بهای آنچیز دیگر کرد و آن چیزها هلاک شد گوییدش که مثل آن گندم یا جو باز ده تا فرق بود فرق چیست
میان آنکه بیع هلاک شود و میان آنکه بهای فرق نیست که بها هم کردن بود و اگر آن هلاک شود کردن برجای هست اما اگر مبیع هلاک شود بیع باطل چون افتاد
است چون آنچیز نماند بیع نیز نماند **مسئله** مردی برده یا اخریان فروخت پیش از آنکه این مشتری از آن اخریان را قبض کرد وی با بیع دیگری فروخت
این بیع روا بود یا نی گفتار روا نبود از بهر آنکه ملک کسان فروخت است وی فضولی شود و درین فروختن اگر اجازه کند مشتری این بیع جایز
آید **مسئله** مردی اخریانی خرید از مردی قبل القبض بدیگری فروخت فروختن این مشتری را روا بود یا نی بنگریم که این بیع از منقولات
است یا از عقار یعنی چیزی که وی را از جای بتواند بردن یا چیز نیست که نمیتواند بردن اگر چیزی است که از جا بجایی توان بردن پیش از
قبض بدیگری فروخت باتفاق این بیع روا نبود از بهر آنکه احتمال آن دارد که تا وقت آنچیز آید آنچیز هلاک شود لاجرم بدین معنی گفتیم که این
بیع جایز نبود اما اگر چیز است که وی را از جا بجای نتواند بردن همچنان خانه و باغ و زمین و مانند آن اگر وی را پیش از قبض می فروشد بر قول
ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود و حجت وی آنست که میگوید احتمال دارد که این زمین را آب برد یا این خانه را
آتش افتد چون احتمال هلاک میدارد لاجرم بیع روا نبود و حجت ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما آنست که میگویند این که میگوئی نادرست و برنا
حکم نیست ظاهر و غالب از حال عقار آن بود که وی هلاک نشود و وی را کسی جای بجای نبرد اما منقولات تواند بردن بیع درست نبود
و در عقار روا بود بر قول شیخین رحمهما الله **مسئله** مرد را دانه مروارید است این دانه از دست وی افتاد و مرغ خانگی آن دانه را بخورد
امام شمس الدین الائمه حلوائی رحمة الله میگوید بنگریم که قیمت دانه بیشتر است یا المرغ اگر قیمت مرغ زیاده بود خداوند مرغ مر دانه را بخرد
اگر این دانه را خرید دیگری آمد و گفت که این دانه را که در مرغ است بمن فروش با چندین وی فروخت این بیع روا نبود از بهر آنکه گفتیم
که هر چه منقولات بود پیش از قبض بدیگری فروشد بیع درست نبود ولیکن قیمت دانه زیادت بود خداوند دانه مرغ را بخرد این دانه را بدیگر
فروشد با این مرغ باتفاق بیع درست بود اما اگر دانه صغیر و شد مرغ فی بیع درست نبود از بهر آنکه نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر اما اگر این
مرغ را کشت و تسلیم کرد این بیع درست بود و هر روایتی باز آید **مسئله** مردی از مردی اخریانی خرید بها داد و گفت خواجه این اخریان
که خریدم بدست کسی فرست وی فرست در راه هلاک شد از دست بایع هلاک شده بود نه از دست مشتری از بهر آنکه وکالت بدین امر درست
نیست که از بنده مجهول است لاجرم از بایع هلاک شود باز اگر گفت بفلان کسی ده تا بیارد و باز وی داد در راه هلاک شود این جا از مشتری

هلاک شود از بهر آنکه چون با مردی داد همچنان شود که وی را وکیل کرد یعنی حکم وکیل همچون موکل بود مسئله مردی اخربانی خرید از مردی
و بها داد و گفت هر که بیاید و انگشت چنین نهد این کاله را بوی ده تا بیارد و یا گفت انگشتری بگیرد و یا گفت بگوید که من احمد نام یا محمد
نام بوی ده مردی آمد و همین نشانی آورد این مرد این اخربانی را داد و در راه هلاک شد گفتا از بایع هلاک شود از مشتری نی از
بهر آنکه شاید که وی را همچنین گفته بود و از آن سوی دیگری شنیده وی آمده و کاله ببرد روغنی ببرد لاجرم درست نیاید و جواب دیگر آنست که
لفظ هر که بیاید کلمه منکر است مجهول بود از بهر آنکه همه را فرا گیرد و خواجه شمس الائمة الحلوائی رحمة الله میگوید هر که بیاید و انگشت
تو بگیرد و بوی ده چون با وی داد و باید که از مشتری هلاک شود و دلیل برین مسئله آنست اگر سلطانی از راه بیراه میخواهد تا بشهری رود
گفت هر که از راه مرا بیراه بفلان شهر برد و مرا چندین مالی بدهم یکی آمد آنکس معین شود و اجارت درست آید اینجا نیز باید که درست آید اصح
آنست که درست نبود و فتوی برین قول است مسئله مردی اخربانی خرید و بهای داد و بعد از آن بایع میگوید بیا و کاله خویش را ببر گفت ببرد
یا بیفکن را انداز و یا باتش انداز اندازد یا در آتش انداخت اینجا هلاک شدن مبیع بر مشتری است از بهر آنکه بامر وی است باستهلاک و امر باستهلاک
قبض بود و آن بایع وکیل وی بود بقبض مسئله مردی از مردی صد من گندم خرید و بایع آسیابان بود بیم داد وی که همان گندم
را که بمن بیع کردی آرد کن و بمن فرست او همچنان آرد کرد هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر آنکه وی امر کرد و آرد کردن بامر وی
قبض بود مسئله مردی جامه کرباس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود گفت این کرباس که بمن فروختی مرا پیراهن بدوز
دوخت هلاک شد این جامه از دست وی از مشتری هلاک شود از بهر آنکه بریدن جامه نقصان کردن است و امر کردن بنقصان قبض کردن
بود مسئله مردی از مردی کرباس خرید و بهای داد و بایع گازر بود گفت این کرباس که بمن فروختی بشوی با مردی از مردی ببرد
خرید بایع گازر بود گفت مرا قصارت کن و هلاک شده از فروشنده هلاک شود و از خرنده نی از بهر آنکه اینجا در مبیع چیزی نقصان نیامده
و تسلیم بیعت مشتری حوالت تسلیم نبود هر مبیع که هلاک شود و قبل القبض از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی اخربانی فروخت بمردی شهری
گفت با تو من بنام ... تا ببرم بایع گفت بگیر و بستر بزن بده مشتری این اخربان ببرد و از ... بایع نتواند که اخربانی را از وی ستاند
گفت نتواند که باز ستاند از بهر آنکه خود داده است و بر از وی مطالبه نرسد اخربانی مسئله مردی خری عاریت خواست از مردی بخانه خویش برد تا
خر خوشش آمدش خداوند خر آمد و گفت این خر را بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود نه از خرنده مسئله
مردی خری بمردی امانت نهاد این امانت دار را این خر خوش آمدش و این خر را خرید تا باز آمد این خر هلاک شده بود با مردی خری بیچاره کرد
و خر را ببرد و باز آمد و این خر را خرید تا باز بخانه برفت این خر هلاک شده بود از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی مردی را خری بخشید موهوب له
پشیمان شده آمد که مرا نمی باید منت بخشیدن تو بمن فروشی بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک آن فروشنده هلاک شود از خرنده نی درین چهار مسئله از بهر آنکه
القبض اولی برونی مضمون نیست از بهر آنکه عاریت که در دست عاریت گیرنده بود هلاک شود و تاوان واجب نشود و اقبضها که ... ازین گروه ۱۵۹
ازین قبض بیع نیابت ندارد همچنان شود که مبیع پیش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیگر است که از خرنده هلاک شود یکی آنکه مردی خری
غصب کرد و بعد از آن پشیمان شد خر را همان جا ماند و آمد و از مالک خرید پیش از آنکه بخانه رفتی آن خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود دوم آنکه خری خرید

بیع فاسد و بر دو هیچ نمانده باز آمد و بیع درست خرید تا باز آمد بخانه خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود دیگر مردی مر مردی خری کرو کرد
دیگر و داد درم چنین خر را از خداوند خرید تا باز آمد آن خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود دیگر مردی آمد بر مردی و گفت این خر را چندین
میگویی گفت چندین گفت خوش آمد بگیرم بخرم این خر را بخانه خویش برد خوش آمدش و آن خر را خرید تا باز رفت خر هلاک شده بود درین چهار
مسئله از خرنده هلاک شود از بهر آنکه پیش از خریدن ضمان وی بوده است لاجرم از خرنده هلاک شود نه از فروشنده **مسئله** مردی از مردی
چیزی خرید بایع آن چیز را پیش خرنده نهاد در میان آن چیز هلاک شد از خرنده هلاک شود یا از فروشنده بنگریم که اگر پیش مشتری چنان
نهاده بود که بی زدن قدم بر داشتن تواند بر داشتن آن از مشتری هلاک شود از بهر آنکه تخلیه است و هرچه تخلیه بود تسلیم بود **مسئله** مردی
از مردی روغن خرید بعد از آن بجام آورد که بدین جامه اندر کن بجام اندر کرد آن جام شکست و روغن با بر ریخت از بایع هلاک شود یا خرنده
اگر روغن معین بود که گوید من این روغن میخرم آنجا از مشتری هلاک شود اما اگر همچنان است که روغن معین نیست آنجا وی اندر کرد
تا مشتری بگیرد قبض نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری همان جای حاضر است بر کشند در پیش وی تسلیم شد مشتری
بعد از آن هلاک شود از مشتری هلاک شود **باب** در بیان بیع فضولی **مسئله** مردی غلام یکی را فروخت بی اذن مولی این بیع موقوف
بود باجازت مولی اگر خواجه اجازت کند درست بیع بود و اگر نی بیع بر انداخته شود و این مذهب علمای ماست و بر قول شافعی هم اصلا درست
نبود **مسئله** اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از آنکه مولی خبر یافتی آن فضولی رجوع کرد باتفاق آن رجوع درست آید از بهر آنکه در باب
بیع حقوق راجع بفضولی است و وی از عهده ملکیه نیز فرق است میان این مسئله و آن مسئله که مردی فضولی مرد برا زن خواست پیش از آنکه خبر بمرد
رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر آنکه در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست چون حقوق راجع بوی نبود رجوع نیز از وی
درست نبود **مسئله** مردی غلام مردی را بیع فضولی بیکی فروخت فضول وفات یافت بعد از آن خواجه غلام خبر یافت گفت من این بیع
را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر آنکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخریده ام چون از وی نخریده بود نتواند که از وی ستاند
حقوق رجوع بفضولی است چون فضولی نماند بیع باطل شود و درین باب اصلی است باید دانستن و آن آنکه در باب بیع فضول چهار چیز باید که بر
جای بود تا اجازت در آن عمل کند یکی آنست که باید فضول بر جای بود دوم آنکه مشتری باید که بر جای بود از بهر آنکه اگر مشتری بر جای
نبود با بیع موقوف بود و اجازت بایع در وقتی افتد که مشتری نمانده بود سیوم آنکه باید که مبیع بر جای بود از بهر آنکه اگر مبیع هلاک شده بود
این بیع آنگه درست می شود که بایع اجازت میکند اکنون مبیع هلاک شده بود پس اگر اجازت کند معدوم را اجازت کرده بود و بیع معدوم
روا نیست چهارم آنکه خداوند کالا باید که بر جای بود که چون وی نیز نماند بیع بر انداخته شود **مسئله** مردی را غلامی است یکی آمد که این غلام
را بمن فروش بده دینار بایع گفت از پانزده دینار کم نمیفروشم مشتری سوگند خورد که اگر من این غلام را امروز بده دینار بخرم زن وی
بطلاق خواجه غلام نیز سوگند خورد که اگر من بده دینار بتو فروشم بنده آزاد در میخواهد که سوگند بکردن هر دو نباید چه کند گفتا باید که
مردی فضولی را بگوید مشتری که غلام فلان کس را بمن بده دینار بفروش فضولی گفت که بتو فروختم این سوگند خورنده گفت من نیز خریدم
بایع میگوید که من رضا نمیدهم گفتا بی این چیزها سوگند خورد آید ولی آنرا از بهر آنکه هرچه از حقیقت خریدن عاجز باشیم بر صورت بیع اکتفیم وصورت

بیع موجود شد و لیل بر اینکه اگر خواجه غلام باید بگوید که اجازت کردم درست آید و لیل آنکه اگرین فضولی سوگند خورده بود که من امروز چیزی نفروشم این
غلام به بیع فضولی فروخت سوگندش نشکند از بهر آنکه حقوق راجع بوی نیست باب در بیان عبد مسئله اگر بنده خرید از کسی این بنده را پیش از آنکه
قبض کرده است این بنده بریده شد این از چند حال بیرون نباشد یا بایع برید یا مشتری برید یا اجنبی برید یا بنده خود برید یا سماوی چیزی برید
و بریده شد اما اگر بایع برید مشتری را اختیار کرده بود خواهد همچنان وا دارد و بها دهد و خواهد بوی رد کند اما اگر مشتری خود برید این همچون
قبض شود لاجرم اینجا وی را اختیار نبود و همه بهای بر وی لازم شود اما اگر بیگانه برید مشتری را نیز اختیار بود خواهد بها دهد و نیمه قیمت از اجنبی
طلب کند و خواهد بیع رد کند و بایع نیمه قیمت از اجنبی باز گیرد و اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید اینجا مرد را اختیار خواهد همچنان
روا دارد و نیمه قیمت دهد و خواهد رد کند و بها باز ستاند اما اگر پیش از قبض این بنده در دست این بنده کشته شد این نیز از چند حال بیرون
نبود اما اگر بایع کشته بیع باطل شود و اگر مشتری کشت بهای تمام بر وی لازم آید و اگر اجنبی کشت وی را اختیار بود خواهد بیع را روا دارد
و بهای به بایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند و اگر خواهد بیع روا ندارد تا بایع از اجنبی بستاند اما اگر بنده خود کشت مر خود را یا بفعل
سماوی کشته شد اینجا بیع درست نبود و تباه شود از بهر آنکه تسلیم کردن هم چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر دست و پای بریده شد قبل
القبض یکی بایع و دیگر مشتری برید بدان نیز دو وجه بود یا نخست بایع برید باز مشتری یا نخست مشتری برید باز بایع بعد از آن بمیرد
یا نمیرد اگر نخست مشتری دست برید باز بایع اینجا مرد را اختیار بود اگر غلام را اختیار کند چهار دانگی و نیم بهای بر وی لازم آید
نیمه بها بریدن دست لازم آید اینجا ماند اینجا و نیمه بها چون بایع پای برید و انگ نیمه از بهای نیمه و انکی نیم دیگر واجب آید اما اگر بنده بمرد اینجا نیز
بمشتری واجب آید که به یک چهار یک از بهر دست و چهار یک دیگر ماند و سیر مر بایع بود و بریدن پای بود و نیمه دیگر باید و ما نمیدانیم که از زخم مرده یا بسببی از زخم
وی مرده است یا از زخم وی لاجرم و یکی سیر بر وی و نیم و یکی سیر بر وی بدین معنی که گفتیم که هشت سیر سیفتد بیع نیز واجب آید اما اگر نخست دست
بایع برید باز مشتری پای اکنون مرد را اختیار نبود از بهر آنکه نخست بایع برید بنده را معیوب کرد چون مشتری باز پای برید آن عیب را رضا
داد لاجرم مرد را اختیار نماند اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بها بیفتد و نیمه بهای واجب آید از بهر آنکه چون بایع دست برید
نیمه بها افتاد و چون مشتری پای برید نیمه بهای دیگر بر وی که مشتری است واجب آید مسئله بدانکه قبضها بر دو نوع است یکی قبض حقیقی
و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی آنست که بنده خرید قبض بکرد و وی را آزاد یا کرد و بنهاد و با اجارت نهاد و یا مکاتب کرد یا مدبر کرد یا
یکی را داد اما اگر بدیگری فروخت قبض نبود و اگر نکاح کرده داد روا بود و از بهر آنکه این بیع بود دو وجه فرق است میان عقد بیع و عقد
نکاح که یکی رواست و یکی نا رواست از بهر آنکه عقد بیع را با خر فسادی پدید آید لاجرم با ول روا نبود اکنون فساد حست
اگر ایشان بار مرافق عقد را فسخ کند عقد دوم تباه شود و بار مر عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود تا مردی کنیزکی
خرید و سرای داد پیش از قبض این نزنی داد وی قبض شود یا نه بنگریم که این شوی با وی دخول کرده بود یا نه
اگر دخول کرده بود باتفاق قبض شود از بهر آنکه دخول شوی هم دخول مشتری است اما اگر شوی با وی دخول نکرده
بود در وی قیاس است و استحسان وجه قیاس آنست که تصرف کردن اندر ملک باید که قبض شود همچون که کروی بنهاد و

همچون که کردی نهادن یا باجارت نهادن یا ازاد کردن یا مکاتب کردن اما وجه استحسان انست که میگویند مجرد نکاح کردن جز نقصان نیست چون نکاح
کردن با بر آنکه ملک شرط نیست و دلیل بر آنکه اگر بیگانه را بزنی دهد نکیسی بود و باز مر اجارت و درین ملک شرط است لاجرم قیاس بر آن
راست نیاید مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی پیش از آنکه مشتری مر این کنیزک را قبض کرد بایع با این کنیزک دخول آورد بر بایع چیزی واجب آید یا نه
بقول ابو حنیفه رحمه الله اگر بسبب این وطی نقصان پدید آید تاوان مقدار نقصان واجب آید ابو یوسف و محمد ره میگویند که اگر بسبب این وطی نقصا
ن پدید آید بنگریم که تاوان نقصان بیشتر است یا عقر هر کدام که بیشتر است آن واجب آید و اگر نقصان پدید نیاید عقر واجب آید حجت ایشان انست که میگویند
که در دار اسلام وطی رایگان نبود یا حد بود یا کابین چون با این کنیزک باشید بحرام بحکم شبهه بیفتید لیکن عقر واجب آید اما حجت ابو حنیفه رحمه الله انست
که میگوید که کنیزک هنوز ملک وی نیست و دلیل بر آنکه اگر وی را بکشد قیمت واجب نیاید که مشتری را بود و اگر همین مرد مر این کنیزک را بکشد قیمت واجب آید
و انستیم تا این کنیزک در دست وی است ملک وی است و اگر کسی با کنیزک خویش باشد هیچ واجب نیاید بهمینی که گفتیم فرق امثاله مسئله مرگاه بنده را فروخت
مردی بمردی [illegible] پیش از قبض بایع دست آن بنده ببرید مشتری آمد نیز با یکی اجنبی پای بنده را ببرید از بهای وی حکم شود و مشتری چه واجب آید و بر بایع
[illegible] حکم شود [illegible] پای مشتری و اجنبی همه حکم شود و از هشت چهار بهر وی و از چهار دو بر وی و دو ماند و این دو را
قسمت کنند میان سه کس [illegible] نیاید چون میان سه تن اند و ما میدانیم که هر کجم که مرده است مر اصل مال را که چهار هشت است و سر باز نیم که چهار
را در سه نیکو دوازده شود شش ازان نیم که دست بریده است و سه از بهر پای انجا ماند سه تیر و دیگر میان هر سه ماند راست اید هر کسی را یک تیر
بایع را [illegible] دوازده [illegible] لیکن پنج ماند مشتری را گویم که پنج تیر به بایع ده لیکن همه ازین اجنبی بازستان که جای [illegible]
[illegible] حساب [illegible] است کنند اکنون مر این اصل مال را ضعف کنند تا بیست چهار گردد و دوازده از وی
[illegible] از بهر پای [illegible] ماند شش و دیگر شش میان سه تن راست آید هر کسی را دو دوازده بایع را دو دیگر این جا بر هم چهارده گردد
از بیست و چهار [illegible] چهارده برود ده ماند مشتری را گویم ده تیره بایع ده که عقد میان هر دو شما بوده است و پنج تیر از اجنبی بازستاند که وی
با تو بوده است اما اگر بنده بمیرد همه بها از دست فرو نهد و نیمه بهای دیگر بایع دهد و اندرین مسئله وی را اختیار نبود از بهر آنکه چون پای
وی ببرید رضا داد بدین بنده معیوب لاجرم همه بها به بایع دهد لیکن یکدانگ نیم با قیمت اجنبی باز کرد و اما اگر بایع با یکی از اجنبی دست برید
و مشتری تنها پای [illegible] انجا نیز وی را اختیار نبود لاجرم گوییم که چهار دانگ نیم قیمت با اجنبی باز کرد و اما اگر مشتری با اجنبی دست بنده برید بایع
آمد پای ببرید مر مشتری را اختیار بود از بهر آنکه وی چون دست ببرید این بنده مر وی را همچون قبض شد بحکم چنان بود که گوی که این بنده
را به مشتری با بایع قبض کرده لیکن بایع آمد و پای این بنده را بحکم چنان بود که گوی این بنده را بایع بازستاند لاجرم مر وی را اختیار
بود اگر بیع را روا دارد و بنده بگیرد و چهار دانگ نیم به بایع دهد و یکدانگ نیم با اجنبی باز کرد و اگر بیع را روا ندارد و نیم بها دهد و دو دانگ
نیم قیمت بنده با اجنبی باز کرد و اما اگر بنده بمیرد بر مشتری واجب آید از دست بریدن دو دانگ نیم بهای بیفتد از بهر بریدن پای انجا ما
ند تیر و دیگر لیکن جنایت کنندگان سه تن اند بایع و مشتری و اجنبی اکنون اصل مال که بهای وی است همان هشت است در سه تیر نیم تا بیست
و چهار گردد دوازده مشتری را آید و شش تیر از بایع افتد انجا ماند شش شد و دیگر هر کسی را دو تیر مر مشتری را واجب آید و تیر دیگر

تا هر کسی بحق خویش برسد اکنون که بیست و هشت تیر با شماره و او چند باز گرد و چه جنایت وی بیست تیر است است تیر ایشان باز گرد و هفت
تیر بایع و دوم سیزده به بایع اول از بهر آنکه ایشان جنایت بحق همه مالک بودند و بحق نیمه اجنبی چون از جنایت هر یکی نیمه را هدر کردیم آن
نیمه دیگر ضمان واجب آید از بهر آنکه اصل این است که هر کسی را در ملک خویش تصرف رسد لیکن در ملک غیر تصرف نرسد لیکن بدین سبب
تیر بر ایشان قسمت بر جوع کنند نه بها چه گفتیم که ایشان در نیمه یار خویش اجنبی اند و مشتری با جنبی قسمت باز گرد ولی اکنون نگاه کنیم
که اگر قیمت بنده با بها برابر است نیکو آمده است و اگر قیمت بنده دو چند بها و بیست بر تیر از بها و ده تیر شود از سیزده تیر بایع اول آن
و شش تیر شود و آن هفت بر بایع دوم چهارده تیر گرد و مشتری همچون مایه سود کرد و اکنون چه میگوی که سود آنها حلال بود یا صدقه
دهد بدانکه اصل این است که هر سودی مرد را که حاصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب نیامده باشد سبیل آن شود و آن بود صدقه کند و هر
سودی که مرد را حاصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب آمده باشد آن سود مرد را حلال طیب باشد بنگریم که در سود بایع دوم که در بیع
ما لم یضمن چه است و ربح ما لم یضمن چند است و هر سودی که قبل القبض بحاصل آمده است ربح ما لم یضمن است اکنون هر سودی که بسبب جنایت است قبل القبض
است هر سودی که بسبب جنایت است بعد القبض است حاصل آنکه از سیزده بر بایع اول دوازده تیر صدقه دهد و یک تیر مرد را حلال طیب بود
و از هفت تیر بایع دوم شش تیر صدقه کند و یک تیر مرد را حلال بود مسئله دو تن مردی بنده خریدند یکی مشتری آمد قبل القبض دست بنده برید و یکی
مشتری آمد پای این بنده برید این جراحت با سرایت کرد و بنده بمرد بر هر کسی چه واجب آید بریدن دست از بهای نیمه کم شود و بریدن پای
نیمه اصل این مسئله بر چهل و هشت تیر شود بیست و چهار تیر به بریدن دست کم شود و دوازده تیر به بریدن پای انجا ماند دوازده تیر شش تیر
سوم نهم و ششم این از آنکه دوازده بود هژده شود و از آنکه بیست و چهار بود سی شود سی و هژده جمله چهل و هشت بود و اکنون این چهل و هشت
تیر که قیمت بهای این بنده بایع را و هر کسی در حق این جنایت نیمه مالک اند و نیمه اجنبی این نیمه که ملک وی نیست هدر شود و آن نیمه که بر یار وی است
ضمان واجب شود و اکنون این شریک چه باز گرد و جواب آنست که جنایت وی هژده است پانزده تیر از یک خود باز گرد و از بهر آنکه هر کس با بیست
چهار تیر داده اند و هر که را جنایت در سی آمد نیمه تیر شریک خود باز گرد از بهر آنکه جنایت در سی تیر کرده است پانزده تیر از این سی تیر نصیب
وی است چون از این بیست و چهار تیر پانزده یافت نه ماند بدین معنی گفتیم که نه تیر سیار خود باز گرد تا تمامی بحق خویش رسد و آنکه هژده تیر جنایت کرده
نه تیر از این هژده تیر نصیب وی است چون از این بیست و چهار پانزده یافت پانزده ماند لاجرم بدین معنی گفتیم که پانزده تیر به یار خویش باز گرد تا وی تمامی
بحق خویش رسد الا آنکه هر کس باندازه جنایت از نصیب چیزی کم شود مسئله مردی بنده فروخت مردی قبل القبض بایع دست راست آن
بنده برید مشتری آمد دست چپ برید یا پای راست بخلاف شرع کرد از بهر آنکه از روی شرع آنست که نخست دست راست ببرند و باز پای چپ
چه اگر هر دو دست یکبار ببرند یا دست راست و پای راست یکبار هلاک کردند و منفعتها از وی زایل شد اکنون بخلاف
شرع کردند بر وی چه واجب آید گفتا بنگریم که این بنده زیست یا مرد اگر زیست نیمه بهای وی از بهر دست وی فرو د
رود و باقی بر مشتری واجب آید گفتا بنگریم مثلا اگر بهای وی هزار درم بود و یا پانصد درم دیگر اکنون بنگریم که این بنده
را در حال چند میخرند اگر پانصد درم بیش نخرند چهار صد درم بر مشتری بحکم جنایت بر وی واجب آید اما اگر هم این صد درم را که قیمت

بروی مانده است بد و نیمه کن نیمه بر مشتری نه و نیمه بر بایع را یا یانصد و پنجاه درم شود و مشتری را چهار صد و پنجاه درم اکنون چه فرق است میان
انکه پای چپ برند و میان انکه پای راست ببرند گفتا از بهر انکه این جنایت کردی که وی کرد جمله منفعتها از وی زایل شد دلیل بر انکه اگر
مردی مر کفارت سوگند را بنده ازاد کرد که هر دو دست وی و یا هر دو پای وی بریده بود از کفاره سوگند نیابت ندارد اما اگر بنده ازاد
کرد که دست راست وی بریده بود و پای چپ اکنون ازاد کرد از کفارت نیابت دارد و باید دانستن که بدین جنایتها منفعتها زایل شود بدین
که گفتیم که فرق آمد میان دست راست و پای چپ والله اعلم بالصواب باب الصرف باید دانستن که بیع صرف را در بازار فروختن روا است
و در وی زیادتی ربوا است و بیع صرف آنست که دست بدست بود و قبض و تسلیم در مجلس بود تا این بیع روا بود مسئله مردی در درم نقره
نقره میدهد و یکی دینار زر میستاند یا زیاده یا کم روا بود چون هر دو دست بدست بود از بهر انکه هر دو یا یکدیگر خلاف جنس اند و هرچه خلاف جنس بود بر تفاوت
فروختن روا بود چون دست بدست بود اما زر و سیم ایشان هر دو معین شده اند مر بها را انکه زر با نقره بود که یکی ازین با بیع شود اما اگر مردی یکدینار
و دو درم داد و دو دینار زر با نقصان گرفت گفتا روا بود از بهر انکه یکدینار با یکدینار بیع شود و دو درم بدان یکدینار دیگر بیع شود اما اگر
یکدینار از سره میدهد و یکدینار رو انکی می‌ستاند با نقصان حرام بود این بیع از بهر انکه ربوا بود و ان زیادتی از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود
جیدها و ردیها سواء یعنی از نیک چه بد هر دو یکی است مسئله مردی را افتابه است نقره کین صد درم سنگ نقره بوزن این را بزر مصفر و شد بیست دینار
مصفر ندر روا بود و این بیع از بهر انکه خلاف جنس بود اما اگر برین افتابه صناعت یا کرده اند و صورتها ساخته اند بسبب ان صورت صد و پنجاه
درم مصفر بد حرام بود از بهر انکه این عمل را در شریعت اعتبار نیست ان نقره چون جنس اند زیادتی در وی ربوا بود لاجرم روا نبود
مسئله مردی را وست برنجین بیست زده بست درم سنگ که برنجین است میدهد و بست و پنج درم سنگ نقره بازده میستاند روا نبود از بهر انکه هم
هر چه جنس بود زیادتی در وی ربوا بود و ربوا حرام بود بدین سبب روا نبود مسئله اگر مردی یکدینار از زر بسیم داد صرف را و صراف گفت
فردا بیا تا زر و سیم این بیع روا نبود از بهر انکه این بیع همچون بیع صرف بود از بهر انکه در بها خالی نیست از نقره بیع صرف شود و بیع صرف
را دست بدست باید در مجلس تا بیع روا بود و چون دست بدست نبود روا نبود تا اگر مردی یکدینار زر را بصراف به پنجاه درم داد امروز
سیم پنجاه بود و صراف گفت فردا بیا تا یکدینار زر و سیم روز دیگر این سیم شصت شد یا چهل درم شد یکدینار و سیم آنچه داده است
از بهر انکه چون بیع درست نیاید این سیم در دست صراف بامانت بود و خاوند سیم نتواند گفتن که شصت شده است و ده درم دیگر بده اگر باید
تا بیع درست شود باید که باین پنجاه درم صراف سنگی بوی فروشند این سنگ را بوی تسلیم کند بعد ازان همین سنگ را بیکدینار باز خرد این بیع روا
بود والله اعلم کتاب رهن باید دانستن که گرو کردن رواست هم بنص قران و هم بخبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و هم باجماع امت اما
اما النص قوله تعالی ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة یعنی مر امردی چیزی درم وام داد گواه نمی باید و کسی نمی باید که چیزی بنویسد باید که چیزی
گرو کنند اگر روا نبودی خدا تعالی نفرمودی و دیگر انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم زره خود را بجهودی بچهار من جو گرو کرد پس اگر روا
نبودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم نکردی و اجماع امت انست که هیچکس این را منکر نیست که مغفری یکی گرو کرد و گشاید گرو دار را که نگاه
دارد که اگر نگاه دارد و غاصب شود و هرچه بعد ازان هلاک کند ضمان بر گرو دار بود مسئله مردی قالی یا مغفری بمردی گرو کرد که قیمت ان سه دینار

بروی گرو کرد و گیرد نفقهٔ آن کنیزک بر خواجه بود ولیکن این کنیزک درست گرو دار و وفات یافت مال گرو دار فرو رود اما تجهیز این کفن کنیزک هم
بود مسئله مردی کنیزک بمردی گرو کرد و کنیزک درست گرو دار بود گرو نهند این کنیزک را آزاد کرد و آزادی باتفاق درست آید و قاضی جبر کند گرو
تا زر بوی دهد اگر غنی گرو دهد و نگیرد بدو مثل همان گرو مسئله مردی غلامی بمردی گرو کرد و آن غلام بگریخت ازین ولایت رفت مردی آن غلام
را بگرفت از شهری دیگر و باز آورد و جعل الغلام بر که بود بگوییم اگر آن غلام را بده دینار همی ارزد و این گرو را بده دینار گرو کرده است جعل
بر گرو دار بود از بهر آنکه این مال وی زنده میشود و اگر چنانست که بیست دینار گرو کرده است و قیمت غلام بده دینار است یک نیمه بر گرو دار
بود و یک نیمه بر گرو نهنده از بهر آنکه نیمه مال از وی فرو میرفت و یک نیمه مال او لاجرم جعل بر هر دو واجب آید مسئله مردی غلام بمردی
گرو کرد و آن غلام را استحقاق بیرون آوردند و از دست وی بستانند پس سزای این گرو دار را که بقاضی باز گردد که این در دست من
گرو بوده است استحقاق آوردند فرماید تا گرو دیگر آرد یا از من و بده قاضی جبر کند مر این را تا زر از وی بوی و بده یا قیمت آن گرو دیگر
بدید مسئله مردی دو چیز گرو کرد بمردی بده درم ازین دو یکی هلاک شد یکی نیمی مال خود را گرو دار مستوفی شود اما اگر هر دو هلاک شود
کل مال خود را مستوفی شود اما اگر گرو نهنده آمد و پنج درم آورد که ازان دو گرو که گرو نهاده ام یکی بمن ده و یکی بر تو باشد دیگر گرو دار
میگوید که فی برده درم بباید هر دو گرو را ببر تو اندهم نمیگویم که بگیرم که آنچه مانده به پنج درم ارزد و باقی اگر ارزد و گرو دار را ترسد
که باز دارد اما چنانست که آن گرو دیده و نیم درین شیء نمی ارزد وی را حق حبس بود مسئله مردی ماده گاوی گرو کرد و یکسال در دست
مرتهن ماند و در دست وی بزاد و گوساله آورد و هر دو درین شود هم ماده گاو و هم گوساله اگر ازین هر دو هلاک کند برسد که باید از آنکه
قیمت وی نیست مال خود را مستوفی شود مسئله مردی از مردی ماده گاوی گرو کرد مر ازین ماده گاو شیر جوشید شیر را جمله مستوفی شود مر مال خود را
از بهر آنکه خود هلاک کرده است چنانکه ماده گاو گرو کرده است شیر مانند گروهست چون شیر را هلاک کرد بقیمت آن مال خود را مستوفی شود
مسئله مردی درخت توت گرو گرفت در وقتی که برگها توت میخریدند از جهت پیله را بعد ازان برگها برچید بر قول خواجه بکر اسکاف بخارا
رحمة الله بهان اندازه برگها مال خود را مستوفی شود و بر قول امام بکر فضل بخاری چه میگوید که این برگ را اعتبار نیست از مال وی هیچ کم
نشود مسئله مردی انگشتری بمردی گرو کرد و او دار این با نگشتری براه انگشت اندر کرده است که معتاد است تاوان دار شود از بهر آنکه آن
از وی زینت است اما اگر در انگشتهای دیگر کرد تاوان دار نشود که حفظ است از بعضی گفته اند بنگریم که نگینه اندر سوار ور دیا بیرون بود
اگر نگینه بکف دست آورد ضامن نشود و اگر به پشت دست آورد ضامن بود و بعضی گفته اند هرچه گونه دارد ضامن شود از بهر آنکه نقش انگشتری
داشتن زینت است و کاله گروی بکار دارد ضامن شود کتاب بباید دانستن که محجور کیانند هرچه وقت که نارسیده بود وی محجور بود از خرید
و فروختن و تصرف کردن و هر چیز یا دیوانه بود یا بنده و خواجه وی را دستوری نداده بود بخریدن و فروختن آن تصرفات وی هیچ چیز درست نشود تا
اگر نارسیده خود را چیزی خرید یا چیز خود را بکسی فروخت اصلا بیع و شراء وی روا نبود از بهر آنکه وی را عقل بکمال نبود که نفع و ضرر را ندید آرم
بد ببیعی بود و اینجا اگر دیوانه است و برا که خود عقل نبود اصل هرچه اقوال است درست بود چنانکه عتاق و طلاق و بیع و ندر و کفاره
و مانند اینها بود و هرچه افعال است موقوف بود با جازت ولی اگر ولی اجازه کند درست بود و اگر انکار کند بر انداخته شود و اگر بنده چیزی

خود را فروخت این بیع روا نبود و بکر اگر مجوران بود که تصرفات وی درست نبود اما اگر چنانست که غلام را دستوری داد بیازرگانی کردن بجمله تصرفات وی درست آید که از ان بازرگانی کند اما اگر غلام ماذون بود بتجارت بی دستوری خواجه زن نخواهد روا نبود از بهر انکه در ان دستوری نداده است مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه بازرگانی کرده و وام بر آورده از خواجه هیچ نتوانند ستدن تا ان ساعت که آزاد نشود اما اگر بدستوری خواجه بازرگانی کند و دین بر آورده خواجه را بگیرند که بیا زر بازده و یا وی را ایمان ده تا بفروشیم و زر خود بگیریم اگر نارسیده را پدر ماذون کرد اگر نارسیده بود که واند خریدن و فروختن درست بود اما اگر بهول خرد بود که نداند خریدن و فروختن درست نبود اصلا اگر نارسیده مال کسی را هلاک کند بر با در وید ر چیزی نبود تاوان بر نارسیده بود اگر حالی مال بود نارسیده را از مال نارسیده ستانند و اگر مال نبود بمانند نارسیده شود و کسب کند و بدهد مسئله اگر نارسیده اقرار کرد که مرا مالی دادنی است بفلان کس این اقرار وی درست نبود که هیچ تصرفات نارسیده درست نیست مسئله اگر مردی غلام خود را دید که در بازار با خرید و فروخت میکند و هیچ نگفت غلام ماذون شود و ان خاموش بودن برضا بود اما اگر همچنین قاضی یا سلطان دید غلام خود را که بیع میکرد خاموش کرد ماذون نشود از بهر انکه ایشان را مهابت بود که ایشان در بازار با سخن نگویند خاموش ایشان برضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی و سلطان **باب العاریت** وضمان مردی مرد دیگر را چیزی عاریت داد اگر ان عاریت از دست عاریت گیرنده هلاک شود بروی تاوان نبود چون تقصیر نکرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست تا زمین را بشکند این تیشه در زمین شکستن بشکست تاوان دار نشود و یا نه مگر بگویم که زمین زنگ ناک بود و کلنگ چنانچه که مبتلی ان تیشه را در زمین کار زند تا وان دار شود اما اگر صالح بود تاوان دار نشود مسئله مردی گاو وی عاریت خواست تا جفت بر بندد این گاو در وقت کار کردن هلاک شد اگر این زمین صالح است بر گاو بستن را تاوان دار نشود و اگر کلنگ بود تاوان دار شود مسئله مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند خاوندش گفت که تمام شود بمن آری تمام شد بروی بیاورد هلاک شد این تیشی را تاوان دار شود یا نه میگویند اگر ساعتی بود اما تقصیر کرد و نبرد تاوان دار شود اما اگر ساعتی دیر که روز و ریگاه بود یا راه دور بود تاوان واجب نبود از بهر انکه آن از وی تقصیریست مسئله مردی از مردی چیزی عاریت خواست خاوند کار نگفت که چون تمام شود بمن آری عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد از ان در دست وی هلاک شد تاوان واجب نباید از بهر انکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد از عاریت بیرون نبود لاجرم ضامن نبود مسئله مردی از مردی تیشی عاریت خواست تا گل کند گل کردن تمام کرد همسایه گفت که مرا ده تا من نیز یکباره گل کنم در دست دوم هلاک شد تاوان دار نشود از بهر انکه تفاوت نکنند میان گل کردن وی و میان گل کردن دیگری مسئله مردی تبری خواست از مردی تا هیزم بشکند هیزم شکست همسایه گفت مرا ده تا من نیز هیزم بشکنم همسایه وا هیزم شکست در دست دوم تاوان دار شود چه فرق است میان تیشی و میان تبری گفتا فرق انست که در هیزم شکستن هر دو دست دوم تاوان دار نشود یکی هیزم سخت بود و یکی سست و یکی بچهار تبر هیزم بزند و یکی مردی بچهار تبر بزند لاجرم بدین سبب ضامن شود و یا در گل تفاوت نبود فرق بود میان تیشی و تبر مسئله مردی از مردی تیشی عاریت خواست خاوندش گفت که زنهار تا بکسی دیگر ندهی وی گل کرد و تمام کرد همسایه گفت بمن ده تا من نیز گل کنم بوی داد هلاک شد تاوان دار شود یا نی و هر چه از بهر گل کردن خواسته بود آن چه دوم نیز همان کار کند یا از انکه از دی خواسته بود وا دوم نیز همان کار کرده بود تاوان دار نشود اما هر چه کاری کرده بود جز آن بود که

از مستاجر منفعت نتواند بر داشتن اجرت واجب نشود از بهر آنکه اجرت در مقابله منفعت واجب می‌آید که منفعت آن جز هلاک وی نشود مسئله مردی بمردی خانه
باجارت نهاد یکساله بمال معلوم و قباله نوشتند اینجا خانه ویران شده است مستاجر میگوید که من این قباله را بری اندازم بسبب ویرانی خانه تواند انداختن مستاجر
اما از شهر بازو لایت میرود بدان سبب اجارت را نتواند بر انداختن والله اعلم مسئله مردی خانه را باجارت گرفت یکساله پیش از آنکه اجارت وی بسر شد
خاوند این خانه را بکسی فروخت این بیع موقوف بود باجارت مستاجر اگر این مستاجر اجارة کند بیع درست بود و اگر این مستاجر اجارة نکند بیع موقوف
بود چندانکه اجارة وی بسر شدی از بهر آنکه این خانه در تصرف مستاجر است خاوند خانه میخواهد تا ابطال حق وی کند شریعت این بیع را موقوف دارد
مسئله مردی خانه بمردی اجارت نهاد ویران شد عمارت این خانه بر خاوند بود از بهر آنکه این جا ملک وی نیست اما اگر غله دار عمارت کرد تواند رجوع کردن بخاوند خانه
یا نی بنگریم که بدستوری خاوند خانه کرده است یا نه اگر بدستوری وی کرده است رجوع تواند کردن و اگر بی دستوری وی کرده است متبرع بود حق رجوع نبود
مسئله مردی خانه بغله گرفت این خانه ویران شد غله دار میگوید خاوند خانه را که خانه را عمارت کن میگوید نمیکنم جبر نتواند کردن اما اگر بایدش همچنان
باشد و اگر نی بر خیزد مسئله مردی خانه باجارت گرفت و چاه مبرز پر شد نقی کردن آن مبرز که بود بر خاوند از بهر آنکه هرچه بر روی خانه است برای
[illegible] است همچون [illegible] انداختن اما هرچه در چاه است و بر دیوارها و بر سقف است بر خاوند خانه است اما جبر نرود و در هیچ صورت از بهر آنکه [illegible]
نفرماید کسی را که تو خانه خویش را بار عمارت کن مسئله مردی خری بکرایه گرفت روز مزد هر روزی باجرة معین است این اجارة درست بود و از این [illegible]
اندر که بود داست تا دیگر روز همان وقت حکم یکروز بود و شب در آن تبع اصل بود مسئله مردی خری بکرایه گرفت تا بجای برد ناگاه این خر را آفتی
[illegible] هلاک شد بر وی ضمان واجب نیاید از بهر آنکه شریعت اجرة واجب کرده را ضمان واجب نکند مسئله مردی خری باجارة گرفت ظالمی آن خر را از این
مرد بستاند این ظالم میگوید با من تا فلان جای بیای تا خر این باز شود و هم وی آنجا رفت و خر هلاک شد ضمان واجب نیاید از بهر آنکه بر وی رفتن بدیم خر [illegible]
نیست لاجرم ضمان واجب نبود خاوند خر اجرت میخواهد تواند یا نه گفتند باندازه آنکه این خر بار وی برده است اجرة واجب آید زیادتی را واجب نیاید مسئله
مردی خانه باجارة گرفت ظالمی آمد و ویران این خانه خبر انید و خود نشست خاوند خانه از مستاجر غله میخواهد نتواند خواستن از بهر آنکه اجرة در مقابله
منفعت است و چون منفعت نتوانست برداشتن اجرة نیز واجب نیاید اما اگر خلاف میرود میان خاوند خانه و غله دار خاوند خانه میگوید هم تو باشیدی
درین خانه غله دار میگوید که شش ماه است که مرا ازین خانه بیرون انیده است قول قول غله دار بود و اگر غله دار درین خانه است قول قول
خاوند خانه است بود تا کل اجرة واجب آید و نظیر این مسئله آنست آسیا بمقاطعه داد و بسی چهار ساله خاوند آسیای غایب شد بعد از سالی آمده است اجرة یکساله
طلب میکند مقاطعه گیرنده میگوید که دو ماه بگذشته است و برابر چهار ماه غله بیش نیست اگر گواه بود خود اشکال نیاید اما اگر گواه نبود حال را حکم سازیم اگر
حال اکنون روان است قول قول خاوند آسیا بود و اگر آسیا استاده است قول قول مقاطعه دار بود و نظیر دیگر این مسئله آنست که مردی غلامی باجارت نهاد
در کاری معین سالی شش دینار خواجه غایب شد بعد از سالی آمد است و اجرت یکساله مطالبه اجارت گیرنده میگوید که این دو ماه بیمار بوده است خواجه
میگوید همه سال تندرست بوده است و کار نکرده است قول قول که بود گفتند حال را حکم سازیم و نظیر دیگر آنست که نارسیده را مال است پدر مال نارسیده را
بخورد و پسر رسیده شد میگوید که پدر را که تو مال من خوردی بر تو تاوان است تاوان طلب می‌کنی پدر میگوید مال [illegible] خورده ام این پدر و مادر را [illegible] خورده
[illegible] تاوان نبود و پسر میگوید بی حاجت خورده قول قول که بود گفتند حال را حکم سازیم اگر حال پدر درویشی است قول قول پدر بود و اگر توانگر است قول قول پسر بود مسئله

مردی خری بکرایه گرفت که صد و بیست من گندم بار کنم زیاده از ان بار کرد ضامن شود و بهر یکی در عادت گفتیم اما اگر جوالست که یکی تنگ [illegible] خداوند نیم
دیکی تنگ از ان اجارت کرده باندازه زیادتی آن تنگ که منتها بر بیاده است تا ان را ضامن شود و این جائی بود که خداوند خر اندر باورنی از صد و بیست
اگر خداوند میداند و همچنان خاموش بود ان از وی رضا بود و هیچ چیز واجب نباید مسئله مردی خانه مردی اجارت نهاد و این خانه اندر رخت خداوند خانه هست
اجارت درست نباید اجرت نتواند خواستن از بهر انکه خانه مشغول بود بر رخت تا رختها بر ندارد و خانه تسلیم نکند اجرت واجب نباید مسئله مردی خانه بمردی
اجارت نهاد و کلید بفرد و از داد و عقد وار کلید گرفت هیچ با این خانه رخت نهاد و ر دو ماه بر امد اجرت واجب آید چون کلید بمردی داده بود از بهر انکه تقصیر از غله
و ار امده است مسئله مردی زمین بمردی اجارت نهاد و بایدکه این زمین صالح بود تا اجارت درست آید اگر غار بود یا کمان نه همچنان بود اجارت درست نبود
از بهر انکه منفعت نمیتواند بر داشتن این یک رایه کرده مسئله مردی خری کره اجارت گرفت درست نبود از بهر انکه از منفعت نتواند بر داشتن اما اگر باده را
با جارة میکرد تا از وی شیر خورد درست نبود از بهر انکه از شیر چیز خورده بود و در اجارت منفعت را مالک میشود و عین را نی مسئله مردی مرد را با جارت
گرفت که این ده گوسفند مرا بصحرا بیرون بر هر ماهی ترا دانگی بدهم اینمرد گوسفندان را بصحرا بیرون بعلف برد بعضی از این ده گوسفند هلاک شد چون ماه تمام شد
الحاه اند که بیا اجره من بمن ده خداوند میگوید که چون هیچ از این گوسفند هلاک شده است ترا من نیم دانگ میدهم که چون ده را مزد کرده بوده دانگی
اجره تمام واجب شود از بهر انکه فرق است میان این مسئله و المسئله که مردی راه کوچه است تا با جارت گرفت تا کوچکان را در اشیر دهد بر ماهی چهار دینار
یکی از این با وفات یافت ماه تمام شد و آمده است که بیا ال من بده گفتا نیم دینار بیش نتواند ستاد گفتا فرق چیست میان چوپان و دایه فرق
انست که در آن صورت گوسفندان هلاک شده ان خداوند تو انستی که گوسفندان دیگر خریدی و بوی تسلیم کردی اما بچه دیگر نتواند و در آن فرق دیگر است
که چوپان را از بهر یکی گوسفندان بصحرا باید رفتن و از بهر ده همان اما در آن صورت که بچه هلاک شد رنج باندازه این کوچه کمتر شد اجره نیز کم شود اما
رنج انجا بر قرار است چوپان را اجرم نیز بر قرار باشد و این مسئله در کتبم علمای است مسئله مردی مردی را گفت این خانه خود را بتو اجارت نهادم هر ماهی بدانگی و نه
اخرین ماه در روز زوال ماه هر یکی را ولایت فسخ بود و تو انند که اجارت را بر اندازند اما اگر اجارت بدین انداخت سر ماهی اجارت تو شود برضا مرد و مسئله
مردی اندر خانه مردی اندر نشسته است و مدتی با نشسته و خداوند خانه امده است و میگوید غله خانه من بتو اند خواستن یا بلی یا نگیرم که اگر خانه بود که بوسته درین غله
وار بوده است غله خواهد تواند و لی رهنر میل اجران بود که اگر کسی انجانه بغله کرد و بجیزین واحد ار تواند خواستن و اگر این خانه مستعمل بوده است هیچ
واجب نباید بار بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که در خانه نشسته است مرد باز از بیست یا کسی سلطانی اگر بازاری بود واجر شد واجب
شود که وی غصب نکرده بود و اگر سلطانی بود چیزی نشود از بهر انکه وی غصب کرده بود و اجرة با غصب جمع نباید مسئله
مردی را سرای است گفت سرای را بتو اجارت نهادم هر سالی بده دینار هر ماهی بدیناری سال تمام شد اجرة میخواهد ده دینار مطالبه
یا دوازده دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنیم اگر خداوند خانه گوید که من پنداشتم که هر ماهی دیناری میشود و همان ده دینار بیش واجب نباید
از بهر انکه وی غلط کرده است اما اگر گوید که من پنداشتم که هر ماهی دینار میشود و لی همچنان گفتم دوازده دینار واجب شود + اگر مردی
مردی را اجارت گرفت که مرا حوض بر کن ده در ده بیک دینار اینمرد حوض بر کند پنج در پنج میگوید که بیش بر نمیکنم اجرة چند واجب شود گفتا ربع
نیم واجب شود از بهر انکه ده در ده صد گز بود پنج در پنج بیست و پنج بود از بهر انکه پنج اندر پنج چهار پنج پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده

هم بر شهریان و هم بر روستاییان هم از جهت خود و هم از جهت فرزندان خرد خود واجب بود اما از جهت بزرگان واجب نیست اگر یکی گوسفند قربانی کند از
جهت خود و از فرزندان خورد خود هر یکی را یکی گوسفند باید قربانی کردن تا روا آید و اگر گاو قربانی کند از جهت خود و از جهت فرزندان خورد روا بود اما
اما از هفت کس نیابت دارد و هشتم نیز از هفت کس نیابت دارد و اگر صاحب نصاب بود و قربانی نکند گناهکار شود و اگر مرد درویش بود قربانی بر وی
واجب نبود و باید دانستن که قربانی بچه بز روا نبود و بچه روا نبود و اگر گوسفند و بز و یا گاو و گاومیش یا شتر قربانی کند روا بود اما اگر آهو یا گورخر
یا نخچیر یا مرغ قربانی کند اینها اصلا روا نبود از بهر آنکه قربانی کردن اهلی شرط است و اینها وحشی اند و وحشی قربانی را روا نبود اما اگر مادر اهلی
ست و پدر وحشی روا بود اعتبار در قربانی مادر است نه پدر را مذهب علما ما رحمهم الله تعالی بخلاف شافعی رحمة الله و اگر مادر وحشی است و پدر
اهلی است روا نبود همین معنی که گفتیم مسئله قربانی را شش چیز شرط است عقل و اسلام و بلوغ و حریت و قامت و غنی یعنی قربانی واجب بر کسی است
که مومن و عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و توانگر بود و اول وقت وجوب قربانی سپیده دم روز دهم ماه ذی الحجه و آخر وقت فرو رفتن آفتاب روز سوم عید
است که روز دوازدهم ذی الحجه قربانی تا سه روز است و دو شب که در میان سه روز است اگرچه شب روا است با کراهیت روستایی را قربانی
کردن پیش از نماز روا است و شهری را بعد از نماز اول وقت وجوب است و میان وقت وقت اداء و آخر وقت وقت قضای تا اگر اول
وقت نیاورد و آخر وقت را بیافت قربانی بر وی بود که وقت قضا را دریافت نظیر وی آنست که پیش از تمام روز سوم عید وفات
یافت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را دریافت خلف ابو یوسف رحمة الله گفت که گوسفندی بکرم (؟) قیمتی قربانی کردن بهتر و نیکوتر از ده هزار درم
صدقه کردن از بهر آنکه قربانی کردن امتثال فرمان است و سنت پیغامبران است علیه الصلوة والسلام و رضای رحمان است و کفارت گناهان
است و شادی اهل بهشت و آسمان است مسایل عیوب مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که یکی پای وی شکسته است روا نبود و اگر گاو
قربانی میکند که بیزبان است قاضی امام ابو بکر زرنکری رحمة الله آورده است که روا نبود از بهر آنکه گاو علف بزبان برکشد چون زبان نبود
علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را روا نبود از بهر آنکه علف نتواند خوردن و هرچه علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب
قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که دو گوش بریده اند یا گوش او را شق کرده اند ولی بوی بود روا بود اما اگر جدا
کرده اند قربانی روا نبود و یا نیمه بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیچه و آنکه گوش بریده بود قربانی روا نبود و یکی روایت آنکه نیم و نیم بر قول ابو یوسف
رحمه الله اگر نیمه بریده بود قربانی روا بود اما صحیح آنست که دو دانگ بریده بود روا نبود و بر خلاف که در مسئله دنبی و در چشم یعنی معیوب تا اگر یکی
چشم را بینایی کم شده بود و اگر دو دانگ و اگر دو دانگ کم شده بود قربانی روا نبود و اگر کسی سوال کند که چه دانیم که دو دانگ نقصان است یا بیش یا
کم مشایخ روایت کرده اند از ابو حنیفه رحمة الله باید که آن گوسفند را گرسنه دارند بعد از آن چشم معیوب را برابندند و علف را بوی نمایند از دور چون چشم و
بر علف افتند و علف را ببیند موضع علف کنند آن چشم نیکو را ببندند و آن معیوب را گشایند و علف را پیشتر وی آرند چند انکه ببیند اگر کمتر بود بهمین تقدیر
نیمه و ثلث هم کرده مسئله باید دانستن که شهری را پیش از نماز عید گذاردن قربانی کردن روا نبود بمذهب علماء ما رحمهم الله بلکه باید که نماز عید گذارند
آنگاه قربانی کنند و شهر بیرون از شهر بود پیش از نماز عید قربانی کنند روا بود و اگر نماز گذارند بیرون شهر بود پیش از نماز عید قربانی کنند روا بود و اگر
نماز عید گذارند قربانی کنند بعد از آن معلوم شد که امام بی طهارت بود [illegible] روا واقع شده است که [illegible] اعادت

ولی قربانی را اعاده نکنند از بهر آنکه اگر قربانی را باز فرا بهم جمع شود مسئله مرد را میباید که تا از نماز باز آید اشتها نکند تا بود از گوشت قربانی
چیزی کند باید که پیش از عید گوسفند را از شهر بیرون برد و یکی را وکیل کند که چون عید شود بعد از آن گوسفند را قربان کند و گوشت را بشهر اندر
آورده اشتها سازد و پیش از نماز عید مسئله مردی بز قربانی میکند که از یکسال کم بود روا نبود و اگر گوسفند قربانی میکند شش ماهه و هفت ماهه
فربه باشد و یا کلان باشد روا بود و اگر کم از شش ماهه بود روا نبود و چه باید کردن تا گوسفند کلان تر و فربه تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده
است عظموا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم گفت گوسفند آن بخرید عزیز که وی مرکب ایشان بر صراط مرکب شمان است مسئله گوسفند از
دو کسی روا نبود و گاو و شتر از هفت کس روا بود مسئله اگر مردی گوسفند کرگین قربانی میکند روا بود و ماده نیز هم که آن کرگ پوست سرایت کرده بود و
به گوشت [illegible] نبود روا نبود و اگر پوست سرایت نکرده بود روا بود مسئله مردی گوسفند بوله قربانی میکند یا گوسفند کر روا بود و یا نیکنار روا بود که مقصود
از قربانی گوشت است و اگر لنگ بود نیز روا بود و سنت نیست که از گوشت قربانی دو دانگ بدهد و بخش بدهد و دانگ را آورده اند پیغامبر علیه الصلوة
والسلام یکی عید صد شتر قربانی کرد شصت را بدست خود ذبح کرد و چهل را با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود تا ذبح کرد و دیگر سید عالم علیه الصلوة والسلام
روز عید صد و پنجاه شتر قربانی کرد یاران گفتند که همه میباید رسول علیه السلام گفت نی ولیکن جماعت من درویشان باشند که ایشان از دنیا هیچ
که قربانی کنند و نتوانند من از جهت ایشان قربانی میکنم و اگر خود نتواند ذبح کردن یاری باید که همانجا حاضر باشند یاد دست راست ورنه سنت
قصاب بدهد و قصاب ذبح کند که در حدیث آمده است که پیغامبر علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را گفت که چیزی بر سر قربانی خود حاضر شو که نخستین
قطره خون که از حلق گوسفند جدا شود همه گناهان ترا عفو کنند و آن بنده را بیامرزد و بعدد تار موی که بر آن قربانی بود فرمان آید تا نیکی حسنه در دیوان
وی ثبت کنند و هر که از آن گوشت قربانی یک لقمه خورد خداوند تعالی او را بیامرزد و در روز قیامت بیارند گوشت و پوست و خون قربانی را چنان که همه
که اکنون هست و اندر ترازو نهند گفتند یا رسول الله این کرامت هر فرزندان تراست گفت نی مر فرزندان مرا و امتان مراست تا روز قیامت و اندر خبر
دیگر آمده است که خداوند عز و جل وحی کرد به داود پیغامبر علیه السلام گفت یا داود که تو دانی که مر امت محمد را از آن قربانیها که کنند چند ثواب و چند ثنا از روز
قیامت گفت الهی تو اعلم خطاب آمد که بعدد هر موی که بر آن قربانی باشد هر سر موی ده [illegible] باشد اما گوره نیکی در دیوان اعمال او ثبت کنم و ده بدی از دیوان اعمال
او محو کنم و چون هست پای گوسفند قربانی [illegible] زمین [illegible] بر ایشان [illegible] و هر پاره گوشتی که در آن قربانی باشد من ایشان را مرغی هم اندر بهشت
چون [illegible] بعد [illegible] که در آن قربانی باشد و را گوشتی [illegible] هم اندر بهشت [illegible] بر دست و پای قربانی مر او را مرکبی هم در روز قیامت از مرکبان بهشت باد او
قربانی مرکب قیامت است و پاک کننده گناهان است و گرداننده بلاها است فایده عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال من خرج من بیته الی اشتری
الاضحیة کان له بکل خطوة عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فاذا تکلم فی شرائها کان کلامه استغفار فاذا نقد ثمنها کان له
بکل درهم سبعمائة الف حسنة فاذا اضجعها علی الارض للذبح یستغفر له کل شیء خلق من موضعها الی الارضین السبع واذا ذبحها واهرق دمها
یخلق الله تعالی من کل قطرة من دمها عشرة املاک یستغفرون له الی یوم القیامة فاذا اقسم لحمها کان له بکل لقمة عتق رقبة من ولد
اسمعیل علیه الصلوة والسلام عجب کاری که بیگناه است در کشتن وی چند ثواب است و آنکه گنهکار است در آزردن وی
چندین عذاب و عقاب است که رسول علیه السلام چنین فرموده است که من آذی مؤمنا بغیر حق فکانما هدم مکة

و فرزند بود

عشر مرات و آیة الکرسی عشر مرات کان ما فضل الف ملک من المقربین قال علیه الصلوة اذا اکدو ذبحهم الاضحیة فاجعلوا اهل بیتکم من دارکم
حتی یشهدوه و ذبحها فان الله تعالی یغفر لاهل بیته ولمن شهدها ولمن قام عقیبا ورد عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال من اراد
ان یدرک فضل الاضحیة سواء اذا لا یستطیع فلیصل صلوة العید ثم یرجع الی بیته و لیقدم الطهارة و یحلق عانته و یقص شاربه فانه یدرک فضل الاضحیة
فلیصل رکعتین فی ذلک الیوم بعد صلوة العید فلیقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة و انا اعطیناک الکوثر خمس عشرة مرة فاذا سلم فلیسجد
و لیقل اللهم اعطنی ثواب القربان فان الله تعالی یعطی له ثواب الاضحیة فی ذلک الیوم و قبلها الی آدم صلوة الله علیه السلام و بعدها الی یوم
القیمة حکایت در فتح حسن بصری رحمه الله در مجلس میگفت در فضل قربانی پیرزنی هیچ چیز نداشت مگر ماکیان رفت و قربانی کرد حسن رضی الله عنه
در خواب دید که میگوید که هر که قربانی که امسال کرده اند همه موقوف بود بقربانی این پیرزن ببرکت قربانی وی همه را قبول کردم قال علیه
السلام من لم یقدر علی الاضحیة فلیصل اربع رکعات یقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة و خمس عشرة مرة انا اعطیناک الکوثر کان له من الاجر
مستغنی الاضحیة و روی عن علی رضی الله عنه انه قال اذا رجع الفقیر من صلوة العید یقرأ ثلاث مرات سورة الکوثر اعطی فضل الاضحیة
الغنی المضحی قوله تعالی و اطعموا القانع و المعتر بعضی از مفسران گفته اند که قانع و معتر سگ و گربه اند که زبان ندارد که بخواهند پادشاهی که
کم روا نمیدارد که سگ و گربه را روز عید نومید کنی کجا روا دارد که روز قیامت مومن را نومید کند و جای دیگر میگوید و اطعموا البائس الفقیر روز
عید نومید مکردان که اغنی الاغنیا اوست جل جلاله کجا روا دارد که مومن مفلس درویش را نومید بی شفقت و عطایا باز گرداند و قال النبی
علیه السلام من وجد سعة و لم یضح و لم یقربن الی مصلانا ان شاء مات نصرانیا و ان شاء مات یهودیا اسمعیل را فدی میگوید رضی الله که جبرئیل
علیه السلام و الصلوة نزدیک رسول علیه السلام آمد گفت رسول علیه السلام یا اخی جبرئیل رسید بثواب این قربانی ما که کردیم جبرئیل
گفت رسید بقربانی کردن شما اهل آسمان شادیها کردند و دیگر جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد بدانکه گوسفند قربان کردن نزدیک خدای تعالی
دوستر است از بز کلان سال و گوسفند یکساله قربان کردن دوستر است نزدیک خدای تعالی از گاو کلان سال اگر چیزی از گوسفند فاضلتر بودی
الله تعالی فدای اسمعیل علیه السلام از آسمان نفرستادی چون گوسفند فرستاد معلوم شد که هیچ چیز بقربان کردن بهتر از گوسفند نبوده است والله اعلم بالصواب
مسئله گوشت قربانی را نشاید فروختن و پوست او را نشاید فروختن و سلاخ را گوشت قربانی بحساب اجرت نشاید دادن و اگر گوشت
قربانی را فروخت آن سیم را نشاید خرج کردن در خانه و خوردن بلکه صدقه باید کردن اگر مردی گوشت قربانی بفروشد و نان بستاند یا چیز
خوردنی روا بود مسئله اگر مردی پوست قربانی بفروشد و انبان بستاند روا نبود و چون گوشت خوردنی است باید بچیزی عوض کند که آن
چیز نیز خوردنی بود تا روا بود و پوست کار آمدنیست اگر چیزی کار آمدنی بعوض کند شاید مسئله دو کس دو گوسفند خریدند و هر دو را
بیک جای اندر کردند بازآمدند هر دو یکی گوسفند را گرفتند و میگویند که از آن من است و آن میگوید از آن من است این گوسفند را قاضی حکم
کند بهر دو تا مشترک شوند میان هر دو و آن یکی گوسفند دیگر بیت المال را بود از بهر آنکه از آن هر دو گوسفند سرا نمیتانند لاجرم
آن بیت المال را بود و آن یکی میان هر دو بود اکنون اگر این گوسفند مشترک را قربانی میکنند روا بود یا نی بشنو این از علما پرسیدند
اند که روا نبود اما خواجه یحیی زند ولیسی رحمة الله آورده است که روا بود از هر دو از بهر آنکه بعلم هر یکی نیست که این گوسفند خاص از آن

من است و اراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود بعد از ان گوشت را قیمت کنند اکنون چگونه کنند تا روا آید گفتا باید که هر دو
یکی را وکیل کنند که ای وکیل از جهت ایشان قربانی کن مسئله دو تن دو گوسفند آوردند بر سلاخ و هر دو وکیل کردند که این گوسفند را از جهت ما
قربانی کن بعد از ان خداوند سلاخ میگوید که یکی را عمدا التسمیه بمانده ام و نگفته ام و نمیدانم که کدام است هر کسی ان خود را گرفته اند و میگوید
کدام را تسمیه گفته است هر دو حلال بود بنا بر ان علم ایشان ولی این را نشاید از ان خوردن و انرا نشاید از ان خوردن از بهر انکه علم بر یکی
انست که از ان یا رحمن بمیده است و زعم در شریعت اعتبار است اما اگر هر دو گوسفند ان یکی کسی بود مرد برا وکیل کرد که گوسفندان مرا ذبح کن
اینمرد یکی بعمد التسمیه بماند اگر میداند که کدام است همان یکی مردار بود اما اگر نمیداند که کدام است هر دو مردار بود از بهر انکه پیغامبر صلی الله
علیه السلام فرموده ما اجتمع الحرام والحلال الا وقد غلب الحرام و سلاخ ان یک گوسفند را که تسمیه بمانده ضامن شود مسئله مردی گوسفند
ذبح جای برد تا ذبح آرد که او شش از دست بیفتاد چشم گوسفند قوت شد قربانی را روا بود از بهر انکه این قوت را اعتبار نیست اما اگر پیش بگیرد زن
باید در روز ختم این گوسفند برفت روا نبود از بهر انکه معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفند خرید قربانی را این گوسفند
گم شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضحیه است قربانی کند روا بود اما اگر بعد از ان باید این گوسفند را صدقه باید کردن و از ان گوسفند هیچ را
نشاید خوردن از بهر انکه حق درویشان شد اگر این گوسفند را همچنان زنده میدهد بکشد باز صحیح ندا اما اگر بکشد و گوشت صدقه زد به نیکی دانگ
ونیم بیش نمیخرید ان نیم دانگ را ضامن شود از بهر انکه حق درویشان شده است وی نقصان کرده باید که نیم دانگ دیگر صدقه دهد تا از
عهده بیرون آید مسئله مردی میشی خرید با مادرش از انکه ذبح او در وی پیش بره او بود و مادر را قربان کرد و بره را ماند تا سال دیگر این بره را
قربان میکنند روا نبود از بهر انکه وی تبع مادر بود و یکبار قربت یافت باز دیگر قربان کردن روا نبود مسئله مردی توانگر است گوسفند خرید تا
قربان کند این گوسفند گم شد دیگر خرید انگه گوسفند اول را باز یافت ازین دو گوسفند یکی را قربانی کند روا بود از عهده بیرون آید از بهر انکه بر وی
وجوب شده بود و بخریدن وی دیگر واجب نشود بخلاف درویش تا اگر درویش گوسفند خرید که قربانی کند این گوسفند غایب شد دیگر خرید ان اول را
بازیافت این هر دو را باید قربانی کردن از بهر انکه بر توانگر بجبر و خریدن معین نمیشود تا ذبح نکند اما این بر درویش فریضه شود و چون خرید معین شود
که گوی نذر کرده است که هر کدام خرد معین شود و اگر ده خرید بود هر ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان توانگر و درویش
و اگر نارسیده را مال هست قربان در مال نارسیده واجب آید یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از مال وی قربانی کنند و بر قول محمد رحمه الله
قربانی نکنند حجت وی انست که میگوید نارسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوه بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب
نبود حجت ایشان انست که این قربانی کردن همچون مونت است اگر پدر فرزند نارسیده را از خواستی نفقه این در مال او واجب شدی قربانی نیز باید که
واجب بود اما گوشت قربان وی را بدرویش ندهند از بهر انکه گوشت دادن ضرر بود از مال وی و در حق نارسیده ضرر روا نبود مسئله مردی درویش
گوسفندی خرید و این گوسفند را قربان کرد دیگر روز توانگر شد قربانی دیگر واجب آید یا نی دو روایت است بروایت کتاب حج واجب نباید اما اگر
درویش حج کرد و بعد از ان توانگر شد حج دیگر نبود و بروایت کتاب صلوه قربانی دیگر بروی بود چون در وقت توانگر شدن همچنان چو که نارسیده نماز
خفتن بگذارد هم در وقت رسیده شد ان نماز خفتن را باز گذارد از بهر انکه وقت باقیست همچنان قربانی را وقت باقیست

واگر تمام برکنده بود روا نبود واگر پاره از وی برکنده چون پاره بدرم و ویند وانبه را از وی لیسانند ضرر دار بود نشاید خوردن از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است هرچه از اندازه جدا کنی مردار است لاجرم بحکم حدیث نشاید خوردن **مسئله** شخصی گوسفند خنثی قربان میکند روا بود یا نی مشایخ
گفته اند که روا نبود و نقل کرده اند لاجرم بدین معنی گفته اند که روا بود و در روایت اصل نیست که این مسئله را **مسئله** باید دانستن که گوسفند را
و حلقوم و مری و دو رگ او وداج بقول ابو حنیفه رحمة الله سه ازینها را ببرد بشود یا بیشتر ازین سه ببرد بشود حلال بود و دیگر روایت از ابو یوسف
همین است و روایت دیگر از ابو یوسف آنست که مر این حلقوم باید که بریده شود و دو رگ دیگر یا بیشتر و بر قول محمد رحمة الله از چهار هر یک باید
که بیشتر بریده شود والله اعلم **کتاب** الحدود وقال الله تعالی الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وقال النبی علیه الصلوة
یعرض علی اعمال بنی آدم فی کل جمعة مرتین فیکون شدة غضب الله تعالی علی الزانی یعنی عرض کرده میشود هر دو اعمال بنی آدم در هفته دو کرت و سخت تر
اثر عقوبت خدای تعالی بر زناکاری بینیم و در خبر آمده است که زنا عمر را کوتاه کند و رزق را تنگ گرداند و نور روی او را ببرد و آمده است که هر که
کودکی را بشهوت بوسه دهد حق تعالی او را در آتش دوزخ هزار سال عذاب کند و هر که با کودکی فعل بد کند بوی بهشت نیابد مگر توبه کند و در خبر آمده است
النظر الی الحرام سهم مسموم من سهام ابلیس یعنی نگریستن بحرام تیری است زهر آلوده از تیرها ابلیس اگر مستی زنا کند حدش نزنند تا هوش باز نگردد و اگر
مستی اقرار کند بزنا حدش نزنند اگر یکی اقرار کند بزنا بچهار کرت در چهار مجلس مختلف بر وی حد واجب شود و چون اهل اقرار بود و اگر کم ازان اقرار کند
حد واجب نشود و اگر بعد ازان که قاضی حکم کرده بود باقرار وی رجوع کند حدش نزنند **مسئله** اگر مردی بیر زنی را بیابد در جامه خواب خفته و
پندارد که زن حلال ویست و با وی بیاساید واجب آید و اگر در عدت طلاق سه گانه یا زن بیاساید بپنداشت اگر بر وی حلال است یا کنیزکی
که نزدیک وی ودیعت یا عاریت بود گوید پنداشتم که بر من حلال است یا غلام یا کنیزک خواجه یا پسر یا کنیزک پدر یا مادر یا زن بیاساید و بپنداشت
که حلال بود حد واجب نیاید و اگر سلطان یا کسی دیگر یکی را باکراه بزنا کند واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی گواهی دهند بر مردی که پیش ازین گاه زنا
کرده حدش نزنند اگر محصن زنا کرد و در دار الاسلام سنگسار کردن واجب آید و اگر محصن نبود صد تازیانه واجب شود و اگر بنده بود پنجاه تازیانه
لازم شود و محصن درین حکم کسی را گویند که مسلمان و بالغ و آزاد بود و با زنی دخول کرده بود بحکم نکاح که زن مسلمان بود عاقله و بالغه و آزاد و اسلام
شرط است مر احصان را تا اگر مردی ذمی زنا کند سنگسار کردن لازم نیاید بمذهب ما و بمذهب امام شافعی رحمة الله لازم آید و این مسئله را شرط الاحصان
خوانند اگر کسی در دار حرب یا در لشکر باغیان زنا کند حد واجب نشود دران موضع ازان که سلطان اسلام را قدرت حد زدن نبود در آن موضع
اگر خلیفه زنا کند حد نزنند و لیکن وبال زنا بود و اگر سلطان زنا کند خلیفه و هر احد نزنندش و اگر کم از چهار کس گواهی دهند بزنا نشنوند قاضی
را باید که گواهان را پرسد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و بچه وقت زنا کرد و چون حد زنا ثابت شود نخست گواهان سنگ اندازند باز دیگران
و اگر گواهان نخواهند انداخت حد ساقط شود و اگر بر زن حامله زنا درست شود و گواهی باز دارندش تا آنوقت که بار بنهد و اگر باقرار درست
شود باز ندارندش بیارند حدیکه بچوب بود نزنندش تا بهتر شود حدی که بچوب زنند بر سر و روی و فرج نزنند و زن نشسته و مرد را ستاده
و جامها از مرد جدا کنند مگر در حد قذف مستحب آن بود که حد پیش امر و مان زنند تا پند گیرند و اگر پیش کسی نزنند هم روا بود و اگر کسی چند بار زنا کند
حد زده نباشند جمله را یک حد کفایت کند و همچنین در ماه رمضان روزه بقصد خورده بود یک کفارت بسنده بود و هر که زنا کند و توبه کند

بر وی نیست که قاضی را خبر دهد تا کوشش بزند اگر کسی با مادر یا خواهر نکاح کند چنانچه مغان و ملاحده و با او بیاسایند بمذهب ابو حنیفه رح حد لازم نیاید و مذهب
ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی برین قول داده **مسئله** اگر مردی با مرده یا با ستوری نزدیکی کند تعزیرش بزنند مثلی اگر
منی یا جهودی یا ترسایی زنا کند صد تازیانه بزنندش اگر کسی لواطت کند بر وی تعزیر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید
یعنی حکم وی همچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول را بزنند و بر دار کنند و بعضی گفته اند از بالای بلندی شان بسر نگون سار و فرو
اندازند اگر نارسیده بود و یا بیگانه باشد تعزیر واجب آید انقدر که سلطان یا قاضی مصلحت بیند تعزیر را از همه حدها سخت تر زنند اما تا چهل
تازیانه نزنند و فرو دان روا بود که بزنند تا اگر غلامی یا کنیزکی یا ویرا ای زنا قذف کند بسی و نه تازیانه بزنند و اگر مسلمان ازو که یک بود و نگر
وطی حرام یا وطی با شبهت بجا آورده بود ویرا نسبت کند و چهار گواه نتوانند گذرانیدن بر درستی قول خویش هشتاد تازیانه بزنند و هرگز گواهی
او نشنوند **مسئله** اگر مرده را بزنا قذف کند پسر او را و دختر او را و پدر او را ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف بعفو باطل نشود و
هرگاه انکس که ویرا قذف کرده بود باطل شود والله اعلم **باب** اندر سرقه قال الله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و قال النبی علیه السلام
لعن الله السارق یسرق البیضة فیقطع یده یعنی لعنت خدا بر دزد باد که بیضه بدزد و دستش ببرند بدانکه از دزدی تخم مرغ [illegible] دزدی چیزی رسید
که بقیمت ده درم نقره بود که دستش ببرند بدانکه ده درم از ده درم سنگ نقره که بر عمل و غش غالب بود دست بریدن واجب نیاید **مسئله** اگر کسی
غلام خرد را یا کنیزک خرد که هنوز عاقله نبود بدزد قطع واجب آید اگر کتاب بدزد یا کراسه یا صحیفه یا درخت ساختنی یا گوشت یا شطرنج یا
نرد یا بربط یا تنبور یا سکی قطع واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی بخانه در آیند بدزدی و یکتن مال بیرون آرد همه را قطع واجب آید اگر از
گرمابه دزد قطع واجب نیاید اگر از بام دزد یا از بیابان و صحرا و نه مال پهلوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسوراخ خانه مردم
اندر کند و مال بیرون کشد یا باشکنج و مانندان قطع واجب نیاید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید بشرط وجوب القطع اربعة اشیاء
العقل والبلوغ والنصاب والدعوی والنصاب عشرة دراهم خمس عشر من السراق لا یقطعون اذا سرق العبد من مال سیده والسید من مال
مکاتبه او ماذونه مدیون او غیر مدیون او زوج من زوجته او الزوجة من زوجها او ذی رحم محرم منه و
الاجیر من المستاجر والخائن والنباش والمختلس والمنتهب والحمام ومن المقبرة ومن بیت
المال والضیف من منزل المضیف او کان السارق اشل الید الیسری او کان اقطع او مقطوع
الرجل الیمین و یسقط القطع باربعة اشیاء اذا وهب من السارق او باعها منه او لم یخاصم خصمه فیها
او ادعی ان العین ملکه **مسئله** اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و انکس گفت که گرفته ام قطع واجب نیاید
و اگر غلامی دزدی کند دستش ببرند مگر بحضرت خواجه اگر غلام اقرار کند بدزدی دستش ببرند اگر گواهان گواهی دهند بر کسی
بدزدی و سپس [illegible] قطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود و سپس [illegible] یا بیکاشان یا لشکر یا سپاهیان [illegible]
و مانندان که سلطان اگر حد نفاذ و رسیده باشد علاحده وارد والی حضرت مارانش بدکه او را دست برد و اگر
اقرار کند بدزدی نارسیده قطع واجب نیاید اگر دزد مال بجا دهد به یا خدا و نه مال او را بفروشد یا بخشد

بقطع وی حکم نکنند هر که اول دزدی کند دست راست او را ببرند از بن و ند ساق مگر که دست چپ او شل بود یا انگشت نر از دست چپش شل بود یا دو
انگشت و رای انگشت نر از دست چپ شل بود یا بریده آنگاه قطع نکنند مر کرا دست در دزدی بریده بودند اگر دوم بار دزدی کند پای چپ او
ببرند اگر سوم بار دزدی کند باز دارندش تا آنگاه که توبه کند و سیما صالحان بر روی او ظاهر گردد و دزدی عادة کند سلطان او را سیاست
کند روا بود و چیزی بدین سبب مال بخداوند باید دادن چون بر جای بود و اگر هلاک کرده بود ضمان واجب نشود مگر بقول شافعی رحمة الله
اگر راه زنان که مال ببرند و کسی نکشند سلطان اگر خواهد دست راست ایشان ببرند و پای چپ ایشان و بار بکشند و اگر خواهد هم از اول
شان بکشند یا بر ستان بکار دبخل رند و بجنبانند تا بمیرند و یا بردار کنند شان و سه شبانروز بدارند تا خلق عبرت گیرند و بند شوند شان و اگر
بکشتن یا دو تن راه زنند حکم قطاع طریق ندارند مگر چندان بوند که از خوف ایشان راه بمانند قطع طریق بموضعی که کم سه شبانروز بود حکم
قطع الطریق ندارند و بقول ابو یوسف رحمة الله دارد و فتوی بر قول وی است اگر در راه مردی کاله بود بقیمت ده درم نقره دزدان قصد
او کنند و مال او مقاتلت روا بود و را با ایشان والله اعلم بالصواب **باب** اندر سیر و جهاد قال الله تعالی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ وقال النبی صلی الله علیه وسلم الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایه شمشیرهاست و آمده است الجهاد سنام العمل عذاب سرتیهم کاما
خیر است آمده است که الغازی ولی الله غزا کننده دوست خداست عز وجل مسئله بدانکه جهاد فرض کفایت است چون طایفه بغزا شدند
دیگران بنشینند مگر که نفیر عام بود آنگاه بر جمله رسیدگان فرض عین گردد بنده را بی دستوری خواجه و زن را بی دستوری شوی بیرون آمدن روا
بود و عالم که شهر ادی عالمتر نباشد نشاید که بغزات بر آمده آید چون نفیر عام بود همچنین فام دار را بی دستوری خداوند حق نشاید بغزا
بیرون آمدن چون نفیر عام بود همچنین فرزند را که مادر رش طاقت ندارد و باکی نیست اندرون بردن مصحف در دار حرب چون لشکر اسلام
عظیم بود و مسلمان را نشاید که بدر حربی خود را بکشد و باک نبود که دست یا پای اسپ او را پی کند تا او در زنگها باز دارد تا دیگری در
رسد او را بکشد و اگر زنی را مشرق کافران بر بایند بر اهل مغرب واجب شود که روز اخلاص دهند پیش از آنکه او را بدار حرب در آرند
وآمده است که زنی را از طرف کافران اسیر بردند او بوقت اسیر شدن گفت وا معتصماه تاجر بمعتصم رسید که خلیفه عهد بود با سپاه وی
باز دارد که او بیگاه و در حال بر نشست و لشکر ساخت و تا او را از دست کافران خلاص نکرد به شغلی دیگر مشغول نشد غلو کردن در
حال حرب مستحب باشد نیست مگر در آن جای منفعت مسلمانان باشد و مبارزان را از آنجا نشاط حرب زیاده شود و باک نیست طبل زدن در وقت حرب
باک نیست هم نیزه خود را در حالت حرب مبارزان بغیر بهید بغلط اندازد و آمده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه کافر منکر را با و مبارزت
بیرون آمده بود گفت که نه شرط کرده بودی که کس را بمن مبارزی نخوانی کافر روی را پس کرد و بنداشت آنکه مگر کسی بمبارزی او آمده
است علی رضی الله عنه در حال شمشیر بر وی زد و بکشت غازیان چون کافران را قهر کنند نشاید که نارسیدگان و زنان و پیران عاجز را
بکشند مگر که از اهل رای و تدبیر باشند چون مسلمان با کافران عهد کنند که تا فلان وقت حرب کنند نشاید ایشان شبیخون کردن ایشان را
پیش خبر باید دادن که تا عهد بر انداختیم سرهای کافران از دار الاسلام فرستادن مکروه است که از آنجا فراغ دلی باشند مسلمانان را فصل
اگر کسی را در دار حرب فیه خریدن یک اسیر پیش بود و او را سیر خریدن جاهل فاضلتر بود از خریدن اسیر عالم که عالم و چیز خود بر باد ندهد بخلاف جاهل باک نیست کافران را

که کنند گیرند نشسته بود و دهنده ایستاده و دست دهنده زیر دست گیرنده باید که بود و بیمه در ولیتی نوعی کسب بتواند کردن در سالی
دوازده درم است از درمهای شیبان و بیمرد و میانه حال بیست و چهار درم و بهتر از آنکه چهل و هشت درم اگر جماعتی از مسلمان باغی
شوند و بر سلطان عادل بیرون آیند و دعوی ولایت کنند سلطان را با ایشان مقاتلت روا بود و اعانت سلطان بر مسلمانان واجب
بود و هر که از باغیان روی بر هزیمت نهد نشاید کشتن مگر منهزم دارد و از ایشان خوف فسادی بود و اگر سلطان با باغیان مرد و ...
کنند حرب ماند و بر آنجا مال گیرد روا بود و نشاید سلطان عادل را که برادر و پدر شود را که باغی بر آورده بود و نه بدست خود بکشد مگر بطریق
دفع در مقام ضرورت روا بود و روا بود که پای اسب او را پی کنند تا پیاده کرد و کسی دیگر ویش بکشد و در آنچه از تن و مال باغیان بر دست
لشکر سلطان عادل هلاک شود در حالت حرب تاوان نیست و جز از آن حرام است باب الالفاظ الکفر صاحب محیط چنین گفت اگر
خدای جهان است چیز خود از وی بستانم کافر شود بخلاف آنکه اگر پیغامبر است بستانم اگر زنی گوید بت را سجده کنم و با فرشتی نکنم کافر شود
همچنین اگر گوید کافر بودن به از با او بودن یا گوید مرا با او بهشت نباید اگر چنین سوگند خورد که بخدای و خاکهای فلان بعضی گفته اند
که کافر شود و اگر گوید من چنین کار کنم یا کرده ام از خدای بیزارم و میداند کرده است بعضی گفته اند که کافر شود خواجه امام شمس الدین حلوانی برین فتوی
داده است که کافر شود و از ابو یوسف آمده است که کافر نشود و اگر گوید تعالی الله بخود که خدای تعالی جول گفته است صفت او کافر شود و چون برای
استهزا بود و اگر یکی زنی را گوید کافر گرد تا بر شوی حرام گردی کافر شود و اگر کسی بکفر کافری رضا دهد بر عزم آنکه عقوبت بخشد و کفر را قبیح نگارد
کافر نگردد و همچنان اگر گوید خدای تعالی فلان جان بکافری بستاند و اگر کافری خواهد که اسلام آرد و مسلمان شود مذکری یا عالمی تاوان او را گوید زبان کشیده
تا فردا و مجلس من اعیان آری تا ترا از قوم فتوحی بود کافر شود و اگر کسی گوید اگر فرشتگان و پیغامبران گواهی دهند که فلان کسم کار نیست تو از ندارم
کافر شود و اگر گوید بروجه سبکی داشت که چه با زنامه فتوی آورده کافر شود و اگر گوید بار خدایا روزی بر من فراخ کن و الا جور مکن بعضی گفته اند
توقف کرده اند باید که کافر شود و اگر بیماری گوید بار خدایا مرا بخواه مسلمان میران خواه کافر میران کافر شود و اگر گوید پیغامبری مرا مرد کی خوانند کافر
اگر گوید با سمان برای با خدا جنگ کن گفته اند کافر نشود و اگر فرد القیامت مراد از ان ... کجا یابی کافر نشود و اگر مخ نام را گوید لعنت بر تو باد و به
تعلیمی زید بن علی نام بنده است کافر نشود و زیرا که وی هم محمد رسول الله نرسد هر که از وی که زنا و قتل بناحق حلال گوید کافر شود بخلاف آنکه از ...
که خمر خوردن قمار کردن یا نماز روزه و زکوه و حج فریضه نبودی کافر نشود و اگر سلطان ظالم را عادل خوانند ابو منصور ماتریدی فتوی داده است
که کافر شود و بعضی گفته اند که نشود از برای آنکه در یک چیز عدل کرده باشد و جواب اول چنین محال ترست و اگر کسی کلاه مغی بر سر نهاده یا زنار بر میان
بر میان بند و یا علی جهودان بر کتف خویش نهد کافر شود و اگر پای ره بر میان بند در اسلام راز زیان ندارد و اگر جامه خطا پوشد و سر نهند تا مردمان
او را کافر خطا ... دانند بعضی گفته اند کافر شود و اگر بخاطر کسی گذر کند زیان ندارد و اگر مردی گوید لا اله بر عزم آنکه الا الله باد وی باز بکشد و بار الا الله
بگوید کافر نشود و اگر کسی موذن را گوید بوقت بانگ نماز که دروغ میگوید کافر شود و اگر پیغامبر را در چیزی عیب کند یا موی او را موئیک خواند بلفظ تصغیر کافر
شود و اگر فاسقی بر جماعتی را گوید بیایید تا مسلمانان پوشید ... مجلس ... استهزا بود و استخفاف بر مسلمانی کافر شود و اگر در مجلس ... و بر منبر برآید
... کل تذکیر ... گیرند ... بر آوردن و قوم خندیدن گیرند جمله کافر شود و العیاذ بالله هر که بطوع کلمه کفر بر زبان راند در حال کافر شود و اعتقاد

با طلبش سود ندارد و هر که عزم کند که این بیست صد هزار سال کافر شود کافر گردد و هر که گوید زن بمن دوست تر از خدای است کافر شود و الفاظ کفر بر
زبان خلق بسیار است و بسیار میرود که نمیدانند که کسی بدین الفاظ کافر گردد و بال عظیمت شان بود اما کافر نگردد چون عقیده اعتقاد دینی با ایمان بر کفر حکم نکنند و الله
اعلم **باب** اندر کراهیت و استحسان قال الله تعالی ما استطعتم و اسمعوا الآیة قال النبی صلعم ترک ذرة مما نهی الله تعالی خیر من عبادة الثقلین یعنی بجا ماندن
ذره از آنچه خدا تعالی نهی کرده است به از نوافل عبادات آدمیان و پریان باشد و آمده است که متقیان را بدان متقی خوانند که ایشان دست بدارند از
چیزهای که باک نباشد از بیم آنکه نباید که چیز ناشایسته باشد و بدانکه فرزندان را نام پیغامبران کردن چون محمد و عیسی و موسی و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب
و مانند مستحب است کلیم و خلیل و حمید و مانند باک نیست نام کردن درین روزگار فرزند را عبدالله و عبدالرشید و عبدالرحمن و عبدالرزاق نام کردن
مستحب نیست زیرا که جهال مردم نام را در مقام ندا بتصغیر یاد میکنند و نشاید که کسی در و پدر و شوهر را بنام خوانند و نشاید که جهود و ترسا را بکنیت
بخوانند **فصل** قرآن خواندن بلحن چنانکه قراء روزگار میخوانند مکروه است و شنودن آن حلال نیست باک نیست در گرمابه بآواز نرم خواندن
قرآن خواننده قرآن چون بانگ نماز شنود بهتر آن بود که بجواب بانگ نماز مشغول شود و مصحف را با قلم باریک نشاید نوشتن که درین خوار داشتن
مصحف است و بزرگ داشتن واجب است باک نیست لوح و کراسه بکودکان که آیه است بدست دادن جنب و حائض را کراسه بی غلاف نشاید بودن
و غلاف آن بود که از مصحف جدا بود اما آنچه شیرازه کرده بود غلاف نبود و اگر باستین گیرد مکروه بود و بروایتی درست تر طالب علم اگر جز بطلبه تعلیق
بالین سازد و بر قصد حفظ باک نبود کتاب و کراسه که کهنه شود در خرقهٔ پاک پیچد و در مکان پاک دفن کنند که راه گذر نبود و چنانکه آدم را لحد سازند و تعظیم نهند
موی سر و ناخن را دفن باید کردن آمده است از ابو حنیفه رح که گفت در سفر قبله حجام مارا در پنج جای خطا کرفت چون نشستم بسوی بازکردن ما گفت
استقبل القبلة چون نشستم روی چپ پیش داشتم گفت روی راست پیش دار و چون از موی ستردن فارغ شدم خواستم تا بیرون آیم گفت دفن شعرک ثم
اخرج **فصل** باک نیست که اهل ذمه در مسجد با در آیند علم و قرآن نبشتن در مسجد چون بمزد بود نشاید در مسجد جامع بر درویشان صدقه کردن مکروه است
باک نیست اگر کسی بی آبدست در مسجد در آید بخلاف جنب و حائض و ادب آنست که بوقت در آمدن در مسجد کفش بیرون کنی و پای راست پیش نهی نرم نرم
در آیی و کسی را از جای که او نشست خود بخیزانی و بیازاری که آمده است از رسول علیه السلام لا تعظموا یعنی فی بیت اللیل و از اینجاست که بعضی از ائمه
قاضی در مسجد درس کرده اند صحابه را آنکه استادندی که پیش ایشان برای تعظیم ایشان بر خواستندی ادب در وقت بیرون
آمدن آن است که پای چپ پیش نهی و پای چپ بر کفش نهی **فصل** بوقت اندر آمدن بخلا جای پای
چپ پیش باید نهادن و بوقت بیرون پای راست پیش باید نهادن و بوقت بول کردن روی سوی قبله و آفتاب
و ماهتاب نشاید نشستن و پشت سوی قبله نشستن باک نیست چو دامن بر انداخته بود پای دراز کردن سوی
قبله مکروه است نشاید که کسی سوی قبله نشت بنهند و تیر اندازند و اگر بلند کردن بوقت سلام و گرم شدن تذکیر مکروه
است روا بود که دعا کافر مستجاب شود نشاید که کسی بگوید که عمر علیه الصلوة و ابابکر علیه الصلوة و السلام مگر بطریق تبع
پیغامبر صلی الله علیه و سلم در مقام دعا گفتن بحق فلان و بحق فلان گفتن مکروه داشته اند قول مذکران که بار خدایا
یک قطره از دریای مغفرة تو از این قوم دریغ مدار این لفظ کفر است هر که نام خدا تعالی بشنود باید که جل جلاله یا سبحانه

در آمد او و نماز بود سفر او فرو و گرفت و طعام خوردن آغاز کرد و طعام ظالمان را خوردن بر قصد تقبیح فعل ایشان بهتر است اگر چه حلال بود و اجابت
نمودن به دعوت جهود و ترسا پاک نیست **فصل** جامه ابریشمی پوشیدن مردان را حلال نیست مگر در حرب و پسران نارسیده را نشاید پوشانیدن و
پوشاننده او در وبال بود و همچنین کسی که ایشان را طعام و شراب دهد جامه که تارش ابریشم بود و پودش ریسمان چنانکه جامه عتابی و خاره و مانند
آن پاک بود و هر جامه که تارش ریسمان بود و پودش ابریشم مکروه بود و پوشیدن وی مگر در حالت حرب بدان قرین مر وی را نشاید پوشانید اگر چه
زره و خفتان او از گرما بس بود و مردان را بر نهالین ابریشمی نشستن و بر بستر ابریشمی خفتن و بر بالش ابریشمی سر نهادن پاک نیست قزاغند ابریشمی مردان را
حرام است ازار بند ابریشمی به قول مکروه است مردان را پیراهن زه ابریشمی پاک نیست کلاهی که در وی از زر و نقره و یا ابریشم بسیار بود مکروه بود
و اگر بر طرف عمامه علم زرین بود به قدر چهار انگشت پاک نیست و همچنین علم جبه و زه و کلاه **فصل** پاک نیست جواب سلام جهود و ترسا بر اگفتن و از
علیک نشاید گذرانیدن و بر ایشان ابتدا سلام نشاید کردن پاک نیست که میان مسلمانان و اهل ذمه معاملتی باشد چون اهل ذمه کسی بود که از وی حاجت
بود و جواب سلام خواهنده که بر در خانه سلام گوید واجب نبود و بر کسی که به قرائت قرآن خواندن مشغول بود سلام نشاید گفتن و اگر بگوید جواب لازم
نیاید و بر سلطان سلام گفتن سنت است و بر قاضی که از بهر فصل خصومت نشسته بود سلام ناگفتن رواست جواب سلام زن بیگانه نرم باید گفتن و بر زن
جوان بیگانه ابتدا سلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی بر گذرد که در شطرنج و نرد باختن و مانند آن بود سلام کند بر قصد آن تا ایشان را از معصیت
باز دارد روا بود و اگر بر جماعتی سلام گوید و یکی از ایشان جواب بدارد دیگران نیز ساقط شود و سلام را جواب چنان باید گفتن که سلام دهنده
بشنود و جواب عطسه واجب است چون عطسه دهنده حمد بیارد والله اعلم **فصل** پاک نیست آرایش کردن خانه ها و زر اندوده کردن سقف ها حلال
لیکن به کار آخرت باید کردن که بهتر و خوب تر است مرد و زن را بر کرسی زرین نشستن و یا دوات و قلم زرین یا نقره گین نشستن و در آینه زرین نگریستن
نشاید نقش کردن صورتها که از جنس جاندار بود و مکروه است چون کلان بود و به قدر بتوان دیدن صورت قنادیل و درختان و مانند آن پاک
نیست باز کردن بساطها بر آن صورتها باشد پاک نیست جهانیدن خر بر اسب پاک چه رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از شکر گفتن
بر توانگری است کسب کردن لابدی فرض است درویش چون از کسب عاجز باشد واجب باشد بر در خانه ها طواف کردن از بهر قوت را و بتجارت
رفتن به کافرستان پاک نیست و اگر درویشی گوید به حق خدا چیزی بده واجب نشود دادن غلام امرد و به مردک لوطی فروختن نشاید **مسئله** بر گوشه
راه بازار نشستن بر قصد خریدن و فروختن نشاید مگر که گذرندگان را ضرر نکند **فصل** زبان تازی بر جمله زبانها فضل است هر که او را بیاموزد
او را ثواب بود به وقت حجره نهادن کتب کتاب پارسی را زیر باید نهادن و کتاب ادب و لغت را زبر آن و کتاب فقه را زبر آن
و کتاب اخبار را زبر آن و کتاب تفسیر زبر آن و کراسه را زبر آن نشاید پیر عامی را که بر زبردست جوان دانشمند نشیند در گفتن و رفتن
نیز تقدیم نکند و در خبر است از رسول علیه الصلوة والسلام که ذو السلطان و ذو العلم احق بشرف المجلس یعنی سلطان عادل و
مرد عالم به صدر نشستن سزاوارتر است **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون ممکن بود و مفید گفته اند که امر
معروف بر سه قسم است علما را به زبان بود و سلطان را و اصحاب ولایت را به دست بود و عام را به دل نا پسندیده داشتن لازم
بود و هر که از بیم فاسق بد گوید به اهتمام یعنی بر رفق اندیشه یا بر عزم آنکه مردمان از وی احتراز کنند پاک نبود و سلطان ...

بیرون کنند و یکی از آن قوم در وقت نوشتن باشد از نظر و معاونت نگاه دارد و ثواب یابد فصل نشاید که نام مرد کافری چون ابوجهل یا
فرعون بر کاغذ نقش کند و آثار آن نماند و تعویذ نوشتن و در خانه با کردن دمیدن و بروز نوروز و چراغ کرده است و اگر کسی با دیگری
اسب و شتر دوانید برابری اگر وی بگذرانید از پس چیزی بخرد یا چیزی با وی دهد و اگر دیگر اسب بگذراند بر وی چیزی نبود و هم درست بود و چیزی
لازم نبود اما اگر بدید حلال بود و همچنان تیر انداختن اگر دو کس در مسئله سخن برود و گویند پیشم اگر جواب موافق قول من آید بر تو چیزی
و اگر موافق قول تو آید چیزی با تو و هم درست بود و اگر گویند اگر جواب نعم آید تو چیزی بده و اگر لا آید من چیزی بدهم درست نبود و همچنین حکم
تیر انداختن و اسب دوانیدن چون شرط از هر دو جانب بود روا نبود و اگر مضطر شود با حرام کافری نیت چنین کند که این تعظیم و سجود برای خدای
و سلام گفتن و چون [illegible] را باریک کردن محفوظ و [illegible] امیکم از فرشتگان و اگر گوید سعادت باد و نیت آن کند که السلام باید نشاید الله تعالی کتاب الغصب
قال الله تعالی ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و قال علیه السلام من غصب شبرا من الارض طوقه الله تعالی الی سبع الارضین یعنی هر که بدستی از زمین کسی
غصب کند تا هفتم زمین از او طوق سازند و بقیامت در گردن او آویزند مسئله هر که بنده دیگری را کار فرماید ضامن بود و هر که بنده غصب کند و بر
آن رد کند که بر گشته باشد یا حرفت فراموش کرده بود نقصان از او ضامن بود و غلام اگر در دست غاصب خویشتن را بزند و بمیرد و [illegible] او را غاصب
هلاک کند ضامن نبود و اگر کسی کبوتر معلق زن یا کبک نغمه زن یا کره وی منقش باشد یا تیهو را یا خروس جنگی کسی را هلاک کند قیمت وی واجب آید بی صفت
معلق زن و بی صفت منقش و همچنین اگر کنیزک مطربه کسی را هلاک کند قیمت بی مطربه لازم شود فصل اگر کسی در زمین غصبی کشت کند و آنچه
زیاده از تخم او حاصل آید صدقه باید کردن و همچنین از زر غصب یا از زر و دیعت سود کند آن سود را صدقه باید کردن اگر کسی از زمین دیگری
درختی برکند و در زمین هر که باشد بنشاند درخت بگیرد ملک او گردد و بر وی قیمت شاخ واجب آید بر وی غصب اگر کسی خر یا گوساله و مانند آن
غصب کند و در دست وی کلان شود و هلاک شود قیمت روز غصب واجب آید و اگر کنیزکی یا ستوری ماده غصب کند و در دست وی بچگان آرد
ضمان بچگان بر وی لازم نبود چون بیش از طلب کردن هلاک شود و اگر کسی سیم و زر خود بیامیزد چنانکه جدا کردن ممکن نبود جمله ملک او گردد
و بر وی ضمان واجب بود و عوان که جبایات از مردمان قبض کند از جنس دراهم و [illegible] به مال خود داده باشد ضمان بر وی بود و اگر کسی از دیگری
چوبی یا پالاری غصب کند و در بنای خود در آرد ملک او شود بر وی ضمان بود و اگر زمین غصب کند و بر وی عمارت کند مجبر کنندش تا عمارت برگیرد
و زمین را بخداوند تسلیم کند اگر مالک گوید که این مال من بدان صفت بود و غاصب گوید نبود قول قول غاصب بود با سوگند اگر کاله از دست غاصب دیگری غصب
کرد و تلف شد خداوند مخیر بود خواهد تاوان از غاصب اول خواهد و خواهد از دوم یا بعضی از اول و بعضی از دوم خواهد روا بود اگر کسی خم مسلمانی بریزد
تاوان لازم نشود و اگر بربط یا طنبور یا رباب یا غیر آن یکی بشکند بگویند اگر وی را سوی طرب چیزی را شاید قیمت آن تاوان دار شود و بعضی چوب یا طنبور
را اگر [illegible] که کسی با کافری امان داده را غصب کند باید زد و عقوبت بود و شر با خرقه مسئله هر که دیگری را خبر کند مباحی [illegible] را والی بگیرد
و بعجز او چیزی بستاند غماز ضامن بود و بقول زفر ره فتوی بر قول وی است اگر کسی آب از کشت کسی باز دارد و کشت او خشک شود ضامن نبود و اگر کسی
ستوری پای را ببندد کند تا ستور او در بیابان [illegible] شود ضامن نبود و اگر بند از پای غلام کسی بگیرد و غلام بگریزد و یا در قفس بگشاید مرغ
بپرد و یا در ستورگاه کسی بگشاید و ستور آن بیرون رود ضامن نگردد و اگر دیوار کسی سوراخی کند و از آنجا یکی دزد در آید و مال ببرد ضامن نشود

و اگر مردی با کالهٔ غصبی زن خواهد صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کالهٔ غصبی کنیزک خرد وطی کرده باشد و اگر کسی در خانهٔ غصبی
باشد یا آن کنیزک و غلام غصبی منفعت برگیرد سزا مزد واجب آید اگر کسی طعام و یا میوه کسی غصب کند و پیش خداوند کاله نهد و او بخورد و نداند
که ملک او است از عهده ضمان بیرون آید مگر بقول شافعی رح بیرون نیاید زن را باید که بگوید با شوی که من با تو درین خانهٔ غصبی ناشستم
و وی باشد و بال در گردن شوی بود فصل اگر مودع جامه ودیعت را بپوشید یا ستور نهار سوار شد یا بنشیند و باز جامه را بیرون کند
و از ستور فرود آید و از بهر مالکش نگاه دارد از عهده ضمان بیرون آید اگر ودیعت را منکر شود باز مقر آید از عهده بیرون نیاید یعنی ضمان
نسپارد و اگر مودع کاله را بنزدیک دیگری ودیعت نهاد و هلاک شود ضمان بر اول بود و یا بر دوم بقول ابوحنیفه رح بر اول بود و بقول ابو یوسف
و محمد رح خداوند ودیعت را اختیار بود خواهد اول گیرد و خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم با اول باز گردد و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول را
بگیرد با دوم باز نتواند گشتن و فتوی بر قول ابوحنیفه رح و اگر ودیعت را بی علم خداوند در خانه او نهند و هلاک شود ضامن بود و اگر کسی جامهٔ
یا ستور یا نقره یا متاعی بنزدیک نارسیده که ماذون نبود بیازرگانی کردن ودیعت نهد و آن نارسیده او را هلاک کند ضامن نبود و اگر ماذون
بود ضامن بود و اگر بنزدیک غلام عاقل ماذون نهند هلاک کند ضمان از وی وقتی طلبند که آزاد شود و اگر یکی از دیگری ستوری عاریت
خواهد تا بجایگاه معین برد و از آنجا در گذراند ضامن گردد و اگر باز بدان موضع بیاید از عهده ضمان بیرون نیاید و اگر کالهٔ عاریتی
را در راه بجای فراموش کند ضامن بود و اگر کسی کاله غصب کند خداوندش او را بیزار کند کاله بر دست او بسبیل امانت ماند تا اگر هلاک شود
ضمان لازم نبود والله اعلم بالصواب باب اندر وقف قال الله تعالی و تعاونوا علی البر والتقوی یعنی یاری کنید یکدیگر را به نیکوئی کردن و پرهیزگاری
کردن و در خبر است که رأس العقل التودد الی الناس و اصطناع الخیر الی کل بر و فاجر یعنی سر عقل خویشتن را دوست مردمی گردانیدن است و فرمان
را خوبی کردن بجای هر نیکی و بدی بدانکه وقف کردن بنزدیک ابوحنیفه رح درست نیست مگر که قاضی بدان حکم کند یا واقف چنین گوید که چون من بمیرم
این موضع وقف بر فلان مسجد یا فلان رباط یا بر باشندگان فلان موضع باشد اگر کسی از ایشان نماند بر جماعت درویشان مسلمانان بود و در
آید بقول ابو یوسف و محمد رح وقف درست است و فتوی برین قول ایشان است و آنچه است عمر و علی و صحیح و زبیر و انس و غیر ایشان از صحابه
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وقفها کرده اند و تسلیم کردن بمتولی شرط است مر درستی وقف را بقول محمد رح و بقول ابو یوسف رح شرط نیست باید در وقف
کردن شرط است تا اگر گوید این وقف بر فلان کسم درست نیاید تا نگوید که اگر وی درگذرد بر جماعت فقرا مسلمانان اگر گوید این درخت وقف
فلان مسجد را تا بمتولی تسلیم نکند درست نیاید اگر گوید این دوکان وقف بر روغن چراغ فلان مسجد کردم وقف شود چون بمتولی تسلیم کند و وقف کتب
و مصاحف درست است اگر زمین با کشاورزان یا غلامان و با جفتها گاو وقف کند درست آید اما گاوان یا میشان بر رباطی وقف کند که
شیر و جفراه ایشان براه گذریان صرف کند روا باشد اگر دیگی رویین یا سنگی وقف کند تا مردمان از وی آب خورند روا بود و وقف بر اقربای
رسول علیه السلام روا است بخلاف صدقه اگر گوید من ازین بیماری بمیرم وقف کردم این زمین بر جماعت مسلمانان درویش درست نبود و وقف مشاع
که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن روا نیست بقول محمد و ائمه بخاری اکثرهم رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده
اند و بقول ابو یوسف رحمة الله روا است و ائمه بلخی رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند و آنچه مشاع قابل قسمت

فصل اهل مسجد روا است که ما به همه اسبابی وقف کردن روا است و اسب بنده وقف مانند کردن نتوانند قسمت یعنی نبود
را ولایت قیم نشاندن نیست از که تولیت طلبد او را نشاید دادن که آن طلب از فساد خالی نبود واجب است که از مر اوقاف
وقف نخست بعمارة وقف صرف کنند اگر قیم خواهد تا مسجد را مناره سازد و از مال وقف اگر بعضی از اهل محلت بی مناره بانگ نماز
نشنوند روا بود اگر قیم وقف مسجد را نقش مسجد صرف کند ضامن شود و اگر گنج اندوده کند زیان بدارد و صرف کردن غلات رباط
ویران که مردمان بوی حاجتمند نمانده بوند بر رباطی که نزدیک وی بود روا بود اگر رباطی ویران شود روا بود که مرده نهند و بر وی نفقه کنند
تا آنگاه که آبادان کرده و قیم مسجد را نشاید که در حد مسجد دوکان نهد بنا کردن رباط بهتر از آباد کردن بنا است **مسئله** اگر کسی در سرای یا در میان
زمین خود مسجدی سازد و مردمان را دستوری دهد نماز کردن در وی مسجد نگردد و فروختن وی روا بود مسجد که ویران شود و مردمان بروی حاجتمند
نمانند از مسجد بیرون نرود و بقول ابو یوسف رحمة الله بملک خاوند باز نگردد و بقول محمد رحمه الله بیرون رود و بملک خاوند باز گردد و اگر کسی خواهد
که مسجد آبادان را آبادان کند و بهتر از آن بنا کند نشاید بنا کردن نفقه بر قندیلها از وقف مسجد روا است باشند امام و موذن در خانه که وقف مسجد
بود مکروه است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که پاره از راه جامه مسجد در آرند باک نیست که چراغ را از نماز شام تا نماز خفتن
افروخته گذارند در مسجد چون کسی را از اینجا نشاید علما عنی افتد بیرون تا نماز کعبه چون انشاء کند نشود نشاید بقصد ستر کسی را دادن وسیل ابو که
سلطانان انزا نفع رسند و مصلحت بجهه صرف کنند هر که در مسجد بوریا باز کنند یعنی اندازد و وقف کرده **فصل** اجارت دادن دوکان وقف را
زیاده از یکسالی روا نبود مگر که مصلحت در دادن بود و زمینها وقف را زیاده از سه سال باجارت دادن روا نبود و سه سال روا بود
مگر که مصلحت در دادن بود اگر کسی دوکان وقف باغل کرده و دیگری غله زیاده کند اجارت اول را فسخ نشاید کردن بیرون متولی اجارت
باطل نشود و اگر کسی زمین وقف دوکان نهد و خواهد که مکه را بقدر مثل غله باجارت گیرد و اگر بجائی بود که چون عمارتی بر گیرند دیگری زیادت
از آنچه وی میدهد بدوست وی ماند روا بود و الا تصرف باید نشاید عمارة بر گیرد یا غله زیادة دهد گواهی دادن بر وقفیت چون مشهور بود روا بود
و بر شرط وقف روا نباشد بمبادله وقف بملک چون مسجد نبود روا باشد و الله **کتاب** الهبة قال الله تعالی و اذا حییتم بتحیة
فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی بالتحیة یا بنا الهبة و الله اعلم در خبر است که تهادوا تحابوا یعنی یکدیگر هدیه دهید تا یکدیگر دوست روا شوید و آمده
الهدیة یذهب بالتحیة یعنی هدیه کینها را ببرد **فصل** اگر پدر فرزند نارسیده خود را چیزی بخشد ملک او کرده قبول و قبض حاجت او نیاید و گواه کردن
مستحب است و اگر کسی مر نارسیده غیر را چیزی بخشیده ولایت قبض مر پدر او را بود یا وصی پدر را یا پدر پدر یا وصی او را یا خود او را اگر نارسیده بجا
شود یا بود کسی چیز بخشید او را قبض سوی معتبر بود و قبض کردن نارسیده عاقل و قبض کردن غلام محجور درست قبض برادر زنده بچه مسجد از بهر ملتقط
را درست بود و اگر کسی زمین خود از بهر فرزند را تا که نشاندن تا درخت ملک فرزند نگردد و اگر گوید بنام او کردم ملک وی گردد و اگر کسی یکی را
گوید که این چیز مر او را بخشش او گوید فدا تو بادا یا که باد از تو در نیست این بسبب بناشد بخشیدن زمین بی کشت و بخشیدن کشت بی زمین درست نباید
به مسامحه که قسمت پذیر بود روا نبود مگر بقول امام شافعی رحمة الله و اگر قسمت پذیر نبود و چون اسباب گرمابه و کتابت بنده را بابود و قابی که نو
سردن ... بود به دیگری بخشیدن روا نبود مگر که گوید پیش از وی بگیرد و اگر یکی را چیزی بخشید ... ببرد بی دستوری وا ... رستاید

واگر در مجلس دیگر قبض کند بیدستوری واهب درست نباید **مسئله** هر بخشیده را حق رجوع بود بقضای قاضی یا برضای خصم چون [illegible]
بخشیده بود واگر بزن خود یا بفرزند خود یا مادر و پدر و برادر و خواهر یا بفرزندان ایشان یا عم یا خال بخشیده بود در رجوع نتواند کردن الا که آن
بخشیده هلاک شود یا از ملک موهوب له بیرون آید یا زیاده شود در صفت یعنی جمالش زیاده شود یا واهب یا موهوب له بمیرد یا عوض
بخشیده بیابد اگرچه اندک بود و در جمله حق رجوعش باطل شود و شرط عوض دادن آن بود که بگوید که این عوض هبه تست یا مکافات هبه تست
و مانند این اما اگر بعد بخشیدن آنکس او را چیزی بخشید بی آنکه گوید عوض یا مکافات بخشیدن تست حق رجوع باطل نکرد و اگر کسی دیگر را
غلام بخشید و آنکس او را قرآن آموخت یا بیت یا غلام خورد بود و کلان شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را چیزی بخشید و آنکس آنکاله را از
ملک خود بیرون کند و باز بملک وی در آید حق رجوع ثابت آید اگر زنی شوی خود را چیزی می بخشید برای آنکه او را تا فلان وقت طلاق ندهد اگر
پیش از آن طلاقش دهد هبه درست نبود والله اعلم **فصل** صدقه شما به نیت صدقه روا بود و اگر نیت نکرده بود بیکقول روا نبود
و بقول دیگر روا بود و بهای غلام صدقه کردن به از آزاد کردن و حاجتمند را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود در
خوف پشیمانی نبود و رجوع در صدقه روا نیست صدقه کردن بر کسی که بالحاح چیزی طلبد و یا باسراف خرج کند سبب ثواب است مگر که معلوم
بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت ببرده و نیز بخشیدن روا است اگر کسی نان از خانه یا درم از کیسه بیرون کند تا سایل دهد
و آن سایل را نیابد خواهد بدرویشی دیگر دهد خواهد نه بدهد روا بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کنیزک کند و کار نیک که نارسیده کند
ایشان را بود و خواجه را و پدر را و مادر را ثواب سبب فرمودن طاعت بود و بریان مسلمان را ثواب نیست بجز آنکه عقوبت نبود و بمذهب امام
ابوحنیفه و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله ایشان را ثواب است و این مسئله در تاویلات شیخ ابومنصور ماتریدیست رحمة الله علیه **مسئله** اگر کسی
خواهد که پسر و دختر خود را چیزی بخشد بهتر آنبود برابر بخشد بقول ابویوسف رحمة الله و پسر را دو یک بهتر دختر را بهتر بود و اگر بعضی از
فرزندان بتعلیم مشغول بوند نه بکسب باک نیست که او را تفضیل کند یعنی چیزی زیاده دهد و اگر کسی چیزی خوردنی بنارسیده بخشد بعضی گفته
که مادر و پدر از آنجا خوردن روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود والله اعلم **فصل** اندر شفعه در خبر است الجار احق الشفعة وان کان غائبا علی
مقدار الفی فرسخ یعنی همسایه را حق شفعه است اگرچه غائب بود مقدار دو هزار فرسنگ و مراد ازین همسایه کسی است که ملک وار و جوار مبیع متصل بود
مسئله بدانکه اول شفعه کسی را بود که شریک بود در عین مبیع خانه یا زمین یا رز یا کسی که شریک بود در حقوق چون آب خواه در راه گذشتن و برف
انداختن و فرو آمدن آب باران و مانند آن یا همسایه را که ملک او متصل باشد بدان زمین **مسئله** طلب کردن شفعه بر فور باید و بهر لفظی که بر وی
فهم شود روا بود و طلب کردن شفعه بر سه مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم آنگاه که خبر بیع بوی رسد باید که طلب کند و دوم گواه
نشاند بر طلب شفعه و باز سوی خریدار رود و یا سوی فروشنده رود و اگر کاله در دست بایع بود یا بسوی آن زمین که بیع بر وی افتاده بود و دیگر
باره طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تاخیر کردن در طلب زیان ندارد و اگر شفیع بر خریدار سلام گوید
آنگاه شفعه خواهد روا بود و اگر پس از خبر یافتن بیع گوید الحمد لله و یا شفعه خواهد و یا عطسه دهد و گوید الحمد لله پس از آن شفعه خواهد روا بود و اگر خبر بیع یابد یا از خریدار
و از بها علم نبود پس شفعه طلبد و پس آنکه بطلبد روا بود **فصل** اگر شفیع با خریدار در بها اختلاف کند قول قول خریدار باشد بود و همسایه روی یار وی را حق

شفعه نبود و چون در حقوق ایشان شرکت بود و اگر بهای آنکه وقت خریدن چیزی فرو گفته شود بشفیع رسید اگر یکی سرای خرد و بهای آن غلامی یا ستوری یا مانند
آن شفیع آن ملک را بقیمت آن چیز بگیرد که در بهای گفته باشند اگر پدر و یا وصی شفیع برخواهد شفعه را رسیده باطل شود و اگر شفیع در نیم شب خبر یافتن
و پیش از صبح گواه کند بر طلب شفیع معذور بود و در بیع فاسد و قسمت املاک شفعه نرود و اگر شفیع حق شفعی بخرد و اگر و شد حق شفعه باطل شود
و مال لازم نیاید حیله کردن در اسقاط شفعه باک نیست یکی از جمله حیله آنست که بر پیوند ملک را بقدر گزی پدر از به بهای گران مشتری فروشنده و باقی
را بقیمت نیک ارزان بوی فروشد **باب** لقیط بچه خورد بود که بر سر راه بود و در ربای مسجد و رباط نهند تا کسی بر دارد و تربیت کند
تا بزرگ شود حکم وی حکم آزادی بود بنده نشاید داشتن و نام آزاد وی باید نهادن و اگر در قرارگاه مسلمانان یابند او را مسلمان زاده دانند
و اگر به کلیسا ترسان و کنشت جهودان و معکده مغان یابند یا مانند آن باشد بدان کیش و ملت نسبت کنند و چون آن کودک را برآورند بر در شهر برند
و بند اگر کسی بیرون آید و دعوی کند به نسبت وی و نیز گذارند بحکم شرعی فرزند وی باشد و از یکدیگر میراث یابند و برند **باب** اللقطه لقطه چیزی
بود که در راه و صحرا یابند آنچه در راه و بیابان و کوه و غیر آن یافته شود حکم وی حکم امانت دارد و تعریف باید کرد و هر جای ندا باید کرد و خبر باید
داد تا خداوند آن چیز بیرون آید درست کند به نشانی که از آن وی است آنگاه باو باید سپردن و اگر قیمت آن چیز یافته ده درم نقره بود ده روز
ندا باید کرد و اگر زیاده بود بقدر آن ندا باید کرد و اگر در آن مدت کسی بیرون نیاید و طلبگاری نکند آنگاه بدرویشان صدقه باید کرد و چون که وی محتاج
نبود و اگر محتاج بود بخود صرف کند و اگر یافته ستوری بود باندازه علف و درشتت در ایام تعریف وی لازم آید والله اعلم **باب** اندر آبق و مفقود
غائب بود و اگر غلامی بگریزد و کسی او را بگیرد و اندازه سه روز راه و دوری بود تا نزد خواجه غلام این گیرنده چون بخداوند باز رساند چهل درم نقره
نقره لازم آید و اگر کم از سه روز بود باندازه آن طلب کند و اگر مردی غائب شود و از زندگی و مردگی وی خبر نبود قاضی حکم اطلاق کند تا از مال وی
وام وی بگزارند و نفقه زن و زیر دستان وی برسانند و ستانند یا بهای از بستانند و نشاید که میان او و زن وی جدا کنند تا آنگاه که حالی
اندر نگذرد و چون صد و بیست سال تمام شود اندر روز زادن وی حکم کنیم بمرگ وی زن عدت دارد و مالها را قسمت کنند میان وارثان که
زنده بوند و بمذهب شافعی رحمة الله بعجز نفقه کنند و آنرا سبب جدا کردن زن وی سازند اما بمذهب امام ابوحنیفه روا نباشد والله اعلم بالصواب
باب اندر قسمت قال الله تعالی ونبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر الآیه و فی الخبر ان النبی علیه السلام فتح خیبر و قسمها علی ستة و ثلثین سهما
مسئله باید که قاضی قسمت کنندگان عدل نصب کند و رزق ایشان از بیت المال برسانند اگر جماعتی از قاضی قسمت طلبند و گویند این محدود
ما را از فلان میراث است قاضی قسمت نکند تا بر میراث گواه نگذرانند بر موت مورث و عدد ورثه و در ای عقار را روا بود که باقرار ایشان قسمت کنند
قاضی را نشاید که بندگان و جواهر و اسپان و کرباس را در میان شریکان قسمت کنند الا برضای جمله اما سیم و زر و گندم و جو و مانند آن اگر یک کس قسمت طلبد
روا بود و اگر بعضی قسمت را منکر شوند و دو کس از قسمت کنندگان بیگانه بر قسمت گواهی دهند روا بود قسمت و امهای پیش از قبض روا نبود و در قسمت
خیار رویت ثابت است قرعه زدن از برای تعیین نصیبهای مستحب است اگر از مرده زن حامله ماند و زادن نزدیک بود انتظار کنند و اگر نزدیک نبود
قسمت کنند و بقدر نصیب پسری از بهر حمل بازدارند اگر از ورثه کسی غائب بود با حاضران یا امر قاضی قسمت کنند نصیب غائب جدا کنند روا بود و اگر مردی
مفقود شود و زندگی و مرگی وی معلوم نبود تا باز وقت ولادت وی نود سال نشود قسمت مال او را روا نبود و پس نود سال حکم موت وی ثابت شود

سه بار سوگند عرض کند و انگاه وقف کند و بقول شافعی رحمة الله قضا بنکول روا نیست اگر یکی بر کودک ماذون بعیب دعوی کند و او منکر شود
و از سوگند نکول آرد بر وی قضا روا بود و اگر کسی بر دیگری چیزی مجهول دعوی کند درست نبود و بر مدعا علیه سوگند لازم نیاید اگر بر وی
محدودی دعوی کند و او گوید که این محدود ملک نارسیده من است سوگند دهندش بر که خصم را بیرون مجلس قضا سوگند دهندش دیگر بار پیش قاضی
نتواند سوگند دادن و اگر پیش قاضی سوگند دهد دیگر بار باره نتواند سوگند دادن مدعا علیه را سوگند بر انکار وی دهند نه بر صورت دعوی مدعی
تا اگر زنی بر شوی دعوی طلاق بائن کند مرد منکر بود و حرمت را سوگند ندهندش بر طلاق ناکردن بروا بود که طلاق کرده بود و باز با آشتی
کرده بود اما سوگند دهندش که این زن ساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید مرا بر فلان چیزی نیست یا مرا درین شهر خانه نیست یا مرا
درین شهر گواهی نیست پس از آن بر فلان چیزی دعوی کند یا در آن شهر خانه خود دعوی کند گواه گذارند نشنوند اگر یکی بر غلام محجور دعوی مال
کند بسبب هلاک یا بحضرت خواجه گواه گذرانیدن درست نبود و اگر غلام ماذون بود و مدعا علیه اگر گوید من این محدود را ازین مدعی خریده ام
بفرمایندش که بوی رد کنند پس از آن اگر گواهی دارد بگذراند مدعی را بر بیان سبب حجت نشاید کردن مدعا علیه اگر بحق اقرار کند و غایب شود
بغیبت او قضا روا نبود و اگر قاضی بجور بیع ام ولد حکم کند روا بود و مکر بقول محمد رحمة الله اگر یکی با مادر زن یا با دختر زن خود بیاشد و زن
دعوی حرمت کند قاضی بحل قضا کند زن بر وی حلال بود بحکم قضا قاضی **فصل** قاضی را ولایت نایب کردن نبود بدستوری سلطان
قاضی چون ماذون بود نایب کردن را بدستوری سلطان نتواند معزول کردن قاضی چون رشوه کرد مستحق عزل گردد اما معزول نگردد تا انکه
که معزولش نکنند و زوال ولایت چون سفر آخرت کنند نایبان قاضیان نگردند و اگر قاضی نایب خود را بطرفی فرستد و خصومت بشنود قاضی را
علم کند نشاید او را قضا کردن قضا قاضی بروستای درست نباشد کتاب قاضی بقاضی در دام و غلام که بخته (؟) و مانند آن اوش (؟) [illegible] و از
نکه قضا تا بخاری بر قیاس قول ابو یوسف بشنوند و فتوی بر قول وی است اگر قاضی مر پدر و یا فرزند یا زن خود را قضا کند روا نبود و اگر نایب
مر قاضی اصل را قضا کند روا بود و اگر دو تن بر یکی بر کسی کل محدود و یرا دعوی کنند و گواه کنند قاضی در میان ایشان بدو نیم قضا کند
اگر کسی بر دیگری محدودی دعوی کند باید که مدعی و گواهان بگویند که در دست وی این جا علیه بناحق است و ملک این مدعی است اگر نگویند
که در دست وی بناحق است بیان ندارد و بقول ورد دعوی منقولات اشارت بعین کالا مدعا علیه شرط است در دعوی منقول حضرت منقول در
مجلس قضا شرط است مدعا علیه اگر گوید این کالا در دست من ودیعت است از فلان با گواه از وی نشنوند اگر مدعا علیه تره کند و بر قاضی حاضر
نشود و حرمت استحضار بر وی بود والله اعلم بالصواب **باب** الاقرار قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء
لله ولو علی انفسکم یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید باشید راست استادگان در داوری و گواهان راست باشید برای خدای عز و جل
و اگر چه بر خود تاوان بود و در خبر است که یا ایها الناس قولوا الحق ولو علی انفسکم یعنی ای مردمان حق بگویند اگر چند بر شما زند اگر یکی بر دیگری مال
دعوی بکند و مدعا علیه گوید بستان یا برو وزن کن یا برگیر اقرار نبود اگر زر و نقره دعوی کند و مدعا علیه گوید بگیر ایدیدن (؟) اقرار بود و اگر یکی را
گوید که من کاله مر تراست اقرار بود و اگر گوید مر ترا است ... اقرار نبود و اگر زنی مردی را گوید طلاقم ده اقرار بود بنکاح اگر دو تن مر یکی را گویند
که ترا بر یکی از ما چندین درم است درست نبود و اقرار مست شده از شکی درست بود و اقرار نارسیده محجور درست نبود و اقرار کرده درست نبود و اقرار پیش از آنکه

اورا تصدیق کنند درست بود و لیکن چون رد کند باطل شود و اگر یکی دیگری را گوید ترا است بر من از یک درم تا ده قرار نه درم بود و اگر گوید ترا است
بر من ده درم مگر هشت درم مگر چهار درم اقرار بود شش درم فرض این است که مستثنا آخرین یکم بود وان چهار است از مستثنا در هر دو است و
این هشت است استثنا کنی چهار ماند وانچهار را از ده استثنا کنی شش ماند همبرین قیاس همیدان دیگرهای اگر کسی را گوید ترا است بر من صد درم تا حلول
تا فلان وقت و انکس گوید اجل نیست قول قول انکس باشد که دعوی اجل میکند اگر گوید فلان را است بر من انچه من میدانم حیدنی این لفظ دعوی
نبود **فصل** اگر یکی دیگری را گوید بنده ترا است ازاد کردی انکس گوید تو نیز ازاد کردی بعضی گفته اند که اقرار بود و بعضی گفته اند اقرار نبود
اگر کسی غلام را گوید چون من بمیرم کسی را بر تو سبیلی نبود این اقرار بود و بنده پس از مدبر گردد و اگر گوید این بچه بنده من است درست نبود اقرار
نارسیده ماذون در ترکه پدر درست بود و اگر وکیل او را اگر کند بشوی دادن بلی و انزن منکر بود و قول قول زن بود و اگر پدر اقرار کند بشوی دادن
دختر رسیده درست نبود و اگر یکی گوید فردا چنین شود تو از فلان چیز ار درست نبود و اگر بیماری اقرار کند بجملگی مال خود مر کسی را درست بود و اگر
بیماری اقرار کند وارث خود را بچیزی بی اجازت باقی ورثه درست نبود و اگر وصی اقرار کند بغلام در ترکه درست نبود **باب الشهادة**
قال الله تعالی وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ یعنی مپوشید گواهی را هر که بپوشد بزه کار است و در خبر است اگر کواه بشنود فان الشهد
تعالی یحیی بهم الحقوق یعنی گرامی دارید گواهان را بدرستی که خدا تعالی زنده میکند و اند بها شما را بایشان آمده است هرگز گواهی در دو غ ده مگر
منافق گواهی پسر بر پدر و پدر بر پسر و نبیره بر جد و شاگرد بر استاد و استاد بر شاگرد و شریک بر شریک در مال مشترک شوی بر زن و زن بر
شوی خود و خواجه بر بنده و بنده بر خواجه خود و مکاتب خود و مدبر خود و ام ولد خود روا بود **فصل** هر که دیگری را بیند که در کاله تصرف مالکانه
میکند روا بود که از املکیت وی گواهی دهد اگر مردی با زنی در خانه زندگانی میکند بینند کا نارو ابود که بنکاح مر ایشان گواهی دهند
اگر چه از نکاح ایشان بی خبر باشند اگر مدعی را گواهان بسیار بود بعضی گواهان اگر گواه دادن را اجابت نکنند بزه نشوند هر که داند که قاضی
گواهی نشنود و در عدالتش طعنه کند مالک نبود که گواهی دهد هر که گواهی خود بر خطی بیند و حادثه را یاد ندارد و گواهی نشاید شنیدن قاضی را
نشاید که گواهان را تعنت کند که چنین گواهی دهد **فصل** گواهی برادر بر برادر و برادر خواهر نشنوند و گواهی پدر و مادر در حق نشنوند گواهی
گواهی زن بر شوی را نشنوند مگر بقول شافعی رحمة الله گواهی قام خواه غرم مفلس را نشنوند مگر بقول شافعی رح نیز مرد دو است نشنوند
گواهی مزد در سال مزد با ماه و با روز مزد مستاجر را نشنوند گواهی عاملان سلطان بروایت جامع الصغیر فقیه ابو اللیث گفته است
که اگر عامل بون نیز بدین معاویه بود نشنوند و اگر چون عمر و عبد العزیز بود بشنوند گواهی بنده و نارسیده نشنوند و اگر بوقت نارسیدگی
و بندگی حادثه را مشاهده کنند پس رسیدگی و ازادگی گواهی دهند روا بود و گواهی زنان تنها بر زنان و در انچه روا است در کرمابهای ازار
میرود نشنوند همچنین بر سوها ماتمهای روند و در میان نامحرمان نشینند مگر بقول مالک رحمة الله گواهی زنان تنها بر حیض نشنوند گواهی
زنان بازاج بر فرزند او رون و مردگی و زندگی و امدن نشنوند گواهی یکی که بر دیگری جنگ کرده بود نشنوند عدل بود
گواهی فاسق نشنوند نشاید شنیدن اگر بشنو حکم روان بود و گواهی مخنث نشنوند اگر چه عدل بود گواهی منفعل نشنوند و اگر چه عدل
بود کسی را گویند که نیکباش مر بدیها غالب آید انکس عدل بود و هر که نماز بجماعت را سبک دارد و باسه نماز او بیند را ابر بها بعید

مال بحواله کننده نتواند باز گشتن اگر حواله پذیرنده بمیرد از وی مال نماند طالب مال بحواله کننده باز گردد و نگردد بقول شافعی رح والله اعلم بالصواب

باب الصلح قال الله تعالی والصلح خیر یعنی خدای تعالی میگوید که صلح کردن بهتر است و آمده است از عمر رضی الله عنه که گفت قال رسول الله علیه السلام ردوا الخصوم الی اهلها حتی یصطلحوا فان فصل الخصومات بالقضاء یورث بینهم الضغائن یعنی باز گردانید خصومت کنندگان را تا صلح کنند که فصل کردن خصومات سبب انگیختن کینها است

فصل بدانکه صلح بر چهار نوع است صلح بر اقرار و صلح بر انکار و صلح بر سکوت و صلح بر مجهول هر کدام ازین چهار نوع را صلح کنند روا بود والله اعلم اگر یکی بر دیگری حق مجهول دعوی کند و بر مال معلوم صلح کنند روا بود والله اعلم اگر از خصومت باغ و خانه با زر و سیم و یا نقره صلح کنند بدل در مجلس حاضر نبود باک نباشد اگر از دعوی زر و سیم با نقره صلح کنند و پیش از قبض از یکدیگر جدا شوند صلح درست نبود و اگر سیم دعوی کنند و بر بعضی صلح و پیش از قبض یکدیگر جدا شوند باطل کنند زیان ندارد و اگر دعوی کنند که یکمن ابریشم من هلاک کرده است و به نیم من صلح کنند و بدل صلح در مجلس نبود روا نبود پس مو کند مدعا علیه صلح روا نبود و اگر بر زنی نکاح دعوی کند و بر مال صلح کنند روا بود و اگر بر نارسیده چیزی دعوی کند و گواه نبود صلح پدر از مال نارسیده روا نبود و اگر نارسیده را بر کسی چیزی بود و خصم منکر بود و گواه نباشد صلح پدر روا نبود و اگر صلح کنند که غله بنده مشترک یکماه آن شریک و یکماه آن دیگر یک قول روا بود و اگر شریکان گویند غله آن بنده مزد آن بنده ترا روا نبود و اگر کرایه گیرند صلح کنند برانکه یکماه غله این گیرد و یکماه آن دیگر روا بود و چیزانکه اگر در نوبت یکی کسی غله زیاده بود از بهر اصل آمده بود در زیادت میان ایشان بود و اگر جامه کسی ستور کسی هلاک کنند و بزیادت انچه قیمت وی بود صلح کنند روا بود و اگر درما و گاو با شیر که در میان دو کس بود صلح کنند بران که یکماه شیر این را بود و یکماه آن را بود روا بود و اگر دعوی کرد بعد ربا چیزی صلح کنند روا نبود صلح بر انکار درست است مگر بقول شافعی رح [illegible] و انرا بر چیزی صلح کنند و پس از آن آن ریشم تمام کم شود و بدل صلح را باز ستاندن درست بود والله اعلم بالصواب

باب الشرکت والمضاربت قال الله تعالی وان تخالطوهم فاخوانکم فی الدین یعنی اگر آمیخته باشید برادران اند در دین آمده است از قیس ابن ثابت رضی الله عنه که گفت کان رسول الله علیه السلام شریکی و خیر شریک لا یداری و لا یماری یعنی پیغمبر علیه السلام شریک من بود و نیکو شریک بود که هرگز مخالفت نکردی و با من نه ستیزی

فصل در شرکت عنان و خرید و فروخت چون راس المال دراهم و دنانیر بود روا بود و اگر ازین سیمها بود که امروز در دست مردمان است بیک قول درست بود و اگر راس المال نقره بود در شهری بود که در حساب زر و سیم رود روا بود و اگر نه روا نبود و حضرت مال بوقت شرکت بستن شرط نیست اما بوقت خریدن شرط است شرکت عنان که در میان بازرگانان و بقالان رسم است که یک وکیل یکدیگر باشند اما کفیل نباشند و هریکی را روا بود که بنقد و نسیه بفروشند و بضاعت دهند و ودیعت نهند و بیگانه را وکیل کنند به بیع اما مضاربت دادن و رهن کردن و رهن گرفتن اگر یکدیگر را گفته بودند که هرچه مصلحت بینی بکن روا بود و اگر نی روا نبود و شرکت کردن در هیزم چیدن و گیاه درودن و صید کردن و گنج طلبیدن درست نبود و شرکت در تعلیم خط و حساب نگاه داشتن بچگان و ستوران درست است شرکت معقود در متاع خانه درست نبود و چون راس المال شرکت را نشاید طریق آن بود که هر یکی نیمه متاع خود به نیمه متاع شریک بفروشند یکی شریک اگر آسیا و یا استر اجاره کنند روا نبود که به شریک باز گردد

مسئله مضارب را روا بود که هر جا که خواهد سفر کند مگر خداوند مال موضعی تعیین کرده باشد مضارب را و خداوند مال را باز کنیزکی که بمال مضاربت خریده شده بود وطی نشاید کردن مضارب را روا نبود و کنیزک را شوهر دادن و غلام را زن دادن و کنیزک را شوهر دادن بی دستوری خداوند

رخصت در بیهوده نشاید خوردن اگر گوید یکی را از مسلمانان دشنام ده و اگر نی بکشمت بهتر ابود که دشنام ندهد و جان فدا کند و اگر دشنام بزبان براند و دلش
بحال خود زیان ندارد و اگر گوید پیغامبر را بزبان بد بران یا کافر شوی اگر نی بکشمت بهتر ابود که نگوید و اگر بزبان براند و دلش بر حال خود زیان ندارد و اگر گوید
که کافر شو و گرنی بزنمت و او کلمهٔ کفر بزبان براند کافر شود زیرا که در زدن وی خوف هلاک نفس نیست و اگر گوید زنا کن یا دست فلان ببر یا او را بکش
و اگر نی بکشمت روا نبود که از اینها چیزی بکند و اگر اکراه کننده اش بر اتلاف مال مسلمانی بقتل استتاع او ستر بود و اگر هلاک کند ضمان بر اکراه کننده بود و اگر
اسیر را گوید که دست راست را انداز و اگر نی بکشمت روا نبود که اعلام کند اگر گوید که فلان کس را بکش و گرنه ترا بکشم و او آنکس را بکشد قصاص بر وی نباید بود
اگر کسی بنده خود را با اکراه آزاد کند ضمان بر وی ما بنده واجب بود و اگر زنرا طلاق کند پیش از خلوه بسبب اکراه اکراه کننده چیزی نبود و طلاق واقع بود
و اگر اکراه پیش از خلوه بود نیمه کابین [illegible] بستاند اگر اکراه کننده اش بخریدن پدر و فرزند و مانندان بکرد بر فرماننده چیزی نبود و اکراه کننده بر عفو ان
قصاص و عفو کند بر اکراه کننده چیزی واجب نباید اگر اکراه بر سوگند خوردن بکردن گشته بر اکراه کننده بکفارت و او نیز رجوع کند اگر کسی را از حد در
بعد تشنگی شکستن خمر خورد با بقدر آنکه در حالت هلاکت خلاص یابد از مردار بجز و باکی نبود و در سفر اگر طعام بیابد نشود و نفروشند روا بود که بجوید و بیابند
ان یا کس مقاتلت کنند چون خوف هلاکت بود و با حیاتیه جمع نشود و که در چاه کسی بود و خداوند چاه نمیدهد روا بود با سلاح مقاتلت کند والله اعلم باب المأذون
کان رسول علیه الصلوة والسلام یجیب دعوة المأذون یعنی پیغامبر صلی الله علیه وسلم مهمانی بنده مأذون بازرگانی حاضر میشدی این دلیل صحت اذن است مسئله
اگر کسی غلام خود را دستوری دهد بهمه مأذون شود در بازرگانی اگر کسی غلام خود را گوید که طعام خر یا جامه خر یا بفروش مأذون شود در بازرگانی باز نهند او مولا
شود و اگر غلام را از یک نوع بازرگانی دستوری دهد بهمه انواع تجارت مأذون شود و یا گوید که پیش خری کن بهمه چیزها تواند خریدن از جامه و خانه و چاره و ستور و دیگران
اگر دستوری بهر بنکاح مأذون نشود به تجارت و همچنین اذن تجارت دستوری نبود بنکاح هر که بنده را اگر وزر دستوری دهد بتجاره همواره مأذون گردد و غلام
مأذون که کنیزک بخرد وطی نشاید کردن اگرچه خواجه دستوری داده باشد غلام مأذون را ولایت زن دادن غلامان بی دستوری و او کنیزکان
خواجه خریده خود بود و غلام مأذون را روا بود که مهمانی کند و عاریت دهد و چیزی اندک صدقه کند اگر بر وام اقرار کند در حال بگیرند و بنده شود مگر
خواجه وام ادا کند و چون غلام ان مأذون بگریزد محجور گردد یعنی از حکم دستوری بیفتد [illegible] غلام کودک را اذن تجارت درست بود و غلامی
که اذن وی ظاهر گردد و حجر در سر نکرده و حجر در میان جماعتی باید که اهل معاملت وی بوند اگر بنده مأذون یا مکاتب چنین فاحش چیزی بخرد یا فروشد
روا بود و نتواند که بنده را بر مالی آزاد کند حجر کردن یعنی باز داشتن طبیب جاهل و مفتی ماجن یعنی خوش کار و حیله آموز و مکار و مفلس روا است حجر کردن
آزادی که مال خود را در وجه فساد خرج کند درست نیست و تصرفات او پس حجر روا بود کسیکه رسیده شود و مال را بجا ناجا خرج کند و تدبیر صرف
نداند قاضی را باید که مال او در دست مرد عادل نهد تا بقدر حاجت بوی تصرف کند چون بیست و پنج ساله گردد مال او را بوی دهد و اگرچه بصلاح باز نیامده
باشد والله اعلم باب الجنایات والقصاص قال الله تعالی كتب عليكم القصاص في القتلى یعنی فریضه کرده شد بر شما قصاص کردن یعنی باز کشتن
کشنده بناحق او در مضرب است که [illegible] الا على مسئلة اگر بچه یا [illegible] کرد پدر ضامن نشود و اگر معلم بی دستوری پدر
بچه را [illegible] کشیده بمیرد دیت و کفارت لازم نباید اگر کسی دیگری را در آب غرق کند یا از سر دیوار گیرد یا بشست یا سنگ یا چوب بزرگ بکشد بر وی قصاص نبود بقول ابوحنیفه
و بر عاقله او دیت واجب بود و بر قول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله قصاص واجب بود اگر کسی را با آتش بسوزند قصاص لازم شود اگر کسی [illegible]

بخورند الله تعالی براهل آن موضع دیت بود اگر اهل محلت پنجاه تن بوند سوگند یاد کنند که نه کشته ایم و نه کشنده را دانیم با پنجاه بار تا تمام شود تا اگر یک کس بود پنجاه بار سوگند دهندش و دیت بر عاقله او بود و بر وی چیزی نبود اگر در سرای زنی کشته یابند او را پنجاه بار سوگند دهند بر عاقله او دیت بود و بر وی چیزی نبود اگر کسی خود را بکشد بر هیچ کس چیزی نبود و اگر در میان دو دیه کشته یابند قسامت بر اهل دیه بود که کشته بوی نزدیک تر بود و اگر مقتول از دیه ها دور از یک میل بود و یا زیاده از یک یا ملک زمین بود بر کس چیزی نبود و اگر کسی را در محلت مرده یابند که بر وی اثر قتل نبود در وی دیت و قسامت نبود و همچنین اگر چنین یابند که از جراحت یا از فرج یا از بینی وی خون بیرون آمده اما اگر از گوش یا از چشم خون بیرون آمده بود آن دلیل قتل است سبب دیت کرد چون کشنده پدید نبود والله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی ببرد قصاص واجب نشود و اگر همگی زبان کسی ببرد که آن کس گویا بود تمام دیت وی لازم بود و اگر یک دست کسی یا یک پای کسی ببرند و منفعت دست و پای از وی ببرد نیم دیت لازم آید و دو دست و هر دو پای یا یک دست و یک پای تمام دیت لازم شود و در سر بینی تمام دیت است که لازم آید اگر کسی را بر سر زند و منفعت عقلش یا منفعت شنودن یا منفعت دیدن ببرد تمام دیت واجب آید و اگر شجه بود حکومت عدل واجب آید اگر مردی دست مردی از حقیقه از بر ببرند بقصد قصاص واجب نشود و اگر کسی دندان نارسیده را برکند یک سال تعلل کنند اگر بر نیاید قصاص کنند اگر دندان مردی را برکند حالی قصاص کنند در یک لب که بخطا بریده شود نیم دیت است و در دو لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده دیگری را برکند حکومت عدل واجب آید یعنی بنگرند که اگر غلام بودی بها آن دندان وی را چند خریدندی و بی آن چندی باندازه تفاوت قیمت از دیت واجب آید تا اگر اندازه چهار یک عشر قیمت تفاوت کنند چهار یک عشر دیت واجب آید اگر کسی غلام یکی را بخطا کشد قیمت غلام واجب آید که قیمتش ده هزار نقره شود ده درم یا زیاده ده نقره کم کنند و اگر کنیزک یکی را بخطا بکشد و قیمت وی پنج هزار نقره بود یا زیاده ده درم نقره کم کنند تا دیت آزاد برابر نشود اگر مردی در سرای خود یا در باغ خود نشانه نهند و بسوی او تیر اندازد و تیر تعدی کند و کسی را رسد و بکشد بر عاقله او دیت آید بخلاف آنکه در سرای کسی یا در راه کسی دیگر تیر اندازد و تعدی کند و بکسی رسد و بکشد دیت در مال او بود بر عاقله او هیچ چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در بازار اسپ در راند و از سنب اسپ سنگ ریزه بچشم کسی را رسد و کور شود تاوان وار نشود و بخلاف آنکه سنگ کلان بود اگر در وقت راندن اسپ کسی را لگد زند یا بدست زند راکب ضامن نبود اگر بوقت استادن لگد زند ضامن بود و اگر کسی در راه گذر مردمان چاهی کند و دیگری در افتد و بمیرد بر عاقله او دیت شود و اگر در چاه گرسنگی و تشنگی یا از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در سرای خود یا در بیابان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در مجلس آتشی افتد و یکی سرای دیگر را ویران کند تا آتش بخانه او نرسد اثم نشود ولیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان ویران کرده باشند اگر اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسوی راه گذر مردمان آنجا خطری بود که بیفتد و او را حجت کرده باشند و او در صلاح آن تقصیر کرده باشند و پس آن بر کسی افتاده باشد و هلاک کرده تاوان بر وی بود اگر کسی را سگ گزنده باشد و او را حجت کرده باشند که سگ را بربندد اگر وی بدانچه زبان کند تراکیم و او نسبت بود و اگر کسی را چیزی زیان کرده بود بر خداوندش چیزی واجب نشود مگر انچه سرقتد اگر کسی سگ دیگری را بر کسی تند کند و جامه آن کس را بدراند فتوی بر آنست که ضامن بود و اگر چه سگ مرفته باشد والله اعلم

وه تیر صاحب مائه و یک تیر صاحب عشر اگر از فام چیزی فاضل آید وصیتها او را نیز بدهند کسنا از ثلث مال آنچه از وصیتها بماند باقی را علی فرائض الله تعالی
درمیان ورثه قسمت کنند اگر چیزی از ورثه فاضل آید بعصبات دهند هر که او نزدیکتر بود یعنی اول پسر را دهند و اگر پسر نبود به پسر پسر دهند اگر چند درجه
بود و باز پدر و دهند اگر پدر نبود به پدر پدر دهند اگر از اجداد هیچ کسی نبود باقی را به برادر مادر پدری دهند اگر نبود برادر پدری دهند اگر نبود به پسر برادر
مادر پدری دهند و اگر نبود به پسر برادر پدری دهند اگر نبود به عم مادر پدری دهند و اگر نبود به عم پدری دهند و اگر عم نبود به پسر عم مادر پدری دهند اگر نبود
به پسر عم پدری دهند الی آخره.. اگر عصبات کسی بطریق نسبت نبود بخواجه آزاد کننده دهند یا بکسی که عقرب عصبات وی بود از پسر و کان اما دختر
خواجه آزاد کننده و زن او و مادر و خواهر او را چیزی نرسد از بهر آنکه حق ولا بعید گوار ابود به اناث را اگر ازینها کسی نبود باقی را بر اصحاب
فرائض بقدر نصیبها ایشان قسمت باید کرد مگر زن و شوی ایشان بطریق رد چیزی نبرند از بهر آنکه ایشان از اصحاب رد نیستند اگر ازینها کسی نبود
بذوی الارحام دهند هر که نزدیکتر بود ... دختر میت مقدم بود بر پدر مادر و پدر مادر مقدم بود بر دختر برادر و خواهر و ایشان مقدم
بودند بر عمه و خاله و اگر ذوی الارحام کسی نبود بمولی الاموات دهند یعنی مجهول النسب باشد که با وی عقد ولا بسته بود و اگر نبود بمقر له بالنسب علی الغیر
که میت اقرار کرده بود ... برادر یا خواهر یا عم من میت بر آنکه میراث او ایشان را بود و موجب جنایت نیز بر ایشان و اگر ازینها کسی نبود آنرا که
که میت او را بکل وصیت کرده باشد اگر ازینها کسی نبود در بیت المال نهند تا سلطان یا قاضی اثر انفقه بیماران درویشان و علاج ایشان و
کفن مردگان که مال ندارند و نفقه بیکان مردگی و کسانی که عاجز بودند از کسب خویشان و توانگران ندارند صرف کنند مسئله اگر یکی بمیرد و از او
دختری ماند مال همه دختر را بود و بقول شافعی رح نیمه او را بود و نیمه بیت المال را بود و چون سلطان حنفی مذهب بود او را درین مسئله بقول شافعی رح
نباید گرفتن اگر از مرده دختر ماند و خواهر مادر پدری یا برادر پدری مال میان ایشان به دو نیم بود بنده از کسی میراث نیابد بر عاقل و بالغ مورث
خود را بطریق قصد مباشرت بکشد بی تاویل از میراث محروم شود و اگر کشنده نارسیده یا بی عقل بود محروم نشود و اگر کسی مورث خود را
زهر دهد و بکشد از میراث محروم نشود مسلمان از کافر میراث نبرد و کافر از مسلمانی مرتد از کسی میراث نبرد و چون بمیرد یا حکم کنند به پیوستن
او بدار الحرب کسب کند و زاید با حالت اسلام ورثه را بود و زرید با حالت کفر ش را در بیت المال نهند یا آنکه او زنده بود و اگر کسب پس از آنکه حکم
کرده باشند به پیوستن بدار الحرب مسلمانان شود و بیاید هرچه باقی بود در دست ورثه بگیرند و آنچه خرج کرده باشند بر ایشان ضمان نبود همچنین
حکم کسی که بمیرد و باز زنده شود و صورت مسکنه حاسا جبود و ترسا و مغ از یکدیگر میراث برند مگر که اهل ملت در ولایتی بودند و اهل آن ملت
در ولایتی و کشتن یکدیگر را وا بیند مسئله برادر و خواهر با وجود پدر چیزی نبرند پدر با وجود پسر و پسر پسر هیچ نبرد و اگر کسی بمیرد و از او
مادر و پدر ماند پس ثلث مادر گیرد و ثلثان پدر برادر و خواهر پدری با وجود برادر مادری و پدری چیزی نبرند پدر مادر با وجود
برادر و خواهر چیزی نبرد برادر و خواهر مادری با وجود فرزند میت چیزی نبرند خواه فرزند دختر بود خواه پسر اگر زنی بمیرد شوی را نیمه مال
رسد مگر که مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر یا فرزند پسر پسر خواه ازین شوی باشد و خواه از شوی دیگر آنگاه که شوی را چهار یک رسد
اگر مردی بمیرد و از وی زن ماند زن را چهار یک رسد مگر که میت را فرزند بود یا فرزندی پسر پسر آنگاه هشت یک رسد ش و همچنین اگر زن دو یا سه ماند
یا بیشتر ایشان را چهار یک یا هشت یک باشد و نصیب ایشان هرگز ازین بیشتر نگردد و احکام فرایض بنص قرآن ثابت شده است بر اجتهاد متغیر و متبدل نشود و بدلیل

س حج تنها فاضلتر بود یا حج با عمره و تمتع و قران ج حج تنها و افاق تر از حج با عمره و تمتع و قران آن بود که احرام حج و عمره بیک
وقت بگیرد و عمره بجا آرد و باز حج بجا آرد و تمتع آن بود که نیت عمره کند و از وی فارغ شود و باز حج نیت کند س اگر محرم صید حرام بگیرد
باز رها کند از ضمان بیرون آید یا نی ج اگر در حرم رها کند بیرون آید و اگر نی نی س اگر مردی مردی را وکیل کند بطلاق دادن زن خود و
وکیل زن را سه طلاق دهد طلاق واقع شود یا نی ج اگر موکل نیت سه طلاق کرده باشد سه طلاق واقع شود و اگر نی اصلا چیزی واقع
نشود س اگر کسی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و آنکس طلاق دهد واقع شود یا نی ج اگر در همان مجلس پیش از آنکه بکاری مشغول
شود طلاق دهد واقع شود و اگر نی نی س کافر حربی اگر غلام آزاد کند در دار حرب بی آنکه دست از وی بدارد آزاد شود یا نی ج اگر بنده مسلمان
بود و یا کند گذارد بود و آزاد شود و اگر نی نی س اگر مردی مر زن خود را گوید که این بار که در شکم تست اگر پسر آید ترا یک طلاق و اگر دختر بود
دو طلاق و این زن هم پسر و هم دختر بیاورد چند طلاق شود ج هیچ طلاق واقع نشود س اگر مردی مر غلامان خود را گفت
که هر که مژده دهد مرا بفلان چیز وی آزاد جملگی ایشان مژده دادند همه آزاد شوند یا نی ج اگر همه بیکبار مژده دهند همه آزاد شوند و اگر
مقدم و موخر مژده دهند خبر اول آزاد شود س اگر کسی سوگند خورد که بخانه فلانکس در نیاید و آنکس خانه را بفروشد بعده او در آید حانث
شود یا نی ج اگر آنکس هنوز در خانه ساکن بود حانث شود و اگر نی یعنی اگر مسکنی بر داشته بود نشود س اگر مردی را که مجنون بود زنا
گوید و گواه نتواند که گذرانیدن بعد از وی بعد قذف زنند یا نی ج اگر مقذوف عاقل بود زنند و اگر اخرس بود نی س اگر کسی خرما دزد که بقیمت
ده درم سیم که نصاب دزدی است غالب بود دستش ببرند یا نی ج اگر خرما خشک بود ببرند و اگر نی نی س غریبان کافر را بنده کردن روا بود یا نی
ج اگر اهل کتاب بود روا بود و اگر نی نی س علم نجوم آموختن روا است یا نی ج بقدر حاجت معرفت قبله و اوقات نماز روا است و زیاده از آن نه
س اگر زنی لقیط را گوید بچه من است منسوب شود از وی یا نی ج اگر گوید از این شوی من است منسوب شود و اگر گوید پیش از این شوی از زنا حاصل شده
است منسوب نشود س لقطه را برداشتن فاضلتر بود یا گذاشتن ج اگر بر خود ایمن بود از خرج کردن برداشتن بهتر بود و اگر ایمن نبود گذاشتن
بهتر بود اما در محل گرفتن تشهیر باید کردن بدان معنی که بخاوندش رسانم س اگر غلام آبق را یعنی گریخته را از مسافت سفر یعنی سه شبانه روز
راه کرد آورد و بخاوند رساند و در محل گرفتن اشهاد کرده بود چه واجب شود ج اگر غلام را چهل درم زیادت قیمتش بود چهل درم واجب بود
و اگر قیمتش کم از چهل درم بود بقدر قیمتش کم یک درم واجب آید س پدر را شاید که مال فرزند مستقل خویش را بهر نفقه خویش یا از بهر فرزندان دیگر
که آن وی بفروشد ج هرچه منقول بود شاید چون متاع و برده و مانند آن هرچه از خانه و دکان بود نشاید س اگر مودع ودیعت را بدست
کس بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نی ج اگر بدست فرزند بالغ رسیده خود فرستد یا کسی که در عیال وی
بود ضامن نبود و اگر بدست بیگانه دیگر فرستد ضامن شود س اگر کسی گاو عاریت خواهد و باز گاو را بغلام خداوند گاو
دهد از عهده بیرون آید یا نی ج اگر غلام بود که خواجه اش بر مصلحت ستوران نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نی نی س اگر کسی بوقت نکاح
حیوان نامعین کابین کند از تسمیه نهایت دارد یا نی ج اگر نوعش تسمیه کرده چون حیوان بود روا بود و اگر نوعش جواب غلط بود نی س اگر گوسفند
قربانی اگر بچه آرد حکم بچه چه بود ج اگر ایام قربانی پیش مادرش باشد قربانی کنند حکم مادرش بود و اگر پس از آن در ذبح کنند

و جواب مسئله نداند شاید پیش اجتهاد کردن باین جنس گوییم اگر از اهل اجتهاد بود شاید و اگر نه نی و اهل اجتهاد کسی بود که صواب بر خطا
غالب بود و بعضی گفته اند که نه شرط اجتهاد آن بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبسوط را یاد دارد و آنچه بالقصد کانند بیش نیست
پس اگر پرسند خدای تعالی عدد انفاس بهشتیان از بهر آنکه نعمات نیز انقطاع نیست پس اگر پرسند که خدای تعالی قادر هست
بر آفریدن مانند همچون خود یا نه جواب گوییم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال آنست که خداوند تعالی
را مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد عجز و قدرت بروی اطلاق نکنند پس اگر پرسند که شما
بر ملت کیستید جواب گوییم بر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان پس اگر گویند در مذهب کیستید در اصول گوییم بر مذهب اهل
سنت و جماعت و آن مذهب صحابه و تابعین و سلف بوده است رضوان الله علیهم اجمعین و آنچه بخارا و سمرقند و بلخ و هرو بوده
بوده اند پس اگر گویند در مذهب که در آید در فروع گوییم بر مذهب امام اعظم سراج الائمة ابو حنیفه کوفی رحمة الله که او نعمان بن
ثابت المرزبان الکوفی شاگرد حماد بن ابی سلیمان و حماد شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی و او شاگرد علقمه اسود و ایشان شاگردان
عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاگردان محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم
پس اگر پرسند که قرآن بقرائت که میخوانند جواب گوییم بقرائت عاصم بن عبد الله بن ابی النجود الکوفی بروایه حفص بن سلیمان
البزاز الاسدی و این اختیار اهل سمرقندی و فرغانه و لیف سنان ما بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاساغون
قرائت عاصم خوانند بروایه ابی بکر عیاش و حفص و بکر هر دو شاگردان عاصم اند و عاصم شاگرد ابو عبد الرحمن السلمی در
قرآن شاگرد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاگرد عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله

عنهم و از ایشان از پیغامبر علیه السلام ملفظ یاد گرفته اند

والله اعلم بالصواب

تمت

تمت بالخیر والعافیت